

دکتر مهاجر

نگارش ایران فروتن مهاجر

ترجمه پروش سمندری خوشبین

Dr. MUHÁJIR

Hand of the Cause of God

Knight of Bahá'u lláh

by
ÍRÁN FURÚTÁN MUHÁJIR

translated by
PARÍVASH SAMANDARÍ KHUSHBÍN

Copyright © 1998, 155 B E

ISBN 1-896193 - 23 - 4

Association for Bahá'í Studies in Persian

P O Box 65600, Dundas, Ontario, L9H 6Y6, Canada

Telephone (905) 628 3040 Fax (905) 628 3276 Email PIRS@BCON.COM

دکتر مهاجر

ایادی امرالله و فارس امرحضرت بهاء الله

نوشتہ

ایران فروتن مهاجر

ترجمہ

پربوش سمندری خوشبین

۱۵۵ بدیع ۱۹۹۸ میلادی

مؤسسہ معارف بهائی دانداس، انٹاریو، کانادا

دکتر مهاجر، ایادی امرالله و فارس امر حضرت بهاءالله
نوشته ایران فروتن مهاجر
ترجمه پریش سمندری خوشبین
شرح روی جلد از پروانه وهمن
مؤسسه معارف بهائی دنداس، انتاریو، کانادا
چاپ اول به زبان فارسی در ۱۰۰۰ نسخه
۱۵۵ بدیع - ۱۹۹۷ میلادی
شماره بین‌المللی کتاب ۴-۲۳-۸۹۶۱۹۳-۱

برای گیسو



Dr. Rahmatu'llah Muhajir, Hand of the Cause of God, Knight of Bahá'u'lláh (1923-1979).

فهرست مندرجات

۱	سخن مترجم
۲	در مورد نویسنده
۳	تشکر و امتنان
۴	پیشگفتار
۷	مقدمه
۱۳	سر آغاز
	فصل اول
۱۵	میراث اصیل روحانی
۱۷	ورود به عگا
۱۸	مخالفت با امر جدید
۲۲	والدین رحمت
۲۳	دوران کودکی و نوجوانی
۲۵	دوران جوانی
۳۰	ازدواج
۳۲	زیارت اعتاب مقدسه
۳۴	کنفرانس های بین القارات
۳۸	مهاجری مصمم
	فصل دوم
۴۳	مهاجری واقعی
۴۴	از ایران به اندونزی
۴۸	نخستین معجزه
۵۰	با کشتی به سوی منتاواي
۵۳	کدخدای ده
۵۷	فارسین امر حضرت بهاء الله
۵۷	سکونت در موآرا سیبروت
۵۹	اولین بهانی منتاوائی
۶۲	طیب روحانی و پزشک جسمانی

۶۷	طریق نوین زندگی
۶۹	ابلاغات حضرت ولی امرالله
۷۱	توسعه جامعه بهائی
۷۳	دهکده های بهائی
۷۵	یاران بهائی و مبلغین مسیحی
۸۰	تزیید معلومات مصدقین جدید
۸۳	ملاقات با فرماندار سوماترا
۸۵	کنفرانس منطقه ای
۸۶	ایادی امرالله
۸۷	صعود مولای محبوب
۸۹	مراعات حکمت
۹۱	ترک جزائر منتاواى
۹۳	تقدیر از خدمات
۹۴	تضییقات در اندونزی
	فصل سوم
۹۷	آینده درخشان
۱۰۱	ار افریقا تا آسیا
۱۰۲	مردمک چشم
۱۰۳	فتح روحانی یک قاره
۱۰۶	اعزام قوای امدادی
۱۱۲	قلب او با بومیان بود
۱۱۸	طرح های متمرکز برای اجرای نقشه
۱۲۵	تبلیغ مداوم
۱۴۷	توسعه و استقرار امر =
۱۵۱	شیران بیسه حضرت بهاءالله
۱۵۴	ذوق و شوق توأم با خستگی مفرط
۱۵۷	پیشرفت امر بسته به فعالیت مبلغین است
	فصل چهارم
۱۷۷	از یک تا هزاران
۱۷۸	شبه قاره هندوستان
۲۳۴	پاکستان

۲۳۵	بنگلادش
۲۳۹	نپال
۲۴۳	سیکیم
۲۴۴	آسیای میانه
۲۴۵	افغانستان
۲۴۷	ترکیه
	ایران
۲۵۷	جنوب شرق آسیا
	برمه
۲۵۹	لانوس
۲۶۹	مالزی
۲۹۲	فیلیپین
۳۲۰	تایلند
۳۲۴	ویتنام و کامبوج
	شمال شرقی آسیا
۳۲۵	هنگ کنگ
۳۲۹	ژاپن
۳۴۱	کشور کره
۳۴۵	تایوان و ماکائو
	فصل پنجم
۳۴۹	در قلب اقیانوس کبیر
۳۴۹	استرالیا
۳۵۷	نیوزیلند
۳۶۴	منطقه اقیانوس ساکن
۳۷۱	ساموا
۳۷۳	فیجی
۳۷۳	کینه جدید
۳۷۳	گوام
۳۷۹	آخرین دیدار: ۱۹۷۸
	فصل ششم
۳۹۱	تبلیغ جمهور امکان پذیر است

۳۹۹	اطریش
۴۰۱	بلژیک
۴۰۲	قبرس
۴۰۴	فرانسه
۴۰۶	آلمان
۴۱۴	یونان
۴۱۵	آیسلند
۴۱۶	آیرلند
۴۱۷	ایتالیا
۴۲۱	لوگزامبورک
۴۲۲	هلند
۴۲۴	پرتقال
۴۲۷	اسکاندیناوی
۴۳۰	اسپانیا
۴۳۲	سوئیس
۴۳۶	بریتانای کبیر (انگلستان)
	فصل هفتم
۴۴۱	ایمان و ایقان لازمه تبلیغ
۴۴۲	هاوائی
۴۴۴	ایالات متحده امریکا
۴۵۴	کانادا
۴۵۶	آخرین دیدار
۴۶۵	جزایر کارائیب
	فصل هشتم
۴۷۱	فقط بهشت بالاتر است
۴۷۱	نخستین دیدار
۵۰۲	بولیویا
۵۰۴	برزیل - مبتکر، شکیبا، مصمم
۵۱۵	شیلی - اوج خیال
۵۱۹	کلمبیا
۵۲۶	اکوادور - راهنمای تبلیغ جمهور

۵۴۲ روح بی قرار و خستگی ناپذیر

فصل نهم

۵۴۵ مستغرق در بحر رحمت بی منتهی

۵۴۶ صعود ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر

۵۵۶ اظهار همدردی

۵۵۶ مرقومات حضرات ایادی امرالله

۵۶۱ از مرکز جهانی بهانی

۵۶۲ از هیأت‌های مشاورین قاره‌ای

۵۶۳ از محافل روحانیه ملیّه

۵۷۱ از محافل روحانیه محلیّه

۵۷۲ محافل تذکر در اطراف و اکناف عالم

فصل دهم

۵۸۵ وقت تنگ است و فرصت قلیل

۵۸۶ تعلق به امرالله و به مرکز امر

۵۸۷ سفر در طلب عشق به جمال ابهی

۵۹۲ بدون لحظه‌ای فراغت

۵۹۴ پدر و مرد خانواده

۵۹۹ انقطاع و سخاوت

۶۰۲ ارتباط با حضرات ایادی امرالله

۶۰۹ دوست همگان

۶۱۱ محبت و سرور

۶۱۴ نیروی دعا و مناجات

۶۱۷ در مرکز جهانی بهانی

۶۲۳ حفظ و صیانت امرالله

۶۲۷ زندگی سراسر ایثار و فداکاری

۶۳۱ مسافرت‌های رحمت به عنوان ایادی امرالله

۶۳۹ مآخذ

۶۴۳ فهرست اعلام

سخن مترجم

داستان زندگی دکتر مهاجر، ایادی امرالله و فارس امر حضرت بهاءالله نموداری از عظمت و قدرت روحی خلّاقه و عزم و اراده متین در خدمت به امر الهی و ثبوت و رسوخ به عهد و پیمان ربّانی است. حقیقتی مشهود و واقعه‌ای انکار ناپذیر است»

دکتر مهاجر چون شهاب ثاقب در انجمن عالم بدرخشید و قدم به میدان خدمت گذاشت، «به راحت یومی قانع نشد»، عالم جسم را بسوخت، «سر در بیایانهای هجر نهاد» و یاران بارفای امر حضرت بزدان را چون خود آواره هر دیار نمود. زندگانی دکتر مهاجر مانند نسیم لطیف و مطبوعی آغاز شد و متدرجاً به باد و طوفانی عظیم، نه ویرانگر بلکه سازنده، تبدیل گردید، از موطن جمال ابهی برخاست، جمیع قارّات عالم را زیر پا گذاشت، پیام حیاتبخش حضرت بهاءالله را به گوش قریب و بعید رساند، «دقیقه‌ای آرام نیافت و آنی استراحت نجست»، و تا نفس اخیر لحظه‌ای از تبلیغ جمهور فارغ نماند.

سرکار خانم ایران فروتن مهاجر، فارس امر حضرت بهاءالله که خود قدم به قدم در جریان مجاهدات همسرگرمی همراه و در بسیاری از خدمات ذیقیمت ابادی امرالله شریک و سهم بودند به تدوین و تألیف این مجموعه نفیس به زبان انگلیسی موفق گردیدند و گرچه خود ایشان به زبان فارسی نیز تسلط دارند معیناً به علت مشغله فراوان و کمی وقت، ترجمه این اثر را به عهده این کمیته گذاردند. داستان حقیقی و درعین حال باورنکردنی این مرد پرتوان مرا برآن داشت که دعوت ایشان را برای ترجمه کتاب پذیرا گردم و با تشویق همسر روح الله خوشبین که خود از دوستان قدیم و ستایشگران «رحمت» است آن را به پایان برم.

اینک ترجمه این کتاب را با جرح و تعدیل و تصحیحاتی که مؤلف محترم در بعض قسمت ها ضروری دانسته اند تقدیم یاران فارسی زبان حضرت رحمان مینماید تا خود زندگی شکوهمند دکتر مهاجر را که چون شعله‌ای افروخته در زجاجة عهد و پیمان سبب نورانیت هزاران نفوس از مردمان قارّات خسته عالم گردید ملاحظه نمایند و ستایش خویش را نثار مردی کنند که سمند همت در میدان تبلیغ برانند و گوی سعادت ابدی در پهنای جهان فانی و سرای عوالم سرمدی بر بود.

پریوش سمندری خوشبین

در مورد نویسنده

ایران فروتن مهاجر در سال ۱۹۳۳ در یکی از محترمتترین خانواده‌های بهائی در موطن حضرت بهاءالله قدم بعرضه وجود نهاد. در سال ۱۹۵۱ با دکتر رحمت‌الله مهاجر ازدواج کرد و باتفاق یکدیگر در سال ۱۹۵۴ به جزائر منتاوی در کشور اندونزی مهاجرت نمودند و از قلم مبارک حضرت ولی‌امرالله بعنوان فارس امر حضرت بهاءالله مخاطب و منتخر و متباهی گردیدند.

قبل از ارتقاء دکتر مهاجر بمقام ایادی امرالله ایران مهاجر در سفرها و خدمات ایشان شریک و سهیم بود و این خدمات همچنان ادامه یافت. وی چندین سال در محافل روحانی ملی و معآل بانجام وظیفه مشغول و سرپرستی تعدادی از مؤسات امریه از جمله مؤسسه نشر آثار امری هندوستان را عهده‌دار گردید.

کتاب‌های *Mystery of God* در شرح احوال حضرت عبدالبهاء، *Dawn of a New Day* (مجموعه توفیعات *Messages of Shoghi Effendi to the Indian Subcontinent*) حضرت ولی‌امرالله خطاب به شبه قاره هندوستان) از تدوینات او است. علاوه بر تألیف جزوات مختلفه امری وی اقدام به تدوین ۱۲ درس مکاتبه‌ای نمود که در بسیاری از ممالک برای تبلیغ دسته جمعی مورد استفاده قرار گرفته است. ایران مهاجر درجه فوق لیسانس خود را در رشته مطالعات تاریخ خاورمیانه از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و به بیش از پنجاه کشور جهان مسافرت نموده و کماکان به انجام مأموریت‌های مهم بین‌المللی ادامه میدهد.

تشکر و امتنان

ضیّ سائهنای مهاجره در اندوژی و پس از آن بعثت مسافرتهاى طولانى همسرم، اغلب اوقات هفته ها و ماهها از هم دور بودیم. زندگی پرمشغله ما و حرکت مداوم از کشوری بکشور دیگر امکان حفظ و جمع آوری اسناد و مدارک و انبوه نامه ها را بمانمیداد. گرچه دکتر مهاجر داستانهای مسافرت خود را اغلب برای من تعریف میکرد، گذشت زمان و عدم ضبط آن وقایع جزئیات را از خاطر محو نموده بود. هنگامیکه ب فکر نوشتن این مجموعه افتادم مجبور بدرخواست مساعدت از دوستان بیشمار همسرم در سراسر عالم بهائی شدم. صدها نفر از دور و نزدیک به درخواستم پاسخ دادند. عده زیادی خاطرات خصوصی خود را در اختیارم گذاردند. محافل روحانی ملّی مستخرجاتی از مجلات بهائی و روزنامه ها و همچنین قسمتهای مربوطه از خلاصه مذاکرات خود را ارسال داشتند و در نهایت محبت اختیار نام مرحمت فرمودند که به نحو مقتضی از این اطلاعات استفاده نمایم. احبای عزیز فارسی زبان اجازه فرمودند که نامه هایشانرا بانگلیسی ترجمه نموده و بصورت پراکنده در متن کتاب ذکر کنم. بدینوسیله مراتب تشکر و امتنان قلبی خود را از این لطف و مساعدت باران و تشکیلات بهائی تقدیم مینمایم.

عدم ذکر بعضی از نقاضی که دکتر مهاجر به آنها مسافرت نموده و بخدمت مشغول بوده و یا وقایعی که بطور مستقیم و یا غیر آن در آن شریک بوده عمدی نبوده و صرفاً بعثت کمبود اطلاعاتی است که در دسترس نویسنده قرار داشته است.

دائرة تحقیقات سمعی و بصری مرکز جهانی بهائی بکمال محبت اکثر تصاویر این کتاب و همچنین مستخرجاتی از نامه های دکتر مهاجر را که به بیت العدل اعظم الهی ارسال داشته بود و نیز گزارش خط سیر و مسافرتها را در اختیار نویسنده گذاشتند. در این مورد خود را مرهون الطاف جنابان ژوزف شینیک و دکتر وحید رآنتی میدانم و بخصوص از خانم دکتر ژانت خان که در مراحل اولیة تصنیف این کتاب مساعد و مشوق من در مقابله با این وظیفه خطیر بودند تشکر قلبی دارم. نهایتاً مراتب امتنان خود را به گوردون کار بمناسبت مساعدتهای فوق العاده اش، بهیبه و فرامرز اتحادیه و کارمندان دائرة انتشارات انگلستان خانم وندی مؤمن، آقای جورج بلنتاین و خانم سیمین یوسفی تقدیم میدارم.

پیشگفتار

جمع آوری، مطالعه و ضبط مطالب برای نگارش این کتاب نزدیک ده سال بطول انجامید. علاوه بر آنکه جمع کلیه مدارک در مورد شخصی که ایام حیات خود را مستعراً در مسافرت و حرکت برای خدمت بامر حضرت بهاءالله جلّ اسمه الابهی گذرانده است امری ممتنع و محال است. کوشش در این امر باری وزین بر روح حزین و قلب خونین من بود زیرا دکتر مهاجر نه تنها حائز مقام شامخ ایادی امرالله بود بلکه مدت سی سال شریک و همدم زندگی بودیم و برای من امکان اینکه بتوانم شرح احوال همسر عزیز و از دست رفته خود را بدون دخالت احساساتم برشته تحریر درآورم بسیار سنگین و محزن مینمود. زمانی طولانی لازم بود که بتوانم شمه‌نی از خدمات بی‌شائبه او را بامر جمال مبارک و مختصری از اخلاق و خصوصیات زندگی کوتاهش را صادقانه و بیطرفانه عرضه دارم.

هدف اصلی من از نگارش این وقایع تشریح پیشرفت و توسعه جوامع بهائی در سراسر عالم بود که بطور وضوح در طی مسافرتهاى مداوم دکتر مهاجر بمنصه ظهور و بروز میرسید و همچنین ذکر عمق ایمان و ایقان دکتر مهاجر که باو قدرت مقابله با مشکلات عدیده را در غایت ایثار و فداکاری میداد.

وظیفه خطیری که او برای خود برگزید تبلیغ امر مقدس حضرت بهاءالله و آشنا کردن جوامع مختلفه عالم با تعالیم مبارکه بود. افراد بهائی ویرا در زمره اقلّ قلیلی از اجبای الهی میدانستند که در زمان خویش به اهمیت و فوریت وقت واقف بود و میدانست که چگونه میلیونها نفوس عالم منتظر و تشنه دریافت پیام نجات بخش امید و وحدتی میباشند که از منبع فیض الهی نازل گردیده است.

از دکتر مهاجر بعنوان بزرگترین مبلغ بهائی در زمینه تبلیغ دسته جمعی یاد میشود که به تنهایی موجبات هدایت هزاران نفر را در سراسر عالم فراهم نمود.

هدف من آن نیست که در این مقال از فلسفه‌نی که افکار و اعمال او منبعث از آن بود سخن بگویم چه که این امر خارج از حیطة تخصص من است. فقط میدانم که دو عامل بزرگ سبب حرکت و موفقیت او بود. اول حسن فداکاری و ایثار- نسبت بحضرت ولّیّ مقدس امرالله و ثانی ایقان به خدمت امر الهی که آنرا مقدم بر هر امری میدانست.

علاوه بر وظیفه تبلیغ و حراست و حفظ و مدافعه از امر الهی که از وظائف

مخصوصه روحانیه ایادیان امرالله است دکتر مهاجر بنمایندگی بیت العدل اعظم الهی بسیاری از اوقات مجبور به اتخاذ تصمیمات شدید جهت حفظ وحدت جامعه در مقابل کید اشرار و مخالفین امر مبارک بود ولی من با توجه بمیل و خواسته او در زمان حیاتش، از این مقوله باختصار گذشته‌ام و فقط به تشریح اقداماتی پرداخته‌ام که موجب سرور خاطر و رضای قلب او در زندگی پر حادثه و دشوارش بشمار می‌آمد.

بهترین اطلاعات را از دفتر خاطرات و یادداشتهای خصوصی دکتر مهاجر بکمال امانت و بدون تغییر کلمه‌نی در موارد لازم نقل کرده‌ام تا خوانندگان عزیز به افکار و عقائد خاص او که مبنای مسافرتهاى طولانی در گرد جهان بود واقف گردند. از این یادداشتهای میتوان بعنوان راهنمایی برای تبلیغ استفاده کرد چه در متون آن نکاتی مربوط به حیات بهانی و خدمت بامر الهی مندرج است که کلاً مبتنی بر بیانات مبارکه و دلالات حضرت ولیّ مقدس امرالله و تجربیات خصوصی وی در توسعه و استقرار و پیروزیهای امر مبارک در نقاط مختلفه است.

دکتر مهاجر مردی صاحب افکار و اهداف دلیرانه و عقائد محکم و متین و استوار بود. در بسیاری موارد از زمان خود پیشی گرفته و اوامر الهیه را با معیار و میزانی وسیع تر از دیگران می‌سنجید. عده‌نی از دوستان آمادگی اجرای نظریات او را نداشتند ولی بالمآل بیشتر پیشنهادات و نظریاتش مورد تصویب و قبول قرار گرفت و در حال حاضر مجری و معمول است.

سفرنامه‌هایش اغلب ناتمام و در بسیاری موارد بسیار موجز و مختصر نگاشته شده و تنها راه عرضه وقایع دوران زندگیش این بود که اطلاعات در مورد هر قاره بطور مجزای نوشته شود چه در غیر آنصورت تشریح و توضیح زندگی پرشورش به ترتیب تاریخ و زمان امری غیرممکن بنظر میرسید.

بدون تردید این مجموعه شامل کلیه اطلاعات در مورد دکتر مهاجر نیست و محققان داستانها و اطلاعات بسیاری موجود است که در آتیه ایام گفته خواهد شد و بعهدۀ مورّخین آینده است که بطور مفصل و مشروح خدمات و زحمات او را برشته تحریر درآورند.

کوشش من این بود که تا حدّ مقدور بشرح زندگی مردی پردازم که تمام وجود و هستی خود را وقف خدمت بامر مقدّس حضرت بهاءالله نموده بود. شخصی که با تمام استعداد و قابلیت‌هایش که در وجودش موجود بود هم خود را صرف انجام منویات و خواسته‌های حضرت ولیّ امرالله کرد. شخصی که در نهایت خضوع و

منقطع از اسم و رسم و القاب مختلفه از دوستانش میخواست که او را فقط باسم اولش "رحمت" خطاب کنند. شخصی که از لسان مبارک حضرت ولی امرانته به لقب "مهاجر حقیقی" مفتخر و متباهی گردید.

امیدوارم که این خدمت ناچیز منظور نظر قارئین عزیز قرار گیرد.

ایران فروتن مهاجر

مقدمه

چگونه ما، گروه اطفال بهانی که در همسایگی در شهر طهران می‌زیستیم میتوانستیم باور کنیم که برای یکنفر از میان ما مقدر چنانست که نقشی بزرگ و قابل توجه در تجدید و اصلاح روحانی جهان عهده دار گردد.

رحمت مردی خوش‌بیان، سخت‌کوش و در عین حال معمولی و عادی، فروتن و بی‌ادعا و منقطع بود. بخاطر دارم که چگونه مناجات‌ها و آثار مبارکه را حفظ نموده و با صدای خوش و ملیح خود تلاوت مینمود و یا با طریق معمول خویش سر صحبت را با دوست و بیگانه باز نموده و به نشر نفعات الله می‌پرداخت.

یادآوری دوران نوجوانی مرا متوجه میسازد که رحمت مانند معدنی غنی، پر از سنگهای پربها و قیمتی با خزانه پنهانش هنگامی در معرض مشاهده همگان قرار گرفت که بدو در جامعه فارسان امر حضرت بهاء‌الله و سپس در خلعت ایادی امرالله با شوق وافر و ایشار و فداکاری قدم به میادین خدمت نهاد.

جامعه بهانی ایران در سالهای ۱۹۲۰ اکثراً از یارانی تشکیل شده بود که در خانواده‌ای بهانی تولد و پرورش یافته و در اثر آتش فروزان بلایا و مصائبی که بیش از دو تا سه نسل به آن مبتلی بودند بهم پیوند خورده و بصورت جامعه‌ای متحد و متشکل در آمده بودند. فرزندان آنان نیز در همان طریق قدم نهادند و در پی اجداد خویش سیر و سلوک نمودند و در همه حال، چه در مدرسه و محیط تحصیلی و چه در اوقات فراغت و تفریح و یا در کلاسهای دروس امری به پیروند خود با یکدیگر ادامه دادند. من و رحمت نیز دوستان خوبی برای یکدیگر شدیم.

پس از اختتام دوره دبیرستان هر یک در رشته‌ای مختلف به تحصیلات عالیّه خود در دانشگاه ادامه دادیم و در سال ۱۹۵۸ در موقعتی که با گذشته ایام متفاوت بود دوباره یکدیگر را ملاقات کردیم.

در آن زمان رحمت باتفاق سایر حضرات ایادی امرالله بارض اقدس عزیمت نمود تا در اولین اجتماع حضرات ایادی که بعد از صعود حضرت ولی‌امرالله تشکیل شده بود شرکت نماید. وی در راه بازگشت به کشور اندونزی برای دیدار دوستان در هندوستان توقف نمود.

اشتیاق دیدار مجدد او نه تنها بخاطر دوستی قدیم و دوران نوجوانی بلکه چون در آن موقع وی سمت و مقام ایادی امرالله را احراز نموده بود میخواستیم که از

فیض وجودش آرامشی در آن دوران سخت و شوم بدست آورم. دورانی که کلینۀ بهائیان عالم از ضربه استماع خیر صعود یگانه ولی عزیز امرالله در بهت و هیرت فرو رفته و در اندوه و ماتمی شدید غوطه‌ور گردیده بودند.

هنگامی که برای استقبالش به فرودگاه رفتم در حالی که برای خوش آمد گونی به او نزدیک میشدم مرده بودم که بعنوان ایادی امرالله و یا یک دوست قدیم با او روبرو شوم و از خود میپرسیدم که عکس العمل او چه خواهد بود؟ ولی بزودی در برابر فروتنی و اخلاص و محبت حقیقی او خلع سلاح شدم.

اگرچه از صعود حضرت ولی امرالله دل شکسته و غمگین بود ولی نور اعتماد و اطمینان و اراده و تصمیم در سیمای او میدرخشید. پس از اینکه بمنزل رسیدیم اولین سؤالش این بود که انتظار چگونه رفتاری را از او بسمت یک ایادی امرالله دارم و چون سؤالش غیر منتظره مینمود جواب آنرا مشکل یافتم. این پرسش میزان فروتنی، خلوص و بیداری وجدان او را در اجرای وظیفه خطیرش بعنوان یک ایادی امرالله میرساند. تصور مسئولیت خطیری که حضرات ایادی امرالله در آن ایام بعهدہ داشتند بسیار مشکل بود.

بسیاری از ملل و مردم جهان تا ابد مرهون راهنماییها و تشویق و تحریص دکتر مهاجر در شروع و اقدام به امر تبلیغ دسته جمعی هستند. بعنوان منشی محفل روحانی ملی هندوستان خود شاهد فعالیت‌هایی بودم که در آن زمان در هند آغاز شد و منجر به ورود هزاران نفر در جمع مؤمنین اسم اعظم گردید. فی الواقع از برکت این اقدام جلیل است که مشرق‌الاذکار عظیم و باشکوه کنونی در قلب شبه قاره هندوستان بنا شده و بصورت مبلغ صامت، امر حضرت بهاءالله را به میلیونها نفر ابلاغ و معرفی مینماید.

دکتر مهاجر مقدار زیادی از بیانات مبارکه راجع به هندوستان را جمع آوری نموده و در مسافرت بعدی خود باین کشور بهمراه آورد و چون همیشه از بیانات مبارکه استمداد می‌جست تصمیم گرفت که در آرشیو محفل ملی بجستجو پرداخته و رقامت حضرت ولی امرالله را خطاب به یاران هند یافته و از آنها استفاده نماید.

دکتر مهاجر همواره بیان حضرت عبدالبهاء را یاد آوری میکرد که در یکی از انواع راجع به پیشرفت امر در آن کشور فرموده‌اند سراسر هندوستان «منزلگاه این قافله» گردد.

رحمت همیشه ما را آماده مینمورد که موضوع تبلیغ دسته جمعی را که بسیاری از یاران به اهمیت آن کما هو حقّه واقف نبودند بمرحله اجرا در آوریم. او اغلب

قسمتهائی از بیانات حضرت بهاءالله را تلاوت مینمود که میفرمایند پیام نجات بخش این ظهور مخصوص مردم با کشوری خاص نبوده بلکه به کلیت انبیا بشر تعلق دارد و همگان باید در ظل خیمه امر الهی مقرر و مسکن گیرند. دکتر مهاجر ما را متذکر داشت که حضرت ولی امرالله زمانی کوتاه قبل از صعود اشیقت، تبلیغ دسته جمعی در هندوستان را تأکید فرموده اند.

در اثر مجاهدات مستمر و اقدامات سریع دکتر مهاجر جامعه بهائی خود هند در آن زمان بفتتا بحرکت و جنبش در آمد و با وجود مشکلات عدیده محلی زحمات شبانه روزی را بدون احساس خستگی و رنج ناشی از آن متحمل گردید. هر قدر به سرعت و وسعت فعالیت در هندوستان افزوده می شد رحمت باز هم یاران را بخدمات بیشتر تشویق مینمود و هرگاه نشانی از وقفه در این تحرک مشاهده مینمود شخصاً برای تقویت روحیه اجتهاد قدم بپیدان گذارده و راهنمایی آنان را عهده دار میگردد.

رحمت با صرف نظر کردن از آسایش و راحت خویش بنقاطی سفر کرد که داوطلبی برای رفتن به آن نقاط وجود نداشت. روزی سرزده و بی خبر هنگام صرف صبحانه بمنزل ما در دهلی نو آمد و چون مستقیماً از یک سفر تبلیغی دسته جمعی مراجعت مینمود طبق معمول خواستم که وی را در آغوش گرفته و خوش آمد گویم ولی مرا هشدار داد که باو نزدیک نشوم زیرا سراپای او را شپش فراگرفته بود. در واقع هیچ چیز مانع خدمت وی بامر الهی نمی شد و در راه انشار و اعتلاء پیام حیات بخش حضرت بهاءالله هرگونه سختی و مشقتی را به دل و جان پذیرا بود. دکتر مهاجر بندرت درباره مساعی شخصی خود صحبت میداشت ولی در مسافرتها گاهی از ماجراهائی که در آن مستقیم یا غیرمستقیم دخالت داشت برای تحریص و تشویق مهاجرین تعریف مینمود. یکی از این داستانها مربوط به ملاقات و دیدار او از یک جامعه سرخ پوست بود که در نقطه دور افتاده ای در امریکای جنوبی زندگی میکنند. میگفت شب هنگام محلی را که مخصوص افراد مهم بود برای استراحت در اختیارش قرار دادند. این محل ننوئی بود که بر بلندترین شاخه درخت بسته شده بود تا میهمان محترم را هنگام شب از حمله حیوانات وحشی دور و محفوظ نگهدارد. در نیمه های شب این محل امن و خنک و راحت بعلت شکستن شاخه درخت به پائین افتاد که خوشبختانه بر روی شاخه دیگری فرود آمد و مانع از ایجاد خطرات جانی احتمالی گردید.

دکتر مهاجر شخصی اصیل، ملایم، مخلص و بی ادعا بود ولی وقتی پای مسائل

امری بمیان می آمد آنچنان قدرت و صلابتی از خود نشان میداد که نظیرش را در هیچکس دیگر مشاهده ننموده ام.

محفل روحانی ملی هندوستان در سال ۱۹۶۱ که برای اولین بار تبلیغ دسته جمعی در آن کشور صورت جدی بخود گرفت مجبور به اتخاذ تصمیمات مهمه گردید. روزی رحمت تننسی اطلاع داد که میخواهد در جلسه محفل روحانی ملی که در همانروز تشکیل میشد شرکت نماید متأسفانه در آنروز مریض و بستری و مبتلی به تب شدید بودم لذا اظهار داشتم که باوجود کسالت از حضور در جلسه محفل ملی معذور میباشم. در جواب من سخنی نگفت ولی وقتی که پس از مدتی چشمهایم را گشودم رحمت و هشت نفر اعضاء محفل روحانی ملی را در اطراف تختخواب خود یافتم و گرچه تشکیل محفل روحانی ملی بدان صورت و موقعت غیرعادی بنظر میرسید ولی نتیجه آن که منجر به اتخاذ تصمیمات مهمه درباره پیشرفت و گسترش امر در شبه قاره هندوستان گردید بسیار قابل ملاحظه بود.

دکتر مهاجر مصرأ تاکید مینمود که کلیتہ جوامع بهائی در سطح ملی یا محلی باید مانند آینه ای منعکس کننده وحدت و یگانگی باشند و بیاناتی از حضرت بهاءالله را شاهد می آورد که ایادی امرالله را نصیحت می فرمایند که اگر آنان در هر کجا نشانه ای از تفرق و جدائی فیما بین یاران مشاهده نمودند نباید لحظه ای توقف نموده یا بیارامند تا آنکه تفرقه را بکلی از میان برداشته و طرق محبت و یگانگی را دوباره هموار و برقرار سازند.

دکتر مهاجر معتقد بود که برای ایجاد وحدت و یگانگی باید کلیتہ یاران را در وظیفه خطیر و عمومی تبلیغ بسیج نمود و به آنان اطمینان داد که امر تبلیغ مولد و موجد یگانگی حتی در بین نفوس خواهد شد که فاقد توافق نظری و فکری با یکدیگر می باشند.

تجربیات عملی و وسیعی که وی در دوران زندگی خود و در موارد تبلیغ دسته جمعی کسب نمود، طرح و نقشه و راهنمای ارزشمندی برای تمام کسانی که اشتیاق تبلیغ امر الهی را داشتند محسوب میگردد و همچنانکه در این کتاب ملاحظه خواهید نمود، نظریات حکیمانه وی موجب توسعه و پیشرفت امر بهائی در بسیاری از نقاط جهان گردید. عشق و علاقه شدید رحمت نسبت به حضرت ولی مقدس امرالله محرک و مشوق مسافرتها سریع و پرشتاب او از کشوری به کشور دیگر و از قاره ای به قاره دیگر بمنظور اعلان و ارتداع امر الهی در نقاط بکر بود. او منادی امری بود که نور آن روشنی بخش جهان ظلمانی گردید.

رحمت کاملاً به فوریت و محدودیت وقت برای انجام خدمات امریه واقف بود و کسانی که او را میشناختند این احساس را بخوبی درک میکردند. غنای علمی و تجربی دکتر مهاجر و بصیرت مخصوص او در مسائل امری کمک مژتری در تنظیم طرح های ملی و بین المللی توسط بیت العدل اعظم الهی بود. بخاطر میآورم که دکتر مهاجر تا چه حد در تمام اقداماتش به دعا و مناجات متوسل میشد. او با صدای خوش آهنگ خود قسمتهای مخصوصی از فرامین تبلیغی حضرت مولی الوری را از طرف دوستان ملتسمانه تلاوت مینمود: (۱)

ای خداوند بی همتا ای رب ملکوت

این نفوس سپاه آسمانی تواند امداد فرما و بجنود ملا اعلی نصرت کن تا هر یک نظیر اردوشی شوند و آن ممالک را به محبت الله و نورانیت تعالیم الهی فتح کنند. ای خدا ظهیر و نصیر آنها باش و در بیابان و کوه و دره و جنگلها و دریاها و صحراها مونس آنها باش تا بقوت ملکوتی و نفثات روح القدس فریاد زنند، توشی مقتدر و عزیز و توانا و توشی دانا و شنوا و بینا. (۱)

رحمت منتخباتی از الواح وصایای حضرت عبدالبهاء را همیشه به همراه داشت و حال هر زمان که آن قسمتها را زیارت میکنم بی اختیار بیاد او می افتم که چگونه فریاد یابها، الابهی را در جهان بلند نمود و به تنهایی علمی را که حضرت ولی امرالله در دست او گذاشتند، بموجب نصایح حضرت عبدالبهاء تا آخرین لحظه حیات بدوش کشید:

حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع شوون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقتس و منزّه از هوی و هوس گشتند و از هر تعلق بیزار شدند و در ممالک و دیار منتشر شدند و بهدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند. فبمثل هذا فلیعمل العاملون. (۲)

هوشمند فتح اعظم

ارض اقدس، حیفا

فصل اول

میراث اصیل روحانی

رحمت الله مهاجر در چهارم ماه اپریل ۱۹۲۳ متولد گردید. پدرش حفیظ الله خان بازمانده خانواده ای متقدم و مؤمن و فداکار بود که ثروت و مال و جان خود را در راه امر الهی نثار کرده بودند. خانواده مهاجر از اهالی دولت آباد، یکی از قراء اطراف اصفهان که در ناحیه بختیاری قرار دارد بودند.

آقا ملا محمد، بزرگ فامیل مهاجر شخصی ثروتمند و بانفوذ و صاحب املاک زراعی وسیعی بود و تعداد زیادی شتر و قاطر داشت که مال التجاره خود را به آن وسیله به اصفهان حمل مینمود. تجارت او شامل انواع و اقسام وسائل زندگی و محصولات دامداری و کشاورزی بود که در حجره متعلق به خانواده بفروش میرسید و نیاز عده زیادی از اهالی اطراف را برآورده میکرد.

آقا ملا محمد چهار پسر و سه دختر داشت که جوان ترین پسرش میرزا فتح الله پدر بزرگ رحمت بود. ملا محمد هر ساله در ماه محرم طبق رسوم مسلمین در منزل خود مدت ده روز مراسم عزاداری دایر میکرد که معمولاً تا روز عاشورا که روز شهادت حضرت امام حسین است ادامه می یافت.

افراد بسیاری که در این مراسم شرکت مینمودند از طرف خانواده ملا محمد پذیرائی شده و مراسم خاص تعزیه را که عبارت از نقل داستانهای مخصوص در مورد حضرت امام حسین بود شنیده و همچنین شبیه سازی آنرا تماشا میکردند. از جمله این افراد ملاها و درویشی بودند که از راههای دور برای شرکت در مراسم حاضر میشدند. خانواده ملا محمد معمولاً درویش را محترم داشته و در پذیرائی از آنان اهتمام بیشتری مبذول می داشتند زیرا اعتقاد داشتند که نفرین درویش با استمداد از حضرت علی، نه تنها باعث بدبختی شخص نفرین شده میشد، بلکه تا هفت پشت اولاد و احفاد او را نیز شامل میگردد.

در ایام محرم سال ۱۸۵۰ درویشی بخانه ملا محمد آمد و چون در رشای امام حسین بیش از حد معمول گریه و زاری میکرد توجه ملا محمد را بخود جلب نمود و وی او را دور از چشم اعضاء خانواده بقسمت اندرونی منزل خود برد.

درویش بهیچوجه آرام نمی‌شد و از اکل و شرب اباء و امتناع می‌ورزید. ملامحمد با ملایمت او را نصیحت میکرد که گرچه گریه و زاری بخاطر رنج‌های که امام تحمل کرده است باعث برکت بوده و ثواب فراوان دارد ولی ندبه‌ای چنین برای اتفاقی که هراز سال پیش رخ داده است شایسته و زیبنده نیست. درویش در جواب او گفت شیون و زاری او بخاطر شهادتی که در گذشته دور اتفاق افتاده نیست بلکه برای امامی است که اخیراً بشهادت رسیده است. درویش، در میان بهت و حیرت ملامحمد، با وجود خطری که جانش را تهدید میکرد اعتراف کرد که بایی است و سپس درباره‌ی تعالیم حضرت باب با فامیل ملامحمد صحبت داشت و جزئیات شهادت حضرت ربّ اعلی را توضیح داده و آنرا با شهادت حضرت امام حسین مقایسه کرد و یکسان شمرد. اعتراف درویش منجر به بحث و گفتگوی طولانی شد و پس از عزیمت او چند نفر از بابیان سرشناس اصفهان بخانه ملامحمد رفتند تا به سؤالات وی پاسخ گفته و شک و تردیدش را برطرف سازند. خانواده ملامحمد اولین خانواده ساکن دولت‌آباد بودند که بامر حضرت باب ایمان آوردند. اولین مبلغ بهائی که از خانواده ملامحمد دیدار نمود جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی بودند که بدستور حضرت بهاءالله به دولت‌آباد رفته و نهال تازه‌ای را که در دوران شهادت حضرت ربّ اعلی ریشه گرفته بود سقایت و آبیاری نمودند.

جناب حاجی میرزا حیدرعلی روزهای متوالی به اثبات حقانیت حضرت بهاءالله طبق بیانات حضرت باب در کتاب مستطاب بیان پرداخته و به تشریح و توضیح نکاتی درباره‌ی سال ظهور ایشان که بر طبق مندرجات بیان ظهور من‌یظهره الله در سال نهم خواهد بود اقدام نمودند. در نتیجه کلیتاً اعضاء خانواده باسشنای یکی از برادران بنام میرزا عبدالله، مراتب ایمان خود را بامر بهائی اعلام داشته و تقاضا نمودند که الواح و آثار حضرت بهاءالله برای آنان ارسال گردد.

جناب میرزا حیدرعلی یکی از مناجات‌های حضرت بهاءالله را که همراه داشتند به آنها هدیه نموده آنان نیز آنرا از بر نمودند و هر روزه تلاوت میکردند.

ایمان خانواده ملامحمد موجب مخالفت اهالی قریه شد و مشکلات فراوانی برای مؤمنین بامر بدیع یار آورد. فامیل ملامحمد بکمک حاجی میرزا حیدرعلی موفق به کسب اجازه زیارت و رفتن به عکا و تشرّف بحضور حضرت بهاءالله گشتند. میرزا فتح‌الله، برادر جوان‌تر عهده‌دار سرپرستی خانواده در قریه گردید و میرزا عبدالله که مؤمن نبود مصراً بهمراه برادران خود باین مسافرت رفت.

مجلس شومی که برای عزیمت سه برادر ترتیب دادند موجبات قهر و غضب همه‌ای از اهالی متعصب قریه گردید و دامنه آن به تمام قریه کشیده شد. برادران که کاسب‌کار حرفه‌ای بودند همه گونه وسائل مورد نیاز را برای این مسافرت طولانی آماده نمودند ولی تقدیر دیگری برای آنان معین گردیده بود. همراه این خانواده در بونه امتحان بانواع محن و بلایا گرفتار شدند تا پاک و منزه شده و بتوانند با قلب طاهر و روح فارغ به آستانه مبارکه حضرت بهاءالله مشرف و مفتخر گردند، هنوز چند فرسخی از شهر دور نشده بودند که مورد هجوم راهزنان قرار گرفته و اموال و اشیایه و محمولات قاطرهایشان به تاراج رفت ولی برادران بهیچ عنوان حاضر نبودند که قبل از زیارت حضرت محبوب و حصول این سعادت عظمی به قریه خود بازگردند لذا راه خویش را ادامه داده و برای ارتزاق و تأمین مخارج ضروری بهر کار کوچک و حقیرانه‌ای که در قراء سر راه یافتند تن دردادند. اغلب اوقات کمکهای بنحو معجزه آسا بدانان میرسید. فی السثل یکبار چند عده تخم مرغ در زیر بوته‌ای یافتند و کیسه‌ای آرد که از پشت قاطری به زمین افتاده بود پیدا کردند که از مخلوط آن نانی بنام «تَلَنگی» پختند که برای چند روز خوراک آنها را تأمین نمود. بار دیگر هنگامی که از شدت خستگی از پا درآمده بودند با کاروانی از حجاج روبرو شدند. سرپرست کاروان نزدشان آمده و اظهار داشت که در عالم رؤیا باو گفته شده که در راه با زائرینی مواجه خواهد شد که پیاده عازم زیارتند و اگر بکمک آنها شتافته و سوارشان کند بخشش و عطای حضرت پیامبر شامل حالش خواهد شد. سرپرست کاروان از برادران پذیرائی نمود و بهریک قاطری داد تا سوار شوند ولی این بخشش و لطف ملت زیادی بطول نیانجامید و پس از اینکه معلوم شد زائر مقام دیگری هستند آنان را از قاطرها پائین کشیده و بحال خود رها کردند. اما این اشراحت مختصر برای برادران کفایت میکرد تا نیروئی ذخیره کرده و بمسافرت طویش ادامه دهند.

ورود به عگا

برادران پس از سه ماه و نیم مسافرت و طی طریق بحوالی عگا رسیدند و شبانگاه را زیر درختی بانتظار سحر بیتوته کردند تا بعدا بتوانند وارد شهر شوند. در این هنگام شخصی که بستانه‌ای در دست داشت به آنها نزدیک شده و پرمید

که آیا زائر بهانی هستند و چون جواب مثبت شنید به آنان خوش آمد گفته و اظهار داشت که راجحین میهمان حضرت بهاءالله هستند و بسته‌ای که مرحمت فرموده بودند به آنان تحویل داد. این بسته محتوی پلو زعفران و بوقلمون بود. برادران غذای لذیذ آسمانی را تناول کرده و صبح روز بعد بمحلّ اقامت هیکل مبارک رفتند. پس از ورود به آنان اطلاع داده شد که جمال مبارک کسالت دارند و تا روز بعد امکان زیارت ایشان میسر نیست ولی حضرت بهاءالله بعد از ظهر آن روز باطاق میهمانان تشریف آورده و در حالی که در طول اطاق مشی میفرمودند خطاب به برادران و سایر زائرین فرمودند که در تمام طول مسافرت همراه آنان بوده‌اند و اکنون با وجود کسالت و بیماری و ضعف بنیه آنانرا محروم نغرموده و بیدارشان تشریف آورده‌اند.

میرزا عبدالله قبل از عزیمت به عگا با برادران خود شرط بسته بود که اگر حضرت بهاءالله او را شخصا و مستقیما مخاطب قرار دهند به شریعت الهیه مؤمن خواهد گشت. در آنروز وقتی جمال مبارک اطاق را ترک میفرمودند در مقابل میرزا عبدالله توقف فرموده دست مبارک را روی شانه او قرار داده پرسیدند "اشکال شما در چیست؟" میرزا عبدالله پس از اصغاء بیان مبارک بر زمین افتاد و از هوش رفت و چند ساعتی بدین حال باقی ماند و چون بهوش آمد تا چند روز به گریه و ندبه ادامه داده و سپس بامر مبارک اقبال نمود و از جهل و غفلت خویش توبه و استغفار کرد.

برادران مذکور که جزء مؤمنین اولیة امر محسوب میشدند مدت چهار ماه در محضر جمال مبارک مشرف بودند و سپس به ایران بازگشتند. حضرت عبداللهاء مدتها بعد بآنها اطمینان دادند که اصغاء ندای الهی از لسان مظهر ظهور فضل و مرحمتی لیست که الی الابد آثارش باقی خواهد ماند.

حضرت عبداللهاء در لوحی که باعزاز برادران نازل فرمودند آنانرا بنام "مهاجران" خطاب فرمودند که بعدا بصورت نام خانوادگی این خاندان درآمد. حضرت مولی‌الوری زحمات متحملة برادران را اسباب تقویّت روح ایمانی آنان دانسته و بخدمت و مجاهدت در راه امر مبارک تشویق و تحریصشان فرمودند.

مخالفت با امر جدید

مراجعت برادران بموطن خود مصادف با بازگشت زائرین مسلمان از مکه معظمه

بود. آنها که شنیده بودند برادران مذکور بزیارت رفته‌اند سؤال می‌کردند که چرا آنانرا در مکه ملاقات ننموده‌اند و چون معلوم شد که آنها بزیارت عکا رفته بودند، علمای مذهبی محلّ بشتت خشمگین شده و بالای منابر به سب و لعن پرداخته و اعلام نمودند که هرکس به زیارت عکا برود بهائی و کافر است و به بهائیان اخطار کردند که اگر از دین جدید تبری نکنند و بدامان اسلام برنگردند کلیّۀ اموال و هستی خود را از دست خواهند داد چه که اموال کافران برای مسلمین حلال شمرده میشود.

برادران بامر بدیع ثابت و مستقیم ماندند، مزارع و حشم و املاکشان بتاراج رفت و حتّی بدجکاران از پرداخت دیون خود سر باز زده و طفره رفتند. چون برای دادخواهی باصفهان عزیمت نمودند تا با مقامات مسئول دولتی ملاقات کنند، مجتهد قریه با امام جمعه اصفهان که از دشمنان سرسخت امر بدیع بود تماس گرفته و باو چنین اثناء نمود که بهائیان قصد آن دارند که تمام اهالی قریه را بعقیده منحرف خود درآورند.

چهار برادر و بقیۀ افراد خانواده که جمعا ۲۴ نفر می‌شدند توسط مأمورین امام جمعه بازداشت گردیده و به خانه امام جمعه اعزام شدند. گماشتگان لباسهای آنها را به جبر بیرون آورده و با البسه نازک زیر در زیرزمین بیرونی خانه مجتهد بدون پوشش و بدون خوراک محبوس نموده و فتوای قتل آنان را صادر کردند. قرار این بود که روز جمعه محبوسین را برای اعدام بین اصناف مختلف اصفهان تقسیم نمایند تا هیچیک از موهبت قتل یک بی‌دین محروم نماند.

خانم مهری روحانی، یکی از خورشان دکتر مهاجر، وضع محبوسین را که از پدربزرگ خود شنیده است چنین توصیف میکند:

یکروز که همگی در زندان در انتظار شهادت نشسته بودیم صدای ضربه‌ای را که به پنجره کوچک زیر زمین وارد شد شنیدیم. در بالای پنجره شخصی را دیدیم که با اشاره از ما می‌پرسید چکار میکنیم؟ باو جواب دادیم که چون بعنوان بهائی قرار است بقتل برسیم مشغول خواندن دعا و مناجات هستیم. با صدای آهسته پرسید چرا شما مثل گوسفندان به انتظار سلاخ نشسته‌اید و برای فرار کوششی نمی‌کنید؟ گفتیم که در زیرزمین قفل است و نگهبانان نیز جلو در ایستاده‌اند. مرد گفت فعلاً که در اینجا نگهبانی نیست و قفلی هم بدر نیست و من میتوانم چفت آنها باز کرده و شما را آزاد کنم. من برای اطمینان از این که توطئه‌ای در کار نیست اول از محبس بیرون رفتم و چون

نگهبانی در اطراف مشاهده ننمودم، همگی باعناق از زیرزمین خارج شده و با سرعت از آنجا دور گشته و در زیر سقف خانه‌ای خرابه پنهان شدیم. هرگز به هویت شخصی که باعث آزادی ما از آن زندان شد پی نبردیم ولی مطمئن بودیم که یک مسلمان بخاطر نجات ما جان خویش را بخطر نمی‌انداخت.

بهرحال تصمیم گرفتیم به قریه دولت آباد برگشته و بامور زنان و فرزندان خود رسیدگی کنیم. من به نمایندگی از طرف برادران و فامیل مأموریت یافتم که با کدخدای ده که از دوستانم بود تماس بگیرم و در مقابل پرداخت صد تومان پول نقد و یک شال ترمه و یک جلد قرآن طلاکوب از او بخواهم سرپرستی زنان و کودکان خانواده ما را بعهده بگیرد تا بتوانیم سرفرصت وسائل مسافرت آنها را از قریه فراهم کنیم. چون خارج شدن از شهر اصفهان آنهم بطور دسته جمعی و با لباسهای زیر جلب توجه مینمود لذا بگروههای کوچک چند نفری تقسیم شده و من باعناق پسران و دو نفر از برادرزاده‌های صغیر خود براه افتادیم. هنگام گذشتن از یک کوچه با زنی چادری برخورد کردیم که از ما پرسید آیا شما همان بهائیان هستید که از زندان امام جمعه فرار کرده‌اید؟ بمحض شنیدن این سوال احساس کردم که ما را یافته و کارمان ساخته است ولی زن چادری اظهار داشت که در پی آزار ما نیست و خدمتکار همسر میرزا اسدالله وزیر می‌باشد و بیست و چهار دستمال بسته بمن تحویل داد و گفت که آنها را آن خانم فرستاده است. در هر بسته سه قران پول برای تهیه غذا و لباس گذاشته شده بود. پس از تشکر از مراحم خانم میرزا اسدالله وزیر و مستخدمه‌اش که واسطه رساندن پول بود پسران را در همان کوچه گذاشتم و خود برای خرید لباس با سهم پولی که برایمان مقرر شده بود به بازار رفتم. چون پسر اولم در اوان کودکی فوت کرده بود مادر بزرگم که زنی سیده بود از من قول گرفت که همیشه شالی سبز رنگ بعلامت سیادت بکمر پسران خود برای حفظ آنها ببندم از این رو علاوه بر تهیه لباس مقداری پارچه سبز رنگ خریداری کرده و برگشتم. لباسها را پوشیدیم و شال سبز را به کمر پسرها بستم و همگی برای تهیه غذا براه افتادیم. در بین راه هر وقت با گروه دیگری از جمع اولیه مواجه گشتیم سهم پولشان را پرداختیم و براه خود ادامه دادیم تا به مورچه خورد که ناحیه‌ای خارج از شهر اصفهان بود رسیدیم. شب فرا رسیده و دروازه را بسته بودند. دق الباب کردیم ولی زنی که محافظ دروازه بود از بازکردن دروازه امتناع

نموده و گفت باید تا صبح صبر کنید ولی پس از آنکه از شکاف دروازه شال سبز پسران مرا دید بلافاصله درب را باز کرده و از اینکه اولاد پیغمبر را در هوای سرد پشت دروازه نگاهداشته است معذرت خواست و ما را به داخل خانه خود دعوت و پس از صرف چای پرسید عازم چه مقصدی هستیم؟ وقتی فهمید که ما از زندان امام جمعه اصفهان گریخته‌ایم با حزن و اندوه فراوان اظهار داشت که پسرش را در اثر ظلم و ستم عمال امام جمعه از دست داده است. چون منتظر بقیه افراد فامیل بودم که وارد شهر شوند اطفال را به زن نگهبان دروازه سپرده و برای یافتن بقیه حرکت کردم بعداً به دولت آباد رفتم و مخفیانه بخانه خود ورود نمودم و بکمک همسر در طویله منزل پنهان شدم زیرا مأمورین امام جمعه تمام خانه‌های قریه را برای پیدا کردن ما جستجو مینمودند. از قرار معلوم امام جمعه از فرار زندانیان بسیار خشمگین و ناراحت گردیده و به نگهبانانی که پست خود را ترک کرده و موجب فرار ما شده بودند اخطار نموده بود که تا زندانیان فراری را مجدداً دستگیر نکنند از خواب و خوراک محروم خواهند بود.

مدت سه روز و سه شب در آن طویله پنهان بودم تا آنکه کدخدا موافقت خود را برای سرپرستی از زنان و فرزندان ما اعلام داشت. نیمه‌های شب قریه را ترک کردم و چون به مورچه خورد رسیدم بقیه افراد فامیل به طهران عزیمت نموده بودند. من و پسرانم نیز پس از تشکر از زن سالخورده نگهبان دروازه براه افتادیم. وقتی بشهر بعدی رسیدیم مأمورین امام جمعه اوراق و سجل افرادی را که پیاده وارد شهر میشدند بازدید میکردند، هیچ راه نجاتی در پیش روی خود نمی‌دیدیم لذا دست دعا و استغاثه بدرگاه حق بلند نموده و طلب کمک و مساعدت کردیم. ناگهان کاروانی از راه رسید و در جواب راهنمای کاروان باو گفتیم که عازم طهران هستیم و از رنج راه بسیار خسته و بیمار. راهنما گفت چون اولاد پیغمبر هستیم حاضراست ما را همراه خود ببرد تا اجر جزیل در عالم بعد نصیبش گردد. بدینوسیله هر یک سوار قاطر شده و از مهلکه مأمورین امام جمعه اصفهان بنحو معجزه آسانی رهائی یافتیم. چند روز بعد به شهر طهران رسیده و در کاروانسرای شلوغ و پر رفت و آمدی سکنی کردیم و منتظر بقیه افراد فامیل شدیم. سپس همگی در دو اتاق کوچک اقامت کرده و آنچه از کار روزانه خود بدست می‌آوردیم با هم قسمت می‌کردیم. باوجود خستگی مفرط و گرسنگی روحاً خوشحال و مسرور بودیم

زیرا بعرفان مظهر ظهور الهی نائل گشته و بجرگه پیروان او پیوسته بودیم. کسانی که شاهد حال و وضع ما بودند با خود میگفتند که اینان یا اشخاصی ثروتمند و غنی هستند و یا مجنون و دیوانه که قطعه‌ای نان را بین خود تقسیم کرده میخورند و تمام شب را به صحبت و خنده میگذرانند، نمی‌دانستند که ما در چه عوالمی سیر میکردیم و چگونه خاطرات خوش دوران زیارت جمال ابهی را در ذهن یکدیگر مجسم و زنده میساختیم.

عاقبت الامر همه زنان و اطفال بهمران و پدران خود پیوستند و هر خانواده برای خوش خانه و زندگی مجزی فراهم کرد. میرزا فتح‌الله، پدر بزرگ رحمت که زندگی شهری را نمی‌پسندید مزرعه کوچکی در قریه نزدیک شهر کرایه و دکان حقیری نیز دایر نمود و پسرش میرزا حفیظ‌الله خان پدر رحمت را بمدرسه داروسازی که اخیراً تأسیس شده بود برای تحصیل فرستاد. ایشان پس از اتمام تحصیلات خود با عصمت خانم ازدواج نموده و داروخانه‌ای در شاه عبدالعظیم تأسیس نمودند.

والدین رحمت

باوجود اینکه شاه عبدالعظیم یک مرکز اسلامی است و اکثر سکنه آنرا متعصبین مذهبی تشکیل میدادند، درستکاری و امانت حفیظ‌الله خان قلوب مردم را بخود جذب و جلب نمود. هیچکس بخاطر عدم استطاعت مالی برای پرداخت بهای دارو از در داروخانه رانده نشد. شهرتش آنچنان بالا گرفت که حتی معتمنین نیز باو مراجعه میکردند و از رفتن بسایر داروخانه‌هایی که توسط داروسازان مسلمان اداره میشد، چون بدرستی کالیشان اعتماد نداشتند، ابا میورزیدند. حفیظ‌الله خان اغلب با روحانیونی که به مغازه او می‌آمدند صحبت تبلیغی میکرد. داروخانه وی بصورت مرکزی امری برای دوستان بهائی که از اطراف به آنجا می‌آمدند درآمده بود. میرزا فتح‌الله تنها برادری بود که از فیض زیارت جمال ابهی محروم ماند ولی پسرش حفیظ‌الله خان در سنه ۱۹۲۴ بزیارت اعیان مقسمه مشرف گردید و بحضور حضرت ولی امرالله رسید. این زیارت مقسمه و درک حضور حضرت ولی عزیز امرالله باعث اشتغال حفیظ‌الله خان در تبلیغ امر الهی گردید و او باقیمانده حیات خویش را صرف خدمت باستان حضرت رحمن کرد.

عصمت خانم، مادر رحمت از اهالی کاشان بود. فامیل ایشان از تجار سرشناس

شهر و صاحب چندین کارخانه فرش بافی بودند و علاوه بر آن به تجارت تنباکو نیز اشتغال داشتند. بزرگ خانواده ایشان، آقا محمد هاشم کیسه پرکن از احتیای متقدم و مخاطب الواح متعدد از یراعه جمال ابهی است. آقا غلامحسین، پدر عصمت خانم برادرزاده آقا محمد هاشم است که توسط عموی خود تصدیق امر مبارک نمود. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به آقا غلامحسین، از درگاه الهی طلب تائید و توفیق و هدایت برای وی میفرماید تا موثق به نشر نجات الله و تبلیغ دین الله در بین امم و ملل و قبائل جهان گردد.

از دیاد ثروت آقا محمد هاشم موجب افزایش لهیب آتش بغض و کینه نفوسی گردید که مشتاق و آماده آزار و اذیت پیروان آئین جدید بودند. مسلمانان متعصب علمای مذهبی را بر آن داشتند که از او بخواهند از دیانت خود تبری نموده و آنرا رد و انکار نماید. بهمین جهت خانواده آقا محمد هاشم اجباراً از اموال خود صرفنظر نموده و به طهران گریختند. اویاش و اراذل اموال آنان را بغنیمت برده و کارخانه های فرش بافی و حجره های تنباکو فروشی آنها توسط علمای شهر مصادره گردید.

پس از ورود به طهران خانواده مذکور با خرید یک حجره کوچک درش فروشی دوباره به کار و فعالیت پرداختند ولی حادثه مؤلمه دیگری رخ داد و آقا غلامحسین توسط گروهی که از طرف علمای کاشان به طهران عزیمت گردیده بودند ربوده شد و باوجود جستجوهای فراوان و پیگیری مستند اعضاء قابل شرف و رد پائی از گمشده عزیز بدست نیامد. باین ترتیب مسئولیت انجام دعای حضرت عبدالبهاء بعهده نوه آقا غلامحسین منتقل شد و رحمت الله مهاجر که تنها آرزوی تبلیغ دسته جمعی مردم جهان بود به این امر جامه عمل پوشانید.

دوران کودکی و نوجوانی

والدین رحمت، وراثت موهبتی الهی، طبق سنت قدیم به خدمت و فداکاری در سبیل امر مبارک خود ادامه دادند و شوق به ایثار و جانبازی را در قلوب فرزندانشان از همان دوران خردسالی القاء نمودند. رحمت داستانهای بسیاری از ایام کودکی خویش برای اطفال بهائی تعریف مینمود و والدین بهائی را به اهمیت تدریس تاریخ امر و آثار بهائی بخصوص در دوران خردسالی مؤکداً گوشزد میکرد زیرا چنانچه اطفال در سنین اولیه که چون شاخه نرم و قابل انعطاف هستند از والدین

خود درس علم و دانش و فضیلت و خدمت را فرا گیرند تأثیر آن عمیق تر و نتیجه آن وسیع تر خواهد بود.

هنگامی که رحمت تقریباً نه ساله بود خانواده او به طهران منتقل شدند. عصمت خانم شدیداً مایل بودند که فرزندانشان به بهترین وجه تحصیل نموده و تعلیم گیرند ولی چنین موقعیتی در شاه عبدالعظیم وجود نداشت باین جهت از آسایش و راحت خود صرف نظر نموده و دوری از همسر را بخاطر پیشرفت و ترقی فرزندان تحمل کردند. خانه‌ای وسیع در طهران خریداری نمودند و همه افراد خانواده در آن سکنی گزیدند. رحمت از این منزل با عشق و علاقه خاصی یاد مینمود و درباره جلسات بهائی که در این خانه برپا میشد و فعالیت‌های امری که در آنجا صورت میگرفت صحبت میداشت.

با اینکه حفیظ‌الله خان اغلب اوقات در خانه نبود مجامع و محافل بهائی بصورت مرتب در آنجا تشکیل می‌شد اطاق پذیرائی گاه گنجایش کافی برای تعداد زیاد شرکت کنندگان نداشت ناچار در این موارد با انضمام سایر اطاقها محفوظه بیشتری برای پذیرائی از شرکت کنندگان در جلسات ضیافت نوزده روزه، مجامع ترقی نسوان، و بیوت تبلیغی فراهم مینمودند.

در این مواقع اغلب اوقات ناطقین سرشناس بهائی صحبت میکردند، گاه گاهی همگی حضار با شام پذیرائی میشدند. جلسات هفتگی بیت تبلیغ مرتباً دایر بود. گرچه در سالهای ۱۹۳۰ آزار و ایذاء و قتل و غارت بهائیان بطور قابل ملاحظه‌ای تخفیف یافته بود، ولی اجتناب همواره شرط احتیاط را بجای آورده و فقط متحرکان و مبتدیانی را که بخوبی میشناختند به جلسات عمومی تبلیغی راهنمایی میکردند. معمولاً مبتدیان هفته‌های متعددی در بیوت تبلیغی شرکت کرده و با تعالیم بهائی و آثار اسلامی آشنا شده و به بحث و گفتگو می‌پرداختند.

رحمت در دوران نوجوانی خویش در جلسات مذکور ساکت و آرام در گوشه‌ای می‌نشست و به مذاکرات و بیانات مبلغین متبحر بهائی مانند ایادی امرالله جناب فروتن، جناب فاضل علوی، جناب فاضل مازندرانی و دیگران که گاه به مباحثه با مدعوین غیر بهائی نیز منجر میشد گوش فرا میداد و آرزو میکرد روزی برسد که بتواند خود جوابگوی سؤالات مبتدیان باشد. در سنین بالاتر دوستان خود را بجلسات تبلیغی هدایت میکرد. پدر من، جناب فروتن داستانی از رحمت که در آن زمان پسر جوانی بود و مداوماً از ایشان سؤالاتی درباره امر

مینمود و دوستانش را به جلسات تحریری حقیقت دعوت میکرد نقل میکنند که روزی موفق به پیدا کردن مبتدی نشده بود و پینه‌دوز محله را با وعده شامی مفصل و مجلل بجلسه تبلیغی کشانده بود.

پدر خدمت و فداکاری در همان اوان کودکی و نوجوانی در دین رحمت کاشته شده بود. زمانیکه به دبیرستان میرفت در آئینه‌های محلی و ملی جوانان خدمت میکرد و از هر لحظه فرصت برای خدمات امری استفاده مینمود. تحصیلات امری خود را در کلاسهای درس اخلاق ادامه میداد و مناجاتها و اذکار و آثار را حفظ مینمود. مقصود من این نیست که او را جوانی از هر جهت کامل و عاری از نقص معرفی کنم، او نیز مانند سایر اطفال با دوستانش شوخی میکرد و با حسن بذله‌گویی شدیدی که داشت اغلب خود را از مخلصه نجات میداد. یکی از عاداتش این بود که قلوه سنگی را با نوک پا بصورت توپ از منزل تا مدرسه یا خود ببرد. مادرش بخصوص از این کار ناراحت بود زیرا اغلب اوقات کفش اوپاره و سوراخ می‌شد. او جوانی قوی و سالم بود و از تفریحات و ورزش و بازیهای بدنی لذت میبرد، اصولاً جوانی اجتماعی و خوش‌برخورد و در بین اقربان ممتاز بود. بسیاری از دوستانش او را رفیقی شفیق و یاری دائمی می‌دانستند که در محیط تحصیلی با رفتار مؤدبانه خود احترام معلمین و استادان خود را جلب مینمود.

دوران جوانی

اولین تجربه مهاجرتی رحمت در دوران نقشه چهل و پنج ماهه ایران بدست آمد. خانواده مهاجر بمنظور مهاجرت طهران را ترک گفته و به کلاردشت از نواحی مازندران انتقال یافتند و مدت سه سال در آن دیار اقامت گزیدند تا اینکه بعلت ابتلاء فرزندان به بیماری مالاریا و عدم وجود امکانات کامل تحصیلی ناچار به مراجعت به طهران گشتند. رحمت پانزده سانه بود که پدرش بعلت سکت قلبی صعود کرد و خانواده او ناچار شدند به منزل کوچکتری نقل مکان کرده و خانه مجاور آن را نیز اجاره دهند.

من بخوبی سنین جوانی رحمت را بیاد دارم که همواره دوستان بسیاری در اطراف او بودند و با اینکه از رفتن به میهمانی و سینما باتفاق آنان لذت میبرد ترجیح میداد که بیشتر اوقات خود را صرف خدمات امری کند. گرچه هیچگاه برای جلب نظر دیگران کوششی نمیکرد ولی همیشه مرتب و منظم و خوش‌لباس بود. وی

بدون اینکه سعی در رهبری دوستان و جوانان نماید همواره میکوشید آنها را به فعالیت‌های امری تشویق کند و این صفت مشحصه را در تمام دوران حیات حفظ نمود. او جوانان را به نطق و سخنرانی در جلسات بهائی و امیداشت و حتی وقتیکه بعنوان ایادی امرالله بجلسه‌ای برای صحبت دعوت میشد یکی از جوانان یا یک نفر از اعضاء هیئت معاونت را همراه خود میبرد و پس از نطق کوتاهی شخص همراه خود را به جمع حاضر معرفی میکرد و از وی میخواست که به سخنرانی بپردازد. از مقابله و مواجهه و حرّ و بحث عموماً خودداری میورزید. برای من تعریف میکرد که گاهگاه تعدادی از جوانان بهائی در گوشه خیابان دور هم جمع میشدند و به پیشنهاد یکی از دوستان فی‌المثل درباره اثبات وجود خدا با یکدیگر بحث مینمودند و سعی میکردند که یکدیگر را مجاب کنند ولی او این گونه مجادلات لفظی را نمی‌پسندید و دیگران را نیز از هرگونه مباحثه‌ای که منجر به مجادلات بی‌حاصل شود بر حذر میداشت. این عشق و علاقه و اشتیاق نسبت به امر بسایرین نیز منتقل میشد. اغلب اوقات دوستانش شب را در منزل او میگذراندند و مادرش در همه حال مہبتی پذیرائی آنان بود. از سن شانزده سالگی به مسافرت‌های طولانی در اطراف و اکناف ایران پرداخت. مقصد وی از این مسافرت‌ها گردش و تفریح نبود بلکه میخواست تمام نقاط متبرکه بهائی را در ایران زیارت کند و موفق گردید این اماکن را از ماکو تا نور و نقاطی که صوطی اقدام حضرت اعلی و جمال اقدس الهی بود و شهرها و دیاری که مشهد و مدفن شهدای امر گردیده بود زیارت نماید. در اغلب این اسفار با بعضی از دوستانش نظیر جناب هوشمند فتح‌اعظم، جناب دکتر یوسف عباسیان، جناب دکتر حسین نجی و جناب دکتر ریاض قدیمی همراه بود. این دوستان او را شخصی بذله‌گو، همسفری موافق، رفیقی شکیبا و متحمل، و دوستی همواره متبسم و خوشحال توجیه میکنند و روحانیت بی‌نظیر وی را هنگام تلاوت دعا و مناجات در قلعه ماکو و جهریق بخاطر می‌آورند. جناب فتح‌اعظم با یادآوری خاطراتشان از مسافرت‌هایی که باتفاق رحمت باطراف ایران میکردند میفرمودند که گاه دیر وقت بمنزل دوستان میرسیدیم و اجباراً در خانه محترّ و کوچکی باتفاق شش نفر همراهان در یک اطاق بسر میبردیم. وقتی که خسته و کوفته از راه پیمانی زیاد و یا صعود از کوه‌ها و تپه‌ها قصد استراحت میکردیم، رحمت اصرار میکرد که قبل از خواب چند صفحه‌ای از تاریخ نبیل را مطالعه کرده و خود را برای سفر روز بعد آماده کنیم. مخالفت سایر افراد مانع آن نمیشد که رحمت بشخصه

قسمتهائی از کتاب را بصدای بلند بخواند. هنگامی که همه بخواب میرفتند بآرامی به مطالعه تاریخ حوادث اولیه امر و الواح و آثار مبارکه می پرداخت و تا زمانی که آخرین قطرات شمع در دامان شب میسوخت و خاموش میشد باینکار ادامه میداد.

در اوائل ایام مهاجرتمان هرگاه اوضاع زندگی غیر قابل تحمل میشد، رحمت بشر مسافرتهای خود میپرداخت. از زیبایی و آرامش خاص بیت مبارک حضرت اعلی در شیراز تا خلوت پر رمز و راز قلعه ماکو، از شکوه و جلال بیت حضرت بهاءالله در طهران تا زندان مهلک و مظلم سیاه چال سخن میگفت و اظهار میداشت که ما باید عدم راحت و آسایش خود را در این نقطه از جهان که فائد و سائل لازم تمدن و زندگی از جهات گوناگون است فراموش نموده و ناظر به بلایای لاتحصى که حضرت بهاءالله و حضرت اعلی تحمل فرمودند باشیم. به زندان حضرت باب در چهریق و زنجیر سنگینی که در سیاهچال طهران به گردن حضرت بهاءالله نهادند بیندیشیم و هر سختی و مشقتی را در راه حضرت محبوب تحمل نموده بل صابر و شاکر بدرگاه جمانقدم بمانیم.

در سال ۱۹۴۳ که رحمت بیش از نوزده سال نداشت موفق گردید کلاسی برای تعلیم نظم اداری بهائی دایر نماید و بیست و چهار نفر از دوستانش را در این کلاس شرکت داد و از ایادی امرالله جناب فروتن و جناب علی نخجوانی و سرکار خانم ادلید شارپ درخواست نمود که معلمی آنرا بعهده بگیرند.

محصلین این کلاس را عموماً پسران جوان تشکیل میدادند زیرا در آن زمان تشکیل مجامع مختلط بعثت اوضاع اجتماعی کشور معمول و مرسوم نبود. این کلاس در خانه محقر یکی از جوانان دایر شد و رحمت در کلیه جلسات کلاس شرکت کرد. سالها بعد اغلب محصلین آن کلاس عازم مهاجرت به کشورهای مختلف جهان شدند و بعضی از آنان را خود او همراهی کرد و در محل مهاجرتی استقرار داد.

در اوائل سال ۱۹۴۳ دوستان و جوانان را تشویق نمود که برای مدت یکسال ترک تحصیل نمایند و این مدت را صرف تعلیم، و تشویق اجتهاد در نقاط دورافتاده ایران نمایند. بعدها خود نیز خاطرات این خدمت را که در اوان جوانی انجام داده بود چنان عزیز و گرامی میداشت که در ملاقاتهای خود با جوانان سایر کشورهای جهان با چنان حرارت و بشاشی از آن سخن میگفت که بسیاری از آنان با پیروی از او یکسال وقت خود را برای خدمت و تبلیغ امرالله تقدیم

مینمودند. اگر والدین جوانان با مسافرت فرزندان‌شان مخالفت میکردند، شخصاً با آنان تماس میگرفت و با شرح و توضیح تجربیات خویش ترس و نگرانی آنان را برطرف میکرد. او معتقد بود که این یکسال خدمت در راه امر اهمیت فوق‌العاده در زندگی آتیۀ یک جوان هجده ساله خواهد داشت و ترک تحصیل را بمدتی محدود میتوان در بازگشت از خدمت جبران نمود ولی هیچگاه موقعیتی را که پیش می‌آید و سرعت میگذرد نمی‌توان دوباره بدست آورد و چه بسا که نفس خدمت در طرز فکر جوانان اثر گذاشته و ایشانرا به اهمیت کسب علم و دانش واقف‌تر و مشتاق‌تر مینمود.

در سال ۱۹۴۴ با اینکه رحمت در دانشکده پزشکی طهران قبول شده بود تصمیم به ترک تحصیل و عزیمت به شهر رضائیه در آذربایجان گرفت. اجبای رضائیه هنوز دوران اقامت وی را با کمال محبت بیاد دارند. او از تجارب قابل ملاحظه خود استفاده کرده و کلاسهای امری مختلف برای اطفال و جوانان و کلاسهای تعلیم سواد برای بزرگسالان تشکیل داده و خود بتدریس در آن کلاسها مشغول شد. روزها را در کلاس جوانان و اطفال و شبها را در کلاسهای بزرگسالان و جلسات تبلیغی میگذراند. مهاجرین و اجبای آندوره بخاطر دارند که او باوجود جوانی بکمال کاردانی در کلیۀ امور امری شریک و سهیم بود و مرتباً بدهات اطراف برای تشویق و ترغیب جوانان بخدمت، مسافرت مینمود. در ایام برگزاری جشنهای منوی اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ با لیاقت و کاردانی سرپرستی احرای مقدمات جشنها را بدست گرفت. قرار بر این بود که مراسم جشن در اطاق کوچکی واقع در طبقه اول خانه‌ای که بقدم مبارک حضرت ربّ اعلیٰ متبرک گردیده بود برگزار شود و چون این خانه احتیاج به نظافت و تعمیر کلی داشت رحمت عدۀای از جوانان را بدور هم جمع کرد که ایام و نیالی متمادی بکار پرداخته و خانه را برای انعقاد جشنها حاضر کردند. اجبای رضائیه هنوز جشن آنسال و جوانی را که بکمال شوق و اشتعال امور آنرا اداره میکرد بخاطر دارند.

پس از گذشت دو سال بالأخره با اصرار اطرافیان راضی بشرک محلی که برای خدمت انتخاب کرده بود شد و بطهران برای ادامه تحصیل بازگشت.

مشکلات تحصیل مانع فعالیت‌های امری او نگشت و بیش از پیش به خدمت پرداخته و در جلسات متعدد و بیوت تبلیغ شرکت میکرد و هرگاه دوستانش باو توصیه میکردند که توجه بیشتری بدرس و مطالعه خود نماید با تبسم جواب میداد که حضرت بهاءالله بهتر میتوانند بدرس و مطالعه او رسیدگی فرمایند.

رحمت از نیروی عقلانی منطقی بسیار قوی برخوردار بود که او را در علوم ریاضی در زمره شاگردان ممتاز قرار میداد ولی اغلب اظهار میکرد که رشته پزشکی را از آنجهت انتخاب کرده است که بهتر بتواند بامر مبارک خدمت کند چه که معمولاً یافتن کار در نقاط مهاجرتی برای پزشکان آسان تر است.

در سال ۱۹۴۸ به عضویت لجنة ملی مهاجرت انتخاب و منصوب گردید. این انتصاب مناسب ترین موقعیت برای فعالیت او محسوب میشد و بدینجهت با دل و جان بانجام کارهای مربوط به اعزام مهاجرتی پرداخت که قرار بود طبق اهداف

نقشه به نقاط معین شده در داخل کشور و یا ممالک همجوار عزیمت نمایند. نظم اداری بهائی در ایران با تشکیل چند محفل روحانی محلی آغاز گردیده بود و بهرور زمان بصورت یکی از قویترین تشکیلات بهائی درآمده و محفل ملی آن از پرتجربه ترین محافل جهان بهائی محسوب میشد. در دوران بیست و چند ساله ولایت حضرت شرتی افندی ربانی افراد جامعه بهائی ایران بتدریج تربیت و آماده شدند که مسافرتها مهاجرتی و تبلیغی بنقاطی که احتیاج بتعداد بیشتری از یاران داشت و حتی نقاطی که فاقد جامعه بهائی بود بنمایند. نقشه چهل و پنج ماهه تبلیغی و مهاجرتی که توسط محفل روحانی ملی ایران تنظیم شده بود در بر خود بی نظیر و شامل برنامه و اهداف مهاجرتی بسایر ممالک جهان بود. در طی این نقشه که از آبان ۱۳۲۵ تا تیر ۱۳۲۹ بطول انجامید رحمت اهداف مهاجرتی آن را بخصوص آنچه مربوط بخارج کشور ایران میشد دقیقاً مطالعه و بررسی نمود و بعنوان منشی لجنة ملی مهاجرت سعی و کوشش فراوانی در تشویق و ترغیب دوستان به مهاجرت بخصوص به کشورهای عربی مینمود. هر یک از دوستان که داوطلب مهاجرت میشد از طرف رحمت به چلوکباب مفصلی دعوت میگردد. این موضوع آنچنان بین یاران شهرت یافته بود که پس از اختتام نقشه چهل و پنج ماهه نیز داوطلبان هجرت به عربستان به مزاح از دکتر مهاجر طلب چلوکباب میکردند. او نیز به این وعده وفا کرده و اغلب باتفاق مهاجرین شب خوش و لذتبخشی را با صرف چلوکباب بسر میبردیم.

جناب گل محمدی یکی از مهاجرین قدیمی عربستان تعریف میکردند که قبل از عزیمت به محل مهاجرتی در موقع صرف چلوکباب برحمت اظهار داشتند که آرزو دارند در این سفر کتاب مستطاب اقدس را با خود به عربستان ببرند. در آن اوقات این کتاب جلیل حتی نزد احباء بسختی پیدا میشد. فقط معدودی از آن که سالها پیش در مصر بچاپ رسیده بود در دسترس بعضی قرار داشت. رحمت در

یک صبح سرد زمستان جناب گل محمدی را در ایستگاه اتوبوس ملاقات و بسته‌ای بایشان هدیه کرد. این بسته حاوی یک جلد کتاب مستطاب اقدس بود که در دستمال ابریشمی سبز رنگی که در گوشه آن نام رحمت را با حروف طلایی برودری دوزی کرده بودند قرار داشت و به جناب گل محمدی گفت "تومهاجری و حق تو برای داشتن این کتاب بیشتر از من است."

رحمت مهاجرت را واقعه‌نی بسیار سرورآمیز می‌پنداشت و باوجود اطلاع به سختی‌ها و مشکلاتی که مهاجرت به عربستان در بر داشت چنان با داوطلبین مهاجرت که با او طرف میشدند با شوق و ذوق سخن میگفت و حسرت بهحوت آنها میخورد که داوطلبان از اقدام خود احساس غرور و سربلندی میکردند.

افراد بسیاری از پیر و جوان و از هر طبقه اجتماع مانند پزشکان، مهندسين، طراحان ساختمان و غیرهم با لجنه ملی مهاجرت تماس میگرفتند و رحمت در کمال اشتیاق اوراق درخواستی آنها را بجزریان انداخته و وسائل عزیمتشان را به محل‌های مهاجرتی فراهم میکرد. داوطلبان مهاجرت بخوبی میدانستند که اغلب باید از حرفه و تخصص خود صرفنظر کنند و بکارهای دیگری از قبیل دکانداری، نانوائی و غیره بپردازند ولی این مشکل آنان را از انجام وظیفه و عزیمت به مهاجرت باز نمی‌داشت.

رحمت بی‌تابانه در انتظار اتمام تحصیلات و ملحق شدن به دوستانش بود. بارها تصمیم گرفت که با ترک کامل تحصیل اقدام به مهاجرت نماید ولی هر بار بخاطر درخواست و خواهش مادرش از اینکار صرفنظر نمود بهترین کاری که میتوانست بکند این بود که تحصیلاتش را برای چند ماهی متوقف کرده و تمام وقت خود را صرف انجام وظائف محوله در لجنه ملی مهاجرت نماید. این ترک تحصیل برای مدتی کوتاه باعث تعجب سائرین بود ولی او بکمال سرور در این مدت بدنبال داوطلبین مهاجرت می‌گشت تا اهداف نقشه را تکمیل کنند. معمولاً همه‌گونه مسئولیت تهیه پاسپورت و ویزا و وسائل مسافرت مهاجرین را مجدانه بعهده میگرفت و تأمین میکرد.

ازدواج

ازدواج رحمت و من در سال ۱۹۵۱ صورت گرفت. والدین ما دوستانی قدیمی بودند که در زمان کودکی من سالها در همسایگی یکدیگر می‌زیستند. من و

رحمت اغلب یکدیگر را در تشکیلات و فعالیت های جوانان می دیدیم و همچنین برای مدتی کوتاه در سال ۱۹۴۸ در مدرسه تابستانه کرج با هم ملاقات کردیم. رحمت در آن موقع بیست و پنج ساله بود و سرپرستی مدرسه تابستانه را بعهده داشت.

من در سال ۱۹۵۱ از دبیرستان فارغ التحصیل شده و با استیذان از حضرت ولی امرالله خود را برای عزیمت به انگلستان برای ادامه تحصیل آماده می کردم. وقتی رحمت متوجه این موضوع شد، به فوریت به خواستگاری من اقدام نمود و به پدرم اظهار داشت به دو علت تصمیم به این ازدواج گرفته است. اول آنکه چون تصمیم به مهاجرت دارد مایل نیست به صورت مجرّه به اینکار اقدام نماید و دلیل دوم آنست که مایل نیست همسر دیگری جز من برای زندگی خود انتخاب کند. بعدها به من گفت که سالها در مقابل شمایل حضرت عبدالبهاء دعا و مناجات کرده و طلب مساعدت برای توفیق در این ازدواج ر نموده است. باید اقرار کنم که من نیز از سنین کودکی رحمت را دوست می داشتم و بنا براین ازدواج با او برای من امری غیر عادی و غیر منتظره نبود.

خانواده های من و رحمت چندین بار باهم ملاقات کردند و چون در مسائل مربوطه بتوافق رسیدند پدرم اظهار داشت در این مورد باید از حضرت ولی امرالله استیذان شود زیرا برنامه قبلی و مسافرت به انگلستان مقرون به اجازه هیکل مبارک بوده است و تغییر در آن برنامه باید مجدداً به تصویب هیکل مبارک برسد.

در جواب عریضه پدرم حضرت ولی امرالله تلگراف فرمودند «تصویب می شود. عنایات الهیه را ملتسم.» ازدواج ما در ۱۵ مهر ۱۳۳۰ صورت گرفت.

چند ماه پس از ازدواج، رحمت از دانشکده پزشکی فارغ التحصیل شد و بلافاصله اعلام کرد تصمیم به مهاجرت به عربستان دارد. در آن موقع من از نقطه نظر سلامتی بسیار ضعیف بودم و پزشک معالج قوتاً مرا از زندگی در نقاط گرم سیری چون عربستان برحذر می داشت. بنا بر این تنها راه حل این بود که رحمت به تنهایی عازم مهاجرت گردد و من پس از بهبودی وضع جسمی به او ملحق شوم. بالاخره هر دو ما در نهایت فروتنی از حضرت ولی امرالله کسب راهنمایی کردیم و هیکل مبارک دستور فرمودند رحمت در ایران بماند تا بتوانیم به اتفاق به محل مهاجرتی عازم گردیم. حوادثی که بعداً رخ داد به ما آموخت که هر سختی و مشقتی، موهبتی پنهانی در پی دارد. نتیجه توکل و تفویض به مشیت و اراده الهی ثمری غالی و مافوق تصور برای ما بیار آورد. بیماری من

و به تعویق افتادن برنامه مهاجرت که منتها آرزوی رحمت بود فضای وسیعی از موفقیت در خدمت امر بروی او گشود. تصمیم رحمت آن بود که با صرفنظر نمودن از حرفه پزشکی به عربستان که امکانات تبلیغی بسیار محدود و گاه بکلی مسدود بود مهاجرت نماید ولی با اطاعت از امر مولای محبوب پاداشی بس عظیم که هدایت هزاران نفوس در سراسر عالم به امر جمال قدم بود دریافت داشت.

توقف رحمت در ایران موجب آن گردید که در اصفهان به شغل پزشکی در بیمارستان اداره اصل چهار امریکا مشغول گردد. این کار مورد تقاضای بسیاری از پزشکان و شغلی بسیار آبرومند و مهم با حقوق و مزایایی بیش از چهار برابر کار مشابه در سایر درمانگاه‌ها بود.

زیارت اعتاب مقدسه

ابواب زیارت اعتاب مقدسه که پس از جنگ بروی اجبای ایران مسدود شده بود در سال ۱۹۵۳ مجدداً مفتوح گردید و ما جزء اولین زائرینی بودیم که اجازه تشرّف حاصل کردیم و به‌همراه دومین یا سومین گروه زائرین به شرف حضور حضرت ولی‌ام‌الله فائز گشتیم. رحمت تنها مرد گروه ما بود و هیکل مبارک او را در باغهای مقام مقدّس اعلیٰ بحضور پذیرفته و طیّ رسم معمول خود برای زیارت مقام حضرت نقطه اولیٰ و حضرت عبدالبهاء تشریف برده و زیارت‌نامه‌های مخصوص را شخصاً تلاوت می‌فرمودند.

سالهای بعد هر وقت رحمت به زیارت اعتاب مقدّسه مشرف می‌شد از آن ایام با حسرت یاد می‌کرد و اظهار می‌داشت وقتی که در باغهای جنب مقام اعلیٰ راه می‌رود حضور هیکل مبارک را احساس می‌کند و صوت ملیح حضرتش را می‌شنود. حضرت ولی‌ام‌الله غالباً از نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر و اهداف مهاجرتی آن و زاهدی تأمین مهاجرین مورد لزوم برای تکمیل اهداف نقشه مذکور سخن می‌گفتند و با اهترازی شدید خطاب به رحمت و خانم‌های زائرین که جداگانه مشرف می‌شدند در باره نقشه دهساله به کمال سرور و هیجان صحبت می‌فرمودند بطوری که کلیت زائرین تحت تأثیر روحانیت منبعث از آن قرار می‌گرفتند.

حضرت ولی‌ام‌الله با رحمت در باره اهداف مهاجرتی جزایر و نواحی پاسیفیک و جنوب شرقی آسیا و بخصوص مجمع‌الجزایر آندونزی بیاناتی می‌فرمودند و گاه از او سؤال می‌کردند که آیا میداند سنگاپور کجا است؟ و سپس می‌فرمودند ساکنین

این نواحی از نژاد اسمر تشکیل شده‌اند و مشتاقانه منتظر دریافت پیام حضرت بهاء‌الله می‌باشند. هر وقت رویدادهای آن ایام را بیاد می‌آورم با خود می‌اندیشم که عدت اصلی استقبال خیل مهاجرین از دستور هیکل مبارک در دوران نقشه جهاد کبیر اکبر صرفنظر از عشق و علاقه مفروضی که اجتناب نسبت به شخص حضرت ولی‌ام‌الله داشتند، اشتیاق و انجذاب و هیجانی بود که در وجود هیکل مبارک مشاهده می‌کردند که همه یاران را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می‌داد. هیکل مبارک هرگاه در خلال بیانات خود به جهاد کبیر اکبر اشاره می‌فرمودند یا شخصی را که تعیین فرموده بودند گوشزد می‌نمودند، در صورت مبارکشان آثار فرح و سروری بی اندازه ظاهر می‌شد، چشم‌های ایشان می‌درخشید و تبسمی دلنشین در لبان مبارک مشاهده می‌گردید.

تشریف به حضور حضرت ولی‌ام‌الله رحمت را بکنی منقلب کرد. هنگامی که برای صرف شام در مسافرخانه شرقی حاضر می‌شدیم و در باره رویدادهای روز گذشته باهم صحبت می‌داشتیم احساس می‌کردم که عشق و علاقه رحمت نسبت به هیکل مبارک آنچنان شدت یافته که حاضر بود جان خود را بخاطر رضای محبوب فدا سازد. یادداشتی که رحمت در آلبوم مخصوص رانرین در قصر بهجی نگاشته معرفت احساس و منعکس‌کننده عواطف او می‌باشد:

۱۷ شهرالبهاء ۱۱۰ - التماس دعا دارم - «هوالمحبوب شنیده‌ام که فرموده‌ای اگر نفسی از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید». (۱) حمد و سپاس بی‌قیاس آستان قدس مبارک را سزااست که به فضل و جود و عنایت بی‌منتهاش جمال و کمال حضرت ربّ اعلیٰ و سطوت و قدرت حضرت بهاء‌الله جلّ اسمہ الاعلیٰ و عطوفت و بنده‌نوازی حضرت عبدالبهاء را در جمال بی‌مثال حضرت ولی‌ام‌الله ارواحنا فداء زیارت کردیم. جان مشتاقان فدای اقدام مبارکش باد.

زائر اعتاب مقدسه دکتر رحمت مهاجر

این زیارت چون باران بهاری زندگی روحانی و معنوی رحمت را طراوت و لطافتی جدید بخشید. خدمات گذشته در نظرش بسیار ناچیز جلوه گر شد. ساعت‌ها در اعتاب مقدسه زانو بزمین زده و دعا و استغاثه می‌کرد که حضرت بهاء‌الله او را به خدمتی هر قدر ناچیز در بارگاه حضرتش موقت فرماید.

وقتی به ایران بازگشتیم مانند شعله‌ای آذوقته تنها آرزویش ترک تعلقات عالم خاک و پرواز بسوی یکی از اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر بود. محلّ آن برایش

مهم نبود، هدفش فقط شرکت در نقشة حضرت ولیّ عزیز امرالله بود. رحمت همواره حضرت ولیّ امرالله را عمیقاً دوست می داشت، ولی حال این عشق و علاقه به ستایش تبدیل شده بود. هرشب پس از فراغت از کار سخت و پرمسئولیت طبابت در بیمارستان و سپس شرکت در جلسات و محافل متعدد امری و بیوت تبلیغی چون به خانه می رسید دست دعا به درگاه جمال مبارک بلند می کرد و طبق معمول از خدا می خواست که لیاقت و قابلیت شرکت در نقشة دهساله را بوی عطا فرماید، زیرا معتقد بود که اقدام به هجرت موهبت و بخششی است الهی که نصیب همه کس نمی گردد و تنها بوسیله دعا و استغاثه و توکل به لطف الهی است که امکان حصول آن میسر می شود. دعا یکی از اصول زندگی او بود و در سراسر عمر ساعت های متوالی به دعا و مناجات می پرداخت که گاهی در تمام شب ادامه می یافت. در این اذکار همواره به جنبه های روحانی و معنوی توجه داشت و هیچگاه طلب مادیات نمی کرد. وقتی به او گفته می شد برای راحتی و گشایش مشکلات زندگی دعا کند اظهار می داشت هرگز حاضر نیست وقت خود و لطف خدا را بخاطر مسائل بی اهمیت دنیا به هدر دهد.

بارها شاهد آن بودم که فی المثل برای موقّیّت در یک نقشة تبلیغی یا خرید حَظِیرَةُ الْقُدُس یا فتح یک نقطه جدید امری در منطقه ای بسیار بعید دعای نازله از براعة حضرت اعلیٰ « قُلْ اللَّهُ يَكْفِي كُلَّ شَيْءٍ. عَنْ كُلِّ شَيْءٍ. وَ لَا يَكْفِي عَنْ اللَّهِ رَيْكُ مَنْ شَيْءٍ. لَا فِي السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا مَا بَيْنَهُمَا أَنَّهُ كَانَ عَلَامًا كَافِيًا قَدِيرًا » (۲) را سیصد و چهارده بار تکرار می نمود و یا بِالْحَنِّ خَوْش به تلاوت لوح احمد و لوح احتراق مشغول می شد.

او بندرت در باره خود دعا می کرد مگر اینکه موقعی تبلیغی به میان می آمد که در آن صورت طلب تأیید و توفیق برای خود می نمود. زمانی که به سمت ایادی امرالله مفتخر گردید، دعای روزانه اش این بود که قابل و شایسته احراز این مقام جلیل گردد و موفّق به خدمت آستان حضرت ولیّ امرالله شود. از درگاه جمال اقدس ابهی استمداد می نمود که به او خلوص و فروتنی عطا فرماید تا به عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ و از لغزش مصون و محفوظ بماند.

کنفرانس های بین القارات

ادعیه رحمت اغلب به نحو غیر منتظره ای اجابت می گردید. قبل از آغاز نقشة

دهساله کنفرانس بین القارات تحت نظر و قیادت حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۳ منعقد گردید. پدرم که در اولین دوره انتخاب حضرات ایادی امرالله از طرف حضرت ولی امرالله بدین سمت منصوب گشته بودند مأموریت یافتند که در کنفرانس قاره‌ای آسیا و استرالیا که در دهلی نو تشکیل می‌شد شرکت نمایند. لجنة قاره‌ای مهاجرت نیز اختصاصاً در ایام تشکیل کنفرانس جلسات خود را در دهلی نو منعقد می‌ساخت. ما تصمیم گرفتیم نامه‌ای به لجنة مزبور نوشته و برای انتخاب نقطه مهاجرتی از آن لجنة استمداد کنیم. رحمت در نامه خود ضمن اعلام آمادگی برای هجرت به هر نقطه و حذف مورد احتیاج نقشه دهساله متذکر گردید که وضع آب و هوا و موقعیت و شرایط زندگی ابدأ حائز اهمیت نیست و آماده‌ایم که به محض وصول دستور در اسرع وقت به نقطه مورد نظر حرکت کنیم. ایادی امرالله جناب کالیس فدرستون که در آن زمان عضو محفل منطقه‌ی استرالیا و نیوزیلند بودند به ما پیشنهاد کردند به جزیره منتاوا‌ی که جزء اهداف محفل مذکور محسوب می‌گردید عزیمت کنیم. ویزای اقامت برای آن جزایر که جزء کشور اندونزی بود فقط به پزشکان داده می‌شد و در بین جامعه بهائی استرالیا در آن زمان داوطلبی وجود نداشت. جناب فدرستون اظهار داشتند با عزیمت ما به آن نقطه، محفل ملی استرالیا نیز یکی از اهداف محفل ملی ایران را بعهد خواهد گرفت. این موضوع مورد تأیید حضرت ولی امرالله قرار گرفته بود و لذا لجنة قاره‌ای مهاجرت با پیشنهاد جناب فدرستون موافقت نمود. والدین من پس از مراجعت از کنفرانس دهلی این خبر را به ما دادند و رحمت با آغوش باز آنرا پذیرفت.

رحمت و من هیچکدام کوچکترین اطلاعی از موقعیت جغرافیائی جزایر منتاوا‌ی و اینکه جزء کدام کشور محسوب است نداشتیم و مدتی طول کشید تا توانستیم آنرا که بصورت سه نقطه کوچک در غرب جزیره سوماترا در اقیانوس هند دیده می‌شد روی نقشه جغرافیائی پیدا کنیم. برای کسب اطلاع از وضع آب و هوا و فرهنگ و آداب اهالی آن جزیره به تنها کتاب جغرافیائی که بزبان فارسی در دسترس ما بود مراجعه کردیم و معلوم شد که سوماترا منطقه‌ای گرمسیر از نواحی آندونزی است که سکنه آن مسلمان می‌باشند ولی از جزیره منتاوا‌ی نامی در آن کتاب نیامده بود.

فکر استفاده از کتب جغرافیائی به زبانهای خارجی نیز به مخیلة ما خطور نکرد زیرا اطلاعات زبان انگلیسی و فرانسه ما بسیار محدود بود و بعلاوه اطاعت از

دستور حضرت ولیّ امرالله برای هجرت به آن نقاط آنقدر حائز اهمیت بود که عواملی چون اوضاع-جغرافیائی، آب و هوا و موقعیت اقتصادی بهیچوجه مانع اقدام ما محسوب نمی گردید.

رحمت در مقابل نصایح دوستان صمیمی که او را به مطالعه و بررسی بیشتر و کسب اطلاعات لازم قبل از ترک وطن و عزیمت به محلّ مذکور تشویق می کردند، تنها به نوشتن نامه ای به جناب خدارحم پیمان که مهاجر جاکارتا پایتخت آندونزی بودند اکتفا کرد. در این نامه فقط تصمیم ما به هجرت آندونزی اعلام شد و هیچگونه اطلاعاتی در باره موقعیت و اوضاع آنکشور درخواست نگردید. جناب پیمان از هندوستان به آندونزی هجرت کرده بودند و به تجارت چای و صادرات به ایران اشتغال داشتند. ایشان در سالهای بعد یکی از صمیمی ترین دوستان ما شدند که کمکهای مؤثری نیز به خدمات تبلیغی رحمت در آن نواحی مبذول داشتند. جناب پیمان در سالهای بعد عضو هیأت معاونت ایادی امرالله شدند و پس از آن به عضویت هیأت مشاورین قاره ای آسیا منصوب گردیدند. ایشان در جواب نامه رحمت مرقوم داشتند که چندان امیدوار به گرفتن ویزای اقامت و اجازه کار و یافتن شغل در آندونزی نبوده و بهتر این است که قبلاً با ویزای توریستی سفری به آندونزی نموده و پس از کسب اطلاعات لازم در بازگشت به ایران تصمیمی عاقلانه و عالمانه اتخاذ کنیم. نامه جناب پیمان عزم رحمت را مستحکم تر نمود.

دوستان متعدّد رحمت در سراسر جهان که او را از نزدیک می شناسند بخوبی میدانند که وقتی وی تصمیم به انجام کاری می گرفت، بخصوص اگر مربوط به مسائل و خدمات امری بود بندرت از آن عدول می کرد. با داشتن چنین روحیه ای بخصوص در آغاز مجاهداتش در خدمت به امر حضرت بهاءالله مسلماً اوضاع محلی و گرمی و سردی هوا و موقعیت اقتصادی و مذهبی مردم برای او که به قصد تبلیغ و نیت اشاعه امر مبارک و اجرای دستورات مطاع حضرت ولیّ امرالله قصد ترک وطن و مهاجرت نموده بود مسئله مهمّ و مؤثری محسوب نمی گردید و بارها پس از انتصاب به مقام ایادی امرالله در سفرهای متعدّدش به دور دنیا این مطلب را مؤکداً و مکرراً گوشزد مهاجرین می کرد.

در دوران اولیّه نقشه دهساله آمار و جداولی شامل میزان باران، قیمت خواربار و انواع حشرات که در نقاط مختلف وجود داشتند در دست نبود. رحمت با یادآوری آن ایام مهاجرین را تشویق مینمود که در مواجهه با مشکلات شجاع باشند زیرا

امر جمال مبارک پیوسته با فداکاری و جان‌بازی پیروانش سیر صعودی پیموده و به پیشرفت خود ادامه داده است. اگر داوطلبان مهاجرت بخواهند تمام جوانب و اوضاع اهداف مهاجرتی را مطالعه نموده و سانها به مطالعه و تحقیق برای گرفتن مدارک تخصصی بگذرانند که بتوانند در آن نقاط کاری با درآمد کافی پیدا کنند، فرصت از دست خواهد رفت و از موهبت خدمت به امر جمال مبارک محروم خواهند شد. رحمت اغلب بیان حضرت عبدالبهاء را قرائت می‌کرد که می‌فرمایند: ای کاش از برای من میسر می‌شد که با پای پیاده ولو بکمال فقر به آن صفحات سفر مینمودم و نعره زنان در آن شهرها و دهات و کوه و بیابان و دریا یا بهاء‌الابهی می‌گفتم و ترویج تعالیم الهی مینمودم ولی حال از برای من میسر نه لهذا در حسرتی عظیم هستم بلکه ان شاء الله شماها موفق گردید. (۳)

وقتی گفته می‌شد که تعدادی از مهاجرین به علت اینکه بدون مطالعه و آمادگی قبلی اقدام به هجرت کرده بودند ناچار به مراجعت وطن شده و خسارت مالی دیده بودند جواب او این بود که اقامت کوتاه مدت آنان هرگز بیهوده و بدون نتیجه نبوده است. آنان تبلیغ امر مبارک حضرت بهاء‌الله را آغاز کرده‌اند و مهاجرین دیگر خدمات آنها را ادامه می‌دهند. در باره خسارات مالی، رحمت خاطر نشان می‌کرد که جامعه بهائی مشغول یک جهاد عظیم روحانی جهانی است و خسارت مالی لازمه چنین جهادی است. حضرت ولی‌عزیز امرالله فارسان این جهاد روحانی را هم‌طراز مؤمنین جانباز عصر رسولی حضرت رحمان ذکر فرموده‌اند، این هم‌طرازی لازمه اش فداکاری و ابراز شجاعت روحانی و جسمانی از جانب مهاجرین است.

مدافعان و تاجداران کشور شهادت قبل از ورود به قلعه شیخ طبرسی و ارتفاع علم امر نقطه بیان به بازدید و مطالعه اوضاع محل پرداختند. برخی از آنان از میانه راه بازگشتند و بعضی هدف تیر و سنان واقع شدند. بسیاری از کم و کیف وظیفه خطیری که بعهده داشتند بطور شایسته مطلع نبودند، آنان همراه جناب باب‌الباب حرکت کردند و باتفاق حضرت قدوس، جان خود را در سبیل حضرت محبوب نثار نمودند و با قطرات خون خود هسته امر الهی را آبیاری فرمودند و نامشان را الی‌الابد در لوح محفوظ ثبت نمودند.

نظرات و اعتقادات راسخ رحمت در این زمینه و اندرزهایی که به مهاجرین می‌داد گاه چنان بنظر میرسید که با نظریات و تصمیمات لجنات مهاجرت متفاوت است ولی ابدأ مقصود او مخالفت با آراء تشکیلات نبود بلکه تنها علت آنهمه عجله

تشکیلات امری تماس نزدیک داشت و دائماً آنان را به اجرای منویات حضرت ولی‌ام‌الله دائر بر عدم جلوگیری از اقدام مهاجرین و عزیمت به محل مهاجرتی و تشویق و ترغیب احبباء به قیام به هجرت متذکر می‌داشت. این بیان حضرت ولی‌ام‌الله در بسیاری از یادداشت‌های او دیده می‌شود که زیر آن را بعنوان تأکید با قلم قرمز خط کشیده است:

هریک از نفوسی که اسم خود را در زمره لشکر نور به ثبت رسانیده، باید راحت نجوید و به خود مشغول نگردد و نهایت فداکاری ابراز داشته نگذارد هیچ امری او را از رفع احتیاجات مبرم و متنوع و معظم این جهاد روحانی مانع گردد (۴)

مهاجری مصمم

تجربه‌ای که رحمت از مشاوره با لجنة بین‌المللی مهاجرت ایران در مورد هجرت خود بدست آورد در نحوه تفکر و عقیده او تأثیری عمیق بجای گذاشت. بمحض دریافت خبر موافقت لجنة قاره‌ای مهاجرت با درخواست ما مبنی بر هجرت به جزایر متاواای، من برای مشورت با لجنة مهاجرت بین‌المللی که در طهران تشکیل می‌شد از اصفهان عازم طهران گردیدم. زمانی کوتاه از تشکیل این لجنة می‌گذشت و اعضاء آن که همگی از افراد خادم، تحصیل کرده و با تجربه تشکیلات بهائی بشمار می‌آمدند در تلاش و کوشش بودند که اوضاع نقاط مهاجرتی را دقیقاً شناسائی کرده و پیچیدگی‌های نقشه را روشن سازند. احتمالاً ما از اولین داوطلبانی بودیم که برای مشورت در امر هجرت و شرکت در انجام اهداف نقشه به لجنة مذکور مراجعه می‌کردیم. نامه رحمت را به لجنة مهاجرت تقدیم و درخواست راهنمایی در انجام مقصود نمودم. بدو به اطاق انتظار راهنمایی شده و در انتظار اعلام نتیجه مشورت لجنة نشستم. هنوز احساس و هیجان شدیدی که وجودم را در حین آن انتظار به لرزه درآورده بود فراموش نکرده‌ام.

من تقریباً تمام اعضاء لجنة را که از دوستان قدیمی ما بودند می‌شناختم. یکی از اعضاء پزشک، خانوادگی من از زمان کودکی بود. باوجود این هنگامی که به پرسش‌های متعلقه اعضاء لجنة در باره وضع اقتصادی و درآمد مالی و آمادگی برای برداشتن چنین قدم بزرگی در زندگی پاسخ می‌دادم، احساس می‌کردم

که اشتباه بزرگی کرده‌ام. محدودیت مالی و جوانی ما و همچنین عدم اطلاع لازم در باره اوضاع خارج ایران از موانع اصلی شمرده می‌شد. رحمت فقط چند ماهی به کار مشغول شده بود و در آن مدت مقدار زیادی از پس‌انداز ناچیز ما صرف مسافرت به ارض اقدس و تشرّف به اعصاب مقسّمه شده بود. هنگامی که منشی محترم لجنه که من همیشه او را عموجان خطاب می‌کردم با کمال محبت و رأفت از من سؤال می‌کرد، تنها فکر من این بود که چگونه و از چه دری فرار کنم. در آن موقع با کمال وجود آرزو می‌کردم که این مأموریت را به نمایندگی رحمت نپذیرفته بودم و خود او را به مقابله با این هیأت روانه می‌کردم. مشورت اعضاء لجنه در حدود چهل و پنج دقیقه به طول انجامید و به من ابلاغ کردند نظر لجنه آنست که ما برای هجرت به آن جزائر مناسب به نظر نمی‌رسیم.

توجیه اعضاء لجنه بنظر من کاملاً منطقی بود، ما خیلی جوان بودیم، تازه ازدواج کرده و زمانی کوتاه بود که مشغول تهبّه خانه و کاشانه بودیم. برای رحمت احتمال یافتن شغل مناسب در جزایر متناوای بسیار بعید بنظر میرسید. پزشک خانوادگی من توضیح میداد بزرگترین ناراحتی یک طبیب آنست که نتواند در حرفه خود به کار مشغول شود. او از تجربه شخصی خودش در دوران مهاجرت به افغانستان صحبت نموده و شاهد آورد. بهر حال قرار شد طی نامه ای رسمی نظر لجنه را دائر به‌رّه درخواست ما برای رحمت به اصفهان ارسال دارند.

پس از خاتمه ملاقات با لجنه از شدت خوشحالی فراغت از این وظیفه سنگین تامنزل دویدم.

در آن اوقات رابطه مستقیم تلفنی بین شهرها وجود نداشت لذا روز بعد به مرکز تلفن که در جنوب شهر طهران قرار داشت رفته و پیام لجنه را بطور اختصار به رحمت رساندم و او همان شب دیروقت خود را به طهران رساند درحالی که بسیار برافروخته و ناراحت بود. من مثل «از خشم مرد صابر باید برحذر بود» را در مورد او بوضوح مشاهده می‌کردم. رحمت باور نمی‌کرد لجنه ای که صرفاً برای کمک و مساعدت و تهبّه وسائل حرکت مهاجرین به امر و اراده حضرت ولی‌امرانّه تشکیل شده، درخواست داوطلبانی را که حاضر بودند تحت هر شرایطی و با مقابله با هرگونه مشکلی و تحمل هر ناراحتی اقدام به مهاجرت نمایند رده نموده و آنان را نامناسب تشخیص دهد. ما هیچگونه درخواست کمک مالی از لجنه مذکور نکرده بودیم و بنا براین رحمت معتقد بود که آن لجنه مسئولیتی در قبال وضع مالی ما در آینده نخواهد داشت.

در ملاقات رحمت بالجنة ملی مهاجرت، که دو نفر اعضاء آن از استادان وی در دوره تحصیل در دانشکده پزشکی بودند، کوشش و اصرار او تأثیری در تغییر تصمیم قبلی نکرد. ولی رحمت کسی نبود که از تصمیمی که گرفته بود عدول نماید. این بار درخواست ملاقات با محفل ملی ایران را کرد. پدرم در آن موقع منشی محفل روحانی ملی بودند معهداً بهیچوجه حاضر نشدم به تنهائی در محضر محفل ملی حضور یابم.

آن روز فراموش نشدنی را که در دفتر محفل ملی به انتظار ملاقات نشسته بودیم هنوز به خاطر دارم. جناب افنان عضو محفل روحانی یزد نیز در انتظار ملاقات با محفل ملی بودند و درباره حوادث ناگواری که در شهر یزد اتفاق افتاده و بی رحمی و خشونت که اراذل و اوباش متعصب علیه بهائیان نشان داده بودند صحبت می داشتند و از سوزاندن خانه های اجباء و تخریب گلستان جاوید و ضرب و جرح مردان و زنان و کودکان بی گناه شمه ای اظهار داشتند.

هیدار جناب افنان را که از خویشاوندان حضرت باب هستند به فال نیک گرفتیم و موهبتی تلقی کردیم که قطعاً موجبات موفقیت ما را در مهاجرت آتیه فراهم می ساخت.

ملاقات با محفل مقتس روحانی ملی بکلی با تجربه ای که در ملاقات با لجنة ملی مهاجرت داشتیم متفاوت بود. تمام اعضاء محفل که دو نفر از آنان، جناب فروتن و جناب علانی، به سمت ایادی امرالله منصوب شده بودند و دو نفر دیگر، جنابان خادم و خاضع، بعداً به این سمت انتخاب گردیدند، عموماً با محبت و لطف فوق العاده به ما خوش آمد گفتند.

امنای محفل ملی کاملاً به اهمیت امر هجرت برای تکمیل اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر آگاه بوده و تشویق و ترغیب داوطلبان را لازم و ضروری تلقی میکردند. پدرم در جلسات کنفرانس دهلی که عامل قطعی در تصمیم ما به هجرت به جزایر منتاوی محسوب می شد بیانات مهیجی ایراد نموده و این بیان حضرت عبدالبهاء را تلاوت نمودند که می فرمایند:

در این ایام اهم امور هدایت ملل و امم است باید امر تبلیغ را مهم شمرد زیرا اس اساس است. این عبد مظلوم شب و روز بترویج و تشویق مشغول گردید، دقیقه ای آرام نیافت تا آنکه صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آوازه ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد.

یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند. اینست شرط وفا و اینست مقتضای

عبودیت آستان بهاء.

حواریون حضرت روح بکلی خود را و جمیع شنون را فراموش نمودند و ترک سر و سامان کردند و مقدس و منزّه از هوی و هوس گشتند و از هر تعلقی بیزار شدند و در مصالک و دیار منتشر شدند و بهدایت من علی الارض پرداختند تا جهان را جهان دیگر کردند و عالم خاک را تابناک نمودند و به پایان زندگانی در ره آن دلبر رحمانی جانفشانی کردند و هر یک در دیاری شهید شدند
فبمثل هذا فلیعمل العاملون. (۵)

خوشبختانه محفل مقتس ملی تصمیم ما را به هجرت به جزایر منشاوای مورد تصویب قرار داده و ما را به دعای خویش مطمئن ساخت.
رحمت خوابی را که قبل از ملاقات با محفل ملی دیده بود چنین شرح داد:
جمال مبارک را در خواب زیارت کردم در حالی که فرش بزرگ لونه شده ای را روی شانه های مبارک حمل می فرمودند. به آهستگی به دنبال ایشان رفتم و گوشه فرش را گرفتم و به کمک پرداختم، حضرت بهاء الله بطرف من توجه فرموده و با تبسمی جانبخش رضایت خاطر مبارک را از کمکی که در حمل آن بار مینمودم اظهار فرمودند.



عکس لوح دستخط حضرت عبداللہاء خطاب بہ برادران دولت آبادی

DJAWATAN POC. GRAP. DAN TELEPON			
Telegram No.			
Urutan dari			
Tanggal			
Djam	LT • PAYMAN DJAKARTA (INDONESIA)		
Ordo	KANTOR, DJAKARTA		
Telegram dir.	Bilangan kata	Tgl.	Djam
			LETUNDUK DUNDALAN
			Via CW.
TAYBOSI EPAL475. TENERAM 38			4 2000

BELOVED GUARDIAN CABLED ROUTE INFORM RAHMATULLAH MOHAJER
 RAHMATULLAH MOHAJER THEIR ELEVATION NAME HAD LAURE
 CONFIDENT NEW HONOUR WILL ENHANCE RECORD THEIR HISTORIC
 SERVICES UNQUOTE KINDLY INFORM MOHAJER IMMEDIATELY -
 RAHMATI

دکتر مهاجر ایادی امرالله و فارس امر حضرت ہاء اللہ (۱۹۲۳-۱۹۷۹)



کلاس درس اخلاق به معلمی دکتر مهدی سمندری، نشسته نفر اول.
ایستاده از راست نفر سوم، رحمت در ۱۴ سالگی.



حسن خدمتین سال بعثت حضرت اعلی
مقابل محل اقامت حضرت باب در رضائیه، ۱۹۴۴

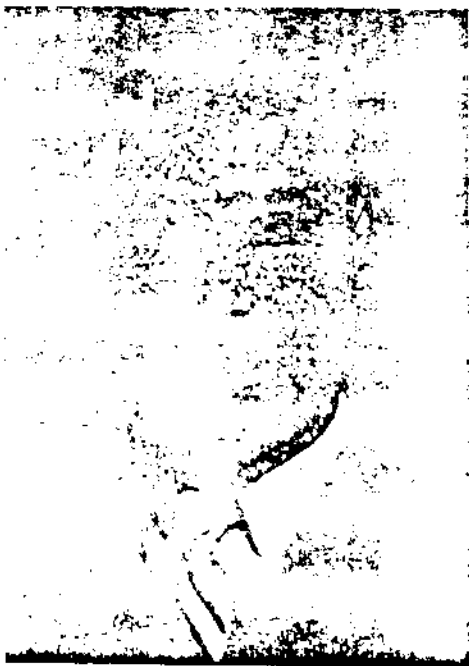


مجموعه از اعضای جنوب طهران

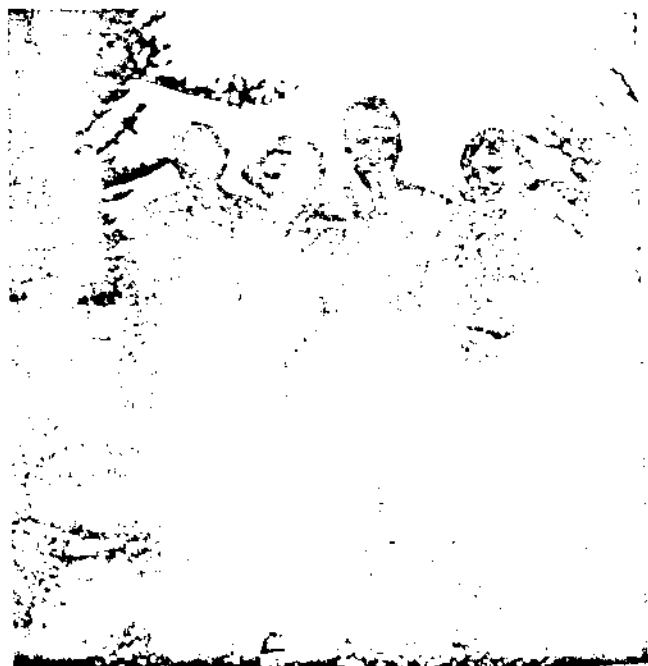
رديف بالا نفر دوم رحمت، رديف دره نفر ششمه حفيظ الله خان، رديف چهارم نفر دره غنيمت است.



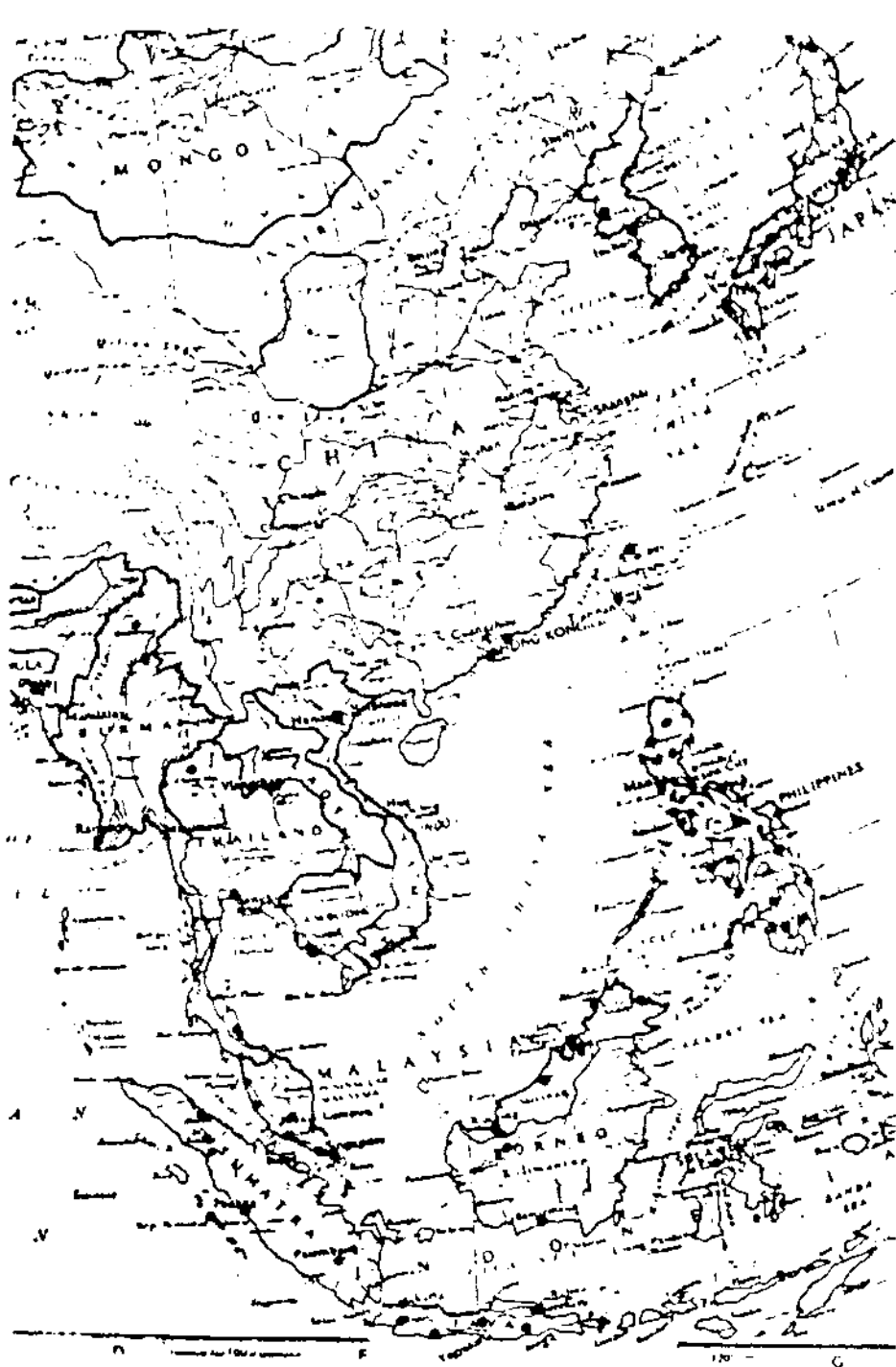
— دوم دانشکده پزشکی ۱۹۶۸



عکس فارغ التحصیلی دانشکده پزشکی



بازگشت استاد مقدسه از قم قدس
 بان چهره دکتر اشرف الله حکیم و بانده رحمت



اولین محل مهاجرتی در اندونزی
آسیا بزرگترین میدان خدمت رحمت محسوب است

فصل دوم

مهاجر واقعی

رحمت به اتلاف وقت یکروزه هم راضی نشد و بلافاصله استعفاى خود را به مسئولین بیمارستان تقدیم نمود و من معنی در طهران ماندم تا به تهیه گذرنامه و اخذ ویزای توریستی یکماهه برای اندونزی اقدام نمایم. پس از بازگشت به اصفهان تقریباً کلیه اسباب و اثاثیه و اکثر جواهرات خود را بفروش رسانده و متفقاً در عرض چند روز به طهران بازگشتیم.

بعلاّت محدودیت اوضاع مالی فقط امکان خرید بلیط یکسره مسافرت هوایی به جاکارتا، از طریق کراچی، بانکوک و سنگاپور را داشتیم، با وصف اینکه اغلب دوستان نصیحت میکردند که وجه بلیط برگشت را قرض کنیم اینکار را نکرديم. رحمت معتقد بود که جمالبارک کلیه ابواب را خواهند گشود. گرچه خرید بلیط بازگشت موجب اطمینان خاطر میشد ولی ضمناً موجبات تقلیل تحمل و پافشاری را فراهم میساخت و اگر کوچکترین ناراحتی و مشکلی پیش میامد وسیله فرار از میدان مبارزه و خدمت میگردد.

سرمایه ما حدوداً پانصد دلار آمریکائی بود و رحمت خوب میدانست که پس از اقامت یکماهه در اندونزی دیگر وجه لازم برای خرید بلیط بازگشت را در اختیار نخواهیم داشت. در حقیقت نیز همین را میخواست و قصدش جز این نبود. او همواره به مهاجرین توصیه میکرد که هرگز محلّ مهاجرتی خود را ترک نکنند. باوجود اینکه میدانست هجرت به مناطق بیگانه هرگز آسان نیست و مهاجرین بهر نقطه‌ای که از قارات خسته جهان بروند از فامیل و بستگان و دوستان خود مجزى شده و ناچار به زندگی در محیطی جدید و نامأنوس و اغلب سخت و مشکل میگردند زیرا علاقه به خانه و خانواده طبیعت انسانی است، ولی معتقد بود خودداری از فرار و صبر و تحمل قطعاً مشر شمر بوده و بی‌اجر و پاداش نخواهد ماند. مهاجرین بتدریج در این میدان جدید بجولان درآمده و چون گوئی آتشین محیط سرد اطراف خود را گرمی بخشیده و قلوب را بخود جذب و جلب خواهند کرد و آنچنان شیفته خدمت میگردند که خانه محقرشان بارگاه امید همگان میشود و مرکز جمع طالبان میگردد.

انجام اراده حضرت ولی‌امراالله را دارا بودم. آرامش قلبی و اعتماد و اطمینان رحمت عامل اساسی در اتخاذ تصمیم و اجرای این وظیفه مهم برایم محسوب میگردید.

روز بعد دو کراچی پس از خروج از هواپیما، در هوای آزاد برای اولین بار با معنی و مفهوم رطوبت و گرما آشنا و متوجه شدیم که البسه گرم و زمستانی که جای زیادی در در چمدان ما اشغال کرده بود مطلقاً غیر قابل استفاده است. هوای گرم کراچی پس از سرمای شدیدی که شب قبل هنگام حرکت از طهران با آن مواجه بودیم آنچنان بود که پوست بدن را آزار میداد.

در دو روز اقامت در کراچی و شرکت در یک کنفرانس بهائی متوجه موضوع ناراحت کننده دیگری شدیم. در این کنفرانس که ناطقی سرشناس در آن سخنرانی میکرد، حتی یک جمله از نطق او را نفهمیدیم. معلومات قلیل ما در زبان انگلیسی به جملات ساده‌ای که در دو ساله دبیرستان از کتاب "اسنشل انگلیش" آموخته بودیم محدود میشد و کمک مؤثری برای ما محسوب نمی‌گردید.

فرودگاه کراچی فقط یک جاقه برای ورود هواپیماها داشت و گمرک آن عبارت بود از دو جعبه چوبی که بجای میز از آنها استفاده می‌شد و در وسط محوطه‌ای بی در و پیکر گذارده شده بودند، با چند کلمه فارسی که مشترک با زبان اردوست به سؤالات آنان پاسخ گفتیم ولی در عین حال باین مشکل بزرگ پی بردیم که اگر مأمورین اندونزی به زبان انگلیسی هم صحبت کنند دانستن چند کلمه انگلیسی مثل *open the door* و *shut the door* که کمال دانش انگلیسی ما محسوب میگردید کمکی بمانی نمود. توقف بعدی در بانگکوک بود. کراچی بنظر ما شهری راحت و خوش آب و هوا نبود ولی پس از ورود به بانگکوک با چنان گرما و رطوبتی مواجه شدیم که هیچگاه نظیرش را تجربه نکرده بودیم، لباسهای پشمی که از بدو مسافرت در بر داشتیم مزید بر علت شده بود. شرکت هواپیمائی هلندی KLM برنامه‌ای برای گردش در شهر ترتیب داده بود، رحمت بلافاصله کت خود را بیرون آورد و کراواتش را باز کرد، آستین پیراهن را بالا زد و به جمعیت مسافرین و توریست‌ها ملحق شد ولی هیچ قدرتی نمی‌توانست مرا وادار کند که اتویوس را ترک کنم. از آغاز مسافرتان از طهران جز نان و جای چینی نخورده بودم و پوستم از شدت گرما قرمز و متورم شده بود و در حال و موقعیتی نبودم که بتوانم به جمع مردمی که با پای برهنه و شلوار کوتاه، زیر پیراهنی نازک در خیابانهای داغ باین طرف و آنطرف می‌رفتند بپیوندم. هنگامی که

در سالهای بعد و در مسافرتهاى متعدد به بانگکوک متوجه زیبائی و شکوه و جلال خیره کننده آثار باستانی آن شدم و به اهالی شهر علاقه مند گردیدم و غذاهای محلی را بسیار مطبوع یافتم تعجب میکردم که چطور در اولین مسافرت بآن شهر به آن شدت از آن وحشت داشتم.

رحمت در تمام عمر شیفته آداب و فرهنگ و چهره های جدید بود. در هر نقطه نئی تمام قسمتها سر میکشید و ابدأ از هیچ چیز و هیچ کس واهمه نداشت. عشق و ساقه شدیدی که قلباً بتمام مردم احساس میکرد باعث گردید که در طی بیست و پنج سال مسافرتهاى طولانی بتواند هرگونه سختی و مشقت و فشار و ناراحتی را بکمال آرامش و تسلیم و رضا تحمل کند.

هنگام ورود به جاकारتا پایتخت اندونزی با رگبار شدید گرمسیری روبرو شدیم گرمای طاقت فرسا توأم با باران حقیقتاً برای ما غیر قابل تحمل بود. دیدار چهره آشنا در میان خیل مستقبلیین تنها آرزوی ما بود زیرا یک هفته قبل از حرکت بسوی جاकारتا طی تلگرافی ورود خود را به جناب خدارحم پیمان اطلاع داده بودیم. اگرچه قبلاً خانواده پیمان را ملاقات نکرده بودیم ولی اطمینان داشتیم که آنها را فوراً خواهیم شناخت. پس از اینکه بیش از دو ساعت در فرودگاه منتظر ماندیم بالاخره قبول کردیم که کسی به استقبال ما نخواهد آمد.

فرودگاه بین المللی جاकारتا کوچک و فاقد وسائل سرد کننده بود. کارمندان مسعود آن پس از ورود هواپیمائی که ما را به جاकारتا آورده و آخرین پرواز روز محسوب میشد، آماده ترک فرودگاه بودند. سؤالات ما بزبان فارسی و جواب آنها بزبان اندونزی کمکی بوضع اسف بار ما نمیکرد. متأسفانه نامه جناب پیمان را که آدرس ایشانرا داشت همراه نداشتیم و آنرا یادداشت نکرده بودیم، ناچاراً با تکرار مکرر کلمه "هتل" سعی کردیم به یکی از کارمندان هواپیمائی بفهمانیم که احتیاج به اطاقی در هتل برای سکنی و استراحت داریم. کارمند مزبور با کمال تعجب و با تکان دادن سر، ما را متوجه ساخت که تقاضائی بیهوده داریم. بالاخره بخاطر رحمت رسید که آدرس تلگرافی جناب پیمان را که "پیمان جاकारتا" بود باو نشان دهد و با اشاره به آن و گفتن کلمه "تلفن . تلفن" از او درخواست کند که با ایشان تماس بگیرد. دوست جدیدمان به هر طریقی بود بما فهماند که تنها چاره کار این است که به اداره پستخانه برویم و تلفن آقای پیمان را از آنها بگیریم. لذا چمدانها را در انبار فرودگاه گذارده و تاکسی برای ما گرفت. مسئله نداشتن پول محلی را هم با کمال محبت با پرداخت کرایه تاکسی حل کرد و ما را روانه

پستخانه نمود.

حال دیگر نزدیک پنج ساعت بود که وارد جاکارتا شده بودیم، لباسهایمان از شدت باران کاملاً خیس شده بود و به بدنمان سنگینی میکرد. تنها آرزوی من این بود که در گوشه‌نی بنشینم و چشمانم را برای لحظه‌نی بندم بامید آنکه وقتی چشم باز کنم این صحنه و موقعیت از بین رفته باشد.

تمام بعد از ظهر را بخواندن آیه مبارکه "هل من مفرج غیر الله" ادامه دادیم و امیدوار بودیم که حضرت بهاءالله ما را کمک و مساعدت خواهند فرمود و همینطور هم شد. کارمند اداره پست که مردی مسلمان بود و با زبان عربی آشنائی داشت چند کلمه عربی ما را می‌فهمید و با کمال محبت بجای اینکه شماره تلفن آقای پیمان را بما بدهد خودش با ایشان تماس گرفت. نیمساعت بیشتر طول نکشید که آقای پیمان خودشان را بما رساندند. معلوم شد اصولاً تلگراف بدست ایشان نرسیده است و ورود ما برای ایشان نیز مانند کارکنان فرودگاه و اداره پست غیرمنتظره بود.

حال که بگذشته ایم و حوادث آنروز می‌نگرم می‌بینم که ما دو نفر چه منظره عجیبی برای اهالی شهر جاکارتا بشمار می‌آمدیم. با لباس زمستانی در یک شهر گرمسیر، بدون داشتن اطاقی در هتل آنهم در پایتخت کشوری که به کمبود هتل معروف بود و مکالمه به زبانی که هیچکس آنرا نمی‌فهمید و نمیدانست، با آنها روبرو بودیم. در حقیقت ما بهیچوجه به سیاحان و مسافرینی که اهالی اندونزی اغلب با آنها آشنا بودند شباهتی نداشتیم و حتی یکبار هم از جزیره بالی که محل بسیار معروف توریستی است سراغی نگرفتیم. شاید ابراز محبت و بذل کمک و مساعدت اهالی بعلت مشاهده همین وضع نابسامان ما بود.

هرگز لحظه‌ای خوشتر از آنوقت که صدای تکبیر الله‌ابهی را از جناب پیمان شنیدیم بیاد ندارم. بزودی خستگی و گرسنگی خود را فراموش کردیم و متوجه مناظر اطراف شدیم. جاکارتا شهر جالبی بود. در بین راه جناب پیمان تعجب خود را از اینکه ما بدون در نظر گرفتن شغل معیسی ایران را ترک کرده و راه مهاجرت را در پیش گرفته‌ایم ابراز داشتند. ولی به هرحال رحمت را مطمئن کردند که تا حد امکان برای گرفتن ویزای اقامت دائم کمک و مساعدت خواهند نمود. خانم و آقای پیمان نهایت سعی و کوشش خود را برای فراهم آوردن وسائل راحت و آسایش ما مبذول داشتند. خاطره آن شب که ابتدای سالهای طولانی دوران مهاجرت ما محسوب میشد براستی فراموش نشدنی است. هنوز نوازش

نسیم خنکی را که بوسیله بادبزن سقفی باطراف منتشر میشد احساس میکنم و طعم اغذیه ایرانی و چای را که با سماور تهیه شده بود در مذاق خود حس مینمایم و از همه مهمتر خاطره مصاحبت با اعضاء خانواده پیمان را که بعدها عزیزترین و نزدیکترین دوستان ما محسوب گردیدند در ذهن خود زنده و محفوظ دارم.

نخستین معجزه

صبح روز بعد، باوجود مخالفت جناب پیمان، رحمت اصرار داشت که باید فوراً به دنبال کاری بگردد. جناب ایشان پیشنهاد میکردند که بهتر است که بدو با استفاده از ویزای یکماهه توریستی به تحصیل زبان اندونزی پرداخته و با وضع سیستم بهداشت و پزشکی کشور آشنا شویم. ولی رحمت علت اصلی هجرت خود را به اندونزی فتح روحانی جزائر منتاواای که یکی از اهداف جهاد کبیر اکبر بود میدانست و چون وقت بسیار تنگ و بفرموده حضرت ولی عزیز امرالله بیش از چهار ماه به پایان سال فتح نقاط باقی مانده بود هیچگونه اهمیتی به نوع کار و شغلی که در جستجوی آن بود نمی داد. تنها هدف او تأمین وسائل و مایحتاج عزیمت و استقرار در جزائر منتاواای بود و بس. بالاخره آقای پیمان تسلیم نظر رحمت شدند ولی بروشنی نمی دانستند که جستجوی کار را از کجا شروع کنند. با پیشنهاد رحمت و موافقت جناب پیمان قرار شد در وهله اول به وزارت بهداری مراجعه نمایند و من نیز داوطلبانه در منزل مانده و منتظر وصول چمدانها از فرودگاه شدم.

آن روز را باید طلعه و سرآغاز سیری شکوهمند و روحانی در حیات رحمت دانست که ادامه ای بس افتخارآمیز یافت. هیچکس نمی توانست تصور کند که این جوان جدی و مشتاق که چنین بی تابانه به دنبال کاری میرفت که او را بهداف عالی هجرت خود نزدیک سازد بصورت وسیله ای درآید که باراده الهی و رسول تأییدات ملا اعلی موجبات راهنمایی هزاران از نفوس بشر را به شریعه رحمانی فراهم نماید.

آن شب پس از بازگشت به منزل، سیمای رحمت از خوشحالی میدرخشید و جناب پیمان مرتباً تکرار میکرد "این فقط یک معجزه است".

کشور اندونزی در آن زمان شدیداً با کمبود پزشک مواجه بود. در سال ۱۹۴۵ اندونزی از جرگه کشورهای مستعمره که تحت حکومت هلند بودند خارج شده و در

جریان پیشرفت و بازسازی قرار گرفته و به طیب احتیاج فراوان داشت و داوطلب کمتر پیدا میشد بخصوص آنکه پزشکان داوطلب بایستی با هزینه خود به اندونزی عزیمت نمایند. هنگامی که جناب پیمان رحمت را بعنوان یک پزشک به مدیر دفتر وزیر بهداری معرفی نموده بودند، وی بلافاصله آنها را به اطاق معاون وزیر بهداری راهنمایی کرده بود. معاون وزیر بهداری رحمت و جناب پیمان را تمام روز نزد خود نگاهداشته و با مطالعه دقیق و طولانی نقشه کشور اندونزی و نقاط مورد نیاز، شهر بوکیت تینگی را در جزیره سوماترا که شهری زیبا واقع در نقطه‌ای مرتفع و خوش آب و هوا بود برای رحمت انتخاب کرد. معاون وزیر پس از وقوف باینکه رحمت باتفاق همسر خود آمده است این شهر را که در دوران حکومت هلندیها محلی تفریحی برای اشخاص متعین محسوب میشد برای راحتی ما پیشنهاد نموده و اضافه کرده بود که یک منزل و چند خدمه و یک اتومبیل و راننده نیز از مزایای کار جدید می‌باشد. رحمت میتوانست صبح‌ها در بیمارستان دولتی مشغول شده و بعد از ظهرها برای خود مطب خصوصی دائر کرده و بیمار بپذیرد. البته این مأموریت برای کسی که در پی کسب مال و ثروت و زندگی مرفه و راحت بود شغلی بسیار جالب محسوب میشد ولی رحمت نیت و مقصود دیگری داشت.

بوکیت تینگی در غرب سوماترا و در صد کیلومتری جزائر منتاوا قرار داشت وقتی هنگام مطالعه نقشه اندونزی رحمت از معاون وزیر درخواست کرد که او را به جای بوکیت تینگی به منتاوا بفرستد وی آنرا شوخی و مزاح تلقی کرد. بوکیت تینگی در حدود پانصد هزار جمعیت داشت و پزشکی در آن ناحیه یافت نمی‌شد درحالی که جمعیت منتاوا فقط بیست و پنج هزار نفر بود و حتی وزیر بهداری قبل از اینکه رحمت درباره آن جزائر گفتگو کند از وجود آن جزائر بی‌اطلاع بود. پس از مذاکرات طولانی عاقبه الامر وزیر بهداری با عزیمت رحمت به جزائر منتاوا بصورت آزمایشی موافقت کرد. ولی هنگام تودیع اظهار داشت که اگر خود او بتواند از وضع ناهنجار آن منطقه که بخاطر اعتقادات نوع‌دوستانه انتخاب نموده جان سالم بدر برد، همسر سفیدپوست بیست ساله او ممکن نیست بتواند چنان موقعیت غیرمأنوسی را تحمل کرده و ادامه حیات دهد.

قراردادی سه ساله با وزارت بهداری برای کار در جزیره منتاوا منعقد شد و حقوق ماهیانه او در حدود بیست و پنج دلار امریکا مقرّر گردید قرار شد روز بعد بلیط هواپیما را برای عزیمت به پادنگ پایتخت سوماترا تحویل بگیرد. سالها

بعد پس از برقراری روابط دوستانه با وزیر بهداری، وی اظهار داشت که هنوز هم نتوانسته به مفهوم و معنای این انتخاب نامناسب پی برد. علت اینکه آقای پیمان درست شدن کارها را "معجزه" می‌نامیدند انعقاد سریع قرارداد نبود بلکه بدلیل آن بود که وزیر بهداری از میان هزاران جزیره اندونزی، جزیره سوماترا را برگزیده و شهری را انتخاب کرده بود که درست روی جزیئر منتاوی و در نزدیکی آن قرار داشت و این فرصت را برای رحمت ایجاد نموده بود که وی بتواند براحتی هدف خود را که مهاجرت به منتاوی بود بدست آورد.

باکشتی به سوی منتاوی

چند روز پس از این وقایع جاکارتا را به قصد پادنگ شهر مرکزی سوماترا ترک کردیم تا با کشتی عازم جزائر منتاوی شویم. چمدان‌های ما در این مسافرت بسیار سبک‌تر شده بودند زیرا البسه گرم و زمستانی خود را بدور انداخته بودیم. ایام اقامت اجباری خود را در پادنگ صرف فرا گرفتن مقدمات زبان اندونزی کردیم. اقامت اجباری از آن جهت بود که مطلع شدیم تنها وسیله مسافرت به منتاوی کشتی کوچک باری دولتی بنام Beo که نام یک نوع طوطی بومی آن جزائر است می‌باشد. کشتی Beo برنامه منظمی نداشت و هر چند ماهی یکبار چنانچه بار باندازه کافی داشت که هزینه آنرا تأمین کند بسوی منتاوی حرکت میکرد. بالاخره فرماندار سوماترا ترتیب مخصوص برای حرکت کشتی Beo داد تا هرچه زودتر رحمت را که حال دکتر رسمی دولتی بود به پست خود برساند.

طی مسافت صد کیلومتری بین دو جزیره سوماترا و منتاوی بیش از چهل و پنج ساعت بطول انجامید. این اولین دفعه‌ای بود که ما با کشتی آنهم در اقیانوس هند مسافرت میکردیم. تنها تجربه‌ای که من از دریا داشتم مسافرت چند روزه‌ای بود که بساحل بحر خزر در شمال ایران برای تفریح و استراحت رفته بودیم. حتی تصور نمی‌کردیم که بتوانیم نکانهای مداوم این کشتی کوچک را که بعلت امواج خشمگین طوفانی بیش از یکشنبه‌ها روز از سونی به سوی دیگر پرتاب میشد تحمل کنیم. کشتی باری کابینی برای مسافر نداشت و ناخدای آن احتراماً کابین خود را در اختیار ما گذارده بود. جایگاه من در تمام طول راه تخت خواب جوی کوچکی در گوشه این کابین بود.

رحمت نیز اکثراً دچار عوارض دریاگرستگی و سردرد شدید بود که قرص‌های ضد

درد تأثیری در آن نداشت. سالهای بعد که برای سرکشی و دیدار مهاجرین به نقاطی که فقط راه دریائی داشت میرفت، با یادآوری احوال خود به من میگفت ایکاش مهاجرین آن نقاط میدانستند که چه ناراحتی‌هایی را در این سفرها تحمل میکند و نظریات و پیشنهادهایش را راحت‌تر می‌پذیرفتند. محققاً هرگز وضعی مشابه آنچه در جزیرهٔ منتاوی وجود داشت در ایران ندیده و تجربه نکرده بودیم و چهار شهری که در راه خود به اندونزی از آن دیدن نمودیم بهیچ وجه با وضعی که هنگام ورود به منتاوی با آن روبرو شدیم قابل مقایسه نبود. طوفان دریائی و باران شدید در تمام طول حرکت از پادنگ ادامه داشت. مأمورین طنابی را که از کشتی آویزان بود به ما نشان دادند و گفتند که باید از آن پائین رفته و خود را به قایق کوچکی که نزدیک کشتی بود برسانیم. اولین فکری که پس از مشاهدهٔ مردان قایقران که تقریباً لخت و برهنه بودند به مغز من خطور کرد آن بود که به کابین کشتی برگشته و خود را در گوشه‌ای پنهان کنم و به دنیای متمدن بازگردم. رحمت دستم را محکم در دست خود نگاهداشته و در حالی که به آهستگی لوح احمد را تلاوت میکرد شاهد اوضاع و احوالی بود که در اطرافمان جریان داشت. وی هنگام مقابله با مسائل و مشکلاتی که در فعالیت‌های امری و روحانی برایش پیش می‌آمد روش و طریقی خاص خود داشت و در حال حاضر تنها احساسش از ورود به جزیرهٔ منتاوی حالت سرور و انبساطی بود که از انجام هدف مقتضش در اطاعت از اوامر مولای محبوب، روح و جانش را باهتر از آورده بود. او خود را پشتهٔ ضعیفی میدانست که در اثر عنایات الهی شهری بلند یافته و باوج افلاک پیروز درآمده و ماهی لب‌تشنه‌ای می‌پنداشت که به اقیانوس لایتناهی خدمت درافتاده است، لذا دست شکرانه بساحت خداوند یگانه بلند نموده و آغاز این راز و نیاز مینمود که:

ای بهاء جان جانم بفدایت ای دلبر نازنینم، ای یار دلنشینم عنایتی فرما که در ملکوت ابهت با رخی روشن و وجدانی چون گلزار و چمن راه یابم و در خدمت امرت کوشم و جان در رهت افشانم و خاک ره احبابم گردم آنکه انت
الکریم الرحیم ع ع

آخرین مقصد ما موآراسیبروت مرکز جزیرهٔ سیبروت سلطان یکی از جزائر چهارگانهٔ منتاوی بود که ساکنین آن از مسلمانان سوماترا بودند و از زمان تسلط هلندیها در آن ده زندگی میکردند. در آن زمان جزائر منتاوی زندان و

منفای مجرمین و قاتلینی بودند که پس از ورود به آنجا به بوته فراموشی سپرده میشدند. بیماری مالاریا باضافه امراض پوستی و سایر بیماریهای مناطق حاره و فقدان هرگونه وسائل بهداشت و درمان موجب کثرت مرگ و میر در آن نواحی بود. پس از استقلال کشور اندونزی و خاتمه حکومت استعماری هلند اغلب اهالی سوماترا در منتاواای که شغلشان خدمت به رؤسای هلندی زندانها بود بدون کار ماندند و مجبور به تجارت و معامله پایاپای با بومیان قبائل منتاواای شدند. مردم منتاواای در دهات پراکنده و بعید جزیره سیبروت زندگی میکردند. محصول عمده این جزائر نارگیل بود و اهالی سوماترا کلیه محصول آنها را گرفته و در مقابل پست ترین و ارزان ترین نوع تنباکو را به آنها عرضه میداشتند. بومیان ارزش پول را نمی شناختند و بدین طریق نه تنها محصول خود را از دست میدادند بلکه معتاد به کشیدن سیگار آن هم با بدترین نوع تنباکو میشدند.

جزیره موآراسیبروت بنظر من دهی دور از تمدن و فاقد وسائل امن و راحت زندگی جلوه کرد درحالی که رحمت آنها محلی زیبا و سرسبز با بومیانی که قلبشان پاک و روحشان منزّه و آماده پذیرش پیام حیاتبخش حضرت بهاءالله بودند میدید. وی هرگز فقدان دانش معموله و یا دوری از تمدن حالیه را دلیل عدم درایت و استعداد بنحوی که اغلب مردم جهان باور دارند تلقی نمی نمود. بهرحال با خواندن دعا و مناجات و مساعدت ملاحان بهر ترتیبی بود از طناب آویخته شده در بدنه کشتی بیابین و بداخل قایق کوچک وارد شدیم. چمدانهای ما نیز منتقل شد و قایقرانان بومی در حال بهت و حیرت از وضع لباس و ظاهر ما پارو زنان ما را به ساحل رساندند.

با خبر ورود ما تمام دوست نفر اهالی دهکده از کوچک و بزرگ و زن و مرد برای دیدار این منظره تماشائی خود را به ساحل رسانده بودند. عته کمی از بومیان که با پارچه باریکی بدن خود را پوشانده و از پیشانی تا قوزک پا بدن خود را با طرح های مختلف و زیبایی خال کوبی کرده بودند دیده میشدند. تمام جمعیت تا ساق پا در گل و لای بودند و برگهای پهن موز را در بالای سر خود بصورت چتر نگاهداشته بودند که خود را از باران حفظ کنند. ما دو نفر سراپا خیس بودیم و باران دیگر برای چمدانهای ما اهمیتی نداشت زیرا هنگام انتقال آنها از کشتی به قایق به دریا افتاده بودند.

پیش از ورود ما مسئولین ده بااحترام ما یک الوار چوبی برای عبور بر روی جاده پر از گل و لای انداخته بودند. رحمت در حالی که تا مچ پا در گل فرو رفته

بود دست مرا گرفته و با زحمت از لغزیدن من از روی تخته خیس و متحرک جلوگیری میکرد. کفشهای ورنی پاشنه بلندی که به پا داشتم موافق با چنین موقعیتی نبود و پس از برداشتن چند قدم لیز خورده و درمیان انبوهی از برگهای خیس و لیز به پشت افتادم. برگها به گل سیاه بدبوئی آغشته بود و هرگونه تقلای برای بلند شدن بی فایده بود. در این حین دیگر شجاعتی را که با کمال سختی از خود نشان میدادم فراموش کردم و بصدای بلند بگریستن پرداختم. اشکهایم یخ قلبهای تماشاچیان را ذوب کرد و همگی به سوی من دویدند و کمک کرده و مرا از میان گل و برگهای خیس بیرون کشیده و با همدردی و محبت به خانه کوچک چوری که در آن نزدیکی بود بردند. زنان ده با زوسری های خود به تمیز کردن گل و لانی که سراسر بدن و لباس مرا پوشانده بود مشغول شدند. در طول این ناملايمات رحمت به من تذکر میداد که ما مهاجریم، در حقیقت سربازان سپاه حضرت بهاءالله هستیم و باید راضی برضای حق بوده و از مقتدرات خود نهراسیم و همواره به ذیل مقدسش متشبث و باراده اش عامل باشیم. ولی این نصائح برای من و در وضعی که داشتم چندان تأثیری نداشت. اولین خرید من در منشاوای یک جفت صندل لاستیکی بجای کفشهای پاشنه بلند بود که در گل و لای از دست داده بودم.

بالاخره با چند کلمه ای که از زبان اندونزی فرا گرفته بودیم از میهمان نوازی و محبت مستقبلین تشکر و قدردانی کردیم و در آنجا بود که دونفر از اهالی قریه را بعنوان مترجم یافتیم. یکی از آنها بنام آدی جوانک لاغراندام و رنگ پریده پروتستانی بود که انگلیسی را در مدرسه میسیونرهای مذهبی در پادنگ فرا گرفته بود و دیگری مردی تقریباً سی ساله مسلمان بنام کمال الدین که معمولاً او را "لودین" میخواندند. لودین برسم مسلمانان سوماترا سارونگ میپوشید و کلاهی سیاه به سر میگذاشت. قرآن خوانده بود و به زبان عربی آشنائی داشت. کشتی که ما را با خود باین جزیره آورده بود با سه بار سوت کشیدن مراجعت خود را که لااقل تا سه ماه دیگر بازگشتی نداشت اعلام کرد.

کدخدای ده

اهالی جزیره با راهنمایی کدخدای دهکده "عبدالله" جاده هائی باریک برای عبور ما سنگ ریزی کرده بودند که در اولین طوفان و باران از بین رفت. کدخدا که او

را توآن چمت میخواندند سعی بسیار مبذول داشت که موافقت ما را برای اقامت در جزیره‌نی که او کدخدایش بود جلب نماید ولی وقتیکه از ماندنمان اطمینان یافت حیران مانده بود که با ما چکار کند و چه تصمیمی درباره ما بگیرد. "چمت" از طرف دولت بعنوان کدخدا انتخاب شده بود و کارمند دوت رتبه‌ای محسوب میشد که اهالی جزیره از او رضایت خاطر نداشتند. رتبه‌های اداری دولتی از «۲ الف» شروع میشد و حد اکثر آن «۶ ث» بود. چمت با سمت کدخدائی در درجه ۲ الف قرار داشت و رحمت بعنوان طبیب حائز درجه ۶ ب بود. با دیدن رحمت "چمت عبدالله" اظهار میداشت که تنها شخص عالی‌رتبه دیگری که حائز رتبه ۶ ب بود و او افتخار شناسانش را داشته سرهنگی هلندی بوده که سالها قبل آن جزائر را ترک کرده بود و البته در زمان حکومتش احتیاجی بکمک "چمت" نداشته. در اقامت چندین ساله ما در آن جزیره اغلب اوقات داستانهای عجیب و غریب "چمت" که زائیده تخیلات او بودند باعث سرود و تفریح ما در ایام سخت و تنهائی میشد. چمت هم در کمال خوشروئی تحمّل شوخیهای رحمت را میکرد.

مثلاً وقتی ذکر میکرد که از طرف دولت سمت استانداری سوماترا باو پیشنهاد شده ولی وی قبول نکرده است رحمت با لحنی کاملاً جدی او را تشویق به قبول آن پست میکرد و میگفت این کار به نفع مردم منتاواای خواهد بود. در یکی از روزها چمت سراسیمه به منزل ما آمد و با نگرانی اظهار داشت که با چشم خود دیده است که "هوایمای دشمن" در آسمان جزیره ما پرواز میکند. چون جزائر منتاواای در راه عبور هوایماها نبودند چمت عقیده داشت که این هوایما حتماً هوایمای دشمن است. رحمت بدون لحظه‌ای تأمل باو اطمینان داد که مطمئناً ما و اهالی جزیره با داشتن رهبری عاقل و فرزانه و شجاع در مقابل هجوم هر دشمنی محفوظ خواهیم ماند. چمت سخنان رحمت را تصدیق کرده و سپس به نقل داستانی از شکار کردن شیر باتفاق سرهنگ هلندی پرداخت و اظهار داشت که با شجاعتی بی نظیر باعث نجات سرهنگ از حمله شیر شده است. البته همگی خوب میدانستیم که در جنگل‌های منتاواای اصولاً شیر پیدا نمی‌شود ولی از "چمت" درباره اتعایش سؤالی نکردیم و او وقتی مطمئن شد که در صورت حمله دشمن بزرگ محل حاضر به معالجه مجروحین حادثه میباشد با خوشحالی منزل ما را ترک کرد.

پس از گذشت ماهها کم کم با مرقعیت جزیره بیشتر آشنا شدیم و به مشکلات

چمت در مواجهه با ما در اول ورودمان پی بردیم و بعثت عدم میهمان نوازی او در آن ایام واقف شدیم. در روزهای اول ورود برای من قابل فهم نبود که چرا ما را در خانه خود دعوت و پذیرائی نمیکرد. چمت همه کارمندان دولتی جزیره را که جمعاً یازده نفر بودند بدور خود جمع کرد تا درباره محل سکونت ما مشورت نمایند. یکی از این عده صاحب خانه‌ای بود که ضمناً مغازه کوچکی هم در آن دایر بود و ما را پس از حادثه زمین خوردن من به آنجا برده بودند. تنها محل موجود و خالی دهکده ساختمان متروک و مخروبه سه اطاقه‌ای بود که قبلاً محل سکونت زندانیان هلندی بود و احتمالاً چاره کار ما را میکرد.

همراه چمت برای بازدید محل حرکت کردیم. او از جلو و بقیه اهالی جزیره بدنبال ما در یک ردیف از راه باریکی که در وسط علف‌های بلند و درختچه‌های وحشی بریده بودند عبور کردیم. همه دست یکدیگر را گرفته بودیم که از لغزیدن در گل و لای و عوارض ناشی از آن مصون بمانیم. هنوز هم هر وقت خاطره آن روز را بیاد می‌آورم خدای را شکر میکنم که نیدانستم در پس علفها چه خزنده‌هایی نهفته‌اند زیرا اگر از وجود مارها و هزارپاهایی که در میان انبوه علفها خفته بودند آگاهی داشتم ممکن نبود آن مغازه و خانه امن را ترک کنم.

به هر حال همه کوششها و ماجراها بیهوده بود. این خانه قدیمی سی ساله که بر روی چند الوار چوبی با دیوارهایی از پوست درختان و سقفی از گیاهان جنگلی بنا شده بود در حدود ده سال متروک مانده و در معرض تهاجم و تخریب عوامل طبیعی قرار گرفته بود. سقف آن شکاف برداشته و دیوارها پوسیده و موربانه درون چوب‌ها منزل و مأوای یافته و از آن ارتزاق میکردند. چند عدد بزغاله در اطاقهای بی در و پیکر آن مسکن گرفته و مرغهای اهل ده در اطراف تیر و تخته‌هایی که از سقف فرو ریخته بود لانه ساخته و تخم گذارده بودند. مارهای آبی که در اثر طغیان آب نهر کوچکی که جلو منزل قرار داشت از آب بیرون افتاده بودند در اطراف خانه در هم میلریدند و با اینکه چمت ما را مطمئن میساخت که مارهای آبی حیوانات خطرناکی نیستند من هرگز حاضر بآزمایش شخصی نبودم. موشهای بزرگ صحرانی به اطراف میدویدند و بعضی از آنان روی پای خود نشسته و با کنجکاو تازہ‌واردین را برانداز میکردند.

رحمت سعی می‌کرد مرا آرام کند و میگفت فعلاً یک قسمت را تعمیر و تمیز و مرتب کرده تا پیدا شدن محل مناسب‌تری در اینجا میمانیم ولی دیگر نصایحش کارگر نیفتاد و نتوانست طبق معمول مرا مجاب کند. ابراز مخالفت من بزبان

فارسی برای چمت تا حدی قابل فهم بود لذا مشاررین دهکده را دور هم زیر درخت موزی جمع کرد و پس از شور و مشورت بما اطلاع داد که مدیر مدرسه در کمال بزرگواری حاضر است ما را موقتاً در منزل خود و در مقابل مبلغ مختصری مسکن دهد. اینبار جماعت همگی ما را تا خانه مدیر مدرسه که در طرف دیگر ده قرار داشت بدرقه کردند.

منزل مزبور دارای دو اتاق کوچک و محوطه سرپوشیده کوچکتري بود که از آن بعنوان آشپزخانه استفاده میشد. اتاقی که پنجره اش بسمت دریا باز میشد معرض نسیم مطبوعی بود و اتاق دیگر برای انبار تنباکو اختصاص یافته بود که مدیر مدرسه برای معامله با بومیان مصرف میکرد. معامله تنباکو با بومیان شغل جنبی مدیر مدرسه محسوب میشد. انبار مذکور که بیش از یک در نداشت برای مدت دو ماهی که مدرسه تعطیل بود در اختیار ما گذاشته شد. بعلت کوتاه بودن سقف آن رحمت بسختی میتوانست مستقیم بایستد. خوشبختانه بعلت وجود تنباکو و بوی شدید آن ظاهراً موش در اطاقها دیده نمیشد. اینبار من از صمیم قلب به شکرانه الهی پرداختم که بار دیگر ظهیر و نصیر ما در آن وادی هجرت گردید و این ضیور بال و پر شکسته را در حدیقه فضل خود لانه و آشیانه بخشید، و بدین ترتیب بود که تمام اهالی دهکده نفس راحتی کشیدند و از وجود طبیعی در بین خودشان مطمئن گشتند.

حال حدود شش ساعت از ورود ما به آن دهکده میگذشت. هوا تاریک شده و باران نیز شنت بیشتری به خود گرفته بود. اهالی دهکده پس از ساعتها راه پیمانی و تعقیب ما یک یک از صحنه دور شده به دنبال کار خود رفتند. خانه جدید بکلی فاقد دستشویی و توالت بود. صاحب خانه توضیح داد که باید خود را در سارونگ پیچیده و در جلو منزل با آب باران که در بشکه ای جمع شده استحمام کنیم و این کاری است که همه مردم دهکده انجام میدهند. همسر مدیر مدرسه که زنی میان سال و بامحبت بود دست مرا گرفت و بمیان علف های بلند برده و از روی الوار لغزنده ای که روی گل و لای گذاشته بودند گذرانده و به سمت جونی که سی متر دورتر از منزل قرار داشت راهنمایی کرد و دو قطعه چوب را که روی جوی آب گل آلود گذاشته بودند نشان داد و آن مکان را که در زیر آن مارهای آبی و قوربغه های بزرگ درهم میلولیدند بعنوان توالت به من معرفی کرد. چمت یک چراغ کوچک نفتی بما قرض داد و ظرفی از برنج جوشیده و ماهی خشک که با مقدار زیادی فلفل سرخ تهیه شده بود برایمان آورد و شب بخیر گفت.

اگر میدانستم که این غذا تنها خوراک ما در دو روز آتیه خواهد بود مطمئناً سعی میکردم که خود را از ناراحتی خوردن غذائی که آنرا ماهی حوض میدانستم منصرف کنم و لفل آنرا نادیده بگیرم و هر غذائی را که بدان دسترسی دارم هنر نداده و بو و طعم آنرا تحمّل کنم. بهر حال آنشب بقدری خسته و فرسوده شده بودم که نمی‌توانستم به آینده فکر کنم.

ابعاد اطاق بحدی کوچکی بود که نمی‌توانستیم در آن را ببندیم و بوی تنباکو هم بقدری شدید بود که باز بودن در را ترجیح میدادیم. از مجموع لباسهایمان تشکی درست کردیم. باز بوگن در و نداشتن پشه‌بند دعوت گرمی برای حشرات ده بود که با خون ما دو نفر تازه وارد مجلس جشن و سروری برپا کنند.

فارسین امر حضرت بهاء‌الله

پنج روز پس از ورود به قریه، رحمت باتفاق "لودین" با قایق کوچکی که بوسیله پنج نفر پاروون حرکت میکرد عازم مسافرت شد. این اقدام توفیق عظیم و خضیری بود که پس از مبدتها دعا و مناجات بساحت حضرت بهاء‌الله در اجرای اوامر و نوایای مولای عزیز حضرت ولی امرالله نصیب او گردید.

در آن اوقات پدرم در ارض اقدس مشرف بودند و هیکل مبارک مشتاقانه در انتظار خبر فتح روحانی جزایر منتاواای بودند. بالاخره یکروز با کمال مسرت فرمودند که تلگراف محفل روحانی ملی هندوستان که فعالیت‌های امری در اندونزی را زیر نظر دارند مشعر بر ورود مهاجرین به منتاواای و فتح روحانی جزایر مزبور واصل گردیده است.

هیکل مبارک تلگراف دیگری تهیه و به پدرم مرحمت فرمودند که از طریق ترکیه به ایران ارسال دارند. در این تلگراف مؤده فتح ناحیه بکری را در روز چهارم فوریه ۱۹۵۴ به اجبای جهان ابلاغ فرمودند ولی خود ما منتها بعد اطلاع یافتیم که مشمول عنایات لاتحصای ولی عزیز امرالله قرار گرفته‌ایم و ناممان در لوحه ذهبی ثبت گردیده است.

سکونت در موآرا سیبروت

در اولین مواجهه و دیدار بومیان منتاواای رحمت نقشه منظمی طرح کرد که اساس

و پایه نقشه‌های تبلیغ دسته جمعی او در طی خدمات آینده‌اش بامر مبارک بود. بومیان جزائر منتاواى بسیار ساده‌دل بودند. رسوم سنتی آنان بر پایه اعتقاد به ارواح انجام میگرفت و احترام زائدالوصفی به آباء و اجداد خود داشتند ولی قوانین مخصوصی برای دعا و توجه نداشتند. اجساد مردگان را در پوست درخت و برگهای موز پوشانیده و بالای درختان کنار رودخانه قرار میدادند. گاهگاهی جسد را پائین آورده و مجدداً آنرا در رودخانه شسته و در پوست درخت پیچیده و آنرا به جای اولیة خود باز میگرداندند. این عمل بقدری تکرار میشد تا فقط استخوانها باقی میماند که آنها را بکلبه خود برده و از سقف می‌آویختند. اولین مرتبه‌ئی که من با اتفاق رحمت بکلبه یکی از بومیها رفتم پیشانیم بشدت با استخوانی که از سقف آویخته بود تصادف کرد. خوشبختانه ملتهبا طول کشید که بدانم آن استخوانها شیء تزئینی نبوده بلکه متعلق به پدر مرحوم میزبان ما بود. مسافرتهاى رحمت با قایق در رودخانه‌هائی که او را به دهات دوردست میبردند روزها طول میکشید. برای رسیدن به خانه‌های اهالی که در نقاط پراکنده واقع شده بود ناچار به راه‌پیمائی و عبور از جنگل‌های انبوه و پردرخت میگردید و اینکار اغلب چندین روز بطول میانجامید. او و همراهانش برای عبور از جنگل با داسهای تیز شاخه‌ها و علفها را قطع کرده و راه باریکی برای خود باز میکردند ولى برای عبور مجدد از همان محل ناچار بایجاد جاده دیگری بودند زیرا نباتات جنگلی در مدت یکی دو هفته چنان رشد میکردند که راه قدیم را پوشانده و اثری از آن باقی نمی‌گذاشتند.

اولین مسافرت رحمت قریب دو هفته طول کشید و من در این مدت در قریه کوچک موآرا سیبروت به تنهائی زندگی کرده و ایام را با مطالعه یگانه کتابی که برای فزا گرفتن زبان اندونزی همراه داشتم وقت میگذراندم و برای اولین بار عملاً بحکمت نزول حکم تعلیم زبان واحد بین‌المللی پی‌بردم. ولی تحصیل زبان اندونزی برایم مشکل نبود زیرا هیچ کار دیگری نداشتم. اهالی سوماتراى جزیره بمن هشدار داده بودند که در غیاب رحمت و به تنهائی از اطاق خود خارج نشوم چون ممکن است مورد حمله بومیان منتاواى که تا کنون زن سفیدپوستی را ندیده‌اند رنج شوم. با اینکه "جمت" تاکید کرده بود که کسی جرأت حمله و آزار بمن را ندارد و خود او شخصاً کسی را که سر مرا ببرد شدیداً تنبیه خواهد نمود، من ترجیح میدادم که شرط احتیاط را بجا آورده و طبق توصیه اهالی قریه بجز در موارد کاملاً ضروری از اطاق خارج نشوم. پس از آنکه با مردم منتاواى بیشتر

آشنا شدم برعکس روایات منتشره، آنان را مردمی بسیار مهربان و آرام و بی آزار یافتم ولی در اوایل ورود بحزیره در اطاق را قفل کرده و شبانه روز بمطامعه و فرا گرفتن زبان اندونزی پرداختم بطوری که پس از چند ماه براحتم می توانستم با آنان گفتگو کنم و احتیاجاتم را برطرف سازم و بدین ترتیب تا حتی کمتر احساس تنهایی میکردم.

زمان برای من دیگر مفهومی نداشت و تقویمی نیز در دسترس نبود. ساعت مچی ظریفی که بعنوان هدیه ازدواج دریافت کرده بودم پس از چند روز از کار افتاد که هرگز علت آنرا نفهمیدم. گرچه "جمت" معتقد بود دلیل از کار افتادن ساعت احتمالاً شدت گرمی هوا بوده است. در هر حال بدون داشتن تقویم و ندانستن زمان در ماه مارچ روزه گرفتیم و از این لحاظ بسیار خوشحال بودیم زیرا تهیه غذا همواره مشکل بزرگی محسوب میشد و صائم شدن تا حتی به این مشکل کمک میکرد. غذای ما در ایام صیام برنج پخته و آبلیمو بود. درخت لیمو به وفور در اطراف جزیره وجود داشت که ما میتوانستیم از آن استفاده کنیم. رحمت در مسافرتهایش در ایام صیام بخوردن موز و نارگیل اکتفا میکرد. بدین ترتیب ایام سپری شد و تصادفاً متوجه شدیم که بجای ۱۹ روز ۲۲ روزه گرفته ایم و عید صیام و نوروز نیز گذشته است. گریه و زاری من بخاطر از دست دادن نوروز بسیار موجب تفریح همسر بود و مرا دلداری میداد که بهر حال برای عید چه میتوانستیم انجام دهیم جز اینکه همان دعا و مناجاتها را تلاوت کرده و همان غذای معمول هر روز خود را تناول کنیم.

اولین بهائی منتاوائی

در ماههای اولیه مسافرتهایش رحمت به مطالعه آداب و رسوم اهالی منتارای پرداخت و با اینکه بوسیله "لودین" امر مبارک را به مردم ابلاغ میکرد انتظار نداشت که کسی باین وسیله مژمن شود. او میل داشت که اول روابط دوستانه با اهالی برقرار سازد و سپس مستقیماً و بدون واسطه مترجم با آنان مذاکره نماید. رحمت با زحمت بسیار و باوجود قلت وسائل پزشکی و محدودیت امکانات دارونی بکمک اهالی اطراف برخاست و در مدت چند ماه بارها بمنظور سرکشی به نقاط مسکونی بومیان مسافرت کرد.

بیماریهای پوستی، مالاریا، سل و سایر امراض شدت شایع بود و پیرمردان بومی

که بطور وراثتی در ده مأموریت مخصوص معالجه مرضی را داشتند از جلوگیری و معالجه این بیماریها بکلی عاجز بودند.

رحمت ضمن یکی از سفرهایش که در اوائل سال ۱۹۵۴ صورت گرفت به دورترین قریه در شمال سیروت بنام "سی پای پاجت" رفت. یکی از قایق رانان مردی سالخنده از اهالی آنقریه بنام "آماتا سینانگا" بود که رحمت در طول یک هفته ای که در راه بودند با زبان منتاوای که حال کاملاً به آن مسلط شده بود با او درباره امر حضرت بهاءالله و تعالیم دیانت بهائی صحبت میکرد. "آماتا سینانگا" گفت که بومیان منتاوای هرگز چنین چیزی را قبول نمی کنند مگر اینکه بطور دسته جمعی با آن موافقت کنند و بزرگان و ریش سفیدان قریه نیز آنرا تأیید نمایند. بنا براین پس از ورود به "سی پای پاجت" "آماتا سینانگا" ریش سفیدان قریه را جمع کرده و از رحمت خواست که برای آنها از دین جدید صحبت نماید. ریش سفیدان پس از چند ساعت نتیجه مشورت خود را که موافقت با پیام رحمت بود باطلاع او رساندند و "آماتا سینانگا" اعلام کرد که همه بیست و پنج نفر ریش سفیدان قبیله تصمیم گرفته اند که امر بهائی را قبول نمایند. بیست و پنج نفر مذکور هسته مرکزی جامعه چند هزار نفری جزیره را تشکیل میدادند که بعدها دسته دسته در زیر نوای اسم اعظم گرد آمده و به ندای انهی پاسخ مثبت دادند. بدین ترتیب "آماتا سینانگا" بعنوان اولین مؤمن بهائی جزائر منتاوای مفتخر و قلبش بنور ایمان روشن و درخشنده گردید و قریه "سی پای پاجت" بافتخار اولین قریه بهائی آن جزائر مفتخر گشت. حال پس از گذشت بیش از چهل سال که عده نئی از مبلغین و مشوقین عزیز به آن جزائر مسافرت کردند باوجود فشارهای شدید دولتی و ایذا و آزار اجبای منتاوای بوسیله مخالفین امر مقتض حضرت بهاءالله، اجبای عزیز بومی "سی پای پاجت" را ثابت در امر یافتند. بزرگان آنان از دکتر مهاجر بکمال محبت یاد میکردند و در مرگ او گریان و نالان بودند.

در ضمن مسافرتها رحمت "چمت" با کمک عده نئی به تعمیر خانه زندانبان سابق هلندی در سیروت مشغول بودند تا آنرا برای سکونت ما حاضر سازند. پس از گذشت چهار ماه هیئت حکومتی قریه که از تعمیر خانه بسیار راضی بنظر میرسید ما را برای بازدید آن دعوت کردند.

مدارس منتاوای در فصول بارانی تعطیل بود ولی حال فصل خشک فرا رسیده و سال تحصیلی آغاز شده بود. زندگی برای ما در آن اطاق محقر و در کنار بسته های تنباکو و خوشه های موز و نارگیل های خشک غیر قابل تحمل شده بود

ولی فضل الهی شامل بود و اطفال مدرسه که عتق آنان به بیست و پنج نفر میرید سعی بسیار مینمودند که تا حد مقدور از سر و صدا خورداری کنند بامید آنکه هرچه زودتر دو نفر مزاحمین آنها مدرسه را تخلیه نمایند. اگرچه کرایه اطاق را مرتب میپرداختیم ولی صاحبخانه ما نیز مشتاقانه در انتظار خروج ما بود زیرا با تصرف محل کسب و کار او به تجارتش خسارت میزدیم.

به هر حال به بازدید خانه آینده خود رفتیم. یکی از اطاقها را بخیال خود آماده کرده بودند. چون وسائل کافی در دسترس نداشتند سوراخهای سقف را تا حد مقدور بسته بودند و روزنامه‌های کهنه هلندی را که بعلت مرور زمان تغییر رنگ داده و زرد شده بودند بعنوان کاغذ دیواری بکار برده و بجای سریش از خمیری که با آرد سیب زمینی و آب درست شده بود برای چسباندن روزنامه‌ها استفاده کرده بودند. این خمیر کاغذها را خیس کرده و پس از خشک شدن آن لکه‌های قهوه‌ای رنگی بجای گزارده بود. نگاه کردن بدیوارهای آن اطاق حتی برای چند لحظه باعث سرگیجه ما میشد. ولی راه حل دیگری نداشتیم و از هیئت حاکمه قریه بخاطر زحماتی که در این راه متحمل شده بودند تشکر و قدردانی کردیم و چمدانها را به محل جدید منتقل نمودیم.

دوران اقامت ما در این اطاق نزدیک به پنج سال بطول انجامید و من تدریجاً تمام کلمات و جملات هلندی روزنامه‌های دیوار را حفظ شده بودم باوجودیکه معنای آنها نمی‌دانستم و با چشم بسته میتوانستم محل هر عکسی را در روزنامه‌ها نشان دهم.

سوراخهای سقف که با روزنامه مسدود شده بود با اولین باران موسمی از نو پدیدار شد و در تمام دوران زندگی ما در آن اطاق بهمان حال باقی ماند. در موسم طوفانهای گرمسیری که باران بشدت می‌بارید، وضع بصورتی در می‌آمد که بودن در هوای آزاد و زیر ریزش باران از ماندن در آن اطاق امن تر و مطمئن تر بود. بعد از هر باران، آب را از اطاق با جارو بیرون میریختیم و تا ریزش باران بعدی که چندان هم دور نبود در انتظار می‌نشستیم. در این مواقع هیچگونه ترس و واژه‌ای از خسارت باموال و اثاثیه نداشتیم چون اصولاً مالک و صاحب چیزی جز چند تکه اسباب دست دوم که هنگام ورود بما قرض داده بودند نبودیم. مهیج‌ترین حادثه‌ای که چند هفته پس از انتقال به خانه جدید اتفاق افتاد آن بود که گاهگاه صداهای مشکوکی از درون سقف شنیده میشد که شباهتی بصدای رفت و آمد موشها نداشت. تا چندی شکایات من جتنی گرفته نمیشد ولی

هنگامیکه مصرّاً از خوابیدن زیر سوراخ سقف خودداری کردم زیرا وحشت داشتم که موجودی از آن بیائیت بیفتد، رحمت با "جمت" تماس گرفت و او نیز دو نفر از اهالی منتاوا را برای جستجوی علت صدای سقف به منزل ما فرستاد. این دو نفر پس از جستجوی کامل زیر سقف با سوسمار زنده‌ای بطول ۹۰ سانتیمتر پائین آمدند و در همان لحظه آنها در محوطه مقابل اطاق کباب کرده و از خود پذیرانی نمودند. من با دیدن منظره و قسم‌های مؤکد رحمت که سوسمار بی‌نوا را علت صداهای مشکوک میدانست متقاعد شده و تدریجاً آن اطاق را بعنوان خانه خود قبول کردم.

طیب روحانی و پزشک جسمانی

پس از سکونت در محلّ جدید برای انجام خدمات امری در جزیره آماده شدیم. سفرهای رحمت که در اوائل فقط چند روز طول میکشید بتدریج طولانی‌تر شد و گاه از چهل روز تجاوز میکرد زیرا برای رساندن پیام جانبخش حضرت بهاء‌الله و همچنین مذاوای امراض جسمانی بومیان بایستی خود را به دهکده‌های دور افتاده و مناطق بعیده برساند، ورود او همیشه باعث سرور بومیان بود. محبت و علاقه سرشار وی به آنها بعدی بود که آنها بخوبی درک میکردند و علاقه متقابلشان میدادند. "آمانا سینانگا" اظهار میداشت که وقتی دکتر مهاجر به قریه آنها دیک میشد مردم قلباً وجود او را احساس میکردند و احساس راحتی و صحت یسودند.

تالی منتاوا در قراء کوچک دور از یکدیگر زندگی کرده و هر گروه صاحب چند درخت موز و نارگیل بودند و هرگز به حریم یکدیگر تجاوز نمی‌کردند. خانه‌های آنها روی پایه‌های بلند چوبی بنا شده و مسقف ولی فاقد دیوار بود. بومیان برای فرار دادن پشه و حشرات علف‌های خیس را در گودالی ریخته و می‌سوزاندند ولی دودی که از این علف‌های انباشته شده بلند می‌شد چندان در دفع حشرات کارگر نبود. تنها نوری که شبهای آنها را روشن میکرد شعله کوتاهی بود که از سوزاندن فتیله‌ئی در روغن نارگیل حاصل میشد. برای عبور از جنگلهای تاریک معمولاً تکه پارچه‌ئی را سر چوب نی پیچیده و به روغن نارگیل آغشته کرده و مشعلی می‌ساختند که در جنگلهای تاریک از نور آن استفاده کنند. خوک و مرغ و خروس بومیان در زیر خانه‌ها نگاهداری شده و افراد فامیل

در صحن آن زندگی می کردند.

در این متفاوتی فقط یک زن می گرفتند و مراسم ازدواجشان بسیار ساده برگزار می شد. پس از تولد فرزندی چندین فامیل زن و شوهر، داماد به خانه عروس منتقل می گردید. اطفال بوسیله تنه افراد خانواده نگهداری می شدند زن و مرد در نداشت کار و موقعیت اجتماعی کاملاً مساوی بوده و در امور روزانه از قسری بخت و پز، نگاهداری اطفال، قایقرانی و ماهی گیری شریک و سهیم بودند.

بومیان سیروت مشروب الکلی مصرف نمی کردند و نوشیدنی اصلی آنها از آب نارگیل، موز و نیشکر تهیه می شد. معمولاً در اغذیه خود از ادویه تند استفاده نمی کردند و تنها چیزی که بکار می بردند نمک دریائی بود. غذای خود را همواره با اتفاق فامیل بطور دسته جمعی صرف می کردند. رحمت اغلب با آنان هم غذا می شد و از خوردن اغذیه آنان اجتناب نداشت. فقط یکبار که مورچه های بزرگ قوی را یکی را که در ساقه توحالی شاخه نی پرورش داده بودند باز تعارف کردند از خوردن آن اجتناب کرد ولی اطمینان دارم اگر مورچه ها را بخته بودند از خوردن آن امتناع نمی کرد. تصدیق امر مبارک بوسیله بیست و پنج نفر ریش سفیدان قریه سی پائی باجت راه را برای ورود بقیه اهالی دهکده بجمع اهل بهاء باز و هموار نمود. استماع ندای الهی توأم با ابراز محبت حقیقی از طرف رحمت، سایر افراد قریه را تحت تاثیر قرار داد. اهالی بومی او را چون برادری بین خود پذیرفته و فوق العاده دوست میداشتند و او را "سی نوتورو" دکتر جان خطاب می کردند.

اولین اقدام رحمت بعنوان یک طبیب معاینه یک یک افراد و تهیه جدول طبی برای آنان بود. سخت ترین بیماری آنان پس از مالاریا نوعی بیماری پوستی بنام "فرامبوزیا" بود که تولید زخم و خونریزی در پوست می نمود. این بیماری که بسیار مسری است به عمق عضلات سرایت کرده و آنرا فاسد می کرد و سبب تغییر شکل اعضاء بدن می گردید.

پس از ماهها که دواهای سفارشی از بادنگ رسید، رحمت به تجسس پرداخت و پس از آزمایش های طولانی دریافت که بیماری مذکور با تزریق پنی سیلین قابل درمان است. سپس طرحی دقیق تهیه کرده و به معالجه بیماران پرداخت. نتیجه فوق العاده رضایتبخش بدست آمد و این بیماری پوستی بتدریج تخفیف یافت و شفا کن شد و فقط جای زخم ها در بدن بیماران باقی ماند. بدین ترتیب رحمت موفق گردید بیماری مهلک و رنج آوری را که نسلهای گریبانگیر مردم آن سامان بود شکست دهد.

بیماری نادر و کشنده دیگری به نام بیماری خوک بیرحمانه اهالی جزیره را از پیر و جوان از پا در متی آورد. این بیماری مثل بیماری گوش گلو غده های گوش و گردن را متورم نموده و تدریجاً راه تنفس را مسدود میساخت. در یکی از اوقاتی که رحمت بمسافرت طولانی برای تبلیغ و مداوای بیماران رفته بود، متوجه تورم کوچکی در زیر گوش خود شدم و چون اطلاعی از بیماری واگیر مذکور نداشتم آنرا چرک کردن و تورم دندان تصور کردم ولی چون با کمپرس سرد و گرم تخفیف نیافت و تورم بیشتر شد ناچار به گرفتن کمک از همسر معاون "چمت" شدم. این خانم متی که فاقد هر گونه تحصیلات بود و قبل از آمدن رحمت کارهای قابلگی زنان را در آن دهکده انجام میداد، بحض دیدن ورم گردن، مرا در اطاق قرنطینه و محبوس ساخت، گردن مرا باجوهر آبی رنگ کرد و پارچه نخی را که روی آن خمیر داغ برنج پخته ریخته بود بست و توصیه کرد که به دعا مشغول شوم و بهرکه معتقدم متوسل گردم. سپس مرا ترک کرد و تا متی مدید بسراغم نیامد. خمیر داغ برنج پوست گردن ورم کرده مرا سوزاند و تاول های بزرگی ایجاد نمود اما کمکی بمعالجه من نکرد. چون مرض روز بروز شدت می یافت، شخصا معالجه خود پرداختم و علاوه بر دعا و مناجات و استغاثه برای شفا بدرگاه یاربتعالی بخوردن قرص های آنتی بیوتیک که در منزل داشتیم پرداختم ضمناً آمپول پنی سیلین را آماده کرده و از یک رهگذر خواهش کردم آنرا بمن تزریق کند ولی هیچیک از این داروها مؤثر نیفتاد و ضعف شدیدی که از مصرف مقدار زیاد آنتی بیوتیک و کمبود مواد غذایی و عود بیماری مالاریا حاصل شده بود مزید بر علت گردیده و دردهای شدید غده لنفاوی گلو و گردن بقدری بود که قدرت حرکت را از من سلب میکرد.

چون از محل مسافرت رحمت اطلاعی نداشتم لذا دسترسی باو میسر نبود و بالفرض اگر محل او را هم میدانستم، بعلت بیماری مسری که به آن مبتلی بودم کسی به خانه ما نزدیک نمیشد تا از او درخواست کمک و مساعدت کنم. چند روز بعد همسر معاون چمت به در خانه آمد و توصیه کرد مبلغی به یک نفر از بومیان سپردارم تا برای پیدا کردن رحمت اقدام کند. این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفته و مبلغ درخواست شده را پرداختم. اتفاق هسانشب رحمت به خانه بازگشت و اظهار داشت هنگام مسافرت به "سی پای پاجت" احساس کرده بود که میبایست فوراً به قریه خودمان بازگردد و گرچه بسرعت حرکت کرده بود ولی مدت ده روز در راه بود و هنگام ورود به قریه بسیار متعجب گردید چه که اهالی با وضعی

غیر غائی او را مینگریستند و "لودین" به او اطلاق داده بود که حسرتش سحر
مریض و در شرف مرگ است.

گرچه وجود رحمت باعث تقویت روحیه من شد ولی بیماری هر لحظه شدیدتر و
وخیم‌تر میگردد. هیچگونه وسایل آزمایشی طبی در دسترس نبود و به‌تالیس
رحمت به خواندن دعا و مناجات متوسل شد و من بخوردن داروهای آنتی
بیوتیک ادامه دادم. یک هفته بعد متوجه شدیم که تورم گلو فروکش کرده و درجه
تب نیز تخفیف یافته است. تقریباً یکماه طول کشید تا توانستم اندکی نیروی خود
را باز یابم و چند قدمی بکمک رحمت از اطاق خارج شده و راه بروم.

اغلب برای راه رفتن در جاذبه‌های ده که علفهای بلند آنرا پوشانده بود از چراغ
قوه کوچکی که داشتیم با کمال صرفه‌جویی استفاده میکردیم. اولین روزی که
برای کمی هواخوری اطاق محقر خود را ترک کردیم رحمت بطور ناگهانی سرا از
حرکت منع نمود. ماری بطول چند متر، سیاه رنگ با خالهای سفید که ماری
سسی و بسیار خطرناک بود به سوی ما میخزید. گویی یک عمر طول کشید تا
مار براه خود ادامه داده و در زیر علف‌های اطراف ناپدید شد. رحمت از این
حادثه بسیار ناراحت شد و از تصور عجز خود از دفاع هم‌ریش از حمله احتمالی
مار و نتایج وخیم آن رنج میبرد زیرا هیچگونه وسایل پزشکی و درمانی را برای
اینگونه حوادث در اختیار نداشت. خبر مربوط به بهبودی همسر دکتر از مرض
مهلک و نجات از حمله مار خطرناک در اطراف دهکده منتشر گردید و اهالی
آنها به معجزه آقای دکتر تعبیر نمودند و بدین ترتیب قدر و منزلت رحمت نزد
اهل قریه بسیار بالا رفت و از آن پس برای معالجه بجای مراجعه به قابله
سالخورده نزد او می‌آمدند. نکته قابل ملاحظه آنست که تا حال هیچکس با
صرف آنتی‌بیوتیک از این بیماری مهلک نجات نیافته و کماکان یکی از امراض
بسیار کشنده آن نواحی محسوب میگردد.

قابله سالخورده با اینکه مسلمان و بسیار متعصب بود از آن بی‌عده مرتب به دیدار
ما می‌آمد و از امر بهانی پرسش مینمود. رحمت با او مثل یکی از همکاران
خود رفتار میکرد و با محنت و حوصله مسائل بهداشتی و طبی را که برای
سلامت نوزاد و مادر در موقع زایمان لازم است باو می‌آموخت. این خانم پس از
رحمت ما از قریه مذکور هنگامی که در بستر مرگ قرار داشت یکی از احتیاجات
حیه را که معلم مدارس اسری بود به بالین خود خواند و ایمان خود را به
حسرت نهانده در آخرین لحظات حیات اعلام نمود و تقاضا کرد که این مضمون

را به رحمت اطلاع دهد.

دلیل تشریح این وقایع آنست که نشان دهم جمال اقدس ابهی خدمتگذاران امرش را، هر قدر هم خدماتشان ناچیز و بيمقدار باشد محافظه میفرماید. کاملاً اطمینان دارم که عنایات حضرت بها، الله نسبت به رحمت باعث حفظ من از این بیماری مبلک گردید زیرا حتی اگر به بیماری خفیفی چون آپاندیس مبتلی میشدیم بیچوجه وسیله جراحی در آن مکان موجود نبود و برای یک پزشک ماندن بر باین همسر تا لحظه مرگ او بدون آنکه بتواند کمکی نماید البته قابل تحمل نیست. حتی به مخیله من نیز خطور نمیکرد که در صورت ابتلای رحمت به بیماری شدید چه میتوانستم انجام دهم.

دو رسم محلی از نقطه نظر بهداشتی بومیان باعث ناراحتی شدید ما بود. یکی عادت خال کوبی بود که از ایام کودکی شروع شده تا سنین بیست ادامه می یافت. این خال کوبیها با طرح های متنوع و زیبا سراسر بدن را پوشانده و در اشخاص مختلف متفاوت بود و بیشتر اوقات مشخصات قبیله آنها را نشان میداد. این خالها اغلب اوقات عفونی شده و باعث بیماری و تب میگشت. رحمت برای جلوگیری از این رسم کوششی به عمل نیاورد و فقط به آنان یاد داد که رعایت اصول بهداشت را نموده و سوزن های مخصوص خال کوبی را ضد عفونی کنند. بین وسیله زخم های حاصله تخفیف یافت و از مشکلات جنبی خال کوبی بمقدار قابل ملاحظه ای کاسته شد و با دادن آنتی بیوتیک عفونت اتفاقی معالجه می شد. یکی دیگر از مراسم تیز کردن دو دندان جلو با تگه ای از آهن بود، و اکثراً موجب خرد شدن و از بین رفتن دندانها در سنین اولیة عمر آنان میگردد. چون این رسم شدیداً به سلامت اهالی صدمه میزد لذا رحمت از ادامه آن جلوگیری نمود. از پوشال داخلی پوست نارگیل مسواک تهیه کرد و به آنان آموخت که دندانهای خود را با مسواک و نمک تمیز نمایند. برای تشویق و تعلیم بومیان ماهها بطریق مذکور دندانهای خود را میشت. نظافت دندانهای بومیان باعث شد که در سالهای بعد، چون اوائل ایام ورودمان، مجبور به کشیدن صدها دندان نگردد. چون او بعنوان تنها پزشک قریه ناچار بمعالجه دندان بومیان نیز بود و کشیدن دندان بدون وسیله جلوگیری از درد همانقدر برای او دردآور بود که برای بیمارانش. بیماری مالاریا بتدریج تقریباً در اثر سم پاشی و دفع حشراتی که ناقل این بیماری بودند و همچنین معالجه بیماران با داروی گنه گنه ریشه کن شد. پیروزی رحمت علیه مالاریا در تمام اندونزی بی سابقه بود و بصورت مدل و نمونه ای برای

فعالیت‌های بهداشتی و حفظ محیط زیست در سراسر کشور مورد استفاده قرار گرفت.

طریق نوین زندگی

با گذشت چند ماه اقامت در منتاوا، روزگار گذشته محو و مبهم می‌نمود و بنظر دنیائی دور می‌آمد.

کشتی "بنو" بالاخره بعضی لوازم ضروری و مورد احتیاج را که از پادنگ سفارش داده بودیم برایمان آورد. بعلت نبودن برق و یخچال اجباراً به خرید مواد غذایی خشک اکتفا می‌کردیم که آنهم بعلت رطوبت شدید هوا پس از زمانی کوتاه کپک زده و فاسد میشد، بنابراین سفارش کئی مواد غذایی مقدور نبود. بمرور زمان غذای ما به موز و برنج و ماهی محدود شد و گرچه ماهی غذای اصلی غیر بومیان را تشکیل میداد ولی آنهم بصورت تازه و روزانه در دسترس نبود. مدتی طول کشید که به غذای محلی که عبارت از ماهی خشک که بوی آن در تمام قریه می‌پیچید و با فلنل سرخ و آب نارگیل پخته میشد عادت کردیم.

دوست تازه من، قابله دهکده، مرا با گیاهان محلی آشنا کرد و تفاوت نوعی سبزی را بنام "کانگ کونگ" که قابل خوردن و بفروانی در اطراف می‌رویند با سائر سبزیجات سمی نشان داد و تهیه غذای مطبوعی را که با کانگ کونگ و شیر نارگیل پخته میشد به من آموخت. سالها بعد، پس از ترک اندونزی که برای شرکت در یک کنفرانس به هلند رفته بودیم مدتها به دنبال رستورانی گشتیم که اغذیه اندونزی تهیه میکرد و سفارش برنج با کانگ کونگ دادیم که باعث تفریح صاحب رستوران گردید. یکی دیگر از سبزی‌هائی که برای خوردن مصرف می‌کردیم برگ ساگو بود که بسیار تلخ است و قبل از مصرف باید چندین بار آنرا پخته و تلخی آنرا از بین می‌بردیم.

متدرجاً به طرز تهیه غذاهای محلی سوماترا وارد شدم و توانستم با امکانات محدود مواد غذایی که در دسترس بود گلیم خود را از آب کشیده و زندگی را ادامه دهم. رحمت آموزش و پرورش ساکنین منتاوا را در مسائل اجتماعی در کنار مسئولیتی که از لحاظ بهداشت و حفظ سلامتی آنان داشت آغاز کرد و ارزش اجناسی را که داشتند گوشزد نموده و آنان را از تعویض با تنباکو منع می‌نمود. بومیان بهائی بخوبی واقف شده بودند که اگر می‌خواستند به ما حسی بفروشند و

پول نمی خواستند فقط میتوانستند اجناس خود را با صابون و یا لباس و یا سایر وسائل لازم زندگی تعویض کنند. بومیها مصرف صابون را نمیدانستند و رحمت بالاچار ساعتها به آنها تعلیم میداد که چگونه خود و لباسهایشانرا با صابون بشویند. خود او تا کمر در رودخانه می ایستاد و بومیان را تشویق میکرد که با او در رودخانه خود را شستشو دهند. پس از گذشت زمانی کوتاه همه افراد منتاواي آنقدر با بوی صابون عطری انس گرفتند که حتی گاهی آنها بصورت ششک بر روی لباس خود میکشیدند و از آن بعنوان عطر استفاده میکردند. اگرچه آنها در دهات خود لباس نمی پوشیدند و مردها فقط پارچه باریکی که مخصوص آن نواحی بود و اغلب از الیاف پوست درخت بافته میشد بکمر خود می بستند و زنها دامن کوتاهی که از برگهای باریک موز درست شده بود در بر داشتند وقتی به قریه موآرا سیروت می آمدند مردها شلواری کوتاه و زنها دامنی ساده می پوشیدند. در دوران اقامت ما در آن جزائر رحمت هرگز آنها را وادار به پوشیدن لباسهای معموله در جهان خارج نکرد. او معتقد بود که ما حق مداخله در سنن بومیهای بهائی را تا زمانی که مخالف با احکام جمال مبارک نباشد نداریم.

تعلیم نوع جدید داد و ستد با خارجیان منافع زیادی برای بومیان داشت. آنان بتدریج بحقوق حقه خود آشنا شده و دیگر حاضر به تعویض محصولات خود که شامل نارگیل، موز و شاخه های نی بود با تنباکو نبودند و میگفتند که "سی لوتورو" دکتر جان بآنها اینطور توصیه کرده است. تشویق بومیان به اعتیاد تنباکو یکی از صدمات شدیدی بود که مردم غیر بومی به آنها وارد کرده بودند، حتی اطفال کوچک این مائة کثیف را که بدون استثناء از پست ترین نوع آن بود دود میکردند. ضعف ریه و جهم آنها باعث شده بود که اغلب مبتلی بمرض سل شوند و رحمت میدانست که نمی تواند این اعتیاد را بکلی از بین ببرد ولی بعنوان دکتر عالیرتبه دولتی اطفال کوچکتر از ۱۸ سال را منع از کشیدن سیگار نمود. اگرچه میدانست که فقط با صدور این دستور مصرف سیگار قطع نمیشد. پدران اطفال بخاطر محبتی که به "دکتر جان" خود داشتند تا حد امکان باطفال خود تنباکو نمیدادند.

بهائیان منتاواي درک کرده بودند که بعنوان یک فرد بهائی نه تنها نباید از ما انتظار دریافت هدیه و کمک مالی داشته باشند بلکه خود نیز باید در تقدیم اعانه و تقویت صندوق خیریه قریه خود شرکت کنند. مؤمنین جدید بدون هیچگونه

تردیدی این اصل امر بهائی را قبول کردند. چند سال بعد که کلیسای کاتولیک مرکز تبلیغی در سیروت دالر کرد و کشیش‌ها با هدیه لباس و تنباکوی مجانی سعی میکردند بومیان را به کلیسا بکشانند بسیاری از بهائیان بهیچ وجه تحت تاثیر قرار نگرفتند. بومیان گاه مرغ و میوه جهت فروش برای ما می‌آوردند، با اینکه موزها در منزل ما میپوسید و نارگیل‌ها در مقابل خدمات کوچکی که رحمت به آنها واگذار میکرد بخود آنها بازمیگشت، او تمام محصولاتی را که برای ما می‌آوردند میخرید تا آنها را در بازار روز با تنباکو معاوضه نکنند. به تشویق رحمت و برای اینکه مرغهای بومیان نیز با تنباکو معاوضه نشوند من شروع به مرغداری کردم. این کار کمک بزرگی به نجات من در روزهای تنهایی آینده‌ام نمود. ولی مرغداری وضع غذایی ما را بهتر نکرد زیرا من به هیچوجه حاضر نبودم که مرغهای خود را برای غذا فدا کنم و تخم مرغها را نیز از مرغها جدا نمی‌کردم تا آنکه به جوجه تبدیل شوند. فقط زمانی که من در اثر تب مالاریا بیهوش بودم رحمت میتواند یکی از مرغها را برای تهیه غذا مصرف کند. بخاطر دارم که آمانا سینانگا خروس بزرگ سفیدی بوسیله پسرش برای من فرستاد و پیغام داد که چون بهائی خوبی است نمی‌خواهد هدیه مجانی برای سی لوتورو بفرستد و مطمئن است که خانم دکتر هم که حتماً بهائی خوبی است در عوض، سه عدد صابون برای او خواهد فرستاد. اگرچه من معتقد بودم که باید قرار قبلی را که دو عدد صابون بود نگاهداریم و چانه زدن را دوست نداشتم ولی با کمک دکتر جان آمانا سینانگا سه عدد صابون خود را دریافت کرد.

بکمک رحمت بومیان کم کم به ارزش پول پی بردند و با حفظ روش مبادله کالا در دهکده‌های خود محصولاتشان را به بازرگانان سوماترانی در مقابل پول میفروختند، و باین ترتیب استثمار و سوء استفاده از بومیان معصوم و محروم توسط اهالی سوماترانی ساکن آن جزیره خاتمه یافت.

ابلاغات حضرت ولی‌امرالله

کشتی "تینو" که تقریباً هر شش ماه یکبار بطور غیرمنتظره به جزیره می‌آمد تنها وسیله ارتباط ما با دنیای خارج بود. ورود کشتی موجب سرور و هیجان اهالی میشد و روحی جدید در کالبد منجمد دهکده دورافتاده ما میدمید. فریاد کاپیتان تینو (کشتی وارد شد) از هر گوشه قریه به آسمان بلند میشد حتی خطوطی‌های

ما کلمات کشتی وارد شد" را فرا گرفته و با صدای بلند تکرار میکردند. مردم جزیره بمجرد ظاهر شدن کشتی در افق، قایق‌های خود را از سوز و نارگیل و ماهی خشک شده انباشته و خود را سرعت به کشتی میرساندند تا آنرا با نیباکو، نمک، کبریت، شمع، نفت، پرنج و سایر لوازم زندگی مبادله کنند. ما نیز برای دریافت نامه و مراسلات، بیرون منزل زیر ریزش باران و یا تابش آفتاب سوزان و یا نیمه شب منتظر می ماندیم. معمولاً یکی از کارکنان کشتی مراسلات را که در کیسه‌ای حمل مینمود برای ما میآورد. سایر افراد دهکده نامه‌ای دریافت نمی کردند و تعداد کمی نامه‌های دولتی که در پاکت‌های قهوه‌ای بسته شده بود به آسانی از سایر مراسلات مشخص میشد. کیسه‌های پستی که تعداد آن بستگی بمقدار مراسلات ما داشت در اطاق محقرمان خالی میشد و ساعتها به جدا کردن آنها و مجلاتی مشغول میشدیم که تاریخ قدمت آنها به بیش از شش ماه میرسید. ولی آنچه حقیقتاً در انتظارش بودیم وصول پیام مسرت بخش از ارض اقدس و از جانب هیکل مکرم حضرت ولی عزیز امرالله بود که روح را جلا میداد، مشقات و سختی‌ها را به آرامش دل و جان تبدیل میکرد و هر ناراحتی را در پس پرده فراموشی پنهان میساخت و طعم تلخ دوری و هجران را به شهد زیارت کلمات امیدبخش و جانفزایش تبدیل مینمود. گاهگاه نامه‌هایی از زائرین ارض اقدس میرسید که ضمن شرح زیارت خود به رضایت و خوشنودی هیکل مبارک از خدمات و اقدامات رحمت و عنایات مولای مهربان نسبت بما اشاره کرده بودند. یکبار بسته‌ای محتوی هزار عدد قرص کلسیم دریافت داشتیم که پدرم ضمن یادداشتی اطلاع داده بودند که حضرت ولی امرالله آن قرص‌ها را برای من مرحمت فرموده و دستور فرموده‌اند که روزانه یکی از آنها را مصرف کنم.

حضرت امه‌البهاء روحیه خانم پس از صعود هیکل مبارک حکایت کردند که حضرت ولی امرالله از یکی از زائرین راجع بما سؤال فرمودند شخص مزبور بعرض کرد که من که خمس رحمت برای والدینش نوشته است که دندانهایش بعلت نامعلومی درد میخورد. حضرت ولی امرالله به روحیه خانم میفرمایند علت شکستن دندانهای خانم مهاجر کمبود کلسیم است و دستور میفرمایند که مقداری از قرص‌های کلسیم را که برای مصرف شخصی تهیه نموده‌اند برای پدرم بفرستند که بمن برسانند. پس از مصرف قرص‌ها طبق دستور هیکل مبارک تا کنون مشکل زیادی از نظر دندانهایم نداشته‌ام.

این نمونه کوچکی از محبت و عنایت حضرت ولی امرالله بود که همواره از جمیع

جهات ما را احاطه نموده و طی دوران مهاجرتمان مستمراً از برکتش برخوردار بودیم.

توسعه جامعه بهائی

با افزایش تعداد بهائیان، رحمت وقت بیشتری را با آنان در قراءشان میگذراند و با زبانی ساده بنحوی که قابل فهم و درک مردم محل بود تعالیم مبارکه را به آنان تدریس میکرد و به کودکانشان اشعار امری یاد میداد که با آواز بخوانند. آهنگ آنرا نیز خود او ساخته بود و تصنیف آن به زبان منثاوی و اندونزی بود. چون در آن ایام هنوز مناجاتها به زبان محلی ترجمه نشده بود رحمت آنها را بزبان نزولی عربی و فارسی به کودکان جزیره میآموخت. بسیاری از این اطفال مناجاتها را بلحنی که خود رحمت تلاوت مینمود میخواندند.

در اواسط سال ۱۹۵۵ جزیره سیبروت سلاتان در حدود چهارصد نفر بهائی داشت و رحمت طی گزارشی به محفل مقدس ملی هندوستان متذکر گردید که بومیانی که بامر مبارک اقبال می کنند اطلاعات بسیار کمی از تعالیم مبارکه دارند و از درک و فهم مسائل عمیق دینی از قبیل وحدانیت الهی و وجود خداوند عاجز هستند و صبر و حوصله بسیار لازم است تا اینکه این افراد تدریجاً به اهمیت آئینی که به آن گرویده و در سایه اش راه یافته اند پی برده و آشنائی حاصل کنند. این گزارش بعرض هیکل مبارک حضرت ولی امرالله رسید و یکسال بعد اطلاع یافتیم که هیکل مبارک تصدیق آن جمع را بعنوان پیروزی عظیمی به عالم بهائی ابلاغ فرموده اند. در تعقیب این گزارش، جناب دکتر لطف الله حکیم، از طرف حضرت ولی امرالله به پدرم طی نامه‌ئی بتاريخ ۱۸ جولای ۱۹۵۵ مرقوم داشته بودند: «به دکتر مهاجر و خانم ایشان اطمینان دهید که هیکل مبارک برای ایشان دعا میکنند. خدمات بی مثلی که ایشان و خانم ایشان نموده اند قلب مبارک را بسیار مسرور نمود». این نامه همراه تلگرافی به تاریخ ۲۰ مارچ ۱۹۵۵ در جواب عریضه تلگرافی ما جهت درخواست تأیید از هیکل مبارک ارسال شده بود که می فرمایند: «در اعتاب مقله با کمال اشتیاق بیادتان هستم».

وصول این مراسلات در حقیقت تأیید خدمات رحمت و تصویب راه و روش او در تبلیغ دسته جمعی بومیان محسوب میگردید. رحمت بشکرانه الطاف الهی که شامل خدمات تبلیغی او گردیده بود، آهنگی که شعر آن را بزبان اندونزی در تسبیح و تجلیل حضرت بها، الله سروده بود تنظیم کرده و به اطفال بهائی تعلیم داد:

همه به درگاه حضرت بهاءالله نماز و نیاز آرم

به درگاه پروردگار توانا

همه ما بهائیان

چه سیاه و چه سفید متحداً

و با هم با یک آواز بخوانیم

اللّٰهَیْهِ اللّٰهَیْهِ

وحدت عالم انسانی هدف مقتس ما است

یگانگی و آشتی

اللّٰهَیْهِ اللّٰهَیْهِ

در عرض چند ماه همه افراد از زن و مرد این تصنیف را از بر نموده و همراه کودکان در قراء خود میخواندند. تعداد اجتهاء بسرعت افزایش می یافت و در سال ۱۹۵۶ بالغ بر هزار نفر گردیده بود که حضرت ولی امرالله این خبر را طی پیام مبارک اپریل ۱۹۵۷ بجامعه بهائی عالم ابلاغ فرمودند:

در این موقع که بشرح فتوحات و انتصارات امریه در اقطار عالم مبادرت گشته لازم میدانم از گروه مهاجران شجاع و مخصوصاً از فارسان دلیر حضرت بهاءالله که در اثر روح قوی و شهامت و ثبات و انقطاع بی نظیر در عرض کوتاه چهارسال در اقالیم متعدده ای که اخیراً بظلم شرعی الهیه در آمده کسب موفقیتهائی عظیم و مافوق انتظار نائل گردیده اند تقدیر و تمجید نمایم. این موفقیتهای که عظمت و اهمیته آنها از تعدد اقالیم و وسعت و استحکام سوحات مبارزان دلیر حضرت بهاءالله واضح و آشکار است بنحو غیر قابل تصویری از حدود اهداف مندرجه در نقشه تجاوز نموده است.

به کشور یوگاندا که مقارن شروع جهاد اکبر جهانی فتح گردیده و اکنون تعداد مؤمنین آن از هزار و صد و تعداد مراکز امریه اش از صد و هشتاد تجاوز نموده است ... باید مراکز امریه ذیل اضافه شود: جزایر منتاوا ای که در آن تعداد اجتهای ذی رأی متجاوز از هزار و صد میباشد. (۱)

گرچه عوارض بیماری مالاریا نیروی بدنی رحمت را بشدت تقلیل داده بود، ولی او کمزگان به راهپیمایی در جنگل های انبوه و در آب های گل آلود مرداب ها و مسافرت های طولانی با قایق های کوچک پاروئی در اقیانوس هند ادامه میداد. مشکلات جوی از قبیل باران های شدید طوفان زا و گرمای خشک و سوزان مانع و رادعی در راد او محسوب نمی شد.

اغلب اوقات بتنهائی مسافرت مینمود و با توجه به خطراتی که در راه بود با وجود اطمینان دادن "چمت" که در صورتی که من غرق شوم پاروژن قایق را تنبیه خواهد کرد مرا از همراهی با خود منع میکرد. رحمت همواره در نهایت خستگی و کوفتگی از این مسافرتها مراجعت میکرد، لباسهایش اغلب بخون جراحات ناشی از گزیدگی زالو که همچنان به بدنش چسبیده بودند آغشته بود، و در مقابل ابراز ناراحتی من از مشاهده این احوال اظهار میداشت که جای نگرانی نیست و این وضع ناشی از لطف و عنایت و مآل اندیشی حق است که بدینوسیله وی را از ابتلاء به بیماری فشارخون مصون و محفوظ میدارد.

دهکده های بهائی

اهالی منتاواى از خرد و بزرگ، بهائی و غیر بهائی، رحمت را دوست داشته ، بستگی شدیدی به او حس میکردند. اغلب بدنهایش روان بوده و در انجام خواسته هایش بی دریغ کوشش مینمودند. یکی از اقدامات مفید رحمت تشکیل کلاسهای درسی برای اطفال و سالمندان در نقاط دورافتاده بمنظور تعلیم سواد و خواندن و نوشتن جملات ساده به زبان منتاواى و اندونزی بود. یکی از اهداف نقشه جهاد کبیرا کبیر ترجمه آثار امری به زبان منتاواى تعیین گردیده بود. در اجرای این هدف بکمک "لودین" جزیره اهداف بهائی را بزبان منتاواى ترجمه کردیم. این جزیره که "پونو نومان باگا بهائی" نامیده میشد اولین نشریه نئی بود که تا آزمون به زبان منتاواى نوشته شده بود. مدارس بهائی می بایست تحت نظر و سرپرستی اتباع اندونزی اداره شود و بنابراین تا وقتی که گسترش دائرة امر در اندونزی به حد کافی نرسیده بود امکان اعزام معلمین بهائی برای تدریس و اداره مدرسه وجود نداشت. اولین قدم برای تشکیل کلاسهای سوادآموزی، تهیه و ساختمان محلی برای این منظور بود و رحمت برای انجام این امر به سه قریه دوردست "سی پانی پاجت"، "سی ما تالو اولو" و "سی ما تالو سانی سی" مسافرت کرد و با سران و ریش سفیدان این دهکده ها بذاکره و مشورت پرداخت. در نتیجه قرار شد که کل دهکده ها به محل بزرگتر و بهتری منتقل شده و اهالی در خانه های که جدیداً ساخته میشود اسکان گیرند ، حفیة القدس و مدرسه نیز برای خود بسازند. رحمت این تصمیم را با دل و جان

پذیرفت و لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به محفل روحانی بینهی را راهنما و خط مشی جالب و بی نظیری در اینمورد یافت که می فرمایند:

... ترتیب عموم قبرستان ها باید براینمضوال باشد. چهار خیابان وسیع مانند شکل صلیب در وسط و عرض هر خیابان اقلش دو وار باشد و در وسط چهار خیابان حوض آب ساخته شود و به این قرار عرض زمین چهار قسمت می شود هر قسمتی را بهمین قسم باید تقسیم نمود به شکل صلیب و هر قبری از طرف یمین و یسار و فوق و تحت یک وار گل کاری باید بشود یعنی قبور متصل به یکدیگر نباشد، هر قبری در گلزاری باشد ...

سه دهکده جدید بر اساس این نقشه طرح شد و قسمتی نیز برای ساختمان گلستان جاوید اختصاص داده شد. اهالی به تهنه چوب و مصالح ساختمانی اقدام نموده و رحمت نیز ابزار و وسائل کار را فراهم کرد و بدین طریق سه دهکده جدید در عرض سه ماه برای سکونت اهالی آماده گردید و هر قریه برای خود یک حظیره القدس و یک مدرسه داشت. افتتاح دهکده های جدید با جشن و سرور همراه بود و خانه های قدیمی را برای نگاهداری حیوانات و دام ها اختصاص دادند. بزرگترین موفقیت این نقشه این بود که گلستان جاوید در محوطه قبلی دهکده ساخته شد و بهانیان متناوای اطاعت و انقیاد خود را نسبت به احکام بهائی در مورد کفن و دفن متصاعدین عملاً ثابت نمودند. برای مدتی رحمت برای تعلیم احکام مربوط به کفن و دفن اموات در مراسم تدفین حاضر میشد و نحوه تغسیل و تکفین و تلاوت صلوة و مناجات و تهیة صندوق را عملاً به اهالی بومی می آموخت. در سنوات بعد سرپرست مدرسه قریه این وظیفه را بعهده گرفته و انجام میداد.

بقیه اهالی بومی که بهائی نبودند ناچار به تبعیت از احکام بهائی شدند زیرا دولت اندونزی بنا بدخواست و پیشنهاد رحمت رسم قبلی قبیله را که بر طبق آن اجساد مرده را بالای درخت و در هوای آزاد می گذاشتند ممنوع ساخت. یکی از صفات ممیزه رحمت، رعایت احترام نسبت به آداب و رسوم بی ضرر محلی بود که باعث جلب محبت و دوستی و عفت ایجاد اعتماد و اطمینان اهالی میگردد. تا جایی که این مراسم مغایرتی با تعالیم امر مبارک نداشت بهیچوجه در تغییر و تبدیل آن اصرار نمی ورزید. معمولاً در مراسم و آداب بومسان حاضر میشد و خود نیز در این مراسم شرکت میکرد. بومیان قبل از دفن متوفی، جسد را بحالت

نشسته قرار داده و اطرافش را با برگهای درخت موز و گل‌های ارکید و وحشی می‌پوشاندند. سپس صورت را با رنگهای سفید و سیاه نقاشی کرده و تمام افراد قبیله مراتب احترام خود را با لمس صورت متوقفی ابراز می‌داشتند. آنگاه سرپرست امور روحانی قریه که Sikerei و یا پیشگو نامیده میشد با تاجی که از برگ درخت موز و پر مرغان تهیه شده بود در حالی که صورتش را با رنگهای سفید و سیاه و قرمز نقاشی کرده بود به رقص و خواندن او رااد میپرداخت و مرد دیگری بنواختن ساز دهنی که از یک سیم ساخته شده بود میپرداخت. رحمت نیز که از طرف رئیس روحانی قبیله بعنوان شخصی همطراز خود پذیرفته شده بود، تاج بر سر می‌گذاشت و صورتش را رنگ میکرد و در این مراسم شرکت کرده همراه سایر افراد قبیله بخواندن و رقصیدن میپرداخت و تمام مراسم معموله را اجرا مینمود و بهمین جهت بومیان او را دوست میداشتند و از رفتارشان راضی و خوشنود بوده و به آسانی تعالیم بهائی را در مورد کفن و دفن اموات می‌پذیرفتند.

یکی از علل موفقیت رحمت در زمینه تبلیغ دسته جمعی رعایت حکمت و تدابیر خاص او در مواجهه با بومیان بود. علاوه بر آن اصولاً مراسم و آداب بومیان را دوست میداشت و آنرا به بسیاری از آداب و اخلاق معمول در کشورهای باصطلاح متعلق ترجیح میداد.

یاران بهائی و مبلغین مسیحی

در اوائل سال ۱۹۵۵ بنا به امر هیکل مبارک به جاکارتا عزیمت کردیم. اجتای جاکارتا باوجود دریافت تلگرافهای متعدد حضرت ولی‌امرالله و دستور تسریع در خرید حظیره القدس جاکارتا موفق به تهیه محل مناسبی برای این منظور نشده بودند لذا هیکل مبارک به رحمت دستور فرمودند که به مساعدت یاران قیام و برای تهیه حظیره القدس اقدام نماید. این اولین باری بود که پس از ورود به جزایر منتاواي از آن خارج میشدیم. رحمت سعی بسیار داشت که خرید حظیره القدس هرچه زودتر عملی شده و به نقطه مهاجرتی مراجعت نماید. خوشبختانه اینکار در ظرف چند روز انجام شد و راپورت آن نیز به ساحت اقدس تلگرافی معروض گردید و ما بلافاصله در اولین فرصت جاکارتا را به قصد منتاواي ترک کردیم. پس از مراجعت، از استقرار کلیسای کاتولیک و ورود مبلغین مسیحی به موآرا سیبروت مطع شدیم. اگرچه میسیونرهای پروتستان از سال ۱۹۰۱ در جزایر جنوبی

مناوای بنام پاگه‌وسی پورا مستقر شده و دیانت مسیحی در آن نواحی گسترش فراوان یافته بود. اشاعه امر بهائی و افزایش تعداد مقبلین توجه کلیسای کاتولیک را جلب نمود. کاتولیک‌ها مخالفت با پروتستانها را امری محال میدانستند ولی معتقد بودند که بکمال راحتی میتوانند در مقابل پیشرفت ناچیز دیانت بهائی و دکتر جوانی که مبلغ آن بود ایستادگی کنند.

روابط دوستانه و محترمانه‌ای بین ما و کشیش پروتستان، پاستور کلاپرت Klappert و همسرش که هر دو آلمانی بودند وجود داشت و آنان خدمات ارزنده‌ای برای اهالی مناوای در سی‌پورا انجام داده بودند. پاستور پروتستان و همسرش برای ملاقات چند روزه نزد ما آمدند و پاستور باتفاق رحمت از چند دهکده بهائی بازدید نمود.

در سال ۱۹۶۸ یکی از اجزای ایرانی برایم تعریف کرد که او از یک دختر آلمانی غیر بهائی تقاضای ازدواج نموده و دختر مزبور با عموی خود "پاستور کلاپرت" در اینباره مشورت نموده است. پاستور به این دختر توصیه کرده که اگر این جوان ایرانی بهائی شخصی چون دکتر مهاجر باشد فوراً با این ازدواج موافقت کند چون خوشبختی او تأمین میگردد.

پس از چند ماه که از ورود کشیش‌های کاتولیک گذشته بود، دو محموله اختصاصی شامل وسائل ساختمانی برای احداث کلیسا، مدرسه و درمانگاه برای آنها به جزیره آورده شد. "چمت" با کمال میل زمین مناسب و مرغوبی را در مرتفع‌ترین نقطه موآرا سیبروت به آنها فروخت و هر روزه گزارش پیشرفت عملیات ساختمانی کلیسا را به ما میداد. من از نحوه رفتار و اخلاق "چمت" دلگیر بودم و او را چون گذشته دوستی صمیمی و یکرنگ نمی‌یافتم ولی رحمت به روابط دوستانه‌اش با "چمت" ادامه داد و مرا نیز به این امر تشویق می‌نمود. او بمن تذکر داد که بی‌یقین مبین باید بدانیم که امر جمال قدم جمیع عالم را احاطه نموده و هیچ قدرتی را یارای مقابله با آن نیست.

چون اهالی موآرا سیبروت مسلمان بودند لذا ساختمان کلیسا توسط اهالی مناوای انجام می‌شد. کلیسا نظر خود را به این بومیان معطوف داشته و فعالیت گسترده تبلیغی را برای جلب و جذب آنان فراهم کرده بود. کشیشان بهر وسیله‌ای متشبث می‌شدند حتی به تطمیع بومیان پرداخته و لباس و غذای مجانی در اختیارشان میگذاشتند تا در دعا‌های روزانه، کلیسا حاضر شوند. نزدیک اختتام ساختمان کلیسا دو قایق موتوری برای کشیش‌ها فرستاده شد تا با آن به قراء

اطراف از راه رودخانه مسافرت کنند. هر ماه مقداری غذای کنسرو شده و سایر وسائل لازم برای چهار کشیش و دو راهبه که خدمات گروه تبلیغی را انجام میدادند میرسید.

گرچه من هیچگاه برای دیدن آن کلیسا نرفتم ولی گزارشات دربارهٔ تجمل و شکوه کلیسا و محل سکونت کشیشان را از خانم معاون چمت و بعضی اهالی قریه دریافت میکردم. زندگی متادران خانهٔ حقیر و مخروب میگذشت و رحمت نیز کمافی السابق به مسافرتهای خود پیاده و یا با قایق‌های کوچک پارونی ادامه میداد.

پس از گذشت یکماه از استقرار کلیسای کاتولیک، سرپرست کشیشان کلیسا که از رم اعزام گردیده بود بدیدن ما آمد و با زبان فصیح اندونزی خود را مخالف و معاند دیانت بهائی معرفی کرد ولی رحمت بدون کوچکترین اعتنایی بحرف او، سؤالاتی دربارهٔ نحوهٔ تبلیغات مذهبی کاتولیک از وی کرد و آمادگی خود را برای هرگونه کمک بهداشتی و درمانی اعلام داشت و برای او آرزوی موفقیّت نمود.

محبت و میهمان‌نوازی رحمت باعث تشویق کشیش گردید و اغلب برای تبلیغ و راهنمایی من به "راه راست" به دیدن ما می‌آمد. او گمان میکرد که من زن جوانی هستم که بدون استقلال فکری و بی‌اراده ناچار به تقلید و پیروی از دین و مذهب همسر خود میباشم. رحمت حرفهای کشیش را جدی تلقی نمی‌کرد و آنرا باعث تفریح می‌انگاشت و مرا نیز تشویق میکرد که رعایت حال کشیش را نموده و باعث رنجش وی نشوم و به مطالعهٔ کتاب مقدس که مورد توصیهٔ کشیش است پرداخته و معلومات خود را دربارهٔ دیانت حضرت مسیح افزایش دهم تا بتوانم به تبلیغ مسیحیان مبادرت نمایم ولی من روز بروز از این ملاقاتها بیشتر عصبانی میشدم تا آنکه یکبار در غیاب رحمت موقعیستی بدست آورده و به او تذکر دادم که نسل چهارم بهائی هستم و بهیچ عنوان قصد کاتولیک شدن را ندارم. تنها راحتی خیال کشیش، اظهار محبت و اعتقاد من نسبت به حضرت مسیح بود و امیدوار گردید که شاید روزی حضرت مسیح مرا براه راست هدایت فرماید. از آنروز بی‌بعد دیدارهای هفتگی کشیش برای نجات من متوقف شد و دعوت‌های متمادی رحمت برای بازگشت او تأثیری نکرد. کشیشان کاتولیک اقدامات خود را تشدید کرده و مبادرت به سفر به قراء بهائی نمودند و چون بومیان بهائی به وجود خداوند معتقد شده بودند، راه تبلیغ برای کشیشان هموار گردیده بود و متأسفانه توانستند بعضی از بومیان بهائی را با دادن هدایایی نظیر تنباکو و

لباس تطمیع نمایند. آمانا سینانگا پیامی فوری برای رحمت فرستاد و او را به قریه سی پانی پاجت فراخواند.

این موقعیت و مشکلات بنظر من حتی و خطرناک آمد. لذا برای رفع مشکل به دعا و مناجات پرداخته تصمیم گرفتم که برای مدت چهل روز لوح مبارک احمد را تلاوت کرده و از درگاه جمال اقدس ابهی استدعا نمایم که جنود ملا اعلی را برای نصرت امرش گسیل دارد، به ید قدرت گره از کار بگشاید و مؤمنین جدید امرش را در حصن میثاق از دزدان و قاطعان طریق محفوظ و مصون دارد. دوازده روز بعد مستخدم کشیش دیروقت به منزل ما آمد و خواست که رحمت برای معالجه کشیش که به تیفونید مبتلی شده اقدام نماید. از قرار معلوم معالجات راهبه‌ها با تجویز قرص آپیرین و تغذیه موز سرخ کرده کشیش بینوا را بسر حد مرگ کشانیده بود. رحمت در سی پای پاجت بود و بیش از یک هفته طول کشید که با قایق موتوری کلیسا به بالین کشیش برسد به محض ورود در کنارش نشست و بمعالجه او پرداخت و ضمنا مرا متذکر داشت که چون بیماری کشیش در اثر دعاهای خصومت آمیز من بوده است باید بجبران آن پرداخته و از مرغها و جوجه‌های عزیز و پرارزش خود سوپ تهیه نموده و برای کشیش بفرستم. خبر مربوط به بیماری و مرگ احتمالی کشیش، واتیکان را بر آن داشت که دستور مراجعت او را به رم بدهند و قایقی اختصاصی فرستادند تا با اجازه پزشک معالج او را از جزیره منتقل نماید.

کشیش مزبور قبل از عزیمت چهارصد روپیه اندونزی را همراه نامه‌ای برای رحمت فرستاد. در نامه اظهار داشته بود که امیدوار است مبلغ ارسالی کافی باشد. ضمناً نوشته بود که محبت و مهربانی را که رحمت نسبت به او ابراز داشته حتی از والدین خود ندیده است و ذکر کرده بود اگر مشکلی برای ما ایجاد کرده از صمیم قلب معذرت می‌خواهد و امیدوار است که او را ببخشیم.

رحمت پول را باو برگرداند و اظهار داشت که هیچگونه دلتنگی از او نداشته و ندارد و از رفتن او نیز متأسف است. کشیش هنگام عزیمت برای آخرین بار به منزل ما آمد و چهار عدد غاز سفید برای ما آورد و ملتسمانه درخواست نمود که آنها را قبول کنیم و اظهار داشت مطمئن است همکارانش پس از رفتن او غذاهای او را کشته و خواهند خورد و مایل بود که آنها را بمن بسپارد تا از مهلکه نجات یابند. سپس رحمت را در آغوش گرفت و قول داد که دیگر هرگز بمخالفت با دیانت بهائی قیام نکند. پس از رفتن کشیش چندی نگذشت که تعداد

غازها دوبرابر شد و وقتی که ما جزیره را ترک کردیم بهر یک از دهات یک جفت آنها را دادیم. رحمت پس از آخرین دیدارش از جزایر متناوای اظهار کرد که دهات بهائی مملو از غاز بودند.

سه نفر کشیش که در جزیره مانده بودند ذوق و شوق و حمیت کشیش قبلی را نداشتند. اینان اجباء را بحال خود گذاشته و دیگر مزاحمتی برایشان فراهم نکردند و ضمناً در برقراری روابط دوستانه با ما کوشش می نمودند.

بعضی اوقات اختلافاتی بین اهالی محلّ و کارکنان کلیسا پیش می آمد که ناشی از بی توجهی و بی احترامی کشیشها نسبت به آداب و رسوم اهالی مسلمان بود و این مشکلات با پادرمیانی رحمت مرتفع میشد و مردم آرام می شدند.

یکبار دربان کلیسا گاوی را که به محوطه کلیسا وارد شده بود با پرتاب دشنه مجروح کرد، باین جهت شورشی در قریه برپا شد و اهالی میخواستند به کلیسا حمله کنند. خوشبختانه رحمت در دهکده بود و تانست بموقع از این نزاع جلوگیری نماید. کشیشان پس از این حادثه کمتر به دهکده می آمدند و سعی می کردند مراتب تشکر و امتنان خود را بنحوی به رحمت نشان دهند. یکبار کشتی "بنو مدتها" تأخیر ورود داشت و ذخیره غذایی قریه تمام شده بود، کشیشان که از وضع موجود اطلاع داشتند و میدانستند رحمت در سفر است جعبه‌نی محتوی انواع غذاهای کنسرو شده بعنوان هدیه برای من فرستادند. باوجودی که مواد غذایی ما بکلی تمام شده بود من وظیفه خود میدانستم که حیثیت بهائی را حفظ نمایم و از قبول هدایا خودداری کردم. دو روز بعد فریادهای کاپال تیبیا (کشتی وارد شد) اهالی ورود کشتی را اعلام کرد. نیمه‌های شب کسی در منزل ما را کوبید. گمان کردم مأمور پست کشتی مراسلات ما را آورده است. پس از باز کردن در با کمال تعجب آقای رستم پیمان را بیرون در ایستاده یافتیم. از شدت خوشحالی شمعی که بجای چراغ در دست داشتیم بزمین افتاد و شمعی ما را در تاریکی باقی گذاشت.

آقای رستم پیمان عموزاده جوان جناب خدارحم پیمان بود که برای دیدار ما رنج راه را تحمل نموده بود. رستم اظهار داشت که قصد دارد فقط چند روزی نزد ما بماند ولی کشتی تا چند ماه دیگر به قریه نمی آمد. ساعتی بگفت و شنود گذشت و کم کم سپیده صبح دمید و رستم با مشاهده وضع زندگی و مسکن ما و اوضاع قریه از عالم خیال به دنیای حقیقت کشیده شد، دیدار خود را کافی دانست و قصد مراجعت با کشتی نمود. من با اصرار از او خواستم که چند روزی

نزد ما بماند تا رحمت نیز از سفر مراجعت کند. رستم قریب یکسال در جزیره منتاواى اقامت کرد و از دهکده‌های بومیان دیدن نمود. اوائل اقامتش با اتفاق رحمت به مسافرت‌های تبلیغی میرفت و سپس به تنهایی به سفر اقدام مینمود و فیوضات الهی را به طالبان حقیقت منتقل مینمود. در این مدت امر انهی را به صدها نفر از اهالی جزیره ابلاغ کرد و گروه بسیاری را بنور هدایت کبری روشن و درخشنده ساخت ولی ضمناً صدمات و ناراحتی‌های زیادی تحمل نمود و به بیماری تیفوئید مبتلی شد و در نهایت حسرت جزیره را ترک کرد و بدنیاى معمول زندگی و کار و کسب خود بازگشت.

در سالهای اخیر رحمت موفق شد چند هکتار زمین که در نقطه‌ای مرتفع و زیبا قرار داشت خریداری نماید. این اقدام یکی از اهداف نقشه دهساله بود و برای اولین بار ملکی در آن جزایر بنام امر خریداری و به ثبت میرسید. هیکل مبارک این موفقیت را طی پیام مورخ اپریل ۱۹۵۶ بعالم بهانی ابلاغ فرمودند:

در حقیقت کثرت و تنوع و وسعت و اهمیت این مجهودات مرا بر آن داشته است که این مراتب را جهت اطلاع نسلهای آینده در روی نقشه مخصوصی که برای این مقصد در نظر گرفته شده و منظور از آن نمودار ساختن فتوحاتی است که علاوه بر وظائف مقرره در مرحله دوم نقشه دهساله بدست آمده مسطور و مشبوت نمایم ... قطعه زمینی در موآرا سیبروت در جزایر منتاواى که مکمل موقوفات بهانی است و در جاگارتا پایتخت آندونزی ایتیاع شده است. (۲)

الطاف و عنایات هیکل مبارک کماکان ادامه داشت و در بیاناتشان خطاب به زائرین ارض اقدس اغلب ذکر منتاواى را می فرمودند و اقدامات و خدمات رحمت را میستودند و یکبار نیز او را با ایادی امرالله جناب موسی بنانی مقایسه و رحمت را "مهاجر حقیقی" نامیده بودند.

تزیید معلومات مصدقین جدید

فعلایت‌های رحمت در سال ۱۹۵۶ بشتت افزایش یافت. مدارس بهانی شروع بکار کرده و احتیاج مبرم به سرپرستی داشتند که اینکار مزید بر مسئولیت‌های او شد. رحمت بیش از گذشته مسافرت مینمود و به انجام کارها و مسئولیت‌های

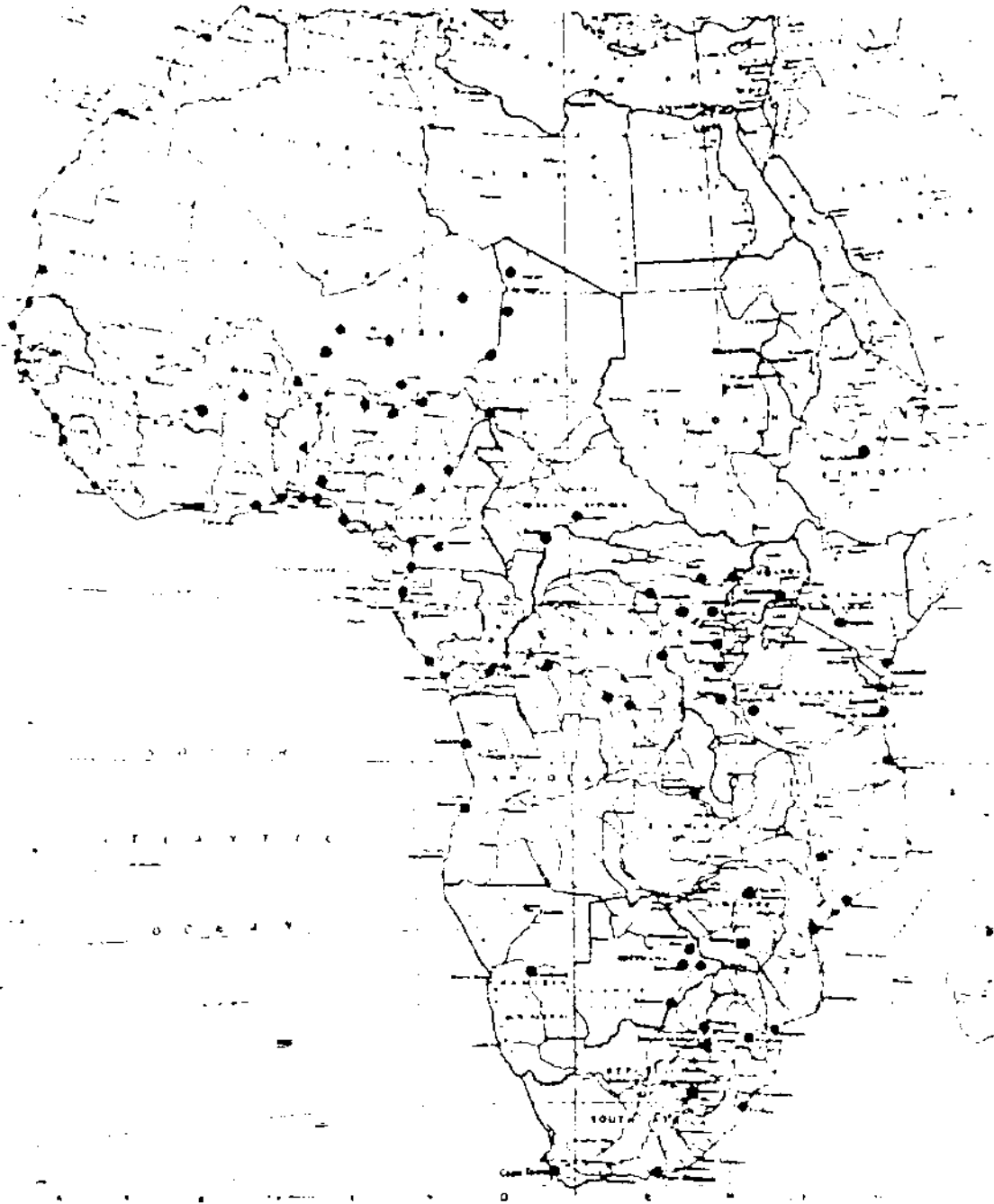
خود مشغول بود. من نیز اجباراً ایام طولانی‌تری را تنها میماندم. پس از فراگیری کامل زبان اندونزی به تحصیل زبان انگلیسی پرداختم و بحفظ کردن کلمات انگلیسی از روی تنها لغت‌نامه‌ای که همراه داشتم همت گماشتم. در اوایل همان سال ما به دریافت محمولهٔ پستی شامل سه پیام از حضرت ولیّ محبوب امرالله موفق شدیم که توسط جناب دکتر لطف‌الله حکیم برای پدرم ارسال شده بود.

۵ فوریه ۱۹۵۶، حضرت ولیّ امرالله مراتب تقدیر خود را از خدمات دکتر مهاجر و همسر ایشان ابراز نموده، فرمودند او یک مهاجر حقیقی است. فرمودند که هر روز برای موفقیت هر دو آنها دعا میفرمایند. ۱۵ مارچ ۱۹۵۶، هیکل مبارک فرمودند بآنها اطمینان میدهم که همیشه در نظر بوده و برایشان دعا میکنم. ۱۸ می ۱۹۵۶، (فرمودند بآنها اطلاع دهید) تقدیر هیکل مبارک را از دکتر مهاجر، که یک مهاجر واقعی است، و همچنین همسر ایشان.

اکنون بهائیان منتادای در روابط خود با رحمت احساس راحتی بیشتری میکردند و اطاق مسکونی ما محلّ اجتماع و مورد توجه آنها واقع گردیده بود. هنگامی که یکی دیگر از اطاقها را برای سکونت رستم خان آماده کردیم و دیوارها را با روزنامه پوشانده بودیم اهمیت منزل مذکور در نظر بومیان بیشتر شده بود. بعضی از آنان که بیشتر بوضع منزل ما آشنا بودند دوستان خود را به تماشا همراه می‌آوردند. باوجود اعتراضات شدید من رحمت از این مسئله جلوگیری نمیکرد. یکبار که من در اثر حملهٔ شدید مالاریا بستری و بحال بیهوشی بودم یکی از بومیان بهائی با سایر دوستانش تصمیم به بازدید اطاق محقر ما گرفته بودند. راهنما با کمال ابهت اطراف اطاق را نشان داده میگفت آین میز و صندلی "سی لوتورو" است، این رختخواب "سی لوتورو" است، این چمدان "سی لوتورو" است و بعد بصورت اتفاقی اشاره‌ئی به تخت کرده و میگفت آینهم زن "سی لوتورو" است. فریادهای من رحمت را که بشقت میخندید بداخل اطاق کشاند و از بازدید کنندگان خواست که سیاحت خود را پایان برسانند. او بومیان را مانند اطفالی میدید که حرکاتشان کودکانه و معصوم است. بهائیان بومی اغلب از پنجره به داخل اطاق میپریدند در حالی که یگانه در اطاق ما همیشه باز بود. من گاهی آنان را وادار میکردم که دوباره از پنجره به بیرون پریده و از در وارد اطاق شوند



می ۱۹۵۷، حاکارنا



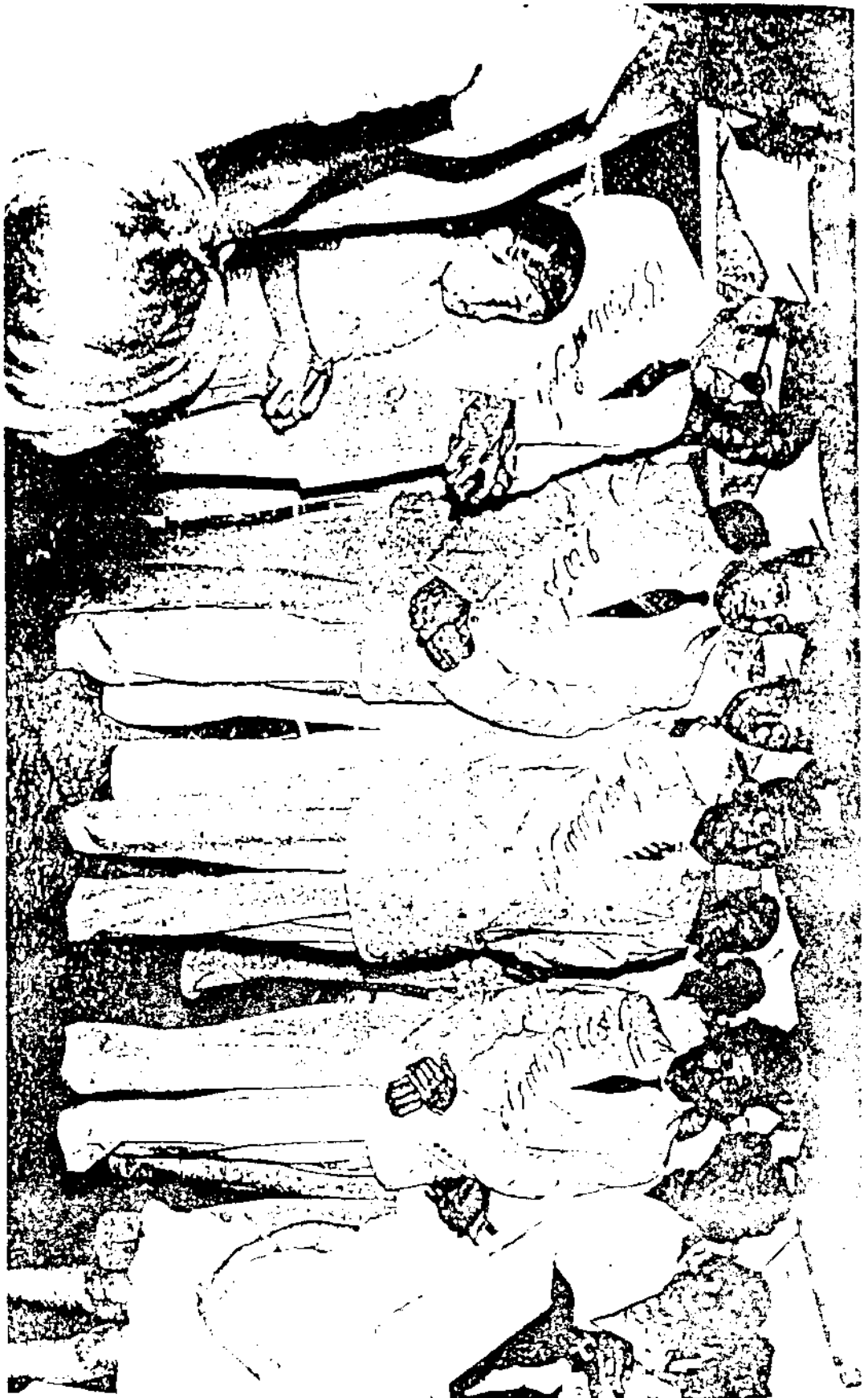
تعدادی از نقاطی که رحمت از آنها دیدار نموده است



کنفرانس جنوب شرق آسیا ۱۹۵۶، ایادی امرالله جناب علانی در عکس دیده میشوند



محفل روحانی منطقه‌ای جنوب شرق آسیا، می ۱۹۵۷،
ایادی امرالله جناب فروتن در عکس دیده می‌شوند



در مراسمی رسمی با حضور پرزیدنت سیکانزو رئیس جمهور اندونزی
و جمعی از مسئولین دولتی ، جاکارتا ۱۹۵۵

تا باین ترتیب آدابی بیاموزند. رحمت این کار را لازم و ضروری میدانست زیرا منازل بومیان منشاوی فاقد در و پنجره و حتی دیوار بود و برای آنان در و پنجره با هم تفاوتی نداشت ولی گاهگاه محض تفریح با کار من موافقت مینمود و آنها با خنده و فریادهای شادی از پنجره به بیرون پریده و از در وارد میشدند. مسئولیت تدریس و تزئید معلومات بهائینی که به منزل ما می آمدند بعهده رحمت بود و او ساعتهای متوالی و با حوصله بسیار تاریخ امر و تعالیم مبارکه را در قالب داستانها و امثالی ساده برای آنان شرح و توضیح میداد. برای آموزش مناجاتها، هر جمله و کلمه را بارها تکرار میکرد تا اجزاء بتوانند آنها بخاطر سپرده و از بر کنند. در موقع تنفس نیز از آنان با موز پذیرانی نموده و اجازه میداد که سیگار خود را بکشند. ناهار و شام هم معمولاً عبارت از ماهی و «ساگو» بود که در دیگی بزرگ روی اجاق سنگی جلوی منزل ما پخته میشد. رحمت همیشه با آنان غذا صرف میکرد و در صحبتها و تفریحاتشان شرکت مینمود و برستی خود را یکی از آنان میدانست.

معمولاً مقدار زیادی خاکستر و باقیمانده سیگار روی زمین باقی میماند و من پس از اختتام کلاس جاروشی بدست آنان میدادم تا قبل از رفتن کف اطاق را تمیز کنند. اینکار را با خوشروشی و سرور انجام میدادند ولی به دوستان خود میگفتند که «همسر دکتر اخلاق تندی دارد».

این کلاسهای معلومات امری پایه و اساس انجمن مطالعه معارف بهائی بود که بعداً در سراسر اندونزی موفقیتی فوق العاده کسب کرد.

وقتی که بروزگار گذشته باز میگردم و وقایع آن ایام را بنظر میآورم بیشتر متوجه میشوم که موفقیت عظیم و تاریخی رحمت فقط و فقط مرهون درک و فهم مستقیم تعالیم امری و جذب عنایات غیبی بود که بدون هیچگونه تجربه قبلی در امر تبلیغ دسته جمعی یا الهام از منویات حضرت ولی امرالله دایر به ورود افواج انسانی از نژاد اسمر قهرمان این میدان شد. سیل عظیم خدمات رحمت از قلب و فزادش سرچشمه میگرفت و بحقیقت طبیعت ثانوی وی بشمار میآمد. صمیمانه و صادقانه بدون دریافت کمک و مساعدتی که توسط تشکیلات امری میسر بود قدم در راه تبلیغ گذاشت و بگه و تنها آواره کوه و دشت و صحرا شد. در وادی گمگشتگان و فراموش شدگان به درمان درد روحانی و بیماری جسمانی ابناء بشر همت گماشت. تعالیم رتائیه را بگوش دور و نزدیک رساند و ندای حق را در اقالیم بعیده منتشر ساخت. طالبان حقیقت را بسرپرده اسم اعظم دعوت

نمود و به پرورش و تعلیم آنان همت گماشت تا بارور شدند و به ثمر آمدند. رسم وفا بجای آورد و دوستان تازه وارد حق را تنها نگذاشت. همچون پدری مهربان به آنان رسیدگی نمود و در کلیه محقرش با آغوش باز با استقبال هر بیگانه و خویش شتافت. سفره کوچک و خوان نعمت مختصر و محبت عمیق و گسترده خود را در طبق اخلاص نهاد. عشق حقیقی خود را از هیچکس دریغ نکرد و در بذل آن دوست و بیگانه را یگانه انگاشت. با مغناطیس عشق و محبت قلوب دور و نزدیک را بخود جذب کرد و بومیان معصوم و ساده دل را چون خود اسیر دام کوی دوست ساخت. هرگز چیزی برای خود نخواست و طلب ننمود. محو صرف بود و فانی بهت. تنها آرزویش پیشرفت و ترقی روحانی جانهای پاکی بود که دعوت حق را لبتیک گفته و از جام الست سرمست گردیده بودند. پیشرفت بومیان را آنقدر مهم میدانست که اگر حتی چند کلمه مختصر از آیات الهی را طی ماهها تعلیم میگرفتند بشدت خوشحال میشد.

گرچه در طرح های اولیه نقشه تبلیغی خود تجدید نظر نمود و آنرا برای تبلیغ دسته جمعی سایر ملل جهان تنقیح نمود ولی اصول آن را بهمان سبک قبلی تعقیب نمود. با بومیان ممالک مختلف مستقیماً تماس میگرفت و طرح دوستی میریخت و بتدریج در ملاقاتهای مکرر در نهایت محبت با حوصله فراوان به تعلیم و تربیت و تبلیغ آنان اقدام مینمود.

ملاقات با فرماندار سوماترا

روزی فرماندار سوماترا باتفاق سی نفر از همکارانش برای بازدید از فعالیت های دکتر جزیره در زمینه توسعه اجتماعی و امور بهداشتی جزائر متناوای که نتایج درخشانی ببار آورده بود بدون اطلاع قبلی به موآرا سیبروت وارد شد. من و رحمت پس از شنیدن سوت کشتی که زودتر از معمول به جزیره آمده بود، بانتظار مأمور پست برای دریافت مراسلات خود بودیم ولی بجای او "چمت" نفس زنان به منزل ما آمد و با صدائی لرزان خبر ورود غیرمنتظره فرماندار را با اطلاع ما رساند و اظهار داشت که فرماندار ما را احضار کرده است. اولین سؤالی که فرماندار کرد معنای الله ابهی بود زیرا بومیان هنگام ورود فرماندار و همراهانش با گفتن الله ابهی از او استقبال کرده بودند و وقتی که از آنها پرسیده بود این کلمه چه معنا میدهد جواب داده بودند از "سی لوتورو"

پیرسید. بدین ترتیب بحث مفصل امری با فرماندار داشتیم. پس از آن دوستی ما با فرماندار در تمام طول خدمتش ادامه یافت.

بزرگترین تعجب او این بود که زن سفیدپوستی برای مدتی طولانی در آن محل طاقت آورده است و بمنظور قدردانی از خدمات رحمت و برای راحتی ما دستور ساختمان خانه‌ای برای ما و درمانگاهی برای قریه صادر کرد. رحمت از فرماندار درخواست کرد مسئولیت ساختمان خانه و درمانگاه را بعهده چمت بگذارد. متأسفانه "چمت" که گوئی به معدن طلا دسترسی پیدا کرده بود عجله‌ای در ساختمان این بناها بخرج نداد و یکسال طول کشید تا ما به محل جدید که مطابق طرح و نقشه او بنا شده بود منتقل گردیدیم.

پیش از چهار سال از اقامت ما در منتاوا میگذشت، تعداد بهائیان به هفت هزار نفر افزایش یافته و پنج مدرسه بهائی نیز دایر شده بود.

در این سال حادثه‌ای برای رحمت اتفاق افتاد که نزدیک بود جان خود را از دست بدهد. در موقعی که با قایق کوچک پارونی به سی پائی پاجت میرفت، باران شدید باعث ایجاد سیل در رودخانه شده و قایق را واژگون کرده بود. رحمت پس از مدتی شنا که شاید بتواند خود را نجات دهد فهمیده بود که طغیان آب کوشش او را بی نتیجه نموده. خوشبختانه در این اثنا به تنه درختی برخورد کرده بود و آنرا چسبیده و بسختی خود را به ساحل رسانده بود. چهار نفر همراهان او نیز نجات یافته و در کنار رودخانه بجهتجوی او پرداخته بودند. پس از دو روز پیاده روی به قریه وارد شدند. بومیان تا مدت‌ها از یادآوری این حادثه و اینکه دکتر جان آنها از خطر مرگ سلامت نجات یافته احساس خوشبختی و سرور مینمودند. نتیجه فعالیت‌ها و خدمات رحمت اکنون بخوبی مشاهده میشود. اهالی منتاوا دیگر خود را پست‌تر از مردم سوماترا نمیدانستند و حسن اعتماد بنفس در وجودشان تقویت گردیده بود.

کودکان در مدارس بهائی ادعیه و الواح مبارکه را فرا گرفته و با لحن خوشی تلاوت میکردند و والدین آنها نیز کم کم آن ادعیه و آثار را از اطفال خود آموخته و تکرار مینمودند.

سرکشی مرتب رحمت از قراء و دهکده‌های منتاوا از نقطه نظر بهداشت و سلامتی، نظافت و پاکیزگی و تعلیم و تربیت و سوادآموزی نتایج چشم‌گیری برای تمام اهالی منتاوا بیار آورد ولی در این میان بهائیان از غیر بهائیان ممتاز بودند. مردان موهای خود را کوتاه کرده و تمیز نگاه میداشتند و زنان لباس

پاکیزه در بر کرده و موهای خود را با گل ارکیده آرایش میدادند. بسیاری از کودکان و بزرگسالان با سواد بودند، در صورتی که قبلاً همگی از نعمت خواندن و نوشتن بکلی بی بهره بودند. شیش و کک به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و مصرف صابون یکی از امور عادی زندگی آنان محسوب میگردید.

کنفرانس منطقه‌ای

اولین کنفرانس منطقه‌ای جنوب شرق آسیا بموجب اوامر حضرت ولی امرالله در اکتبر سال ۱۹۵۶ در جاکارتا منعقد شد و ایادی امرالله جناب علائی در این کنفرانس شرکت کردند. با اینکه رحمت مابل به ترک جزیره نبود ولی بالاخره ما باتفاق دوازده نفر از اجتای منتاوی به جاکارتا عزیمت نموده و در این کنفرانس شرکت کردیم. آماتا سی نانگا، اولین مؤمن منتاوی نطق جالبی در یکی از جلسات کنفرانس ایراد کرد. بخوبی حالت و قیافه رحمت را بخاطر می آورم که چگونه مانند پدری مهربان سرشار از غرور و خوشحالی به خطابه فصیح و جالب فرزند روحانی خود گوش میداد. انجمن شور روحانی منطقه‌ای جنوب شرق آسیا نیز در آپریل سال ۱۹۵۷ در جاکارتا تشکیل گردید و پدرم، ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن به نمایندگی از طرف حضرت ولی امرالله در این انجمن شرکت کردند. اجتای جزایر منتاوی این بار نیز ستارگان درخشان انجمن محسوب میگردیدند و بدون احساس ناراحتی از توجهی که همه شرکت کنندگان در انجمن به آنان ابراز میداشتند در کمال فرح و سرور در جلسات به تلاوت مناجات میپرداختند و در باغ وسیع حظیره القدس غذای مخصوص خود را بنحوی که معمول آنان بود تهیه نموده و برسم معهود با بقیه اجتاء تقسیم میکردند. بهائیان منتاوی اولین بومیان اندونزی بودند که در کنگره جهانی سال ۱۹۶۳ لندن پس از انتخاب اولین دوره بیت العدل اعظم الهی شرکت کردند.

رحمت به عضویت محفل روحانی منطقه‌ای جنوب شرق آسیا انتخاب گردید و ناچار بود که جزایر منتاوی را برای شرکت در جلسات محفل ترک گوید. گرچه این وضع مفایر با برنامه و مسئولیت‌های متعدد او در محل و مخالف میل قلبی او بود ولی با تسلیم در مقابل اراده الهی و توکل به تاییدات ربانی، رأی نمایندگان انجمن را محترم شمرد و وظائف مربوط به عضویت محفل روحانی منطقه‌ای و مسئولیت خدمت در جزایر منتاوی را توأمأ قبول کرد و بنحو

شایسته بانجام رساند. در سپتامبر سال ۱۹۵۷ جزایر منتاواى را به قصد جاकारتا ترک نمودیم. رحمت بنا بدستور محفل روحانى منطقه‌ای مأمور خرید زمین برای ساختمان مشرق‌الاذکار شده بود و بلافاصله پس از ورود اقدامات خود را برای حصول این منظور آغاز کرد و در اوقات فراغت نیز بمسافرتهاى تبلیغی در شهرها و قراء دور و نزدیک مبادرت نمود.

ایادی امرالله

در اوایل اکتبر در جاकारتا نامه‌ای از حضرات ایادی امرالله متیم آسیا واصل گردید که بموجب آن رحمت به عضویت هیأت معاونت ایادی منصوب گردیده بود. چنین پیشنهادی نیز قبلاً چندین بار از طرف حضرات ایادی امرالله شده بود ولی چون رحمت حاضر به ترک جزایر منتاواى حتّى برای مأموریت کوتاه مدت نبود این پیشنهادات جنبه عمل بخود نگرفت. رحمت اینبار نیز در قبول وظیفه مذکور مردّد بود و بمسافرتهاى معمول خود ادامه میداد تا آنکه تلگراف محفل روحانى ملى ایران که شامل امر مطاع حضرت ولی‌امرالله در خصوص ارتقاء رحمت به مقام ایادی امرالله بود واصل گردید. تلگراف مبارک چنین زیارت شد:

روحانى . توسط خادم طهران . به رحمت‌الله مهاجر و ابوالقاسم فیضی ارتقائشانرا بمقام ایادی امرالله اطلاع دهید. اطمینان دارم که این افتخار جدید باعث تشدید خدمات تاریخی بی سابقه ایشان خواهد بود.

دو روز طول کشید تا من رحمت را یافته و او را از مضمون تلگراف مبارک باخبر ساختم. وی بمحض اطلاع بلافاصله به جاकारتا بازگشت و در نهایت حیرت از اینهمه لطف و عنایت مولای مهربان خود را در اطاقی محبوس ساخت. ساعتها گریست و پس از دو روز دعا و مناجات بساحت حضرت ذوالجلال با رنگی پریده و حالتی سرگردان، با نهایت عبودیت سپاس خود را از اعطاء چنین مقام ارجمندی به ساحت حضرت ولی‌عزیز امرالله معروض داشت.

احتیای جاकारتا پس از اطلاع از تلگراف مبارک مصرّاً از رحمت خواستند که برای مدتی در آن شهر اقامت نماید. ولی او با وجود مسئولیتهائی که بعهدۀ وی محول شده بود تصمیم گرفت که به منتاواى مراجعت نماید تا بعداً بموجب اوامر

مطاع هیکل مبارک به انجام وظائف جدید اقدام کند. در راه بازگشت بعלת خرابی موتور کشتی "بنو" موفق به مسافرت از پادنگ به منتاوی نشدیم و چون تعمیر کشتی بیش از یکماه بطول می انجامید پس از یک هفته اقامت در پادنگ با یک کشتی بادی ماهیگیری که بطرف جزایر منتاوی میرفت، با موافقت ماهیگیران، عازم محل خود شدیم اما این کشتی نیز پس از نیمساعت حرکت بعלת طرفان دریا و برای حفظ جان مسافرین، بخصوص یک پزشک خارجی و همسرش از ادامه سفر منصرف شد و مجدداً به پادنگ بازگشت.

بمحض ورود به هتلی که قبلاً در آن اقامت کرده بودیم پیغامی را دریافت کردیم که احتیای جاکارتا خواسته بودند فوراً با آنان تماس بگیریم. آن روز پنج نوامبر سال ۱۹۵۷ بود.

صعود مولای محبوب، حضرت ولی عزیز امرالله

اکثر بهائیان عالم لحظات هولناک و جانگداز وصول خبر صعود حضرت ولی امرالله، یگانه غصن ممتاز بها را بخاطر دارند. رحمت در دفتر کوچک سرپرست هتل با تلفن با یکی از احتیاء تماس گرفت، من حالت و قیافه او را بخوبی بخاطر میآورم. رنگ صورتش پریده و صدایش گرفته بود و با ناباوری به صحبت های تلفنی گوش میداد. با حالتی مخصوص از من خواست که با منشی محفل روحانی منطقه ای صحبت کنم چون خبری را که دریافت داشته بود دور از انتظار و غیرمترقبه و باورنکردنی میدانست. در نهایت بهت و حیرت و اندوه شدید تلگراف واصله از ارض اقدس مبنی بر صعود مولای نازنین را بملکوت ابهی شنیدیم که ضمناً از رحمت خواسته بودند فوراً به لندن عزیمت نماید. شبی دردناک و فراموش نشدنی را در نهایت رنج و عذاب با تلاوت دعا و مناجات بصبح رساندیم. گونی موجودیت خود را از دست داده و پرده سیاهی وجودمان را احاطه کرده است. محبوبی که با کمال اشتیاق حاضر بودیم جان خود را در قدمش فدا سازیم ما را ترک کرده بود.

ولی عزیز امرالله، غصن ممتاز بها، پناه بی پناهان، حامی درماندگان، نیروی محرکه ای که ما را بعلمت پنجسال در مقابله با مشکلات عدیده قدرت بخشیده و پشتیبانی کرده بود ناگهان در پس پرده غیب پنهان گشته بود. خود را آورده، سرگردان و بی پناه مشاهده میکردیم. دیگر رغبتی به بازگشت به خانه و کاشه

در منتاواي در خود احساس نمی کردیم. همه چیز برای ما تمام شده بود و دیگر ارزشی نداشت.

ولی بهر حال رحمت میبایستی در مراسم تشییع عرش مبارک شرکت جوید و چون تهیه وسیله مسافرت به لندن به آسانی میسر نبود، از فرماندار که از دوستان ما بود کمک خواستیم و او نیز توانست ما را با هواپیما به جاکارتا برساند. روز بعد رحمت بسوی لندن پرواز کرد.

صعود هیکل مبارک تأثیر شدیدی در روش زندگی رحمت ایجاد کرد. حسن بذله گونی جای خود را به نرمش و ملایمت داد و چهره متبسم و خندان او که همواره بیاد دوستانش بود با غمی عمیق آلوده شد و حزن و المی وصف ناپذیر در چشمانش خانه کرد. لحظات شیرینی که با ذکر داستانهای مفرح اوقات سخت و آزار دهنده اقامت مرا در منتاواي برایم قابل تحمل میکرد، برای ابد مفقود شد. گرچه در مجامع و محافل عمومی ظاهراً آرام و تسکین یافته مینمود ولی باطناً هرگز بر غم و اندوهی که از صعود مولای محبوبش دل و جانش را در خود گرفته بود فائق نیامد.

خوشبینی و انبساط خاطری که رحمت از آن برخوردار بود بمن نیروی مقاومت در مقابل مشکلات و غلبه بر ناملایمات زندگی میداد. اوقاتی که بعلت عوارض مالاریا بسیار ضعیف شده و رنج میبردیم در حالی که با قاشق سوپ بدهانم می گذاشت با نقل داستانهای شیرین و خنده آور ساعتها مرا سرگرم میکرد و چون از دوری بستگان و وطن مألوف دلتنگ میگشتم رنج حرمان را با خواندن آهنگهای ایرانی و ضربی که بر قوطی حلبی میگرفت تخفیف میداد. گاه میگفت حتی اگر هم اکنون در طهران بودی و به رادیو گوش میدادی متوجه میشدی که هرگز خواننده ای به خوش صدائی من برای تو آواز نمی خواند. منظره آن اطاق محقر که فاقد اثاثیه و لوازم و حتی نور چراغ بود و قطرات بارانی که از شکاف سقف فرو می چکید و از در و دیوار روان میگشت همراه با صدای ضربه هائی که رحمت بر قوطی حلبی زنگ زده مینواخت آنقدر خنده آور بود که همه ناراحتی های خود را تا منتهی فراموش میکردم.

پس از صعود هیکل مبارک دیگر صدای آوازش را نشنیدم و نشانی از لبخندهایش ندیدم. نغمه هایش خاموش شد و تبسمش فراموش گشت. فقط در اوقات تلاوت دعا و مناجات با لحن خوش کلمات الهی را زمزمه میکرد و با نوای حزینش نیاز خود را بدرگاه حضرت بی نیاز عرضه میداشت، تا آخرین لحظه

حیات هرگاه مناجاتهای حضرت ولی‌امرالله را تلاوت میکرد بی‌اختیار اشک از دیدگان روان میساخت و در آتش هجر محبوب بی‌همتایش میسوخت و میگذاخت. ولی بالاجبار پس از چندی دوباره در راه خدمت امر الهی قدم استوار نمود. هدف اصلی او بازگشت به جزایر منتاواوی و ادامه خدمت و فعالیت بود که حضرت ولی‌امرالله بوی احاله فرموده بودند.

پس از شرکت در اولین جلسات حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس که بلافاصله پس از صعود هیکل مبارک تشکیل شد برای مدت چند هفته به ایران رفت تا یاران مهد امرالله را که از صعود غیر مترقبه مولای مهربان غمگین و محزون و مشوش و نگران بودند تسکین داده و موقعیت آن ایام را که وضعی خاص و استثنائی داشت توضیح و توجیه نماید.

وی از این سفر تاریخی خاطرات بسیار داشت، و میگفت اجبای ایران منتظر اعلام نام ولی‌امر دیگری بودند ولی انتظار نداشتند که شخص دیگری مثل حضرت شوقی افندی ریانی بر سریر ولایت جلوس کند و چون ایشان زمام امور امر را در کف کفایت خود بگیرد بلکه آرزو داشتند که خود هیکل مبارک دوباره بازگردند و آن روح مجسمی را که در مدت ۳۶ سال حصن حصین و پناهگاه جامعه بهائی بودند در بین خود بیابند و از برکات وجودش برخوردار شوند و از رهبری حضرتش بهره‌مند گردند.

بتدریج اجباء به حقیقت امر و تغییر و تحولی که در شرف انجام بود واقف شدند و به وظائف مهم و مسئولیتهای سنگینی که در مقابل داشتند آگاه گردیدند. رحمت نیز امیدوار بود که یاران باوفای جمال قدم کوشش خود را در خدمت بامر الهی مضاعف کنند، از مصائب و بلاهای وارده نهراسند و با توکل به تأییدات ملکوت ابهی مراحل باقیمانده از نقشه جهاد کبیر اکبر را که بید قدرت ولی‌محبوب امر الهی ترسیم گردیده طی نمایند.

با اینکه حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس توصیه فرمودند که رحمت در محلی که براحتی در دسترس باشد سکونت اختیار کند، معذک راضی به ترک محل خدمتی که بامر مولای محبوب به آن مهاجرت کرده بود نشد و مجدداً به جزایر منتاواوی مراجعت کردیم.

مراعات حکمت

بموجب اوامر هیکل مبارک قرار بود کنفرانس بین‌المللی جنوب شرق آسیا در

جاکارنا منعقد گردد و بدین جهت از ما برای کمک به تهیه مقدمات تشکیل این کنفرانس دعوت بعمل آمد. در ماه جولای ۱۹۶۸ به جاکارنا رفتیم و بکار مشغول شدیم. امور بنحو مطلوب پیشرفت میکرد، محل و سالن بزرگ و زیبایی در نظر گرفته شد و اجازه دولت اندونزی نیز برای تشکیل کنفرانس اخذ گردید. کرچه قوانین کشور اندونزی آزادی عقیده و مذهب را تأیید مینمود و امر بهائی بعنوان یک دیانت مستقل شناخته شده بود معهداً رحمت بر طبق دستورات مستقیم هیکل مبارک تبلیغات وسیع را در مورد این کنفرانس که انحصاراً برای بهائیان ترتیب یافته بود در این موقعیت که فعالیت دسته‌های متعصب مذهبی اسلامی شدت گرفته بود مناسب و معقول نمیدانست و ما را که در فکر تشکیل کمیته‌ای برای تبلیغات و انتشارات بودیم برحذر داشت که از تظاهرات بی‌رویه خودداری کنیم.

متأسفانه یکی از اعضاء محفل روحانی منطقه‌ای باتفاق شخصی که در امور تبلیغاتی تخصص داشت به جاکارنا آمدند و چون رحمت در مسافرت تبلیغی باطراف جاره رفته بود بدون توجه به نظریات او در مورد رعایت حزم و احتیاط، فعالیت‌های تبلیغاتی را با شدت و حدت تمام آغاز کردند. خبر تشکیل کنفرانس بهائی و ورود هزاران نفر از اجناب، از اطراف و اکناف جهان به جاکارنا بعنوان یکی از مهمترین اخبار روز در روزنامه‌های اندونزی انعکاس یافت و اخبار روز در روزنامه‌های اندونزی انعکاس یافت و عده بسیاری از مقامات عالی‌رتبه مملکت به جلسات تحریمی حقیقت که مقارن انعقاد جلسات کنفرانس تشکیل میشد دعوت فریدند. چند روزی بیش طول نکشید که معضلات و مشکلات از هر طرف روی آور شد و اجازه تشکیل کنفرانس از طرف وزارت ادیان لغو گردید و باوجود مراجعه مکرر و کوشش فراوانی که در زمینه کسب اجازه مجدد بعمل آمد وزارت ادیان بعلت وضع نامساعد کشور از تصمیم خود عدول نکرد.

رحمت فوراً خود را به جاکارنا رساند و بلافاصله تبلیغات راجع به کنفرانس را متوقف ساخت ولی همه کوششی که وی و جناب پیمان بعمل آوردند و باوجود ملاقاتهای خصوصی و دوستانه با مقامات متنفذ مملکتی، موفق به اخذ اجازه برای تشکیل کنفرانس در جاکارنا نشدند.

قلب و روح رحمت از این واقعه متأثر و محزون بود ولی طبق رفتاری که در تمام دوران زندگی داشت، هرگز به سرزنش احدی پرداخت و حتی کلمه‌ای راجع به آن وضع چه در جمع دوستان و چه در خلوت خانه خود اظهار نداشت. او در اینگونه

وزارت بهداشتی اندونزی شغل پر درآمدی در شهر جاکارتا به رحمت پیشنهاد کرد ولی رحمت درخواست کرد که در بیمارستان شهر کوچک پاچی تان Pacitan شغلی بوی واگذار شود. گرچه درخواست مزبور باعث حیرت و تعجب مقامات اداره بهداشتی گردید ولی با آن موافقت نمودند. رحمت اصولاً مایل نبود در نقاطی که عده بهائیان زیاد بودند زندگی کند و نقاط کوچک را از نظر امری مرجع میدانست.

قبل از حرکت از منتاوی برای وداع به تمام قراء و دهکده ها سر زد و با جمیع دوستان و یاران دیرینش ملاقات نمود. تعداد اجزاء اینک به هزاران نفر رسیده بود و هشت مدرسه بهائی تحت نظر و سرپرستی معلمین بهائی اداره میشد. جدائی از دوستان منتاوی برای رحمت فوق العاده سخت و ناگوار بود. قلب او بخاطر یاران پنجساله اش در جزایر منتاوی می طپید و حال ناچار بود این عزیزان را رها کرده و بدست سرنوشت بسپارد.

از منتاوی به پاچی تان رفتیم و رحمت در کلینیک شهر پاچی تان بمداوی بیماران مشغول شد و نزدیک دو سال تنها پزشک آن شهر بود. حق الزحمه درمانی مبلغ مشخصی نبود و هر بیمار بنا به تشخیص خود و میزان قدرت مالیش مبلغی پرداخت میکرد ولی اغلب بیماران او بطور مجانی مداوا میگرددیدند. بخاطر دارم روزی مرضی از راه دور به مطب مراجعه کرد و از میزان پولی که باید بدهد سؤال کرد. رحمت از او سؤال کرد که تا چه مقدار قادر به پرداخت می باشد، مرد دستمال کوچکی که در دست داشت باز کرد و همه محتوی آنرا که فقط چند روپیه بود نشان داد. رحمت یک روپیه برداشت و پس از معاینه او مقداری دارو نیز مجاناً بوی داد و او را مرخص کرد ولی بلافاصله پرستار درمانگاه را بدنبال بیمار فرستاد تا یک روپیه او را باضافه مبلغی اضافی پس بدهد. این درمانگاه با اینکه اکثر بیمارانش فقیر بودند و مجاناً معالجه میشدند درآمدی سرشار داشت و ما که در دوران اقامت در منتاوی موقعیتی برای خرید اجناس و خرج پول نداشتیم در پاچی تان نیز عادت خود را ترک نکردیم و بالتسبیح پس انداز قابل ملاحظه ای برای ما باقیمانده بود. رحمت قسمت اعظم این وجوه را قبل از ترک کشور اندونزی در سال ۱۹۵۸ برای خرید حظیره القدس در یک جزیره دورافتاده تقدیم نمود.

رحمت پزشکی باتجربه و حاذق و در عین حال انسان دوست و خوش رفتار بود. اغلب با روپوش سفید پزشکی کنار تخت بیماران می نشست و لوح مبارک شفا را

با لحن خوش تلاوت مینمود. حتی بیماران مسلمان او قسم یاد میکردند که خواندن دعا توسط او در بهبود وضع و درمان دردهشان مؤثر است و در موقع استماع آن احساس راحتی و فراغت مینمایند. بندرت بخاطر دارم که بیماران او شفا نیافته باشند. در تمام دوران طبابت رابطه‌ای نزدیک و صمیمی با بیماران خود داشت. فراموش نمیکنم که در سیبروت مرد جوانی که به بیماری روانی مبتلی شده بود شدیداً تحت مراقبت قرار گرفته و در محلی که سابقاً یکی از سلولهای زندانیان بود نگهداری میشد و چون وسائل درمان او در جزیره وجود نداشت منتظر ورود کشتی و انتقال او به پادنگ بودیم. هیچکس جرأت عبور از نزدیکی محل اقامت او را نداشت و غذای او را به سر چوبی بلند بسته و بداخل سلول میفرستادند. مردم قریه از مقابل او رد شده و او را مورد مسخره قرار میدادند. تنها کسی که بدیدن این بیمار میرفت و او را نوازش نموده و تسکین میداد رحمت بود. یکبار من از فاصله دور و امنی بتماشای ملاقات رحمت با او رفتم. این شخص در ملت پانزده دقیقه که طیبش با او بود رفتاری کاملاً عادی داشت، به آرامی صحبت میکرد و بوضوح خوشحال بود و میخندید. وقتی که رحمت میخواست او را ترک کند باصرار و با بوسیدن دست او درخواست میکرد بیشتر نزد او بماند و قول گرفت که باز هم به دیدنش برود. همین بیمار آرام لحظه‌ای بعد مجدداً به بی‌تابی و فریاد پرداخت. رحمت این قضیه را بشوخی گرفته و میگفت جوان بیمار با او احساس همدردی میکند چون او را هم مثل خود دیوانه میندازد. در حقیقت کلید رمز این معما مهر و محبت بی‌شائبه‌ای بود که رحمت نسبت به این بیمار جوان و نگون‌بخت ابراز میداشت، محبتی که در قلب هیچیک از ما نسبت به او نبود.

تقدیر از خدمات

نماینده رسمی دولت اندونزی و اساتید دانشگاه پادنگ در سل ۱۹۶۰ از جزایر منتاواای بازدید بعمل آورده و گزارشی رسمی در ۱۱۵ صفحه در مورد امر بهانی و فعالیت‌های دکتر مهاجر تهیه نمودند.

آقای سی هوم‌بینگ Sihombing استاد دانشگاه و آقای سررادی ساستراسلامت Suradisastra Slamet رئیس دانشکده حقوق دانشگاه پادنگ نظریات خود را بشرح ذیل تهیه نموده و انتشار دادند:

انتشار دین بهانی از سال ۱۹۵۵ در سیبروت آغاز گردید. این دیانت از

کشور ایران سرچشمه گرفته و شارع آن بنام بهاءالله منتسب به یکی از خانواده‌های معروف و ثروتمند ایرانی است. مبلغین این دیانت اکثراً افراد تحصیل کرده و از اهالی ایران میباشند. اینان در هر نقطه‌ای که سکونت اختیار میکنند به تبلیغ و انتشار دیانت خود می‌پردازند. پیروان بهاءالله خود را بهائی مینامند و با وجود قلت تعداد در تمام نقاط دنیا پراکنده شده و وجود دارند. بهائیان افراد ثروتمندی هستند، سران و اداره کنندگان جامعه بهائی کنفرانس‌های متعددی در سراسر جهان منعقد می‌سازند. این کنفرانسها برای آنان اهمیتی حیاتی دارد زیرا گزارش گسترش و پیشرفت جامعه و فعالیت‌های آن در این کنفرانسها مطرح میگردد.

پیشرفت دیانت بهائی را در سیروت میتوان بصورت زیر توضیح داد: در سال ۱۹۵۵ پزشکی ایرانی بنام دکتر رحمت‌الله مهاجر که از طرف دولت استخدام شده بود به سیروت وارد شد. این پزشک که برای تأمین بهداشت و مداوای بیماران کمک و فعالیت میکرد در عین حال در تبلیغ و اشاعه دیانت بهائی بسیار فعال بود. او برای رفتن به دهکده‌های دور افتاده و متعدد جزیره با مشکلات و خطرات بسیار مواجه گردید و با وجود مقابله با خطر مرگ، دارو و وسایل دیگر را مجاناً به اهالی آن قراء میرساند. در نتیجه فعالیت‌های دکتر مهاجر در مدتی قلیل عده بسیاری دیانت بهائی را پذیرفتند و تا حال که سال ۱۹۶۰ میباشد در سیروت سلاتان قریب ۲۵۰۰ بهائی وجود دارد و تعداد آنان روز بروز بیشتر میشود.

طریقه تبلیغ بهائیان، بدیع، قابل توجه و مخصوص بخودشان است. اینان برای جلب و جذب مردم از سایر گروههای مذهبی که در متناوای وجود دارند صورتی بهتر میباشند.

بهائیان مستقیماً با مردم تماس نمیگیرند، به خانه‌های آنان میروند و با آنها بر سر سفره غذا می‌نشینند و مباحثها و سالها در وسط جنگل با اهالی محل زندگی میکنند. بظور خلاصه باید گفت که فعالیت هیچیک از گروههای مذهبی، بخصوص از نقطه نظر شجاعت، استقامت، پشتکار و همچنین حسنیّت و کمک ب مردم با بهائیان سیروت قابل مقایسه و همانند نیست.

تضییقات در اندونزی

مخالفت با اجتهاد و ممانعت از فعالیت‌های امری در اندونزی افزایش یافت و سیل

بلایا و محن از هر طرف آنان را احاطه نمود. تعدادی اجبای منتاواى بحسب محکوم شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. مقامات دولتی آنها را به تیری از امر و کتمان عقیده مجبور نمودند و متأسفانه برخی از آنها نتوانستند ایستادگی کنند وى اکثرأ در مقابل فشارها مقاومت نموده و بر امر مستقیم مانند. تعدادی از بهائیان محبوس شده و سالها عمر خود را در زندان گذراندند. رحمت در سال ۱۹۶۴ به اندونزی عزیمت نمود تا به محفل روحانی ملی اندونزی برای اتخاذ خط مشی مقتضی در مقابله با اینگونه تضيیقات و فشارها مساعدت نماید. سپس به پادنگ رفت و از فرماندار آن ناحیه درخواست نمود که از آزار و اذیت بهائیان منتاواى جلوگیری نماید. خوشبختانه در اثر دخالت فرماندار سوماترا، مقامات دولتی تا حد زیادی از تضيیقات نسبت به اجبأ، کاسته و از ایذاء بهائیان منتاواى جلوگیری کردند.

در همه این احوال و با وجود مشکلات فراوان، اطفال بهائی منتاواى به تحصیل در مدارس بهائی که تعداد آن به بیست بالغ شده بود ادامه دادند. در سال ۱۹۷۰ رحمت مجدداً به اندونزی عزیمت نمود. فعالیت های امری بدستور دولت اندونزی از سال ۱۹۶۲ ممنوع گردید و در اثر معاندت گروههای مذهبی مسیحی که فعالیت آنها توسعه یافته بود، اطفال بهائی منتاواى بشدت در معرض فشار و تهاجم قرار گرفته و امکان مقاومت آنان ضعیف شده بود، رحمت پیشنهاد نمود مدرسه ای شبانه روزی برای آنان تأسیس گردد. این استدعا مورد تصویب معهد اعلی قرار گرفت و متعاقباً خانه کوچکی در پادنگ اجاره شد و خانم و آقای دکتر آسانی که از مهاجرین قدیم اندونزی بودند مسئولیت مسافرت به جزایر منتاواى و کمک و مساعدت به تأسیس و برقراری مدرسه شبانه روزی را بعهده گرفتند. رحمت از جناب منوچهر طهماسبیان که تصمیم داشت به نایلد مهاجرت نماید درخواست کرد که به پادنگ رفته و به خانم عصمت وحدت که داوطلبانه سرپرستی مدرسه را بعهده گرفته بود کمک و مساعدت نماید. خانم وحدت از مهاجرین قدیم اندونزی بودند که چند ماهی نیز برای دیدار ما به منتاواى آمده بودند و محبت زیادی نسبت به بومیان آن جزایر ابراز مینمودند. منوچهر طهماسبیان چندین بار باتفاق آقای سورپ سوکیمان Surip Sukiman، یکی از معلمین مدارس بهائی، از جزایر منتاواى و سیروت دیدار کرد و توانست تعدادی از محصلین بهائی را همراه خود به پادنگ بیاورد. بهائی دیگری بنام کریم Karim که قبلاً مسلمان متعصبی بود و بوسیله رحمت در زمره پیروان امر



خانه های منتارای



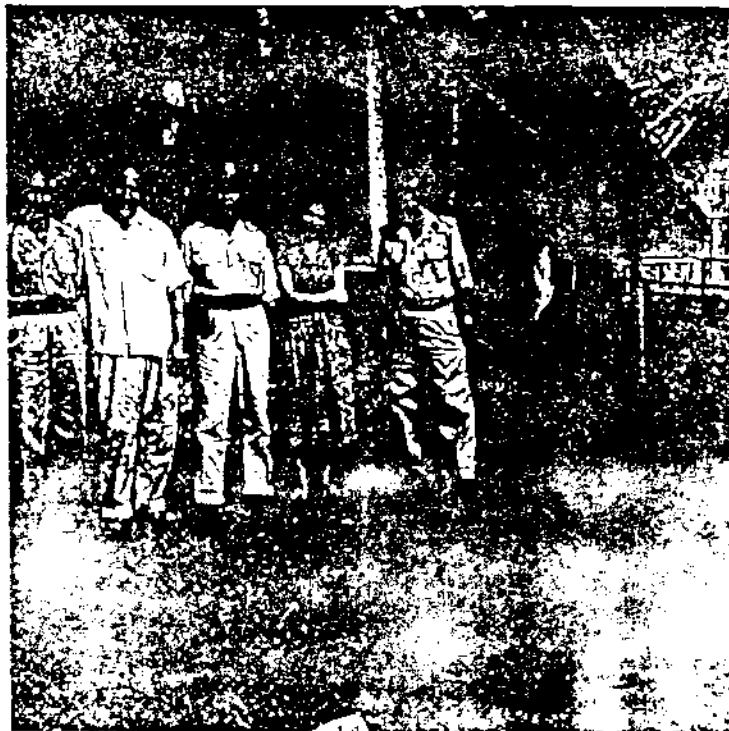
قریه موآ راسی بروت ۱۹۹۱



بکثیر از اهالی منداوانی در لباس محلی،
از سر تا پا خان کوبی شده.



همه کودکان بوسیله رحمت معاینه
و واکسینه می شوند.



سندوق چامات (شهردار) در مقابل خانه محقر ما.



زوج خوشحال اهل جزائر منتاواى



کنفرانس قاره‌ای، سنکاپور، ۱۹۵۸
دین اسرائیل حساب لروی آیواس نماینده حضرت ولی‌عصر(عج) در عکس دیده می‌شود.

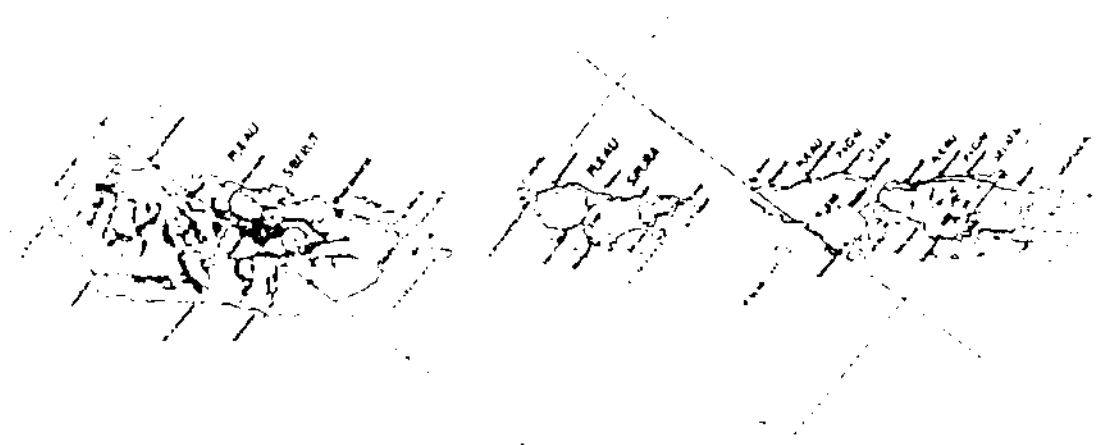


خوانان پیشی در اسرائیل پدیدگی

جمال قدم درآمده و برای واکسیناسیون اهالی بومی به جزایر مندروی اعزام گردیده بود در این اقدامات کمک‌های ارزنده‌ای مبدول داشت، این شخص کلمه بهائی را روی بازوی خود خال کوی کرده بود. اطفال این مدرسه که حال تعدادشان به بیست نفر رسیده موفق به ادامه تحصیل در دبیرستان گردیدند و تعدادی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدند.

هنوز بسیاری از والدین این اطفال آن مرد مهربان و آرامی را که "سی لوتورو" Silotora خطاب میکردند بخاطر دارند که چگونه همراه آنان سر روی زمین مساک و آلوده می‌نشست و حروف الفبا را با کشیدن شکل پرندگان و حیوانات به آنان می‌آموخت و فرزندانشان را روی زانوی خود می‌نشاند و با صبر و حوصله و محبت بی‌اندازه به آنان با لحن خوش خود تلاوت دعا و مناجات می‌نمود.

در سال دوم سفر دیگر به جزایر متنازای سفر کرد. در آخرین دیدارش در اپریل ۱۹۰۰ که به یادنگ رفته بود خوابی دید که فوق‌العاده موجب سرور و فرح قلب او شد. سالها قبل از ایادی امرالله جناب سمندری درخواست کرده بود که چنانچه قبل از او صعود نمودند در محضر اقدس جمال قدم نام او را ذکر کنند. در عالم رویا جناب سمندری اظهار داشتند که قولی را که داده بودند و وظیفه‌ای را که بعهده گرفته بودند انجام داده‌اند.



جزایر متنازای

فصل سوّم

آینده درخشان

اقامت درساله ما در پاچیتان راحت و آرام نبود. برای تبلیغ امر مبارک به مسلمانان محلّ کوششی فراوان و فعالیتّی متفاوت از آنچه برای نشر نفعات در بین اهالی بومی معمول بود لازم و ضروری مینمود و با اینکه اهالی شهر پزشک خودشان را دوست داشتند و او را از خارجیان دیگری که میشناختند متفاوت یافته بودند باسانی جذب اعتقادات مذهبی او نشدند.

آخرین مرحله و قسمت اخیر نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر آغاز شده بود و رحمت ناچار بنا به تقاضای حضرات ایادی مقیم ارض اقدس میبایستی برای شرکت در خدمات و فعالیتّهای جدید و مورد نیاز فوری در سایر نقاط جهان، کشور اندونزی را ترک گوید. وی در اکتبر ۱۹۶۰ جهت شرکت در مجمع عمومی حضرات ایادی امرالله که در دوران پنجساله قیادت ایادی امرالله سالی یکبار تشکیل میشد رهسپار ارض اقدس شد و منعم در این دوران فرصتی یافته و به دیدار والدین خویش نائل آمدم. این مسافرت در حقیقت پایان دوران بسیار عزیز و مفتنم زندگی ما محسوب میگردد و بمنزله ترک وطن جدیدی بشمار می آمد که به آن مألوف گشته و پیوندی ابدی با آن حاصل کرده بودیم و جدائی از آن بسیار رنج آور مینمود.

در مدت اقامت چند ساله در آن سرزمین هزاران نفر به شریعه حضرت ربّه العالمین راهنمایی شدند و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله ما را بعنوان فاتحان و فارسان امرجمال قدم مفتخر و متباهی فرمودند و عنایات و فضل بیمنتهایشان را شامل حال رحمت که بیش از ۳۵ سال از عمرش نمی گذشت فرموده و او را به مقام شامخ ایادی امرالله ارتقاء دادند. حال فصل جدیدی در زندگی او آغاز میشد و دایره فعالیتّهای او در میدان تبلیغ و نشر نفعات الهی وسعت فوق العاده یافته و در طریق خدمات بدیع و ارزنده دیگری قرار میگرفت که با شمول تأییدات جمال اقدس ابهی بسیار موقّیّت آمیز بود.

حضرت ولی امرالله بدو چهار نفر از حضرات ایادی امرالله، جناب موسی بنانی، جناب جان ریارتز، جناب ویلیام سیرز و جناب ایناک اولینگا را بعنوان ایادی

امرانلله مقیم افریقا معرفی فرموده بودند. جناب جان ریارتز در مجمع عمومی حضرات ایادی در سال ۱۹۶۰ مراجعت قریب الوقوع خود را از افریقا به کانادا باطلاع مجمع رساندند و حضرات ایادی نیز از رحمت خواستند که بجای ایشان عازم افریقا شود. این درخواست برای رحمت بسیار غیرمنتظره بود زیرا هیکل مبارک او را بسمت ایادی امرانلله برای جنوب شرق آسیا منصوب فرموده بودند و آرزوی رحمت نیز آن بود که تا پایان زندگی به انجام خدمت در آن نواحی ادامه دهد. روزهای متوالی در اعتاب مقننه بدعا و مناجات مشغول گشتیم و آخرالامر، با اینکه ترک میدان خدمت قدیم برایش بسیار رنج آور مینمود، پیشنهاد حضرات ایادی را پذیرفت و درخواست نمود که علاوه بر افریقا کماکان خدماتش را در جنوب شرق آسیا نیز ادامه دهد.

ما ارض مقصود را با تمامی مایملکمان که بیش از یک چمدان نبود به قصد افریقا ترک کردیم و از جناب پیمان درخواست نمودیم که همه وسائل و اثاث ما را در اندونزی بفروش برسانند. مسافرت به افریقا خاطره مهاجرت اول ما را به اندونزی تجدید نمود. ما بار دیگر بدون آمادگی قبلی عازم محل خدمتی شدیم که کاملاً برای ما ناشناخته بود و تنها اندرخته و زاد سفر توکل به عنایت حضرت بهاءالله و توسل بذیل مراحم پروردگار بود.

اولین محل توقف شهر زیبا و مدرن نایروبی بود که با جاده‌های وسیع و باغچه‌های پرگل و گیاه در اطراف، ساختمانهای مجلل و آسمان خراش، رفت و آمد وسائط نقلیه و عابرین پیاده هیچگونه شباهتی با اوضاع و احوال محلی و ساکنین بومی جزایر منتاواي نداشت.

روز بعد نایروبی را با یک هواپیمای کوچک که بسته‌های پستی را حمل مینمود ترک نموده و بسوی نقطه جدید سکونت خود کامپالا حرکت نمودیم. این شهر بعنوان مرکز اصلی کار و خدمت رحمت منظور گردیده بود. هواپیما که مسافر دیگری غیر از ما نداشت برای توزیع و جمع محموله‌های پستی چندین بار در دهکده‌های مختلف بزمین نشست اینبار نیز قیافه شاد و خندان بومیان افریقائی که گرد هواپیما جمع میشدند دل رحمت را رسود و روحش را باهتزاز آورد. آرامشی مخصوص در دل و جان خود یافت و فوراً به فکر طرحی برای اتساع دائره امرانلله در سرتاسر قاره افریقا افتاد تا بتواند بومیان آن قاره را که بسیار مورد عنایت و علاقه حضرت ولی امرانلله بودند بیش از پیش در ظل خیمه امر مقلس جمال ابهی مجتمع نماید. پس از ورود به کامپالا بمنزل ایادی امرانلله

جناب موسی بنانی رفتیم. اجتهای کامپالا مشغول تهیه مقدمات افتتاح مشرق‌الاذکار که آخرین مراحل ساختمان آن جریان داشت بودند. سرور و انبساط خاصی در اهل بهاء مشاهده میشد. تدارک انجام مراسم افتتاح مشرق‌الاذکار در حضور ایادی امرالله امة البهاء روحیه خانم و پذیرائی از صدها نفر اجتهائی که از چهار گوشه جهان به کامپالا خواهند آمد هیجانی دلپذیر ایجاد کرده بود. این شور و هیجان و فعالیت‌های گسترده رحمت را از مقصد و نیت اصلی یعنی تبلیغ امرالله بازداشت و در روز پس از ورود به کامپالا برای دیدار نقاط داخلی یوگاندا و ممالک مجاوره از قبیل تانزانیا، کنیا و شمال رودزیا به سیر و سفر مشغول شد. مجله اخبار امری ورود رحمت را به کامپالا چنین توضیح داد:

ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر، مهاجر قبلی اندونزی، که بجای ایادی امرالله جناب جان ریارتز بافریقا آمده‌اند وظائف خود را علاوه بر افریقا در جنوب شرق آسیا نیز ادامه خواهند داد.

من بتدریج میزان تغییر در زندگی خصوصی خودمان را احساس میکردم. اگرچه ما در منتاوا ای روزهای متوالی از هم دور بودیم ولی آنجا جزیره‌ای کوچک بود و اگر ضرورت ایجاب میکرد رحمت ولو چند روز در راه بود خود را به منزل میرسائید. حال در محلی کاملاً غریب تنها مانده بودم و امیدی که بتوانم او را در مورد لزوم فراخوانم نداشتم و نمیدانستم که این وضع تا بیست سال دیگر ادامه خواهد یافت.

روز عزیمت رحمت، من بعنوان اقامت موقت به YWCA، پانسیون که توسط میسیونهای پروتستان برای خانمهای افریقائی تأسیس شده بود منتقل شدم و امیدوار بودم که بتوانم هرچه زودتر محلی برای اقامت خود پیدا کنم. در این پانسیون من تنها فرد غیر افریقائی بودم و با اینکه ساکنین آنجا نهایت محبت را ابراز میداشتند بعلت ندانستن زبان سواحیلی و اغذیه نامانوس و محیط متفاوت و نامناسب خاطرات ایام اولیه ورود به منتاوا برایم تجدید شد. احساس بیماری میکردم و اشتهای به غذا را از دست داده بودم و عوارض بیماری مالاریا که سالها بدان مبتلا بودم عود نموده بود.

عاقبت بنا بر توصیه سرپرست YWCA به بیمارستانی که مخصوص افریقائیان بود برای آزمایش و درمان مراجعه کردم. پزشک درمانگاه با تبسم بمن اطلاع داد که باردار هستم ولی بعلت کم‌خونی شدید ناشی از مالاریا باید تحت

مراقبت پزشک متخصص قرار گیرم و چنانچه مراجعه به پزشکان و بیمارستانهای خارجی برایم مقدور نیست بهتر آنست که کامپالا را ترک کرده و به نقطه دیگری بروم زیرا بیمارستانهای مخصوص افریقائیان فاقد وسائل مورد احتیاج برای مداوا بودند. متأسفانه من مأوانی نداشتیم و ناچار وضع موجود تلگرافی به رحمت اطلاع داده شد. چند روز بعد او را در آستانه اطاق خود یافتیم در حالی که سرپرست اقامتگاه بدنبال او بود و شدیداً اخطار میکرد که ورود مردان بآن قسمت ساختمان ممنوع است. چند دقیقه‌نی به ما وقت داده شد که مختصر اثاثیه خود را جمع‌آوری کنم تا بتوانیم به هتلی کوچک و اطافی محقر نقل مکان کنیم. لازم بود که هرچه زودتر تصمیمی جدی درباره وضع سلامت من گرفته شود و بهترین راه حل در آن مورد استثنائی آن بود که به آلمان که عموی من در آنجا اقامت داشتند بروم تا بتوانم تحت نظر طبیبان متخصص قرار گیرم. در مشاوره با حضرات ایادی امرالله بنانی و ریارتز حضور رحمت در کامپالا و شرکت او در مراسم افتتاح مشرق‌الاذکار ضروری تشخیص داده شد و من ناچار عازم آلمان شدم. حرکت من به تنهایی و با عدم صحت و نداشتن کمک و همراه چنان باعث پریشانی و ناراحتی رحمت شده بود که کیف دستی خود را که حاوی اوراق شناسائی و گذرنامه و بلیط هواپیما و پول و سایر اوراق و اسناد بود در فرودگاه بجا گذاشته و فراموش کرده بود. خوشبختانه پلیس انگلیسی کامپالا پس از چند روز آنها یافته و باو بازگرداندند. رحمت عقیده داشت که هیچ فعالیت‌ی ولو با کوشش و همت فراوان همراه باشد به نتیجه نمیرسد مگر آنکه اراده الهی در انجام آن قرار گرفته باشد. عزیمت ما به افریقا از جمله این امور بود. من تمام دوران بارداری را در آلمان گذراندم و نتوانستم به افریقا مراجعت کنم و باین ترتیب اقامت ما در افریقا به بوته فراموشی سپرده شد. از آن بعد دیگر خانه و کاشانه‌ی دائمی نیافتیم و در طی ۲۵ سال زندگی آینده خود به هشت کشور مختلف در چهار قاره عالم نقل مکان کردیم.

چند هفته قبل از افتتاح مشرق‌الاذکار کامپالا، رحمت گاه باتفاق ایادی امرالله جناب جان ریارتز و هنگامی نیز بمعیت جناب علی نخجوانی، که در آن ایام بسمت معاونت ایادی امرالله منصوب شده بودند، از بسیاری از قراء و قصبات و شهرها و دهکده‌های یوگاندا بازدید بعمل آورد.

مجله بهائی نیوز یوگاندا شرح این دیدارها را چنین گزارش داده است:

ما در این ایام از دیدار پرشمر و غیر منتظره دو ایادی امرالله که همزمان

صورت گرفته بهره مند گردیده ایم ... ما بخصوص با یاران ناحیه پاسفیک برقابت برخاسته و به فتح نقاط باقیمانده و بکر و انجام تبلیغ دسته جمعی همت گماشته ایم.

ذکر رقابت با یاران پاسفیک اشاره به پیام ۱۹۵۷ حضرت ولی‌امرالله است که میفرمایند:

در منطقه اقیانوس آرام اجباء به فتوحات درخشانی نائل آمده اند که این تنها موفقیت‌های حاصله در سایر اقیانوسها و قارزات کره. ارض را تحت الشعاع قرار داده بلکه با فتوحات قارهٔ افریقا در رقابت و تقم است. (ترجمهٔ آزاد)

(۱)

از آفریقا تا آسیا

در ژانویه سال ۱۹۶۱ پس از شرکت در مراسم افتتاح مشرق‌الاذکار کامپالا و کنفرانس منعقد در آن معبد جدیدالبناء، رحمت یوگاندا را به قصد آسیا و آمریکای لاتین ترک نمود. در یادداشتهای روزانه خود مینویسد:

۲۰ ژانویه کامپالا را بقصد نایروبی و سپس یک سفر دور دنیا ترک میکنم. این یادداشتهای را در هوایما مینویسم. در کمال خضوع از آستان حق مسئلت دارم که عنایتش را شامل حال فرماید ... هرچند موج گنه اوج گرفته است ولی بفر و غفرانت معتمدیم ... دو ماه در افریقا بسر بردم. آنچه آرزو میکردم بآن رسیدم. مردم نجیب افریقا را ملاقات کردم و شاهد پیشرفت شگرف مؤسسات بهائی در آن سامان بودم. آنچه محقق است آنکه شعلهٔ انجذاب این قارهٔ تمام جهان را مشتعل خواهد کرد. این قارهٔ بقدم مبارک حضرت ولی‌امرالله متبرک شده است.

۲۳ ژانویه - افریقا را بقصد آسیا ترک میکنم. ساعت ۱۱ صبح نایروبی را بقصد پاکستان ترک کردم. در مورد همکاری چهار محفل منطقه‌ای افریقا گزارش لازم را به حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس تقدیم داشتم. چون محفل مقتس روحانی ملی انگلستان مشغول امور امری افریقا است، مناسب چنان است که توفیعات حضرت ولی‌امرالله خطاب به افریقا را جمع آوری و نشر نمایند. بنظر میرسد که حضرات ایادی امرالله در افریقا که مسئول منطقه‌های

در افریقا هستند بتوانند امور پیشرفت امر را سرپرستی و نظارت نمایند.

مردمک چشم

در سال ۱۹۶۹ رحمت در ادامه سفرهایش به غرب افریقا از کشورهای سنگال، گامبیا، غانا، نیجریه، داهومی و توگو دیدن کرد و همچنین به کشورهای گابن، کنگو، جمهوری افریقای مرکزی و زامبیا مسافرت نمود. هدف اصلی او بازدید از قراء و نقاط دوردستی بود که کمتر مورد بازدید اجتهاء قرار میگرفت. ولی با وجود مسافرتهاى متوالی از دیگر فعالیتها و خدمات امری و انجام مسئولیت‌های محوّه باز نماند. بعنوان نماینده بیت العدل اعظم الهی در مجامع شور روحانی و ملی و کنفرانس‌های متعدد حضور یافت، در مصاحبه‌های رادیونی و تلویزیونی شرکت کرد، در جلساتی که با حضور سران کشورها تشکیل میشد و در اجتماعات دانشگاهیان و در مجامع پزشکان سخنرانی نمود. ولی خوش‌ترین لحظات زندگی‌اش را اوقاتی میدانست که در منازل بومیان افریقائی و در قراء و دهکده‌های دورافتاده آنان میگذرانند. وقتی که به تبلیغ این نفوس می‌پرداخت بیان جمال مبارک را بخاطر می‌آورد که اهالی افریقا را به "مردمک چشم" تشبیه فرموده و عزیز میداشتند. قلب پاک و بی‌آلایش آنان جاذب عشق و محبت او بود و عطفوت و مهربانی او جالب دوستی بومیان و این داد و ستد روحانی موجبات برافروخته شدن نور الهی را در ارواح آنان فراهم مینمود.

اغلب میگفت که جمال اقدس ابهی حضرات ایادی امرالله را مستقیماً مأمور تبلیغ و مسئول اتّسع دایره امرالله فرموده‌اند، لذا تأتّف او از ترک جزایر منتاوی این بود که مبادا فرصتی برای انجام این منظور و وصول به این هدف اصلی بدست نیآورد، ولی افریقا موقعیت دیگری برای او فراهم کرد. هر وقت بساط تبلیغ گسترده میشد و موافق به تقلیب و ایمان بومیان قراء و قصبات میگردد روحش باهتزاز می‌آمد و نشاطی فوق‌العاده در قلبش احساس میکرد.

در قسمتی از یادداشتهایش شرح مفصّلی از اقبال اهالی یک قریه در مائرویا ذکر می‌نماید در حالی که در همان سفر در معیت ایادی امرالله جناب اینوک اولینگا در مصاحبه‌های تلویزیونی شرکت کرده و با مقامات عالی‌رتبه دولتی ملاقات و مذاکره و در جلسات مختلف سخنرانی نموده بود، ولی بر آنها ارجی ننهاد و ذکری بمیان نیآورد است. وی در ملاقاتهای خود با اجتهاء همواره از

فتوحات عظیمه و تبلیغ دسته جمعی در آفریقا بمنظور تشویق و ترغیب آنان به قیام برای خدمت بامر الهی یاد مینمود.

فتح روحانی یک قاره

مدتها بود رحمت در این فکر بود که راهی برای همکاری کشورهای افریقائی در تبلیغ دسته جمعی بطوری که در آسیا معمول بود پیدا کند. در سال ۱۹۷۱ که به افریقا مراجعت نمود، با توجه به تجربه ای که در آسیا بدست آورده و موقعیستی که کسب نموده بود، طرحی را بنام "نقشه تبلیغی دریاچه ویکتوریا" پیشنهاد نمود که باید توسط محافل ملی یوگاندا، تانزانیا و بوروندی و شرکت یاران آن سامان مورد عمل قرار گیرد. نقشه مزبور اشاعه و گسترش امر را در میان قبائلی که در حوزه بزرگترین دریاچه افریقا زندگی میکردند تأمین مینمود. رحمت این همکاری و مشارکت اجتناب ناپذیر کشورهای هم جوار را در تهیه و اجرای طرحهای تبلیغی بسیار مهم میشمرد و خود او نیز شخصاً در پیاده کردن این طرح ها که در بسیاری از نقاط جهان تحقق یافت کمک و مساعدت بی دریغ میدول میداشت. او یاران افریقا را در دیدارهای خود به تشکیل و استقرار محافل روحانی ملی در کشورهای چاد، جمهوری آفریقای مرکزی و گابون که جزء اهداف نقشه بود تشویق و تحریص میکرد و آنان را متذکر میداشت که از عدم پیشرفت و موفقیت هراسی بدل راه نداده و نومید نگردند بلکه به سعی و کوشش خود بیفزایند و به نتایج موفقیت آمیز فعالیت های خود که قطعی الوصول است بیندیشند.

دیدار بعدی رحمت از افریقا پس از تشکیل محافل ملیته سه گانه فوق صورت گرفت. در فرودگاه جمهوری آفریقای مرکزی، کارت زرد رنگ ترانزیت را به اجتنابی که برای ملاقات وی به فرودگاه رفته بودند نشان داد و اظهار داشت که به کشور چاد خواهد رفت زیرا طبق اطلاعاتی که از آنجا به دست آمده بود، این کشور خود در کمال جد و جهد بخدمت امر الهی مشغول میباشد و بنابراین توقف خود را در آن کشور لازم نمیدانست. در نامه هائی که بمحافل روحانی ملی در قاره افریقا مرقوم میداشت نه تنها آنان را به گسترش دایره امرالله و ادامه خدمت بامر الهی تشویق مینمود بلکه با ارائه پیشنهادات و نظریات عملی و اجرایی برای تحقق نقشه، آنان را هدایت و راهنمایی میکرد.

اکثر محافل به پیشنهادات و آراء صائبه وی پاسخ مثبت دادند و طرق پیشنهادی وی را بمرحله اجرا و عمل در آوردند. از جمله محفل روحانی ملی رودزیا بود که در راپرت خود مینویسد:

همانطور که ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر در اولین دیدارشان از رودزیا تاکید نمودند، مؤسسه تربیت مبلغ برای تعلیم به ناشرین نفعات الله بمنظور تسریع در جریان تبلیغ دسته جمعی تشکیل گردید. یک گروه پنج نفری از این مبلغین تعلیم یافته که بنواحی گوکونه Gokoe اعزام شده بودند موفق به تبلیغ و تسجیل پانصد مصدق جدید گردیدند که رئیس بزرگ قبیله نمان گو Neman Gew نیز جزء آنان میباشد. مبلغین مستقر در این ناحیه همچنین با قبائل دور افتاده باتونگا Batonga ارتباط یافته و به تشکیل یک محفل روحانی محلی توفیق حاصل نمودند.

چندی بعد رحمت به جمهوری افریقای مرکزی سفر نمود. خانم ژان مقری مهاجر بنگوی Bangui شرح این سفر را چنین توصیف میکند:

همسرم که برای دریافت نامه‌های ما بشهر رفته بود در شکاف صندوق پستی یادداشتی مشاهده میکند که در آن نوشته شده بود دکتر مهاجر در هتل مینروا Minerva اقامت دارند. این خبر بسیار باعث تعجب ما شد. روز قبل که برای اولین بار پس از رفع بازداشت اجتناب (که با اتهام جعلی توطئه علیه دولت انجام گرفته بود) به مسافرت تبلیغی رفته بودیم هنگام توقف در ترانکونی سه نفر نسبت بامر اظهار تمایل کردند. یکی از آنها آناناس بزرگی بما هدیه کرد که آنرا با حضور دکتر مهاجر صرف کنیم. دکتر مهاجر اظهار داشتند وقتی کسی از روی محبت هدیه‌ای بشما میدهد قطعاً دارای قلب پاک و رنوفی است و شما باید به تبلیغ او بکوشید. ما نیز چنین کردیم و آن شخص که ژوزف نامیده میشد بامر میارک مؤمن گردید. دکتر مهاجر در مورد خرید حظیره القدس که یکی از اهداف نقشه بیت العدل اعظم بود استفسار کردند. ما چهار محلی را برای این منظور در نظر گرفته بودیم و به معیت ایشان برای بازدید از آنها روانه شدیم. دکتر مهاجر محلی سم را مناسب دانسته و گفتند حال برای کسب توفیق و جلب تأیید برای خرید این محلی باید بدرگاه جمال ابهی متوسل شویم. سپس از اتومبیل پیاده شده و بطرف ساختمان متوجه گردیده و به تلاوت دعا و مناجات پرداختند.

دیگر برای بازدید محلّ چهارم رفتیم و حال ساختمانی که دکتر مهاجر برای آن دعا کردند محلّ حظیرة القدس می ما میباشد.

شام را بانّماق دکتر مهاجر در رستوران کوچکی در مرکز شهر بنگوی صرف کردیم. وقت را مغتنم شمرده و از ایشان پرسیدیم چرا بعضی اوقات انجام وظائف امری و وصول باهدف آن باید اینقدر طاقت فرسا باشد و فی المثل برای اخذ رسمیت امر با اینکه سانها با تمام قوی کوشیده ایم هنوز موفق نشده ایم و این کار انجام نیافته است. دکتر مهاجر در جواب گفتند ما هنوز به اهمیت زمان تحقّق امور واقف نیستیم، باید به عنایات جمال مبارک توکل کنیم و در سعی و کوششمان کوتاهی نوزیم. اگر همه درها را بسته دیدیم برای مدتی آن موضوع را بحال خود واگذاریم و پس از آن دوباره اقدامات جدیدی را شروع کنیم و مضمّن باشیم که باین ترتیب ابواب بسته باز خواهد شد. مدتی نگذشت که امر بهانی بوسیله مقامات دولتی برسمیت شناخته شد، آنگاه بوضوح غنّت تأخیر در انجام این امر را مشاهده کردیم. وصول به هدف در موقع خود می بایستی با مساعدت و همکاری جناب دکتر عزیزنودی بنحو بسیار باشکوهی بانجام برسد.

در ژانویه ۱۹۷۱ رحمت به نمایندگی معهد اعلی در کنفرانس قاره ای که در منرویا و لیبی برگزار میشد شرکت نمود و در یکی از جلسات اظهار داشت:

افریقا بسرعت رو به پیشرفت و تقدّم است و جوامع افریقائی که دوران جوانی و صباوت خود را میگذرانند بتدریج متشکل شده و رشد میکنند. شاخه درخت را تا نرم و جوان است میتوان چنان پرورش داد که راست و مستقیم بایستد ولی وقتی رشد کرد و محکم شد تربیت آن ممکن نیست.

تا کنون چهل و یک کشور و بیست و دو منطقه در قاره افریقا فتح گردیده و نفوس مقدّسه ای در ظلّ خیمه امر مبارک مجتمع شده اند خداوند افریقا را برای خود حفظ فرموده و از آلودگی مادی دور نگاه داشته است که اکنون چون زمینی بکر آماده تخم افشانی و پذیرفتن تمدّن جهانی بهانی است. ما در این محفل گرد آمده ایم تا با تعاطی افکار و مشورت با یکدیگر طرق مؤثری برای فتح روحانی این قاره عظیمه پیدا کنیم. نتیجه و ثمره این کنفرانس باید تغلیب قلوب مردمان و اشاعه امر مبارک در همه کشورهای این قاره باشد برای تبلیغ امر و حیات نفوس به شریعة الهی راه روشن

واحد و بخصوصی وجود ندارد و سر و رمزی در میان نیست. اهالی دهکده‌ها و افراد قبائل خصائص و خصائل مشابهی دارند. اینان با هم زندگی کرده و باعناق یکدیگر بکار میپردازند و در حقیقت جمعاً یک واحد محسوب میگردند. راه تبلیغ این نفوس ارانۀ محبت حقیقی و الفت واقعی است که جالب اطمینان خاطر و دوستی آنها میگردد. ابلاغ تعالیم و مبانی امر مبارک باید بتدریج و مستمر و ملاقات و دیدار با آنها بدفعات مکرر صورت گیرد. ما گاه تخمی می‌افشانیم ولی آنرا بحال خود رها کرده و فراموش میکنیم، و این به نتیجه دلخواه منجر نمی‌شود. اگر توجه خود را فقط به یک ناحیه معطوف کنیم و اقدامات خود را به نشر نفعات الله در آن منحصر سازیم، پس از اینکه نتیجه حاصل گردید می‌توانیم به سایر نقاط بپردازیم. تبلیغ امر محدود به افراد و یا طبقه‌ای بخصوص نیست. در افریقا در عین حال که باید به سراغ افراد قبائل متفاوتی رفت از تبلیغ افراد تحصیل کرده که بایستی مسئولیت‌های امر را در آینده ایام بعهدہ بگیرند نباید غافل ماند. جوانان را قبل از آنکه به درگیری‌های سیاسی و تحویل نامعقول فکری دچار شوند باید به طریق امر مبارک رهنمون شد. باید دامنه ابلاغ امر مبارک را به محیط تحصیلی و دانشگاهها گسترش داد تا دانش‌پژوهان نیز از وصول به سرچشمه علم الهی بی‌بهره نمانند. در افریقا پنجاه و یک دانشگاه وجود دارد که باید جزء اهداف تبلیغی شما منظور گردد.

اعزام قوای امدادی

در سال ۱۹۷۲ که نقشه نه ساله مراحل اخیر خود را طی می‌کرد، لزوم کمک و مساعدت عده بیشتری از اجناب برای وصول باهدف نقشه در قاره افریقا محسوس بود. رحمت پس از استیذان از بیت العدل اعظم الهی شخصاً با اجناب ایران، هندوستان، مالزی و فیلیپین ملاقات نمود و اهمیت موضوع را گوشزد کرد و نتیجتاً نفوسی برای کمک و مساعدت برادران روحانی خویش به سه ناحیه در افریقای شرقی و همچنین کشورهای سوازیلند، چاد و جمهوری گابن رهسپار گردیدند. سرریس بین‌المللی اخبار بهائی در گزارش خود می‌نویسد:

چهل نفر از اجبای ایران ندای بیت‌العظم را اجابت نموده و به افریقا عزیمت نموده‌اند. اینان آمادگی خود را برای خدمت امر اعلام داشته و داوطلب گردیده‌اند که به محلّ مأموریت خود اعزام شوند. بیست و یک نفر دیگر از یاران مسالک سائره، یازده نفر از هندوستان، شش نفر از مالزی و چهار نفر از فیلیپین باین جنود مجنّه پیوسته و عازم میدان خدمت در افریقا گردیده‌اند. جناب سانکارلن نائیر واسودوان عضو هیئت مشاورین غرب آسیا پس از ملاقات با ایادی امرالله دکتر مهاجر قیام به خدمت نموده و در صف مقتم لشکر نجات مشعل فروزان و روشنی‌بخش امر بهاء را بدست گرفته و به میدان وفا قدم نهادند.

محفل روحانی ملّی سوازیلند طیّ نامه‌ای خطاب به محفل روحانی ملّی مالزی در مورد قیام یاران آن سرزمین چنین مینگارد:

از وصول این خیر جانبخش بینهایت مسرور و شادمان گشتیم. تعدادی چادر خریداری شده تا مبلغین سیار بتوانند در حین مسافرت در نقاط دور افتاده در آن باسراحت پردازند. امیدواریم که سایر اجبای حضرت رحمن از روش جدید ابلاغ امر مبارک در این سامان که نتایج بسیار موفّقیت آمیزی داشته است پیروی نمایند.

شش نفر از اجبای مالزی که سه نفرشان عضو محفل روحانی ملّی بودند داوطلبانه به افریقا عزیمت نمودند و جامعه بهائی مالزی ملزم به انتخاب سه عضو جدید برای محفل ملّی آن کشور گردید. چهار نفر از یاران فیلیپین که یک نفر از آنان عضو محفل روحانی ملّی و یک نفر عضو هیئت معاونت بودند به قصد خدمت به افریقا عزیمت کردند. آقای سیلان ناداراجان عضو محفل ملّی مالزی که بنا به توصیه رحمت به کشور گینه جدید مهاجرت کرده بودند بمن چنین گفتند:

تلگرافی از ایادی امرالله دکتر مهاجر دایر به درخواست اعزام مبلغین سیار به افریقا واصل گردید. خوشبختانه در آن ایام تعداد قابل ملاحظه‌ای از جوانان مشتاق شرکت در این برنامه بودند و اعزام آنان بسیار سهل و ساده می‌نمود. لذا طیّ تلگرافی آمادگی آنان را با اطلاع دکتر مهاجر رساندیم. چند روز بعد جناب دکتر مهاجر به مالزی وارد شده و در جلسه محفل اشتیاق و

علاقه جوانان و سرعت عمل و اقدام محفل روحانی را ستودند. سپس با تبسم از اعضای محفل سؤال کردند کدامیک از آنان برای راهنمایی و سرپرستی جوانان همراه آنان خواهند بود؟ در مقابل این سؤال غیر منتظره همگی مبهوت ماندیم. چند دقیقه سکوت بین ما حکمفرما شد و بعد سه نفر از اعضا محفل آمادگی خود را برای این خدمت اعلام نمودند. دکتر مهاجر با شادی محسوس گفتند: حال موضوع را با اطلاع اعضا هیئت معاونت برسانید و از طرف من بگویند باتفاق سه عضو محفل روحانی آماده عزیمت به افریقا شوند.

عده بسیاری از مهاجرین جوان داستانهای مشابهی برای من تعریف میکردند که هنگامی که در حرم اقدس در مقامات مقتسه بدعا مشغول بودند و یا در راه حرکت به هندوستان بودند رحمت آنها را دیده و تشویق به مهاجرت به نقاط دیگر کرده بود. جناب پرویز حاتمی که بعدها بخدمت در ارض اقدس با خانم خود باریارا و دو فرزندشان مشغول شدند میگفتند:

من طبق نقشه مهاجرتی ایران خود را برای عزیمت به تایلند آماده میکردم. چند شب قبل از عزیمت به نقطه معهود به دفتر لجنة مهاجرت برای خداحافظی رفتم دکتر مهاجر در آنجا حضور داشتند و از من سؤال کردند که چرا میخواهم به تایلند بروم جواب دادم چون طبق نقشه مهاجرتی ایران این نقطه به مهاجر احتیاج دارد. دکتر مهاجر گفتند «شما این هجرت را به خاطر جمال مبارک می کنید یا به خاطر خودتان» عرض کردم به خاطر جمال مبارک. با کمال محبت گفتند «در این صورت به افریقا بروید» و خودشان در عرض یک هفته ویزای سه مملکت افریقائی تانزانیا، کنیا و زامبیا را تهیه نمودند و اجازه تشریف را بر خلاف انتظار من گرفتند و مرا به سوی سرنوشت فرستادند.

ایشان به ملاقات مهاجرین و احبابا ولو در دورترین نقاط بودند میرفتند. روزی به ایشان گفتم که یک فرد بهائی در نقطه ای دورافتاده زندگی میکند. اظهار علاقه کردند که به ملاقاتش بروند. تا جایی که ممکن بود با اتوموبیل رفتیم و چندین کیلومتر بقیه را پیاده طی کردیم. ساعتها در گرمای سوزان و بدون غذا حرکت می کردیم در فکر بودم که باید ناهاری برای ایشان تهیه کنم ولی وسیله ای نبود. در همین موقع از مزرعه ای عبور کردیم. ایشان

چند عدد نوبیای سبز از تپه ای کردند و خاک آنرا با آستین پیراهن خود زدودند و بنده و ایشان آن روز را با خوردن این چند نوبیا گذراندیم. این واقعه درسی همیشگی برای زندگی من بود و هنوز لذت آن ناهار را به خاطر دارم.

جوان دیگری داستان مهاجرت خود را چنین شرح میدهد:

چندین هفته متوالی برای کسب اطلاعات درباره یکی از اهداف مهاجرتی به لجنه ملی مهاجرت مراجعه میکردم و چون هنوز اطلاعات لازم در دست نبود لجنه توصیه میکرد که صبر کنم تا بتوانند آنها را تهیه و در اختیار من بگذارند. عاقبت تصمیم گرفتم که برای آخرین بار به لجنه مهاجرت مراجعه نموده و اگر موفق به کسب اطلاعات لازم نشدم بکلی از عزیمت به هجرت صرفنظر نمایم. در لجنه با شخصی روبرو شدم که قبلاً وی را ندیده بودم، این شخص محترم اطلاعات جامع، دقیق و روشنی در خصوص کشورهای مختلف افریقائی داشت که در اختیارم گذاشت. شهرها و نقاطی که احتیاج به مهاجر داشت معرفی کرد و حتی امکانات شفلی را در نقاط مختلف افریقا برایم توضیح و توجیه نمود. آنچنان ممنون و شاکر شدم که از صمیم قلب به ستایش او پرداختم و گفتم ای کاش محفل مقدس ملی شما را زودتر به عضویت این لجنه انتخاب میکرد. با تبسمی خاضعانه جواب داد ای کاش کسی این توصیه را زودتر به محفل ملی تقدیم میداشت.

چند ماه بعد در افریقا آن جوان پی برد که آن شخصی را که تشویق بعضویت لجنه مهاجرت میکرده دکتر رحمت الله مهاجر بود.

داستان دیگر مربوط به فزاد خزین است که در سن ۱۷ سالگی برای مشورت درباره مهاجرت خواهر بزرگترش بملاقات رحمت رفت. خواهر فزاد خود را برای مهاجرت آماده میساخت و فزاد با حسرت شاهد اقدامات مقتضائی خواهرش قبل از عزیمت از ایران بود. فزاد چنین بخاطر میآورد:

دکتر مهاجر بسیار افسرده و خسته بنظر میرسید و اظهار میداشت که مدت مدیدی است که از خانواده خود دور شده و آرزوی نیز که سالروز تولد یگانه دخترش بود بیشتر مفارقت او را حس میکنند. شنیدن اظهار ناراحتی از مفارقت از خانواده مرا متوجه ساخت که ایشار حیات در راه خدمت کار

سهل و آسانی نیست. در حالیکه من میخواستم پرسشهای خواهرم را بازگو کنم جناب دکتر مهاجر از من سؤال کردند که چرا خود من داوطلب هجرت نمی شوم؟ عرض کردم که فقط ۱۷ سال دارم و پدرم با این امر موافقت نمیکند. ایشان گفتند این مطلب را با پدر در میان بگذار شاید بتوانی موافقت او را جلب کنی. مشورت با خانواده چند روز پیش طول نکشید و با توصیه دکتر مهاجر اجازه پدر و خانواده حاصل گردید و عازم افریقا شدم.

دفعه بعدی که فواد رحمت را ملاقات کرد در کنیا بود که او با کمال خوشحالی احوال و اخبار خانواده اش را باو میداد.

رحمت شخصاً جوانان را برای اقدام به تبلیغ دسته جمعی همراهی مینمود و قدم به قدم آنان را راهنمایی و هدایت میکرد. بجوانان توصیه مینمود که بصورت گروهی مسافرت کنند، لحظه ای از دعا و مناجات غافل نمانند، پس از ورود به دهکده ها ملاقات با رئیس قبیله را مقتم بر هر امری دانند و احترامات معموله را بجای آرند و مقصود و منظور خود را توضیح داده و بیان کنند. پس از آن با افراد قبیله تماس گرفته و به نشر نفعات الهیه مشغول گردند. وی جوانان را عشاق دلباخته جمال قدم و خادمان جانفشان آستان الهی می دانست که اگر به حرکت و جنبش درآیند و در ظل امر مصون و محفوظ بمانند به اعلی قلل فتح و پیروزی صعود نموده و موفقیت های غیر قابل تصرّی بدست خواهند آورد. جوانان مشتاق را با تجربیاتی که شخصاً در دوران خدمات چندین و چند ساله خود در میادین تبلیغ بدست آورده بود مجهز می ساخت و به آنان می آموخت که هرگز خود را مهمّ نشمارند و شخصیتی بدیع و نادر ندانند بلکه خود را وسیله ای ناچیز بشمار آرند که بفضل و عنایت الهی در ید قدرت حضرت بهاء الله قرار گرفته و به اراده و مشیت او متحرک گردیده اند. هرگز دلانلی را که موجب عدم موفقیت در امور میگردد مهمّ و بزرگ جلوه ندهند. هیچگاه خود را برتر و بالاتر از دیگران ندانند زیرا اگر عنایت حق طرفه العینی سلب شود از هر چیز بی بهره و نصیب گردیم پس باید قدر این موهبت را دانسته و شاکر و خوشوقت باشیم. سفارش میکرد که بهر نقطه ای که وارد میشوند به تبلیغ مشغول شوند و چندین بار به آن محل برگردند و باز هم به تبلیغ و تشریح پردازند. نفس تبلیغ سبب ازدیاد معلومات و درک و استنباط از مسائل امری میگردد. گاهگاه از مبتدیان بخواهند که نظامت یکی از جلسات تحرّی حقیقت

را بعهده بگیرند. با والدین جوانانی که به امر اقبال نموده‌اند ملاقات کنند و آنانرا با تعالیم مبارکه آشنا سازند. اگر مضطرب و خشمگین هستند نهراسند زیرا پس از استماع پیام الهی و درک مسائل روحانی بتدریج با فرزندان خود موافق خواهند شد. در هر نقطه‌ای که به پرتو انوار الهی روشن میگردد و افرادی به سراپرده امر الهی وارد میشوند فوراً به تأسیس کلاسهای مخصوص اطفال و تهیه برنامه‌های تزئینات معلومات امری اقدام کنند. به آنان توصیه میکرد که برای تهیه و ساختمان حظیرة القدس و مرکز بهائی با بهائیان محلی کمک و مساعدت نمایند. بکرات به ملاقات آنها بشتابند و باتفاق آنان به ترتیل آیات و تلاوت مناجات پردازند. هنگام ملاقات با مصتقین جدید از ادای سخنرانی بپرهیزند و به مصاحبت قناعت نموده و بیشتر از صمیم قلب به سخنان آنها گوش فرا دهند.

رحمت برای کمک به افزایش خدمات و مجاهدات مهاجرین، از لجنة آثار امری در هندوستان درخواست کرد که به ارسال کتب و جزوات امری به افریقا اهتمام نماید. با کمک مالی اجتنابی که مستقیماً با آنان تماس گرفته بود در ظرف مدت کوتاهی بیش از پنجاه هزار جلد کتاب و نشریه از هندوستان به افریقا سرازیر شد. ورود مهاجرین جوان و فداکار که از طرف اجنبی محل به لشکر نجات ملقب و معروف شده بودند باضافه توزیع هزاران نشریه بهائی آنچنان قدرت و نیروی تولید نمود که موفقیت و پیروزی را در وصول باهدف نقشه نه ساله تضمین کرد. خود او که در این اوقات مستمراً به افریقا سفر مینمود در بین اجنبی آن قاره از معروفیت و محبوبیت خاصی برخوردار بود. اغلب مهاجرین قاره افریقا یارانی بودند که با تشویق و راهنمایی او عازم آن دیار شده بودند و او نیز نسبت به آنان احساس مسئولیت مینمود و خود را موظف میدانست که گاه بگاه از آنان دیدار و ملاقات کند و در انجام وظیفه وجدانی بُعد مسافت و سختی راه و عدم وسائل و امکانات مسافرت را نادیده میگرفت. دو نفر از مهاجرین فیلیپینی اظهار میداشتند که دیدار رحمت عاملی بود که قدرت تحمل آنانرا در برابر شدائد و غربت و تنهایی افزایش میداد چون در تمام دورانی که در نقطه مهاجرتی ساکن بودند شخص دیگری بملاقاتشان نمیرفت. رحمت گاه پس از هیجده ساعت مسافرت با کامیون، اتوبوس و سایر وسائل، خسته و کوفته بیدارشان میشتافت و از بستگان و خانواده‌هایشان که در فیلیپین ملاقات کرده بود برای آنان حکایت کرده و هدایای اقایشان را تسلیم مینمود و احتیاجات

مالی ایشان را تأمین میکرد. یکی دو روز نزدشان بسر میبرد و به تشویق آنها میپرداخت و با وعده دیدار بعدی آنان را شاد و مستبشر میساخت و باز بسیر و سفر میپرداخت. منظور از این ملاقاتها گرفتن گزارش یا مطرح نمودن مسائل غامض و یا تجسس در نحوه کار و فعالیت آنان نبود، نمیخواست ببیند که دستور العمل ها و توصیه های او را بمنصه اجراء گذاشته اند یا نه. هدف اصلی آن بود که روح خدمت و فداکاری را تقویت نموده و قلوبشان را بمحبت حقیقی شاد و مستبشر کرده و در اجرای وظائف روحانی معین و دستیار آنان باشد. همواره میگفت من اگر بتوانم قلوب اجباء را شاد سازم و با ارائه طریق خدمت مشوق آنان باشم و در عین حال چند نفری را به شریعه رحمانی راهنمایی کنم قلباً راضی و خوشنود خواهم بود.

قلب او با بومیان بود

در سال ۱۹۷۳ رحمت مجدداً به یک رشته مسافرتها طولانی در قاره افریقا اقدام کرد. طرح تبلیغ دسته جمعی در کشور بوتسوانا با مشاوره با محفل روحانی ملی توسعه یافت و گروه کثیری به جمع اهل بهاء پیوستند. گزارشی که در این مورد تهیه گردیده حاکی است که:

با راهنمایی و مساعدت ایادی امرالله، مهاجرین و اجبای محلی سله بی پیکوه Selebipikwe به چند گروه تبلیغی تقسیم شده و در مدت سه هفته با تشکیل جلسات تحرری حقیقت و اقدامات و فعالیت های مداوم به تبلیغ و نشر نفعات الهیه پرداختند. نتیجه کار بسیار موفقیت آمیز بود و بیش از سیصد نفر بجمع اهل بهاء پیوستند. گروههای مزبور با مقامات دولتی ملاقات نمودند و جلسات بزرگ تبلیغی در مدارس و همچنین حظیره القدس محلی دائر و عده قابل ملاحظه ای از متحرران حقیقت در آن شرکت نمودند. امر بهائی کاملاً در این شهر و نقاط مجاور شناخته شده و شهرت یافته است. نتایج این برنامه بمراتب بیش از آنست که اکنون مشاهده میشود. بسیاری از مصدقین جدید از شهر به نقاط دیگر منتقل میشوند و تعدادی از آنان به قراء و دهکده های خود باز میگردند و بدین ترتیب امر الهی در نقاط دور و نزدیک توسعه یافته و منتشر خواهد شد.

در ماه سپتامبر همان سال طرح جدید شش ماهه محلی با کمک رحمت در

زامبیا آغاز شد. در راپورت مربوط به این نقشه چنین آمده است:
 در طی نقشه‌ای که از ۲۰ اکتبر ۱۹۷۳ آغاز گردید و در ۲۱ آپریل ۱۹۷۴ خاتمه یافت هزار و پانصد مصدق جدید در منطقه شمال زامبیا همزمان با اوائل نقشه پنج ساله بیت العدل اعظم الهی تسجیل گردیدند.

پس از یک مسافرت طولانی و خسته کننده به آکرا Accra پایتخت گانا Ghana وارد شد. همانطور که غالباً اتفاق میافتاد بعثت بی اطلاعی اجتهاء از ورودش برنامه خاصی ترتیب داده نشده بود. مجله اخبار امری گانا در شماره اکتبر ۱۹۷۳ مینویسد:

ایادی امرالله دکتر مهاجر باتفاق جناب اردکانی عضو هیئت مشاورین قاره‌ای از توگو Togo، داهومی Dahomy، نیجریا Nigeria و کنیا Kenya دیدار نموده و به آکرا Accra وارد شدند.

رحمت در یادداشت‌های خود مینویسد:

بعد از سفر به نقاط مختلفه ... باتفاق جناب اردکانی در ۲۳ اگست ۱۹۷۳ به داکار رسیدیم. پیام بیت العدل اعظم را زیارت نمودم و تصمیم سفر را بعون الهی بر آن گرفتم که از حداکثر ممالک افریقائی اگر تأییدات جمال اقدس ابهی شامل گردد عبور نمایم. در داکار چند نفر از جوانان افریقائی به ملاقات آمدند. در نهایت صفا و سادگی بودند. بنظر آوردم که به جوانان اندونزی و جاوه شبیه‌اند. اگر یک مؤسسه تبلیغی در این مملکت مانند حظیره القدس جاکارتا درست شود، صدها جوان محصل که تازه مدرسه متوسطه را تمام کرده‌اند میتوانند از شهرهای اطراف باین مؤسسه تبلیغی بشتابند و یک هفته در امر مبارک عمیق شوند و سپس ندای الهی را بقرآء و قصبات خود برسانند. بخصوص در ممالک آزاد غرب افریقا مثل گانا، گامبیا و مونروویا این امر کاملاً عملی و مؤثر است و سبب تبلیغ و هدایت هزاران هزار نفوس خواهد گشت. خدایا تأیید کن که این نفوس با استعداد و پاک و مشتاق بامر جلیل تو اقبال نمایند. شاید چنین مؤسسه‌ای از طرف اجتهای عزیز ایران تأسیس و تقویت شود و حتی بوسیله جوانان ایرانی تدریس شود. خوبی میتوان بساط تبلیغ را در غرب افریقا برپا نمود و شرق و غرب را دست در آغوش یکدیگر نمود. شاید هزاران بار زودتر از

انکه ما نصرّ و تخیل می نمائیم. فقط تأییدات جمال اقدس ابهی لازم است و بس.

خانم بهین نیویرت مهاجر زامبیا خاطره ملاقات با رحمت را در لومومباشی چنین شرح میدهد:

دکتر مهاجر عزیز برای اولین بار در تابستان ۱۹۷۳ در لومومباشی به ملاقات ما آمدند. با همه ذوق و شوقی که اجّاء برای ملاقات و دیدار با ایشان و تهیّه و تدارک استقبال و محلّ سکونت مناسب داشتند، با اینکه تلگراف خبر ورودشان را دریافت کرده بودیم باز هم با تأخیر فراوان به فرودگاه رسیدیم. دکتر مهاجر مدتی طولانی در فرودگاه منتظر مانده و نمی دانستند بکجا باید بروند. اجّاء بمحض دیدن ایشان پروانه وار بگرد شمع وجودشان جمع آمده و با تکبیر الله ابهی و خواندن اشعار از ایشان استقبال کردند. دکتر مهاجر با وجود خستگی شدید در جمع دوستان نشستند و پس از تلاوت زیارتنامه حضرت عبدالبهاء به همه سؤالات اجّاء پاسخ گفتند و نسبت بهمه مهر و محبت زایدالوصف خود را ابراز داشتند. برآستی قلب این مرد بزرگوار مملوّ از عشق دوستان بود و آنان نیز باین ندای محبت همیشه پاسخ مثبت میدادند. چون دریافت ریزای کشور زئیر با مشکلی روبرو شده بود و ناچار مدت اقامتشان طولانی گردید، همه ما نگران شده و برای رفع مشکل به مشورت نشستیم ولی جناب دکتر مهاجر میفرمودند که جای هیچ نگرانی نیست و حضرت بهاءالله خود گره از مشکلات خواهند گشود. برآستی نیز چنین شد و اشکال مزبور بزودی مرتفع گردید.

خانم اولّا پالوسکا Ola Paulowska مهاجر قدیمی زئیر مشروحاً دیدار رحمت را از نواحی بوکاوو Bukavu چنین بیان میدارد:

مناطق کای ویرا Kavivira و اوویرا Uvirira همواره اولین محل توقف قبل از ورود به جاده باریک کنار دریاچه محسوب میشد. محافل روحانی در اطراف این دریاچه مانند دانه های تسیع ردیف بودند. یک شب جلسه ملاقاتی در حظیره القدس کای ویرا منعقد گردید. این محل کوچک ساخته شده از خشت و گِل و شاخه های درخت، مملوّ از جمعیت اجّاء بود. دکتر مهاجر عمیقاً بومیان را دوست میداشت و بومیان نیز متقابلاً بایشان

محبت میورزیدند و بهمین جهت سریعاً روابط روحانیه بین آنان برقرار میگردد. جناب دکتر مهاجر اظهار میداشتند «منهم مانند شما در یک کلبه گلی متولد شده‌ام پدر بزرگم مرد فقیری بود ولی آرزو داشت که فرزندانش به تحصیلات عالیة دانشگاهی موفق شوند. او عریضه‌ای در این خصوص بحضور حضرت عبدالبهاء تقدیم داشت و حضرت عبدالبهاء در پاسخ، وی را به پرداخت تبرع به صندوق خیریه دلالت فرمودند. در نتیجه اطاعت امر مبارک از طرف پدر بزرگ همه ما به ورود به دانشگاه و کسب تحصیلات عالیة موفق گردیدیم». بومیان از سخنان دکتر مهاجر بسیار لذت میبردند و رضایت خاطر حاصل میکردند؛ دکتر مهاجر آن شب ضمن بیان مسائل امری به موضوع تعلیم و تربیت اطفال پرداختند و گفتند که آموزش و پرورش باید همواره واجد جنبه روحانی و اجتماعی باشد. والدین باید با گفتار و کردار سرمشق اطفال خود باشند. ایشان به مسئولیت مادران در سنین اولیة عمر فرزندان و وظائف پدران در تعلیم و آموزش آنان که امری بسیار مهم و حیاتی است تأکید فراوان مبذول داشتند. از خاطرات دوران خردسالی خودشان که سحرگهان با صدای مناجات مادرشان از خواب بیدار میشدند بیان کردند. والدین را مؤکداً به حفظ و رعایت جانب اعتدال در رفتار با کودکان توصیه نموده و آنان را از تنبیه بدنی اطفال برحذر داشتند. در مقابل اظهارات مادری که تنبیه را برای کودکان لازم و ضروری میدانست فرمودند که اطفال مانند گلهای ظریف و حساس هستند که به آسانی آسیب می بینند. برای اینکه عملاً این موضوع را نشان دهند، گل زیبای نیلوفری را برداشته و ضربه‌ای به آن وارد کردند. آن گل ظریف افسرده و شکسته شد و گفتند کودکان مانند این گل با کوچکترین ضربه‌ای افسرده میشوند. ترمیم اشتباهاتی که در تعلیم و تربیت اطفال پیش آید بسیار مشکل است و صدمات ناشی از آن التیام پذیر نیست. والدین باید مانند باغبان ماهر، از اوائل خردسالی به پرورش اطفال که چون نهالی تازه نرم و قابل تربیت اند بپردازند و الاً وقتی بزرگ شدند و مانند درختی تنومند گردیدند تغییر مسیر رشد و نمو آنان دیگر میسر نخواهد شد. دکتر مهاجر اظهار داشتند که تنبیه بدنی اطفال ایجاد ترس و رعب در آنان خواهد نمود و کودکان برای فرار از آن به دروغ‌گویی متوسل می‌شوند و تدریجاً این صفت زشت در تمام دوران حیات در وجودشان باقی

میانند.

چند سال بعد که جلسه‌ای در حظیرة القدس بوکاوو دائر بود و موضوع به تعلیم و تربیت اطفال اختصاص داشت از خانمی که اهل فیزی Fizi بود و در جلسه چند سال پیش نیز حضور داشت سؤال کردم که آیا اطفال را تنبیه بدنی میکند؟ او با لحنی شمرده گفتار جناب مهاجر را تکرار کرد و اضافه نمود که از این اندرزا پیروی مینماید و هرگز به تنبیه بدنی اطفالش نمی‌پردازد. او تأکید میکرد که مادران باید خوددار و پرحوصله باشند تا بتوانند رفتار اطفال خود را تحتل نموده و هیچگاه آرامش خود را از دست ندهند.

دکتر مهاجر در اولین سفر خود به کی‌وو شرقی East Kivu در هشت نقطه توقف کرده و در حضور هزار و هشتصد نفر از اجباء که از هفتاد و هفت محفل روحانی محلی آمده بودند سخنرانی نمودند. ایشان پس از بازگشت به بوکاوو تصمیم به مسافرت به کینشاسا Kinshasa گرفتند و من هم با اجازه ایشان به همراهشان رفتم. در ضمن ملاقاتی که با محفل روحانی ملی زئیر داشتند از ایشان تقاضا شد به مبوگی مایا Mbugi-Maya در منطقه کاسانی شرقی Kasai Oriental عزیمت کنند و با رئیس یک فرقه مسیحی که مشکلاتی برای اجباء فراهم کرده بود ملاقات نمایند. البته این کار ابتدا آسان و دلپذیر نبود. دکتر مهاجر با حوصله ولی در کمال قدرت بودند. در مرد مزبور ذره‌ای روحانیت دیده نمی‌شد چهره دکتر مهاجر که همیشه روشن و بشاش بود در مقابل چنین اشخاص نادرست تیره و تار شد و هیچ آرزو میکردیم بتوانیم کاری کنیم که سرور ایشانرا مجدداً ببینیم. موقعیت ما از هر حیث بسیار نامناسب بود و از نظر هتل و غذا در مضیقه بودیم، هوای شهر بسیار گرم بود و به آب نیز دسترسی نداشتیم، حتی قطعه‌ای پنیر در هتل یافت نمی‌شد. . . .

وقتی به کانانگا Kananga برگشتیم و در هتل آتلانتا اقامت کردیم دکتر مهاجر بخوردن نان و پنیر و چای قناعت کردند و بمن گفتند «اولاً، تو میتوانی برای صرف غذا به رستوران بروی ولی من همین نان و پنیر را دوست دارم. تو فقط قدری چای برای من درست کن». دکتر مهاجر به چای خیلی علاقه داشتند و در تمام دوران مسافرت برای ایشان چای تهیه میکردم. گرچه ایادی امرالله اهالی قراء و دهکده‌ها را به مردم شهری ترجیح

میدادند ولی فرصت سرکشی به قصبات کاسانی Kasai بدست نیامد در دنباله اسفار برای ملاقات مهاجرین و اجتاء به لوبوم باشی Lubumbashi واقع در شبا Shaba رفتیم و دکتر مهاجر در دانشگاه آن محلّ برای محصلین سخنرانی کردند. بعد به تنهایی به زامبیا و کیتوه Kitwe که اخیراً علة زیادی در آنجا به امر مبارک اقبال کرده بودند عزیمت نمودند.

در این سفر بود که رحمت برای اولین بار برای تشویق و ترغیب یاران بتبلیغ دسته جمعی به افریقای جنوبی رفت. اوضاع افریقای جنوبی ایجاب مینمود که سفیدپوستان و سیاهپوستان بکلی از هم جدا زندگی نمایند. سفیدپوستان حتی به محله های سیاهان نزدیک نمی شدند. با اینهمه رحمت در هتلی که مخصوص سیاهپوستان بود اقامت گزید و نیمه های شب و در تاریکی مطلق به دیدار یاران و دوستان میشتافت و شکرگزار بود که وضع سیاسی آن مملکت مانع او از ملاقات بومیان آنجا نشده بود. یادداشتهای روزانه رحمت مشعر بر ضرورت مسافرت هرچه بیشتر به کشورهای افریقائی و تهیه وسائل و امکانات برای یاران آن سامان میباشد:

روز ۲۵ به باتورست وارد شدیم. عصر و شب جمعی از اجتاء را زیارت نمودیم سپس به فری تاون رفتیم دو روز ماندیم و جمعی از اجتاء را ملاقات کردیم خانم سنجز و شیدان کوچک زاده آنجا هستند و راجع به تبلیغ در سراسر مملکت صحبت ها شد. پس از دو روز به منروویا آمدیم.

این بار سوم بود که باین مملکت آمده ام با لجنة تبلیغ، محفل و جمعی از اجتاء ملاقات گشت. چند دقیقه در تلوزیون مصاحبه شد و شمایل مبارک حضرت عبدالبهاء را در تلوزیون نشان دادند و بسیار مصاحبه خوبی بود. روز بعد در رادیو بیست و پنج دقیقه مصاحبه شد و شب جلسات بسیار خوب قریب بیست نفر مبتدی امریکائی و افریقائی حاضر بودند. بسیار جلسه خوبی بود. مونروویا از هر جهت عالی و کامل بود.

پس به ابی جان آمدیم. روز سی ام اگست با اجتاء ملاقات نمودم جناب نریدی و لینکلن در یک کنفرانس دوهزار نفری از وزرای دادگستری و غیره شرکت نموده بودند و در مهمانی رئیس دولت جناب نریدی نقشه دیانت بهائی را راجع به صلح عمومی قرائت نموده بودند که عیناً در روزنامه چاپ شده بود و بسیار موفقیت آمیز بود.

۴ سپتامبر به مسافرت افریقا آمدم و هفتم به لسرتو رفتم با جمعی از اجباء و محفل روحانی و دیگران ملاقات نمودیم. روز دهم سپتامبر به سوازیلند آمدم و سه شب جلسات بسیار مفصل تبلیغی و مشورتی برپا بود. نقشه جدیدی طرح کردند که هزار و پانصد نفر بهائی جدید در هفده شهر سرحدی و یک مؤسسه تبلیغی در جنوب تأسیس نمایند. سپس روز سیزده به جوهانسبورگ برگشتیم و با محفل ملی و لجنة تبلیغ صحبت شد و نقشه شش ماهه طرح نموده که در شش ناحیه افریقای جنوبی شش نقشه تبلیغی طرح نمایند همچنین برای سیاهان یک لجنة تبلیغ مخصوص در کیپ تاون تأسیس نمایند و حظیره القدس کیپ تاون با اسم مؤسسه تبلیغی کیپ تاون نامیده شود. همچنین یک لجنة کارسپاندنس کورس در کیپ تاون تأسیس نمودند که امور کارسپاندنس کورس را در دست بگیرند و بوسیله مکاتبه تبلیغ و تقویت نمایند.

سفر افریقا در ۲۳ اکتبر تمام شد و نیمه شب به طرف رم حرکت نمودم که به تل آویو و ارض اقدس بروم. جمعا دو ماه در ممالک افریقائی گذشت.
بیش از حد تصور زیارت محافل و اجباء سبب سرور و خوشنودی کامل بود
خاطرات آن هرگز فراموش نخواهد شد.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدر آید

طرح های متمرکز برای اجرای نقشه

علت اصلی عزیمت رحمت به افریقا در سال ۱۹۷۴ استعانت یاران آن سامان برای اجرای نقشه پنج ساله بود. او معتقد بود که اجباء اغلب فتح اهداف نقشه را بسال آخر میگذارند و مصمم بود یاران را تشویق نماید که کلیه اهداف نقشه پنجساله را در دو سال اولیه تکمیل نموده و سالهای باقیمانده را صرف تقویت جوامع بهائی جدید تأسیس و قدیمی کرده و در صورت امکان فرصتی برای انجام خدماتی جدید و وصول باهدفانی بیش از آنچه در نقشه پنجساله تصریح شده است بدست آرند.

در یادداشتهای مربوط به بهار سال ۱۹۷۴ خود از همکاری و مساعدت یاران افریقا برای توسعه و پیشرفت برنامه های تبلیغی بمنظور وصول بههدف مذکور یعنی اتمام و اکمال نقشه پنجساله در دو سال اول آن یاد نموده و وظائف

سنگینی را که اجبای آن خطه بعهده گرفته‌اند بیان میدارد. رحمت در راه مسافرت به افریقا در جزیره موریس Mauritius توقف کرد و با یاران آن سامان ملاقات نمود. او معمولاً بلیط هواپیما را حتی الامکان از هندوستان تهیه میکرد زیرا قیمت بلیط مناسب‌تر از سایر کشورها بود و ضمناً میتوانست سر راه به دیدار دوستان و جوامع مقیم جزایر اقیانوس هند واقع در غرب افریقا نیز نائل شود.

اجبای موریس با مساعدت رحمت به طرح نقشه تکمیلی شش ماهه تبلیغی بمنظور فراهم کردن طرق فعالیت برای اكمال و اتمام اهداف نقشه پنجساله اقدام نمودند. این طرح در جلسه مخصوصی که برای معرفی و بجزریان انداختن آن ترتیب یافته بود مورد تأیید و استقبال دوستان نفر یاران واقع گردید. در یادداشتهای خود نوشته است:

۶ می . روز دوشنبه به رتونیون آمدم. همان شب در سنت آنا جلسه خوبی برقرار بود چند نفر مبتدی حاضر بودند و شب به سن پیر آمدم در منزل "جوزف" مهاجر کانادائی خوابیدم و صبح روز بعد به هتل آمدم و با محفل تا روز سه‌شنبه ملاقات نمودم و نقشه شش ماهه طرح شد که هر ماه ده روز در یک شهر نقشه تبلیغی داشته باشند و همه قوای تبلیغی خود را صرف نمایند پس ده روز دیگر در شهر دیگر مثل شهر قبلی اقدام کنند. همچنین راجع به "مجاهدات تبلیغ گروهی اقیانوسیته" Oceanic Collective Teaching Enterprise صحبت شد که هر سال در یکی از جزائر کمک و مساعدت نمایند.

۹ می . ماداگاسکار . جلسات خوب برقرار بود. محفل ملی لجنه تبلیغ، لجنه جوانان همه را ملاقات نموده نقشه‌های تبلیغی را بین جوانان و لجنه ملی تبلیغ قسمت نمودیم و جلسه خوب عمومی برقرار بود. وزیر کار آمده بود و جلسه بسیار خوب بود. همه جا اعلان کرده و بسیاری را دعوت نموده بودند.

۱۳ می . از ماداگاسکار به نایروبی آمدم و یک بعد از نیمه شب رسیدم. به هیلتن هتل و سپس به هتل آمباسادور آمدم و عصر کانسلرها را دیدم. اخبار خوش ارض اقدس آمده بود. طرح جوانان را تشریح و تصحیح نموده بودند.

۱۵ می . به دارالسلام آمدم و با محفل ملی ملاقات نمودیم و نقشه‌ها را

کاملاً مطالعه کردیم تعداد اجزاء در همه مملکت سیزده هزار است که بیش از چهار هزار آن در قسمت غرب تانزانیا قرار گرفته و بقیه در شرق و شمال و غیره. بالاخره محفل ملی باین نتیجه رسیدند که دو لجنة ملی تبلیغ درست کنند یکی برای غرب و یکی برای شرق و جنوب و اهداف نقشه را $\frac{1}{3}$ به غرب و $\frac{2}{3}$ به شرق بدهند که هر کدام مسئول کار خود باشند و همچنین لجنة تبلیغ در شهرها تأسیس نمایند که هدفش تبلیغ در شهرها و شهرهای کوچکتر و با اعلان امرالله توأم باشد. در صورت تصویب، همچنین کار کالجها و دانشکدهها بعهده ایشان باشد. روز شانزدهم و هفدهم اجزاء را زیارت نمودم. کنفرانس خوبی برقرار بود و از همه نقاط آمده بودند.

۱۸ می. صبح زود به نایروبی آمدم و در جلسه محفل ملی شرکت نمودم و نقشه‌هایی طرح نمودند از جمله تشکیل دو لجنة ملی تبلیغ. جمعیت اجزاء در غرب کنیا بیشتر از شرق به نسبت یک چهارم است. در هر شهری یک لجنة تبلیغ تشکیل شد که شخصیت‌های مملکتی را ملاقات و نقائیت‌های تبلیغی را اداره نماید. یک نفر از تانزانیا آمد تا ترجمه کتاب حضرات مبارک را تصحیح نماید و با دکتر منکوتی به ناکورو Nakuru رفت. باری همه در نهایت سرور و حیور بودند و کار زیادی انجام شد. انشاءالله خداوند تأیید و برکت خواهد بخشید.

۲۰ می. به کامپالا آمدم و تا ۲۴ بودم. مهمان اولینگای عزیز بودم. مرد خداشناس با حقیقتی است. در نهایت خضوع است. روحانیت و صمیمیت و محبت و حسن اتحاد و یگانگی خمیره وجود اوست. بسیار با یکدیگر مشورت نمودیم و تصمیم گرفتیم که غرب افریقا و زائیر را بخصوص مورد توجه قرار دهد و سالی چند ماه سفرهای تبلیغی نماید. او خود فاتح غرب افریقا است و ابوالفتوح است. دیگر در مشرق‌الاذکار جلسات دعای بسیار موجود بود و بیست و چهار ساعت همه اجزاء دعا و توجه نمودند. من در خانه بنائی عزیز که حال متعلق به اولینگاست مهمان بودم و پیام در کمال روحانیت و سرور گذشت.

۲۴ می. به کیگالی آمدم. جمعی از اجزاء از دهات دور آمده بودند جلسه بسیار خوبی بود و شب و صبح آنها را دیدم و صحبت بسیار نمودیم. از هوش و ذکاوت آنها تعجب نمودم. مسائل را می‌فهمند و هم سؤال میکنند و هم به بلوغ روحانی میرسند. مثل نقش حجر در صفحه خاطرات ایشان

باقی میماند. هم باهوش و هم بسیار روحانی اند و یقین است که عاقبت علمدار امر مبارک در این صفحات خواهند شد. بزبان فرانسه و سواحیلی بسیار آشنائی دارند. اغلب جوان بودند. دکتر تأیید نه سال است مهاجر روانداست و خانم او کلاسهای متعدده داشته و اینها را تربیت نموده است. حال قریب پنج هزار نفر بهائی دارند. این چه فضل و موهبتی است ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو فضل عظیم.

۲۵ می . به بوکاوو آمدم. به شهر چین گوگو و از آنجا با یک ماشین بسیار کهنه که متعلق به افریقائیها بود تا سر حد زئیر آمدم. شخص راننده و دو نفر دیگر در نهایت انسانیت و حیا بودند و محبت و خضوع مخصوص داشتند. وقتی به سر حد نزدیک میشدیم پرسیدم آیا از بهائیت شنیده‌اید راننده میگفت نه ولی شخصی که پهلوی من نشسته بود گفت الله ابهی و گفت که او بهائی است از کینگالی، بسیار جوان و محبوب بود، گفت جناب نحوی را در سفر اخیر ملاقات نموده است. باو یک انگشتر اسم اعظم و یک عکس یادگار دادم و از هم خداحافظی نمودیم. این انتشار امر در افریقاست که در هر گوشه و کناری شخصی بهائی موجود است. باری بمرز رسیدیم راه بسیار زیبا و پرطراوت بود حقیقتاً قلب افریقا بود. در مرز یک شخص آلمانی رسید و مرا تا هتل رزیدانس رسانید و به بهائی سنتر رفتم و یادداشتی گذاشتم و غروب جوان امریکائی بنام تیموتی Timothy بدیدن من آمد باهم شام خوردیم و صبح زود هشت عضو لجنة تبلیغ ناحیه‌نی را ملاقات نمودم و یکساعتی مشورت کردیم و سپس به کیسانگانی آمده‌ام. طیاره خوبی بود و قریب یکساعت طول کشید. این شهرست که حضرت ولی‌امرالله اروحنا فداه چند صباحی در آن مسکن فرموده‌اند و بی نهایت آرزوی زیارت این شهر و هتل کیسانگانی را داشتم و حالا در چند قدمی این هتل این یادداشتها را می‌نویسم. اینجا قلب قلب افریقا است سبحان ربنا الابهی و سبحان ربنا العلی الاعلی.

۵ جون لاگوس، نیجریا (Lagos, Nigeria) (Hotel Carlton) باید کنفرانسهائی برای فرانسه‌زبانان نیجریا تشکیل داد: مثلاً یک کنفرانس در ابی‌جان Abidjan، برای یاران موریتانیا، سنگال، نیجرا، ولتای علیا، توگو و داهومی و یک کنفرانس در یاونده برای افریقای مرکزی، چاد، زئیر، کامرون، گابون و کنگو. بعد از فضل و عنایت الهی برای تهیه مقدمات این

کنفرانسها مدت یکسال وقت لازم است.

رحمت در داهومی با محفل روحانی ملی ملاقات نمود و دربارهٔ وصول باهدف نقشهٔ تبلیغی توگو، نیجر و داهومی که بمنظور استقرار امر برای اولین بار در نواحی شمال داهومی تنظیم شده بود بمشاوره پرداخت. روز بعد با وزیر اطلاعات ملاقات کرد و با مخیر مجلهٔ نیوهورایزن Horizon Nouveaux مصاحبه نمود و سپس با جوامع بهانی بورگو Borgo و پورتونوو Porto Novo ملاقات کرد و در عین حال طبق عادت که وقتی در کشوری بسر میبرد بفرماندهای دیگر جهان بود به معهد اعلیٰ معروض داشت :

چند روز در نایجریا که بزیارت بعضی از اعضای محفلها و لجنه‌های تبلیغ موفق شدم در امور آن مملکت مشورت می نمودم. اگرچه زیارت اکثریت اعضا ممکن نگردید ولی ملاحظه گشت که این مملکت که از پر جمعیت ترین ممالک افریقائی است و در حقیقت یک سوم تمام افریقای سیاه در این منطقه ساکنند و در سرشماری اخیر تعداد ایشان به هشتاد میلیون بالغ گشته، از لحاظ استعداد تبلیغی بشهادت مهاجرین از یکی از مستعدترین ممالک افریقائی است ولی تا بحال فقط تعداد مؤمنین کمی از دوهزار و پانصد تجاوز نموده است یعنی تقریباً هم ردیف بوتسوانا، سوازیلند و لسوتو قرار گرفته که هر یک کمتر از یک میلیون جمعیت دارند. در این مشاورات قرار شد که اعضای حاضر با محفل ملی در جلسات آینده مشورت نمایند که پنج یا شش پروژهٔ تبلیغی در این مملکت طرح شود فقط در نقاطی که یک مهاجر ساکن و یا در نقاطی که محافل ملی قوی دارند و در سال اول در هر یک از این نقاط تعداد مؤمنین را بهزار بالغ نمایند و در سالهای بعد از نو میادین خدمت را بررسی و برای هر یک تصمیم جدید اتخاذ نمایند و اگر مهاجرین جدید در نقاط جدید مستقر شدند همین اقدامات تجدید گردد. برای تسبیح جمع کشوری در این مملکت که همه گونه استعداد و وسعت کار دارد، بضرر آمد که اجتنای عزیز ایرلند که اغلب از جوانانند تعایل شدید به یک میدان وسیع و خدمت جهانی بین المللی دارند و اگر جمعی از ایشان ولو برای یکسال یا دو سال بعنوان سفرهای تبلیغی باین مملکت بشتابند و در حقیقت یک نقشهٔ مشترک تبلیغی ایرلند و نایجریا تشکیل دهند و بعون و عنایت انهمی روز بروز روابط معنوی خود را قوی تر سازند نتایج کلیه از این

رفت و آمدها حاصل خواهد گشت لهذا عریضه‌ئی بدین مضمون به محفل ملی ایرلند مرقوم گشته تا امکانات و پیشنهادات و مسیّات خود را بعرض آن مقام مقتضی برسانند و بهدایت و حمایت آن معهد اعلیٰ بچنین امری خطیر توفیق حاصل نمایند.

امیدواریم در این نقشه پنجساله ممالک افریقای غربی بتوانند خود را در امر تبلیغ بممالک افریقای شرقی برسانند و سپس دوش بنوش جنوب و شمال قاره وسیعه را روشن ودرخشان نمایند.

در ماه جون ۱۹۷۴ هنگامی که در کامرون بود از بیت العدل اعظم استدعا نمود که مؤسسه نشر آثار امری یوگاندا را دلالت فرمایند تا تعداد چاپ کتاب "تیرو گاردن" نوشته جناب هوشمند فتح اعظم را از پانزده هزار به سی هزار افزایش دهد. چارلز لرج Charles Lerche ملاقات خود را با رحمت در لومه Lome پایتخت کشور توگو در ماه جون ۱۹۷۴ چنین شرح میدهد:

باتفاق جناب دکتر مهاجر برای تبلیغ به دهکده‌ای در حومه ایله‌ایفه Ile-Ife مرکز روحانی مردم یوروبا Yuroba رفتیم. در جلسه‌ای که تشکیل شد توجه دکتر مهاجر به مردی که دیرتر از دیگران حضور یافت جلب گردید این مرد خود را پیرو فرقه «شهود یهوه» معرفی نمود. با اینکه در بدو ورود بسیار آرام و روحانی مینمود ولی در جریان جلسه ناگهان عصبانی شده و با فریاد و صدای بلند شروع به اعتراض کرد. دکتر مهاجر با آرامش مخصوص خود به وی نزدیک شده و با او به صحبت پرداختند، پس از فراغت از مصاحبت وی بنزد اجتهاء برگشتند و گفتند شاید شما این شخص را آدم شروری میدانید ولی او مرد بدی نیست. این شخص بما آموخت که از ظاهر نفوس درباره اشخاص قضاوت نکنیم و همچنین در موقع تبلیغ اهالی دهکده‌ها بسیار مهربان بوده و حکمت را رعایت نمائیم. چنین بنظر میرسید که جناب دکتر مهاجر قادر بود که استعدادات روحانی نفوس را درک کند. با چشم بسته معنویات را مشاهده مینمودند و به جستجوی آن میپرداختند بهر کجا که قدم میگذاشتند ارواح پاک را بدور خود جلب مینمودند و در مدت قلیلی جمع کثیری را از خواب غفلت بیدار کرده بشریعة الهی رهبری میکردند.

رحمت پس از ملاقات کوتاهی در توگو به گانا بازگشت. این بار دوستان بر خلاف دفعه گذشته آماده دیدارش بودند. جلسات متعدده تشکیل گردید و مصاحبه‌ای نیز با تلویزیون ملی آن کشور بعمل آمد.

یادداشت‌های رحمت حاکی از آن است که چگونه از هر موقعیتی برای تبلیغ امر مبارک استفاده میکرد. حتی از حکایت و داستانی که در گذرگاهی شنیده بود راهی برای توسعه و پیشرفت شریعه الهی پیدا مینمود.

۱۱ جون، با تاکسی از لومه به آکرا آمدم و در حظیره القدس منزل نمودم جوانی را ملاقات نمودم که در کوماسی Kumasi بهانی شده است بدینطریق که یکی از دوستان او باو گفته که اگر من دیانتی قبول کنم بهائیت خواهد بود. او پرسید این چه دینی است گفت من در انگلستان بآن برخورددم و کتابی دارم باسم تبها، الله و مسیح و او خوانده و بسیار مایل شده است. به انگلستان برای مطبوعات بیشتری نوشته و بدینطریق محفل ملی گانا را پیدا کرده و بالاخره بامر مبارک ایمان آورده است. شخص اول که کتابرا از انگلستان گرفته هنوز مؤمن نشده چون با مؤسسات مسیحی کار میکند و نمیتواند امر را قبول کند. حالا شخص سوم این کتابرا قرض کرده و میخواند. این کتابیست که هیکل مبارک فرموده‌اند که روابط مسیحیت و امر را به بهترین وجه توجیه نموده است و میتوان از آن استفاده فراوان نمود. بنظم میآید که این کتابرا برای تبلیغ بین افریقائیان موجود در انگلستان مصرف نمایند. بدینطریق که بهر سیاه‌پوست در اروپا یک جلد بارمقان تقدیم نمایند و یقین است به مابقی نقاط افریقا خواهد رسید همچنین این بیان مبارک را که میفرمایند انگلستان در اعلان امرالله در کامان‌ولت Commonwealth تأثیر خواهد داشت و باید رل مهمی داشته باشد باین وجه اجرا خواهد شد و همچنین این بنفسه میتواند قسمتی از نقشه جوانان انگلستان واقع گردد مثلاً در روزنامه‌های افریقائیان یا هندوستانیها که بطور محلی چاپ میشود این کتب را اعلان و اعلام نمود که هر کس مایل است ایتیاع کند. همچنین یک مرکز اطلاعات با تلفن ۲۴ ساعته جوانان میتوانند دائر نمایند که به مراجعین جواب بدهند و تشکیلات و جلسات تبلیغی و سایر احتیاجات را اعلان کنند. شاید احتیای ایرانی در انگلستان میتوانند در این اعلان و تبلیغ امرالله سهمی داشته باشند.

در آکرا Accra محفل روحانی گانا Gana درخواست نمود که طرح تبلیغ خانواده‌نی یعنی تمام افراد یک فامیل را بموقع اجرا گذارند. گرچه این پیشنهاد را در سال ۱۹۷۳ مطرح نموده بود ولی طبق روش خاص خود هیچگاه درباره پیشنهادش سؤالی نیکرد و اصرار نمی‌ورزید و تصمیم نهائی را بعده خود آنان می‌گذاشت. فقط پس از مدتی اگر صلاح بود همان پیشنهاد را مجدداً ارائه میداد.

ایادی امرالله امه‌البهاء روحیه خانم که اغلب به افریقا سفر میکردند و تجربیات فراوانی از اوضاع آن خطه داشتند میفرمودند:

در افریقا از دهکده‌ای دور افتاده در وسط صحرای وسیعی دیدن کردم. این دهکده عبارت بود از یک چاه کوچک آب و چند کلبه محقر. تعداد زیادی از اهالی بهائی بودند. سرپرست قریه مرا به محلی در اطراف قریه دعوت کرد و نقطه‌ای را نشان داد و اظهار کرد که دکتر مهاجر گفته بود حظیره القدس باید در آن محل ساخته شود. بایشان گفتم محققاً منظور دکتر مهاجر یک نقطه بخصوص نبود و شما میتوانید در هر محل مناسبی نزدیک دهکده آنها بنا کنید. سرپرست قریه بعلامت نفی سرخود را تکان داد و گفت خیر دکتر مهاجر دقیقاً این نقطه را انتخاب کرد و ما نیز حظیره القدس را در همین محل بنا خواهیم کرد. او بزودی باز میگردد و بهتر اینست که تا آنموقع دستورش را اطاعت کرده باشیم.

تبلیغ مداوم

در سال ۱۹۷۵ رحمت مدت چهار ماه از دوازده کشور افریقائی دیدن کرد. گرچه معمولاً خاطرات خود را مرتباً یادداشت نمی‌نمود ولی اینبار استثنائاً تمام رویدادهای این مسافرت را از ۱۴ ماه می تا ۲۶ ماه جولای ۱۹۷۵ مرقوم داشته است. در این یادداشتها نحوه مسافرتهاى او در قاره افریقا و چگونگی اقدامات و فعالیت‌های مختلف وی تشریح گشته و تکرار خاص او به اراده مطلقه الهی در مقابله با مصائب و مشکلات و موقعیت‌های سخت و شدید بخوبی دیده میشود.

روز هفتم آپریل از انگلستان حرکت کردم و به پاریس رسیدم. قصد اخذ ویزای مالی Mali را داشتم به ابر ترمینال آمدم که در قلب پاریس است.

اینترنشنال پاریس ستر ساختمان چند طبقه وسیع و زیبایی است در نزدیکی هتل بسیار مناسب و ارزانی پیدا کردم. بقدری خسته بودم که تمام عصر را استراحت کردم. روز هشتم سفارت مالی را پیدا کردم و ویزا گرفتم. روز نهم به ایرپرت رفتم. متأسفانه بعد از ساعتها انتظار پیانه حرکت کرد و جای خالی و اضافی نداشت و مسافری منتظر همه برگشتند و من بلیط خود را برای ابی جان رزرو کردم، همان ساعت پیانه حرکت میکرد. چهار ساعت تأخیر داشت و آخر حرکتش بود که من رسیدم و خوشبختانه جا داشت و بطرف ابی جان حرکت کرد. در ایرپرت فری تاون پیانه مسافر عوض کرد و من برای مهاجرین و دوستان پیام و سلام توسط یکی از مسافری فرستادم. در همین رضوان آنها محفل ملی خود را تشکیل داده اند. دوباره به سفر خود ادامه دادم و قریب یازده شب وارد ابی جان گشتم. یکی از دوستان تلفن نموده و او مرا به حظیره القدس برد و ساعتی صحبتها نمودیم. روز ۱۱ آپریل محفل ملی را ملاقات نمودم و راجع بتبلیغ عمومی و انحصار افکار در یک نقطه و اعزام مهاجرین دانشی لااقل برای دو سه سال صحبت نمودم. این طرحی است که چندی قبل به ارض اقدس ارسال گشت بعنوان «نقشه تصاعدی تبلیغی» Progressive Teaching Plan مقصود این بود که فی المثل در نقطه ای هزار نفر تبلیغ نمایند. صد نفر اطفال و صد نفر جوانان را تربیت کنند. سال آینده بر تعداد مهاجرین اضافه شود و بر مطبوعات و مدارس اضافه گردد و کار خود را به دو هزار نفر توسعه دهند و همچنین در سالهای بعد بر مهاجر و مطبوعات و مصدقین و محصلین اضافه نمایند. محفل ملی ساحل عاج این نقشه را تصویب نموده و شهر دالونا Daloa را انتخاب نمودند که مرکز عملیات قرار دهند. زیرا هم به ابی جان نزدیک است و هم مرکز اجناس است یعنی از هر طرفی بعد از ده یا صد کیلومتر بجمعیت اجناس میرسند. جلسه بسیار موفقیت آمیزی بود. بعد از چند روز شنیدم که رئیس محفل ملی شخصاً باین شهر رفته و جمعی را تبلیغ نموده و محفل محلی را در شهر در ایام رضوان تشکیس داده اند و دو مهاجر ایرانی حاضرند که به این نقطه بروند و بسرعت مشغول اقدامات هستند که شاید در ماههای جون و جولای تبلیغ وسیعی در این ناحیه شروع نمایند.

۱۴ آپریل به طرف ابی جان مراجعت کردیم. روز بعد در سائو شهر کنفرانس

عمومی بود قریب پانزده تا بیست نفر مبتدی بودند و راجع بامر مبارک صحبت شد و سؤال و جواب بسیار گشت و سپس مبتدیان را بین اجناب قسمت نمودیم و هر کس صحبت داشت و یک جوان محصل دانشکده طت قبول نمود و تسجیل کرد. در نهایت اشتیاق بودند. شب دوباره جلسه محفل ملی تشکیل گشت و در این جلسه راجع به طرح نقشه یکسانه جدید صحت شد که اصول آن را تنظیم نمایند و در کانونشن بحث و مورد اجرا قرار دهند. از جمله مسائل این بود که در ساحل عاج قسمت شمالی آن بیشتر مسلمان نشین است و جنوبی بیشتر مسیحی است ولی در وسط مملکت کمربندی است که هیچیک از این ادیان نفوذ کامل ننموده و مردم هم مسیحی و هم مسلمانند و برای تبلیغ امرالله مساعد و حاضر است. این کمربند از طرف غرب از دانانه Danane شروع میشود که دوازده محفل روحانی موجود است سپس به دالونا Daloa می آید که قرار است مرکز تبلیغ عمومی گردد سپس به یاموسوکرو میرسد که منزل جناب صادق زاده است و بعد به دیمبوکرو Dimbokro و ارن گورو Arengourou میرسد که سرحد شرقی و مرز گانا است و لهذا قرار شد که در دو شهر اخیر نیز بتبلیغ امرالله مشغول گردند و این کمربند را که خوشبختانه جاده های اصلی از آن عبور می نماید مرکز توجه و تمرکز قوا قرار دهند و همچنین به شهر بوآکه Bouake که بزرگترین شهر بعد از ابی جان است توجه نمایند و اگر در این خط وسط، امر مبارک قدرت و احاطه نماید اشاعه آن بشمال و جنوب و شهرها و قراء مجاور کاری امکان پذیر و آسان خواهد بود. تا تأییدات جمال اقدس ابهی و همت موفور دوستان چه نماید.

گزارش محفل روحانی ملی ساحل عاج حاکی است که:

در نتیجه مشاوره ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر با محافل روحانی ملی ساحل عاج، مالی و ولتای علیا، طرح تبلیغ دسته جمعی در ناحیه دالوا نزدیک مرکز ساحل عاج که اخیراً فتح گردیده بمرحله عمل گذاشته شد و نتایج بی سابقه ای بدست آمد. در کمتر از یک سال ۱۶ محفل روحانی محلی دایر گردیده است. مصدقین جدید مسئولیت تبلیغ، تشکیل محافل روحانی جدید، تأسیس کلاسهای مخصوص اطفال، انعقاد ضیافات نوزده روزه و جلسات ایام متبرکه را عهده دار گردیده و آمادگی خود را برای توسعه

امر انهی در سراسر ناحیه اعلام داشته‌اند.

یادداشت‌هایش چنین ادامه دارد:

۱۷ آپریل ۱۹۷۵، توگو: بدین ترتیب یکپهفته در ساحل عاج بودم و روز هفدهم مستقیماً به توگو رفتم زیرا محفل ملی ایشان برای اولین بار تشکیل می‌گردد. از ایریرت با دکتر خلقتی عزیز صحبت نمودم و به هتل نی‌یونیورستی رفتم و دکتر عزیز و مورره منتظر بودند و اطاق راحتی بمن دادند و سپس دوستان را یکایک زیارت نمودم. روز هیجدهم عصر کانونشن شروع میشد و اجتهاء از اطراف آمدند و روز شنبه ۱۹، صبح جلسه کانونشن رسمی شد و تشریفات اولیه انجام گشت و میشل رئیس انجمن و الن منشی انتخاب شدند و پیام بیت‌العدل اعظم قرائت گشت و برای اجرای اهداف آن یکایک صحبت میشد. اهل راجع به تقدیم موقوفات امری صحبت شد و گویا چهار یا پنج قریه و محفل تقبل نمودند قطعات زمینی تقدیم نمایند همچنین راجع به حظار قدس، راجع به تبلیغ دسته جمعی و مسائل دیگر در پیام مذاکره شد و پیشنهادات جامع و مبسوطی از نمایندگان بعمل آمد. نقاط مستعد تبلیغ عمومی را چهارده نقطه معین نمودند از جمله خود شهر لومه که سعی نمایند مصدقین جدید را بصدها بالغ نمایند. همچنین نقاطی که باید محافل محلیه و کلاسهای درس اخلاق تأسیس شود. عصر انجمن محفل ملی جدید را انتخاب نمود و از عطر گل سرخ بنمایندگان انجمن تقدیم شد که هر وقت این رائحه را استشمام نمودند بیاد اولین محفل روحانی خود باشند. این شیشه عطر را جناب رحمانی در ایام نوروز توسط زائرین ارض اقدس فرستاده بودند. این اولین محفل روحانی ملی توگو است. شب با اعضای محفل ملی ملاقات شد. همچنین صبح زود خود ایشان از پنج صبح محفل ملی داشتند و من ساعت هشت به آنها پیوستم و محفل قابل، متحد، مجتمع، مصمم، روحانی و قوی‌البنیانی است. از اغلب نقاط عضو دارد و مشغول طرح کارها و بررسی پیشنهادات بودند و بالاخره نقشه هجده ماهه تنظیم نمودند که تا کنفرانس نایروبی تمام نقشه چهار سائله خویش را انجام دهند و این مطلب را هم بکانونشن ابلاغ نمودند و هم به بیت‌العدل اعظم تلگراف کردند و اسباب سرور و بهجت لانهایه اجتهاء گشت و یقین است که بیش از این اقدام خواهند نمود. در شب بعد با محفل ملی و لجنة تبلیغ درباره نقشه هجده ماهه مشورت شد و یک

نقشه شش ماهه اقی تنظیم نمودند که از جمله به سه قریه برای تبلیغ عمومی بروند و به بقیه کارها رسیدگی نمایند. همچنین تصمیم گرفتند که برای ۲۴ و ۲۵ ماه می دو محفل ملی داهومی و غانا را دعوت نمایند. همچنین مشاورین جناب اکیه و کاظمی را دعوت نمودند که مشورت نمایند و راجع به کنفرانس ماه جولای نقشه های اولیه طرح کنند که از این کنفرانس جوانان به چه نحو برای تبلیغ و تقویت و تربیت میتوانند استفاده نمایند. یک هفته اقامت در توگو ادامه یافت.

۲۴ آوریل ۱۹۷۵. مسافرت به ولتای علیا. صبح زود قطار به سمت اسی جان و از آنجا به ولتای علیا میرفت جناب دکتر خلقتی و دوستان دیگر در آنجا بودند دوبار ایشان را دیده بودم و جمعی را از سرخ پوستان و سیاه پوستان تبلیغ نموده اند و در تبلیغ مهارتی دارند. به فرودگاه آمده بودند. ساعتی با هم بودیم جای خوردیم و صحبت کردیم و بکمال مسرت از خاطرات خوش کانونشن و بامید دیدارها و موفقیت های آتیه از یکدیگر جدا شدیم. در اوناگودو سبحانی عزیز و مادر مهربان و خواهر و خانمش حاضر بودند و با اتفاق به خانه ایشان رفتیم. گرما از حد متجاوز بود ولی در خانه اطاق خنک تمیز موجود بود. دو روز اقامت نمودم و نهایت مهمان نوازی و محبت کردند و خانواده های دیگر مهاجرین که از اهل شیراز و در نهایت صفا و وفا هستند شب ملاقات نمودم و روز بعد رفتیم حظائر قدس را که دیدن کردیم و شب، پنج شش نفر از اجباء آمدند در منزل جناب نصرت الله و ملاقات نمودیم. جوانهای پر شور و هیجانی هستند و راجع بکارهای آتیه گفتگو نمودیم. از جمله آنها قرار است بعد از کنفرانس جوانان در لومه پنج نفر از جوانان و اجباء را به آپر ولتا بفرستند که به تبلیغ مشغول شوند. از جمله نقاط مستعد ولتای علیا یکی گانوا Gaoua است که قبیله لولی ساکن آنند و هنوز نه مسیحی و نه مسلمان شده اند و دو نفر بهانی بین ایشان موجود است و شهر بوبو Bobo که جوانان بسیار خوب دارد و از همه بهتر خود شهر اوناگودو و اطراف آن است که میگویند استعداد مردم شدید است. همچنین محفل ملی نایجر بعداً تصمیم گرفته که به ولتای علیا کمک کنند و در دو شهر گارمانچه Gaurmanche و دیپاگا Diapaga محفل روحانی تأسیس نمایند و یکی دو جمعیت دیگر در سر راه خود به اوناگودو تشکیل دهند. بعد از دو روز اقامت روز ۲۶ آوریل به نیامی

رفتیم.

۲۶ آپریل نیامی، نیجرا؛ در فرودگاه جناب کاظمی با همان طیاره آمدند یک ساعت در فرودگاه اجنآء را دیدیم و باتفاق یکدیگر به نیامی Miami رفتیم. در فرودگاه امینی عزیز و خانمش منتظر بودند و بعدا جناب جنیدی هم رسیدند و در هتل ساحل منزل نموده و از زیارت مهاجرین عزیز فداکار دیده و قلب رشک گلزار و چمن گشت. این مهاجرین عزیز دهسال است که فداکاری نموده‌اند و امسال تأسیس محفل ملی خود را به چشم خود مشاهده می‌کنند. خوشا بحال کسانی که بتوانند نتایج خدمات خود را ولو در مراحل اولیّه مشاهده کنند. انشاءالله روزی این مملکت سراسر بهائی خواهد بود و خاطرات محبت‌ها و فداکاریهای این مهاجرین ابدی و جاودانی است. باری هوا در نهایت گرما است گاهی از ۴۱ درجه سانتیگراد میگذرد. امینی میگفت وقتی به ایرپرت آمده هوا ۶۵ درجه بود. گفتم امینی هوا هرگز ۶۵ درجه نبوده گفت چرا آفتابش ۶۵ بود. فکر کردم که تحتل چنین حرارت حتی یک یا دو روزش طاقت فرساست و اینها دهسال است استقامت نموده‌اند و در کمال سرور میگویند و میخندند و زحمت میکشند و از ددها نفر بهائی و غیر بهائی پذیرائی میکنند و خدمت مینمایند. باری شب در منزل جناب جنیدی با جمعی از اجنآء ملاقات گشت و اهمیّت تشکیلات و محافل بیان شد و روز بعد صبح زود به مؤسسه تبلیغی رفتیم و دو ساعت ملاقات و مناجات و مذاکره شد و سپس به شهر برگشتیم و شب ساعت هفت بعد از ظهر به کانوشن رفتیم و محفل ملی انتخاب گشت و اغلب از جوانان. در نهایت ترتیب محفل انتخاب شد و سپس عصر نمایشی از مؤمنین اولیّه ترتیب داده بودند و رقص‌های محلی می‌نمودند. خلاصه انجمن در کمال میمنت و سرور بود. روز بعد صبح زود باز انجمن تشکیل شد و عصر محفل ملی در هتل ساحل تشکیل شد. اطاق ۴۱. این اولین جلسه محفل ملی بود. هیأت رئیسه را انتخاب نموده و راجع باجرای نقشه و محلّ محافل محلیه و کمک به آپر ولتا و حرکت جوانان برای تبلیغ و خرید حظیره القدس صحبت شد و نقشه‌ها منظم گشت و شب در منزل جناب جنیدی جلسه عروسی امینی و دورس مهاجر امریکائی بود و در کمال صفا و محبت و خوشی و وقار جلسه عروسی برگزار گردید و این مسک الختام کانوشن بود که سرور اندر سرور بود. دو روز دیگر در نیامی

ماندم و روز ۳۰ آپریل به طرف نایجر حرکت نمودم. روز آخر بالأخره بعد از دیدن چند خانه و منزل، منزل بزرگ بسیار زیبای تازه‌سازی را که قبلاً دیده بودند و همه کارش تمام بود همه اجتهاد پسندیدند و همان شب پول وثیقه‌اش را رد و بدل کردند که باسم امر مبارک ثبت نمایند و این امر مهمه نیز در همان شب تمام شد و بر سرور دوستان افزود و اینها همه بتأییدات الهی است. و این یک‌هفته در نیامی بود.

۳۰ آپریل به نایجریا. از بس هوا گرم بود مرده بودم که به شمال نایجریا حرکت کنم و یا یکسره بطرف زئیر Zaire حرکت نمایم، حتی بلیط خود را به زئیر عوض کردم و رزرو نمودم ولی بعد بتأیید الهی متکی و تصمیم گرفتم که مسافرت بشمال نایجریا را هر طور هست ادامه دهم و لهذا امروز چهارشنبه صبح زود با قطاره به مارادی Maradi آمدم. شاید با قطاره دو ساعت بود و به جلگه‌ها و سرزمین نیجر از آسمان ناظر بودم. اغلب خشک و بی آب و علف گاهی رودخانه‌نی و چشمه آبی و دریاچه‌نی در وسط صحرا دیده میشد که خانه و شهری در اطراف آن مجتمع بود. باری به فرودگاه رسیدم و پرسیدم که مایلیم به "کانو" بروم و از شخص محترمی خواهش نمودم مرا به شهر برساند و او که تنها بود گفت ماندن در شهر فایده ندارد. مرا به سر حد گمرک آورد گفت بهتر است اینجا صبر کنی هر ماشینی رد شود جا باشد ترا خواهد برد و مرا بدست مسئول گمرک سپرد که با او دوست بود و من یکی دو ساعت صبر کردم و هوا بسیار گرم بود. بسر خود آب میزدم و در مسیر هوا می‌نشستم ولی دیگر نزدیک ظهر و طاقت فرسا بود. بالأخره یک ماشین بارکشی آمد و گفت به جهت دیگر می‌رود و از سوار کردن من ابا داشت ولی بالأخره مرا سوار کرد و تا مرز نایجریا رساند. شهر جیبیا Jibia، در ضمن جوان دیگری از اهل نایجریا همین راه را می‌آمد و با من ملاطفت کرد و گفت تمام راه را با من خواهد بود و چمدان مرا بالا و پائین آورد و انگلیسی صحبت مینمود بعد دانستم که در ارتش نایجریا کار میکند و جوان بسیار مسئول و انسان بامحبت و صمیمی بود. خلاصه بمحض آنکه از گمرک رد شدیم و ویزای من بازدید شد دیدم یک قاکسی نمیدانم از کجا پیدا کرد که مرا تا کانو ببرد. بقدری مسرور شدم که حد نداشت و بقیه سفر به کانو در کمال سرور و آرامش صورت گرفت ولی پنجره‌های ماشین را نمی‌شد باز نمود زیرا

هوانیکه وارد میشد از گرمای خود ماشین شدیدتر بود. در بین راه در شهرهای کاتسینا Katsina و دیگران چند دقیقه ایستاد آب خنک گوارا پیدا کردم و قطعه نانی خریدم و بکمال سرور خوردم و شوفر تاکسی مرا به کانو به هتل سنترال آورد که بهترین هتل شهر است و این مسافرت لابد سه تا چهار ساعت طول کشید. غروب بود به هتل سنترال رسیدم درجه اول است ولی اتاقها بی نهایت گران شبی پنجاه دلار گفتم اتاق ارزاتر بدهد گفت اتاقهای ارزاتر ایرکاندیشن ندارد و بسیار گرم است گفتم مانعی ندارد. بالاخره اتاق ارزاتری که تقریباً کمتر از نصف قیمت بود داد و وقتی به اتاق رسیدم دیدم ایرکاندیشن است و دیگر خستگی‌ها و گرماهای صبح تا شام تلافی شد. حمام کردم و خوابیدم و استراحت نمودم و شب دوباره به سنترال هتل آمدم و چیزی خوردم و ساعتی در سالنهای وسیع خنک نشستم. قرار بود که در این هتل اجتناب بپذیرم من بیایند ولی کسی نیامده بود. بالاخره شب با استراحت و رفا و راحت گذشت و فردا صبح ساعت نه بطرف زاریا حرکت کردم در ماشین استیشن واگن هفت نفری ولی در وسط راه ماشین پنجر شد و ساعتی ماندیم و افریقانیها همه بهم کمک کرده و هر کس کاری انجام داد و سنگ آوردند ماشین را با دست بلند کردند چون جک نداشتند و بالاخره چرخ را عوض کردند و دوباره حرکت نمودیم و روح محبت و صمیمیتی در بین آنها موجود بود گویا همه برادر و برابرنند و بالاخره به شهر زاریا Zaria رسیدیم و این اول ماه می بود.

در شهر زاریا میدانستم که جناب دکتر صدیق منزل دارد ولی آدرس ایشان را نمی دانستم. وقتی در وسط شهر لُو ماشین پیاده شدم شخص محترمی را دیدم و از او آدرس هتلی پرسیدم و گفتم آیا دکتر صدیق را می شناسد؟ او مرا با ماشین خود به گست هاوس Guest House آورد و گفت اینجا بمان و با تلفن دانشگاه دوست خود را پیدا کن و همین جا نهار بخور و بعد از ظهر اگر کارت درست نشد من مراجعت خواهم نمود. باری به دانشکده تلفن کردم و بالاخره آدرس دکتر صدیق عزیز را پیدا نمودم نهار خوردم و با تاکسی به جهت منزل ایشان رفتم و با دیدن فامیل عزیز ایشان بسیار مسرور گشتم زیرا اولین بهائی نایجریاست که میدیدم و یقین کردم بقیه کارها درست خواهد شد. باری در منزل ایشان استراحت کردم و دو شب اجتناباً را زیارت نمودم و با اتفاق ایشان و خانم محترم و نبیل عزیز به کادونا

Kaduna رفتیم و ایشان روز قبل رفتند خیر کردند. کار آسانی نبود چند ساعت با ماشین راه است. خلاصه جلسه خوبی تشکیل بود بهائی و غیر بهائی جمعی بودند و صحبت داشتم و از جام محبت ایشان قلب سرشار گشت و آخر شب برگشتیم و روز بعد صبح زود بطرف جاس Jos رفتیم. روز یکشنبه بود نزدیک ظهر رسیدیم و به هتل رفتیم. جای زیبای خوبی بود هوای جاس در نهایت اعتدال و شهر در کمال زیبایی مثل باغ گل است. درختهای بلند سر باآسمان کشیده و شاخه‌ها و برگها صدها متر سایه افکنده و غرق گل‌های سرخ و ارغوانی است. محلی است کوهستانی مرکز قبائل است. یکی از بهترین نقاط تبلیغ عمومی است. شب به خانه رفتیم از چند نفر از اجبای زن و مرد و اطفال نازنین دیدن نمودم و روز دوشنبه به طرف گبوکو Gboko حرکت کردیم. تمام روز در اتوبوس بودم و از آنجا به یاندو Yandev رفتیم که جناب خیل‌تاش و خانم محترم ایشان و دختر کوچک نازنین کل که حقیقتاً دسته گل است اقامت دارند و به منزل ایشان وارد شدیم. فضای خانه رتک گلزار است نهایت محبت و عظمت مبذول داشته و کل شیرین شیرین‌زیانی می‌نمود. باوجود آنکه دو سال و نیم پیش ندارد دفتر محفوظات است و خوش صحبت و با محبت. خانم ایشان عصرها برای تبلیغ خانه بخانه می‌رود. در شهر ۲۳ مایلی می‌هو Hihu یا Highhu سی نفر بهائی دارند و چشم انتظارشان به فتوحات آتیه است و محفل روحانی دارند و از همه راضی هستند و همه از ایشان راضی. شب ماندیم مهمان خوان محبت ایشان بودیم و صبح جناب دکتر صدیق همراهی نمودند و تا سی چهل مایلی آمدیم تا در وسط راه ماشین برای اوگوجا Ogoja پیدا کردیم. متأسفانه در بین راه چرخ ماشین علت پیدا کرد و در وسط بیابان با مسافرن ماندیم ساعتی در زیر درخت استراحت کردیم تا بالاخره ماشینی آمد و مرا به کاکیم Gakim و محل دیگری که روز بازارشان بود آورد. جمعیت کثیری موجود بود همه نوع مردمی از مست و هشیار جمع بودند و هر کس بکاری مشغول بود. بالاخره شوفر ماشین باری که مرا باین شهر آورده بود محبت بسیار کرد و چمدانهای مرا آورد و بیک تاکسی سپرد که مرا به شهر اوگوجا Ogoja برساند. شوفر جوان خوبی بود. نهایت انسانیت نمود و باتفاق مسافرن دیگر به اوگوجا Ogoja آمدیم و او بمن صحبت نمود که در شهر جای اقامت نیست ولی در مدرسه متوسطه

مسیحی‌ها ممکن است یک اطاق به من بدهند ... رئیس مدرسه که اهل ایرلند است جولن بسیار با محبت و مهربان بمن یک اطاق در آپارتمان خود داد و اگرچه شب خود مهمان بود برای من غذا تهیه نمود و خیلی زود ناشتا آورد و با ماشین خود هفت صبح مرا بایستگاه اتوبوس رساند که بسوی ایکوم Ikom و کالابار حرکت نمایم. تا ایکوم راه هموار نبود ولی ماشین باری که نام آن گلوری بود راه را با سرعت خود هموار نمود و بکمال صفا به ایکوم Ikom رسیدیم ولی در بین راه پل اصلی خراب بود و تمام بارها را با دست بطرف دیگر رودخانه آوردند و ماشینها موجود بودند و ما مهمان ماشین اقی بودیم. بشوفر تاکسی پول دادند که ما را بشهر ایکوم Ikom آوردند. در این شهر چند نفر بهائی موجود است که من زیارت ننمودم. شهر سرحتی کامرون است. ماشین برای کالابار Calabar پیدا کردم و تا او مسافر جمع نماید نهار خوردم و ساعتی استراحت کردم و ماشین تمیز و تازه و جاقه وسیع و اسفالت و هموار و با سرعت خارق العاده حرکت میکرد. قریب دویست و هفده کیلومتر راه بود دو سه ساعته آمد و طرفهای غروب به کالابار که جنوبی‌ترین ناحیه نایجریاست رسیدیم و به هتل کاپیتال رفتم که قرار بود اجتا، بدیدن من بیایند ولی تلگراف حتی بعد از یک هفته بدستان نرسیده بود. اطاقی گرفتم و مستخدم هتل را برای خبر کردن جناب اکیه که عضو هیأت مشاورین است فرستادم با خانم خود آمد و بسیار از دیدن یکدیگر مسرور شدیم این ناحیه ایست که صدها نفر بهائی دارد و تمام این مسافرت را بدین سبب آمده‌ام که بدیدن اجتای این نقطه فائز گردم. خلاصه قرار شد روز بعد بطرف دهات برویم که روز هشتم ماه می ۱۹۷۵ است. عصر یکشنبه حرکت کردیم و باولین ده بهائی رسیدیم که اسم آن ایکوت اوبا Iokt Uba است شب در آنجا دو منزل یوسف ماندم که خانه بزرگی دارد و ثروتمند است و جناب الینگا و روحیه خانم مهمان او بوده‌اند. دو زن و چند فرزند دارد. جوان است و شب و روز کار میکند. پدر او رئیس ده بود و خود شخص محترمی است و شب جمعی از اجتا، را دیدن نمودم و روز بعد جمعی را و بالأخره بطرف شهرهای دیگر حرکت نمودم. در این قریه مؤسسه تبلیغی مناسبی ساخته‌اند و یوسف در ده دیگر زمینی تقدیم نموده است. تمام این ناحیه سی و شش هزار نفر جمعیت دارد. ششصد نفر بهائی ذیرای پانزده محفل روحانی. فقط دو مدرسه ابتدائی یکی

چهار کلاسه یکی شش کلاسه موجود است و مدرسه متوسطه ندارند. قرار شد دو ایگر زمین اینستیتوت (مؤسسه) را برای مدرسه متوسطه تخصیص دهند و سال اول در اطاق بسازند و از دولت تقیاض نمایند که مدرسه متوسطه در ده ایشان دائر شود سیصد طفل محصل بهائی در این ناحیه موجود است که پس از کلاسه‌های چهارم یا ششم تحصیل آینده‌ای ندارند. باید به شهر بروند که ۲۵۰ کیلومتر دور است و مستلزم مخارج است و یا آنکه از تحصیل محروم خواهند بود و شاید محفل ملی فقط خرج شیروانی آنرا بدهد و بقیه مخارج را خود اجتهاء عهده‌دار خواهند گشت و اگر این دو اطاق ساخته شود سال دیگر دو اطاق دیگر باید بسازند تا چهار سال تمام اطاقها تمام شود و مدرسه متوسطه دائر گردد که سبب خیر و برکت ابدی این اقوام است بخصوص اطفال بهائی ترقی خواهند کرد و شاید جناب اکیه بتواند دو نفر جوان انگلیسی زبان را در کالابار در مدرسه خود هفته‌نی دو روز استخدام نماید و آنها در این دهات منزل نمایند و پنج روز هفته را بدرس امری اطفال مشغول گردند. همچنین بایشان توصیه نماید که خانه‌های خود را خانه بهائی و معبد بهائی نامند و گلها و میوه‌های بسیار بکارند که اطفال نازنین را رزق یومیه است. پنج نفر بعنوان لجنه مبعوث شدند که کار ساختمان را بانتهی رسانند و این پیشنهادها بمحفل ملی رفته تا چگونه تصویب شده و بمرحله عمل درآیند. ۱۰ ماه می باتفاق اسکار و ماسی و خانم اکیه بطرف جاده مامفه رفتیم شاید کمتر از هزار نفر بهائی در طول این جاده موجود است همه کسانی را که دیدیم از دیگران تحصیلات بیشتری دارند و جوان تر و مشتاق ترند. از سه یا چهار ده گذشتیم. در این ناحیه قبیله اجاکام Ejacham منزل نموده و بسیاری از ایشان مؤمن و مصدقند و صدها و هزارها دیگر از این قبیله موجودند که قابل تبلیغ و تربیتند. بالآخره روز یکشنبه ۱۱ می به کالابار مراجعت نموده و در هتل تاج محال اطاق شماره ده منزل کردم قصد داشتم از راه زمینی به مامفه بروم ولی طاقت چند بار ماشین عوض کردن در خود ندیدم. بهتر دانستم با طیاره به دوالا بروم و از آنجا به نقاط دیگر امروز ۱۴ ماه می است بطرف دوالا به عون و عنایت الهی حرکت خواهم نمود. نتیجه مشاورات با جنابان اکیه، اسکار، دکتر صدیق و دیگران برای یک نقشه تبلیغی در نایجریا بصورت جدولی درآمده که خلاصه آن بقرار ذیل است:

۱. نقاط مهمی که باید محفل روحانی محلی تشکیل شود اغلب مراکز استانها: بنین سیتی Benin city، اونیتشا Onitsha، اویو Oyo، اوشوگبو Oshogbo، ایجووادی Ijebu Ode، مندوگری Mandughari، ایلورین Ilorin، آباکلیکی Abakiliki، کتاگورا Kontagora، سوکوتو Sokoto، ماکودی Makudi، گوسوا Gusua، اگوجا Oguoja، کانو Kano، باکلو Baclu.

۲. نقاطی که تعلیم و تربیت و مرتی لازم است: کالابار Calabar، مامفه Mamfe، اجاگا Ejagha، بویو Buyo، اکپا Akpa.

۳. نقاطی که تبلیغ دسته جمعی ممکن است: جاس Jos توسط مبلغین ایرلندی، شمال مبلغین ایرانی و شرق، جنوب شرقی مبلغین انگلیسی زبان مسیحی.

۴. احتیاجات مهاجرتی: پرت هارکورت Port Harcourt، دکترها؛ کانو Kano، دکتر و معلمین ایرانی؛ آبا Aba، محصل، معلم؛ جاس Jos، مهندسين کشاورزی؛ بنی سیتی Beni City، محصل، معلم؛ نسوکا Nsuka (شهر دانشگاهی) . معلم، محصل.

۵. مبلغین سیار: جاس Jos. از ایرلند، کانادا. تبلیغ قبائل همه ساله. شمال از ایران، عربستان. تبلیغ مسلمانان از اگست تا دسامبر. غرب، انگلیسی زبان. تبلیغ مسیحیها تمام سال. جنوب شرقی جون تا دسامبر. تبلیغ مسیحیها، تعلیم و تربیت.

همچنین به بیت العدل اعظم پیشنهاد شد در صورت تصویب جناب نوبدی را به نایجریا اعزام دارند که با اداره مهاجرت صحبت نماید و شاید اجازه مبلغ بهائی ده بیست نفر بدهند و تقاضا برای پنجاه نفر از تمام ملل آسیائی و اروپائی و امریکائی باشد که راه را برای اقامت مهاجرین و مبلغین سیار باز نماید و شاید بعد از کنفرانس کنیا کنفرانسی در نایجریا یا کامرون برای غرب افریقا تشکیل شود.

در نامه مورخ ۱۲ می ۱۹۷۵، رحمت مشروح پیشنهادات خود را که بمحفل روحانی ارائه داده بود به ساحت بیت العدل اعظم الهی چنین معروض داشته است: در اطراف کالابار در ناحیه ایکانگ Ikang که تقریباً ششصد نفر بهائی ذیرای دارند بیش از هزار طفل بهائی وجود دارد فقط دو مدرسه ابتدائی یکی چهار کلاسه و یکی شش کلاسه موجود است و مدرسه متوسطه در

تمام منطقه که بیش از سی و شش هزار نفر جمعیت دارد موجود نیست . . . زمین اینستیتوت ده ایگر است که دو ایگر آن مصرف شده و بقیه بحال جنگل باقی مانده است. دو ایگر آنرا برای مدرسه متوسطه تخصیص خواهند داد و هشت هکتار برای امر باقی خواهد ماند . . . دعا فرمائید برای احتیاج به بعضی مساعدتهای مادی این امر باین اهمیت دچار تعویق نگردد . . . ایام مسافرت مجدداً بزیارت اجبای عزیز در نهایت مسرت میگذرد و هرگز قادر بشکر اینهمه الطاف الهی نیستیم.

یادداشتهایش چنین ادامه دارد:

روز ۱۴ می بفرودگاه کالابار رفتیم و تا پاسی منتظر شدیم ولی قطاره راه خود را عوض کرد و در کالابار پائین نیامد. از لاگوس مستقیماً به دوالا پرواز کرد و من همان شب بطرف ایکوم Ikom حرکت کردم و ساعت هشت شب رسیدم در مهمانخانه ایکوم Ikom منزل کردم. هوا خیلی گرم بود در وسط هتل در هوای آزاد خوابیدم. آسمان زیبا و پرستاره و هوا معتدل و فرحنا بود استراحت نمودم نزدیک صبح باران کمی گرفت باطاق رفتیم و هفت صبح بطرف سرحد نایجریا و کامرون رفتیم و در حدود ساعت ده بطرف کامرون حرکت نمودم. جاده‌ها زیبا و سرخ رنگ و رودخانه‌ها پرآب و وسیع بود به کامرون رسیدم و افریقای طبیعی و ساده و دست نخورده و مردمان سلیم و بامحبت آن بار دیگر جلوه می‌نمود. رئیس اداره مهاجرت دوست الینگا بود و بسیار محبت و انسانیت نمود و میگفت نصف مردمان ده او بهائی هستند. بالاخره تاکسی آمد و بطرف مامفه رفتیم. ساعت ۳:۳۰ به منزل ایامبا Ayamba رسیدیم. خانم و اطفال او در منزل بودند. آنشب جمعی از احباب آمدند و صبح زود که به قریه کنیلو Kenilo رفتیم اجباء به تدریج آمدند و شاید ده پانزده نفر از ایشان را در نهایت خلوص زیارت نمودم و چند نفر جوانان آمدند و صحبت‌های بسیار نمودیم و بامر مبارک نزدیک شدند. همانجا غذا خوردیم و بطرف مامفه مراجعت نمودیم و ساعت چهار دوباره بطرف تینتو Tinto رفتیم که میادین زیبای تبلیغی دارند. جمعی از اجباء را زیارت نمودم و خوابیدم. ساعت شش صبح بطرف کومبا حرکت کردیم و هوای صبح روحبخش بود. وجیهه خانم ایقانی بطرف مامفه مراجعت نمود و ما بطرف کومبا Kumba رفتیم.

از کومبا Kumba رحمت به درآلا Douala در کامرون عزیزت نمود و مدتی در آن صفحات به خدمت مشغول شد. مجله اخبار امری کامرون گزارش زیر را درباره دیدار او از آن کشور درج نموده است:

در مدتی کوتاه ۱۵ تا ۲۳ می دکتر مهاجر دو بار با محفل ملی ملاقات کردند و احباء را در مامفه، کمبونگ، بدتینتو، کومبا، بونه، ویکتوریا، دوآلا و یاونده سرکشی کردند و در یاونده مصاحبه‌ای بزبان انگلیسی در رادیو داشتند. دکتر مهاجر در کمال آرامی و محبت سخن میگویند ولی همه ما یکباره احساس می‌کردیم که اوج گرفته‌ایم و قول میدادیم که نقشه عظیمی را عهده‌دار شویم و میدانستیم که برای موفقیت در انجام تعهدات و اجرای وظائف باید به پیروی از راهنماییهای دکتر مهاجر و با نیرو و قدرت و تمرکز فکری آنطور که توصیه کرده‌اند قیام کنیم و به نصرت امر مبارک پردازیم. دکتر مهاجر بما هشدار میدادند که وقت را تلف نکنیم و فرصت را از دست ندهیم زیرا برای موقعیت‌های از دست رفته بازگشتی نخواهد بود. فرصت‌های باقیمانده بسیار قلیل است، به امید آتیه، حال را فراموش نکنیم و نگذاریم که بخت و اقبال که بما رو کرده است از دستمان بگریزد.

تصویری که دکتر مهاجر از شرکت عموم یاران در خدمت بامر مبارک در سراسر جهان در ذهن خود داشتند انجام هر هدف و وصول بهر مقصدی را امکان پذیر مینمود. ایشان میگفتند هر فرد بهائی باید تبلیغ کند و به نشر نفعات الهی پردازد. چون به دهکده‌ای وارد میشود باید به اولین خانه در سر راه خود سر بزند و پیام حق را به کلیه افراد خانواده ابلاغ نماید و آن خانه را به منزلی بهائی تبدیل کند. این خانه باید سپس به مشرق‌الاذکار بدل شود، مدرسه و کانون تبلیغ گردد. در این جلسه بود که دکتر مهاجر طرحی را بنام "طرح فشرده تبلیغی" پیشنهاد نمودند که بعداً در جلسه با محفل ملی تکمیل شد و بتصریح رسید.

این برنامه و فعالیت‌های بعدی مربوط به آنرا رحمت مشروحا در یادداشت‌های خود نوشته است:

صبح زود ۱۸ می به طرف ویکتوریا رفتیم و با محفل ملی ملاقات نمودیم و نقشه کوچکی برای تبلیغ تنظیم نمودیم. راجع به تبلیغ دسته جمعی و همچنین سایر مواضع صحبت شد. سه ناحیه معین شد یکی کومبا

Kamba که در عرض سأل پانصد نفر تبلیغ کنند دیگر بامنده Bamenoua صد نفر و یانونده Yaonde چهارصد نفر. همچنین ناحیه تعلیه و تربیت اطفال معین گشت. در ناحیه مامفه دو نفر از جوانان ایراس که بمنصور مهاجرت آمده‌اند به آن ناحیه اعزام شوند تا در کیمبو Kimbo و تینتو Tinto و سایر نقاط بهانی نشین کلاسهای دوس اخلاق تأسیس نمایند و اطفال بهانی را تربیت کنند یعنی معلمین برای این کلاسها فراهم نمایند.

۱۹ می دوباره در ویکتوریا بندرسته متوسطه برای تبلیغ رفتیم شب در منزل کاماچی استراحت نمودیم و در مدرسه ده نفر بهانی بودیم مفصل صحبت نمودیم و جلسه خوبی بود و همه مسرور و مشعوف. ظهر مهمان محفل ملی و شب در بونه آ Buea در جلسه بسیار نورانی شرکت کردیم و بیست نفر از اجباء بودند راجع به بیت‌العظم اعظم و مقام آن کمی صحبت شد و صبح بطرف یانونده Yaonde با اتفاق ایرج عزیز و خانم محترم و بچه‌های نازنین حرکت کردیم.

در منزل جناب ایرج خان یگانه جلسه محفل روحانی محلی یانونده، ۲۱ می ۷۵، تشکیل گردید تا ۱:۳۰ بعد از نصف شب طول کشید و مسائل مختلف تبلیغی مطرح و نقشه منظمی طرح گردید سالی شش جلسه عمومی "پابلیک میتینگ" منظم و چهار نمایشگاه کتاب و تبلیغ محصلین دانشگاه که از اقلیتها هستند و تأسیس لجنة تبلیغ در مدارس متوسطه که خود اهداف خود را تنظیم کنند.

۲۲ می در یااونده جلسه عمومی اجباء بود.

۲۳ می با طیاره به دوآلا برگشتم و در جلسه محفل ملی در منزل باسکاران درباره تبلیغ در راه بین یانونده و دوآلا صحبت شد. قرار شد سه هزار کوچک و بزرگ در این راه تبلیغ شوند و از روز صعود جمال اقدس ابهی این پروژه را شروع کنند و هیجده ماه یعنی تا اکتبر ۱۹۷۶ ادامه یابد و بعون الله کنفرانس بین انقازات در دوآلا شروع شود و تشکیل شود و از نایجر و مامفه و یااونده و دوآلا در آن شرکت نمایند. تا تأییدات جمال اقدس ابهی چگونه شامل و مزید گروه مؤمنین منقطعین شود.

۲۵ می ۱۹۷۵ در کینشاسا، ژنیر هتل آلبرت Albert حالا اسم هتل گلوب Hotel Globe دارد هستی که هیکل اقدس انور در لوبومباشی منزل فرموده‌اند.

در محفل ملی نه نفر حاضرند و راجع به پیشرفت امر مبارک مشورت میشود. پل معاون ایادی نیز حاضر است. نقشه‌های تبلیغی، مهاجرین داخل، مهاجرین خارجه، متفکریم که چطور کار این زئیر باین وسعت و اهداف بسیار عملی خواهد شد؟ چطور کارها قسمت شود؟ و چگونه کارکنها تنظیم شوند؟ مهاجرین ساکن بعضی رفته و بعضی در حال حرکتند. مهاجرین جدید کسی نیامده خلاصه تأیید شدید لازم است که نهضتی جدید در این مملکت پهناور بوجود آید.

کنفرانسهای تبلیغی: همکاری مابین همسایگان، نقشه‌های متقابل تربیتی در کیوو پانزده هزار طفل قابل تربیت موجود است. سه مؤسسه تبلیغی موجود است کاتانگا، کیسانگانی، بوکلبو که مهاجرین خارجی دارد و میتوانند مبلغین تربیت نمایند. "همیت تربیتی" در تمام افریقای غربی حرکت نمایند، اطفال کیوو سرشماری شوند، دو مهاجر لازم است از کیو بنگی Kibenge و برازاویل Brazzaville باین منطقه هجرت نمایند، اگر چند نفس مقتس و فداکار حاضر بشوند برای تربیت و تعلیم اطفال بهانی ده به ده سفر کنند و کلاسهای بهانی دائر نمایند، بخدمت ذبیمتی موقت شده‌اند.

در ۲۸ می رحمت مجدداً به لوبومباشی عزیمت نمود، اجباء که از خیر مسافرت او بی نهایت مسرور شده بودند مانند سال ۱۹۷۳ به مرمت و تنظیم حظیره القدس برای اقامت او مشغول شدند بحقی که باز هم نتوانستند بموقع خود را به فرودگاه برسانند، رحمت اینبار با تاکسی خود را به حظیره القدس رساند و با تبسم به اجباء گفت "باز فراموش کردید که باستقبال من بیائید." برنامه روز بعد را همان شب تهیه کردند. یکی از خیرنگاران جراید که کلمه بهانی بر سرر حظیره القدس نظرش را جلب کرده بود برای مصاحبه از اجباء دعوت بعمل آورد. این شخص با رحمت ملاقات کرد و آنقدر تحت تاثیر قرار گرفت که مقاله مفصلی برای درج در روزنامه تهیه کرد و آنرا برای مطالعه و تصحیح باو ارائه داد. شب هنگام نیز جلسه‌ای با حضور صد نفر از محصلین دانشگاه تشکیل شد و رحمت در این جلسه سخنرانی نمود. در ملاقات با اعضا، لجنة ملی تبلیغ، وی از اهمیت تبلیغ گروهی خانواده‌ها و توسعه نشر نفعات نبی در دهکده‌ها و قراء و قصبات سخن گفت و لزوم آنرا تاکید نمود.

یکی از مهاجرین که در این سفر همراه رحمت بود میگوید:
ایشان همواره نصرت‌ات و پیشنهادات اجتهاد را بدقت شنیده و هیچگاه به آن
اعتراض نمی‌نمودند. ولی از صحبت‌های بی‌فایده و گفتگوهای طولانی و
نظریات منعی جلوگیری میکردند. نصرت‌ات یاران محفی را بسیار مهم
میدانستند و به مهاجرین توصیه می‌نمودند که نظریات و خواسته‌های بهائیان
بومی را اهمیت دهند و آنچه که آنها میخواهند انجام دهند.

در یادداشتهای رحمت میخوانیم:

امروز ۲۹ ماه می است جلسه صعود جهانمبارک بود و تا صبحگاه بیدار
و متوجه و متضرع بیارگاه احدیت او. صبح زود برخاستم که وسائل سفر به
کیسانگانی را فراهم و حرکت نمایم و در طیاره این چند سطر را می‌نویسم.
نامه مفصلی راجع به تعلیم و تربیت در افریقا نوشته‌ام که انشاءالله به
ارض اقدس ارسال دارم. انحمدلله از عنایات الهی و محبت دوستان راه‌ها
هموار و تأییدات الهی متتابع.

۳۱ می - دو روز در کیسانگانی ماندم. کریستف مهاجر عزیز جوان کنیانی
اینجاست و منجذب و منقطع خوش خلق و بسیار فعال. به زبان سواحیلی و
انگلیسی آشناست قبلاً در مومباسا Mombassa هشتاد نفر را تبلیغ کرده
که جمعی از قبیله پیگمی هستند حالا مأمور محافظه حظیره القدس گشته
و در شهر رفت و آمد و تبلیغ میکنند. دو روز در حظیره القدس خوابیدم و
دو جلسه با اجتهاد داشتم. شاید بیست نفر از اجتهاد را زیارت نمودم و با دو
نفر مبتدی جوان بسیار مستعداً صحبت کردم و امروز بطرف بوکاوو در
حرکت هستم. شب خواب میدیدم که از هیکل مبارک می‌پرسم که مسیر راه
مبارک در افریقا چه بود و ایشان جوان و مشغول پوشیدن لباس خاکستری
بسیار زیبا بودند و فرمودند "از کجا بکجا و بعد در بین راه یکی از اقوام
خود برخوردارم." در فکر خود فکر میکردم کدامیک از اقوام مبارک در افریقا
بوده‌اند شخصی گفت مقصود از اقوام حرم مبارک است. برخاستم و از این
خواب در سرور و مسرت لانه‌ایه باز خوابیدم و دوباره خواب هیکل مبارک
را دیدم که در میان جمعی از جوانان مهاجرین هستند و همچنین شخصی
از اهل توگو با نام میشل که مبلغ فعال خویست. هیکل مبارک امر
درمودند مناجات بخوابید یکی از حائمه‌ها قسمتی از الواح وصایای مبارک

را راجع بحضرات ایادی امرالله تلاوت کرد. من فکر کردم چطور او در حضور مبارک راجع به ایادی چیزی تلاوت میکند و سپس خود شروع نمودم از الواح مبارکه وصایا راجع به حضرت ولی امرالله تلاوت نمودم: "... بعد از مفقودی این مظلوم باید اغصان و افنان سدره مبارکه و ایادی امرالله و احتیای جمال ابهی توجه به فرع دو سدره که از دو شجره مقتسه انبات شده و از اقتران دو فرع دوحه رحمانیه بوجود آمده یعنی شوقی افندی نمایند زیرا آیت الله و غصن ممتاز و ولی امرالله . . . (۲) و کم کم از خواب برخاستم.

باری کیسانگانی قلب قلب قلب افریقا است که چند روزی محل اقامت مبارک بود و این حظیره القدس چند صد قدمی هتل کیسانگانی که محل سکونت مبارک بوده ابتیاع گشته بسیار وسیع و محکم است. انشاءالله مرکز اجتماع احتیاء و خدمات لانهایه مؤمنین و مصدقین جدید خواهد شد.

۳۱ می به بوکاوو آمدم با شخص محترمی همسفر گشتم و به هتل رزیدانس وارد شدم. اطاق بزرگی یافتیم که رو به دریاچه و شهر بود از زیبایی و طراوت از بدایع روزگار بود. ساعت ۵ بعد از ظهر به بهانی ستر رفتم و تیم آنجا بود ساعتی ماندم با اتفاق به تسولگری امریکا که ساعت هشت سینما بود و خانم اولا قرار بود بیاید رفتیم. فیلم خوبی نشان میدادند و اولای عزیز را دیدم مثل همیشه فعال و خرسند. شب به هتل برگشتم و صبح زود به هتل بل ویو که ارزاتر بود منتقل شدم بعد به حظیره القدس رفتم. دو نفر مبتدی بود و نهار رفتیم و عصر ساعت ۳ بیش از چهل نفر از احتیاء جمع بودند و چند ساعت بخوبی و خوشی و محبت از الطاف الهی و اهمیت امر مبارک صحبت شد.

بنا به گفته خانم اولا پاولوسکا Ola Pawlosca شش جلسه در نقاط اویرا Uvira، فیزی Fizi، و والنگو Walungo منعقد گردید. در یکی از جلسات که در جامعه کوچک کی بوتنگو نیاموتیری Kibungu Niamutiri در ناحیه -انفوگرو Balfugero تشکیل شد، همگی احتیاء در ساختمان نیمه تمام حظیره القدس جمع شدند. کف بنا پوشیده از گاه بود و دیوارها روکشی معمولی نداشت، آسمان آبی از خلال سوراخها و چوبهای سقف دیده میشد ولی به هر حال سرپوش مناسبی برای جلوگیری از تابش مستقیم آفتاب محسوب میشد.

رحمت در این جلسه در خصوص مقام حضرت باب و ایشان و فداکاری و قدرت خلافت حضرتشان سخن گفت. یکنفر از اجباء درخواست کرد که لوحی را که حضرت اعلی در لیلة بعثت برای جناب ملا حسین نازن فرموده‌اند تلاوت کنند. رحمت با تبسم بسمت اولاً برگشت و گفت تا حال اقلأ چهار بار بدور دنیا سفر کرده‌ام ولی هیچگاه با چنین درخواستی مواجه نبوده‌ام. سپس اولین قسمت ترویج منبع قیتوم الایسمآء را تلاوت نموده و از سایرین خواست که آنرا تکرار نمایند. اولاً میگوید:

در سکوت مطلق ظهر، تلاوت آیات الهی با صدای لطیف، واضح، گرم و گیرای ایادی امرالله و همراهی اجباء و تکرار بیانات حضرت ربّ اعلی حالتی ایجاد کرده بود که فی الحقیقه فراموش نشدنی است.

راهنماییهای دکتر مهاجر همواره برای اجباء منبع الهام محسوب میگردید. اجباء آهنگی بنام صلح Amani ساخته و میخواندند که در آن از شادند و بلایای متحمته جمان اقدس ابهی برای نجات اهل عالم و استقرار صلح در بین امم یاد شده است، همچنین آهنگ دیگری درباره شهادت حضرت باب و جناب ملا حسین بنام Imani Ya Bahai ساختند که در سفر بعدی ما به کابراگوله Kaberaagule واقع در دشت روزی Ruzi خوانده و اجرا کردند.

فصل جمع آوری محصول پنبه فرا رسیده و اجباء از نقاط اطراف که دارای محفل روحانی بودند برای ملاقات ایادی امرالله آمدند و چون حظیره القدس باندازه کافی وسعت نداشت در هوای آزاد و زیر تابش آفتاب اجتماع نمودیم. پس از ختم جلسه چیزی که شبیه قفس از چوب بامبو برای انبار کردن پنبه تازه درست کرده بودند و نیمی از آن پر از پنبه بود توجه ایادی امرالله را بخود جلب کرد ایشان بمن دستور دادند که ملاقه‌ای روی پنبه‌ها بیندازم و پشه بند را روی آن بکشم و این تختخواب ایشان شد.

در کابیم با ایادی امرالله در موضوع استمرار ظهور مظاهر مقدسه الهیه سخنرانی جالبی ایراد کردند. ایشان ذات باری تعالی و مشیت اولیه را به شجره حیات در جهان سرمدی و مظاهر مقدسه الهیه را به تنه، شاخه، غنچه، گل و میوه آن درخت تشبیه نموده و بترتیب از حضرت آدم شروع کرده و حضرت بهاءالله را ثمره پرحلاوت شجر حیات عنوان نمودند و این ثمره را به دانه زیتون مثل زدند که با تحمل بار شدید مصائب و بلاها روغن آن کشیده شده و این روغن در چراغدان عالم سبب روشنائی و

نورانیت هر دو جهان مادی و معنوی گردیده است. پس با مثال مشابه دیگری وحدانیت و یگانگی مظاهر مقتسه الهیه را توضیح و توجیه نمودند. سالها بعد من خود شاهد بودم که یکی از اجزاء برای تشریح این مطلب از درخت و میوه موز بعنوان مثال استفاده میکرد و جمعی را محسور سخنان خود کرده بود.

یادداشتهای رحمت ادامه دارد:

۲ جون . صبح زود تیم به هوتل آمد و سزالیه راجع به تعلیم و تربیت در ممالک تنظیم نمودیم و او به دانشکده برای تدریس رفت و من به منزل اولاً رفتم.

۳ جون . تیم سزالیه را حاضر کرده بود تصحیح نمودیم و نامه‌نی راجع به تبلیغ مداوم (تصاعدی) Progressive Teaching نوشته بودم که خود بانگلیسی تبدیل و عصر با تیم تصحیح نمودیم.

۴ جون . روز چهارشنبه صبح بطرف اوپرا حرکت نمودیم. قرار بود که از مملکت رواندا تقریباً بیست کیلومتری رده شویم تا به قسمت دیگر زنیبر برسیم و از گمرکها و ایملگریشن رده شدیم و بدهات بنانی رسیدیم. اولین دهی که دیدیم قریه ایست که رئیس محفل روحانی خانمی افریقانی است باشخصیت و خوش صحبت که خود به تنهایی بدهات مختلفه رفته و از قرار در دوازده ده محفل روحانی تأسیس نموده است. اسم ده کیبونگو Kibungu است از اطراف هم آمده بودند جمعاً سی چهل نفر بودند. جلسه در نهایت روحانیت بود سزالیها تمام روحانی و اسباب سرور لانهایه. از جمله می پرسیدند آن جملاتی که حضرت ربّ اعلی در اول اظهار امر مبارک به =ملاً حسین تلاوت فرمودند چه بود و چند آیه از احسن القصص که بخاطر بود جهت ایشان تلاوت شد و جمعاً با یکدیگر بصدای بلند تلاوت نمودیم «یا بقیة الله قد فدیته بکلی لک و رضیت السّب فی سبیلک و ما تمّیت الا القتل فی محبتک ...» (۳) باری چهار ساعت جلسه طول کشید. این سفر بخصوص برای تعلیم و تربیت اطفال بود. از آثار و بیانات مبارک سیار در این باره صحبت نمودیم. چند نماینده از چند محفل حاضر بودند. قول دادند که بمحض رجوع کلاسهای درس اخلاق تأسیس فرمایند. عصر بطرف قریه کابراگونه Kaberaگونه رفتیم و شب ماندم ساعت هشت جلسه خوبی از دهها و صدها برپا بود.

۵ جون . از ساعت هشت صبح دوباره جلسه تشکیل شد که ضیافت نوزده روزه بود. ساعتی در ظهر استراحت کردیم و سپس ساعت ۳ بعد از ظهر جلسه تشکیل شد و تا غروب ادامه داشت چون میثدی‌ها فراوان بودند از اساس تعالیم مبارک اولاد و دیگران هم صحبت نمودند. جوانی تصدیق نمود و چند نفر دیگر بسیار بامر مبارک نزدیکتر شدند. شب دیگر نیز آنجا خوابیدیم.

۶ جون . صبح زود جلسه دعا و مناجات بود و بطرف قریه کاویم ویرا Kavimvira آمدیم. بهائی‌ها بسیار در این قریه‌اند. کلاس درس اخلاقی دارند که از هشتاد نفر اطفال تشکیل شده. نزدیک دریاست و اجزاء در نهایت روحانیت. جلسه خوبی یک بعد از ظهر تشکیل شد. سه چهار ساعت طول داشت و راجع به تعلیم و تربیت اطفال با امثله بسیار صحبت نمودم و رل پدرها و مادرها جدا جدا صحبت شد و تشویق به تدریس و تربیت اطفال گشت. از بازده محسن روحانی جمع بودند و اغلب محافل کلاس‌های درس اخلاق موجود دارند. شب زود استراحت نمودم.

۷ جون . جلسه خوبی از هشت صبح داشتیم مناجات بسیار تلاوت شد و راجع به تربیت اطفال و اعزام ایشان بکلاس‌ها و مدارس متوسطه مفصل صحبت شد و هر یک تعهد نمودند که این امر جلیل را اول وظیفه خود قرار دهند. ده‌ها جوانان و اطفال نازنین. تمیز و روشن و صبیح و جمیل در نهایت توجه موجودند که اگر تربیت شوند وجهه افریقا تغییر خواهد نمود و هزارها میثدین و مؤسین بومی تربیت خواهند شد و ملک و ملکوت دست در آغوش یکدیگر گردند و آثار عصر طلانی طالع و ظاهر خواهد گشت.

از جمله مسائل گفتگو در وضع اقتصادی ایشان بود که قادر بارسال اطفال بمدارس نیستند ولی با توجه مختصری معلوم شد که با ذخیره و با تخصیص وجوهی اولیه چطور میتوانند تمام اطفال خود را بخوبی تربیت نمایند. باری همه قانع و مصمم گشتند که اقدامی جدید نمایند و در عرض دو سال تربیت اطفال، روحانی و علمی را قطعاً تضمین نمایند. تا تأییدات الهی و همت دوستان چه کنند.

در این ایام فکر میکند که این افریقا چه سرزمین پراستعداد وسیعی است و چگونه میتوان برای تعلیم و تربیت و ترقی اطفال اقدامات فراوان نمود. کاش

خداوند اینتعبید در نهایت مسکنت را توفیق عطا میفرمود که سالها در این قاره پر استعداد میماند و جز تبلیغ و تشویق و تربیت اطفال کاری انجام نمی داد و جان ناقابل خود را فدای این قاره پر استعداد و بیدار می نمود. یا رب این آرزو مرا چه خوش است.

مدتی گفتار بی کردار کردی مرحمت

روزگاری هم بما کردار بی گفتار ده

از بوکارو تا فیزی هزاران بهائی ساکنند و صدعا قریه بهائی و غیر بهائی موجود است. هم تبلیغ و هم تربیت هم تقویت همه کار ممکن است. میشود هزاران خانه بهائی تأسیس کرد و صدعا جامعه بهائی تأسیس نمود و اطفال را به ترقی و تعالی رسانید. الله اکبر از این همه استعداد. باید نقشه جغرافیائی این ناحیه را تمدید نمود و اسامی محافل موجوده را یادداشت کرد و حتی اسامی اطفال و خانواده ها را نوشت و بعد نقشه های تبلیغی و تربیتی تنظیم نمود و خانه بخانه فرد فرد چه بهائی و چه غیر بهائی را سبب ترقی و تربیت و تعالی گشت.

کامیمبا Kamimba، رامینگو Rumingo و نیگامارگه Nigamarge این سه دهکده ایست که در سر راه خود ملاقات نمودم. اول و دوم در نزدیکی اوویراست. در کامیمبا چهارصد نفر یا بیشتر جمع بودند از دوازده محفل روحانی و اجباء در نهایت هوشیاری و معلومات خوب و جوانان مستعد و اطفال کثیر در بهائی ستر بسیار عالی و پرفضا و گل کاری و تمیز. در رومینگو با جوان روحانی "درموت" و خانمش که در سپاه صلح کار می کردند ناهار خوردیم. سی چهل نفر بهائی محلی را زیارت نمودم. در نهایت اتحاد جامعه خوبی دارند. قبلاً هم بعضی در کنفرانس ها شرکت نموده بودند.

۱۱ جون. شهر سوم نیگامارگه در غرب بوکارو است قریه دوردستی است در وسط جنگلهای جای قرار گرفته. دوست نفر یا بیشتر حاضر بودند از پانزده محفل روحانی، لجنه ناحیه تی بسیار فعال دارند. مبلغ آنها که مرد پیری است بعنت امر موقتاً در حبس بود. جلسه در نهایت روح و ریحان و شور و محبت بی پایان چهار ساعت ادامه داشت. برای اولین بار بغرب باصفای بوکارو مسافرت می نمودم. این مسافرت پانزده روزه بوکارو بود.

توسعه و استقرار امر

در سال ۱۹۷۶ در دومین سفر به آفریقا رحمت توجه خود را بیشتر به تبلیغ خانواده‌ها معطوف داشت. مجله اخبار امری نایروبی در شماره ماه جون، ملاقات رحمت را با جوامع بهائی و طرح پیشنهادی وی را در زمینه توسعه امر تبلیغ، تبلیغ خانواده‌ها و بوجود آوردن جوامع یکپارچه بهائی توضیح داده و می‌نویسد: دکتر مهاجر اظهار کردند که استحکام ریشه ایمانی مصدقین جدید و توسعه دایره امرالله باید توأمآ انجام گیرد و یاران را به تبلیغ اطفال و نوجوانان تشویق نمودند و آنرا طریقی برای جلب والدین به شرعۀ الهی می‌دانستند. این نحوه تبلیغ در آفریقای غربی با موفقیت کاملی بمرحله عمل درآمد و در نقاط دیگر نیز باید مورد نظر قرار گیرد. ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر از سایر اجناتی که در اینگونه فعالیت‌ها در ممالک سایر تجربه دارند دعوت کرده‌اند که به آفریقا سفر کنند. همچنین به یاران ایران توصیه کرده‌اند که حتی المقدور به آفریقا مهاجرت نمایند.

بخاطر دارم که یک کنفرانس عظیم بمنظور مشاوره درباره انجام اهداف نقشه پنجساله در نیو دهلی منعقد بود. گروهی از اجنای فیلیپین که عازم مهاجرت به آفریقا بودند در سر راه به دهلی تو وارد شدند. اغلب این یاران زمانی که من و رحمت در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۶ در مانیلا Manila بودیم بامر مبارک اقبال نموده و به جرگه پیروان اسم اعظم پیوسته بودند. رحمت از این مهاجرین استقبال کرده و آنانرا به محلی که در حظیره اقدس برای اقامتشان آماده شده بود هدایت نموده و از آنها خواست که گرد راه از تن بزدایند و آماده شرکت در کنفرانس مذکور شوند. او سعی بسیار مبذول میداشت که این گروه دوستان قدیم در هند احساس آسایش و امنیت کنند. مشاهده این عزیزان که بدنبال رحمت بهر سو روان بودند تا با شوق و شوری وافر گزارش اقدامات و خدمات اجنای فیلیپین را به او عرضه دارند جالب و براستی منظره‌ای بس تماشائی بود. رحمت برای تشریف آنان به ارض اقدس و زیارت اعتاب مقدسه کسب اجازه نمود و ادامه مسافرتشان را از آن طریق ترتیب داد. روز بعد این مهاجرین عزیز را تا

فرودگاه بدرقه کرده و قول داد که هنگام ورود آنان به افریقا در انتظارشان خواهد بود. بعضی از این دوستان که هنوز هم در نقاط مهاجرتی مقیم هستند بیاد دارند که هنگام ورود به کشور کنیا رحمت اولین کسی بود که از آنها استقبال کرد و به آنان خوش آمد گفت. شخصا یکایک این مهاجرین را به نقاط مورد نظر برده و مستقر نمود و با اتفاق آنان به مسافرتها تبلیغی اقدام کرد و با محیط جدید آشنا ساخت.

در این سال در سومین دیدار از بوکاوو و زئیر که در همان سال صورت گرفت، احتیای محلّ محفلی باشکوه در سایه یک درخت تنومند مانگو آراستند و رحمت در آن جلسه تعالیم مبارکه را در قالب مثال عرضه داشت و عالم انسان را بدرختی تنومند تشبیه نمود که ریشه اش در قعر زمین در جستجوی رطوبت و غذا میباشد و گفت ریشه بدون آنکه به نتیجه کار خود آگاه باشد و یا از دنیای مافوق اطلاعی داشته باشد بسختی بکوشش خود ادامه میدهد. نه جلوه آفتاب می شناسد و نه نم باران را حس میکند و نه از زیبایی آسمان و جلال افق لذت میبرد، از همه چیز حتی شاخ و برگ و گل و میوه خویش جز آنکه در محدوده خود دارد بکلی غافل است. ما ساکنین جهان خاک نیز که در محیط خویش محدودیم از عالم نامحدود بی خبریم و از درک عالم بالا عاجزیم. جز سعی و کوشش در طریق خدمت باستان الهی و نصرت امر جمال الهی راهی به جایی نداریم و چون این فرصت را از دست دهیم از مواهب الهی محروم گشته و در خسران مبین گرفتار آئیم. همواره اجتناب را به همکاری ترغیب مینمورد. فی المثل احتیای دهکده های نزدیک بهم را تشریح میکرد تا بکمک یکدیگر حظیره القدس مشترک و وسیعی که گنجایش جمعیت بیشتری را داشته باشد بسازند. اکنون ناحیه کیوو جنوبی South Kivu دارای تعداد زیادی از این حظائر قدس است. در راه بازگشت به لویومباشی افکار او حصر در آن بود که چگونه میتوان همانطور که در زمان حیات هیکل مبارک اتفاق افتاد بجدب قلوب و فتح ارواح مردم افریقا موفق گردید و ترقی و تعالی امر مبارک را تأمین نمود. در دفتر خاطراتش مینویسد:

برای آنکه افریقا چنانچه باید و شاید ترقی شایان نماید و فتح روحانی قلوب مردمان آن سرزمین چنانچه در ایام مبارک بود معجزه زمان و سرمشق سایر قارات عالم گردد. شاید مسائل ذیل قابل توجه و دقت و مشورت و اقدامات کثیره باشد:

اول آنکه باید دانست بالمآل فتح روحانی افریقا باید بدست خود افراد صورت گیرد و کمکی که از خارج این قاره بعمل میآید برای آن باشد که مؤمنین در امر عمیقتر شوند و مؤسسات اداری تقویت و خود بکار و فعالیت افتند، یعنی از طرفی افراد صالح تر گردند و از طرفی اداره امور بعهدۀ خود ایشان واگذار گردد. لهذا کمکهایی که از خارج این قاره بعمل می آید عبارت از مهاجرین، مبلغین سیّار، معلمین درس اخلاق و مطبوعات خواهد بود.

نقشۀ دوم آنکه بین محافل ملیۀ افریقا بیشتر اشتراک مساعی تبلیغی تعهد شود و به ممالک مشترک اللسان و یا مشترک القبائل ذرآید. از جمله سرحدات وسیعی با یکدیگر همکاری بعمل آورند. مثلاً ممالک فرانسه زبان، ممالک سواحیلی زبان، و سایر ممالک هم در تبلیغ هم در مطبوعات و دیگر امور. همچنین اگر هر محفل ملی در سرحد مملکت خویش به تبلیغ مشغول شود این امر سرایت به سرحد ممالک مجاور خواهد نمود و کمکی برای ممالک مجاور محسوب خواهد گشت. نمونه بارز آن مؤمنین موجودند که سبب تبلیغ در نواحی مختلف شرق زئیر از جمله کیرو، شبا و کیسانگانی گشته اند. همچنین تبلیغ در سرحد آنگولا از زئیر سبب تقویت امر در آنگولا خواهد شد. چنانچه تبلیغ در غرب و شمال لیبریا سبب تبلیغ اهالی گینه گشته است. این سرحدات باید معین شده در شهرهای سرحدی تبلیغ گردد و این خود سبب اتساع امرالله و اتحاد قبائل و ممالک مختلفۀ افریقا خواهد شد و این قاره قطعۀ واحدۀ خواهد گشت و امید است که در عرض پنجسال آینده بتوان در شهرهای سرحدی ممالک کمکها و فعالیت های تبلیغی مخصوص بعمل آورد. این کار آسانی است اگر شهرهای مهم سرحدی افریقا هدف تبلیغی قرار گیرد. این شهرهای سرحدی عبارت خواهند بود از:

الف. سنغال Senegal؛ از زیگانیکور Ziguinchor تا دومینگو جنوی S. Domongo به سوزانا Suzana به واریرا Wareria به فارینی Farini به تاناف Tanafe به کولینادا Colinada به بواندان Boindan به کائوندارا Kaundara و غیره.

ب. سیرالئون Sierra Leone؛ از یانا Yana به کامبیا Kambia و فلابا Falaba.

ج. لیبریا Liberia؛ وینجاما Voinjama به زورزور Zorzor به گنتا

Ganta به سوآکوکو Suakoko و سنیکوالی Sanniquellie

د. ساحل عاج - Ivory coast: اودیینی Odienne که نزدیک مرز ساحل عاج قرار دارد، گینی Guinea و مالی Mali، و همچنین تولیا Toulia نزدیک مرز گینی.

در ماه اکتبر همان سال مجدداً به افریقا مراجعت نمود. گرچه تصمیم داشت مدت زیادی در افریقا بماند ولی مقتر بود که این مسافرت بسیار کوتاه باشد. هنگامیکه در زنییر از یک مسافرت تبلیغی با اتفاق یک نفر از مهاجرین مراجعت مینمود بعلت تاریکی شدید و ناهمواری جاده اتوموبیل آنان با کامیونی که حامل تیر آهن بود تصادف کرد. یکی از تیر آهنها شیشه ماشین را خرد کرد و بشدت به پیشانی او خورد در اثر این ضربه سر و صورت بشدت مجروح شد بطوری که از ریزش خون قادر به دیدن نبود. رحمت را به بیمارستان منتقل نمودند و خرده شیشه‌ها را از صورت و دستهای او خارج کردند ولی او نتوانست به مسافرت خود به کامرون و سایر کشورهای افریقائی ادامه دهد و ناچار به لندن بازگشت ولی از اجباء خواست که از انتشار این خبر خوداری نمایند حتی من نیز از آن بی اطلاع ماندم و وقتی از او علت مجروح شدنش را سزال کردم جواب داد هنگام راه پیمائی در یک دهکده بعلت ناهموار بودن راه به زمین افتاده و مجروح گردید. فقط چند ماه بعد که برای گرفتن ویزا به یک سفارتخانه افریقائی مراجعه کردیم در اطاق انتظار حقیقت مطلب را از زبان خود وی شنیدیم. تنها گزارشی که از این حادثه در مجله عالم بهانی درج شد مشعر بر آن بود که: «برنامه مسافرت طولانی پائیزی در افریقا طی زمان کوتاهی در کامرون خاتمه یافت.» بعضی از محافل ملی افریقا ضمن عرایضی که به بیت العدل اعظم تقدیم کرده و سواد آنرا برای رحمت ارسال داشتند از حذف برنامه مسافرت رحمت به آن ممالک گله کرده بودند. رحمت باوجود اصرار من به دادن پاسخ و توجیه علت فسخ عزیمت مبادرت ننمود. او روتّه‌ای مخصوص خود داشت و هیچگاه به دفاع از خود اقدام نمی‌نمود. در جواب من که از علت اینکار استفسار کردم گفت که اگر مسئله را روشن کرده و توضیح دهد باعث آن میشود که دوستان متوجه اشتباه خود شوند و اینکار باعث خجالت آنان میگردد. بنابراین صلاح در اینست که او را مقصر دانند و بی نتیجه ماندن زحماتشان را برای تهیه مقدمات برنامه مسافرت بعهد او گذارند. رحمت اظهار

میداشت در سفر آتیه به افریقا شخصا از آنان عنبرخواهی خواهد کرد و موضوع فراموش خواهد شد.

تقدّم جامعه امری افریقا در صدر افکار و آمال او قرار داشت. با مکتبه و تبادل تلگراف با جوامع مختلف افریقا همواره در جریان توسعه و پیشرفت امر مبارک در آن قاره بود و ارتباط خود را در تمام ملتی که ناچار و برای بهبود جراحاتش در لندن مانده بود با آنان حفظ نمود و احتیاجاتشان را در مدّ نظر گرفت.

رحمت طیّ معروضه‌ای به ساحت بیت‌العدل اعظم اظهار داشت که وی از کشورهای غرب افریقا نظیر سیرالئون، تاگو و زنیبر دیدن نموده است و با ابراز مسرت از استقرار سه قریه بهائی در سیرالئون و سه قریه در توگو اظهار میدارد که ظاهراً از افراد تحصیل کرده ایرانی، امریکائی و کانادائی که به این صفحات مهاجرت نموده‌اند استفاده کافی به عمل نیامده است، چنانچه بعضی از آنها به کشورهایی که ریزای مذهبی صادر می‌کنند از قبیل لیریا و سیرالئون اعزام شوند میتوانند در این کشورها به مسافرت‌های تبلیغی و نشر نفعات الهی مشغول گردند و یاران محلّ را که احتیاج مبرمی به این‌گونه مبلغین سیار دارند مساعدت نمایند. چون این مهاجرین با سرزمین افریقا آشنا شده و به زبان‌های فرانسه و سواحیلی تکلم می‌نمایند لذا می‌توانند به استقرار محافل محلی و وصول به اهداف نقشه کمک‌های ارزنده‌ای مبذول دارند.

رحمت در کنفرانس بین‌المللی تبلیغی که در نایروبی انعقاد یافت شرکت کرده و اهمیّت اقدامات تبلیغی جهانی و تبلیغ خانواده‌ها و همچنین تبلیغ دسته‌جمعی اهالی دهکده‌ها را خاطر نشان کرد و اضافه نمود که در اینصورت اهالی این قراء پس از تصدیق امر مبارک به دهکده‌های مجاور سفر کرده و اقدام به تبلیغ آنان خواهند نمود. برنامه تبلیغ همه افراد یک خانواده که اولین بار در هندوستان بمرحله اجرا درآمد منتج به نتایج قابل توجهی گردید لذا خوب است که این برنامه در سایر کشورها نیز اجرا و اعمال شود.

شیران بی‌شده حضرت بهاء الله

دقیقاً یکسال بعد در ۱۸ اکتبر ۱۹۷۷ رحمت ضمن عریضه‌ای بساحت بیت‌العدل اعظم اطلاع داد که چنانچه اراده الهی قرار گیرد روز بعد به افریقا

عزیمت خواهد نمود :

مقام منبع رفیع بیت عدل اعظم الهی

بکمال عبودیت و انکسار بعرض میرساند فردا به عون و عنایت الهی بسوی کنیا حرکت مینماید و نهایت سعی و کوشش خواهد نمود که بشام مسالک افریقانی از شرق و غرب و جنوب آنچه معین و مقرر شده بکمال تسلیم و رضا و سرور و حبور مسافرت نماید. رفتن به جزائر پاسیفیک و استرالیا و نیوزیلند کلاً با اختیار آن مقام مقتس الهی و منوط بحرکت حضرت الینگا روحیفده بآن صفحات و سایر ملاحظات خواهد بود و زمان آن به تقدیر الهی خواهد رسید. از آنمقام شامخ مقتس مصون و مأمون بکمال عجز رجا دارد دعا فرمائید که از اینهمه وسائل حرکت و عبودیت و بندگی و خاکساری که در دسترس اینعبد است بصرف فضل و عنایت الهی استفاده نماید و خود را از این همه مواهب محروم و ممنوع نسازد. بکمال سرور و عزم و تصمیم. رحمت مهاجر

در ۲۶ و ۲۷ نوامبر کنفرانس تبلیغی در نایروبی انعقاد یافت. رحمت در این کنفرانس چندین بار سخنرانی نمود. مجله اخبار امری کنیا قسمتی از سخنان ویرا چنین نقل مینماید:

سر موققت امر در افریقا تبلیغ نفوسی است که پس از تصدیق خود بامر تبلیغ قیام مینمایند. ولی تبلیغ به تنهایی کافی نیست و باید با تأسیس تشکیلات امری همعنان گردد زیرا هیچیک از اینها به تنهایی کافل موققت قطعی نخواهد بود. محافل باید بنوبه خود به طرح نقشه‌های تبلیغی پردازند و الا روح حیات از آنان سلب خواهد شد. تبلیغ جاذب تأیید است و اگر تأیید الهی نرسد هر اقدامی بی نتیجه و ثمر خواهد بود. افراد جامعه بهائی باید در حصن حصین تشکیلات متحداً متفقاً بخدمت پردازند و الا چون برگ زردی از شاخه شجر امرالله جدا شده و معدوم خواهند شد. جمال مبارک صبر و درنگ را در جمیع امور تجویز فرموده اند بجز در امر تبلیغ.

یادی امرالله جناب دکتر مهاجر به روحانیت و نورانیتی که در چهره نونهالان بهائی کنیا مشاهده میشود اشاره کرده و اظهار داشتند که اطفال را باید به مطالعه تاریخ نیبل و کتاب "روضه بدیع" New Garden تشویق نمود تا

مطالب آنرا بازگو کنند که در ضمیرشان نقش بندد و به مفاهیم معنوی آن پی ببرند. تعالیم روحانی امر همانگونه که به دیگران ابلاغ میشود باید به اطفال نیز تعلیم داده شود. آنان را باید همراه خود به مسافرتها تبلیغی برد تا تدریجاً راه تبلیغ را بیاموزند و خود وارد میدان خدمت شوند اجباء باید دایره تبلیغ را وسعت دهند و سعی نمایند که تمامی افراد خانواده‌ها را از مواهب الهی بهره‌مند سازند. هیچ فردی را محروم نگذارند و کسی را فراموش ننمایند. چنانچه تمام اهالی یک دهکده ایمان آورند، جامعه بزرگ بهائی تشکیل میشود آنوقت بیگانگی از میان برمیخیزد و یگانگی جایگزین میگردد و پایه و اساس مودت و محبت استوار میگردد و بر فراز این اعمده هدف غائی یعنی وحدت عالم انسانی برافراشته خواهد شد.

فضل ظهور حضرت بهاءالله بر ظهورات ماقبل آنست که در این زمان پیشرفت دسته جمعی جمیع افراد انسانی آغاز گردیده. تعالیم انبیای سلف کافل ترقی و تعالی فرد بود ولی جمال مبارک طریق وحدت نوع انسان را هموار فرمودند و اساس یگانگی جمیع بشر را استحکام بخشیدند.

در دنیای آتیه بهائی افراد جامعه و مؤسسات اداری امر جمال ابهی در کمال وحدت و یگانگی دست در دست یکدیگر و با معاضدت و مشاوره تعالیم مبارکه را عملاً بمنصه ظهور خواهند آورد.

حضرت ولی مقتس امرالله توجهی خاص به قاره افریقا مبذول میفرمودند و اکنون نیز از ملکوت ابهی ناظر و شاهد موفقتها و خدمات یاران عزیز این سامانند. حضرت عبدالبهاء افریقا را به شیری غران تشبیه فرموده‌اند. میدانید شیر در بین حیوانات موجود مشخصی است. ابهت او را هیچ موجود دیگری ندارد. صدایش پرطنین است و بهر کجا برود توجه همگان را بخود جلب مینماید. یاران و یاوران افریقا شیران بیسه امرالله‌اند و خدمتشان سرآغاز خدماتی بس عظیم‌تر و وسیع‌تر در آینده ایام است.

پس از این کنفرانس عازم زامبیا، Malavi، ماداگاسکار، بوتسوانا Botswana، افریقای جنوبی، لسوتو Lesotho، ترانسکای، سوازیلند، رودزیا و زئیر گردید و در هر یک از این نقاط مدتی توقف نمود و از مجامع اجباء و

حظائر قدس دیدن کرد.

ذوق و شوق توأم با خستگی مفرط

اگرچه در این ایام رحمت بسیار خسته بنظر میرسید ولی باوجود این اخبار مسرت بخش توسعه امر مبارک را در ۱۹۷۸ در افریقا با نهایت سرور و روح و ریحان بساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم داشت:

۲۰ دسامبر ۷۷: حال که مسافرت این عبد در صفحات جنوب و جنوب غربی افریقا پایان رسیده است مختصری از مشاهدات خود را بعرض آن مقام مکرم میرساند: در جنوب غرب افریقا جمعی از مهاجرین بسیار فعال و فداکار موجودند. تبلیغ امرالله چندیست سرعت گرفته. بهمت اجتای عزیز آلمان حظیره القدس بسیار وسیع مناسبی ایتباع نموده اند. در اوم تاتا Umtata پایتخت ترانسکی Transkei مسافرت یکروزه نمودم واز این مسافرت کوتاه و ملاقات چند نفر از اجتای بسیار نازنین در آن منطقه شرف و سرور لانهایه حاصل نمودم. در شمال ترانسکی ۳۲ محفل محلی موجود است که گویا ۲ محفل آن بسیار منجذب و مشتعل و معتقد و موفقند و همچنین در جنوب ترانسکی تازه شروع به تبلیغ امرالله نموده اند و نتایج کار بسیار تشویق آمیز بوده است. ترانسکی در نهایت زیبایی و خوشی آب و هوا، مردمان مستعد و مهمان نواز شاید در حال حاضر از بهترین ممالک افریقائی جهت تبلیغ امرالله محسوب میگردد. امروز بطرف مالاوی و زامبیا حرکت مینمایم انشاءالله ۲۴ ژانویه در لوبومباشی خواهم بود، ۱۰ ژانویه در افریقائی مرکزی و باراده حق ۱۴ ژانویه به کامرون میروم.

رحمت چند روز زودتر از موعد مقرر به کامرون وارد شد، مجله اخبار امری کامرون خبر ورود وی را در تاریخ ۹ ژانویه به کامرون اعلام داشته و مینویسد: ایادی امرالله دکتر مهاجر با وجود خستگی مفرط از مسافرتها مداوم مستمر برای دو روز به شهر دوآلا Douala و سپس به یاونده Yaounde عزیمت نمودند. ایشان در مجامع اجتاء شرکت کرده و سخنانی ایراد نمودند، همچنین در دانشگاه در جمع دانشجویان و استادان سخنرانی کردند که منجر

به تصدیق یک دختر جوان گردید.

رحمت سپس برای ملاقات پنجاه نفر مصدق جدید عازم ویکتوریا شد. در این دیدار مکرراً راجع به اهمیت تعلیم و تربیت اطفال سخن گفت و والدین را متذکر داشت که با کودکان در نهایت مهر و محبت رفتار کرده و آنانرا به احراز درجات عالی تحصیلی تشویق و مساعدت نمایند. مجله اخبار امری در اینمورد مینویسد:

یادی امرالله در مجامع اجتهاء چنان با شوق و ذوق و حرارت صحبت میکنند که هیچکس متوجه خستگی مفرط ایشان نمی شود، دکتر مهاجر روز بعد عازم انگلستان گردیدند و امیدوارند که در این سفر قدری استراحت کرده و قدرت از دست رفته را تا حدی باز یافته و در این فرصت نادر از ملاقات و دیدار خانواده گرامی خود برخوردار گردند.

معمولاً پس از خاتمه جلسات و کنفرانسها، اواخر شب ساعت‌های طولانی صرف یادداشت وقایع و نوشتن نظرات و پیشنهادها درباره فعالیت تبلیغی و امری در قاره افریقا مینمود. در یکی از یادداشتها مینویسد:

۱- تبلیغ در شهرهای بزرگ از راه تبلیغ در دانشکده‌ها شروع میشود. چون معمولاً دانشکده‌ها در شهرهای بزرگ تأسیس شده‌اند برای معلمین و محصلین آسان است که در محل اقامت خود تبلیغ نمایند و سپس تبلیغ امرالله را بسایر طبقات ساکنین شهرها توسعه دهند، لهذا تبلیغ در دانشکده‌ها و تبلیغ در شهرها لازم و ملزوم یکدیگرند.

۲- هر محفل ملی باید نقشه‌ای برای تبلیغ در دانشکده‌ها داشته باشد. ده نایبست درصد مؤمنین هر مملکت لازم است که از طبقه جوان تحصیل کرده در دانشکده‌ها و مدارس متوسطه باشند.

توجه مخصوص باید به تبلیغ دختران جوان معطوف گردد، زیرا بطور کلی در بسیاری از ممالک مؤمنین فقط از مردها تشکیل شده‌اند و یا اقلیت بسیار کمی از زنها جزء جامعه محسوبند. شاید تبلیغ دختران تحصیل کرده این نقص را بمرور زمان جبران نماید و سبب تبلیغ طبقه نسوان هر مملکت باشد.

۳- کمکهای محصلین و معلمین از خارج کاملاً عملی و نتایج و فوائد

بسیاری در تحرک و حیات جوامع بهائی دارد. لهذا هم محافل ملی که این جوانان را میفرستند و هم آنانکه این جوانان را میپذیرند لازم است نهایت مراعات و ملاحظه ایشان را داشته باشند که نهال وجودشان بشجری بارور تبدیل گردد و از شروع حیات تبلیغی و اجتماعی خود سهم مهمی در عالم امر ایفاء نمایند.

۴- مسافرت مبلغین دانشکده دیده و تبلیغ ایشان در دانشکده‌های مختلف افریقا صفحه جدیدی در خدمات امری و تفاهم بین‌المللی باز خواهد نمود.

۵- حرکت مهاجرین باید بطور مداوم و سالیانه باشد. مثلاً سالی ده نفر از انگلستان و یا ایرلند به کشورهای مشترک‌المنافع افریقا اعزام شوند. و این برنامه باید نوعی باشد که جوانان بتوانند خود را برای سالهای آینده حاضر و آماده نمایند. همچنین حرکت مهاجرین از فیلیپین، هند، و مالزی و امثال آن. 156

۶- ارسال کتب بدانشکده‌ها و تقویت کتابخانه‌های علمی دنیا یکی از مسائل مهمه‌ایست که در زمان حضرت ولی‌امرانته شروع شده، لهذا بعضی از محافل ملی دنیا باید مسئول باشند که بطور منظم کتب مختلفه بهر زبانی بدانشکده‌های افریقا ارسال دارند که راه تحصیل معارف امری برای مبلغین و محصلین از هر طبقه و نژاد باز باشد.

۷- تهیة کتب و پامفلت‌های لازمه که در تبلیغ بین محصلین دانشکده شروع میشود باید از منابع منظمی تأمین گردد که تعویق و تأخیر در ابلاغ امر مبارک بطبقه جوان دنیا حاصل نگردد.

۸- کنفرانسهای مشترک در سراسر افریقا با اهداف معین باید طوری تأسیس شود که مشارکت یومیها در این کنفرانسها آسان باشد.

اهداف این کنفرانس از جمله ابلاغ امرانته به روزسای تمام معالک و بزرگان قارة افریقا خواهد بود. همچنین محصلین و معلمین دانشکده‌ها و اهداف داخلی تبلیغی و مهاجرتی و اتمام نقشه‌های موجود و یاد آوری دوره‌های فدکاری اولیة امر مبارک خواهد بود.

۹- در هر قبیله‌ای یک دهکده تمام بهائی باید تأسیس گردد که منشاء و مصدر اشاعة امر در سایر دهکده‌ها باشد.

در قبائلی که امر پیشرفت نموده سعی شود یک قبیله تمام بهائی داشته باشیم.

۱۰- احتیاج بیک لجنه منطقه‌ای تبلیغ بین القبائل داریم که مسئول ترجمه ادعیه بهانی، تعلیم و تربیت اطفال و تبلیغ باشد. بتدریج پس از توسعه بیشتر هر قبیله دارای لجنه مخصوصی بشود که این وظائف را عهده‌دار باشد.

پیشرفت امر بسته به فعالیت مبلغین است

رحمت افراد تحصیل کرده بهانی را مستمراً به عزیمت به افریقا تشویق و تحریص مینمود. دکتر فرامرز اتحادیه، یکی از نفوس است که باین دعوت پاسخ مثبت داد و خاطرات خود را در سال ۱۹۷۹ چنین مینگارد:

ایادی امرالله دکتر مهاجر ضمن پیام تلگرافی از من خواستند که برای چند ماه به افریقا سفر کنم و قرار بود که هنگام ورود به سنگال ایشان را ملاقات نمایم ولی جناب مهاجر در سنگال تشریف نداشتند. من به مسافرت خود ادامه دادم. در کامرون مریض و در بیمارستان بستری گردیدم. روز بعد دکتر مهاجر را کنار تخت خواب خود یافتم که فی الفور بمن دستور دادند لباسهای خود را پوشیده و بیمارستان را ترک نمایم. چند روز بعد به اتفاق ایشان به توگو عزیمت کردم. مأمور گمرک از ورود من جلوگیری نمود ولی چون دکتر مهاجر را ایرلندی تشخیص داده بود ورودشان را بلامانع دانست و با اینکه مصرأ ایرانی بودن خودشان را به مأمور گمرک اعلام داشتند متقاعد نشد و ایشان را بداخل محوطه راهنمائی کرد. وضع من از هر جهت نامعلوم بود، چمدانم را در فرودگاه پیدا نکردم. دکتر مهاجر نیز چمدانشان را نیافتند و به متصدی آژانس مسافرتی دستور دادند که آنها به لندن برگرداند. اصولاً نظر ایشان آن بود که گم شدن چمدان مسئله مهمی نیست و نباید وقت خود را بخاطر آن هدر دهیم. بدین ترتیب ما از هم جدا ماندیم و هریک به طرفی رهسپار شدیم. چندی بعد ایشان را در افریقای جنوبی ملاقات کردم. هدف بعدی ایشان نامیبیا بود ولی چون قصد ملاقات با ایادی امرالله جناب اولینگا را در کامپالا داشتند و پس از آن میخواستند در جشن فارغ التحصیلی دختر عزیزشان در لندن شرکت نمایند و بعلاوه احساس خستگی شدیدی مینمودند لذا مرا بجای خود مأمور عزیمت به نامیبیا نمودند و گفتند اگر در آنجا برسیدند که چرا تو را بجای رحمت

فرستاده اند بگو بهرحال وجود من از هیچ بهتر میباشد، مرا هیچ بدان. بهرحال مخالفت من بهیچوجه مفید واقع نشد. دکتر مهاجر استکان جای خود را برداشته و روی بِلَهْ جلوی حظیره القدس نشستند. در همان حال مرا تشویق میکردند که به سفرهایم در افریقا ادامه دهم و همواره به حق توکل نمایم، اظهار داشتند اگر همین لحظه دنیا را ترک گویم بهیچوجه نگران نیستم زیرا آنچه در قوه داشتم بانجام رسانده‌ام. دکتر مهاجر با این سخنان با من خداحافظی فرموده و دوباره براه افتاده و بسوی کنیا عزیمت نمودند.

گرچه در تمام گزارشهای مربوط بمسافرتها و ملاقاتهای رحمت در سال ۱۹۷۹ از خستگی مفرط او یاد شده ولی او کماکان با اتیوس محلی، کامیون باری و تاکسی‌های فرسوده بمسافرتهاى مستمر و مکرر و دانشی خود ادامه میداد. برای آخرین بار اجزاء را در جزیره کیپ‌ورده Cape Verde، داکار Dacar و نایروبی بنجول، گابرون، فری‌تاون، مونرویا، ایجان، آکرا، لومه، کوتونو، لاگوس، کالابار، دوآلا، کینشازا، کیسانگانی، بوکاوو، گوم و کیگالی ملاقات کرد و کرارا به آنان اظهار داشت که باید سر تسلیم در برابر اراده الهی فرود آرم و به آنچه برای ما مقدر فرموده ناظر و راضی باشیم زیرا برای هر امری سرنوشتی مقدر است. وظیفه ما انجام وظائف و مسئولیت‌ها و تعهداتی است که بعهد گرفته‌ایم. با توکل به مشیت الهی باید راه باقیمانده را با قدمی ثابت طی کنیم و قصور و فتور را ابدأ جائز نشماریم. تا فرصت باقی است باید در میدان خدمت قدم گذازم و تاج موهبت تبلیغ را بر سر نهاده و تا نفس اخیر در عبودیت آستان حضرت بهاءالله کوشیده و در راهش جانفشانی نمائیم تا انشاءالله علم وحدت عالم انسانی در قطب آفاق مرتفع شود.

پس از دیدار یاران بروندی Brundy، نانزانیا و کنیا که با اتفاق خانم ایزابل صبری مشاور قاره‌ای صورت گرفت عازم توگو و گامبیا شد تا اجزای آن سامان را برای تحقق اهداف نقشه پنجساله مجهر نموده و تشویق کند. به مهاجرین مؤکداً توصیه میکرد که به خواست ادائی بومی افریقا در ترتیب و تنظیم نقشه‌های محلی توجیحی فوق‌العاده مبذول دارند و نسبت به تسجیل مصدقین جدید سختگیری ننموده و با آنان مدارا نمایند. مجله اخبار امری کنیا در گزارش مختص خود چنین مینگارد:

بیانات ایادی امرالله دکتر مهاجر انهام بخش یاران و موجب تزیید

معلومات و درک بیشتر آنان از مسائل و تعالیم امر گردید. در مورد انقطاع فرمودند که پائین‌ترین درجه آن انفاق مال و منال از قبیل سرازع و پول و غیره است ولی انقطاع حقیقی، گذشت از هوای نفسانی و آمل و امیال بشری و عقیده و نظر شخصی در مقابل اراده الهی و بهره‌برداری از تعالیم و دستورات مظاهر مقتسه میباشد.

در مورد دعا و مناجات تذکر دادند که باید با عمل و اقدام توأم باشد. عنایات و عطایای الهی چون باران نیسانی بر وضع و شریف میبارد و هر کسی بقدر استعداد و کوشش خود از آن بهره‌مند میشود، احتیاء در عرض تبعیت خواسته‌های خود باید به خدمت امر الهی مشغول گردند تا از فیض ابر رحمت ربانی تازه و تر گردند و لایق انتساب به درگاه حضرت احدیت شوند. انقطاع از ماسوی‌الله و اقدام و حرکت توأملاً لازم است و نتایج عظیمه از آن حاصل میشود مثلاً ابواب کشورهای مالزی، هندوستان و برمه فقط بوسیله دو نفر بروی امر مبارک گشوده شد. حال وقت آنست که امر بهائی در سراسر کنیا منتشر شده و محافل روحانی محلی در شهرهای بزرگ تشکیل گردد. باید نقاط بکر و مستعمه مفتوح شود و تعداد احتیای جمال‌ابهی در مدن و دیار ازدیاد یابد.

در جواب یکی از احتیاء در خصوص چگونگی توسعه دامنه تبلیغ در شهرهای بزرگ کنیا، جناب دکتر مهاجر، نقشه تبلیغی بیست و یک روزه‌ای را پیشنهاد کردند که طبق آن احتیای نایروبی بمدت بیست و یک روز بطور انفرادی به فعالیت پرداخته و مبتدیان را به حظیره القدس راهنمایی کنند تا در جلسات تبلیغی که بطور مداوم در آن محل دائر میگردد شرکت نمایند. بدین ترتیب احتیای نایروبی از دهم تا ۲۲ اگست با اجرای نقشه جهاد ۲۱ روزه اقدام نمودند. در جلسات تبلیغی دائمی مبانی و تعالیم بهائی مورد بحث قرار میگرفت. حضور تعداد زیادی از یاران و مبلغین سیار در این جلسات شور و شوقی زایدالوصف ایجاد مینمود. متحرران حقیقت در این بیوت تبلیغی از تعالیم مبارکه آگاه میشدند و احتیای الهی نیز به معلومات امری خود می‌افزودند. شرکت کنندگان در این طرح در پایان نقشه که با موفقیت زائدالوصفی همراه بود به این نتیجه رسیدند که باید نقشه مشابه دیگری را بلافاصله طرح و بسوق اجرا درآورند.

هنگام اقامت در نیجریا رحمت مسافرت‌های مشکل خود را در موقعیت‌های سخت و شرایط نامساعد ادامه داد و از قراء و دهکده‌های بسیاری دیدن کرد و با اجتهاء ملاقات نمود. اغلب ناچار میشد که فرسنگها در زیر آفتاب سوزان و هوای گرم با اتوبوس‌ها و یا کامیون‌هایی که مملو از جمعیت بود مسافرت نماید. گاهی از روی مزاح میگفت: «اگر همه اجتهاء را ندیده باشم در عوض همه جاده‌ها را طی کرده‌ام.»

یک روز هنگام غروب به جاس Jos وارد شد و شب را در جلسه ضیافت گذراند. در طول مسافرت سخت خود از قریه‌ای به قریه دیگر بسیار خسته شده و غذائی نیز نخورده و با اینهمه تا دیروقت با دوستان سرگرم گفتگو بود. ساعت یک بعد از نصف شب از میزبان قدری خوراکی طلب کرد و بالاخره چند لقمه نان و پنیر در آشپزخانه در حالی که روی پا ایستاده بود صرف کرد و برای استراحت به اطاق خواب رفت. ساعت پنج و سی دقیقه صبح دوستان را از خواب بیدار کرد تا برای مسافرت آماده شوند. باصرار میزبان قطعه‌ای نان و پنیر با خود برداشت و بسوی مقصد حرکت کرد. دوستان همراهش بخوبی بیاد دارند که رحمت در تمام طول راه با لحنی خوش دعای "یا اله المستغاث" را تلاوت مینمود. از دهکده‌ای به دهکده دیگر سفر میکرد و خوراکش بطور معمول نان و پیاز بود. یکبار که از مسافرت چند روزه باز می‌گشت، وقتی همه همراهان استراحت کردند تنها پیراهن خود را شست و آنرا جلوی پنکه نگاهداشت تا خشک شود که برای روز بعد که عازم کامرون بود آماده باشد.

او معمولاً ساعت یک صبح به رختخواب میرفت و قبل از همه از خواب برمیخاست. دوستان هنوز بخاطر می‌آورند که ساعت پنج و نیم صبح با صدای گرم و شیرینش به تلاوت دعا و مناجات برای پیشرفت و تقتم امر مشغول میشد. محزون بود که اجتهاء از فعالیت و خدمت برکنار و بخود مشغول شده بودند معیناً به تلاوت ادعیه و مناجات بدرگاه حضرت بی‌نیاز پرداخت و پس از فراغت از آن به یاران پیشنهاد نمود که بمدت ۲۱ روز محافل تبلیغ دائر کنند و هدفشان را هم غیرمحدود تعیین نمایند. سپس نیجریه را به مقصد کامرون ترک کرد. چند روزی را در کامرون گذراند، به بسیاری از نقاط آن کشور سفر نمود و در این اسفار اهمیت تعلیم و تربیت اطفال را از جنبه روحانی و علمی گوشزد یاران کرد و والدین را متذکر داشت که فرزندان خود را بگناه ایجاد مزاحمت از حضور در جلسات و مجالس و ضیافات امری محروم نسازند و آنانرا

از جامعه بهانی دور نکنند.

دکتر فرزین دواجی خواهرزاده رحمت که در سال ۱۹۷۵ به افریقا مهاجرت کرده بود سعی داشت او را از فعالیت های شدید و مسافرت های خسته کننده مانع شود ولی موفقیتی پیدا نکرد. او از مسافرت رحمت به نیجریه و زئیرچین یاد میکند. توسعه و پیشرفت امر در نیجریه تا دسامبر سال ۱۹۷۰ کند و بطنی بود. یکروز بعد از ظهر دکتر مهاجر به منزل ما وارد شد، نانی همسرم به امریکا رفته بود و من در پرت هارکورت Port Harcourt تنها بودم. دیدار غیرمنتظره دانی عزیزم مسرت فوق العاده ای برایم به ارمغان آورد. دکتر مهاجر ده سال از من بزرگتر بود و برای من حکم برادری ارشد داشت. ورود ایشان بسیار مفتنم بود زیرا ما بعلمت عدم پیشرفت امر و اهداف بزرگ انجام نشده ای که در پیش داشتیم بکلی مأیوس و ناامید بودیم. دکتر مهاجر باب امید و آرزو را بروی ما باز کرد، حضور او برآستی غنیه ای الهی بود وی پیشنهاداتی عملی برای وصول بااهداف نقشه نه ساله ارائه کرد و در نتیجه اولین مصق در پرت هارکورت تسجیل شد و در آبا Aba نیز عده ای در ظل امر جمال قدم درآوردند. چون مهاجرین در یک منطقه متعصب کاتولیکی مستقر شده بودند دکتر مهاجر پیشنهاد کرد که مبلغین سیار محلی بطور تمام وقت به تبلیغ مشغول شوند زیرا مهاجرین اغلب گرفتار اوضاع درهم و برهم و هرج و مرج پس از جنگ داخلی بودند. او گفت مبلغین سیار محلی فقط در صورتی موفق خواهند شد که گزارش کار خود را مرتباً به لجنة ملی تبلیغ بدهند و لجنة نیز مستقیماً با آنان تماس گرفته و امور را دقیقاً زیر نظر خود داشته باشد.

بدین ترتیب در مدت چند ماه آخر نقشه نه ساله، اسم و آدرس متحرران حقیقت جمع آوری شد و تا رضوان بیش از هشتاد محفل محلی تشکیل گردید که از اهداف مصوبه نقشه نیز بیشتر بود. دکتر مهاجر معتقد بود که وظیفه مهاجرین فقط بااستمرار امر در نقاط جدید محدود نمیشود بلکه آموزش احکام و تعالیم امر و مبانی نظم اداری به مؤمنین محلی نیز از وظائف قطعی آنان محسوب است. این مسئله در افریقا از الزم لوازم است زیرا مردم محلی از حنطه نظر روحانی آماده و مستعد دریافت پیام الهی هستند ولی از لحاظ تشکیلات و نظم اداری احتیاج بسیار به کمک و مساعدت مهاجرین دارند. شعار دکتر مهاجر در تبلیغ خلاصه میشد، تبلیغ.

تبلیغ. خود نیز یک لحظه در این امر توقف نکرده و دیگران را با محبت و عشق و علاقه به تبلیغ امرالله و نشر نجات الله تشویق و تحریص مینمرد. پس از این دیدار برای شرکت در کنفرانس بین المللی مونروویا عازم آن دیار شدیم. دکتر مهاجر بعنوان نماینده بیت العدل اعظم الهی در این کنفرانس حضور یافت. شرکت ایادی امرالله امة النبهاء روحیه خانم و صدها نفر از اجبای افریقا و دیگر نقاط جهان این مؤتمر عظیم و باشکوه را جلوه‌ای دیگر بخشید که روح و روان را باهتزاز آورد. توضیح و تشریح شدت علاقه دکتر مهاجر نسبت به مردم افریقا ممکن و میسر نیست. او اغلب اظهار میداشت که خداوند این نفوسی را که از مادیات محروم هستند برای خود محفوظ نگاهداشته است. دکتر مهاجر نقل میکرد از خود هیکل مبارک شنیده است که افریقا اولین قاره‌ای است که بروحانیات روی خواهد آورد.

بار دیگر دکتر مهاجر را در کنفرانس بین المللی پاریس ملاقات کردم و فعالیت‌ها و خدمات و همچنین موانعی را که در کشور زئیر که پرجمعیت‌ترین کشور افریقا است و ما با آن روبرو بودیم توضیح دادم. جناب دکتر مهاجر قبول فرمودند که به این کشور عزیمت نموده و با محفل ملی در این باره مذاکره و مشاوره کنند.

پس از بازگشت به کینشاسا یکروز ساعت ۶ صبح از هتل بما تلفن کردند که ساعت یک صبح وارد شده‌اند ولی نخواستند در آنموقع مزاحمتی برای ما فراهم کنند و چون اطاقی نیز کرایه نکرده‌اند تمام وقت را در سالن هتل گذرانده‌اند. فوراً بنزدشان رفتم و ایشان را بمنزل آوردم. آثار خستگی شدیدی بعثت دوازده ساعت پرواز و عدم استراحت در سیمای ایشان نمایان بود. درخواست کردم چند ساعتی استراحت کنند تا من از بیمارستان بازگردم ولی ایشان اظهار داشتند که وقت تنگ است و باید از اجبای باس زئیر Bas Zaire که نزدیک کینشاسا است دیدن نمایند. با توجه به خستگی شدید مجدداً درخواست کردم استراحت نمایند ولی گفتند اگر من با ایشان همراهی نکنم با وسائل نقلیه عمومی به آنجا خواهند رفت. ناچار مختصر غذایی برای ماهار همراه برداشتیم و به پس زئیر رفتیم. در آن روز از چهار شهر مختلف دیدن کردیم و دکتر مهاجر در جوامع بهائی این شهرها درباره اهمیت تبلیغ و وصول باهداف نقشه پنجماله و توسعه امر الهی و تحکیم اساس تشکیلات بیاناتی ایراد کردند و همانروز پس از طی مسافتی بیش از

چهارصد کیلومتر به محل اقامت خود بازگشتیم.

روز بعد در خدمت ایشان به کیوو که در دوهزار متری کینشاسا و در غرب قاره آفریقا قرار دارد رفتیم. در یکی از دهکده اجباء را ساعت شش صبح به مشرق‌الاذکار دعوت کردند و از صبح تا شب به دعا و مناجات، صحبت و گفتگو، تبلیغ و تزئید معلومات مشغول شدیم. بفاصله هر نیم ساعت از اجباء میخواستند که بپا خیزند و به خواندن سرود بپردازند تا برای برنامه‌های بعدی تمرکز فکر پیدا کنند. هنگام شش دهکده در تاریکی مطلق فرو رفت زیرا نه چراغی روشن گردید و نه شمعی افروخته شد. دوستان ما را به کلبه‌ای راهنمایی کردند که تختی در آن بود. تشک این تخت علف بیابان و تگه‌ای چوب بالش آن محسوب میشد. دانی عزیز من با این اوضاع آشنا بود و به من نیز تذکر داد که گنه نکنم و تا حد امکان به استراحت بپردازم. من از این نحوه زندگی نه بهت و حیرت فرو رفتم. ابادی امرالله دکتر مهاجر اهالی دهات را شخص میشناخت و استعداد و قابلیت آنان را در انعکاس مسائل تاریخی و تعالیه امری در سرودها و آهنگهایی که میساختند میستود و از این موضوع سیار راضی و خشنود بود زیرا اهالی دهکده باینوسیله آسان‌تر با امر مبارک آشنا میشدند.

روزی در یک دهکده به تبلیغ مشغول بودند. چند طفل کوچک روی زمین می‌غلطیدند و ماسه‌ها را بسر و کول یکدیگر می‌پاشیدند. دکتر مهاجر بمن گفتند که باید برای تربیت روحانی این اطفال برنامه‌ای ترتیب داد چون این مسئله بسیار اهمیت دارد و همچنین آنها باید خواندن و نوشتن را یاد بگیرند. بمحض بازگشت به کینشاسا برای تأسیس مدرسه در آن نواحی اقدام کردیم.

دکتر مهاجر روزی را پیش‌بینی میکردند که بهائیان عالم کمکهای ارزنده‌ای به امر تعلیم و تربیت کودکان در قراء و قصبات دورافتاده و محروم کره ارض معمول خواهند داشت.

ایشان اتحاد و اتفاق بهائیان یک قریه را از الزم لوازم میدانستند و هوشیارانه تبلیغ عموم اهالی یک دهکده را واجب و مهم می‌شمردند زیرا عقیده داشتند که بهائیان در این عصر الهی به ترقیات شایانی نائل خواهند شد و ناچار فاصله آنان از نظر روحانی و مادی با سایر اهالی قریه عمیق‌تر میگردد. شخص روحانی آنست که خیرخواه همه باشد و همگان را دوست

بدارد.

در ژانویه ۱۹۷۹ رحمت به زنیر مراجعت کرد. اجباء همگی بیک جلسه تحرّی حقیقت رفته بودند. ساعت ۱۰ شب مطّوع شدند که دکتر مهاجر از سه ساعت قبل در انتظار آنان بوده است. در این مسافرت بسیار خسته بنظر میرسید. روز بعد به میزبان خود گفته بود:

شب گذشته برای من بسیار عجیب بود، اخیرا اغلب چنین احساسی به من دست میدهد. دیشب تلاوت مناجاتی را شروع کردم و وقتی صبح از خواب برخوایم هنوز همان مناجات را می خواندم گویی تمام شب به تلاوت آن مناجات مشغول بوده ام.

روز بعد در دانشگاه در جلسه ای که با حضور دوست نفر از دانشجویان تشکیل شده بود شرکت کرد و بعد در لجنه ای حضور یافت و سپس بجلسه تحرّی حقیقت در قریه ای نزدیک کیسوشی Kisushi رفت و بعد در محفل دیگری که در منزل یکی از اجباء تشکیل شده بود و عتّه زیادی از دوستان برای ملاقات وی آمده بودند و تا دیروقت ادامه داشت حاضر شد. همان روز نیز با دوازده نفر از پزشکان که شیفته امر مبارک بودند ملاقات کرد. اغلب این اطباء اکنون به مقامات عالیّه رسیده اند و هنوز هم از دوستان و موافقین اجباء و امر بهائی محسوب میشوند.

در زنیر اجباء محلی اقدام به ساختمان سالن بزرگی در محلّ حظیره القدس نموده ولی چون وجوه کافی در اختیار نداشتند پنجره برای سالن در نظر نگرفته بودند. رحمت نگاهی بساختمان کرد و گفت این بنا خفقان آور است و باید پنجره ای در آن تعبیه کرد و خود هزینه آن را پرداخت نمود. اجبای لوبومباشی در دسامبر ۱۹۷۹ منتظر دیدار رحمت بودند ولی در عوض خیر درگذشت او را دریافت کردند. آنان سالن بزرگی در حظیره القدس بیادبود او بنا کردند و بنام او تسمیه نمودند.

اولا پاونوسکا Oia Pawloska چهارمین دیدار رحمت را از کیوو چنین توصیف میکند:

در کامیمبا Kamimba بعثت ابتلا په بیماری مالاریا بستری بودم. یادداشتی از دکتر فرزین دواچی داشتم که نوشته بود باتفاق ایادی امرالله در

اوویرا Uvira هستند و باید به آنها ملحق شوم. وقتی به اوویرا وارد شدم آنان با پای پیاده به نیمه راه کامیپ رسیده بودند. ایادی امرالله دوست نفر از اجنای مقیم نواحی والونگو Walungu را در یک حنسه پرشور و نشاط ملاقات نمودند. پس از ختم جلسه ایشان را به اخاقتی که سملو از هدایا بود راهنمایی کردند. در این اطاق ده عدد مرغ، سه شاخه بزرگ موز، یک آناناس و گردن بندهائی از تخم مرغ که در لفافی از پوست موز پیچیده شده بود دیده میشد. ایادی امرالله ضمن تشکر از آنان، یک عدد آناناس را برداشته و به آنان تعلیم دادند که چگونه میتوانند محصولات خود را به جلسه ضیافت آورده و در صورت عدم استطاعت مالی آنرا به صندوق خیریه تبرع نمایند.

آقای گوردون کار Gordon Kerr مبلغ یار احل اسکاتلند ملاقات رحمت را از اجنای بوتسوانا Botswana چنین شرح میدهد:

همسرم و من در همان روزی که قرار بود ایادی امرالله به گابرون Gaborone تشریف بیاورند به آن شهر رفیقیم و نه اتفاقاً اعضا، محفل روحانی ملی برای استقبال ایشان عازم فرودگاه شدیم. در نزدیکی فرودگاه در اتوبوسی که از کنار ما گذشت دکتر مهاجر را که روی صندلی پهلوی پنجره نشسته بودند مشاهده کردیم. از قرار معلوم هواپیمای زودتر از موقع مقرر رسیده بود و جناب دکتر مهاجر منتظر استقبال دوستان نشده و با اولین اتوبوسی که به شهر می آمد حرکت کرده بودند تا لحظه ای از وقت گرانبھائی را که می بایستی در فعالیت های تبلیغی صرف شود تلف نکرده باشند.

اولین درخواست دکتر مهاجر تشکیل جلسه ای در حظیره القدس در همان شب اول ورود بود. در آن جلسه اول به وقت سخنرانی اعضا، محفل ملی را در مورد اهداف نقشه های تبلیغی که طرح کرده بودند استماع نمودند و سپس مختصراً درباره لزوم تلاوت دعا و مناجات و اهمیت فداکاری و ایثار و نیاز شدید به تبلیغ در قراء و قصبات بیاناتی ایراد کردند و سپس پیشنهاد نمودند که همگی باتفاق برای موقفت در امر تبلیغ دعا کنیم. در آن هوای گرم و مرطوب و باوجود خستگی شدید از مسافرت های پی در پی، در میان جمع اجنای در حظیره القدس زانو بزمین زدند و منتهی طولانی به تلاوت دعا

و مناجات پرداختند. گرچه اجتهاء در اوائل برنامه زیاد راحت بنظر نمی رسیدند ولی بتدریج اهمیت و فوریت موضوع را احساس نمودند و ثبات و استقامتی که در ایشان وجود داشت به خود منتقل کردند. دکتر مهاجر طبعاً انسانی بامحبت و آرام بود ولی صلابت و قدرتی که در رفتارشان مشاهده میشد و در چشمانشان میدرخشید بزبان حال میگفتند «اهماز و مسامحه کافی است بیا برخیزید و به تبلیغ پردازید» ما در سکوت کامل بیکدیگر خیره شدیم و سرهای خود را بعلامت آگاهی از حقیقت موضوع بریز انداختیم.

صبح روز بعد از ورود دکتر مهاجر تصمیم گرفتیم که به تبلیغ در دهکده ها اقدام کنیم. در سحرگاه در حالیکه اکثراً خواب آلوده بودیم با تأسی به دکتر مهاجر زانو بر زمین زده و بدعا و مناجات پرداختیم. ما جمعا دوازده نفر بودیم که پس از ختم دعا قرار شد با دو اتومبیل بسوی مقصد حرکت کنیم. دکتر مهاجر همانند فرسائدهی آمر ما را براه انداختند. وقت برای انجام تشریفات گذشته بود، دامن همت بکمر زدیم و قدم در میدان خدمت گذاشتیم.

اولین توقف در قریه ای بود که یک مهاجر امریکائی در مدرسه آنجا بتدریس اشتغال داشت. دکتر مهاجر درخواست کردند که مدیر مدرسه را ملاقات نمایند. این ملاقات بسرعت عملی شد و مصاحبه ای با او بعمل آمد. برخلاف دکتر مهاجر، مدیر مدرسه رفتار محترمانه ای نداشت ولی ایادی امرالله صراحتاً بوی گوشزد کردند که خداوند پیامبر دیگری بنام حضرت بهاءالله را برای راهنمایی بشر مبعوث فرموده. تعالیم حضرت بهاءالله جنبه جهانی دارد و جمیع بشر باید از آن مطلع و بهره مند گردند. چند کتاب نیز به مدیر مدرسه دادند و او را به خواندن این کتابها و در میان گذاشتن مضامین آنها با محصلین مدرسه تشویق نمودند و باو تذکر دادند که اجتهاء ماه دیگر به آن محن خواهند آمد تا از نتیجه کار اصلاح حاصل نمایند. سپس به دو قریه دیگر که امر بهائی در آن دهکده ها شناخته شده بود رهسپار شدیم. دکتر مهاجر مایل نبودند که فرصت کوتاه را فقط به ملاقات با اجتهاء سپری سازند. هدفشان آن بود که اجتهای نقاطی را که فاقد محفل روحانی است به تشکیل محافل روحانی محلی تشویق کرده و کمک و معاضدت نمایند. نزدیک ظهر به قریه بزرگی وارد شدیم که طبق معمول در

آنموقع روز تقریباً خنثی از سکنه مینمود. اغلب اهالی در مراغی که فرسنگها از قریه دور بود مگر مشغول بودند و یا در نشاط معده به گله‌داری میپرداختند. در خارج تنها دکان ساده قریه که صفا از آن بعنوان مشروب فروشی استفاده میشد، مردی که پیراهن بلندی به تن داشت و به صدای بلند رادیو ترانزیتوری خود گوش میداد نشسته بود که ما با رفتاری که کمی از سخاقتین و شورشیان متعادل‌تر بود روبرو شد. در مقابل سزالات ما برای کسب اطلاعات مختص و مفید بما فهماند که میسرهای مذهبی سفیدپوست در این قریه عناصری مطلوب محسوب نمی‌شوند. این مرد که شخص تحصیل‌کرده‌ای بنظر می‌رسید و بزبان انگلیسی فصیحی صحبت میکرد، اندیشه و فکرش بسیار محدود بود. ما میخواستیم که با کدخدای دهکده ملاقات کنیم ولی بعلت کسالت وی که از شب پیش شروع شده بود این امر میسر نشد. دکتر مهاجر از یکی از اهالی ده خواش کردند که مردم را برای ملاقات ما دعوت کند و ما در سایه درخت بزرگی جمع شدیم. فکر می‌کردم چگونه دکتر مهاجر در عین فروتنی دارای شخصیتی مقتدر بودند. گویی مردم آن سرزمین بطور غریزی موقعیت و مقام روحانی او را درک میکردند و اوامرش را اطاعت مینمودند. باید اذعان کرد که شیر ژبان صحرای افریقا بودند. حدود یکساعت بعد مردم قریه گرد ما جمع شدند. ما به آرامی و در سکوت بدعا و مناجات مشغول بودیم چند تکه چوب برای نشستن تهیه کردیم. در حدود دوست نفر که بیشتر آنان را زنان دهکده تشکیل میدادند با تمام چند طفل کوچک در زیر سایه درخت اجتماع کردند. دکتر مهاجر روی صندلی نشسته بودند و پیشانی خود را با دست فشار میدادند. سپس دست را بلند کرده و حاضرین را بسکوت دعوت نمودند و با لحنی آمرانه از حیوانی که وصفش گذشت خواستند که کنارشان بایستد و بیانات ایشانرا دقیقاً برای اهالی ترجمه نماید. مرد جوان که بعداً بجمع اهل بهاء پیوست با بی میلی دستور ایشانرا اطاعت کرد. پس از خاتمه سخنان به یکی از بهائیان حاضر در جلسه دستور دادند که مناجاتی بزبان ستسوانا Setswana تلاوت نماید. من با شوق و هیجانی شدید به این منظره مینگریستم. حال نحوه تبلیغ در این قراء را فرا گرفته بودم. دکتر مهاجر بطرف من برگشتند و آمرانه و با صدای بلند گفتند پیام حضرت بهاءالله را به این مردم تلافی کن. خود را کلاً در مقابل ایشان

بی دفاع یافتیم. نمیدانستم از کجا شروع کنم و به آنها چه بگویم. همچنان با نگاهشان مرا تعقیب میکردند تا بالاخره به حرف آمدم. پس از دو دقیقه مرا امر بسکوت نمودند و از دیگر همراهان خواستند که صحبت را ادامه دهند و بدین طریق چهار نفر از پنج نفر گروه هرکدام برای مدتی کوتاه فرصتی یافتیم تا تبلیغ کنیم و در این راه تجربه بیندوزیم. در آن موقعیت استثنائی کلیتاً حواس ما متوجه دکتر مهاجر بود و از دیگران غافل تا اینکه برگگی از درخت برچیده و به نرمی و آرامی و با کلامی ساده اهالی را مخاطب ساخته و گفتند "خبر خوبی برای شما دارم. خداوند پیامبر خود را فرستاده تا بما بگوید که امروز روز خداست، روزی است که همهٔ ابناء بشر باید در زیر سایهٔ درخت وحدت و یگانگی مجتمع شوند و ملکوت الهی را بر روی زمین مستقر سازند." بعد با اشاره به برگ سه گوشی که در دست داشتند سه اصل اساسی امر بهائی یعنی وحدانیت ذات الهی، وحدت اساس ادیان الهی و وحدت عالم انسانی را تشریح نمودند و گفتند "این تعالیم پیام حضرت بهاءالله است. بهائیان گنهای گلستان الهی هستند. حضرت بهاءالله محض اتحاد ابناء بشر انواع شدائد و بلاها را تحمل فرموده و نار عشق و محبت و یگانگی را در قلوب مردمان شعله ور ساختند.

همگان عشق حقیقی و روحانی دکتر مهاجر را نسبت بحضرت بهاءالله بچشم خود می دیدند و از خلال گفتارشان می شنیدند و از بروزات احساس عالیته شان درک مینمودند. من هنوز ریزش اشک خود را بخاطر دارم.

پس از خاتمهٔ صحبت نوبت سؤالات رسید. عده ای از حضار راجع به مسیحیت و رابطهٔ آن با دیانت بهائی، اعتقاد بهائیان در خصوص حضرت مسیح، اقامت ثلاثه، حیات پس از مرگ، غسل تعمید و غیره سؤال کردند که به تمام آنها جواب داده شد.

هوا بسیار گرم بود. یکی از حاضرین لیوانی پر از آب به دکتر مهاجر تعارف کرد. بقیهٔ حضار آب نظلی را که در ظرفی لعابی دست بدست میگشت مینوشیدند. دکتر مهاجر با احترامی زایدالوصف لیوان آب خود را بدردی که طفل شیروخوارش را در آغوش داشت تقدیم کرده و خود مثل سایرین از همان پیانهٔ عمومی آب نوشیدند. این کار که نشانه ای از وحدت و یگانگی با سایرین بود مورد تقدیر و ستایش واقع شد. سپس بالاتفاق در یک صف ایستاده و با تمامی حضار دست دادیم. اهالی دهکده نیز به

تبعیت از ما تا یکدیگر دست داده و بهم الله ابهی گفتند. در فرصتی که بدست آوردم از ایشان راجع به سوالات اهالی تریه استفسار کرده و عقیده ایشانرا از نقطه نظر دینت بهائی خواستار شدم. دکتر مهاجر در جواب اظهار داشتند که این مسائل فعلاً دارای اهمیت نمی باشد و بعداً میتوان درباره آنها بحث نمود. اکنون وقت آنست که مردم را از ظهور حضرت بهاء الله با خبر سازیم تا آن حضرت را بعنوان مظهر مقدس الهی بشناسند و محبت الهی را نسبت بخود احساس کرده و ایمان بیاورند. هنگامی که مردم جهان به شناسائی و درک حقیقت نائل آمدند آنوقت باید نگران تفهیم و توجیه این مسائل باشیم.

دکتر مهاجر از مسائل مربوط بسایر ادیان و مذاهب بی اطلاع نبودند بالعکس اطلاعات کامل و جامعی نسبت بادیان مسیحی و اسلام داشتند ولی هنگام تبلیغ در کمال صبر و حوصله سخنان متحرکان حقیقت را استماع مینمودند و از جرّ و بحث در مسائل مذهبی بکنی خودداری میورزیدند. مہمتر از همه فرهنگ، آداب و رسوم مردم محل را درک نموده و به آن احترام میگذاشتند. میدانستند که تعقیب بعضی مسائل مذهبی حاصلی جز گمراهی و رفع و ازاله معنویت و روحانیتی که از تبلیغ امر مبارک حاصل میشود نخواهد داشت. دکتر مهاجر بعلمت عشق عمیقی که به مردم داشتند آنان را میشناختند و احساساتشان را درک میکردند و این رابطه محبت فیمابین ایشان و اهالی پاکدل قراء و فصبات عمیق تر و شدیدتر بود. قلب ایشان بروی آنان باز بود و متقابلاً آنان نیز محبت و صمیمیت دکتر مهاجر را درک میکردند و از آن طریق به محبت حضرت بهاء الله راه می یافتند.

رحمت اطلاعات وسیعی درباره قاره افریقا داشت و اهالی این سرزمین را از هر قبیله و کشوری که بودند تشخیص میداد ولی رویهمرفته افریقانیان را ملت واحدی میدانست و با اشتیاق تمام آنان را بخود جلب نموده و بامر مبارک رهنمون میساخت. مستمراً از کشوری به کشور دیگر مسافرت میکرد و حدّ و مرزی را نمی شناخت. ولی بهر حال این حدود و مرزها وجود داشت. چه بس روزها و هفته ها به کنسولگری کشورهای مختلف برای اخذ ویزای ورود مراجعه مینمود. بعضی اوقات بعرض ناموجه و نامعلوم درخواستش مورد موافقت قرار نمیگرفت و

همه کوشش‌هایش برای قانع کردن مسئولین بی‌نتیجه میماند. بخاطر ندارم که حتی یکبار بدون برخورد با مشکلات موفق به گرفتن ویرای ورود به کشورهای افریقائی شده باشد.

روزی برای اخذ ویزای کشور چاد به کنسولگری آن کشور در لندن مراجعه کردیم و بیش از یکساعت در انتظار ملاقات دبیر اول سفارت بانتظار نشستیم. رحمت مناجاتی تلاوت کرد و سپس بمن گفت این اولین قدم در جریان گرفتن ویزا برای کشور افریقائی است و باید ویزای پانزده کشور دیگر را که فقط بعضی از آنان در لندن نمایندگی دارند دریافت دارد. برای گرفتن ویزای بقیه کشورها باید در مسانک دیگر اقدام نماید که خود نیز امر سهل و ساده‌ای نیست، و اضافه کرد که تمامی مسافرتهاى او بهمین صورت انجام گرفته است. پس از تحمّل اینهمه مشکلات برای گرفتن ویزا و تهیّه بلیط هواپیما اغلب بعلت تأخیر پرواز هواپیماها که امری عادی بود باید ساعتها در فرودگاه منتظر بماند و پس از ورود به مقصد نیز با کامیونهای بارکشی کهنه و یا اتوبوسهای شلوغ و مملوّ از جمعیت خود را به محلّ معهود برساند تازه آنوقت با گله و شکایت دوستان مواجه میشد که چرا سر ساعت مقرّر در جلسه آنان حاضر نشده است.

عادت به گله و شکایت نداشت و به ندرت از مشکلات و موانع زندگی صحبت میداشت. مشکلات و گرفتاریهایی را که دائماً با آنها روبرو بود با توکل بحق و توسّل به مراجع حضرت بهاءالله براحتمی تحمّل میکرد. از مصائب و سختیها خائف و مضطرب نمی‌گشت و تزلزلی در ایفاء وظایف روحانیّه اش حاصل نمی‌شد و همه آنها را با صبر و شکیبائی قبول مینمود.

در مذاکرات و مشاورات با مؤسسات امری کراراً به مسئولیت‌های افراد اجباء و نقش حیاتی آنان در انجام امور امری اشاره میکرد و آنها قسمتی از خصوصیات وجود انسان میدانست و بیان مبارک حضرت ولی‌امرالله را شاهد میآورد که می‌فرمایند:

تبلیغ به جمهورناس، که خواه ناخواه تشنه‌تعالیم شفا بخش الهی هستند، وصفه‌ای ممتاز و شاخص است ... و در مرحله اولی بقیام و مجاهدت احاد مؤمنین متروّط میباشد، اساس متین و رضینی است که مؤسسات دهم‌التزاید نظم ربیع‌البنیانش برآن استوار بوده باید بر سایر خدمات و فعالیتها رجحان و تقدّم داشته باشد. (ترجمه آزاد) (۴)

همواره خاطرنشان میساخت که اگر افراد جامعه به مسئولیت‌ها و وظائف خود در قبال امرآگاه و عامل نباشند، نقشه‌ها و کنفرانسهای تبلیغی و مشاورات مؤسسات امری با همه اهمیت و عظمتی که دارند موفقیتی کسب نخواهند کرد. او خصوصاً به اعضاء محافل و تشکیلات امری تذکر میداد که انجام امری که بعلت عضویت در تشکیلات بعهد آنها گذاشته شده آنان را از وظائف و مسؤولیتهای روحانی که بر دوش فرد فرد آنان قرار دارد معاف نخواهد کرد. بیانات مبارکه بخوبی روشن میسازد که نام بهائی بخودی خود کافل سعادت و برکت و امتیاز نیست بلکه برای احراز آن باید بجان بکوشیم تا مستحق الطاف حضرت یزدان گردیم و اغلب تکرار میکرد که تعالیم حضرت بهاءالله آنقدر عظیم و متعالی است که اگر بهائیان به وظائف خود واقف بوده و فقط مختصری از وقت خود را صرف خدمت نمایند، امر مبارک در اندک مدتی سراسر کره ارض را فرا خواهد گرفت. او بسیاری از مواقع به اتفاق مهاجرین به سفرهای تبلیغی میرفت تا راه تبلیغ دسته جمعی را عملاً به آنان نشان دهد. اظهار میداشت اگر دوستان هدف تبلیغ را به در نفر محدود سازند فقط امکان وصول به آن هدف را خواهند داشت ولی اگر دوستان نظرگاه را به فتح روحانی جهان وسعت دهند و مطمئن باشند که قدرت حضرت بهاءالله پشتیبان آنها است قادر خواهند بود که بفتح قلوب همه اهل عالم موفق شوند. اصل کلی بنظر وی آن بود که همه چیز به عهده معلم است نه متعلم. برای تبلیغ همه افراد خانواده و کلیه اهالی یک دهکده فوق العاده اهمیت قائل بود زیرا باین ترتیب وحدت و یگانگی در بین آنان حفظ میشد. در یکی از جلسات خطاب بدوستان اظهار میداشت که:

در یکی از دهکده‌هایی که بمنظور تبلیغ رفته بودیم نیمی از اهالی اشتیاق خود را به ورود در ظل امر بهائی اظهار داشتند ولی نیم دیگر از این امر سر باز زدند. بآنها گفته شد با این وضع اتحادی که بین اهالی قریه وجود داشت مختل میشود و این مخالف هدف تعالیم بهائی است چه با اینکه همگی بهائی نبودند ولی یگانگی خود را حفظ کرده بودند. حضرت بهاءالله محض اتحاد من علی الارض ظاهر شدند. نفس اتحاد بسیار مهم است و نباید از میان برخیزد. چندی بعد اهالی قریه آمدند و اظهار داشتند که همگی متحداً متفقاً مایل هستند که در ظل امر بهائی محشور گردند. اجتای فیلیپین و امریکای جنوبی این طرح تبلیغ را به مرحله اجرا درآورده و بموقعیتهای چشمگیری نیز نائل شده‌اند و حال باید در افریقا نیز این

طرح پیاده شود زیرا با آمادگی خاصی که در این سرزمین وجود دارد،
افریقا از تمام دنیا سبقت خواهد گرفت.

به مبلغین و مهاجرین توصیه میکرد که بصورت گروهی از دهکده‌ها دیدن کنند
زیرا دیدن روح صمیمیت و یگانگی که باوجود تفاوت‌های نژادی و ملی در بین
اجتبا وجود دارد جالب انظار خواهد بود.

یکی از خصوصیات رحمت تمایل به خدمت و فعالیت در همهٔ جهات تبلیغی و
تقویت تشکیلات امری در سطح محلی و ملی بود. او هرگز خود را برتر از
دیگران نمیدانست و فارغ از مسئولیت نمی‌شناخت. در هر کشوری که بود خود
را شریک و سهم آنان در انجام وظائف و وصول باهدف آن کشور میدانست. به
جزئیات مسائل نقشه‌های تبلیغی وارد و به احتیاجات هر قسمت و کشوری واقف
و آگاه بود و برای وصول باهدف هر محلّ به اجتناب کمک و مساعدت مینمود
و برای انتخاب محلّ مناسب و خرید حظائر قدس و موقوفات بهائی از هیچگونه
کوششی فروگذار نمی‌کرد. از دوستان بهائی و مؤسّسات امری برای تأمین
هزینه‌های تبلیغی، اتباع اماکن و معاضدت به مهاجرین و مبلغین کمک مالی
طلب مینمود و چه بسا ضمن عرایض خود از ساحت بیت‌العدل اعظم الهی و یا
محفل روحانی مهد امرانته و یا حتی آشنایان بهائی برای خرید اماکن امریه در
نقاط مختلفهٔ عالم تقاضای کمک میکرد.

نسبت به افریقائی‌ها بسیار مهربان و صمیمی بود و با آنان بزبانی ساده گفتگو
میکرد و تعالیم امری را در قالب داستانهای جالب و امثلهٔ قابل فهم
می‌آموخت. در یکی از قراء توگو Togo فردی از او سؤال کرد که مدرسهٔ
یهائی چه وقت در آن قریه تأسیس خواهد شد؟ در جواب اشاره به نهال تازه‌ای
کرد و گفت:

سالها طول میکشد که این نهال رشد کرده و بارور شود و سایه گستر
گردد. امر بهائی نیز مانند این نهال تازه روئیده است. در حال حاضر اجتناب
باید خدمت و فعالیت نمایند و معارف بهائی را بیاموزند و بفرزندان خود
نیز تعلیم دهند. ممکن است که آنان در این جهان نتایج فعالیت‌های خود
را مشاهده نکنند ولی مطمئناً فرزندان‌شان از این نتایج بهره‌مند خواهند
شد.

هیچگاه وعده زندگی بهتر، خوش تر و راحت تر را به مصنفین نמידاد و اظهار میداشت که تصدیق امر مبارک موجبات سلامتی روح و نجات آنان را فراهم خواهد کرد و اگر در ضمن موجب رفاه مادی و زندگی خوشتری شود رسی سعادت. او مصنفین جدید را فی الفور وادار به اجرای همه احکام و اصول امر مبارک نمیکرد بلکه بتدریج مبادی و احکام را به آنان تعلیم میداد و چنانچه یاران الهی یک تعلیم را بخاطر سپرده و مجری میباشند بسیار مسرور میگرددید. معتقد بود که اجتنابی چون او بمنت یکصد سال در دامان امر پرورش یافته و تازه باین مرحله از رشد روحانی واصل شده اند. حال اگر بومیان و سکنه اصلی کشورهای عالم بمنت یکصد سال دیگر تحت تعالیم بهائی قرار گیرند مسلماً تبدیل به فرشتگان خواهند شد.

روزی یکی از اجباء از رحمت برای شرکت در برنامه تزیید معلومات اهالی دهکده ای دعوت نمود. او پس از مدتی که به تدریس اجباء گوش کرد متوجه شد که مصنفین جدید ایداً متوجه مواد تدریس نمی شوند. لذا اجازه خواست خود او نیز کوششی مبذول دارد. قسمتی از مناجاتی را بزبان فارسی تلاوت کرد و از بومیان خواست که آنها تکرار نمایند ولی هیچ عکس العملی از کسی مشاهده نکرد اینبار جمله را کوتاهتر کرد. باز هم جوابی نشنید بالأخره تقاضا کرد که کلمه "ای خدا" را بگویند، خبری نشد با تبسم درخواست کرد فقط بگویند "ای" ایندفعه همگی با صدای بلند کلمه "ای" را تکرار کردند. رحمت برای این موفقیت بسیار دست زد و به معلمین اظهار داشت که در سفر آتیه برای تزیید معلومات ایشان سعی بیشتر خواهد نمود و اظهار کرد حال باید به فعالیت تبلیغی پردازد. این را گفت و بدنبال هدف خود رهسپار شد.

اگر اهالی دهکده ای نقشه ای را که تهیه نموده بودند بانجام نمی رساندند آنها تعدیل میکرد و از اجباء درخواست مینمود که بار دیگر در انجام آن اهتمام بعمل آورند. اغلب مسائل امری بخاطر تأخیر در تعلیم و تزیید معلومات مصنفین جدید بعهدت تعویق می افتاد و انجام کارها به روزها و هفته ها و ماههای بعد رجوع میشد. رحمت از این موضوع بسیار ناراحت میشد و در مقابل اجتنابی که چنین افکاری داشتند، عنان صبر و حوصله را از دست میداد. یکبار در توگو Togo که در خصوص نقشه ای تبلیغی مذاکره میکردند اظهار داشت که کلمه "فردا" در دائرة المعارف او وجود ندارد و نمیداند که فردا چیست. او میگفت که همه ما در زمان حال زندگی میکنیم و باید کوشش نماییم که

همین امروز بیا خیزیم و به تبلیغ امر پردازیم. اگر فردائی بود کار امروز را فردا نیز ادامه خواهیم داد. در کامرون یکی از دوستان با مسرت فراوان به او گزارش داد که برنامه تبلیغی یک ماهه‌ای برای تبلیغ صد نفر تهیه کرده‌اند. رحمت فکری کرد و گفت بسیار عالی است، نقشه خود را در عرض ۲۰ روز انجام دهید. باوجود عجله و شتابی که در عرصه خدمت داشت در مقابل مشکلات غیرمترقبه‌ای که در اسفار متعدّدش پیش می‌آمد بی‌نهایت صبور و شکیبا بود. بسیار اتمام می‌افتاد که در مرز کشورها بعثت انقضاء ملت ویزا او را اجازه ورود نمی‌دادند یا مأمور گمرک زبان او را نمی‌فهمید. در این نوع موارد ناچار میشد ساعتها با مسئولین صحبت کند و آنانرا متقاعد سازد. یکی از همراهان رحمت در مسافرتی تبلیغی خاطرات خود را چنین نقل مینماید:

دکتر مهاجر پس از ساعتها درخواست و تمنا از مأمور گمرک سؤال کرد که به چه علت از مهر کردن پاسپورت او خودداری میکند و چون جواب شنید که اینکار خلاف قانون و غیرممکن است باو گفت ابدأ غیرممکن نیست بگذار به تو نشان دهم که چطور امکان دارد آنگاه دست مأمور را با مهری که داشت گرفت و پاسپورت خود را مهور ساخت و گفت دیدی چقدر آسان بود و سپس در مقابل بهت و حیرت مأمور گمرک از مرز عبور کرد.

خوش رفتاری وی مأمورین مرزی را متعجب میکرد و در موقعیت‌های سخت و جدی به او کمک مینمود. برای مسافرتین و جهانگردانی که به افریقا مسافرت مینمایند، اینکار تجربه‌ای شیرین و گاه شگفت‌آفرین است ولی برای رحمت مسئولیت و وظیفه‌ای جنّی به شمار می‌آمد. او بسیاری از مواقع ساعتها در گرما و در زیر تابش آفتاب می‌ایستاد و دعا میخواند و امیدوار بود که اتومبیلی او را سوار کرده و به محلّ معهود برساند. بمحض ورود نیز با اشتیاق کامل به ملاقات اجّاء رفته و در فعالیت‌ها و خدمات یاران محلّی شرکت میکرد و پس از مدّتی برای نیمساعت روی زمین و یا تخت کوچکی دراز میکشید و استراحت میکرد تا نیروئی بدست آورده دوباره به فعالیت خود ادامه دهد.

در یکی از مسافرت‌هایش بدو به هتلی وارد شد و چون هیچیک از اجّاء بدیدن او نیامده بودند راهی حظیرة القدس گردید. معلوم شد که اجّاء از آن محلّ نقل مکان کرده‌اند و کسی آدرس جدید آنها را نمیداند. رحمت تعریف میکرد که

بی هدف در خیابانها راه افتاده و مرتباً دعا میکرد که شاید شخصی به کمکش شتافته و به حظیره القدس جدید راهنمایش نماید. در بین راه مرد جوانی را دید که حروف ب و الف را روی تکه‌ای چوب نقاشی مینماید و حرف ه را نیز به آن اضافه کرد. از او پرسید که آیا این تابلو را برای حظیره القدس بهائیان تهیه میکنند؟ مرد جوان که نمیتوانست باور کند که دکتر مهاجر در مقابل او ایستاده است گفت حظیره القدس در همان نزدیکی قرار دارد و اجباء مشغول تنظیم برنامه‌ای برای ورود او بودند. رحمت میگفت در هر اتفاقی حکمتی است و بهمین دلیل هرگز نگران نمیشد زیرا حضرت بهاء الله را ناظر و حافظ خادمین امرش می دانست.

در سفرها غذایش منحصر به نان و پنیر بود. بگفته او نان و پنیر از هر غذایی ارزان تر و مقوی تر و در مسافرتها قابل حمل است و در هوای گرم نیز دیرتر فاسد میگردد. صرفه جویی او اغلب باعث بیخوابی های متوالی و عدم استراحت کافی میشد. یکبار پس از مسافرتی طولانی و خسته کننده به هتل آبرومندی با منظره زیبایی رفت ولی صبح روز بعد از آنجا خارج شد و به یک هتل ارزان قیمت نقل مکان نمود.

همیشه کوشش فوق العاده برای اعزام مهاجرین به افریقا، کمک و مساعدت مستقیم در امر تبلیغ و تقویت نقاط و جمعیت های بهائی و محافل محلی مبذول میداشت و بطور مرتب گزارش دقیق امر را به ساحت بیت العدل اعظم تقدیم مینمود. بیش از ده بار بسراسر افریقا سفر کرد ولی هیچگاه خدمات خود را کافی ندانست و آرزوی ارانه و تقدیم خدمات بیشتری به آستان جمال مبارک مینمود. سرباز سلحشوری بود که هرگز از میدان مبارزه دور نماند. سخت کوشید و مردانه ایستاد. با پای پیاده از سنگلاخها گذشت. جنگلها را پشت سر گذاشت و رودخانه ها را طی نمود تا قلوب مستعنه را بیابد و مانده آسمانی را به آنان عرضه دارد.

تعلیم روحانی و آموزش علوم برای اطفال افریقائی یکی از عمیق ترین و مهمترین آرزوهای قلبی او بشمار میرفت و مصراً به تعقیب انجام آن همت گماشت. با استدعای او محفل روحانی ملی ایران اعزام معلمین بهائی را برای تدریس کودکان افریقائی تصویب نمودند و به تشکیل لجنه‌ئی مختص این امر اقدام کردند.

آرزوی رحمت در مورد تشکیل مؤسسات آموزشی تدریجاً بمرحله اجرا درآمد و



مؤسسه تربیت مبلغ، سوازیلند، ۱۹۷۱



می ۱۹۷۴، کنفرانس ملی کیمیا، آغاز نقشه چهارساله



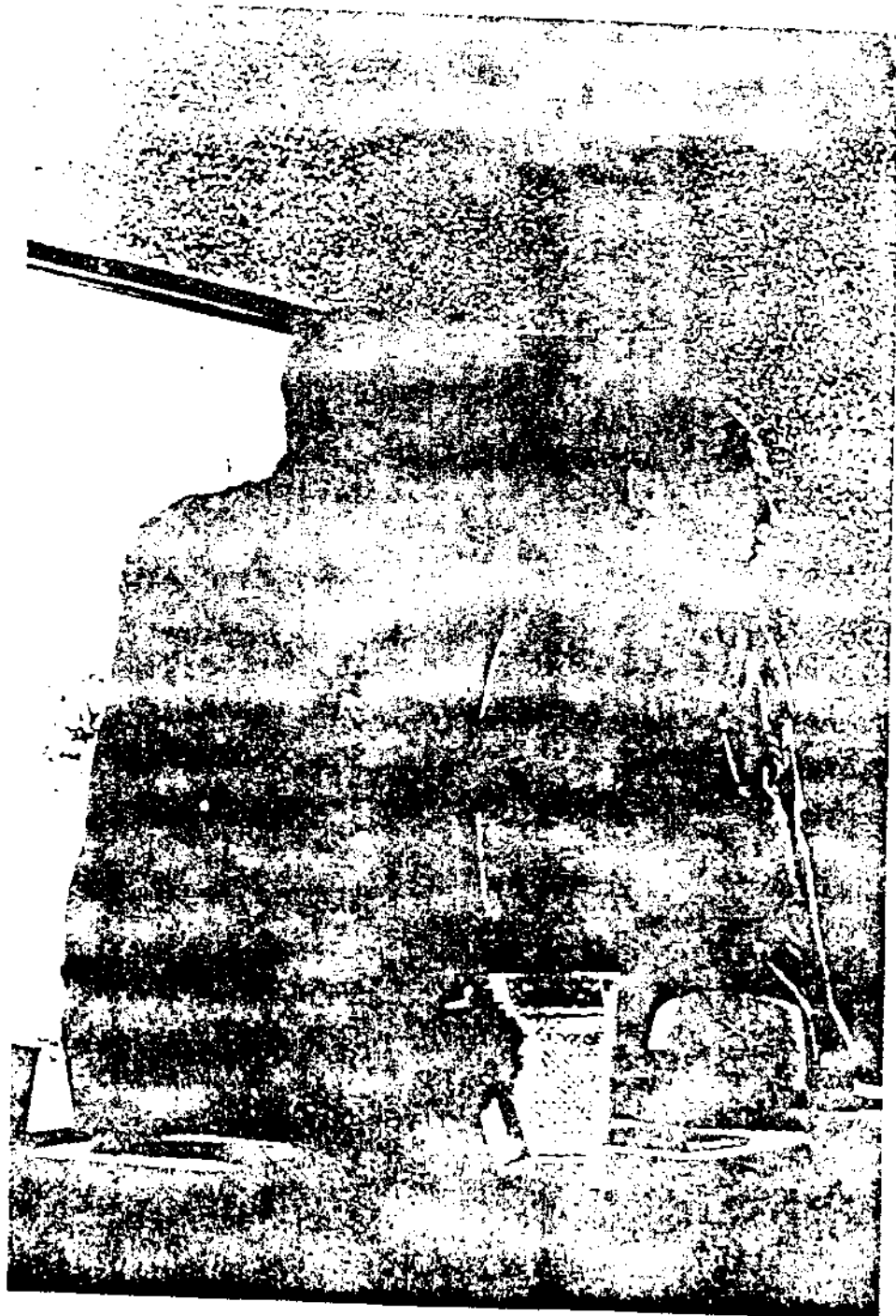
فوریه ۱۹۷۹، قریه خان لیمو در منطقه بویوت، لسوتو،
با تصدیق ۱۶ نفر محفل روحانی محلی تشکیل شد



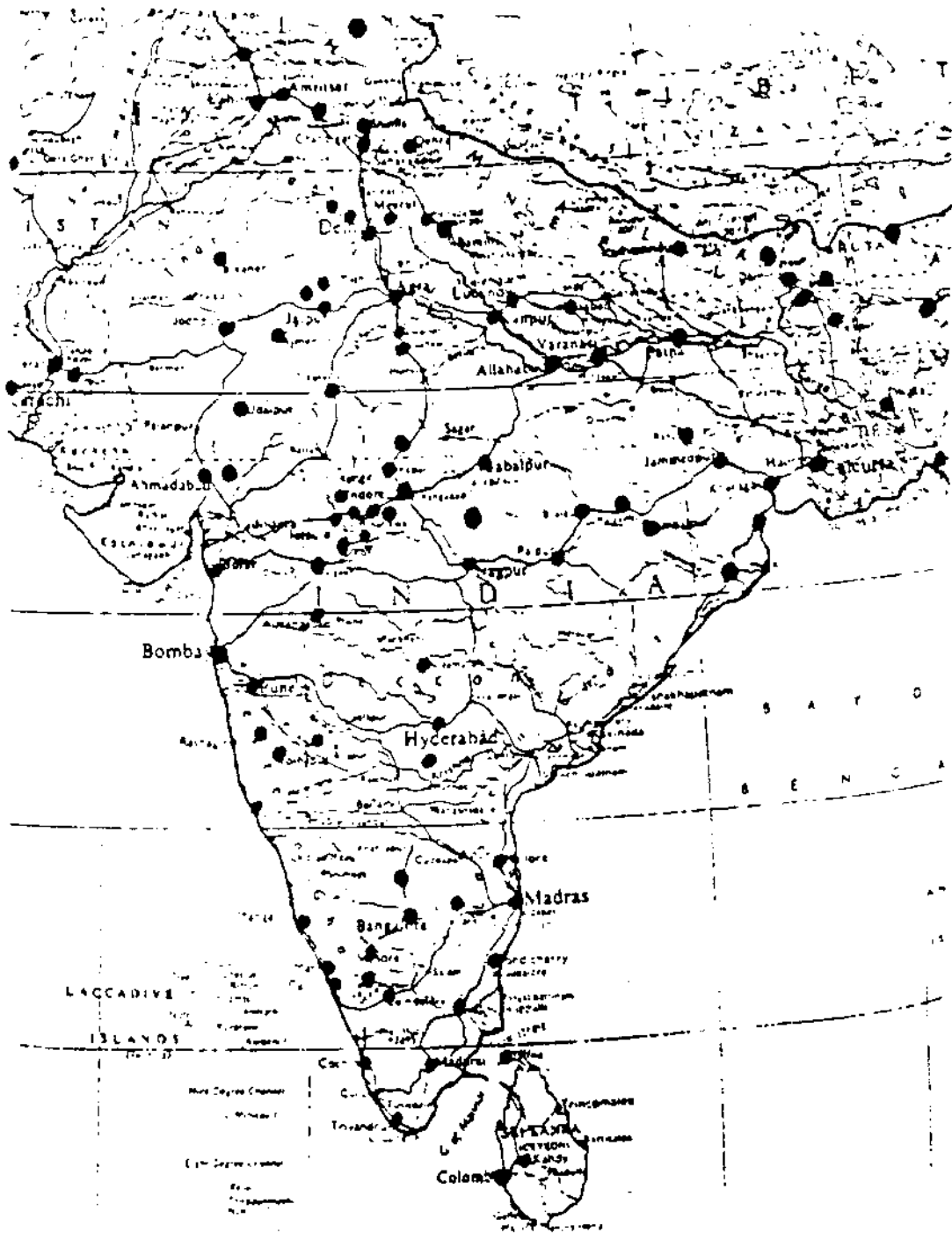
ساختمان حظیره القدس محلی
در یکی از قرا، کنیا



فوریه ۱۹۷۹، رقص باتفاق احبای شوگر بوش
در مقابل حظیره القدس محلی



اولين كانونشن ملي توگو ۱۹۷۵



بغير از نقاطی که در این نقشه دیده می شود،
رحمت آن صدها شهر و قریه در شبه قاره هندوستان دیدن کرد

دو مدرسه بزرگ با کمک‌های مالی که بنام دکتر مهاجر تقدیم شده بود در
 افریقا ساخته شد، مدرسه مهاجر، بنانی، اولینگا در تانزانیا دایر گردید و
 مؤسسه آموزشی زراعی دکتر مهاجر در زنیبر و سائل تحصیل صدها کودکان
 دانش آموز زارعین افریقائی را فراهم ساخت و هزاران نفر در کلاسهای تعلیمات
 خصوصی که در حضائر قدس و مؤسساتی که رحمت پایه‌گذاری کرده بود به
 تحصیل مشغول شده‌اند. کودکان افریقا همواره در قلب رحمت جای داشتند.
 میگفت:

اگر این اطفال آموزش بهائی ببینند چهره افریقا عوض خواهد شد و ما صاحب
 هزاران مبلغ و معلم و مربی بهائی خواهیم شد که منقعات استقرار عصر ذہبی
 حضرت بهاءالله را فراهم خواهند ساخت. ایکاش میتوانستم جانم را فدای آنان
 سازم.



دسامبر ۱۹۵۸، طهران، پس از بازگشت از زیارت اعقاب مقدسه با اتفاق والدۀ و

لمیعه خانم همشیره رحمت

فصل چهارم

از یک تا هزاران

قریب سه سال پس از ترک کشور اندونزی مجدداً به قاره آسیا بازگشتیم. فیلیپین امکانات بیشتری در دسترس رحمت قرار میداد تا بتواند براحتی بسایر نقاط آن قاره وسیع که تقریباً نصف جمعیت کره ارض را در خود جای داده است دسترسی پیدا کند. ما در سال ۱۹۶۳ در فیلیپین مستقر شدیم. اگرچه مسافرتهاى ممتد رحمت در کشورهای آسیائی از مدت‌ها قبل آغاز گردیده و موجبات پیشرفت و توسعه امرانہی را در آن نقاط فراهم کرده بود. در پایان این اسفار نظریات خود را راجع به ممالک مختلف آسیا چنین می‌نگارد:

حالا وقت آنست که نتیجه مطالعات خود را از آسیا بنویسم...

پاکستان: خفته است، باید از نو احیاء شود بوسیله مهاجرین ایرانی فعال و تازه نفس...

سیلان: خیلی کار دارد که بروی پای خود بایستد مهاجرین عزیز اگر بتوانند بمانند البته خدمات شایسته خواهند کرد مآلاً مراحل رشد و بلوغ را طی میکند و بزودی در بین ممالک آسیائی ممتاز و مشخص خواهد شد این بیانی که هیکل مبارک فرموده اند نباید از نقطه‌ای به نقطه‌ای پرواز کرد بلکه باید بتدریج دائره خدمات را وسیع کرد کاملاً در این مملکت صادق است و باید مورد توجه باشد.

اندونزی: همه کار آن نیمه کاره است. هنوز هیچ امری به قطعیت و پایان نرسیده است. مهاجرین بهمان افکار و مباحثات باقی و بر قرارند.

فیلیپین: بادبانهای کشتی را گسترده و عنقریب است که جولان جدیدی بنماید.

هنگ کنگ: صبر ایوب لازم دارد.

ژاپن: کار لازم دارد و نقشه روشن و همکاری و همفکری. امید فراوانی به این مملکت است ولی خون تازه لازم است. گرچه قضاوت کار آسانی نیست بخصوص برای من که فقط چند صباحی در ژاپن بودم ولی بطور کلی میتوان دریافت که در افریقا حق تبلیغ بخوبی ادا شده است. در باره نژاد اسر نیز

به همچنین حق مطلب ادا و مهاجرین در این دو قاره شب و روز بخدمت و تبلیغ مشغولند ولی نمیدانم حق نژاد اصغر ادا شده یا نه؟ آیا قوای مهاجرین عزیز همه صرف تبلیغ میشود؟ آیا نقشه‌های تبلیغی منظمی طرح و اجرا میشود؟ نمیدانم فقط میدانم که بیش از اینها میتوان از این مملکت استفاده نمود. هنوز اهل کاراست، باید قوای مهاجرین عزیز متحد و متفق شود.... کاش برای این عبد ذلیل ممکن میشد مدت بیشتری در این مملکت سکونت مینمودم و جان فدای اصحاب و احباب میکردم.

رحمت در سال ۱۹۶۳ برای انجام آمال و آرزوهائی که از پیش برای خود در نظر گرفته بود عازم کشورهای آسیائی شد

شبه قاره هندوستان

عشقی که رحمت به هندوستان داشت سراسر وجودش را فرا گرفته بود. گرچه متداوماً بهمه نقاط دنیا سفر کرده و در فعالیتهای و خدمات بی شمار تبلیغی و تقویت جوامع بهائی در آن نقاط بشخصه و مستقیماً شرکت می جست، معیناً همواره در فکر تقدم و توسعه امر مبارک در شبه قاره هندوستان بود و برای حصول باین منظور بدرگاه الهی دعا و مناجات می نمود و به طرح و تهیه نقشه میپرداخت. عشق و محبتی چنین عمیق بین یکنفر و یک ملت بسیار نادر است بخصوص اینکه رحمت از اهالی بومی هندوستان نیز محسوب نمیگردید هنگامیکه در نقاط دور افتاده این کشور وسیع به تبلیغ مشغول میشد خود را شادترین فرد جهان می پنداشت. او در مراسم محلی شرکت میجست، بامردم به رقص و پایکوبی می پرداخت و همانند آنان بر روی تختهای چوبی استراحت میکرد.

اهالی هندوستان طبعاً مردمی مهربان و صمیمی بوده و استعداد زیادی برای پذیرش امر جمال قدم از خود بروز میدادند تبلیغ و تقلیب آنان بسیار سهل و آسان بود و به عقیده رحمت اگر بهائیان هندوستان بموجب دستور حضرت ولی امر ناله عمل نموده و به کوشش خود می افزودند در اندک زمانی میلیونها نفر ندای حق را نیک گفته و در سراپرده شریعه رحمانی وارد میگشتند

پس از صعود هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله، رحمت در راه بازگشت به اندونزی برای اولین بار در دسامبر ۱۹۵۷ به هندوستان رفت و چند روزی در

دهلی نو در مصاحبت دوست قدیمی و صمیمی خود جناب هوشمند فتح اعظم و فامیل ارجمندشان اقامت کرد. جناب فتح اعظم در آن موقع مهاجر هندوستان و منشی محفل روحانی ملی آن کشور بودند ایشان محفلی باحضور عده قلیلی از یاران فراهم آوردند تا رحمت در باره این واقعه مؤلمه یعنی صعود بغتی حضرت ولی امرالله صحبت بدارد.

رحمت همچنان در مدرسه تابستانه دولالی Deolali حضور یافت و از تجربیات خود در مورد تبلیغ دسته جمعی در جزائر منتاوای و سایر فعالیتها و خدمات تبلیغی سخن گفت و یاران را به تأسیس مدارس بهائی در قراء و قصباتی که تبلیغ جمهور در آن نقاط صورت میگیرد تشویق و ترغیب نمود و از نوایای مولای عزیز حضرت ولی امرالله که احتیای الهی و به خصوص مهاجرین عزیز ایرانی را به اهمیت تبلیغ دسته جمعی در هندوستان متوجه فرموده اند یاد کرد:

«...از یاران عزیز رجا می نمایند که کلیه هم خود را صرف تبلیغ و نصرت امر الهی کنند و ندای یا بهاء الاهی را در اقصی نقاط آن شبه قاره وسیع به سمع مردمان برسانند و همچنین پیشنهاد می فرمایند نفوسی که از امکانات مالی و قوای جسمانی برخوردارند خود در نقاطی که تا کنون از تابش شمس حقیقت محروم مانده اند مستقر گردند و برای تأسیس جوامع بهائی در آن نقاط سعی بلیغ مبذول دارند. حضرتشان احساس می فرمایند که این کار مؤثرترین طرق برای توسعه امر نازنین جمال قدم در بین قبائل و ملل کشورهای مختلف وسیعه مانند هندوستان می باشد». (ترجمه آزاد) (۱)

فعالیتهای تبلیغی تا سال ۱۹۵۷ که صعود حضرت ولی امرالله واقع گردید، در هندوستان منحصر به شهرهای بزرگ بود و پیشرفت قابل ملاحظه ای نداشت لذا رحمت پس از توقف کوتاه مدت خود در هندوستان و در اجرای منویات حضرت ولی امرالله، همه هم خود را معطوف بآن سرزمین نمود. به مطالعه و جمع آوری بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در باره آینده عظیم امر در آن شبه قاره پرداخت و به طرح نقشه هائی مشغول شد که نوایای مبارکه را بمنزل مقصود برساند در دفتر یادداشت خود که ضمناً حاوی قسمتهائی از بیانات مبارکه و مناجاتهای طلعات مقدسه بود و همواره همراه خود داشت با خطی درشت نوشته بود «ازجناب محمدعلی فیضی و سرکارخانم محترمه بایستی برای دیدار از هندوستان دعوت بعمل آید.» چنین نحوه یادآوری از هندوستان در تمام

یادداشت‌های او و در سراسر زندگیش حتی زمانی که در آفریقا و یا آمریکای جنوبی بسر میبرد دیده میشود. در سال ۱۹۷۳ که به بررسی امکانات تبلیغی در اروپا مشغول بود، از هندوستان یاد نموده و نوشته و تصریح کرده است که کتب امری باید به پانزده زبان بومی هند ترجمه شده و پنجهزار نسخه از هر کتاب تهیه شود و چنانچه کمک مالی نیز لازم باشد از محفل مقدس روحانی ملی ایران استمداد گردد. پس از این یادداشت به مسائل مربوط به اروپا پرداخته و یادداشت خود را پایان برده است.

اطاعت صرف و عشق و علاقه شدید رحمت نسبت به حضرت ولی‌امرالله علت اصلی توجه و مشغله فکری او به هندوستان محسوب میشد.

او معتقد بود که همه قوای خود را باید در این راه بکار برد و حتی از ایثار جان نیز دریغ ننمود. نصایح مشفقانه محبوب را فراموش نکرده و سنبلات حکمت در قلوب نفوس مشتاق عالم غرس نمود.

در ماه جون ۱۹۶۰ به محفل ملی نوشت که قصد دارد در ماه اکتبر همان سال از هندوستان دیدار کند و درخواست نمود که ترتیب مسافرت او در نقاطی که محل سکناي قبائل مختلفه میباشد داده شود. ظاهراً درخواست رحمت تجربه جالبی برای محفل ملی محسوب میگردید. آن محفل در جواب مراتب امتنان خود را ابراز داشته مرقوم نمودند که نهایت سعی را در ترتیب این برنامه معمول خواهند داشت و چنانچه موقعیت مناسب باشد مدرسه تابستانه را نیز همزمان با ورود رحمت دائر خواهند نمود. امروزه، با وجود صدها مدرسه تابستانه و زمستانه، کنفرانسهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی که در هندوستان تشکیل میگردد، تصوّر زمانی که حتی دایر نمودن یک مدرسه تابستانه مشکل و گاه غیر ممکن بوده است چندان سهل و آسان نیست.

در اکتبر ۱۹۶۰ رحمت به هندوستان سفر نمود و در ملاقات با محفل ملی جزئیات نقشه عظیم دهساله را مرور کرد. بسیاری از اهداف نقشه انجام گرفته بود ولی رحمت اصرار داشت که اهداف باقیمانده را در ظرف یکسال آتیه انجام و اكمال نمایند و به جهانیان اعلام دارند که شبه قاره هند در تقدیم خدمات به امر جمال محبوب از قاره آفریقا عقب نمانده است. حضرت ولی‌امرالله چهارمین مرحله از نقشه دهساله را به تبلیغ گروهی و ورود افواج مؤمنین در سرا پرده امر جمالبارک اختصاص داده بودند محفل ملی نیز زمان را برای اجرای این امر مناسب میدید رحمت ضمن سخنان خود اهمیت نشرنجات‌الله را در نقاط بعیده و

قراء و فصبات دور افتاده بیان داشت و متذکر شد که اغلب احتیای حدود امروز ایران نوادگان مؤمنین قراء و فصبات مهذامرالله بوده‌اند این امر فصدی جدید در دوران وقایع امری کشور هندوستان آغاز نمود. برای تبلیغ جمهور پنج ناحیه در نقاط مختلف شبه قاره هند؛ شمشیرپور، شاهجهان پور، منطقه ایندور، سیکیم و نپال در نظر گرفته شد طرح انعقاد کنفرانسها و توزیع جزوات تبلیغی بزبان ساده ریخته شد. محفل روحانی ملی هندوستان سه هزار رویه برای این برنامه منظور نمود و از خانم و آقای محمدعلی فیضی دعوت بعمل آورد که به هندوستان عزیمت نموده در این پروژه مشارکت نمایند.

در ژانویه ۱۹۶۱ رحمت به هندوستان مراجعت نمود. یادداشتهای او حاکی است که: ۲۷ ژانویه شب ساعت هفت به بمبئی رسیدم. همان شب عید ملی هندوستان بود و بقدری این شهر زیبایی چراغانی شده بود که خیره کننده ابصار بود.... صبح با شهریار نوریزدان، بهرام ایادی و خسرو آزردهگان ساعت هفت و نیم بسوی ایندور حرکت کردیم. ایندور قلب هندوستان واقع است و مرکز هندوستان مرکزی است. جناب مهربان ایرانی با خانم عزیز و خانم روح الله در فرودگاه ملاقات شدند و برسم هندیها در حلقه گل زیبا بگردن ما انداختند، خوشبو و معطر، تر و تازه مانند قلب خودشان روشن و مثل روی نورانشان منیر.

شب بسوی اوجن حرکت کردیم، مرکزی که خداداد وجدی مهاجرت نموده است، شهر زیبایی است یک محفل روحانی دارند یکی از مصدقینشان بنام شارماجی ملاقات شد بسیار جوان نورانی خوی است. به چهار قره برای تبلیغ رفته است و بنهایت منجذب و مشتعل است و ذوق تبلیغ دارد. میگفت آرزو دارد تمام عمر خود را صرف خدمت و تبلیغ نماید و میپرسید که آیا به افریقا رفتن برای تبلیغ ممکن است؟ گفتم انشاءالله همین قلب هندوستان مرکز انجذاب و اشتعال این شبه قاره خواهد شد.

در این سفر رحمت، دایارام Dayram تنها بهانی تازه تصدیق قریه هارسودان Harsudan را که در نزدیکی اوجن Ujjain قرار دارد ملاقات نمود. دایارام مرد ساده دل و خوش قلبی بود که معاون کدخدا محسوب میشد و شغلش زراعت بود. معنی نام وی رحمت الله بود و پس از ملاقات با رحمت رابطه‌نی صمیمی بین آن زارع هندی و پزشک ایرانی، ایادی امرالله دکتر مهاجر برقرار شد که در

تمام طول حیات آندو ادامه داشت .

دایارام همواره از رحمت درخواست میکرد که برای تبلیغ به نقاط دور افتاده مسافرت نماید و خود او نیز همیشه موقعیتهای جالبی برای نشر نفعات الله فراهم مینمود. دایارام گرچه مرد کوچک اندامی بود ولی روحی بزرگ داشت و در اثر تشویق و تحریص رحمت به شخصیتی شگرف برای هدایت هزاران نفر از زن و مرد بشریعه الهیه تبدیل شد. او حافظه قوی داشت و آثار مبارکه و مناجاتهای بسیاری از جمله لوح مبارک احمد را از حفظ تلاوت مینمود و اشعار امری زیادی تنظیم کرد که بسیاری از آنان در دفترچه یادداشت رحمت ثبت شده و هم اکنون در مجامع و محافل بهائی هندوستان خوانده میشود. نکته جالب توجه در رابطه آندو آن بود که رحمت و دایارام بزبان یکدیگر نیز آشنائی نداشتند، دایارام بزبان هندی صحبت مینمود و رحمت بزبان فارسی حرف میزد ولی وقتی در کنار هم قرار میگرفتند مسرور و شاد بودند، گوئی زبانی خاص داشتند که برای هر دو مفهوم بود. یک روح در دو بدن بودند و عشقی واحد به جمال مبارک داشتند دوستی این دو روح مجسم یادآور شعری است که جمالتقدم در هفت وادی ذکر میفرمایند:

شرح حال عارفان دل بدل تواند گفت

این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوبست (۲)

یادداشت های رحمت در باره این دوره تاریخی چنین است:

۳۰ ژانویه: سه ماه قبل که در جلسه محفل ملی بودم قرار شد که پنج مرکز را برای تبلیغ دسته جمعی معین کنند، یکی همین شاهجهان پور بود که آرزو داشتم زیارت کنم.

در همه این صفحات سرکار شیرین خانم بومن و دوروتی بیگر عزیز مسافرت و تبلیغ نمودند و حال آنچه آنها کشته اند در حال رشد و نمو است عنقریب چنان سرسبز و خرم گردد که رشک روضه رضوان گردد.

با جیبی که احبای عزیز بومی تهیه نموده بودند راه افتادیم بیش از دوازده مایل رفتیم وقتی در بیابان گمشده بودیم و نمیدانستیم که از کدام طرف باید بیه برویم، طفل دهساله جلو آمد و دستهای خود را بحالت احترام نگاهداشت و باکمال نشاط گفت الله ابهی و قریه سامگیماندا را بما نشان داد. بیه از این قریه زیبا. زنگ زدند، تیر در کردند و جمعی از رجال و نساء به پیش باز آمده بودند، چقدر نورانی، چقدر رحمانی، متبسم و منجذب، آغوشها باز شد

و جانها جانی تازه گرفت. یکی از دوستان علامت قرمزی روی پیشانی ما گذاشت و یک برنج بر حسب آداب و عادات هندیها برپیشانی ما نصب نمود. سپس به صف اطفال مدرسه رسیدیم که بیش از شصت نفر بودند چقدر قلبیان روشن شد همه الله‌ای می‌گفتند تعظیم و تکریم میکردند یا جمالبارک اینها اطفال عزیز و نورانی تواند، معصوم بودند، چقدر صمیمی بودند، یکدنیا محبت در وجود نحیف ایشان نهفته بود. معلم عزیزشان را زیارت کردیم و بمدرسه جدید ایشان رسیدیم. مدرسه‌ای که از سادگی و زیبایی در نهایت کمال بود. این مدرسه چهارماه است که ساخته شده. در آنجا پیاد مدارس متناوبی گریستم و بخاطرم گذشت که چقدر هیکل مبارک از اجزای عزیز هندوستان که چنین قیام و اقدامی فرموده‌اند راضی و ممنونند همه صف در صف نشستند و اشعار و نغماتی زیبا باحسن الحان تلاوت نمودند جوانان اشعاری که در اخبار امری درج شده است از حفظ نموده و قرائت می‌نمودند با آهنگهایی زیبا و رسا. باری ناهاری در نهایت خلوت دسته جمعی تناول شد و دو باره بساط طرب و سرور گسترده گشت و نغمات گوش را نوازش میداد. آنچه می‌سرودند این بود: «از هر جا و هر کس که هستیم یکی هستیم، اگر هندو و یا مسلمانیم، اگر از شرق و یا غربیم، همه یکی هستیم یکی هستیم.» از هشت قریه آمده‌اند، از ده‌ها کیلومتر و بعضی از بیش از صد کیلومتر که در این کنفرانس روحانی شرکت کنند امشب تا اواخر شب و فردا در حضور این جمع گرامی خواهیم بود.

در این اجتماع دهقانان سروده‌های خود را تفتنی نمودند و برقصهای محلی پرداختند وقتی برخی از یاران شهری میخواستند که آنها را از اینکار باز دارند و رقص در حضور ایادی امرالله را نامناسب میدانستند، رحمت درخواست کرد که مداخله نکنند و خود بجمع خوانندگان پیوست و باتفاق آنان برقص و پایکوبی مشغول شد اینکار آنقدر برای اهالی دهات خوش آیند بود که هرگز آنها فراموش نکردند و بارها در باره آن گفتگو نمودند. در یادداشتهای رحمت چنین آمده است:

۳۱ ژانویه: دیشب جمعی از اطراف آمده بودند از یکی از قراء پانزده نفر حاضر بودند اجزاء را دعوت کردند که به ده آنها بروند میگفتند که ما در قریه خود از طبقات مختلفه ایم ولی همه با هم متحدیم و روش زندگی ما مانند تعالیم شماست پس به ده ما بیائید و تعالیم خود را در ده ما منتشر

کنید و خدا حافظی نموده و رفتند ولی صبح دیدیم پنج نفر از ایشان هنوز اینجا هستند گفتیم چطور شد شما که رفته بودید. گفتند نیمه راه برگشتیم که اینجا بمانیم و صبح شما را بده خود ببریم. امرالله باین سرعت در حال ترقی و پیشرفت است. این است آن اصراری که هیکل مبارک برای تبلیغ هندیهها داشتند در هر لوحی و توقیعی و تلگرافی تاکید به تبلیغ هندیهها میفرمودند انشاءالله حال هم تائیدات مبارک از این دیار و ممالک قطع نشده است و نسائم یوم ظهور عالم را بخلعت تازه مزین خواهد فرمود.

دوازده فامیل از دهی که دکتربرگهوه برای تبلیغ رفته بود بهائی شدند و خانمهای خود را فرستادند عصر جمعی از خانمها قریب سی نفر حاضر بودند و مفصل با شیرین خانم صحبت و تصدیق نمودند جلسات بکمال سرور ادامه دارد. همه چیز بدست خود هندیها است. تبلیغ میکنند، سرود میخوانند و تشویق میکنند، عالمی دارد. بالاخره ۹۵ نفر تسجیل شدند که از چند ده مجاور بودند تعداد مجتمعی در کنفرانس صغیراً و کبیراً بین دوست و سیصد بود که از ۱۷ قریه آمده بودند.

اول فوریه صبح با احتیای عزیز وداع نمودیم و سپس به قریه مبارکه شوقی پور رفتیم. بسیار خوب و خوش بود چندین نفر از احتیای عزیز زیارت شدند و در کمال صداقت و صفا بودند یکی از آنها مانند شهید متحرکی بود. عصر با گاری گاوی سه مایل رفتیم تا به اتویوس رسیدیم در راه همه بذکر مولای عزیز گذشت حالتی رفت که محراب بفریاد آمد.

در کوتاپانی اقل کسیکه به تبلیغ مشغول شد دکتربرگهوه است که در سن ۱۸ سالگی در خانقین توسط آقای صابران بهائی و بعد از آنکه شنیده است که باید امر مبارک را به پاکدلان قراء و تصبات ابلاغ نمود قیام نموده و به تبلیغ مشغول شده است. فعلاً این قریه عموماً بهائی هستند بجز دو سه نفر که هنوز استعدادی ندارند در این قریه مدرسه بهائی نیز موجود است که خود او معلم و مدرّس و مبلغ و مشوق است. اینهم نتیجه مهاجرت عزیزان بعراق عرب است که تصور میشد بی ثمر مانده حالاً چنین ثمر عظیمی داده است که خرد و بزرگ بیش از صد نفر بهائی شده‌اند و این هنوز اول کار است.

رحمت قابلیت اعطاف در نحوه انجام نقشه‌ها و طرحها را لازم و ضروری می‌شمرد. چه بسا اوقات انجام امور با موقعیتی نامناسب مواجه میگردید در اینگونه موارد

سرتسلیم در برابر اراده الهی فرود میآورد و بآنچه که مقدر بود گردن مینهد. او در زندگی شخصی خود نیز به اصل توکل و تفویض پایبند بود و اگر در امری موانع مستولیه بهیچوجه منتفی نمیگردید در برنامه خود تغییر جهت میداد. هنگامیکه باتفاق یاران برای انجام برنامه تبلیغی عازم شوقی پور Shoghipur بودند راه را گم کردند و چون پس از ساعتها موفق به پیدا کردن راه نشدند، رحمت اظهار داشت که قطعاً این اراده الهی بوده است و بهتر است که به دهکده دیگری برویم، همراهان با این نظر موافق نبودند چون قبلاً به اهالی شوقی پور اطلاع داده بودند که بیدارشان خواهند رفت و معتقد بودند که فسخ عزیمت باعث نگرانی و دلواپسی آنان میگردد. با اینهمه ناچار همگی به دهکده کوتاپانی Kotapani رفتند. چند روز بعد اطلاع یافتند که دسته های افراطی مذهبی شوقی پور از دولت خواستار گردیده اند که نام قدیمی قریه که اکنون همنام رهبر دیانت بهائی شوقی است تغییر دهند. اگر آنروز مبلغین بهائی بآن دهکده رفته بودند، اوباش خشمگین از آنان با قلوب سنگ و چوب نی که قبلاً آماده کرده بودند پذیرائی مینمودند. مدتها بعد اجتهاء بهمان قریه که نامش شوقی پور بود سفر کردند و تعداد زیادی از ساکنین آن بجمع اهل بهاء پیوستند. رحمت در این باره مینویسد:

شخص دیگری که در این صفحات بخدمات قائم و دائم است شخصی است بنام صدرالله که در ایام جنگ پاکستان و هندوستان پلیس بوده است در آنوقت که خانه ها را از تعصبات مذهبی میسوزانده اند دربین اثاث سوخته شده کتابی بدست میآورد که اول و آخر آن سوخته بوده و صفحات وسط آن باقیمانده بود. مشغول خواندن میشود و بآن ایمان میآورد، این کتاب دکتراسلمنت بود، وقتی که مشغول کارهای دولتی خود بوده و اسم شخصی را می نوشته و بحسب معمول در ستون مذهب مینویسد مسلمان ولی شخص مذکور میگوید من بهائی هستم فوراً این شخص منقلب میشود و مشتعل میگردد که منم بهائی هستم ولی تا بحال هیچکس را نمیشناسم بالاخره با اجتهاء مانوس میشود و مرتباً بزیافت میآید و نماز میخواند و روزه میگیرد و حالا مانند شمعی روشن در این صفحات است. عجیباً که شخصی کلمه الله را در رودخانه پیدا میکند و بهائی میشود، شخصی در دگان سلمانی و شخصی در میان آتش. این است تأثیر کلمه الهی در آفاق. آوازی دسته جمعی میخوانند که «خدایا دنیا را تاریکی گرفته نوری بفرست،

خدایا دنیا را موج گرفته نجاتی بفرست. خدایا مرغی از آسمان بزمین آمده هوای زمین سنگین است او را نجات بده» افریقا مشتعل است، پاسیفیک موج است و هندوستان نباض. بهار روحانی هندوستان فرا رسیده است. از قریه هرسوان چندین نفر با زحمت زیاد به کنفرانس آمده بودند و نوزده نفر بهانی و تسجیل شدند.

وقتی در افریقا بودم در این اواخر خواب میدیدم که هیکل مبارک میفرمودند اگر بفلان محل رفته بودی در عرض دو ماه دویست نفر را تبلیغ نموده بودی صبح هرچه فکر کردم محلش بخاطرم نیامد گمان میکنم همین کنفرانس روحانی عظیم بود که در عرض چند روز نود و پنج نفر را تسجیل نمودند و هنوز از دهات و قراء مجاوره نفوسی مراجعه میکردند که اسم ما را ثبت کنید عجیب آنستکه دو نفر مسلمان که بلندگو و صفحه و وسائل برق برای کنفرانس آورده بودند بهانی شدند و از کنفرانس رفتند اجبای عزیز برای تسجیل نام خود صف کشیده بودند و تا نصف شب منتظر بودند.

برای سفر به مناطق مورد نظر که در فاصله بعید قرار داشت معمولاً از جیب و یا گاریهانی که بوسیله گاو کشیده میشد استفاده بعمل میآمد. رحمت در یکی از این مسافرتها که لباسهای تیره رنگش از گرد و خاک جاده برنگ خاکی در آمده بود بهمراهانش اظهار داشت که اگر خاک یعنی پسترین شیئ عالم وجود بتواند همه چیز را برنگ خود در آورد، ملاحظه کنید که قدرت اجبای الهی که بتأییدات جمالبارک مؤید است چگونه موجب تقلیب قلوب اهل عالم خواهد گردید. در اکتبر ۱۹۶۱ جناب هوشمند فتح اعظم گزارش جامعی از مسافرتها رحمت به هندوستان مرقوم داشتند که در مجله اخبار امری امریکا درج شده است:

خبر عزیمت بغتی ایادی عزیز امرالله جناب دکتر مهاجر را که با تشویق و هدایت ایشان محفل مقتس روحانی ملی هند موفق گردید هزاران نفوس را بشریعه الهی رهنمون شود به بیهی دریافت داشتیم. عده از اجبای در معیت ایشان با پای پیاده و یا گاریهانی که با گاو کشیده میشد بصوب سامگی ماندا Samgimanda رهسپار گردیدند در حالیکه از چگونگی اوضاع و احوالی که در انتظارشان بود اطلاعی نداشتند در ورود به دهکده یا کلبه های گلی که با کاغذهای رنگی تزئین یافته بود روبرو گشتند و اهالی نیز با شلیک گلوله های هوایی طبق مراسم و آداب محلی ورود میهمانان محترم و

گرامی را اعلام میکردند و گروهی از زنان با آهنگ‌ها و سرودها از آن استقبال کردند در میان صدای طبل و دهل و شلیک گلوله و آواز زنان فریادهای الله‌ابهی و بهاءالله زنده باد Baha'u'llah Kijai شنیده میشد بیش از ۶۰ نفر محصلین مدرسه بهانی قریه برای استقبال از ایادی امرالله صف بسته بودند ایادی امرالله جناب دکترمهاجر باتفاق جناب وجدی با یک جیب کرایه‌ای وارد شدند و بلافاصله با بیانی ساده و صریح اهالی قریه را دعوت کردند تا به حضرت بهاءالله ایمان آورده و در سراپرده امرمبارک پناه گیرند. چون عده‌ای از حضار تمایل خود را ابراز داشتند لذا کاغذ و قلم آماده گردید و بامضای اوراق تسجیلی پرداختند و چون اکثر اهالی از نعمت سواد بی‌بهره بودند اثر انگشت خود را زیر اوراق تسجیلی ثبت نمودند و بدین ترتیب ایمان خود را نسبت به حضرت بهاءالله بعنوان مظهر کلی الهی در این عصر و زمان اظهار و اعتراف نمودند.

دکترمهاجر در آن قریه دور افتاده و در میان کلبه‌های کوچک گلی بر کرسی خدمت جلوس نموده و برروی میز شکسته‌ای باتفاق دو نفر از احباء که در طرفین ایشان ایستاده بودند مصدقین جدید را نام نویسی نموده و اثر انگشت آنانرا با تگه پارچه‌ای که به جوهر آلوده شده بود گرفته و بر اظهارنامه ثبت نمودند و بدین ترتیب بیش از صد نفس مقتس تسجیل شده و در زمره مؤمنین بامر مبارک محسوب گردیدند.

در عرض چند ساعت کنفرانسی بر پا شد و متجاوز از سیصد نفر در این کنفرانس اجتماع نمودند با اینکه هوا بشتت سرد بود محفل تا دیر وقت ادامه یافت و با این وجود کسی مایل بترک آن نبود. پیام روح افزا و انهام بخش الهی همچون مغناطیسی نیرومند ارواح آن نفوس محروم را جذب نموده بود. نمایندگان سایر قراء و قصابات مجاور از یاران خواستند که با اعزام مبلغین پیام امید بخش الهی را بسمع گروه محنت‌زده آن سامان برسانند.

گروهی که به همت دکترمهاجر بسیج شده بودند عازم دهکده‌های مختلف گردیدند و چند روز بعد خبر تصدیق سیصد نفر از اهالی در جلسه محفل روحانی ملی که در حضور دکترمهاجر در بمبئی تشکیل شده بود واصل گردید بدین ترتیب از اول ماه فروری با آغاز فعالیت‌های تبلیغی مسلسل، مؤمنین جدیدالتصدیق خود به تشکیل کنفرانسهای با شرکت سیصد تا هشتصد نفر از متحرران حقیقت اقدام نمودند که بالتیجه در هر جلسه

بین صد تا دوست نفر بامر مبارک اقبال کردند و این مصدقین جدید نیز بنوبه خود پس از بازگشت به دهکده های خویش امر جمال ابهی را بسمع همشهریان رسانده و بدین ترتیب طرح تبلیغ دسته جمعی و ورود افواج مقبلین به شریعه الهیه تحت هدایت و راهنمایی ایادی عزیز امرالله بشتت ادامه یافت. حضرت ولی امرالله در آخرین پیام مبارک خطاب به اهل بهاء در سراسر عالم وعده میفرمایند که مرحله نهائی نقشه جهاد کبیرا کبیر جهانی شاهد اوج و تعالی، شور و اشتیاق و حرکتی خواهد بود که هرگونه فعالیت فردی و جمعی مربوط به سه مرحله قبلی این نقشه را تحت الشعاع قرار خواهد داد. تعداد بهائیان هندوستان در مدت دو سال از فوریه ۱۹۶۱ تا فوریه ۱۹۶۳ از هشتصد و پنجاه نفر به پنجاه و شش هزار نفر بالغ گردید.

رحمت و همراهان پس از دو روز اقامت در مادیاپرادش Madhya Pradesh به بمبئی و سپس به ناسیک Nasik عزیمت نمودند. در سفر قبلی خود از آقای فرودی درخواست کرده بود به ناسیک مهاجرت نماید. در نهایت سرور هنگام ورود آقای فرودی و آقای مؤیدزاده و خانم زینا سوراجی را در انتظار خود یافت. بعلت بیروت هوا آقای فرودی بخود می لرزید. رحمت کت خود را از تن بیرون آورده و با وجود امتناع آقای فرودی باو داد تا محفوظ و گرم بماند. اولین دهکده ای که مورد بازدید قرار گرفت نقطه غیر مفتوحه شمشیرپور بود. همگی در معبد خرابه قدیمی و کثیف مسکن گرفتند. حشرات موذی بطوری موجب آزار و اذیت آنان شده و سروصورت رحمت را گزیده بودند که بعضی شبها ترجیح میداد که تا صبح قدم زده و بدعا و مناجات پردازد تا آنکه در زیرسقف آن معبد خراب خوابیده و معرض نیش پشه ها و حشرات موذی باشد. با وجود این در یادداشتهای خود با مسرت زیاد از این مسافرت سخن میگوید:

نه نفر برای تحقیق در امر مبارک آمده بودند... نماینده آکولا میگفت هندیها در عادات و آداب خود قوی و مستقیمند باید مانند طفل با آنها رفتار کرد و کم کم آنها را تربیت نمود تا خرافات قدیمه را ترک کنند و امر مبارک را قبول نمایند مانند رودخانه بزرگ که یکمرتبه تشکیل نمیشود بلکه جریسی کوچک بهم می پیوندد و رودخانه عظیمی تشکیل میدهد این رودخانه عظیم امرالله است، یکمرتبه تشکیل نمیشود باید افراد را مانند جویهای کوچک تربیت کرد و بطرف هم کشید تا رودخانه بزرگ تشکیل شود. ما باید

قوی باشیم و خود از امر خیردار باشیم تا بتوانیم برای دیگران شرح دهیم. کنفرانس ناسیک بنهایت موفقیت خاتمه یافت جوانی باسم نیله در این کنفرانس تصدیق نمود. فقط دو روز بود که از امر مبارک خبر داشت میگفت هر وقت موفق بخدمتی شدم برای تو خواهم نوشت، گفتم هم امروز موفقیتی گفت نه این موفقیت نیست، موفقیت وقتی است که چند ده را بهانی کنم. دیشب با دایارام صحبت میکردم که اگر در این قراء و قصبات زمینی باشد انشاءالله حظیرةالقدس ساخته خواهد شد گفت اگر زمین میخواهید تقدیم میکنم، اگر میخواهید خانه بسازید من خانه ساخته تقدیم خواهم کرد. گفتم باشد تا صبح صحبت کنیم. صبح زود شیرین خانم گفت این مرد دیشب تا صبح نخوابیده و گریه کرده که چرا تقبلی او قبول نشده است میگفت صد جریب زمین دارم و همه را تقدیم میکنم و لآمن چطور میتوانم ایمان خود را ثابت کنم؟ شرط ایمان اتفاق است میخواهم هست و نیست خود را تقدیم کنم و بمهاجرت و تبلیغ قیام نمایم. گفتیم البته تقبلی او قبول خواهد شد فعلاً خوبست به تبلیغ پردازد؛ تا در محفل ملی صحبت کنیم که چقدر زمین لازم خواهد شد. باری اینست روح و ریحان و جذبه و ایمان این نفوس که جان عالمنند.

طی این سفر رحمت نقشه سیستماتیک و مستمر تبلیغی ذیل را به محفل مقدس روحانی ملی هندوستان تقدیم داشت:

خرید حظیرةالقدس، چاپ بروشورهای بزبان ساده برای توضیح عمومی، تهیه نقشه های آموزشی برای جوانان و نوجوانان، استخدام معلمین و مبلغین سیار، تداوم اسفار تبلیغی خانم بومن، تأسیس مدارس در نقاط مختلف، ترجمه تاریخ و آثار امری بزبان محلی ماراتی، اعزام ناشرین نفعات الله بمدت سه هفته که هر هفته در یک محل اقامت نموده و به تزئید معلومات اجباء و مصدقین جدید پردازند؛ دهات تمام بهانی؛ برای تبلیغ جمهور نباید در جامعه خارج اعلان عمومی نمود.

در گوشه یکی از یادداشتهای خود با حروف درشت نوشته است:
«برای بهرام باید یک دوچرخه خریداری شود.»

یکی از نظریات رحمت تشکیل گروه مبلغین سیار دائمی بمنظور مسافرت مستمر از دهکده ای بدهکده دیگر بود. و معتقد بود که مسافرتها تبلیغی معمول بین قراء و قصبات هندوستان چه پیاده و یا با گاری نباید متروک گردد بلکه برای مبلغین که باید مسافات بیشتری را طی نمایند اتوموبیل جیب و یا دوچرخه تهیه شود. از همان ایام اولیه که تبلیغ دسته جمعی در هندوستان آغاز گردید، رحمت ب فکر تعظیم و تزئید معلومات مصدقین جدید، همانطور که در جزائر منتاوی اجرا شده بود، افتاد و همواره این دستور حضرت ولی محبوب امرالله را در مدّ نظر داشت که فرموده اند تبلیغ امرالله و استحکام بنیان ایمان مصدقین باید توأم انجام یابد. اگرچه رحمت از پیشرفت امر در هندوستان بسیار مشغوف بود ولی همواره به احتیاء توصیه مینمود که حکمت را رعایت نموده و از تقلید نحوه رفتار مبلغین مسیحی در آن سرزمین خودداری کرده و ابدأ وعده برخورداری از هیچگونه منافع مادی به مصدقین جدید ندهند زیرا امر تبلیغ دسته جمعی که هنوز در مراحل اولیه قرار داشت باید با روشی صحیح ادامه یافته و فقط واجد جنبه روحانی باشد.

رحمت پس از شرکت در کنفرانس ناسیک Nasik و دیدار جناب فتح اعظم، روحی تازه یافت و برای ملاقات با محفل روحانی ملی هندوستان عازم بمبئی گردید. وقیع این جلسه تاریخی در خلاصه مذاکرات محفل ملی چنین ثبت گردیده است:

بیادی امرالله جناب دکترمهاجر شرح مبسوطی در باره پیشرفت و توسعه امر در افریقا بیان داشتند و این فتوحات عظیمه را مرهون توجهات خاص حضرت ولی مقدس امرالله و در تحت هدایت آن مولای عزیز دانسته و اظهار داشتند که دنیای بهائی باید از این اقدامات که در نقشه جهاد روحانی در قاره افریقا انجام یافته سرمشق گیرند.

جناب دکترمهاجر اظهار داشتند که فقط در عرض مدت بیست و چهار ساعت تعداد سیصد نفر از اهالی بیست قریه مختلف از تشکیل کنفرانس با خبر گشته و در نهایت شوق و ذوق و ابراز علاقه و محبت دعوت احتیاء را قبول نمودند. زنان قریه نیز که معمولاً در اجتماعات عمومی شرکت نمی کنند باین مجمع آمدند و افرادی که از نقاط بعیده به کنفرانس وارد میشدند در کمال ستانت و وقار و سکوت در جای خود قرار میگرفتند. ایشان پس افزودند که گروه کثیری از مردم هندوستان پشتوانه روحانی و مذهبی داشته و زندگی آنان از این لحاظ منزّه تر از زندگانی مردم پیشرفته سایر نقاط جهان است

لذا برای پیشرفت و توسعه این معنویت باید حدّ اعلاّی سعی و کوشش خود را میذول داریم و روح حیات را که در تعالیم حضرت بهاءالله مندمج است در قلوب آنان القاء نمائیم. حضرت ولیّ امرالله اجتهاد را متذکر داشته‌اند که همه نفوس که حضرت بهاءالله را بعنوان مظهر کلیّ الهی می‌شناسند بپذیرند و هرگز ایمان مردمی را که با قلب پاک و طاهر و امیدوار خود به حقانیت این امراعظم اعتراف مینمایند مانع نگردند زیرا آنانرا از حیات روحانی و معنوی که در جستجوی آن هستند محروم و مأیوس خواهند کرد ... در این امراعظم دو باب مفتوح است، یکی برای دخول مشتاقان و طالبان و دیگری برای خروج بیوفایان و عهدشکنان. وظیفه ما در جمیع احوال هدایت نفوس و پرورش استعداد و قابلیت‌های آنان است تا در پرتو عنایات الهی نشو و نما نمایند و روز بروز ترقی کنند و بانوار شمس حقیقت روشن و تابنده گردند حضرت ولیّ امرالله فرموده‌اند که بعضی نفوس شریعه‌الله را با تفکر و استدلال و منطق قبول میکنند و دسته دیگر با قلب و فزاد خویش بعرفان آن فائز میشوند. مردمی که بطور دسته جمعی ایمان می‌آورند جزء افراد دسته دوم محسوب میگردند که ایمان بمظهر ظهور مایه وجد و سرور بی منتهی در قلوب آنان است. پس از فوز بایمان نوبت تعلیم و تربیت و تزئید معلومات فرامیرسد که باید بطرق ساده و در قالب حکم و امثال تعالیم مبارک و تاریخ امر از بدو ظهور تدریجاً بآنها آموخته شود و توسعه امر در ممالک بعید و قریب توضیح و توجیه گردد. پس از آنکه اکثریت مردم یک دهکده بفوز ایمان نائل آمدند باید بفکر تهیه و ساختمان حظیره القدس بود زیرا وجود مرکز امری مورد علاقه و فیر آنان است. مؤمنین جدید را هرگز نباید گرفتار در امور تشکیلاتی نمود. کلیه یاران، مهاجرین و محافل روحانیّه محلیّه باید آتش افروخته تبلیغ را دامن بزنند تا شعله ور گردد و سراسر نقاط عالم را در برگیرد. جمیع اهالی را باید کمک و معاضدت نمود تا بعرفان حضرت بهاءالله نائل گردند و بجمع اهل بهاء به پیوندند بهائیان متقدم باید بدانند که اشتباهات افراد در نشرنفعات الله بجمع متحرّتان، جریان پیشرفت امر را فلج نموده و بتأخیر میاندازد. بزرگترین اشتباه آنست که در مورد ایمان نفوس شک و شبهه نمائیم و بجستجوی دلیل و علت پردازیم، خود را بالاتر و برتر و دیگران را حقیر شمیریم و یا انتظار فعالیت فوق العاده از مؤمنین جدید در تشکیلات امری داشته باشیم و زندگانی فردی و

خصوصی آنانرا در زیر ذره بین کنجکاوای قرار دهیم.

باید بخاطر بیاوریم که مؤمنین دوره اولیه امر حضرت اعلیٰ و حضرت بهاءالله اطلاع چندانی از تعالیم مبارکه و علت ظهور و یا نظم اداری نداشتند ولی بردای ایمان مزین گشته قلبشان از محبت الله سرشار شده و عاشقانه در راه محبوب جان خویش را نثار نمودند.

جناب دکتر مهاجر با توجه به تجربیات خویش گفتند که هدف از تبلیغ دسته جمعی باید ازدیاد نفوس مؤمنه باشد نه ازدیاد نقاط. مرجع آنست که کلیه اهالی یک دهکده و یا اکثر سکنه آن بهائی شوند تا آنکه تعداد قلیلی در قراء متعدد مؤمن گردند.

اگر تعداد مؤمنین یک قریه محدود بچند نفر باشد مبلغین باید مرتباً بدانجا سفر کنند و برای هدایت بقیه جمعیت آن قریه همت و کوشش نمایند اگر فاصله ای در دیدار مبلغین حاصل گردد تبلیغ بقیه اهالی بسیار مشکل خواهد شد چنانچه کلیه اهالی یک دهکده بشریعه ایمان فائز گردند سرپرستی و حمایت آنان آسانتر خواهد بود از اینکه عده قلیلی از اجباء را در نقاط مختلفه و بعیده حفظ و صیانت نموده و تقویت کنیم.

حال چون هدف ما صرفاً ازدیاد تعداد محافل محلّیه نبوده بلکه هدایت نفوس کثیره بامر جمال ابهی است لذا باید مسائل مهمهائی را در نظر قرار دهیم. از جمله اینکه مردم را تطمیع ننموده و وعده مساعدت مالی ندهیم. تبلیغ امرالله را صرفاً روحانی دانسته و از شئون مادی دور نگاهداریم زیرا نفوس انسانی با وجود زمینه روحانی پس از ایمان میتوانند بار مسئولیتها را عهده دار گردیده و بخدمت پردازند، با همت و فعالیت حظائرقدس و مدارس بهائی را بنیان نهند و چون روح ایمانی در آنان تمکن و قوت یافت محافل ملی نیز تا حد مقدور از ارائه کمک و مساعدت دریغ نخواهند فرمود.

دکتر مهاجر اظهار داشتند که بعضی از مؤمنین جدید قطعه زمینی برای احداث حظیره القدس تقدیم کرده اند و توصیه نمودند که نه (۹) حظیره القدس در قرانی که اهالی آن کلاً بهائی شده اند ساخته شود. در کنفرانس دولالی Deolali مبلغ چهار هزار روپیه برای این منظور جمع آوری شده است. لذا پیشنهاد مربوط بساختمان این ابنیه که بنام خانه بهائی نامیده خواهد شد و مخارج هریک قریب هزار و پانصد روپیم برآورد شده است بتصویب محفل رسید و فوراً ساختمان سه خانه بهائی در مناطق مختلف هند از جمله

سامگی ماندا Samgimanda آغاز گردید

من در آن اوقات بعَلت مشکلات بارداری و عدم امکانات پزشکی لازم در یوگاندا (افریقا) ناچار به آلمان عزیمت نموده منتظر تولد دخترمان بودم و مدت هشت ماه یعنی تا اگست ۱۹۶۱ که رحمت در نقاط مختلف به فعالیت‌های امری مشغول بود از یکدیگر دور بودیم. حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس از وی خواستند که برای تولد فرزندش به آلمان برود ولی چون تبلیغ دسته جمعی در هند تازه آغاز شده و موقعیت خطیر و حساس بود رحمت معتقد بود که عزیمت وی در آن برهه از زمان احتمالاً باعث دلسردی یاران و تخفیف نیروی محرکه آنان میگردد. لذا هر دو متفقاً بامر تبلیغ اولویت داده و تصمیم دادر بر ادامه خدمات تبلیغی را در هند به اطلاع حضرات ایادی امرالله مقیم ارض اقدس رساندیم. دختر ما گیسو در ۱۳ ماه آگست متولد شد ما هر دو در درستی این تصمیم شک نکردیم، برای هر دو ما کاملاً واضح بود که خدمات تبلیغی رحمت در دهات هندوستان بیشتر از قدم زدن او در راهروهای بیمارستان باعث جذب برکات الهی برای دخترمان خواهد بود.

تعداد بهانیان هند تا ماه سپتامبر افزایش فوق العاده یافته بود و احتیاج به تهیه نقشه‌ئی برای تعلیم و تزئید معلومات و تقویت بنیه روحانی مؤمنین جدید احساس میشد رحمت اهالی هندوستان را مردمی بسیار روحانی میدانست و نحوه تبلیغ جمهور را در آن سامان صحیح دانسته و بدوستانی که در میدان خدمت مشغول تبلیغ بودند توصیه مینمود که لحظه‌ای توقف ننمایند و دقیقه‌ای آسایش نجویند در فکر تزئید معلومات مؤمنین باشند و فوریت این امر مهم را فراموش نکنند.

خرید مراکز بهانی در قرا. هند احتیاجات متزایده جامعه را در آن نقاط تأمین نمینمود. رحمت هر روز صبح قبل از دیگران از خواب برخاسته و پس از ادای دعا و مناجات از سرکارخانم شیرین بومن و جناب بهرام درخواست میکرد که وی را برای یافتن و تأسیس و ابتیاع محل مناسبی جهت مؤسسه آموزشی بهانی کمک و معاضدت نمایند. عاقبت پس از تجسس فراوان ساختمان مناسبی را در ایندور Indore یافتند که خارج از محدوده شهر قرار داشت و بهمین علت قیمت آن نازل و مناسب بود. بدوا این ساختمان را اجاره نمودند ولی رحمت امیدوار بود

که انشاءالله فرجی حاصل شده و بهائیان بتوانند به خرید آن محل توفیق یابند بستگان خانم بومن با نزدیکان صاحب ملک تماس گرفته و پس از مذاکرات مفصل مالک را راضی بفروش نمودند امروزه که شهر توسعه و گسترش یافته ساختمان مذکور که بعنوان اولین مؤسسه آموزشی بهائی در هندوستان شناخته میشود یکی از مستغلات پربهای آن ناحیه محسوب میشود.

رحمت از جناب رامنیک شاه Ramnik Shah درخواست نمود که فوراً کلاسهای تعلیم و تزیید معلومات برای مؤمنین جدید در مؤسسه دایر نمایند جناب شاه با وجود مشکلات فراوان شغل خود را در بمبئی ترک گفته و برای مدت شش ماه به ایندور آمدند مؤسسه مذکور محلی برای اجتماعات کثیره گردید و خط سیر آتیه اش مشخص و معین شد چند سال بعد رحمت از محفل ملی هندوستان درخواست کرد که این مؤسسه را بنام ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی تسبیح نماید تاکنون صدها نفر در این مؤسسه تعلیمات لازمه را فرا گرفته و خود بتعلیم و تدریس هزاران نفر در ناحیه مادیاپرادش پرداخته اند.

شیرین خانم بومن میگویند که در آن ایام رحمت دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز بلند داشت که توفیق خدمت ارزانی دارد و ما را مؤید به نشانات روح القدس و تأییدات ملااعلی نماید تا جهان را به قوه اسم اعظم تسخیر نماییم. زیرا قدرت مشیت الله را در حرکت، و اعلام امرالهی را در غایت اعتلاء در احتزاز می دید و هیچ نیروی را در مقابل «قوه ساریه دافعه قدسیه» مانع و رادع نمیدانست.

محفل روحانی ملی هند مؤسسه فیضی را قبل از ماه دسامبر ۱۹۶۱ اتباع نمود و کنفرانسهائی برای تبلیغ گروهی در سراسر هندوستان برگزار کرد که مهمترین آن کنفرانس Dhar میباشد.

گزارش این کنفرانس توسط محفل ملی بشرح زیر داده شد:

کنفرانس دار در سائنی که در ۲۰ کیلومتری ایندور واقع شده تشکیل گردید. بسیاری از اجناب قراء و شهرهای بمبئی، پونه، بنگلور و نواحی گجرات، کرالا و اوتارپرادش در آن شرکت کردند با وجود تغییرات غیر منتظره جوی و بارندگی و سرما نتیجه این کنفرانس بسیار موفقیت آمیز بود. عده از شرکت کنندگان در کنفرانس بهمراهی یاران مادیاپرادش بمنظور نشرنجات الهیه به نقاط اطراف عزیمت نمودند بعضی از این گروهها تا چند هفته به اقدامات تبلیغی خود ادامه دادند دامنه این مجاهدات چون سیل خروشان بسیاری نقاط سرایت کرد. نفوس مستعد بسیاری از نواحی شولاپور Sholapur، مایسور

Maysor ، دانگ Dang ، روا Rewa ، ساتان Satan ، دولالی Deolali ،
بنگلور و گوالیور بغور ایمان مشرف گشتند.

رحمت در باره مسافرت‌های خود به نقاطی که فعالیت‌های تبلیغ جمهوری در جریان بود
در یادداشت‌های خود چنین مینگارد:

از ۲۶ تا ۳۱ دسامبر در کنفرانس ایندور بودم. بسیار خوش گذشت. حالا
دیگر هندوستان براه افتاده است و سرعتی در حرکت و جریان است که شاید
از تمام مناطق عالم سریعتر و شدیدتر است. چه استعدادی برای تبلیغ
موجود است این همان بیان مبارک است که میفرمایند «ان آلهند فی
استعداد عظیم» و حال استعدادات مکنونه آن ظاهر و هویدا شده
است... کنفرانس ایندور حقیقتاً تاریخی بود و شاید در هندوستان کم نظیر و
مثیل قریب دوست و هفتاد و پنج نفر از هفتاد و یک نقطه شرکت نموده بودند.
دوست نفر اجبای جدید الایمان و مابقی از اجبای سابق که در نهایت
دوستی و محبت و جوش و خروش مجتمع و متحد بودند از چند لحاظ
کنفرانس بی نظیر بود:

اولاً از لحاظ اختلاط و اجتماع و محبت و ذوق و شوق لانهایه آن.
ثانیاً از این لحاظ که در مؤسسه تبلیغی ایندور تشکیل شده بود که بفضل و
عنایت الهی اخیراً بدست آمده و چنان اسباب برکت عظیم گشته یعنی دیگر
کرایه نشین و خانه بدوش نبودیم بلکه سرپرده محبت و خدمت را در ملک
و آب خود برافراخته بودیم.

ثالثاً در این کنفرانس نقشه دهساله مجدداً مطالعه گردید و تمام کمبود
مربوط به اجرای آن مرتفع شد از جمله مهاجرت به دیو، گوا، جزائر مالدیو،
آندامان و نیکوبار. ترجمه زبانهای اضافی که باید بعداً اقدام شود و از جمله
تأسیس محکمه شرعی که در دست مطالعه است. از همه مهمتر تصمیمات
مقتضیه برای تبلیغ جمهور در ایندور و نقاط دیگر گرفته شد و بودجه لازم
تامین گردید.

رحمت در شرایط سخت و نامناسب بمسافرت‌های خود در شبه قاره هندوستان ادامه
میداد. شیرین خانم بومن که نامش با تبلیغ افواج در شبه قاره هندوستان همواره

تداعی میشود و دوست و همکار و همسفر رحمت در اغلب مسافرتهايش در سراسر خاک هند بود. چنین میگوید:

بسیاری از اوقات اجباراً صدها مایل را بوسیله ترن و در واگونهای درجه ۳ طی می نمودیم این ترنها فقط چند دقیقه در هر ایستگاه توقف میکردند و چون جای نشستن را قبلاً رزرو نمی نمودند لذا صدها نفر از مردم سعی داشتند بهر نحو ممکن خود را بداخل ترن بکشانند، ما اغلب چمدان خود را بداخل ترن پرتاب میکردیم تا بتوانیم از بین جمعیت عبور کرده و سوار ترن شویم ولی گاهی موفق نمی شدیم و چمدانها را از دست میدادیم و گاه خودمان بزور وارد ترن شده ولی چمدانها در فشار جمعیت بجای میماند واگنها آنقدر شلوغ و مملو از جمعیت میشد که امکان هر حرکتی را از ما سلب مینمود دکتر مهاجر ساعتها موقرانه سر یا میایستاد و بدیوار ترن تکیه میداد. گاه هنگام شب از بعضی از مسافران خواهش میکردم که ملاحظه مسافر خارجی را بنمایند و باین ترتیب دکتر مهاجر فرصتی می یافت که بر روی کیف دستی کوچک خود بنشیند و سر را بکنار پنجره تکیه دهد. پنجره های قطار فاقد شیشه بود و گرد و خاک بیابان همراه دود لوکوموتیو چه در هوای گرم تابستان و یا سوز و سرمای زمستان بداخل قطار میآمد و بضمیمه تنفس مسافرین و بوی بدن آنها آنچنان جو دشوار و آزار دهنده ای ایجاد میکرد که حتی برای اهالی محلی قابل تحمل نبود ولی دکتر مهاجر بدون هیچگونه عکس العملی آرام میایستاد و با دفترچه خود را باد میزد و بتلاوت مناجات می پرداخت یا آهنگهای هندی را زیر لب زمزمه میکرد. دکتر مهاجر در این مسافرتها بصرف موز و یا نارگیل خشک اکتفا میکرد و در ایام صیام همواره صائم بود. روزی ایشانرا متذکر شدم که مسافران از روزه معافند، جواب دادند که من همواره در مسافرت هستم و بنابراین بعقیده شما چه موقع باید صائم باشم؟ در مسافرتهايش که با ترن داشتیم اظهار میکردند که «من بدعا مشغول میشوم و شما به تبلیغ بپردازید، از کجا میتوانیم چنین جمعیتی را اجباراً در این محوطه جمع و راه فراری نیز ندارند بیاییم.» یکشب به دهکده ای وارد شدیم و اجباء تختی که از بامو ساخته شده بود و نیز سظلی پر از آب برای استحمام دکتر آماده کرده بودند. هنگام سحر که از خواب بیدار شدند من سؤال کردم آیا شب قبل خوب استراحت کرده اند؟ دکتر با حالت کودکی که برای اولین بار رفتن به اردوی کودکان را تجربه میکند

خندیدند و گفتند «سوال میکنی خوب خوابیدم؟ دقیقه‌ای که من روی تخت نشستم، تخت و دکتر مهاجر بزمین غلطیدند.» بعد صدای بلند خندیدند گویی بهترین واقعه برایشان اتفاق افتاده.

در موقعیت دیگری که رحمت و خانم بومن با جیب بقراء و قصبات هند مسافرت می‌کردند و تمام روز را در راه بودند حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر در قریه‌ای توقف کردند که غذایی تهیه نمایند ولی موفق نشدند لذا بکلبه‌ای رفتند و صاحب آن گفتند که اگر مقداری برنج پخته آماده کند آنرا خریداری خواهند کرد. صاحب کلبه اظهار داشت که برنج ندارد اما مقداری عدس دارد وی سپس قدری عدس را آب‌پز کرد و در بشقابی ریخته و روی آن مقداری شکر پاشید رحمت و خانم بومن ضمن تشکر از وی پرسیدند که چرا بجای نمک شکر به عدس اضافه نمود؟ صاحب خانه گفت چون آنها میهمان محترمی هستند وی برای تهیه شکر کسی را بده مجاور فرستاده تا شکر تهیه کند و بیارود تا او بتواند دهان میهمانان خود را شیرین سازد. رحمت میگفت این غذا بهترین مانده‌ای بود که تاکنون صرف نموده است. بعضی اوقات که رحمت از اینگونه مسافرتها مراجعت مینمود دچار حمله آسم و ناراحتی شدید پوستی میشد اطباء علت آنرا زندگی در نقاط گرم توأم با گرد و غبار تشخیص دادند هرگاه من از وضع سلامت جسم او ابراز نگرانی میکردم مرا مجاب می‌نمود و میگفت که «بهرحال امکان ابتلاء باین بیماری برای من موجود بود و حال لااقل میتوانم به خدا بگویم که در راه خدمت او گرفتار این بیماری شده‌ام.»

در سال ۱۹۶۷ خانم بومن در اثر تصادفی که در حین یکی از مسافرتها برایشان رخ داد شدیداً صدمه دید و طرف چپ بدن فلج گردید رحمت در آنوقت در امریکای جنوبی بود. بمحض اینکه این خبر را بوی اطلاع دادم به هندوستان مراجعت کرد. خانم بومن در باره ملاقات با رحمت اظهار میدارند:

دکتر مهاجر در گوالیور Gwalior به بالین من آمدند و به تلاوت دعا و مناجات پرداختند در حال گریستن بایشان گفتم که دیگر تمام شدم و اگر نتوانم به تبلیغ ادامه دهم مرگ را ترجیح میدهم، خندیدند و گفتند که «زیان که داری، هنوز هم میتوانی تبلیغ کنی» ایشان مرا انداز نمود که حضرت بها، الله در لوح احمد میفرمایند «و ان یستک، الحزن فی سبیلی او اللة لاجل اسمی لا تضطرب فتوکل علی الله ربک و رب آبائک الاولین» هر

دو به تلاوت لوح احمد پرداختیم گفتم میخواهم بنشینم سپس دکتر مهاجر مرا از جای بلند نمود و در مقابل اعتراض دخترم دکتر پرین اولیانی خندید و مرا مجبور ساخت که کمال سعی را بنمایم و با کمک ایشان چند قدمی راه رفتم سپس مرا به رختخواب باز گردانده و اظهار داشتند که مجدداً راه رفتن را تکرار خواهیم کرد. بدین ترتیب مقدمات بهبودی من آغاز گردید و بیماری بطرزی سریع و کامل برطرف شد که باعث تعجب دخترم و سایر پزشکان بیمارستان گردید.

شیرین خانم حکایاتی از دکتر مهاجر و پیشنهادات و نوایای وی نقل مینمودند یکبار که من از رحمت راجع به پیشنهادی که خانم بومن به رحمت نسبت میداد استفسار کردم، لبخندی زد و گفت:

من این پیشنهاد را درست بخاطر نمیآورم ولی اگر شیرین خانم آنرا حکایت کرده است حتماً صحیح و درست است چون شیرین خانم هندوستان را بهتر از من میشناسد و اگر من چنین پیشنهادی را هم نکرده‌ام باید می‌کردم.

یکبار رحمت بمزاح در جلسه محفل ملی هند که خانم بومن نیز حضور داشت اظهار نمود:

چنانچه شیرین خانم از قول من در مورد مسائل تبلیغی و یا ابتیاع حظيرة القدس مطلبی گفتند بپذیرید ولی در مورد سایر امور بدواً از خود من استفسار کنید.

خانم بومن فرزند پسر نداشت و رحمت را مثل فرزند خود دوست میداشت و در باره مسائل امری و حتی امور مختلفه مربوط بزندگانی خصوصی خویش با او مشورت مینمود و رحمت نیز فامیل بومن را مانند خانواده خویش گرمی میداشت و هرگاه خدمات مشخص امری را بانان محول مینمود با کمال میل و رغبت انجام میدادند.

یکی از دختران خانم بومن خانم طاهره وجدی، پروفیسور دانشگاه اورجن Ujjain که دارای درجه دکتری در اقتصاد است، بیش از سایر افراد فامیل بومن از طرف رحمت مأمور خدمات خاص امری میشد، او با استعداد و قابلیت خانم وجدی در امر تبلیغ واقف بود و هر بار که به هندوستان میرفت باو پیام میفرستاد که آیا هنوز هم وقت خود را هدر و صرف تدریس در دانشگاه مینمایید؟ خانم وجدی

بلا تامل از دانشگاه مرخصی گرفته و به فعالیت‌های تبلیغی مشغول میگشت. در سال ۱۹۶۰ نیز خانم وجدی بدرخواست رحمت پاسخ مثبت داد و تا مدت ۱۹ سال پس از آن پرچمدار تبلیغ دسته جمعی در قراء و قسبت گردید و به تعلیم و تزیید معلومات گروه کثیری از اهالی هند موفّق شد. چند سالی در مؤسسه فیضی بتدریس پرداخت و همزمان با فعالیت‌های وسیع تبلیغی افتخار عضویت در محفل روحانی ملی هندوستان را احراز نمود. رحمت در مسافرتهايش به دهلی نو همیشه توسط آقای شاه، منشی محفل ملی هند، تلگرافی خانم شیرین بومن و دکتر طاهره وجدی را برای مشاوره دعوت مینمود. بخاطر ندارم که حتی یکبار خانم وجدی دعوت رحمت را اجابت نکرده باشد.

گرچه موفقیت عظیم در تبلیغ دسته جمعی در اولین سال آغاز آن در هندوستان سبب سرور وافر و رضایت خاطر رحمت بود ولی در عین حال باعث خستگی شدید جسمانی او شد. یادداشت‌های روزانه رحمت منعکس کننده این موضوع است:

دیگر کار من در هندوستان تمام شد فردا بطرف پاکستان شرقی میروم، چگونه سر زخجالت برآورم بر دوست، که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. چند روز بدعا و مناجات و خضوع و خشوع و تبتّل و ابتهاج احتیاج دارم که از هر آلاشی و قصوری و عصیانی پاک و منزّه شوم و سرگشته و گریان و نالان اشگ ریزان در عین حال خندان و مسرور و شادمان بقیه راه را به پیمایم، راهی که پایان ندارد و بسرمنزل مقصود برسم، سر منزلی که جز در جوار رحمت الهی فراهم و مبسوط نخواهد بود.

بالاخره رحمت در فوریه ۱۹۶۲ موفّق شد که کشور هندوستان را بمدّت چند هفته و برای دیدار خانواده خود ترک نموده و عازم ارض اقدس گردد. من باتفاق گیسو از شهر کلن که محل تولّد او بود بارض اقدس آمده و منتظر مراجعت رحمت از هندوستان بودیم تا باتفاق برای انتخاب محل زندگی و اقامت دانم خویش تصمیمی اتخاذ نمایم. رحمت بیش از یکسال بود که در مسافرت بود و اول بار دخترمان، گیسو، را در سن پنج ماهگی دیده بود. حال بیش از یکسال از آن تاریخ میگذشت. دیدار اخیر وی بسیار کوتاه بود. قرار براین شد که من و گیسو بطور موقت در ارض اقدس که والدینم مسکن داشتند بمانیم. رحمت پس از چند هفته ارض اقدس را ترک نمود تا ماه می ۱۹۶۲ از طریق آسیا و جزائر اقیانوس آرام گذشته

وارد جزائر هبریدز نو New Hebrides گردید ولی هنوز در فکر هندوستان بود: ۵ می نیوهبریدز، برای هندوستان چنین حس میکنم که هرچه زودتر باید به هند مراجعت نمایم. خواب میدیدم که ده نفر از اجنای بمبئی برای سفرهای تبلیغی و مهاجرتی حرکت کرده‌اند. این هندوستان چه استعدادی دارد کاش بشود از همه این استعدادات استفاده نمود. چند کار در هند باقی است، یکی تبلیغ قبائل که از عمده کارهاست میگویند سی میلیون نفوس قبیله نشین دارند، یکی تقویت مؤسسات و تشکیلات امریه که باید به هندیها و محافل جدید تشکیلات را بتمام جزئیات آموخت و این کار خود محفل ملی است که حتی خلاصه مذاکرت و غیره را بآنها یاد داد و راه کار را طوری تنظیم نمایند که نوشتن راپورتها و خلاصه و نامه‌ها هم از طرف محافل هم از طرف مشوقین سیار آسان و سهل و عملی و ممکن باشد و در کلاسهای ایندور بجمیع اجنای تدریس شود. کتابچه خلاصه مذاکرات، اوزاق محافل، نمونه راپورتها تماماً از طرف محفل ملی چاپ شود و به محافل محلی فروخته شود و یاد داده شود.

رحمت در پائیز ۱۹۶۲ به هندوستان مراجعت نمود. خانم بومن مسافرت وی را به گوالیور Gwalior چنین شرح میدهد:

هنگامیکه خبر توسعه و پیشرفت امر را در خطه هندوستان به اطلاع دکتر مهاجر رساندیم دیدگانش از وجد و سرور لبریز شد او اغلب اظهار میداشت که نواحی مختلف هند باید با هم بر رقابت برخاسته و از یکدیگر سبقت گیرند. وقت تنگ است و فرصت برای صبر و تعلل باقی نمانده اکنون باید بپاخیزیم و ابواب نواحی مختلف هند را بقوه اسم اعظم بگشاییم و مردم سرگردان را بامر حضرت بهاءالله دعوت و هدایت نماییم. وقتی بایشان خاطر نشان کردیم که نواحی اطراف گوالیور خطرناک و مرکز راهزنان طریق است، به ما نصیحت کردند که بجای اینکه آن دهات را فراموش کنیم به تبلیغ راهزنان برویم. همین کار را کردیم و نتایج مفیده دیدیم. هنگامیکه یاران در جواب سوال دکتر مهاجر داور باینکه چند دهکده بهائی در این اطراف وجود دارد، ازدیاد تعداد دهکده‌های بهائی را باستحضار رساندند، تصور میکردند ایشان از نتایج پیشرفت امر کاملاً راضی و خوشحال هستند و آنرا کمال مطلب میدانند در حالی که ایشان بلافاصله اظهار میداشتند «در این صورت بهتر

است محلی برای مؤسسه بهائی گوالیور ابتیاع کنید و کنفرانسهای عمومی و تبلیغی منعقد سازید و کلاسهای تریسید معلومات دایر نمایند تا اینکه دهکده‌هایی که تمام افراد آن بهائی هستند افزایش یابد» ما با معاضدت ایشان اهداف مورد نظر را دنبال می‌نمودیم.

ملکی در ناحیه آرام در سوسرا Susera که خارج از گوالیور قرار داشت و متعلق به مهارانی گوالیور بود برای مؤسسه بهائی در نظر گرفته شد که قیمت آن پنجاه هزار روپیه بود ولی بودجه کافی برای آن در اختیار نبود. خانم و آقای بومن قبل از مراجعه به محفل ملی هندوستان با رحمت به مشورت پرداختند، رحمت با اطمینان و آرامش خاطر اظهار داشت که باید بفضل و عنایت جنانمبارک توکل نمود تا ابواب رخا بگشاید و فرجی حاصل گردد و همگی بالاتفاق بتلاوت دعا و مناجات پرداختند سپس رحمت اظهار داشت که چنانچه خانم و آقای بومن بیست هزار روپیه و خانواده‌های اولیائی و وجدی نیز هریک ده هزار روپیه تبرع کنند از محفل ملی درخواست خواهیم کرد که ده هزار روپیه باقیمانده را تأمین نمایند و بدین ترتیب مشکل مالی حل خواهد گردید. خانمهای اولیائی و وجدی، دخترهای خانم بومن، و همسرانشان در آنجلسه حضور نداشتند ولی پس از اطلاع از پیشنهاد مذکور با کمال میل و رغبت سهم خود را تقدیم نمودند و مؤسسه بهائی گوالیور ابتیاع گردید پس از چندی این مؤسسه که بخوابگاه شبانه روزی برای اطفال هندی تبدیل شد بنا بتوصیه رحمت بصورت یک مدرسه در آمد و بنام آموزشگاه رتانی نامیده شد و هم اکنون تعداد کثیری از محصلین هندی و قبائل مختلف آن کشور در این مدرسه عالی کشاورزی به تحصیل مشغول هستند.

معمولاً هوای پائیزی در نقاط شمالی هند بسیار سرد و توأم با بادهای شدید و زنده است. رحمت برخلاف دیگران که هنگام مسافرت باین نقاط شبها خود را پوشیده و گرم نگهداشته و به استراحت میپرداختند همراه با افراد قبیله بدور آتش افروخته گرد آمده و روی زمین می‌نشست و تا پاسی از شب باتفاق آنها بخواندن آوازه‌های هندی میپرداخت و با کلمات مختصری که از زبان هندی آموخته بود سعی میکرد با افراد محلی ارتباط برقرار نماید.

جناب فرودی، یکی از مبلغین بهائی که ناظر این جریان بوده است میگوید:
باتفاق دایارام Dayaram، خانم بومن، سهرابخانی، فیروزه و نعمت بگانگی

و چند نفر دیگر در معیت دکتر مهاجر به دهکده بزرگی رفتیم. در ورود به آن محل با مخالفین روبرو گردیدیم. بدو هیچکس در جلسه‌ای که تشکیل شده بود شرکت نکرد ولی پس از چندی اوضاع تغییر نموده و عده زیادی در این جلسه گرد آمدند. معلوم شد که دکتر مهاجر هنگام گفتگو با یکی از اهالی قصبه شیشه کوچکی از عطر گل سرخ ایران را بوی هدیه نموده بود. این شخص که بعداً بمنزله برادری مهرپرور برای دکتر مهاجر شد، به اهالی ده گفته بود که دکتر مهاجر به «رام» قهرمان حماسی هندو شباهت دارد و دوستانش نیز مردمان نیکوئی میباشند مردم از روی کنجکاوی بدیدار ما آمده و بسنجان ما گوش فرا دادند ماهها بعد که برای دیدار اجباء بآن قریه رفتم هنوز آنشخص از دکتر مهاجر با احترام و محبت زیاد یاد میکرد. وی مرا به منزل خود دعوت نمود و شیشه عطر گل سرخ را که در کنار شمایل سینا و رام قرار داشت بمن نشان داد. (رام یا رام قهرمان حماسی داستان قدیمی رامایانا است)

مهر و محبت عمیق و واقعی رحمت به اهالی پاکدل هند نه بعلت ایمان و اعتقاد آنان بدیانت بهائی بود بلکه صرفاً بخاطر خودشان بود و اطمینان داشت که اعتقادات این افراد هرچه باشد باعث محرومیتشان از مواهب الهیه نگردیده و جملگی در ظل حمایت حضرت بهاءالله قرار دارند.

در این سفر رحمت از جناب هوشمند فتح اعظم درخواست کرد که جزوه‌ای بزبان سهل و ساده بنحویکه برای توده مردم هندوستان قابل فهم و درک باشد تهیه و تدوین نمایند تا در تبلیغ دسته جمعی از آن استفاده گردد. نتیجه جزوه‌ای بود بنام "روضه بدیع" New Garden حاوی تاریخ و تعالیم و اصول امری که تا باامروز مؤثرترین وسیله در تبلیغ دسته جمعی ممالک مختلفه شناخته شده و به بیش از نود زبان ترجمه گردیده است.

اوقاتیکه رحمت دور از هند میزیست، پیشنهادات و نظریات خود را در باره پیشرفت امر تبلیغ مشروحاً برای محفل روحانی ملی هند ارسال میداشت و این امر را صرفنظر از مسئولیت‌های مربوط به ایادی امرالله یک وظیفه وجدانی و شخصی می‌پنداشت. ارتباط نزدیک و صمیمانه‌اش با محفل روحانی ملی هند آنچنان عمیق بود که گاه خود را عضوی از اعضاء آن محفل محسوب میداشت با وجود اینکه عضویتی در جامعه هند و یا تشکیلات داخلی آن کشور نداشت.

بسط و توسعه امرالله را در هند بسیار مهم می‌شمرد و مرجع میدانست و در مشاوره با محفل ملی برای حل مشکلات مختلفه از هیچگونه کمک و معاضدتی فروگذار نمی‌کرد. هرگز خواست و اراده خود را تحمیل نمی‌نمود. مشورت را اساس کار میدانست و آنرا همواره در مدنظر داشت و آنقدر به مشورت ادامه میداد تا به نتیجه مطلوب منجر گردد. از ماه فوریه ۱۹۶۲ تا فوریه ۱۹۶۳ جمعا پنج نامه مفصل و مشروح در باره انعقاد جشنهای منوی اظهار امر جمالبارک به محفل روحانی ملی هندوستان ارسال داشت. محفل ملی نیز متقابلاً ارتباط خود را بطور مستمر با رحمت حفظ نموده و به مشاوره می‌پراختند. گاه نظریات و پیشنهادات پیشرو و مترقی رحمت برای یارانیکه متعهد اجرای آن بودند مسئولیتی بس سنگین و مشکل بنظر میرسید ولی چون او هرگونه کمک و معاضدتی را تقبل نموده و بار همه گونه مسئولیتی را بدوش میکشید، یاران نیز نظراتش را پذیرفته و در اجرای آن اهتمام مینمودند و از نتایج اقدامات خود راضی و خشنود میگشتند در ماه می ۱۹۶۳ رحمت برای شرکت در کنفرانس ملی هند به دهلی نو مراجعت نمود. تبلیغ دسته جمعی با کمال موفقیت ادامه داشت و اکنون توجه رحمت معطوف به تحکیم مبانی روحانی و تزئید معلومات مؤمنین جدید گردیده بود. محفل روحانی ملی هند پیشنهاد او را دایره بر ابتیاع یک مؤسسه آموزشی تبلیغی در میسور تصویب نمودند و رحمت بمنظور کمک بیاران برای خرید محل مؤسسه به میسور عزیمت کرد. عاقبت محل مناسبی انتخاب و خریداری گردید پس از آن برای انتخاب و خرید مؤسساتی دیگر در سوسرا Susera، دولالی و شولاپور Sholapur بآن دیار عزیمت نمود. ابتیاع این مؤسسات از نظر رحمت علاوه بر تزئید معلومات امری و توسعه امر تبلیغ و تشکیل کنفرانسهای عمومی، منافع مادی نیز برای جامعه در برداشت.

بهرحال برنامه هائی برای تربیت مبلغین و معلمین محلی تهیه گردید تا آنان نیز در محل اقامت خویش بتبلیغ و تدریس مشغول گردند برنامه های مذکور هم اکنون نیز اساس کار تمام مؤسسات تبلیغی هند محسوب میشود. بازدیدهای رحمت مرتباً سالی یک یا دو بار و صرفاً بمنظور کمک و مساعدت بجامعه بهائی هند انجام میگرفت در سایر اوقات نیز مکاتبه و ارتباط خود را با محفل ملی هند قطع نمی‌کرد و هرگز فکر تبلیغ و استحکام بنیان امر در هندوستان از او منفک نمیشد و اغلب با افراد بهائی مستقیماً تماس گرفته و آنان را بخريد املاک و فعالیت در نقشه های امری و تقدیم اعانات تشویق و ترغیب مینمود.

درخواستهایش اغلب مورد اجابت یاران قرار می گرفت و بآن پاسخ مثبت میدادند. مؤسسات و مراکز متعدد امری در عرض سالهای معدود در سراسر خطه هندوستان از شمالی ترین نقطه تا جنوبی ترین مرکز و شرق و غرب خریداری گردید از جمله مؤسساتی که رحمت در انتخاب محل و تهیه بودجه آن شریک بود مدرس Madras، کوچین Cochin، تریواندروم Trivandrum، کانانور Cannanore، منگالور Mangalore، بنگالور Bangalore، سوسرا Susera، بل گاوم Belgaum، شلاپور Sholapur، دولالی Deolali، جیپور Jaipur، پاتنا Patn، بهوبانشوا Bhubaneshwa، چندیگر Chandigarh، سریناگار Srinagar، کاتماندو Kathmandu، گانتوک Gangtok، کلکته Culcutta، میسور Mysore، گوالیور Gwalior، ایندور Indore، اوجین Ujjain، حیدرآباد Hyderabad، ویجایاوادا Vijayawada، راجنی پور Rajnipur و بروچ Broach بودند. علاوه براین نقاط وی وسیله تأسیس و استقرار صدها مرکز بهائی در قراء و قصبات هند را فراهم نمود.

ما پس از دو سال اقامت در ارض اقدس در سال ۱۹۶۳ عازم مهاجرت به فیلیپین شدیم، اولین توقف ما در دهلی نو بود. رحمت در کانونشن ملی که در همان سال تشکیل گردید شرکت کرد. هرگز هوای دم کرده و سوزانی که در دهلی نو با آن مواجه شدیم تجربه نکرده بودم. با وجود دستگاه تهویه هوا در اتاق هتل گیسو بسیار معذب بود و اجباراً هر چند ساعت یکبار او را با آب شستشو میدادم. در حالیکه من سعی میکردم که در داخل اتاق از گرمای هوای خارج محفوظ بمانم، رحمت که اغلب در فصول گرم در هندوستان به مناطقی مانند کلکته، که هوایش حتی برای مردم محل غیر قابل تحمل است، مسافرت کرده بود در کمال مسرت و راحتی در جلسات کانونشن ملی شرکت نمود. اقامت ما در دهلی نو بیش از یک هفته طول کشید و در این مدت رحمت اعضاء محفل روحانی ملی و سایر میهمانان را برای شام به تنها اتاق محل سکونت ما دعوت مینمود و با آنها به شور می نشست و اینگونه جلسات بخصوص با اعضاء محفل ملی معمولاً تا ساعات اولیه صبح ادامه می یافت.

دو سال از آغاز فعالیتهای تبلیغ دسته جمعی در هند گذشت و نقشه دهساله جهاد کبیراکبر با موفقیت تمام و اکمال یافت. بیت العدل اعظم الهی برای اولین بار زمام امر را در اختیار گرفت و همگی ما با شور و وله در انتظار اعلان نقشه جدیدی از طرف آن معهد اعلی بودیم. نقشه ای که بقول رحمت هندوستان

محققاً نقش عظیمی در آن بعهدہ داشت.

مجدداً در اگست و نوامبر ۱۹۶۴ رحمت به هندوستان عزیمت نمود. نقشه ۱۰ ساله بیت العدل اعظم الهی آغاز گردیده بود. رحمت مسنماً و مؤکداً اهمیت تقویت و تحکیم مبانی روحانی محافل محلیه و لجنه‌های ناحیه‌ای تبلیغ را که بتواند ثقل سنگین اهداف جدید نقشه ۱۰ ساله را بدوش گرفته و بمرحله اجراء در آورند گوشزد می‌نمود. در اجتماع هیئت مشاورین و اعضای محفل ملی هندوستان ضمن اشاره باهداف نقشه مذکور اظهار داشت که چون چهل درصد اجرای مجهودات بعهدہ هندوستان و اگذار گردیده مؤسسات امری برای اجرای این مسئولیت خطیر باید هرچه زودتر اقدامات و فعالیت‌های خود را آغاز کنند.

در توقیعی که از طرف حضرت ولی‌امرالله خطاب به بهائیان هندوستان صادر گردیده با توجه با اهمیت نقشی که نشریات در امر تبلیغ بعهدہ دارند نکات ذیل مندرج است:

کتاب بیش از مبلغ، کار آمد و مؤثر است. مطالعه کتاب در گوشه خلوت و تنها بمراتب بیش از استماع سخنرانی و مباحثات جلسات خصوصی و عمومی برای درک و قبول حقیقت من‌اسب و سودمند خواهد بود چون قرائت و مطالعه کتب جزء عادات معموله مردم گردیده لذا باید از این طریق اضلاعات امری را در دسترس آنان قرار داده و با آنان ارتباط برقرار نمایند. (ترجمه آزاد) (۳)

بخاطر دارم که رحمت هر شب تا نزدیک صبح بقرائت توقیعات و تلگراف‌های مبارک حضرت ولی‌امرالله که به هندوستان مرقوم فرموده بودند می‌پرداخت و دستورات و منویات مبارکه را یادداشت میکرد. وی اظهار میداشت که رقامت حضرت ولی‌امرالله حاری کلیه دستوراتی است که می‌بایستی تاکنون تعقیب گردیده و بمرحله اجراء در آمده باشد و از عدم انجام آن بسیار متأسف بود. جمع آوری و تهیه مجموعه‌ای از توقیعات هیکل مبارک که بطور واسع خطاب بمحافل و یاران هندوستان صادر گردیده بود بنام "طلیعه بوم بدیع" Dawn of a New Day سالهای بعد چاپ و در دسترس کلیه یاران هند قرار گرفت، تحقق آمال و آرزوئی بود که رحمت مدتهای مدید در دل داشت.

رحمت مرتباً از محفل روحانی ملی مهدامرالله برای پیشرفت فعالیت‌های امری در هندوستان استمداد می‌جست و برای تهیه وسائط نقلیه مانند جیب که در

مسافرت‌های تبلیغی بسیار لازم و مؤثر بود و یا خرید سرازیر بهانی درخواست کمک مالی میکرد. هنگام اقامت در بعضی دوستان مقیم آن‌سامان را به تقدیم تبرعات و شرکت فعالانه در خدمات امریه تشویق و تحریص مینمود. یاران نیز در کمال صمیمیت و فداکاری و اشتیاق نصایح وی را بگوش‌آدل و جان اصفاء نموده خود را از مواهب خدمت بآستان حضرت ذوالجلال محروم نمیداشتند.

طبق یادداشت‌های رحمت، وی در ملاقاتی خود با بیت العدل اعظم الهی و حضرات ایادی امرالله مکرراً و بدفعات مسائل مربوط به اوضاع امری کشور هندوستان را مطرح و در باره آن می‌شورت مینمود و نیز در مقامات متبرکه برای پیشرفت توسعه امر تبلیغ در آن خطه وسیع بدعا و مناجات میپرداخت.

مجنفل روحانی ملی هند بنابر پیشنهاد او برای اولین بار حضرات ایادی امرالله را برای بازدید از آن کشور دعوت نمود. در سال ۱۹۶۷ حضرات ایادی امرالله زامیه البیضاء روحیه خانم و جناب علی اکبر فروتن از شبه قاره هندوستان دیدار نمودند. بیت العدل اعظم الهی در پانزدهم سال ۱۹۶۷ از رحمت خواستند که قبل از کنفرانس بین‌المللی که در ایام هفتم و هشتم اکتبر همان سال در هند منعقد میگردد برای چند ماه به هندوستان عزیمت نماید و مستقیماً اقدامات و مجبورات مربوط به تقویت سینه روحانی جامعه و اعتدال امر را هدایت نماید.

رحمت از عده زیادی از یاران دعوت نمود که برای کمک در این زمینه عده دجیلی نو کردند از جمله طی نامه و تلگراف از من خواست که از مایلا به هندوستان عزیمت نمایم. در آن موقع گیسو بکودکستان میرفت و من منتظر اختتام دوره کودکستان بودم و نمیتوانستم محل اقامتم را ترک کنم. روزی تلگراف رحمت را باین شرح دریافت کردم:

«حضور شما فوراً لازم است برای دیدار ما گیسو نگران نباشید.»

من و گیسو چند روز پس از وصول تلگراف مزبور مایل را بقصد هندوستان ترک کردیم. در مدت دوماهی که رحمت به اضراف و اکناف هندوستان سفر می‌نمود، اغلب برای کمک و مساعدت در زمینه‌های مختلف تشکیل کنفرانس از قبیل نیبه محل اجتماع، بودجه لازم، دعوت ناخفین، تأمین وسائل ایاب و ذهاب صد نفر از اهالی قراء و قضبات که قصد شرکت در کنفرانس را داشتند، به دهلی می‌آمد. در این موقع نظریه تشریک مساعی بهائیان کشورهای مختلف را جهت تبلیغ دسته جمعی مطرح نمود و یاران مالزی را به ترک اوطان و مهاجرت به قسمت

جنوبی کشور هند تشریح کرد که در نتیجه چند بیانی هندی الاصل مالزی داوطلب هجرت گردیده و مرحله جدیدی را در خدمات امری و فعالیتهای تبلیعی هندوستان آغاز نمودند. خدمات بهائیان مالزی در هند آنقدر قابل توجه و مساعدتهایشان در مورد تبلیغ و توسعه امر مبارک چنان حیاتی بود که سایر دوستان نیز که بطور کوتاه و موقت برای کمک بآن نواحی میآمدند تشویق به اقامت دائم می شدند.

در تمام دوره دو روزه کنفرانس (هفتم و هشتم اکتبر ۱۹۶۷) رحمت روزانه قریب هیجده ساعت بکار و خدمت مشغول بود با اعضاء محافل روحانیه سایر کشورها که در کنفرانس شرکت کرده بودند ملاقات و احتیاجات مختلفه جامعه هندوستان را توضیح و تشریح میکرد و از آنها درخواست کمک و مساعدت مینمود. داوطلبین مهاجرت را آماده اعزام بنقاط مورد نظر و احتیاج نقشه جدید میکرد و در مورد تقدیم تبرعات ب صندوقهای متعدد امری با افراد به شور مینشست. در عین حال در کمال صمیمیت و بیگانگی اهالی محل را در چادرهایشان ملاقات و دربرنامههای مخصوص محلی آنان شرکت و غذای محلی را همراه با سایرین تناول میکرد. چنان بنظر میرسید که از نیرو و قدرت بیزوائی بهره مند است. در حالیکه اکثر یاران از شدت خستگی از پا در افتاده و احتیاج شدیدی باستراحت و خواب داشتند، رحمت پس از فعالیتهای روزانه ت سحرگه بیدار می نشست و پیشنهادات واصله در کنفرانس را مقابله و تنظیم کرده و تبدیل بیک نقشه جامع عملی و اجرایی مینمود.

اهالی بومی و بهائیان هندوستان برای اولین بار در این کنفرانس موفق بیدیدار بهائیان خارج از کشور خود و سراسر جهان شدند. موقعیتهای وسیع جدید برای پیشرفت، تعالی و تزاید امر تبلیغ در هند ایجاد شد. سمینار مخصوص برای مطبوعات تشکیل گردید که در نوع خود بی نظیر و بسیار موفقیت آمیز بود.

پروگرام منظمی برای تبلیغ در دانشگاههای سراسر کشور پس از کنفرانس بجزریان افتاد و نتایج بسیار جالبی ببار آورد.

برحسب دستور حضرت ولی امرالله که ندای امر باید بگوش یکایک افراد و اهالی هند از وضع و شریف برسد، رحمت در پیروی از این اوامر و منویات مبارک پیشنهاد نمود که هنگام اعلان عمومی امر ابداع ایهی فرا رسیده و باید مجهودات خود را برای تحقق این اهداف مضاعف نمائیم. ما کمک و استعانت و در تحت

رهبری وی فعالیت‌های مستمری آغاز شد و تا آخر سال ۱۹۶۹ بوسیله صب
اعلانات و آگهی در روزنامه و نشریات، امر بهائی در تمام ایالات هندوستان
اعلام و اعلان گردید. انتشارات و کتب و جزوات امری مستقیماً بشمام افراد در
طبقات مختلف هندوستان ارسال شد. رحمت شرکت کنندگان در مدارس تابستانه و
زمستانه را برای تبلیغ به رستورانها و کافه‌های شهر و نواحی اطراف آن گسیل
داشت. خود او نیز با عده‌ای از جوانان به کافه‌های مختلف فقط بقصد ابلاغ کلمه
بسابرین میرفت و بیاران توصیه میکرد که هر یک بر سرمیزی جداگانه بنشینند و
با مردم بصحبت پردازند و وقت خود را در مصاحبت بگذرانند و تلف ننمایند و
اجتماع آنان در یک محل هیچ نفعی برای اشاعه امر مبارک در بر ندارد.

بارزترین مجاهدتی که در اعلان عمومی امر اعمال گردید تهیه و تدوین جزوه‌ای
در هشت صفحه توسط مؤسسه نشریات هندوستان بود که بطور خلاصه اصول
عقائد بهائی را تشریح و ضمناً علاقمندان و مشتاقانرا به بیوت تبلیغی دعوت
مینمود. صدها هزار از این جزوه در هندوستان بوسیله پست ارسال و پخش گردید
رحمت سخی از این جزوه را برای سایر محافل ملی فرستاد تا نشریه‌ای مانند آن
تهیه نماید. تعداد یکصد هزار نسخه از جزوه مذکور در نمایشگاه صنعتی جهانی
Sapporo در کشور ژاپن پخش گردید و امروزه نیز بعنوان یکی از
مؤثرترین وسائل اعلان امر در هندوستان مورد استفاده قرار میگیرد.

در سال ۱۹۶۸ پس از تأمل و تعمق بسیار تصمیم براین گرفتیم که محل
مهاجرت خود را به هندوستان منتقل کنیم تغییر محل سکونت ما فقط دایره براین
بود که من در چه محلی بتوانم بیشتر کمک و خدمت بامر نمایم. تمام ممالک
برای رحمت یکسان و خانه و کاشانه او بودند، من و کیسو مهاجرین این خانواده
بودیم. در این زمان احتیای فیلیپین کاملاً در امر ورزیده شده بودند و بکمتر
قدرت امور روحانی آن کشور را اداره میکردند ولی هندوستان با تعداد کثیر
بهائیان جدید کمک بیشتری را لازم داشت.

پس از ورود به دهلی نو رحمت چند روزی با ما بسر برد. من پس از عزیمت وی
بجستجوی محلی برای اقامت برآمدم و پس از استقرار آدرس جدیدمانرا با اطلاع
وی رساندم. یکروز صبح زود رحمت بدون خبر قبلی بدر منزل جدیدمان آمد و در
حالیکه بشت میخندید گفت چون آدرس ارسالی مرا گم کرده و فقط نام ناحیه
«گلف لینک» را بیاد داشته است پس از ورود به دهلی نو از راننده تاکسی خواسته
بود که مرا باین ناحیه بیاورد. سپس یکایک خانه‌ها و پنجره‌ها را از مد نظر

گذرانده تا اینکه تصادفاً یکجلد مجله اخبار امری را روی میز در دستش مشاهده می‌نماید و مطمئن میشود که محلّ اقامت ما در این خانه است. پس پیش خود تصمیم می‌گیرد که اگر احیاناً در منزل دیگری را بصرف کرده باشد اخبار امری در اطاق خود داشته‌اند در آنوقت صبح می‌کوبیدم با چه غرضی عملی روبرو می‌گردیدم.

در سال ۱۹۶۸ گرچه تبلیغ دسته جمعی با موفقیت شایانی مواجه شد بود ولی تحکیم و تقویت بنیه روحانی و تزئید معلومات مؤمنین جدید که در مؤسسان آموزشی بهانی تعیب میشد پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نکرده بود.

متأسفانه بعضی از یاران و همچنین تعدادی از محافل روحانی محلی ما تبلیغ دسته جمعی نظر موافق نداشتند و در مورد صحت تعداد اوراق تحلیلی ایشان بودند. رحمت از وقوف باین موضوع بسیار ناراحت و غمگین گردید. این امر در مورد ایمان افرادی که به حقانیت حضرت بهاءالله اعتراف می‌نمودند شک و شبهه بخود راه نداده و در باره صداقت آنان قضاوت نمی‌نمود. بخاطر دارم که در آن دوره‌ای که مستقیم و یا غیرمستقیم با سعی و کوشش وافی در حدس‌های طبیعی شرکت می‌کرد، همواره نظر مؤسسان امری را بمسئولیت‌هایی که در قبایل جامعه بشری داشتند معطوف میداشت. عدم توجه و بازدید اجتناب از قراء و قصات اشک غم و اندوه بدیدگان رحمت می‌آورد یکبار نیز هنگام بحث در باره سجیل مؤمنین جدید در لجنه مربوطه در مقابل عدم رضایت یکی از اعضاء لجنه که اظهار میداشت این فقط دکتر مهاجر است که اقرار و اعتراف هر نفسی را به ایمان جمالبارک کافی دانسته و باور میکند، عصبانی و ناراحت شد. چنین عکس العملی از او بسیار نادر و بعید بود. رحمت قضاوت در مورد ایمان افراد به حضرت بهاءالله را نا مربوط و غیرقابل قبول میدانست زیرا اعتقاد داشت که تنها جمالقدم از اسرار قلوب بندگان آگاه است.

بهمان نسبت که تعداد مؤمنین بسرعت افزایش می‌یافت، مشکلات حفظ و حیانت جامعه و سرپرستی اجتناب نیز افزون میگشت، عده‌ای از یاران از این مسئله مضطرب شده و عقیده داشتند که باید از شدت فعالیت‌های تبلیغی کاسته شود. رحمت با این نظر موافقت نداشت و راه حل مشکل را در تقویت محافل محلی و تحریک بیشتر افراد جامعه بهانی و تشکیلات و مؤسسان امری میدانست. اولین اقدام برای تقویت و تحکیم تشکیلات، تجدید حیات و فعالیت مناسبه اشعارات بهانی در هندوستان بود. این وظیفه پس محول گردید. اهمیت اشعارات

بخانی بمنظور استفاده از آن در زمینه تبلیغ و تزئید معلومات بر همه واضح بود ولی رحمت هدفهای عالیتری در نظر داشت. بعقیده وی مؤسسه مزبور باید شریاتی با قیمت نازل برای تبلیغ در سراسر عالم تهیه و نشر نماید و برای اجرای این منظور مجهودات خود را آغاز نمود. جزوات تبلیغی را که در افریقا و کلمبیا تهیه شده بود به هندوستان آورد تا بزبان هندی ترجمه و نشر شود. با نویسندگان بخانی در کشورهای مختلف تماس گرفت تا جزوات تبلیغی جدیدی تهیه نمایند و از یاران مقیم کشورهای عربی برای نشر این آثار کمک مالی درخواست کرد. در عرض مدت سه سال مؤسسه نشریات بهائی هندوستان با همکاری و مساعدت رحمت به مؤسسه عظیم انتفاعی بدل شد و توانست هزاران جلد کتب نفیس و ارزنده به افریقا صادر نماید.

یکی از یاران افریقا که رحمت او را تشویق بخريد کتاب از هندوستان میکرد از سؤال کرد: « آیا شما فکر کمک به هندوستان هستید یا به افریقا؟ » رحمت با کلمه جواب داد: « شغل من کمک بامر است. من فروشنده کتابهای هندوستان هستم ولی منفعت آن به افریقا میرسد. » دروس مکاتبه ای که در فیلیپین تهیه گردیده بود با کمک و تشویق رحمت در هندوستان مورد استفاده فراوان قرار گرفت. در جریان برنامه تقویت و تزئید معلومات تشکیلات و جامعه نقش مهمی ایفاء نمود. هزاران نفر از کشمیر تا کانیا کوماری Kania Kumari شمالی ترین و حسی ترین نقاط هندوستان بیست و چهار دوره دروس مربوطه را دریافت و بسؤالات مندرجه پاسخ دادند دروس مزبور علاوه بر اینکه موجبات تزئید معلومات اجباء را فراهم نمود سبب تبلیغ صدها نفر از مردم هند از جمله پزشکان، مهندسين و متخصصین حرف مختلفه گردید.

نوشتهای رحمت برای گسترش مؤسسه نشریات امری هند تا ایام اخیر حیات وی ادامه یافت. خانم هلن هورنسی Helen Homby خاطره آخرین مسافرت رحمت را به کیتو، اکوادور، بیاد میآورد و اظهار میدارد که رحمت کتاب Lights of Guidance را از وی بعاریت گرفت تا در اطاق هتل آنرا مطالعه نماید. سپس کتاب مزبور را به رانول پاون Raul Pavn مرجوع داشت و از وی خواست آنرا به هلن برگرداند و تقاضا کند که آنرا برای نشر و تکثیر به هندوستان ارسال دارد. رحمت روز بعد از ملاقات با خانم هلن هورنسی بملکوت ایچی صعود نمود. کتاب با ارزش Lights of Guidance در سراسر عالم بهائی بعنوان اثر نفیسی شناخته شده و آخرین هدیه رحمت به محفل ملی هندوستان محسوب میگردد.

در سال ۱۹۶۹ تأسیس صندوق بنیاد آموزشی را برای اطفال مؤسسه جدید هندوستان که امکاناتی برای تحصیلات عالی در اختیار نداشتند به محفل ملی هند پیشنهاد نمود و شخصاً این هدف عالی را دنبال کرد. از یاران ایران و عربستان و هندوستان استمداد کمک مالی برای این منظور نمود و اهمیت این امر را من حیث المجموع برای جامعه بهائی هندوستان توضیح و توجیه کرد. موافقت اجتهاد و تشکیلات مربوطه را جلب نمود و دلالت و راهنمایی معهد اعلی را خواستار شد.

بنیاد آموزشی بهائی The Baha'i Education Trust یکی از اهداف بنده نه ساله برای هندوستان محسوب گردید و هم اکنون منبع اصلی در آمد مالی برای برنامه های آموزشی مختلف در آن سرزمین میباشد.

همچنین در ۱۹۶۹ رحمت بمنظور تشویق جوانان بهائی ایران برای ادامه تحصیل در کشور هندوستان بآن کشور عزیمت و در مدت چند هفته اقامت خویش با جوانان ملاقات و اوراق درخواستی و وضع تحصیلی آنانرا شخصاً بررسی نمود و در انتخاب محل اقامت و مؤسسه آموزشی راهنمایی کرد. در تابستان همان سال دسته دسته دانشجویان ایرانی که پذیرش تحصیلی آنان از دانشکده های مختلفه اخذ گردیده بود به هندوستان وارد شدند و ما تا آنجا که میسر بود یکایک آنانرا به محلهای تحصیلی خود اعزام نموده و مستقر کردیم. یکبار گروهی از این دانشجویان که موقتاً در حظیرة القدس ملی هند اقامت داشتند بقصد دیدار ما سوار تاکسی شده و از راننده سؤال کرده بودند که آیا منزل ایران مهاجر را میشناسد؟ راننده با اشاره سر جواب مثبت داده ولی آنان را بسفارتخانه ایران میبرد. سفیر ایران که از دوستان ما بود آنانرا به منزل ما راهنمایی کرد و سپس بمن اظهار داشت که ظاهراً کاسی شما رونق بیشتری از کار ما دارد. این امر سرآغاز مجاهدتهای فوق العاده ای بود که باعث شد صدها جوان بهائی به هندوستان وارد شده و فاتح نقاط غیر مفتوحه و بنیلگذار جوامع امری در نقاط مختلف هندوستان شوند.

گزارش زیر تجسمی از فعالیتها و اقدامات موفقیته آمیز این مهاجران جوان است که از زبان خانم شهناز پرنیان نقل میگردد:

در اکتبر ۱۹۶۸ جناب دکتر مهاجر را در طهران ملاقات کرده و اشتیاق خود را نسبت به اقدام بامر حضرت بافلا عشان رساندم. ایشان از این تصمیم بسیار خوشنود شده و مرا بمسافرت زمینی تشویق کردند تا بدین ترتیب سه ماه

احضای هندوستان را در نقاط مختلفه ملاقات کرده و در عین حال با ناس هندوی و اردو آشنا شوم. جناب دکتر مهاجر با کمال صمیمیت و مهریسی اظهار داشتند که خانواده ایشان نیز به هندوستان مهاجرت کرده اند و من بزودی بیدارشان نائل شده و از کمک و راهنمایی آنها در محل جدید مهاجرتی خود برخوردار خواهم گردید.

سرل دکتر مهاجر در دهلی نو پناهگاه مهاجرین خسته و دلشنگی بود که دور از وطن مألوف بآنجا پناه برده و در سایه امن و راحت و مهر و محبت و عطوفت میزبانان خویش غم دل را میزدودند و بار تنهایی را از دوش خسته خود بر زمین می نهادند من قریب هشت ماه در چندینگر Chandigar مرکز ایالت پنجاب اقامت کردم و پس بنا به توصیه دکتر مهاجر به جیپور مرکز ایالت راجاستان برای کمک به تشکیل محفل روحانی محلی عزیمت نمودم. دکتر مهاجر اظهار داشتند که جمعیت جیپور و نواحی اطراف آن حدود ده میلیون نفر است و من باید هرچه زودتر عازم آن محل گردیده و لااقل یک میلیون نفر از آنان را به شریعه الهیه دعوت و هدایت نمایم و افزودند از پنج حده ای که به جیپور منتهی میشود یک راه را انتخاب کرده و بنه دهکده های اطراف جاده سرکشی کنم و در موقع بازگشت نیز مجدداً از تمام آن قراء دیدن نمایم. قبل از من دو مهاجر، نسرین برومند و رضوان رحیمی سز به جیپور عزیمت نموده بودند ما همگی باتفاق عده ای از مؤمنین محلی در مدت چهار ماه طبق نظر جناب دکتر مهاجر از ششصد قریه دیدن نمودیم و در نتیجه شش هزار نفر بامر مبارک اقبال کردند.

جناب دکتر مهاجر در جیپور بملاقات ما آمدند و یکروز در آن محل توقف نمودند و اقدامات و مجهودات ما را در عالم بهائی امری بیسابقه دانستند و ما را تشویق نمودند که با بازدید از قراء و مؤمنین جدید در تزئید معلومات آنان سعی بلیغ مبذول داریم. ایشان شخصاً بهمراه ما از چند قریه بازدید و با بهائیان جدید التصدیق گفتگو نموده و پس از انجام این دیدارها جیپور را ترک گفتند.

دکتر فرانس جوانان آسیا در سال ۱۹۷۱ جناب دکتر مهاجر ما را به تبلیغ در نواحی و دانشگاهها تشویق نمودند و اغلب خود ایشان نیز در این فعالیتها شرکت میکردند.

پس از اتمام دوره کنفرانس مزبور چون خواهرم بتازگی وارد هند شده و

میبایستی برای اسکان و نام نویسی وی در کالج اقدام نمایم، قصد مسافرت داشتم و برای خداحافظی بملاقات دکتر مهاجر رفتم، ایشان با مسافرت من موافقت نداشتند اظهار نمودند که باید آنقدر در آن محل توقف نمایم تا تعداد مؤمنین جدید به دوهزار نفر بالغ گردد در مورد وضع خواهرم توصیه نمودند که او را نیز همراه خود برده و بامر تبلیغ به پردازم و این فرصت گرانبها را از دست ندهم. وقت را غنیمت شمرم و به الطاف الهی امیدوار باشم زیرا که خداوند بزرگ است. لذا دوره اقامت را برای ده روز تمدید کرده و در این مدت برای تبلیغ دانشجویان به کالجهای مختلف رفتم. روز یکشنبه جناب دکتر مهاجر نیز بگروه ما پیوستند و ضمن این دیدارها طرق عملی تبلیغ را بما می آموختند و توصیه میکردند که در امر تبلیغ اول باید به معرفی اصول و تاریخ امر پردازیم و در مرحله ثانی به تزئین معلومات مصدقین اقدام کنیم و احکام و مبادی امر مبارک را بآنان تعلیم دهیم. هرگز مانع ایمان افراد نشویم بلکه عموم را به امر حضرت رحمان دعوت نمایم و از سرچشمه حیات بخش آن سیراب کنیم و قضاوت در باره این مردمان را بخدا بسپاریم زیرا هیچکس جز ذات باری تعالی از قلب و فکر دیگران آگاه نیست، دعوت ما باید عمومی و پذیرش ما همگانی باشد.

بعقیده جناب دکتر مهاجر کلیه ساکنین کره ارض مستعد قبول پیام حضرت بهاءالله هستند و وظیفه ما بهائیان یافتن این ارواح مستعد و مشتاق است. ایشان امر تبلیغ را آنچنان سهل و آسان مجسم میداشتند که هرکس داوطلب شرکت در آن میشد با متحریتان بآرامی و نرمی و وضوح و سادگی صحبت میکرد و آنانرا مجذوب تعالیم الهیه میساخت.

جناب دکتر مهاجر چند سال بعد از من خواستند که به تبلیغ در پنجاب اقدام نمایم. لذا برای مدت ده روز به آن ایالت عزیمت کرده و موفق به تبلیغ عده زیادی از اهالی آن منطقه شدم. فقط چند روز پس از مراجعتم جنگ بین هند و پاکستان بر سر پنجاب آغاز شد و امکانات تبلیغ بدوا محدود و سپس بکلی مسدود گشت.

جناب دکتر مهاجر متدوماً ما را به تبلیغ دانشجویان دانشگاه پیلانی Pilani تشویق و تشجیع مینمودند ولی هیچکس جرأت اقدام باین امر را در خود نمیدید. ایشان پس از اتمام کانونشن ملی گروهی از یارانرا بسیج کرده و همگی را بدعای خویش امیدوار ساخته و مجهز نمودند. همگی را مندکتر

داشتند که حضرت بهاءالله، موعود کلّ امم و ملل هستند و ظهور عظیمشان متعلق بهمه اهل عالم است. اگر ده هزار نفر اهالی پیلانی کلاً در زیر خیمه امر الهی مقرر گیرند شهر پیلانی یک ناحیه بهائی خواهد شد در عرض ده روز اقامت ما در آن شهر تعداد ششصد نفر دانشجو و معلم و افرادی از سطوح مختلفه اجتماع مزمون گشته و برعکس تصور قبلی و ترس و واهمه‌ای که از مقابله با افراد تحصیل کرده پیلانی داشتیم موفقیت تبلیغی چشم گیری حاصل شد. ما این موهبت را مدیون زیارتنامه حضرت عبدالبهاء هستیم که توسط دکترمهاجر تلاوت و شرات و اثراتش سریعاً ظاهر شد.

دکترمهاجر در آخرین سفر خود به دهلی نو من و همسرم را به مهاجرت به تانزانیا ترغیب نمودند زیرا محیط آنجا را برای فعالیت و خدمت از دهلی نو مناسبتر و وسیعتر میدانستند ولی ما که به محیط هند عادت کرده بودیم زندگی در این کشور را ترجیح میدادیم. دکترمهاجر مکرراً اظهار میداشتند که نفوس دیگری داوطلب هجرت به هند هستند ولی کمتر کسانی قادرند به تانزانیا عزیمت نمایند و هنگامیکه ما ایشان را برای شام بمنزل خود دعوت کردیم وعده دیدار را به تانزانیا محول نمودند.

من و همسرم در سپتامبر ۱۹۷۹ به تانزانیا عزیمت کردیم در آنجا مشتاقانه در انتظار آن یار ارجمند بودیم تا ما را با لطف و نصایح حکیمانه خود در این مسئولیت جدید کمک و مساعدت نمایند. حال روح پرفتوحش حامی و حارس و هادی ما است و سعی ما نیز این است که منویات ایشان را مرحله اجرا در آوریم.

یکی دیگر از مهاجرین هند، خانم نسرین برومند، وظائف و مسئولیتهائی را که رحمت بعهدۀ آنان میگذاشت چنین بازگو میکند:

جناب دکترمهاجر برای دیدن ما، دو نفر مهاجر ایرانی، که بنا بدستور ایشان به راجاستان رفته بودیم آمدند و در کمال صمیمیت و مهربانی طرق تبلیغ در آن سامان را بما گوشزد نمودند از جمله اظهار داشتند که بجای البسه و موی کوتاه بسبک اروپائی لباس مخصوص هندی (ساری) در بر کرده و کلاه گچی برسم زنان محل بر سر گذاریم و برای ملاقات اهالی قراء رفته و با آنها زندگی کنیم، در نظافت خانه و استحمام فرزندانمان اقدام نمائیم و در صورت لزوم کمکهای اولیه را در اختیارشان قرار دهیم. در ضمن بتعلیم و

ترتیب آنها پرداخته تا آثار و کلمات الهی و ادعیه امری را فراگیرند و نام مقدس حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء را بیاموزند و اگر باین امر موفق شویم پیروزی بزرگی حاصل گردیده است.

از ماسؤال مینمودند که با این ترتیب آیا قادر به تشکیل پنجهزار محفل روحانی محلی هستیم؟ و چون در مقابل این سؤال متحیر میماندیم با لبخند میپرسیدند « تشکیل سیصد محفل روحانی چطور؟ » آنوقت ما با برآوردیکه از پیشرفت و توسعه امر در آن نقاط داشتیم رقم اخیر را قابل وصول انگاشته و جواب مثبت میدادیم.

در ملاقات بعدی گزارش تشکیل یکصد و هشتاد محفل روحانی و هفت دهکده بهانی را باستحضارشان رساندیم.

دیدار بعدی ما با جناب دکتر مهاجر و خانواده گرامی ایشان هنگام تشکیل کنفرانسی در یکی از قراء صورت گرفت. در بدو ورود کسی را در محل کنفرانس نیفتیم ولی ایشان بچند زارع که در مزرعه خود بکار مشغول بودند اشاره کرده و با لبخند اظهار داشتند که « جمعیت را ملاحظه نمایند! » خوشبختانه Sarpanch سرینج کدخدای دهکده که با ما آشنائی قبلی داشت با دسته گلی مقدم ما را خوش آمد گفت و بمنزل خویش دعوت نمود و در ضمن یکی از اجزاء که دست اندر کار تشکیل کنفرانس بود برای گرد آوری و راهنمایی باران اقدام کرد که نتیجتاً کنفرانس مذکور نزدیک ظهر با حضور یکصد نفر بنمایندگی از دوازده قریه تشکیل گردید آنها تختی برای جلوس دکتر مهاجر فراهم کرده بودند ولی ایشان مانند سایرین بر روی زمین نشستند و نسبت به یکایک حاضرین اظهار محبت نموده، آنانرا در آغوش گرفته و خوشآمد گفتند و چون در جریان کنفرانس نوبت به مسافرتهاى تبلیغی رسید اولین داوطلب این خدمت گردیدند

لجنه ملی جوانان با هدایت و راهنمایی جناب دکتر مهاجر موفق باعزام چند گروه تبلیغی به نقاط شمالی و شرقی هند گردید ایشان اطلاعات وسیعی نسبت به نقشه جغرافیائی هند داشتند و اسامی نقاط و شهرهائی را که ما از وجود آنها اطلاع نداشتیم بخوبی میدانستند ما طبق نقشه تهیه شده توسط ایشان از نقاط اوریسسا Orissa، کلکته Calcutta، دارجلینگ Darjeeling، کانیم پنگ Kailim Pang، آسام Assam، میقالایا Meghalaya، سیملا Simla، کونو Kulu، مانالی Manali و سایر نواحی دیدن نمودیم. این

دیدارها سرآغاز استقرار مهاجرین و تشکیل محافل روحانی محلی در آن نواحی محسوب میگردیدند. چون بغیر از نواحی کلکته و بویانشوار مهاجری در سایر قسمتهای شرقی هند مستقر نگردیده بود لذا دکتر مهاجر بمن توصیه کردند که به کلکته عزیمت نمایم و قول دادند که تعدادی از دانشجویان مهاجر و مبلغین سیار را برای تبلیغ بآن نواحی اعزام دارند و کتب و نشریات امری در اختیار من قرار دهند ایشان طبق وعده پس از هجرت من به کلکته گروهی از دانشجویان ایرانی را به اوریسا Orissa، بیهار Bihar، دارجلینگ Darjeeling و بنگال غربی West Bengal اعزام داشتند دکتر مهاجر اغلب بدین آمده و در برنامه های تبلیغی آن نواحی شرکت می نمودند.

چهارمین و آخرین دیدار دکتر مهاجر از بیهار در ماه اپریل ۱۹۷۹ صورت گرفت و ما بکمال سرافرازی ایشان را به حظیرة القدس جدید خود دعوت نمودیم.

رحمت اغلب از بمبئی، مرکز ایالت مهاراشترا Maharashtra که از بزرگترین مجامع بنائی هند قبل از شروع تبلیغ عمومی در آن کشور محسوس میشد دیدن میکرد و در کنفرانسه های متعدده که در آن محل تشکیل میگردید حضور مییافت و با یاران متقدم و با تجربه آن ناحیه در باره فعالیت های عظیم تبلیغی هند مشورت میکرد. اکثر سخنان رحمت در بمبئی حاکی از احساس و درک فوریستی است که در انجام و اجرای نقشه های تبلیغی می نمود. او میگفت:

انتشار پیام الهی به سراسر کره ارض مستلزم نیروی عظیمی است که نفوس را بحرکت میآورد، آن نیرو، نیروی عمل و اقدام است، حرکت جاذب عنایات الهیه میگردد و بدون حرکت به تأییدات رحمانیه مؤید نخواهیم شد. دعا و مناجات بسیار مهم و ضروری است ولی بدون حرکت و اقدام نتیجه ای از آن حاصل نمیشود و انسان قادر نخواهد بود که فقط بوسیله دعا و مناجات اموری را که باید با نیروی حرکت انجام دهد بمنصه عمل در آورد. عمل باید با بیت خیرتوأم باشد تا در توسعه امر توفیق حاصل گردد. اگر انسان با حمیمت بایفای خدمات امری بپردازد در صورت ارتکاب اشتباه بحیران آن موثق خواهد گردید ولی بدون داشتن نیت خیر بعواقب اشتباه خود مبتلی خواهد شد هیچ امری در این عالم بر تبلیغ امرالله متقدم نیست چه که تبلیغ جاذب تأییدات و مواهب حضرت رحمان است و تبلیغ بدون عشق و

علاقه واقعی نسبت بنوع انسان امکان پذیر نخواهد بود اگر باین امر سه اقدام نماییم در سکوت ابهی بزیارت حضرت بهاء الله که بزرگترین و عالیترین درجه کمال و آرزوی بندگان اوست نائل گزاهیم گشت. نیت خیر و صداقت در عمل آنست که فارغ از اندیشه حصول پاداش به نفس عمل توجه نماییم. انقطاع از ماسوی الله سبب موفقیت در تبلیغ امراللهی میگردد. حضرت بهاء الله میفرماید:

«لو اراد الله لیخرج من عرین القوۃ غضنفر القدرۃ و یزار زائراً یحکی هزیم الرعود القاصفة فی الجبال» (۴)

از کلیه مؤسسات و تشکیلات بهائی، محفل روحانی ملی، محافل محلی، حضرات مشاورین قاره ای، نجفات منطقه ای تبلیغ، اعضاء هیئت معاومت رجا دارم که وحدت و یکپارچگی خود را در این امر مهم حفظ نموده و اقدامات تبلیغی گذشته را اشتباه تصور نکنیم. بطور مثبت متحداً متفق قیام کنیم و بانشار پیام ابهی در بین جوانان تحصیل کرده این کشور پردازیم. باید کماکان به اقدامات قبلی خود یعنی سرکشی به قراء و قصبات و تبلیغ در جوامع مختلفه و قبائل متنوعه نیز ادامه داده و برنامه جدید را به فعالیتهای گذشته منضم و ملحق سازیم.

تبلیغ جوانان و نسوان بسیار مهم است. خانمهای بهائی میتوانند به تبلیغ سایر نسوان قیام نمایند. بفرموده حضرت عبدالبهاء زنان را باید به تحریر حقیقت تشویق نمود. وقتی که دیدار رئیس جمهور و یا نخست وزیر و دیگر سران دولتی و رؤسای مملکتی و مسئولین امور اقتصادی و بانکداران بعلت مشغله وافر آنان امکان پذیر نیست باید ترتیب ملاقات با همسران آنها داده شود. تهیه طرحی ملی برای اشاعه امر در بین طبقات مختلفه بانوان این کشور چه شهری و چه دهاتی، تحصیل کرده و غیره لازم و ضروری بنظر میرسد. حضرت ولی امرالله میفرماید که بمبئی سرچشمه اسرار معنوی خواهد گردید آیا چگونگی آنرا میدانید؟ مفهوم آن این است که از بمبئی خارج و بنقاط دیگر هجرت کنید.

آخرین مراحل نقشه نه ساله نزدیک میشد و رحمت توجه خاصی به اهداف مربوط به هندوستان مبذول میداشت و با تدارک وسائل مالی و نقشه های اجرایی اتمام و اكمال اهداف نقشه مذکور را تسریع مینمود و مکرراً منویات حضرت ولی امرالله

در باره تبلیغ عمومی و فوریت انجام آنرا گوشزد یاران میکرد:
 فرصتی باقی نمانده است گروه کثیر مردمان از بلا و محن زمانه خسته و
 فرسوده شده و بی طاقت و عصبانی هستند و حال مشتاق فراغتی حقیقی و
 خالی از محن و آلام و تشنه جام پیام بوم بدیعند. (ترجمه آزاد) (۵)

در سال ۱۹۷۱ رحمت پیشنهاد نمود که کنفرانسهای مخصوص جوانان در جنوب
 کشور هندوستان و دهلی نو تشکیل شود و هر دو کنفرانس با موفقیت برگزار
 گردید و جوانان بهائی با دیدار از دانشکده های محل بشرفحات الله پرداختند
 که در نتیجه گروه کثیری از جوانان را بشریعت حضرت بهاء الله هدایت کردند
 در تعقیب درخواست رحمت از مؤسسه نشریات امری هند دایر به تهیه جزوات
 تبلیغی در سطح معلومات عالی و دانشگاهی، نشریه ای مخصوص تحت عنوان
 "در خدمت دانشگاهیان" Service to Universities تهیه و توزیع گردید که مورد
 استقبال جوانان واقع شد.

لجنة ملی جوانان هند چنین گزارش میدهد:

در کنفرانس اخیر دهلی نو که در حضور ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر
 تشکیل گردید نقشه ای مخصوص جوانان هند برای ایام تعطیلات تابستان
 تنظیم گردید در آن نقشه کشور هندوستان به سی و یک ناحیه تقسیم شد و
 جوانان برای ابلاغ پیام الهی به آن نقاط عزیمت خواهند کرد. بیش از
 بیست پنج نفر از جوانان که اکثراً از مهاجرین ایرانی هستند داوطلب سفرهای
 تبلیغی برای مدت دو ماه به نقاط بیجار، اورس، بنگال غربی، پنجاب،
 کشمیر، هاریانا، هیمچال و آسام گردیده اند.

خستگی شدید من در اثر فعالیتهای تبلیغی و وظائف مربوط بسرپرستی مؤسسه
 نشرآثار امری و بسیاری از برنامه های دیگر که مسئولیت آنرا بعهدہ داشتم سبب
 شد که پس از شور و مشورت بسیار تصمیم به ترک هندوستان گرامی گرفتیم و با
 دلی گرفته و محزون در سال ۱۹۷۲ پس از اتمام نقشه نهساله بصوب لندن و
 اقامت در آن سامان عازم شدیم.

رحمت با وجود برنامه های متعدد و وظائف سنگینی که در سایر نقاط جهان
 بعهدہ داشت ارتباط خود را با جامعه هند قطع ننمود و چون امکان مسافرت های
 مرتب به آن کشور مانند گذشته مقدور نبود از طریق مراسلات و تلگرافات عدیده

پیشنهادات و نظرات خود را در اختیار یاران هند قرار میداد. در سال ۱۹۷۳ با محفل روحانی ملی ایران در کانونشن ملی ملاقات کرد و درخواست نمود که آن محفل مسئولیت ابتیاع ده حظیره القدس و مرکز بهائی را در مراکز ایالتی هند و همچنین تأمین مخارج مسافرت و اعزام پنج جوان بهائی را به مدت دو سال بمنظور تبلیغ در نقاط مختلف کشور هندوستان عهده دار گردند. در ماه می ۱۹۷۳ به هند عزیمت کرد تا در ترتیب و اجرای نقشه های فوق مساعدت نماید و مجدداً در سنه ۱۹۷۴ به قسمتهای مختلفه آن کشور مسافرت نمود و با محفل روحانی ملی مشورت کرد و طبق معمول شخصاً مسئولیتهائی در فعالیتتهای متنوعه عهده دار شد. چون مؤسسه نشر آثار امری احتیاج بسرپرست جدید داشت با داوطلبان این خدمت تماس گرفته و اوراق درخواست آنها را مطالعه نمود و بالاخره شخص واجد شرایط را انتخاب و صلاحیت ویرا به تصویب محفل روحانی ملی رساند. این شخص سالها در این سمت به انجام وظیفه مشغول بود.

مندرجات یادداشتهای رحمت حاکی از وفور مشغله وی در آن دوران میباشد:

اول فوریه به کلکته آمدم و دو روز ماندم بعد به پاتنا و از آنجا به دهلی نو رفتم و سپس به گوالیور رفتم. محفل ملی در نهم و دهم فوریه تشکیل شد مذاکرات بسیار برای تعلیم و تربیت سایر جهات نقشه بعمل آمد و در نتیجه لجنه تعلیم و تربیت ملی در پنجگنی تأسیس شد سپس به بمبئی رفتم و لجنه تشکیل شد و چند درس امری تنظیم گشت که سی و پنج درس آن بزودی تکثیر خواهد شد و در دسترس لجنه ها برای ترجمه بزبانهای بومی قرار خواهد گرفت. دو باره در دهلی نو محفل ملی تشکیل شد و راجع به نقشه های اعلان امرالله و طبع و ترجمه کتب مذاکرات بعمل آمد و نقشه ای تنظیم شد.

در سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۵ در اثر کاهش فع ۷۷ الیتهای تبلیغی دخول افواج مؤمنین در هندوستان رو به تقلیل بود و قلب رحمت از این سکون و سکوت جریحه دار گردید، که فرصتها و موقعیتهای مناسب بخاطر تشریفات اداری و تشکیلاتی از دست میرفت. در لندن در مقام حضرت ولی امرالله ملتسمانه بدعا و مناجات میپرداخت تا امر تبلیغ در هندوستان رونق گذشته خود را باز یابد. مرتباً بوسیله نامه یا تلفن سعی میکرد که ذوق و شوق تبلیغ را مجدداً در قلوب یاران هندوستان تولید نماید ولی اجتناباً مرجعاً سرگرم تعلیم و

ترنید معلومات مؤمنین جدید بودند و تبلیغ عمومی را تعقیب نمی نمودند. رحمت با تأسف باین مجهودات مینگریست زیرا تعداد بهانیان را برای آموزش صدها هزار مؤمن جدید در قراء و قصبات هند کافی نمیدانست و تنها راه آنرا تبلیغ وسیع تر میدانست و معتقد بود که فرصت تبلیغ امرالله که جاذب تأییدات الهیه و توفیقات ربانیه است از دست رفته و تجدید آن امکان پذیر نخواهد بود بفرموده حضرت ولی امرالله:

جميع جوامعی که در این جهاد جهانی شرکت مینمایند، بدون استثنا باید همواره بخاطر داشته باشند که مضاعف کردن فعالیت برای توسعه و تحکیم امرالله باید با کوشش مداوم و مستمر، نه تنها در ترنید علة مؤمنین در سرزمینهای بکر و مفتوحه و جزائر اهداف نقشه، بلکه با ترفیع مقام حامیان فعال که با اختصاص وقت و منابع و نیروی خود در انتشار و ازدیاد و تحکیم مبانی مؤسسات مشارکت مینمایند همراه باشد. (ترجمه آزاد) (۶)

چون رحمت از مجاهدت خویش در تشویق و تحریص یاران هندوستان به ادامه امر تبلیغ طرفی نسبت طبق معمول سکوت را رعایت کرد و با وجود محبت عمیقی که نسبت به آن شبه قاره در دل داشت مادام که تشکیلات و جوامع بهائی آن سامان مسائل سائره را بر امر تبلیغ مرجع میدانستند از مسافرت به آن کشور امتناع ورزید

در ماه جون ۱۹۷۵ محفل روحانی ملی هندوستان طی نامه ای که برای رحمت ارسال داشتند یاد آور شدند که بیش از پلنژده ماه از آخرین مسافرت او به هندوستان میگذرد و جامعه بهائی هند بسیار خوشوقت و ممنون خواهند شد اگر ایشان در اولین فرصت بآنجا عزیمت نمایند

رحمت در یادداشت های ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۵ خود چنین مینویسد:

امروز بعد از ظهر سعادت ملاقات با معهد اعلی را داشتم. موضوع تبلیغ هندوستان مورد مشاوره قرار گرفت و تصمیم بر آن شد که تبلیغ عمومی در دهکده هائی که برای مدتی متوقف شده بود دو باره از سر گرفته شود. بیت العدل اعظم الهی باین عید مأموریت دادند که جمیع امکانات مختلفه تبلیغ در هندوستان را مطالعه نموده و نظریات خود را تقدیم محفل ملی نمایم. لذا باید در این مورد قوای خود را متمرکز نمایم تا با مشاوره دیگران و عنایات و تأییدات الهی بتوانم بآنچه اراده سامیه اوست موفق شوم.

روز پنجشنبه مقرراتی که در معیت عضاء بیت العدل اعظم الهی به عتبه مبارکه مقام اعلیٰ مشرف و برای موفقیت طرحهای هندوستان دعا کنیم. بیت العدل اعظم الهی تصمیمات مشعشانه در باره هند و جنوب شرقی آسیا اتخاذ فرمودند. معهد اعلیٰ دستور و مأموریت دادند که تبلیغ در دهات و قراء دویاره شروع گردد. برای ترجمه کتب و نشریات مخصوص تربیت اطفال بزیان محلی بودجه لازم را عنایت فرمودند.

دیروز در مقام اعلیٰ برای هند بدعا برداختیم، آموز(گیسون) لوح مبارک احمد و هوشمند(فتح اعظم) لوح مخصوص تبلیغ را تلاوت فرمودند. جمیع بدعا برداختیم که بار دیگر امر تبلیغ در هندوستان آغاز شود و آن خطه را در عالم مشار بالبنان نماید. موقعیت خاصی بود و جمیع تحت تأثیر عمیق قرار گرفتیم.

میخواهم مراتب زیر را به محفل روحانی ملی هند پیشنهاد کنم امید است موافقت نمایند:

دفترچه مختصری در باره اهمیت محفل روحانی محلی، متضمن نصوص الهی و تصاویری چند که حاوی مطالبی در لزوم مشورت و اینکه چگونه سبب ازدیاد قدرت و نیروی جامعه میگردد، مشورت بهائی چگونه باید باشد، چرا باید اعضاء محفل قبل از شروع جلسه بدعا و مناجات بپردازند بتمام زبانهای محلی هند تهیه و در قراء و قصبات توزیع گردد.

در هر قریه حظیره القدس تأسیس شود ولو در خانه یکی از اجباء باشد. این سبب خواهد شد که اجباء برای اجتماعات خود محلی داشته باشند. مدال پلاستیکی که حاوی کلمه "مرکز بهائی" باشد در دهلی نو تهیه و به تمام قراء ارسال گردد.

صندوق خیرته بهائی در تمام قراء تأسیس شود و در وحله اول برای تعلیم و تربیت اطفال.

تأسیس کلاسهای مخصوص برای اطفال.

کتابچه مناجات کوچک باحروف بزرگ و خوانا که به تمام اجباء داده شود. دروس دهگانه که روش تبلیغ را تعلیم دهد و مبتدیان قبل از مباشرت به مسافرتها تبلیغی آنها مطالعه نمایند.

بانقد محفل محلی معین شوند که اول در قریه و بعداً در قراء اطراف امر تبلیغ را شروع کنند.

تبلیغ جامعه نسوان و زنان خانه دار مورد توجه خاص باشد. مشرق الاذکار و دعای صبح انجام و اجراء گردد. مناطقی که چند صد نفر بهائی دارد و قراء در فاصله کمی هستند انتخاب شوند تا در طی یک سری مجاهدات تبلیغی تعداد آنها به هزار نفر بالغ گردد. در مبلغ تمام وقت استخدام شود. حداقل ده درصد اطفال در کلاسهای بهائی شرکت نمایند. در سال دوم تعداد اجباء باید به دو هزار نفر برسد و تعداد مبلغین به چهار نفر بالغ گردد. هر قریه که تعداد اجباء به هزار بالغ میشود یک حظیرة القدس تأسیس نمایند. اغلب کنفرانسهای بهائی باید در این نواحی تشکیل شود. تعداد یکصد نفر معلم برای کلاسهای درس اخلاق تعلیم یابند که به قراء رفته و مدتی اقامت نمایند و معلمین محلی را تربیت و آماده نمایند. تبلیغ قبائل و اعلان عمومی امر در دانشگاهها مجدداً شروع شود، مؤسسات مطبوعاتی و تعداد نشریات بهائی از دیاد یابد. از محفل روحانی ملی ایران در خواست کمک مالی برای مؤسسه انتشارات بکنیم. صندوق تعاون تحصیلی تأسیس گردد و یک برنامه مشترک تربیتی تنظیم گردد که اماء الرّاحمن ایران در تعلیم و تربیت اطفال در دهات معاونت و کمک کنند. قبل از مبادرت بخدمت باید خانمهای ایران به نحوه کار و لباس پوشیدن در دهات هند آشنائی پیدا کنند. مهاجرین به شهرهای عمده و بزرگ اعزام شوند. اعضاء هیئت معاونت هر کدام یک مؤسسه تبلیغی را اداره نمایند و مخصوصاً توجه مخصوص به شهرهای پر جمعیت مانند شلاپور، ایندور، کانپور، مدرس، بنگالور، اوجن، و میسور و غیره مبذول دارند. دو ایالت مهاراشترا و میسور باید از مادیاپراداش سبقت گیرند. ده مبلغ سیار در هر ایالت خدمت کنند. مبلغین از مالزی، فیلیپین و سیلان برای مساعدت در امر تبلیغ در جنوب دعوت شوند. اعضاء هیئت معاونت توجه خاص باین دو ایالت مبذول دارند. اجبای پنجگنی در پروژه های زیر معاونت و مشارکت نمایند: تعلیم اطفال، تبلیغ در قراء و قصبات، تأسیس لجنه منطقه ای تبلیغ، فتح روحانی دانشگاهها از طریق فعالیت جوانان، استفاده از محصلین ایرانی.

چنانچه معهد اعلیٰ موافقت فرمایند در کنفرانس ۱۹۷۶ تبرعات برای تأسیس
حضرت القدس در هر ایالتی قبول و جمع آوری گردد.

در ماه اکتبر ۱۹۷۵ رحمت به هندوستان رفت:
۲۸ اکتبر، بعد از هجده ماه به هند آمده ام ... در جلسات و کنفرانس‌ها
شرکت کردم. ان شاء الله خداوند عنایاتش را شامل حال این سرزمین نماید.

هیجده ماه دیگر سپری شد تا آنکه رحمت توانست بار دیگر به هند بازگردد. بنا
به دستور بیت العدل اعظم در ماه ژانویه ۱۹۷۷ به دهلی نو عزیمت نمود و پس از
مشورت با محفل روحانی ملی هندوستان نظرات و پیشنهادهای اصولی و قابل
اجراء برای گسترش و توسعه فعالیت‌های تبلیغی در آن کشور به معهد اعلیٰ تقدیم
نمود. اتمام نقشه پنجساله در درجه اول اهمیت قرار داشت و رحمت از
محفل ملی هند درخواست کرد که لجنه‌های تبلیغ منطقه‌ای تعیینات تشکیل
معاقل محلی نواحی مربوط به خود را تا رضوان ۱۹۷۹ بدو برابر افزایش دهد و
بانوان تحفیل کرده بهائی شرکت در امر تبلیغ و سایر فعالیت‌های امری تشویق و
ترغیب گردند تا پیام حضرت بهاء الله را به نسون سرشناس هندوستان ابلاغ
نمایند، و از ساخت بیت العدل اعظم اجازه انعقاد کنفرانس مخصوص زنان سراسر
آسیا را برای اکتبر ۱۹۷۷ در دهلی نو درخواست کنند و از ایادی امرالله حضرت
امه البهاء روحیه خانم دعوت نمایند که با حضور خود کنفرانس را مزین فرمایند.
در ۲۹ ژانویه ۱۹۷۷ رحمت تلگراف زیر را به محفل ملی هند مخایره کرد:
اتمام اهداف نقشه بدون افزایش تعداد محافل روحانیه محلیه به پنجهزار تا
ماه آپریل آینده، مستحیل و محال است.

پس خود وی در ماه آپریل ۱۹۷۷ به هندوستان عزیمت نمود و مجهودات خود
را معطوف برنامه‌های مخصوص نسون کرد. این مجهودات با تشکیل کنفرانس
زنان سراسر آسیا که مورد تصویب بیت العدل اعظم الهی قرار گرفته بود مصادف و
همزمان بود.

امه البهاء روحیه خانم و صدها نفر از نسون از سراسر قاره آسیا در این کنفرانس
شرکت کردند رحمت پیشنهاد کرد که حجرزاویه بنای مشرق الاذکار هند توسط
امه البهاء روحیه خانم گذارده شود.

جناب شاه منشی محفل ملی هندوستان چنین مینگارد:

اجازه ساختمان مشرق‌الاذکار از طرف دولت لغو گردیده بود و ما برای اخذ مجدد آن در دادگاه به مبارزه مشغول بودیم لذا از پیشنهاد جناب دکتر مهاجر متعجب و از عواقب آن بیمناک بودیم. گرچه همگی به اخذ مجدد اجازه بنا اطمینان داشتیم ولی دکتر مهاجر مصرأ اظهار میداشت که حضرت بهاء الله امور مربوط بامر مبارک خود را خود ترتیب خواهند داد بنابراین باید من دون ترس و واہمه نقشه‌های خود را تعقیب نمائیم. عاقبت الامر محفل روحانی ملی پیشنهاد ایشان را تصویب کرد و امة البهائ در کمال محبت تقاضای ما را قبول فرموده و حجرزایه ساختمان مشرق‌الاذکار شبه قاره هند را طی مراسمی روحانی و پر حرارت نصب فرمودند.

رحمت مکاتبات خود را با جامعه هند ادامه داد و طی آن به محفل ملی پیشنهاد نمود که یک مؤسسه عالی آموزشی برای نوان در پنجگنی تأسیس و طرحی برای تهیه کتب بزیانهای محلی و ناحیه‌ای ریخته شود و همچنین فعالیت‌های تبلیغی در جنوب هندوستان به فوریت آغاز گردد. پیشنهادات مذکور مورد موافقت و تصویب محفل ملی هند قرار گرفت و بموقع اجراء گذاشته شد.

رحمت توجه خاصی نسبت به نواحی جنوبی هندوستان مبذول میداشت. جناب یگانگی که باتفاق خانواده از مدت‌ها قبل در آن نواحی میزیستند از دوستان بسیار صمیمی و عزیز رحمت محسوب میگردیدند و روابط نزدیکی فیما بین آنها وجود داشت. خانواده یگانگی نظرات و توصیه‌های رحمت را در خدمت و اقدامات امری و حتی امور شخصی خود مطمح نظر قرار میدادند.

جناب یگانگی دیدار رحمت را از نواحی بنگلور و میسور Mysore چنین شرح میدهند:

اولین باری که جناب دکتر مهاجر در سال ۱۹۶۱ به بنگلور آمدند، بالاتفاق از قراء بسیاری دیدن کردیم و ایشان طرق تبلیغ عمومی را عملاً بما نشان دادند محفل روحانی میسور از ایشان دعوت بعمل آوردند تا بدانجا عزیمت نمایند ولی جناب دکتر مهاجر مسافرت خویش را به میسور مشروط به آغاز تبلیغ عمومی در آن دیار نمودند بعضی یاران میسور و بنگلور باتفاق یکدیگر به فعالیت پرداخته و بالنتیجه چنہین نفر بفوز ایمان نائل گشتند.

بار دیگر هنگامیکه دکتر مهاجر به بنگلور آمدند از ما خواستند که ایشانرا

برای شرکت در فعالیت‌های تبلیغی به میسور ببریم. در این سفر دو جوان مالزیایی بنام واسودوان Vasudevan و ساباپاتی Sabapathy به‌همراه ایشان بودند. دکتر مهاجر در باره آنان اظهار داشتند این دو نفس نفیس را به‌همراه آورده‌ام تا آتش عشق و ایمان را در جنوب هند شعله‌ور سازند. دخترم بعداً با ساباپاتی ازدواج کرد و بنا به توصیه دکتر مهاجر هر دو به آفریقا مهاجرت کردند و اکنون در موزامبیک بسر می‌برند. پسر عظیم‌پور که از تحصیل فراغت حاصل نموده و عازم مهاجرت به عربستان بود به توصیه دکتر مهاجر نزد برادرش به بوتان Bhutan رفت و هجرت باعث خیر و برکت زندگی او شد. پسر دوم ما فیض نیز همزمان با ورود دکتر مهاجر از دانشگاه فارغ التحصیل شده و آماده مهاجرت بود. دکتر مهاجر بوی توصیه نمود که پس از دریافت دانشنامه خود عازم دهلی نو شود. وی هنگام ورود به دهلی نو ایشانرا در انتظار خود یافت. دکتر مهاجر یک بلیط هواپیما و مبلغ بیست دلار به فیض داده و او را از همانجا روانه لائوس نمودند، ضمناً یکی از احتیای بانگکوک را مأمور کرده بودند تا در فرودگاه بانگکوک با فیض ملاقات کرده و وی را راهی لائوس نماید. فیض هنوز در لائوس اقامت دارد و با دختری از اهالی آن کشور ازدواج کرده و تنها بهائی خارجی است که اجازه اقامت آن کشور را دریافت نموده است. دکتر مهاجر بارها بدیدن فیض رفته و وی را در زمینه‌های مختلف از جمله تجارت و کسب راهنمائی کرده است. فیض در امور خویش بسیار موفق است و ما از اینجهت شکرگزار آستان جمالبارک هستیم.

دخترم طوبی و همسرش موهان نیز به توصیه دکتر مهاجر به نیپال هجرت نمودند. دکتر مهاجر در تمام اوقات رابط بین ما و فرزندانمان بوده و مقام پدری آنان را داشت. شخص ایشان نیز در حکم فرزند عزیز من بودند. در یکی از مسافرت‌های تبلیغی در معیت خانم بومن، بعلت تصادف ماشین بسختی مجروح شدیم. خانم بومن گرفتار فلج نیمی از بدن خود شد و من دچار شکستگی دنده گردیدم. دکتر مهاجر پس از دیدار خانم بومن بملاقات من آمدند و ساعتها در کنار تخت بیمارستان نشسته و بتلاوت دعا مشغول بودند و بشرح و حکایت اخبار فرزندانم مرا سرگرم می‌کردند. با حضور ایشان درد خود را فراموش کرده و ابدا احساس ناراحتی نمی‌نمودم. مسافرت بعدی رحمت به هندوستان در ماه اکت ۱۹۷۸ انجام یافت. مدت سه‌روز

متوالی به شور در باره جزئیات امور مختلفه امری با محفل روحانی ملی مبادرت نمود. پیشنهاد تشکیل یک لجنه ملی تبلیغ که از قدرت کافی بهره مند باشد و همچنین آغاز و ادامه یک برنامه تبلیغی در نواحی شرقی هند بتصریب محفل روحانی ملی رسید و احتیاجات مالی برای اجرای آن نیز با کمک رحمت تأمین گردید. در یادداشتهای او چنین آمده :

امروز ۱۵ اوت است باید به کلکته بروم ولی قطاره عقب افتاده و نمیتوانم از کلکته به داکا بروم نمیدانم اراده الهی چیست شاید بهتر باشد در خود هندوستان مدت بیشتری بمانم و آخر سپتامبر به ارض اقدس حرکت کنم. ۱۷ اوت در کلکته در هتل ایسترن اطاق شماره ۷۰۹ با لجنه بنگال غربی و معارینن ایادی مشورت مینمائیم که برای شرق هندوستان نیز چه نقشه هائی میتوان تنظیم نمود.

صفحات بعدی یادداشتهای رحمت حاوی جزئیات نظریاتش در مورد نقشه وسیع تبلیغی شرق هند است. وی پس از ملاقات با محفل روحانی ملی عازم چندینگر Chandigarh و هاریانا Haryana و هیما چال، کشمیر، کرالا، اورسسا، تری پورا Tripura، راجاستان، گجرات، بیهار و بسیاری از نواحی دیگر گردید:

اول سپتامبر ۱۹۷۸ بمبئی: ماه اوت تمام شد، از تایلند به ایندور و در هندوستان بعد از کشمیر به دهلی نو آمدم. دو روز ماندم و راجع به پروژه های تبلیغی بسیار مذاکره شد و چند پروژه در لجنه ملی تبلیغ مطرح شد. سپس به گوالیور آمدم و ۲۸ اوت مدرسه ربائی را دیدن نمودم بسیار خوشحال شدم جوانها مسرور بودند و سپس به سه ده برای تبلیغ در یک روز رفتیم و از همه جهت مسرور گشتم. سپس به ایندور رفتم، کنفرانس دو روزه در مؤسسه تبلیغی بود. از جمله افکار تأسیس مجدد پرورشگاه دختران برای دهات و قبائل در مؤسسه ایندور و همچنین قبول کردند که دهات تمام بهائی در پست کنند توکل بفضل و عنایت الهی.

رحمت همانروز بالجنه ملی جوانان در بمبئی ملاقات کرد، راپورت لجنه مزبور بقرار زیر است :

دکتر مهاجر با کمال محبت به یکایک اعضاء لجنه خوش آمد گفته و آنانرا

تحسین و تمجید نمودند. ایشان توضیح دادند که در حال حاضر موقعیت برای تشکیل کنفرانس جوانان آسیا مناسب نمیباشد زیرا جوانان ایران و سایر کشورها قادر بشرکت در این کنفرانس نمیباشند و ارجح آنست که یک کنفرانس ناحیه‌ای منعقد گردد و برنامه‌ها بزبان محلی اجرا شود. همچنین توصیه نمودند که موافقت محفل مقدس ملی را برای اعزام گروه جوانان به زیارت ارض اقدس جلب نمائیم. ایشان افزودند که جوانان باید کره‌ماه را هدف گیرند تا بشکار شاهین دست یابند زیرا اگر شاهین را نشانه گیرند نصیبشان چیزی جز تکه سنگی ناچیز نخواهد بود. نواحی هرچه دورتر استقبال و استعداد نفوس بیشتر است. افراد قبائل نیز مانند ما بهائیان اصل وحدت را پذیرفته‌اند حضرت بهاءالله انذار فرموده‌اند که نفوس از ارزش وقت غافلند. اگر لحظه‌نی را از دست بدهیم بقرنها آنرا بدست نخواهیم آورد.

حضرت ربّ اعلیٰ در واحد چهارم باب ۱۷ بیان فارسی میفرمایند:

«اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر عشر آتی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کلّ من علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند»

وظائف و مسئولیتهای ما امری دائمی است و پس از خاتمه حیات عنصری نیز پایان نمی‌پذیرد.

مندرجات یادداشتهای رحمت بشر زیر ادامه دارد:

۲ سپتامبر کرالا: اولین باری است که اینجا می‌آیم در سال ۱۹۷۱ یک لجنه منطقه‌ای داشتند که در مانگالور خدمت میکرد، حالا ۸۰۰۰۰ بهائی دارد.

در چهاردهم سپتامبر برای اولین بار به سیکیم رفتم و از گانتوک و دارجلینگ و کالیپونگ دیدار کردم.

۱۷ سپتامبر الان در کلکته هستم. اجبای نازنین جمال‌قدم پروژه تبلیغی شرق را امروز شروع میکنند.

خانم بومن که در بسیاری از سفرها در معیت رحمت بودند چنین میگویند:
 هنگامیکه دکتر مهاجر تمایل خویش را نسبت به ملاقات یاران سیکیم اظهار داشت همگی طبق معمول اظهار یأس کردیم زیرا تهیه ویزای سیکیم کار بسیار مشکلی بود و میبایستی از دهلی نو اقدام گردد و در صورت موافقت

نیز حداقل حدود سه ماه بطول می‌آنجامید روزی که همگی در دهلی نو در جلسه‌ای شرکت داشتیم از وزارتخانه مربوطه صدور اجازه مسافرت دکتر مهاجر را به سیکیم تلفنی اعلام داشتند و متذکر گردیدند که ایشان میتوانند ویزای خود را در دارجلینگ تحویل بگیرند دکتر مهاجر به سیکیم عزیمت نموده و از آن محل به کانیم پونگ Kalim Pong رفته و پس از بازدید شهر مصرا از یاران درخواست نمود که به فوریت در صدد خرید حظیره القدس برآیند زیرا این شهر کوچک و زیبا که در مرز هیمالیا قرار گرفته است موقعیت مهمی را احراز خواهد کرد و باب عظیمی بسوی تبت و بوتان محسوب خواهد گردید.

راپورت محفل روحانی ملی هندوستان مشعر بر آن است که:

جناب دکتر مهاجر بما اطلاع دادند که طرح تبلیغی برای شرق هندوستان در ماه سپتامبر آغاز میگردد و عده قابل توجهی از یاران نیز آمادگی خود را برای همکاری در این برنامه و هجرت به ایالات شرقی هند اعلام داشته‌اند. دکتر واسودوان مسئولیت تشکیل کلاسهای تزئید معلومات امری را بعهده گرفته‌اند و اقدامات لازم برای تسجیل مصدقین در شش ناحیه و از بین طبقات مختلف اجتماع شروع خواهد گردید. در اورسا دو طرح همزمان یکی در شمال و دیگری در جنوب آغاز گردیده است بهمین ترتیب جناب دکتر مهاجر عده‌ای از بهائیان فعال و مستعد را برای شرکت در این طرح در آسام آماده نموده‌اند.

گزارش محفل روحانی ملی همچنین از اقدامات ارزنده رحمت در زمینه خرید حظائر قدس در گانهواتی Gauhati، اودای پور Udai Pur، کالیم پونگ Kalimpong، ماندساور Mandsaur و شاهجهان پور Shajahanpur و چگونگی مشاورات با محفل ملی برای تهیه وجوه لازم برای ابتیاع مراکز بهائی در سایر نقاط هند یاد مینماید.

رحمت اغلب بستگان و دوستان خود را بتقدیم تبرعات و اعانات مالی برای اجراء و انجام طرحهای مختلف دعوت و تحریص مینمود. من که در اکثر اوقات در این موارد حضور داشتم احساس میکردم که اصرار وی ممکن است سوجبات ناراحتی برخی از آنان را فراهم سازد. رحمت برای رفع نگرانی من اظهار میداشت

که او نیز مانند هر بازرگانی بفکر تجارت خویش است و کار و تجارت او امر بهائی است و هیچگاه درخواستی برای خود از کسی نمیکند و اجتناب را بخريد سهام گنجی که متعلق به حضرت بهاءالله است دعوت مینماید اگر اجتناب الهی قدر این موهبت را بدانند به اینکار اقدام خواهند نمود و اگر نه اصراری نخواهد بود.

رحمت بهخانم حشمت عدلپرور، خواهر عزیز خود که بسیار باو نزدیک بود، بیش از دیگران برای دریافت کمک مالی بمنظور ایتباع حضانة قدس و یا سایر وسائل نقلیه و غیره مراجعه مینمود. خرید حظیرة القدس کالیم پونگ را بعهدہ ایشان گذاشت و همچنین درخواست نمود که به اسفار تبلیغی و تشریفاتی بنقاط مختلف هند اقدام نماید محبت بی شائبه، مراحم بی اندازه و چهره بشاش این خادمة امر جمال ابینی همواره در خاطر کسانی که وی را ملاقات نموده اند باقی و برقرار است. خرید تعدادی وسیله نقلیه جیب و مراکز بهائی و نشریات امری بوسیله تبرعات تقدیمی این خانم محترمه مقدور گردیده است. یکی از خلاصه مذاکراتهای محفل روحانی ملی هند حاکی است که:

خانم حشمت عدلپرور، یکی از اعضاء محفل روحانی ملی کوریت که بجلسه محفل ملی هند دعوت شده بودند، آمادگی خود را برای همکاری در زمینه تهیه حضانة قدس اعلام داشتند، ایشان از شهرها و نقاط مورد نظر دیدن نموده و یاران محلی را در ایتباع حضانة قدس مادی و معنای معاضدت خواهند کرد. خانم حشمت عدلپرور در تعقیب مصوبات محفل ملی هند به ایالات متعددی مسافرت نموده و در خرید چندین مرکز بهائی شرکت نمودند.

خانم حشمت عدلپرور پس از صعود برادر مهرپرور، بکشور سودان هجرت نمود. هنوز چند هفته ای از اقامت در آن کشور نگذشته بود که بنوعی مالاریا مبتلا شدند و در حال اغماء بدنبال برادر ارجمند عالم خاک را ترک و جان شیرین را نثار امر بهاء کرد و بملکوت ابینی پرواز نمود.

در آخرین دیدار از هند در سال ۱۹۷۸ رحمت با توجه به موفقیتهای فوق العاده ای که در انجام طرح تبلیغ در جنوب هندوستان بدست آمده بود بفکر طرح نقشه مشابهی در کلیه نواحی هند بر آمد. مجله اخبار امری هندوستان در شماره ماه اگست خود مینویسد:

نتیجه فوق العاده و مهیجی که از طرح تبلیغی جنوب هند حاصل گردید

مشوق طرح نقشه‌های مشابهی برای شرق هندوستان با مشورت ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر گردید. یکی از مشخصات این طرح آنست که مبلغین و مهاجرین را برای شرکت در اجرای فعالیتهای تبلیغی آموزش میدهد. ترتیب تهیه نه (۹) برنامه و طرح تبلیغی که بسیاری از نواحی هند را در بر میگیرد، در جلسه آینده محفل روحانی ملی، در حضور جناب دکتر مهاجر پس از مراجعت ایشان از گوالیور، ایندور، بمبئی، کوچین Cochin، کونیم باتور Coimbatore، سولور Sulur، مرکز پروژة تبلیغی جنوب هند، بنگلور، مدرس و حیدرآباد، مطرح شده و مراحل نهائی خود را طی خواهد نمود. جناب دکتر مهاجر در کوچین در جلسه شبانه کنفرانسی که توسط لجنه ناحیه‌ای تبلیغ تشکیل شده بود شرکت کردند ... روز بعد پس از شرکت در جلسه صبح کنفرانس به سولور عزیمت نموده و در کنفرانس تمام روز آنشهر حضور یافتند ... دو روز پس از آن با اعضای لجنه طرح تبلیغی جنوب هند بمذاکره پرداختند ... برای شب چهارم توقف ایشان برنامه شرکت در اجتماع اهالی قریه و سخنرانی در یک جلسه عمومی ترتیب داده شده بود ... جناب دکتر مهاجر در حظیرة القدس آسام حضور یافتند و نوزده حلقه گل بحضورشان تقدیم شد.

نامه‌ها و تلگرافهایی که رحمت در سال ۱۹۷۹ به هندوستان، موطن انتخابی خود، مخابره کرده است غالباً در حول علاقه و توجه وی به تسریع در انجام اهداف نقشه هفت ساله دور میزند:

هفته سوم مارچ عازم بمبئی هستم. امیدوارم مشاورات با کلیه مؤسسات امری موجبات اجرای موفقیت آمیز اهداف نقشه هفت ساله را فراهم نماید. پیشنهاد میکنم با استمداد از دعا، شجاعانه در خرید مراکز امری باقیمانده در جنوب شرقی هیمالیا و آندرا که مرکز فعالیتهای غیر منتظره آینده است اقدام سریع معمول دارید. با اشواق قلبیه.

در ماه مارچ ۱۹۷۹ رحمت با اعضاء محفل ملی، هیئت مشاورین و اعضاء هیئتهای معارنت برای طرح برنامه اجرای جزئیات نقشه هفت ساله ملاقات و مذاکره نمود. وی نقاط بسیاری را در نواحی جنوب و شرق هند دیدار کرد و اجتناباً، در تهیه طرحهای اجرایی تبلیغی کمک و معاضدت نمود. در گوشه یادداشتهای

مختلف خود در باره اهداف نقشه نوشته است: «امروز نهم ماه اپریل است. نقشه هفت ساله واصل گردیده. بی نهایت مسرورم.»

مجله اخبار امری هندوستان در سال ۱۹۸۰ چنین گزارش میدهد:

جناب دکتر مهاجر در ماه مارچ به هندوستان مراجعت کردند. در اثر برنامه های فشرده ای که برای بازدید از نقاط جنوبی و سایر نواحی هند داشتند، هنگامیکه در ماه اپریل به کلکته رسیدند بسیار خسته و فرسوده بنظر میرسیدند ایشان هر روزه بوسیله تلفن وصول نقشه هفت ساله را از دهلی نو استفسار میکردند بمحض وصول نقشه ترتیب تشکیل جلسه با محفل روحانی ملی را دادند پس از قرائت نقشه هفت ساله بیت العدل اعظم الهی گونی نیرو و حیاتی جدید در ایشان بوجود آمد جناب دکتر مهاجر پس از معاونت و کمک به محفل مقدس ملی برای تهیه طرح اجرایی نقشه هفت ساله عازم بنگلادش و شرق دور گردیدند

جناب دکتر مهاجر با حضور غیر مترقبه خود در دومین روز کانوشن ملی در سال ۱۹۷۹ همه حاضران را در انجمن شور روحانی مبهوت ساختند.

خانم بومن بخاطر میآورند که رحمت در این اوقات بسیار خسته و فرسوده بنظر میآمد به نحوی که گاه برخاستن از روی صندلی برایش مقدور نبود. اغلب اوقات نواحی گردن و شانه منقبض میشد و احتیاج به ماساژ داشت در جواب اینکه چرا تبسم دائمی از چهره اش محو گردیده اظهار میداشت که بسیار نگران انجام اهداف نقشه و اقدام احتیاطی که چگونه آنها را با موفقیت بانجام رسانند این آخرین دیدار رحمت از کشور محبوبش هندوستان بود.

در ۲۴ اکتبر طی تلگرافی بمحفل روحانی ملی هند پیشنهاد نمود که از ایادی امیرالله امه البهاء روحیه خانم دعوت بعمل آورند که برای چند ماه به هند عزیمت فرمایند سه روز قبل از صعودش نیز با جناب شاه در باره جزئیات فعالیت های تبلیغی مذاکره نمود و سپس با جناب مهندس صها در باره پیشرفت امور ساختمانی مشرق الاذکار هند که در مراحل اولیه خود قرار داشت تماس گرفت. در حقیقت ارتباط و علاقه رحمت به معبد شبه قاره هند قریب بیست سال قبل از شروع ساختمان آن آغاز گردیده بود. در ایامی که من و رحمت باتفاق در هندوستان اقامت داشتیم اغلب اوقات برای تلاوت دعا و مناجات به محلیکه برای مشرق الاذکار ابداع شده بود میرفتیم و هنگامیکه دولت هندوستان حق مالکیت

این اراضی را لغو کرد، رحمت در اعتبار مقدسه برای رفع مشکلات موجود به تضرع و دعا میپرداخت و هیچگاه نسبت به ارتفاع این بنا و بنیان ام‌المعابد شبه قاره هند تردیدی بخود راه نمیداد. خوشبختانه مالکیت این اراضی به نحوی معجزه آسا به محفل روحانی ملی مسترد گردید و ساختمان آن جزء اهداف نقشه پنجساله منظور شد.

اکثر موفقیت‌های امری در هند به نحوی از انحاء مرتبط بخدمات رحمت است. انتخاب آرشتیک و طراح و معمار ساختمان مشرق‌الاذکار نیز از این امر مستثنی نیست. مهندس صهبا میگوید:

در آن ایام من با مهندس امانت در انجام امور مربوط به تهیه طرحهای مقر بیت‌العدل اعظم الهی همکاری میکردم. طرحهای ساختمانی مقر مزبور به اتمام رسیده بود و جناب دکتر مهاجر طی یکی از سفرهایشان در طهران از من استفسار کردند که آیا در مورد تهیه طرحی برای مشرق‌الاذکار هندوستان که مورد نظر معهداعلی است اقدامی کرده‌ام؟ حقیقت آنست که در مقابل بسیاری از مهندسين کارآزموده که در جهان وجود دارند، خود را که مهندسی بسیار جوان بودم برای اقدام باین امر مهم شایسته نمیدانستم و ابدأ فکری در این مورد نکرده بودم. دکتر مهاجر با اصرار فراوان مرا باین کار تشویق نمودند و چند ماه بعد که بطهران مراجعت کردند مجدداً سؤال کردند که آیا طراحی آنها آغاز نموده‌ام؟ گرچه بار دیگر عدم لیاقت خود را تکرار کردم و از اقدام باین امر معذرت خواستم ولی ایشان عذرم را نپذیرفتند و اظهار داشتند که چند ماه بعد که بطهران مراجعت مینمایند باید طرح مزبور حاضر باشد تا آنها با خود به ارض اقدس ببرند. چند ماه بعد از فرودگاه طهران با من تماس گرفتند و خواستند که طرحهای تهیه شده را به ایشان تسلیم نمایم. البته تا آنوقت هیچ اقدامی در این زمینه انجام نداده بودم ولی محض جلب رضایت ایشان طرحهای اولیه برای مشرق‌الاذکار را تهیه و تقدیم نمودم تا معهداعلی آنها ملاحظه فرمایند ادامه این داستان در دفتر تاریخ ضبط است.

البته تعلقات مادی و دنیوی رحمت بسیار اندک بود ولی هرآنچه داشت در طبق اخلاص مینهاد و با یاران قریب و بعید تقسیم می‌نمود. از لباس و تن‌پوش گرفته تا انگشتری و قلم حتی دفترچه یادداشت خود را بدوستان قدیم و جدید هدیه میکرد. بسیاری از احباب هندوستان انگشتری اسم اعظم را که در دست دارند

از رحمت هدیه گرفته اند
 با همه افراد دهات و قبائل مختلفه در نهایت محبت و الفت میزیست و طبق
 رسوم و آداب آنان در رقص و آواز با آنها هم‌ساز میشد با همگان بر سر یک
 سفره می‌نشست و اغذیه محلی را با میل و رغبت صرف مینمود.
 در مراسم افتتاح مشرق‌الاذکار هند که مسئولیت راهنمایی گروه کثیری از شرکت
 کنندگان را بعهدہ داشتم، یکی از اهالی شهرهای جنوبی هند پس از اینکه کارت
 شناسائی مرا دید، مدتی خیره بمن نگریست و سپس تقویم مندرسی از جیب خود
 بیرون آورد، تاریخ ۲۹ دسامبر را بمن نشان داد گفت:
 این روز صعود دکترمهاجر است و من هر سال در این روز بیاد آن عزیز
 در گذشته صائم می‌شوم.

و بدون آنکه خود را معرفی کند از من دور شد
 هنگام افتتاح مشرق‌الاذکار هند، محفل ملی آن کشور با تصویب بیت‌العدل اعظم
 الهی دروازه زیبای ورودی این معبد عظیم را بیاد رحمت «باب مهاجر» نامگذاری
 نمودند و ایادی امرالله روحیه خانم با حضور حضرات ایادی امرالله جناب
 ویلیام سیرز و جناب کالیس فدرستون، مشاورین قاره‌ای و اعضاء محافل روحانیه
 سایر کشورها که حضور داشتند رسماً «باب مهاجر» را افتتاح فرمودند
 محققاً نسلهای آتیه هند هنگام عبور از این باب، خادم براننده‌ای را که قلبش
 مملو از عشق و محبت آنان بود بیاد خواهند آورد.

اکنون شبه قاره هند فرزند خوانده خود را از دست داده است. اول باری که این
 فرزند خلف به مرطن جدید خود قدم گذاشت، تعداد قلیلی از اجباء که به هزار نیز
 نمی‌رسید جامعه بهانی هند را تشکیل میدادند. بیست و دو سال بعد در آخرین
 دیدار رحمت از این شبه قاره، هزاران جامعه بهانی و بیش از یک میلیون مؤمن
 خدوم در مدن و قراء آن کشور بخدمت مشغول بودند پس از صعود رحمت
 بلیطهای مسافرتی برای دو بار توقف در هندوستان در چمدان وی یافت شد. در
 دوران حیات خود هیچگاه اجازه نداد که بنانی را به اسم او نامگذاری کنند، ولی
 محفل روحانی ملی هند پس از صعودش مؤسسه دنوالی Deolali، حظانرقدس
 تریواندروم Trivandrum، کرالا و شیملا Shimla، و مدرسه شبانه‌روزی
 پنجگنی را باسم وی نامگذاری نمودند.

حجرزاویه «مؤسسه آموزشی مهاجر» در بیاگواتی‌پین Biagwatipin نزدیک
 پاتنا مرکز ایالت بیهار بوسیله ایادی امرالله امة‌البهاء روحیه خانم نصب گردید.

اماکن مذکور بعلاوه «باب مهاجر» در مشرق‌الاذکار هندوستان معرف و نمایندگی کلیه قسمتهای شبه قاره هند محسوب است. بگفته منشی محفل روحانی ملی مؤسسات و مراکز و طرحها و نقشه‌های بی‌شماری در هند وجود دارد که در ارتباط با دکتر مهاجر و از نام وی الهام و کمک گرفته‌اند.

پاکستان

در اغلب مسافرت‌های خود به هندوستان رحمت مدتی نیز در پاکستان توقف مینمود. متأسفانه اسناد زیادی از دیدارهای رحمت از این کشور باقی نمانده و من نیز هیچگاه موفق به‌راهی او در این اسفار نشدم. شرح زیر استخراج از گزارشی است که رحمت از اوضاع و احوال یاران پاکستان در تاریخ نوامبر ۱۹۷۵ بساحت بیت‌العدل اعظم الهی تقدیم کرده است:

مقام منیع رفیع باذخ بیت‌العدل اعظم الهی

۲۰ نوامبر ۱۹۷۵ بنگلادش

بکمال عبودیت و انبساط بعرض میرساند:

در این مسافرت این عبد بسیار مسرور است که از جمله بعد از سالهای متمادی به پاکستان مسافرت نمود و بخصوص از نواحی تبلیغی در دهات و قصبات دیدن نموده و بینهایت مسرور گشت که جمعی از ساده دلان و دلیران بکمال خلوص امر مبارک را قبول کرده‌اند اطفال درس اخلاق دارند، زنها مناجات از بر میخوانند و مردها منجذب و مشتعل و مصمم باتساع دائره امرالله میباشند. محفل ملی جوان و اعضای فعال دارد و در ظل این محفل هر ترقی و پیشرفتی برای این مملکت ممکن و میسر است فحماً لرتنا البهی الابهی. در جلسه محفل ملی مشورتها بعمل آمد که بخصوص در ناحیه تبلیغی میرپورخاص که سرحد هندوستان است تعداد مصدقین را افزایش دهند و تبلیغ و تقویت را توأم نمایند. استعداد اجتهاد و اهالی بسیار است و یقین است آن مقام مقتس دعائی برای پیشرفت امر مبارک در آن سرزمین بعمل می‌آورند. الحمدلله بساط سروری جدید در این مملکت بریاست.

در پاکستان خدمت جمعی از اجتهای عزیز مشرف شدم نسبت به ماه قبل که اینجا بودم امرالله و اجتهای عزیز ترقی شایان فرموده‌اند، بهتر از امر خیردار

شده‌اند و تمسکشان شدیدتر شده است. وقتی به محفل کراچی رفتم که راجع به مهاجرت و اعزام مهاجر صحبت کنم دیدم که خود محفل صورتی از اجتناب، تهیه نموده است که ممکن است مهاجرت نمایند و درصدد دعوت آنهاست و شنیدم که از ایران جناب روحی روشنی قصد مهاجرت به پاکستان دارند. بینهایت از اینهمه اخبار خوش مسرور شدم و دانستم که نفعات طیبه‌ای که در این صفحات در مرور است از انفس طیبه قدسیه حضرت سمندری و اعوان ایشان روحیفدها است که چنین صفحات قلوب را روشن نموده.

بنگلادش

مسافرت بشهر داکا پایتخت بنگلادش براحتی میسر نبود، وسیله مسافرت هوایی بسیار محدود و اوضاع سیاسی آنکشور نیز منقلب و مغشوش بود با وجود این رحمت با کوشش و مجاهدت فراوان و تا آنجا که مقدور بود بارها از این کشور دیدار بعمل آورد وی تعدادی از جوانان بهائی ایرانی را به هجرت و تحصیل در بنگلادش تشویق و ترغیب نمود.

در معروضه خود بساحت بیت‌العدل اعظم‌الهی در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۷۵ چنین مرقوم داشته است:

در بنگلادش دو سه روز است اقامت نموده‌ام و بزیارت اجناب عزیز مشغول اگر تعداد مهاجرین باین مملکت اضافه گردد ابواب نهضتی جدید گشوده شود بخصوص از ایران بسیاری از جوانان برای تحصیل در دانشکده‌ها میتوانند حرکت نمایند چنانچه هم‌اکنون اغلب مهاجرین را محصلین تشکیل میدهند.

اغلب جوانان برای تحصیل و یا شرکت در کارهای خیریه که مملکتهای خارجی در این مملکت شروع نموده‌اند مشغول گردند امشب راجع به تبلیغ در قبائل و پناهندگان و دیگران با محفل ملی بعون الله مذاکراتی بعمل خواهم آورد.

تا سال ۱۹۷۸ تعداد بیست‌وشش نفر از جوانان ایرانی به بنگلادش هجرت نمودند. بسیاری از آنان دانشنامه‌های خود را در رشته پزشکی، مهندسی و تعلیم و تربیت از دانشگاههای آن کشور دریافت داشتند و اکنون نیز در بنگلادش اقامت دارند.

در آخرین سفری که رحمت در ۲۱ سپتامبر ۱۹۷۸ بآن کشور داشت چون مأمور هتل

آدرس صحیح حظیرة القدس را باو نداده بود ساعتها به جستجو پرداخت.

جناب صبور Sabour منشی محفل روحانی ملی حکایت میکنند که:

جناب دکتر مهاجر با خلوص و فروتنی مخصوص و در عین حال با جلال و جبروت به قلب ما نزول اجلال فرمودند. وقتی با عجله برای استقبال و خوش آمد گوئی ایشان شتافتم اظهار داشتند که چندین بار قبلاً به داکا آمده‌اند و میتوانند مقصد خود را پیدا کنند بعلاوه مایل به ایجاد مزاحمت نبوده و لذا خواسته‌اند که کسی برای استقبال از ایشان به فرودگاه برود.

ایشان بدو بزبان فارسی با مهاجرین ایرانی صحبت کردند و از زلزله‌ای که اخیراً در ایران حادث شده استفسار نمودند سپس در باره نقشه پنجساله بیاناتی بشرح زیر ایراد نمودند:

«نقشه‌ای که اجرا و اکمالش امروز فقط پنجسال طول میکشد، در گذشته پنجاه سال وقت لازم داشت که اتمام پذیرد. دو سال پیش برای بازدید از مادیاپرادش Madhyapradesh، ایندور و گوالیور به هندوستان رفتم. هندوستان امروز با دو سال پیش قابل مقایسه نیست در بعضی دهکده‌ها کلیه اهالی عرفان حق نائل آمده‌اند بدرگاه جمالبارک شکر گزاریم که در حال حاضر امور امری کلاً بعهدۀ اهالی محلی واگذار شده و دیگر کارها در دست مهاجرین ایرانی یا امریکائی نیست. کلیه مبلغین سیار در آنکشور هندی هستند و جمعا هفتاد و دو لجنه تبلیغ دائر گردیده است. اکنون در بنگلادش پنج لجنه تبلیغ بخدمت مشغولند، سه سال پیش بنگلادش دارای ده محفل روحانی محلی بود در حالیکه امروز تعداد محافل بصد بالغ گردیده است. در مالزی و پاسیفیک کلیه اهداف نقشه اکمال یافته. دوازده نفر مبلغ سیار از مالزی بجنوب هندوستان عزیمت نموده‌اند هفت هزار نفس مقتس از جام صهای الهی مرزوق گردیده و بیش از چهارصد محفل روحانی محلی جدید تشکیل شده است.

در جلسات کنفرانس کرا لا مشاهده شد که بیشتر فعالیتهای امری را جوانان بعهدۀ گرفته و با موفقیت بانجام رسانده‌اند سخن فقط از تعداد و کمیت نیست بلکه کیفیت امور نیز در نهایت انسجام است.

در مورد تبلیغ بومیان باید رعایت حال آنها نمود و سختگیری بيمورد ننمائیم. در یکی از کشورها عده‌ای از اجتهاء با مسرت و افتخار اظهار داشتند که از تسجیل دو هزار نفر مصتق جدید که از طبقه پست اهالی هند

(نجسها) محسوب میگردند خودداری نموده اند چرا باید چنین باشد؟ امر بهائی اختصاص بطبقه تحصیل کرده و با طبقات بالای اجتماع ندارد. اگر نفسی در خانه خود مجسمه بتی قرار داده و یا همسری غیر بهائی دارد او را بیاد انتقاد نگیرید. هم و غم شما باید حصر در کمک و مساعدت آنان باشد اگر فقیرند برای آنان شغل و در آمدی بیابید چند جوجه در اختیارشان بگذارید و بآنها بیاموزید که چگونه بمرغداری مشغول شوند شما باید مساعد و رفیق حقیقی آنها باشید.

یکروز دو جوان غیر بهائی سرراه خود به حظیره القدس آمدند رحمت مدتی طولانی با آنان مذاکره کرد و به توضیح و تشریح امر پرداخت، ضمن سخنان خود به آنان گفت:

هیچ امری در این جهان تصادفی بوجود نمی آید. در بولیویا روی در حظیره القدس تابلویی نصب کرده و روی آن نوشته بودند "وحدت عالم انسانی. چنانچه اطلاعات بیشتری میخواهید لطفاً زنگ در بزنید." با توجه باین تابلو دو مرد جوان برای اولین بار به حظیره القدس آمده و در باره دیانت بهائی به تحقیق پرداختند. سه روز متوالی این دو جوان آثار بهائی را مطالعه نموده و ایمان خود را نسبت بامر بهائی اعلام کردند دو تازه تصدیق در کوهپایه های بولیویا براه افتاده و خانه بخانه به معرفی امر بهائی و نشر نفعات الهی پرداختند. هم اکنون از هر پنجاه نفر اهالی بولیویا یک نفر بهائی است. ممکن است شما عزیزان نیز مأموریتی مشابه آن داشته باشید.

آنشب رحمت در جلسه عمومی اجتهاء در باره وحدت و یگانگی سخن گفت: از یکدیگر انتقاد نکنید و نسبت بهم سختگیر نباشید درخت موز را نمیتوان صرفاً بوسیله آبیاری به نشو و نما در زمانی کوتاه مجبور نمود. در مورد تحکیم و تقویت بنیه روحانی افراد نیز باید به استعدادات و قابلیتات مختلف و متفاوت آنان توجه داشت. باید بمشابه نسیمی سبکبال حدائق قلوب را باهتزاز آریم نه چون طوفانی شدید درختان کهن را از بیخ و بن براندازیم. به نفوس متحریتان فرصت دهید تا در باره آنچه میشوند تعمق و تفکر کنند آنرا تحت فشار قرار ندهید درخت زیتون دوست سال رقت میخواهد تا به ثمر نشیند مردم نیز مانند درخت زیتون هستند لذا باید با صبر و

حوصله فراوان و با مهر و محبت بسیار در انتظار شمر آن بنشینیم. در دوره جمال اقدس انبی و حضرت عبدالبهاء، جمال افندی بمنظور تبلیغ نظام حیدرآباد عازم هندوستان شد و در آن خطه به تبلیغ جناب ملا مصطفی رومی که بعداً بمقام ایادی امرالله نیز ارتقاء یافت موفق گردید. این دو نفس نفیس باتفاق یکدیگر به اندونزی، جاوه، پالی، سلبس Celebes و پاره پاره Parepare عزیمت نمودند و حاکم این دیار را به امر جمال انبی هدایت کردند.

رحمت در این جلسه یاران را تشویق نمود که داوطلب خدمت شوند و در اثر اقدام احتیای هندوستان حرکت نمایند و بنقاط بعیده بنگلادش سفر کنند. تبلیغ امرالله را از مرکز شهر آغاز کرده، فعالیت خود را به نه (۹) دهکده در اطراف شهر گسترش دهند جناب صبور خاطرات خود را چنین نقل مینماید:

سیمای جناب دکتر مهاجر سرخ و ملتهب گردیده بود. چنین بنظر میرسید که فوآد ایشان در حال اشتعال است. ظرفی مملو از بیخ برای ایشان آورده شد و دکتر مهاجر آنرا روی سر خود گذاشتند. بعد پرسیدند در این جمع اگر نفسی هست که داوطلب خدمت به امر الهی نیست لطفاً دست خود را بالا بزند! در آن جلسه بیست و هشت نفر از احتیاء تمایل خود را بمسافرتهای تبلیغی بنقاط راج شاهی Rajshahi، مین سینگ Mymensing، جسرور Jessor و چیتاگانگ Chitagong اعلام نمودند.

صبح روز بعد کلیه داوطلبان برای دعا و مناجات و جلب تأئید گرد آمدند. دکتر مهاجر به آنان گفتند: «سرور خاطر را از دست ندهید مثبت فکر کنید و مثبت عمل نمائید. حرف نفی را از ضمیر خود پاک کنید گذشته را فراموش کنید و نگران امروز باشید، دیروز گذشته است و دیگر باز نخواهد گشت. زندگی از امروز شروع میشود. هر روز، روز جدیدی برای این آغاز است. من یکروز فارس امر حضرت بهاء الله بودم اما آرزو گذشته است باید بفکر امروز باشم و امروز را دریابم و فرصتها و موقعیتهای موجود را از دست ندهم. اگر نیت تبلیغ در نقطه ای دارم باید هم این ساعت قدم پیش گذارم. امروز جامعه بهائی از نیروی انسانی عظیمی برای تحقق این هر دو امر برخوردار است. پیام انبی را به کلیه طبقات اجتماع ابلاغ کنید. اگر انتظار میوه و ثمر دارید، نهال ریشه دار غرس کنید. تبلیغ باید عمومی باشد، تبلیغ مشروط حاصلی بیار نخواهد آورد. نفوس بشری شبیه و همانند یکدیگر

نیستند و هر یک محسّنات و معایبی متفاوت و متمایز با دیگری دارد.»

در تاریخ ۲۳ سپتامبر یاران برای بدرقه رحمت بفرودگاه آمدند وی با یک یک آنان صحبت کرد و برای آخرین بار مشکلات آنان را استماع نمود. آنان گفت: احتیای هندوستان برای توفیق در آخرین سال نقشه پنجساله، بمدت نوزده روز در اسحار بدعا و مناجات پرداختند شما نیز میتوانید بچنین کاری اقدام کنید الواح مبارکه حضرت بهاءالله را بخوانید و آنها را از بر کنید و با لحن خوش در حظائر قدس و یا منازل خودتان تلاوت نمایند پیشنهاد من اینست که جوانان بهائی برای تحصیل تجربیات تبلیغی به بنگال غربی مسافرت نمایند

نیپال

گرچه امر بهائی در حدود سال ۱۹۲۰ در نیپال مستقر گردید ولی پیشرفت آن به کندی انجام مییافت و فعالیتهای امری محدود به اقدامات مبلغین سیاری بود که گاهگاه از طرف محفل روحانی ملی هند که مسئولیت امور امری نیپال را بعهده داشت بآن کشور اعزام میشدند.

هنگامیکه فعالیتهای تبلیغ عمومی در هند توسعه یافت، کشورهای همجوار از جمله نیپال از نتایج آن بهره مند گردیدند رحمت برای اولین بار از کاتماندو Kathmandu دیدن کرد و اوضاع امری آن کشور را بررسی و احتیاجات ضروری آنرا بر آورد نمود.

چون کشور نیپال فاقد دانشگاه بود امکان اعزام مهاجرین جوان ایرانی برای تحصیل بآن کشور وجود نداشت. در سال ۱۹۶۸ رحمت به کلکته عزیمت نمود و در آن محل بود که یک خانواده مهاجر مناسب برای اعزام به نیپال پیدا کرد. طوسی و موهان منجی فرزندان دو نفر از دوستان قدیمی رحمت بودند جناب یگانگی پدر طوسی نهایت ارادت و اخلاص نسبت به رحمت داشت و از هیچ خدمتی فروگذار نمی کرد. جناب دکتر منجی عضو محفل ملی هند پدر موهان بنا بدرخواست رحمت به نقاط بسیاری در هند سفر نموده و موفقیت زیادی در امر تبلیغ عمومی کسب کرده بود. رحمت برای آماده کردن موهان به مهاجرت به نیپال تصمیم گرفت مستقماً با وی تماس بگیرد. بقیه داستان را باید از زبان موهان شنید:

در سر میز شام دکتر مهاجر آهسته و آرام از اوضاع کار و شغل من سؤال کردند و من با لحنی غرور آمیز از مسائل مهمی که در شرکت ما اتفاق افتاده و اینکه مقام و شغل بالاتری برای من در نظر گرفته شده صحبت بمیان آوردم. جناب دکتر مهاجر که با دقت بسخنان من گوش میدادند بلامقدمه گفتند که من باید به نپال مهاجرت نمایم. اشکالات حرکت خود را و اینکه شرکتی که در آن کار میکنم شعبه‌ای در نپال ندارد که مرا بدانجا منتقل کند بیان داشتم و اضافه کردم که اطفالم به مدرسه میروند و مسئولیتهایی در اداره بعهدہ دارم که نمیتوانم آنها را معوق بگذارم. جناب دکتر مهاجر با لبخندی اظهار داشتند که باید به حق توکل نمود و عازم هجرت شویم. چون معذرت خواهی من بجائی نرسید، برای جلب رضایت ایشان قول دادم که مسئله را با همسرم در میان گذارده و در باره آن مطالعه نمایم. جناب دکتر مهاجر این موضوع را پذیرفتند و از من خواستند که فردا تصمیم خود را با اطلاع ایشان برسانم. صبح روز بعد تلفنی از من سؤال کردند که آیا از شغل خود استعفا کرده‌ام؟

از این نحوه سؤال مات و متحیر ماندم ولی خانواده ما در کلیت سالهائی که با ایشان روابط صمیمانه داشتند، پیشنهادشان را با دل و جان پذیرفته و انجام داده و از نتایج عظیمه مادی و معنوی آن متمتع و بهره مند گردیده بودند، لذا از ایشان سؤال کردم که آیا پیشنهاد اخیرشان را باید جدی تلقی نمایم؟ و چون جواب مثبت شنیدم با همسرم مشورت نمودم. او نیز مرا متذکر داشت که پدرش جناب یگانگی همواره فرزندان خود را نصیحت مینموده که پیشنهادات دکتر مهاجر را پذیرفته و اجرا نمایند. جناب دکتر مهاجر در سال ۱۹۶۱ برادر طوبی، عنایت، را به هجرت به کشور نپال تشویق کردند. عنایت در راه نپال وقتی بدلهلی نو رسید جناب دکتر مهاجر با اطلاع دادند که اکنون هجرت به بوتان Bhuthan لازمتر است لذا عنایت عازم آن دیار گردید و با یکی از دختران محلی ازدواج نمود و موقت شد که محلل روحانی آن محل را تشکیل دهد. با اینکه مسافرت بآن کشور بسبب محدودیتهای و اشکالات فراوان بسختی میسر بود، عنایت توانست وسائل ورود بآن کشور را برای تعدادی از مهاجرین فراهم آورد.

روز بعد باز هم جناب دکتر مهاجر از من سؤال کردند که آیا از کار خود استعفا کرده‌ام و حقیقتاً آماده عزیمت به نقطه مهاجرتی میباشم؟ همانروز

بملاقات رئیس اداره رستم و استعفای خود را بوی تسلیم نمودم و پس از دو هفته راهی کاتماندو شدیم. جناب دکتر مهاجر قول دادند که خود نیز برای دیدار ما و معاضدت در فعالیتهای تبلیغی بانجا مسافرت نمایند. بحض ورود به کاتماندو برای تهیه کار و شغل اقدام کردم و در عرض چند روز بسمت سرپرست یک هتل مجلل و بزرگ استخدام گردیدم. جناب دکتر مهاجر بقول خریش وفا کردند و چند ماه بعد در کاتماندو از ما دیدن بعمل آوردند و ما ایشان را بمنزل بزرگ و راحتی که در اختیار داشتیم راهنمایی کردیم. دکتر مهاجر پس از تلاوت دعا و مناجات اظهار داشتند که آیا این محل هزار بار بهتر از آن چهار دیواری تنگ و کوچک شما در کلکته نیست؟ جواب دادم این صحیح است ولی تنها ناراحتی ما نداشتن وسیله نقلیه شخصی است. دکتر مهاجر گفتند شما به کار و فعالیت تبلیغی مشغول شوید و تهیه وسیله نقلیه را بمن واگذارید من برایتان دعا میکنم و انشاءالله بار دیگر که باینجا مراجعت کنم اتومبیل شما هم تهیه شده است. چند ماه بعد دکتر مهاجر دوباره بملاقات ما آمدند، این بار چون با اضافه حقوق مناسبی که دریافت داشتم اتومبیلی خریده بودم، با آن بفرودگاه رستم و جناب دکتر مهاجر را بعنوان اولین میهمان با اتومبیل جدید بخانه آوردم.

پس از فامیل منجی که اولین مهاجرین نپال محسوب میگردند، مهاجران دیگری از جمله خانم مارتا تبیانی مهاجر هندوستان بتوصیه رحمت به کاتماندو عزیمت نمود و آقای کیث دفولو Keith Defolo مهاجر امریکائی به نپال اعزام گردید و فعالیتهای وسیع تبلیغی در آن ناحیه گسترش یافت. رحمت بعلت همسایگی نپال و سیکیم با کشور چین اهمیت بسیاری برای فعالیتهای امری و گسترش امر در نپال قائل بود و بهمین جهت بارها برای راهنمایی و کمک به مهاجرین بآن کشور سفر نمود و از کاتماندو بازدید بعمل آورد. او برای تحقق طرح همکاری اجتنای مسالک همجوار از جناب پروفیسور رای Rai دانشمند فداکار و مخلص بهائی دعوت نمود تا در یکی از شهرهای نپال نزدیک مرز هندوستان سکونت اختیار نماید پروفیسور رای با این اقدام وسیله دخول صدها مؤمن جدید را در ظل امر مبارک فراهم نمود.

در یکی از سفرهای رحمت به کاتماندو که من نیز همراه او بودم متوجه شدم که قصد وی از این مسافرتها ابدان دیدن نقاط تاریخی یا گردش و تفریح نبوده و تمام

روز را با خانواده منجی و مهشیدایقانی، مهاجر سابق فیلیپین و کیث دفولرو. مهاجر امریکائی، بمذاکره میپرداخت. یکروز از مهشید مهاجر جوان ایرانی که اکنون در کاتماندو میزیست سؤال کردم که آیا رحمت شهر کاتماندو را دیده است؟ ولی او اظهار عدم اطلاع کرد و چون این سؤال را از خود رحمت کردم، خندید و اظهار داشت که علاقه‌ای به تفریح و بازدید از شهر را ندارد و فقط یکی از معابد هندو را دیده است و میدانند که سایر معابد نیز با آن شبیه‌اند و تصریح کرد که آنچه مورد نظر وی میباشد نفوس بشری است نه ابنیه و ساختمانهای تاریخی. از پاسخ او بسیار متعجب شدم زیرا هزاران نفوس از اقصای نقاط جهان برای دیدار از معابد هندو به کاتماندو مسافرت میکنند و رحمت که بارها باین شهر آمده بود فقط بدیدن یکی از آنها اکتفا نموده است. عاقبت به اصرار من کارهای خود را تعطیل کرد و برای بازدید شهر عازم شدیم ولی غیر مستقیم بمن یاد آور شد که اگر قرار باشد مرا به نقاط مورد علاقه‌ام همراهی کند از انجام کار و مسئولیت خورش بار سزاوار ماند. بهر حال سخنان وی مرا از قصد دیدار خانه "رب النوع زنده" Living Goddess منصرف نساخت. در نزدیکی خانه مذکور خدمه معبد ما را به کنار دروازه آن رهنمائی کردند پس از اینکه چهل دقیقه در زیر تابش آفتاب سوزنده منتظر ماندیم، دروازه را گشودند و بازدید کنندگان را بداخل محوطه هدایت کردند. طفلی تقریباً پنج ساله در ردائی زیبا و مظرف در بالکن ساختمان ایستاده بود و در حالیکه گروهی از زنان او را احاطه کرده بودند بیانین مینگریست. هیچگونه توضیحی داده نشد و هیچ توجیحی بعمل نیامد و پس از چند دقیقه از ما خواسته شد که محل را ترک گوئیم. در آن حال با خود فکر میکردم که تا عمر دارم از مزاحهای سرزنش آمیز رحمت در ایمان نخواهم بود. رحمت برای رنجی که تحمل کرده بودم افسوس میخورد و میخواست بداند از این دیدار چه آموخته‌ام؟

او خود از این تجربه اخیر برای اثبات اهمیت انتشار امر الهی در تعلیم و توسعه دانش مردم نیپال که همه روحانیت و معنویت را در پرستش طفل صغیری محدود کرده‌اند ولی بهر حال در این ستایش ثابت قدم بودند بهره گرفته و اظهار میداشت این احساس ثبوت و رسوخ در ایمان قلبی را باید در روح اجزاء بوجود آورد. بدین ترتیب دیدار ما از شهر کاتماندو خاتمه یافت و برای آینده تجربه‌ای شد که دیگر رحمت را بکاری که مورد تمایل و علاقه وی نیست مجبور نکنم. در این سفر رحمت باتفاق مهاجرین و اجنای نیپال به تهیه طرحها و برنامه‌هایی

برای تعلیم مصدقین و تحکیم اساس محافل روحانیه محلیه پیش از تشکیل محفل ملی پرداخت. کشور نپال تا سال ۱۹۷۲ دارای نوزده محفل روحانی محلی گردید که از نقطه نظر بیت العدل اعظم الهی برای تشکیل محفل ملی نپال کافی محسوب میشد.

تحقق اهداف فوق موجب وقفه در ارسال نظریات و پیشنهادات رحمت برای مضاعف ساختن اقدامات و خدمات امری اجتای نپال نگردید:

۹ اپریل بطرف کاتماندو آمدم و به هتل ماکالو وارد شدم که اسم کوهی است در شرق و شمال نپال. شب با موهان و طریسی منجی، مهشیدایقانی و شوهر او شام در منزل موهان بودیم و صحبت های بسیار نمودیم بآنها گفتم که باید آزادانه و بدون دغدغه تبلیغ نمایند بخصوص حالا وقت رفتن به قبائل دور است، از قرار معلوم در بیرگنج و بیرت نگر جمعی از جوانان وارد امر مبارک شده اند و تبلیغ مینمایند و میتوان از بین ایشان عده ای را برای تبلیغ در بین قبائل مهیا و آماده نمود. محصلین اقتصاد و هنرهای زیبا میتوانند به کالجهای نپال بیایند و در عین حال در دانشگاه فوق لیسانس بگیرند.

روبروی دانشگاه زمین بسیار زیبای قشنگی مشرف بروودخانه و قسمتی از شهرکه اغلب کوههای سبز و سفید کاتماندو از دور پیداست برای مشرق الاذکار پیدا کرده اند خدا کند مرکز عبادت و اجتماع ادیان و طبقات مختلفه این مملکت بلکه بسیاری از نژادها گردد.

در نپال شصت و چهار قبیله وجود دارد که اغلب در دسترس هستند از بیرگنج و بیرت نگر جوانان خوسی با امر مبارک اقبال نموده اند که همه در امر عمیق هستند و میشود از آنها برای تبلیغ در نقاط مختلفه نپال استفاده نمود.

سیکیم

تنها دیدار رحمت از سیکیم در سپتامبر ۱۹۷۸ صورت گرفت. شرح این دیدار را رحمت در یادداشتهای خود چنین مینگارد:

چهاردهم سپتامبر برای اولین بار از سیکیم دیدن کردم و دو روز در این دیار اقامت نمودم و شهرهای گنگتوک Gongtok و دارجلینگ سفر کردم. مسافرت مسرت بخشی بود.

آسیای میانه

افغانستان

در سالهای اخیر (۱۹۶۰) رحمت دو بار به افغانستان سفر کرد و با وجود جو نا مساعد سیاسی و مذهبی خاص آن کشور با حکمت و احتیاط تمام با عده بسیار معدود احتیای آن سامان ملاقات نمود. ضمن کارتی که در پانیز سال ۱۹۶۷ برای من ارسال داشت مردم آن سرزمین را بخاطر سادگی و صمیمیتی که دارند تحسین کرد و اشتیاق خود را برای زندگی و اقامت در افغانستان و اشاعه امرالهی در بین آن نفوس دوست داشتی ابراز داشته بود. رحمت فقط سه روز در کابل توقف نمود و برای چند ساعت از تنها مهاجر آن دیار در دکان کوچک و فروشگاه لوازم خانگی او دیدار کرد سپس بلیط هواپیمای خود را بمتصد طهران لغو کرد و با یک کامیون نفتکش عازم مشهد گردید. بعداً بمن گفت که از مسافرت با هواپیما و رفتن بفرودگاه خسته شده و من باب تغییر نوع وسیله سفر، مسافرت با کامیون نفتکش را با وجود جاده‌های نا هموار و پر گرد و خاک که مدت بیست ساعت طول کشید به هواپیما ترجیح داده است.

در سال ۱۹۷۰ گیسو و من باتفاق رحمت به کابل رفتیم. شهر کابل با کوچه‌ها و خیابانهای تسطیح نشده و نا هموار و بازارهای رنگارنگ و سبک پوشاک مردم که بزبان فارسی به لهجه محلی صحبت میکردند مرا بیاد وطن مألوف آنهم در ایام گذشته‌ای دور میانداخت. گرچه روز پنجشنبه بود ولی مردم خود را برای شرکت در نماز جمعه روز بعد آماده میکردند و صدای قاری قرآن از بلندگوهای پارک مرکزی شهر پخش میشد.

چون دیدار از احتیای از احتیاط بدور بود، رحمت ما را بیک دکه کبابفروشی که در سفر قبلی با صاحب آن آشنا شده بود برد. صاحب دکان، مرد سالخورده‌ای که عباسی بدوش و عمامه سفیدی بر سر داشت با صمیمیت و محبتی زایدانوصف بما خوش آمد گفت و به آهستگی رحمت را "دکتر بهائی" خطاب کرد.

محل مذکور، دکان کوچکی با یک میز طویل و دو نیمکت چوبی بود که با برده مندرسی از قسمت آشپزخانه مجزا میشد بوی کباب و دود ذغال سراسر محوطه را فرا گرفته بود. پیرمرد صاحب دکان بمن گفت آخرین باری که همسر شما

باینجا آمد من بسختی در مضیقه قرار داشتم و نگران و ناراحت بودم دکتر مطابقی راجع بدیانت خود بیان داشت و کتاب شعری نیز بمن هدیه کرد. حال هرگاه غمی بر من هجوم می‌کند بیاد "دکتر بهائی" می‌افتم. بقسمت عقب دکان میروم و چند سطر شعر از کتاب اهدائی را میخوانم و بدین طریق غم خوش را فراموش کرده و سرور و اطمینان خاطر میابم.

کتابیکه رحمت باین پیرمرد پاکدل داده بود مجموعه اشعار جناب نعیم شاعر بزرگ بهائی بود.

مرد سالخورده چند صفحه روزنامه بجای سفره روی میز گذاشت و سیخهای کباب را که از مگس پوشیده شده بود آماده پختن کرد. ضمناً بما اطمینان داد که آتش ذغال همه میکروبها را زائل میسازد. با اینهمه رحمت بما توصیه کرد که آن کباب را نخوریم. خود کمی از آنرا چشید و پس از تشکر فراوان از دوست افغانی خود باو قول داد که هرگز فراموشش نخواهد کرد.

در کابل رستورانهای مدرن و تمیز برای پذیرائی از خارجیان وجود دارد ولی رحمت آن کافه محقر و کثیف را فقط برای این انتخاب نموده بود که بتواند امرالهی را بیک نفر از اهالی کابل ابلاغ کند. آنچه برای رحمت کمال اهمیت را حائز بود پاکسی طینت پیرمرد کباب فروش بود نه نظافت و تجمل رستوران و یا غذای مطلوب و مطبوع آن.

رحمت میگفت هر بار که این مرد سالخورده کلمه بهائی را بر زبان میآورد و یا در پستوی دکان محقر خود بخواندن اشعار جناب نعیم میپردازد در حقیقت جان خود را بیازی میگیرد و او که این هر دو کار را تکرار میکند بلاشک از عشاق واقعی و فداکار حضرت بهاءالله است.

من بسیاری از نقاط جهان را دیده‌ام و نفوس زیادی را ملاقات کرده‌ام ولی هرگز خاطره آن مرد افغانی را با عبا و عمامه سفید و سخنانی که با صدای آهسته و آرام در باره اشعار نعیم ادا میکرد فراموش نکرده‌ام و قیافه او همواره در نظرم مجسم است.

ترکیه

طبق معمول خود، رحمت اغلب بدون اطلاع قبلی به ترکیه سفر میکرد و پس از ورود اجتهاء را در جلسات منعقد ملاقات مینمود. یکبار که بی خبر به استانبول

رفته بود نتوانست هیچیک از اجباء را پیدا کند، زیرا همگی برای شرکت در مدرسه تابستانه شهر یالووا Yalova رفته بودند. محلّ تشکیل مدرسه تابستانه در یالووا مشخص نبود و پرسش از افراد غیربھانی غیر محتاطانه بنظر میرسید. لذا متوکلاً علی الله بسوی شهر مزبور حرکت کرد و آخر شب در یک هتل اقامت نمود تا روز بعد برای یافتن محلّ مدرسه تابستانه اقدام بعمل آورد. در سحرگاه صدای مناجاتی که بزبان فارسی تلاوت میشد او را متوجه کرد که مدرسه تابستانه در خانه‌ای جنب هتل تشکیل شده است، بدون آنکه توجه کسیرا جلب کند بجمع دوستان واردگشت و بتلاوت زیارتنامه حضرت مولی‌الوری پرداخت. اجباء که صدای او را شنیدند چنین تصوّر کردند که شخص دیگری با لحن دکتر مهاجر مناجات تلاوت مینماید و فقط در آخر جلسه بود که متوجه حضور رحمت در جمع خود گردیدند

در سال ۱۹۷۲ باتفاق رحمت برای ملاقات و مذاکره با جناب دکتر اُغلو مشاور قاره‌ای به ترکیه سفر کردیم. نقشه مختصری برای انجام فعالیت‌های امری در ترکیه تهیه شده بود و بسیاری از اجباء و مهاجرین برای ملاقات رحمت گرد آمده بودند در احيان این سفر برای زیارت بیت محلّ سکونت حضرت بها، الله (بیت عزّت آقا) باتفاق عده‌ای از مهاجرین به ادرنه عزیمت نمودیم. یک اتوبوس محلی ما را بمحلّ معهود رساند و خانم و آقای قدیمی که تولیت بیت مزبور را بعهدہ داشتند در کمال محبت و صمیمیت ما را پذیرفته و با اغذیه لذیذ ایرانی پذیرائی نمودند در بیت مبارک بیاد دوستان بدعا پرداختیم و رحمت زیارتنامه را تلاوت نمود. احساس روحانیتی خاصّ ما را احاطه نموده بود، صدمات و مشقّاتی را که جمال مبارک در طول مدت حیات عنصری خود تحمل فرمودند بیاد آوردیم. روز پر شکوهی بود گرچه از یادآوری بلایای وارده به حضرت بها، الله مغموم و محزون شدیم.

در آن اوقات پل عظیمی که اروپا و آسیا را بهم متصل میساخت در شرف اتمام بود و اجباء اظہار میدواری میکردند که ترتیباظ بین دو قاره دنیای قدیم طلیعه دوره جدیدی در آزادی امرانہی و برخوردارگی اجبای جمال مبارک از حقوق بیشتری در آن کشور باشد

آخرین دیدار رحمت از ترکیه در ماه اکتبر ۱۹۷۹ انجام یافت. وی این بار دو هفته در ترکیه توقف کرد و از شهرهای استانبول، ازمیر، آدانا، انتاکیه، غازی، انتاب، و آنکارا دیدار نمود. روابط بسیار نزدیک او با محفل مقتس روحانی ملی

ترکیه و مشاورین قاره‌ای مقیم آن کشور در یادداشتهای او منعکس است و از امکانات تبلیغی در بین اهالی شیعه مذهب ترکیه (علوی) یاد کرده است.

ایران

تأثیر میراث معنوی عظیمی که رحمت از موطن خود داشت در تمام مراحل حیات و جوانب زندگی و خدمات امری او بانحاء مختلف مشهود میگردد برآستی قلم از ذکر علاقه و ارتباط عمیق و دانسی و مستمر او با سرزمین اجدادی، بخصوص نسبت به تشکیلات و مؤسسات بهائی قاصر و عاجز است. وی غالباً از کشور مقدس ایران دیدن میکرد و محفل مقدس روحانی ملی ایران نیز در همه حال درخواستهای رحمت را برای کمک و استعانت در انجام خدمات امری در سایر نقاط جهان با کمال سخاوت برآورده مینمود.

شکای از مجاهدات پیگیر و خدمات پر ارزش رحمت در مهدامرانله، سرزمین مجاهدین اولیه و پرچم داران دلیر آئین حضرت بهاءالله را ذیلاً عرضه میدارم: ارتباط و همکاری رحمت با تشکیلات امری ایران از دوران نو جوانی وی آغاز شد او در سال ۱۹۴۷ بصورت لجنه جوانان انتخاب و نظامت آن لجنه را عهده دار گردید از همان اوان به مسئولیتهای محوله واقف بود و اطلاعات وسیعی از آثار مبارکه بدست آورده بود. اراده قوی و پشتکار قابل ملاحظه اش سبب و علت مقاومت و تحمل شدید و مداومت لاینقطع وی در خدمات امری در سراسر حیاتش محسوب میگردد.

در دوران بیست ساله خدماتش بعنوان ایادی امرالله، روابط مستحکم و صمیمی و دانسی خود را با محفل ملی ایران حفظ نمود و اغلب از احتیای عزیز مهدامرانله برای کمک و مساعدت در توسعه امراللهی در همه نقاط جهان استعانت میجست. در عرائضی که بساحت بیت العدل اعظم اللهی تقدیم مینمود و نامه هائی که به محفل مقدس روحانی ملی ایران مینوشت پیوسته خدمات و مجاهدات احتیای ایرانی را نسبت بجامعه جهانی بهائی ستایش مینمود:

یاران عزیز ایران از بدر استقرار امر در قاره آفریقا سهم عظیمی در تشکیل و استحکام مؤسسات بهائی داشته و در صف مقتم خادمان امر جمال ابهی در تمام جهان قرار گرفته اند و در طی بیست سال گذشته صفحات تاریخ امر را با خدمات صادقانه و جانفشانی و اخلاص و ایمان خود زینت بخشیده اند.

محققاً نسل جوان بهائی مهد امرالله با توکل بعنایات لانهایه الهیه این خدمات را ماداً و معنأ ادامه داده و طریق خدمتی را که افرادی چون جناب میرزا حیدرعلی و ایادی عزیز امرالله جناب موسی بنانی هموار نموده اند طی خواهند نمود.

...زمانیکه مهاجرین اولیه ایرانی بسرزمین عربستان راه یافتند، بیابانی لم یزرع و صحرائی شنزار بیش ندیدند. اوضاع اقتصادی محدود و امکانات زندگی کمیاب و معدود بود ولی پس از استقرار مهاجرین موقعیت آن کشور بسرعت تغییر یافت زیرا بهائیان که در این منطقه استقرار یافته بودند توانستند در توسعه اقتصادی آن سهم شده و مانند تاروپود پرده ای زربفت، قسمتی جدا ناپذیر از ملتی واحد را تشکیل دهند آنان موفق گشتند پس از استقرار بتدریج وسائل لازم را برای ورود سایر مهاجرین فراهم نمایند

اغلب مسافرتهاى رحمت به ایران بنا بامر بیت العدل اعظم الهی صورت گرفته است: ایادی امرالله دکتر مهاجر که سفرهای ارزنده ای بسراسر قاره آفریقا نموده اند، اکنون عازم ایران میباشند. از ایشان درخواست شده است تا با آن محفل در باره مسائل جاری بخصوص اعزام مهاجرین بویژه افرادی که در زمینه تعلیم و تربیت میتوانند مفید باشند تبادل نظر نمایند ایشان با آن محفل و لجنات تابعه و همچنین محفل روحانی طهران در خصوص تسریع در اعزام مهاجرین طبق نقشه پنجساله که اهمیت آن قبلاً بارها تأکید گردیده است مشورت خواهند نمود.

حضور ایادی امرالله در ایران موقعیت مناسبی را فراهم خواهد نمود که آن محفل بتواند خدمات ذیقیمت امرته خود را به بهترین وجه و سریعترین طریق انجام دهند

همکاری رحمت با محفل روحانی ملی ایران بسیار صمیمانه و نزدیک بود. او ساعتها در جلسات محفل روحانی ملی برای یافتن راه حل مناسبی که بتواند نیازمندیهای دائم التزاید سایر ممالک جهان را تأمین نماید حضور یافته و با اعضاء محفل به مشورت می نشست. پاسخهای آن محفل بدرخواستهای رحمت عموماً مثبت بود.

«پس از انجام مشاورات در کنفرانس بین القارات در دهلی نو، این محفل

امیدوار است کلیه پیشنهادات و درخواستهای آنجناب را طبق صورت ارسالی بانجام برساند.»

رحمت در سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۸ مسافرت‌های متعدّد و طاقت فرسانی براساس ایران نمود و از نواحی بسیاری دیدن کرد تا بتواند محفل مقدّس مّلی را در انجام اهداف نقشه‌های تبلیغی و مهاجرتی ایران کمک و معاضدت نماید یکی از دوستان میگفت:

او برای تمام افراد و همه مسائل وقت کافی صرف مینمود. هیچگاه ملاقات دوستان را بدلیل خستگی یا اشتغالات زیاد ردّ نکرد و هر کس به دیدار او موقّق میشد با قلبی مطمئن و روحی شاد از محضر او باز میگشت. هنگامیکه در فیلیپین بودم خبر ریزش جاده‌ای را در نواحی آذربایجان شنیدم که باعث اتلاف چندین صد نفر گردید و اتومبیل‌های زیادی را در زیر گل و لای مدفون ساخت. چون رحمت در همان اوقات یعنی سال ۱۹۶۷ در سفر آذربایجان بود، بی‌نهایت نگران شدم. پس از چند روز که به کسب خبر موقّق گردیدم معلوم شد که روز قبل از حادثه از آن جاده رد شده و سلامت بظهران رسیده است. پس از این مسافرت معروضه‌ای در سی صفحه بساحت بیت‌العدل اعظم تقدیم نمود و ضمن آن نظریات خویش را دائر بخرید ابنیه و مستغلاتی که با طلعات مقدّسه امر بهائی ارتباط دارد و همچنین پیشنهاداتی برای آماده نمودن و اعزام جوانان بهائی ایران به کشورهای مختلفه جهان معروض داشت. رحمت این نامه را قبلاً در مالزیآ تهیه کرده بود ولی ارسال آنرا ضروری ندانست و برخلاف سایر مکاتیبش آنرا تا مدّتی مدید نزد خود نگهداشت. احتیاء رفتار ساده، صمیمی و بی‌پیرایه رحمت را در سفر وی بنواحی آذربایجان همواره بخاطر می‌آورند. وی باتفاق اجّابای محلی باطراف مسافرت مینمود. در بابل به زیارت بیت جناب قدّوس رفت و تاسحرگاه بدعا و مناجات و تعمق و تفکر پرداخت. غذای او معمولاً محدود به نان و پنیری بود که از دگانه‌های شهر خریداری میکرد. پس از ملاقات با یاران بابل و سایر شهرهای مازندران بظهران مراجعت نمود تا در کنفرانسی که با حضور اعضاء محفل مّلی و لجنه‌های مّلی تشکیل میگردد شرکت نماید.

سفری نیز بخراسان کرد تا با محفل روحانی مشهد که مشغول امور امری آن نواحی محسوب میگردد در مورد فعالیت‌های تبلیغی در شهر مشهد و سایر نقاط

اطراف مذاکره نماید وی میخواست که شبی را بتهنایی در بیت بایته بسربرد. گرچه محفل روحانی مشهد از وقوع خطرات احتمالی واهمه داشت ولی بالاخره با درخواست او موافقت نمودند پس از مرعی داشتن احتیاط لازمه، رحمت در آن بیت تنها ماند روز بعد اعضاء محفل به بیت ابایته رفتند و او را همچنان بدعا و مناجات مشغول یافتند.

تعمیرات بیت بایته که توسط محفل روحانی مشهد آغاز شده بود باعث تعجب و حیرت رحمت گردید و اظهار داشت:

حال اقدام به اینکار مناسب نمیباشد زیرا امکان هجوم و تخریب بیت از طرف اعدای امر کاملاً متصور است. حال فقط وقت تبلیغ و نشر نفعات الهی است. تعمیرات بیت توسط نسل آتیه و بنحو مطلوب تری تحقق خواهد یافت، وظیفه ما تبلیغ است که میراث مرغوب لاعدله را برای نسلهای آتیه بجای گذاریم.

محفل روحانی مشهد اظهارات رحمت را بجد نگرفت زیرا فعالیتهای خود را در این زمینه در خور تحسین و تشویق میپنداشت نه لایق رد و طرد. بهرحال بیت بایته مرمت گردید ولی چند سال بعد که موج مخالفت با امر ابهی در ایران بالا گرفت این بنا مصادره و تخریب شد در یکی از جلسات ملاقاتی رحمت از دیدار دو جوان مشتاق که مسرور بنظر میرسیدند نگران شد و چون علت آنرا جستجو کرد معلوم شد از بیم گرفتاری و زندان از برخی خدمات امری محرومند و محفل روحانی نیز آنرا بیش از پیش برعایت حزم و احتیاط دعوت مینماید و اجازه نمیدهد که آنطور که مایلند بخدمات تبلیغی قیام نمایند با توجه باین موضوع رحمت به محفل روحانی توصیه نمود که این جوانان را به کشورهای دیگر که از آزادیهای بیشتری بر خوردارند اعزام دارند و اظهار داشت که آنان میتوانند کمکهای مؤثری در تبلیغ و انجام اهداف نقشه باشند.

در آن اوقات اطفال بهائی مجاهداتی برای ابلاغ امر بهائی به همشاگردیها و دوستان خود آغاز کرده بودند که تدریجاً و در نهایت حکمت باجرا درآوردند. تصمیم فوق روح جدیدی به کالبد جامعه بهائی مشهد دمیده بود و موجبات سرور خاطر رحمت نیز فراهم گردید وی باین نونهالان اطلاع داد که این خبر را تلگرافی به مسئولین برنامه ریزی کنفرانس پاریس اطلاع خواهد داد و پیشنهاد خواهد کرد

که برنامه خاصی در باره اهمیت فعالیت و مساعدت اطفال در پیشرفت امر تبلیغ تهیه و در کنفرانس مزبور اجرا نمایند.

در عین حال که رحمت با محفل روحانی مشهد برای تحقق اهداف نقشه داخل کشور ایران همکاری و معاضدت مینمورد، انجام تعهدات بین المللی را بندست فراموشی نسپرد و احتیای مشتاق هجرت را به عزیمت بنقاط لازم الهجرة خارج ایران تشویق و ترغیب مینمورد.

روزی یکی از احتیاء از رحمت درخواست نمود که با اتومبیل وی به نیشابور برود. مدتی کوتاه پس از عزیمت، رحمت متوجه شد که همراهش بزبان فرانسه آشنائی دارد و مایل است بیکی از کشورهای آفریقائی فرانسه زبان هجرت نماید از او خواست که اتومبیل را نگاهدارد و بار گفت دوست عزیز، من از محبت تو تشکر میکنم ولی احتیاجی نیست که مرا به نیشابور همراهی کنی، وقت را تلف نکن از همین جا برگرد، بخانه برو و وسیله هجرت به آفریقا را آماده کن. این مرد بزرگوار بزودی عازم محل مهاجرتی گردید.

در راه سفر به مازندران از نیشابور، قوچان، بجنورد، گرگان، سبزوار و گنبدقابوس دیدن کرد. با وجود مشکلات فراوان و مخالفتهایی که معمولاً اهالی محل فراهم میکردند، احتیای این نقاط برای دیدار رحمت اجتماع مینمودند و وی نیز در هر محل بمناسبت موقعیت بیاناتی ایراد میکرد.

در بجنورد امر بهانی را بگل سرخ شادابی که روی میز قرار داشت تشبیه نمود، زیبایی، طراوت و بدعیت تعالیم حضرت بهاءالله را علت و سبب سرور من فی العالم معرفی نمود.

اصولاً مایل نبود که بعلت خدماتش و داشتن سمت ایادی امرالله مورد ستایش قرار گیرد. در مقابل تعریف و توصیفی که ناظم یکی از جلسات منعقد در جمع احتیاء از او بعنوان ایادی امرالله بعمل آورد، اظهار داشت که گرچه حضرت ولی امرالله چندتن از خادمان حضرت بهاءالله را بسمت ایادی امرالله برای انجام امور بخصوصی منصوب فرموده اند ولی بفرموده حضرت عبدالبهاء:

...ایادی امر دستهای حقند پس هر که ناصر و خادم کلمه الله است او دست

حق است، مراد این معنی است نه لفظ و عبارت هر کس فانی تر است در

امرالله مزیدتر است و هر کس خاضع تر مقرّبتتر. (۷)

رحمت در این اسفار از شهرها و قصباتی که عبور مینمورد با احتیاء ملاقات

میکرد و در باره احتیاجات هر محلّ بیاناتی ایراد میکرد. تنها استراحت او خواب کوتاه و مختصر هنگام مسافرت در اتومبیل بود. گاه در بین راه برای خرید نان و پنیر و بعضی اوقات مقداری انگور توقّف کوتاهی میکرد. او همراهان خود را نیز به تناول این غذای ساده دعوت مینمود. وقتی یکی از همراهان میخواست برای شستن انگور توقّف کند رحمت مانع شد و اظهار داشت که نگران نباشد، انگور نشسته را میتوان خورد و مشکلی نیز پیش نخواهد آمد. یکی از همراهان اظهار داشت سفر با وی سهل و آسان است و گفت همه ایادیان این چنین مسافرت میکنند در جواب دیگری که سؤال کرد آیا شرح حال خود را خواهد نگاشت؟ شانه‌های خود را بالا انداخت و گفت:

داستان زندگی من مهم نیست، آنچه قابل ذکر است حوادث مربوط بامر و سرگذشت بارانی است که در راه مجاهدت و خدمت و پیشرفت امر حضرت بهاءالله موفّق گردیده‌اند.

با اینکه رحمت دانما در سفر بود معیناً هیچگاه از مطالعه آثار امری و تاریخ امر بهائی و سایر ادیان کوتاهی نمی‌ورزید. کتب، آثار و یادداشتهای امری خود را پیوسته در کیف دستی خود به همراه میبرد. معلوماتی که از این طریق حاصل مینمود ویرا در اتخاذ تصمیمات و تقدیم پیشنهادات و نظریات مربوط به هجرت احبای ایرانی همواره مساعدت مینمود.

جناب دکتر ایمن اظهار میداشت بصیرت عمیق و توجهی که رحمت نسبت به تعلیم و تربیت اطفال بهائی در کشورهای در حال رشد داشت منجر به پیشنهاد وی در باره استقرار معلمان بهائی در بیست و یک کشور افریقائی گردید. این موضوع جزء اهداف نقشه پنجساله منظور شد و برای آن "صندوق بین المللی کمک بطرحهای آموزشی در ممالک در حال رشد" در ایران تأسیس و بصورت صندوق توکیل تحت نظر بیت العدل اعظم الهی قرار گرفت. در عین حال بموجب امریه معهداعلی لجنه بین المللی تعلیم و تربیت تحت نظر ایادی امرالله جناب دکتر ورقاء در ایران تأسیس گردید.

نشریه‌ای بنام "تحصیل در خارج کشور" اختصاصاً جلب نظر رحمت را کرده بود. این نشریه سالی یکبار در ممالک متحدہ امریکا انتشار مییافت و رحمت معمولاً آنرا از اول تا آخر بدقت مطالعه مینمود و با جوانان ایرانی در آن باره مذاکره و آنانرا تشویق میکرد که با بهره بردن از هزینه تحصیلی در کشور و

دانشکده‌ای که میسر بود نام نویسی نمایند. در آزمون ورود به دانشکده‌های ایران براحتمی میسر نبود. جناب دکتر امین که خود در اجرای این نقشه سهیم بود اظهار میداشت که حدود یکهزار جوان بهائی با تشویق و راهنمایی دکتر مهاجر برای ادامه تحصیلات عالیہ عازم سایر کشورها شدند.

رحمت افق جدیدی بروی نسل جوان بهائی ایران باز نمود و آثاراً به بسیاری از کشورها برای نشر نفحات الهی راهنمایی و اعزام داشت.

عده زیادی از جوانان ایرانی در پی دوستان بهائی خود راهی کشورهای خارج شدند و از این موقعتیت مستازی که بدست آمده بود استفاده کردند. تعدادی از این جوانان به کشورهای فیلیپین و هندوستان که رحمت اختصاصاً برای مهاجرت در نظر گرفته بود عزیمت نمودند. در ملاقات با محفل مقدس ملی ایران، رحمت تجارب و اضاعات وسیع خود را در خصوص امر تبلیغ در آفریقا، آمریکای لاتین، آسیا و سایر نقاط دنیا در میان گذاشت و از محفل ملی درخواست کرد که جوانان را به مهاجرت بآن نقاط تحریص و تشویق نمایند. او در تعقیب موضوع و اعزام تعداد زیادی از آنان موقعتیت شایانی بدست آورد. رحمت معتقد بود گرچه اهل‌بهاء از لحاظ تعداد معدود و از نقطه نظر وسائل و لوازم مادی بسیار محدودند ولی چنانچه وقت را تلف نکنند و همه قوا و منابع خود را بنحو شایسته بکار اندازند محققاً بوصول به اهداف خود نائل خواهند شد.

رحمت همواره به دلالات و راهنماییهای حضرت ولی‌امرالله توجه داشت که فرموده‌اند :

۱- هر فردی که آمادگی خود را برای هجرت اعلام مینماید بایستی بهر

طریق از طرف محفل ملی مورد تشویق و مساعدت قرار گیرد .

۲- محفل ملی باید مهاجرین را کمک و معاضدت نمایند تا هر چه زودتر

در محللهای مهاجرتی استقرار یابند.

۳- درخواست مهاجرین بایستی بسرعت مورد رسیدگی قرار گیرد و در رسیدگی

بآن تعویق بعمل نیاید و در اختیار کمیسیونها باقی نماند. (ترجمه آزاد) (۸)

رحمت تأکید میکرد که وظیفه مؤسسات نظم اداری تسهیل پیشرفت امور امری است. وقتی این مؤسسات در این وظیفه تعطل بخرج میدادند، خود همه امور را بعهده میگرفت و بانجام میرساند و با کمال میل هر انتقادی را بخود هموار میساخت ولی هرگز انجام اموری را که وظیفه وجدانی خود میدانست ترک نمی نمود.

در یک جلسه لجنه مهاجرت مطلع شد که تصمیم گرفته شده درخواست یک داوطلب به هجرت را مورد قبول قرار ندهند زیرا بموجب مندرجات ورقه سؤالیته که وی پر کرده بود برای مهاجرت مناسب تشخیص داده نشده بود. این شخص فاقد پول و سرمایه لازم و تحصیلات کافی بود، در هیچ حرفه و صنعتی مهارت نداشت و قادر به تکلم بهیچ زبان خارجی نبود و از معارف امری نیز بهره ای بر نگرفته بود و تنها سرمایه اش اشتیاق سوزان وی برای اقدام بامر هجرت بود.

رحمت همواره از استفاده از ورقه سؤالیته برای تشخیص صلاحیت مهاجرین بیزار بود و معتقد بود که لجنه مهاجرت باید با مهاجر احتمالی مذاکره و مکالمه نماید. وضع این جوان یادآور زمانی بود که چندین سال پیش لجنه مهاجرت خود او را برای اقدام بامر هجرت مناسب تشخیص نداده بودند. اعضاء لجنه با همه احترامی که نسبت به یک ایادی امرالله احساس مینمودند خود را در اتخاذ چنین تصمیمی محق میدانستند.

عاقبة الامر لجنه موافقت کرد مشکلتترین محلّ مهاجرتی را که داوطلب برای آن وجود ندارد باین جوان عزیز پیشنهاد کنند. این نظر مورد تصویب قرار گرفت. مرد جوان بداخل اطاق خوانده شد و وی بلافاصله هجرت بآن محلّ را قبول کرد. این نفس نفیس هنوز در محلّ مهاجرتی بخدماتی ارزنده موقّق است. اعتبار و اهمیتی که رحمت شخصاً برای امر هجرت قائل بود معلول دستور صریح حضرت ولیّ امرالله است که میفرمایند:

باید جمیع در این وظیفه عظیمه شرکت نمایند. هرچند اصل و نسبشان حقیر و تجاریشان محدود و بضاعتشان مزجاة و معلوماتشان بسیر و مشاغل و غوائلشان فوری و کثیر و محیط زیست و اقامتشان نامساعد و غیر مطلوب باشد ... نفوس از اصحاب اولیّه که بظاهر در نهایت فقر و مسکنت مشهود، مدرسه ندیده، تجربه نیندوخته و صاحب هیچگونه امتیاز و مقام مخصوص نبوده بلکه در بعضی موارد فاقد هوش و استعداد سرشار و عاری از نبوغ و فضائل ممتاز شمرده میشوند در میدان خدمت بفتوحات عظیمه ای نائل گردیده که موفقیتهای اعقل و افضل عناصر جامعه در مقابل جلوه و ضیا، آن بی نور و فروغ مشاهده میشده است. (۹)

یکی از احبّتا مینویسد:

دکتر مهاجر جوهر اخلاص و قدرت، آرامش و مجاهدت بود. او از استعداد و

قابلیت مرموزی برخوردار بود که می‌توانست هر نفسی را دقیقاً برای مناسب احوالش هدایت نماید. دکتر مهاجر با محبت و تشویق و ترغیب قادر بود نفسی را که در جامعه خود احتمالاً گوشه نشین بود در جامعه دیگر و در کشور دیگر به مجسمه قدرت تبدیل نموده و او را بانجام خدمات بی نظیری وادار نماید.

دکتر سیروس علانی عضو محفل ملی ایران بخاطر می‌آورد:

اغلب نفسی که داوطلب هجرت بنقاط لازم المهاجره داخلی بودند، در نتیجه دیدار دکتر مهاجر تغییر عقیده داده و راهی مأموریت‌های بین المللی می‌شدند. این موضوع موجب ناراحتی لجنه مهاجرت داخلی گردیده و نگرانی خود را بایشان اظهار می‌داشتند. دکتر مهاجر با تبسم آنان می‌گفت وقتی شما یک نفر را به مهاجرت خارج از کشور اعزام می‌کنید در حقیقت صدها نفر را بزیر خیمه اسم اعظم راهنمایی و هدایت کرده‌اید در حالیکه نتیجه کار و فعالیت همین شخص در ایران جزئی و ناچیز است. نقاطی که امروز از لحاظ اعزام مهاجر در درجه اول اهمیت قرار دارد قاره آفریقا و شبه قاره هندوستان و جنوب شرق آسیا و آمریکای جنوبی است. گرچه سخنان دکتر مهاجر لجنه مهاجرت داخلی را راضی نمی‌ساخت ولی حوادث بعدی ایران صحت گفتار وی را به اثبات رساند.

لجنه ملی مهاجرت نیز هر بار که رحمت بطهران میرفت با وضع دشواری روبرو می‌گردید زیرا وی همواره از لجنه مزبور می‌خواست که تعداد مهاجرین و مبلغین را به سه برابر آنچه در نقشه پیش بینی شده افزایش دهد. برای حصول این منظور لجنه مجبور بود جلسات خود را هر روزه بطور مرتب تشکیل داده و به درخواست‌های داوطلبین رسیدگی نموده و امکانات بیشتری برای مصاحبه با آنان فراهم سازد. یکی از اعضاء لجنه مهاجرت اظهار می‌داشت:

نه تنها بعلت حضور همه روزه در جلسات لجنه مجبور به ترک مشاغل پر سود خود بودیم، همسران ما نیز از این امر ناراضی بودند لذا مقرر داشتیم در مواقعی که دکتر مهاجر در طهران بسر می‌برند کمیسیون‌هایی فرعی تشکیل گردد که اعضاء بنوبت در آن شرکت کنند و اجباری بحضور هر روزه در جلسات لجنه را نداشته باشند.

دکتر مهاجر معمولاً در کلیه جلسات این لجنه حضور می‌یافت و با داوطلبان

مهاجرت شخصاً مصاحبه مینمورد. با وجود اینکه سطر لجنه مزبور امکان اعزام مهاجر به تعدادی که خواست ایشان بود وجود نداشت معیناً وی بوسیله نامه آنان را بکوشش و مجاهدت مضاعف برای تشویق اجتهاد و اعزام آنان بنقاط لازم المهاجرة خارج کشور و شرکت در خدمات بین المللی متذکر میشد.

رحمت در یکی از نامه های خود مینگارد:

برای وصول به اهداف تبلیغی و مهاجرتی در سه سال آتی در قاره آفریقا باید ده هزار نقطه جدید مفتوح گردد و برای فتح این نقاط حداقل به دوست هزار مهاجر بهائی احتیاج است.

در سال ۱۹۷۸ هنگامیکه رحمت از آفریقا دیدن میکرد، والده اش در ایران سخت بیمار بود. چند هفته طول کشید تا محل اقامتش را یافتیم و خبر فوق را بوی اطلاع دادیم و او بلافاصله از طریق لندن بظهران عزیمت نمود. مادر مهرپرور در حال اغما، بسر میبرد و او را نمی شناخت. رحمت هر روز ساعتها برپائین او می نشست و با صدای بلند به تلاوت دعا و مناجات و آثار مبارکه میپرداخت. باین مناسبت دو ماه در ایران توقف نمود و در این مدت با محفل مقدس روحانی ملی و حضرات مشاورین قاره ای و لجنه ملی مهاجرت کراراً ملاقات کرد و در باره اهداف تبلیغی و مهاجرت بین المللی مشاوره و مذاکره نمود. از محفل روحانی طهران در خواست نمود تا قبل از نوروز ۱۹۷۹ جلسه مخصوصی برای اعزام نود مهاجر بنقاط لازم المهاجرة خارج منعقد سازد. در این جلسه از اهمیت امر هجرت و خطرات بی توجهی باین مسئله حیاتی با اجتهاد که با تلفن باین جلسه دعوت شده بودند سخن گفت و تاکیدات هیکل مبارک حضرت ولی امرالله را در زمینه لزوم تفرق یاران و عزیمت بنقاط لازم المهاجرة خارج گوشزد نمود. از آن روزبه بعد نیز مرتباً در باغ تیره که محل ملاقات اجتهاد طهران محسوب میگشت با یکایک کسانی که داوطلب هجرت بودند به مصاحبه و مذاکره می نشست. رحمت بندرت دعوت دوستان را قبول میکرد. از شدت خستگی تحمل میهمانیها را نداشت و قبل از موقع معمول آنها ترک مینمود.

در جلسات متعدده اجتهاد را انداز میداد و از خطراتی که همواره در کمین ثروت و مکنت آنان است سخن میگفت و به قسمتهائی از توقیع حضرت ولی امرالله خطاب بیاران امریکا که در مورد اجتهاد ایران نیز صدق میکرد اشاره

مینمود که میفرمایند:

هر هریک از افراد بدستگرفته شده، یک خصوصاً نفوس ثروتمند و مستقل و علاقمندان به آسایش و ... پایبند علایق مادی هستند لازم است که قدم در میدان خدمت گذاشته اموال و اوقات و حتی حیات خویش را در سبیل این امر اعظم مصرف نمایند ... بمبادا بلایا و حوادث ناگهانی قسمت اعظم حطام دنیوی را که گرد آورده اند از چنگ آنان بریاید. (۱۰)

در این اوقات کشور ایران به پیشرفت قابل توجه صنعتی نائل شده و از لحاظ اقتصادی توسعه سریعی یافته بود. بسیاری از مردم منجمله تعدادی از بهائیان ثروت و مکنت هنگفتی بچنگ آورده بودند ولی فقط معدودی از خانواده های بهائی مسئول رحمت را جدی تلقی نموده و بآن پاسخ مثبت دادند.

این آخرین دیدار رحمت از مهد امرالله بود. اقامت وی تا صعود مادر مهرپرور بملکوت ابهی ادامه یافت و پس از آنکه مراسم دفن و انعقاد جلسات و محافل تذکر برای آن متصاعده الی الله خاتمه یافت عازم لندن شد. بیت العدل اعظم الهی در پیام مورخ ۵ مارچ ۱۹۷۸ خطاب به رحمت چنین مرقوم فرموده اند:

مرقومه حاوی بشارات تحسین آمیز روحانی شما سبب سرور و ابتهاج قلوب این مستمندان گردید.

شکر آستان الهی را که ببرکت حضور و دیدار شما جمعی از جوانان و جنود روحانی مرفق به قیام و مهاجرت به زاین شدند.

امید چنانست با ادامه خدمات لایقه و ملاقات با محفل مقتس روحانی ملی و لجنه های تابعه، مهاجرین عزیز تشویق و ترغیب شوند که در ظرف چند هفته آینده به فتح اهداف مهاجرتی خود مرفق شوند. به ادعیه خالصانه خود بالقیاب از شما به جهت مادرگراسی اطمینان میدهیم. همچنین ملتسمیم که تأثیدات الهی شامل مبارزان وفادارش گردد.

جنوب شرق آسیا

برمه

احیای ثابت قدم ، فداکار و سلیم النفس برمه منبع انهامات روحانی رحمت

محسوب میشدند. هرگاه بآن کشور سفر مینمود از باران قریه آید که به قریه عبدالبهاء معروف بود دیدن میکرد. صندوق سنگی حجاری شده عرش حضرت ربّ اعلیٰ در این قریه تهیه شده و به ارض اقدس ارسال گردیده بود. رحمت میگفت برای حصول روحانیت از اجبای عزیز برمه بآن کشور عزیمت مینماید. یگانه نوشته ای که از مسافرت های رحمت به کشور برمه در دست است مربوط به اولین و آخرین دیدارش در سال ۱۹۵۸ است که در مجله اخبار امری هندوستان مندرج گردیده است :

جناب دکتر مهاجر پس از زیارت مرقد مطهر ایادی امرالله جناب سید مصطفی رومی در جلسه ای که در حظیرة القدس دیده نو تشکیل گردید شرکت نموده و راجع به اهمیت هجرت بنقاط بعیده صحبت نموده و باران را بخدمات امرّه و رعایت حکمت و وفای عهد و میثاق الهی تشویق و ترغیب نمودند.

یادداشت های رحمت حاوی نکاتی در باره آخرین سفر وی به کشور برمه در سال ۱۹۷۸ میباشد :

۱۰ اگست در جلسه مشاوره با محفل ملی موفق به برنامه تبلیغی مفیدی گردیدیم صدوده گروه تبلیغی تشکیل شد.

۱۱ اگست این سطور را در شمال برمه مینویسم. اینجا محل سکنی اوسوتین *Uso Tin* عضو هیئت معاونت میباشد. فرزند جناب عبدالحسین شیرازی و سایر ناشرین نفعات الله مهاجر این شهر هستند. دیشب جلسه خوبی داشتیم. چند جوان تحصیل کرده و یک دکتر و تعدادی از جامعه نسون حاضر بودند. نزدیک شهر محلی پر جمعیت و فقیرنشین است که باید فعالیت های تبلیغی خود را در آنجا آغاز کنیم. این شهر مرکز تجمع و قلب قبائل مختلف است، محلی است که میتوان افراد قبائل مختلف را تبلیغ کرد.

۱۲ اگست با هواپیما به ماندالی آمدم افراد از ۶ صبح تا ۵ عصر بدیدم آمدند و در تمام مدت به مشورت و مذاکره گذشت.

عصر با جمع کثیری بیش از صد نفر از اجبای عزیز ماندالی جلسه ملاقاتی داشتیم. بسیاری از جوانان که اکثراً تحصیل کرده اند بتحری حقیقت مشغول بودند. دربارہ تعالیم حضرت بهاءالله صحبت کردم و جمیع با آن موافق بودند. بعد از صحبت من جمعیت حاضر در جلسه را بین جوانان بهائی گروه بندی کردیم و آنان ساعتها با میهمانان مشغول مذاکره گردیدند.

۱۳ اگست یک شب در ماندالی ماندم و امروز به رنگون میروم. امروز روز تولد گیسوی عزیز من است که بسیار جای او را خالی میبینم.

لائوس

اولین دیدار رحمت از لائوس در اوائل سال ۱۹۵۸ صورت گرفت. خانواده دکتر تأنید تنها مهاجرینی بودند که در این کشور زندگی میکردند و بخدمات جزیلی در استقرار امر نائل شدند.

در سائهای بعد رحمت مکرر از لائوس دیدن کرد و موجبات استقرار مهاجرین دیگری را در آن کشور فراهم نمود. وی در مسافرتها تبلیغی داخلی و خدمات امری در کلیه موارد نقشه‌های مختلف شخصاً شرکت و همکاری میکرد. بعضی اوقات یاران یکی از کشورهای همجوار که خود را مسئول امور امری لائوس می‌پنداشتند دخالت در وظائف و مسئولیتهای خویش را صلاح میدانستند و بی طبق رویه معمول خود، رحمت، با صبر و شکیبائی سخنان آنها را تحمل مینمود و بکار و فعالیت خود ادامه داده و از مواجهه و مقابله با آنان خودداری میورزید. وی این احساس مسئولیت آنها را نسبت بامور امری لائوس همواره ستایش مینمود و میگفت شاید بهمین علت اجباء به لائوس عزیمت نموده و بخدمات امری پردازند.

خانواده دکتر تأنید در سال ۱۹۶۱ اجباراً کشور لائوس را ترک کردند و چون اجتای ایران این کشور را بخوبی نمی‌شناختند برای هجرت بآن داوطلبی وجود نداشت. کمبود مهاجر بسیار واضح بود و امکان استقرار نیز بسیار بعید مینمود. در سال ۱۹۶۳ جناب فریدون میثاقیان بر اثر تشویق و راهنمایی رحمت از تایلند بکشور لائوس مهاجرت و در قریه دورافتاده Ban Ham Ton بان هام تون اقامت نمود سپس دو مهاجر دیگر بیژن و منیره بیضانی بنا به پیشنهاد رحمت از تایلند و فیلیپین بآنان پیوستند. چند سال بعد نیز وسیله مهاجرت چند جوان بهائی فیلیپینی را به لائوس فراهم کرد و همچنین جناب فیض یگانگی بنا به توصیه او عازم آن کشور گردید.

قریه بان هام تون در حقیقت مسکن مردمان مانگ و از قراء ناحیه سایابوری Sayabury از ایالات شمالی کشور لائوس محسوب میگردد و در فاصله هشت ساعتی شهر سایابوری قرار دارد. تنها تفریح مهاجرین جوان رفتن بشهر و

استراحت در یک کافه کوچک محلی بود. اگرچه این محل دارای برق، سینما و وسائل تفریحات سالم نبود ولی برای مهاجرین خاطره ديار و وطن مألوف را در ذهنشان زنده مینمود. مهاجرین در این محیط آشنا احساس راحتی میکردند. مراسلات واصله را میخواندند و با مردم محل صحبت میکردند در یکی از این موارد نامه‌ای از رحمت دریافت داشتند که ضمن ارسال چکی به مبلغ دوست دلار از خدمات مهاجرین و پیشرفت امر در ناحیه سایابوری اظهار مسرت کرده و نوشته بود اکنون وقت تشکیل محافل روحانی محلی است تا انشاءالله در سال آتی به تشکیل محفل روحانی ملی لائوس موفق گردیم. وصول این نامه برای جمع مهاجرین بسیار غیر منتظره بود زیرا بهائیان لائوس اغلب از قبائل و نواحی مختلفه و فاقد اطلاعات کافی امری بودند. مهاجرین نیز بزبان محلی تسلطی نداشتند و مؤمنین تازه تصدیق که زبان محلی را میدانستند فاقد معلومات امری لازم برای تعلیم اصول تشکیلات امری و نحوه تشکیل جلسات و محافل بودند. جناب فریدون میثاقیان ضمن نامه‌ای تشکر مهاجرین لائوس را از رحمت بخاطر اهداء دوست دلار ابراز و اضافه نموده بود که پیشنهاد تشکیل محافل روحانی موجب تعجب شد چه مهاجرین تشکیل این محافل و محفل ملی را ظرف پنجسال آتی غیرممکن میدانند. ولی باوجود این مهاجرین فعالیت‌های تبلیغی خود را ادامه داده و زمانی بعد خبر تصدیق و تسجیل دوست نفر از اهالی بومی و فتح روحانی قراء بسیاری را باطلاع رحمت رساندند.

با وصول این اخبار رحمت شخصاً عازم لائوس گردید و پس از مشاورات لازم باین نتیجه رسیدند که قبل از تشکیل محفل ملی به انتصاب لجنه ملی تبلیغ تحت اشراف معهد اعلی اقدام شود. این پیشنهاد مورد تأیید بیت العدل اعظم قرار گرفت و لجنه ملی تبلیغ لائوس امور امری آن کشور را زیر نظر قرار داد.

تشکیل محفل ملی لائوس جزء اهداف نقشه نه ساله منظور شد و مهاجرین به اهمیت این مطلب کاملاً آگاه بودند. جناب بیژن بیضانی دیدار رحمت را در سال ۱۹۶۵ از کشور لائوس بسیار مهم توصیف میکند و میگوید که دکتر مهاجر ترجیح میداد تشکیل محفل ملی توسط مهاجرین که فاتحین روحانی این مرز و بوم هستند صورت گیرد تا بوسیله افراد قلیلی که بطور پراکنده در اطراف چند شهر زندگی میکنند.

رحمت چهار روز در لائوس بسربرد و در این مدت روح جدیدی به کالبد مهاجرین دمید. اهمیت تبلیغ دسته جمعی و هدایت قبائل آن کشور را تفهیم نمود و تعلیم

و تربیت اطفال بهائی را مؤکداً متذکر شد.

بخاطر دارم که رحمت برنامه‌ای برای مسافرت تبلیغی فریدون میثاقین بدور لائوس ترتیب داده بود ولی فریدون بعت شغلی که در مؤسسه (کمکی AID) امریکائی بعهده داشت قادر باین مسافرت نبود. فریدون در سنین نوجوانی و قبل از انجام تحصیلات دانشگاهی به مهاجرت اقدام کرده بود و به مهارت شخصی و خدادادی خود بسیار تکیه مینمود. رحمت پس از مذاکرات مفصل عاقبت الامر از او سؤال کرد که میترسد چه چیزی را ازدست بدهد؟ اگر از ترک کردن جعبه آچار و ابزار خود خوف دارد میتواند آنها را همراه خود حمل نماید. فریدون پیشنهاد رحمت را قبول کرد. وی جریان بعدی را چنین شرح میدهد:

دکتر مهاجر شخصاً از مرکز جهانی بهائی درخواست کردند که حقوق ماهیانه‌ای به مبلغ پنجاه دلار از صندوق توکیل بین تعللی برای من اختصاص دهند. باین طریق مدت چند سال تمام وقت بصورت مبلغ سیار در مسافرت‌های تبلیغی بسر بردم. فقط یک یا دو بار درسال که زارعین به کارهای زراعتی مشغول میشدند منم یکی دو ماه بکار دیگری میپرداختم و ضمناً موقعیتی مییافتم که بفقائیت جوامع بهائی درشهرها کمک و مساعدت نمایم.

باینکه در اوقاتی که خود بکار اشتغال داشتم مایل بدریافت مقرری از صندوق توکیل نبودم ولی این مبلغ مرتباً برای من ارسال میشد و من نیز مقداری از آنرا بصندوق اعانات تقدیم میکردم و باین ترتیب در تمام دوران مهاجرت احتیاجات مالی من تأمین میشد. ترک شغل و حرفه نه تنها از لحاظ مالی مرا در تنگدستی نگذاشت بلکه از نقطه نظر بنیه روحانی بسیار تقویت نمود و نتایج مثبت و ارزنده‌ای در زندگی آتی من بجای گذاشت.

درسال ۱۹۶۵ رحمت مصمم گردید که بکنفر را بعنوان عضو هیئت معاونت ایادی در لائوس انتخاب نماید و چون معتقد بود که مهمترین عامل پیشرفت و توسعه امر اتحاد و یگانگی بین افراد جامعه بهائی است، مایل نبود بخاطر انتصاب یک نفر از مهاجرین باین سمت وحدت موجود را بخطر اندازد لذا با مهاجرین بمشاوره پرداخت. بیژن و فریدون هر یک دیگری را برای اینکار مناسب میدانستند و پیشنهاد میکردند.

فریدون خاطرات خود را چنین تشریح میکند :

یکروز صبح خیلی زود به اطاق دکتر مهاجر رفتم . وی با روی گشاده مرا بداخل اطاق راهنمایی کرد. او قبلاً به تلاوت دعا و مناجات مشغول بود و دوباره بخواندن مناجات پرداخت. سپس دفترچه مناجات خود را که روکش سبز ابریشمی داشت بمن داد تا چند مناجات تلاوت کنم و پس از آن این کتاب مناجات را بمن اهداء کرد.

دکتر مهاجر به توجیه وظائف اعضا، هیئت معاونت پرداخت و درین صحبت خود ناگهان توقف کرد و گفت که برای عضویت هیئت معاونت چه کسی را مناسب میدانم، بیژن، منیژه یا خودم؟ پس از چند لحظه تفکر گفتم البتہ بیژن و چون علت را پرسید گفتم چون او مردی فکور و با معلومات است و مانند من عجول و ناآرام نیست . باز هم سؤال کردند روابط با او چگونه است؟ جواب دادم بسیار عالی است . ایشان از این مذاکرات اظهار رضایت کردند و پس برای بازدید از زمین موقوفه امری عازم شدیم

یک ماه بعد انتصاب بیژن بیضائی بعنوان عضو هیئت معاونت طی تلگرافی واصل گردید.

مسئولیت امور مربوط به لائوس، تایلند و کامبوجیا بعهدہ بیژن واگذار شد و وی اغلب بنا بدرخواست رحمت در داخله کشور لائوس و سایر کشورها مسافرت مینمود و به تبلیغ دسته جمعی در این کشورها میپرداخت.

رحمت از سایر اعضا هیئت معاونت خواست که برای کمک به امر تبلیغ و تزئید معلومات مصدقین جدید به لائوس عزیمت نموده و چند هفته در آن کشور اقامت نمایند.

دکتر شریا از اندونزی و اورفاداهرتی Orpha Daugherty از فیلیپین به لائوس رفتند. یانکی لیونگ عضو هیئت معاونت مالزی با تجربیات فراوانیکه در امر تبلیغ جمهور داشت مؤثرترین فرد برای کمک به اجبای لائوس بشمار میرفت. صمیمیت و رفتار ملایم او همه مردم را جلب مینمود. وی برای سه هفته عازم لائوس گردید و سپس بنا بدرخواست رحمت مدت شش ماه در آن کشور اقامت نمود تا با کمک و راهنمایی ایشان مهاجرین بتوانند بنحواحسن کشور لائوس را آماده تشکیل محفل منی نمایند.

بعلت جنگهای چهار ساله مردم لائوس در پریشانی بسر برده و از روحانیت و معنویت حقیقی محروم مانده بودند ولی در عوض آماده و مشتاق استماع پیام

الهی بودند. احباً، بطور منظم در ترمیم محرومیتها و کمک به تعلیم و تربیت روحانی مورد نیاز اهالی لائوس سعی بلیغ مبذول داشتند ریشه امر انہی در قلوب مردم بومی استحکام یافت و سرسبز گردید و جوامع و تشکیلات بهانی توسعه یافت و احباً، به استقرار جامعه‌ای که دارای اصالت ملی بود موفق شدند. در سال ۱۹۶۶ رحمت پس از ده ماه به لائوس مراجعت نمود. نتایج فعالیت‌های تبلیغی بسیار چشمگیر بود. بیژن بیضانی میگوید:

دکتر مهاجر مردی وارسته، متواضع و افتاده و در عین حال پرتوانی بودند که توانستند جریان زندگی ما را دگرگون کنند. به جزئیات مسائل مربوط به توسعه و پیشرفت امر در لائوس چه از جهت سرعت بدون وقفه تبلیغ و چه از نقطه نظر تزئید معلومات و تحکیم مبانی روحانی توجه نموده و در مورد اتخاذ روش صحیح انتشار امر مبارک حساسیت فوق العاده‌ای از خود نشان میدادند... در دوران اقامت کوتاه سه روزه با لجنه ملی تبلیغ که ممتد اولیه محفل ملی لائوس محسوب میگشت ملاقات کردند و از پیشرفت امور که میبایستی منجر به تشکیل کانونشن ملی و همچنین اقدامات پیگیر و دامنه داری که آخرین گامها بسوی تشکیل محفل روحانی ملی لائوس محسوب میشد مطمئن گردیدند.

رحمت در این سفر از عزیمت بنقاط بعیده صرف نظر ننمود. عشق واقعی او نشر نفعات الهیه محسوب میشد که در هر زمان و هر نقطه جهان بآن مبادرت میورزید. فریدون که در شهر تاخک Takhek در نقطه‌ای واقع در سیصد کیلومتری جنوب ویتیان Vientian میزیست میگوید:

تنها راه وصول باین شهر جاده فرعی خاکی بود که در سالهای اولیه ۱۹۰۰ توسط فرانسویان بمنظور استفاده نظامی ساخته شده و از موقعیت مهم سوق الجیشی برخوردار بود این جاده از وسط صدها قریه نزدیک بمرز تایلند در ساحل رودخانه مکونگ Mekong گذشته و بسراسر لائوس ارتباط یافته و به جنوب دریای چین تا ویتنام کشیده میشد.

فریدون از طرف لجنه ملی تبلیغ باین شهر اعزام گردیده بود تا امر بهانی را به هزاران نفوس از اهالی آن دیار ابلاغ نماید. رحمت باتفاق عده‌ای از مهاجرین با کامیون رویازی که محل نشستن در آن عبارت

بود از یک تخت چوبی، پس از هشت ساعت مسافرت، در یک بعد از ظهر گرم و خشک، در حالیکه لایه‌ای از خاک رس سرتابای مسافران را پوشانده بود باین محل وارد شد. وی دو شب در آنشهر توقف نمود و ضمن نقل داستانها، اجتهاد را بخدمت تشویق نمود و مرزده تشکیل محفل ملی لائوس را بآنان ابلاغ کرد. فریدون در ارتباط با این موضوع میگوید:

همگی ما بواقع نگران بودیم زیرا مؤمنین جدید فاقد معلومات کافی بودند و باین جهت تشکیل محفل ملی مناسب بنظر نمیرسید ولی دکتر مهاجر ما را مطمئن ساختند که محفل ملی لائوس یکی از پر ارزشترین محافل ملی جهان خواهد شد و گفتند که بیت العدل اعظم الهی برای تشکیل محفل ملی در آتیه نزدیک تصمیمی اتخاذ فرمودند ولی با توجه به رشد فوق العاده جامعه بهائی از نظر تعداد اجتهاد و فعالیتهای مداوم مؤمنین اینک لائوس را آماده انتخاب محفل ملی میدانند.

رحمت باتفاق فریدون با یک کامیون کوچک باری از جاده کنار رودخانه بطرف تایلند رهسپار شدند و سپس رحمت بوسیله اتوبوس به بانگکوک عزیمت کرد. در تمام طول مسافرت غذای آندو گوشت مرغ پخته‌ای بود که فریدون از صاحب کلبه‌ای در سر راه خریداری کرده بود.

هنگام ترک لائوس رحمت به اجتهای آن سامان قول داد که خاک رس نرمی را که در لباسها و جامه دانش نفوذ کرده با خود به ارض اقدس خواهد برد و در اعتبار مقدسه برای موفقیت آن عزیزان در خدمات و مجاهدات تبلیغی دعا خواهد کرد. در یکی از یادداشتهایش، رحمت، علاقه شدید خودرا نسبت به ازدیاد تعداد مبلغین و اهمیت اسفار حضرات ایادی امرالله به نقاط مختلف جهان بمنظور کمک و مساعدت به مهاجرین و تعلیم و آموزش مؤمنین شرح داده است. او همواره از همکاران روحانی خود برای اقدام باین اسفار دعوت مینمود.

حضرت ایادی امرالله جناب سمندری در دسامبر ۱۹۶۶ به دعوت او به لائوس عزیمت فرمودند. ایشان از احساس محبت و روح و ریحانی که بین اجتهاد آن سامان وجود داشت اظهار شعف کرده و دوران اقامت یک هفته خود را یکی از خوشترین ایام زندگی خویش شمردند. حضور ایشان و نقل داستانهای که در مورد حیات جمال مبارک بیان داشتند و محبت و عنایتی که به اجتهای لائوس ابراز نمودند، روح ایشار و خدمت و فداکاری را در وجود یاران رونقی بسزا بخشید.

جناب سمندری در بازگشت از سفر جنوب شرق آسیا یادداشت کوتاهی برای رحمت ارسال داشتند.

الله ابهی ای آیت وفا و جوهر صفا و ایادی مخلص جمال اقدس ابهی، جانم، روحم، هستیم قربانت شود. آآن پا در رکابیم بسیار خسته هستم معذورم دارید. دستخط شما به ورود کلمبو زیارت. روحی در ما دمید از اسفار شما شادم و از مراسم شما در جمیع احوال خرم و شیرین کام. سرکار خانم را تکبیر برسانید. طرازالله سمندری

دوماه قبل از تشکیل محفل ملی لانوس، رحمت به نمایندگی از معهد اعلیٰ به کشور مزیور عزیمت نمود و همراه لجنه ملی تبلیغ بتدارک مقدمات و تهیه برنامه های لازم جهت انعقاد اوئین انجمن شور روحانی ملی همت گماشت. فریدون در این مورد اظهار میدارد :

جناب دکتر مهاجر پس از پایان کانونشن بلافاصله با اعضاء منتخبه محفل ملی وارد مذاکره شده و پیشنهاد کردند که بتدریج به انتخاب مبلغین تمام وقت برای نشر نفعات الهی و تحکیم بنیان جوامع جدید التأسیس اقدام بعمل آید. بمن نیز توصیه کردند که از شغل جدید که در اداره کمکهای امریکا داشتم استعفاء نموده و عازم خدمت امر شوم. بیژن را هم بترک شغل خود در «مرکز کتاب» لانوس تشویق نمودند. بیژن و منیژه بتازگی با هم ازدواج کرده بودند و فرزند پسری نیز کانون خانوادگی آنها را تکمیل کرده بود. بهرحال ما توصیه جناب دکتر مهاجر را پذیرفتیم. نقشه فعالیتهای محفل ملی لانوس به صحنه معهد اعلیٰ رسیده بود و با وجود ضعف کلی جامعه بهانی میبایستی بانجام رسد.

هنگام غروب دکتر مهاجر را در هتل محل اقامتشان ملاقات کردیم. ایشان در باره فعالیتهای تبلیغ جمهور که در آفریقا و جزائر پاسیفیک و اندونزی و ساراواک Saravak انجام شده بود صحبت داشتند و افزودند که حال این اقدامات در لانوس نیز باید تعقیب شود و سپس جزوه ای را که حاوی اطلاعات مربوط به وضع اقتصادی و فرهنگی و آداب و رسوم اهالی صدها قریه واقع در ساحل رودخانه مکونگ Mekong در دو قسمت لانوس و تایلند بود بمن دادند و توصیه کردند که آنرا بدقت مطالعه نمایم تا انشاءالله در آینده موفق بخیرید قایقی برای مسافرت و فتح نواحی اطراف رودخانه مکونگ گردیم.

سخنان دکتر مهاجر عمیقاً در دلها اثر میگذاشت و نیروی محرکه‌ای قوی برای حرکت و اقدام به تبلیغ گروههای مختلف مردم و هدایت آن در ظل کلمه الهی میگردید.

بلاشک موفقیت عظیمی که در لانوس حاصل شد نتیجه مستقیم تشویق و ترغیب و مسافرتها متعدد و مستمر و مساعدت و معاضدت دکتر مهاجر به احبای این کشور محسوب میگردد. تا آخر سال ۱۹۷۲ تعداد ده هزار نفر از نفوس مقتسه به شریعه ربانیه وارد شدند که این تعداد بالاترین در صد احبای نسبت بکل جمعیت لانوس محسوب میگردد.

البته برای رحمت بسیار سهل و آسان بود که مبلغین مستعد و احبای مؤمن را بترک شغل و اقدام بخدمت و تعلیم و تربیت مؤمنین جدید و تبلیغ دسته جمعی وادار نماید و در این راه تردیدی بخود راه ندهد زیرا خود شخصاً بهمین راه رفته بود.

من بخصوص در باره فریدون با رحمت صحبت کردم و بوی گفتم که هیچ دختری حاضر به ازدواج با مردی که از لحاظ اقتصادی وضع نابسامانی داشته و شغل و پیشه هم نداشته باشد نخواهد بود. سخنان من کمترین اثری در رحمت نکرد و گفت که خود وی پس از بیست و پنج سال تحصیل و دریافت دیپلم پزشکی شغل و حرفه خود را رها کرده، ازدواج نموده و صاحب فرزندی گردیده است و مطمئناً فریدون هم اگر شغل سیم کشی برق را در آن پایگاه امریکائی ترک کند چیزی را از دست نداده است. در عوض باید بخدمات ذیقیمت و اقدامات ارزشمندی که میتواند برای امر انجام دهد بیندیشیم. فریدون بموقع خود با زرنگی و نیروی سازندگی که دارد میتواند کار دیگری بیابد و مهارت خود را بعنوان یک مهندس کار آموزده به ثبوت برساند. فریدون در عرض چند سال پس از اینکه بهدایت هزاران نفوس به شریعه حضرت بهاءالله در لانوس، هندوستان، تایلند و سایر کشورهای جهان موفق شد، توانست با دختر دلخواه خود در مهد امرالله ازدواج کند و در حالیکه بشغل پر سود تعمیر موتور هواپیما در پایگاه هوائی امریکا مشغول بود بوسیله دروس مکاتبه‌ای به تحصیل پرداخت و در رشته مهندسی برق فارغ التحصیل شد.

رحمت گاه با فریدون بمزاج میپرداخت و میگفت خدارا شکر که فریدون تعمیر موتور هواپیمائی که وی با آن بمسافرت میرود بعهده ندارد. یکبار هنگام مسافرت از مانیل به دهلی نو هواپیمای ما دچار نقص فنی شد و اجباراً به

سایگون برگشت. رحمت بشوخی میگفت خوشبختانه اینجا سایگون است نه وینتیان که فریدون مأمور تعمیر موتور هواپیما باشد و کاملاً در امان هستیم.

در پانیز سال ۱۹۶۷ رحمت به لائوس برای مشاوره با مهاجرین و مبلغین وینتیان در خصوص امور تبلیغی نواحی مختلف لائوس بازگشت. ضمناً از تعدادی از مهاجرین دعوت کرد که در کنفرانس بین المللی دهلی نو شرکت نمایند. در نتیجه فعالیت و همکاریهای این گروه اولین بهائیان تبت تسجیل گردیدند.

همانطور که رحمت پیش بینی کرده بود محفل روحانی لائوس در کمال وحدت و رشد بخدمت مشغول گردید ولی این محفل نیز از مواجهه با مشکلات بی بهره نماند. در سال ۱۹۶۸ بقتل اقدامات خلاف رویه مجبور به تجدید انتخاب اعضاء گردید و رحمت بنا بامر معهد اعلیٰ برای مدت دو هفته عازم لائوس شد. انجام این مأموریت برای او بسیار سخت و ناراحت کننده بود و اظهار میداشت که بهیچوجه تحمل و طاقت مشاهده اختلاف و دوگانگی افرادی که در نهایت فداکاری و اشتیاق و با مسرت خاطر مصدر چنان خدمات عظیم گشته اند ندارد. بهر حال حضور رحمت در آن کشور موجبات تخفیف بحران را فراهم کرد و انتخابات مجدد محفل روحانی ملی با موافقت بیت العدل اعظم الهی و بموجب اصول نظم اداری بهائی انجام گرفت.

در بهار سال ۱۹۶۹ اجتای لائوس بطرح نقشه‌ای برای ترجمه آثار امری بزبان محلی دست زدند و با مساعدت و تشویق رحمت به تهیه و انتشار ده هزار جزوه تبلیغی بجای هزار جزوه ای که قبلاً در نظر داشتند موفق گردیدند و به تهیه محلی برای دفتر محفل ملی و خرید وسائل و لوازم آن و طرح و تنظیم نقشه های تبلیغی و انعقاد کنفرانسها توفیق حاصل نمودند.

چند سال بعد رحمت در سال ۱۹۷۳ از کمپ پناهندگان در وینتیان دیدن نمود. تبلیغ جمهور در این زمان به نقطه اوج خود رسیده بود ولی متأسفانه بزودی متوقف شد زیرا مبلغین سیار به تهیه احصائیه و آمار سرگرم شدند و جمعی دیگر فقط برای تزئید معلومات مؤمنین جدید به کوشش و فعالیت پرداختند.

هدف رحمت تجدید فعالیت‌های تبلیغی جمهور بود او با وجود یکصد هزار نفر بهائی در لائوس امکان تبلیغ چندین صد هزار نفر دیگر را کاملاً قابل اجرا می دانست و معتقد بود که وقت تنگ و فرصتها بسیار کوتاه و گذران است.

تنها یادداشت رحمت از دیدارهای وی در لائوس در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۷۳ حاکی است که :

۱۲ فوریه با اخذ ویزای لائوس و برما عازم ویتنام شدم. روز بعد از آن به استراحت گذراندم و امروز صبح بیدار چند دهکده رفته مکن است امشب موفق به ملاقات با محفل ملی بشوم. آمادگی بسیار در میان پناهندگان دیده میشود. ولی این موضوع احتیاج به برنامه منظم تبلیغی دارد. فضل جمال مبارک گشاینده کلیه درها است. پناهندگان مردمان مهربان با هوش و نظیفی هستند. رئیس دهکده یک مبلغ تمام وقت بهائی است. وی اظهار میکرد که به چندین دهکده رفته و حال حدود سه هزار خانواده اقبال نموده اند. از مجموع بیست و یک هزار، چهار هزار نفر در جلسه ملاقاتی حضور یافتند که خاطره منتهای را برایم زنده کرد. دیشب با اجتهاد جلسه ملاقاتی داشتم و تصمیم گرفته شد در ظرف یکسال آینده دوست دهکده را مخصوصاً در میان جمعیت پناهندگان به ظل امر مبارک در آورند بطوریکه اجتهاد میگفتند نود درصد پناهندگان بسیار سریع اقبال مینمایند و فقط ده درصد مایل به مطالعه و تفکر بیشتر قبل از تصدیق هستند. در عرض یکسال بیست هزار نفر تسجیل شدند. در حدود هشتصد هزار نفر پناهنده در اینجا هستند که بعضی از آنها در این محل باقی خواهند ماند ولی اکثریت باوطن خود بازگشت میکنند. اکثر این مردم نیز بیسواد هستند.

این آخرین سفر رحمت به لائوس بود زیرا با تغییر اوضاع سیاسی در آن کشور ملاقات دوستان و دیدار از سرزمینی که جامعه بهائی آن با کمک و مساعدت وی پا گرفته و شکل یافته بود امکان پذیر نبود.

غم و اندوه رحمت از رکود فعالیت‌های تبلیغی جمهور از خلال یادداشت‌هایی که بر خلاف معمول محتاطانه نگاشته شده کاملاً روشن است.

در تمام طول راه و در کلیه اجتماعات بهائی راجع باهمیت امر تبلیغ صحبت کرده و موفقیت طرح‌های امریکای جنوبی و کلمبیا را شرح دادم که ظاهراً نظر مساعد نشان دادند. البته همه چیز در ید قدرت حق است.

امروز یک قرار داد آتش بس در لائوس بسته شد.

اگرچه تبلیغ جمهور برای بار دیگر در لائوس شروع شد ولی پیشرفت چندانی نداشت. مهاجرین یکی پس از دیگری ناچاره ترک آن کشور شدند و فقط دو نفر آنان، فیض یگانگی و بل آنتی پولو Pol Antipolo مهاجر فیلیپینی در لائوس

باقی ماندند.

فیض یگانگی بخاطر روابط دوستانه و نزدیکی که با مقامات دولتی داشت به تبلیغ و تزئید معلومات اجبّاء ادامه داد. در مدرسه بهائی لائوس تعدادی از محصلین غیر بهائی به تحصیل مشغول بودند که بسیاری از آنان فرزندان مقامات دولتی بودند. عده زیادی از اجبّای لائوس اکنون در تایلند و امریکای شمالی اقامت دارند. بیژن بیضانی مقیم شیکاگو است و با یاران فعال لائوس که در تشکیلات امری شرکت مینمایند تماس دائمی و مستمر دارد. بطوریکه ناصر و ملیحه جعفری مهاجرین تایلند اطلاع میدهند بسیاری از اجبّای لائوس در شهر چیان مائی Chian Mai اقامت گزیده و از نظر اطلاعات امری تعلیمات کافی اندوخته اند.

مالزی

اگر از رحمت سؤال میشد که کدامین جامعه بهائی همچون جواهری گرانبها در بین سایر جوامع میدرخشد، بلاشک از جامعه بهائی مالزی نام میبرد. او اغلب از اجبّای مالزیانی یاد میکند و وحدت و یگانگی و فداکاری مطلق آنها نسبت بامر مبارک میستود و اطاعت صرفه آنها را از اوامر بیت العدل اعظم الهی ستایش میکند و حضور ذهن و درک آنان را از فوریت امر مهم تبلیغ و انجام و اتمام اهداف نقشه یادآوری مینمرد و اظهار میداشت که استعداد و قابلیت جامعه بهائی مالزی بحدی عظیم است که قادر به انجام خدماتی چند صد برابر آنچه تا بحال بمنصه ظهور رسیده میباشد.

رحمت همواره با شوق بآنجا سفر میکند و میگفت که در آن کشور جسم و جانش هر دودر آسایش است زیرا یاران آن سامان احتیاج به یادآوری و تذکر نداشتند. توجه و علاقه مفرط نسبت به اجبّای مالزی باعث شد که بیشتر از نقاط دیگر با آن جامعه بکار مشغول شود. مرفقیتهای بینظیر دوستان برایش غیر منتظره نبود و هرگونه خدمات مضاعفی را که از آنان در خواست میکرد بعهده میگرفتند و بانجام میرساندند. اجبّای مالزی را مانند طفلی میدانست که همواره در مدرسه نمره عالی میگیرد و باین علت موضوع بصورت عادی درمیآید و والدین از وی متوقع فعالیت بیشتر میشوند. درحالیکه اگر طفل بطور عادی نمره پائین میگرفت

والدین پدرس و مشق او توجه بیشتری مبذول میداشتند. او هر نقطه از جهان که سفر میکرد از جامعه بهائی مالزی با افتخار یاد مینمود و خدمات آنرا میستود. اولین ارتباط او با اجبای مالزی در سال ۱۹۶۱ بود. در آن اوقات ما در اندونزی اقامت داشتیم. در دوران کنفرانسهای جنوب شرق آسیا و همچنین در اسفار به سنگاپور با اجبای مالزی ملاقات و آشنائی حاصل نمود. اولین اشاره باجبای مالزی در یادداشتهای رحمت در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۶۱ دیده میشود:

مالایا دارای جامعه بهائی پیشرفته‌ای است که قابلیت اداره همه خدمات و مجاهدات تبلیغی را دارد.

در یادداشتهای خود که در احیان شرکت در کنفرانس تبلیغی مالاکا Malacca نگاشته میگوید:

دو روز کنفرانس به کمال محبت و صمیمیت گذشت روز دوازدهم به آلورگاجا رفتیم و حظیره القدس آنها را افتتاح نمودیم. جمعی هم از یرمبانگ و پینانگ و کوالالامپور همراه بودند بسیار حظیره القدس ساده و قشنگی است در نقطه خوبی هم واقع شده است. مشرف بر دره ایست انشاء الله اینجا مرکز تبلیغ و اجتماع اجبای خواهد بود.

امر الهی بسایر نقاط مالزی از طریق مالاکا انتشار یافته است. رحمت اجبای را تشویق مینمود که توجه بیشتری نسبت به برمیان مالزی که "اصلی" نامیده میشوند مبذول دارند و به مناطق کشت کائوچو که تنها مرکز پرجمعیت اجبای تازه تصدیق میباشد عزیمت کنند. خانم شانتاساندارام مشاوره‌ای در باره سهم بسزائی که رحمت در تهییج روحانی این مجاهدان بعهدہ گرفته بود مینویسد:

وی اجبای را از طریق مرزهای جنوبی به سنگاپور، از جهت مرزهای شمالی به کشور تایلند، از فراز کوههای بلند بمنطقه سواحل شرقی و از روی دریاها بمنازل فامیلی ساراواک و برنی مالایا اعزام داشت.

پس از این دیدار کوتاه، رحمت چند روزی در اندونزی بسر برد و مجدداً به مالزی معاودت نمود. در یادداشتهای خود چنین مینویسد:

۲۳ فوریه این تاریخ چه تأثیری در زندگی روحانی من دارد. روزی است که به منتاوی رسیدیم و روزیست که از اندونزی خارج شدیم. هفت سال تمام

مهاجرت به اندونزی طول کشید حالا دیگر آزادم و توجه و توکلم به تأییدات الهی است.

۲۴ فوریه به مالاکا آمدم که چهار روز در مالایا مسافرت کنم امروز قرار بود به برونای بروم ولی بلیط طیاره گران بود قریب دوست دلار، دیدم برای یکشب دوست دلار خرج کردن بصرفه امر نیست، راه خود را تغییر دادم و حالا در مالایا هستم. هنوز نیامده اخبار مسرت بخشی شنیدم که تبلیغ در دهات و قراء و قصبات شروع شده و در یک قریه بیست و پنج نفر تسجیل شده اند و در آلورستار که ترزای عزیز ساکن است هشت نفر بهائی شده اند. دو نفر از جوانان سرمبان برای تبلیغ به قراء و قصبات رفته اند. حالا این اخبار خوش ادامه دارد. باش تا صبح دولتش بدمد.

هنگامیکه رحمت برای اولین بار به مالزی رفت بان کی لئونگ Yan Kee Leong و یی را در سرمبان Seremban، مالاکا Malacca و کوالامپور Kuala Lumpur همراهی کرد. بان کی لئونگ همکار و دوستی قابل اعتماد بشمار میرفت و مدت بیست سال با رحمت همکاری نزدیک داشت و سالها در سمت عضویت هیئت معاونت ایادی امرالله بخدمت مشغول بود. وی از رحمت بسیار منتر بود و او را بچشم فرزند محبوب خویش مینگریست.

بان کی لئونگ که بعضوت هیئت مشاورین قاره ای منصوب گردیده بود چند ماه قبل از صعود بملکوت ابهی طی نامه ای از ایام شگفت انگیزی یاد میکند که کلیه یاران مالزیائی از شوق و ذوق اقدامات تبلیغ جمهور مشتعل گشته و به هیجان آمده بودند. ایشان خاطرات سفر خود را به قبیله اصلیها که بدرخواست رحمت صورت گرفته بود چنین مینگارد:

من به محلی بنام سنگانی مانگ کوانگ Sangai Mang Kuang عزیمت نمودم. دو نفر از اهالی بومی بامر مبارک اقبال نمودند که بعداً بعنوان مبلغ بسیار بخدمت مشغول شدند، سپس جمیع اهالی دهکده از خرد و بزرگ جمعاً هشتاد نفر در ظل امر مبارک در آمدند. مدرسه ای برای کودکان دایر گردید که معلم آن بوسیله لجنه ناحیه ای تبلیغ مشغول بکار شد.

هر روز صبح دکتر مهاجر پیش از یکساعت به تنهائی بتلاوت مناجات مشغول میشد. بخاطر دارم که یکروز که برای نشر نفعات الهی بسواحل شرقی مالزی رفته بودیم، در بازگشت دکتر مهاجر بسیار خسته بنظر میامد و حتی نتوانست شستشوی پیراهن خود را تمام کند و دراز کشید و بخواب

رفت و من کار شستشوی پیراهن را باتمام رساندم .

اول بار که رحمت محفل ملی مالزی را از احتیاج مبرم هنگ کنگ و تایوان به مهاجرین چینی زبان آگاه کرد، یان کی لئونگ نخستین کسی بود که اقدام بهجرت نمود، در سنوات بعد تعداد زیادی از جوانان باین نفس نفیس تاسی نمودند و عازم محلهای مهاجرتی گردیدند و در نتیجه اجبای مالزیائی بفتح نقاط بسیار و دلالت نفوس کثیره ای به شریعت ربانیه در هر دو کشور نائل آمدند.

یان کی لئونگ گرچه بسیار متواضع و دارای جبه ای کوچک بود ولی در میدان تبلیغ پهلوانی توانا و در عرصه خدمت سربازی بی رقیب بشمار میرفت، او همواره متبسم بود و هرگز از انجام خدمتی که بوی رجوع میشد سرباز نمیزد. هرگاه برای محلی به مبلغی چینی زبان احتیاج بود، رحمت فوراً با یان کی لئونگ تماس میگرفت، او بنا بدخواست رحمت به کشورهای بسیاری سفر کرد که اغلب این اسفار یک یا دو سال قبل از تشکیل محفل ملی در آن کشورها بانجام رسید.

یان کی لئونگ شخصاً با اجباء ملاقات میکرد و آنانرا برای محفل روحانی ملی کشورشان آماده مینمود. از جمله این ممالک باید از تایوان، لائوس، برنئو، سنگاپور و هنگ کنگ نام برد. در یکی از اسفار پس از اقامت شش هفته در لائوس خود را برای بازگشت آماده میکرد که ناگهان بیمار شد و حرکت خود را اجباراً بکروز بتأخیر انداخت. روز بعد رحمت تلگرافاً از وی خواست که به تایوان عزیمت نموده و شش ماه در آن کشور اقامت نماید. یان کی لئونگ رهسپار تایوان شد و محفل روحانی ملی آن کشور پس از مدت کوتاهی تشکیل شد.

یان کی لئونگ اظهار میداشت مهمترین علتی که یاران با میل و رغبت درخواستهای رحمت را در انجام خدمات امری اجابت مینمودند آن بود که وی شخصاً در صف مقتم در هر شرایطی انجام خدمات امری را عهده دار شده و بانجام میرساند.

در ادامه اسفار رحمت از مالاکا سفر کوتاهی به پیگو نمود و پس از آنکه موفق به هدایت هفده نفر از اهالی شد راهی آئورگاجا گردید. در یادداشتهایش چنین آمده:

۲۵ فوریه. در همانشب هفت نفر تسجیل شدند و گویا جمعاً سی و پنج نفر شده اند. هیکل مبارک فرموده اند که پیشرفت امرالله در مرحله چهارم نقشه باید همه فتوحات سابقه را تحت الشعاع قرار دهد و آن تبلیغ امرالله است.

حال این پیشرفت امرالله حاصل آن توجه و عنایت مبارک است.

در روز ۲۶ فوریه در سرمبان Seremban چند جلسه تشکیل شد و درباره یکی از آنها چنین مینویسد:

جلسه‌ای برای ماژور چارلز تشکیل شد چون او میخواست در همان شب تسجیل بشود. در همان روز تسجیل الکل را ترک کرد و شروع کرد بمطالعه آثار امری. این مرد مقدس در عرض ده روز زمین تا آسمان فرق کرده. در مالاکا بهائی نبود فقط مستمع بود ولی میگفت که کنفرانس مالاکا در او تأثیر شدید نموده. حالا بهائی صمیمی است و میگفت قبل از هر چیز عرفان الهی لازم است بقیه فرع است بیار فهمیده و تحقیق کرده و روشن ضمیر است. پس از تسجیلش چنان هیجان زده بود که نمیتوانست شام بخورد و میگفت بقدری مسروم که میترسم غذا بخورم و سرورم را از دست بدهم.

رحمت بقیه روز بعد را با جوانان سپری کرد و به تنظیم برنامه‌ای برای تبلیغ در قراء و قصبیات پرداخت. ذوق و شوق و وحدت و یگانگی که در جمع جوانان وجود داشت میستود و اظهار مسرت میکرد. در یادداشتهای خود نوشته است:

این سر آغاز فتوحات عظیمه آینده در مالایا است

پس از مذاکرات با جوانان و بازدید از چندین قریه به مالاکا مراجعت کرد و در ساعت یک ونیم بعد از ظهر بمنزل معاون ایادی امرالله جناب لئونگ تاتچی رفت، در نامه‌ای که در آنروز بمن نوشته بود ذکر کرده که:

این سطور را درحالی مینویسم که در پیاده روی جلو خانه لئونگ تاتچی نشسته‌ام زیرا مایل نیستم در بزم و او و خانواده‌اش را از خواب بعد ازظهر محروم سازم.

دفتر خاطرات او نیز حاوی مطالب مشابهی است:

ساعت یک ونیم بعد از ظهر به مالاکا رسیدم و حالا دم در منزل لئونگ تاتچی مشغول نوشتن این مطالب هستم. جرئت در زدن ندارم چون خوابند. امروز ساعت ۳ بعد از ظهر جوانان مالاکا خواهند آمد که صحبت کنیم و جمع شویم تا خدا چه مقدر کرده باشد.

سالها بعد لئونگ تانچی راجع بوقایع آنروز بمن گفت از اینکه رحمت با وجود خستگی زیاد بیش از دو ساعت در هوای گرم و طاقت فرسا پشت در خانه بانتظار نشسته بود فوق العاده ناراحت شده است. ولی اینکار بواقع خصیصه معمول رحمت بود و هرگز مایل به ایجاد کوچکترین مزاحمتی برای احدی نمیشد و از هر موقعیتی که یاران را موظف و مکلف به تهیه وسائل آسایش و راحتی وی نماید احتراز میجست.

لئونگ تانچی مردی مخلص و فروتن بود و احتیای مالزیا وی را در کمال محبت عمو لئونگ خطاب میکردند و گرچه مثل دوست صمیمی خود، یان کی لئونگ، مایل بخدمات امری و فعالیتهای تبلیغی بود ولی بر خلاف وی نمیتوانست اوقات خود را کلاً وقف خدمت بامر مبارک نماید. لئونگ تانچی در سال ۱۹۶۶ ضمن نامه ای به رحمت اطلاع داد که میخواهد برای شش ماه شغل و کار خود را ترک نموده و فعالیتانه بخدمات امری مشغول گردد و اضافه نمود که تنها راهی که برای او وجود دارد اینست که بازنشسته شده و اندوخته مالی خود را با دور اندیشی و محتاطانه سرمایه گذاری کند که سریار صندوق اعانات بین المللی نشود و نوشت که میداند خدمت بامر الهی همواره ثمرات و اثرات ذیقیمتی بیار میآورد و درخواست نمود که اکنون کاملاً در اختیار رحمت است و منتظر استعانت و کمک وی برای حل مشکلی که در انجام این مهم دارد میباشد.

چندماه بعد مجدداً طی نامه ای به رحمت اطلاع داد که قطعاً بمأموریتی که بعهده اش گذارده شده اقدام خواهد کرد و بصوب آن محل عزیمت خواهد نمود. اضافه نموده بود که رؤسای مربوطه با مرخصی دو ماهه وی بدون استفاده از حقوق موافقت کرده اند.

نامه دیگر وی حاکی از آنست که موفق شده است راهی برای سرمایه گذاری پس انداز خود پیدا کند که درآمد آن هزینه های مسافرتها تبلیغی وی را در سنوات آتیه تأمین نماید. در این نامه مرقوم داشته بود: لطفاً نظر خودتان را در باره بازنشستگی از خدمت شهرداری و اداره ارتشی مالزی ابلاغ بفرمائید. من بعنوان یک نفر بهائی تا حد مقدور کوشش نموده ام که تأثیر تعالیم مبارک را نشان داده و آن را معرفی کنم و شهد آن دریافت مدال لیاقت از طرف عالیجناب فرماندار مالا در سانروز توند وی میباشد. از آن ایادی عزیز امرالله استدعا دارم چنانچه بازنشستگی و وقف کلیه اوقات در خدمت بامر حضرت بهاءالله مورد نظر شما است

مرا آگاه فرمائید که فوراً قیام و اقدام کنیم. رحمت لئونگ تانچی را بسیار دوست داشت و برای احترام قائل بود و از تعهدات مالی وی در مقابل خانواده اش کاملاً اطلاع داشت. بهرحال سؤال او از رحمت مانند آن بود که از کودکی بپرسند مایل است هم تنون با سکه‌ای که دارد شکلات بخرد و یا آنرا برای آتیه ذخیره نماید. جواب رحمت همانطور که از او انتظار میرفت واضح بود.

در نوامبر ۶۷ : بیان‌کنی لئونگ به رحمت نوشت :

لئونگ تانچی در نهم این ماه مراجعت کرده است. برنامه ما مسافرتی به مالابا و ساگاپور است و پس از آن آماده سفر به تایوان خواهیم شد. لئونگ تانچی هزینه سفر خود را شخصاً خواهد پرداخت و کوشش خواهیم کرد که اجازه اقامت شش ماهه تحصیل کنیم. مسافرت لئونگ به سیلان کاملاً موفقیت آمیز بود و عددی در آن دیار با امر مبارک اقبال نموده اند.

سر لئونگ سالهای متعددی خادم ممتاز امر جمال الهی محسوب میگردید. در سال ۱۹۶۵ سریعاً از اجنّه کوالالامپور دعوت بعمل آمد که برای ملاقات با رحمت که بدون اطلاع قبلی بآنشهر وارد شده بود اجتماع نمایند. مجله اخبار امری مالزیا ذکر میکند که:

یاران از استماع بیانات حضرت ایادی امرالله که بهمان ترتیب و اسلوب روحانی و هیجان‌انگیز ادا گردید به اهتزاز آمدند. ایشان میدانی وسیع از خدمات تبلیغی را که از طرح نقشه‌های سریع نشر نفعات‌الله تا فعالیت‌های وسیع برای اعلان عمومی امر در بر میگرفت ارائه دادند

گرچه تعدادی از اعضاء محفل ملی نتوانستند در این جلسه شرکت نمایند ولی آن محفل اعلام داشت :

بزودی نقشه ساده و عملی برای شروع اقدامات دامنه‌دار در زمینه پیشنهادات دکتر مهاجر برای توسعه فعالیت‌های امری تهیه و به کلیه محافل روحانی محلی ابلاغ خواهد نمود.

در ماه جون ۱۹۶۶ پس از مشاورات طولانی با محفل ملی رحمت طرح برنامه هیجده ماهه ای را بمنظور اجرا و انجام اهداف نقشه نه ساله به محفل پیشنهاد نمود. این طرح شامل ازدیاد تعداد اجنّه به پنجهزار نفر، ثبت رسمی محافل

روحانی محلی در دفاتر دولتی، اکتیاع زمین برای ساختمان مشرق‌الاذکار، ابلاغ کلمه‌الله به کلیه طبقات و سطوح اجتماع، ترجمه کتب و آثار امری به زبانها و لهجه‌های بومی و توجه بیشتر به تعلیم و تربیت اطفال بهائی میشد. در آن از محفل روحانی ملی خراسته شده بود که خود باتفاق مبلغین بنقاط مختلف کشور سفر نمایند. در خاتمه این جلسه محفل روحانی ملی جزئیات طرح رحمت را تنظیم و آنرا نقشه هیجده ماهه دکتر مهاجر^۱ نامیده و به جامعه بهائی اعلام داشتند. یاران مالزیائی هرگز انجام امور امری را به روز بعد موکول نمی‌کردند. مجله اخبار امری مالزیا مینویسد:

هنگامیکه ما در نهایت شوق و مسرت بخاطر موفقیت در تشکیل نود و سه محفل روحانی محلی بجای شصت محفل که در نقشه^۲ سه ساله منظور شده بود به یکدیگر تبریک میگفتیم، دکتر مهاجر پس از تقدیر از خدمات گذشته، پیشنهاد کرد که طرح دیگری برای تشکیل لااقل هزار بیت تبلیغ و هزار مسافرت تبلیغی تهیه نمایم که تعداد محافل روحانی محلی به صد و سی پنج، تعداد جمعیتهای بهائی به سیصد و پنجاه و شماره مؤمنین به پنج هزار نفر افزایش داده شود. پیشنهاد دکتر مهاجر که در نهایت خضوع و روحانیت مخصوص و ارائه شده بود مورد قبول قرار گرفت، فعالیتهای فراوان فوراً آغاز شد و چرخ خدمت در اطراف و کناف کشور بحرکت در آمد. طوفانی نکشید که گزارش فعالیتهای یاران از چهار گوشه مالزیا سرازیر گشت.

در همان سال رحمت از جامعه بهائی مالزیا درخواست نمود که با اعزام مهاجرین بویکسورهای همسایه و شبه قاره هندوستان و قاره آفریقا اقدام نمایند. وی طی نامه ای علاوه بر احتیاجات کشورهای مختلف امکانات مربوط بکار و شغل و چگونگی اخذ ویزای آن کشورها را مشروحاً باصطلاح محفل ملی مالزیا رساند. پاسخی که بدرخواست رحمت دادند مافوق توقع و انتظار وی بود. تعدادی از اعضاء محفل ملی، در نامه صمیمی تبریک و پیروی از یاران^۳ شبی قیام بامر حریت نمودند.

مجله اخبار امری تاریخ مورخ مارچ ۱۹۶۷ چنین گزارش میدهد:

باکسر مسرت حیرت‌انگیز. که سفر از یاران را به هجرت به کشورهای ساراواک Sarawak، ساباه Sabah، تایوان، لائوس و سیلان که درخواست کمک نموده‌اند دریافت داشتیم. بمحض انتشار خبر فرق موجی از بهجت و سرور و افتخار و غرور سراسر جامعه بهائی مالزیا را فراگرفت ... ایادی امرالله

دکتر مهاجر عزیز در همه حال پشتیبان این خدمات بودند، نیروی فعاله این ایادی گرامی چقدر شگفت انگیز است.

مهاجرین و مبلغین مالزیایی را که بسیاری از آنان هم اکنون در نقاط مهاجرتی مستقر مانده‌اند باید از جمله بهترین ناشرین نفعات الله در عالم بهائی محسوب داشت. این مهاجرین جوامع متعدد بهائی را در امور تبلیغی، تعلیم و تربیت اطفال و همچنین آشنا نمودن افراد جامعه با وظائف اداری و تشکیلاتی امر کمک و معاضدت نموده و مینمایند.

رحمت در این سفر قبل از ترک مالزی با گروهی از جوانان بهائی که آنانرا مهاجرین بالقوه مینامید ملاقات کرد و داستانهائی از تجارب شخصی خود و سایر مهاجرین که در میادین هجرت و تبلیغ بخدمت مشغول بودند با آنان در میان گذاشت:

برای توسعه دایره امرالله و نشر کلمه الله به سراسر کره ارض قدرتی عظیم لازم است و این نیرو چیزی جز تحرک و اقدام جوانان نیست. تنها موقعی عنایات و مواهب حضرت بهاء الله شامل حال ما میگردد که خود ما بصورت جزئی از این حرکت درآئیم. دعا و مناجات و توسل به ذیل عنایات الهی قطعاً لازم و ضروری است ولی این طلب تأیید بدون حرکت و جنبش و درحال سکون و سکوت کافی نیست بلکه جهد بلیغ لازم است. خلوص نیت و اقدام و عمل دو شرط لازم و کافی برای موفقیت در پیشرفت و تقدّم امر حضرت رحمن است. اگر خلوص نیت موجود باشد جبران خطا میسر است ولی بدون قصد خیر و نیت پاک هر سهو و خطائی عواقب شدیدی بدنبال خواهد داشت و تدارک مافات نیز ممکن و میسر نخواهد بود. عرفان مظهر ظهور الهی بدون اقدام و انجام اوامر رحمانی مقبول در گاه کبیرا نخواهد بود. باید کردار ممدّ و مثبت گفتار باشد تا روح تعالیم الهی نفوذ و تأثیر نماید. در این سبیل همت مورفور لازم است تا از ماسوی الله دل برداشته و بملکوت ابهی ناظر گردیم.

رحمت در طول اقامت خود در مالزی به بسیاری از نقاط که فعالیتهای تبلیغی در آنها جریان داشت مسافرت کرد و در دانشکده ها و مدارس سخنرانی نمود و در کنفرانسها و مجالسی که بمنظور تودیع با مهاجرین منعقد میشد شرکت کرد. در یکی از این جلسات از او سزال شد که فرق یک بهائی با یک غیر بهائی

چیست؟ در جواب گفت :

صفت مشخصه یک بهائی ازاله و رفع تعصبات است. هر فرد در نفس خود به تجزیه و تحلیل تعصباتی که بدان مبتلی است پردازد و بتدریج سعی نماید که بر آن فائق شود. گرچه اینکار بهیچوجه سهل و آسان نیست ولی قطعاً امکان پذیر است و جالب عنایت الهی. سرکار در این است که هرکس خود را از دیگران پست تر مشاهده کند و دیگران را از خود برتر شمارد. ما قبل از هر چیز باید خود را فقط بهائی بدانیم. اگر ما بجای بهائی چینی، بهائی هندی، بهائی مسیحی، بهائی بودائی یا بهائی هندو فقط بهائی باشیم آنوقت این تفاوتها و اختلافات را میپذیریم و نعمت بهائی بودن را از دل و جان در طبق اخلاص نهاده و آنرا به جمیع ابناء بشر تقدیم میکنیم و بدین ترتیب نظم بدیع بهائی را در عالم امکان ایجاد نموده و استقرار میبخشیم

با اینکه رحمت نتوانست در کانونشن ملی ۱۹۶۹ مالزی شرکت نماید ولی پیشنهاد خود را دائر به تنظیم نقشه اجرایی شش ماهه به محفل ملی ارائه داد که مورد تصویب قرار گرفت و در کانونشن محلی مطرح گردید.

مسئولین ترتیب امور کانونشن در سال ۱۹۷۱ تصور میکردند بیش از پنجاه نفر شرکت نخواهند کرد و بسادگی بر گزار خواهد شد، لهذا محل کوچکی را برای انعقاد جلسات در نظر گرفته بودند ولی وقتی رحمت بآنان اطلاع داد که خود در این کانونشن شرکت خواهد نمود، بیش از دوست نفر از نمایندگان و سایر اجباء فضای سالن را پر کردند.

رحمت در این کانونشن حکایاتی از حیات حضرت عبدالبهاء بیان داشت و از اخبار مربوط بسایر جوامع بهائی گفتگو کرد. از جمله در مورد کنفرانس جوانان بهائی اروپا اظهار داشت که جوانان اروپا تشکیل کنفرانس تبلیغی ۱۹۷۲ را با شرکت پانصد جوان وجهه همت خود قرار داده و نقشه ای برای شرکت هزار نفر در سال ۱۹۷۳ و دو هزار نفر در سال ۱۹۷۴ که همگی در اثر فعالیت های تبلیغی در ظل سرپرده امر الهی در خواهند آمد طرح نمودند. همچنین توجه شرکت کنندگان در کانونشن را به امر حضرت ولی امرالله در باره تزئید معلومات امری بوسیله مطالعه آثار مقدسه امر بهائی جلب نمود و گفت:

معنای حقیقی تزئید معلومات امری تلاوت آثار قلم اعلی و الواح حضرت عبدالبهاء و تعمق در آن است تا بتوان آنرا در نهایت صحت به دیگران القاء نمود...

هیچ حدّ و مرزی برای مطالعه آثار مقدّسه وجود ندارد. (ترجمه آزاد) (۱۱)

رحمت خدمات و فعالیت‌های جوانان را در امر تبلیغ بسیار مهم می‌شمرد و آنان را به جهادی روحانی برای تبلیغ امر حضرت بهاءالله در قراء و قصبات و نواحی مختلف مالزی با منظور وصول به اهداف نقشه نهاله دعوت مینمود او میگفت:

حرکت و سفر اجباء از نقطه‌ای به نقطه دیگر بخودتی خود واجد اثر عظیم روحانی است. هر قدر بیشتر تحرک داشته باشیم اجری بیشتر بدست خواهیم آورد. در جاده‌ها و راهها برانید، دوان شرید، راه بروید، قایق برانید، به دیدار ساکنین جزائر بعیده بشتابید، به هنگ‌گنگ سفر کنید، به سایگون بروید، به رانگون مسافرت نمائید، ای مهاجرین قیام کنید، بپاخیزید خود را با سلاح اسم اعظم مجّه نمائید، ملل خفته عالم را بیدار کنید و افواج نفوس چین را بشریعه الهی رهنمون شوید.

در کمتر از یکماه این نقشه بمرحله اجراء گذاشته شد. کنفرانسهای تبلیغی در سراسر مالزی و سنگاپور منعقد گردید. در سراسر جاده‌ها نقاط مختلفه مورد بازدید قرار گرفت و برای فتح روحانی این نقاط محلّ مخصوصی در نقشه تبلیغی منظور گردید.

درجون ۱۹۷۲ رحمت طی تلگرافی از محفل ملی مالزی درخواست نمود که کنفرانس تبلیغی برای تأمین داوطلبان هجرت به قاره افریقا تشکیل دهند. این درخواست فوراً اجابت گردید و رحمت بانماق جناب پیمان مشاور قاره‌ای در کنفرانس مذکور حضور یافتند. مجله اخبار امری مالزی مینویسد:

ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر به مالزی وارد شدند و شخصاً برای انتخاب داوطلبان مسافرت‌های تبلیغی اقدام نمودند. شش نفر از احتیای الهی که سه نفر آنان اعضاء محفل روحانی ملی بودند داوطلب عزیمت به افریقا شدند. آمادگی این نفوس نفیسه باعث مسرت خاطر جناب ایادی امرالله گردید.

تزیید فعالیت‌ها و اقدامات مربوط به نقشه پنج ساله مشوق اصلی رحمت برای مراجعت به مالزی گردید. گرچه وی باسهم مؤثری که در تهیه این نقشه داشت از کم و کیف جزئیات آن بخوبی آگاه بود ولی بهر حال طبق معمول از صدور و

وصول نقشه‌های بیت العدل اعظم شدیداً به هیجان و وجد و سرور می‌آمد. رحمت هیچگاه نقشه‌های بیت العدل اعظم را فقط بصورت اعداد و ارقام ثبت شده بنظر نیاورد بلکه آنها را وسائل و وسائط راهنمای انهام بخش روحانی میدانست که واجد نیروی خلاقیت عالم بدیع و جهان نویسی است. مسرت و هیجان خاطر رحمت بعدی شدید و واقعی بود که سایر نزدیکان وی را تحت تأثیر قرار میداد. هر نقشه جدید در نظر وی حکم یک هستی مستقل و بدیع داشت و تکراری از نقشه‌های گذشته تلقی نمیشد. جامعه بهائی مالزی از لحظات فرصتهایی که بدست می‌آورد نهایت استفاده را میبرد و محفل مقدس ملی نیز با قدرت و درعین حال صمیمیت و روحانیت یاران تحت اشراف حورش را راهنمایی و سرپرستی مینمود و منویات معهداعلی را ضمن کنفرانسهای منعقد و از طریق وسائل ارتباطی مختلفه بدون اتلاف وقت باطلاع اجباء میرساند. نقشه پنج ساله بیت العدل اعظم الهی از قاعده فوق مستثنی نبود. مجله اخبار امری مالزی مینویسد:

مالزی یکی از اولین کشورهای است که مورد دیدار ایادی امرالله دکتر مهاجر در سفر اخیر ایشان به گرد جهان واقع شده است. مأموریت ایشان مربوط به نقشه ۵ ساله است. چون تا کنون متن نقشه جهانی واصل نگردیده جناب دکتر مهاجر تهیه یک پیش نویس برای این نقشه، بمنظور جلوگیری از تأخیرات احتمالی بین زمان وصول نقشه و شروع اقدامات را پیشنهاد نموده و سپس بصوب مقصد بعدی عزیمت کردند.

پس از چند روز نقشه پنج ساله که مدتها در انتظار وصول آن بودیم رسید. جناب دکتر مهاجر که به اندونزی رفته بودند مجدداً به مالزی برگشتند و با محفل مقدس ملی ملاقات نمودند. پیشنهادات سازنده ایشان بدقت بررسی گردید و سریعاً نقشه اجرایی تهیه و به جامعه بهائی ارائه شد.

در حدیقه سنگارش گزارش امور عظیمه ای که یاران مالزی بانجام آن موقتاً گردیدند میبردازم. محبت عمیق و ستایش زائدالوصف رحمت را نسبت بان یاران عزیز بغاظر میآورم و ضمناً نامه‌ها و تلفنهای او را در ضمیر خود مرور میکنم که چگونه ضمن اظهار شغف و مسرت از پیشرفت سریع امرالله در مالزی از تنهایی و خستگی شدید خود شکایت مینمود. مالزی و سنگاپور دارای بهترین سیستمهای ارتباطی و مسافراتی نسبت به کشورهای همجوار خود هستند و باین

جهت رحمت می‌توانست بطور مرتب با ما در تماس باشد. محل اقامت ما در این ایام لندن بود و غیبت‌های رحمت بعثت مسافرت‌های متعدد طولانی‌تر می‌شد. او بندرت در اروپا اقامت می‌کرد و مراجعت پیاپی وی به لندن از نقاط بعیده‌ای مانند مالزی و سنگاپور غیر ممکن می‌نمود زیرا رحمت معمولاً بعثت ارزانی بلیط مسافرت بدور دنیا از این نوع بلیطها استفاده می‌کرد و نمی‌توانست در لندن توقف نماید.

او نگرانی و دلتنگی خود را از دوری خانواده‌اش به دوستان مالزیایی اظهار میداشت و از اینکه شاهد رشد و نمو یگانه فرزند خود نیست ابراز تأسف می‌نمود ولی خوب میدانست که این محبت و عشق به خانواده می‌تواند شخص را از خدمت بامر جمال مبارک باز دارد و بهین جهت مایل نبود این ثقل عظیم را بدوش فرزندش بگذارد که او را از خدمت بازداشته. رحمت در یکی از مکاتیبش از سنگاپور نوشته بود که یکشب پس از شرکت در محفلی به هتل مراجعت نموده بود ولی بعثت احساس تنهایی شدید نتوانسته بود به اطاق خودش برود لذا به باغچه هتل که رو به دریا قرار گرفته بود رفت و تمام شب را در آنجا گذرانده و به دعا مناجات پرداخته بود. نوشته بود:

جایتان خالی بود و آرزوی دیدارتان را داشتم، آرزو می‌کردم که فرزند خود را در کنارم مشاهده کنم. صبح روز بعد به یک کتابفروشی رفته و چند کتاب اکتیاع کرده و عصر نیز سری به یک سینما زده و فیلم بیخودی را دیده و روز بعد عازم تایلند گردیدم ...

عکّ ذکر این مطالب آنست که می‌خواهم گوشه‌ای از فداکاریها و محرومیت‌هایی که رحمت در سبیل خدمت بامر محبوبش متحمل گردیده به قارئین این کتاب بنمایم و صحنه تنهایی او را پس از اتمام یک جلسه پر شور، در اطاق هتلی محقر که فرسنگها از خانه و آغوش مهر و محبت خانواده‌اش دور بوده است مجسم سازم. وقتی جلسات تمام میشد و هیجانان بیابان میرسید سایر اجتهاء هر یک به کانون گرم خانواده خود باز میگشتند ولی رحمت به اطاقی کوچک در هتلی ارزان بدون هیچگونه وسائل راحت مراجعت می‌کرد. در تمام دوران نقشه پنج ساله مکرراً به مالزی سفر می‌کرد و یاران آن دیار را به تسریع در انجام اهداف نقشه تشویق و یاری می‌نمود و آنها نیز قیام نموده و خواهش او را بر آورده می‌ساختند. در نوامبر ۱۹۷۵ محفل ملی در باره اتمام و انجام اهداف نقشه تا رضوان ۱۹۷۶

با رحمت به مشورت نشست باین منظور به طرح نقشه‌ای اجرایی متضمن کلیه جزئیات مورد نظر اقدام گردید و اجتناب نیز بفوریت فعالیتها و اقدامات خود را آغاز نمودند. معهداعلی در دستخط مورخ نوامبر ۱۹۷۶ ضمن ستایش از مجاهدت یاران مالزیا مرقوم داشتند:

از وصول مرقومه ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر در باره مجهودات آن محفل و اقدامات جامعه قوی و روحانی بهائی مالزیا نهایت مسرت حاصل گردید. تصمیم آن محفل دائر به اتمام و انجام جمیع اهداف نقشه در مدت ۱۲ ماه بمنظور جبران کمبودهایی که احتمال دارد بعلت اوضاع سیاسی در شرق آسیا پیش آید قابل تقدیر و فیر است. (ترجمه آزاد)

رحمت چون بدری مغرور و مفتخر از موفقیت فرزنداناش که مایل بود همگان از آن آگاه گردند، منتظر راپورت محفل ملی بساحت بیت العدل اعظم نگردیده و بلافاصله پس از اختتام کنفرانس و ملاقات با محفل ملی در نوامبر ۱۹۷۶ عریضه‌ای به معهداعلی تقدیم نمود و مجهودات جامعه بهائی مالزیا را مشروحاً بیان و رشد سریع آن جامعه و اکمال اکثر اهداف مهمه نقشه را ذکر نمود.

پس از مشورت با محفل روحانی ملی طرح نقشه‌ای شش ماهه را بمنظور شروع ابلاغ امر بجمهور ناس در مالزیا در ابعاد وسیعتر و آماده نمودن جامعه برای اجرای این امر پیشنهاد نمود. رحمت تشکیلات امری مالزیا را در عالم بهائی بینظیر میدانست. سر موفقیت تشکیلات مالزیا در حقیقت آن بود که اجتناب آن سامان فردفرد هر یک قسمتی از وظائف و مسئولیتهای تبلیغی را بدوش گرفته و با سعی فراوان و همتی موفور آنها بانجام میرساندند.

با اینکه امر تبلیغ از سال ۱۹۶۱ با سرعت رو به توسعه میرفت چون عده‌ای از اجتناب هنوز از درک اهمیت تبلیغ کما هو حقه آگاه نبودند، در اول کار دچار تردید گردیدند. رحمت مفصلاً توضیح داد که این امر مبرم یعنی مسئله تبلیغ دسته جمعی را جمال اقدس ایهی در لوح مبارک سلطان، خطاب به ناصرالدین شاه، پادشاه وقت ایران بیان فرموده اند. در این لوح افخم میفرمایند:

لو علم الناس ماوراء الختام من رحیق رحمة ربهم العزيز العلام لبذوا الملام
و استرضوا عن الغلام و اما الان حجیونی بحجاب الظلام انذی نسجوه بایدی
الظنون و الاوهام سوف تشق يد البيضاء جیباً لهذه الليلة اندلما و یفتح الله
لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیہ الناس افواجاً ... (۱۲)

بهر حال محفل روحانی منی طرح تنظیمی را بین اعضاء جامعه بهائی توزیع نمود و اقدامات لازمه را آغاز کرد و نتایج قابل ملاحظه ای نیز حاصل گردید. یانکی لئونگ مینوسد:

موفقیت ما فوق انتظار بود. ایواب قراء و قصابات یکی پس از دیگری مفتوح شد و افواج مقبلین به مدینه حضرت ربّ العالمین داخل گشتند. هم اکنون هزاران نفر از این ارواح بچاک به عرفان مظهر ظهور مالک افلاک فائز گردیده اند.

رحمت ضمن عریضه خود بساحت بیت العدل اعظم آمادگی یاران مالزیا را برای نشر نفعات الهی در هنگ کنگ و تایوان اعلام داشت و متذکر گردید که آنان برای آینده ایلم که تبلیغ امرالله در خاک اصلی چین میسر گردد تعلیم میبینند و آماده میگردند. در ملاقات دو روزه که در ماه جون ۱۹۷۶ با محفل ملی داشت پیشنهاد کرد که سال مزبور به تعلیم و تربیت نسوان و اطفال اختصاص یابد. این پیشنهاد مورد تصویب واقع شد و طرح اجرایی جزئیات آن آماده گردید. طرح مذکور متضمن ازدیاد کلاسهای بهائی برای اطفال، ترجمه و نشر آثار و کتب امری بزبان تامیل Tamil آغاز یک برنامه سه ساله تعلیماتی با همراهی و کمک محفل ملی هندوستان به منظور تعلیم و تربیت مادران و کودکان و استفاده از مؤسسه آموزشی بنگلور Bangalore برای آموزش زنان بود. در مدرسه ملی تابستانه که در سال ۱۹۷۷ در پرت دیکسون Port Dicson تشکیل شد، در حدود هزار نفر از احماء شرکت نمودند. یکصد نفر آنان از بومیان مالزیائی بودند که سال گذشته بشرف ایمان نائل گشته بودند. رحمت در این مدرسه از بلایا و مصائبی که به احبای ایران وارد شده سخن گفت و اظهار داشت که گرچه آثار آن در آزمان معلوم نبود ولی نتایج مثبت آن دو سال بعد بمنصه ظهور رسید:

امر بهائی فی الواقع در بهبوحة بلایا و تضییقات برشد بیشتر و توسعه سریعتر نائل شده است. شاید بتوان گفت که نیمه ای از موفقیتهای تبلیغی در جهان در اثر مجاهدات یاران و نیم دیگر در نتیجه فعالیتهای معاندین امر بدست آمده است و حتی بعقیده من سهم مخالفین در این زمینه بیشتر و مؤثرتر بوده است.

علماء سوء از بدو ظهور امر بدیع از فراز منابر فریاد وادینا بر آوردند و دین جدید را هادم بنیان شریعت اسلام وانمود کردند و پیروان مظلوم حضرت رب العالمین را مستحق مرگ و قتل دانستند. با اینهمه حضرت بهاءالله فرموده اند که این مردم نادان در حقیقت منادیان امر الهی هستند در حالیکه خود آنان غافلند. حضرت عبدالبهاء بیان میفرمایند که هر عقیده ای که با مخالفت شدید دشمنان روبرو گردد رشدش سریعتر و بنیانش قویتر میگردد. همچنین میفرمایند که اعداء امرالله دست خود را بخون شهدای امر آغشتند ولی از اثر قطرات خون این شهیدان صدها نفوس مؤمنه بخلعت ایمان فائز شدند. براستی راه خدا طریقی مخصوص است. از یکی از افراد خانواده سروستانی که از خانواده های بسیار مؤمن ایرانی است سؤال کردم که اقبال این خانواده بامر مبارک چگونه بوده است؟ در جواب اظهار داشت که پدرش روز عید نوروز لباس نو در بر کرده و برای دیدار دوستانش عازم میشود در سر راه جماعتی را مشاهده میکند که قصد اعدام کسی را دارند و وقتی هورت محکوم را سؤال میکند بوی میگویند که این شخص بابی است و مستحق قتل است. پدرم برای تماشا بجلو میرود و در موقعی که جلاد سر محکوم را از تن جدا میکند قطره ای از خون وی روی کفش پدرم میچکد و او را شدیداً منقلب میسازد. پس از این حادثه وی به تحریر حقیقت میپردازد و بامر بهائی مؤمن میشود. در حقیقت قطره ای از خون یک شهید باعث ایمان همه افراد یک خانواده بزرگ میگردد.

پسر نو جوان دیگری که فقط دوازده سال داشت در اصفهان برای تماشای شهادت جوانی بهائی راهی بازار شد. شهادت این شخص مظلوم اثر شدیدی بر روح پسر جوان گذاشت و چون موضوع را برای پدرش تعریف کرد مورد تنبیه قرار گرفت که میباید با گفتن این مطالب مردم وی را نیز بهائی تصور کنند. پسر فریاد زد که البته میخواهد بهائی باشد و سپس از خانه گریخت و هرگز مراجعت نکرد. بن جوان حساس جد فیروزکظم زاده عضو محفل ملی آمریکا و فرم ارباب مهاجر کلمبیا (عضو بیت العدل اعظم الهی) است ایمان افراد دو خانواده ارجمند بهائی نتیجه شهادت یک بهائی مظلوم است که نمونه ای از پیشرفت امر الهی را بدست معاندین و دشمنان مجسم میسازد.

حضرت ولی امرالله رشد و نمو شجره طیبه الهیه را نتیجه احراق دماء پاک شهدای امر بیان میفرمایند. در بیش از یکصد سال شهدای ایران بخاطر ایمان

بامر جمال مبارک بمیدان فدا شتافتند و سر و جان را در راه او باختند. ستم هنوز امر الهی در موطن اصلی در دوران مقهوریت بر میبرد و در معرض ظلم و ستم و ایذاء و اذیت و قتل و شهادت قرار دارد. هنوز آثار عظمت و اقتدار ظاهری آن بنحو شایسته بظهور نرسیده چه که بفرموده حضرت ولی امرالله "حقایق مکنونه مستوره در خلف حجاب حکمت مقننه است." ولی آیا احراق دماء این شهیدان خونین کفن هدر رفته و تحصل مصائب و بلايا و عايشار و فدای قربانیان ظلم و شقاوت بی نتیجه مانده است؟ البته چنین نیست.

آثار فوران خون این شهداست که روح امر الهی را در عروق احبای الهی نباض ساخته و اشعار آنرا بتدریج بملل سائره منتقل نموده و دائره نفوذ امر الهی را براسر کره ارض اتساع داده است. هرخونی محکوم به فناست بجز دماء شهیدان امر که همواره زنده است و متحرک است و هنوز نباض است. نتیجه دماء شهداء، بیت العدل اعظم است، باسلان امر حضرت یزدان است. این خونهای مطهره هدر نرفته و نابود نشده است. به قلب خود توجه کنید، اگر هنوز میطپد این خون شهداست که در رگهای شما نباض است. پیشرفت و تقدم امر اثر مستقیم مخالفت معاندین است. ما امروز از تبلیغ جمہور و ورود افواج مؤمنین در ظل امر مبارک گفتگو میکنیم. حضرت ولی محبوب امرالله میفرمایند که امر اعز اعلی چه از جهت مادی و چه از جهت معنوی هزاران بار ترقی خواهد کرد. اگر امروز هزار نفر هستیم بزودی به میلیونها بالغ خواهیم شد و اگر یک میلیون نفریم به هزاران میلیون ازدیاد خواهیم یافت. چگونه این موققت بدست خواهد آمد؟

حضرت ولی امرالله تقدم آئین الهی را در سه مرحله پیش بینی فرموده اند: استقرار امر مبارک، انتشار آئین بهائی، و مرحله سوم معاندت و مخالفت با دیانت الهی که منجر به اعلان عمومی و ورود افواج مؤمنین خواهد شد. اعلان عمومی امر بستگی شدید به مخالفت معاندین دارد و بدون مقاومت دشمنان امر الهی اعلام وسیع عمومی نخواهد یافت. حضرت ولی امرالله در خصوص اروپا میفرمایند که بدو باید سعی شود که امر الهی در سراسر این قاره منتشر شود. ما میتوانیم نقشه نواحی مورد نظر مولای عزیز را ترسیم کنیم: نواحی جنوبی آلمان، ایتالیا، یونان، و جزائر دریای مدیترانه. میفرمایند باین طریق امر الهی در نواحی اروپا که ادیان غتیقه در آن مستقر است

اشاعه خواهد یافت و آنرا از خواب سنگین خود بیدار خواهد نمود و به بی تفاوتی آنان خاتمه خواهد داد. حضرت ولی‌ام‌الله کلمه بی تفاوتی، بی‌عالی، سبات Lethargy ذکر میفرمایند. آنان به مخالفت با امر بهائی قیام خواهند کرد و این مخالفت بنحوی به اعلان و اعلام امر مبارک کمک خواهد کرد که انجامش بوسیله خود ما ابتدا مقدور نبوده است. پس از این مخالفتهاست که امر الهی از دوره مجهولیت خارج خواهد شد.

زمانیکه معاندین مردم بگویند بسخن بهائیان توجه نکنید آنوقت است که نفوس مشتاق استماع پیام حضرت بهاء‌الله میگردند. حضرت عبدالبهاء میفرمایند حرکت باران از نقطه ای بنقطه دیگر موجب انتشار امر مبارک شده و سبب تحری نفوس در دیانت بهائی خواهد شد. و موجبات ورود آنان را به شریعت الهی فراهم خواهد نمود. وقایعی که در دوران اولیه امر پیش آمده است مجدداً تکرار خواهد شد. حضرت عبدالبهاء هشدار میدهند که کلیته ادیان با جمیع قوای مادی و معنوی خود بر اطفاء نار موقده ریائیه قیام خواهند نمود و این خود موجب اعلان امر جمال اقدس ابهی و استقبال افواج مؤمنین خواهد گردید.

نتیجه دیگری که از مخالفت معاندین حاصل میشود. تقویت بنیه معنوی یاران در مقابل امتحانات و افتتانات الهی است که مترجم میشود تا چه حد در امر ثابت و راسخیم. بفرموده حضرت عبدالبهاء، در موسم بهاران همگان مدتی دوستی و محبتند ولی در احوال نزول بلایا و مصائب است که اگر دوست باقی بمانند، معنای حقیقی دوستی مصداق پیدا میکند. ایمان ما نیز باید به محک امتحان زده شود. در قرآن کریم میفرماید:

«الم احسب الناس ان یقولوا آمنا و هم لایفتنون» (آیا اگر مردم اظهار ایمان کردند امتحان نخواهند شد؟)

حضرت ولی‌ام‌الله میفرمایند که امتحان و افتتان مؤمن راسخ را از مدعی متزلزل ممتاز میسازد. متأسفانه اجزاء در همه حال در معرض امتحان بوده و مفوی از آن ندارند. دیانت بهائی امری است الهی و فقط با مجاهدت صمیمانه مؤمنین حقیقی برشد و تعالی شایسته خود ادامه خواهد داد. نتیجه دیگر مخالفت و معاندت دشمنان، استقلال امر و انفصال آن از شرایع سالفه است. نظر و برداشت ما از وقایع و حوادث با آنچه هیات‌کل مقتسه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌ام‌الله میفرمایند کاملاً متفاوت است. فی المثل

یاران الهی در کشور مصر در مورد تدفین متصاعدین الی الله دچار مشکلات و تضییقات شدیدی از طرف مسلمین گردیدند و دادگاه اسلامی آن دیار نیز علیه اجبّاء حکم صادر کرد و دیانت بهائی را مانند سایر ادیان چون مسیحیت و کلیسی بکلی از اسلام مجزّی و مستقل شناخت. در دادگاه استیناف نیز رأی دادگاه محلی تأیید شد و بهائیان را مرتد و خارج از دیانت اسلام و دارای کتاب و احکامی جدا از احکام اسلامی دانست. نتیجه آن شد که یاران افسرده و دلسرد شده و خود را درمقابله با حوادث ناتوان یافتند. ولی این اتفاق از دید حضرت ولیّ محبوب امرالله یکی از انتصارات و فتوحات عظیمه جامعه جهانی بهائی تلقی گردید. هیکل مبارک این حکم را پس از آثار مقدسه بهائی مهمترین سند موجود در باره امر بهائی شمرده‌اند و با اشاره بآن اظهار داشتند که یک دادگاه اسلامی مصر که مهمترین و بزرگترین دادگاه جهان اسلام است به استقلال امر بهائی اقرار و اعتراف کرده و انفصال آنرا از شرایع عتیقه اعلام نموده است.

هیکل مبارک همواره رشد و اعتلاء امرالله را منوط به مشکلات و پیروزی امر مبارک را نتیجه بحرانهای حادثه می‌شمارند. در توقیع مبارک "قد ظهر یوم المیعاد" مخالفت و معاندت دشمنان امرالله پس از اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ و سرگونی آن جمال ازلی را از شیراز به اصفهان علّت استقبال منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، و ایمان وی بامر حضرت باب ذکر فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء زیارت مقبره منوچهرخان و تلاوت مناجات در آن مکان شریف را موجب استجاب دعای زائرین دانسته و امر فرموده‌اند که حضرات ایادی امرالله از طرف حضرتشان مزار وی را زیارت نمایند.

در این توقیع منیع نتیجه مهم سرگونی حضرت ربّ اعلیٰ به جبال آذربایجان و حضور حضرتش در مجلس ولیعهد، ناصرالدین میرزا، و مخالفت و آزار و ایذاء علماء سوء را اظهار صریح قائمیت حضرت باب شمرده‌اند چه در این مجلس در جواب علماء صراحتاً خود را موعودی شمرده‌اند که ملت اسلام قرن‌ها منتظر ظهور وی بوده است.

هیکل مبارک، شهادت حضرت باب و بلایای لاتحصائی که پس از تیراندازی به ناصرالدین شاه جمع مؤمنین را احاطه کرد و حبس و سجن جمال اقدس ابهی در سیاهچال طهران را علّت ظهور و اعلان امر خفی حضرت بهاءالله و اشراق شمس حقیقت از افق عالم امکان معرفی فرموده‌اند.

حضرت ولی امرانته فرموده اند که امر الهی بشابه شجری است که شمر آن حضرت رب اعلی بودند. زمانی که شهادت هیکل مبارک واقع شد، این میوه شیرین خرد گردید و به ذهنی مبدل شد که وقتی در چراغدان الهی روشن شد سبب نورانیت خاکدان ترابی گردید.

در وقوع و انجام مقدرات الهی هیچگونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد. هر فرد متداوما در معرض امتحان قرار میگیرد. بفرموده حضرت عبدالجبار، اشخوانهای انسان در زیر ثقل شدید امتحانات خرد میشود. حضرت اعلی میفرمایند:

« قسم بذات اقدس الهی که کل شیء امتحان میشود در کل شیء. از کل شیء بر کل شیء، بنفس کل شیء. » (۱۳)

زمانی من بذیل کرم حضرت باری تعالی متشبث گشتم که دیگران را سبب امتحان من فرمایند، برای مدتی مسرت حاصل شد ولی بعد متوجه شدم که به تنها نفوس موجب امتحان من میشوند، بلکه خود من نیز علت امتحان دیگران هستم، لذا بدعا برخاستم که بار الهی مرا نیز اسباب امتحان دیگران قرار مده. اما پس از زیارت بیان حضرت اعلی استنباطی جدید حاصل نمودم و نفس خود را علت اصلی امتحان خویش یافتم و باین نتیجه رسیدم که اغلب مردم بنفسهم خود را در معرض امتحانات الهیه قرار میدهند. لذا اکنون همواره دعای من اینست که خداوند مرا از شر نفس خودم حفظ فرماید. بعضی اوقات این بیان حضرت اعلی را ساعتها تلاوت میکنم و طلب کمک مینمایم تا در صون و حمایت حق از سطوت امتحانات شدید محفوظ و مصون بمانم.

در آثار مبارکه به کلمه "ایقان" بر میخوریم آیا منظور از این کلمه آن نیست که در هنگام بروز امتحانات الهی ثابت و راسخ بمانیم؟

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس در خصوص "ایقان اعظم" آنرا بصراحت و سادگی ایمان و اعتقاد به هر آنچه از قدم اعلی جاری شده بیان میفرمایند. اگر آسمان را زمین بنامد و یا زمین را آسمان گوید، چون و چرا جبر نیست و باید مورد قبول قرار گیرد. نظریات شخصی و قضاوت در باره بیانات مبارکه باید بکلی متروک شود. البته قبل از ایمان باید سؤال کرد و تحری حقیقت نمود ولی پس از ایمان به حضرت بهاء الله اطاعت صرفه از همه بیانات و احکام الهی را باید دقیقاً رعایت کرد.

جمال اقدس الهی امرالهی را عظیم و سهل بیان میفرمایند، عظیم است زیرا هر پانصد هزار سال ظهور میفرمایند و سهل است چون هر موضوعی را براحتی میتوان از دیدگاه حق ملاحظه نمود. چون باین مرحله از ایقان واصل کردیم بفرموده حضرت بهاءالله از امتحانات الهیه مصون خواهیم ماند.

حضرت ولی امرالله میفرمایند:

هر طرفان انقلاب و غلیان غلّ و بغضاء در قلوب مشرکین تزیاید جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جند الهی شدت نماید اشعه تانید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمه نافذة جامعه بر مدعیان مکشوف تر و واضح تر گردد. (۱۴)

شاید درک این مسئله برای بعضی نفوس دشوار باشد ولی موضوع بسیار روشن و واضح است. هر وقت امر مبارک در کوشه از جهان با مخالفتها و تضییقات روبرو گشته در کوشه دیگری از جهان به موفقیت شایانی دست یافته است.

حضرت بهاءالله میفرمایند:

«لو یسترون النور فی البرّ انه یظهر من قطب البخر و یقول انی محیی العالمین» آگر دشمنان پرکین نور این امر اعظم را در خشکیهای جهان محو نمایند روشنایی آن از دریاهاى بعیده سر برآورد و فریاد زند منم حیاتبخش جهانیان* (۱۵)

از آنجا که دیانت بهانی امری واحد است لذا مخالفت با آن در نقطه‌ای موجبات تشجیع و تشویق اجباء برای انجام خدمات و مجاهدات بیشتری در نقطه دیگر را فراهم میسازد.

احراز فتح و فیروزی اجباء در انجام اهداف نقشه جهاد کبیرا کبر دهاله نتیجه مستقیم بلایا و مصائب وارده بر باران در مهد امرالله بوده است. در سال ۱۹۵۵ هشت نفس مقتس از بهانیان ایران بشهادت رسیدند. شمه آن پیشرفت و تقدم امر در سایر نقاط جهان گردید. اقبال دسته جمعی نفوس در غرب آفریقا، در جزائر جبلبرت و مجمع الجزائر متناوای شروع شد و این مصداق بیان مبارک بود که فرموده اند نور این امر خاموش شدنی نیست.

حضرت ولی امرالله فرموده اند که هر مانع و توقفی موجبات تقدم و پیشرفت را فراهم مینماید. زمانی که انجام اهداف نقشه دو ساله را برای قاره آسیا بعهده اجنای انگلستان محول فرمودند به آنان متذکر شدند که از همان اوان

شروع اقدامات امکان توقف وجود دارد و انتظار حدوث مشکلات میرود ولی هر توقفی علت پیشرفت عظیم تری خواهد بود. همچنین فرموده اند اگر متوجه شدیم که با وجود سعی و کوشش و تلاوت دعا و مناجات مشکلات بوجود حل نمیگردد نباید مایوس شویم، چه ادعیه ما مسلماً بنحو دیگری مستجاب خواهد گردید. تغییر و تبدیل جهان کار سهل و ساده ای نیست. همه آموز در قبضه قدرت حضرت بهاءالله، بانی شریعت الله و صاحب امر و عالم بر مقتضیات عالم امکان میباشد. اکنون ما باید همه امور را از دیدگاه بیت العدل اعظم الهی ملاحظه کنیم نه نظر گاه خود. اوامر بیت العدل اعظم را سرلوحه اقدامات خویش قرار دهیم و به یقین مبین بدانیم که عاقبت فتح و ظفر روحانی نصیب ما خواهد شد.

در گزارشی که در این کنفرانس مطرح گردید ذکر شده است که قبیله " اصلی" مقام اول را در کثرت جمعیت بهائی در بین اقلیتهای نژادی در مالزی احرار و بیشترین تبرع را بصندوق محفل روحانی ملی تقدیم نموده است. رحمت اختصاصاً با این نفوس مخلصه ملاقات و همراه آنان بر روی زمین نشست و درکمال محبت و وداد بزبان مالایائی با آنان سخن گفت و چون از مشقات وارده بر اجباء و امتحانات الهیه شمه ای بیان داشت ناگاه سیل اشک از دیدگانش جاری شد. هیچگاه چنین حالتی در وی دیده نشده بود. پس از ختم جلسه بپا ایستاد با یکایک یاران مصافحه کرد و آنان را در آغوش گرفت و وداع نمود.

در اگست ۱۹۷۸ رحمت مجدداً به مالزی مسافرت نمود و با محفل روحانی ملی در جزئیات مسائل مربوط به نقشه پنجساله به مشورت نشست. وی در یادداشتهای خود مینویسد:

در مدرسه تابستانه کوالا لامپور گروه کثیری از اجباء را ملاقات کردم و با جناب ناگارات نام، مشاور قاره ای و سایر نفوس به تفصیل مشورت کردم. چهار نقطه در غرب و شرق مالزی برای اقدامات تسلیفی آنان انتخاب گردید که مبنعین تمام وقت بهمان نحو که در هندوستان معمول است بنقاط مزبور اعزام گردند.

در آخرین یادداشتهای رحمت در مورد مالزی بتاريخ ۱۸ اپریل ۱۹۷۹ اسامی یاران الهی و نقاط مختلف مالزی در صفحات متعدد ثبت گردیده و نام نفوسی

زاران
دلی
اگر
للات
گری
ست
ر و
از
رامر
دانیم

که بایستی برای کمک با امر تبلیغ از آنان دعوت بعمل آید نیز مشخص شده است. در این زمان مسئله تبلیغ چینی ها و دم نقاط و نواحی محل سکونت آنها و افرادی که میتوانند در این زمینه کمک نمایند تمام افکار رحمت را به خود مشغول میداشت. در آخرین صفحه یادداشت مربوط به مالزیا می‌نویسد:

در خواب شهرهای بسیاری را مملو از احبّاء مشاهده کردم و همچنین در رؤیا حضرت عبدالبهاء را زیارت کردم که در کمال مسرت مرا مخاطب قرار داده و فرمودند که چهارهزار بهائی تازه تصدیق در نقاط مختلف یوگاندا و سایر بلاد وجود داشتند.

جناب یین‌هونگ شون Yin Hong Shuen رئیس محفل روحانی ملی مالزیا، خدمات رحمت را در آن کشور و احساسات و عواطف یاران را نسبت به او چنین توصیف مینماید:

دکتر مهاجر جوهر اخلاص و صمیمیت بود، بطور طبیعی و در نهایت سهولت با مردم تماس و رابطه برقرار میکرد. اگر در انجام وظائف روحانیت خود تصور می‌ورزیدیم در کمال محبت بنحوی غیر قابل توجیه ولی بسیار مؤثر ما را متذکر میداشت. چنانچه در مذاکرات نظری منفی ابراز میگشت بلافاصله و بدون اظهار کدورت و عصبانیت، موضوع خود را تغییر میداد. دکتر مهاجر نه با گفتار بلکه با کردار بصورت سرمشقی برای ترقی و پیشرفت ما در آمده بود و محرک و مشوق مثبت ما در خدمات امری محسوب میگردید. او پذیرای سخنان ما و نظریات ما بود، از دیگران سؤال میکرد و همگان را در اتخاذ تصمیم شریک مینمود. آنگاه که بانجام اهداف خود موفّق میشدیم یا خواسته‌های ایشانرا در خصوص اعزام مهاجر به نقاطی مانند آفریقا که حتی در رویاء نیز تصور وجود آن نواحی را نمیکردیم بانجام می‌رساندیم و یا به مجاهدات تبلیغی در نقاط صعب و سخت موفّق میگشتیم، ضمن تقدیر از خدمات گذشته با تبسم و خوشرویی وظائف دیگری را بعهدہ ما میگذاشت. همکاری با وی چون بالا رفتن از کوه بود. بمحض اینکه به قلّه کوه صعود کرده و میخواستیم نفسی تازه کنیم، قلّه دیگری را نشان میداد و ما را بفتح آن تشویق مینمود. دکتر مهاجر هیچگاه توقف نمی نمود و از حرکت و پیشرفت باز نمی ماند و ما نیز همواره حتی با وجود خستگی و کسالت مشتاقانه راهنماییهای وی را پذیرا شده و خواستههای او را صمیمانه به مرحمت

مقام
ترین
این
وداد
انات
بنین
اران
ملی
های
با
ردم
دید
یور
می
سی

اجرا در میاوردیم. او هرگز سخن سخت نمیگفت. با مفاهیمی ساده نقطه نظر های توسعه و پیشرفت نظم نویسی را که حضرت ولی امرالله و معهداعلی به ارتفاع آن مشغول هستند مجسم و مصور میساخت.

اگر کسی از من سوال نماید که اسباب و ابزار پیشرفت جامعه بهائی مالزی در سی سال گذشته چه بوده است خواهی گفت دکتر مهاجر مانند رهبر ارکستری ما نوازندگان را بصورت فردی و جمعی جدا ستانده و با صمیمیت تعلیم داد و رهبری نمود که هر یک به تنهایی و در ارتباط و هم آهنگی با سایر نوازندگان نقش خود را موفّقانه ایفاء نمودیم.

فیلیپین

مجمع الجزائر فیلیپین از نقطه نظر جغرافیائی با جزائر آسوریزی که ما مدت هشت سال در آن کشور اقامت داشتیم بسیار نزدیک است ولی فرهنگ و زبان و آداب این دو کشور با یکدیگر متفاوت می باشد رحمت در سال ۱۹۶۱ اولین بار برای بررسی امکانات تبلیغی و آشنائی با آداب و فرهنگ محلی به فیلیپین عزیمت نمود.

اولین مبلغ بهائی که از فیلیپین دیدن کرد میس مارشاروت بود که پس از دیدار هنگ کنگ در سال ۱۹۲۴ در مانیلا توقف نمود و سخنرانی و در باره امر بهائی در روزنامه های مانیلا چاپ و منتشر گردید. یک جوان بیبیینی بنام فلیکس مادلا Felix Maddela که روحا مشتاق حقیقت بود و مسکها در جستجوی آئین مورد نظر خویش، مقاله میس مارشاروت را در باره روزنامه ای که بدور پشیر ابتیاعی وی پیچیده شده بود، دید و با مطالعه آن با امر بهائی آشنا شد. این جوان که اولین بهائی فیلیپین محسوب میگردد توسط تعداد فراد خانواده خود را بامر مبارک مؤمن سازد. اولین بهائی که این خانواده ملاقات کرد یک سرباز امریکائی بود بنام الوین بلوم Alvin Blum که در سال ۱۹۴۵ پس از جنگ بین الممسن به سولانو Solano مرکز بهائیان اولیه بیبیین رفته بود.

زمانی که رحمت در سال ۱۹۶۱ وارد مانیلا شد بیبیین دارای دو محفل محلی و تعداد دوست نفر بهائی بود. او مسافرت خود را بین کشور چنین شرح میدهد:

روز سوم مارچ از ویتنام به فیلیپین رفته و حده آلود بورتی و خانم گومز و

بیل آلیسون بملاقات آمده بودند. شب در جلسه اجتهاء حاضر شدیم. عصر شهر و به خصوص دانشکده فیلیپین را که چهارده هزار دانشجو دارد دیدیم.

چهارم مارچ صبح زود سحری خوردیم و ساعت شش ونیم از مانیلا بسوی سانتیاگو حرکت کردیم. تمام روز در راه بودیم. بیل آلیسون همراه بود و از هر طرف و هر جهت صحبت شد. در آنجا شنیدیم که بیل ده روز دیگر بجزیره جنوبی فیلیپین، میندانائو، حرکت خواهد کرد و در بین قبائل مأموریت دولتی دارد شاید دو سال بماند. چه مزده مبارکی است شاید شروع تبلیغ قبائل است. خلاصه در این دو روزه که با بیل بودیم همه گونه از استعدادات قبائل و طرز کار در آنجا صحبت شد. شب ساعت هفت ونیم به سانتیاگو رسیدیم.

صبح ساعت پنج سحری خوردیم و بطرف منزل اجتهاء حرکت کردیم. از شش گذشته بود که به حظیره القدس رسیدیم و چشم دلان بزیارت وجوه نورانیه بهائیان حقیقی و اصلی فیلیپین روشن شد. گفتند هنوز از قراء مجاوره جمعی اینجا هستند و منتظرند، تا ظهر با ایشان جلسه داشتیم. هم صحبت و هم مشورت شد. جلسه ای روحانی و نورانی و آسمانی بود.

راجع به تبلیغ قبائل صحبت شد گفتند که در قراء مجاوره ها قبيله ساکنند که دسترسی بآنها کار آسانی است و محتاج صرف وقت کمی است. تصمیم گرفتند که رئیس و معاون رئیس محفل که هر دو از ملاکهای محل هستند و کار مستقل و پر زحمتی ندارند باین قبائل مسافرت نمایند و یک هفته بمانند و به تبلیغ و ترویج مشغول گردند و بعد این مسافرتها را تکرار نمایند و ادامه دهند. گفتند که یک راه را خودشان میپردازند و برای برگشتن قرار شد که از صندوق کمک دریافت نمایند و چون صندوقی در کار نبود قرار شد صندوق تأسیس نمایند و هر کس بفرخور خود ده پزو و یک پزو داد و جمعاً چهل و دو پزو جمع شد و حال آنکه بیش از ده پزو لازم نداشتند.

نمیدانم چرا در این صبح نورانی اینقدر قلبم روشن بود. میدیدم که مردانی قوی و بلند همت کمرهای خود را محکم کرده اند که راه بس دور و درازی را به پیمایند. نگاهشان بآسمانهاست که تأییدی از عالم بالا برسد و ممد ایشان گردد.

روز پنجم مارچ و ایام مبارک میام بود یادم آمد در هفت سال قبل در چنین ایامی مسافرتهاى متفاوتی شروع شد که در راه روز میگرستم و سفر

می‌کردم. سه روز طول کشید به سیرارکت اولو Sirareket Ulu رفتم. اولین سفر متناوای بود حالا در این سفر مبارک به قراء فیلیپین منطبق و مقابل شد. کاش سالی نوزده ماه صیام بود و همه ایام مبارک سفر به قراء و قصبات بود. در این قریه مبارکه سانتیاگو سری خفته است که قلب را نور می‌بخشد چه که نفوس خاضعه، خاشعہ‌شی بخدمت امرالله قانمند و حالا قصد مسافرت به قبائل دور افتاده دارند. خدایا انیس و مونس آنها باش.

مسافرت بعدی رحمت به فیلیپین در ماه مارچ ۱۹۶۲ صورت گرفت. وی در این سفر مهاجرین آمریکائی اورفا دورتی، جک دیویس و بیل آلیسون راتشویق کرد که مانیل را ترک نموده و در سایر جزائر اقامت نمایند. اورفا در آنوقت مهاجر سبو Cebu بود و بخدمت و تبلیغ در آن جزیره ادامه داد. جک دیویس پیشنهاد رحمت را پذیرفت و به سانتیاگو عزیمت نمود. در ضمن این مسافرت و در بیت تبلیغی که با حضور رحمت تشکیل شده بود یک معلم جوان بنام ویسنته سامانیگو Vicente Samaniego (Vic) بفوز ایمان فائز و بجرگه اهل بهاء درآمد. این نفس نفیس کمتر از یکماه به تحرّی حقیقت پرداخته و آثار امری را مطالعه کرده بود. جناب سامانیگو پس به تبلیغ و هدایت هزاران نفوس موفق شد، بعضویت محفل روحانی ملی انتخاب گردید و سپس بعضویت هیئت معاونت امرالله منصوب و بعداً از طرف بیت العدل اعظم الهی بسمت مشاور قارذای آسیا مفتخر و متباهی گردید. جناب سامانیگو اظهار میدارد:

جناب دکتر مهاجر در آنسال اقدام به تشکیل و تعلیم گروههای تبلیغی در منطقه ایزابلا Isabela و نووا ویزکایا Nueva Vizcaya بمنظور آمادگی و انجام تبلیغ جمهر را آغاز نمود.

اولین گروه که شامل اجزای قدیمی و مهاجرین آمریکائی بود در اثر بیانات و راهنماییهای دکتر مهاجر آموختند که چگونه بدون هراس تعالیم الهی را بجمع ابلاغ و ازتسجيل مؤمنین جدید استقبال کنند. باین نحو اقبال هزاران نفوس بامر مبارک تحقق یافت.

در آن سال رحمت سفرهای متعددی به فیلیپین کرد. بالتازار ماریانو Baltazar Mariano که بعدها برای خدمت به ارض اقدس رفت در یکی از این سفرها بتصدیق امر مبارک نائل آمد و سپس در معیت رحمت و سایر مهاجرین باسفار

تبلیغی متعددی به نواحی مختلف کشور فیلیپین اقدام نمود. در یکی از اسفار جناب سامانیگو و بالتازار باتفاق رحمت عازم دیفونیان Diffuncian بودند و در زیر ریزش باران شدید به قریه کوچکی در دامنه کوه بنام نراوا ریزکایا رسیدند و چون خود را برای استراحت آماده میکردند سر صدای زیادی از خانه مجاور بگوششان رسید. رحمت قبلاً شنیده بود که این اشخاص از قبیله معروف ایگوروت و احتمالاً عازم کوهستان میباشند، لذا از بالتازار در خواست کرد فوراً نزد آنان برود و طرح دوستی بریزد. صبح روز بعد رحمت و همراهان در معیت دوستان جدید، یعنی همان افراد قبیله ایگوروت از کوههای سر بفلک کشیده بالامیرفتند. پس از پنج ساعت راهپیمائی و در نهایت خستگی به قریه ایگوروتها رسیدند و در اولین خانه ای که وارد شدند اقامت کردند. این خانه از سطح زمین بالاتر و کف آن از چوب نی ساخته شده و دارای چهارستون ولی فاقد دیوار بود.

آن عده از افراد قبیله که تازه از راه رسیده بودند خبر ورود میهمانان جدید را بسایرین رساندند و در مدت قلیلی عده ای کثیر بیدار اجتاء شتافتند. رحمت بزبانی ساده بمعرفی امر بهائی پرداخت و یکی از اجتای سانتیاگو بنام دومینادور انونسایون Dominador Anuncacion آنرا بزبان ایلوکانو Ilocano ترجمه کرد. اظهار داشت که همه ما مانند انگشتان یک دست تفاوتی با یکدیگر نداریم. همه شبیه هم هستیم، دارای دو چشم، دو گوش و یک بینی. خدای واحد یکتا همه ما را آفریده و همه را دوست میدارد. سپس از همراهان خواست که با افراد قبیله صحبت کرده و جزوه معرفتی امر مبارک را که مصور است به آنان نشان داده و سؤال کنند که آیا کسی مایل است بهائی شود؟ مرد جوان خجولی بنام ژوزف دامینگو Josef Domingo که در تمام این مدت مشغول تهیه آتش و پختن برنج و ماهی خشک بود فوراً تمایل خود را ابراز و بعضی از میهمانان را بخانه سایر افراد قبیله راهنمائی کرد. رحمت در محل خود باقی ماند و به تلاوت دعا و مناجات پرداخت. بسیاری از ساکنین خانه ها بامر بهائی مؤمن شدند که بعداً باتفاق ژوزف از کوه پائین آمده و به سانتیاگو عزیمت نمودند. رحمت صبح زود از خواب بیدار شد و صدای ژوزف را که بزبان ایلوکانو جواب سؤالات را میداد استماع نمود. ژوزف از آن تاریخ زندگی خود را وقف خدمت و امرالله کرد و چندی بعد بعضویت هیئت معاونت ایادی امرالله فائز گردید و هموز بخدمات خود در آنکشور ادامه میدهد.

در مدت یک‌هفته صدها نفر به پیروان اسم اعظم پیوستند و بدین ترتیب تبلیغ دسته جمعی در کشور فیلیپین آغاز شد.

درسفر بعدی به فیلیپین که در همانسال صورت گرفت، رحمت به مبلّغین و مهاجرین تذکر داد حال وقت توسعه امر حضرت بها، الله به سایر نواحی فیلیپین فرارسیده و گسترش امر نباید به جزائر لوزان محدود شود. وی از هر یک از آنان درخواست نمود بسایر جزائر که دوستان و بستگانشان مقیم هستند سفر نموده و به هدایت آنان اقدام کنند.

درآن هفته نقاط تارلاک Tarlac، پانگاسینان Panga Sinan، نونواسیحا Nuea Ecija، زامبالس Zambales و جبال بنگونت The Benguet Mountains بر وجه امر مفتوح گردید.

رحمت در سانتیاگو باقی ماند تا بر فعالیت‌های تبلیغی نظارت نموده و به تزئین معلومات یاران از طریق تدریس تاریخ امر و توضیح تعالیم حضرت بها، الله پردازد. در آنزمان هیچگونه نشریه‌ای بزبانهای محلی در دسترس نبود و تعداد محدودی کتب امری که بزبان انگلیسی در اختیار یاران بود احتیاجات وسیع تعداد کثیر مصدّقین جدید را تأمین نمی نمود. جناب سامانیگو بخاطر می‌آورد که:

پس از یک‌هفته مبلّغین سیار یکایک به سانتیاگو باز گشته و مورد استقبال دکتر مهاجر قرار گرفتند. دکتر مهاجر که از فعالیت‌ها و مجاهدات و موفقیت‌های این خادمان آگاه و بسیار مسرور بود آنانرا تشویق و از خدماتشان قدردانی نمود. یکی از این مبلّغین که تحت تأثیر محبت و صمیمیت او واقع شده بود اظهار نمود متأسفانه موفق نشده است بیش از چند نفر را تسجیل کند. دکتر مهاجر خدمات او را ستود و اظهار داشت که همین عده نیز بسیار زیاد است. وی سپس خود به پذیرائی یاران پرداخت و آنانرا از موائد مادی نیز متنعم ساخت.

در یکی از قراء کلیه اعضاء یک خانواده کاتولیک بامر مبارک اقبال کردند. جناب دکتر مهاجر بهر یک از آنان یک سنجاق اسم اعظم اهداء نمود. در سفر بعدی متوجه گردید که سنجاق‌های اهدائی را به لباس تصویر حضرت مریم که در صدر خانه قرار داشت نصب کرده اند. دکتر مهاجر در معاشرت و ارتباط با همه مردمان نهایت درجه توجه، تفاهم، صمیمیت و محبت را مرعی میداشت.

چندماه قبل از اختتام نقشه جهاد کبیر دهساله، رحمت از جناب پیمان، حاجب دکتر ثریا و جناب دکتر آسانی که از دوستان بسیار نزدیک وی محسوب میشدند و در کشور آندونزی با روش تبلیغ جمهوری آشدنی کامل داشتند دعوت کرد که از فیلیپین دیدن کنند. در نتیجه کمک و خدمات آنان تعداد کثیری از اهالی قبیله ایلونگات و ایفونگام و سایر قبائل بامر مبارک مؤمن گشتند. رحمت دائماً تأکید میکرد که اقدامات تبلیغی باید با تزئید معلومات مصدقین و تحکیم مبانی روحانی توأم باشد. برای این منظور تعداد کثیری از مهاجرین فیلیپین و آمریکائی داوطلبانه این وظیفه خطیر را عهده دار گردیده و در نقاط مفتوحه جدید رحل اقامت افکندند.

تعداد احتبای فیلیپین تا اختتام نقشه دهساله از حدود دروست نفر به بیش از بیست هزار نفر افزایش یافت و محافل محلی از چهار محفل به صد و پنجاه محفل رسید و تعداد نقاط مفتوحه از هشت نقطه به نهصد و چهل و شش نقطه بالغ گردید. چند ماه قبل از اعلان نقشه نهساله، در سال ۱۹۶۳، رحمت باتفاق بالتازار ماریانو Baltazar Mariano و چند نفر از یاران بمنظور ابلاغ پیام حضرت بهاءالله بمردم جزیره میندانائو Mindanao به آن نقطه عزیمت نمود. وی بدو برای کسب اطلاع از اوضاع قبائل متعددی که در آنجا ساکن هستند به کمیسیون ملی ادغام (C.N.I.) در داواو Davao مراجعه و در آن محل با داتو ایلوی ایپا Datu Eloy Epa رئیس قبیله بیلاآن Bilaan ملاقات کرد. داتو رحمت را بخانه خود دعوت نمود و باتفاق نماینده کمیسیون ادغام و بالتازار بطرف قریه وی عزیمت نمودند. هنگام ورود به تالامباتو Talambato دو اسب برای میهمانان آماده کرده بودند ولی عبور سواره از جاده باریک و شیب دار کوهستان برای رحمت آسان نبود لذا همگی پیاده از کوه بالا رفته و پس از یکروز راهپیمائی بخانه داتو ایلوی رسیدند. خانواده ایلوی با کمال احترام به میهمانان خوش آمد گفته، دیدار آنان را از قبیله موهبتی الهی خواندند. زیرا قبلاً شخصی از خارج به آن قبیله نرفته بود. ایلوی اظهار داشت که میهمانان نور و روشنائی بدنای تاریک آنان بخشیده و امیدوار است که قبیله وی از پرتو انوار الهی که دکتر با خود آورده درخشند گردد.

داتو ایلوی اولین رئیس قبیله در کشور فیلیپین بود که بامر مبارک اقبال کرد و پانزده نفر از افراد قبیله نیز بوی تأسی نموده و تسجیل شدند.

رحمت باین مؤمنین جدید پیشنهاد کرد که در ساختمان یک حظیره القدس در محلی مرتفع اقدام نمایند و داتو ایلوی خود بعهده گرفت که آن بنا را در مدت

شش ماه آماده کند.

قبیله مذکور در ظلّ امر باقی ماند و تعدادشان افزایش یافت. ویسنته سامانیگو در باره یکی از سفرهای رحمت به داواو Davao مینویسد:

داتو برای ملاقات دکتر مهاجر به داواو آمد و با اینکه کفش باعث ناراحتی و خستگی وی میشد معهداً با احترام دکتر مهاجر کفش پوشیده بود و بمحض ورود از فرط خستگی روی تخت دکتر مهاجر دراز کشید و بخواب رفت. درستانش میخواستند کفشهایش را از پا در آورند ولی دکتر مهاجر مانع شد و گفت که خستگی داتو را پس از این مسافرت طولانی کاملاً درک میکند و بهتر است مزاحم استراحت او نشویم.

داتو رحمت را "هوماجر" مینامید و رحمت این نام جدید را می پسندید و اوقاتیکه با داتو بود خود را هوماجر خطاب میکرد. وی با داتو مانند یک برادر واقعی رفتار مینمود و نهایت صمیمیت و محبت را نسبت بوی ابراز میداشت. داتو متقابلاً رحمت را یکی از اعضاء خانواده خود میشمرد و بهمان نحو با وی معامله میکرد.

رحمت باتفاق بالتازار از تمام جزائر میندانائو Mindanao دیدار کرد. ضمن این دیدارها اولین فرد از قبیله مانوبو Manobo با امر حضرت بهاءالله مؤمن گردید. از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ من و گیسو در ارض اقدس اقامت داشتیم. رحمت، که بطور معمول در سفرهای طولانی در نقاط مختلف عالم بسر میبرد، گهگاهی برای مدتی کوتاه به حيفا میآمد. ما در ارض اقدس محل زندگی شخصی نداشتیم و درخانه والدینم بسر میبردیم. در سال ۱۹۶۳ پس از شرکت در گنگره جهانی بهائی در لندن، تصمیم گرفتیم به فیلیپین مهاجرت کنیم. چند ماه قبل از تشکیل اولین کانونشن ملی آن کشور به مانیل وارد شدیم. رحمت از این اقدام ما بسیار مسرور بود زیرا میتوانست اوقات بیشتری را در فیلیپین بگذراند. وی مردم این جزائر را شدیداً ستایش میکرد و اجتناب نیز متقابلاً با شور و اشتیاق نظریات و پیشنهادات وی را پذیرفته و بمرحله اجرا و عمل در میآوردند و از این رهگذر موجبات رضایت و شادمانی او را فراهم مینمودند. در تمام سالهائی که با اجتهای فیلیپین در ارتباط بودم بیاد ندارم که حتی یکبار پیشنهادات رحمت با عدم موافقت آنان روبرو شده باشد. وی بهائیان فیلیپین را سند زنده و غیر قابل انکار موقنیت طرح تبلیغ جمهور میدانست و اظهار میداشت که تبلیغ جمهور و ورود

افواج مؤمنین امری تخیلی نیست. بسیاری از نفوسی که در اوائل ایام تصدیق امر مبارک را کردند کماکان بهائیان فعالی باقی مانده و اکثر افراد خانواده و منسوبان خود را بشریعت حضرت بهاءالله دلالت نموده بودند.

خانه ما در فیلیپین بصورت مرکز فعالیتهای امری و محل ملاقات یاران با رحمت در آمد. در آن ایام اجتهاء با شور و اشتیاق و فعالیت و جنب و جوش خود را برای انتخاب نمایندگان کانونشن و اولین محفل روحانی ملی فیلیپین آماده میساختند. آقای سامانیگو میگوید:

حال وقت آن بود که ایادی امرالله جامعه‌ای را که بعنوان هموطنان جدید خویش اختیار کرده بود برای حمل مسئولیت خطیر تشکیل و اداره کانونشن ملی آماده سازد. وی یاران را در انتخاب کمیته‌ای مخصوص که عهده‌دار دعوت و حاضر کردن حداکثر نمایندگان و اجتهاء در جلسات کانونشن بود کمک و راهنمایی کرد. تشکیل کانونشن بسیار موفقیت آمیز و پر هیجان بود. جناب دکتر مهاجر در کلیه جلسات آن بعنوان نماینده بیت العدل اعظم الهی شرکت کردند. با توجه به پیشنهادات و نظریات دکتر مهاجر طرحهای اجرایی تهیه گردید تا بتوان از اخبار مربوط بکانونشن و انعقاد کنفرانسهای تبلیغی و سایر امور امری تمام افراد جامعه را مطلع ساخت. امروز نیز ما از این طرح در تمام کانونشنها و کنفرانسهای منعقد شده استفاده مینمائیم.

رحمت در اولین جلسه محفل روحانی ملی حضور یافت و در تنظیم نقشه نوین تبلیغی برای کشور فیلیپین همکاری و مساعدت نمود. گزارش محفل روحانی ملی مشعر برآنست که:

هر گاه از مشاهده ابعاد عظیم وظائف و مسئولیتهای محفل خود را تحت فشار احساس مینمودیم ایادی امرالله دکتر مهاجر با خوشرویی و تبسم ما را بکمک و مساعدت مستمر و دانی خود مطمئن ساخته و تشجیع مینمود. این اطمینان خاطر باعث آن میگردد که با فعالیت بیشتر خود را برای انجام اهداف بزرگتر آماده نمائیم. اعتماد به محبت و اعانت دکتر مهاجر سرچشمه مسرت خاطر و راحتی خیال ما محسوب میشود.

انعقاد اولین کانونشن ملی فیلیپین برای رحمت بسیار خوش آیند و غرور آمیز بود. سه نفر از نمایندگان منتخب از قبائل سیلانان Bilan، باگوبو Bagobo و مانوبو

Manobo بودند و یکنفر از آنان بعنوان سخنگوی هیئت استخراج آراء انتخاب گردید. مسوت خاطر و فرح قلبی رحمت همچون پدری که فرزندان خود را مشاهده مینمود که بعد رشد رسیده و بخدمت امر قیام نموده اند، بی حد و حصر بود. چند روز پس از خاتمه جلسات کانونشن رحمت به قصد تبلیغ با هواپیما عازم جزیره پالاوان Palawan شد ولی هواپیما بعلت نقص فنی اجباراً در سن خوزه San Jose در ناحیه میندورو Mindoro بزمین نشست. رحمت بعد ها برای من تعریف کرد بدو تصور کرده بود که بمقصد رسیده و به پالاوان وارد شده است. از فرودگاه بشهر عزیمت مینماید ولی متوجه میشود که آن محل میندورو میباشد. چند روز در آنجا توقف نموده و برای کسب اطلاع در باره قبائل مختلف جزیره به اداره شهرداری مراجعه مینماید. سپس دهقانی را پیدا کرده و باتفاق وی از طریق کوهستان پس از هشت ساعت راه پیمانی به محل سکونت قبیله مانیان Mangyans میرسد. پس از ابلاغ امر باهالی عدای از نفوس مشتاق بامر الهی اقبال مینمایند ولی چون رحمت کارتهای تسجیلی را همراه نداشت لذا نام مصدقین را روی صفحه ای کاغذ یادداشت مینماید که مصدقین جلواسم خود را امضاء کردند. این صفحه کاغذ هم اکنون در آرشیو محفل روحانی ملی فیلیپین نگاهداری میشود. یکی از رؤسای قبائل بنام لوریانو اورلا Lauriano Orella در این سفر بامر مبارک مؤمن میشود و پسرش بنام روخلیو Rogelio یکی از اطاقهای منزلش را برای فعالیتهای تبلیغی اختصاص میدهد و به تبلیغ مردم قبیله خود و تعلیم اصول دیانت بهائی میپردازد تا آنرا برای انجام انتخاب محافل روحانی آماده سازد.

این کلاس کوچک بعداً توسعه یافت و بصورت مدرسه یاد بود روخلیو اورلا در میندورو باختری درآمد که هسته مرکزی چهارمدرسه آموزشی فعلی در آن جزیره میباشد.

رحمت مکرراً از نواحی مانیان دیدن کرد و نفوس بسیاری را بشریعه الهیه رهنمون شد. متعاقباً دو مهاجر امریکائی بنام تونی مانتل مک کنت Toni Mantel McCants و تیشون کلارک Tyshon Clark باتفاق مبلغین فیلیپینی و بخصوص خانم فه سامانیگو Fe Samaniego بفقائیت در آن نواحی ادامه دادند و آن جامعه جوان بهائی که نهالی تر و تازه بود بدرختی تنومند و سایه افکن تبدیل گشت. تلگرافی که در سال ۱۹۷۷ بساحت بیت العدل اعظم الهی مخابره گردید شاهد رشد و پیشرفت جامعه مذکور است.

دو مدرسه آموزشی دیگر برای قبائل بنگونت و مانیان در میندورو خاوری تأسیس گردیده است اولین کنفرانس قبیله‌ای بهائی از ۷ تا ۹ ژانویه در مدرسه آموزشی تابلونگان با شرکت یکهزار نفر از قبیله مانیان تشکیل خواهد شد. در انتظار ورود ایادی امرالله دکترمهاجر هستیم.

یکی دیگر از اقداماتی که در این زمان انجام گرفت " پروژه دکترمهاجر" بود که هدف دراز مدت آن استقرار یک مدرسه حرفه‌ای کشاورزی بمنظور خدمت و کمک به مؤمنین قبیله مانیان محسوب میگردد. محفل روحانی ملی با اعاناتی که بنام رحمت‌رسیده بود در سال ۱۹۸۰ به این منظور اقدام بخريد بیزده هکتار زمین نمود. "مؤسسه مهاجر" فعالیت خود را با تعلیم نوزده نفر از جوانان قبیله مانیان آغاز کرد تا این جوانان بتوانند به تربیت و آموزش اطفال قبیله مشغول گردند.

رحمت در تمام مراحل و جریانات رشد و توسعه امر در فیلیپین فعالیتها را داشته. محفل روحانی ملی نیز وی را چه در مواقعی که در فیلیپین بسر میبرد و یا در سایر نقاط جهان در اسفار تبلیغی بود از اوضاع امری با خبر میساخت و با او بمشورت میپرداخت.

کشور فیلیپین اکنون برای من و گیسو در حکم وطن محسوب میشد و اجتناب آنسامان از افراد خانواده ما بحساب میآمدند. رحمت اغلب خدماتی را بمن رجوع میکرد که باید بفوریت بانجام میرساندم. اولین وظیفه‌ای که بعهد من محول نمود ترجمه آثار امری بزبانهای مختلفه محلی بود، که ابدأ اطلاعی از آن نداشتم ولی رحمت این مشکل را مانع انجام آن نمیدانست. او، من و یک بهائی فیلیپینی را به "مرکز ترجمه" در مانیل برد و راهنمایی نمود تا مترجمی برای کتب مورد نظر پیدا کنیم. کتب و آثاری که ترجمه میشد قبل از انتشار توسط لجنه‌ای مخصوص بررسی میگردد. رحمت برای چاپ آنها با مطبوعه‌های مختلف تماس میگرفت و سر انجام بسیاری از این ترجمه‌ها بزبانهای محلی چاپ و منتشر شد. برای تأمین هزینه‌های مربوطه در مسافرت به مهدامرالله، از محفل روحانی ملی ایران خواستار استعانت و کمک مالی میشد که مورد قبول و پذیرش قرار میگرفت.

افزایش تعداد اجتناب، تهیه دفتر و محل کار برای محفل روحانی ملی را ضروری مینمود، ولی با اینکه خرید حظیرةالقدس ملی جزء اهداف نقشه نهساله منظور شده بود بعلت گرانی بهای مستغلات و کمبود امکانات مالی تهیه این مرکز به تعویق افتاد.

رحمت چندماه قبل از عزیمت به آمریکای جنوبی تصمیم به آموختن زبان اسپانیولی گرفت تا خود بتواند با اهالی آندیار بآن زبان تکلم نماید، بدین منظور با اگهی در روزنامه معلّمی یافت و به تحصیل پرداخت. هنوز چند جلسه از کلاس زبان اسپانیولی نگذشته بود که رحمت با مسرت فراوان اعلام داشت که مشکل تهیه مرکز بهائی حل گردیده است، زیرا معلّم اسپانیولی قصد فروش خانه زیبای خود را که در محل مناسبی در مرکز شهر بود داشت و قیمت آن نیز با امکانات مالی محفل تطبیق مینمود. خانه مذکور امتیاع شد و یکی از اهداف نقشه نه ساله بدین ترتیب بانجام رسید. پس از دوسال این خانه تخریب گردید و بجای آن بنای بزرگتری ساخته شد. در سال ۱۹۸۸ این بنا تعمیر و نوسازی گردید و اکنون یکی از زیباترین ابنیه عالم بهائی محسوب میگردد.

رحمت اظهارمیداشت که اگر آموختن زبان اسپانیولی بهمان سرعتی که مرکز بهائی تهیه شد پیشرفت مینمود دیگر هیچ گله و شکایتی نداشت. وی بعلت فشار کار و ازدیاد امورمحوّله ناچار از ادامه تحصیل زبان اسپانیولی منصرف گردید.

وی هر ساله نظریات و پیشنهادات جدیدی به محفل روحانی ملی ارائه میداد که معمولاً از طرف آن محفل تصویب شده و بمرحله اجرا در میآمد. در سال ۱۹۶۵ تبلیغ در زندانهای دولتی را مطرح کرد. اولین نفس مقتسی که باینکار اقدام کرد خانم لونیزا مایاگومز Luisa Mapa Gomes معروف به مامسو Mumso خانمی هفتادوپنج ساله و از خانواده‌ای اشرافی بود. وی در سال ۱۹۵۳ بامر مبارک ایمان آورده و اولین بهائی مانیل محسوب میگردد. منزل مجلّلی در ساحل دریا داشت که همواره بر روی اجزاء باز بود. گاه مهاجرین ماهها در خانه مامسو اقامت میکردند و همه بازدیدکنندگان میهمان وی بودند. روابط این خانم با رحمت بسیار صمیمانه بود. وی بمن اظهار کرد اول بار که رحمت را در فرودگاه ملاقات نموده بود محبت او در قلبش جایگزین گردید. نوا گومز دولای Neva Gomez Dulay دختر مامسو حکایت میکند:

تنها چیزی که مامسو را خوشحال مینمود و متأسفانه از آن کمتر برخوردار میشد خبر ورود دکتر مهاجر به مانیل بود. میگفت مادرش دکتر مهاجر را ستایش میکرد و او را داماد خود مینامید زیرا، ایران، همسر دکتر مهاجر را دختر خوش میدانست. یکبار اطاقی را در طبقه فوقانی منزل برای اقامت دکتر مهاجر تعمیر کلی نمود و پرده‌های آنرا عوض کرد. من مطمئن بودم دکتر مهاجر نیز محبتهای مادرم را قدر مینهد و بدون وقفه بدینار او

میشتابد. در سال ۱۹۷۷ یعنی آخرین باری که آندو به ملاقات یکدیگر نائل آمدند دکتر مهاجر از گروه موسیقی جوانان درخواست کرد که به منزل مادرم بروند و در زیر پنجره اطاقش در خیابان با نواختن گیتار و خواندن آوازی که بسیار دوست میداشت و از آن لذت میبرد خوشحال و مسرورش بسازند. براستی دکتر مهاجر انسانی فوق العاده صمیمی، خوش فهم و قدر شناس بود.

وقتی این خانم بزرگوار بیدار زندانیان رفت، بسیاری دیگر از اجباء باو تاسی کردند. اولین بار، مامسو، نوا و رز مانگاپیس Rose Mangapis بملاقات زندانیان رفتند. رز چند سالی بیش نبود که بامر مبارک مؤمن شده بود. وی در جلسه‌ای باحضور رحمت امر مبارک را تصدیق کرد. بهائی خدوم و فداکاری بشمار می‌آمد و پیوسته نظریات رحمت را بکار میبست و انجام میداد. با وجود کهولت و فقدان سلامت جسمانی به نیکاراگونه مهاجرت نمود و سالهای متعددی در آن خطه بخدمات امری موفق گردید.

مؤسسه ملی اصلاح مجرمین موتین لویا Montinlupa National Penitentiary که سرپرست آن یکی از دوستان مامسو بود برای پیاده کردن طرح تبلیغ زندانیان انتخاب گردید. نوا میگفت :

اولین و تنها مسافرت من در معیت دکتر مهاجر به موتین لویا و ملاقات با زندانیان محکوم باعدام بود. من در آن موقع بهائی نبودم و فقط بخاطر مادرم با وی همراهی کردم. بعلت سوابق دوستی مادرم با سرپرست زندان اجازه یافتیم که با تعدادی از محکومین به حبس ابد ملاقات کنیم. در این دیدار شهردار قبلی کاستلیانا La Castellana که بحبس ابد محکوم شده بود دیدیم و وی صمیمانه و با احترام فراوان از مادرم استقبال کرد.

ملاقات با زندانیان ادامه یافت و رحمت هر وقت در مانیل توقف مینمود باتفاق مبلغین بهائی بیدار زندانیان میرفت. چندی نگذشت که عده زیادی از ساکنین زندان بردای ایمان مزین گشته دعا و نماز را آموخته و در ایام صیام روزه می‌گرفتند. این زندانیان با تقدیم تبرعات مرکز بهائی تشکیل دادند و در ایام متبذکه جلسات مخصوص بر پا می داشتند. پس از زندان موتین لویا زندانهای دیگر مورد بازدید اجباء قرار گرفت و تعداد زیادی از محکومین در زندانهای ریزال Rizal، سابلیان Sablayan، میندورغری W. Mindor و داوانو Davao

به دیانت بهائی گرویدند.

مامسو اغلب محبت دکتر مهاجر را نسبت به زندانیان میستود و احسن وی را بعنوان یک فرد خارجی نسبت به مجرمین جسور فیلیپین تقدیر میکرد. مامسو میگفت که هر شب قبل از خواب برای رحمت لوح احمد را تلاوت مینماید و حفظ و حمایت وی را از درگاه حضرت بهاءالله مسئلت میکند.

مامسو در سپتامبر ۱۹۷۷ بملکوت ابهی صعود کرد. با وجود ثروت سرشار، کتاب "منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی" را که رحمت بوی هدیه کرده بود از هر چیزی در این دنیا بیشتر گرامی میداشت. رحمت در گوشه این کتاب نوشته بود: "با کمال عشق و احترام به مامسو عزیزم اهداء میکنم"

در سال ۱۹۶۶ فیلیپین دارای جامعه بزرگ بهائی بود و رحمت از حضرات ایادی امرالله دعوت کرد برای تشویق این جامعه قوی و دائم الی رشد به فیلیپین مسافرت نمایند. حضرات ایادی امرالله خانم اگنس الگاسندر و جناب طرازالله سمندری دعوت رحمت را اجابت کردند.

ایادی امرالله خانم اگنس الگاسندر چندین بار به فیلیپین سفر کرد و از جزائر و نقاط بسیاری دیدن نمود. رحمت در تأمین وسائل راحت ایشان دقت فراوان بکار میبرد و در بعض اسفار ایشانرا همراهی مینمود. از جمله در بازدید از زندان مونتین لویا و ملاقات زندانیان با ایشان همراه بود. خانم اگنس الگاسندر در نامه ای بتاريخ ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۶ به رحمت نوشته اند که:

همواره در کمال سرور از سفر به فیلیپین و ملاقات با محبوسین آن دیار یاد میکنم، اشواق قلبیه مرا به کلیه اجباء ابلاغ کنید. انشاءالله مجدداً به دیدارشان نائل خواهم شد. محبت مرا به همسر عزیز و دختر کوچک گرامیتان برسانید و بخصوص آرزوی قلبی مرا برای توفیق در مجاهدات فوق العاده خودتان بپذیرید.

ایادی امرالله جناب سمندری در سال ۱۹۶۶ قریب دوماه منزل ما را به قدم خود مزین فرمودند. رحمت باتفاق ایشان به جزائر میندانشان عزیمت کرد و اجبتای انهی را که اغلب از نقاط دور آمده بودند ملاقات کردند. ایادی امرالله جناب سمندری داستانهائی از زیارت جمال اقدس ابهی بیان داشتند که هنوز زیانده یاران آن دیار است. در سنوات بعد محفل ملی بنا به توصیه رحمت از حضرات ایادی امرالله برای سفر به فیلیپین دعوت بعمل آورد. حضرات ایادی امرالله امة البهاء روحیه خانم،

جناب علی اکبر فروتن، جناب ذکرائه خادم، جناب اینوک الینگا، جناب جان ریارتز، جناب کالیس فدرستون و جناب ابوالقاسم فیضی دعوت محفل ملی را اجابت و به فیلیپین عزیمت نمودند. این دیدارها جامعه بهائی آن دیار را نیروی عظیم بخشید و بنیه روحانی آنان را حیاتی جدید عطا کرد.

سامانیگو در این زمینه اظهار میدارد:

هنگامیکه ایادی امرالله جناب اولینگا به فیلیپین آمدند، دکتر مهاجر به محفل ملی توصیه کرد که بهترین هتل را برای اقامت ایشان انتخاب کنند. وی تأکید نمود که ملاقات جناب اولینگا اثری فوق العاده در همه مردم خواهد داشت. صحت این نظریه بعداً برای همه واضح و مبرهن شد. درحالیکه دکتر مهاجر با جدیت فراوان همه گونه وسایل راحتی را برای حضرات ایادی امرالله فراهم مینمود برای خود ایذا توقعی نداشت و توجهی برای راحت ارنمیشد. وی تا قبل از ورود خانواده اش در اطاق کوچکی در مسافرخانه ای که روبروی پارک زیبای ریزال Rizal واقع بود میزیست و غذای خود را در کافه پارک که بوسیله افراد کر و لال، که آنرا بسیار دوست میداشت، اداره میشد صرف مینمود. اغلب پس از محافل و مجالس امری دوستان را بهمان کافه کوچک برای صرف نوشیدنی دعوت میکرد.

او در احیان مسافرت به مهد امرالله از مشکلات جوانان بهائی که بعثت کمبود جا موقت به ورود بدانشگاه نمی شدند مطلع شد. ب فکر افتاد که از موقعیتهای سایر کشورها برای جوانان استفاده کند.

حضرت ولی امرالله جوانان بهائی امریکا را بخاطر خدماتشان در امر مهاجرت و تبلیغ تقدیر نموده و ایشان را بعنوان نمونه هائی برای سایر جوانان عالم ذکر فرموده بودند. در نامه ای که از طرف ایشان مرقوم گردیده، جوانان بهائی هندوستان را تشویق فرموده بودند که بر اثر اقدام جوانان بهائی امریکا طی طریق نمایند. تعداد بسیاری از آنان در آخرین سال نقشه دهساله عازم هجرت گردیدند نه تنها بانجام خدمات ذیقیمتی توفیق یافتند بلکه در اثر کسب تجربیات بسیار خود را برای عهده دار شدن وظائف آینده در اداره تشکیلات امری مهیا ساختند. عده زیادی از جوانان بهائی امریکا در دانشگاههای امریکای جنوبی نام نویسی کردند و بدین طریق بکسب اجازه اقامت در آن کشورها موقت گردیدند. رحمت اکسن از این نمونه برای جوانان سایر ممالک استفاده مینمورد. کشور فیلیپین

دارای یکی از بهترین سیستمهای آموزشی بود و دولت بسهولت ویزای دانشجویی برای جوانان سایر کشورها صادر مینمود. او جوانان بهانی ایران را تشویق کرد که از این موقعیت استفاده کنند. بسیاری از جوانان اوراق درخواستی خود را ارسال داشتند و رحمت از من خواست که به این اوراق رسیدگی نمایم.

اوئین دانشجویی که اجازه ورود به دانشگاه رادریافت کرد مهشید ایقانی بود که به محض ورود از طرف محفل روحانی ملی به شهر کوهستانی باگیو Baguio اعزام و در دانشگاه آن محل به تحصیل مشغول شد. موفقیت مهشید موجب آن شد که در سالهای بعد صدها جوان بهانی ایرانی در دانشگاههای مختلفه در سرتاسر فیلیپین نامنویسی کرده و ضمن تحصیل وسیله تبلیغ و هدایت نفوس کثیره ای را بامر حضرت بهاءالله فراهم نموده و بخدمات قابل ملاحظه ای به امر بدیع موفق گردند. بسیاری از این دانشجویان پس از فراغت از تحصیل بممالک دیگر مهاجرت کردند و عده ای نیز در فیلیپین اقامت نمودند.

رحمت جوانان بهانی فیلیپین را نیز مانند جوانان بهانی مهد امرالله به هجرت بممالک دیگر و مسافرتها تبلیغی تشویق و ترغیب مینمود. وی شخصاً عده ای را باین منظور انتخاب و محللهای مهاجرتی آنان را تعیین و امکانات مالی برایشان فراهم کرد. این جوانان بخدمات تبلیغی مفیدی در جزائر پالیفیک، هنگ کنگ، تایوان، لانوس و کشورهای افریقائی موفق گردیدند و تعدادی از آنها نیز تاکنون در نقاط مهاجرتی باقی مانده اند.

رحمت آنقدر به قبول پیشنهادات خود از طرف اجتای فیلیپین اعتماد داشت که بدون هیچگونه تردیدی قبول اقدام بخدمات امری را از طرف آنان به بیت العدل اعظم الهی عرضه میداشت. بخشی از دستخط بیت العدل اعظم خطاب به محفل روحانی ملی فیلیپین مورخ ۲ اکتبر ۱۹۷۸ شاهد این مقال است:

در نواحی جنوبی افریقا احتیاج مبرمی به مبلغین سیار احساس میگردد. معهد اعلی پس از مشاوره با ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر در سفر اخیر ایشان به ارض اقدس مصمم گردیدند از آن محفل در خواست نماید که چهار نفر مبلغ سیار برای خدمات تبلیغی برای مدت چهار تا پنج ماه بآن نقاط اعزام دارند ...

رحمت نیز در تاریخ ۳ اکتبر ۱۹۷۸ مطالب زیر را به محفل روحانی ملی فیلیپین مخابره نمود:

اعزام چهار نفر مبلغ سیار از فیلیپین به نقاط زامبیا، بوتسوانا، مورد تصویب بیت العدل اعظم الهی قرار گرفت. عنایت صمیمی، فرامرز دادگر، پروانه ثابت ... را تشویق کنید که از این موقعت ممتاز استفاده نمایند.

محفل روحانی ملی در تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۷۸ عریضة تلگرافی زیر را آساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم داشت:

دستخط مورخ دوم آنمقام منیع تا کنون زیارت نگردیده، بموجب نظر ایادی امرالله دکتر مهاجر عنایت صمیمی، فرامرز دادگر جهت اعزام بمدت پنج ماه و در صورت امکان اقامت دائم آماده میباشند.

رحمت بی هیچ تردیدی اطمینان داشت که نظریاتش همواره بسمع قبول شنیده میشود. او وابستگی شدیدی به فیلیپین داشت، پس از هندوستان تنها کشوری بود که آنرا خانه خود میپنداشت و خود را یکی از هموطنان آنان محسوب میداشت. به محبتهای متقابل یاران آن سرزمین اطمینان کامل داشت و بهمین لحاظ در معرفی آنان برای شرکت در خدمات مختلف امری ابائی نداشت. محفل ملی فیلیپین محل اقامت رحمت را اغلب تلگرافی از معهد اعلی استفسار مینمود تا بتواند با وی در باره نقشه ها و برنامه های امری و تبلیغی تبادل نظر نماید. ریسته سامانیکو در این باره مینویسد:

ما گاه خود را چون موشهای آزمایشگاهی می پنداشتیم که دکتر مهاجر برای مطالعه امکان انجام نقشه های مورد نظر در محیطی مخصوص مورد استفاده قرار میداد ... از اعتماد و اطمینانی که دکتر مهاجر به میل و رغبت شدید ما در جستجوی طرق جدید خدمت و اولویت و ترجیحی که برای انجام در خواستهای وی داشتیم شادمان بوده و شدیداً بخود می بالیدیم.

تونی مانتل مک کنتز، مهاجر امریکائی، که به تبلیغ گروه زیادی از اهالی فیلیپین موفق گردید و بعداً به عضویت هیئت معاونت ایادی منصوب شد در باره رحمت بیاد میآورد که اغلب نقشه معینی را دنبال میکرد. تلگرافات او به محفل ملی که در چند روز آتیه وارد خواهد شد باعث میشد با وجود نبودن وقت کافی محفل ملی اجتناب را برای شرکت در کنفرانس در شهر مانیل دعوت و مجتمع نماید. رحمت محض ورود من غیر رسم با عده ای از اجنباء که دسترسی به آنان در

مانیل مقدور بود در باره نظریات و پیشنهادهایش بمشورت میپرداخت.
تونی مینویسد:

دکتر مهاجر در حضور عده معتابیهی از یاران که در کنفرانس تبلیغی حضور یافته بودند اقدامات و موفقیت‌های را که در سالها و ماههای اخیر اجتهای فیلیپین بدست آورده بودند مورد بررسی قرار داد سپس جزئیات طرح و نقشه جدید خود را تشریح، خادمان آنها تعیین و وظائف و مسئولیت‌های پیش آهنگان و طلایه‌داران سپاه نجات را که در نواحی مختلف کشور پراکنده هستند مشخص نمود. در بحبوحه این مباحثات و طراحی‌ها با اعضاء محفل ملی بمذاکره میپرداخت و طرح خود را به تصویب آن هیئت نورا میرساند. محفل ملی همیشه پیشنهادهای ایشانرا با آغوش باز میپذیرفت. برای من بعنوان یک عضو محفل ملی، مشاهده مشورت و مذاکره ایادی امرالله با تشکیلات امری بسیار جالب بود. وی پیشنهادی را مطرح مینمود، چنانچه این پیشنهاد نظر اکثریت را جلب نمی‌نمود، آنها با کمی جرح و تعدیل مجدداً مطرح میکرد و اگر باز هم مورد موافقت قرار نمیگرفت، از راه دیگر و بنوع دیگری آنها ارائه میداد تا آنکه عکس العمل مثبتی نسبت بآن اظهار شود. این نحوه رفتار بسیار ملایم و مطبوع و در عین حال مؤثر بود. البته آن نفس شریف آنقدر مورد لطف و محبت و تقدیر محفل روحانی ملی و همه افراد جامعه قرار داشت که تقریباً هر برنامه‌ای که طرح مینمود و هر نظری که ارائه میداد با آغوش باز مورد استقبال قرار میگرفت. وی سهسالار جند الهی در میدان خدمت و رهبر روحانی ما محسوب میگردید.

رحمت در سال ۱۹۶۷ پیشنهادی به محفل روحانی ملی بمنظور اعلان عمومی امر مبارک در سراسر فیلیپین ارائه داد. برای انجام این مهم بدو آدرس معلمین، استادان، پزشکان، قضات، مهندسیین و سایر صاحبان حرف و صنایع از طریق مؤسسات مختلف جمع آوری شد. جزوات امری بنحو منظم برای آنان ارسال گردید. تابلوها و پوسترهائی از آثار مبارکه در کلیه شهرهای بزرگ نصب گردید. اعلان های منفصل در روزنامه‌های مهم کشور درج و منتشر شد. طرح مزبور با آنچنان موفقیتی قرین گردید که رحمت بدون درنگ به طرح تدریس مکاتبه‌ای برای نفوس که در این فعالیتهای تعالی نسبت بامر مبارک یافته بودند تهیه و پیشنهاد نمود. برای انجام این منظور از من خواست که بیست و چهار درس تهیه نمایم که هر دو

هفته یکبار برای متحرران حقیقت و احتیای الهی ارسال میگردید. پرسشنامه‌هایی نیز ضمیمه این دروس فرستاده میشد. پاسخ‌های واصله با دقت رسیدگی و تصحیح شده و دو باره بآدرس آنان ارسال میگردید. این دروس به چهار زبان اصلی کشور ترجمه گردید و تا سال ۱۹۷۳ تعداد افرادی که در این برنامه شرکت کردند به چهار هزار نفر بالغ گردید و نفوس بسیاری به تصدیق امر مبارک موفق شدند. از این دروس مکاتبه‌ای با قدری تغییر در هندوستان و چند کشور دیگر نیز استفاده بعمل آمد.

در آپریل ۱۹۶۸ از طرف بیت العدل اعظم الهی، رحمت، بعنوان نماینده معهد اعلیٰ برای شرکت در کانونشن ملی تایوان انتخاب گردید. روز قبل از حرکت هنگامی که از سفارت تایوان، که برای اخذ ویزا بدانجا مراجعه کرده بود، خارج گردید متوجه شد که کیف دستی خود را گم کرده است. تهیه پاسپورت جدید بعلت اینکه ایران در فیلیپین سفارتخانه نداشت چندین ماه بطول میانجامید. چون من بعنوان عضو محفل ملی و نماینده کانونشن میبایستی در همان روز برای شرکت در انجمن شور روحانی که در سانتیاگو تشکیل میشد عازم شوم، رحمت توصیه کرد منتظر او نشده و حرکت کنم و با آرامش خاطر همه دوستان را مطمئن میساخت که قطعاً در این حادثه حکمتی وجود دارد. گرچه همه ما از پیدا شدن کیف رحمت مأیوس بودیم ولی خود وی مرتباً به اداره پلیس مراجعه مینمود. روز دوم کانونشن رحمت به سانتیاگو آمد. ظاهراً جستجو برای یافتن کیف بیهوده بنظر میرسید. همانروز در رادیو اعلان شد که دکتر رحمت مهاجر برای دریافت کیف خود مراجعه نماید. رحمت بفوریت به فرودگاه رفت که به مانیل عزیمت نماید. چندساعتی پیش نگذشته بود که دوباره به کانونشن مراجعت کرد و با تبسم بما اظهار داشت که باین سهولت ازدست وی خلاصی نخواهیم داشت. چون در هواپیمای کوچک مسافری بسته نمیشد بمسافرن اعلام گردیده بود که تا آمدن هواپیمای دیگری از مانیل باید صبر کنند. رحمت به حاضرین در کانونشن گفت که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند که چنانچه انجام امری با همه سعی و کوششی که بکار میرود با مانعی روبرو میگردد بایستی عدم انجام آنرا اراده الهی دانست و از آن صرفنظر نمود. وی تا اختتام جلسات کانونشن در سانتیاگو توقف کرد سپس به اداره رادیو مراجعه نمود و کیف دستی خودرا دریافت داشت. راننده تاکسی که کیف وی را پیدا کرده بود چون به پلیس محلی اعتماد نداشت آنرا به اداره رادیو برده و بیکی از اداره کنندگان پخش موسیقی آنجا سپرده بود.

روز بعد رحمت به لائوس عزیمت نمود و مورد استقبال آقای پیمان که از طرف وی در انجمن شور روحانی آن کشور شرکت کرده بود واقع شد. گرچه هرگز به حکمت وقوع این حادثه پی نبردیم ولی ظاهراً همه امور بخیر گذشت.

ما کشوراً فیلیپین را در سال ۱۹۶۹ ترک گفته و پس از اقامت کوتاهی در ارض اقدس عازم هندوستان شدیم. گرچه رحمت مانند ایام گذشته نمی توانست اوقات زیادی را در مانیل بگذراند ولی رابطه محکم خود را با یاران آن کشور قطع نکرد و در کانوشن ۱۹۷۰ آن کشور شرکت نمود. محفل روحانی ملی در گزارش خود مینویسد که:

در کانوشن ملی از محضر ایادی امرالله دکتر مهاجر مستفیض شدیم. طرح گروه دانشگاهی مورد تصویب محفل ملی قرار گرفت. برای اجرای این پروژه از تعدادی افراد دعوت شد که شش ماه از وقت خود را صرف نشر نفعات الهی در دانشگاههای سراسر کشور نمایند. نفوسی از کارکنان دانشگاه، استادان و دانشجویان داوطلب این خدمت گردیدند. این پروژه با موفقیت چشمگیری مواجه شد، صدها نفر در دانشگاهها به تصدیق امر مبارک نائل آمده و خود به تاسیس "مجامع دانشجویان" اقدام نموده و بخدمت امر الهی مألوف گشتند. بموجب گزارش محفل ملی در عرض مدت شش ماه سه هزار و صد نفر از دانشجویان دانشگاه با امر بهائی اقبال نمودند و بدین ترتیب پروژه مذکور موفقیت خود را عملاً باثبات رساند.

در ماه اگست همان سال رحمت طرح دیگری برای نشر نفعات الهی بین مردم شهر نشین تنظیم نمود. او احساس مینمود که تجربه تشکیل "گروه دانشگاهی" آنان را برای اجرای برنامه مشابهی، نه تنها برای تبلیغ در دانشگاهها بلکه جهت نشر نفعات در تمام مؤسسات شهر آماده ساخته است. برای انجام این مهم گروه "جوانان برای وحدت جهان" Youth for One World از طرف محفل روحانی ملی تشکیل گردید. جوانان این گروه در شهرها با مسئولین ادارات، مدیران روزنامه ها و متصدیان رادیوها تماس گرفته و به تشکیل جلسات و کنفرانسهای تبلیغی در دانشکده ها و دبیرستانها اقدام نمودند.

ویسنه سامانیگو در این باره میگوید:

هزاران نفر از تعالیم امر بهائی آگاهی حاصل نموده و صدها نفر مصدق جدید تسجیل گردیدند. جناب دکتر مهاجر تا آنجا که میسر بود با این گروه

همراهی نموده و آنان را راهنمایی کرده و از کمک های ارزنده خویش برخوردار ساختند. بسیاری از اوقات با چهره‌ای بشاش شاهد سخنرانی یکی از اعضا، گروه بودند که خجولانه و مضطرب تعالیم جمال مبارک را برای حضار تشریح مینمود. جامعه بهیسی اکنون دارای افراد خدوم و فداکاری میباشد که در حقیقت امار آن اقدامات هستند.

رحمت قبل از مراجعت به مانیل برای شرکت در کنفرانس تبلیغی که در ماه اکتبر تشکیل میگردد تلگراف زیر را از افریقا به محفل ملی فیلیپین مخابره نمود:

هدف اصلی فتح روحانی همه جزائر است. پیشنهاد میگردد که طرحی فوری برای شرکت صدهانفر از مؤمنین بمنظور افتتاح جزائر متعدد، هدایت نفوس کثیره و تحکیم مبانی روحانی اجزاء در سطحی وسیع تهیه گردد که هر یک لا اقل بمدت سه هفته در هر جزیره ادامه یابد. مبلغ دوهزار دلار بوسیله پست ارسال گردید. با محبت صمیمانه.

فد سامانیگو که ورود رحمت به مانیل واستفسار فوری وی را درباره تبلیغ در جزائر بخاطر دارد میگوید:

همگی ما از وصول تلگراف و پیشنهاد جناب دکتر مهاجر متحیر و مبهور شدیم، چون فیلیپین از جزائر متعدد تشکیل شده و فعالیت‌های تبلیغی از بدو امر در همین مجمع الجزائر صورت میگرفته است. ولی دکتر مهاجر اظهارداشت " بسیار خوب، بنشینید و قدری تأمل کنید تا برای شما توضیح دهم". البته برنامه‌های تبلیغی جزائر بهمان نحو شروع شد و هنوز ادامه دارد و به تشکیل محافل روحانی و جوامع بهائی در جزائر میندورو Mindoro و فعالیت محافل روحانیه در جزائر غیر مفتوحه منجر شد. در نتیجه این اقدامات جزائر آپو Apo و پولیلو Polilo بانوار امر جمال مبارک روشن گردیده است. مبلغ دوهزار دلار برای انجام این پروژه تبرع یکی از اجبای ایرانی بود.

محفل مقدس روحانی ملی در عرضه‌ای بتاريخ ۱۷ اکتبر بساحت بیت العدل اعظم الهی چنین مرقوم داشته:

ایادی عزیز امرالله موقعت عظیم تبلیغی در جزائر را تأکید میفرمایند. ایشان

سرگذشت دو مرد جوان را که نتوانسته بودند سر موقع به مقصد خود برسند برای ما حکایت کردند که یکی گفت بهتر است که بنشینیم و بدعا متوسل شویم و دیگری اظهار داشت خیر بهتر آنست که بدویم و دعا کنیم. ایادی امرالله مایلند که ما چون شخص اخیر رفتار نکنیم. شور و اشتیاق و تصمیم یاران ما را به تقدیم تلگراف زیر وادار نمود.

"در نتیجه مشاوره با ایادی امرالله در کنفرانس اخیر، محفل ملی و احتیای الهی به افزایش فوری تعداد مصدقین در سراسر جزائر فیلیپین مصمم هستند."

بیت العدل اعظم الهی در ۳ نوامبر دستخط جوابیه ذیل را به محفل ملی ارسال فرمودند:

با کمال مسرت مرقومه مورخ ۱۷ اکتبر آن محفل، متضمن جزئیات نقشه‌ای که در کنفرانس اخیر تبلیغی با استفاضه از محضر ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر طرح نموده‌اید دریافت داشتیم اطمینان داریم که این طرح مقدماتی که برای مدتی محدود تهیه گردیده آنچنان توفیقی حاصل نماید که الهام بخش کلیه یاران عزیز در کشور فیلیپین برای طرح و اجرای نقشه‌های آینده‌شود، تا آن محفل بتواند در انقضای نقشه نه‌ساله دست آوردهای فوق‌العاده تبلیغی وامری را در سراسر نقاط فیلیپین گزارش دهد. (ترجمه آزاد)

در ژانویه ۱۹۷۲ هنگام مراجعت از ژاپون به هندوستان چند روزی در مانیل توقف نمودیم، مهاجرین جوان ایرانی از نقاط مختلف فیلیپین برای ملاقات با رحمت به مانیل آمده بودند. هر روزه ما در حظیره القدس اجتماع نموده، با هم غذا صرف کرده و درباره امور تبلیغی مشورت مینمودیم. عریضه‌ای که محفل روحانی ملی به بیت العدل اعظم الهی تقدیم نمود نتایج مشاورات آن ایام را در بر دارد:

محفل روحانی ملی در ملاقات اخیر با ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر پیشنهاد ایشان را دایره به انعقاد کنفرانس تبلیغی جوانان در مانیل برای نواحی شرق دور مورد تصویب قرار داد. طرح مزبور بصورت آزمایشی برای دیم تا چهارم ماه می ۱۹۷۲ یکروز پس از اختتام کانونشن ملی برنامه‌ریزی شده است. براساس این نقشه یک کنفرانس اصلی در مانیل تشکیل میگردد. سپس فعالیتهای تبلیغی بمدت چهل روز ادامه می‌یابد.

گروه "جوانان برای وحدت جهان" (Y.O.W.) نیز در این فرصت مجدداً سازمان یافت و اقداماتی که در سال ۱۹۷۰ انجام گرفته بود بطور مکرر در سراسر کشور تجدید و اجراء گردید. محفل ملی در گزارش خود مینویسد:

دو نفر از جوانان بهائی از شهر ناگا Naga با مساعدت اعضاء هیئت معارنت و مبلغین سیار در مدت چند ماه موجبات هدایت بیش از هشتصد نفر را فراهم آوردند. اینان در ماه سپتامبر به تسجیل پانصد نفر موفق شدند و ابواب امر الهی را بروی دانش آموزان پنج مدرسه و مردمان بیست و دو شهر گشودند و بفتح روحانی نود نقطه جدید توفیق حاصل نمودند. در این مدت در سه ایستگاه رادیونی برنامه مخصوصی در باره امر بهائی اجرا و پخش شد. آگهی و مقالات مربوط به دیانت بهائی در سه روزنامه درج و منتشر گردید. سخنرانیهای متعدد در کلاسهای مدارس ایراد شد. انتشارات بهائی و جزوات تبلیغی به نفوسی که اظهار تمایل نمودند اهداء گردید. در شهر پابلوس که فقط تعداد معدودی از اجناب سکونت داشتند با ورود اولین گروه پانزده نفری جوانان که برای نشر نجات الله آمده بودند پنجاه و دو نفر بجمع اهل بهاء پیوستند.

در همین اوقات سه نفر از دانشجویان ایرانی در مورد محل اقامت و تحصیل خود نظر رحمت را استفسار نمودند. او بندرت مهاجرین مصمم را مأیوس مینمود. این سه جوان پرویز فروغی، پرویز صادقی و فرامرز وجدانی بودند که بتازگی وارد فیلیپین شده و پس از مشورت با دوستان خود قصد داشتند در دانشگاه مینداناو Mindanao نام نویسی نموده و در آن محل باتفاق سایر جوانان بهائی به خدمت و تبلیغ مسلمانان پردازند. رحمت ساعتها با آنان به گفتگو نشست و شهرها و دانشگاههای دیگری را به آنان پیشنهاد نمود و سعی کرد که دانشجویان جدیدالورود را از رفتن به مینداناو منصرف نماید، زیرا در دانشگاه مینداناو باندازه کافی دانشجوی بهائی وجود داشت در حالی که در سایر نواحی بخدمات آنان شدیداً احساس احتیاج میشد.

چون این مهاجرین جوان جداً برای عزیمت به مینداناو مصمم بودند رحمت نیز در تغییر نظر آنان پافشاری ننمود، ولی در موقع ترک آنان توصیه کرد که برای دیدار دوستان خود چند روزی در دوانو Davao توقف نمایند ولی برای تحصیل سعی کنند بمحل دیگری عازم شوند. من از توصیه او تعجب کردم چون مینداناو

به مهاجر احتیاج داشت و آنان نیز تصمیم برفتن به آن محل را گرفته بودند. رحمت در جواب من فقط اظهار داشت که تصوّر نمی‌نماید هجرت آنها به مینداناو اقدام مناسبی باشد.

این سه جوان روحانی، خدوم اوفداکار در همان روزی که ما مانیل را ترک کردیم بطرف مینداناو حرکت کردند.

مرقومات بیت العدل اعظم الهی بقیه داستان را باین شرح حکایت میکند:

پرویز صادقی، فرامرزو جدانی و پرویز فروغی جوانان عزیز بهائی که اقدام بامر جلیل هجرت نموده و باتفاق یازده نفر دیگر از دوستان خود بقصد ادامه تحصیل و تبلیغ امر در دانشگاه مینداناو ثبت نام کرده بودند، در اجرای طرح تبلیغی به یک نقطه روستائی مسلمان نشین عزیمت نمودند. در تاریخ ۱۳ جولای مقامات مسئول دانشگاه متوجه شدند که این سه نفر روز قبل محوطه دانشگاه را ترک کرده و هنوز مراجعت ننموده‌اند. گروههای جستجو بلافاصله تشکیل و با کمک پلیس و سایر مسئولین پس از تحقیق و جستجوی بسیار که کلاً زیر نظر رئیس دانشگاه انجام میشد، اجساد جوانان مذکور که با شلیک گلوله بقتل رسیده بودند در قبر کم عمقی یافت شد. ابدان جوانان عزیز بنحو فجیعی گوریده و سر دو نفر از آنان بریده شده بود. اجساد این شهداء از آن محل منتقل و در قطعه زمین زیبایی که بهمین منظور اهداء گردید، طبق آداب بهائی دفن شدند. . . فداکاری این سه جوان روحانی گوهر افتخار دیگری بر تاج خدمات ذیقیمتی که هم اکنون جوانان بهائی در سراسر کره خاک بدان موفقتند اضافه مینماید. (ترجمه آزاد)

نگاهی به فهرست پیشنهادات رحمت و نتایج حاصله از فعالیتهای انجام یافته در فیلیپین روش و متد کار وی را کاملاً روشن میسازد. موفقیت در انجام هر طرحی وی را بفکر تهیه طرح و نقشه دیگری می‌انداخت. او هرگز کاری را تا تمام نمیگذاشت. محافل ملی که با وی از نزدیک در ارتباط بودند با آشنائی به این موضوع، در اختتام هر نقشه و اکمال هر طرح خود را برای آغاز فعالیتی شدیدتر آماده مینمودند.

نقشه نه‌ساله فیلیپین در نهایت موفقیت با پیروزی کامل بانجام رسید و در ماه مارچ ۱۹۷۳ در حالی که توفیق در انجام نقشه را باتفاق یاران جشن گرفته بود، برای طرح نقشه‌ای جدید به استعانت آنان برخاست. محفل ملی مجاهدات رحمت را

به معهد اعلیٰ چنین گزارش میدهد:

به ضمیمه طرح نقشه یکساله تبلیغی و اهداف آنرا تقدیم می‌داریم. از ایادی امرالله جبب دکتر مهاجر که با سفر خود به فیلیپین مفهوم و معنای این نقشه یکساله را که آن معهد اعلیٰ امر به تهیه آن فرموده‌اند برای ما روشن فرمودند عمیقاً تشکر مینمائیم.

حال وقت آن رسیده بود که رحمت مانیل را در سرلوحه محلهائی منظور دارد که هر موقع یاران آن استعانت وی را طلب نمودید بدون اتلاف وقت بیاری آنان بشتابید. در ماه مارچ ۱۹۷۴ که مجدداً به فیلیپین عزیمت نموده بود در یادداشتهای خود چنین نوشته است:

روز ۲۴ مارچ وارد مانیل شدم نقشه همه دنیا آمده بود و مطالعه آن روح جدیدی در عالم ایجاد نموده و خواهد نمود. دو روز در مانیل با محفل ملی مذاکره و مؤسسه مطبوعاتی تأسیس شد.

او ضمن نامه‌ها و تلگرافیهائی که مستمراً برای محفل روحانی ملی ارسال میداشت آنانرا به اکمال و انجام اهداف نقشه یکسال قبل از اختتام آن توصیه مینمود، زیرا بدین ترتیب در سال آخر نقشه فرصت کافی برای تحکیم و تثبیت مجهودات قبلی باقی میماند. وی معتقد بود که یاران نبایستی اجرای اهداف را تا ماههای آخر نقشه به تعویق بیندازند بلکه سعی نمایند در همان سال اول کلیه اهداف را انجام دهند که وقت کافی برای بررسی نقاط ضعف و ترمیم اشتباهات گذشته داشته باشند. در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۵ عریضه‌ای بساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم داشت:

در فیلیپین کنفرانس پر شور و هیجانی بر پا بود و بسیاری از اجبای عزیز لوزان Luzon شرکت نموده بودند و نقشه‌های موجود مطالعه شد و چون اغلب محصلین و مبلغین در جزیره لوزان ساکنند قرار شد که بار سنگین نقشه‌اول در خود لوزان تقسیم شود و حداکثر اهداف در آن جزیره که تقریباً ۳/۴ جمعیت مملکت را تشکیل میدهد اجرا گردد. در حالیکه مهاجرین سایر جزائر اقدامات وسیع تبلیغی دیگری بعهده خواهند گرفت.

گزارش محفل روحانی ملی حاکی از آنست که:

در اثر مذاکرات مفید و مهم ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر و طبق نظر ایشان محفل ملی موفق گردید سی و دو مرکز تبلیغ خانواده‌ها را بوجود آورد که بالنتیجه چهارده کنفرانس منطقه‌ای در سی و دو نقطه تشکیل گردد.

وی در سفر اخیر از همکاری و مشارکت مهاجرین فیلیپین، ایرانی و مالزیایی بسیار مسرور بود. اظهار میداشت که انجام هیچ امری در این جهان ممتنع و محال نیست و هر کاری با کسب نیرو از تأییدات جمال‌قدم قابل اجراست. میگفت که اطمینان قطعی دارد که احبای فیلیپین بوصول باهدف نقشه پنجساله قبل از انقضاء مدت آن موفق خواهند شد. پیش بینی رحمت در اینمورد به حقیقت پیوست. اکنون جامعه بهائی واجد چنان مبلغین مومن و باتجربه‌ای گردیده است که میتوانند بهر نقطه از جهان که وجود آنان ضروری احساس میشود عازم گردند. او در ماه مارچ ۱۹۷۷ تلگراف ذیل را مخابره نمود:

چنانچه اعزام تعدادی مبلغ سیار برای چند ماه به کره میسر است لطفاً مراتب را به توکیو اطلاع دهید. در اواخر مارچ به مانیل وارد خواهم شد. برای موفقیت کامل در انجام نقشه پنج ماهه دعا میکنم. با تقدیم صمیمانه‌ترین عواطف قلبی.

پیام بیت‌العدل اعظم الهی مبنی بر تصویب این طرح چند روز بعد زیارت شد و ویک سامانیکو و عده دیگری از یاران باین خدمت قیام نمودند. در اثناء این سفر رحمت پیشنهاد کرد که مدارس تعلیماتی بیشتری تأسیس گردد و تبلیغ امرالله در بین قبائل و سعت یابد. هنوز چندماهی از مراجعت او نگذشته بود که محفل ملی با تصویب و اجرای پیشنهاد وی، از معهد اعلی درخواست نمود که در کنفرانس تبلیغی فیلیپین شرکت نماید. بیت‌العدل اعظم الهی در تاریخ دسامبر ۱۹۷۷ تلگراف زیر را مخابره نمودند:

از وصول خبر تأسیس دو مدرسه تعلیماتی اضافی و برنامه‌ریزی کنفرانس قبیلہ‌ای در ماه ژانویه کمال مسرت حاصل گردید. در اغتباب مقدمه برای موفقیتان دعا میکنیم. نقشه تبلیغ قبائل مورد تصویب است. متأسفانه ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر بعثت برنامه سنگین مسافرت به افریقا قادر شرکت در کنفرانس نخواهند بود.

رحمت در ماه جولای ۱۹۷۸ به مانیل رفت. در یادداشت‌های خود می‌نویسد که بیت العدل اعظم الهی از وی خواسته‌اند که از سیکیم، تایلند و تایوان دیدن نماید: ۱۹ جولای ۱۹۷۸. امروز چهارشنبه است بطرف سنول حرکت مینمایم. در بیت العدل اعظم تلگرافی آمد که بیشتر در تایوان، تایلند و سیکیم بمانم و همچنین جوانان ایرانی از فیلیپین به تایوان بروند. خوشبختانه جلسه محفل ملی بود و داریوش یزدانی، کیهان خادم و فیروز طلوعی حاضر شدند که به تایوان بروند و همچنین به ویک سامانیگو در ژاپن تلفن کردم که در سر راه خود به کوالالمپور از تایوان دیدن کند و جک مک‌کنترز سر راه خود به فیلیپین به تایوان برود. انشاءالله اگر بتوانم ویزای تایوان بگیرم از سنول مراجعت خواهم نمود.

پنج روز در مانیل ماندم از ساعت ورود مشغول بودم و بسیار خوش گذشت. محفل ملی نقشه نه ماهه تا آخر سال را طرح نمودند و همچنین مقدمات و مطالعات درباره نقشه آینده که شاید پنجساله باشد. هر دو نقشه تقریباً کامل است و فتوحات عظیمی در آن پیش‌بینی شده از جمله دو هدف تمرکز و توسعه اقدامات در این نقشه بخوبی معلوم است. دو جزیره کاموته و ماریندوک را انتخاب نموده‌اند که در آنها حصر افکار نمایند. همچنین پنج قبیله را که شاید بعون و عنایت الهی قبائل بهائی شوند و همچنین استان کرینو. خوشبختانه در کرینو کنفرانس بود و بیش از صد نفر جمع بودند و تصمیم گرفتند که خود بکار مشغول شوند و در دهی محفل روحانی تأسیس کنند. چندی دیگر یک حظیره القدس خواهند ساخت و مخارج تبلیغ خود را تأمین خواهند کرد و گفته‌اند که مخارج هر مهاجر و مبلغی که بیاید خواهند پرداخت. سبحان الله از نفوذ کلمه الهی که چگونه تقلیب قلوب مینماید.

همچنین صحبت شد که جک مک‌کنترز و تونی مانتل که تقاضای مهاجرت به فیلیپین نموده‌اند برای یکسال تمام وقت بیایند و در سولانو یا سانتیاگو منزل نمایند و یک جیب برای ایشان خریده شود و ایشان در شرق فیلیپین یعنی لوزان شب و روز به تبلیغ و تقویت مشغول شوند.

طبق اظهار ویک سامانیگو در این سفر رحمت از یاران فیلیپین درخواست نمود که برای کمک به تبلیغ امرالله بسایر ممالک عزیمت کند او می‌نویسد:

ایادی امراته دکتر مهاجر در راه بازگشت از کانوشن بین المللی والتر مادالا
Walter Maddela را ملاقات و وی را به جزائر سلیمان و کریباتی
Kiribati عزام داشتند و هفت مهاجر دیگر، چهار نفر از فیلیپین و سه
دانشجوی ایرانی را راهی افریقا نمودند.

آخرین سفر رحمت به مانیل در اپریل ۱۹۷۹ برای شرکت در کانوشن ملی صورت
گرفت. در دومین شب کانوشن ملی وی اعضای محفل روحانی ملی، اعضای هیئت
معاونت و مساعدین آنان را برای مشاوره و ملاقات با مشاور قاره ای جناب پیمان
به هتل محل اقامت خویش دعوت کرد. وی در باره تجربیات تبلیغی خویش
شعه ای بیان داشت. یاران را از ابراز حسادت برحذر نمود و توصیه کرد که عیوب
دیگران را بزرگ نکنند و دوستان را از اختلاف و تشتت محفوظ دارند و به محبت
و وداد تشویق نمایند و بیش از پیش بدعا و مناجات متوسل شوند. سپس
شرکت کنندگان در کانوشن وعده داد که هر گاه آنان اهداف نقشه خویش را
بانجام رسانند به دیدارشان بشتابد و به فیلیپین باز گردد.
مشاور قاره ای جناب ویک سامانیگو نتایج مجاهدات رحمت را در جامعه فیلیپین
چنین تشریح مینماید:

روته دکتر مهاجر چنین بود که باتفاق اجتهاد و مبتلین به طرح نقشه میپرداخت
و چون این نقشه ها بحرحله تصویب میرسید، آهسته و آرام کیف دستی خود را
برداشته و بوسیله جیب و یا اتویوس به فرودگاه رهسپار میشد. ماکه
در ضمن کنفرانس به تبادل نظر مشغول بودیم بالطبع نمی توانستیم وی را
همراهی کنیم.

ایطمینان دارم که وی از احساس عدم لیاقت ما در اداره امور آگاه بود ولی
ضمناً میدانست زمانی که به تنهایی کنفرانس را با موققتت به پایان میرساندیم
تا چه اندازه خود را سرافراز و مفتخر احساس میکردیم. دکتر مهاجر ما را در
تشکیل لجنة ملی تبلیغ مساعدت نمود. کنفرانسهای بزرگ تشکیل داد و
مشاورات را به نتیجه دلخواه رساند. وی در حالی که ما را برای تهیه طرحها
و نقشه های گوناگون و وصول بااهداف مورد نظر تشویق و ترغیب مینمود،
همگان را به میدان مبارزه فرا می خواند و شجاعت و شهامت انجام اموری را
که تصور آنها نیز نمی نمودیم در وجودهمان زنده میکرد وی همگان را در
کمال محبت می پذیرفت، همواره متواضع بود و هیچگاه از اظهار تشکر و

قدردانی دریغ نمی نمود. این خصائص عالیه در رابطه با مردم اثری دانشی و محو ناشدنی باقی می گذاشت و بصورت نمونه و سرمشقی برای اهل بهاء، محسوب میگردید.

آهرگاه با محفل روحانی ملی جدید ملاقات میکرد، آن محفل را در تهیه و طرح نقشه ها و تقدیم پیشنهادات مفید برای توسعه و پیشرفت امر مبارک کمک و مساعدت مینمود. او ما را به تشکیل "گروه تبلیغ خانوادگی" که ضمن آن مبلغین باتفاق اطفال کوچک خود به نشر نفعات الهی میپرداختند راهنمون شد. بدین طریق توانستیم اجازه تبلیغ در نواحی مختلف را که مسئولین مربوطه بدون دیدن نمونه وحدت خانواده "بسختی صادر مینمودند به دست آوریم. در بسیاری از نواحی فیلیپین هم اکنون نیز اعزام مبلغین بجز "گروه تبلیغ خانوادگی" که بتوانند سایر خانواده ها را ملاقات کنند غیر ممکن بنظر میرسد. او ما را با برنامه تبلیغ نسوان در منازل خودشان آشنا ساخت و به تشکیل کنفرانسهای منطقه ای و محلی برای آنان اقدام نمود. اول بار جزو ای تبلیغی بزبان ساده انگلیسی برای اطفال تهیه نمود که مبلغین بومی بتوانند از آن برای تبلیغ استفاده کنند. برای خرید و تملک مستغلات بهائی با ایمان قوی و کارآموزدگی وجوهی را که مورد نیاز بود فراهم کرد. وی بسیاری از یاران قبائل را به تقدیم و اهداء محلی برای حظیره القدس تشویق و ترغیب نمود. در سانتیاگو برای تأسیس مؤسسه تبلیغی و انتخاب محل مناسب و تأمین بودجه مورد نیاز کمک و مساعدت نمود و پس از خرید جشن مفصلی در محل جدید بر پا ساخت و بلافاصله یک چراغ گاز به مؤسسه اهداء نمود.

هنگامی که تأمین وسیله برای مسافرت گروههای تبلیغی دشوار گردید، دکتر مهاجریکی از دوستان را به تقدیم اعانه برای خرید یکدستگاه جیب تشویق نمود. در حال حاضر از آن وسیله بمنظور مسافرت مبلغین استفاده میشود.

ده سال پس از صعود دکتر مهاجر به ملکوت ابهی هنگامی که جمعی از مبلغین سیار باتفاق ذنی رامیرز Zeny Ramirez یکی از مبلغین قدیمی، از شهر دور افتاده ای در جزیره میندانائو Mindanao دیدن میکردند، در کنار جاده به کافه کوچکی برای استراحت وارد شدند. صاحب کافه که از مکالمات آنان دریافت که بهائی هستند نزد آنها رفت. در حالی که بسختی

میگریست و نام حضرت بهاءالله را تکرار میکرد، اظهار داشت که بهانی است ولی در پانزده سال گذشته کسی سراغی از او نگرفته است. سپس پرسید که چرا دکتر مهاجر دیگر بملاقات او نیامده است. و وقتی از صعود وی آگاه شد به گریه و ناله درآمد. دکتر مهاجر این خانواده را بامر حضرت بهاءالله راهنمون شده بود و مرتباً از آنان دیدن میکرد. حال که دیگر در این عالم فانی نبود آنان نیز احساس داغدیدگی و بی‌پدری مینمودند.

با صعود ایشان به ملکوت ابهی احتیاج فیلیپین مساعدی دائمی و دوستی واقعی و صدها از آنان پدر روحانی خویش را از دست دادند. پدری که شخصاً یک‌یک آنان را با نام حضرت بهاءالله آشنا و بشریعه جمال قدم راهنمایی کرد.

هنوز صدای ایشان در گوش ما طنین‌انداز است. گویی هر لحظه منتظریم که بی‌خبر به حظیره القدس وارد شود و ترانه همیشگی را سر دهد که وقت تنگ است نقشه فیلیپین را بیاورید و تصمیماتتان را بگویند تا من آنها را عوض کنم!»

تایلند

در سال ۱۹۵۴ در سر راه خود به جزائر متناوای یکروز و یکشب در بانگکوک توقف نمودیم با اینکه در سنوات بعد رحمت بدفعات متعدد از این کشور دیدن نمود ولی آغاز فعالیت واقعی خود را در تایلند از سال ۱۹۷۳ محسوب میداشت. احتیاج بانگکوک سالها با تبلیغ گروهی موافقتی نداشتند و بدو خواستار تقویت تشکیلات امری بودند تا سپس بتوانند به تبلیغ و هدایت گروه کشیره موفق شوند. رحمت در یادداشت‌های خود مینویسد:

فقط دو شب در تایلند توقف کردم و با اجتهاء ملاقات نمودم ولی نتیجه چندان عاید نشد. یکی از آنان اظهار داشت که آنچه مورد نیاز است نقشه و طرحی جدید نیست بلکه وسائل حل مشکلات آنهاست ناچار ساعت ده و نیم بعداز ظهر آنان را بحال خود گذارده و ترکشان کردم.

رحمت مهاجرین ایرانی را تشویق مینمود که از بانگکوک خارج شده و در نقاط سرحدی ساکن شوند تا بتوانند نسبت به تبلیغ پناهندگانی که از چنگ جنگ

و ستنام گریخته و به تایلند آمده‌اند پیردازند. کمال و کاملیامعانی و ناصر و ملیحه جعفری پیشنهاد او را پذیرفتند و بدینوسیله تبلیغ پناهندگان و ستنامی و هدایت اهالی بومی قرین یکدیگر گردید.

کمال با موتور سیکلت خود غالباً به سفرهای تبلیغی میرفت و رحمت نیز گاهگاه وی را در جاده‌های خاکی و غبار آلود و ناهموار تایلند برای ملاقات اجتناب و تبلیغ سکنه قراء و قصبات همراهی مینمود. ناصر و ملیحه جعفری درسونگلا Songkhla که در ۱۴۰۰ کیلومتری بانگکوک قرار داشت زندگی میکردند. رحمت اختصاصاً برای ملاقات این دونفس روحانی و دختر کوچک دوسال و نیمه ایشان که نامش کرمل بود به تایلند سفر میکرد. ناصر به کرمل یاد داده بود رحمت را عموایادی خطاب کند و خود رحمت نیز از این موضوع بسیار خوشحال بود.

ملیحه جعفری خاطرات خود را چنین بیان میکند:

جناب دکتر مهاجر سه روز و سه شب در کلیه محقر ما اقامت کردند. تعدادی از دوستان برای شرکت در جلسه ضیافت بخانه ما آمدند که دکتر مهاجر از دیدن آنان بسیار مشغول گردیدند. ایشان یکروز عکسی از گیسو را بما نشان دادند و اظهار داشتند که پدر خوبی برای او نبوده‌اند. وقتی او را ترک کرده‌اند هم سن کرمل بود و حال که اینقدر بزرگ شده است هنوز هم از او دور هستند. بمن گفتند که زنی سلیم و آرام هستم ولی به ناصر توصیه کردند که آنقدر به پسرمان سخت نگیرد چه این کودکان مانند گل‌های تر و تازه هستند که اگر با خشونت با آنان رفتار شود پژمرده و فاسد میگردند. بوی تذکر دادند که هر گاه قصد تنبیه فرزندان را داری حرفهای مرا بخاطر بیاور و از اینکار صرفنظر کن، روی یک قطعه کاغذ بنویس "عمو ایادی" و آنرا روی دیوار نصب کن و آنگاه که از کارهای فرزندان عصبانی میشوی بآن نگاه کن، سخنان مرا بیاد بیاور و عصبانیت خود را فراموش کن. دیدارهای جناب دکتر مهاجر برای ما آرامش قلبی به همراه میآورد. مؤسسات امری تایلند هنوز دوران خردسالی خود را نگذرانده بودند. آنان که از ورود وی اطلاع می‌یافتند، با شتاب به ملاقاتش میشتافتند، دکتر مهاجر با محبت آنان را باطاقش دعوت مینمود و با نرمی با ایشان صحبت میداشت. بکودکان شیرینی تعارف میکرد و بزرگسالان را با سخنان محبت آمیز خود دلشاد مینمود. گاه ما را برای گردش تبلیغی به پارک لامپینی Lumpini Park دعوت میکرد و زمانی اجتناب را بدور خود جمع مینمود و

بدرد دلها مان گوش فرامیداد و غم و غصه را از دلها مان میزدود. یکبار که کنفرانس تبلیغی را در باغ گل سرخ Rose Garden بر پا کرده بودیم، جناب دکتر مهاجر بی خبر وارد شد و موجب مسرت زاید الوصف دوستان گردید. هنگام عزیمت به فرودگاه در راه بدان و تراکم اتومبیلها و هوای گرم و مرطوب و خفقان آور، مختصری از زحماتی را که ایشان در راه ملاقات با دوستان متحمل میشدند تجربه کردیم. در فرودگاه کیف دستی خود را آماده میساختند که برای توقف در نقطه بعدی حاضر باشد.

کنفرانسی پس از اختتام انجمن شور روحانی هنگ کنگ که در سال ۱۹۷۷ در پورت دیکسون، مالزی، منعقد گردید. موقعیت دیگری را برای ملاقات با جناب دکتر مهاجر بدست داد. ما برای شرکت در این کنفرانس مدت پنجاه و چهار ساعت بوسیله اتومبیل و ترن در حرکت بودیم. من در آنوقت دوران بارداری فرزند دیگرمان را میگذراندم. سه نفر از حضرات ایادی امرانته جنابان دکتر مهاجر، ابولقاسم فیضی و کالیس فدرستون در این کنفرانس حضور داشتند. در وقت تنفس احتیای مالزی حضرات ایادی امرانته را دوره کرده بودند و من بعلت وضعی که داشتم نتوانستم از میان جمعیت خودم را به آنان برسانم. جناب دکتر مهاجر هنگام عبور مرا دیدند، من و فریدون میثاقیان را برای ناهار به هتل محل اقامت خودشان دعوت کردند. جناب دکتر مهاجر از نحوه برگزاری کنفرانس راضی نبودند، چون همواره به اهدافی بالاتر و مجاهداتی وسیعتر می اندیشیدند و از این کنفرانس انتظار بیشتری داشتند. بعد از ناهار ایشان وعده ملاقات با اعضاء هیئت مشاورین قاره ای داشتند تا در باره تشدید فعالیتهای آمری ب مذاکره بنشینند. چون اطلاع داشتند که من با چند نفر دیگر از احتیاء در یک اطاق بدون تهویه مطبوع اقامت دارم، پس از نهار با تبسم اظهار داشتند "حق مهاجرین فی سبیل الله را دوست دارد، مادام که من برای شرکت در جلسه مشاوره میروم اینجا بمانید و استراحت کنید و از هوای خنک و محیط خلوت لذت ببرید."

در سفر بعدی رحمت بیش از چند ساعت در بانگکوک توقف ننمود و برای ملاقات با مهاجرین به نواحی مرزی حرکت کرد.

کاملیا معانی خاطرات خود را از سفر رحمت به بانگکوک چنین شرح میدهد:

دریوم بعثت حضرت ربّ اعلیٰ ما جلسه جشنی برای احتیای محلّ ترتیب داده

بودیم و چون محفل ملی نیز جلسه با شکوهی در بانگکوک بر پا داشته بود، هرگز انتظار نداشتیم که ایادی امرالله در جشن کوچک ما شرکت کنند، ولی بهر حال دعوت نامه‌ای نیز برای جناب دکتر مهاجر ارسال داشتیم. در یوم معهود نه تنها جناب دکتر مهاجر به جشن ما آمدند بلکه مدت دو روز در محل توقف کرده و با احباب ملاقات نمودند و هدایایی نیز به اطفال مرحمت کردند. قبل از ترک محلّ مناجاتی تلاوت فرمودند. این آخرین ملاقات ما با ایادی عزیز امرالله جناب دکتر مهاجر بود.

آخرین مسافرت رحمت به تایلند در ماه اگست ۱۹۷۸ انجام یافت. خانواده جعفری به چیانگ مائی Chiang Mai در مرز لائوس مهاجرت کرده بودند. رحمت برای ملاقات آنان با نجارفت و در مدت چهار روز اقامت از چند قریه دیدن و در دانشگاه محل سخنرانی نمود. ملیحه می‌نویسد:

هنگام عزیمت دکتر مهاجر وقتی آثار حزن در سیمای من مشاهده نمودند با تبسم اظهار داشتند "ملیحه خانم نگران نباشید شما دختر ملکوتید و خدا دوستان دارد" سپس عازم فرودگاه شدند ولی چون جای خالی در هواپیما پیدا نشد مجدداً مراجعت نمودند و چهار شب در منزل ما ماندند. دکتر مهاجر گفتند من حتی در خانه خودم چهار شب توقف نمی‌کنم. ایشان همانشب از الراح و آثار مبارکه برای ما تلاوت کردند و راجع به قسمتی که مربوط به امتحانات الهی بود شرح مفصّلی دادند. دکتر مهاجر گفتند "خداوند هر شیئی را برای شیئی دیگر بصورت امتحان در می‌آورد. اوائل که این لوح را زیارت می‌کردم در مقابل رفتار نامناسب یک نفر بخود میگفتم قطعاً رفتار این مرد برای آزمایش من انجام یافته. بعداً متوجه شدم که خود من نیز بصورت امتحان برای دیگران در آمده‌ام. حال در سمت ایادی امرالله این موضوع عمیق‌تر شده است. چه اگر رفتار نامناسبی از من به بینند خواهند گفت ایادی امرالله چنین کرده است و این امتحانی است که من باعث آن شده‌ام." ایشان بسمت بانگکوک و ما هم بدنبالشان عزیمت نمودیم. در بانگکوک با اعضا لجنه ملی تبلیغ ملاقات نموده و به آنان توصیه کردند که با احبابی که آماده برای انجام خدمات امری هستند مصاحبه کنند. هنگامیکه اعضا لجنه ملی تبلیغ از مصاحبه فارغ شده و اطاق را ترک کردند متوجه شدند که ایشان به فرودگاه عزیمت کرده اند.

رحمت در یادداشتهای خود چنین مینویسد:

روز چهارشنبه ۲۱ جولای به بنگکوک آمدم. اول اگست به چیانگمائی رفتم و سه روز مانندم به دانشکده و مدرسه تربیت معلم رفتم. جلسه بسیار مبارکی بود. سپس به بنگکوک آمدم و با محفل ملی و معاونین مشورت شد و سه نقشه تبلیغی پیاده شد. در چیانگمائی خواب دیدم که حضرت خانم مبلغ هنگفتی پول بمن داده و گفتند که سه ناحیه تبلیغ دسته جمعی درست کنیم و در خواب دیدم که در رنگون هستم و مشغول طرح نقشه میباشم. خلاصه سفر تایلند تمام شد به رنگون آمدم و با محفل ملی مشورت نمودم و چند نقشه تبلیغی طرح شده که بعنایت اسم اعظم دنبال خواهد شد.

ویتنام و کامبوج

جامعه بهائی مجدانه در خدمت کوشا بودند. مهاجرینی که قبل از شروع نقشه جهاد کبیر دهساله به آن مملکت مهاجرت کرده بودند، باتفاق احتیای جدید ویتنام تشکیلات امری بسیار قوی بوجود آوردند.

اولین دیدار رحمت از ویتنام در ماه می ۱۹۶۰ بمنظور شرکت در مراسم افتتاح حظیرة القدس بهائی در سایگون صورت گرفت.

مجله اخبار امری امریکا چنین گزارش میدهد:

ایادی امرالله دکتر مهاجر از ۱۷ تا ۲۳ ماه می از ویتنام دیدن کردند. جالب ترین بخش این دیدار افتتاح حظیرة القدس در روز جشن بعثت حضرت رب اعلیٰ بود که با حضور یکصد نفر از احتیای سایگون و جوامع بهائی لانگ آن Longan، هیپ فوک Hiep Phuoc، نابه Nhabe و فوک لانگ Phuoc Long برگزار گردید. ایشان عصر روز ۲۲ می تهیه و تنظیم نقشه های تبلیغی برای تسریع در نشر نفعات الهی و ترتیب سمینارهای ماهیانه هر یک بمدت یک هفته در حظیرة القدس نویسیاد را پیشنهاد و توصیه نمودند. دکتر مهاجر در ترونک جیانگ، ویتنام مرکزی، خطاب به دوستان و احتیای حاضر سخن گفتند و از جوامع بهائی در تورن Tourne، کوانگای Quang Ngai، بین سون Binh Son و مدارس بهائی در نوبه و فونگ لانگ بازدید بعمل آوردند. دیدار ایشان در هر محل موجب شور و شوق احتیاء و تجدید فعالیت های آنان بود. بلاشک با تأییدات الهی، پیشنهادات و نظریات ایشان در باره تنظیم

امور تبلیغی بزودی ثمرات عظیمه بیار خواهد آورد.

در سال ۱۹۶۴ رحمت به نمایندگی بیت العدل اعظم الهی در کانوشن ملی ویتنام که برای انتخاب اعضاء اولین محفل ملی آن کشور تشکیل شده بود حضور یافت. در مسافرت‌های متعددی که به ویتنام میکرد اغلب در کنفرانسها و مدارس تابستانه و جلسات محفل روحانی ملی شرکت نموده و آنانرا در اجرای وظائف محوله و انجام اهداف نقشه‌های تبلیغی کمک و مساعدت میکرد و باتفاق اجبای ویتنام بیدار جوامع بهائی کامبوج میشتافت.

چون توسعه امر در ویتنام و کامبوج با موانع بسیاری مواجه بود، رحمت وظائف بیشتری را برای حل معضلات آن جوامع عهده دار گردید. احتیای هندوچین بخصوص برای استقرار وحدت و یگانگی در جامعه حرد مساعدت و کمک احتیاج داشتند و رحمت بانوجه دائمی و فعالیت چندین ماهه تدریجا محل را تسهیل معضلات موفق گردید.

متأسفانه جنگ ویتنام باعث عدم امکان مسافرت و دیدار پیران در داخل مسکن شد. آخرین سفر رحمت به آن سامان در سال ۱۹۷۴ برای شرکت در کنفرانس تبلیغی ملی انجام یافت.

شمال شرقی آسیا

هنگ کنگ

هنگ کنگ نقطه اتصال ممالک و مناطق مختلف آسیا است و باینجهت رحمت اغلب فرصت بازدید از آن کشور را بدست میآورد.

تعداد اجبای آنسامان بسیار قلیل و مهاجرین محدود به جناب حشمت الله عزیزی و خانواده ایشان بودند. بدین جهت رحمت جوانان مالزیائی را بمسافرت‌های تبلیغی و مهاجرت و اقامت در هنگ کنگ تشویق میکرد. یان کی لئونگ و لئونگ تات چی از جمله نفوس مخلصه‌ای بودند که به توصیه او به آن دیار مسافرت نمودند و باعث استقبال و تصدیق تعداد بسیاری از اهالی شدند. در سال ۱۹۶۸ رحمت برای اعزام اجبای از فیلیپین به هنگ کنگ برای کمک بامر تبلیغ اقدام نمود. اولین

نفری که برای این امر انتخاب شد خانمی بنام نویداد کروز Navidad Cruz بود که فقط دو سال از ایمان وی بامر مبارک میگذشت ولی در این مدت کوتاه تجربیات قابل توجهی در امر تبلیغ جمهور بدست آورده بود. ضمناً از عزیمت بناوخی نامانوس ایا نداشت و ترسی احساس نمیکرد. طبق معمول رحمت مصرا وی را تشویق مینمود که وقت را از دست نداده و منتظر فرصتی دیگر نشیند. نویداد با ویزای موقت و مقدار مختصری پول عازم هنگ کنگ شد و بیش از یکسال در آن دیار بخدمت مشغول شد و وسیله تبلیغ گروهی از اهالی چینی آن سامان را فراهم ساخت.

رحمت سراسر هنگ کنگ را تا شون سونی Shon Soi در مرز چین اصلی با ترن سفر کرد و طرق مختلف تبلیغ و هدایت نفوس به شریعه الهیه را به مهاجرین و اجناب آموخت و به آنان یاد داد که چگونه در کافه ها و رستورانها با نفوس مستعد طر ح دوستی بریزند و بآنان امر مبارک را ابلاغ کنند. او چینی ها را بسیار صمیمی و با محبت میدانست و معتقد بود که سخنان مبلفین را استقبال خواهند نمود.

در سال ۱۹۷۶ بفکر تهیه محل مناسبی برای حظیره القدس هنگ کنگ افتاد. میگفت که پس از ملاحظه محلهای بسیار، آسمان خراشی که هنوز در حال ساختمان بود توجهش را جلب کرد و از اجناب هنگ کنگ خواستار شد که دو دستگاه از آپارتمانها را خریداری و آنها را بهم مربوط ساخته و تبدیل به حظیره القدس ملی نمایند.

قیمت این آپارتمان شصت و پنجهزار دلار هنگ کنگ بود و صندوق محفل نیز وجهی برای این منظور نداشت. اجناب هنگ کنگ از این پیشنهاد رحمت متعجب شدند ولی او ابدأ نگران نبود. خرید حظیره القدس به تصویب بیت العدل اعظم الهی رسید. بیعانه خرید ساختمان توسط جناب عزیزتی پرداخت شد و پس از چند ماه دو آپارتمان مورد نظر با کمک مالی محفل ملی ایران اکتیاع گردید. این محل اکنون حظیره القدس ملی هنگ کنگ است و بهای آن چندین برابر افزایش یافته است.

مرقومه محفل ملی ایران مورخ نوامبر ۱۹۶۷ خطاب به محفل روحانی ملی ژاپن مشعر بر موافقت با پیشنهاد رحمت میباشد.

در باره حظیره القدس هنگ کنگ باستحضار میرساند که این محفل مساعدت به فعالیت های امری در قاره آسیا را از جمیع جهات تعهد نموده است. خواهشمند است مراتب را باستحضار ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر برسانید.

با کمک و مساعدت مبلغین سیار و مهاجرین بهانی پنج محفل روحانی در هنگ کنگ تشکیل شد و محفل روحانی ملی در سال ۱۹۷۴ تأسیس گردید. زمانی که ما در مانیل زندگی میکردیم هر سال مجبور بر رفتن به هنگ کنگ برای تجدید ویزای اقامت خود بودیم، بعضی اوقات رحمت نیز ما را همراهی میکرد. بخاطر دارم که او و دوست عزیزمان یان کی لئونگ که در هنگ کنگ می زیست تا دیر وقت بمذاکره می نشستند و در باره اهمیت تبلیغ چینی ها مشورت میکردند. رحمت او را یان کی جان خطاب میکرد و از او میخواست راهی بیابد که اجباء را به اهمیت موقیعت هنگ کنگ که دروازه اصلی سرزمین چین است واقف سازد. یان کی نیز که برآستی رحمت را دوست میداشت با تبسم جواب میداد نگران نباشید زیرا خود او با اجباء صحبت خواهد کرد و وظائفشان را خاطر نشان خواهد ساخت و برای تبلیغ همراهشان عزیمت خواهد نمود.

در نوامبر ۱۹۷۶ در کنفرانس تبلیغ بین المللی هنگ کنگ شرکت کرد. موقیعت این کنفرانس جالب و موقیعت آن عظیم بود.

کمال معانی مهاجر تایلند که از اعضاء لجنة کنفرانس بود میگفت:

دکتر مهاجر لحظه ای آرام نداشتند. یکروز از من خواستند که بیست اتاق خالی در هتل فراهم کنم. اینکار در حقیقت غیر ممکن مینمود زیرا هیچ اتاق خالی در هتل باقی نمانده بود. ولی دکتر مهاجر کسی نبود که چنین عذری را بپذیرد، درخواست خود را تأکید کرد و اضافه نمود که باید اطاقها تا ساعت پنج بعد از ظهر آماده باشد. برای انجام این امر تعداد زیادی از مسافرین به محلهای دیگری منتقل شدند، از جوانان خواسته شد که هر چند نفر در یک اطاق اقامت کنند. بهر حال بیست اطاق خالی و آماده شد پس از آن دکتر مهاجر شخصاً به تنظیم آنها پرداخت، تختخوابها بکنار دیوار منتقل شد و تعدادی صندلی در هر اطاق قرار گرفت و با نصب قابلونی روی در اطاق، هر کدام را به یک محفل روحانی ملی اختصاص دادند. تمام شب دکتر مهاجر از یک اطاق به اطاق دیگر در رفت و آمد بودند و مهاجرین و مبلغین احتمالی را برای مشاوره با اعضاء محافل روحانی ملی همراهی میکردند.

پدرم، ایادی امرالله علی اکبرفروتین که بنمایندگی از طرف بیت العدل اعظم الهی در

این کنفرانس حضور داشتند اظهار می‌کردند که در این ایام رحمت از شدت خستگی قادر بایستادن روی پای خود نبود.

در گزارشی که رحمت به ساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم داشت آمده است:

این عبد مستمند از کنفرانس هنگ کنگ بینهایت مسرور و مشعوف بوده و حال باتفاق جناب سامانیگو و دبیردموکان عضو لجنه ملی فیلیپین و جوان دیگری فرامرز اتحادیه که عضو محفل ملی اطریش و برای سفرهای تبلیغی باین صفحات آمده‌اند فردا دوم دسامبر بطرف کره خواهیم رفت. جناب سامانیگو و دبیردموکان بعون و عنایت الهی سه ماه زمستان را در کره و شاید چند هفته در ژاپن خواهند ماند باید بخصوص در تبلیغ امرالله و تربیت و تعلیم هیأت مساعدین و تربیت مبلغین سیار و تبلیغ نقاط مجاوره سعی لانهایه نمود و یقین است منویات آنمقام مقدس به احسن وجه صورت عمل و اجراء بخود خواهد گرفت.

رابورت دوم وی به معینه اعلیٰ حاکی از موفقیت کامل در مسافرتهاى اخیر میباشد: چند روز اقامت در شمال شرق آسیا بسرعت گذشت. در مملکت کره بفضل و عنایت الهی توانست با محفل ملی ملاقات نماید و نقشه منظمی برای انتخاب محافل روحانیّه محلیّه در ایام رضوان طرح نماید که اگر نقشه‌ها عملی شود تعداد محافل تقریباً دوبرابر خواهد شد و یا لااقل به صدویست ارتقاء خواهد یافت. نقشه آنها چهارماهه است که بعد از رضوان نیز کار بهمان سرعت پیشرفت نماید و اسباب تقویت محافل جدیدالتأسیس فراهم گردد. فعلاً برای ماه اول بودجه کافی و وافى دارند و کار را ادامه خواهند داد و در ایام کانونشن طبق نتایج حاصله کار خود را تعدیل خواهند نمود. مسافرت جناب ویک سامانیگو و دبیردموکان تأثیر بسزائی در این مملکت نموده‌است. انشاءالله مسافرین و مهاجرین دیگری از فیلیپین بتوانند در این سنه به کره مسافرت و خدمت نمایند.

آخرین دیدار رحمت از هنگ کنگ در سال ۱۹۷۸ انجام یافت.

۲۳ جولای - در هنگ کنگ ملاقات با شمری داشتم. با محفل روحانی ملی مشاوره و مذاکره شد و تصمیم گرفته شد که در اواخر دسامبر کنفرانسی در باره تبلیغ جینی‌ها تشکیل دهند و با مساعدت کشورهای مجاور بمدت

یکماه برنامه تبلیغی را اجراء خواهند کرد.

ژاپن

کلیه نواحی شمال شرق آسیا از جمله ژاپن، کره، هنگ کنگ و تایوان از ابتداء تحت اشراف محفل روحانی ملی ژاپن قرار داشت. اداره امور امری این چهار کشور و فعالیت برای تشکیل محافل روحانی ملی بار سنگینی برای آن محفل ملی محسوب میگردید و با وجود اشتیاق وافر، آن محفل فاقد نیروی انسانی کافی برای انجام و اجرای این امور بود.

امر بهانی بوسیله دو مهاجر امریکائی که در سال ۱۹۰۹ بآن کشور عزیمت و به تشکیل جلسات تبلیغی مبادرت نموده بودند در ژاپن معرفی گردید.

در سال ۱۹۱۴ خانم اگنس الکساندر، که در آن زمان نوحوانی بیش نبود و بعداً بسمت ایادی امرالله منصوب گردید، بامر حضرت عبدالبهاء به ژاپن مهاجرت کرد و تدریجاً ریشه امراللهی در آن دیار نیرو گرفت.

حضرت عبدالبهاء دو سال پس از عزیمت اگنس الکساندر در لوح مبارک خطاب به احبای امریکا و کانادا چنین میفرمایند:

ملاحظه کنید که میس الکساندر، بنت ملکوت، کنیز عزیز جمال مبارک تنها به جزائر هاوانی در جزیره هونولولو رفت و حال در ژاپن مشغول است. ملاحظه کنید این دختر در جزائر هاوانی چقدر موفق شد. (۱۶)

در مرقومه ای که از طرف حضرت ولی امرالله نگاشته شده اهمیت امر تبلیغ و مهاجرت به ژاپن تصریح گردیده است:

حضرت ولی امرالله امیدوارند که مهاجرین بعلت موقعیت ژاپن مجبور به ترک آن کشور نشوند. همانطور که میدانید هیکل مبارک اهمیت بسیاری برای تبلیغ امر بدیع در ژاپن قائل هستند و پیش بینی میفرمایند که امر مبارک بسرعت در آن کشور توسعه یابد. (ترجمه آزاد) (۱۷)

در سال ۱۹۵۳ خانواده های کثیرانی، مقبل و ممتازی از مهد امرالله به ژاپن هجرت نمودند. در سالهای بعد تعدادی از مهاجرین امریکائی در شهرهای مختلف

آن کشور اقامت گزیدند. رحمت لااقل هجده بار از ژاپن دیدن نمود. اولین سفر وی در ماه مارچ ۱۹۶۱ انجام گرفت و برای آشنائی با فرهنگ و آداب و رسوم اهالی آن کشور ساعتها در کتابخانه‌های عمومی بمطالعه پرداخت و تا حدّ مقدور اطلاعات مفیدی در باره ژاپن بدست آورد.

یادداشت‌های وی منعکس کننده افکارش در باره این سفر است:

روز هشتم به ژاپن و توکیو حرکت کردم. حضرات کتیرائی و مقبل در فرودگاه منتظر بودند.

امروز نهم مارچ است، صبح تا بحال دنبال ویزای بولیویا و پارگونه هستم. از چندین مملکت در این مدت کوتاه دیدن نمودم وقتی بامریکا برسم مسافرتم چهل و هشت روز در آسیا بطول انجامیده. از پاکستان، سنگاپور، اندونزی، ویتنام، فیلیپین، هنگ کنگ و ژاپن دیدن نموده‌ام. بسیار خوش گذشت بقدر یک عمر تجربه و مطالعه بود ولی افسوس که خدمتی از دست برنیامد تا تأییدات الهیه چه اراده نماید.

رحمت در همانروز با اعضاء محفل ملی ژاپن ملاقات و توجه آنانرا به مرقومه‌ای که از طرف حضرت ولی‌امرانالله خطاب به احبای ژاپن صادر گردیده جلب نمود:

حضرت ولی‌امرانالله احساس میفرمایند که زمان توسعه و پیشرفت امر مبارک در ژاپن فرا رسیده است. ملت ژاپن از بصیرت و روحانیت وافر برخوردارند و مشکلات حاصله از جنگ اخیر عده کثیری از آنان را برای قبول راهنمایی روحانی آماده ساخته است. هیكل مبارک مصرأ از آن یاران الهی رجا دارند که مجاهدات خود را به سه برابر افزایش دهند تا امرالهی در آن خطه رشد نموده و بسرعت توسعه یابد. (ترجمه آزاد)

وی اهمیت تعقیب و اجرای دستورات هیكل مبارک را برای حصول موفقیت در امور امری به محفل روحانی ملی گوشزد نمود. در یادداشت‌های خود مینگارد که اشکالی مهم احبای سایر نقاط که به ژاپن مهاجرت نموده‌اند آنست که فقط بزبان انگلیسی تکلم مینمایند و باینجهت قادر به نفوذ در جوامع محلی ژاپن نمیشوند. او مینویسد:

آنها (مهاجرین) فقط در جستجوی افراد تحصیل کرده میباشند و اظهار میدارند که نمیدانند چگونه با مردم بومی مکالمه نموده و ارتباط برقرار

نمایند. کتب امری بزیان ژاپنی بسیار معدود است و احتیاج به نشریات بیشتری احساس میشود.

بنظر اجباء بهترین راه برای تبلیغ عمومی اعزام مبلغین ژاپنی و غیر ژاپنی باهم است، احتیاج بیشتری به مهاجر و اعلانات عمومی است، مردم ژاپن بسیار خوش قلب و باهوش هستند.

اجباء معتقدند که بسط امرالله باید تدریجی باشد و در مورد تسجیل مصدقین باید دقت لازم معمول داشت.

من تصور میکنم که احتیاج به مبلغین بومی و محلی است ولی یافتن آنها بسیار دشوار است.

وقتی توقیعات مبارک خطاب به اجبای ژاپن را مطالعه میکردم متوجه شدم که چقدر هیکل مبارک در باره مردم بومی آینو Ainu تاکید فرموده‌اند. نه مهاجرین و نه حتی اعضاء محفل ملی اطلاعی در باره آنها نداشتند. وقتی توقیع مبارک را مطالعه کردند بسیار تعجب نموده و تصمیم بر تزئید و تجدید اقدامات خود گرفتند. حال متوجه میشوم که چقدر جمع آوری و انتشار توقیعات مبارک مهم است. همچنین توقیعات خطاب به افریقا و یا سایر ممالک. انشاءالله حق تأئید و نصرت خدمت شامل حال فرماید.

محفل روحانی ملی ژاپن مسافرت رحمت را چنین یادآور میشود:

ایشان برای ما از تبلیغ جمهور بیان کردند که بنظر ما مفهوم تازه و غیر مانوسی داشت. جناب دکتر مهاجر از ما میخواستند که همه مجاهداتمان را حصر در تبلیغ و تسجیل سکنه قراء و قصبات نموده و تزئید معلومات امری آنان را به بعد موکول سازیم، زیرا مراحل تحکیم مبانی ایمانی بسیار زیاد و تزئید معلومات به سالهای متمادی محتاج است. ایشان از تجربیات شخصی خود در باره تبلیغ جمهور در هندوستان و مالزیا سخن گفتند. در آن زمان ایشان توجه مخصوصی به هوکایدو Hokkaido مبذول داشته و آن نقطه را برای تعقیب و آزمایش استعداد و قابلیت تبلیغ جمهور در نظر گرفته بودند.

در ژانویه ۱۹۶۳ رحمت با موقعیتهای مناسب تبلیغی در ژاپن آشنائی بیشتری پیدا کرد و مصمم گردید که مجاهدات خویش را در این زمینه آغاز نماید. وی بمحض ورود به توکیو از محفل روحانی ملی در خواست نمود برنامه مرتبی برای

مسافرت وی بمناطق مختلف ژاپن فراهم نمایند. محفل نیز از جناب پرویز ویکتوری که باتفاق خانواده به ژاپن هجرت نموده بود خواستند که رحمت را در مسافرت به هوکایدو همراهی نماید.

رحمت برای صرفه جویی در هزینه مسافرت یک اطاق دونفره که فاقد وسائل گرم کننده بود در YMCA شهر ساپورو مرکز استان هوکایدو گرفت. جناب پرویز ویکتوری در باره این سفر چنین نقل میکنند:

هوا بسیار سرد و تنفس مشکل بود، دکتر مهاجر مبتلی به سرماخوردگی شد، زیرا لباس کافی و گرم بهمراه نداشتند. بمحض ورود برای خرید یک کلاه پشمی برای ایشان و یکجفت چکمه که داخل آن پوست داشت اقدام کردم تا بتوانیم روی برف و یخ خیابانهای منجمد شهر حرکت کنیم.

جناب ظهرانی، مهاجر ساپورو، جلسه کوچکی از احتیای محلی برای ملاقات رحمت در YMCA ترتیب دادند. این جلسه تا اواخر شب ادامه یافت. روز بعد عازم شمالی ترین نقطه جزیره هوکایدو، محل سکونت قبائل آینو Ainu در نزدیکی شبه جزیره ساخالین شدند. این محل را رحمت شخصاً انتخاب کرده بود و اگرچه قبلاً تماسهایی با آینوها گرفته شده و یکی از رؤسای آنان نیز بامر بهائی مؤمن گردیده بود ولی رحمت امیدوار بود در انجام نوایای حضرت ولی عزیر امرائیه به تبلیغ گروهی از این بومیان موفق گردد. وی باتفاق سه نفر همراهان اطاقی در یک خانه کوچک گرفتند و چند نفر از احتیای محلی برای ملاقات آمدند. رحمت برای ادای احترام قصد دیدار رئیس قبیله ای را که قبلاً بهائی شده بود داشت. پرویز ویکتوری میگوید:

درخواست ما از دکتر مهاجر دائر به عدم خروج از اطاق نسبتاً گرم بجائی نرسید. با وجود اینکه خود از خطر سفر در هوای یخبندان مستحضر بودند ولی با اصرار زیاد ما را مجاب نمودند. در حقیقت نیرو و قدرت فوق العاده محرکه دکتر مهاجر برای ما نامعلوم بود. هرگاه بانجام طرح و یا تصمیمی در باره امر تبلیغ اراده مینمودند دیگر فکر خواب و خوراک و استراحت را از خود دور میساختند و بلافاصله در صدد اجرای آن برمیآمدند.

اقامت رحمت در هوکایدو مدت زیادی طول نکشید زیرا محفل روحانی ملی از وی در خواست کرد که برای مشورت در موضوع مهمی که پیش آمده فوراً به توکیو

عزیمت نماید. وی قبل از حرکت از سه نفر همراهان خواست که در محلّ باقی مانده و کار تبلیغ آینوها را ادامه دهند. یکساعت پیش از پرواز پالتوی زیبایی از یک فروشگاه برای گیسو دختر کوچک دوساله اش خریداری نمود. وی در این سفر از جزیره هونشو Honsho نیز دیدن کرد. خانم نابوکو ایواکورا - که ملت کمی از تصدیق وی بامر مبارک میگذشت و از طرف محفل ملی برای راهنمایی رحمت انتخاب شده بود میگوید:

من هیچگونه اطلاعی از ایادی امرالله دکتر مهاجر نداشتم فقط بعضی از احبای قدیمی بمن تذکر دادند که ایشان بسیار جنتی و در امور خیلی دقیق هستند. بهمین جهت آنقدر نگران و ناراحت بودم که تصوّر نمیکردم قادر بانجام وظائف محوله باشم. ولی بمجرد اوّلین ملاقات با ایشان احساس آرامش کاملی نمودم. دکتر مهاجر بینهایت افتاده و بتمام معنی با وقار و بغایت مؤدب بودند. از من در باره اموری که باید انجام دهیم استفسار نمودند و چون پیشنهادات خود را ارائه دادم بلافاصله کار خود را آغاز نمودیم زیرا ایشان حاضر نبودند که حتی یک لحظه فرصت را از دست بدهند. باتفاق به شهر کیشو Kishu رفتیم. دکتر مهاجر با مهاجرین آن نقطه ملاقات کردند و بلافاصله به تشکیل بیوت تبلیغی برای دانشجویان مبادرت نمودند. در یکی از این جلسات در باره تعلیم و تربیت در دیانت بهائی صحبت کردند. یکنفر از دانشجویان بنام هیگاشی Higashi که قصد عزیمت به انگلستان برای ادامه تحصیلات داشت بشدت تحت تأثیر سخنان ایشان قرار گرفت دکتر مهاجر بما توصیه نمودند که نسبت به این دانشجوی توجّه مخصوص مبذول داریم زیرا بهائی خوبی خواهد شد. هیگاشی بعداً بفیض ایمان بامر بهائی نائل آمد و اکنون یکی از افراد فعال جامعه بهائی است. موقع عزیمت به ناگازاکی چون مسافرتی طولانی در پیش بود از ایشان پرسیدم که آیا مایل هستند بلیط درجه یک ترن برایشان ایتیاع نمایم؟ ولی در جواب گفتند که همان بلیط درجه دو کافی است. دکتر مهاجر در تمام طول این سفر به صرف چند عدد پرتقال قناعت کردند.

وقتی بمحلی وارد میشدیم از من سؤال میکردند که چه موضوعی را برای مذاکره با ژاپنی ها انتخاب کنند. چون من جواب میدادم که ایشان ایادی امرالله هستند و از من بهتر میدانند که چه موضوعی مناسب است. دکتر مهاجر اظهار میداشتند که دلرا بردن سمت ایادی امرالله دلیل اطلاع از

فرهنگ و آداب مردم نیست و مایل بودند که ایشان را با رسوم کشور ژاپن آگاه سازم. هوا بشدت سرد بود و ایشان نیز لباس مناسب همراه نداشتند ولی هرگز لب به شکایت نگشودند. من چند جفت جوراب پشمی ارزان قیمت برایشان خریدم که با اظهار تشکر از آنها استفاده کردند.

در ترم من با نهایت دقت مشغول تهیه جزئیات برنامه مسافرت بودم و ایشان که این وضع را میدیدند توصیه میکردند که آنقدر سخت گیر نباشم، میگفتند "ما حد اکثر کوشش خودمان را خواهیم کرد و اگر همه چیز در حد کمال نباشد از نظر من اهمیتی ندارد زیرا همه امور در يد اقتدار حضرت بهاءالله است" در هر حال من بطرح برنامه های مسافرتان ادامه دادم.

دکتر مهاجر بهیچوجه حاضر نبودند برای راحتی خود خرجی کنند ولی وقتی از روزنامه نگاران برای صرف ناهار دعوت بعمل آوردم اطاق مجللی در یک هتل بزرگ کرایه کرده و اظهار داشتند که چون این جلسه برای معرفی امر است باید تا حد مقدور آرومتر برگزار شود. هر وقت به دیدن دوستان ژاپنی میرفتند مصلی در اختیار من میگذاشتند تا برای آنان هدیه مناسبی خریداری کنم. در پرواز دیگری سنت بدی هوا خلبان اعلام کرد که ممکن است در محل دیگری غیر از مقصد اصلی فرود بینیم و مسافرین میتوانند با ترم بمحل مورد نظر عزیمت نمایند. من از این موضوع بسیار ناراحت و نگران بودم زیرا اجتناباً در وقت معین منتظر ما بودند، ولی دکتر مهاجر با لحن آرامی بمن توصیه میکردند که نگران نباشم. بایشان گفتم شما ژاپنی ها را نمی شناسید چنانچه در ساعت معین حاضر نباشیم بسیار عصبانی میشوند و حتماً باید راهی پیدا کرد که آنها را از این تأخیر مطلع سازیم. دکتر مهاجر اظهار داشتند فعلاً که ما در آسمان هستیم ولی هر کاری که مایلی انجام بده. ایشان آرام و متبسم بودند و من بیش از پیش عصبی و نگران ولی سرانجام هواپیما در رأس موعده مقرر در محل معهود بر زمین نشست.

آرامش مخصوص رحمت در اغلب مسافرتهاى هوایی برای من قابل توجه بود. محض اینکه روی صندلی هواپیما قرار میگرفت، کفشهایش را بیرون میآورد، گره کراواتش را شل میکرد و پس از تلاوت مناجات تا وقت صرف غذا استراحت مینمود. چنانچه قبل از مسافرت استراحت کرده بود به مراعات و نامه هایش رسیدگی مینمود. تصور میکنم بسیاری از عرابضش را بساحت بیت العدل اعظم

در هواپیما مرقوم داشته است. وقتی از وی سوال می‌کردم که چطور تا این حد آرامش خود را حفظ مینمایند و از حوادث احتمالی پرواز وحشتی حس نمی‌کند، میگفت زندگی و حیات انسان در ید قدرت حضرت بهاءالله است و چون انسان نمی‌تواند تقدیر را تغییر دهد چرا نگران باشد.

یکبار هنگام عزیمت از سنگاپور به هنگ کنگ از طریق ژاپن، وی در هواپیما استراحت کرده بود پس از زمانی هواپیما بزمین نشست، ولی موقع پیاده شدن از هواپیما متوجه شد که هواپیما مجدداً در سنگاپور بزمین نشسته است. فرودگاه هنگ کنگ بعثت طوفانی ناگهانی بسته شده بود و هواپیما ناچار به سنگاپور باز گشته بود. رحمت بمن اظهار داشت «حتماً کارکنان هواپیما باور نمی‌کردند که من از تمام مشکلات و اعلام خلبان داور به مراجعت اجباری بکنی بی اطلاع و غافل مانده بودم.»

آرامش مخصوص رحمت در مسافرتهايش بسیار چشمگیر بود. او هیچگاه جامه دان و باری بیش از حدی که مقررات هواپیما اجازه میداد همراه نمی‌برد. فقط یکبار که از توکیو به تایپه میرفت تعدادی کتاب برای احتیای آن سامان همراه داشت و بدین جهت بارش از حد معمول سنگین‌تر شده بود. وی هر قدر سعی کرد که مأمور مربوطه را متقاعد سازد که پرداخت وجه اضافه بار را معاف کند، موفق نشد، لذا پرواز خود را با آن سرویس هوایی باطل کرد و یکساعت بعد با سرویس هوایی امریکائی که وزن بار بیشتری را قبول میکرد حرکت نمود.

آقای کتیرائی میگفتند زمانی در فرودگاه هنگ کنگ، رحمت را ملاقات نمودند، ایشان از راه هندوستان عازم ایران بودند و رحمت عازم ژاپن، ولی رحمت بلافاصله بلیط خود را تعویض کرد و با اتفاق آقای کتیرائی به هندوستان عزیمت نمود. چون معمولاً احتیاء را قبلاً از ورود خود مطلع نمی‌کرد میتوانست بدون آنکه کسی را منتظر بگذارد برنامه‌های خود را تغییر دهد. بعداً اظهار داشت آنقدر از مسافرت تنهائی خسته شده بود که مصاحبت چند ساعته آقای کتیرائی را مفتنم شمرده و عازم هندوستان گردید.

من پیوسته از مسافرتهاى دائمی هوایی رحمت نگران بودم زیرا احتمال وقوع حوادث ناگوار در مسافرتهاى هوایی بسیار است ولی او در مقابل اظهار نگرانی من با خنده میگفت که مطمئناً مرگ وقتی بسراغ وی خواهد آمد که مُجالس با احتیاء و درحال استراحت و سرور باشد.

خانم ایواکورا داستان را چنین ادامه میدهد:

در ناگذازی از ایشان اجازه خواستم که لباسشان را اطو کنم، در جوابم با تبسم اظهار داشتند که همین خوب است تو نگران نباش. من دارای همه چیز هستم و تنها چیزی که کم دارم "وقت" است. یکبار برای ایشان از یک جشن ملی حکایت کردم که طی آن خانواده‌های ژاپنی دورهم جمع میشوند دکتر مهاجر زمزمه کرد:

"همه در خانه خوشند بجز من که چو باد

از همه دورم و در گرد جهان میگردم"

پس عکس دخترشان، گیسو، را نشان داده و گفتند که چقدر جای او خالی است و درحالیکه قدم میزدند مدتی به تلاوت مناجات مشغول شدند. من بسیار متأثر شدم ولی ایشان با وجود اینکه مافوق تصور فداکاری و از خود گذشتگی میکردند کلمه‌ای شکایت بر لب نمی آوردند.

در حین مسافرت در شهر کوچکی راه را گم کرده و قدری توقف کردیم تا من به نقشه مراجعه کنم وقتی سرم را برداشتم دکتر مهاجر را ندیدم و از اینکه ممکن است ایشان را گم کرده باشم بسیار نگران شدم ولی چند لحظه بعد دکتر مهاجر را در کافه‌ای کوچک یافتیم که مثل سایر کارگران بخوردن برنج و ماهی خشک سرخ کرده مشغول بودند. از ایشان سؤال کردم که آیا این نوع غذا را دوست دارند؟ در جوابم گفتند چراکه نه، مردم این سرزمین همین غذا را مصرف می‌کنند.

در این سفر متوجه شدم که ترس من از سخت‌گیری دکتر مهاجر بی‌اساس بوده است ایشان هرگز به کسی سخن سخت نمی‌گفت و از کسی گله نمی‌کرد. وقتی پیشنهادشان مورد موافقت قرار نمی‌گرفت بدقت بعقل مخالفت با آن گوش میدادند. اما اگر پیشنهادشان را نا دیده می‌گرفتند دوباره آنها بدون سرزنش این و آن مطرح مینمودند. معتقد بودند که اجتناب نباید باعث گردند که دیگران احساس کنند گناهکارند.

من چند بار باتفاق رحمت به ژاپن سفر کردم. این کشور به گرانی در تمام جهان شهرت دارد. رحمت بهر ترتیب بود نهایت صرفه‌جویی را رعایت میکرد. هیچگاه نمی‌گذاشت احتیای ژاپن و یا مهاجرین وی را در رستورانهای گران قیمت میهمان کنند. در یکی از این سفرها جناب کتیرائی، مشاور قاره‌ای، دوست نزدیک و صمیمی ما که در آنوقت رئیس محفل روحانی ملی ژاپن بودند، از ما برای صرف

غذا در یک رستوران مجلل در زاکا دعوت کردند. رحمت پس از ملاحظه صورت غذای رستوران که پشت وپشتین قرار داشت از رفتن به داخل رستوران صرفنظر نمود و با وجود اصرار زیاد میزبان از تصمیم خود منصرف نشد. بنظر وی امکانات مالی جناب کتیرائی دلیل صرف غذا در آن رستوران نبود. بالاخره ناهار را که عبارت از سوپ ماهی و ورمیشل بود در یک کافه کوچک صرف کردیم. روز بعد جناب کتیرائی احساس کسالت میکرد و علت آنرا نیز خوردن سوپ ماهی میدانست. رحمت بمزاج میگفت: "عباس زندگی راحتی داشته است و باید مدتی با من همسفر شود تا بسختی عادت کند".

خانم و آقای کتیرائی پس از سی و چهار سال مهاجرت به ژاپن بالاخره بفتح روحانی جزیره ساخالین که سی و هفت سال پیش حضرت ولی امرالله آنرا جزء اهداف نقشه جهاد کبیراکبر دهساله منظور فرموده بودند موفق شدند و از طرف بیت العدل اعظم الهی بعنوان فارسان امر حضرت بهاءالله مفتخر و متباهی گردیدند. جناب کتیرائی، مشاورقاره ای، که اکنون در محل مهاجرتی خود کمبود مواد غذایی و سایر مشکلات را تحمل مینماید خاطره صرف سوپ ماهی آنروز را بیاد می آورد:

بعضی اوقات آرزو میکنم که چندی با دکتر مهاجر مسافرت میکردم و خود را برای زندگی امروز آماده می ساختم.

در سال ۱۹۶۶ جناب روح الله ممتازی و اولین ژاپنی بومی AINU آقای کازوموتو اوامگانی Kazumoto Umegae به عضویت هیئت معاونت برای شمال غربی آسیا منصوب گردیدند و بدین جهت تشکیلات امری قدم دیگری بجلو برداشت. اوامگانی موفق گردید عده کثیری از افراد بومی AINU را بشریعه حضرت بهاءالله هدایت نماید. جناب ممتازی با مسافرتها متعدد در منطقه بخدمات شایسته ای موفق گردیدند.

رحمت ماهها قبل از تشکیل نمایشگاه جهانی سال ۱۹۷۰ که در ژاپن برپا میشد، ب فکر استفاده از این موقعت افتاد. با راهنمایی رحمت، در هندوستان، جزوه ای را که حاوی تاریخ و تعالیم حضرت بهاءالله و تصاویر مشارق اذکار بود تهیه کردیم که وی آنها را با خود به ژاپن برد. در حدود نیم میلیون از این جزوات بوسیله جوانان بهائی بین بازدیدکنندگان نمایشگاه توزیع گردید و برای اولین بار امر بهائی در چنین سطح وسیعی در ژاپن اعلام شد. در تمام دوره این فعالیت بسیار موقعت آمیز رحمت در ژاپن توقف نمود.

در ماه اکتبر سال ۱۹۷۰ وی مجدداً به ژاپن عزیمت نمود تا با محفل ملی آن کشور نقشه نه ساله را بررسی نماید. منشی محفل ملی چنین گزارش میدهد:

ما بمیزان زیادی از اهداف تبلیغی خود عقب مانده بودیم. ایشان آماری بما ارائه دادند که صحت آن مورد تأیید قرار گرفت. اظهار داشتند که برای اطمینان از تشکیل یک محفل روحانی محلی بطور متوسط باید پنج جمعیت بهائی در آن منطقه وجود داشته باشد و این نسبت تقریباً در همه جوامع جهانی بهائی مصداق دارد. همچنین از اهمیت تحصیل بوسیله دروس مکاتبه‌ای در ژاپن ما را متذکر داشتند.

کنفرانس اقیانوسیه Oceanic Conference قرار بود در اکتبر ۱۹۷۱ در ساپورو منعقد گردد. رحمت در ماه می همان سال به ژاپن عزیمت نمود تا در تهیه مقدمات تشکیل این کنفرانس همکاری و مساعدت نماید. محفل روحانی ملی در گزارش خود مینویسد:

دکتر مهاجر در نظر داشتند اقداماتی بعمل آید تا کلیه اجباء ژاپن در صورت تمایل بتوانند در کنفرانس شرکت نمایند. همچنین پیشنهاد کردند که موضوع کنفرانس تاریخچه امر در ژاپن، طرق تبلیغ قبل و بعد از کنفرانس و بهره برداری از اعلانات و تبلیغات عمومی در نظر گرفته شود. البته خود ایشان در همه جلسات کنفرانس شرکت نموده و جلسات شور با گروههای مختلف تشکیل دادند.

رحمت اصولاً با فرضیه غیرقابل قبولی که ژاپن را منطقه‌ای نامناسب برای تبلیغ جمهور میدانست موافق نبود، معتقد بود ملت با هوش و زحمتکش ژاپن که توانسته است کشور خود را از مصائب جنگ ویران کننده نجات داده و آنرا در مقام یکی از پیشرفته‌ترین ممالک دنیا در آورد قطعاً پذیرای تعالیم جانپور حضرت بها، الله خواهد بود. او پیشرفت تبلیغ در کشور ژاپن را بسته به همت اجباء و مهاجرین منقطع میدانست تا طریق صحیح آنرا پیدا کنند و در تصحیح اشتباهات گذشته سعی بلیغ مبذول دارند. وی رهبرها و بیانات حضرت ولی‌امراالله را خطاب باحتیای ژاپن در دفتر خاطرات خود یادداشت کرده بود و مرتباً آنها را مطالعه مینمود تا بتوانند از خلال این آثار مبارکه روش فعالیتها و مجاهدات اجباء را استخراج نماید. حضرت ولی‌عزیز امرالله فرموده‌اند:

مستقبل ژاپن از جمیع جهات درخشان است. مجرد آنکه اهالی ژاپن از تعالیم جهانی بهائی و روح نشاط آن مطلع شوند امر انهی بسرعت در آنسزمین توسعه و نمکن خواهد یافت. (ترجمه آزاد)

در سال ۱۹۷۶ در کانونشن ملی شرکت و با اعضاء محفل روحانی ملی آن کشور ملاقات نمود. در دفتر خاطراتش مینویسد:

در آخرین ساعات کانونشن ملی ژاپن شرکت کردم و روز بعد با محفل ملی ملاقات داشتم. بعضی مواضع که مورد تصویب و توافق قرار گرفت بشرح زیر است:

- ۱- از حضرات ابادی امرالله جنابان فروتن، فیضی و فدرستون دعوت شود که در مسیر اسفار خود بسایر کشورها در ژاپن توقف و از آن کشور دیدن نمایند.
- ۲- اعزام گروههای تبلیغی حداقل به سی شهر ژاپن، تعلیم حداقل پنجاه نفر از جوانان که بتوانند به مناطق مختلف مسافرت و در باره امر صحبت نمایند. ارکان فعالیتهای تبلیغی آینده ژاپن محسوب شوند.

رحمت مستمرا اجاء را برای مهاجرت به ژاپن تشریح مینمود و در تهیه ویزای اقامت و استقرار آنان در محلتهای مهاجرتی کمک و معاضدت میکرد. در سال ۱۹۷۶ از جوانشیر سبحانی، دانشجوی جوان ایرانی که به فیلیپین هجرت نموده بود، خواست که به ژاپن مهاجرت کند و دوست دلار بعنوان وام بوی پرداخت نمود. جوانشیر میگفت فقط تشریح دکتر مهاجر و جوانی خود او باعث گردید که بدون داشتن ذخیره مالی و دانستن زبان محلی شجاعت آنرا پیدا کند که برای تحصیل به گرانترین کشور دنیا عزیمت نماید. جوانشیر سبحانی در حال حاضر یکی از موفقترین مبلغین بهائی است که بزیان ژاپنی کاملاً مسلط است، و بازرگانی ثروتمند است که هزاران دلار بصندوقهای امری و پروژههای بهائی تبرع و تقدیم نموده است و آنرا پرداخت وام خود به رحمت باضافه بهره آن میداند.

در ۲۶ ماه می ۱۹۷۸ هنگامی که رحمت برای شرکت در اولین کانونشن ملی و انتخاب اعضاء محفل روحانی ملی جزائر ماریانا اعازم آن دیار بود بیاد ژاپن در دفتر خاطراتش مینویسد:

امروز انشاءالله بتأییدات جمال مبارک محفل ملی ماریانا تشکیل خواهد شد. راجع به ژاپن و تبلیغ در آن منطقه نامه ای نوشتم ولی بجائی نفرستادم،

مضمون تبلیغ در ژاپن بود. یکی آنکه بیت العدل اعظم کار تبلیغ در ژاپن را خود بدست گیرند، چنانچه حضرت عبدالجبار تبلیغ اروپا و امریکا را خود اداره میفرمودند، حتی هندوستان را. همچنین حضرت ولی امرالله تبلیغ افریقا بخصوص شرق آنرا. مهاجرین باید در تمام ژاپن متفرق شوند زیرا فعلاً فقط در جنوب ساکنند. باید از همه احتای ژاپن پرسیده شود برای تبلیغ ژاپن چه باید کرد و بر طبق نظریات ایشان نقشه تنظیم شود. حضرت عبدالجبار فرموده اند از هندوستان، چین و ژاپن روشن خواهد شد. کار اعرام مسعین سیار باید منظم باشد یعنی هر سه یا چهار ماه یکدسته از مبلغین سیار به ژاپن حرکت نمایند. مثلاً از فیلیپین برای هوکایدو، اکیاوا. اقلیتهای دیگر، از کانادا و امریکا و استرالیا، نقاط دیگر برای سایر نقاط ژاپن. باید پروژه‌های تبلیغی بین فیلیپین و ژاپن، انگلستان و ژاپن و غیره مشترک باشد. دکتر اول Earl به ژاپن برگرده و کمک جوانان مهاجرین ایرانی و امریکائی تبلیغ جوانان را در دانشکده‌ها شروع کند. عقائد دکتر ایمن در مورد بزرگان ژاپن باید مورد نظر قرار گیرد. مهاجرین از کلیه نقاط عالم بخصوص محصلین، به ژاپن اعرام شوند. آیا آنها در ژاپن بهتر می‌توانند در تبلیغ امرالله موفق گردند؟

آخرین افکار رحمت در خصوص ژاپن در عریضه‌ای که بساحت بیت العدل اعظم نهی تقدیم داشته منعکس می‌باشد:

چنین بنظر میرسد که در بین معالک آسیائی مملکت ژاپن بیشترین لا تحصی مستبشر گشته و بوعددهای گوناگون از فیه مرکز عهد و میثاق الهی و مرکز ولایت عظمیٰ موعود گشته است و قیادت روحانی عالم حک باین نژاد پاک سرشت محول گشته است. این وعود مقدمه کمتر از وعود مبارکه‌ای نیست که راجع به پاناما امرح البحرین یلتقیان داده شده است. حال که توجه آن مقام مقدس به پیشرفت سریع امر الهی در خطه ژاپن قرار گرفته و تحقق وعود الهیه در باره آن خطه مبارکه نصب العین آن هیأت ملهمه مزیده واقع گشته شاید ساختن مشرق‌الادکار در آن مملکت به میمنت مقدمه و اساس استحکام و پیشرفت امرالله در آن کشور کرده و در مبلغ صامت هزاران هزار مبلغ ناطق بوجود آورد و فتح و خضر حدید عصب امر مبارک گردد و لیس هذا من فضل الله عزیز.

کشور کره

بنظر رحمت کره پر ثمرترین سرزمین شمال شرق آسیا برای ورود افواج مؤمنین در زیر خیمه امر مبارک محسوب میگردد.

از سال ۱۹۶۳ مهاجرین و مبلغین را به عزیمت به آن کشور تشویق نموده و خود وسیله هجرت چندین نفر را فراهم کرد. طبق گزارش محفل روحانی ملی ژاپن در آن سال هزاران نفر بامر بهائی اقبال نمودند و محفل روحانی ملی کره در سال ۱۹۶۴ تشکیل شد و جامعه بهائی کره از ژاپن مستقل گردید و موحودیت جداگانه ای یافت.

چارلز دونکان Charls Duncan مهاجر امریکائی و عضو هیئت معاونت که بدرخواست رحمت در اواسط سال ۱۹۶۷ به کره عزیمت کرد، در نامه مورخ اکتبر ۱۹۶۷ خطاب باو مینویسد:

چهار ماه است که به کره وارد شده‌ام و کوشش میکنم در تبلیغ امر پیشقدم باشم آقای کی Ki که شما ویرا بامر بهائی آشنا نموده‌اید مبلغی واقعی است و اسباب راهنمایی عده بسیاری از مردم کره را بامر مبارک فراهم نموده است. این افراد غالباً جوان و دانشجوی دانشگاهها و محصلین دبیرستانها میباشند. او حقیقتاً به گلوله‌ای آتشین تبدیل شده است.

رحمت اغلب برای من در باره شدت سرمای کره تعریف میکرد. میگفت باتفاق سایر دوستان، روی زمین، بدور منقل زغال که تنها وسیله گرم کردن بود نشسته و راجع به حضرت بها، الله بمذاکره مشغول می شدند. هنگام شب یا اینکه تمام لباسهای پشمی و کت و پالتوی خودش را در بر میکرد، سرما تا مغز استخوان اثر مینمود با اینهمه شدیداً احساس سرور میکرد که توانسته با بومیان کره ملاقات و مذاکره نماید.

رحمت برای کمک به تعالی و پیشرفت امر مبارک در کره کوشش فراوان نمود نامه‌ای که در تاریخ ۱۹۷۳ به ناهید و دیل انگ Nahid and Dale Eng نوشته نموده‌اند حاکی است که تشویق و تشجیع بسیاری از یاران را توسط وی روشن میسازد:

ناهید خانم عزیز موفق و مرتب بتأییدات الهی امیدوارم تا بحال محفل ملی (کره) با مسافرت شما موافقت نموده است و هر دو یکجان و یکدل و یک تلب حاضر باین مأموریت بس خطیر میباشید نقشه های یکساله آسیائی دارد بقدری اهمیت پیدا میکند که ممکن است بتأییدات الهی موفقیت های بی نظیری نصیب امر مبارک نماید. در کره تصمیم برآن دارند که پنجهزار نفر تبلیغ نمایند که کار مشکلی نیست، شما و دبل عزیز بیک نقطه در شرق یا غرب کره اقامت خواهید فرمود و شب و روز جهد و کوشش فراوان خواهید نمود که اول در بین محصلین و شهرها و در عین حال در دهات و قرا و قصبات رفت و آمد نمایند و چندین نفر را تبلیغ و تکمیل نمایند. در کره آنقدر استعداد موجود است که در مدت کم جمع کثیری دور شما جمعند و شما شمع انجمن معاونین ایادی بسیار خوب موجودند که با شما همراهی نمایند. زبان کره را در دوماه بخوبی میتوان آموخت و صحبت کرد و خواند و نوشت. امریکائیها متدهای جدیدی پیدا کرده اند که شما با هم بکمال همت و سرعت فرا خواهید گرفت. سعی بسیار بفرمائید که فقط در یک ناحیه از کره، هرجا باشد مستقر گردید، و یک ناحیه وسیع را بخوبی تقویت نمایند. سه نفر دیگر از مالزیا خواهد آمد و بنقاط دیگر خواهند رفت. انشاءالله اقلأً سه ناحیه کره نضج و برکت و حرکتی پیدا کند. در سر راه برای چند روز از تایوان بگذرید و جوانان و احباء را بسرعت ملاقات نمایند و تشویق فرمائید سپس به اکیئوا بروید. تصور میکنم با ویزای ژاپن بتوانید بروید اگر برای شما میسر میگردد برای دلیل که پاسپورت امریکائی دارد ممکن و میسر خواهد بود. از آنجا به فوکواوکا که جنوبی ترین ناحیه ژاپن است وارد خواهید شد. سال گذشته در حدود بیست محفل محلی در جنوب ژاپن تأسیس شده ولی تقویت نگشته. لااقل یکماه در این نقطه بمانید و این محافل را پیدا کنید اغلب جوانانند و از امر بسیار کم میدانند از تو باید تبلیغ شوند همچنین نفوس دیگری را در همین ناحیه تبلیغ کنید ولو پنج محفل محلی به همت شما تجدید و تأسیس شود کار بسیار مهمی صورت گرفته است. اگر بتوانید فوراً نامه ای به محفل ملی کره بنویسید و برای ویزا مشورت نمایند بسیار خویست، ویزای تحصیلی و یا دینی اگر بدهند بسیار خویست والا با ویزای توریستی مجبورید بروید و بعد به هرچه لازم است تبدیل نمایند. کره در شمال شرق آسیا مملکتی است

که تبلیغ در دهاتش شروع شده بود ولی کارها بتعمیق افتاد. مردمانش بسیار با محبت، عزیز، موقر و فهمیده اند. تبلیغ آنها حقیقتاً لذیذش است. چهار فصل بهار، تابستان، پائیز و زمستان دارد. یکی از یکی زیباتر و قشنگتر. از یکی از بهترین مسائلک فعال دنیاست. همه خواندن و نوشتن میدانند. حوشا سعادت شما که بچنین فوز و فلاحی فائز خواهید گشت. امیدوارم تأییدات اسم اعظم معجزاتی در این مسافرت پر برکت شما بوجود آورد و راه ها برای هدایت نفوس مختلفه از هر جهت فراهم و مفتوح گردد. با جناب کتیرانی مستقیماً مکاتبه فرمائید بلیط شما را با ژاپن ایرلاین یا ایرفرانس خواهد فرستاد و هرچه وجه لازم باشد از مانیلا تهیه نمائید بفاصله چند روز جناب کتیرانی خواهند فرستاد، مقصود اینست که منتظر هیچ چیز نشوید. بمحض اینکه بلیط آمد و ویزاها را گرفتید به تایوان حرکت کنید و به محفل ملی ژاپن فوراً بنویسید که پروگرام شما را به تاییه ارسال دارند. مقصود این است که دقیقه ای تأخیر نفرمائید. بکمال سرعت حرکت نمائید وقت تنگ است. در تایوان فقط یک هفته، ده روز بمانید و مرتب مسافرت کنید. قریان هر دوی آن عزیزانم. رحمت مهاجر

در دفتر خاطراتش نوشته است:

۲۶ فوریه اعضاء محفل روحانی ملی و جناب جان مک هنری در دفتر کار دکتر کیم در بیمارستان اجتماع کردند تا در باره نقشه یکساله تبادل نظر و مشورت نمایند. نظر یکی از اعضاء برآن است که از نظر مالی باید بخود متکی باشند نه بصندوقهای خیریه بین المللی. این عضو معتقد است که ما به تشکیلات اداری زیاد تکیه میکنیم ولی توجهی چندان بامور روحانی نداریم. جلسه با نتیجه ای بود و در باره فعالیتهای آینده تصمیماتی اتخاذ گردید.

۲۷ فوریه در جلسه محفل ملی در حظیره القدس شرکت کردم و در باره مسائل تبلیغی درکره و بخصوص در شهرها مشورت شد. موضوعاتی که صحبت شد عبارت بود از تبلیغ پنجهزار نفر و تربیت سیصد نفر مبلغ و تشکیل پنج کفرانس تبلیغی. امشب یکی از شبهای بسیار عزیز زندگی من است زیرا محفل ملی کره مجدداً تصمیم گرفتند که تبلیغ عمومی را شروع کنند. تا با تأییدات و عنایات جمالتقدم پنجهزار نفر دیگر بخیل دلدادگانش در آیند.

روز ۵ می در جلسه محفل روحانی ملی کره حضور یافتیم. در مجاهدات تبلیغی اخیر در قراء هشتاد تا نود درصد از اهالی امر مبارک را تصدیق کردند. تأسیس کلاسهای اطفال آسان است زیرا محصلین دبیرستانها میتوانند کلاسهای اطفال را اداره کنند.

کتاب دکتر کیم وسیله بسیار خوب و موفقیت آمیزی در این مورد است. فصل زمستان مناسبتر از تابستان است چون اطفال وقت و فرصت بیشتری دارند. در هر قریه باید دو مبلغ تعلیم داده شود و جمعاً حدود ۱۰۰ نفر مورد نیاز است.

پیشنهادات وی به تصویب محفل روحانی ملی و تأیید ساحت بیت العدل اعظم الهی رسید. معهد اعلیٰ در این مورد به محفل ملی کره مرقوم فرمودند:

با کمال مسرت وصول راپورتی را که ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر از کشور شما پس از بازدید اخیرشان ارسال داشته اند اعلام میدارد. برنامه ای که طبق پیشنهاد دکتر مهاجر بمنظور استقرار امر مبارک در سی شهر تنظیم نموده اید بنحوی که احتیای تازه تصدیق این نقاط وسیله نشر نفحات الهی را در جوامع همجوار تأمین کنند موجب مسرت معهد اعلیٰ گردید.

در سال ۱۹۷۶ رحمت، از فریدون میثاقیان، که در سمت مشاور قاره ای برای شمال شرق آسیا بخدمات امری مشغول بود، در خواست کرد که به کشور کره عزیمت نماید. ممانعت دولت لائوس از فعالیتهای بهائی وی را شدیداً از خدمات امری باز داشته بود. لذا تصمیم گرفته بود که به هنگ کنگ منتقل شود. وی اظهار میدارد:

کشور کره از محدوده مسئولیت من، منطقه شمال شرق آسیا، خارج بود و در ابتدا متوجه منظور دکتر مهاجر از اشاره به کره نشدم. چون هیچگاه پیشنهادات ایشان را کم اهمیت تلقی نمی کردم از عزیمت بسایر کشورها صرف نظر نموده و افکار خود را حصر در رفتن به کره نمودم. چند روز بعد نیز دکتر مهاجر مجدداً در باره اقدامات مهمی که انجامش در کره مقدور بود صحبت کردند. چند هفته بعد که در کوالا لامپور با یکدیگر ملاقات کردیم ایشان در باره فرهنگ، آداب و رسوم مردم کره مسائلی را بیان داشتند. یکماه بعد که من به نواحی شمال شرق تایلند رفته بودم دکتر مهاجر مرا به بانگکوک فراخواندند و اظهار داشتند "اگرچه اقامت تو در تایلند مفید است

ولی عزیمت به کره فواید بیشتری در بر دارد" و توصیه کردند که برای مدت کوتاهی به کره مسافرت کنیم و اوضاع را شخصاً بررسی نمایم. ایشان معتقد بودند که قطعاً به اقامت در آن کشور علاقمند خواهیم شد. روز بعد ایشان خوابی را که دیده بودند برای من تعریف کردند و گفتند: "در رؤیا حضرت عبدالبهاء را زیارت کردم که در کنار نقشه جهان ایستاده‌اند و با تاکید بسیار با انگشت مبارک به کشور کره اشاره میفرمایند." دکتر مهاجر بمن تذکر دادند که باید بمحلی عزیمت نمایم که از نقاط=دیگر احتیاج بیشتری دارد. و باین ترتیب من در ماه می ۱۹۷۸ در آن کشور مقیم شدم.

تایوان و ماکائو

رحمت بدفعات متعدد از تایوان و ماکائو دیدن کرد و تعداد قلیل مهاجرین و بهائیان محلی را در امور تبلیغی و تأسیس محفل روحانی ملی کمک و معاضدت نمود. محفل روحانی ملی ژاپن در راهپورت خود مینویسد: دکتر مهاجر در ملاقات با این محفل از مشکلاتی که در تایوان وجود داشت و بایستی بحل آن اقدام شود سخن گفت. گرچه تایوان جزء مسئولیت ما محسوب میگردید ولی محفل ملی قبلاً از این مشکلات با خبر نبود. دکتر مهاجر هیچگاه از مشکلی یاد نیکرد مگر اینکه پیشنهادات و نظریات خود را در باره حل این مشکلات ارائه نماید.

مهمترین اقدامی که رحمت اجبای ماکائو را در انجام آن کمک و مساعدت کرد اتباع حظیره القدس بهانی بود. وی در یادداشت‌های مورخ فوریه ۱۹۷۳ چگونگی خرید مرکز بهانی ماکائو را چنین مینویسد:

دیشب با جناب عزیزی صحبت داشتم که اگر ممکن است به ماکائو برویم ولی تا یک بعد از نیمه شب منتظر شدیم و مقدور نشد و با هم راجع به ماکائو صحبت مینمودیم میگفت خانهای در ماکائو خریده که ممکن است محل مهاجرین و هم مرکز امری باشد باو گفتم مال للقیصر لقیصر و مال لله لله. ما باید برای ماکائو خود یک مرکز امری اتباع نمایم و الا کارهای تبلیغی سرعت و استحکام نخواهد یافت و بالاخره ایشان که همه عمرشان باین نیت

برده است از صمیم قلب موافقت نمودند و چون شب از نیمه گذشته بود به هتلهای خود مراجعت نمودیم.

۳ مارچ نامه‌ای به محفل ملی ژاپن نوشتم که برای خرید حظیرة القدس ماکائو تصمیم بگیرند و وجوهش را از تقبلی های ساپورو و بخصوص جناب اساسی اگر ممکن شود جمع آوری نمایند، چون نیت ایشان باین است که در این نواحی بخدمتی شایان اقدام نمایند. در هر حال نامه را با فیلیپ به ژاپن فرستادم ساعت هشت شب از محفل ملی ژاپن جناب کتیرائی صحبت نمودند که محفل با خرید حظیرة القدس ماکائو موافق است و جناب عزیزی اقدام بخريد می نمایند و پولش بزودی فراهم خواهد شد و جناب کتیرائی خود بایران خواهند رفت و با جناب اساسی مشورت خواهند نمود.

جناب عزیزی گفتند از قرار اتفاق یکی از دلالتها که صبح عقب او میگشتم خود تلفن کرده و گفته که یک آپارتمان بسیار مرغوب موجود است که برای فروش است. متوکلاً علی اسم اعظم فردا صبح به ماکائو خواهیم رفت و این ابنیه را خواهیم دید و انشاءالله جناب عزیزی اقدامات لازمه جهت تبدیل و تبث آن خواهند نمود. فسبحان ربنا البهی الابهی انشاءالله مرکزی برای دوستان و ذکر حق در این نقطه پر فتوح عالم تأسیس خواهد شد.

۴ مارچ. ماکائو. در کشتی بسوی ماکائو حرکت میکنم این اولین بار است که باین منطقه مسافرت مینمایم.

در ماکائو چند ساعتی ماندم. از یک تا پنج بعد از ظهر. چارلز دانکن آنجا بود و همسایه او که یک دکتر چینی است بهائی است

زن او بزبان اندونزی صحبت مینمود، یکسال است بهائی هستند هر دو روزه بودند. براستی تعجب کردم که چگونه بامر مبارک مؤمن و متمسکند. قدری در شهر گشتم و بعد تصادفاً بلیط هنگ کنگ پیدا شد و حرکت نمودم.

در ماکائو میگفتند که هزاران از چینی ها که از اندونزی پناهنده شده اند در ماکائو زندگی میکنند و دونفر اهل بالی و یک نفر از ایریان بارات بامر مبارک اقبال کرده اند. نکته صحیحی است اگر مبلغین چینی الاصل اندونزی زبان به ماکائو مسافرتهاى تبلیغی نمایند در مدتی کوتاه جمع کثیری بعون و تائید الهی بامر مبارک اقبال خواهند نمود.

ساعت پنج بعد از ظهر جناب عزیزی آمدند و گفتند که آپارتمانهای خوب جلو همه فروخته شده. در سقف عمارت طبقه دهم یکی موجود است که از هر

حجت باز است و صد و ده هزار دلار هنگ کنگ قیمت دارد. اصرار نمودم که حتماً فرار خرید آنرا بگذارند و قرار شد با جناب کتیرانی صحبت نمایند و تصمیم لازم اتخاذ کنند. دیگر تأتید الهی و همت دوستان چه نماید.

شب بفرودگاه هنگ کنگ رسیدم ساعت ۱۱ به برمه رسیدم ولی کسی در فرودگاه نبود. فردا صبح در حظیرة القدس جمعی را دیدم و شب جلسه بسیار مبارکی تشکیل شد و صحبت های بسیار شد و قرار شد لجنه ازدیاد معلومات امری درست کنند و روش کلمبیا را بکار ببرند.

رحمت از مبلغین سیار و مهاجرین از جمله یان کی لئونگ و لئونگ تات چی که بدفعات متعدد از تایوان و ماکائو دیدن کرده بودند میخواست که به آن نقاط عزیمت نمایند. بسیاری از جوانان چینی از سنگاپور و مالزی به تایوان مسافرت کردند و با مساعدت جناب سلیمانی و خان، خادمین فداکار امر جمال مبارک و اولین مهاجرین تایوان، امور تبلیغی آن - مان را توسعه بخشیدند. جناب ممتازی عصر هفت معاونت نیز اغلب به تایوان مسافرت مینمود و یکبار نیز در سعیت ایادی امرالله جناب سمندری اعزام آن کشور گردید.

جناب سلیمانی در گزارش خود مرقوم میدارند:

در سال ۱۹۶۶ از ساختمانهای متعددی برای خرید حظیرة القدس ملی تایوان بازدید بعمل آمد و بالاخره محلی را که جناب دکتر مهاجر در خیابان هسین شنگ نام Hesin Sheng Nah انتخاب کردند در پایتخت کشور، شهر تایپه، خریداری شد.

رحمت در ژانویه ۱۹۶۷ طی نامه ای به محفل روحانی ملی شمال شرق آسیا مینگارد:

اگر اراده حضرت بها الله باشد، محفل روحانی ملی تایوان در رضوان آتیه تشکیل خواهد گردید. انجام این مهم شمره مجاهدات محفل روحانی و فداکاری مهاجرینی است که به آن کشور اعزام گردیدند. پس از تأسیس محفل ملی تایوان، محفل شمال شرق آسیا باید توجه خود را به ماکائو و هنگ کنگ معطوف دارد که اشاء الله محافل ملیه آن نقاط نیز با اینکه در نقشه سه سانه منظور نگشته، در سال ۱۹۶۷ تشکیل شود.



جون ۱۹۶۸، مدرسہ تابستانہ اورجانین



۱۹۶۹، باتفاق ایادی امرتہ حزب فورتن و معاون ریاست جمہوری ہند



۱۹۶۷، اولين انجمن شور روحاني ملي لائوس



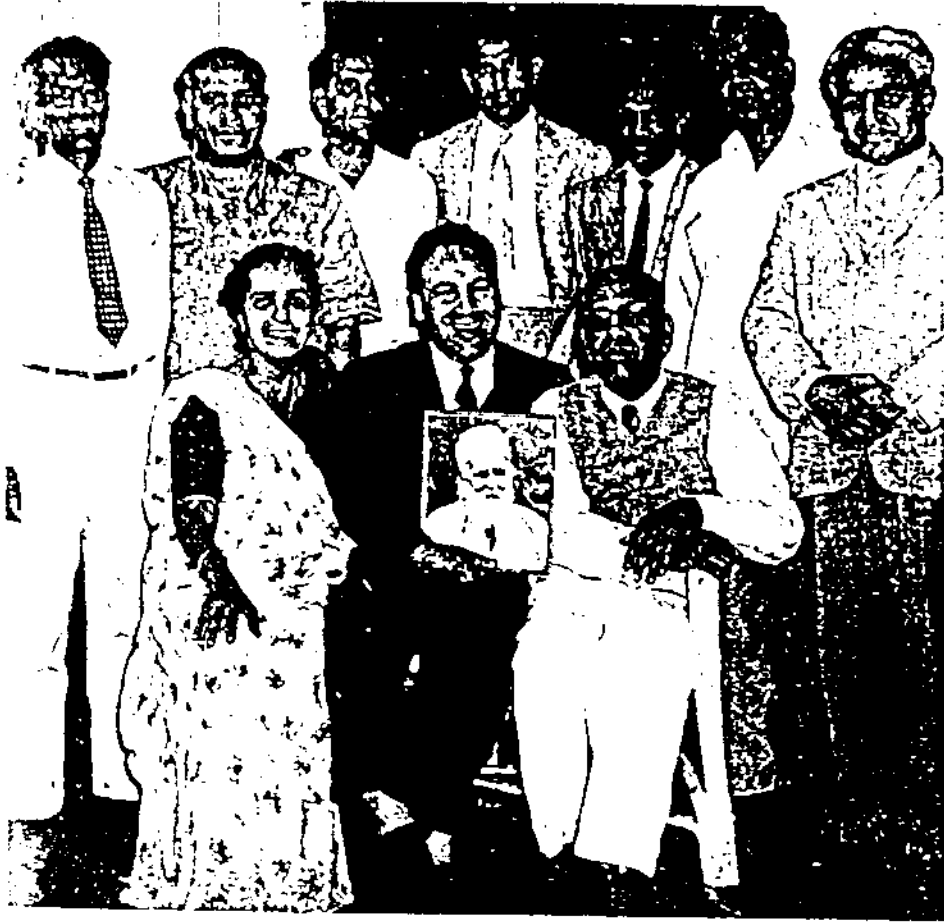
اولين محفل روحاني ملي لائوس



۱۹۶۱. شروع تبلیغ جمہور در ہندوستان، در راہ سام کی ماندا



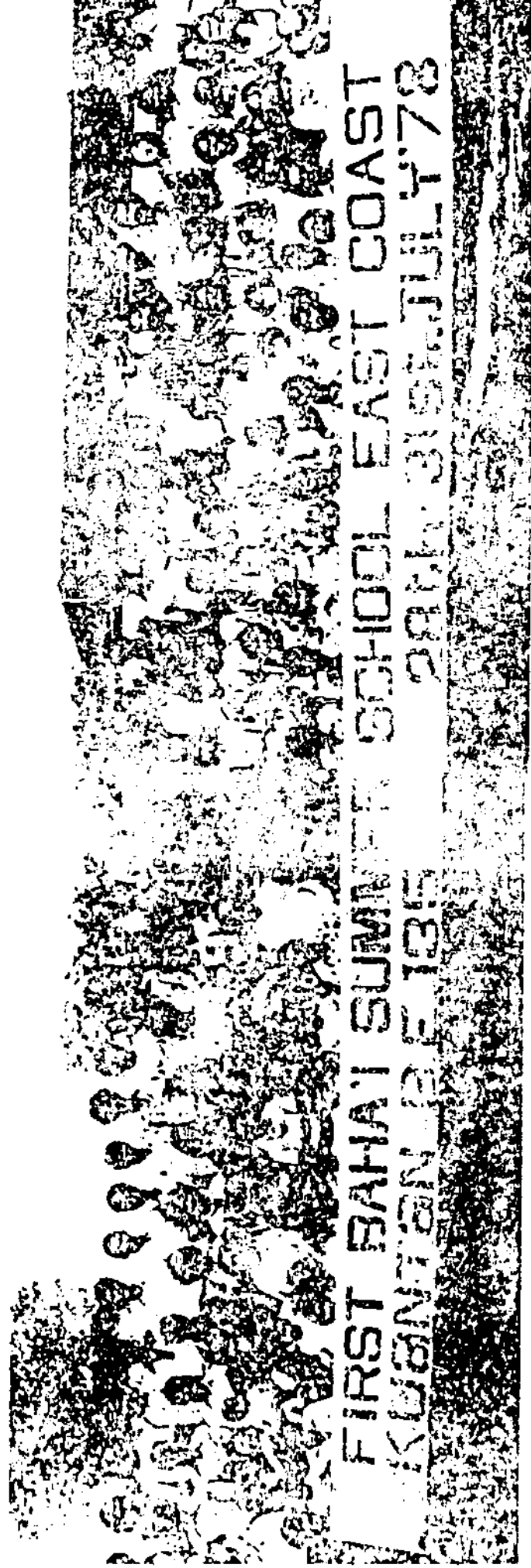
۱۹۶۱ ملاحات نا روسانی سائیت بالایا، کاربان بالایا و حصار



نيو دهلي ١٩٦٢ بيرون حظيرة القدس ملي باتفاق اعضاء، محفل ملي



١٩٦٧، نيو دهلي، كنفرانس بين القارات، باتفاق دكتور مونجه و خانم بوس



FIRST BAHAI SUMMER SCHOOL EAST COAST
KUSINTON B 1315 281113151 JULY 4'78

جولائی ۱۹۷۸ء مدرسہ باہائی ساحل شرقی



باتفاق خانم لوتيزا مايا گومز اولين بهائى مانيل



۱۹۶۶، اولين محفل روحانى ملي فيليپين



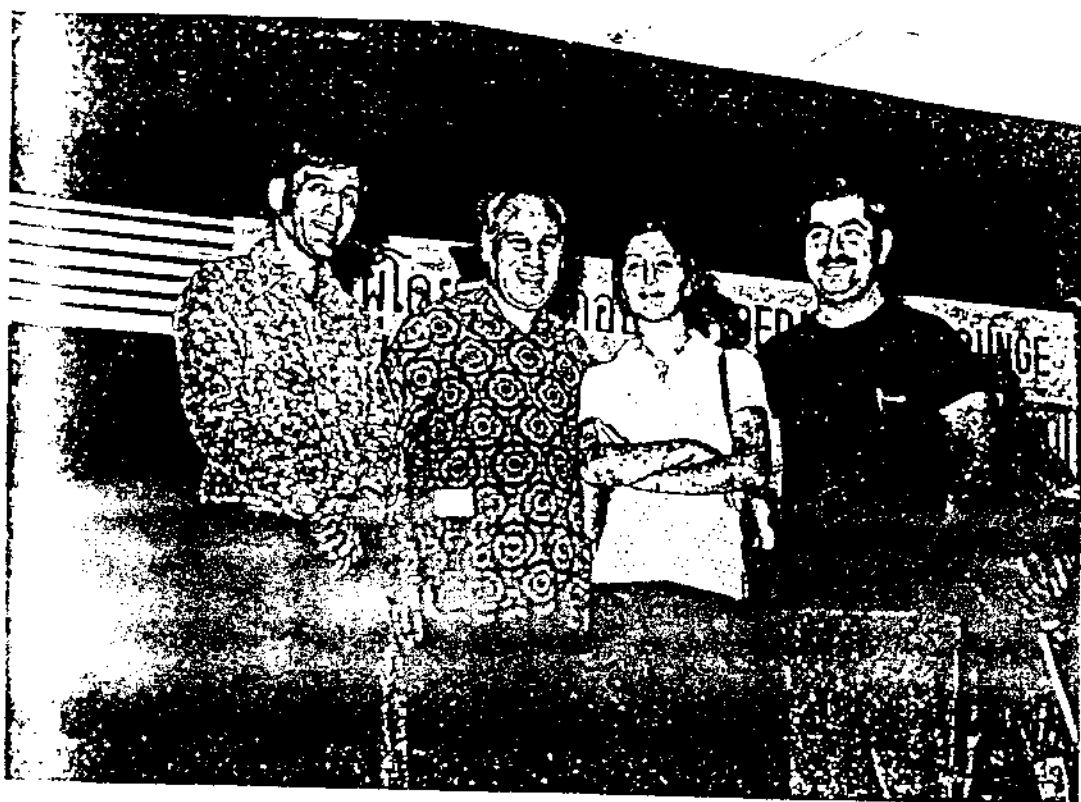
۱۹۷۶، باتفاق خانم بومن و عده‌ای از احباب، تیسند



۱۹۷۸، باتفاق ناصر و ملیحه جعفری در چیانگ مائی



فوريه ۱۹۷۳، قريه يون نوم بود، ۱۰۰ مایل شمال وين تيان، لانوس
 همه اهالی این قريه بامر مبارک مؤمن شدند



بامهاجرين تایلند، از راست : فریدیان، کاملیا معانی، رحمت، کمال معانی



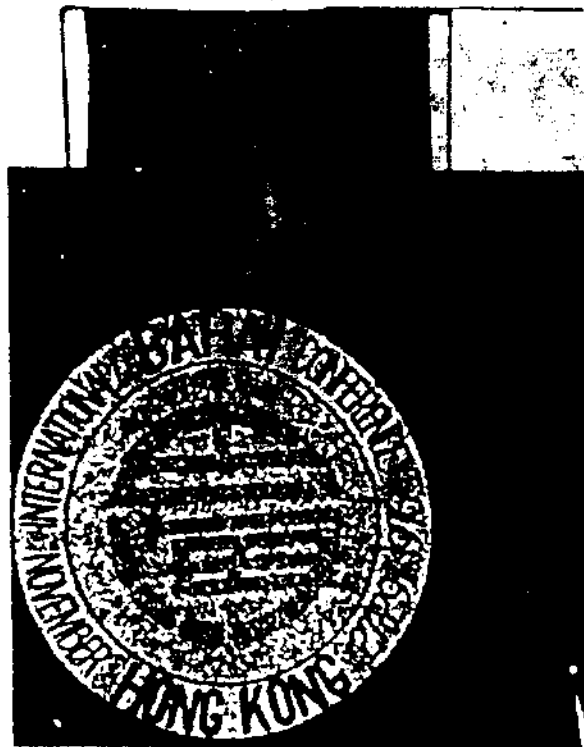
فوريه ۱۹۷۳، قرية بون نوم بود، ۱۰۰ مایل شمال وين تيان، لانوس
 حمة اهالی این قرية بامر تبارک مؤمن شدند



بامهاجرين تایلند، از راست : فریدیان، کاملیا معانی، رحمت، کمال معانی



۱۹۶۰، افتتاح حضور القدس سایگون



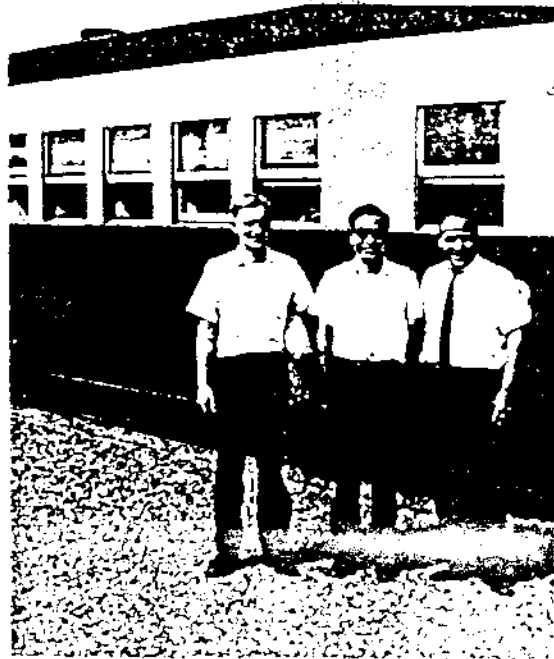
۱۹۷۶، سخنرانی در کنفرانس بین المللی هونگ کونگ



مارچ ۱۹۶۶، حظيرة القدس تايوان، کشور تايوان



۱۹۶۶، باغ نباتات در تايپه، کشور تايوان



مسافرت به شمال سنول، کشور کره



۱۹۶۶، باتفاق ایادی امرالله خانم آگنس الکساندر
و عتدای از اعضا، محفل ملی ژاپون



۱۹۶۶، باتفاق احبای توکیو



۱۹۶۴، باتفاق زیادی امرالله جناب سمندری
در مقابل حظيرة القدس ملی مانیل



طرح نقشه تبلیغی باتفاق اجتهای کشور کرد ۱۹۷۳



افتتاح رسمی «باب مهاجر»



در مقابل «باب مهاجر»
 بانسحاق حضرات ایادی امراتہ امۃ البیہاء روحیہ خانم،
 جناب ویلیام سیرز و جناب کائیس فدرستون



رحمت دیدار از مشرق الازکار سیدنی را «تجربه ای روحانی» توصیف کرده است.

فصل پنجم

در قلب اقیانوس کبیر

استرالیا که هیکل مبارک حضرت ولی‌امران الله آنرا "قاره بعیده" توصیف فرموده‌اند از بدو عزیمت از ایران و مهاجرت به جزائر متناوای برای ما از اهمیت بخصوصی برخوردار بوده است. فتح روحانی جزائر متناوای از اهداف نقشه ده ساله که بعهدۀ محفل روحانی ملی استرالیا گذاشته شده بود محسوب میگردید و در مدت اقامت پنجساله در آن جزائر، مرتباً گزارش پیشرفت امر را به آن محفل ارسال میداشتیم. جناب کالیس فدرستون این نقطه مهم را برای ما انتخاب کردند. ایشان همزمان با رحمت به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافتند و این سمت در یک تلگراف از هیکل مبارک حضرت ولی‌امران الله بدنیای بهانی ابلاغ شد و این خود برابطة معنوی که بین رحمت و جامعه بهانیان استرالیا بوجود آمد استحکامی شدیدتر بخشید. رحمت توجهی خاص نسبت به بومیان اصلی استرالیا و نیوزیلند مبذول میداشت و از خصوصیات و محسّنات آنان تقدیر مینمود. خانه ما همواره از هدایای بومیان و صنایع دستی آنان که وی از مسافرت‌های تبلیغی در آن صفحات به‌مراه می‌آورد انباشته شده بود.

استرالیا

ماه فوریه سال ۱۹۶۲ نقطه عطفی در خدمات امری جامعه بهانی استرالیا محسوب میگردید. بموجب نقشه دهساله کبیر اکبر تشکیل بیست هشت محفل روحانی محلی جزء اهداف استرالیا منظور گردیده بود در حالی که هنگام اولین دیدار رحمت از آن دیار تعداد محافل محلی از سیزده تجاوز نمی‌نمود. رحمت فقط نه روز در آنجا بود ولی در همین مدت قلیل چنان ذوق و شوقی در اجتهاد ایجاد کرد که با عزمی جزم به تبلیغ قیام کردند و در مدت دو ماه کلیتۀ اهداف خود را بانجام رساندند. در خاطرات خود می‌نویسد:

۵ مارچ. در تمام فوریه نتوانستم این جزوه را باز نمایم امروز پنجم مارچ است. در فرودگاه سیدنی قصد بریسبن دارم و در حقیقت ایام اخیر مسافرت

در استرالیاست.

۷ فوریه. مسافرت استرالیا شروع شد مشکل است که همه چیز را بخاطر بیاورم در منزل جان هلر که داماد فدرستون است منزل نمودم و دو روز بسیار پرگرام گرم خوبی داشتیم، در دو جلسه تبلیغی شرکت کردم، بدیدن آبورژنها رفتیم، با دو روزنامه صحبت شد و ده دقیقه در رادیو مکالمه شد تقریباً پرگرام خوب کاملی بود. اجتا در نهایت محبت و صفا بودند. از آنجا به ادلید آمدم و در منزل فدرستون منزل کردم و پنج روز با اجتای عزیز در تمام نقاط مجاوره شب و روز مشغول بودیم از جمله اجتای نازنین این ناحیه یکی گارو جرجیک و خانمش بود که در ارض اقدس و ایران بوده اند. دیگر مستر اریک بول و خانمش که خیلی خوب و عزیزند و معاون ایادی است و من یکشب در منزل ایشان بودم و همه و همه عزیز و نازنین، موفق و مؤید و هرکدام به تبلیغ و خدمت مشغول و مألوف.

از آنجا به رنمارک رفتم و با Harwood بودم که باغ میوه دارد و فامیل عزیز خوبی هستند و تنها کسانی هستند که شب و روز برای تبلیغ قبائل اصلی کوشش دارند. هشت روز با آنها بودم و از ادلید تا ویکتوریا بتمام قراء و قبائل بومیها رفتیم و خیلی خوش بود. سه روز در منزل آنکل هاری بودیم که از همه بهتر بود و یکشب هم در ماری بریج بودیم.

امروز پنجم یا ششم آپریل است. باز یکماه گذشت و فرصت و یا حوصله باز کردن این جزوه دست نداد حال درکشتی پاسیفیک انترپرایز هشتم بطرف سوا حرکت میکنم ولی دنباله یادداشتهای گذشته را نوشتن کار آسانی نیست ولی من لایدرک گله لایترک گله. از رنمارک و ماری بریج به ملبورن آمدم سه روز در آنجا با اجتای بسیار فعال و عزیز بودیم جلسات تبلیغی خوبی داشتند و مفصل راجع به تبلیغ امرالله و قبائل صحبت شد. از آنجا بسمت تاسمانیا رفتم تاریخ آن یادم نیست در حدود بیست و چهارم فوریه بود. در تاسمانیا، در دون پورت و هویارت اجتای عزیز را زیارت کردم و چند جلسه تبلیغی بسیار خوب موجود بود مبتدیهای نازنینی داشتند از جمله اجتای عزیز دو نفر خانم مهاجرین تاهیتی بودند که بسیار نورانی و منجذب و رتانی بودند بسیار همراهی و محبت کردند قلبم از محبت ایشان مسرور و سرشار است. از تاسمانیا به کانبرا آمدم که پایتخت استرالیاست. در آنجا ریزهای لازم

تهیه شد پس از دو روز به سیدنی رسیدم به محلی که فادر دان و مادر دان برای اولین بار پیاده شده‌اند و به تبلیغ امرانگه مشغول گشته‌اند تقریباً چهل و دو سال قبل از این عبد ذلیل، حالا ائمار و فواکه رنگارنگ این مهاجرت عجیب و اعظیم ظاهر و آشکار بود. اجبائی که به فرودگاه آمده بودند از جمله مصتقین این دو بزرگوار بودند.

شرح زیارت سیدنی، اجبائی عزیز آن، معبد زیبا و نورانی و متکلاً آن در طین چند سطر نمی‌گنجد. براستی روحانیت و جذب و طراوت مخصوصی داشت و بسیار بسیار خوش گذشت توأم با روحانیت عظیم بود بخصوص که اجبائه مانند پروانه گرد مشرق‌الاذکار حلقه زده‌اند و زائرین را از تعالیم مبارک سیراب و شاداب مینمایند و روح جدید میبخشند. آرزو دارم که ساعتها به یاد اجبائی عزیز سیدنی و معبد پرانوار ایشان باشم و بزودی از این مرحله نگذرم. سیدنی قلب استرالیاست قلب پرحرارت، اجبائی آن شمع عالمنده همه بفکر ترویج و تبلیغ در نهایت انجذاب و اشتعال آنچه تابحال در استرالیا و جزائر پاسیفیک پیدا شده همه از این قلب نورانی است ولی هنوز این قلب قوای آنرا دارد که بجمیع ارکان روحی و نشاطی و قوای جدید بدمد و برساند هنوز همه امیدها باین قلب مبارک است یقین است که اجبائی آن در سنوات آتیه بخدماتی عظیمه موفق و مؤید خواهند شد.

از آنجا به بریسبون رفتم سه روز هم در آنجا بودم مجدداً به سیدنی آمدم. چند ساعت در فرودگاه پیتر خان عزیز را دیدم و مستقیماً به طرف اوکلند حرکت کردم.

نه سال بعد رحمت در ماه جون سال ۱۹۷۱ به استرالیا مراجعت کرد و در اجرای امریه بیت‌العدل اعظم الهی بمسافرت شش هفته‌نی در اطراف و اکناف آن قاره وسیعه مبادرت ورزید. وی در این سفر با یاران الهی در سرتاسر استرالیا ملاقات نمود و آنانرا به شرکت در خدمات امری و فعالیت‌های تبلیغ جمهور و انجام مصاحبه در رادیوها و روزنامه‌ها و سایر وسائط ارتباط گروهی ترغیب و تشجیع کرد.

محفلی روحانی ملی استرالیا در مجله اخبار امری مورخ جون ۱۹۷۱ برنامه‌های سنگین و پرثمر رحمت را چنین توضیح میدهد:

جامعه بهائی ولنگونگ Wollongong حضور ایادی امرانگه جناب دکتر

مهاجر را که جهت سخنرانی در جلسه تبلیغی به آن دیار عزیمت نمودند مفتتم شمرده و از دیدار مجدد ایشان پس از آخرین مسافرتشان در سال ۱۹۶۲ و استماع سخنان آن ایادی امرالله نهایت مسرت حاصل نمودند. جناب دکترمهاجر از اشتیاق کثیته ملل جهان به دستیابی به صلح و وحدت و عشق و محبتی که خود ضمن اسفار متعدد و دیدارهای مکرر در سراسر عالم با آن مواجه بوده‌اند سخن گفتند و امر بهائی را بعنوان یگانه داروی شفابخش آلام و اسقام عالم انسانی معرفی فرمودند.

در تاسمانیا جناب دکترمهاجر در جلسه تبلیغی یکشنبه شب سخنرانی کردند و روز بعد عکس و تفصیلات و اخبار مربوط به مسافرت و دیدار ایشان از آن دیار در نشریه هوبارت مرکوری Hobart Mercury درج گردید. در این دیدار از همه موقعیت‌های تبلیغاتی استفاده بعمل آمد و در نتیجه فیلم خبری بملت نود ثانیه در تلویزیون محلی و اخبار مربوطه بملت پنج دقیقه در رادیو منتشر شد.

جناب دکترمهاجر با کشیش کلیسای متودیست ملاقات نمودند و مذاکرات شریکشی بعمل آمد در نتیجه وی تقبل نمود در برنامه روز یکشنبه از یک نفر سخنران بهائی دعوت نماید تا از تریبون کلیسا مطالب خود را بیان کند. جناب دکترمهاجر دوشنبه شب در جلسه تزیید معلومات در حظیره القدس هوبارت Hobart Centre شرکت کردند و روز سه شنبه برای ملاقات اجباء از جمله گرنا لوبرتیل Greta Lauprttil، اولین بهائی تاسمانیا عازم لورنس تاون Laurenceton گردیدند.

سه دقیقه مصاحبه رادیونی ایشان منتشر شد و همان شب در راه بازگشت بمحل اقامتشان با شخصی که چندین سال قبل مطالبی درباره امر بهائی شنیده بود ملاقات کردند و بملت دو ساعت با نامبرده مذاکرات تبلیغی بعمل آوردند. جناب ایادی امرالله اظهار داشتند که این ملاقات و مذاکرات برجسته ترین اقدامات آروز ایشان محسوب میگردد.

جناب دکترمهاجر پس از یک مصاحبه پانزده دقیقه‌ای که بطور زنده از رادیو پخش گردید و سه دقیقه خلاصه مصاحبه برای پخش بعدی در نظر گرفته شد از دوان پورت Devonport بصوب بورنی Burnie عزیمت نمودند. اتفاق جالب بعد از ظهر آروز اهداء کتاب "مجموعه صلح و عدالت" از آثار

قلم اعلی و کتاب "بها، الله و عصر جدید" به رئیس دادگاه بخش بود که تازه باین سمت منصوب گردیده بود. او بعداً به اجبای محلی اظهار داشت که شدیداً تحت تأثیر شخصیت دکتر مهاجر قرار گرفته است و کتب اهدائی را بدقت مطالعه خواهد کرد.

در کانبرا ایشان یکروز صبح وقت خود را به اطفال اختصاص دادند. عده زیادی از اجبای نیز با ایشان ملاقات کردند که از آنان خواسته شد برنامه‌ای برای تبلیغ و نشر نفعات الهی ترتیب دهند. کودکان حکایات دکتر مهاجر را بسیار دوست میداشتند و سایر اجبای نیز سرگرم برنامه‌ریزی تبلیغی خود بودند. تبلیغ دسته‌جمعی قبل از عزیمت ایشان از کانبرا شروع گردید.

اسفار رحمت بقدری سریع و نقاطی که وی از آنها دیدار میکرد بقدری متنوع بود که محفل ملی اجباراً از تلگراف برای وسیله ارتباط با او استفاده مینمود. با اینکه در حدود بیش از یکماه در استرالیا اقامت داشت ابدأ خبری از وی دریافت نکردم باین جهت نگرانی خود را طی تلگرامی به محفل ملی استرالیا مخابره کردم ولی این درخواست فوری با عکس‌العملی عادی روبرو شد و محفل روحانی ملی پیغام مرا در طی نگرانی که شامل پیامهای دیگر بود باو اطلاع دادند:

ادلید، دکتر مهاجر: چهار نامه بسیدنی فرستاده شد. یکماه است خبری از شما ندارم. بسیار نگرانم. لطفاً تلگراف کنید. در مقامات مقتسه دعا میکنم. همه تکبیر میرسانند. ایران.

لجنة اهداف ناحیه‌ای در جلسه خود اخبار زیر را ابلاغ کرد:

لجنة اهداف ناحیه‌نی ساعت یازده صبح با دکتر مهاجر جلسه خواهد داشت. روز شنبه ۱۹ در حظيرة القدس با ایشان نهار صرف میکنیم. روز دوشنبه جلسه تبلیغی داریم. روز سه‌شنبه جلسه تزئید معلومات خواهیم داشت.

رحمت در شش هفته اقامت در استرالیا پیشنهادات متعددی به محفل روحانی ملی ارائه داد. تبلیغ جمهور در استرالیا آغاز گردیده بود و احتیاج مبرمی به جزوات تبلیغی بزبان ساده احساس می‌شد لذا رحمت پیشنهاد کرد که از جزوة "روضه بدیع" New Garden استفاده شود. وی توصیه نمود که کنفرانس جوانان بمنظور ملاقات با حضرات ایادی امرالله جناب فروتن و جناب ویلیام سیرز انعقاد

یابد و همچنین از ایادی امرالله جناب فیضی پس از مراجعت ایشان از سفر هندوستان دعوت بعمل آید. ضمناً پیشنهاد نمود برای تشکیل کنفرانسهای جوانان در سال ۱۹۷۲ از معهد اعلی کسب اجازه شده و از امة البهائم روحیه خانم برای حضور در این کنفرانسها درخواست شود. وی اهمیت اسفار اعضاء محفل روحانی ملی را به سراسر قاره استرالیا متذکر گردید. پیشنهادات رحمت طبق معمول بسیار گسترده و تشجیع کننده بود و همه جنبه های ملی و محلی را در بر میگرفت. جامعه بهائی ملبورن شدیداً به یک حظیره القدس احتیاج داشت. رحمت مطمئن بود که یاران ایران در این مورد از بذل کمک مالی دریغ نخواهند کرد. تبدیل لجنة کتاب به "لجنة نشر آثار امری" و توسعه آن لجنة، تنظیم و ترتیب فوری باغچه های اطراف مشرق الاذکار و غرس نهالهای جدید و آماده نمودن محیط خارجی بنا بمنظور ارائه به بازدید کنندگان، تهیه و انتشار اعلان در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون، تشکیل گروه تبلیغی در صورت امکان از افراد نژادهای مختلف برای حضور در مشرق الاذکار در تمام اوقات و تماس با مؤمنین بمذاهب مختلف و دعوت از آنها برای شرکت در اجرای برنامه های مشرق الاذکار، از جمله پیشنهاداتی بود که رحمت به محفل ملی استرالیا و جامعه بهائی آن سامان ارائه داد. او در دسامبر همان سال به استرالیا مراجعت کرد. اکنون اجباء با کمال اشتیاق به انجام خدمات و وظائف خویش مشغول بودند. وی معتقد بود که استرالیا آماده ورود دسته جمعی به خیمه امر حضرت بهاءالله میباشد لذا قبل از عزیمت به آن کشور تلگراف زیر را به محفل ملی مخابره نمود:

پیشنهاد میشود با همکاری حضرات مشاورین اقدامات مخصوص برای تبلیغ جمهور به مدت دو ماه در ایالت ویکتوریا آغاز شود. از اکثر اعضاء هیئت معاونت و حضرات مبلّغین از سراسر استرالیا و نیوزیلند دعوت شود که نقشه مشابهی در سایر نقاط بمرحله اجرا گذاشته شود. امیدوارم موفقیت عظیمی کسب گردد. بزودی عازم استرالیا خواهم شد. با اشواق قلبی.

محفل روحانی ملی بلافاصله پاسخ زیر را بوی مخابره کرد:

با کمال اشتیاق در انتظار ورود شما به استرالیا هستیم. طرح جزئیات اقدامات تبلیغی در ویکتوریا تنظیم شد. کنفرانس جوانان در کانبرا Canberra در تاریخ سوم تا هفتم ژانویه تشکیل میشود. مدرسه تابستانه

یرینبول Yerrinbool از ۲۴ دسامبر تا ۳ ژانویه دایر خواهد بود. ورود شما را خوش آمد میگوئیم و موفقیت عظیمی را پیش بینی مینمائیم.

آخرین سفر رحمت به استرالیا در سال ۱۹۷۴ بمنظور شرکت در کانونشن ملی صورت گرفت. از چندین مرکز امری دیدن نمود و اجزاء را برای انجام اهداف نقشه پنج ساله تشویق و آماده ساخت. در کانبرا اهمیت نقش جوانان را در اجرای نقشه بیان کرد و خواسته بیت العدل اعظم را که "جوانان دوران معینی از وقت خود را صرفاً برای خدمت بامر مبارک مصروف کنند" بیان داشت. در خصوص تبلیغ بومیان استرالیا تذکر داد که تماس مستقیم ولی غیر رسمی بهترین طریق نشر نفعات الهی محسوب میگردد و ابراز علاقه و صمیمیت واقعی باعث جلب محبت آنان میشود آنها بسیار رقیب القلب بوده و در مقابل محبت عکس العمل مثبت نشان خواهند داد.

محفل روحانی ملی طی نامه‌نی به تاریخ ۳۰ می ۱۹۷۴ بوی مینویسد: مرقومه معهد اعلی دایر به وصول گزارش آنجناب که در آن کانونشن ملی را فرح انگیزترین انجمن شور روحانی استرالیا معرفی کرده اید زیارت گردید. محفل ملی تشکرات عمیقانه خود را بخاطر تشویق و ترغیب شرکت کنندگان در این انجمن و تشجیع آنان به تجدید مجاهداتشان برای تقم و پیشرفت امر الهی بشما تقدیم میدارد. ضمناً در کمال مسرت احتمال تشکیل محفل روحانی محلی بومیان اصلی استرالیا را در جزیره پالم Palm که دومین محفل روحانی آنان میباشد باطلاع آن ایادی امرالله میرسانیم.

اخبار امری بهائیان استرالیا در ماه می ۱۹۷۴ مینویسد: در کنفرانس تبلیغی که بموازات کانونشن ملی منعقد گردید، جناب دکتر مهاجر پیام نوروز بیت العدل اعظم الهی را خواندند. ایشان در بیانات خود امر الهی را به بدن انسان تشبیه نمودند که دارای سیستم اعصاب و دستگاه جریان خون است. بیت العدل اعظم الهی و محافل روحانی ملی و محافل محلیه را شبکه اعصاب و حضرات ایادی امرالله و دارالتبلیغ بین المللی و هیئت مای مشاورین قاره‌ای را سیستم جریان خون معرفی نمودند که هر دو به هیکل امرالله تعلق دارند ولی در عین حال وظائف متفاوتی را انجام

میدهند. ایشان متذکر شدند که اعضاء هیئت‌های مشاورین و هیئت‌های معاونت در حکم گلیولهای قرمز برای رساندن مانده الهی و گلیولهای سفید برای حفظ و صیانت هیکل امرالله لازم و ضروری است و این هردو سیستم کمال همکاری و مساعدت با یکدیگر را داشته و دارند. سلامت معنوی یاران بستگی تام به همکاری و مشورت با یکدیگر دارد. دکتر مهاجر اهمیت ساختمان مقرّ بیت العدل اعظم الهی در مرکز جهانی بهائی را متذکر گردیدند و بیان داشتند که وسائل روحانی و وسائط اداری امر الهی برای اولین بار در تاریخ ادیان تا ابد با یکدیگر در ارتباط خواهند بود. . . مقام مقتس اعلی ملکه کرمین و مقرّ بیت العدل اعظم سلطان آنست.

جناب دکتر مهاجر در اهمیت انجام اهداف نقشه در سراسر جهان، حفظ و صیانت امرالله از معاندین داخل و خارج، تزئید معلومات امری اجباء، تشکیل مؤسسه مطبوعات و نشر آثار امری در استرالیا سخن گفته و نقشه پنجساله را پایه و اساس نقشه‌های متعددی که در آینده ریخته خواهد شد معرفی کردند.

ایشان در جلسه‌ای که در هتل کِریست Crest Hotel در شهر سیدنی دایر گردید درباره مرکز اداری امر، ساختمان مقرّ بیت العدل اعظم و ابنیه حول قوس کوه کرمیل که اتمام و اکمال آنها همزمان با استقرار صلح اصغر در جهان خواهد بود بیاناتی ایراد کردند.

مخفل روحانی ملی ضمن مرقومه‌ای که مدتی کوتاه پس از دیدار رحمت از استرالیا به ضیافات نوزده روزه ابلاغ داشت چنین می‌نویسد:

شور و اشتیاقی که از برکت وجود دکتر مهاجر و استفاضه از ایشان در ملبورن حاصل گردید کماکان در روح و وجود ما موج میزند. ایشان احساسات خویش را هنگام ترک استرالیا در محتوای کلمه مسرت خلاصه کردند. معنویت دائم‌التزایدی که در جلسات انجمن شور روحانی و متعاقب آن در کنفرانس تبلیغی وجود داشت حال باید در سراسر تمامی جامعه منتشر گردد.

دکتر پیتر خان اظهار میدارند:

اثر و نفوذ دکتر مهاجر در انجام اهداف نقشه پنج ساله بخوبی واضح و روشن

بود. وی تصویر روشنی از پیروزی نهانی امر الهی و قدرت عظیم روحانی مودوعه در آن را برای اجتناب مجسم مینمود. دکتر مهاجر طرق خلاقه و انعطاف‌پذیری در امور تبلیغی را تشریح نموده و اهمیت تبلیغ بومیان استرالیا را تأکید میکرد. برتر از هر چیز فروتنی و سادگی او قلوب یاران را مجذوب میساخت و باعث تقویت نیروی محرکه آنان در خدمت بامر مبارک میگردد.

بسیاری از اقدامات تبلیغی استرالیا در سالهای اخیر بنام رحمت پایه گذاری گردیده است. نامگذاری برنامه‌های "مجهودات تبلیغی مهاجر" بخاطر ستایش یاران الهی از موفقیت‌های تبلیغی رحمت در سراسر عالم و تمایل آنان به پیروی از روش خدمات وی میباشد.

نیوزیلند

اگرچه اولین سفر رحمت به نیوزیلند در سال ۱۹۶۲ با استقبال محفل روحانی ملی آن کشور مواجه شد ولی شماره اپریل اخبار امزی نیوزیلند حاکی از آن است که رحمت برای اجتناب آن سامان شخصیتی ناشناخته بود. در این نشریه نوشته شده: در تعقیب دیدار خانم جسی رول، محفل روحانی احساس میکند که امکان تقدیم خدماتی ارزنده از طرف جناب دکتر مهاجر در جوامعی که در اثر اقدامات میس جسی بروی امر باز شده موجود میباشد.

ضمن مسافرت ده روزه‌ای که رحمت به اوکلند، همیلتون، کانی تانی Kaitaia، ولینگتون و ناپی بر Napier انجام داد، اعتماد محفل ملی نسبت به استعداد و قابلیت او بطرز چشمگیری افزایش یافت. مجله اخبار امزی نیوزیلند گزارشی از موفقیت‌های سریع تبلیغی رحمت منتشر کرده و مینویسد:

دکتر مهاجر. . . پس از پنج ساعت مسافرت با اتومبیل به کانی تانی وارد شده و از اپریم ته پآ Eprem Te Paa که اولین بار بوسیله ایادی امرالله جناب اینوک الینگا و در حضور شش نفر از اجنبای مانوری با امر بدیع آشنا شده بود دیدن نمودند. . . جناب دکتر مهاجر با زبانی ساده و مؤثر پیام

حضرت بهاءالله را ابلاغ کردند. . . در این دیدار ته‌پا آیمان خود را سامر مبارک اعلان نمود.

در ولینگتون رحمت در یک فعالیت شدید و فشرده تسلیفی شرکت کرد و امر الهی را به رهبران قبیله مانوری ابلاغ نمود. در بعدازظهر همانروز با روزنامه‌نگاری و مخبرین رادیو مصاحبه نمود و سپس در سالن اجتماعات مانوری امر الهی را به چهل نفر بزرگسالان و سی نفر از نوجوانان ابلاغ نمود. روز بعد بمدت یکساعت و نیم اصول عقاید امر بهائی را در اداره امور قبائل مانوری برای سه نفر از مسئولین مربوطه و سه نفر مشاورین اروپائی توضیح داد. وی به مردم قبیله مانوری اظهار داشت که باید رهبری قبائل بومی پاسیفیک را عهده‌دار شوند. یکی از مسئولین مانوری قبیله خود را اقلیتی کوچک محسوب می‌داشت ولی رحمت با روشی گشوده اظهار داشت که در واقعیت سفیدپوستان در اقلیت هستند زیرا تعداد نژادهای دیگر براتب بیش از آنهاست.

بعد از ظهر آنروز با آقای سیر اورورا تریکاتن Sir Eurura Trikatene نامیده پارلمان و دختر ایشان ملاقات نمود و درباره امر مبارک با آنها بمداکره پرداخت وی به اجبای نیوزیلند توصیه نمود که همه قوای خود را صرف مسافرت‌های تبییعی نموده و امر اعظم الهی را به جمیع نفوس از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب کشور ابلاغ کنند. در انتظار درخواست آنان نشینند، آنها را تشنه تعالیم مبارکه سازند. با دقت در رفتار و کردار خود قلوب مردمان را کم‌کم بخود جلب نمایند. ر یادداشت مختصری از این دیدار مسرت خاطرش یخویی دیده میشود:

هشتم مارچ تا هیجدهم در نیوزیلند بودم در این نه شب بچندین نقطه ردم از جمله ولینگتون. هیستینگ و نقطه‌ئی در شمال که بزیارت مانوریها ردم. بطور کلی بسیار خوب و خوش بود و تجربه و روحی جدید داشت بخصوص ملاقات مانوریها که ورق جدیدی در تجربیات و مسافرت‌های من باز نمود، ورقی که انشاءالله هرگز بسته نخواهد شد. این اولین سفر زیارت مانوریها بود با بسیاری از سرشناسان و همچنین اشخاص معمولی در جنسات سحیف صحبت شد بسیار نژاد مستعد روحانی خوبی هستند یکنفر از ایشان نام تپان Te Paa که مبتدی الینگا بوده است تصدیق نمود و انشاءالله خود او

باعث تبلیغ و هدایت جمع دیگری خواهد شد. خانواده عزیز علانی در این مملکت پراکنده‌اند و خود سه مرکز تشکیل داده‌اند شب و روز در صدد تبلیغ و تشویق و انتشار آثار و نفعات مبارکند. چه ایام مبارکی گذشت همه بذکر دوست مشغول و مألوف و مسرور و مستبشرنند. در نیوزیلند کار قاره شروع شده است باید در نتایج نظر نمود نه در مبادی هنوز اول عشق است اضطراب مکن.

رحمت در سال ۱۹۷۱ به نیوزیلند مراجعت کرد. اینبار یاران الهی که وی را بخوبی میشناختند، برای دیدارش در هاوک بی Hawke Bay، کرایست چرچ Christchurch و نلسن Nelson اجتماع نموده و مقدمش را گرامی داشتند. محفل ملی در گزارش خود مینگارد:

دکترمهاجر اجباء الهی را مؤکداً تشویق به مجهودات تبلیغ جمهوری نموده از آنان خواست که از هر فرصت و موقعیتی برای انجام آن استفاده نمایند. . . وی اثر نشریات و توزیع جزوات امری را متذکر شد. و از کشور کوچک لوگزامبورگ یاد کرد که محفل ملی در نظر دارد تعداد سیصد هزار جزوه تبلیغی منتشر نماید و بیان داشت که باین قیاس احتیای نیوزیلند باید لااقل یکصد هزار جزوه که با تمیر بازگشت همراه باشد منتشر کنند.

وی درباره نقش نفوس غیر بهانی در انتشار امر الهی در نقاط خارج از دسترس اجباء، از بحراناها و پیروزهای گذشته و حال، استقبال افواج مؤمنین از شریعة حضرت رب العالمین، تقلیب و ایمان قبائل بومی، نزول بلاهای ناگهانی و در مقابل حصول فتح و فیروزی قطعی سخن گفت و متذکر شد که بدون شک دعای اهل ایمان مستجاب خواهد گردید. ما باید وظائف خویش را بنحو احسن انجام دهیم و مطمئن باشیم که ملکوت الهی در صفة غبراء مستقر خواهد گردید. نفوس آماده پذیرش پیام حضرت بهاءالله هستند و ما باید از این موقعیت بهره برداری کنیم. در تبلیغ قدرتی نهفته است که ممکن است خود ما معرفتی به آن نداشته باشیم ولی نیروی کلمة الله که در نفس آن پنهان است موجبات انتشار آن را در بین مردم کرچه و بازار فراهم میسازد. دکتر مهاجر رعایت آداب و رسوم محلی مانند زندگی دسته جمعی در بسیاری از جزائر پاسیفیک را در مجهودات تبلیغی به یاران تذکر داد و

یادآور شد در صورتی که این مسئله دقیقاً مورد توجه قرار گیرد، غده کثیری از مردمان بوسی فوج فوج به جمع اهل بیاء خواهد پیوستند. بنا بر بخاطر داشت که زندگی دسته جمعی نقش بزرگی را در افکار و آراء آنان بازی میکند بنابراین به تبلیغ یک فرد به تنهایی نباید اقدام کرد زیرا بدین ترتیب رشته های پیوند معنوی وی را از نزدیکانش خواهیم گسست. گرچه تبلیغ وظیفه ای انفرادی است ولی ارجح آنست که امر الهی بحم جمع آنان ابلاغ گردد چه اینکار به استقبال همه افراد فامیل منجر خواهد شد. وی برای مثال از قریه ای در جزیره فیجی نام برد که جمیع اهالی در جریان انعقاد کنفرانس تبلیغی اقیانوسیه پذیرای امر الهی گردیدند. وی اجناب را متذکر داشت که در خانه های مردم را نکوند و مزاحم خلوت آنها نگردند بلکه در خارج منزل و محوطه باغ و حیاط مسائل امری را با آنها در میان گذارند. به یاران توصیه کرد که در صورت امکان همراه کسری و فرزندان خود به مسافرت های تبلیغی مبادرت ورزند زیرا سبب جلب اعتماد بیشتر نفوس خواهد گردید.

گزارش رحمت بساحت بیت العدل اعظم الهی چنین میگید:

چند روزی است که در محضر دوستان نیوزیلند سر میبریم. با شمول تأییدات جمال قدم گروهی از جوانان روحانی مصمم به قیام برای خدمت بامر الهی در جزائر این دیار گشته اند و سرمشقی برای سایر جوامع بهائی شده اند. سوجوانان ناپیر Napier و هاستینگز Hastings متحداً متفقاً آمالی جز خدمت به امر الهی در دل خویش ندارند.

این خادم حقیر یک روز میهمان آنان بود. عرضة ضمیمه را که مشعر بر یگانگی و صمیمیت آنها است تقدیم میدارم تا در دعای خود آنانرا بخاطر آورید و برای موفقیت مجاهداتشان در سبیل نشر نفعات الهیه بین اهالی نیوزیلند و بخصوص افراد قبائل مانوری طلب تأیید فرمائید.

هیچ چیز بجز تأییدات لانهای حضرت بهاء الله حل ذکرة الأعلى آتش چنین شور و اشتیاق و عشق و صمیمیت و معنویت را در این جزائر بعیده شعله ور نساخته است گویی نسایم عنایت الهی و روانح بخشش یزدانی بر این سرزمین متفسر مرور مینماید.

حال دوستان نیوزیلند با سادگی و عدم تظاهر و رفتار صمیمی رحمت آشنا شده بودند. او در حظیرةالقدس این ورکارگیل Invercargill کفش‌های خود را از پا بیرون می‌آورد و با سرور و راحتی روی زمین می‌نشست. در جلسه‌ای دیگر اظهار داشت چون یارانی که از کشور انگلستان باین سرزمین آمده‌اند ماهی سرخ کرده و سیب‌زمینی را دوست دارند باید از همین غذا برای ناهار سفارش دهیم. اجباء با نهایت سرور روی زمین نشستند و ماهی و سیب‌زمینی سرخ کرده را که در روزنامه پیچیده شده بود تناول نمودند.

محفل روحانی ملی احساس کردند که در اثر خصوصیت اخلاقی او که در هر محلی کاملاً بآن پیوسته بود آتش اشتیاق به خدمت در قلوب اجباء مشتعل گردید لذا مجاهدات تبلیغی را آغاز نموده و داوطلب مسافرت‌های تبلیغی شدند. در کرایست چرچ رحمت با مراجعه به نقشه محل، درخواست کرد که یکی از اجباء به شهر کانی‌کاورا Kaikaura واقع در ۱۷۱ مایلی شمال مهاجرت نماید. فوراً یک نفر از یاران داوطلب این امر شد. وی سپس شهرهای دیگری را در اطراف کرایست چرچ بصورت شعاع‌های صادره از مرکز دایره انتخاب نمود و اجباء را به هجرت و یا مسافرت تبلیغی به آن نقاط دعوت کرد. وی به یاران توصیه کرد موقتاً روزهای تعطیل هفتگی را برای رفتن به نقاطی که جزء اهداف آنان محسوب است اختصاص داده و با سرزدن به رستوران‌ها و محل‌های تجمع افراد محلی خود را به آنها بشناسانند.

در این سفر با شخصیت‌های مهم و اساتید دانشگاه ملاقات کرد و با گویندگان رادیو و مخبرین جراید محلی مصاحبه نمود. در نلسون در یک برنامه رادیویی بنام "خداوند قرن بیستم" سخن گفت. مدت زمانی که در اختیار وی گذاشته شد باندازه وقتی بود که به کشیش کلیسا اختصاص داده شده بود. در این برنامه رادیویی اشخاص می‌توانستند با سخنران تلفنی تماس بگیرند و بدین ترتیب موقعیت مناسبی برای گفتگو با عموم مردم بوجود آمد و نتایج قابل ملاحظه‌ای از نقطه نظر معرفتی امر مبارک حاصل شد.

رحمت در این اوان شدیداً به نشر نفعات الهیه توسط جوانان علاقه مند شده و اشتیاق وافر از خود نشان میداد. او جوانان را متذکر گردید که در امر تبلیغ و در زمینه فرهنگ و هنر از وسائل ارتباط جمعی استفاده نمایند و همچنین اهمیت رعایت سادگی و صمیمیت را در تبلیغ مردم در خیابانها و معابر گوشزد

آنان نمود. یاران را تشویق کرد که در اقدامات و مجاهدات تبلیعی اطفال خود را شرکت دهند، در مذاکرات از مسائل طبیعی تشبیه و تمثیل بعمل آرند و نوعی صحبت کنند که به آسانی قابل فهم باشد. فی‌المثل مردمان را به گل‌های لیلی که در آبگیرها می‌رویند تشبیه کنند. ریشه این گل‌های زیبا در گل و لای قرار دارد، نه از آنچه در سطح آب میگذرد اطلاعی دارد و نه از زیبایی گنهای مختلفی که از آن ریشه قوت خود را دریافت میدارند خبری. ما نیز در این جهان خاکی چون ریشه گل لیلی قادر نیستیم که از عالم بعد خبری بدست آریم و یا زیبایی‌های جهان روح را مشاهده کنیم.

در اردوگاه وانگاری Whangarei با جوانان مفصلاً دربارهٔ نقشهٔ پنجساله به مذاکره نشست. در نتیجه تعدادی از آنان داوطلب مسافرت تبلیغی به جزائر پاسیفیک و سایر نقاط گردیدند. در جلسه‌ای در پالمیرتون Palmerston که برای مصدقین جدید و خانوادهٔ آنان منعقد شده بود، محبت و صمیمیت خود را بکودکان نشان داد. او از داخل پاکتی که به‌مراه داشت جعبه‌های کوچکی حاوی سنجاق اسم اعظم بیرون آورد و به اطفال هدیه کرد. والدین این نونهالان سخت تحت تأثیر محبت و سادگی رحمت نسبت به فرزندانشان قرار گرفتند.

او همواره در مسافرتهاى خود به سراسر نیوزیلند از یاران آن سامان درخواست مینمود برای جلب تأیید و ظهور ارادهٔ غالبهٔ الهیهٔ دانما و مستمراً دست دعا به آستان حضرت بهاءالله بلند کنند. وی اهمیت دعا و مناجات را در آماده ساختن نفوس برای خدمت و سپس قیام و اقدام آنان تشریح و توضیح نموده و غالباً اظهار میداشت یارانی که شاهد فتح و ظفر در انجام هر نقشهٔ الهی هستند باید بدانند که اتمام و اکمال آن بنیان و اساسی است که نقشه‌های آتی بر آن پایه بنا خواهد شد. ولی بدوستان بادآوری مینمود که توسل به دعا و مناجات بدون اینکه خود دست به اقدام و عمل بزنند نتیجه‌ای نخواهد داشت و میگفت همهٔ فرشتگان و مقدسین حتی قادر به درست کردن یک کاسهٔ آس هم نمی‌باشند.

دربارهٔ شأن و منزلت و مقام عظیم انسان اظهار میداشت که هر فرد از افراد احباء بنفسه شریک در نقشهٔ تبلیغی حضرت عبداله‌آء است و بنابراین هریک از یاران باید برنامه‌ای برای تزئید معلومات و تعمق در آثار مبارکه برای خود داشته باشد. احباء را به دهقانانی تشبیه مینمود که بدون بذرافشانی محصولی بدست نخواهند آورد و میگفت شهدای نازنین امر با ایثار جان خود بذر ایمان را در افنده و

قلوب کاشته‌اند، ما اکنون باید هم‌سی نمائیم تا آماده فصل خرمن باشیم. وی همچنین یاران را به تمرکز فعالیت‌های تبلیغی در شب‌ها متذکر داشت و محافل روحانی محلی را به طرح برنامه‌های تبلیغی بمنظور استفاده از قوای موردعنه در یاران برای اعلان امر مبارک تشویق نمود و به انعقاد جلسات تبلیغی در تمام لیالی هفته توصیه کرد. در اهمیت بیوت تبلیغی سخن گفت و اضافه کرد چنانچه این جلسات با ضیافت نوزده‌روزه مصادف شود، آنرا به قبل یا بعد از بیوت تبلیغی موکول نمایند. در خصوص تزئینات معلومات مصنفین اظهار نمود:

امر تبلیغ جریانی مداوم است که با تحکیم بنیة روحانی باید توأمآ ادامه یابد. هر جامعه‌ای باید با توجه بوضع مخصوص خود برنامه‌ای ترتیب دهد فی‌المثل یک شب بیت تبلیغ دائر نماید و شب بعد محفل تزئینات معلومات بپاراید یا سه هفته متوالی به تبلیغ پردازد و سه هفته بعد را صرف تزئینات معلومات مصنفین نماید. بهرحال تعقیب و استمرار در تبلیغ و تزئینات معلومات بسیار ضروری است. میتوان آلبوم‌هایی برای مطالعه و تزئینات تهیه کرد و در دسترس مؤمنین تازه قرار داد و یا کلاسهای دروس امری برقرار نمود و مصنفین جدید را بشرکت در این کلاسها دعوت کرد. همانطور که دیگران از کتاب انجیل که در حقیقت تاریخ ادیان است برای پیشرفت خود استفاده کرده‌اند ما باید تاریخ امر را مطالعه کرده و در تبلیغ استفاده کنیم.

نظریة رحمت در شرکت کودکان در فعالیت‌های تبلیغی بسیار هوشمندانه است. او اظهار میداشت که:

احساس و درک محبت و عشق والدین نسبت به امر الهی برای کودکان کافی نیست. آنان باید در ضیافتات نوزده روزه و بیوت تبلیغی حضور یابند و در حالی که به آهستگی و آرامی به بازیهای کودکانه خود مشغولند تعالیم الهی و اصول روحانی امر را جذب نمایند.

در جواب پرسش یکی از دوستان که بهترین طریقه تبلیغ چیست، گفت: همه طرق تبلیغ بهترین طریق است فقط باید آنرا ادامه داد و بانجام رساند.

در خاتمه دوران اقامتش در نیوزیلند با اکراه از دوستانش جدا شد. مینویسد:
 پنجروز در نیوزیلند ماندم و از شمالی تا جنوبی‌ترین نقاط آنرا در
 کنفرانسهای مختلفه دیدن نمودم و روحی تازه یافتم همه جوان و مشتعل و
 زنده و پرتراوت. نقشه پنجاهساله را منتشر نموده‌اند و شور و هیجانی در
 اجرای آن داشتند.

منطقه اقیانوس ساکن

مجمع الجزائر و جزیره‌های دورافتاده اقیانوس کبیر برای رحمت بسیار جالب بود.
 استقبال یاران و مردم آن جزائر روح وی را بهیجان می‌آورد و مسرت خاطرش را
 دوچندان مینمود. حد اقل پنج سفر طولانی به منطقه پاسیفیک انجام داد که
 بعض آنها بسیار دشوار بود. در این اسفار از اکثر جزایر و مدن و قراء دیدن
 نمود و در هر نقطه‌ئی چند روزی به کمک و مساعدت اجباء و مهاجرین معدود
 آن نواحی در اقدامات تبلیغی و مساعی امری آنان مألوف بود.
 اولین سفر رحمت در سال ۱۹۶۲ با یک کشتی بخار که مدت مدیدی در راه بود
 صورت گرفت. گرچه وی اغلب دچار دریاگرفتگی و سردرد شدید میشد ولی هیچ
 امری او را از اقدام به این چنین مسافرتها که بمنظور ملاقات اجباء صورت
 میگرفت باز نمی‌داشت. او معمولاً پس از چند روز با همان وسیله که چندان
 راحت نیز نبود مراجعت مینمود. گاهگاه از اینکه پیشنهادات و نظریاتش در مورد
 تبلیغ با اشتیاق مواجه نمی‌شد اظهار دلتنگی میکرد و میگفت:
 اجباء تصوّر می‌کنند که من انتظار و توقع زیادی از آنها دارم. ایکاش
 سخنانم را درست می‌شنیدند و از تجربیات چندین ساله ام استفاده مینمودند.

هیچگاه تصوّر نمی‌کرد که هرکسی نمی‌تواند برای تبلیغ امر الهی تمام ساعات
 روز و نیمی از شب خود را صرف راه‌پیمائی و عبور از جنگلهای مخوف و یا
 صحاری لم‌بزرع نماید و یا در آبهای که کوسه‌های گرسنه منتظر و دهان خود
 را برای بلع آدمیان باز کرده‌اند با قایق‌های کوچک سفر کند. یادداشت‌هایش از
 اولین سفر به جزائر پاسیفیک مختصر است:

قرار بود ۲۲ مارچ بطرف تونگا حرکت کنم ولی چون کشتی برای گیلبرت

پیدا شد البته این سفر مرجح بود زیرا وسائل حرکت به گیلبرت بقدری نایاب است که صحبت از ماه و سال است نه روز و هفته. کشتی نفت کش است که برای نفت دادن به جزائر نیوهرایدیز و گیلبرت می‌رود. روز بیست و سوم سوار شدم و شب اول اپریل در گیلبرت پیاده شدم فقط چهار روز توانستم در گیلبرت بمانم و سپس با همان کشتی برمی‌گردم شاید سه روز دیگر در راه باشم. انشاءالله دوشنبه نهم اپریل به سورا خواهم رسید. این مسافرت با کشتی که هفده هیجده روز طول کشید بیشتر آن در وسط اقیانوس پاسیفیک گذشت و فقط چهار شب در گیلبرت بودم و بقیه در آب مواج. در روزهای اول بسیار ناملایم بود و اذیت مینمود ولی این ایام دیگر عادی شده است او براه خود مشغول است و ما بافکار خود سرگرم. در این چند روزه در کشتی فرصت خوبی بود که مقداری از گادپسزای را زیارت کنم و در حقیقت ایام مبارک حضرت ربّ اعلی، مسافرت‌های حضرت عبدالیهّا، اظهار امر جمالبارک و بسیار وقایع دیگر انیس و حمد و قرین من در این مسافرت بود.

یادداشت رحمت درباره دیدار اخیر وی از مجمع‌الجزائر گیلبرت بتاريخ ۲۹ ماه می ۱۹۷۸ پیشرفت‌های قابل توجهی را که بدست آمده است نشان میدهد:

در سال ۱۹۶۲، هنگامیکه برای اولین بار به گیلبرت آمدم، بیست روز با کشتی بطول انجامید و تنها با هشت نفر از اجّاء ملاقات کردم. اینبار موقعیت کاملاً فرق کرده است. یاران در اوج فعالیت و روحانیت هستند. از بودن با ایشان بسیار خوشحال بودم. در حال حاضر این جزائر چهار هزار بهانی دارد.

خوشبختانه اسفار اخیر وی به نواحی وسیع و دورافتاده پاسیفیک با هواپیما صورت گرفت که هم وقت کمتری می‌گرفت و هم از ابتلاء به بیماری دریاگرفتگی جلوگیری میکرد، ولی برای سفر به جزایر کوچک و قراء و قصبات دورافتاده اجباراً کمافی‌التابق از قایق‌های کوچک استفاده میشد. اطلاعات ما درباره جزئیات اسفار متعلاً رحمت در سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۷۰ منحصر به اخباری است که از دیدار او از گینه جدید New Guinea و جزائر سلیمان و مجمع‌الجزائر Hebrides و فیجی در دست است.

در سال ۱۹۷۰ به نمایندگی بیت‌العدل اعظم الهی در کنونشن ملی فیجی که برای

انتخاب اولین محفل روحانی ملی آن کشور تشکیل شده بود شرکت کرد و در ماه جون همان سال از هبرید و گینه جدید دیدن نمود و در ماه آگست مجدداً به فیجی عزیمت کرد و در ماه اکتبر به ملانزی و در دسامبر به میکرونزی سفر نمود. گرچه شرح مبسوطی از این اسفار در دست نیست ولی خط سیر وی که از عرایض تقدیمی او به ساحت بیت العدل اعظم الهی مستفاد میشود عبارت بوده است از: ساموآ Samoa، جزائر گیلبرت، الیس Ellice، تاهیتی Tahiti، تونگا Tonga، کوک در پولی نزی Polynesia و پاپوآنیوگینی Papua New Guinea، جزائر سلیمان، هبرید جدید، کالدونیای جدید New Caledonia و جزیره لویالتی Loyalty در ملانزی Melanesia و جزائر تروک Truk، پوهنپی Pohnpei، مجمع الجزایر مارشال، یاپ Yap و پالوآ Palau در میکرونزی Micronesia مقصود وی از این اسفار دیدار از شهرها و قرا و قصبات این جزائر و ملاقات یاران و اجباء الهی و فتح روحانی نقاط غیر مفتوحه بوده است. عت اصلی سفر به میکرونزی در دسامبر ۱۹۷۱ شرکت در اولین کنفرانس تبلیغی در آن منطقه بود که با کمک و مساعدت خود وی ترتیب یافته بود. این کنفرانس برای تهیه مقدمات انتخاب اولین محفل روحانی ملی شمال غرب پاسیفیک در رضوان ۱۹۷۲ تشکیل میگردد. لجنة منطقه ای تبلیغ در انتخاب محلی که عده بیشتری از یاران بتوانند در کنفرانس مذکور شرکت نمایند دچار اشکال گردیده بود زیرا وسائل مسافرت محدود بود و اجباء نیز باید از نقاط دور خود را به محل کنفرانس برسانند. راه حلی را که رحمت پیشنهاد نمود و مورد موافقت قرار گرفت آن بود که کنفرانس مذکور در دو شهر سهزپاو Sehes Pawe و کولونیا Kolonia تشکیل شود.

مجهودات مختلفی برنامه ریزی شد که از آن جمله تشکیل جلسه تبلیغی برای اجباء در تامومینگ Tamuming بود. در این اجتماع نقشه تبلیغی جدیدی تهیه و یک سفر تبلیغی برای ایام تعطیل میلاد مسیح و سال نو مسیحی در نظر گرفته شد تا اجبائی نیز که کارمند دولت هستند و یا بشغل معلمی مشغولند بتوانند در این مجاهدات شرکت نمایند.

در کولونیا رحمت در هتل کلیف رینبو Cliff Rainbow اقامت کرد. اجبای کولونیا بخوبی ایامی را بیاد می آورند که همه روزه صبح با حضور او پشت میز طویل رستوران می نشستند و به تلاوت دعا و مناجات مشغول می شدند و پس

از صرف صبحانه و تشکیل گروههای تبلیغی به نواحی مورد نظر عزیمت نموده و شب هنگام مراجعت کرده و در اطاق محل اقامت رحمت درباره اتفاقات آن روز صحبت می نمودند و برنامه روز بعد را تهیه و تدارک می دیدند. ریچارد بنسون، مشاور قاره ای حکایت میکند که رحمت در جواب یکی از دوستان که سؤال کرد با یاران غیر فعال چه باید کرد؟ گفت:

نفوسی که چندی بخدمت قائم و روشنی بخش طریق هدایت بوده اند ولی بعداً راه خود را گم کرده و از قافله عقب افتاده اند باید در حق آنان دعا کنیم.

کار بعدی انتخاب نقاط و اهداف مورد نظر برای اسفار تبلیغی، شانزده نفر مبلغ سیار از گوام Guam بود. جناب ریچارد بنسون بخاطر دارند:

دکتر مهاجر با استادی و مهارتی زائدالوصف برنامه مورد لزوم را طراحی نمود. چنین بنظر میرسد که وی پیوسته نصایح و انذارات حضرت مولی الوری را در مد نظر داشت که می فرمایند:

« . . . باید افنان ثابتة راسخه بر میثاق الله که از سدره تقدیس روئیده اند با حضرات ایادی امرالله علیهم بها الله و جمیع یاران و دوستان بالاتفاق به نشر نفعات الله و تبلیغ امرالله و ترویج دین الله بدل و جان قیام نمایند. دقیقه ای نیاسایند و آنی آسوده نگردند و نفسی راحت نجویند در هر کشوری نعره یابها، الابهی زنند و در هر شهری شهره آفاق شوند و در هر انجمنی چون شمع برافروزند و در هر محفلی نار عشق برافروزند تا در قطب آفاق انوار حق اشراق نماید. . . » (۱)

جک مک کنتز یکی از اعضاء گروه تبلیغی خاطرات خود را چنین شرح میدهد:

لجنة تبلیغ ناحیه ای ماهها برای تدارک و طرح اقدامات تشکیل جلسه میداد. دکتر مهاجر هنگام صرف صبحانه با اعضاء گروه ملاقات و بآنان تاکید کرد که صبحانه کافی ولی ارزان قیمت تناول نموده و خود را برای فعالیت های فراوانی که در پیش دارند آماده سازند. وی پس از تلاوت دعا و مناجات مدتی به نقشه محلی در حال سکوت خیره شد و درباره قسمتی از جزیره که در برنامه گنجاده نشده بود با لحنی آرام استفسار نمود. عزیمت به آن نقطه هرگز به مخیلة ما خطور نمی کرد زیرا سه هفته قبل یک گروه مذهبی

ادونتیست Seventh Day Adventists که به آن نقطه رفته بودند عملاً توسط ساکنین از آن نقطه رانده شده بودند. از آن گذشته پوهن پی Pohncei فاقد جاده زمینی بود و کلیتاً مسافرتها بوسیله قایق صورت میگرفت. بهر حال نقشه کاملاً جدیدی بجای نقشه قبلی طرح گردیده بود و تعویض آن با نقشه ای خلق الساعه، آنهم بوسیله شخصی که هرگز قدم به پوهن پی نگذاشته بود برای بعضی از افراد امتحانی محسوب میگردد.

علت نجات معنوی ما در نشاط و اطاعت ما نهفته بود. همگی در قایقها سوار شدیم و نزدیک ساعت ده صبح به قسمت علیای پوهن پی رسیدیم. چند روزی بیش به عید میلاد مسیح باقی نمانده بود و جلسه بزرگی در یکی از ساختمانهای محلی بنام کناس Knas دائر و مملو از تعداد کثیر شرکت کنندگان بود رئیس قبیله که ملقب به نانمارکی Nan-Mar-Kee بود سرپرستی جلسه را بعهده داشت که با سایر شخصیت های محلی احاطه شده بود. گرچه مراسم عظیم و مهمی در جریان و هدایا و ماکولات فراوانی آورده شده بود باوجود این حضور گروه ما اعلام گردید. شور کوتاهی انجام شد و سپس از چند نفر از اعضاء گروه دعوت بعمل آمد که در صف متقدم در کنار شخصیت های مهم جالس گردند. بعداً از ما خواستند که علت مسافرت خود را به آن نقطه مشروحاً بیان داریم و اجازه دادند که بطور اختصار بقیه شرکت کنندگان در مراسم را نیز از جریان امر باخبر سازیم. بدین طریق گروه ما که ناخوانده و در حین انجام مراسم مخصوصی که برای اهالی بسیار محبوب و محترم بود وارد شده بودیم نه تنها مورد استقبال قرار گرفت بلکه این موقعیت نیز بدست آمد که امر مبارک به کلیتاً حاضرین در این اجتماع بزرگ اعلام و ابلاغ شود.

همان شب پس از مراجعت به دیدن دکتر مهاجر رفتیم و قضایا را با وی در میان نهادیم. دکتر مهاجر در عین حال که از موفقیت گروه راضی و مسرور بنظر میرسید از عدم اقامت بعضی از افراد گروه بمنظور تعقیب موقعیت حاصله متأسف گردید. روز بعد یکشنبه و تعطیل بود بنابراین قرار گذاشتیم که درباره به آن محل مراجعت کنیم. طبق توصیه دکتر مهاجر جزوات مصور شامل عکس هائی از اماکن مقتسه و کتب تبلیغی متضمن تحقق و انجام نبوت کتاب مقتس را همراه برداشتیم. دکتر مهاجر اظهار میداشت ذکر متون

انجیل که محتاج تبیینات و توضیحات مفصل و اختتام ناپذیر است برای اهالی جزیره که معانی را تحت اللفظی درک می کنند مناسب نمی باشد. صبح روز بعد بهمان محلی که مورد استقبال قرار گرفته بودیم مراجعت کردیم اینبار دکتر مهاجر نیز با ما همراهی نمود. گرچه سفر طولانی با قایق برای وی بسیار مشکل بود ولی برای اطمینان خاطر ما به این سفر اقدام کرد زیرا با وجود وی ما به پیروزی روحانی خویش یقین داشتیم. طبق معمول بیشتر اهالی در کلیسای کوچک محلّ مجتمع بودند و ما با کمال حیرت دریافتیم که نان مارکی Nan-Mar-Kee کشیش کلیسا نیز می باشد. وی با لطف بسیار ما را بداخل کلیسا دعوت کرد.

در بسیاری از کلیساهای جزایر زنان و مردان در جایگاههای مجزا می نشستند، در آن روز دو نفر از فارسان امر جمال مبارک خانم ویرجینیا برکز از مجمع الجزائر کارولین و خانم بیتیا اولسون از ماریانا Marianas جزء افراد گروه بودند که در محلّ مخصوص بانوان نشسته و با آنان مذاکره کردند. دکتر مهاجر، هارلان کینگ و من به قسمت مقدم و مجاور کشیش دعوت شدیم. دکتر مهاجر و نان مارکی پشت میز و روبروی حضار قرار گرفتند و دو نفر از خدمه کلیسا کنار کشیش و هارلان و من نیز کنار دکتر مهاجر ایستادیم.

دکتر مهاجر با نشان دادن تصاویر کتاب به توضیح و توجیه تعالیم امر مبارک پرداخت و پس از اتمام هر صفحه، کشیش با دو نفر معاونین خود درباره آن مطلب مختصر صحبتی میداشت. هرگاه آنان سزالی داشتند، دکتر مهاجر جواب آنها را محقّ میکرد و سزالات کشیش را خود جواب میداد. پس از اتمام صحبت دکتر مهاجر، کشیش و دیگران با بشورت مشغول شدند و دکتر مهاجر به کنار پنجره کلیسا رفته و به تلاوت دعا و مناجات مشغول شد. کشیش پس از مشاوره اعلام کرد که بهائیان میتوانند آزادانه دیانت خود را در تمام حوزه تحت اختیار وی تبلیغ نموده و احکام آنها را تعلیم دهند.

صبح روز بعد گروه ما به دسته های کوچکتری تقسیم شد تا بتوانند از قسمتهای مختلف منطقه دیدن نمایند. در یکی از قراء آن جزیره با معلم جوانی بنام ارلیناس Erlinas ملاقات کردیم. وی خبر اتفاق شب گذشته را که سرعت در تمام آن جزیره کوچک منتشر گردیده بود داشت و چندین

کیلومتر راه باریک کوهستانی را شبانه و با پای پیاده طی کرده بود تا با کشیش کلیسا ملاقات نماید. کشیش بوی اظهار داشته بود که بهانیان همان نفوس هستند که بموجب نبوات کتاب مقدس ملکوت الهی را بر روی زمین مستقر خواهند ساخت و بهمین جهت وی تمام حوزه تحت اختیار خود را بروی آنان گشوده است.

در مت یکهفته یکصد نفر از اهالی جزیره من جمله ارلیناس به تصدیق امر مبارک موفق گردیدند. بخاطر احترام به محبت و صمیمیتی که نان مارکی نسبت به اجّاء ابراز نمود، از وی بعنوان میهمان عالیقدر و عزیزی برای حضور در تشکیل اولین محفل روحانی ملی از طرف اجّای کولونیا و پوهن پی Kolonia, Pohnpei دعوت بعمل آمد.

در حقیقت هیچیک از این موفقیتها بدون هدایت و مساعدت دکترمهاجر حاصل نمی گردید. وی با اطلاعات عمیق و سرشار از عادات و رسوم و طرز فکر مردم جزیره و همچنین ایمان به ارزش پیام شفابخش حضرت بهاءالله ما را در طریق پیروزی راهنمایی مینمود. وی در تشخیص استعداد روحانی و معنوی نفوس چون یک ردیاب الکترونیکی (Geiger Counter) ارتعاشات معنوی قلوب را درمی یافت.

در این اوقات رحمت با فرماندار گوآم Guam ملاقات کرد و حدّ اقلّ دو بار مصاحبه تلویزیونی انجام داد که در بخش اخبار اصلی پخش گردید و در نتیجه تعداد کثیری از متحرّبان حقیقت در جلسه سخنرانی وی شرکت کردند. کثرت جمعیت در این جلسه بحدّی بود که عده ای از اجّاء ناچار روی زمین نشستند. با اینکه زمین محفوظه را مفروش کرده بودند ولی رحمت یاران را متذکّر داشت که برای جلسات بعد چناندازه کافی صندلی برای میهمانان تهیه نمایند. وی با اینکه برای تهیه وسائل راحتی دیگران دقت فراوان مبذول میداشت به فکر آسایش خود نبود، در بعضی جلسات بروی زمین می نشست و اظهار راحتی میکرد. در تونگا هر شب مرتباً در حظیره القدس روی زمین می نشست و اجّاء را بدور خود جمع مینمود و به صحبت و مشورت با آنان در مورد امور تبلیغی می پرداخت. او بندرت در خصوص زندگی خود چیزی میگفت ولی یکی از مهاجرین که باتفاق وی بمسافرت تبلیغی رفته بود حکایت میکرد:

بعضی اوقات نگرانی خود را نسبت به زندگانی خانواده‌اش ابراز میداشت و از آنها میخواست که برای افراد خانواده‌اش دعا کنند. او با عشق و محبتی زایدالوصف از همسر و دخترش یاد نموده و از مشکلات زندگی در جزایر متناوای، فقدان وسائل استحمام، آب و هوای نامساعد و مسافرتها‌ی دشوار در آن جزائر که منجر به صدمات جسمی و بیماری همسرش گردیده بود یاد مینمود.

ساموآ

رحمت در سال ۱۹۶۹ به ساموآی غربی مسافرت کرد و با اعضاء محافل روحانی ملّی ویله‌له Vailele و ماتاوتو Matautu ملاقات نمود. مجلّه اخبار امری ساموآ مینویسد:

یاران با اتوبوسی که بطور درست کرایه شده بود برای استقبال از ایادی امرالله دکترمهاجر به فرودگاه رفتند. ملاقات با ایشان برای یاران بسیار الهام بخش و مسرت آمیز بود. وی نیز از دیدار آنان ابراز خرسندی کرد و اظهار داشت که امر حضرت بهاءالله کافل سعادت و خوشبختی همه ملل جهان است و باید آنرا به کلّیّه مردم ساموآی غربی ابلاغ نمود. او اجتهاد را به مطالعه آثار الهی و قبول مسئولیت و انجام وظائف تبلیغی تشویق و ترغیب کرد. مجلّه ساموآ تایمز عکس دکتر مهاجر را همراه مقاله‌ای مفصل درباره‌ی وی چاپ و منتشر نمود.

هدف اصلی رحمت از مراجعت به ساموآی غربی در دسامبر ۱۹۷۱ اجرای امر تبلیغ جمهور در آن جزیره بود. ورود او با سالروز استقلال کشور ساموآ مصادف گردید و مردم آن کشور برای برگزاری جشن ملّی خود در آپیا Apia اجتماع کرده بودند، مسابقه قایقرانی جالبی نیز جمعیت کثیری را بخود جلب کرده بود.

رحمت معتقد بود که اجتهاد نباید هیچ موقعیت تبلیغی را از دست بدهند و خود نیز هرگاه به اجتماعی برخورد میکرد خود را موظف میدانست که کلمه الهی را به آنان ابلاغ نماید. آن روز نیز اجتهاد را در خانه یکی از یاران جمع کرد و آنها را به گروههای کوچک تقسیم نمود و برای ابلاغ امر الهی اعزام داشت و خود نیز

عضویت یکی از گروهها را پذیرفت. در آنروز عتقه زیادی از اهالی ساموآ برای اولین بار از امر بهائی اطلاع یافتند و به جلسه تبلیغی که همان شب دایر میشد دعوت شدند.

در سال ۱۹۷۴ بار دیگر به ساموآی غربی سفر کرد. در این دیدار از وی دعوت بعمل آمد که با اولین پادشاهی که بفیض شناسانی امر مبارک نائل آمده است ملاقات نماید. وی باتفاق جناب سهیل علانی بدیدار عالیجناب مالیه توآ تانومافیلی دوم Malietoa Tanumafili II پادشاه ساموآی غربی نائل آمد.

رحمت بعداً بمن گفت که عالیجناب مالیه توآ بسیار رشوف و مهربان بود و پس از اتمام مراسم ملاقات با اصرار زیاد وی را تا دروازه قصر سلطنتی مشایعت نمود و با اینکه رحمت مؤقباته از او خواسته بود که این زحمت را متحمل نشود پادشاه وی را بعنوان ایادی امر حضرت بهاءالله مستحق رعایت نهایت درجه عزت و احترام دانسته و میهمانان را با اتومبیل مخصوص خود روانه ساخته است. رحمت این ادای احترام را مربوط به شخص خودش نمیدانست بلکه آنرا نمونه ای از ارتفاع ندای امرالله و سلطه ظاهری دیانت حضرت بهاءالله محسوب میداشت.

تصدیق امر مبارک بوسیله پادشاه ساموآ و استقبال گرم وی از میهمانان بهائی، همچنین ارتفاع مشرق الاذکار زیبای آن سرزمین یادآور بیان مهیمن جمال اقدس ابهی است که میفرمایند:

«لو یسترون النور فی البرّ انه یظهر من قطب البحر و یقول انی یحیی العالمین» (۲) (نور الهی را اگر در اراضی کرة خاک خاموش سازند، از قلب اقیانوس سر برآرد و فریاد زند که جهان و جهانیان زنده به اویند.)

تنها یادداشتی که در مورد این سفر از رحمت باقی مانده است آنست که: از ۲۳ مارچ تا ۱۷ آوریل از گینه جدید، جزائر سلیمان، هبردیز، فیجی، تونگا، ساموآی غربی و شرقی و زلاند جدید دیدن نمود.

فیجی

یادداشت های رحمت درباره سفر وی در سال ۱۹۶۲ به فیجی انعکاسی از نظرسر

مساعدی است که وی از اولین دیدارش از این کشور داشته است: از ناندی تا سووا بیش از صد مایل است که در راه بسیار خوش گذشت. از مناظر مختلف جزائر پاسیفیک چقدر زیباییهای طبیعت دست بدست هم داده و در آغوش یکدیگر جای گرفته اند. از همه زیباتر مردمان اصلی این جزیره هستند وقتی از دهات ایشان گذر میکردم آرزو داشتم پرواز کنم و در خانه ها و کاشانه های ایشان منزل گیرم و تمام عمر با ایشان مانوس باشم.

در دیدار مجددی که از فیجی در سال ۱۹۷۴ انجام داد، با اعضاء محفل روحانی ملی ملاقات کرد. بموجب گزارش آن محفل، اجبای الهی از راهنماییهای وی در وصول به اهداف نقشه و اجرای وظائف روحانیه خوش بهره ای فراوان بدست آوردند.

گینه جدید

در سفر به گینه جدید محفل روحانی ملی را بخريد حظيرة القدس ملی در پایتخت آن کشور ترغیب نمود و اجبای آن سامان را در طرح برنامه های تبلیغی بمنظور فتح روحانی جزائر و نواحی غیر مفتوحه با نظری دوراندیشانه کمک و مساعدت کرد.

گوآم

در دسامبر ۱۹۷۵ بموجب امریة بیت العدل اعظم الهی رحمت به کشور گوآم مراجعت نمود و با اعضاء محفل روحانی ملی شمال غرب پاسیفیک ملاقات کرد. وی در آگانا Agana شهر مرکزی گوآم با انعقاد جلسه ای عمومی، بسیاری از حاضرین را به تعقیب مجاهدات امری ترغیب نمود. یکی از مسائل مورد نظر وی یافتن محلی مناسب برای حظيرة القدس بود که بتوان از آن بعنوان مرکزی برای فعالیت های امری قبل از استقرار محفل روحانی ملی بهائیان جزائر ماریانا Mariana استفاده نمود. بدین منظور باتفاق یکی از اجبای که به کار خرید و فروش مستغلات وارد بود با اتومبیل از نواحی مختلف دیدن کرد و چون به آگانا Agana Hights که در نقطه مرتفعی قرار داشت رسیدند، ایستاد و به تلاوت مناجات پرداخت و سپس بطرف آگانا اشاره کرد و اظهار داشت که در آنجا

محلّی برای حظیرة القدس وجود دارد و چنانچه جوینده باشید آنرا خواهید یافت. یکی از اجتهاء دربارة رحمت اظهار میداشت که وی شخصی بادرایت و بغایت هوشیار بود. او به آرامی سخن میگفت و آراء وی مثبت و گاه جنان پیشرو بود که از حیطة تخیل ما فراتر میرفت.

رحمت از آگانا رهسپار سایپان Saipan شد و در جلسه عمومی که در هتل کنتینانتال ترتیب داده شده بود سخنرانی کرد. وی با الهام از درختچه ای که در کنار اطاق قرار داشت اظهار داشت که:

زندگی افراد انسانی از دو قسمت تشکیل شده است، ریشه و ساقه. زندگانی در این جهان مانند حیات ریشه سخت و مشقت بار است ولی حیات جاودانی و زندگی پس از مرگ چون شاخه های درخت از تابش خورشید معنوی مستفیض و از گل و شکوفه و بار و بر سرشار است. هرقدر حیات ریشه سخت تر باشد شجر بارورتر میگردد.

اجتهاء امیدوار بودند که رحمت با دانشجویان و کارکنان کالج میکرونزیا ملاقات و مذاکره کند ولی بعلمت تصادف با ایام عید میلاد مسیح این کار عملی نشد. در عوض مصاحبه وی با مخابره رادیو W S Z A چندین بار از آن رادیو پخش گردید و محافل و مجالس متعدّد با حضور اجتهاء تشکیل یافت. یاران هنوز خاطرة خوشی را که رحمت دختر خردسال یکی از مهاجرین را در آغوش گرفته و در عین حال با لحن خوش به تلاوت مناجات لقای حضرت مولی الوری مشغول بود بیاد دارند. پس از دیدار کوتاهی از پوهن پی به جزیره کواجالین Kwajalein عزیمت کرد و از آنجا بوسیله قایق به ایبه Ebeye رفت. در گزارش خانم ویرجینیا بریکس آمده است: ایبه جزیره ای ممنوعه با متجاوز از هزار نفر جمعیت است در حالی که عملاً گنجایش بیش از صد نفر را ندارد. برای ورود به این جزیره باید یکی از اهالی مسئولیت مسافر را بعهده گرفته و اجازه ورود نیز دریافت گردد. ملاقات با خارجیان برای اجتهاء جزیره بندرت اتفاق می افتاد و بدین جهت دیدار ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر برای آنان مغتنم و خوشحال کننده بود. جامعه بهائی ایبه بسیار فداکار و خدوم و در خدمات تبلیغی فعال و مداومند.

جناب دکتر مهاجر با لجنة ملی تبلیغ جزایر مارشال و محفل روحانی ایبه

ملاقات نمود. آقای بترو ماجمتر Betro Majmeto عضو هیئت معاونت ترتیبات مصاحبه وی را با تلریزیون محلی که اخیراً تأسیس شده برد عهده دار گردید.

رحمت دو شب در آبیہ Ebeye اقامت کرد. در این محل مرتباً هر شب محافل عمومی تشکیل میشد. کودکان هنگام سخنرانی بداخل و خارج اطاق جلسه رفت و آمد میکردند و مادران سعی داشتند که اطفال را از این کار مانع شوند ولی وی به آنان توصیه میکرد که کودکان را بحال خود گذارند و مزاحم حرکت و تفریح آنها نشوند.

وی در اولین دیدارش اشاره کرد که به زبان پنگلیش Penglish یعنی فارسی، انگلیسی صحبت میکنند در حالی که آنها به زبان منگلیش Menglish مایکرونزیایی - انگلیسی حرف میزنند و بر این مبنا سخنانی دربارهٔ احتیاج به یک لسان بین‌المللی ایراد کرد. وی در ادامهٔ سخنان خود مطالبی دربارهٔ اثبات وجود خدا، عالم وجود، علامت اسم اعظم و بیت العدل اعظم الهی بیان داشت و سپس به سؤالات حاضرین دربارهٔ مفهوم گناه و وجود شیطان و ابلیس جواب گفت و اظهار داشت:

شما از من عقاید بهائی و تعالیم این امر را دربارهٔ شیطان و گناه استفسار نمودید، بنا بر اعتقاد بهائی خداوند هر وجودی را نیک آفریده است. هدف دیانت بودائی رفع محن و آلام بشری است. حضرت محمد وحدت الهی را ترویج فرمود. حضرت موسی تشریح شریعت و تعیین قوانین کرد. مسیحیت عفو و بخشش گناه را به بشر آموخت و در حقیقت روحانیت را منتشر کرد. حضرت مسیح ظاهر شد تا بمردم تعلیم دهد که حیات روحانی مافوق زندگی جسمانی است. این سخن مسیحیان بود که گفتند آدم مرتکب گناه شد و بدین جهت گناه در شجرهٔ انسان استقرار یافت. مسیح اینچنین فرمود. حضرت آدم فرستادهٔ الهی بود و پیامبر خدا گناهکار نیست. حضرت آدم میخواست که دوران وی زمان بلوغ انسان باشد. اینست معنای خوردن سیب و رانده شدن از بهشت. مسیحیان گناه را متعلق به روح میدانند. چگونه امکان دارد که گناه حضرت آدم به سایر نفوس بشری رسیده باشد در حالی که روح هر فرد متعلق بخود آن شخص است و لاغیر. حضرت عبدالبهاء میفرمایند

که در این عالم هیچ نفسی بخاطر گناه پدران و گذشتگانش مجازات نمیشود. آنچه مسیحیان از مسیحیت میدانند ترس از گناه و هراس از شیطان است و تنها راه نجات را نیز اعتقاد به حضرت مسیح می‌شناسند و بهمین قیاس با پیروان سایر مذاهب گفتگو کرده و اعتقادات مذهبی آنانرا اشتباه می‌شمارند. یک شخص بهائی در حقیقت مسیحی واقعی است. ما معتقدیم که گوهر انسان اصیل و سودمند است. بشر در گذشته دور دوران کودکی خود را میگذرانید و حال به مرحله بلوغ نزدیک گردیده است. حضرت بهاءالله میفرمایند که امروز خداوند بخشنده مهریان به بشر پاداش نیکو ارزانی میفرماید دیانت بهائی، دیانت امید، ایمان، عشق و محبت است. تفاوت اینست که ما نه تنها به بهشت در عوالم الهی معتقدیم بلکه این دنیا را نیز جهان الهی محسوب می‌داریم. کلیه عوالم طائف حول این عالمند. حضرت بهاءالله این عالم را مهتر از عوالم سایره در زندگی بشر میدانند. زندگی در این عالم مانند ریشه گیاه است که میوه آن در آینده بدست خواهد آمد. فقط اعمال و کردار نیک بملکوت الهی راه می‌یابد. گیاه تا زمانی که فقط بصورت یک ریشه است از تولید میوه و ثمر در زیر خاک عاجز است عالم بعد بی انتها است. زندگی در این جهان مستلزم کار و فعالیت بوده و جهان بعد زمان جمع آوری میوه و حاصل است و بنابراین نتیجه اعمال انسان در آن عالم بدست خواهد آمد. هرچه سخت تر بکوشیم درخت زندگی تنومندتر شده و پربار ثمر می‌گردد ولی ریشه قادر به رؤیت آن ثمر نیست.

شخصی از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که چگونه روح انسانی پس از فراغت از جسم در عالم بعد ترقی مینماید چون بعضی افراد نیکوکار و برخی خطاکارند؟ حضرت عبدالبهاء فرمودند: در عالم بعد غنی به کمک فقیر و عالم به کمک جاهل قیام خواهند کرد. همچنین از ایشان سؤال شد که چه کسانی به بهشت میروند؟ فرمودند هر کسی قادر بر آنست. سؤال شد آیا ناصرالدین شاه هم میتواند به بهشت برود؟ حضرت عبدالبهاء فرمودند: عفو و بخشش بسته به اراده الهی است اساس دیانت بهائی بر روی ترس نهاده نشده است. احبّاء مسئولیت عظیمی بعهد دارند و زحمات بیشتری را باید تحمل نمایند تا از دیگران ممتاز گردند.

بهشت شما در این عالم است و جهان بعد در ید قدرت الهی است.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میفرمایند «اعملوا حدودی حبّاً جمالی» در این عالم است که باید برای استقرار وحدت و یگانگی نوع بشر سعی و اهتمام نمائیم و مخلصانه به تبلیغ امرالله قیام کنیم و پیام حق را بگوش همه اهل عالم چه رفیق شفیق و چه خصم لدود برسانیم. هنگام تبلیغ باید با توجه به نیاز افراد تعالیم مبارکه را ابلاغ نمود. باید وظیفه خود را بانجام رسانیم و عاقبت کار را به حق واگذاریم. مانند ساعتی دقیق مرتباً حرکت و فعالیت کنیم زیرا هر لحظه‌ای که بگذرد از دست رفته و ما عقب مانده ایم.

پس از زمانی کوتاه، نگین‌های اسم اعظمی را که از تایلند با خود داشت به دوستان هدیه کرد و به توجیح و تشریح معانی موجود در علامت اسم اعظم پرداخت. وی مشروحاً جزئیات آن را که اشاره به سه عالم حق، عالم امر و عالم خلق است بیان داشت و اضافه نمود که این سه رتبه هرگز قابل تغییر به یکدیگر نیستند.

در نامه‌ای که روز ۲۰ دسامبر ۱۹۷۶ هنگام ترک میکرونزی باساحت بیت‌العدل اعظم تقدیم داشته می‌نویسد:

ملت هشت روز در جزائر شمال پاسیفیک بزیارت اجباء، محفل ملی و لجنه‌های تبلیغ مشغول بودم. نتیجه این مطالعات این است که در جزائر مارشال بیش از سایر جزائر ذوق و شوق تبلیغ مشهود است و اجباء متحد و متفق و روحانی و اگر در این چند ماهه حد اکثر کوشش نمایند میتوانند تا عید رضوان ۱۹۷۶، نه محفل روحانی تشکیل دهند و در رضوان ۱۹۷۷ به محفل ملی مستقل تبدیل گردند. هم اکنون نقشه کوچکی طرح نموده‌اند که پنج محفل خود را به نه برسانند و این انشاءالله زمینه‌ی برای فتوحات آینده خواهد بود. سه نفر از اعضای محفل ملی از این جزیره انتخاب شده‌اند که خود نمونه‌ای از بلوغ روحانی ایشان است.

در جزیره گوآم و ماریانا لا اقل بیست نفر از مهاجرین مقیم و در صدد تبلیغ جمهور و یقین است تا این رضوان میتوانند پایه‌ی برای کار خود بنا نمایند. دو جزیره یاپ Yap و پالاو Palau را در این سفر دیدن نمودم. اجبای بومی بسیار دارند و میتوانند نه محفل محلی بآسانی تشکیل دهند. جزیره پوناپه Ponape که مرکز محفل ملی است و چندین مهاجر و معاون

ایادی و بومیان قدیمی صمیمی دارد بیش از همه جا محتاج تقویت است.

در ۲۹ دسامبر همانسال مجدداً عریضه‌ای بساحت معهد اعلی ارسال داشت: در جزائر هاوانی اگرچه مدت اقامت کوتاه بود ولی بزیارت اغلب احتبای عزیز در پنج جزیره موفق گشتم و با محفل مقدس ملی مشاورات کامل راجع به تبلیغ بیشتر و سریعتر در جزائر هاوانی که منجر به تنظیم نقشه بسیار مفیدی گشت بعمل آمد.

همچنین راجع به کمک بجزائر شمال پاسیفیک مذاکرات بسیار بعمل آمد و جمعی قریب سی نفر حاضر و مہتای مسافرت‌های تبلیغی و مهاجرت در جزائر شمال پاسیفیک و نقاط سائره گشتند و در بین ایشان از جمله احتبای پرتجربه و جوانان هوشمند و تحصیل کرده بسیارند که حاضرند از چهار ماه و برخی تا آخر حیات قیام به تبلیغ و خدمت نمایند و محفل مقدس ملی هاوانی و لجنة مهاجرت در کمال مجاهدت مشغول تهیه مقدمات و اعزام ایشان هستند ولی اگر از ارض میعاد کلمه‌نی مبنی بر تشویق و سرعت عمل بآن محفل مقدس ابلاغ گردد سبب سرعت امور و تبلیغ جمع کثیر خواهد گشت.

بیت العدل اعظم الهی در رابطه با عریضه رحمت دستخط ذیل را به محفل روحانی ملی جزائر شمال شرق آسیا مرقوم داشتند:

دکتر مهاجر عواطف خاص خود را نسبت به امور امری در جزائر مارشال ابراز داشته و در عین حال تشکیل محافل روحانیة ملیة جزائر گوآم Guam و ماریانا Mariana واقع در کارولاینز غربی را در رضوان ۱۹۷۷ امکان پذیر میدانند. بدون شک آن محفل روحانی ملی در کمال جدیت نقشه‌های مربوطه را بمنظور نشر نفحات الله و تحکیم اساس دین الله در این نقاط تعقیب خواهد نمود. بیت العدل اعظم الهی خواستار راپورت مرتب از نتایج اقدامات آن محفل می‌باشند. (ترجمه آزاد)

از مرقومه مورخ فوریه ۱۹۷۶ جناب بنسون مشاور قاره‌ای که بساحت بیت العدل اعظم معروض داشته چنین استنباط میشود که یاران آن سامان در مدت دو ماه نتایج قابل ملاحظه‌ای بدست آورده بودند:

دیدار دکتر مهاجر از ماریانا منجر به تصدیق پنج نفر از شرکت کنندگان در برنامه تبلیغی سایپان Saipan گردید. ابلاغ امر بوسیله مراجعه به خانه‌های اهالی و تشکیل جلسات عمومی در دِدِدو Dededo با موفقیت روبرو شد. موقعیت‌های تبلیغی در پالائو Palao موجود است. جین گاس Jean Goss با دیدار از کوکوک Kokok و نگارومانو Ngaromao در تزئید معلومات و تقویت و تحکیم جامعه بهائی آن سامان توفیق یافت. گروه تبلیغی هاوانی بزودی وارد خواهد شد. با تسجیل شش نفر و تأسیس یک محفل روحانی محلی در پوناپه Ponape موفقیت دیگری نصیب گردید. جزیره ماجورو آتول Majuro Atoll با تسجیل حد اقل چهار نفر مفتوح شد. محفل روحانی جزیره سانتو Santo تشکیل گردید. اقدامات تبلیغی وسیعی در سرتاسر این ناحیه به یمن دیدار یاران و الهامات الهی جریان دارد.

آخرین دیدار: ۱۹۷۸

رحمت به نمایندگی از بیت العدل اعظم الهی در تأسیس محافل روحانی ملی ماریانا و کارولین شرکت نمود. وی بذکر جزئیات معدودی از مراحل اولیه بازدیدش اکتفاء نموده است:

۲۰ می: به تروک آمدم و ساعت هفت بعد از ظهر اعضاء کانونشن و اجتهاء جمع بودند و یک مبتدی خوب داشتند. راجع به وعظت و اتفاق اجتهاء صحبت بسیار شد و همه محظوظ و مستبشر بودیم همچنین راجع به تبلیغ دهات تمام بهائی صحبت شد. چهار پنج ده و جزیره انتخاب گردید که اجتهاء ملاقات و تقویت نمایند.

۲۶ می: امروز انشاءالله به تأییدات جمال اقدس ابهی محفل ماریانا تشکیل خواهد شد.

۲۷ می: روز ۲۶ می ساعت ده شب محفل ملی ماریانا انتخاب گردید و چند نفر از نفوس نفیسه فیلیپینی، تروکی، سیاه و سفید انتخاب شدند. بسیار انجمن نورانی خوبی بود. سه تصمیم گرفتند: بزرگ فکر کردن، خودکفائی و تبلیغ جمهور.

روز ۲۷ می صبح با محفل ملی جدید ملاقات و در کانونشن شرکت نمودم

و راجع بامور تبلیغی مذاکرات بسیار شد. ساعت دو بعد از ظهر بطرف نانورو آمدم سه ساعت راه بود. نانورو جزیره کوچکی است میگویند محیطش دوازده میل است بین پنج تا هشت هزار جمعیت دارد. جزیره نی غنی است و رابط با همه جزائر است به هنگ کنگ، مانیلا، گیلبرت، ساموآ، استرالیا، تایوان و گوآم بوسیله ایر نانورو راه دارد. دو شب در این جزیره میمانم.

ورجینیا بریکس فارس امر حضرت بهاءالله اثرات حضور رحمت را در کانونشن ملی چنین بخاطر می آورد:

دکتر مهاجر فوریت و اولویت را برای وصول به مقصد دیگری اختصاص داد. وی به آرامی و متانت با تغییر دستور جلسه کانونشن انتخاب اعضا، محفل روحانی ملی را رهبری نمود. دکتر مهاجر بظاهر در آن زمان از نقطه نظر جسمانی در وضع مطلوبی قرار نداشت شاید میدانست که سالهای زیادی برای ادامه خدماتش باقی نمانده است و باین جهت میخواست اقدامات و خدمات بیشتری را در مدت زمانی محدود و کوتاه بانجام برساند. دکتر مهاجر در آن جلسه مکوا یاران را به تبلیغ امرالله و تزئید معلومات امری و خدمت صادقانه در کمال اعتماد و ایثار فراخواند و اضافه کرد که قیامی عاشقانه برای اعلاء امرالله لازم و ضروری است.

ستاره دیگری که در این کانونشن درخششی فوق العاده یافت اتخاذ شعار "به حد اکثر بیندیش" در سال آینده برای جمیع اجباء بود. در حقیقت اتخاذ این شعار که با اشتیاق فراوان مورد تأیید همگان قرار گرفت نظر و عقیده دکتر مهاجر بود... یکی از اجباء فوراً به اطاق مجاور رفت و شعار متخذه را با ابعاد بسیار بزرگ نقاشی کرد و با خود بجلسه آورد.

رحمت پس از اختتام کانونشن از جزایر بسیاری دیدار بعمل آورد. در یادداشتهايش مسرت قلبی خودش را از پیشرفت امر تبلیغ و افزایش تعداد مصدقین منعکس ساخته است:

دوشنبه ۲۹ می ۱۹۷۸: از نانورو یازده صبح بطرف تاراوا در گیلبرت حرکت نموده و در فرودگاه جمعی از اجبای عزیز بومی و مهاجرین نازنین حاضر بودند و اشعار بسیار خواندند و سپس بطرف شهر حرکت کردیم. در منزل سام

قدری غذا خوردیم و به کانونشن رفتیم. روز صعود جمالبارک بود و اجتهاء بیش از صد نفر جمع بودند و روز و شب و عصر و صبح مفصل راجع به مسائل تبلیغی و تاریخ امر و بیانات حضرت ربّ اعلیٰ صحبت شد. شب صعود خواب میدیدم که در حضور حضرت ورقه علیاء و حضرت ولیّ امرالله در مجلسی نشسته‌ام و هیكل مبارک نهایت احترام را بحضرت ورقه علیاء میفرمودند. شب اقل در گیلبرت خواب حضرت اعلیٰ را میدیدم.

محلّ ملی بسیار خوبی داشتند و خوشبختانه روفو Rufo عضو محلّ ملی فیلیپین روز چهارشنبه آمد و اجتهاء از ملاقات او بسیار خوشحال شدند و از همان شب اقل به تبلیغ مشغول شد. با کمک جناب علانی نقشة شش ماهه تبلیغی تنظیم نموده‌اند. اگر همین جمع قلیل به تبلیغ مشغول گردند اغلب قراء جزائر شاید در عرض پنجسال جمیعاً بهائی شوند. حال در حدود چهارهزار نفر بهائی در جزائر موجود است.

امروز پنجشنبه اقل ماه جون است و بطرف سووا (فیجی) حرکت مینمایم. جناب سهیل علانی همراه است و راجع به تبلیغ جزائر صحبت نمودیم که امکانات در این جزائر بینهایت است. از جمله ساموآ که میشود تبلیغ بسیار نمود همچنین جزائر نیوگینی و اگر از فیلیپین و مالزیآ هجوم کنند کار دهسال را در یکسال میشود انجام داد. بفرموده حضرت عبدالبهاء کار یکسال را در یکماه میتوان انجام داد و این راه را برای نقشة های تبلیغی آینده مهیا و فراهم خواهد ساخت. همچنین صحبت بود که برای بقضی جوانان پاسیفیک در فیلیپین بورسهای تحصیلی گرفته شود که تحصیلات خود را در فیلیپین پایان رسانند و در تبلیغ و کارهای امری مهارت حاصل نمایند.

ناثورو اگر در طی این سنه بتواند نه محلّ روحانی درست کند شاید در ۱۹۷۹ یا ۱۹۸۰ بتواند محلّ ملی داشته باشد و این با مبلغین فیلیپینی صد در صد امکان پذیر است.

در سووا بسیار خوش گذشت. همان شب محلّ ملی بود و ملاقات شد. صبح شنبه رفتیم به ناحیه تبلیغ دسته جمعی که در سال گذشته پانصد نفر هندی و پانصد نفر فیجی تبلیغ شده. بسیار جمعیت خوبی بود و چند بار راجع به تبلیغ و اتحاد و آثار حضرت ربّ اعلیٰ صحبت شد. همچنین راجع به تبلیغ در دهات و مسائل بسیار دیگر. روز شنبه باز جلسه بود و عصر برگشتیم به

سورا جلسه محفل ملی بود و بعد جلسه عمومی و دو سه نفر مبتدی. خلاصه دو جلسه محفل ملی، دو جلسه عمومی، دو جلسه با احتیای سورا و اطراف آن، چند جلسه در سورا و تقریباً نیمساعت صحبت در رادیو. از جمله مسائلی که مطرح شد داشتن یک سمینار تعلیم و تربیت در آخر دسامبر در فیجی که اگر کانسلرها تشویق نمایند برای تمام جنوب پاسیفیک باشد راجع به تعلیم و تربیت اطفال و جوانان و نسوان و تربیت فامیلها.

از سورا تلگرافی به ارض اقدس مخابره نمودم و جواب آمد که لااقل سه هفته تا چهار هفته در تنگا، گیلبرت و سلیمان بعانم و همچنین مسافرت به نیوگینی و استرالیا را تصویب نموده اند و لهذا به فضل و اراده الهی سه هفته در تنگا خواهم ماند.

امروز سه شنبه هفتم ماه جون است در تنگا هستم. روز پنجم آمده ام با محفل ملی ملاقات نمودم و همچنین با جمع احتیای عزیز و جوانان و دیشب جلسه عمومی بود چند نفر مبتدی خوب بودند و دو نفر تصدیق امر مبارک نمودند. امروز دوباره از یازده صبح جلسه خواهد بود.

روز چهارشنبه صبح یکساعت همه مناجات از حفظ نمودند بعد راجع به شرائط و روش تبلیغ صحبت شد. عصر جلسه محفل ملی بود قرار شد بجزائر دیگر مسافرت نمایم. شب جلسه عمومی در یکی از نقاط مجاور بود حدود دوست نفر حاضر بودند و جمع کثیری مبتدی. بعد از صحبت مختصر جلسات تبلیغی شروع شد و هشت نفر تصدیق امر مبارک نمودند از جمله شخص محترمی که خانم و فرزندش قبلاً بهائی بوده اند. در این شهر شش نفر بهائی موجود بوده و حالا چهارده نفر شده اند و انشاءالله محفل روحانی آنها تشکیل خواهد شد.

بهمان سرعت که فعالیتها و خدمات تبلیغی وسعت می یافت، یادداشتهای رحمت بصورت فهرستی از موفقیتها و فتوحات روحانی درمی آمد:

روز پنجشنبه ۸ ماه جون ۱۹۷۸: روز جلسه عمومی از احتیاء و عصر در قسمت جنوب جزیره جلسه بسیار پربرکتی بود. صد نفر حاضر بودند. مبتدیهای بسیار و هفده نفر تصدیق امر مبارک نمودند.

۹ ماه جون: روز جمعه در وسط شهر لوکوالونا رویروی ایستگاه پلیس در

پارک شهر جلسه عمومی بود و اجتهاء همه بودند و بسیاری از مبتدیها آمدند و ده نفر تصدیق کردند و شاید بیست جلسه تبلیغی در وسط پارک روی زمین نشسته و تشکیل دادند و بسیار خوب بود و برای اولین بار بود که در وسط شهر چنین جلسه‌ئی تشکیل شده بود. میشود هر شب جمعه چنین جلسه‌ئی تشکیل داد.

امروز یکشنبه ۱۱ جون است صبح با جمعی از اجتهاء مشغول مذاکرات بودم و عصر جلسه مبارکی بود. بیش از بیست و پنج نفر بودند و سه جوان برومند تصدیق امر مبارک نمودند.

سه شنبه ۱۳ جون ۱۹۷۸: بجزیره واوانو آمدم اجتهاء در نهایت همت و عزت، شب جلسه خوبی بود یکنفر مصتق داشتیم شاید فردا پنج نفر از تنگاتاپو برای تبلیغ برسند. این چه موهبتی است که جوانان عزیز با فهم کامل و روحانیت بچنین خدمتی قیام نموده‌اند. بسیار مسرورم.

پنجشنبه ۱۵ جون: دیروز صبح در جمعی از اجتهاء مهمان بودم چهار نفر مبتدی بود و دیشب جلسه دیگری داشتیم که ده نفر مبتدی بودند. صحبت‌های بسیار شد همچنین توآپاسی با چند نفر دیگر در نقاط تازه مشغول تبلیغ بودند و بیست نفر مبتدی داشته‌اند که همه ممنون و خشنود بوده‌اند. تیم واوانو نظف شب رسید که انشاءالله شروع بکارهای تبلیغی بنمایند. شنیدم چهار محفل روحانی در تنگاتاپو تشکیل شده که اسباب نهایت مسرت است همچنین بطور متوسط شبی ده نفر تصدیق امر مبارک نموده‌اند.

جمعه ۱۶ جون: صبح جلسه بسیار خوبی از اجتهای واوانو داشتیم در منزل معاون ایندی ایسی بودیم و راجع به آثار حضرت ربّ اعلی و مسائل تبلیغی بسیار سه جلسه داشتیم. نهار مفصل تهیه کرده بودند و ظهر به طرف تنگاتاپو حرکت کردیم و عصر جلسه بسیار خوبی بود و پنج شش نفر تصدیق نمودند. شنبه صبح باتفاق بعضی از اجتهاء به جزیره اِنوآ آمدم و عصر جلسه خوبی با دو سه نفر مبتدی داشتیم.

شب جلسه مفصل مبارک خوبی بود و صد نفر حاضرین بودند و هشت نفر تازه تصدیق داشتند. امروز ظهر در باغ باصفائی که با اسم باغ رضوان نامیده‌اند حاضریم و نهار مفصل حاضر و اجتهای عزیز متنعم بودند و تاحال دو نفر جوان نازنین ایمان آوردند و شب جلسه مفصلی بتأییدات الهی خواهد بود.

۱۸ جون: غروب دوازده نفر در یک باغ بسیار زیبایی که صاحب مؤمنش آنرا باغ رضوان نامیده است قبول امر مبارک نمودند و تقریباً در ده روز اخیر تعداد اجزاء در این جزیره دو برابر شده است.

۱۹ جون: جلسه مبارکی در یکی از شهرهای شرقی بریاست و اجزاء مشغول تبلیغ میباشند. جلسه مشابهی در نقطه دیگری از جزیره با جمعی از مهاجرین برپا شد. روز ۱۸ جون در یکی از جلسات این جزیره شانزده نفر تصدیق کرده اند یعنی جمعا در این سه یکشنبه بیش از چهل نفر تصدیق امر مبارک را نموده اند ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء باید سعی نمود که هرچه بیشتر اجزای عزیز در تبلیغ شرکت نمایند که اعظم قیام عالم است.

روز بیست و بیست و یک جون جلسات مبارکی برپا بود و هر شب لاقفل پنجنفر ایمان آوردند و در یکی از شبها رئیس شهر و یکی از کشیشها تسجیل نمود.

امروز پنجشنبه ۲۲ جون است جلسه مبارکی بریاست و لاقفل پانزده جلسه کوچکتر. همه مشغول تبلیغند امروز ناویداد موکان از فیلیپین رسید. در ناوورو دو نفر و در فیجی یکنفر و در گوآم یکنفر را تبلیغ و تسجیل نموده است و این خبر پرمهرگی است. در ناوورو دختر ویلی آدام که بدیدن من آمده بود تسجیل شده همچنین یک زن دیگری و انشاءالله محفل روحانی و محفل ملی تأسیس در ناوورو قطعی و فوری است.

۲۳ و ۲۴ جون جلسات مبارکی برپا بود. روز جمعه دوباره بمیدان شهر رفتیم و جمعی آمدند و نه نفر نفوس نازنین تسجیل نمودند قرار است جلسات جمعه مرقب در وسط شهر تشکیل شود. امروز ضیافت بود و پس از اتمام ضیافت بوسط شهر برای تبلیغ رفتیم و نتیجه نه نفر مصدق بود. اینست که شبهای ضیافت نیز بعد از اختتام دو قسمت اول باید بتبلیغ مشغول شد.

روز شنبه در جلسه تشکیل گردید که در یکی از آنها هشت نفر تسجیل شدند و در این جلسه هشت نفر از اطفال عزیز باهوش حاضر بودند و جلسه روحانیتی داشت یکی از معلمین مهم ده که رئیس جلسه بود وقت تسجیل گفت که من این ورقه را با روح و قلب و دست خود امضاء مینمایم. چند نفر نفوس روحانی دیگر نیز تسجیل نمودند. روحانیت عجیبی حکمفرماست. در این ده یکی از مهاجرین، جفری، قبلاً با همین نفوس مذاکرات بسیار نموده و

این نتیجه خدمات اوست.

روز یکشنبه ۲۵ جلسه محفل ملی بریاست و چند تصمیم مهم اخذ شد: یکی سفرهای تبلیغی مهاجرین و مبلغین سیار، یکی تأسیس صندوق فتوحات که تمام مخارج تبلیغی را خود عهده دار گردند و مبلغ سیصد دلار از اعضای محفل ملی و چند نفر که حاضر بودند تقبل شد که خود لااقل خرج یکی دو ماه را خواهد داد. در پیامهای مبارک ذکر صندوق فتوحات شده است انشاءالله دوباره در تمام عالم تأسیس گردد و سبب اعلاء امر شود. همچنین کمیون مطبوعات تأسیس شد که کتب لازمه را چاپ کنند. او نیوگاردن و بعد کتب دیگر و نقشة یکساله طرح شد و همچنین لجنه برای کارهای جمعه که هر جمعه در میدان شهر وسائل تبلیغ فراهم گردد.

روز یکشنبه ۲۵ غروب دو جلسه بود و جمعا چهارده نفر اقبال نمودند. جوانان از صبح تا شب کنفرانس داشتند و سیزده نفر تصدیق کردند یعنی در یک روز سه جلسه بیست و هفت نفر مصدق و این صرف از تأیید الهی و همت والای اجتای حق است. قرار شد هر روز یکشنبه جوانان پیکنیک خود را ادامه دهند که هم تبلیغ، هم تفریح، هم تقویت و هم نصرت امر الهی است. روز دوشنبه ۲۶ صبح بطرف ساموآ حرکت کردم روز یکشنبه قرار شد که به ارض اقدس تلگراف بزنند بیش از دویست نفر مصدق دارند روز دوشنبه قریب دویست و چهل مصدق داشتند باوجود آنکه اخبار جزائر نرسیده بود. ۲۵ جون در ساموآ یکشنبه است. باری به ساموآ آمدم و اجتاء جلسه‌ئی در زمین مشرق‌الاذکار داشتند و شب بعد میتدیها در آپیا دعوت شده بودند. جلسه عمومی بود و شش نفر تصدیق نمودند و امشب که سه شنبه است همه بدهات اطراف رفته‌اند و همه در کمال مسرتند شاید به عون و عنایت الهی در ساموآ نیز شور و شعف تبلیغ مانند تونگا و فیجی قیامت نماید.

پس از بازدید از محلّ مشرق‌الاذکار با محفل روحانی ملی و لجنه ملی تبلیغ ملاقات نمود، سپس در مؤسسه تبلیغی لیلاتا Lelata به سخنرانی پرداخت. گزارش لجنه تبلیغ ملی حاکی است که:

از سخنانی که ایراد نمود و نکاتی که بیان داشت آنچنان ذوق و شوقی در

و خود ما بوجود آورد که هر مجلس بهائی دیگری را فقط صرف وقت بیهوده میانگاشتیم. دکتر مهاجر به یاران توصیه کرد که همواره غیر بهائیان را نیز در محافل خود دعوت نمایند و امر بهائی را به آنان ابلاغ کنند. هر شب محفل تبلیغ بیارایند، برنامه ساده‌ای تهیه کنند و حتی یک شب را بدون اقدام به امر تبلیغ هدر ندهند. همه اجتهاء را متذکر داشتند که قبل از اختتام بنای مشرق‌الاذکار ساموآ باید تعداد مصدقین به هزاران نفر بالغ شود.

اخبار امری ساموآ چنین گزارش میدهد:

دکتر مهاجر در دیدار اخیر خود از تجربیات بسیاری که در اسفار به سرتاسر ناحیه پاسیفیک آموخته بود سخن گفت. گرچه دیدار وی کوتاه بود ولی یاران فرصتی یافتند تا از گسترش و پیشرفت امر مبارک در جزایر تونگا Tonga اطلاع یابند. اقدامات تبلیغی در این جزایر از طریق تشکیل جلسات عمومی تحرری حقیقت انجام یافته است. دکتر مهاجر اظهار داشت که روش تبلیغ به نحوی است که همگان قادر به شرکت در آن میباشند. فی‌المثل میتوان در ساعات شب که افراد عموماً آزاد هستند و فقط به امور عادی و خانوادگی می‌پردازند، جلسات عمومی دائر نمود. وی ضمناً اهمیت تعلیم کودکان را متذکر شد و به اجتهاء توصیه نمود که در تربیت و تعلیم اطفال نهایت مواظبت را بعمل آورند چه این کار اولین وظیفه پدران و مادران است.

در ادامه یادداشت‌های رحمت نکات زیر جلب نظر مینماید:

شنبه صبح اول جولای ۱۹۷۸: دیشب جلسه خوبی در سورا تشکیل بود و سه نفر مبتدی داشتیم یک معلم ساموآئی، یک جوان هندی و یک دکتر امریکائی و مسائل متنوع صحبت شد و جوان هندی خود برای تسجیل آمده بود و تصدیق امر مبارک نمود. امیدوارم در این ماه بخدمتی و عبودیتی موفق گردیم در حفظ و حمایت الهی.

سه روز است در هونیارا هستم اجتهاء برای جشن استقلال مشغول تهیه نمایشگاه امری هستند فعلاً براحت و رخاء میگذرد. خیال دارم از تمام جزائر دیدن نمایم.

روز ۴ جولای جشن استقلال جزائر سلیمان است و غرفه‌نی برای دیانت بهائی

درست کرده بودند. چند صد نفر دیدن کردند و اشخاص مهم و جوانان هوشمند بدیدن این نمایشگاه آمدند و با بسیاری از ایشان صحبت‌های مفصل بعمل آمد و چند نفر تصدیق نمودند ولی دهها نفر اظهار سرور و تمایل و اشتیاق نمودند و شخص محترمی که نخست وزیر خواهد شد بدیدن غرفه آمده و چند دقیقه صحبت کرد و تشکر کرد و رفت. جوانها هنوز در رفت و آمدند و صحبت‌ها و سؤالات مینمایند. بسیار سبب تأیید و توفیق است.

چند روز در هونیارا ماندم و سپس به آنوکئی آمدم و چند قریه بهانی نشین را دیدن نمودم. نقشه کشیدند که پانزده ده مجاور را تبلیغ نمایند.

روز بعد که نهم جولای و شهادت حضرت ربّ اعلی بود جوزف و چند نفر جوانان به ده اقل رفتند و هر کس بود تبلیغ کردند جمعا سیزده نفر و قرار بود همانشب برگردند و همه اهل قبیله را بامر مبارک تبلیغ نمایند. در شمال جوانان بسیار باهوش نازنین مبلغ امرالله موجودند.

به آنوکئی برگشتیم و بطرف هاهونی حرکت کردیم انشاءالله والتر مادلا خواهد ماند و تبلیغ جنوب را شروع خواهند کرد، بفضل و عنایت الهی.

قسمت شمال تالیا بسیار شیهه جزیره منداوای است و مردم هنوز به صورت و بدن خود نقشهای بسیار میکشند و مردمانی سلیم و عزیز هستند. شاید بتأیید الهی جمیع مردمان شمال بامر مبارک اقبال نمایند. همت لازم است.

امروز دهم جولای در تاوانیموره هستیم که قریه بسیار زیباییست و همه بهانی هستند و مدرسه بهانی ساخته‌اند که فعلاً در دست دولت است.

دریازه تربیت اطفال بهانی در این جزیره اقدامات بسیار باید بعمل آورد همه تمیز و باهوشند و چند مناجات از بر داشتند. خوشا برای کسی که بتواند ایشانرا تعلیم و تربیت نماید از بهترین انسانهای روی زمین خواهند شد. چند سال قبل باین ناحیه آمده بودم و یک ده بهانی شدند اسم آن لالوسی است. شاید بتوانیم مجدداً بدیدن آنها برویم. همچنین به یک جزیره کوچکی رفتیم که اکنون متفرق شده‌اند.

روز دهم جولای شب جلسه تشکیل شد و بعضی از هاهونی آمدند و نقشه‌نی طرح شد که والتر در آن شریک خواهد گشت انشاءالله جنوب مالتیا ترقی بسیار خواهد کرد زیرا بسیاری از جوانان مجرب ساکنند و همه چیز روبراه خواهد شد. بخصوص که این جوانان در هونیارا بودند و کمک کردند و روش

تبلیغ در هونیارا آسان صحبت کردن و آسان تسجیل نمودن را فرا گرفته و همچنین بسیاری از مبتدیهای جنوب تالیا را در نمایشگاه دیده‌اند و دوست شده‌اند. انشاءالله روزی جدید در جزائر سلیمان برپا خواهد شد. روز ۱۱ صبح زود به آتوکی آمدم و ۱۲ به پورت مورسی و امروز ۱۴ در هواپیمای فیلیپنی بصوب مانیلا حرکت مینمایم و طیاره در حال نشستن است. این چند روز بزیارت اجتاء و ملاقاتها و مذاکرات گذشت. بامید جمال مبارک دوباره به آسیا مراجعت مینمایم. تلگرافی از بیت العدل اعظم رسیده و مسافرت آسیا را تصویب نموده‌اند. افوض امری علی الله.

هنگام ترک این جزائر رحمت عریضه زیر را به بیت العدل اعظم الهی تقدیم نمود:

بسیار خوشنودم که توانستم طبق دستور آنمقام مبارک سه هفته تمام در تنگا بمانم و با اجتای عزیز و محفل ملی بسیار صمیمی آن جزیره همکاری و خدمت و بندگی نمایم. الحمدلله اجتاء در کمال شور و شغف شب و روز بخدمت و تبلیغ مشغولند. اشتعال و انجذاب ایشان را خامه توانا سزاوار است که شرح و بسط دهد. در جزیره مرکزی تنگاتاپو لاقلاً هر شب دو جلسه مفصل تبلیغی بریاست که یار و اغیار در هر جلسه‌نی از پنجاه تا صد نفر شرکت مینمایند و بطور متوسط در چند هفته گذشته شبی پانزده نفر تصدیق نموده‌اند که این عدد از جمله تبلیغ در سایر جزائر میباشد یعنی در تمام تنگا شبی پانزده نفر تصدیق کرده‌اند و لاقلاً شبی پنجاه نفر از اجتاء از کوچک و بزرگ به تبلیغ مشغول بوده‌اند همچنین روزهای جمعه در وسط پارک شهر از اداره پلیس اجازه گرفته‌اند و به تبلیغ مشغولند و هر جلسه یک دلار پول برق به شهرداری میدهند. در این جلسات چهار پنج نفر مناجات میخوانند و چهار پنج نفر از تعالیم مبارک صحبت میکنند و اطفال سرود میخوانند و سپس اجتاء در بین حاضرین پخش میشوند و جلسات کوچکتری تشکیل میدهند و تا نیمه‌های شب به گفتگو و تبلیغ مشغولند. گاهی ده یا پانزده جلسه تبلیغی در هر گوشه پارک بریاست. جمعه گذشته شب ضیافت نوزده روزه بود و اجتاء حیف دیدند که در این شب تبلیغ نشود پس از برگزاری دو قسمت از ضیافت نیمکتهای حظیره القدس را به پارک شهر بردند و جلسه را شروع نمودند. در آن جلسه ده نفر تازه تصدیق داشتند. باری حال

محفل ملی لجنه مخصوص سه نفره تشکیل داده که وظیفه آنها فقط ادامه جلسات روزهای جمعه در پارک شهر است که اطفال را تربیت کنند و به جمعیت القاء نمایند. همچنین جوانان و ناطقین را تربیت کنند که هر یک بطور اختصار از خطابات حضرت عبدالبهاء از بر نمایند و در این مجامع القاء نمایند. از جمله محفل تصمیم گرفته اند که تبلیغات روزنامه و رادیو را بخصوص درباره جلسات کمتر اجرا نمایند که کار بطور طبیعی و سالم جلو برود و خدای ناکرده مزاحمتی فراهم نگردد همچنین در تمام تبلیغ امرالله فقط از تعالیم مبارک صحبت میدارند و از ادیان گذشته صحبتی بمیان نمی آورند و این سر موفقیّت آنهاست که همه مردم مشتاق و منجذب گشته اند و اگر همه تصدیق و تسجیل نشده اند ولی از این تعالیم در تعجب و تعریفند و تسجیل را با اخذ اجازه از فامیل و یا مطالعات بیشتر موکول مینمایند که خود دلیل صفای قلب و صدق و خلوص ایشان است و انشاءالله روزی در ظلّ امر مبارک جمیعا متفق و متحد خواهند گشت.

در یادهاشتهای رحمت فهرستی از نصایح و تذکراتی که به یاران پاسیفیک در انجام خدمات امری ارائه داده است دیده میشود:

این جامعه باید بصورت نمونه و مطلق برای سایر جوامع بهائی جلوه نماید. به حدّ اکثر بیندیشید. همواره به فکر تبلیغ و هدایت افواج مزمین باشید. به ظرفیّت و قابلیت محدود خود قانع مباشید. به عنایات نامحدود حقّ توکل کنید. تبلیغ امر الهی را حتی برای لحظه ای به تعویق میندازید در اسرع اوقات به قصد نشر نفحات الهی قیام کنید و به تأییدات حضرت بهاءالله امیدوار باشید. در خانه خود خاموش منشینید، به میان مردمان بروید و باب مراد را با آنان بگشائید. به پارک های عمومی بروید و برای توفیق در خدمت امر بدرگاه خداوند مناجات کنید. تبلیغ مقرّرات و روش خاصی ندارد. هر کس میتواند با رعایت حکمت روش آنرا برای خود تعیین نماید.

جامعه بهائی هندوستان نقشه ای یک ساعته برای تبلیغ ترتیب داده است بدین ترتیب که هر فرد بهائی در هر روز یکساعت الی یکساعت و نیم از وقت خود را صرف نشر نفحات می نماید و با تعقیب این روش هر یکصد نفر بهائی موفق به تبلیغ یکصد و پنجاه نفر شده اند. خدمات تبلیغی یک ساعت

در هر روز برای صد و نود و پنج نفر بهائی که تقریباً معادل تعداد اجنای ماریانا است با خدمات بیست و پنج نفر مبلغ تمام وقت مساوی است.

رحمت کرارا یاران را متذکر میداشت که اگر قلباً و از روی صدق با یکدیگر متحد و متفق شوند موفقیت‌های عظیمی نصیبشان خواهد شد و بالعکس چنانچه خویش را گرفتار مشکلی سازند خود بصورت قسمتی از آن در خواهند آمد. اجباء باید در صورت پیش آمدن مشکلات خود درگیر آن نشده و موضوع را به مراجع امری واگذارند و برای حفظ و صیانت وحدت و یگانگی جامعه بهائی از هیچ کوششی دریغ نمایند.

سینثیا اولسون Cynthia Olson توانائی رحمت را در رهبری یاران و ارانه توصیه‌های عملی برای اجرای موفقیت‌آمیز فعالیت‌های تبلیغی چنین بیان میدارد: . . . کیفیت آگاهی و ادراک وی بسیار برجسته و ممتاز بود. بمحض ورود بهر ناحیه و جامعه‌ای به نقاط ضعف و مدارج قدرت و همچنین احتیاجات، استعدادها و قابلیت‌های افراد آن جامعه پی می‌برد و با توجه به موفقیت موجود و روابط افراد و جامعه‌ای که در آن می‌زیستند فعالیت‌های خود و سایر اجباء را برای انجام اهداف و کسب پیروزی در امور امری برنامه‌ریزی میکرد.

طرح‌های وی برای تشکیل بیوت تبلیغی مستمر و دائم، مسافرت‌های تبلیغی کوتاه مدت در ایام بین جلسات تبلیغی برای فتح روحانی جزایر ماریانا، همزمان با گوآم Guam و سایپان Saipan در سال ۱۹۸۰ مورد استقبال یاران قرار گرفت. این همان طرحی بود که به یاران اکوادور ارانه کرده بود و بمورد اجرا و عمل درآمد بود.

یکی از مهاجرین درباره دیدار رحمت از جزایر پاسیفیک اظهار میداشت که اثر آن تا هم‌اکنون نیز احساس می‌گردد و محققاً در ترقی جامعه و توسعه طرح‌های تبلیغی بین‌المللی تا آینده بسیار دور نیز ادامه خواهد داشت. بدون شک دیدارهای وی از جزایر پاسیفیک میراثی غنی از خود بجای گذاشته است.



چهارمین کانونشن پاسیفک جنوبی، سوا، فیجی ۱۹۶۲



۱۹۷۸، اولین کانونشن ملی جزائر کارولین



۱۹۷۸، اولین کانوشن ملی جزائر ماریان



۱۹۷۸، باتفاق کودکان بهائی در ایبیا، ساموآی غربی



باتفاق فارس امر حضرت پناهانہ خانم ویرجینیا بریکس، خزیرہ تروک



کنفرانس در محل مؤسسه تبلیغی آییا، ساموآئی عرس اگست ۱۹۷۸



رحمت استعداد فراوانی در اروپا برای تبلیغ جمهور پیش بینی می کرد

فصل ششم

تبلیغ جمهور امکان پذیر است

سال ۱۹۷۳ نقطه عطفی در زندگانی ما بعنوان مهاجرینی بهائی محسوب میگردد. مدت پنجسال از اقامت ما در هندوستان میگذشت و غیبت‌های طولانی و مستمر رحمت بار مسئولیت‌های متفاوت و مختلفی را که من بعهده گرفته بودم سنگین‌تر مینمود. فشاری که در مورد امور مختلف و وظائف محوله در دوران نقشه نه ساله بدوش میکشیدم بحقی شدید بود که از نقطه نظر جسمی و روانی مرا بکلی خسته و فرسوده کرده و اقامت بیشتر در هندوستان را برایم غیر قابل تحمل نموده بود. احساس میکردم که پس از این دوران طولانی مهاجرت شدیداً به استراحت و آرامش نیازمند ولی با اینهمه بنا به امر بیت‌العدل اعظم الهی تا سال ۱۹۷۳ که مصادف با اختتام نقشه نه ساله بود در هندوستان باقی ماندیم و سپس عازم اروپا شدیم. تنها کشور اروپائی که به ما ویزای اقامت میداد و ضمناً مدارس مناسبی نیز برای تحصیل گیسو در آن وجود داشت انگلستان بود. گیسو را در یک مدرسه امریکائی نام‌نویسی کردیم و خود محل سکونتی در نزدیکی آن مدرسه اختیار نمودیم.

در سالهای اخیر نقشه نه‌ساله یعنی ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۳ رحمت مکرراً به کشورهای اروپائی سفر میکرد. وی در سال ۱۹۶۳ در کنگره جهانی لندن شرکت نمود و در سال ۱۹۶۸ که مصادف با بزرگداشت یکصدمین سال ورود حضرت بهامالله به اراضی مقدسه بود در کنفرانس پالرمو حضور یافت. این سنین دوران ارتباط مستمر وی با اجبای مقیم قاره اروپا محسوب میگردد. رحمت در این ایام تمام هم خود را صرف کمک و مساعدت به یاران در اجراء و اكمال اهداف پائیسانده نقشه نمود. اغلب کشورهای اروپائی و بخصوص جامعه بهائی آلمان بشقت تلاش مینمودند و بیت‌العدل اعظم الهی از رحمت می‌خواستند که تا حد امکان اوقات خویش را در آن قاره مصروف دارد.

گرچه اسفار وی در اروپا بمراتب از سفرهای آفریقا و امریکای جنوبی سهل‌تر بود ولی رحمت آنرا چندان موققت‌آمیز نمیدانست. او از محافظه‌کاری بیش از حد یاران اروپا و واهمه‌ای که در اجراء طرح تبلیغ جمهور در آنها احساس میشد

ناراضی بود و در نظر داشت که با برنامه‌ای انقلابی این وضع را تغییر داده و فعالیت‌های تبلیغی و خدمات امری را تسریع بخشد. صفحات چندی از دفتر خاطراتش حاوی افکار و نظریات وی درباره راههای موفقیت آن خدمات تبلیغی در اروپا است:

اروپا احتیاج به چند نقشه تبلیغی دارد از جمله نقشه تبلیغ در مشرق‌الاذکار که از تمام ممالک اروپائی و تمام زبانها شرکت نمایند. مثلاً در تابستان مبلغین از تمام اروپا بروند از هر مملکتی یک نفر یا دو نفر با مطبوعات و جزوات کافی و در روزنامه‌ها اعلان شود فی‌المثل «جشن وحدت ادیان» یا «برای اولین بار یک نفر ممکن است بتمام ادیان دنیا معتقد گردد» و امثال آن و به مراجعین مشرق‌الاذکار که روزانه گاهی بهزار میرسد امر مبارک را اعلان و ابلاغ نمود.

شاید مشورت با بعضی از متخصصین تبلیغات در این باره لازم باشد مثلاً برای هر یک از تعالیم مبارکه غرفه‌ئی درست کنند و در هر غرفه اطلاعات مخصوص علمی و احصائیه موجود باشد و تعالیم مبارک تشریح گردد لاقلاً برای سه ماه تابستان. دیگر آنکه فیلمی که در آلمان تنظیم شده بزبانهای انگلیسی، فرانسوی، ایتالیائی و هلندی ترجمه و منتشر شود لابد مفید خواهد بود. همچنین پروژه‌های تبلیغی متعددی در اروپا هر جزیره هر قبیله و هر اقلیتی مورد توجه واقع گردند و بطور کلی تبلیغ آزاد شود. مثلاً پرتغالیهای کارگر در لوکزامبورگ بهتر از کشور خود پرتغال شاید تبلیغ شوند و همچنین سالی پنج میلیون آلمانی برای تفریح بجنوب ایتالیا میروند بنابراین تبلیغ آلمانها در ایتالیا و تبلیغ کارگران ایتالیائی در آلمان و شمال اروپا که هزاران هزار در سال در حرکت و تغییر مکانند راهی برای تبلیغ ایشان است. چون وقتی از کلیساها و خانواده‌ها و محیط اصلی خود خارج میشوند مایل به التصاق و انضمام به جوامع دیگر میباشند.

در جنوب اروپا پرتغال، اسپانیا، ایتالیا و جزائر مدیترانه یقیناً اجبای امریکای لاتین میتوانند مؤثر واقع گردند. برای انگلستان اجبای امریکا و همچنین آیسلند و اسکاتلند و کانادا. وسائل مادی از هر جهت فراهم است مانند وسائل نقلیه و کتاب و مبلغین بسیار جوان آلمانی و ایرانی و سایر بومیان اروپا. آنچه لازم است قوای محرکه فعاله و تصمیمات عالییه و نقشه‌های بسیطه است. بهر حال بعد از رضوان ۷۳ چنین حرکت و قیامی باند

شروع شود و لااقل یکی دو سال ادامه یابد. غرب آلمان ظاهراً ضعیف تر از شرق است و شمال ضعیف تر از جنوب. در حالیکه احتیاج بسیار مؤمن و متمکن ایرانی در شمال و غرب زندگی میکنند. راه انداختن دسته های تبلیغی یعنی یک ماشین به اضافه چند نفر جوان فعال در آلمان و شاید همه اروپا کار سهل و آسانی است. شاید در خود آلمان میشود بین پنج تا ده واحد تبلیغی باین نحو بکار انداخت که جمیع شب و روز به تبلیغ مشغول گردند و در این حرکت ها احتیاج ساکن بومی هر نقطه را تشویق و تقویت نمایند و به حرکت آیند و جلسات متعدده تشکیل دهند و ناطقین اعزام نمایند.

این واحدهای تبلیغی میتوانند در دوسلدروف و اطراف آن، هامبورگ، هانور، برلین، اسن، مونیخ، نورمبرگ، اشتوتگارت و فرانکفورت تشکیل گردند. هر واحد باید شامل سه عضو همیشگی باشد و بقیه می توانند بعداً برای مدت کوتاه به آنها ملحق شوند.

تگرافی از بیت العدل اعظم الهی دریافت کرده ام، از من خواسته اند به کشورهای اسکانندیناوی بخصوص نروژ بروم و همچنین شامل نظریاتی برای برنامه تابستانی جوانان در اروپا است. باید در کار تبلیغ در آلمان نیز نیروی خود را متمرکز کنم.

حتماً باید چهار کنفرانس تابستانه جوانان در اروپا تشکیل گردد:

۱. مارس، که تنها بندر مدیترانه است که به اقدام حضرت عبدالبهاء مشرف شده. کشورهای پرتغال، اسپانیا، فرانسه و ایتالیا نیز می توانند شرکت کنند. نقشه اینچنین خواهد بود که در سرتاسر سواحل اسپانیا، مالتا و کریکا تبلیغ امرالله نمایند.

۲. اشتوتگارت، برای جوامع آلمان، سوئیس، اتریش و لوکزامبورگ. نقشه اینچنین خواهد بود که در آلمان جنوری به تبلیغ امر الهی پردازند.

۳. استکهلم، برای کشورهای اسکانندیناوی با اضافه هلند و برلین غریمی که نقشه ای برای تبلیغ در لاپلند Lapland، سوئد، نروژ و فنلاند طرح کنند.

۴. ادینبورگ، در اسکاتلند که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده است. برای جوامع اسکاتلند، ایرلند، انگلستان، ویلز و آیسلند و اینکه نقشه برای تبلیغ در اروپای شمالی و جزائر دریای شمال بکشند.

در موقعیت دیگر لحظاتی تبل از ترک اسپانیا و عزیمت به آلمان درباره امکانات

متنوعه‌ای که برای تبلیغ در آن قاره وجود دارد چنین مینگارد:

مسائل چندی راجع به تبلیغ اروپا بخاطر آورده‌ام از جمله تبلیغ در آلمان که هرچه زودتر امروز و یا فردا باید شروع شود و نباید برای تابستان و زمستان بماند چهار مطلب باید در مورد تبلیغ آلمان مورد توجه باشد:

۱. جنوب آلمان ۲. سرحدات شرقی آلمان ۳. نقشه تبلیغ در معبد که باید بهر نحو شده اجرا و انجام گردد که باید رل خود را برای تمام اروپا بازی کند ۴. تبلیغ اقلیتهایی که به آلمان مهاجرت کرده‌اند مثل ترکها در کلن و مونیخ. یک مشکل که کنفرانسهای قاره‌ای جوانان با آن روبرو هستند ترجمه زبانهای مختلف است. این در اجرای برنامه‌ها تأخیر ایجاد می‌کند و اگرچه مشکل مشروعی است ولیکن سده راه جوانان نیست. ایشان می‌توانند به یکدیگر بفهمانند و از این راه با هم روابط دوستانه ایجاد کنند. در هر حال بیشتر جوانان اروپائی به چندین زبان مختلف آشنائی دارند.

امروزه در اروپا مقادیر بسیار زیادی صرف مشکل زبان می‌شود. جوانان به کشورهای دیگر فرستاده می‌شوند تا زبانهای جدید فرا گیرند. برای مثال هر ساله یک میلیون نفر بین آلمان و فرانسه سفر می‌کنند و میلیونها دلار صرف آن میگردد. ما باید این مشکل زبان را ازین برده جوانان را مجتمع نموده با یکدیگر آشنا نمائیم. اینها کسانی هستند که باید اروپای متحد بهائی بوجود بیاورند. اینها اشخاصی هستند که باید همکار باشند و ما باید اتحاد در ایشان ایجاد کنیم.

مسئله دوم، که اغلب پرسیده می‌شود اینست که آیا باید اقلیتهای مهاجر را تبلیغ کنیم؟ البته و هرچه زودتر. به محض اینکه در مادیات غوطه‌ور شوند تبلیغ آنها هزاران بار مشکل‌تر خواهد گردید. حتی باید مبلغین از ترکیه دعوت نمائیم تا به آلمان و اروپای شمالی آمده و اقلیت ترک را تبلیغ کنند. مسئله سوم، آیا بیان مبارک که میفرمایند در افریقا توجه خود را فقط به سیاه‌پوستها معطوف نمائید این معنی را دارد که در اروپا افریقائیها را نباید تبلیغ نمود؟ برعکس، در آثار مبارکه تأکید شدید برای اقلیتهای اروپاست و همیشه جزء نقشه‌های تبلیغی دهساله و نه‌ساله بوده است مثل تبلیغ اقلیت‌های کانادائی و استرالیائی و اروپائی و همچنین دستور مبارک که باید افریقائیها را در اروپا و امریکا محبت و تبلیغ کرد. مسئله چهارم، آیا در ژنو نمایندگان سازمان ملل را که از اطراف و اکناف

جهان می آیند تبلیغ مینمایند؟ چنین بنظر میرسد چون سوئیس جزء سازمان ملل نیست و عضوی در سازمانهای بین المللی ندارد در تبلیغ اعضای سازمان ملل کوتاهی میشود و اقدامات جکی بعمل نمی آید بعنوان اینکه آنها سوئیس نیستند و حال آنکه دستور مبارک است که باید اعضای سازمان ملل را با امر مبارک آشنا نمود و در صورت امکان مستعدین ایشانرا از طرفداران و مؤمنین امر مبارک کرد.

مسئله پنجم، حرکت خود اروپائیهها از مملکتی بمملکت دیگر برای توریستی است مثلاً سالی چند میلیون نفر از آلمان بجنوب ایتالیا و فرانسه و اسپانیا میروند. معمولاً اجتناب از این جمعیت خارق العاده فراری هستند و میگویند اینها توریست هستند و اهل مملکت خودشان نیستند آیا باید از این فرصتها استفاده نمود یا اجتناب کرد؟ بیان مبارک خطاب به محفل ملی ایران است که با توریستهای اروپائی کمک و محبت و انسانیت نمایند که در مراجعت به تبلیغ امر در اروپا کمک کنند. چنین بنظر میرسد که توریستها در خارج از مملکت خود بامر جدید راغبتر هستند لهذا در تمام دنیا باید به جمعیت توریستها توجه مخصوص مبذول داشت بخصوص اروپا.

معبد بهائی در فرانکفورت باید مرکز تبلیغ برای تمام اروپا باشد. آیا میشود برای اطفال جزوه مخصوصی از معبد درست کرد و ایشانرا برای تماشای معبد و اطراف آن دعوت نمود مثلاً وسائل پیک نیک اطفال را در جنگلهای اطراف فراهم آورد و از مدارس دعوت نمود که آنها را برای تماشا به معبد بیاورند. آیا میشود کارتهای جدول درست کرد که مجموع آن شکل معبد را درست کند و پشت آن راجع به اهداف امر بهائی توضیح داده شود. دیگر کنفرانسهای مکرر تبلیغی در معبد از جمله کنفرانس جوانان در ماه ژوئیه برای تمام آلمانی زبانها برای سه مقصد مهم: تبلیغ در خود معبد، تبلیغ در جنوب آلمان و تبلیغ در اروپای شرقی. میشود از اندونزی مبلغ به هلند و از ترکیه مبلغ ترک زبان به اروپا آورد و میشود که اجتنابی که ترکی میدانند و در اروپا هستند باین سمت مأمور گردند.

تبلیغ اقلیتها گاهی مقدم بر تبلیغ اکثریت بوده مثلاً تاکید در تبلیغ سرخ پوستان امریکای جنوبی و شمالی و همچنین تاکید شدید در تبلیغ پارسیها در هندوستان در زمان حضرت عبدالبهاء و دستور بتبلیغ هندیها در افریقا که حتی بهندوستان فرموده اند که مبلغین به افریقا بروند که هندیها را

تبلیغ نمایند. اقلأ باید جوانان ترک در کنفرانس های جوانان اروپا دعوت شوند و مهاجرین سابق اندونزی به هلند مهاجرت کنند و اطفال مهاجرین اندونزی در هلند تحصیل کنند.

دستور حضرت ولی امرالله راجع به تبلیغ هندیهما در افریقا حال متوجّه اجبای انگلستان است که مهاجرین یوگاندا را تبلیغ نمایند و این خود اقلیت کثیر انگلستان را تشکیل میدهد و تبلیغ ایشان واجب و قطعی است. آیا میشود یک لجنة تازه جوانان در اروپا تشکیل گردد؟

تدریجاً کوشش های رحمت و کمک ها و همکاری های وی با محافل روحانیة ملیة اروپا توأم با دیدارهای حضرات ایادی امرالله از جوامع بهائی آن قاره مشر شمر گردید.

در یادداشت های رحمت مسرت خاطر وی از موفقیت هائی که در زمینه نشر نفعات الهی حاصل گردیده است منعکس است:

جناب دکتر جیاگری و مشاورین و هفت نفر معاونین ایادی و جمعی از اعضای محافل ملیة (در کنفرانس نیس) حاضر بودند و مشاورات بسیار بعمل آمد روز دهم دسامبر صبح جلسه مشورت برپا بود و نتیجه این شد که سعی کنند تعداد بهائیان اسپانیا و ایتالیا را به دو برابر برسانند همچنین مسائل دیگری مطرح گشت از جمله تشکیل شش کنفرانس ناحیه تی در عرض دو سال و چاپ تاریخ نبیل بزبانهای اروپائی. دیگر لابد هر کس از این کنفرانس شمره و نتیجه تی گرفته است. رویهمرفته کنفرانس بسیار خوبی بود بخصوص جوانان حاضر در کنفرانس از معاونین ایادی و اعضای محافل ملیة حقیقتاً روحی و شوری و نشاطی دیگر دارند و آینده امر الحمدلله بدست این جوانان است.

راپورت پرتقال از همه بهتر بود زیرا چند ماه قبل فقط ۱۵۰ نفر بهائی داشتند بعد با حضور جناب الینگا تصمیم گرفته اند که فقط پنجاه نفر تبلیغ نمایند ولی در اثر این نقشه قریب چهارصد نفر تبلیغ شده اند و سپس انالیزه بوپ به آنجا رفته و برای تقویت مؤمنین جدید سعی بسیار نموده است و پروگرامی برای تربیت آنها تنظیم نموده و دوباره در ماه نوامبر پروگرامی پنجماهه تشکیل داده اند زیرا انتهای پروگرام قبلی بوده و حالا دوباره بیش از صد نفر تبلیغ کرده اند و این موفقیت عظیمی است و سبب تشویق محافل

دیگر شده است شاید ایتالیا و اسپانیا قدمهای مهم بردارند و جمعی را تبلیغ نمایند.

برای تبلیغ اروپا باید دانست اولاً چه مردمانی در اروپا زندگی میکنند و سپس برای هر یک از آنها نقشه‌ای تنظیم نمود:

۱. مردمان اکثریت مثل آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی و غیره
 ۲. مردمان اقلیت مثل کولی‌ها، باسکها و لاپها
 ۳. مردم جزائر مثل اهالی جزائر شمال، اسکاتلند غربی، پرتغال، جزائر مدیترانه که میشود گفت جزائر اطراف و اکناف اروپا
 ۴. مهاجرین که به دو دسته اروپایی و غیراروپایی تقسیم میشوند که برای کار مهاجرت کرده‌اند
 ۵. توریستها که باز به دو قسمند اروپایی و غیراروپایی:
 - الف. توریستهای اروپا
 - ب. توریستهای خارجی
 - ج. محصلین خارجی
 - د. طبقه جوانان اروپا
 - ه. مردم اروپای شرقی که توجه مخصوص لازم دارند
 - و. اعضای سازمانهای بین‌المللی
- وظیفه مؤسسات بهائی اروپا آن است که به این طبقه مردم برای تبلیغ برسند.

در سال ۱۹۷۲ قریب دو دهه قبل از اینکه دروازه‌های اروپای شرقی به روی امر گشوده شود، توجه رحمت به آن نواحی جلب گردیده بود. وی در این باره به یاران اروپا توصیه مینمود که خود را برای زمانی که امکانات تبلیغی در آن نقاط میسر میشود آماده نمایند:

راجع بکنفرانسهای جوانان . . . در اروپا نقشه‌های تبلیغی جوانان در تابستان بخصوص در آلمان باید طوری باشد که تمام سرحدات چکوسلواکی و یوگوسلاوی و روسیه را تبلیغ نمود بطوریکه تمام مرزها امر مبارک رسوخ نماید و انشاءالله برای تبلیغ‌های بعدی قوای روحانی آماده و موجود باشد.

جوانان رین از بهترین جوانان این نواحی هستند چه ایرانی و چه اطریشی و همه به همت خادم میثاق است که خود و اولادهای او این جمعیت گرم و بحرارت را بوجود آورده‌اند بسیاری از ایشان داوطلب شدند که هر شب و

یکشنبه به سرحد آلمان بروند و تبلیغ مشغول گردند. سالی هفتصد هزار نفر از آلمان شرقی به توریستی میروند و هزاران نفر از یوگسلاوی برای کار بارویای غری می آیند. شاید بزودی راه اروپای شرقی و غربی بیکدیگر باز شود آیا کتاب و مبلغ زیاندان در دسترس داریم؟ میشود از حالا جمعی از جوانان را برای این امر تربیت نمود و زبان آموخت.

در اسفار خود به مسالک اروپائی از روش معمول خود در سایر کشورهای جهان پیروی مینمود. همواره در هتل های ارزان قیمت اقامت گزیده و ساعتها در فرودگاهها منتظر پروازهای مخصوص می نشست. اگر غذای همیشگی یعنی نان و پنیر در دسترس نبود، به رستورانهایی که غذا با قیمت نازل میفروختند میرفت. در یکی از یادداشتهای خود مینویسد:

پس از یک جلسه ملاقاتی در یک بیتزا فروشی تا ساعت یک پس از نیمه شب درباره تبلیغ دسته جمعی در نواحی جنوبی آلمان مذاکره و گفتگو کردیم.

اغلب با ترن و یا اتوبوس مسافرت میکرد و چون به محل موعود وارد میشد در اکثر موارد کسی را در انتظار خود نمی یافت و لذا شخصاً برای ملاقات اجتناب اقدام مینمود:

ساعت یازده به فرودگاه آمدم ولی قطاره دیر شد و بینهایت خسته شدم. ساعت دو و نیم بعد از ظهر بطرف پاریس حرکت کرد و ساعت چهار و نیم رسید. قطاره لندن رفته بود با قطاره ساعت پنج هم جا نبود به خستگیها افزود و چمدان که بلندن رفته بود ساعت هشت و نیم برگشت. دیشب در پاریس در هتل کوچکی ماندم. امروز صبح ساعت شش و نیم از خواب برخاسته ام که به فرانکفورت بروم متأسفانه به قطاره هشت صبح نرسیدم و ساعت یازده و پنجاه دقیقه خواهم رفت دیروز و امروز حقیقتاً روحاً و جسماً خسته بودم حتی دیگر در چمدان را نمیتوانم باز کنم و مجتداً بیندم. انشاءالله در فرانکفورت یکروز استراحت خواهم کرد و روز شنبه محفل ملی را ملاقات خواهم نمود.

در این ایام بعثت فعالیت های مستمر و شدید کمتر به دیدار خانواده اش موقت میشد. در ماه جولای ۱۹۷۳ گیسو و من ضمن عزیمت از هندوستان به لندن

شهر کلن وارد شدیم. پس از ماههای متوالی که ملاقات با وی دست نداده بود مشتاقانه امیدوار بودیم که ایامی چند را خانوادگی بگذرانیم. در یادداشتهای خود بتاريخ ۲۲ جولای مینویسد: -
یک شب را در کنار خانواده عزیزم بسر بردم.

متعاقباً در یادداشت روز ۲۳ جولای مینگارد: "بلژیک و لوکزامبورگ!!" عاقبت الامر در آخر ماه جولای رحمت به کلن مراجعت کرد تا گیسو و مرا تا لندن همراهی نماید. وی مسرت خاطر خود را از این اوقات چنین تشریح میکند: به لندن آمده ام و پنج شب روز ماندم و با ایران خانم و گیسو بزیارت مقام مبارک گذشت و ایام خوب و خوشی داشتیم.

تهیه منزل و اسکان خانواده در لندن طبق معمول بعهده من واگذار شد. رحمت قریب دو سال به اسفار خوش در کشورهای اروپائی ادامه داد و بانحاء مختلف سعی نمود تا اجزاء را متقاعد سازد که تبلیغ جمهور مانند سایر نقاط عالم در اروپا نیز امکان پذیر است.

اطریش

رحمت در سال ۱۹۷۲ از سوی عازم اطریش شد. در ۴ دسامبر در یادداشتهای خود مینویسد:

با اتوبوس به زوریخ رفتم و حالا با سویس ایر عازم وین هستم. می توانم کوههای زیبا را که با برف پوشیده شده اند ببینم. این اولین سفر من به اطریش است. به فضل و مساعدت جمال قدم احتیاج دارم.

۵ دسامبر. شب در جلسه بسیار مبارکی شرکت داشتیم از قرار معلوم در نقشه نه ساله تعداد بهائیهای اطریشی هفت برابر شده است و شاید این موفقیت آمیزترین نقشه اروپاست. راجع به مسافرت و زندان حضرت عبدالبهاء بسیار صحبت شد و همچنین راجع به پیشرفت امر در جزائر و ممالک عالم و رسمیت امر در ممالک مختلفه و در سازمان ملل و همچنین تصمیمات و اقدامات بیت العدل اعظم. جلسه در کمال شور و هیجان بود. با چند نفر اعضای محفل ملی مذاکره مختصری بیان آمد و تقاضا شد که برای اعزام

مبلغ ثابت و سیار دائم و موقت باآلمان اقدام نمایند تا این چند ماهه چند مرکز امری در آلمان تأسیس شود.

سال بعد در ۱۹۷۳ وی بار دیگر به اطرش عزیمت نمود:

۱۸ نوامبر ۱۹۷۳ وارد وین شدم و با تلفن شش نفر اعضای محفل ملی را برای دوشنبه دعوت کردم. روز ۱۹ نوامبر نقشه پنجمانه تنظیم گردید که نود و پنج نفر در ماههای آخر سال تبلیغ نمایند و فقط در چهارده منطقه که محفل محلی دارند این نقشه را اجرا کنند که مسافرتها اضافی لازم نباشد بجز آنکه هر ماهی یکی از این مناطق کمک بیشتری خواهد شد. لجنه‌حانی معین نمودند و این نقشه را بر طبق تلگراف بیت‌العدل اعظم تنظیم نمودند که مورد اجرا قرار دهند.

روز ۲۰ نوامبر جلسه بسیار خوبی قریب چهل نفر در وین بودند و مذاکرات بسیار بعمل آمد که بهترین راه تبلیغ آنست که همه راههای تبلیغ را مجتمعاً عمل نمایند هم مستقیم و هم غیرمستقیم و هم جلسات تبلیغ و هم تقویت، هم پخش مطبوعات و هم تبلیغات که هرکس بحوصله و درخور خویش قدمی در این راه بردارد و موفق بهدایت نفسی گردد.

۲۱ نوامبر شب در گراتز ماندم و اجباء را زیارت نمودم و بیست نفر کم و بیش بودند و بسیار از وظیفه افراد در تبلیغ امر مبارک صحبت شد آخر شب محفل تشکیل بود و تصمیماتی از جمله تشکیل پنج جلسه عمومی، تبلیغ دوازده نفر در عرض پنج ماه و امثال آن اتخاذ نمودند. جوانان روحانی خوبی از ایران در این شهر هستند امید است موفق به عبودیتی گردند.

در سال ۱۹۷۷ مجدداً بمنظور شرکت در مدرسه تابستانه به اطرش بازگشت. دکتر فرزین دواچی خواهرزاده رحمت خستگی شدید وی را در آن ایام بیاد آورده و میگوید:

او برای دیدار از جوامع بهائی عازم گردید و شب دیروقت مراجعت کرد. صبح خیلی زود باطاق من آمد و سینی صبحانه را بدرون آورد و از اینکه تا آن موقع در خواب بودم متعجب شد. بعنوان یک طبیب متخصص مصرّاً از وی خواستم که توصیه مرا برای استراحت یک‌روزه قبول نماید. باتفاق عازم کوهستان شدیم. دکتر مهاجر از مناظر زیبا و هوای تازه و لطیف کوهستان

لنت میبرد و اظهار داشت که سالها است که حتی یکروز استراحت نداشته است. روز دلپسیر و لنت بخشی بود. هنگام بازگشت به هتل تلگرافی از بیت العدل اعظم الهی دریافت نمود. او بلافاصله چمدانهای خود را بسته و از من خواست که او را به فرودگاه برسانم و این آخرین دیدار ما بود. تلگراف معهد اعلی چنین بود:

احتیاج مبرمی به حضور شما در مدرسه تابستانه جوامع اروپائی که از ماه آگست تا اوائل سپتامبر تشکیل میگردد وجود دارد. توجه شما را به کنفرانس جوانان پرتقال که از پنجم تا هفتم آگست و مدرسه تابستانه که از چهارده تا بیست آگست و مدرسه تابستانه ایتالیا که از سوم تا یازدهم سپتامبر و مدرسه تابستانه قبرس که از چهار تا چهارده سپتامبر تشکیل میشود جلب مینمائیم. در جریان این سفر در انتظار ورود شما به ارض اقدس هستیم. دیدار شما از ایران بمنظور اجرای برنامه پیشنهادی اعزام مبلغین سیار و تشریق و تحریر داوطلبان خدمت ضروری است. . . . توصیه میشود مدت سه هفته برای کمک به برنامه های تبلیغی در شهرستانها و تشریق اجزاء به هجرت به خارج کشور در ایران اقامت نمایند و سپس برای مساعدت به اجزاء در خدمات امری کنیا، تانزانیا و سایر کشورها عازم شرق آفریقا شوید و جمعاً پنج هفته در آن نواحی شخصاً مجاهدات تبلیغی را رهبری نمائید و پس از آن به غرب آفریقا عزیمت کنید.

همانطور که قبلاً مقرر گردید درباره جزئیات امور هنگام اقامت در ارض اقدس مذاکره و مشاوره بعمل خواهد آمد. با اشواق حاره (ترجمه آزاد)

بلژیک

رحمت جمعاً سه یا چهار بار هنگام سفر از لندن به کشورهای اروپائی از بلژیک دیدار نموده است. وی در اواخر سال ۱۹۷۱ با یاران بلژیک در حظیره القدس ملی آن کشور ملاقات نمود و آنانرا به طرح نقشه های دلیرانه ای بمنظور توسعه جامعه بهائی و قیام بامر تبلیغ و نشر نفعات الهیه تشریق و ترغیب نمود.

در سال ۱۹۷۵ بانمق پدرم، ایادی امیرالله علی اکبر فروتن در مدرسه تابستانه مارسسی نل در نزدیکی شارل روا حضور یافت و سال بعد نیز برای شرکت در مدرسه

تابستانه هوی عازم بلژیک شد.

در سال ۱۹۷۷ در جلسه مخصوصی که با شرکت مشاورین قاره‌ای اروپا و نمایندگان جوامع بهانی مجاور منعقد گردید حضور یافت. در این جلسه نقشه دوساله‌ای برای تسریع در خدمات تبلیغی و اكمال و اتمام اهداف نقشه پنج‌ساله طرح و تهیه گردید.

خانم دوروتی فرانس، مشاور قاره‌ای گزارش زیر را بکلیته محافل روحانیه ملیه اروپا ارسال داشت:

در هفته گذشته ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر در اجلاس هیئت مشاورین قاره‌ای اروپا که در بروکسل عاصمة کشور بلژیک تشکیل گردید حضور یافتند . . . طرح‌های مقدماتی بمنظور تشکیل گروه‌های سیار دانشی تبلیغی برای مسافرت به نواحی تحت اشراف محافل روحانیه تنظیم گردیده که بزودی جهت اخذ نظر مشورتی در اختیار آن محافل قرار خواهد گرفت . . . این طرح متضمن تشکیل سیزده گروه تبلیغی از جوامع بهانی است که در حوزه محفل روحانی ملی قرار دارند. از جوامع بهانی در سایر کشورها نیز دعوت بعمل آمده است تا نفوس مخلصه‌ای را از آن جوامع برای کمک باین محافل اعزام دارند. محققاً شرکت یاران امریکا در این پروژه گروه‌های متشکله را شدیداً تقویت خواهد نمود.

در آخرین دیدار رحمت از بروکسل در سال ۱۹۷۸ در حظیره القدس لارودوترون Rue de Trone سخنرانی نمود و سپس با اعضاء محفل روحانی ملی بلژیک ملاقات و احتیاج فوری و فوتی اعلان امر الهی را بصورت گسترده و همگانی بین اهالی بلژیک از هر قبیله و گروه و لهجه و زبان گوشزد و توصیه نمود.

قبرس

در سال ۱۹۷۲ پس از سفر به آفریقا به مدت سه ماه و اقامت در ارض اقدس برای مدت سه هفته رهسپار اروپا گردید. در یادداشت‌های خود چنین مینویسد:

۱۴ نوامبر از ارض اقدس بسوی قبرس حرکت نمودم جمعاً سه هفته در ارض قدس بودم بسیار خوب بود و اغلب شبها بزیارت روضه مبارکه و مقام اعنی رفتم و درباره نقشه‌های تبلیغی در ارض اقدس مشورت نمودیم و یک جلسه

صبح و عصر روز ۱۲ نوامبر با بیت العدل اعظم راجع به نقشه صحبت و مشورت بعمل آمد و انشاءالله بزودی نقشه‌های تبلیغی مفصل تنظیم خواهد گشت. این سه هفته در نهایت فعالیت و روح و ریحان گذشت و هر روز و هر شب مشورتهای بعمل آمد و مسائل مهمه مشورت گشت تا خداوند چه تقدیر فرماید و چه انعام نماید و نقشه نهائی به چه صورت بدون نقائص بعالم امر ابلاغ گردد.

در قبرس ناحیه ترکها از یونانیها بکلی مجزاست حتی در وسط خیابان سنگر بندی است و رفت و آمد مشکل است. شب به یک هتل در محله ترکها رفتیم و در منزل مصطفی بیگ چند نفری جمع شدیم و تا نیمه شب صحبت داشتیم. روز بعد صبح زود به مسجدی که اول کلیسا بوده رفتیم فقط جای زنگ کلیسا را بجای مژدن تبدیل نموده‌اند و مسجد احتیاج بتعمیرات زیاد داشت. تعجب است که مسلمانها که در جای غصبی نماز نمی خوانند حضور راضی شده‌اند که کلیسا را تبدیل بمسجد نمایند. از آنجا بنقطه بسیار مرتفعی در سر کوهی رفتیم که در نهایت لطافت و طراوت و صفا بود لکنه ابری در آسمان نبود و دره‌ها و منظره‌های بسیار زیبا داشت. این یکی از قلعه‌های سلاطین بود که شاید پانصد سال عمر داشت در بالای قلعه لوح احمد تلاوت نمودیم و برای محفل آینده قبرس دعا کردیم که بعون الهی بکمال روح و ریحان و صلح و صفا تشکیل گردد.

عصر بطرف ماغوسیا که زندان ازل بود رفتیم و در آنجا جمعی از اجنبای ترک زبان همه جوان و پراستعداد موجود بودند و می فیضی عزیز و شهرش بل فیضی نازنین در آن شهر منزل دارند شب شام مهمان می بودم و از صفای قلب این خانواده و اجنبای عزیز بسیار مسرور و مشعوف بودیم. صحبت‌های خوش از هر جهت بمیان آمد و این جمع کوچک برای تبلیغ آینده شش شهر کوچک را در نظر گرفتند که بسیار نزدیک دو محفل روحانی موجود بود و هریک از اجنباء دارطلب شدند که بیکی از این شهرها برای تبلیغ بروند به امید آنکه در هر محلی یک جمعیت بهائی تأسیس نمایند. نقاط معین شده هریک بعملی منطقی انتخاب شد مثلاً یکی از فامیل آنها در آنجا زندگی مینمود و یا دوستانی داشتند. بعد از دو روز که تقریباً تمام جزیره را دیده بودیم صبح زود روز بعد بسوی آتن حرکت نمودم.

فرانسه

تا آنجا که اسناد موجود نشان میدهد، رحمت سه بار از کشور فرانسه دیدن کرده است و با اجبای آن سامان و تشکیلات امری ملاقات و مشاوره بعمل آورده است. وی در فوریه سال ۱۹۷۱ با اعضاء تعدادی از محافل روحانیه محلیه و همچنین لجنة ملی جوانان و گروهی از اجبای ساکن نقاط منفرد در حومه پاریس و نواحی اورلئان ملاقات نموده و آنان را از اعتماد کاملی که معهد اعلی نسبت به قابلیت آنها در انجام اهداف نقشه‌ها و وظائف محوله دارد مطمئن ساخت. وی از تغییر و تحول اوضاع جوامعی که بخدمات تبلیغی قائمند سخن گفت و اهمیت توسل به دعا و مناجات در زندگی افراد و توجه مخصوص نسبت به اطفال و نوجوانان را گوشزد نمود. از طفل دوساله‌ای از اهالی برمه یاد کرد که از همان اوان کودکی همراه دیگران در جلسات امری شرکت میکرده و اکنون به مبلغی ورزیده تبدیل شده که موجب راهنمایی گروه کثیری از مردمان به شریعت حضرت بهاءالله گردیده است. رحمت یاران را از سخت‌گیری در تبلیغ مبتدیان برحذر داشت و به آنان توصیه نمود که بوسائل ممکنه در انتشار امر الهی اهتمام ورزند.

در گزارش محفل روحانی ملی چنین مذکور شده است:

... شور و اشتیاق ایشان موجبات پیشرفت و تهذیب جامعه بهائی فرانسه را فراهم کرده و نیروی بدیع برای قیام بامر تبلیغ در کالبد اجتهاد ایجاد نمود و خاطره تشریف‌فرمائی حضرت مولی‌الوری را به پاریس در ذهن ما تجدید نمود.

هرگز بخاطر ندارم که رحمت برای لحظه‌ای خود را در کنفرانس‌ها و کانونشن‌ها "میهمان" تلقی و فرض نموده باشد. هرگاه که او بعنوان نماینده مرکز جهانی بهائی در مؤتمری حاضر میشد و یا بدعوت محافل روحانی ملی عازم میگردید، همواره پیش از موعد مقترن برای کمک به طرح برنامه و تنظیم و تشکیل جلسه بدان محل عزیمت مینمود. کنفرانس بین‌المللی پاریس که در سال ۱۹۷۶ منعقد گردید نیز از این قاعده مستثنی نشد. ماهها قبل از تشکیل کنفرانس مذکور، باب مکاتبه را با لجنة مخصوص تنظیم برنامه باز کرد و ضمناً با محفل ملی ایران برای کمک به شرکت حد اکثر یاران مهد امرالله بخصوص جوانان بهائی ایرانی در کنفرانس پاریس تماس گرفت.

وی امیدوار بود افراد زیادی از اجتای حاضر در کنفرانس برای انجام اهداف متنوعه تبلیغی و مهاجرتی بین المللی داوطلبانه قیام نمایند. بهمین جهت ضمن نامه ای که به محفل روحانی ملی ایران نگاشته می نویسد:

انشاء الله کنفرانس پاریس مانند اجتماع بدشت واقعه ای باشد که به اتخاذ تصمیمات مهمه ای منجر شود و یاران ایران را بسوی مجاهدات و فداکاریهای والاتری رهنمون=گردد.

در شهر پاریس با اعضا لجنة تنظیم پروگرام کنفرانس ملاقات کرد و آنان را به انعقاد بیوت تبلیغی در سراسر شهر توصیه و تحریص نمود زیرا بنظر وی هر اجتماع و احتفال اجتای چنانچه با اقدامات تبلیغی همراه نباشد صرفاً اصراف در وقت و فرصت و هدر دادن نیرو و قدرت و صرف منابع امری تلقی میگردید.

در جلسه مخصوصی که برای داوطلبان هجرت تشکیل شده بود در مورد احتیاجات مهاجرتی نواحی مختلف سخن گفت و حاضرین در جلسه را به تقدیم مجاهدات دلیرانه دعوت نمود. صدها نفر داوطلب هجرت گردیدند و رحمت باتفاق اعضا لجنة قاره ای مهاجرت بمدت دو روز به بررسی اوراق درخواست و اطلاعاتی های واصله مشغول بودند. بسیاری از این داوطلبین هم اکنون در نقاط مهاجرتی اکناف جهان بخدمات امری مألوف و موقند.

پس از پایان جلسه ملاقات با هیئت مشاورین قاره ای اروپا در بروکسل مجدداً به فرانسه عزیمت کرد تا جامعه بهانی آن کشور را در اكمال و انجام اهداف نقشه پنجساله مساعدت نماید. محفل روحانی ملی با کمک او مصمم گردید که تصمیمات متخذه در جلسه هیئت مشاورین قاره ای بروکسل را با موفقیت پمرحله اجرا و عمل درآورد. باین منظور برای تشکیل گروه های مداوم تبلیغی در دو شهر لیل Lille و بوردهو Bordeu فعالیت خود را آغاز نمود ولی چون محافل روحانی محلی این دو شهر منحل گردیده بود، تشکیل مجدد محافل مذکور بعنوان اهداف اولیة نقشه پنجساله منظور گشت. محفل روحانی ملی همچنین در تعقیب برنامه کمکهای تبلیغی خارج کشور به اعزام جوانان بهانی فرانسه به لوکزامبورگ اقدام نمود تا باتفاق گروه تبلیغی آن کشور به نشر نفحات الهی پردازند و ضمناً طی متحدالمالی به کلیه اجتای فرانسه فوریت زمانی را متذکر داشته و طلب کمک و مساعدت کرد. طی دیدارهای رحمت برنامه های متعدد تبلیغی به جریان افتاد که یکایک، تحت نظر محفل روحانی ملی آن کشور اداره میشد و تشکیل مجدد محفل

روحانی شهر لیل یکی از نتایج فوری برنامه‌های مذکور میباشد. پس از صعود رحمت، محفل روحانی ملی فرانسه احساسات عمیق بهائیان آن کشور را ضمن عریضه‌ای بشرح زیر بساحت بیت‌العدل اعظم الهی تقدیم داشت: جامعه بهائی فرانسه شہامت و روح ملهم ایشانرا در خدمت بامر حضرت بهاءالله میستایند و تحرک و تعهدشانرا نسبت به اتمام و اکمال اهداف نقشه پنجساله در این کشور بخاطر آورده و برای ارتقاء روان پاک آن متصاعدالی‌الله ادعیه خالصانه خود را تقدیم میدارند. امید است بصیرت و روح پرتحرک ایشان سرمشق و مشوقی برای کلیه جوامع بهائی عالم باشد ...

محفل ملی فرانسه در مرقومه مورخ اکتبر ۱۹۹۱ می‌نویسد:
صفا و سادگی و قلب پاک و منزّه ایشان کلیه یارانی را که این مبلغ بزرگ امرالله را ملاقات نموده‌اند تحت تأثیر قرار داده است. متأسفانه درگذشت نابهنگام ایشان همه ما را از مأخذ و منشأ روحانی عظیمی محروم ساخت.

آلمان

برای رحمت عزیمت به آلمان به علت اینکه بسیاری از اهداف نقشه نه‌ساله تا آنوقت باتمام نرسیده بود بیش از سایر کشورهای اروپائی از اهمیت برخوردار بود. وی اغلب برنامه‌های مسافرت به ممالک اروپائی را لغو نمود تا بتواند محفل روحانی ملی آن کشور را در تنظیم نقشه‌های اجرایی بمنظور وصول به اهداف نقشه مساعدت نماید.

بهر نقطه در آلمان که عزیمت میکرد با اجتهاء ملاقات نموده و با محافل محلیه و لجنات مختلفه بمشاوره می‌پرداخت و برای ایجاد ذوق و شوق تبلیغ در آنان سعی موفور مبذول میداشت و چنانچه در جلسات تبلیغی و تحرری حقیقت فقط چند نفر مبتدی حضور می‌یافتند بشدت به‌وجد آمده و آنرا نشانه پیشرفت بزرگی محسوب میداشت.

در مورد کمبود نشریات امری به زبانهای اروپائی بسیار نگران بود لذا در دوران مسافرت به آلمان چندین بار با محفل روحانی ملی و مؤسسه نشر آثار امری آن کشور برای تنظیم نقشه انتشاراتی بمنظور تهیه نشریاتی که برای تبلیغ و تزئید

معلومات، فوری و ضروری بنظر میرسید ملاقات و مشورت نمود؛ چند روز قبل با لجنة انتشارات امری آلمان ملاقات نمودیم هنوز بسیاری از کتب اصلی از جمله تاریخ نیبل، تاریخ حضرت بهاء، الله و حضرت عبدالبهاء ترجمه نشده است. قرار شد نقشه ترجمه و طبع آثار برای دو سال تنظیم نمایند و محافل ملیه ممالک مجاوره را یکمک بطلبند و همچنین برای هر محفلی در آلمان سهمی معین نمایند.

یادداشت‌های رحمت چاکی از اطلاعات ارزنده‌ای درباره خدماتش در دوران چند ماهه اقامتش در آلمان میباشد:

در پیتسبورگ با جمعی از اجتای ایرانی، امریکائی و آلمانی و دو نفر مبتدی بودیم دکتر فرانک هاندل و خانمش همراهی نمودند از لانگنهاین به آنجا آوردند. ۱۴ نوامبر در لودویگهافن جلسه بسیار خوبی در منزل دکتر پزشکیان برپا بود جمع کثیری در نهایت روحانیت و صفا حضور داشتند و شب بعد از جلسه با دکتر پزشکیان در تپه‌های بسیار باصفای اطراف گشتیم و بعد از نیمه شب به هتل رسیدیم.

۱۵ نوامبر ماینز: در منزل دکتر مجذوب جلسه بسیار بسیار خوبی برپا بود جمع کثیری از اجتای نازنین حاضر بودند دختر نایبانی ترجمه میکرد و جوانان تازه تصدیق فراوان بودند و چهار نفر جوان مبتدی امریکائی داشتند. از اهمیت فرمانهای تبلیغی در عالم، از نقشه نه ساله و از وسعت و عمق تشکیلات و فتوحات بیت العدل اعظم مسائلی بیان گشت و جلسه در کمال روحانیت خاتمه یافت. جناب اردشیر هزاری حاضر بودند و خاطرات بسیار شیرینی از ایام تشرک بحضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله بیان داشتند. شب در منزل جناب مجذوب میهمان بودیم و صبح بطرف اولم حرکت کردیم در بین راه بمنزل خانم دکتر گروسمن رفتیم و همچنین بمرکز جناب دکتر گروسمن و مناجات تلاوت نمودیم. این گلستان در کوهستانی پر از درختهای کاج و گلهای بسیار زیبا واقع شده از قرار معلوم پدر و مادر دکتر گروسمن در همین محل مدفونند. خانم دکتر گروسمن یک فرشته آسمانی است. در نهایت روحانیت و صمیمیت و حلاوت است.

از آنجا به اولم رفتیم و در هتل مجاور راه آهن منزل نمودم. جلسه کوچکی از ده دوازده نفر تشکیل بود. دونفر از ریحانیها رضا و وفا و دیگران آنجا

بودند. ۱۷ نوامبر شب در فورث Furth جلسه بود. بیست سی نفر از اطراف آمده بودند روز ۱۸ نوامبر بطرف مونیخ حرکت کردیم (روز بعد) جلسه بسیار خوبی تشکیل بود و در جمع ایشان صحبت مفصل شد از شروع تاریخ امر و طرز تبلیغ ملاحسین که هرگز بمنزل خود برنگشت و مسافرت‌های تبلیغی او و بعد انتشار امر در عالم و نحوه تبلیغ عمومی و اینکه در جنوب آلمان باید تبلیغ عمومی شروع شود. در نورنبرگ گفتند که جناب فضل الله نامدار لوحی راجع به جنوب آلمان دارند که تبلیغ این نواحی را تأکید شدید فرموده‌اند.

۲۰ نوامبر جلسه عمومی اجتهاء در اشتوتگارت بسیار منظم و متین بود از بشارت حضرت عبدالبهاء به اشتوتگارت و زندان مبارک و فرامین تبلیغی و مهاجرت صحبت شد. صبح زود بکوهستان اطراف رفتیم و به اسلینگن که حضرت عبدالبهاء در هتلی اجتهاء و بخصوص اطفال را ملاقات نموده بودند. اطفال بحضور مبارک گل تقدیم نموده‌اند و حضرت عبدالبهاء به ایشان شکلات مرحمت کرده‌اند و این جلسه مقبول نظر مبارک واقع گشته و در جلسات بعد ذکر آنرا فرموده‌اند. به این محلّ برای زیارت رفتیم و سپس به تپه‌های اطراف رفتیم و محلّ مدرسه تابستانه را که خانه بسیار زیبا و منظمی است. دیدیم.

صبح بطرف لانگنهاین و مشرق‌الاذکار حرکت کردیم، در بین راه بمنزلی که حضرت عبدالبهاء در آن مهمان بوده‌اند رفتیم و زیارتنامه تلاوت کردیم و سپس به منزل خانم دکتر گروسمن رفتیم. تقریباً دو ساعت راه بود. ناهار میهمان ایشان بودیم و خواهر دکتر گروسمن را که آیتی از لطف و هوش و ادراک است ملاقات نمودیم.

در لانگنهاین با مؤسسه مطبوعاتی ملاقات کردیم و سپس با خانم کروگر منشی محفل ملّی به شهر ماریبورگ که شهر دانشگاهی است آمدیم و شب در جلسه‌ای که سه چهار نفر مبتدیه‌های بسیار خوب بودند شرکت کردیم. در این جلسه سالوادور جوان روحانی عزیز اهل السالوادور را ملاقات کردم که سالهاست به آلمان آمده است و در کلاس انگلیسی آرتموس لامب در سن دوازده سالگی بهانی شده است.

شب ۲۶ نوامبر در هانور جلسه مبارکی تشکیل بود دو نفر مبتدی و جمعی از اجتهاء بودند اغلب از جوانان ایرانی. صبح ۲۶ به هامبورگ رفتیم و در منزل جناب محمود ورقا جلسه بسیار خوبی از نمایندگان محافل و لجنه‌ها

تشکیل بود. راجع بکارهانی که افراد جدا و تشکیلات جدا میتوانند در تبلیغ بذل مساعی نمایند صحبت شد. پس از هامبورگ به برلین رفتیم. ساعت شش به سمت برلین حرکت کردیم و یکراست به حظیره القدس رفتیم شصت نفر از اجبای ایرانی، آلمانی، ترک، افریقانی و امریکانی حضور داشتند. بسیار جلسه گرم خوبی بود راجع به مؤسّسات بهانی و حقیقت تشکیلات و اهمّیت و قدرت بیت العدل اعظم و فرصت خدمت و فعالیت افراد در میدان تبلیغ و لزوم آن و ترقی روحانی افراد بدون آنکه برآست یا چپ نظر داشته باشند و بدون آنکه بکار و رفتار دیگران دخالت نمایند صحبت شد و سؤال و جوابها سازنده بود. یکی از مستعدترین نقاط تبلیغی آلمان برلن غربی است که دو میلیون جمعیت دارد. تعصبات مذهبی زائل گشته و بین المللی بودن امری عادی و طبیعی جلوه مینماید.

۲۷ نوامبر. با دکتر جمشید سبحانی برای گردش رفتیم و از دیوار برلن و کلیساها دیدن کردیم. در رستوران اروپا European Centre چای خوردیم و لوح احمد تلاوت کردیم. راجع بطرح یک نقشهٔ چهل روزه که تا رضوان تعداد اجبای را دوبرابر نمایند صحبت داشتیم. در برلن تبلیغ را بسیار آسان گرفته اند و بسادگی مردم را بمنازل خود دعوت مینمایند و صحبت ها بشارات و تعالیم مبارک میگذرد و لهذا بهترین نتیجه تبلیغی را میگیرند و جمع کثیری را تا بحال تبلیغ نموده اند. چون شب صعود مبارک حضرت عبدالبهاسـت قرار شد در نهایت دعا و مناجات و توجه نقشه جدید تبلیغی را طرح و اجرا نمایند.

بعد از ظهر با قطار به برمن حرکت کردم و ساعت پنج و نیم رسیدیم. ساعت هفت و نیم به اولدنبورگ رسیدیم و در هتل دنوس روبروی راه آهن منزل کردم و ساعت هشت جلسه بود. قریب دو تا ده نفر مبتدی بودند چند نفر جوانان دانشگاهی و جمع دیگری بودند.

۲۸ نوامبر. وارد گیلینکرشن شدم آقای فراهانی و ابراهیمی در ایستگاه ملاقات شدند و به هتل مارتین رفتیم. شب جلسه ای در همان هتل تشکیل گردید و پنجاه نفر آمده بودند شاید ده نفر آلمانی و بقیه ایرانی بودند. از قرار معلوم پانصد نفر بهانی ایرانی در آلمان هستند. . . . ۲۹ نوامبر به کلن رفتیم و طاهره خانم و فرهاد فروتن در ایستگاه ملاقات شدند و بمنزل ایشان رفتیم و عصر عموجان عطا آمد و با اتفاق بدیدن زایشگاهی که گیسو جان در

آن متولد شده بود رفتیم و در قلب بیاد ایران و گیسو در این شهر لوح احمد تلاوت کردم و سپس بمنزل سابق عموجان که اولین خانه گیسوی عزیز بوده و ایران چند ماهی در آن بسر برده دیدن نمودم و سپس بمنزل برای شام برگشتیم و همه فامیل به طرف دوسلدورف حرکت کردیم. جلسه بسیار مبارکی برپا بود و از پیشرفت امر مبارک و طرز تبدیل آن از دانه به درختی بزرگ و کهنسال صحبت شد از مهاجرتها و مهاجرین اولیه امریکای لاتین و خدمات و زحمات ایشان ذکر شد.

پس از بازدید از چند کشور اروپائی مجدداً به آلمان مراجعت کرد:

۱۶ دسامبر با ۱۰ نفر اعضای محفل ملی و مشاور قازه‌ای خانم بتی‌رید مفصل راجع بتبلیغ و نقشه آلمان صحبت شد. نتیجه آن شد که اول از گروه آلاسکا که فعلاً زمستان آنهاست تلگرافاً دعوت شود که پنج نفر از کسانی که تجربه تبلیغی دارند برای آلمان دعوت شوند و اگر ممکن شود هامبورگ مخارج آنها را پردازد و در شمال آلمان مشغول کار شوند. همچنین گروه ایتالیائی پنج نفر بقسمت غرب آلمان یعنی دوسلدورف برای تبلیغ ایتالیائیها بیایند. همچنین جامعه بهائی برلن که مرکز امری در قسمت شرق آلمان بین هانور و هامبورگ و برلن تشکیل دهند همچنین گروه ایسلندی بیست مرکز دیگر در جنوب تشکیل دهند و گروه اطریش و شرق آلمان بین مونیخ و نورنبرگ و استراسبورگ تشکیل دهند. انشاءالله تأییدات الهی شامل شود و این نفوس بکمک آلمان بشتابند و این مملکت را از هر جهت تقویت نمایند. همچنین تصمیم گرفتند که در تابستان کنفرانس مهمی در فرانکفورت از تمام آلمانی زبانهای اروپا تشکیل دهند برای سه هدف مهم تبلیغ در جنوب آلمان، تبلیغ در سرحدات شرقی آلمان و سرحدات معالک پشت پرده آهنین و همچنین نقشه تابستانه برای تبلیغ در معبد چون هزاران هزار هر شنبه و یکشنبه از اطراف می آیند و به هر زبانی تکلم میکنند این است که باید نقشه برای تبلیغ و اعلان امرالله در تابستان در معبد داشته باشند. تا خواست خدا چه باشد.

یادداشت‌های مفصلی که درباره نقش جوانان در قازه اروپا برشته تحریر درآورده است و پیشنهاداتی که در زمینه مشارکت آنان در خدمات تبلیغی ارائه داده است

شامل نکاتی بس حساس است. زمانی که در گوتینگن Gottingen آلمان بسر میبرد طی معروضه‌ای بساحت بیت‌العدل اعظم پیشنهاد ذیل را تقدیم داشته است:

۲۳ نوامبر در شهر گوتینگن هتم جلسه کوچکی از دوستان تشکیل بود نامه‌ای به بیت‌العدل اعظم نوشتم یکی آنکه نقشه برای تابستان جوانان در اروپا تنظیم شود یکی برای جنوب آلمان یکی برای جزائر مدیترانه که از ممالک ایتالیا و اسپانیا و فرانسه کمک کنند. یکی برای جزائر مجاور انگلستان. هر سه دسته از این مناطق خصوصیتی دارد که انتظار تبلیغ جمع کثیری از مردمان در آنها میشود. نقطه دیگر شمال اروپاست که دارای اهمیت مخصوص است و اشتراک مساعی محافل ملّیه مختلفه را الزام مینماید. همچنین در ایتالیا تصمیم دارند تا رضوان تعداد اجباء را به پنجهزار نفر برسانند.

در شهر توبینگن Tubingen آلمان چنین مینگارد:

شب ۲۱ نوامبر به توبینگن رفتم در منزل یک خانم انگلیسی که شوهر آلمانی و چهار طفل معصوم روحانی شیرین داشت شب مهمان آنها بودیم و بعد مبتدیان و جوانان از اطراف آمدند از جمله آقای رحیمی و برادر روحانی او آقای طیفوری که از شهرهای اطراف آمده بودند و شاید پنج یا شش نفر مبتدی حاضر بودند. از جوانان دنیا صحبت شد و از حضرت بدیع قصه‌ها گفته شد و از قیام جوانان در آسیا و افریقا و اروپا صحبت گشت و آنالیزه ترجمه مینمود و جلسه در نهایت روحانیت و گرمی و جوانان در نهایت صفا و روحانیت و قلوبشان از آینه پاکتر بود.

در برمن Bremen آلمان یادداشت ذیل را نگاشته است:

امروز بعد از ظهر جوانان در تمام نقاط مختلف شهر متفرّق گشتند تا هر که را یافتند به او کلمه الهیه را ابلاغ نمایند.

رحمت نه تنها جوانان آلمان را به همکاری در امور تبلیغی آن کشور تشویق نمود بلکه از جوانان بهائی ایالات متّحده امریکا و کشور کانادا دعوت بعمل آورد که ایام تعطیلات تابستانه را در آلمان بمنظور مشارکت در فعالیت‌های تبلیغی معرّف دارند.

این مسافرتها بسیار موفقیت آمیز بود و در اثر آن جامعه بهائی آلمان پیروزمندانه به اتمام و اكمال اهداف نقشه نه ساله موفق گردید:

از ساعت پنج صبح بیدار هستم. از میان درّه های تنگ زیبائی میگذریم درختان صنوبر طویل و شکوهمند ایستاده اند. همه جا از برف پوشیده شده است ولی آفتاب گرم و درخشان است. کشور بسیار مسحور کننده است. جوانان بزرگواری مانند روحانی از نجف آباد، عابدیان، اساسی، فریدون خادم، عطا ریحانی درگراتس ساکن هستند که از بهترین و فعالترین اجنای ایرانی می باشند. هدف آنان تبلیغ در مرز کشور بوگسلاوی است. من به یاران گراتس توصیه کردم که جوانان نامبرده را مساعدت نمایند تا آنکه جوانان لیتز، سالزبورگ و وین بتوانند به کمک فعالیت های جاری در کشور آلمان بپردازند.

روز بعد رحمت در دفتر خاطراتش چنین مینگارد:

صبح خیلی زود از خواب برخاسته و گراتس را بسوی وین با ترن ترک نمودم. شب در مرکز (حظیره القدس بهائی) یک جلسه ملاقاتی با جوانان داشتیم. جوانان این محل چه اطریشی و چه ایرانی جزو بهترین جوانان اروپا محسوب میشوند. همه اینها مدیون فعالیت آقای خادم میثاق است که فرزندان موفق به ایجاد چنین ذوق و شوقی در میان جوانان گردیده اند. در این ملاقات عده بسیاری از آنان ایام آخر هفته داوطلب تبلیغ در مرز کشور آلمان شدند و موافقت گردید که پنج مرکز بهائی در ماه دسامبر، ده مرکز در ماه ژانویه و ده مرکز در ماه فوریه که جمعا بیست و پنج مرکز بهائی خواهد بود تا رضوان آینده در کشور آلمان تأسیس گردد. جوانان در آخر این هفته بصوب مأموریت خود عزیمت خواهند کرد.

گمان میکنم یک کنفرانس تبلیغی در اواسط ژانویه در لندن منعقد خواهد گردید. امیدوارم که به زیارت مرقد مطهر حضرت ولی امرالله نائل شوم، در کنفرانس مذکور شرکت نمایم و سپس به ایتالیا رفته با محفل روحانی آن کشور ملاقات کنم و در کنفرانس جوانان ایتالیا حضور یابم.

بنظرم برنامه تبلیغی بطور منظم و بسطت پنج سال برای اروپا لازم و ضروری است. فی المثل می توان کنفرانس هائی برای جوانان، هر سال در ماه آگست در فرانکفورت و در ماه جون در اسکاندیناوی تشکیل داد، هر سال در تاریخ معین فعالیت هائی را در نقاط مختلف اروپا متعهد گردید.

پس از شرکت در کنفرانس لندن در یادداشت‌هایش چنین می‌خوانیم:

کنفرانس بسیار خوبی بود و تا پاسی از نیمه شب طول کشید . . . فوق العاده روحانی بود. هریک از افراد بطور قاطع صحبت کردند و بیانات مبارکه را نقل نمودند (و از بیانات مبارکه شاهد آوردند) این کنفرانس یکی از بهترین کنفرانس‌هایی بود که من در آن شرکت کرده‌ام. آنقدر از بیانات مبارکه خوانده شد و نقل قول شد که انسان حضور مظاهر مقتضه امر را در میان جمع احساس می‌نمود. در خاتمه کنفرانس سی و پنج نفر داوطلب خدمت به امرالله گردیدند.

به نقشه‌های آینده می‌اندیشم و معتقدم که در سالهای فیما بین ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۲ که مصادف با صدمین سال صعود حضرت بهاءالله است، باید دوران فعالیت‌های بی‌سابقه‌ای گردد.

باید یک برنامه بیست‌ساله تبلیغی برای جوانان داشته باشیم. با محفل روحانی ملی سوئیس ملاقات نموده و پیشنهاد تهیه برنامه‌ای برای جوانان ارائه داشته تا تعداد آنان از دوست نفر به ششصد نفر ازدیاد یافته و همچنین تعداد چهل گروه تبلیغی هریک متشکل از پنج نفر تشکیل گردد. در لندن با محفل روحانی ملی انگلستان ملاقات کردم و پیشنهاد نمودم که یک برنامه سه‌ساله برای جوانان تهیه گردد و اهداف خاصی برای آنها در نظر گرفته شود و ترغیب به خدمت شوند.

تبلیغ جمهور ناس در اروپا امکان‌پذیر است! جوانان اشتیاق فوق العاده‌ای به تبلیغ امرالله دارند که این موهبت عظیم است. حضرت بهاءالله میفرمایند:

«طوبی از برای نفسی که در اقل جوانی و ربعان شباب بر خدمت امر مالک مبدأ و مآب قیام نماید و به حبش مزین شود». (۱)

اقامت موقت او در آلمان قریب به اتمام بود. هرآنچه که در امکان وی بود بانجام رساند و در جولای ۱۹۷۳ برای ملاقات محفل روحانی ملی آلمان به آن کشور مراجعت نمود. یادداشت‌های وی در این زمان نمایانگر نارضایتی است:

۲۲ جولای: به فرانکفورت مراجعت نموده و با محفل روحانی ملی ملاقات کردم. قرار بود نقشه‌ای تبلیغی برای جوانان تهیه کرده و آنرا در کنفرانسی که

آخر این ماه منعقد می شود اعلان کنند ولی اینکار را نکرده بودند.
 ۲۷ جولای: در کنفرانس فرانکفورت شرکت کردم.

افکار و نظریات اخیر خود را در مورد توسعه سریع امر الهی در کشور آلمان در دفتر یادداشت‌های خویش بشرح زیر نگاشته ولی از ارسال آن بمحفل روحانی ملی آلمان خودداری نموده است:

۲۴ نوامبر: در منزل آقای بیوک آقائی از اجتای قزوین در هیلیزهایم جلسه داشتیم. یقیناً در آلمان باید در روش تبلیغ اجتاء تجدید نظر شود چنین بنظر میرسد که دوستان مایلند همه نکات را بیش از حد تشریح نمایند و در مطالب خود اصرار کنند، کم و بیش شبیه تبلیغ ایام گذشته که به قول معروف مایلند جواب دندان شکن بظرف بدهند و حال آنکه حضرت عبدالبهاء میفرماید تا توانید منع از جدال و نزاع ننمائید، صحبت را حصر در بشارات و اخبار نمائید تا دیگران بوجد و طرب آیند. حال در آلمان باید همین روش توضیح داده شود و گفتار به بشارات و نصائح قلم اعلی شروع و انتها گردد. دیگر آنکه بیشتر وقت دوستان جلسات خود را بسؤال و جواب با یکدیگر میگذرانند و تصویب میکنند که مبتدیان از این طرز کار بیشتر استفاده مینمایند و مطالب را بهتر درک میکنند و حال آنکه بدین ترتیب برای متحرکان مشکلات جدید که هرگز بخیال ایشان نمی آمده ایجاد مینمایند. خلاصه چنین بنظر میرسد که مقابله با اروپائیها، اجتاء و طرز تبلیغ ایشانرا بصورت مخصوصی درآورده است که لطافت و گشایش گفتار تبدیل به جوابهای مصرّ و سخت گشته است. البته این قضاوت شاید سطحی باشد و نتیجه شرکت در سه چهار جلسه تبلیغی است.

یونان

با اینکه رحمت اغلب هنگام سفر بسایر کشورها از یونان عبور مینمود ولی تنها موقعیتی را که برای ترقّف در آن کشور بدست آورد زمان کوتاهی در عصر یکروز بود که با ملاقات با چند نفر از مهاجرین سپری گردید:

در فرودگاه آتن کسی منتظر نبود لهذا با اتوبوس به وسنّه شهر رفتم و سپس به سفارت ایران تلفن کردم و با آقای معانیان صحبت داشتم و ایشان به هتل

آمدند و بسیار همراهی نمودند سپس بمنزل ایشان برای جلسه رفتیم. عدہای حضور داشتند و تصمیم گرفتند کہ بہ بعضی قراء مجاورہ کہ دوست و آشنا دارند حرکت کنند و تبلیغ نمایند.

بعضی از اهالی یونان بامر مبارک شائق و متمسکند و تبلیغ در یونان قطعیا عملی و ممکن الحصول و بدون ادنی اشکال خواهد بود. قانون دولت است کہ ہرگاہ درست نفر مؤمن و مصدق اداستہ باشند و یک ہیئت در دانشگاه تصدیق نماید کہ دیانت بہانی دینی است رسمی و مستقل و یک ہیئت کلیسایی نیز تصدیق نماید کہ دیانت بہانی مخالف مسیحیت نیست - امر مبارک در یونان تسجیل خواهد شد لہذا باید سعی نمود کہ راہنہائی برای تبلیغ در این مملکت بدست آورد و جمع قابل توجہی را بتقت و آرامش تبلیغ نمود تا ابوابی جدید برای خدمت باز شود.

آیسلند

یگانہ دیدارش از آیسلند در تابستان سال ۱۹۷۳ صورت پذیرفت. رحمت در این بارہ چنین مینگارد:

روز دوم ژوئہ بہ آیسلند رسیدم شب اول در یک منزل شخصی منزل کردم. صاحبخانہ دو طفل نازنین داشت. با او و سایر مهمانہا بتصادف صحبتہای امری بہ میان آمد معلوم بود کہ آیسلند روح و استعداد دیگری دارد و یکی از مراکز مهم امر مبارک در شمال آتلانتیک خواهد شد. روز بعد اجباء آمدند و محفل ملی بود. راجع بہ نقشہ ہای تبلیغی بخصروص جوانان صحبت شد و محفل نقشہ دو سالہ ای طرح نمودند کہ ہزار و دروست نفر در این در سالہ تبلیغ شوند. شب بعد جلسہ عمومی اجباء بود. قریب پنجاہ نفر حاضر بودند و جلسہ در نہایت روحانیت بود و مطالب مختلف از تبلیغ در عالم بیان شد.

شب بعد جلسہ عمومی در هتل آسیا بود. دہ نفر مبتدی بودند از جملہ خانم جوانی کہ میگفت بسیار مشتاق بودہ از امر مبارک اطلاع پیدا کند و فرصتی نداشتہ و حالا بوسیلہ اعلان در روزنامہ باین جلسہ آمدہ بود. تا آخر شب جلسات بہ گفتگو و مباحثات گذشت و بعضی اظهار ذوق و شوق و تمایل بہ تحقیق بیشتر مینمودند.

ایرلند

یادداشت‌های رحمت درباره ایرلند همواره همراه خوشبینی و مسرت فراوان است. وی غالباً اظهار میداشت که کاش بهائیان ایرلند به اروپا سفر نموده و طریقه تبلیغ خود را ترویج دهند و ذوق و شوق و روحانیت خویش را به تمام قاره اروپا منتقل سازند. یکبار به من گفت اجتناب ایرلند انسان را به تحیر می اندازند، همه آنان مهاجرند. اینان بمحض تصدیق امر مبارک از وظیفه خطیر مهاجرت مطلع میگردند و فی الفور باین امر اقدام مینمایند. در یادداشت‌هایش نوشته است:

برای اولین بار به ایرلند آمده بودم. شب به جلسه عمومی اجتناب رفتیم جمعی از نفوس عزیزه برای اولین بار زیارت شدند. شب در منزل جناب طاهرزاده منزل کردیم و صبح بعد به لوروک که در ملت کم بهائی بسیار دارند رفتیم. قریب هشتاد نفر حاضر بودند همه جوان از طبقات مختلف و بسیاری از آنها بسیار عمیق در امر. صحبت‌های بسیار از طرز تبلیغ در نقاط مختلف بعمل آمد و محفل ملی و لجنة ملی تبلیغ که عصر ملاقات شده بودند، ده دسته تبلیغی پنج نفری درست کردند که با هم تبلیغ کنند. کتب امری مطالعه نمایند و معاون و معاضد یکدیگر در خدمات امری آینده باشند. یقین است که این جزیره به موفقیتهای بزرگی نائل خواهد شد. جورج تاوتزند از این جزیره بوده و آینده مبارکی برای این جزیره پیش بینی نموده است. در مشاورات معلوم شد که روح مهاجرت عظیمی در بین اجتناب موجود است. از جمله در ممالک انگلیسی زبان میتوانند نفوذ و تبلیغ نمایند از جمله جزیره مالتا که در نقشه‌های آینده ممکن است کمک و مساعدت کنند. روح محبت و وحدت عجیبی در این جزیره حکمفرماست.

پس از دیدار از ایرلند عریضه ذیل را به ساحت بیت العدل اعظم تقدیم نموده است:

ایرلند در نور امر غرق است. جلسات تبلیغی بسیاری در ملت چهار روز اقامت من در آن کشور منعقد گردید. با تعداد زیادی از متحرران حقیقت ملاقات کردیم و همه آنها مجذوب امر الهی شده‌اند. این جلسات در تمام اروپا یکتا هستند. اگر تعداد مبلغین سیار به آن کشور بیشتر و متناوب گردد بطور یقین ایرلند، انشاءالله تسجیل گروهی خواهد داشت.

ایتالیا

در فوریه ۱۹۷۱ پس از مشاوره با محفل روحانی ملی ایتالیا برنامه وسیع تبلیغی بمنظور اعلان امر مبارک به کلیه طبقات اجتماعی آن کشور تهیه و تدوین شد. نه گروه تبلیغی برای مسافرت به نواحی مختلف تشکیل گردید که بطور مستمر به خدمات تبلیغی پردازند. رحمت نوشته است:

یاران ایتالیا مصمم هستند که تعداد اجباء را تا قبل از رضوان سال آینده به پنج هزار نفر افزایش دهند. این نیت بسیار مبارکی است. آرزومندم که هلوای ارض و سماء برای نصرت اجباء و توفیق آنان در انجام این هدف مبارک بمساعدت بشتابند.

جناب فریدون مظلوم چنین گزارش میدهد:

در عرض مدت یکسال به هدایت پانصد نفر به امر مبارک موفق شدیم که اولین تجربه در تبلیغ جمهور در ایتالیا محسوب میشود و میتوان آنها در اثر انفاس طیبه دکتر مهاجر دانست.

رحمت در سال ۱۹۷۷ به ایتالیا مراجعت کرد و از شهر کاتانیا Catania در سیسیل دیدن نمود. محفل روحانی شهر مذکور چنین گزارش میدهد:

در مدت دیدار دکتر مهاجر یک نفر بامر مبارک اقبال کرد. چنین احساس میکنیم که تأیید جمال مبارک شامل حال ما گردیده است.

در سال ۱۹۷۸ با لجنة ملی تبلیغ ایتالیا ملاقات نمود و پس از قرائت پیام بیت العدل اعظم الهی، خطاب به یاران رحمانی اظهار داشت:

این پیام بیت العدل اعظم روح جدیدی در اروپا دمیده است. حضرت ولی امرالله در یکی از ترویجیات خود فرموده اند که یکی از بزرگترین هدایای جمال مبارک به دنیا بیت العدل اعظم الهی است. هنگامیکه الواح حضرت بهاءالله را تلاوت میکنید میتوانید بفهمید که جمال مبارک تا چه اندازه نسبت به بیت العدل اعظم محبت داشتند.

بزرگترین وظیفه بیت العدل اعظم الهی آنست که صلح اصغر را بنا کنند.

حضرت بهاء الله بنفسه وظایف این مؤسسه الهی و حتی نحوه مساعدت مالی از آنرا معین فرموده اند. وقتی از جمال اقدس الهی در باره حقوق الله سؤال شد فرمودند باید برای بیت العدل اعظم الهی صبر کرد.

در جواب بسیاری از سؤالات می فرمودند بعد از اینکه بیت العدل اعظم الهی درباره آنها تصمیم بگیرند، جواب آنها داده خواهد شد. ما هنوز به اهمیت بیت العدل اعظم الهی پی نبرده ایم. این یک پارلمان بین المللی نیست بلکه سازمانی ملهم است برای وضع قوانینی که حضرت بهاء الله آنها را نازل فرموده اند. حضرت ولی امرالله فرمودند که بیت العدل اعظم جانشین جمال قدم و حضرت عبدالبهاء می باشد. بهائیان ایتالیا بسیار خوشبختند که سهمی در بنای مقر زیبای بیت العدل اعظم داشته اند. حضرت بهاء الله فرموده اند که علوم و صنایع از غرب به شرق سرایت خواهد کرد.

حکومت جهانی بهائی، کشورهای مشترک المنافع بهائی و نظم بدیع حضرت بهاء الله موجبات بلوغ و وحدت عالم انسانی را فراهم خواهد کرد. در آثار حضرت ولی امرالله ملاحظه می شود که در فرصت معین ابواب جدیدی باز خواهد شد و برکات الهی نازل خواهد گردید. زمانی که بیت العدل اعظم الهی تشکیل شد فقط پانزده هزار مرکز بهائی در جهان وجود داشت، اکنون این تعداد به هشتاد هزار بالغ شده است.

وقتی بیت العدل اعظم تصمیمی اتخاذ فرمودند، این رأی عین صواب است. در مواقعی که از نزدیک در خدمت بیت العدل اعظم بوده ام برای العین مشاهده می کردم که قطعه ای چوب خشک با وصول تأییدات معهد اعلیٰ موقفیت عظیمی کسب می نماید. وقتی کلمه ای صادر می شود بمشابه آنست که اقیانوس موجی در عقب آن وجود دارد و بخوبی میتوان وقایع بعدی را ملاحظه نمود.

امروز یک مکالمه تلفنی با هندوستان داشتم، اکنون آنها بیست و هفت نقشه تبلیغی در دست اجرا دارند، سؤال کردم چند نفر مصنف جدید دارند گفتند آنقدر که از عهده شمارش بر نمی آیم و همه اینها در اثر تأییدات بیت العدل اعظم است. در طی دو سال آینده شاهد حوادث معجزه آسانی در هندوستان خواهیم بود که تصور آن حال غیر ممکن است. جهان از حرارت پیام حیات بخش حضرت بهاء الله مشتعل خواهد گردید.

حضرت عبدالبهاء در فرامین تبلیغی می فرمایند چنانچه سرخ پرستان

امریکائی تربیت شوند عالم را نورانی خواهند کرد.
در بلیویا یاران در انتظار پنجاه هزار مصتق جدید بودند، حال یکصد هزار نفر هستند.

حضرت ولی‌امرالله بومیان محلی را به منابع عظیم انسانی تشبیه فرموده اند که باعث نورانیت همه جهان خواهند شد و من این واقعه را در شرف انجام می‌بینم. ما باید پر ارزش‌ترین ثروت یعنی وقت خود را نثار امر مبارک کنیم. هیچ ثروتی با وقت قابل مقایسه نیست، وقت که از دست رفت دیگر باز گشتنی نیست. آیا میتوان امروز جوان تر از دیروز شد؟ بنابر این باید از وقت خود به بهترین نحو استفاده کنیم.

حضرت ولی‌امرالله توصیه فرموده‌اند که همه جوان ها یک نقشه عالم را در اطاق خود داشته باشند و بارها از خود پیرسند که برای عالم انسانی چه خدمتی میتوانند انجام دهند. شما نیز همراه با نقشه ایتالیا یک نقشه جهان نیز در اطاق خود نصب کنید. حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند هر فرد بهائی حکم هزار نفر بل یک فوج را داراست. وقتی میخواهید از تعداد واقعی حاضرین در یک جلسه اطلاع پیدا کنید بالاترین عدد را دوبرابر کنید و این نمودار قدرت واقعی شما است.

امر الهی به مرحله ای از پیشرفت رسیده است که کسی نمیتواند حتی برای آن نقشه‌ای طرح کند. در هندوستان نقشه‌ای برای تشکیل هفت هزار محفل محلی تهیه کردیم، اکنون ده هزار محفل محلی در آن سرزمین وجود دارد. امر حضرت بهاءالله بنحوی اسرار آمیز در تعالی است، شمارش پذیر نیست، بموجب طرح و نقشه ما انجام نمی‌شود، اسرار آمیز است! یعنی اینکه اگرچه تخمی می‌افشانید ولی به دلخواه شما نمی‌روید. اراده الهی است که آن را بارور می‌کند. یک بیت تبلیغ که حال در خانه خود تشکیل دهید مانند بیوت تبلیغی بسیاری است که در آینده تشکیل خواهد شد. امر الهی را در همه جا، در واگن راه آهن و اتوبوس ابلاغ کنید. اقدامات شما تا ابدیت ادامه خواهد یافت.

ایتالیا، ایرلند و پرتغال برای اقبال جمهور آمادگی دارند، اقدام کنید و به کار پردازید. حضرت ولی‌امرالله به هندوستان فرمودند که تأسیسات محلی در خور قوه کلمه الهی نیست. اگر منبع آب سرشاری را بخواهیم از لوله کوچکی خارج سازیم هرگز از عهده برنخواهیم آمد، لذا نقشه‌های شما باید عظیم

باشد.

مارزیو Marzio و ویویان زامبالو Vivien Zambalo که در آخرین سفر رحمت در سال ۱۹۷۹ وی را همراهی نموده‌اند مینویسند:

ایادی امرالله اغلب اهمیت تشکیل بیوت تبلیغی خصوصی را تأکید میکردند و اظهار میداشتند این امر قطعاً جالب تأییدات جمال مبارک است و ارتباط دائم و مکرر با یاران را در نقاط مختلفه با کلیه جوامع توصیه مینمودند. ایشان اظهار میداشتند که مبادله نیرو و قدرت در بین دوستان هر مشکلی را حل نموده و قلوب را به عوالم نامتناهی ارتقاء میدهد. قدرت هر نفسی که با انقطاع و ایمان مطلق بحضرت بهاءالله بخدمت امرالله قیام نماید غیر قابل تصور است.

جان وارنی John Varney مهاجر ایتالیا و عضو گروه تبلیغی که در معیت رحمت مسافرت نموده است مینویسد:

دکتر مهاجر در اول ورود به کامپاباسو Campabasso خود را در خدمت یاران و مبتدیان آنها قرار دادند . . . ایشان نواری صوتی تهیه نمودند تا اجتناباً برای پخش در رادیو محلی و یا انتشار در روزنامه‌ها از آن استفاده نمایند. دکتر مهاجر اهمیت تبلیغ اقلیت‌های نژادی و قومی و همچنین نشر نفعات الله در جزایر بخصوص جزایر یونانی را متذکر داشتند و اظهار نمودند که باوجود اینکه چهارصد جزیره یونانی وجود دارد تعداد اجتناباً در یونان بسیار قلیل است و چون ایتالیا تنها کشور همسایه‌ای است که تعداد بهائیان آن محسوس است احتمالاً تبلیغ در جزایر یونان وظیفه اجتناباً این کشور میباشد.

رحمت همانطور که در سایر کشورها تأکید نموده بود، اعتقاد خود را در مورد اینکه هنگام تبلیغ جمهور فرارسیده است بیان داشت. محفل روحانی کاتانیا چنین گزارش میدهد:

کاتانیا دوبار از دیدار ایادی امرالله دکتر رحمت الله مهاجر مستفیض گردید . . . یاران الهی از نقاط مختلف کاتانیا و جوامع اطراف آن اجتماع نموده و دکتر مهاجر نظریات خود را درباره ورود انواع مزمینین به امر الهی در سراسر ایتالیا توجیح نمود و طرح‌هایی را برای وصول به این منظور ارائه داشت.

لوکزامبورگ

محفل روحانی ملی لوکزامبورگ سوابقی از چهار بار سفر رحمت به آن کشور در اختیار دارد. وی در اولین سفر خود در سال ۱۹۷۳ با محفل ملی آن کشور ملاقات نمود و در جلسه‌ای با حضور چهل نفر از اجتهاء حضور یافت. درباره فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء سخن گفت و اظهار داشت که این الواح مبارکه مقتضای نقشه‌های تبلیغی است که هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله طرح فرموده‌اند. مسلماً در آتیه نقشه‌های بسیاری تهیه خواهد شد که اجتهاء با توجه به اهمیت آنها باید در انجام و اتمام اهداف مذکوره و وظائف محوله کوشش نمایند. توصیه نمود که فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء شامل کلیت موارد و متضمن راهنماییهای ضروری درباره امر تبلیغ و مهاجرت است و باید در آن تعمق و تفکر شود. از یاران و بخصوص جوانان درخواست کرد که سعی نمایند اقلأ یک درصد جمعیت لوکزامبورگ را تحت لوای امر حضرت بهاء‌الله مجتمع سازند. سالها بعد در بنگلادش به یاران آن سامان اظهار داشت که جامعه بهائی لوکزامبورگ به این فتح نمایان موفق گردیدند.

در سال ۱۹۷۴ باتفاق محفل روحانی ملی لوکزامبورگ به بررسی نقشه پنجساله پرداخت و مجدداً آن محفل را به افزایش فعالیت و تسریع در انجام اهداف محوله تشویق و ترغیب نمود. محفل روحانی ملی در جولای ۱۹۷۷ گزارش زیر را تهیه نموده است:

دکتر مهاجر در مدرسه تابستانه آنسمبورگ Ansembourg شرکت کرد. وی مشاوره کوتاهی با محفل روحانی ملی داشت و محفل را به انجام اجرای خدمات دو ماهه تبلیغی در هفت شهر که جزء اهداف نقشه منظور گردیده بود تحریر نمود. چهار نفر از یاران داوطلب خدمت تمام وقت در فعالیت‌های مذکوره گردیدند. این اقدامات منجر به اعلان امر الهی بنحو گسترده و وسیعی شد که از آن جمله برقراری ارتباط با مسئولین امور محلی و تهیه یک نمایشگاه کوچک امری بود و در نتیجه تجربیات ارزنده‌ای بدست آمد.

قبل از ترک مدرسه تابستانه به افراد گروه تبلیغی اظهار داشت: گرچه در فعالیت شما امکان مقابله با معضلات و مشکلات وجود دارد ولی

این نیز باعث حصول تجربیات ارزنده‌ای برای شما خواهد بود لذا شهادت خود را نباید از دست بدهید و مأیوس و ناامید گردید.

آخرین دیدار رحمت در اکتبر ۱۹۷۸ صورت گرفت که فقط چند ساعت در آن کشور توقف نمود و با محفل روحانی ملی و اجتای الهی ملاقات نمود. وی درباره اهمیت بیوت تبلیغی خصوصی سخن گفت و اجتای را متذکر داشت که از موفقیت‌های حاصله هراسی بدل راه ندهند. محفل روحانی چنین اظهار نظر مینماید:

همگی ما از نیروی فوق‌العاده ایشان در تشجیع و تشویق یاران متحیر بودیم. نفوس پس از ملاقات با دکتر مهاجر با شور و هیجان خدماتی آغاز مینمودند که همواره با موفقیت همراه بود و موجب سرور و فرح خاطر میگردید. برجسته‌ترین صفت شخصی ایشان تسریع در طرح نقشه و برنامه برای وصول به موفقیت و حالت خلوص و فروتنی در ارائه آن به محفل روحانی ملی بود. هریک از دیدارهای ایشان برای ما موهبتی محسوب میگردید . . . همواره طبعی تشویق‌آمیز داشتند و نکات مثبت را مورد تأکید قرار میدادند. ایشان نمونه بارزی از حیات بهائی بودند.

هلند

در طی سال اول نقشه پنجساله رحمت دیدار کوتاهی از هلند بعمل آورد، به چندین ناحیه سفر کرد و با یاران ملاقات نمود و در مدرسه تابستانه هلند شرکت کرد. در یادداشت‌هایش چنین نوشته:

۲۰ نوامبر ساعت دوازده وارد اوترخت شدیم دکتر نصرت تهذیب و دکتر احمد تأیید آمدند نهایت محبت نمودند و ما را به رستوران اندونزی بردند و غذای بسیار لذیذ اندونزی خوردیم و با مستخدمین به اندونزی صحبت نمودیم. معلوم شد که صد هزار نفر اندونزی در هلند هستند و اقلیت معتنابهی را تشکیل میدهند. هفتاد هزار نفر ده سال قبل آمده‌اند و حال جمعیت به صد هزار نفر رسیده. اقلیت خوبی برای تبلیغ هستند. اگر بشود از اجتای اندونزی که برای شرکت در انتخابات بیت‌العدل اعظم می‌آیند خواه مهاجرین اندونزی زبان و خواه خود بومیهای اندونزی ایام تابستان را در هلند صرف نمایند راه خوبی

برای تبلیغ هلندیها خواهد بود. همچنین تجدید چاپ جزوات و کتب اندونزی در هلند امکان پذیر خواهد بود بخصوص که جمعی از آمبون در هلند هستند. اگر کتبی بزبان آنها طبع شود مفید است.

ساعت ده بعد از ظهر به گرمینگی وارد شدم. ساعت هفت و نیم جلسه داشتیم شش نفر مبتدی که بامر بسیار نزدیک بودند منجمله دو خبرنگار حاضر بودند. اجباء جمع و گرم بودند. جلسه بسیار خوبی بود هرکس طرز مؤمن شدن خود را بیان نمود و من از اساس امر و تشکیلات و مؤسسات صحبت کردم و بسیاری سؤالاتها بپیان آمد و جلسه تا ساعت یازده و نیم ادامه داشت. جوانی چهارده ساله تنها بهائی یک شهر بود که برادر او بهائی بوده و او را تبلیغ نموده و حالا او تنها فرد بهائی یک نقطه است.

اقی دسامبر: بطرف لاهه میروم. در ترن با جوانی راجع بامر صحبت نمودم. بسیار روشن و منور بود. در هلند مردم درکمال صمیمیت و سادگی و محبت هستند تقریباً همه انگلیسی صحبت میکنند. نژاد مبارکی برای تبلیغ هستند. عصر جناب مسعود مازگانی معاون ایادی آمد شام با هم بودیم و بجلسه بسیار مبارکی در حظیرة القدس ملی رفتیم یکی از بهترین جلسات این ایام بود. جمع کثیری از همه ملل بودند اغلب جوان و در نهایت روحانیت و فعالیت. یکی از حضار گفت از خاطرات خود از ایام تشریف صحبت بدارم و متی درباره ولایت امر و لوح کرممل و فرامین تبلیغی و الواح وصایا و لوح مبارک خطاب به حضرت افنان مذاکرات بسیار شد و همه غرق سرور و جهور بودیم. نام تو میرفت بر زبان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل.

قرار شد در مدرسه زمستانه راجع به طرح نقشه ای برای تبلیغ عمومی در یک منطقه از مناطق هلند بحث و گفتگو نمایند و تصمیماتی اتخاذ کنند و همه در یک نقطه حصر نظر نمایند. در حدود ساعت یازده جلسه ختم شد و کسی مایل برفتن نبود و راهها دور بود و محفل گرم و تأییدات الهی موج.

رحمت و من چندین بار در سالهای مختلف توانستم باتفاق از آمستردام دیدن کنیم و در این اسفار گهگاهی به رستورانهایی که غذاهای اندونزی را با ادویه مخصوص آن تهیه مینمودند میرفتیم. این رستورانها خاطرات خوش ایام اولین مهاجرت ما را در وجودمان زنده میکرد.

پرتقال

رحمت چنین باور داشت که پرتقال بیش از سایر کشورهای اروپایی استعداد دارد که تبلیغ جمهور در آن آغاز شود. محفل روحانی ملی و یاران آن سامان نیز هم خود را وقف این امر کرده و از پیشنهادات او در این زمینه با میل و رغبت استقبال نمودند. وی شش بار در مواقع مختلف از آن کشور دیدار کرد. محفل روحانی ملی در ژانویه ۱۹۷۱ در آخرین مراحل نقشه نه ساله، جلسه‌ای با حضور اکثر یاران در شهر لیسبون منعقد نمود. در این جلسه با اشاره به فتوحات روحانی در سایر نقاط جهان خطاب به حاضرین اظهار داشت:

در کلمبیا دو پسر بچه یازده و سیزده ساله در جلسه عمومی تبلیغی که تشکیل داده بودند مفهوم استمرار ظهور مظاهر الهیه را با استفاده تصاویر و نقشه‌های جغرافیائی توضیح دادند و تشریح نمودند. از بیست و پنج نفر متحرکان حقیقت که در آن جلسه حضور داشتند یک نفر به تصدیق امر مبارک موفق گردید. محفل ملی کلمبیا جمیع اهداف نقشه نه ساله را در مدت دو سال بانجام رساند و سپس نقشه دیگری تنظیم نمود و آنرا نیز به پایان برد و حال در شرف انجام و اکمال سومین نقشه خود میباشد.

در مالزی اجزاء برای اینکه فقط یک نفر را بامر مبارک مؤمن سازند شصت بار به یک قریه مسافرت نمودند. پس از آن به هدایت سیزده نفر دیگر موفق گشتند و امروز یک جامعه وسیع و قوی بهائی در آن قریه بوجود آمده است. بنظر میرسد در پرتقال اجزاء اکثراً در شهرهای بزرگ سکونت دارند لذا فعالیت‌های آنان چندان با موفقیت قرین نیست. شما به نقاط اطراف و نواحی روستائی عزیمت کنید در آنجا است که اهالی اصلی و واقعی جهان را مشاهده خواهید کرد. در آسیا هنگامی که برای نشر نفحات الهی براه میافتیم میدانیم که مردم در انتظار ما هستند. در هندوستان عده‌ای سؤال می‌کردند که آیا پیامی برای ما ندارید؟ نفوس دیگری اظهار میداشتند هرگز جواب هم نمی‌دیدند که کسی بیدار آنها برود و پیام جدیدی از خداوند برایشان بیاورد. زمانی که مناجاتی تلاوت می‌گردد نفوس آنها بجان میشوند. هنگام دیدار از قریه‌ای به‌مراهان خود گفتم که من زیر این درخت توقف میکنم و به تلاوت مناجات میپردازم. شما به قریه وارد شوید و ببینید چه

اتفاقی خواهد افتاد. چون بیشتر اهالی از ده خارج بودند همراهان من به دیدن معلم قریه رفتند. در بازگشت با مسرت خبر دادند که معلم مدرسه تصدیق امر جمال قدم را نموده و بیست و هفت نفر دیگر را برای استماع مبلّغین بهائی دعوت کرده است.

یکبار که برای ملاقات اجّاء عازم جزیره ای بودم، بعلمت طوفانی شدید که هواپیما را بسختی تکان میداد احساس کردم که پایان زندگیم فرا رسیده است. هواپیما در جزیره دیگری فرود آمد و بالاچار سه روز در آن جزیره که یکی از جزائر میندانانو در کشور فیلیپین بود توقف کردم. قبائل ساکن آن جزیره در ده میلی فرودگاه زندگی میکردند. در حدود چهار میل پیاده طی کردم تا توانستم مترجمی بنام خوزه Jose پیدا کنم. او مرا با یک جیب بمحلّ سکونت قبیله ای برد. یک شب در آن محلّ بسر بردم و با پنجاه نفر راجع به امر مبارک صحبت کردم. عاقبت مترجم من اظهار داشت که مایل است اولین بهائی جزیره باشد و بعد از او کلّیّه سکنه آن قریه به امر مبارک مؤمن شدند. تعداد بهائیان در فیلیپین زیاد است ولی فتح روحانی این جزیره جزء اهداف هیچکدام از طرح های تبلیغی فیلیپین نبود. حتی من نام آنرا نیز نشنیده بودم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند که طرح نقشه لازم نیست فقط پیاخیزید و حرکت کنید حضرت بهاء الله خود هدایت میفرمایند.

در موزامبیک قریه ای است که کلّیّه اهالی آن فاقد سوادند ولی همه آنها دعا و مناجات را از حفظ میخوانند و جامعه ای خونگرم و متحد را تشکیل میدهند. در گواتمالا، آدرس و نام افراد را جمع آوری نموده و دروس امری را بوسیله مکاتبه به آنان تعلیم میدهند. در حال حاضر پانصد نفر مشغول مطالعه مسائل امری میباشند. تا حال پانصد و پانزده نفر از این طریق تصدیق کرده و بامر مبارک مؤمن شده اند. اجّاء همچنین به دیدن زندانیان رفته و تصاویر و اسلایدهای امری را به نمایش گذاشتند. بعضی از زندانیان شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته و آدرس منسوبان خود را در اختیار اجّاء قرار دادند تا با آنها نیز تماس گرفته شود.

رحمت در این سفر از پورتو Porto و لیسبون Lisbon دیدن کرد و در جلسه کنفرانس هیئت معاونت بمنظور تهیه نقشه پنج ماهه ای برای پرتقال که بعداً در کنفرانس مزبور ارائه گردید کمک و همکاری نمود. هدف اصلی این نقشه تبلیغ

حد اقل دوهزار نفر از اهالی پرتقال بود. تعداد زیادی از اجتهاء داوطلب مسافرت های تبلیغی شدند و در جلسات تحرری حقیقت که تشکیل شد چند نفر بامر مبارک اقبال نمودند.

در سال ۱۹۷۶ مجدداً به لیسبون رفت و باتفاق ایادی امرالله دکتر جیاگری در کنفرانسی تبلیغی و مدرسه تاپستانه شرکت نمود. مجله اخبار امری در گزارش خود مینویسد:

هدایت، رهبری و الهام حضرات ایادی امرالله توأم با فعالیت، جدیت و ذوق و شوق یاران محفل روحانی ملی را برآن داشت که نقشه ای تکمیلی طرح نموده و بموقع اجرا گزارند.

محفل ملی در سال ۱۹۷۷ اعلام داشت که:

پس از خاتمه انجمن شور روحانی ملی، جلسات محفل روحانی ملی انحصاراً وقف تهیه و بسط نقشه ای فوری برای سال ۱۳۴ بدیع گردید که در این باره خود را مرهون ایادی امرالله جناب دکتر مهاجر میدانیم.

یکی از یاران از رحمت سؤال کرد، با اینکه خود ایادی امرالله است چگونه است که سخنان ایادی امرالله دکتر جیاگری را نیز یادداشت میکند؟ او در جواب گفت که جناب دکتر جیاگری شخصیتی ممتاز و دارای معلومات عمیقی است و برای وی احترام مخصوصی قائل بوده و او را تحسین میکند.

فدرس ایمانی، مهاجر هنرمند ایرانی که در یکی از جلسات سنتور مینواخت مورد تشویق و تقدیر رحمت واقع شد، و بوی توصیه نمود سعی نماید در تلویزیون لیسبون برنامه اجرا کند و ضمن آن درباره امر بهائی نیز سخن بگوید، فدرس باین توصیه عمل کرد و موفق به اجرای برنامه ای در تلویزیون بمدت هفده دقیقه گردید که نیمی از آن به اعلان امر بهائی و ترجمه قسمتی از کلمات مبارکه مکتونه اختصاص یافت. بدین ترتیب برای اولین بار امر حضرت بهاءالله از طریق تلویزیون به ملت پرتقال ابلاغ شد. فدرس اظهار میداشت که این موفقیت ثمره توصیه ایادی امرالله دکتر مهاجر محسوب میشود. از آن تاریخ به بعد موفقیت های بسیاری برای اجرای برنامه های امری در تلویزیون ملی پرتقال بدست آمده است.

آخرین سفر رحمت به پرتقال در تابستان سال ۱۹۷۹ صورت گرفت. وی در این سفر از لیسبون و چندین جامعه امری دیگر دیدن نمود و چند روزی در شهر فونچال

Funchal واقع در جزیره مادیرا Madeira اقامت کرد و تحرکی در جامعه مزبور ایجاد نمود و یاران را در تقویت اساس محفل روحانی مساعدت کرد. پس از پایان جلسه مزبور برای ملاقات اجتنابی که موفق به شرکت در آن جلسه نشده بودند عازم گردید. یک روز قبل از بازگشت او از پرتغال، یاران در جوار یک دیوار باستانی در آن جزیره اجتماع نموده و به نیت پیشرفت و ارتقاء امر در مادیرا و کشور پرتغال به تلاوت ادعیه و مناجات پرداختند.

کشورهای اسکاندیناوی

بِسُجْبِ امْرِئَةِ بَيْتِ الْعَدْلِ اعْظَمِ الْاِلهِ رَحْمَتِ دَرِ سَالِ ۱۹۷۲ از کشورهای اسکاندیناوی دیدن کرد:

۱۷ دسامبر وارد اسلو شدم به محض توفیقین گفتند که در حظیره القدس محفل ملی تشکیل است بسرعت بحظیره القدس رفتیم و نه نفر اعضای محفل ملی حاضر بودند و بسیار مسرور از زیارت ایشان گشتم. بعضی جوانان از جنوبی ترین نقطه آمده بودند. جوانی که سابقاً در مالزی دیده بودم منشی محفل بود. بعضی مهاجرین امریکائی در نهایت محبت و صفا جمع بودند و راجع باجرای نقشه صحبت شد و قرار شد یک تیم چهارنفری تمام وقت جمع نمایند که دو سه محلی که محفل لازم دارند هر محلی پانزده روز بمانند و شاید انشاءالله تعداد لازم برای عضویت محفل پیدا شود.

۱۹ دسامبر: در اوس چند نفری جمع شدیم محلی است که باید محفل روحانی تشکیل شود. جوانانی منجذب دارد. یکی از آنها میگفت ساعت چهار صبح به روزنامه فروشی میرود و بیشتر در خدمات امریست ولی والدین او ایراد میگیرند که چرا درس خود را تمام نمیکند میگفت وقتی بهائی نبوده بهتر از حالا درس نمیخوانده خلاصه در نهایت انجذاب بود ولی بزرگترها مانع اقدامات وسیع ایشان بودند.

۲۰ دسامبر: به اویسالا آمدم و در هتلی که دو سال قبل بودم منزل کردیم. شب در استکهلم در منزل کیوان ناظریان جلسه داشتیم و مفصل از پیشرفت های امر در این دو ساله صحبت شد و گفتم که به همه جهت منتشر شوند و همه مردم را تبلیغ نمایند در نتیجه قرار گذاشتند که شصت هفتاد نفر را در چهار ماه باقیمانده دعوت و تبلیغ نمایند و همچنین ترتیب

کنفرانسی برای جوانان در شمال سوئد با اسم «کنفرانس آفتاب نیمه شب» در اومی تشکیل دهند و بعد از اتمام کنفرانس برای دو ماه در تمام راه با مردم صحبت و تبلیغ نمایند. شهری که انتخاب کردند شهر دانشگاهی است و شهر زیباییست و از همه جهت ظرفیت این کار را دارد.

دیشب در منزل جناب انصاحی در جلسه تبلیغی جوانی که در کنفرانس فیش شرکت کرده بود تصدیق نمود. سه چهار نفر مبتدی دیگر در کمال سرور بودند. ۲۳ دسامبر: در جلسه محفل ملی حاضر شدم. یکساعت بیشتر صحبت شد. نقشه جدیدی کشیدند که در پنج ناحیه که بهانی کم دارند پنج نقشه تبلیغی دانشی بیست روزه طرح کنند و بعد با لجنه های تبلیغ و نمایندگان محافل صحبت و تصمیم اتخاذ نمایند. شب بهانیان عموماً آمده بودند و ساعت پنج تا هفت مبتدیها.

۲۴ دسامبر: در کوینهاگن منشی محفل و بسیاری از اجباء در فرودگاه بودند و گفتند که بعد از یکساعت جناب فیضی می آیند بینهایت خوشوقت شدم صبر کردیم تا ایشان آمدند و چون شب میلاد مسیح بود برنامه ای نبود.

۲۵ دسامبر: دو بعد از ظهر جلسه محفل ملی و سپس جمعی از اجباء از دور و نزدیک آمده بودند و مجلس در نهایت روح و ریحان بود و جناب فیضی مسائل مفیدی بیان کردند از جمله آنکه چگونه مسیح بطوروس را جانشین خود قرار داد و حضرت موسی بوشع را که چون خیر بشارت ارض اقدس را برای موسی آورد به او خلعت ولایت عنایت کرد و اینکه امروز تبلیغ لازم است امروز روزیست که هر لحظه آن از دست برود در قرون و اعصار بدست نیاید. صحبت ایشان در نهایت سلاست و روحانیت بود که امر پسرارآمیز در سراسر عالم پیشرفت میکند و دعا و مناجات و توجه اثراتی شگفت انگیز دارد. من در دنباله صحبت های ایشان راجع به اثر دعا و مناجات و تبلیغ در اروپا و امریکای لاتین و پیشرفت عظیم آن صحبت داشتم و بالاخره راجع به متود تبلیغ چهل روزه صحبت کردیم و نائب رئیس محفل ملی نقشه جدید را اعلام کرد.

دیشب تا دو بعد از نیمه شب تاریخ شهدای قلعه طبرسی را میخواندم که یکی از کسانی که در قلعه شرکت نموده نوشته است که حامل لوحی از حضور مبارک رب اعلی بوده است و لقب بیته علی را برای جناب ملا حسین برده است و تمام وقایع سفر به مازندران و قلعه را شرح میدهد و آخر آن

نیمه تمام است چون دیگر آن شخص قادر به نوشتن نبوده است.

در ۲۵ و ۲۶ دسامبر رحمت در جلسات و بیوت تبلیغی موفقیت آمیزی که در دانمارک منعقد گردیده بود حضور یافت و سپس به آلمان مراجعت نمود. بار دیگر در جولای ۱۹۷۶ از کشورهای اسکاندیناوی دیدار بعمل آورد و من و او بالاتفاق در کنفرانس بین المللی تبلیغی که در هلسینکی عاصمه کشور فنلاند تشکیل گردید شرکت کردیم. قبل از حضور در کنفرانس مذکور، رحمت نامه زیر را به دارالتبلیغ بین المللی مرکز جهانی بهائی ارسال داشت:

پس از بیست سال این در کشور فنلاند و فرانسه بواسطه التفات حضرت بهاءالله مسند انعقاد دو کنفرانس بزرگ اروپائی گشته اند. من معتقدم که شایسته است نقشه ای یک ساله مبنی بر دستورات حضرت ولیّ عزیز امرالله در این دو کشور کشیده شود. هدف نقشه باید این باشد که امر الهی را به قلب شهرها برود زیرا تعداد زیادی از آنها از این پیام الهی بی بهره هستند. این چنین نقشه ای پیروزیهای را که از انعقاد این کنفرانسها انتظار می رود تقویت میکند. حالا که لشکر مبلغین سیار در شرف تجهیز است و دارالتبلیغ بین المللی بر مصدر موزون ساختن آنان است، احساس می کنم ضروری است که تعداد کثیری از مبلغین سیار از اروپا دعوت شده تا در تابستان به فنلاند بروند. همچنین تعداد زیادی از اروپای شمالی و آلاسکا را باید برای تبلیغ و تشویق یاران به مناطق شمال فراخواند.

به مجرد ورود به هلسینکی با محفل ملی فنلاند ملاقات کرد و پیشنهاد نمود که از این کنفرانس برای اعلان وسیع امر و فعالیت های تبلیغی در سراسر آن کشور استفاده شود. اجبای جوان مأمور گردیدند که در شهر هلسینکی متفرق شده و مردم را به جلسه عمومی و احتفال تحرّی حقیقت که قرار بود همزمان با کنفرانس تشکیل شود دعوت نمایند. گزارش کنفرانس هلسینکی در مجله اخبار امری امریکا بتاريخ اگست ۱۹۷۲ باین شرح درج گردیده است:

دکتر مهاجر سرنوشت سازان تاریخ را در این ایام که بلوغ نوع بشر در گرو فعالیت آنان است به قیام و اقدام فرا خواند: هر عملی انجام دهیم، هر تصمیمی که اتخاذ نمائیم و هر نقشه ای که طرح کنیم در سرنوشت جهان مؤثر خواهد بود. بصیرت و آگاهی ما اساس آینده ای خواهد بود که نیرو و

امید بیشتری را برای استقرار چنین بنای عظیم الهی بوجود خواهد آورد. وی افراد اجباء را به مطالعه و تعمق در آثار امری متذکر داشت و اظهار نمود که در مواقع تبلیغ از آثار و الواح مبارکه استفاده نمایند و نتیجه مطالعات خود را با سایر یاران در میان نهند: "هر نفسی باید برای خویش برنامه تبلیغی تدوین نماید. بی حرکت در محلّ خود ننشینید زیرا حرکت و جنبش مسبب اصلی و ضروری تقمّم و پیشرفت امر الهی محسوب میگردد."

اسپانیا

محفّل روحانی ملی اسپانیا مدارک مربوط به حدّ اقل پنج بار سفر رحمت را بین سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۸ در اختیار دارد. گرچه در ابتدا پیشنهادات و توصیه های وی چندان مشتاقانه مورد استقبال واقع نمیشد ولی بتدریج به آن عادت کرده و اغلب دوستان در معیت رحمت به مسافرت های تبلیغی مبادرت میورزیدند. در یادداشت یکی از اجباء به تاریخ ۱۹۷۱ چنین مندرج است:

ایادی امرالله دکتر مهاجر درخواست مینمود که دو نفر جوان بطور دائم اوقات خود را به اسفار تبلیغی در قراء و قصبات اختصاص دهند. وی اظهار میداشت که اکنون زمان یدخلون فی دین الله افراجا فرا رسیده است. ولی افسوس که جواب مثبتی به این صلا داده نشد.

همین شخص در یادداشتهای سال ۱۹۷۶ وضع متفاوتی را گزارش میدهد: ایادی امرالله دکتر مهاجر ضرورت امر تبلیغ و مهاجرت را تأکید نمود و در انجام پیشنهاد وی چهل نفر از یاران داوطلب گردیدند. روز بعد همگی در سالن پالاسیو Palacio اجتماع کردیم. سالن مملوّ از جمعیت بود. دکتر مهاجر پس از ختم جلسه با یک یک داوطلبان بطور خصوصی مذاکره کرد. وی بسیار خسته بنظر میرسید.

نویسنده یادداشتهای فوق در سال ۱۹۷۸ در جلسه ای که با حضور رحمت تشکیل شده بود حضور یافت و مینویسد:

همگی شام بسیار لذیذی در حضور دکتر مهاجر و در منزل همشیره ایشان حشمت خانم عدل پرور صرف کردیم. دکتر مهاجر باوجود بیست سال مسافرت دائم کاملاً سلامت بنظر میرسید. چشمهای او فوق العاده روشن و نافذ بود.

ری پنجاه و چهار سال از سنش میگذشت و جوانترین ایادی امرالله محسوب میگردید. بسیاری از نفوس مشناق ملاقات و استماع سخنان او بودند. در یکی از جلسات تبلیغی شش نفر از متحرران حضور یافتند.

در دسامبر ۱۹۷۲ رحمت پس از حضور در کنفرانس تبلیغی نیس به اسپانیا عزیمت نمود. یادداشتهای وی در آن ایام هیچگونه نشانه‌ای از عدم رضایت از امور تبلیغی اسپانیا را نشان نمی‌دهد:

امروز ۱۱ دسامبر در طیاره بسوی بارسلونا حرکت میکنم. از ایران عزیز نامه داشتم و در فرودگاه جواب دادم و از حال خود چند کلمه‌ای نوشتم. با کانسلرها راجع به کنفرانسهای چهارگانه که در نظر داشتم صحبت نمودم. آنها معتقد به شش کنفرانس در عرض دو سال بودند و قرار شد در جلسه ژانویه خود در این باره مشورت نمایند. العبد یدتبر و الله یقدر.

۱۲ دسامبر: دیروز بارسلونا ساعت پنج بعد از ظهر با لجنة ملی تبلیغ اسپانیا صحبت نمودیم. نقشه کوچکی طرح کردند که تعداد اجباء را تا رضوان به هزار نفر برسانند. فعلاً ششصد نفر بهائی دارند همچنین چند سفر و چند جلسه تبلیغی داشته باشند و هرچه جزوه موجود دارند قریب چهل هزار پخش کنند چون از قرار معلوم پخش جزوه‌ها هم سبب باز کردن نقاط تازه شده و هم چند نفری شاید پانزده نفر بوسیله مکاتبه بهائی شده‌اند خلاصه کار کوچک خوبی شروع شده است. دیشب در بارسلونا جلسه ضیافت بود ولی چون دیر بود و مذاکرات مطول شده بود نتوانستیم با دوستان صحبت کنیم لهذا بجلسه دیگر در تراسا رفتیم. دو سال قبل در تراسا قریب صد نفر از اجباء را زیارت نمودیم بسیار بهائی‌های خوب نازینی دارد. دیشب هم جلسه مبارکی بود از عظمت و وسعت و استحکام اساس امر صحبت شد. قریب ساعت یازده گفتگو تمام شد و نقشه جدید اعلان گشت. اجباء مسرور بودند.

۱۳ دسامبر: امروز حال بسیار خروست. قریب ظهر وارد مادرید شدم. نامه‌ای به بیت‌العدل اعظم نوشتم که اگر تصویب نمایند یکنفر از امریکای جنوبی به اسپانیا بیاید و کارهای تبلیغی ایشانرا سر و صورتی بدهد. استعداد فی الحقیقه عظیم است و باید حتماً نقشه تبلیغی وسیع ورود دسته‌ها و افواج بامر مبارک در اروپا سر و صورتی یابد.

این نقشه به تصویب ساحت بیت العدل اعظم الهی رسید. در ماه جولای ۱۹۷۳ در یادداشت‌هایش مینویسد:

حبیب رضوانی عزیز هم آمده بود و با محفل ملی ملاقات نمودیم و در نقشه تبلیغی آنها مطالعه و مشورت کردیم. قرار شد علاوه بر نقشه تبلیغی موجود، در دو ناحیه حصر قوی نمایند. یکی در بودخاذا که سرحد پرتقال و اسپانیاست . . . و یکی در نقاط مجاور بارسلونا. حبیب مسافرت خود را در اسپانیا و پرتقال ادامه خواهد داد.

با مساعدت‌های توأم با تجربه جناب دکتر حبیب رضوانی و مشارکت جوانان بهانی نفوس بسیاری در سایه لوای امر اعظم الهی گرد آمدند.

سوئیس

نخستین سفر رحمت به سوئیس در سال ۱۹۷۲ انجام یافت. خانم اگنس غزنوی، عضو هیئت مشاورین قاره‌ای خاطرات آن ایام را چنین بیاد می‌آورد:

قدرت و نیروی فوق‌العاده‌ای را که وی به عموم یاران منتقل می‌ساخت و همچنین اراده متین او را برای فتح و پیروزی در وصول باهدف نقشه نه‌ساله دقیقاً بخاطر دارم. هرگاه ما از نتیجه تصمیمات متخذه راضی مشاهده مینمودم مجدداً برای تزیید فعالیت ما قدم پیش مینهاد.

رحمت در یادداشت‌های خود مینویسد:

۲ دسامبر: محفل ملی را ملاقات کردم. درباره نقشه تبلیغی که ملزم به شرکت محافل ملی ایتالیا، فرانسه و ایران است صحبت شد. این نقشه باید به ساحت بیت العدل اعظم برای تصویب ارائه گردد. اگر حداقل ده نفر از این اقالیم مانند حشمت مؤتید، حسن افنان، سیروس علانی، مسعود خمسی و دیگران برای کمک و تبلیغ بیایند، این نقشه اثرات عظیمی خواهد داشت. گمان می‌کنم محفل ملی باید از تمام جوامع اروپایی بخواهد تا اجتای فرانسوی‌زبان را برای کمک در کار تبلیغ به آنجا اعزام نمایند.

۳ دسامبر: در کنفرانس بزرگی در پرن Beme هشتم که صد و پنجاه نفر در آن شرکت دارند. ایادی امرالله جناب مولشگل و اورسلا همسرشان هم حضور

دارند. خیلی لذت بخش است. در مورد نصایح حضرت عبدالبهاء، درباره تبلیغ تئوسفیستها و همچنین تبلیغ در دانشگاهها صحبت کردم. تسجیل ده تا بیست نفر در آلمان و پرتقال آغاز تبلیغ دسته جمعی در اروپا است. در بلیویا، کره، و آفریقا نیز این چنین بود که اولین بهانیان پیشرو توده‌ای بودند که به امر الهی وارد شدند.

تعدادی داوطلب مهاجرت شدند و تعهد کردند که تبلیغ را بطور متمرکز شروع کنند. جلییات مانند این در اروپا کمیاب و نمایانگر روحی تازه در این اقالیم می باشد. یکبار دیگر درباره محفل ملی و دعوت ایشان از جوانان ایرانی برای دیدار از سویس و تبلیغ صحبت کردم.

خانم آگنس غزنوی نظر خود را از دیدار رحمت از سویس چنین توصیف مینماید: حالت مخصوص توجه و تذکر و صمیمیتی را که دکتر مهاجر هنگام تلاوت دعا و مناجات داشت بخوبی بیاد دارم. وی معمولاً خود مناجات کوتاهی به زبان فارسی تلاوت مینمود و یا از اجزاء درخواست میکرد که مناجاتی بزیان مادری خود تلاوت کنند. یکبار نیز هنگامی که بوسیله اتومبیل از ایالات کشور سویس عبور میکردیم لوح مبارک احمد را که بسیار مهیمن بود تلاوت نمود. من عمیقاً اعتقاد دارم که تأییدی ملکوتی از تلاوت آن لوح مبارک شامل حال ما گردید. سال بعد نتایج فوق العاده‌ای از نشر نفحات در شهر سارتن Samen بدست آمد. این شهر نزدیک محلی بود که دکتر مهاجر لوح احمد را تلاوت کرد.

بنظر من دکتر مهاجر یک ایرانی متفاوت بود. وی صریح و در عین حال صمیمی و مشفقانه رفتار مینمود. به وقت بسیار اهمیت میداد که مبادا فرصت از دست برود. بسیار پرتحرک و فعال بود و همواره هر مسئله‌ای را به عمل منتهی میکرد. سنت‌های موروثی تأثیر زیادی در وی نداشت بخصوص اگر مانع و رادعی در مقابل خدمت به امر حضرت بهاء الله محسوب میگردد. تخصص و استعداد وی در علم پزشکی او را در درک و تشخیص امراض جوامع انسانی و تجویز درمان دردهای اجتماعی مساعدت مینمود.

یکبار که با ترن عازم سیون Sion بودیم یک خانم ایتالیانی و کودک وی را به کوبه خود دعوت کرد و بلافاصله با تعارف یک شکلات به طفل سر صحبت را با آنان باز نمود. خانم ایتالیانی درباره بیماری خود با ایشان

مذاکره کرد و اظهار داشت که به بیماری کبد مبتلی است دکتر مهاجر بوی توصیه نمود که از خوردن اغذیه چرب خودداری نماید و بعد از او راجع به مشغله روزانه و اوضاع خانواده اش سؤال کرد. خانم مزبور قبلاً از امر مبارک مطلع گردیده بود و وقتی که با فرزندش با سرور و شادی ترن را ترک کردند، دکتر مهاجر اظهار داشت هرگز فرصت را از دست منهد و باز هم با ری تماس بگیرید.

در هاربروگ Harbrugg پس از شرکت در یک کنفرانس منطقه ای، دکتر مهاجر به تماشای گروه خواننده وابسته به کلیسای لشکرنجات "Salvation Army" ایستاد و آنان را از بعضی جهات تحسین نمود ولی اظهار داشت که آنان باید به عرفان حضرت بهاء الله نائل آیند. بنظر من این کار وی درسی از ترک تعصب نسبت به گروههای مختلف مردم و شعبات مذاهب و همچنین آموختن نکات مثبت موجود در اقدامات و فعالیت های آنان بود.

اگر موضوعی امکان پذیر نبود هرگز ناراحت نمی شد. در مقابل موانع و مشکلات صابر و شکر بود و اطمینان داشت که اراده الهی بر هر امری قرار گیرد هیچ قدرتی قادر به جلوگیری و ممانعت از آن نیست.

بیژن غزنوی نیز با یادآوری از رحمت چنین میگوید:

در سال ۱۹۷۶ قرار بود با اتفاق دکتر مهاجر عازم صیون Sion شویم. قبلاً میبایستی ایشان را که همان روز وارد میشد ملاقات کنیم. متأسفانه چون مشغول تهیه وسائل سفر بودیم و ضمناً در بین راه تصادفی اتفاق افتاد نتوانسیم به موقع به ایستگاه برسیم. دکتر مهاجر پس از اطلاع از اوضاع و احوال با سخنان محبت آمیز خود ما را از ناراحتی و فکر خسارت زیادی که به آتومبیل وارد شده فارغ کرد. بهر حال خود را به شهر رساندیم و در جلسه ملاقاتی بسیار موفقیت آمیزی شرکت کردیم و ایشان با یاران الهی ملاقات نمودند.

همان شب از راه کوهستانی به ناحیه ایتالیائی زبان دیگری از سویس عازم شدیم ولی چون بسیار دیروقت بود و جاده نیز از برف پوشیده شده بود نتوانستیم بحرکت ادامه دهیم و ناچار مراجعت کردیم تا شاید جاده دیگری را برای عزیمت به آن نقطه پیدا کنیم. دکتر مهاجر مجذوب زیباییهای طبیعی کوهستان گردیده بود و با قدری نان و پنیر که همراه داشت و توشه و تدارکی

که تهیه شده بود مشکل سفر را آسان نمود.
استقامت و قدرت تحمل و در عین حال مهربانی و صمیمیتی که نسبت به
دوستانش ابراز میداشت ما را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود.

چون جاده بعثت ریزش مسدود شده بود، رحمت سفر خود را به ناحیه ایتالیائی زبان
سویس لغو کرد و در عوض عازم زوگ Zug شد و در جلسه‌ای که در آن محل
تشکیل شده بود و قرار بود خانم آگنس غزنوی در آن راجع به تعلیم و تربیت
سخن بگوید شرکت کرد. آگنس دربارهٔ حضور رحمت در آن جلسه میگوید:

ایشان بدو از من خواستند که صحبت کنم سپس خود سخنرانی جالبی
ایراد نمودند و چهار قسمت از بیانات حضرت باب را دربارهٔ تعلیم و تربیت مشروحاً
بیان داشتند و مواردی چند از کشفیات جدید علمی را دربارهٔ آمادگی اطفال برای
آموزش و پرورش تشریح نمودند و آنگاه از غیربہانیان حاضر در جلسه
خواستند که نظریات خودشان را اظهار نمایند.

چون رحمت نتوانست این بار از منطقه ایتالیائی سویس دیدن کند، بیژن به وی قول
داد که شخصاً باین کار اقدام نماید. بیژن میگوید:

در بهار سال ۱۹۷۹ باتفاق دکتر مهاجر عازم آن محل گردیدیم و اجباراً هردو
در یک اطاق اقامت کردیم. هرگز آهنگ صدای لطیف و زیبای ایشانرا هنگام
تلاوت لوح احمد در صبحگاه آنروز فراموش نمی‌کنم. دکتر مهاجر به من
اظہار داشت که شب رؤیای عجیبی دیده است که چند نفر از اجنای خدوم
ایران برتبهٔ شهادت فائز شده‌اند و از این بابت بسیار مغموم است. او چند
ساعت در فکر فرو رفت و دیگر حرفی نزد. این رؤیا قبل از وقایع اخیر ایران
و شهادت اجنای در مهد امرالله بود.

خانم آگنس غزنوی خاطرات خود را از رحمت چنین بیان میدارد:

در سال ۱۹۷۸ ایشان برای من منشی دربارهٔ مادر و خواهرانش صحبت کرد و
از دورانی که در آذربایجان بسر میبرد و همچنین از تصمیم به مهاجرت
به اندونزی شمه‌ای بیان داشت. او از تأثیر عمیقی که مادرش در زندگی وی
داشت و اینکه چگونه این مادر مهرپرور بذریعہ عشق به حضرت بهاءالله را در
قلب او کاشته و طریق خدمت به امر الهی را پیش پای وی نهاده صحبت کرد

که برای من بسیار جالب بود. بار دیگر در سال ۱۹۷۹ او را ملاقات کردم، از محبت و علاقه شدیدی که به همسر و دخترش داشت و اشتیاق وافری که پس از دورانی طولانی هجر و جدائی از آنان بیدارشان در دل می‌پروراند صحبت کرد و میگفت که هرروزه برای موفقیت آنان دعا میکند و آنان را بدست قدرت الهی سپرده است. او در یکی از جلسات راجع به اهمیت زندگی در این جهان و اثری که در حیات اخروی دارد سخن گفت. زندگی دنیوی را به ریشه گیاه تشبیه نمود و اظهار داشت که ریشه از برگ و شاخه گل بی‌خبر است ولی بدون وقفه بکار خود ادامه میدهد، در حالیکه برگ‌ها و گلها شکوفا میگردند و گیاه در برابر نور و روشنائی به ثمر میرسد. وی آنچنان با حرارت صحبت میکرد که عده زیادی از یاران بشدت تشجیع شده و تصمیم به خدمت امر مبارک گرفتند.

بریتانیای کبیر (انگلستان)

نخستین دیدار رحمت از انگلستان در سال ۱۹۵۷ هنگام تشییع عرش مطهر حضرت ولی‌عزیز امرالله صورت گرفت. پس از آن اغلب هنگام مسافرت به سایر کشورهای اروپائی در لندن توقف میکرد و زیارت مرقد مبارک مشرف میشد و ساعتها به دعا و مناجات مشغول می‌گشت:

۲ ژانویه هفت صبح به لندن رسیدیم، هلن آستانی عزیز آمد و باتفاق زیارت مقام مبارک حضرت ولی‌امرالله روح‌الوجود لتراب معبره‌الفداء رفتیم بسیار مناجات تلاوت گشت و خاطرات تشریف بارض اقدس در حضور مبارک در نظر بود و زیارت‌نامه تلاوت نمودیم و طواف کردیم و یا بهاء الابهی و یا علی الاعلی ترتم نمودیم و آستان مبارک بوسیدیم و برنیدیم و خاضعاً خاشعاً مراجعت نمودیم و شهر رفتیم ولی پس از چندی بمقام مبارک مراجعت نمودیم و طواف کردیم. صلاة کبیر در باغچه جنب مقام مبارک تلاوت نمودم و بسیار زیارت مقدسی بود. بیاه گیسوجان و ایران و دیگران دعا و طواف نمودم. بطرف شهر رفتیم در بین راه آفتاب خوبی طالع بود که ابرها و مه‌ها را پراکنده میکرد. روز بسیار گرم و روشن و طراوت بخشی خواهد بود. لهذا بطرف میدان طیّره آمدیم چون چند روز بود که بکلی فرودگاه بسته بود و

طیاره ها در نقاط دیگر مملکت فرود میآمدند. ولی امروز میدان طیاره باز بود. صدها نفر با چمدانها و بلیطها صف کشیده بودند و تمام طیاره ها پر بود خوشبختانه بلیط رُم گیرآمد و بطرف رُم ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردم ساعت پنج رسیدم و بلافاصله با طیاره ال آل بسوی تل آویو حرکت نمودم و این یادداشتها را در طیاره بسوی ارض مقصود می نویسم.

در سال ۱۹۶۳ با اتفاق سایر حضرات ایادی امرالله در جشن اعظم منوی شرکت کرد. این جشن در یکصدمین سالروز اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در باغ رضوان تشکیل شد. قریب شش هزار نفر از اجنای الهی از همه اقالیم عالم در این مؤتمر عظیم گرد آمدند و اولین کنگره جهانی بهانی را برپا داشتند و اختتام مرفقیّت آمیز نقشه جهاد کبیر اکبر روحانی (ده ساله) را که بید قدرت حضرت ولیّ عزیز امرالله تنظیم شده بود، فاتحانه جشن گرفتند. می فرمایند: «چند ملا اعلیٰ با صفوف فشرده آماده هجومند تا طلیعه مجاهدان حضرت بهاءالله را در ساعتی که در انتظار جشن اعظم افخم میباشند کمک و تقویت نمایند». (ترجمه آزاد) (۲)

به فرموده هیکل مبارک مقصود از این جهاد اکبر، استقرار اساس نظم اداری توقف ناپذیر حضرت بهاءالله در صفحه غیرا و تاسیس ملکوت الهی، موعود حضرت مسیح در کرة خاک بوده است. (۳)

گواه صادق آن نبوت اجتماع عظیمی بود که در زیر سقف سالن پرنس آلبرت بروق پست و فارسان امر حضرت بهاءالله، مهاجرین، مبلغین و پیروان وفادار امر اعظم الهی در کمال وضوح شاهد مرحله دیگری در نشو و ارتقاء نظم جهانی حضرت بهاءالله گشتند و در این حفلة نورانی با امنای اولین بیت العدل اعظم الهی که روز قبل از تشکیل کنگره یعنی روز ۲۱ اپریل ۱۹۶۳ انتخاب شده بودند ملاقات نمودند.

حضرات ایادی امرالله که پس از صعود بغتی مولای مهربان حضرت ولیّ امرالله مسئولیت رهبری جامعه جهانی بهانی را بدوش کشیدند، با روحیة ایثارگرانه خود، آن اجتماع تاریخی را بیادبود مولای محبوب اختصاص دادند و از دورنمای شکوهمند آتیه امر اعظم حضرت بهاءالله آنچه در ذهن خود داشتند با یاران الهی در میان گذاشتند.

در چهارمین روز کنفرانس رحمت درباره تقویت جامعه جهانی بهانی و تبلیغ و

مالزیاء، اندونزی، فیلیپین و کامرون و اجبای متناوای را که مورد علاقه خاص وی بودند بروی صحنه فرا خواند. این یاران عزیز با اقدامی استوار و متانتی مخصوص پشت میز خطابه قرار گرفتند و از تجربیات تبلیغی خود شمه‌ای بیان داشتند.

در گزارش کنگره که در جلد چهاردهم عالم بهائی مندرج است چنین می‌یابیم: ایادی امرالله دکتر رحمت‌الله مهاجر با امراز مسرت از این روز که شر رنج‌های متحلفه یاران در میادین تبلیغ در دوران دهساله جهاد کبیر اکبر روحانی بدست آمده است، اظهار داشت که تبلیغ جمهورهم اکنون در بسیاری از کشورهای جهان آغاز گردیده است. البته این شروع کار است. ما باید با کمال اطمینان بپاخیزیم و بی‌یقین مبین بدانیم که حضرت بهاءالله و حضرت مولی‌الوری همانطور که وعده فرمودند و بهمان صورت که خادمین امر الهی را پیش از این نصرت کرده‌اند ظهیر و نصیر ما خواهند بود. ملل جهان و ساکنین جزایر مشتاق دیدار مهاجرینند. ایشان به هر کجا که بروند خوش آمد می‌شنوند و با این سؤال روبرو میشوند که چرا زودتر نیامدید تا این پیام مبارک را بما ابلاغ کنید؟ (۴)

ایشان یادآور شدند که ایادی امرالله میس آگنس الکساندر در سال ۱۹۲۱ که هنوز دختر جوانی بیش نبود به کشور ژاپن مهاجرت کرد و به اقالیم شرق سفر نمود. نتیجه آن شد که هم‌اکنون سه هزار نفر بهائی در آن نقاط وجود دارد. ما نیز باید خدمات خود را آغاز کنیم. اگر نتایج زحمات و مجاهدات صد نفر از یاران راهنمایی درست و پنجاه هزار نفر تازه تصدیق باشد، نتیجه قیام اکثریت جنود مجنده الهیه چه اندازه خواهد بود.

در طی ده سال بین کنگره جهانی در سال ۱۹۶۳ تا سکونت ما در لندن در سال ۱۹۷۳، رحمت چندین بار به انگلستان مسافرت کرد که توقف وی در بعضی مواقع بسیار کوتاه بود. وی در این اسفار معمولاً با محفل روحانی ملی ملاقات مینمود و اغلب در کنفرانسها و مدارس تابستانه شرکت میکرد.

ما از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ در لندن اقامت کردیم لذا رحمت توانست مدت بیشتری در انگلستان بماند. من بخاطر ندارم که در این دوران وظیفه خاصی بعهدت رحمت گذاشته شده باشد. وی پس از مسافرتها طولانی و خسته‌کننده به سایر مناطق جهان گاهگاه بمنظور استراحت و تجدید قوا به لندن مراجعت میکرد ولی در اینجا نیز قرار و آرام نداشت و اگر حضور وی در لندن با تشکیل کنفرانس و

یا مدرسه تابستانه‌ای مصادف میشد بدون تردید در آن مجامع شرکت میکرد. وی در یادداشتهای خود مینگارد:

به اینورنس اسکاتلند رفتم روز شهادت حضرت ربّ اعلی بود. جمعا ده نفر بودیم جلسه‌ای بکمال روحانیت بتلاوت آیات و تاریخ امر گذشت و سپس دو بعد از ظهر به مدرسه تابستانه حرکت کردیم و قریب پنجاه نفر جمع گردید. یکی از قصرهای قدیم سلاطین را که حالا هتل جوانان است معین نموده اند، مرکز مدرسه قرار داده اند.

۳۱ دسامبر: امروز از لندن بطرف ارض اقدس حرکت مینمایم. پنج هفته در انگلستان بودم. بسیار خوب و خوش گذشت بخصوصاً مصاحبت با گیسو و عیال محترمه و زیارت عتبه مقلته مقام حضرت ولی عزیز امرالله.

رحمت در سال ۱۹۷۴ از اسکاتلند دیدن کرد و در جلسه‌ای که با حضور یکصد و بیست نفر از احبای نقاط مختلف آن کشور در منزل دکتر یوسف نوانی در نزدیکی شهر گلاسکو تشکیل شده بود شرکت نمود. دکتر یوسف نوانی فارغ التحصیل دانشکده پزشکی دانشگاه طهران است که باتفاق خانواده اش در اوائل نقشه نه ساله به اسکاتلند مهاجرت کرده بود.

رحمت در آن جمع نطقی بلیغ و الهام بخش درباره تبلیغ جمهور در هندوستان و سایر نقاط جهان ایراد کرد و یاران اسکاتلند را به تبعیت از آن طریق و انجام خدمات مشابه و مسافرتهاى مستمر و دائم برای تبلیغ اهالی کلیه نواحی تشویق و ترغیب نمود. وی سپس در مدرسه تابستانه که در جزیره شتلند واقع در شمالی ترین نقطه بریتانیا تشکیل شده بود حضور یافت. شرکت کنندگان در مدرسه تابستانه مراتب خوشنودی، رضایت و تشکر خود را طی تلگراف زیر بساحت بیت العدل اعظم الهی معروض داشتند:

. . . از برکت حضور ایادی امرالله دکتر مهاجر آتش اشتیاق به خدمت در

قلوب یاران شعله ورگردید . . .

بار دیگر در سال ۱۹۷۸ از گلاسکو دیدن کرد. یاران الهی از سراسر غرب و مرکز اسکاتلند برای استماع سخنان وی در منزل دکتر رضوان مقبل اجتماع نمودند. یکی از احبای شرکت کننده در این محفل خاطرات خود را چنین شرح میدهد: «موضوع اصلی صحبت دکتر مهاجر تشویق احبای به خدمات امری بود که در آن

اظهار داشتند که در این شطر نیز امکان تبلیغ دسته جمعی فراهم است. ما ایمان کامل قدم اول را بردارید حضرت بهاءالله خود همه امور را بانجام میرسانند. همه نفوس باید به استماع کلمه الهی نائل آیند. وظیفه ما ابلاغ پیام حیاتبخش حضرت بهاءالله به همه مردم از وضیع و شریف است. تبلیغ امری بسیار سهل و ساده است ولی بنظر میرسد اغلب ما از عدم موفقیت خوف و واهمه داریم. نقطه نظرگاه ایشان همواره از جمع تصورات ما بالاتر و وسیع تر بود.

در تابستان ۱۹۷۹ رحمت بملت یکماه در لندن توقف کرد. گیسو تازه از دبیرستان فارغ التحصیل شده بود و ما برای اقامت در آمریکا عازم آن کشور بودیم. برای آخرین بار قبل از عزیمت در معیت رحمت به زیارت مرقد مطهر حضرت ولی امرالله مشرف شدیم و روز بعد انگلستان را بصوب امریکا ترک گفتیم.



۱۹۶۸، کنفرانس پالرمو باتفاق حضرات ایادی امرالله جنابان ابرالقاسم فیضی
بل هنی، ایناک اولینگا، ویلیام سیرز، ذکرانته خادم و علی اکبر فیوتن



کنفرانس تبلیغی سیسیل، ایتالیا



۱۹۷۷، کنفرانس لندن،
حمت احبای فارسی زبان را به قیام به هجرت تشویق می کند.



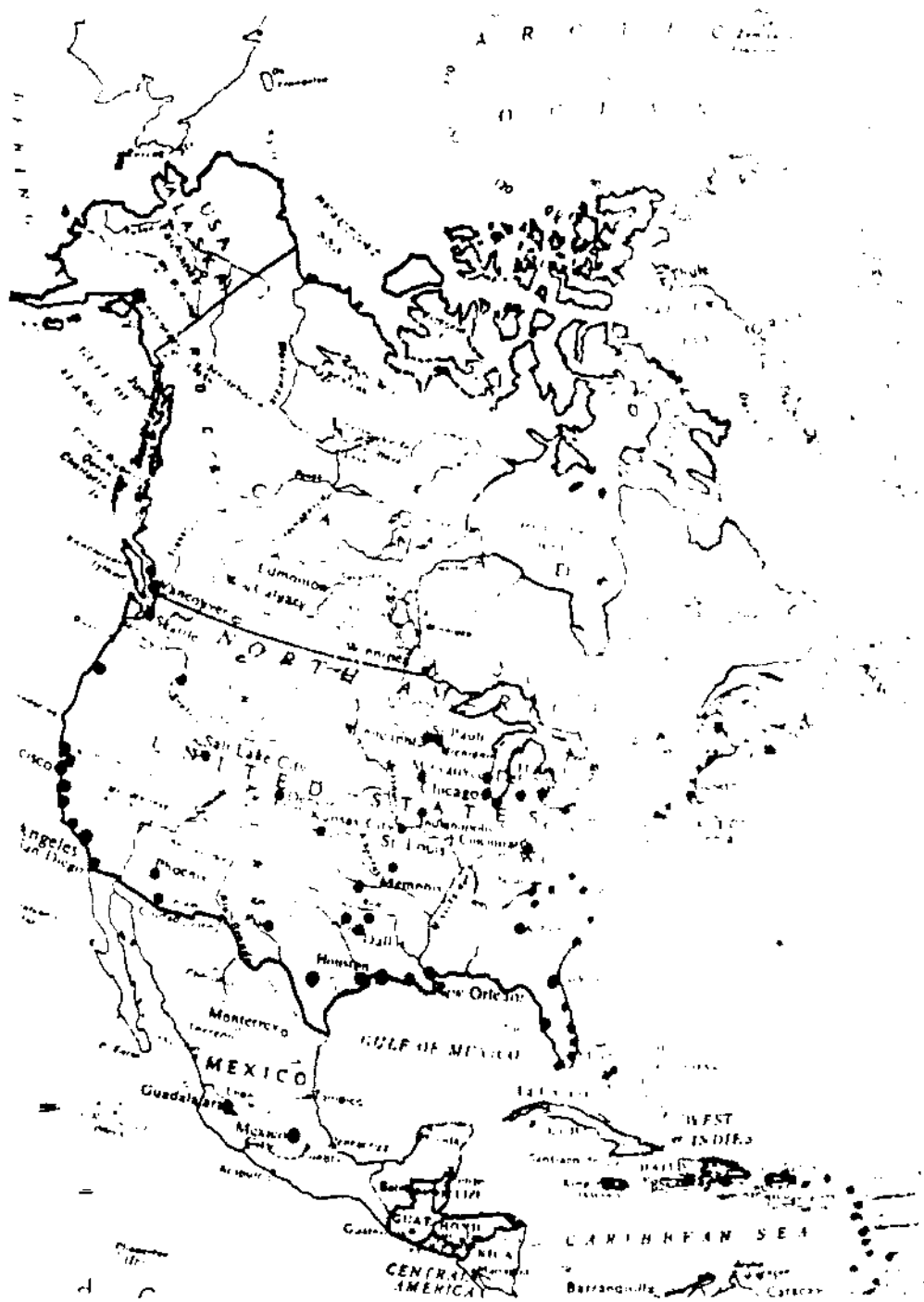
۱۹۷۷، کنفرانس لندن، دارطلبان هجرت بروی صحنه آمده اند.



۱۹۷۶، کنفرانس بین المللی پاریس
باتفاق حضرت ایدی امرالله جناب خادم و ...



۱۹۶۵، باتفاق ایدی امرالله جناب دکتر جیادی د ...



سما تحت تاثیر بلوغ روحانی اهالی امریکای شمالی قرار گرفت
 پس «دخول آماج مؤمنین» برای سایر نقاط دنیا میدانست

فصل هفتم

ایمان و ایقان - لازمه تبلیغ

رحمت بعنوان قهرمان تبلیغ جمهور در سراسر جهان معرفی شده است. بسیاری از یاران معتقد بودند که تبلیغ جمهور فقط در بین اهالی بومی کشورهای در حال توسعه امکان پذیر است در حالیکه او تعالیم حضرت بهاءالله را برای همه افراد بشری صرفنظر از نژاد، فرهنگ و سرزمین خاصی میدانست.

واقعیت آنست که اقبال افواج مؤمنین در آسیا، افریقا و امریکای جنوبی سرعت بیشتری داشته است ولی بعقیده رحمت علت این امر عدم اعتماد و اطمینان اجنای غربی نسبت به استعداد و درک ارزشهای روحانی و استقبال هموطنانشان از پیام حضرت بهاءالله بوده است. او معتقد بود که جوامع بهائی باید روش و طریق تبلیغ دسته جمعی را بیاموزند و قبل از اینکه با ممانعت و رقابت سایر جوامع مذهبی مواجه شوند اقدام نمایند و برای اثبات این نکته به خدمات بهائیان امریکائی برای هدایت افواج مقبلین اشاره مینمورد.

گرچه رحمت بمشابه سایر نقاط جهان باسفار متعدد به امریکای شمالی مبادرت ننمود، مع هذا وی محفل روحانی ملی ایالات متحده امریکا را قوی ترین، انعطاف پذیرترین، مثبت ترین و مساعدترین محفل روحانی در عالم بهائی میدانست.

یکبار پس از اینکه از مسافرت امریکای شمالی باز میگشت، یکی از اعضاء محفل روحانی ملی هندوستان که شدیداً تحت تأثیر تحصیلات عالیته اعضاء محفل ملی آن کشور واقع شده بود از وی سؤال کرد که آیا خود را در مقابل اعضاء محفل ملی آمریکا که همگی دارای عنوان دکترا هستند حقیر مشاهده نمی کند؟ رحمت با تبسم جواب داد «هرگاه در حضور آنان دچار چنین احساسی شوم بخود یادآور میشوم که منم دکتری مثل آنها هستم»، سپس توضیح داد که چگونه محفل روحانی ملی پیشنهادات و نظریات وی را صیمانه پذیرفته و با اینکه این نظریات همواره درباره تبلیغ جمهور بوده است، کمال مجاهدت و اهتمام را برای اجرای آن در کشور خود مبذول میداشتند. او اظهار میداشت که ایالات

متحدۀ امریکای شمالی با تشکیلات اداری امری بسیار قوی و احتیای علاقه مند و فداکار که از ایام حضرت مولی‌الوری با امر هجرت آشنا بوده‌اند و خود بعنوان "مهد نظم اداری بهائی" نامیده شده‌اند البته امکان آن را دارد که بعنوان محربه و مدل "ورود افواج مقبلین" برای سایر نقاط جهان درآید. بسیاری از مهاجری که در میادین تبلیغ جمهور توفیق یافته‌اند از جمله یاران امریکا و سادات بوده‌اند و بنا براین قادر خواهند بود که خدمات مشابهی را نیز در کشورهای خود بانجام رسانند.

هاوانی

اولین دیدار رحمت از هاوانی و لس‌انجلس در ماه مارچ ۱۹۶۱، در مسیر خود به امریکای جنوبی صورت گرفت که در هریک از این نقاط یک شب توقف نمود. در دفتر خاطراتش نوشته است:

احباء آمدند و دست‌های گل آوردند و بگردن من انداختند بخصوص اطفال بهائی که از دروس اخلاق آمده بودند. از چهار پنجساله تا یازده دوازده ساله و همه هریک حلقه گلی آورده بودند. بقدری مسرت بخش بود که حدّ نداشت. اطفال عزیز را بوسیدم و بونیدم و در آغوش گرفتم. چقدر روحانیت و محبت و صمیمیت خاصّ داشت بخصوص که این اطفال از مخلوط نژادهای امریکائی، ژاپنی و چینی و قهوه‌نی بودند حقیقتاً لطف خاصی داشت. از آنجا به مقام حضرت میس مارتا روت محبوب و عزیز رفتیم و همه دسته‌های گل را بر مزار مبارک آن فخر مؤمنین و مؤمنات و سرور مبلّغین و مبلّغات نهادیم و مناجات‌هایی در کمال عبودیت و صفا تلاوت شد. روی مقام ایشان نوشته بود «اولین ایادی امرالله که در ظلّ الواح مبارک و صایا مبعوث شده است».

دولت امریکا در نظر دارد که دانشگاه عظیمی در هونولولو تأسیس نماید که از ملل شرق و غرب عالم در آن تحصیل معارف کنند. شکی نیست که نجات این نقطه به‌یمن و مبارکی میس مارتا روت عزیز است.

در نوس آنجلس شب جلسه محفل عظیمی در حظیره‌القدس تشکیل گردید. تمام احباء فرداً فرداً آمده دست دادند و محبت کردند چند نفر هم از ایرانیها بودند. تا پاسی از شب بگردش رفتیم و بالای تپه‌های هالیوود شهر

را تماشا کردیم. خیلی باصفا و تمیز و قشنگ بود. پیدای حضرت عیسی (ع) را
افتادیم که وقتی فرانکفورت را از دور تماشا کردند گریه کردند و در آنجا
افسوس که این شهر با خاک یکسان خواهد شد. حالا نوس آنجلس هم در آنجا
پر زرق و برق بود ولی خدا عاقبت را بخیر کند.
معلوم نیست چرا این ملت آمریکا باید باین حد عذاب ببیند و تنبیه شود.
در هر حال این نتیجه ماده پرستی است یعنی معبود آنها که ماده است این
بلاها را سر آنها خواهد آورد.

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست.

در سال ۱۹۶۵ بار دیگر به هاوانی سفر نمود و از جزایر متعدده آن خطه دیدن
کرد. وی از اجتای فیلیپینی که در مولوکائی Mulukai اقامت داشتند و
همچنین از دهکده های مخصوص جذامیان دیدار بعمل آورد. دکتر کلود کاور
Claud Caver پزشک مرکز درمانی جذامیان حکایت میکند که:

باوجود اینکه بیماران و کارکنان محل خود میدانند که قانوناً باید از

ملاقات کنندگان فاصله بگیرند معهذا گرمی و صمیمیت دکتر مهاجر بر

خودداری آنان غلبه کرد. دکتر مهاجر رابطه ای محبت آمیز با کلیته

نفوسی که با آنها ملاقات کرد برقرار ساخت.

وقتی که یکی از اجتای مولوکائی بنام فن تمسکی Von Tempsky بعلت ابتلا.

به بیماری آب شدن ماهیچه ها Muscular Dystrophy صعود کرد یاران محل

انگشتر مخصوص متصاعدین را که رحمت هدیه کرده بود به انگشت وی کردند.

در سال ۱۹۷۱ به هاوانی مراجعت کرد و بتمام جزایر آن خطه سفر نمود و با

همه یاران در جلسات عظیمی که تشکیل شد ملاقات کرد. وی همچنین در

مدرسه تابستانه حضور یافت و با اعضاء محفل روحانی ملی هاوانی ملاقات و

مشایره نمود.

برنامه سفر دیگر وی در دسامبر ۱۹۷۵ به جزایر هاوانی برای مدت سه هفته

تنظیم شده بود ولی محفل ملی از وی درخواست کرد که در چند ماه آتیبه آنجا

در گزینش مهاجرین و تعلیم آنان و همچنین ایجاد اشتیاق در امور مرجوعه

به لجنه بین المللی اهداف نقشه کمک و مساعدت نماید و نیز از وی درخواست

نمود که برای پذیرش این مهاجرین بخصوص در کشورهای افریقا و امریکای لاتین

با آنان همکاری کند. محفل روحانی ملی مراتب را طی تلگرافی باستحضار بیت العدل اعظم الهی رساند:

دیدار ایادی امرالله دکتر مهاجر از ایالات متحده امریکا ارواح را باهترار آورد. در نتیجه ملاقاتی که در آخر هفته با محفل روحانی داشتند موافقت کردند که ما را در انجام چندین برنامه تبلیغی در چند ماه آتی معاضدت نمایند . . . ایشان درخواست ما را برای کمک به آموزش مهاجرین و همچنین تدارک پذیرش آنان در نقاطی که فتح روحانی آن نقاط جزء اهداف مهاجرتی تا رضوان آتیه منظور شده بود قبول نمودند . . . احساس مینمائیم که این جرّقه‌های تبلیغی با مساعدت ایشان قادر خواهد بود سراسر جامعه ملی ما را روشن و درخشان سازد.

بیت العدل اعظم مستقیماً تلگراف زیر را خطاب به رحمت مخابره نمودند:

با توجه به اهمّیت نقشی که جامعه بهائی امریکا در انجام اهداف نقشه بعهدہ دارد مؤکداً توجه شما را به یافتن طرق و مداومت در همکاری با آن جامعه جلب مینمائیم تا آنان را در میادین تبلیغ و هجرت تشویق و مساعدت نمائید.

رحمت با کمال مسرّت درخواست محفل روحانی ملی را اجابت کرد و موافقت خود را برای اقامت در آن ایالت تا آخر ماه اپریل اعلام داشت. محفل روحانی ملی تلگراف زیر را به او مخابره کرد:

ادامه اقامت شما در ایالات متحده امریکا بمنظور مساعدت در امر تبلیغ و مهاجرت بساحت بیت العدل اعظم معروض گردید و معهد اعلی پاسخ ذیل را ابلاغ فرمودند:

"مسرّت خود را از توجه ایادی امرالله دکتر مهاجر نسبت به کمک به برنامه‌های تبلیغی خارج کشور اعلام می‌داریم . . . دکتر مهاجر و آن محفل را به ادعیه خود مطمئن می‌سازیم . . ."

ایالات متحده امریکا

گرچه رحمت نقاط بسیاری از شمال قاره امریکا را دیدار کرد ولی فتوحات مهمی

که در اثر آن حاصل شد نتیجه اقدامات وسیع در مورد تبلیغ دسته جمعی در ایالت جنوبی آن کشور بدست آمد.

مجلس روحانی ملی آمریکا کلیه پیشنهادات او را صمیمانه پذیرفت و برای انجام آنها سریعاً اقدام کرد. مهمترین این خدمات انتخاب مهاجرین، اقدامات مربوط به تبلیغ جمهور در ایالات جنوبی و مشارکت با محافل ملیه آلاسکا و کانادا در خدمات تبلیغی در سراسر کناره اقیانوس آرام از جونو Juneau تا پورتلند بود. این طرح که بصورت برنامه سه ساله ای تنظیم گردید، از طرف رحمت به محفل روحانی ملی آلاسکا پیشنهاد شد. محفل روحانی ملی ایالات متحده ضمن نامه ای به او نگاشت که «از امکاناتی که پیشنهاد شما در مورد انجام برنامه سه ساله در سراسر ساحل اقیانوس آرام بوجود خواهد آورد شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته ایم. مشتاقانه در انتظار مشارکت شما در کنفرانس تهیه و تنظیم این طرح میباشیم» و متعاقباً آن محفل تلگراف زیر را مخابره کرد:

در پایان هفته گذشته با دکتر مهاجر ملاقات و پیشنهادات ارزنده ایشان را مورد مطالعه قرار دادیم. این پیشنهادات شامل همکاری محافل روحانیه ملیه آلاسکا، کانادا و ایالات متحده آمریکا و طرح برنامه ای سه ساله در ساحل اقیانوس آرام از جانو تا پورتلند و معطوف به اقلیت ها بخصوص سرخ پوستان میباشد. دکتر مهاجر درخواست این محفل را برای شرکت در کنفرانس طرح برنامه که محققاً خود نقش مؤثری در آن خواهد داشت پذیرفته اند.

رحمت به قسمت اعظم ایالات امریکای شمالی مسافرت کرد و در هر نقطه طرحهایی را بنیان گزارد و فعالیت هائی را آغاز نمود.

لجنة ملی تبلیغ ایالات متحده امریکای شمالی در گزارش خود می نویسد:

جزوه "طرح پیروزی" Design for Victory که حاصل نظریه ایشان برای تهیه نقشه تبلیغی بود مورد استفاده همه افراد و لجنة های تبلیغی در اولین تعطیلات آخر هفته در ماه مارچ ۱۹۷۶ واقع گردید. دکتر مهاجر با اسفار متعده به نقاط بسیار نقشه تبلیغی را توجیه نمود و درباره اهداف مندرج در آن بمشورت پرداخت و درباره توسعه و پیشرفت برنامه های تبلیغی خارج کشور سخن گفت. این برنامه تبلیغی مشترک با همکاری ایالات متحده امریکا و کشور مکزیک که در ظرفین مرز قرار دارند بانجام خواهد رسید. ایالات تگزاس، آریزونا و کالیفرنیا مسئولیت انجام آن را بعهده گرفته اند.

رحمت ناهد داشتهای رحمت، وی از دانشگاهها و مدارس بسیاری دیدن کرد و به شهرهای کوچک و بزرگ مسافرت نمود و با افراد سرشناس و مسئولین امور ملاقات و در مصاحبه‌های وسائل ارتباط جمعی شرکت کرد.

سپس به راپورت لجنة ملی تبلیغ، در شیکاگو در تعداد قابل ملاحظه‌ای از جلسات و کنفرانسها شرکت کرد که فقط لحظاتی چند در بین این جلسات فرصت استراحت برای او میسر میشد. در مدت بیش از سه ماه تقریباً به تمام ایالات امریکای شمالی سفر نمود و در هر یک از این ایالات درباره تبلیغ امرالله، تحکیم اساس روحانی جامعه، مهاجرت و سفرهای تبلیغی سخن گفت و خود نیز تحت تأثیر اشتیاق جمیع اجزاء در سراسر آن کشور قرار گرفت. رحمت اظهار میکرده:

بہائیان امریکا نفوس خوشبختی هستند زیرا امر الهی در این اقلیم از امنیت کامل برخوردار است. اکنون بهترین فرصت برای تبلیغ فراهم گشته و تنها چیزی که لازم است اقدام و قیام و توسل به قوای معنوی دعا و مناجات است. خاموش نباید نشست، بهر وسیله ممکن برای ابلاغ پیام حضرت بهاءالله و امر مبارک باید تمسک جست. اگر مستمعین خود مؤمن نشوند پیام مبارک را بسایر نفوس خواهند رساند که شاید آنان بامر بهائی اقبال کنند. باید مثبت بود و تفکر مثبت داشت. ایالات متحده امریکا آماده اقبال افواج مقبلین است و اجزاء نیز مہتای قیام و اقدام. باید در جستجوی فرصت بود، دایرة اقدامات را توسعه داد و با همه مردمان تماس حاصل نمود. بصورت مهاجر جدیدی درآئید و در محل سکونت خود یک مهاجر باشید. باید نقاط و محل‌های مستعد را یافت و مبلغین سیار را به آن نقاط گسیل داشت.

صدها هزار من ندای الهی را خواهند شنید و از آن میان هزاران نفر آنرا خواهند پذیرفت. من مطمئنم که اتفاق عظیمی بظهور خواهد رسید. اجزاء همواره باید به آینده ناظر باشند. ولی هر امری موکول به گذشت زمان است. مشکلات و معضلات بشر طی قرون و اعصار متصادی افزایش یافته لذا معالجه و بهبود آن نیز به فرصت احتیاج دارد و ممکن است که چندین نسل طول انجامد ولی بهر حال این اهل بهاء هستند که باید بار رنج و عذاب عالمیان را بدوش بکشند.

من مطمئنم که این نقطه عطفی در تاریخ امر مبارک در خطه امریکا است. بہائیان این کشور باید از تقدیر و سرنوشتی که در ترقی و تعالی امر حضرت بهاءالله بعهدہ دارند آگاهی یابند.

یاران امریکا با توجه به موقعیت موجود و رجای رحمت به قیام و فداکاری اقدام نمودند. وی آنان را مخاطب ساخت و گفت:

اکنون وقت برداشت محصول است. اقدامات مهاجرین در سراسر عالم برای فتح روحانی نقاط جدید، تشکیل محافل روحانی محلی، کانونشن‌ها و محافل روحانی ملیّه در حقیقت هدف اساسی و عظیمی را پایه ریزی نموده که آن فتح روحانی قلوب نفوس بشری است. این هدف هنوز باقی است و ما به انتهای آن رسیده‌ایم. باید تلاش کرد و به پیش رفت.

هدف زندگی ما بهائیان مهاجرت و تبلیغ است، اگر مایلید بدانید که چه چیز مقدم است، آن مهاجرت به نقاط بعیده است. هرچه دورتر بهتر و هرچه زودتر خوش‌تر. حال وقت برداشت محصول قلوب مردمان است. جمیع اقدامات یکصد ساله اجباء، از شهداء تا مؤمنین اولیه از مهاجرین تا خادمین تشکیلات، عالم را مهیای قبول امر مبارک کرده است. مردمان آماده‌اند و مستعداً اکنون این مؤمنین و مهاجرینند که باید اقدام نمایند و اثمار این خدمات را بدست آرند.

ما برای انجام همه امور خود نقشه میکشیم. چرا اینکار را برای هجرت انجام ندهیم. اولیای اطفال باید حساب پس اندازی برای مهاجرت کودکان خود باز نمایند تا بتوانند بامر هجرت قیام کنند. در این روزگار هیچکس در مولد خود رخت بسرای دیگر نمی‌برد. این مفهوم امروزه از بین رفته است باید قدم برداشت و در راه رضای حق قدم گذاشت و در طریق صواب براه افتاد.

اجتای امریک برای وصول به اهداف نقشه بدور وی حلقه زدند. هشت نفر از اعضاء محفل روحانی پامونا Pamona در ایالت کالیفرنیا بقصد هجرت رادگاه خویش را ترک گفتند. در کالیفرنیا دوهزار نفر در کنفرانس تبلیغی اجتماع نمودند و برای انجام پروژه تبلیغی هشتاد و هشتمین کنفرانس تبلیغی تصمیم به اقدام گرفتند. پروژه مخصوص دیگری در نواحی مرزی مکزیک آغاز میشد و در شهر مکزیکالی برنامه آموزش تبلیغی برپا شد. هدف از این پروژه تبلیغی نواحی مرزی تشکیل محفل روحانی محلی در شهرهای مکزیکالی و تیخوانا Tijuana در مکزیک و ال سنترو El Centro و چولارستا Chula Vista در کالیفرنیا بود. در سه ماه و اندی مسافرت رحمت در امریکای شمالی، مؤسسات بهائی مستمرا

برای مساعدت به انجام نظریات وی فعالیت نمودند. «لجنة بین المللی اهداف» چنین گزارش میدهد:

مسافرت در معیت ایشان برای بسیاری از ما مزیتی هیجان انگیز محسوب میگردد. حس بذله گوئی و شوخ طبعی ایشان دقائق تاریک و ناراحت کننده ما را روشنایی میبخشید و در وقایع غیرمنتظره خنده از لبان ما دور نمیشد. ایشان نقاط ضعف همراهان و حتی شخص خود را ظاهر مینمود و با ما به شوخی و مزاح میپرداخت. کسانی از ما را که در خدمت جامعه بودیم تشویق مینمود و یادآوری میکرد که ما قول و قرار خود را برای ابلاغ امر حضرت بهاءالله به جمیع من علی الارض با اعزام دیگران بجای خودمان عملی کرده ایم. این قول و پیمان در مواقعی که نتیجه اقدامات می توانست مایوس کننده باشد مسرتی قلبی بما ارزانی میداشت.

پروژه تبلیغی نواحی جنوبی موفقیت آمیزترین و مهمترین وقایع در این ماهها محسوب میگردد. رحمت در کنفرانس منعقد در مؤسسه لونی گریگوری در کارولینای جنوبی شرکت کرد و به تمام ایالات جنوبی برای انجام پروژه های تبلیغی سرکشی نمود. برنامه ای برای انجام پروژه های مربوط به کارولینای جنوبی، کارولینای شمالی، آلاباما، فلوریدا، اکلاهما، تگزاس، مریلند، ویرجینیا و جرجیا تهیه نمود. هدف از این برنامه ها وصول به همه افراد جامعه و استفاده از بیوت تبلیغی بعنوان پایه و اساس مجاهدات تبلیغی بود. پس از دیدار از دهکده مخصوص سرخپوستان "چروکی" به دوازده نقطه از شهرهای جنوبی مسافرت نمود، با لجنه های مختلف همکاری کرد، به ملاقات اجباء رفت و در مجاهدات تبلیغی و جلسات بیوت تبلیغ شرکت نمود.

ایالات جنوبی امریکا از محبت الهی مشتعل گردیده بود و نبوت حضرت عبدالنبا، تحقق یافت که میفرمایند:

وظیفه ایادی امرالله نشر نجات الله و تربیت نفوس و تعلیم و تحسین اخلاق مردم و تقدیس و تزیه در جمیع شئون است. از اطوار و احوال و کردار و رفتار باید تقوای الهی ظاهر و آشکار باشد. (۱)

احمد امیری جنوب امریکا در شماره اپریل ۱۹۷۶ گزارش میدهد:

سجاد مصطفی جدید که دو خانواده مؤمن بین آنها بودند در کارولینای جنوبی

بخاطر مجهودات تبلیغی که در اثر دیدار ایادی امرالله دکتر مهاجر در ماه ژانویه تشدید یافته بود بجمع اهل بهاء پیوستند.

ترودی وایت Trudy White که در معیت رحمت مسافرت کرده است اظهار میدارد:

دکتر مهاجر را با اتومبیل به جلسات متعددی بردم. در یک ناحیه روستائی چون محوطه داخل منازل وسعت کافی نداشت جلسه ای در خارج خانه یکی از اجباء منعقد گردید. گرچه این محوطه نسبتاً تمیز بود ولی بعلت وجود تعدادی مرغ و خوک پشه فراوانی بچشم میخورد. دکتر مهاجر کت خود را از تن بیرون آورد و با وجودی که پیراهن بسیار تمیز و سفیدی در بر داشت بجمع آوری چوب و شاخه درخت پرداخت و آتشی روشن کرد که در نتیجه پس از مدت کوتاهی پشه ها ناپدید شدند. وی سپس خطاب به حاضرین سخنانی ایراد نمود و به سؤالات حضار پاسخ گفت، شرکت کنندگان در این محفل با مسرت خاطر جلسه را ترک گفتند و پشه ها نیز تا آخر وقت مراجعت نکردند.

یکی از اجباء که منتها از بیماری رنج میبرد میزبانی جلسه را بعهدہ گرفته بود. وی آوازی ملیح و گرم داشت و اغلب آهنگهای مذهبی مسیحی میخواند. بعضی دوستان بوی تذکر داده بردند اکنون که به دیانت بهائی مؤمن شده است دیگر نباید آهنگ مذهبی سایر ادیان را بخواند. گرچه او از این مسئله غمگین بود ولی آنرا پذیرفته و اطاعت میکرد. وقتی که دکتر مهاجر از این مطلب مطلع شد از او خواست که آوازی بخواند. ولی خانم مزبور قبول نمی کرد بالاخره دکتر مهاجر وی را متقاعد ساخت که خواندن آهنگ های مذهبی بلامانع است و او نیز در حالی که دکتر مهاجر با او زمزمه و همراهی میکرد آواز مذهبی Amazing Grace را خواند. این خانم بعداً به دکتر مهاجر قول داد که بخواندن آوازهای مذهبی ادامه دهد. دکتر مهاجر به یکی از یاران حاضر در جلسه توصیه نمود که این خانم را در فعالیت های تبلیغی شرکت دهند تا برای مردم آوازهای مذهبی را با صدای خوش خود بخواند.

همه اجبای محل برای استماع سخنان دکتر مهاجر در مؤسسه آموزشی لونی گریگوری اجتماع نموده بودند. قبل از آنکه ایشان را به حضار معرفی کنم

به من اظهار داشتند که این اجتناب مانند اصحاب اولیة امر و مثل پدر بزرگ خود ایشانند با اینکه اطلاعات عمیقی درباره امر ندارند ولی روحاً به معرفت الهی فائز گردیده‌اند.

این جلسه بسیار جالب برگزار شد. مسرت خاطر دکتر مهاجر از ورای دیدگان او و تبسمی که بر لب داشت بخوبی دیده میشد. یکروز برای ملاقات اجتنابی سرخ‌پوست "چروکی" به دهکده مخصوص آنان در کارولینای شمالی رفتیم. او با کمال راحتی کفشهای خود را از پا درآورد و روی زمین نشست و برای آنان به تعریف داستان پرداخته دکتر مهاجر نسبت به سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان علاقه ای خاص داشت و آنها نیز متقابلاً ایشان را دوست میداشتند و از ابراز احساسات محبت آمیز خودداری نمی کردند.

دکتر مهاجر همه فکر و ذکر خود را تنها در امر تبلیغ محصور نموده بود. عشق و محبت ایشان نسبت به کلیة افراد بشر فراموش شدنی نیست. محبت و عشق بدون قید و شرط درسی بود که از ایشان آموختم یعنی مردم را همانطور که هستند باید پذیرفت و دوست داشت. ایشان بمن توصیه کردند که خیرخواه همه مردم بشر باشم و نیروی خود را وقف خدمت آنان سازم و به امدادات و تأییدات حضرت بهاءالله در وقت نیاز مطمئن باشم.

در یکی از اسفار که با اتومبیل به سمت ناحیه مسکونی سیاهان میرفتیم اظهار داشتند که باید به تبلیغ و هدایت همه مردم، چه آنها که در مهمتایی خانه خودشان نشسته اند و چه کسانی که بدنبال کسب و کار میدوند، اقدام نمود. همگان ترا باید تبلیغ نمود زیرا همگی مستحق استماع پیام حضرت بهاءالله هستند. همواره از خود سؤال میکنم که اگر ما به توصیه‌های ایشان عمل میکردیم امروز چه وضعی داشتیم؟

حاجه ژانت روینشتاین Janet Rubenstein حکایت میکند

دکتر مهاجر، مسافرت مرا بعنوان منشی لجنة بین‌المللی اهداف بسیار مهم می‌شمرد تا بتوانم در اعزام مهاجرین و یافتن مبلغین سیار اهتمام بعمل آورم. وی از همسرم سؤال کرد که آیا نسبت به مسافرتها من اعتراضی دارد و چون جواب شنید که همسرم هرگز به این امر معترض نبوده است و از خدمات امری من ممانعت نکرده است، نگاهی بمن کرد و نظر خود مرا خواستار نشد. واکنش من آن بود که علاوه بر همسر

دختری دوازده ساله نیز دارم. دکتر مهاجر اظهار داشت که خود وی نیز چنین وضعی دارد. طلق توصیه او به مسافرت اقدام کردم و دقیقه ای نیز از این کار پشیمان نیستم. همسر و دخترم روزگار را بخوبی گذراندند و من نیز خاطره بسیار ارزنده ای اندوختم.

پس از پایان مسافرت رحمت در ایالات جنوبی امریکا، محفل روحانی ملی نامه زیر را برای وی ارسال داشت:

از موقعیت ممتازی که با آمدن خود به امریکا بما ارزانی داشتید فوق العاده متشکریم. طرح های متعدده تبلیغی که تهیه گردیده هم اکنون یاران امریکا را در تحصیل هر هدفی که بعهده آنان گذاشته شده موفق خواهد نمود. بعضی از این نقشه ها در دست اجرا است و بقیه، از جمله برنامه تبلیغ جنوب در شرف اقدام می باشد. حضور شما در میان ما و کمک و معاضدت که در کمال خلوص نیت به انجام برنامه های داخلی بنحوی که طرح ریزی شده ارائه داشتید بدون شک به تقدیم نیروی بالقوه یاران سراسر کشور برای اقدام به امر تبلیغ و کسب پیروزیهای روحانی مساعدت فراوانی نمود بطوریکه موجب رضایت خاطر معهد اعلی را فراهم کرد.

هنگام ضبط نوار تلویزیونی در مشرق الاذکار ولیمت در اوائل ژانویه ۱۹۷۶ از وی سؤال شد که خود را به چه نحو برای تبلیغ امرالله آماده سازیم، او پاسخ داد:

آمادگی برای تبلیغ با آموزش خود ما باید توأماً انجام یابد. وقتی که میخواهیم شنا کردن را به کسی بیاموزیم خود ما نیز در آب فرورفته و شنا میکنیم و بدین ترتیب تبحر بیشتری پیدا میکنیم. مصدقین تازه بهائی نیز باید خود به نشر نفعات الله اقدام نمایند زیرا در ضمن تبلیغ بر معلومات خویش می افزایند و در نتیجه مبلّغین ماهرتری میشوند و همچنین کیفیت و کمالات انسانی خود را اعتلاء بخشیده و در درک و فهم دوستان موفق تر خواهند شد.

عابترین هدف هر تشکیلی تبلیغ امرالله است. ضیانت نوزده روزه موقعیتی است که هریک از یاران میتوانند با ارائه پیشنهادات و نظریات خودشان در وقت مشورت به تهیه طرح های امری کمک و معاضدت نمایند . . . البته طرح های درازمدت به کوتاه مدت آن ترجیح و برتری دارد.

وقتی که در تبلیغ جمهور تمام افراد یک خانواده را در ظل امر الهی هدایت

میکنیم، در حقیقت بفتح نقطه‌ای موفق شده‌ایم لذا ارجح آنست که تبلیغ خانواده‌ها را مقدم بشماریم. چنانچه در محلی مادر بزرگها سرپرست خانواده محسوب میگردند، تبلیغ آنان باعث هدایت بقیه افراد خانواده خواهد شد ولی اگر در این نقاط فرزندان آنان را تبلیغ کنیم ولی ایمان آنها مورد موافقت مادر بزرگ قرار نگیرد متدرجاً از امر دور میشوند. کانون خانواده اساس هر اجتماعی است پس باید سراج عرفان را در قلب کلیه افراد خانواده برافروزیم.

در مقابل سؤال راجع به اهمیت دعا و مناجات برای موفقیت در نشر نفعات الهی افزود:

البته توسل به دعا بسیار مهم است ولی متعاقب آن عمل و اقدام لازم و ضروری است، باید دعا کنیم که در خدماتمان صادق باشیم و سپس بخدمت پردازیم. تأییدات الهیه مابین زمین و آسمان در انتظارند تا بر نفوسی که بخدمت امرالله قائلند بیارند و آنان را مؤید دارند. در هر برهه‌ای از زندگی میتوان با ارائه خدمتی به آستان الهی جلب عنایات حق را فراهم نمود.

از وی سؤال شد که چگونه میتوان امر الهی را به جمیع طبقات و سطوح اجتماع ابلاغ نمود؟ جواب داد:

این مسئله در حقیقت دو جنبه دارد. در وهله اول وظیفه، ابلاغ پیام حضرت بهاءالله به کلیه طبقات اجتماع است ولی اینکار الزاماً قبول و تصدیق آنان را تضمین نمی‌کند. ادیان گذشته در اوائل در میان طبقات پائین اجتماع رسوخ کردند. این مؤمنین اولیه در دیار غربت متشتت گردیدند و فرزندان و نسل‌های بعدی آنان در میادین خدمت متبحر شدند و رهبری جامعه را بدست گرفتند. من کلمه الهی را بهمه کس ابلاغ میکنم و میدانم کدامیک اقبال میکنند. ولی حضرت بهاءالله از بین آنان که امر مبارک را قبول نموده‌اند نفوسی را مبعوث خواهد فرمود که اساس جامعه آتیه را دگرگون خواهند ساخت.

رحمت دربارة نفوسی که به ردای ایمان فائز میگردند اظهار داشت:

بمحض اینکه شخصی خود را بهائی اعلام داشت، این کلمه آنچنان تأثیری در وی مینماید که تغییر کلی در زندگی او شروع میگردد. وقتی جمعیتی را

مخاطب قرار می‌دهیم در لحظه‌ای که نام مبارک حضرت بهاءالله را بزبان می‌آوریم در حقیقت به تغییر آن نفوس کمک کرده‌ایم و آنان را مجذوب پیام الهی ساخته‌ایم.

وی اهمیت ایجاد "حسن بصیرت و آگاهی برای قیام به هجرت" را به یاران امریکا متذکر شد و اظهار داشت:

باید به موفقیت قطعی خود در امر هجرت مطمئن باشیم و از هم‌اکنون به طرح نقشه‌هایی بپردازیم که اگر بالفرض در سال جاری قیام به هجرت میسر نباشد، امکانات آن را برای سال آتی فراهم کند ولی بهرحال باید برای اینکار نقشه‌ای داشت و به امید واهی آنکه شاید خود بخود و بنحو غیرمعلومی انجام پذیرد در انتظار ننایم. ضرورتی ندارد که امر تبلیغ را بخاطر کسب معلومات و اطلاعات بیشتر به تعویق اندازیم. چه بسا معلومات اضافی موضوع تبلیغ را پیچیده و بفرنج می‌سازد. باید بطور مستقیم، ساده و صریح به مستمعین کمک و معاضدت نماییم تا اصول حقیقت را بیاموزند و چنانچه آنان جزء ادبا و دانشمندان محسوب گردند آثار الهیه را در اختیارشان بگذاریم. آشنائی به آداب و رسوم رایج در ناحیه‌ای که در آن به تبلیغ می‌پردازیم بسیار مهم و ضروری است و چنانچه در قیام به خدمت امر حضرت بهاءالله واقعاً صمیمی و جنتی باشیم این آشنائی بزودی امکان‌پذیر است. اگر ما در خدماتمان خلوص نیت و فروتنی داشته باشیم، در وصول و انجام همه اهدافمان پیروز خواهیم شد.

رحمت ممالک متحده امریکا را در حالی که از موفقیت اجتهای آن سامان در قیام به خدمت و انجام وظائف محوله به آنان بسیار خوشنود بود ترک گفت. در معروضه مورخ ۱۲ مارچ ۱۹۷۶ که از شیکاگو به ساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم داشت مینویسد:

در ملت اقامت در امریکا، مشاورات وسیعی درباره تبلیغ امرالله، فتح روحانی نقاط جدید، اعلان عمومی امر الهی و ورود افواج مقبلین، با مؤسسات مربوطه در ایالات مختلفه و محافل روحانی محلّیه انجام گرفت. امید است که نتیجه کلیه این مشاورات پس از تصویب محفل روحانی ملی در انجمن شور روحانی مطرح گردد تا نمایندگان انجمن که اغلب عضو لجنة

تبلیغ منطقه‌ای و یا محافل روحانی محلی هستند بتوانند مشاوره و مطالعه بیشتری درباره آن معمول دارند تا انشاءالله شاهد طلوع سال جدید پرشمی مقارن با وقایع مهتمه بین‌المللی باشیم.

رحمت ارتباط خود را با محفل روحانی ملی امریکا ادامه داد و اموری را که در مشاورات با محفل روحانی ملی مورد موافقت قرار گرفته بود تعقیب نمود. محفل روحانی ملی نیز با ارسال اطلاعات مربوط به اقدامات و موفقیت‌هایی که در اثر انجام پیشنهادات وی حاصل گردیده بود او را در جریان امور قرار میداد. تلگراف زیر که از طرف محفل روحانی ملی زمانی که در هلسنکی اقامت داشت در تاریخ جولای ۱۹۷۷ مخابره گردیده شاهد و گواه این همکاری است:

عطف به مذاکرات، گرفتن داوطلب برای مسافرت‌های تبلیغی به اروپا در جریان است. بیست و هفت نفر از یاران تعهد نموده‌اند که برای مدتی در بین ماههای جولای و اکتبر به این امر قیام نمایند. بعضی از این داوطلبان به کشورهای متعددی عزیمت خواهند نمود.

کانادا

رحمت توانست در موقعیت‌های متعددی از کشور کانادا دیدار نماید. در سال ۱۹۶۵ جنبش و حرکت عظیمی در انجام اهداف نقشه نه‌ساله معهد اعلی و بخصوص در افزایش تعداد نقاط امریه در آن کشور ایجاد نمود. مجله اخبار امری کانادا راجع به دیدار او در سال ۱۹۷۶ چنین مینگارد:

دکتر مهاجر آنچنان با هیجان و زیبایی از طرح‌های ساختمان مقر پیت‌اندل اعظم الهی سخن گفتند که بسیاری از یاران مشتاق تقدیم تبرعات به صندوق مخصوص ساختمان مزبور گردیدند. ایشان همچنین از نیاز به نشر نفحات‌الله در بین سرخ‌پوستان ساکن در بریتیش کلمبیا شمه‌ای بیان داشتند که مورد توجه مشتاقانه یاران نواحی ونکوور که در نزدیکی سی ناحیه مخصوص سرخ‌پوستان قرار دارد گردید.

ایادی امرالله دکتر مهاجر در جلسه‌ای که در هتل هالیدی این Holiday Inn تورنتو در تاریخ ۱۶ ژانویه منعقد گردید حضور یافتند و با فصاحت و بلاغت اجباء را از ضرورت درک و شناخت زمان و موقعیت قابل توجهی که

با آن روبرو هستند آگاه گردانیدند. ایشان همچنین از لزوم قطعی تبلیغ در محل خود بمنظور تأمین مهاجرین بالقوة کانادائی برای خدمت در سایر نقاط جهان سخن گفتند و اظهار داشتند که بنا بر استنباط شخصی ایشان از مذهب تاریخ معاصر بسیاری از جوامع بهائی مستعد برداشت محصول و استفاده از شمر بذرافشائی مهاجرین اولیه می باشند. ایشان با حرارت بسیار به پارانی که در حال حاضر به طرح نقشه برای هجرت به ماوراء بحار مشغولند توصیه نمودند که هرچه زودتر بمحل های مهاجرتی مورد نظر عزیمت نمایند و به آنان قول دادند که بزودی در قاره آفریقا و امریکای جنوبی شاهد پدیده جدید "یدخلون فی دین الله افواجا" خواهند بود و به بیان دیگر مهاجرین امروز برداشت کنندگان محصول خدمات گذشتگانند و باید در انتظار اقبال جمع غفیری از مؤمنین به شریعة الهی باشند.

در رینی پگ Winnipeg دکتر مهاجر در ۲۲ ژانویه، خطاب به تود نفر از یاران که در هتل نورت استار North Star Inn گرد آمده بودند درباره تبلیغ سرخ پوستان صحبت کردند و از آنان بعنوان ذخیره قابل توجه یاد نمودند. اظهار داشتند که بدو باید سرخ پوستان سالند را، حتی اگر هیچوقت از مشروب خواری دست برندارند، تبلیغ نمود زیرا آنان لامحاله امر بهائی را به خانواده خود ابلاغ خواهند نمود و در صورتی که اجتناء در تعلیم و تربیت و تزئین معلومات افراد خانواده آنان مداومت نمایند آنها بیشتر در مسائل امری عمیق خواهند شد.

باید پیام حضرت بهاء الله را مستقیم و صریح بزبانی سهل و آسان برای سرخ پوستان توضیح داد. هرگز نباید به آنان گفته شود که برای تبلیغ به آن محل عزیمت نموده اید زیرا آنان از مراجعه گروه های گوناگون خسته شده و بستوه آمده اند. به آنها بگویند که میخواهید پیامی به آنها برسانید و سپس محل را ترک کنید. دکتر مهاجر همچنین از اتاوا، منترال و کبک سیتی دیدن نمودند و در ۱۷ فوریه عازم یوکان Yukon شدند.

عکس العمل اجتناء کانادائی به پیشنهادات رحمت صادقانه بود. بسیاری برای عزیمت به اهداف مهاجرتی قیام نمودند. محفل ملی کانادا در نامه خود بتاريخ فوریه ۱۹۷۶ مینویسد که اخبار واصله از نواحی شرقی کانادا و رینی پگ درباره مسافرت وی به آن نواحی سرشار از خرسندی، هیجان و تهیه طرح خدمات در حال

حاضر و در آتیه ایام است و اضافه میکند که :
 تشکرات فراوان خود را برای تشجیع و ترغیب یاران بخدمت امر مبارک
 تقدیم داشته و در انتظار دیدار مجدد شما در سیاتل هستیم.

آخرین دیدار

آخرین دیدار رحمت از امریکای شمالی در سال ۱۹۷۹ صورت گرفت. دختر ما،
 گیسو، در دانشگاه هاروارد پذیرفته شده بود و چون رحمت برنامه‌ای دوساله برای
 سفر به امریکای لاتین در پیش داشت تصمیم گرفتیم به ایالات متحده امریکای
 شمالی نقل مکان کنیم و در تعقیب این تصمیم در ماه آگست ۱۹۷۹ به ایالت
 ماساچوست وارد گشتیم.

در این ایام رحمت طرح خود را درباره تشکیل بیروت تبلیغی بطور مداوم بمدت
 نوزده تا بیست و یک روز در امریکا ارائه داد و این طرح را در نیوتن ماساچوست
 پیاده کرد و خود در همه جلسات نوزده گانه بیت تبلیغ شرکت نمود. نتیجه اینکار
 اقبال و تصدیق بیش از سی نفر نفوس به امر الهی بود.

پس از سی روز اقامت در شهر بوستون، رحمت به قصد دیدار از جزایر کارائیب و
 امریکای لاتین ما را ترک گفت. وی در این مدت با محفل روحانی ملاقات کرد
 و در کنفرانس‌های متعدد شرکت نمود و سپس آماده حرکت و سفر و شرکت در
 فعالیت‌ها و خدمات دیگری شد که او را به ایالات متحده دیگر رهنمون میگردید.
 در یادداشتهای او بعضی از جزئیات این اسفار کوتاه مدت وی دیده میشود:

روز ۱۲ سپتامبر ۱۹۷۹ مسافرت خود را از نیوتن Newton بطرف شهرهای
 شرق امریکا شروع نموده‌ام. انشاءالله تا جزائر کارائیب و سپس بامریکای
 مرکزی و جنوبی ادامه خواهم داد.

شب اول به فیلادلفیا آمدم و از آنجا با بیل برجیس از اجنای امریکا بطرف
 شهر ویلمینگتون آمدم و در منزل یکی از اجنای منور نمودم و شب با
 جمعی که از اطراف آمده بودند صحبت بخصوص راجع بتبلیغ امرالله نمودیم
 که کارهای تبلیغی خود را منظم نمایند و راجع به جلسات تبلیغی نوزده روزه
 یا بیست و یک روزه مذاکره شد. امروز ۱۳ سپتامبر صبح زود با لجنة
 ناحیه‌ای تبلیغ ملاقات خواهم نمود و راجع به تعیین مسئولین در شهرها
 صحبت خواهم کرد. ترکل بحق.

امروز ۱۳ سپتامبر هفت و نیم صبح با سه نفر اعضای لجنه مشورت نمودم اولاً دو جلسه تبلیغ ممتد بیست و یک روزه در دو محفل روحانی داشته باشند. محافل روحانی کمی مشورت نموده‌اند که در این هفته نتیجه خواهد رسید. ثانیاً نشه مخصوص برای داور که پایتخت ایالت است درست کنند با اعزام مهاجرین ایرانی از واشنگتن. همچنین با دو مجاهد تبلیغی یکی بیست اکتبر تا دوازده نوامبر و یکی دسامبر= ژانویه، هریک سه هفته، اطاقی در YMCA اجاره کنند و بترتیب برای تبلیغ بروند شاید امسال محفل روحانی داور تشکیل شود. نشه سوم آنکه صد فامیل بوسیله یک نشه شش ماهه در جنوب ایالت نزدیک سالزبوری تبلیغ نمایند که سه هزار دلار بودجه آن خواهد بود و هزار دلار لجنه ناحیه‌ای خواهد داد. دو هزار دلار محافل محلیه و جمعیت‌ها و افراد کمک خواهند نمود و دو نفر مبلغ دائمی برای شش ماه از کارولینای جنوبی خواهند آورد که کمک و مساعدت نمایند. این نشه از ۲۰ اکتبر تا ۲۱ آوریل بطور دائم ادامه خواهد داشت و همچنین دو نفر مدیر برای آن و برای پروژه‌های دیگر معین خواهند نمود.

امروز ساعت یازده و نیم با اتوبوس بطرف سالزبوری خواهم رفت. ساعت دو بعد از ظهر رسیدم. شب جلسه بسیار خوبی تشکیل بود جمعی از احتیای نازنین از ویرجینیا آمده بودند با اطفال شیرین کوچک و بزرگ که بینهایت بزیبائی جلسه میافزود. شب راجع به لطافت و صفای اطفال و تربیت ایشان و همچنین تبلیغ امرالله صحبت شد. دو نفر مبتدی حاضر بودند و سؤالات نمودند و مسرور بودند. انشاءالله تصدیق ایشان طول زیاد نخواهد کشید. احتیای جورجیا تصمیم گرفته‌اند که تبلیغ سریع وسیع همگانی را بوسیله جلسات تبلیغی شروع کنند.

۱۴ سپتامبر: با روزنامه‌نگاری مصاحبه شد که مقاله‌ای درج نماید. بسیار زن فهمیده واردی بود. شاید خود برای تحقیق بیاید. سپس به واشنگتن حرکت کردم و در فرودگاه ثریا خانم فروتن و گیتی اجتماعی و دیگران حاضر بودند و بمنزل ایشان آمدم و شب در جلسه محفل روحانی واشنگتن شرکت کردم. راجع به دوبرابر کردن تعداد احتیاء صحبت شد و در همان منزل قرار شد که از ۲۷ سپتامبر منزل خود را بیست و یک روز برای جلسات تبلیغی باز کنند و سپس در دانشگاه و منازل دیگر. شب جلسه عظیمی بود. احتیاء در نهایت انجذاب از همه طرف آمده بودند. اغلب امریکانیها و صحبت بسیار شد و

راجع بجلسات تبلیغی ممتد مشورت گردید و قریب بیست نفر حاضر شدند خانه های خود را برای اینکار حاضر کنند. همه از اطراف بودند و جلسه در کمال روحانیت بود. عصر در منزل و شب در جلسه دانشجویان صحبت شد و قرار شد نقشه ای تنظیم کنند.

۱۶ سپتامبر: با کلوب دانشگاه واشنگتن مذاکره و مشورت خواهم داشت. در لجنة ناحیه ای تبلیغ مذاکره شد که نقشه ای برای تبلیغ صد خانواده تنظیم کنند و ایشان ناحیه فردریک را انتخاب کردند که قبلاً نیز انتخاب شده بود که حصر قوی نمایند و جلسات تبلیغی مختلف برپا نمایند. لجنة بسیار موافق خوبی بود و شاید دو نفر تمام وقت برای این منطقه معین نمایند.

۱۷ سپتامبر: در ریچموند در منزل آقا و خانم چرنیوسکی بودم که از مهاجرین کورتاریکا هستند جلسه بسیار خوبی بود از اطراف آمده بودند و قرار شد چند بیت تبلیغی تشکیل دهند.

— جین چرنیوسکی Jan Czerniejewsky بیاد می آورد که رست در این دیدار بسیار خوشحال می نمود و در موقع صرف غذا لبخند از لبش دور نمی شد و شوخی میکرد. چنان بنظر میرسید که اخبار ویژه مسرت انگیزی دریافت کرده است. خاطره ای که بیشتر فکر جین را مشغول داشته مربوط به دختری بود که اخیراً بفرزندی قبول کرده بودند:

او بسیار زیبا ولی رفتار با وی بسیار مشکل بود و ما برای او خیلی نگران بودیم. یکروز صبح زود صدای تلاوت مناجات از اطاق غذاخوری بگوشان رسید. وقتی به آنجا رفتیم دیدیم دکتر مهاجر دخترمان آندریا را روی زانوی خود نشانده و برایش مناجات میخواند. هرگز قادر به تشریح احساسات خود از مشاهده آن منظره نیستم و بیاد آن لحظات اشک شادی بچشم میرساند. او برخلاف عادت همیشگی ساکت و آرام نشسته و همه حواس خود را در دکتر مهاجر و آهنگ صدای وی متمرکز ساخته بود. هنوز نیز احساس می کنم که وی از عالم ملکوت به آندریا متوجه است و باو کمک میرساند.

یادداشتهای رحمت چنین ادامه دارد:

۱۸ سپتامبر: صبح زود به رالی Raliegh آمدم خانم و آقای راسخ بفرودگاه آمده بودند و با اتفاق بشهر آمدم. لجنة تبلیغ ناحیه ای را شب دیدم و قرار

شد یک ماشین و دو نفر مبلغ سیار ۱۵۰۰ دلار جمع آوری نمایند. همه درست شد. یکی از اجتهاء یک ماشین تقبل نمود و دیگری ۱۵۰۰ دلار داد. پنج جلسه تبلیغی مداوم تشکیل خواهد شد.

تمام اهداف عملی خواهد شد و بعون و عنایت جمالمبارک جلسه بسیار که نظیر و روحانی و پرمفعتی بود.

حیر صعود حباب الینگا بمن رسید از شلّت حزن قالب تهی کردم ولی فکر میکنم که روح پاک او در ملاء اعلی است و در نهایت سرور است از زحمات دنیا فارغ شد و باسم مبارک او هزاران هزار بامر مبارک اقبال خواهند نمود. این نقشه تبلیغی دیشب را باسم مقتس او شروع نمودیم که در شمال کارولینا دوباره تبلیغ سیاه پوستان شروع شود. در تمام امریکا بخصوص در ایالات جنوبی تبلیغ سیاه پوستان انشاء الله باید رونق جدید گیرد و بیش از پیش تبلیغ شوند.

در منزل جناب دکتر راسخ و منور خانم بسیار خوش گذشت و نهایت محبت کردند و از همه جهت آسایش کامل بود. (سرکار منور خانم راسخ دختر خاله دکتر مهاجر هستند)

۱۹ سپتامبر: در شهر گرینزبورو Greensboro با بعضی از اجتهاء صحبت نمودم. عصر با لجنه ملاقات داشتم و شب در دانشگاه جلسه خوبی برپا بود. قریب پنجاه نفر از اطراف آمده بودند. چند نفر از اجتهاء در کمال صفا و روحانیت تصمیماتی برای تبلیغ گرفتند. از جمله چون مبلغین تمام وقت نداشتند تصمیم گرفتند که در نواحی تبلیغی شهرهایی که مهاجرین تازه و اجتهای قدیمی سیاه پوست دارند سه هفته در یک شهر حصر انکار نمایند که خود راه جدیدی برای تشویق و تبلیغ و تقویت کسانی است که امر مبارک را در تبلیغ عمومی قبول کرده اند.

از گرینزبورو به شارلوت آمدم و بعد از ظهر با لجنه تبلیغ ناحیه ای ملاقات کردم. نقشه ای برای این منطقه در نظر دارند که برای شش هزار سرخ پوستان چروکی و چهارصد نفر بهانی که اکثراً سیاه پوست هستند نقشه های منظم برای هر سه طبقه (سرخ پوستان، سیاه پوستان، و سفیدپوستان) طرح کنند.

۲۰ سپتامبر: کولومبیا، کارولینای جنوبی. با لجنه تبلیغ ناحیه ای راجع به ازدیاد اجتهاء مشورت مینمائیم:

۱. کارولینای جنوبی یکی از ایالات تبلیغی انتخاب شود (محفّل امریکا

- چند ایالت را برای تبلیغ عمومی انتخاب نموده بودند)
- ۲ . تعداد اجتهاء دوبرابر شود
 - ۳ . لجنة تبلیغ برای تاسیس نود و پنج کلاس درس اخلاق تشکیل شود
 - ۴ . سه اتومبیل وانت برای تبلیغ در بیست و یک شهر خریداری شود
 - ۵ . تماس با تمام طبقات مختلف جامعه
 - ۶ . دو نفر مسئول بیست و یک جلسه تبلیغی در شهرها بشوند.
- جلسه خوبی در کلمبیا تشکیل شد و جمع کثیری از اجتهاء بودند راجع بتبلیغ عمومی و مراعات بومیها و تبلیغ و تقویت آنها و امتحانات الهی که برای هر جامعه و هر فردی موجود است صحبت شد و هفده شهر تقبل نمودند که جلسات ممتد تبلیغی داشته باشند و آخر جلسه قریب یکساعت دعا و مناجات خوانده شد و همه چیز در کمال روح و ریحان بود.
- ۲۱ سپتامبر: شب در سالن مخصوص جلسات تبلیغی جمعی از اجتهاء و مبلغین تمام وقت حضور داشتند و راجع به تبلیغ جمهور و آثار حضرت ربّاعلی و جمالبارک برای آنها بسیار گفتگو شد که هرکس نقشه نی طرح و تنظیم و تبلیغ نمایند. قرار شد در ده شهر مجاور تبلیغ عمومی را توأم با تقویت شروع نمایند و همچنین از یکی از شهرها خبر آمد که هم اکنون شروع کرده اند.
- در ایالت کارولینای جنوبی هفت هزار و پانصد بهانی موجود است دوبرابر کردن آنها کار سختی نخواهد بود. حتی تبلیغ صد هزار نفر سیاهپوستان در امریکا کار مشکلی نخواهد بود. کارها باید منظم و متسلسل و دائمی گردد و از صورت کار صرفت بیرون آید سیاهپوستان امریکا حتی از سیاهپوستان در خود افریقا مستعدترند. تأیید جمالبارک لازم است که شور و نشور جدیدی در تبلیغ امریکا پیدا شود و هزاران هزار در سنت کم وارد امریکه کردند. حتی میشود بهترین مبلغین را از جنوب شرقی آسیا و هندوستان و بلییین چند نفر برای تبلیغ جمهور با امریکا دعوت نمود و اینها کاملاً سلی است. یاها، الانبی.
- ۲۲ سپتامبر: در مؤسسه تبلیغی گریگوری این یادداشتها را تکمیل میکند شاید محفل ملی دوبرابر کردن سیاهپوستان ایالات جنوبی را بعنوان اهداف نقشه هفت ساله بخصوص در دو سال اول قبول نمایند اگر چنین شود در تمام ایالات شور و حرارت تازه ای خواهد شد. تبلیغ در امریکا فقط ایقان لازم

دارد. رسائل از جمیع جهات حاضر و مهیاست. ظهر در منزل یکی از اجناب. قریب پانزده نفر حاضر بودند و بسیار صحبت کردیم از جمله ده نفر معلم مدرسه بودند و پیشنهاد شد که کلوب معلمین بهائی تأسیس کنند و هدفشان تبلیغ معلمها باشد و اگر این در همه امریکا مورد قبول شود حرکتی در بین معلمین مدارس پیدا خواهد شد و سبب تبلیغ جمعی از معلمین مدارس خواهد گشت. شاید پانصد نفر معلم بهائی در تمام امریکا موجود باشد و شاید ماه فوریه برای محصلین و معلمین ماه مبارکی باشد که امر مبارک بهمه ابلاغ گردد. همچنین برای جلسات تبلیغی منظم اقدام خواهند نمود.

فکر میکنم که برای هر لجنة ناحیه‌ای تبلیغ باید عددی معین نمود که تعداد اجناب را اضافه نمایند و خود این تعداد را انتخاب کنند و سعی و مجاهدت نمایند. این مسئله بخصوص برای کارولینای جنوری لازم و ضروری است.

۲۳ سپتامبر: صبح مبارکی است در شهر فراگمور پنج مبتدی داشتیم و به هیلتون هد و ساوانا رفتیم.

۲۴ سپتامبر: ساوانا، جورجیا. شام با لجنة ناحیه‌ای تبلیغ جلسه بسیار خوبی داشتیم. دو نفر برای تبلیغ چند ماهه آماده گشتند و انشاءالله بزودی شروع خواهند نمود. تصمیم گرفتند که جلسات تبلیغی برای سه هفته داشته باشند. خواب حضرت عبدالبهاء را دیدم.

۲۵ سپتامبر: برمینگهام، آلاباما. جلسه بسیار مفیدی داشتیم. لجنة تبلیغ اعضای فعال و خدمی دارد. تصمیم گرفتند که چند جلسه تبلیغی داشته باشند و دو نفر از آنها متقبل شدند که برای شش ماه به سفرهای تبلیغی بروند. هفت هزار و پانصد دلار لازم دارند که گفتند خودشان تهیه میکنند.

۲۶ سپتامبر: نیواورلینز و باتون روژ. دو محل لیک چارلز و رسلند برای تبلیغ انتخاب شدند. خانمی میگفت اسامی هجده نفر از شوهرها و یا زنها را که بهائی نبوده‌اند در دفتر مناجات همه نوشته و دعا کرده‌اند هر هجده نفر بهائی شده‌اند.

۲۷ سپتامبر: ممفیس. پیشنهاد کردم که جوانان تبلیغ عمومی را در بین جوانان شروع کنند.

۲۸ سپتامبر: لیتل راک، آتلانتا. شب جلسه بسیار خوبی بود در نهایت سرور

و ابتهاج و قبل از آن با لجنة تبلیغ ناحیه ای مشورت نمودیم و دو نقطه را برای تبلیغ عمومی معرفی کردند یکی مری و در Merriweather و یکی هنری کانتی Henry County . هزار نفر بهائی دارند که در عرض سال دوبرابر کنند و بیست و پنج کلاس درس اخلاق داشته باشند.

۲۹ سپتامبر: با لجنة ملی تبلیغ صحبت نمودم و نقشه بسیار مبارکی تنظیم نمودند از جمله آنکه هر ضیافت در میان ضیافت عمومی داشته باشند و اجتهاد با یکدیگر به محبت و الفت پردازند و در عین حال راجع به نقشه هفت ساله مشورت نمایند و همچنین اقلیت های کارولینای جنوبی، جورجیا، آتلانتا و اسپانیایی زبانهای کالیفرنیا را دوبرابر کنند. جلسات تبلیغی نوزده روزه در تمام مملکت تأسیس کنند و همچنین تبلیغ زنان توسط خانمهای بهائی و بسیاری عقائد دیگر.

روز ۳۰ سپتامبر جلسه با اجتهای ایرانی داشتم بسیار مبارک بود و تصمیماتی برای تبلیغ و تربیت اطفال اخذ نمودند. (در سه روز بعد به گینزویل، دایتونا بیچ، لانگورد، اورلاندو و تامپا در فلوریدا رفتیم.) در گینزویل با لجنة تبلیغ صحبت داشتیم که تبلیغ در سرحدها را که دستور بیت العدل اعظم است در جزائر کاریب شروع کنند. در عین حال از جزائر کاریب بخصر ص هائیتی و جامائیکا برای تبلیغ به فلوریدا دعوت کنند چون هزاران هزار مردم آنجا در فلوریدا هستند. همچنین اسپانیولی زبانهای امریکای مرکزی برای تبلیغ اسپانیولی زبانان دعوت کنند که در حقیقت مبادله مبلغین است. چون از این منطقه فلوریدا نیز مبلغ ستر به کاریب خواهند فرستاد.

شب جلسه بسیار مبارک خوی بود. بسیاری جمع بودند و شش نفر مبتدی حاضر بودند و بسیاری تقبل مسافرت نمودند از جمله دو نفر به کاریب و چندین جلسه نوزده روزه و کمی تبرعات.

راجع به تبلیغ جمهور در امریکا فکر میکنم که میشود سالی بیست و پنجاه هزار نفر تبلیغ کرد. ورود مهاجرین ایرانی به امریکا بهترین سرمایه این تبلیغ خواهند بود و از این جمعیت بسیار میتوان تبلیغ عمومی را در ممالک دیگر شروع نمود. راهش اینست که چند نفر خیره در تبلیغ و تقویت عمومی بامریکا بیایند و این موهبت و هدایت کبری در نقاط مستعدۀ امریکا شروع شود. در بین سیاه پوستان، در بین جوانان، در بین اسپانیولی ها، تبلیغ زنها

توسط زنها، تبلیغ اقلیت‌ها. همراه با این اقدامات میتوان جزائر کارائیب، امریکای مرکزی و بخصوص مکزیکو را تقویت نمود . . . بهمان درجه که مردم وارد امریکا میشوند میتوان مهاجر و مبلغ سیار باین نواحی و جزائر فرستاد. میتوان یک کنفرانس از لجنه‌های ناحیه‌ای و لجنه ملی تبلیغ و سایر مؤسسات مثل معاونین ایادی برای اینکار ترتیب داد و با یکایک مشورت نمود و نظریات همه را برای تبلیغ عمومی در امریکا مورد توجه و عمل قرار داد و همچنین این مؤسسات و افراد را مستقیماً مشغول نمود. صندوق بسیار قوی برای معاونت تبلیغ بخصوص برای جوانان باید تأسیس شود که جوانان را برای ملت شش ماه یا یکسال بکار مداوم تبلیغ هزاران نفر مشغول دارد.

این آخرین شب اقامت در امریکا است. فردا انشاءالله بسوی جامائیکا خواهم رفت.

در آن شب از فلوریدا با تلفن از وضع زندگی ما در بوستون پرس و جو کرد. من در آن موقع سخت مریض و بستری بودم و حوصله آن را نداشتم که او را از زندگی راحت خود مطمئن سازم. از او خواستم که هرچه زودتر مراجعت نماید و مرا در آن موقعیت ناگوار مساعدت کند. رحمت روز بعد به بوستون بازگشت و اجباراً تعویق مسافرت خود را به تمام کشورهای آن که انتظار ملاقات وی را داشتند تلگرافی اطلاع داد. این آخرین باری بود که برای ملت چند روز با یکدیگر گذرانیدیم.

رحمت در پائتن آپارتمانی در بروکلین که در مقابل دریاچه زیبائی قرار داشت بمن مساعدت کرد. او این نواحی را بسیار دوست میداشت زیرا بقدم حضرت مولی‌الوری متبرک کرده بود. در این ملت در آپارتمان خالی و بدون اثاثیه ما بسر میبرد و با یاران ملاقات و آنان را به نشر نفعات الهی تشویق مینمود. در یکی از این موقعیت‌ها همگی روی زمین نشستیم و ساندویچ پنیر و نان برشته‌ای را که رحمت در آشپزخانه تهیه کرده بود صرف کردیم.

کانونشن منطقه‌ای ماساچوست در هفتم اکتبر تشکیل جلسه داد. ایالت ماساچوست بنا بر پیشنهاد رحمت جزء نقاطی اعلام شده بود که می‌بایستی تبلیغ دسته جمعی در آنجا بمرحله اجرا درآید. محفل ملی نیز مقرّر داشت که از روز چهار نوامبر بمقت نوزده روز بیروت تبلیغی بطور مستمر در سراسر ایالات متّحده امریکا تشکیل شود.

در این چند روزه ما در بروکلین مانند یک خانواده معمولی با یکدیگر بسر بردیم. گیسو را در شبانه روزی مربوط به دانشگاه هاروارد مسکن دادیم و مقداری وسایل و اثاثیه مورد نیاز خانه را خریداری کردیم و ساعتها درباره زندگی آتی خود نقشه کشیدیم. گیسو و رحمت در نظر داشتند که تابستان سال ۱۹۸۰ به اتفاق به امریکای لاتین مسافرت کنند و چون گیسو در شبانه روزی دانشگاه اقامت داشت، امکان همراهی من در مسافرت‌هایی که رحمت در پیش داشت بیشتر می‌شد.

وقتی که بعقب برمی‌گردم و بگذشته ایام می‌اندیشم این مدت بسیار کوتاه را از مسرت‌بخش‌ترین ایام زندگی مشترکمان می‌بینم. گرچه خستگی شدید رحمت کاملاً محسوس بود ولی او خود در اوج روحانیت خویش سیر مینمود و هیچگونه علائم بیماری جسمانی در وی دیده نمیشد. آزمایش‌هایی که در یکی از درمانگاههای معروف بوستون متخصص در بیماری قند از وی بعمل آمد نشان داد که همه علائم از جمله فشار خون و کار قلب کاملاً طبیعی است. درمانگاه مزبور به رحمت توصیه کرد که از مصرف دارو برای بیماری قند خودداری کند. وی در این اوقات مکرراً اظهار میداشت که زندگی مسرت‌بخشی داشته و آنچه که توانسته انجام داده و در آرزوی انجام کار بیشتری نیست.

انقلاب ایران تازه شروع شده بود و بسیاری از اجباء همه ثروت و اموال خود را از دست داده بودند. رحمت گرچه از شنیدن این اخبار بسیار متأثر و متالم میشد ولی بمن و گیسو اظهار میداشت که ما باید شاکر باشیم چون صاحب چیزی در این عالم نیستیم تا کسی بتواند آن را تصاحب و مصادره کرده و موجب زحمت و اذیت ما شود.

در آن موقع هنوز شهادت و اعدام اجبای ایران شروع نشده بود. رحمت اغلب اوقات برای حفظ و صیانت یاران مهد امرالله دعا میکرد و معتقد بود که این هنوز اول کار و مقدمه‌ای برای ایذاء و آزار اجبای الهی در کشور ایران است. در ۱۵ اکتبر از بوستون عزیمت نمود و طبق معمول اجازه نداد که او را تا فرودگاه بنرجه کنم زیرا میگفت که بعضی ورود به فرودگاه باید فوراً به داخل محوطه مخصوص مسافرین برود.

هنوز او را که از پنجره باز تاکسی قرمز رنگ دست خود را تکان داده و با لبخند وعده مراجعت به نزد ما را میداد در مد نظر دارم.

یائیل وورم فلد Yael Wurmfeld عضو لجنة اهداف بین‌المللی، مجاهدات

رحمت را در ایالات متحده آمریکا مختصراً چنین توصیف مینماید:

هم اکنون نیز کلیته یارانی که توفیق دیدار دکتر مهاجر را داشته اند، صمیمیت، لطف و اطمینان خاطر او را از پیروزی یارانی که به خدمت قیام نموده اند فراموش نکرده اند. کلمه ای که اطمینان خاطر ایشان را توجیه میکند "ایقان" است. ایشان یقین داشتند که وصول به اهداف با موفقیت کامل قرین خواهد بود.

از اینجهت بود که نفوس بسیاری از یاران نظریات ایشان را در خصوص فوریت آمادگی برای خدمات آتیه پذیرفتند و بکار بستند.

هنوز پس از سالها که این خاکدان ترابی را ترک کرده اند حضورشان در بین ما محسوس است. نتایج اقدامات ایشان در ایالات متحده آمریکا بخصوص در جوانانی که بخدمات بین المللی مشغولند بخوبی قابل رؤیت است. اکثر آنان فرزندان نفوسی هستند که از شور و اشتیاق دکتر مهاجر الهام گرفته و ارواحشان تحت تاثیر انتظارات ایشان واقع شده است.

جزائر کارائیب

رحمت ائی بار در سال ۱۹۶۹ که مصادف با آخرین سال نقشه نه ساله بود از جزایر کارائیب دیدن نمود. محفل روحانی ملی جامائیکا تاثیر این دیدار او را "هوشیاری جامعه بهائی نسبت به مجاهداتی که در طی نقشه نه ساله با آن روبرو بوده اند" توصیف مینماید و مینویسد:

دکتر رحمت الله مهاجر از ۲۹ سپتامبر تا ۷ اکتبر ۱۹۷۴ از ترینیداد دیدن کرد و بمنظور ادای احترام با فرماندار کل ترینیداد و توباگو ملاقات نمود. . . وی در برنامه مصاحبه تلویزیونی بنام "Dateline" شرکت نمود و در ضیافتی که بافتخار او در کووا Couva با حضور عده زیادی از مقامات عالیرتبه و مسئولین دولتی و نمایندگان وسائط ارتباط عمومی و نشریات انعقاد یافته بود خطاب به حاضرین درباره تعالیم مبارکه امر بهائی سخن گفت و وظیفه افراد بهائی را دایره اطاعت از حکومت متبوعه خویش تشریح نمود.

در ششم ماه اکتبر که مصادف با "روز بین المللی کودک" بود در جشنی که با حضور پنجاه نفر از اطفال بهائی و دوستان آنها برپا شده بود حضور

یافت. کلیه برنامه جشن توسط خود اطفال تهیه و اجرا گردید که بسیار جالب، روحانی و موفقیت آمیز بود و نکته برجسته و جالب آن حضور دکتر مهاجر در این جمع بود. مردی که محبت و علاقه اش نسبت به همه حاضران موهبتی شایان توجه بود.

مجله اخبار امری Dominican Republic گزارش میدهد که:

کلیه اهداف نقشه نه ساله به استثناء یک هدف در سه سال اخیر نقشه انجام و اتمام یافت. همه اعتبار درک و شناسائی تبلیغ جمهور را باید مرهون مجاهدات ایادی امرالله دکتر مهاجر دانست که در دیدار ژانویه ۱۹۷۲ همگی ما را ترغیب نمود تا تبلیغ جمهور نفوس را مورد نظر قرار دهیم و در فکر انجام آن باشیم.

در اوائل نقشه پنجساله وی مجدداً به این نقطه سفر کرد و از تمام جزایر کاریب دیدن نمود. گزارش این بازدید حاکی است که:

اجرای طرح دو ساله ای که با تشویق ایادی امرالله دکتر مهاجر آغاز گردیده است، فعالیت های متمرکز و بسیار زیاد تبلیغی را تضمین مینماید. دیدار بعدی رحمت از جزایر کاریب در سال ۱۹۷۶ صورت گرفت. بیت العدل اعظم الهی در ماه جولای همان سال تلگراف زیر را برای وی مخابره فرمودند:

برنامه دیدار شما از کشورهای کارائیب و امریکای جنوبی و مرکزی موجب مسرت گردید. انتظار می رود که این دیدارها بمنظور حصول حد اکثر نتایج ادامه یابد، برای کسب تأییدات موفوره دعا میکنیم، با اشواق عمیق.

آخرین سفر رحمت به جزایر کارائیب در ۱۵ آکتبر ۱۹۷۹ انجام گرفت. در دفتر خاطراتش می نویسد:

از بوستون به جامائیکا وارد شدم. امروز تعطیل عمومی است و اکثر مهاجرین و اجنباء در فرودگاه جمع بودند. همگی بالاتفاق به حظیره القدس رفتیم و ساعاتی چند را با هم گذراندیم.

همان شب در ضیافت نوزده روزه باران را ملاقات کردم و مشاورات مفصلی درباره امر تبلیغ بعمل آمد. در شب بعد اعضاء محفل روحانی ملی و خادمین لجنات ملی و سایر اجنبای الهی مصمم شدند که اقدامات تبلیغی را

به مدت نه روز تا نوزده روز در شش شهر بزرگ آغاز کنند. این برنامه اضافه بر طرح قبلی بود که تبلیغ پانصد نفر و تشکیل سه محفل روحانی محلی را شامل می‌شد.

۱۷ اکتبر: به پورت پرنس، هائیتی آمدم. خوشبختانه آنروز هم تعطیل عمومی مملکت بود و شب با جمعی از اجتهاد صحبت و مشورت نمودیم. صبح توانستم به تأیید الهی ویزای جمهوری دومینیکن را بگیرم. تمام روز در هوای گرم مشغول بودم و شب ساعت شش به سانتا دومینگو آمدم.

۱۹ اکتبر: شب جلسه مبارکی برای تولد حضرت ربّ اعلی خواهد بود انشاءالله اعضای محفل ملی هم خواهند آمد و راجع به تبلیغ در این مملکت صحبت و مشورت خواهیم نمود.

جلسه بسیار مبارکی تشکیل شد و اعضای محفل ملی ملاقات گشتند. کارهای تبلیغی در این نواحی احتیاج بتقویت شدید دارد. به سان توماس، جزیره کروآ، سان کیت و سپس به آنتی گوا آمدم خیلی خوش گذشت و جلسات تبلیغی در مدارس بود و سپس به پوسو رفتم و در رادیو و تلویزیون صحبت کردم و از آنجا به آنتی گوا مراجعت و به گوادولوپ آمدم. شکر الطاف الهی را.

در شهر سنت توماس رحمت از طرف چند نفر از دوستان به ضیافتی دعوت شد. سر میز ناهار مدعوین به صحبت‌های شیرین مشغول بودند در حالی که رحمت ساکت و آرام سر خود را بزیر انداخته بود. منتهی بدین منوال سپری شد تا آنکه او سر خود را به آرامی بلند کرد، دستهای خود را بالا برد و آهسته مشتش خویش را روی میز نهاد و در حالی که تبسمی بر لبانش نقش بسته بود اظهار داشت:

بگذارید داستانی از حیات حضرت مولی‌الوری برای شما نقل کنم.

بدین ترتیب مکالمات از بذله‌گویی خارج و درباره مسائل امری ب جریان افتاد.

در سنت توماس، همان شب وی در جلسه‌ای که با حضور بهائیان و غیربهائیان تشکیل شده بود سخن گفت. در این جلسه از او درخواست شد مختصراً درباره حدیث مرویه از پیامبر اسلام که میگوید «در زمان ظهور قائم موعود اطفال در رحم امهات بار خود را حمل مینمایند» شرحی بیان دارد. رحمت اظهار داشت که مقصود آنست که تمام صفات زشت و زیبای مردمان در زمان ظهور حضرت بهاءالله ظاهر و هویدا خواهد شد. سپس تبسمی کرد و گفت «آیا این توضیح

باندازه کافی مختصر بود؟»

در سنت جان در همان شب ورود با قریب پنجاه نفر از اجباء ملاقات کرد و مؤکداً به آنان تذکر داد که:

تبلیغ کنید، تبلیغ کنید، تبلیغ کنید و بعثت اعتراض دیگران در خدمات خود تأخیر روا ندارید و به مجاهدات خود ادامه دهید.

سرپرست کالج تربیت معلمین فنی فقط پانزده دقیقه فرصت سخنرانی به رحمت داد که وی آنرا پذیرفت. ناگهان باران شدیدی آغاز شد و در اواسط نطق رحمت متوقف گردید و در وقت سؤال و جواب مجدداً شدت گرفت.

وقتی رحمت به محل اقامت خود مراجعت کرد معلوم شد باران به داخل اطاق نفوذ کرده و رختخواب و لباس‌هایش را بکلی خیس کرده است ولی این موضوع ابدأ او را ناراحت نکرد و برعکس اظهار میداشت شاید حضرت بهاءالله به او اخطار فرموده‌اند که بیش از حد لزوم لباس همراه خود حمل کرده است و باین جهت مقداری از البسه خود را در انتی‌گوا بجای گذاشت.

در جلسه عمومی تبلیغی که همانشب منعقد گردید مذاکرات و سؤالات تا دیروقت ادامه داشت. یکی از یاران از رحمت خواست که مناجاتی بعنوان خاتمه جلسه تلاوت کند تا همگی به خانه‌های خودشان مراجعت کنند. او با تبسم جواب داد که مناجات را در قلب خود خوانده‌است و نمی‌خواهد با تلاوت مناجات خاتمه مانع گفتگوی حاضرین شود. حتی اگر جلسات بیش از حد بطول انجامد باید در هر وقت و ساعتی که میسر شود از متحرران حقیقت استقبال کرد و مناجات را در قلب خود تلاوت نمود.

در این ایام قریب چندین ماه آنقدر مشغول بود که حتی فرصت نگارش چند کلمه را هم پیدا نکرد و حدود یکماه هیچگونه یادداشتی مرقوم ننمود. یادداشت زیر را در ۲۱ نوامبر ۱۹۷۹ نوشته است:

در این مدت فرصت نشد خاطرات و مطالب این سفر را یادداشت نمایم پس از بارندوس به جزیره سان‌وینسنت رفتم. جزیره بسیار زیبائی است مردمان ورزیده و بینهایت مهربان دارد. اجباء در نهایت خلوص جمع و گرم و از هر جهت آئینه ایشان درخشان. در صدد خرید حظیره القدس بزرگ خویی هستند. مهاجرین امریکائی و کانادائی با همه اهل جزیره آشنا هستند. جلسه خوبی در مدرسه تعلیم معلمین بود و همچنین در رادیو صحبت شد. دو روز در آن جزیره ماندم و به بعضی دهات رفتم از بهترین ایام بود. دو روز مبارک.

پس بجزیره گرانادا رفته مهاجرین بسیار نازنین انگلیسی و امریکائی دارد یک جلسه تبلیغی بمحض ورود داشتم و روز بعد در کلوب روتاری بیست نفر بودند. ده دقیقه صحبت شد و بعضی از کلمات فردوسیته تلاوت گشت بینهایت در مردم تأثیر کرد و ده دقیقه دیگر سوال و جواب شد تقریباً همه تصدیق داشتند و محبت بسیار نمودند. همانروز در رادیو و صبح روز بعد در یک مدرسه دخترانه برای سیصد چهارصد نفر صحبت شد و همانروز بطرف ترینیداد حرکت نمودم.

در ترینیداد جلسه بسیار مبارکی در منزل دکتر جمالزاده برقرار بود اجباء و غیر اجباء حاضر بودند. روح مخصوصی داشت. روز بعد در دانشگاه با چند نفر صحبت شد یکی از جوانان بسیار نگران بود که مبادا دین جدیدی پیدا شود. شب با محفل ملی صحبت شد و جلسات خوبی بود. تصمیم گرفتند که تعداد اجباء را از شش هزار به ده هزار برسانند و به بیت العدل اعظم تلگراف نمودند که در صورت امکان آقای ناگاراتنام از هندوستان سفر شش ماهه یا یکساله به ترینیداد بنماید. دیگر از جواب بیت العدل اعظم خبری ندارم. ایام ترینیداد بسیار خوب و خوش ولی کوتاه بود اجباء در نهایت محبت و انجذاب. سفر ناگاراتنام از طرف بیت العدل اعظم تصویب شده ولی معلوم نیست محفل ملی هند تصویب نمایند و که را بفرستند. از ترینیداد به بریتیا دم. چهار هزار و پانصد نفر بهائی دارند. دو هزار نفر آنها جوان هستند. که اگر تربیت شوند و تعلیم گیرند تأثیر شگرفی در پیشرفت امرالله در جزائر کاریب خواهد داشت. با مشورت محفل ملی شاید پنج تا ده شهر بزرگ انتخاب گردد که به تبلیغ مشغول شوند. لجنة ملی تبلیغ بسیار فعال و برگزیده و خوش فکر بودند. به یک پیک نیک در جزیره ای رفتیم و سی نفر از اجباء بودند و بسیار خوب و خوش بود.

بولتن جوانان گانای انگلیس گزارش میدهد که:

در بازدید ایادی امرالله از گانا ایشان بیشتر اوقات را با جوانان بطور خصوصی و تک تک بمذاکره پرداختند. چنین فرصتی همواره میسر و امکان پذیر نیست.

با اینکه ورود ایشان با ایام آخر هفته و تعطیلات مصادف نبود بیش از هفتاد و پنج نفر از جوانان با کمال احترام آمده بودند. دکتر مهاجر سخنان

خود را چنین آغاز کردند "بسیاری از مردم جهان مشکلات فراوانی را در نسل جوان مشاهده میکنند ولی من معتقدم که آنان از یک نظر منقصرند و آن اینست که آنها تصور پیری و سالیانوردگی را زمانی درک میکنند که دیگر خیلی دیر شده است. وظیفه نسل جوان حرکت و نشر نفعات الهی و هدایت نفوس به شریعه حضرت بهاءالله است" ایشان سپس اظهار داشتند که آنان که در عهد و زمان ظهور جمال مبارک، منجی عالم انسانی بدینا آمده‌اند در حقیقت همگی بهانی زاده شده‌اند. انحرافات عدیده عالم مردم را از صراط حق دور نموده است. ما باید این نفوس گم گشته را براه مستقیم و حقیقی بازگردانیم. دکتر مهاجر درباره بعضی از ایادیان که از طرف حضرت بهاءالله منصوب گردیده‌اند و جریان زندگانی آنان میتواند سرمشق و نمونه‌ای برای آن دسته از جوانان که میخواهند به تبلیغ و خدمت امر الهی پردازند باشد مطالب جالبی بیان داشتند. ایشان همچنین اظهار داشتند که همه کسانی که در کمال صداقت و خلوص و عبودیت بخدمت مشغول و مألوفند ایادی امر حضرت بهاءالله هستند.

در آخرین سطور یادداشت‌هایش راجع بفر اخیر به جزایر کارائیب که در ۱۲ نوامبر صورت گرفته است چنین نوشته است:
جشن سالروز مولود حضرت بهاءالله با شکوه و جلال تمام برگزار شد. پس از آن به سورینام و گانای فرانسه عزیمت نموده و از آنجا رهسپار برزیل شدم.



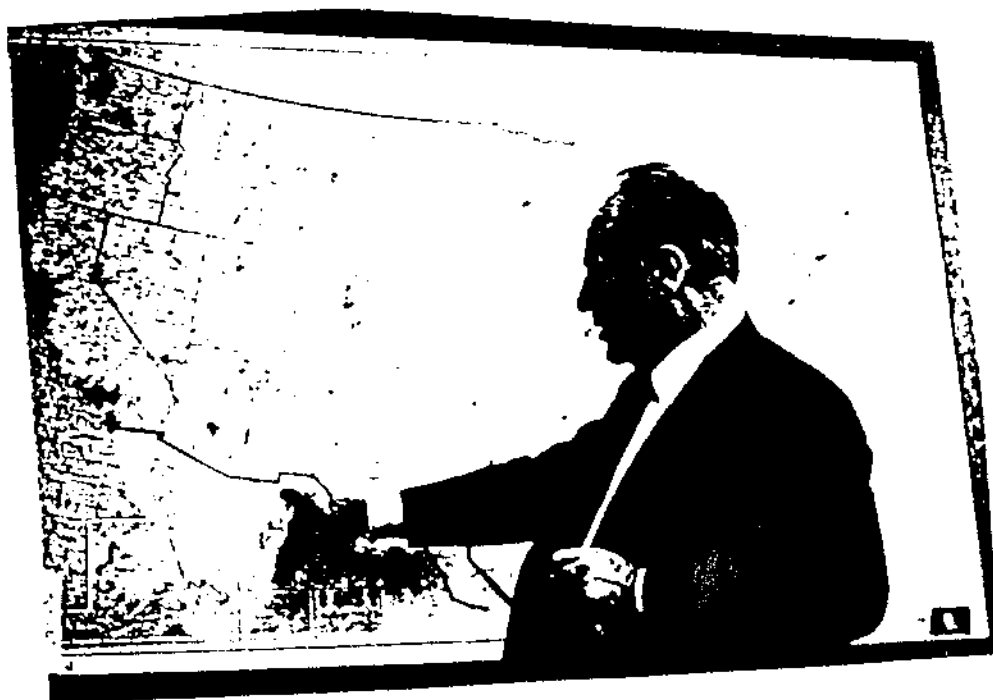
باتفاق ایادی امرالله جناب خادم و اعضاء هیات مشاورین
خانم فلورانس می‌بری، جناب لوید گاردنر، و خانم ادنا ترو



گفتگو با جناب گلن فورد میچل، منشی محفل روحانی ملی امریکا



ژانویه ۱۹۷۵، کنفرانس ملی تبلیغی، تورنتو، کانادا



طرح نقشه برای مجاهدات تبلیغی



باتفاق جمعی از جوانان بهائی امریکا



۱۹۷۴، باتفاق اعضا، محفل ملی باربادوس در جلو حظيرة القدس ملی



۱۹۷۲، میهمان فرماندار کل- ترشیداد و تویاگو جناب سر ا. ا. ج. مک شاین



سپنتون، آخرین دیدار



عزیمت به امریکای جنوبی رحمت را مجبور ساخت که از دهکده‌های واقع در قتل کوه ها، حوامع دور افتاده در قلب جنگل‌های باران و شهرهای واقع در کناره اقیانوس‌ها دیدن نماید

فصل هشتم

فقط بهشت بالاتر است

در اپریل ۱۹۶۱ رحمت به نمایندگی از طرف مرکز جهانی بهانی در انجمن‌های شور روحانی ملی که برای انتخاب محافل روحانی ملی بولیویا و پاراگوئه تشکیل شده بود شرکت کرد. در هنگام دیدار از این کشورها در امریکای جنوبی با کمال خوشوقتی میادین جدیدی برای مجاهدات تبلیغی جمهور بخصوص در بولیویا مشاهده کرد و با مطالعات مفصل دربارهٔ اوضاع و احوال ممالک امریکای جنوبی و مرکزی و ضبط اطلاعات و آمار و ارقام مربوطه به آن خود را برای خدمات و مجاهدات آتیه آماده ساخت. دفترچهٔ یادداشت وی محتوی نقشه‌های هریک از این کشورها است که خود آنرا ترسیم نموده و نام مراکز مهم و قبائل مختلفه را در آن قید کرده است. وی به تجربه دریافته بود که آمادگی قبلی برای تبلیغ در نواحی ناشناخته بسیار مهم و ضروری است. در محل‌های مختلف کتابچهٔ یادداشت وی قسمتی از مرقومهٔ مورخ ۱۱ جون ۱۹۵۴ که از طرف هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله مرقوم گشته رونویسی شده است:

حضرت ولی‌امرالله احساس می‌فرمایند که نظیرفتح و ظفر روحانی بهائیان که در افریقا حصول یافت در امریکای جنوبی نیز امکان‌پذیر است. حضرتشان امیدوارند که اجتناب فعالیت خود را مضاعف خواهند نمود ... و با روح عمیق ایثار و فداکاری که نشان خواهند داد ورود ارواح متعدده را به امر الهی تسریع خواهند بخشید. (ترجمهٔ آزاد)

در ذیل این قسمت رحمت استدعای خود را یادداشت نموده و تأیید و توفیق در اجرای نوایای حضرت ولی‌امرالله را از آستان جمال اقدس ابهی خواستار گردیده است.

نخستین دیدار

صفحات یادداشتهای رحمت مملوّ از خاطرات او از اسفار امریکای جنوبی و تجسم

مجاهدات و کوشش‌های مهاجرین و احتیای محلی برای استقرار امر مبارک در آن قاره می‌باشد راجع به عزیمت به لاپاز چنین مینگارد:

۲۲ مارس ۱۹۶۱: دوم نوروز است. بامدادی است نورانی. در حظیرة القدس لاپاز هستم. قلب و روح متوجه عنایات و الطاف جمال مبارک است که در این عصر عظیم و روز مهیب نصرت کامل عنایت فرماید. چه ایام مبارکی است. هرچه هست همه از کوشش و مساعی مولای عزیز و محبوب است که جان بر کف چنین بساط روحانی در عالم وجود برپا نمود و بهدایت من علی الارض قیام فرمود و عالمی را بنفحات طیبه مسکینه خلق و خوی خوش زنده و جاوید کرد.

اگر بشود مانند هندوستان چند کنفرانس تبلیغی گرفت و از یار و اغیار در بعضی مراکز دعوت نمود و صحبت کرد انشاءالله نتایج عظیمه خواهد داشت. البتّه امر جمال مبارک است. شجره حیات است. خود قوه نافذ دافعه جاریه دارد. اسباب مهم نیست مسیّب الاسباب در کار است.

در کنفرانسهای هندوستان قبلاً وسائل فراهم میشد که جمعی از قراء و قصبات حاضر شوند و دو سه روز مهمان باشند و امر مبارک را تحصیل کنند. بعد مبلغین محلی بقراء و قصبات ایشان برای تکمیل و تسجیل میرفتند و بعد برای تقویت ایشان اقدام میشد. تا اراده الهی چه باشد. حالا نژاد احمر وارد میدان تبلیغ و خدمت و قیام و اقدام و شور و اشتعال و انجذاب شده است تا آنچه هیكل مبارک وعده فرموده بودند ظاهر و عیان گردد و این از قوای ملهمه نقشه دهساله است که میفرمایند محرک اصلی آن اراده نافذ جمال قدم و اسم اعظم است.

۲۴ مارس: روز ۲۲ مارس پرگرام مسافرتها را معین نمودیم که ۲۳ مارس بطرف سوکره حرکت کنیم. دیروز ساعت ده صبح سوار ترن شدیم و تا امشب نمیدانم چه ساعتی در راه خواهیم بود تا بسوکره برسیم در راه تمام از دهات و قبائل و شهرهای سرخ‌پوستان میگذشتیم. خانه‌های آنها گلی است که سقفش را با خار پوشانده‌اند و مردم گله‌داری میکنند. در راه بسیاری گله‌های گوسفند و یاما داشتند. یاما حیوانی است که از گوسفند بزرگتر و از شتر کوچکتر است. حیوان زیبایی است که از شیر و کرک آن استفاده مینمایند. سرخ‌پوستان در کمال آرامش و متین هستند. قریب بیست نفر آنها جمعاً روی سقف ترن مسافرت میکنند چون درجه سه ترن جای کافی ندارد

روی سقف آن سوار شده‌اند.

زنها خود را ده‌لا بیچیده‌اند و روی همه یک شال پشمی کلفت، اغلب راه‌راه، مشکی و قرمز، بسته‌اند. بسیار مردمان آرام و خوشخونی هستند، نظیر ژاپنیها ولی سرختر و چاقتر و قویتر. در بین آنها حتی یک نفر لاغر و زرد دیده نمی‌شود. لابد از آب و هوای ناحیه است. شهر لاپاز بسیار مرتفع است، ۳۶۵۰ متر و در راه که می‌آئیم بطور محسوس انسان احساس احتیاج میکند اکسیژن لازم دارد زیرا فقط شصت درصد معمول اکسیژن موجود است.^۳ مهاجرین عزیز این مملکت هنوز گاهی بعد از یکسال این عوارض را دارند ولی در عوض چقدر مومن و مؤدبند. تعداد بهائیان حالا به هزار و پانصد رسیده که قریب صد و پنجاه مرکزند.

نابرده رنج گنج میسر نمیشود. مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ترن با زحمت و مشقت از این کوهها بالا می‌رود. حالا ما در پنجهزار متری بلندی هستیم، قلّه‌های کوه پر از برف است، در راست و چپ ما قلّه‌های کوه پیداست ولی ترن بموازات همین سلسله کوهها در حرکت است سرما بحدّیست که ابدأ پنجره‌ها را نمیشود باز کرد میگویند بلیویا و تبت سقف دنیا هستند. خوشا بحال مهاجرین این سرزمین که حال بحرکت در این مملکت متفرقتند و بخدمت قائم. این راهی که ما می‌رویم دو روز با ترن، یک روز با ماشین باری و دو روز راه پیاده است که مهاجرین رفته‌اند و تبلیغ نموده‌اند. داستان نفوذ امر در بین سرخ‌پوستان این ناحیه خود حکایت شیرین و جذابی دارد. ایوون کونلار Ivonne Cuellar که خانمی فرانسوی‌الاصل است برای اولین بار باین سرزمین مهاجرت کرده و اول کسی است که بتبلیغ مردمی موفقیت حاصل نموده که هیچکدام سرخ‌پوستان نبوده‌اند. ایوون و شوهر او سه خانه برای پانسیون درست کرده‌اند و مدتی در آن اقامت داشته‌اند سپس آنرا بمهاجر دیگری واگذار کرده و رفته‌اند. به‌در این خانه اعلانی زده بودند باسم مدرسه و آکادمی بهائی. روزی یکی از سرخ‌پوستان بنام آندرس جاچاکویو Andres jachakillo که معنی اسم او قلّه عظیم است، بدرخانه آنها می‌آید و می‌پرسد شما در اینجا چه درسی می‌دهید و مهاجرین برای او میگویند آنچه که روح جدیدی بار میدمد و مشتعل میشود و منقلب و منجذب میگردد و قیام بخدمت و تبلیغ امرالله میکند. این شخص خود متعلق بدسته جمعیتی بوده که سی سال قبل در بین سرخ‌پوستان پیدا و تورمینو میراندا

Torimineo Miranda نام داشته و در تمام عمر خود از شمال بجنوب مسافرت مینموده و مردم را نصیحت میکرده که بهیچ فرقه مذهبی و یا سیاسی وارد نشوید، شراب نخورید، گدائی نکنید، بهیچ مدرسه‌ای نروید و از همه چیز برکنار باشید و فقط قلباً با خدای خود در تماس و راز و نیاز باشید. او می‌گفته که این مدارس اطفال شما را ضایع خواهند کرد و می‌گفته که برای زمینهای خود تقاضای ورقه مالکیت بکنید زیرا تمام این سرزمین متعلق به سرخ‌پوستان است. چند نفر معاون داشته که آنها نیز بکمال انقطاع سفر میکرده‌اند و در ترویج این مسائل میکوشیده‌اند. در اواخر ایام عمر خود می‌گوید که بعد از من از خارج کسانی می‌آیند و به شما کمک خواهند کرد. آندرس که اولین بهائی سرخ‌پوست این سرزمین است جزء مبلغین او بوده و بعد از آنکه بهائی شده دیگرانرا بهائی نموده و گفته که حالا وقتی است که ما دسته جمعی بدیانت بهائی که بهیچ سیاسی دخالت نمیکند و مردم را به مناعت طبع و انقطاع دعوت مینمایند بییوندم و بهائی شوم. حالا اکثر بهائیها از پیروان آن مرد شریفند که در سی سال قبل در قلب خود احساس مینموده که نجات مردم در دست کشیشها و فرق مذهبی و تأسیسات بشری نیست و باید مستقیماً با ظهور الهی سر و سودا داشت. با توریمینو در اواخر عمرش که تقریباً صد ساله بوده از امر مبارک صحبت نموده‌اند ولی او چیزی نمی‌شنیده و عکس‌العملی نداشته و بعد از مدّت کوتاهی در اوائل سال ۱۹۵۸ بملکوت ابهی صعود نموده است. اولین بهائی و اولین دسته بهائیان سرخ‌پوست در چند ماه اخیر حیات مبارک بوده‌اند و راپرت این پیشرفت بعرض مبارک رسیده و اسباب نهایت سرور در خاطر انور بوده است.

راه ادامه دارد. تمام این قلل از تگرگ پوشیده شده است. باوجود آنکه در چند مملکت با ترن مسافرت کرده‌ام ولی هرگز مناظری چنین زیبا ندیده‌ام. این ترن تماماً در قلّه کوهها حرکت میکند از درخت پوشیده نیست ولی کمال زیبایی را دارد بعضی سبز و بعضی تیره سیاه‌اند. بعد از هر چند صد کیلومتر یک ده کوچک پیدا میشود که مردمان ساده‌دل و شجاع و خوشروی آن از حرکت ترن خوشحالند و به تماشا آمده‌اند. در درّه‌های سبز و خرم آن گلّه‌های فراوان اغنام موجود است. حالا تازه اول فروردین است هنوز این کوهها برف زمستانی را از دست نداده‌اند چقدر لطیف و زیبا هستند. انشاءالله روزی خواهد رسید که این قراء و قصبات جمعاً و جمیعاً بهائی

هستند و ما مجبور خواهیم شد در هر ایستگاه یکشب توقف کنیم. هذا ما وعد به الرحمن.

پیشرفت امر در امریکای جنوبی از جمله مسائلی بود که مایل بودم تحقیق نمایم. بعد از آمدن مهاجرین و تأسیس بعضی محافل محلیه در سال ۱۹۵۱ محفل ملی امریکای جنوبی تأسیس شده است که از ده مملکت امریکای جنوبی بوده است. در سال ۱۹۵۲ اعلان شده که هر مملکتی مستقلاً باید محفل ملی داشته باشد و تعداد محافل محلی در برابر شود و این برای مهاجرین و اجناب بسیار اسباب تعجب و تحیر بوده است که چگونه ممکن است با این تعداد قلیل در هر مملکتی محفل ملی درست نمایند. در سال ۱۹۵۷ هیکل مبارک ده کشور جنوب امریکا را که فقط یک محفل داشتند تبدیل به دو محفل ناحیه‌ای جنوبی و شمالی نموده‌اند که جناب ورقا نمایندگی در محفل جنوبی آنها را داشته‌اند. تبدیل این محفل بزرگ به دو محفل ناحیه‌ای در نقشه دهساله نبوده است. امسال انشاءالله هر مملکتی محفل جداگانه خواهد داشت.

۲۶ مارس: روز یکشنبه در جلسه بومیهای عزیز جمعاً دوازده نفر بودیم. مگیتو Megito می‌گفت که ما بیست سال است بهانی و پیرو این آئینیم و می‌گشتیم تا امروز که پیدایش کردیم. این شخص محترم یکی از پیروان میرانداست.

دوشنبه ۲۷ مارس: امروز عازم چورومومو Churumumu هستیم ولی از ماشین و شوفر خیری نیست. البته امور بدست خود اوست هرچه خیر است واقع خواهد شد. در این چند روزه بخصوص دیروز و پریروز که در خدمت اجنای سرخ‌پوست گذشت بسیار خوش بود. چقدر مردم مستعد و حاضری هستند. یکی می‌گفت در یک قریه هشتاد نفر و دیگری می‌گفت در چهار قریه چهارصد نفر منتظر شما هستند که بیایید و بهانی شوند.

در این چند روزه متفکرم که بعد از کانونشن‌ها بکجا بروم ممکن است به آسیا و پاسیفیک بروم و ممکن است در همینجا در ماه دیگر بمانم و با این سرخ‌پوستان عزیز کار کنم و ممکن است به افریقا بروم. نمیدانم کدام مقدم و مرجح است. تصویب میکنم اگر بشود دو ماه در بولیویا بمانم و بعد دو سه ماه به پاسیفیک و آسیا بروم و بعد بارض اقدس مقدم و مرجح باشد و انشاءالله سال دیگر در افریقا سفر خواهم کرد. از شمال بجنوب و از شرق

به غرب.

نمیدانم این میدان حاضر و آماده را بگذارم و بکجا بروم که بهتر از اینجا باشد. در افریقا ده سال است که امر مستقر شده. آسیا صد سال است ولی این سرخ‌پوستان تازه شش ماه، یکسال و دو سال است که از امر خیر شده‌اند. هیچ امری استقرار نیافته. خداوند خودش باید هدایت و تأیید فرماید. دیروز شنیدم که مسعود خمسی هم ماشینش خراب شده بود و مجبوراً به دهی پناه بردند و در آنجا بیش از بیست نفر تبلیغ شده‌اند. حقیقتاً این آب و خاک چه استعدادی دارد.

از خداوند رجا کردم و دعا کردم که مدتی بین اینها بمانم و خدمت ناقابلی انجام دهم مگر اینها بندگان او نیستند؟ اگر حالا من از اینجا بروم کی بر خواهم گشت. میترسم جام عمرم لبریز گردد و تشنه‌ای را سیراب ننموده باشم. حالا همه چیز را بدست تقدیر میسپارم.

دیروز صحبت میکردیم که اگر امیر اعظم پناه که فعلاً در پاراگوآی است اینجا بیاید میتواند مفید باشد. جوان است و خوش‌بنیه بخصوص اگر یکی دو ماه باهم باشیم و کمک کنیم و تبادل آراء نمائیم بهتر خواهد بود. فعلاً کسانی که در اینجا مشغولند یکی آتوس است یکی مسعود و یکی روکاهادو که طفلک مریض است و زخم معده دارد و یکی ستانیسلاو که خدمات شایسته نموده و بسیاری از مؤمنین کنونی به همت او بهائی شده‌اند و شش نفر دیگر هم بومیها هستند که گاهی مسافرت مینمایند.

دیروز یک بعد از ظهر از سوکره حرکت کردیم تا ساعت پنج بعد از ظهر راه بسیار خوب بود. صفای کوه و دره و دشت بی نظیر و عمشیل بود. از ساعت پنج به بعد وارد کوههای عجیب و سرایشی شدیم که نظیر آنرا هرگز ندیده‌ام نشنیده بودم. جاده بسیار باریک و گاهی در رأس قلل و اغلب در دیواره‌های کوه بود. راه بقدری باریک و در بعضی نقاط فرو ریخته بود که ماشین ما به کرات و مرات تا لب دره می‌آمد و چون نمی‌توانست بپیچد و بچرخد ترمز میکرد و بر میگشت و دوباره دور میگرفت. هرگز چنین راه مخوفی ندیده بودم. وقتی راه به سریالانی عجیبی رسیده بود و زمین گل بود و چرخها سر می‌خورد و به عقب که دره عمیقی بود بر میگشت برای اولین بار در ماشین را باز کردم و پیاده شدم. دیگری هم پیاده شد. عقب سنگ میگشتم که زیر چرخها بگذاریم ولی همین سبک شدن ماشین سبب شد که خود راه

طی نمود و به جلو حرکت کرد. چه بسیار که لب درّه‌ها عقب و جلو میرفت، خاموش میشد و چه بسیار که به دیواره کوه میخالید. دیگر چه بگویم که با چه ترس و وحشتی این سی و پنج کیلومتر طی شد. تمام مناجات‌ها و الواحی که از حفظ داشتم خوالدم گاهی سوار میشدم گاهی پیاده ولی شوهر ما که مهارت داشت و اهل این راه بود میگفت آنقدر هم که تو خیال می کنی جاده خطرناک نیست ولی در شهر وقتی به یک کشیشی رسیدم که آن بیچاره هم گرگ پالان دیده بود میگفت هرگز چنین راهی ندیده و در تمام راه مسیح مسیح میگفته.

شب در ایکالا خوابیدیم. دیگر خوشحال بودم که فقط پانزده کیلومتر راه باقی مانده است امروز صبح ساعت هشت حرکت کرده ایم که به طرف قریه چورومومو Churumumu برویم. یکساعت راه طی شده به درّه عمیقی رسیده ایم که کف رودخانه است. سیل آمده و تمام راه را برده و حالا مقداری سنگ و چند شعبه رودخانه در کف درّه جاری است. ماشین ما به لب این جویها و سنگها یا بهتر بگویم رودخانه‌ها و صخره‌ها رسیده است. نه راه پیش دارد و نه راه پس خوشوقتیم که بیش از پانزده نفر بهائیان عزیز ما که دیشب از پانزده کیلومتری به پیشباز آمده بودند و شب را ساعتی با هم بودیم همراهند و طفلک‌ها با بیل و کلنگ و دیلم مشغولند که از میان رودخانه‌ها جاده‌ای بسازند که ماشین ردّ شود.

وقتی به این محل رسیدیم یادم آمد خوابی را که در افریقا میدیدم که حضرت ولی امرالله بالای صخره‌ای و رودخانه‌ای ایستاده بودند و با دست مبارک سنگها را جابجا میفرمودند. فکر میکردم میخواهند دریاچه‌ای در پشت یکی از رودخانه‌ها بسازند. حقیقتاً همین درّه و رودخانه بود و حالا اجنبای عزیز نازنیش، سرخ‌پوستان محبوب که آنقدر بقلب حضرت عبدالبهاء و مولای عزیز نزدیک بودند مشغولند تا سنگها را جابجا نمایند. در همان خواب دیدم که هیکل مبارک یک شیشه عطر بزرگ، یک ساعت و یک کتاب عنایت فرمودند. انشاءالله تعبیرش همین ایام است.

حال که صحبت از خواب است خواب دو سه شب پیش خود را نیز مینویسم. خواب میدیدم حضور جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء مشرف هستم جمال مبارک به لهجه مازندرانی صحبت میفرمودند ولی در بین صحبت‌ها الواح غزای ملوک و سلاطین و سوره هیکل به گوش میرسید که به قلب

متواصل بود. بعد از فانی پرسیدند اجزاء دستورات مرا چگونه اجرا مینمایند؟ عرض کردم قربان با چشم خودشان یعنی بروی چشمشان. تبسم فرمودند و مدتی در حضور مبارک گذشت.

کنار این رودخانه نشسته‌ام. کوههای عظیمی از هر جهت سر به آسمان کشیده است. بیش از چند کیلومتر به چورومومو نداریم. تعجب میکنم که چطور بعد از صد سال امر مبارک بچنین زوایای عالم رسیده است. قلب قاره آفریقا، در بین جنگلها در میان کلبه‌ها اجزای سفیدقلب با چه حرارتی دعا و مناجات میخواندند و شکر جمال قدم بجا می‌آوردند بعد در قلب آسیا در شبه قاره هندوستان باز هم در قلب هندوستان سامگی ماندا چطور مردمان خوشوقت و خوشرو و خوشبخت بامر مبارک هجوم مینمودند و فوج فوج به دین الله وارد میشدند. در جزیره سیلان، در قراء و قصبات مالایا، در سولانو و سانتیاگو در فیلیپین، در اوزاکا و آینو در ژاپن، در شمال و جنوب و شرق و غرب و حالا در بین این کوهها و دره‌ها، در بین این قبائل پاک‌جان که گونی هزار پشت بهائی بدنیا آمده‌اند چطور امر مبارک سرایت کرده است. فقط در عرض صد سال.

چند روز است که جغرافیای عالم را مطالعه مینمایم که بدانم امر مبارک به چه ممالک و جزایری نرسیده است. تا بحال فقط به چند جزیره غیر مسکون و چند جزیره که فقط معدودی ساکنند رسیده‌ام. این ولایت امر الهی چه نعمت و عظمت و سعادت بود و چه تأثیر و نفوذ و آیهتی داشت. تاریخ عالم هزاران بار تکرار خواهد شد ولی هرگز چنین قدرت و عظمت و نفوذ و خلافت و تأثیری را بخود نخواهد دید.

ساعت دوازده ظهر به فضل و عنایت جمال مبارک وارد قریه چورومومو شدیم. جانم فدای خلوص و روحانیت احتیاش باد. امروز روحانیت و سادگی و خلوص مصدقین جدید داستان گذشتگانرا زنده نموده است.

۳۰ مارس: از چورومومو به سری ایگلا Iklia حرکت کردیم. تمام اجزاء بکمال صفا دست دادند و رویوسی کردند و نهایت محبت و خضوع نمودند. در حقیقت این دو سه روزه در خدمت ایشان بسیار خوش گذشت. اگر انشاء الله وسائل تربیت اطفالشان فراهم شود و به روح بهائی تربیت شوند همان وعده مبارک است که بیش از چهل سال قبل فرموده‌اند که آفاق را روشن خواهند نمود از انقطاع و تحمل و بردباری خویش. چه اطفال خوبی دارند. سالم، چاق

و خوشرو. از طفل دوساله انده ابهی میگیرند و با آغوش باز جلو می آیند که رویی و مصافحه کنند. اولین اقدامی که برای این جامعه میشود باید تأسیس مدارس باشد که به حقیقت معلّم بهائی باشند.

ساعت یازده صبح به ایگلا رسیدیم. در بین راه اجّاء با خوشرونی تمام محبت میکردند. گاهی دست مرا میگرفتند. همه طور رعایت و محبت و مواظبت مینمودند. تپه ها و قلّه ها چه صفای منظری داشت. هوای لطیف، وجوه نورانی اجّاء، قلبهای صادق و خالص و صمیمی. بعضی وقتها در سر کوهها مناجات میکردند. همه با کمال ادب کلاههای خود را بر میداشتند و جوانی که مناجاتی از حفظ داشت میخواند و دیگران کلمه به کلمه تکرار میکردند. بکمال صفا و آسودگی راه طیّ شد. بیش از پانزده کیلومتر بود وقتی به ایگلا رسیدیم دانستیم که وسائل حرکت به آسانی فراهم نیست و لاقطل یکهفته وقت لازم دارد این است که تصمیم گرفتیم که بعد از غذا و مختصری استراحت مجدداً براه خود ادامه دهیم و به قراء پاساجامایا Pasajamaya جاتونکاسا Jatunkasa و پوکاریامپا Pukarpamapa برویم. یکی دو ساعت در ایگلا استراحت کردیم و نهار خوردیم و براه افتادیم. تا ساعت پنج بعد از ظهر راه بخوبی طیّ شد ولی از پنج تا هفت بعد از ظهر بنا بود از قلّه کوهی رد شویم که دیگر نه قدم یاری میکرد و نه نفس. علاوه بر آن که دور بود هر قدمی را بنا بود از سنگی به سنگی بالا برویم. مشکلتر از همه وقتی بود که از کمر کوهی رد میشدیم که پرتگاه عمیقی در زیر آن بود. یعنی جاژه باریکی در کمر کوه عمودی درست کرده بودند که دیدنش زهره را آب میکرد ولی بقدری آتوس و آلبرتو و دیگران کمک و محبت کردند که وصف نداشت. به هر زحمتی بود این تگّه راه طیّ شد وقتی به قلّه کوه رسیدیم دیدیم که دیگر بلندتر از آن کوهی نیست و هزاران قلل از دور و نزدیک پیدا بودند. افقی بود که از قلل و رئوس جبال تشکیل شده بود. از پس این قلل ماه بکمال صفا و روشنایی در می آمد. از طرفی زیبایی و لطافت و صفای منظر و از طرفی خستگی و درماندگی. از طرفی محبت اطرافیان و دعا و توجه و مناجاتشان که اغلب در سر این کوهها میخواندند حالت مخصوصی ایجاد کرده بود. باز بومیها در سر کوه کلاههای خود را بر میداشتند و دعا میکردند. از این مجموعه سختیها و کوهها و کمرها که گذشتیم بلافاصله به قریه پاساجامایا که همه اهالی بهائی هستند

رسیدیم دیگر معلوم است چه سروری دست داد. دیدیم چهار نفر در راه با وسائل می‌آیند که اگر برای من ممکن نباشد از کوه بالا بیایم کمک کنند و مرا روی دست بیاورند. خداوند چه جواهر مقدسه‌ای در این کوهها خلق کرده است. در سر قلّه‌ها و پرتگاهها دست ما را می‌گرفتند که به سهولت رد شویم. حالا دیگر همه به منزل رسیده و مسرور و مشعوف بودیم. در اطاق ساده خود چند لا از پوست گوسفند و لباسهای خود مانند تختی درست کرده بودند که استراحت کنیم. سوپ تند داغ و شیر گرم آوردند و هرچه داشتند در طبق اخلاص گذاشتند تا آنشب به صبح امید تبدیل شد و نعمات الله ابهی بلند گشت و بساط محبت و نوازش دوباره گسترده گشت.

امروز صبح بنا بود به قریه پوکاریامپو برویم که اهل آن نیز همه بهائی هستند. ساعت هشت صبح براه افتادیم و به فاصله سه چهار کیلومتر باین قریه رسیدیم. اجزاء آمدند و معانقه نمودند. سر خود را بروی سینه گذاشته و بزبان خود اظهار محبت و لطف مینمودند. زن و مرد و اطفال چهار پنج ساله همه می‌آیند و الله ابهی الله ابهی می‌گویند. . . . اطاقی تمیز کرده بودند و به محض ورود بساط پذیرائی آغاز شد. . . . ساعتی نشستیم جمعی آمدند صحبت کردیم دل‌هایشان باز بود بازتر شد راجع به مدرسه صحبت کردیم که انشاءالله باید بسازند. گفتند که نیمه‌کاره است و انشاءالله تمام خواهند کرد. شخص دیگری که از شصت هفتاد کیلومتری آمده بود گفت در ده ما مدرسه ساخته‌ایم و منتظر معلم هستیم که مدرسه را شروع کنیم.

ساعت یازده صبح دیگر وقت وداع بود که به طرف سوکره حرکت کنیم. بیست و پنج کیلومتری در پیش داشتیم که تا عصر طیّ نمایم. این بود که متوکلاً علی الله حرکت کردیم. در بدو حرکت عضلات بسختی کشیده میشد و درد میکرد ولی کم‌کم عادت کرده و گونی که راه خود طیّ میشد. آمدیم تا به جاده عمومی ماشین رو رسیدیم که البته راه هموارتر و آسانتر بود. در آنجا ساعتی ماندیم. نهار از نان و پنیر و گندم بوداده و تخم مرغ و میوه خوردیم. ساعتی استراحت کردیم و دوباره براه افتادیم. دیگر راه هموار بود و پاها خودبخود حرکت میکردند و راه طیّ میشد و افکار در افلاک خود بسیر و سفر مشغول بود. ساعت چهار و نیم رفقا رسیدند. چون من زودتر حرکت کرده بودم که مزاحم آنها نباشم ولی الحمدلله بسرعت آمدیم و ساعت شش بعد از ظهر قریه ترابوکو از دور پیدا شد و ساعت هفت رسیدیم. جای خوردیم

و به عزیزانی که اثاث سفر را همراه آورده بودند غذای مختصری دادیم و خداحافظی کردیم و ساعت هشت به طرف سوکره حرکت کردیم. فقط پنجاه کیلومتر بود که با ماشین سرعت طیّ می‌شد. خوشبختانه به محض ورود ماشین آمد و روی بارها جالی نرمی برای خود درست کردیم. مهتاب چنان این کوه و درّه‌ها را روشن نموده بود که شب تار از صبح صادق روشن‌تر بود. وقتی ماشین برفراز کوهها و درّه‌ها و دشتها می‌گذشت چنان به نظر می‌آمد که روی ابرها و آسمانها سفر میکنیم. این مملکت که از کوه ساخته شده است مشهور است که سقف عالم است. در راه دیگر قصه می‌گفتیم و می‌خندیدیم. رنج سفر تمام شده بود. ماشین تا هتل ما را رساند و این شب اول آوریل بود. با قطاره به سوی کوچابامبا Cochabamba حرکت کردیم و ساعت پنج بعد از ظهر رسیدیم.

وقتی قیافه‌های متین روحانی، ساده و رنج کشیده بومیها را بخاطر می‌آورم که با چه محبتی مهمان‌نوازی میکردند قلبم صفا و آرامش دیگری احساس میکند. وقتی از چورومومو حرکت کردیم در راه به یک منزل بهائی رسیدیم. پیرمرد و پسرزن خوشرو و دو پسر و دختر ساکنین این خانه را تشکیل میدادند. این پیرمرد ده بار با ما خداحافظی کرد راه را نشان داد برای ما دعا کرد. عیال پیر او بهمین نحو. حقیقتاً نمی‌توانستیم از هم دور شویم. مثل پدر و مادری که فرزندشان براه دوری میرود. این جلسات و کنفرانسها کلاسهای خوبی برای من بود که یک صدم مهمان‌نوازی و محبت و انقطاع آنها را فرا گیرم.

امر مبارک حالا به بیش از صد و پنجاه نقطه سرایت نموده است که پنجاه مرکز انفرادی است از بین صد مرکز دیگر سی و پنج مرکز بیش از نه نفر بهائی دارد و در بین این سی و پنج مرکز پانزده تا بیست مرکز اداری، جمعیت چهل پنجاه نفر به بالا هستند که باید برای آنها تاسیس مدارس و مکاتب و حظائر قدس نمود. درباره مدارس سیار بهائی با پروگرامهای مرتب به خاطر حضور مینماید که معلمین سیار و مدارس سیار داشته باشیم و معلمین هر هفته در یک قریه بمانند که اطفال را درس بدهند و در عین حال برای ساختمان مدارس و حظائر قدس و کلاسهای اکابر کوشش و جدیت و همکاری کنند.

در راه باوجود آنکه قریب به نیمه شب بود دسته دسته مردم در وسط جاده

دیده میشدند و بسیاری از آنها مست بودند . . . میگویند وقتی اینها را کاتولیک کرده اند به آنها گفته اند که مسیح خدا بود و روز جمعه وفات نمود و روز یکشنبه دوباره زنده شد و به آسمان رفت حالا اینها میگویند که از روز جمعه تا یکشنبه خداوند ندازند اینستکه روز جمعه و شنبه و یکشنبه مخصوص شرابخواری و از خود بی خبری است.

در این مسافرت چند بار خواب دیدم جلسات مهمتی از اجتهاء برپا شده و جمعی از ایادیان امرالله منجمله فیضی، خاضع و حضرت حرم شریف داشتند. در یکی از جلسات حضرت حرم میفرمودند که غذای کافی برای مهمانها نداریم من گفتم در خانه ما گونی برنج داریم و من الآن میروم و می آورم . . . نمیدانم تعبیر این جلسات چیست؟ نمیدانم انتهای سفر من به کجا خواهد کشید آسیا یا افریقا؟ فعلاً مانند گردونه در آسمان و زمین معلّم و دور خود میچرخم نمیدانم کجا به زمین خواهم آمد.

۹ آوریل: ساعت هشت صبح با ترن به سمت باپایاپانی حرکت کردیم و تا دوازده ظهر در راه بودیم. بالاخره به نزدیک قریه مذکور رسیدیم ولی مردم ده برای بازار سالیانه خود که در شهر تشکیل میشد حرکت کرده بودند که امتعه خود را بفروشنند. تا عصر صبر کردیم تا برگشتند بیش از بیست نفر بودند. تا پاسی از شب صحبت شد و راجع به تبلیغ و مدرسه بهائی مذاکراتی بعمل آمد.

۱۴ آوریل: ساعت پنج صبح کارها را کردیم که به طرف قریه چالپامپا Chalipampa برویم. اتوبوس نمیز کوچکی حرکت میکرد و در ظرف چهار ساعت ما را به شهر پایاگوا رساند. در بین راه از قریه هوانونی Huanuni رد شدیم. مسعود داستانی راجع به این قریه گفت که شنیدنی است تعریف میکند که وقتی برای تبلیغ به قراء این نواحی آمده بودیم با ماشین باری بطرف این شهر حرکت میکردیم در بین راه صدای تیراندازی شدیدی شنیدیم و دیدیم ماشینها بسرعت تمام برمیگردند. پرسیدیم چه خبر است گفتند که دستجات مختلف با یکدیگر نزاع و تیراندازی دارند و ممکن نیست وارد شهر شویم و ماشین ما بسرعت دور زد که به شهر اولیّه خود برگردد. ولی ما دو سه نفر بهائی گفتیم ما از تیراندازی نمی ترسیم متوکلاً علی الله میرویم. بعضی گفتند ها و بعضی گفتند نه. قرار شد که رأی کتبی بگیریم معلوم شد که هر سه نفر گفته اند که برویم. ما از ماشین پیاده شدیم و بسوی شهر حرکت کردیم

ولی تیراندازی دقیقه به دقیقه شدیدتر میشد بالاخره صلاح در آن دیدیم که در گوشه‌ای پنهان شویم تا تیراندازی تخفیف یابد. آتشی درست کردیم و چای تهیه دیدیم و مشغول نوشیدن بودیم که باران شدیدی گرفت و مجبور شدیم بطرف شهر حرکت نماییم. بدروازه شهر رسیدیم و دروازه‌بان به ما جا داد و محبت کرد و برای ما خبر آوردند که تنها محلی که میشود شب را بسر آورد در مدرسه است که خالیست و ما در پناه دیوارها و خانه‌ها خود را بمدرسه رساندیم و شب را بسر بردیم ولی تیراندازی ادامه داشت تا یکدسته بر دسته دیگر غلبه کردند و رئیس مخالفین را که به کلیسا پناه برده بود پیدا کردند و در جلوی کلیسا تیرباران نمودند و از جمله چون عقب دشمنان خود می‌گشتند بما رسیدند و در حالیکه بمب دستی داشتند میخواستند که اثاث ما را تفتیش نمایند ولی بالاخره منصرف شدند و رفتند و ما به سوی قریه بهائی که وعده داده بودیم رفتیم و رسیدیم.

نزدیک ظهر به شهر یایاگوآ رسیدیم. کمی غذا خوردیم و ساعت دوازده بطرف قریه چالبامپا حرکت کردیم ولی بیش از نیمساعت راه نرفته بودیم که تگرگ شدیدی شروع بیاریدن نمود و راه بسیار سخت و سریالا و روی کوههای پیایی بود. متأسفانه نفس و قدم من یاری نمیشد که چنین راهی را بییمایم ناچار از عزیزان و همراهان عذر خواستم که حالا که اول راه است که هنوز یکی دو کیلومتر طی نشده من باین حال ضعف و عاجزم دیگر در میان کوهها و دره‌ها با این شدت سرما و باران و تگرگ چه خواهد شد. مسعود و کارملو قرار شد که براه ادامه دهند و من با دیگری برگردیم و به اورورو برویم ولی من در نهایت یأس بودم و اشکم سرازیر بود که چرا در راه خدا نمیتوانم قدمی پیش نهم. در نهایت تأثر و یأس و خستگی نشسته بودم و بحال زار خود گریه میکردم ولی هوا سردتر و باد شدیدتر و ابر غلیظتر میشد و دیدم مسعود معصوم هم این راه را برای جبران بدقولی من میروید والا برای او همیشه ممکن است که این راه را برود این بود که شخصی را فرستادم تا او را پس خواند و از او خواهش کردم که این سفر را به وقت دیگر محول نماید. او لله و فی الله قبول کرد و با هم به اورورو برگشتیم. امروز از شش صبح تا هفت شب فقط در راه بودیم ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. کارملو تنها به قریه مذکور رفت که از نرفتن ما عذر بخواهد.

دیگر من پیر شده‌ام. باید تمام آرزوهای خود را همراه خود بعالم ملکوت

ببرم فقط توکلم و امیدم به فضل و عفو و غفران جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم است که این ذره ناپرد را بقطره‌ای از بحر غفران ببخشد و عفو فرماید و بحسن خاتمه فائز فرماید.

چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون شو

رندی و هوس بازی در عهد شباب اولی.

وقتی اجباء شنیدند که من نتوانستم بدیدن آنها بروم صد نفر به قریه مجاور برای دیدن آمده بودند و آتوس و خانمش آنجلیکا بدیدن آنها رفته بودند. ۱۵ آوریل: صبح زود باتفاق مسعود به طرف لاپاز حرکت کردیم و میگفت که تمام مسافرتها تبلیغی ایشان یا در شدت باران بوده یا دچار بادهای سخت و شدید بوده‌اند و یا در وسط راه ماشین خراب می‌شده. از جمله تعریف میکرد که وقتی ماشین آنها خراب شده و مجبوراً در قریه‌ای توقف فرموده‌اند و با آنها صحبت کرده‌اند و بعد از پانزده روز برگشته‌اند که مراجعت نمایند. قریه مذکور کتابهای دریافتی را خوانده بودند و قریب بیست نفر بهائی شدند.

ساعت دو بعد از ظهر به لاپاز رسیدیم و شب جلسه خوبی داشتیم. دو نفر مبتدی داشتیم و مفصل صحبت‌های امری میکردند.

سال گذشته محفل ملی آنها دستور داده است که باید افکار و اقدامات خود را صرف تقویت نمایند و به نقاط تازه برای تبلیغ نروند. این است که تمام رفت و آمدها منحصر به نقاط قدیمی بوده و فقط سیصد چهارصد نفر باصرار خودشان و تصادف تبلیغ شده‌اند و حالا جمعاً بیش از هزار و چهارصد بهائی دارند کاش این چرخ تبلیغ بسرعت اولیّه خود میگشت و توقف و مکثی در آن نبود زیرا چرخ که ایستاد بحرکت آوردن آن چندان آسان نیست مگر به تأییدات الهی که ذره را آفتاب نماید و قطره را بحرا عظم کند.

۱۶ آوریل: صبح زود ساعت هشت یطرف شهر حرکت کردیم و پس از قریب نیمساعت پیاده رفتن به ماشینی رسیدیم که ما را به شهر رسانید. در شهر بازار مگاره بود. هرکس متاع خویش را بی‌بازار آورده بود . . . خیابان اصلی شهر معمولاً پر بود از مغازه‌های غذا فروشی که هریک دیگی در وسط خیابان گذاشته بودند و انواع و اقسام اغذیه مختلفه تهیه میکردند . . . احشام برای فروش آورده بودند از جمله پیام‌های بسیار زیبا با گردنهای کشیده که به قیمت ارزانی بفروش میرفتند یعنی کمتر از هفت دلار.

رفت و آمد عجیبی بود. از ده ها و صدها کیلومتر با ماشین و پیاده آمده بودند. نزدیک ظهر سوپ گرم خوبی که بیشتر از سیب زمینی تشکیل شده بود با بلال و پنیر بصفای تمام خوردیم. ساعت دو بعد از ظهر ماشینی پیدا شد که ما را ممکن بود به محل مقصود برساند. ماشین باری کهنه ای بود که بیش از ظرفیت خود بار داشت و روی بار قریب بیست و هفت نفر نشسته بودند که من و مسعود جان و دو نفر دیگر از اجزای بومی جزء این عده بودیم که روی بارها نشسته بودیم و هر یک خود را بنحوی به بارها و دیگران چسبانده بودیم که در پیچ و خمها و سراشیها از روی بار نیفتیم. راه بسیار پر پیچ و خم و از دره های عمیقی رد میشد که جرأت نگاه کردن باطراف نداشتیم. قریب یکساعت و نیم از این کوهها بالا رفتیم و در این مدت چشمهای خود را بسته بودیم که دیگر دیدن این صحنه ها مزید بر علت نباشد. تازه ماشین بسر قلّه ها رسیده بود و دیگر از پیچها رد شده بود که در وسط جاده بگردال بزرگی فرو رفت و ماشین بطوری کج شد که اطاق ماشین که ما به آن پناه برده بودیم و تمام مسافرین منجمله ما خود را به پائین رساندیم که هم جان خود را نجات داده باشیم و هم بمشین کمک نائیم که از گودال بیرون بیاید. بیش از یکساعت بجلو و عقب رفت و هرچه سنگ و خاک ممکن بود در این گودالها ریخته شد ولی فایده ای نداشت. بالاخره بار ماشین را خالی کردند و دسته جمعی به آن کمک کردند تا از گودال که فقط در اثر چشمه کوچک آبی در جاده ایجاد شده بود نجات یافت و خود را رها نمود. مجدداً بارها را بجای خود گذاشته و چادری روی آن کشیدند. چون هوا ابر بود و ترس باران میرفت و مسافرین با بارها و بچه بندیهای خود بر سر بارها سوار شدند و تا چند متر رسیدند. جای منم روی همین بارها در جلوی ماشین بود منتهی کمی بالاتر آمده بودیم چون مجبور بودیم روی بارهای خود بنشینیم و من با خستگی کامل روی این بارها گاهی بچپ و گاهی بر راست متمایل و متزلزل بودم. بخصوص که ملاحظه پیچ و خمهای جاده بیشتر استقامت ما را از دست برده بود تا بحثی که دیگر تحتل این اوضاع ممکن نبود. باطرافیان التماس میکردم بگویند که ماشین بایستد و پیاده رفتن را بر این ماشین سوار شدن ترجیح میدادم ولی کسی بداد نمیرسید. بالاخره هر نوعی بود پای خود را به سقف ماشین و اطاق شوفر رساندم و چند ضربه به سقف اطاق زدم که ماشین

ایستاد. دیگر مثل اینکه جان خود را باز یافته بودم. فوراً بزمین آمدم وقتی صاحب ماشین که پهلوی شوfer نشسته بود التهاب و اضطراب مرا دید فوراً جای خود را نزد شوfer بمن داد و خود در رکاب ماشین ایستاد و مجدداً ماشین و مسافری آن بحرکت آمدند. آفتاب به پس کوهها فرو میرفت و باد سردی تمام بدنرا مرتعش مینمود. بعداً شنیدم که مسعود بالای بارها چه سرمائی کشیده تا نیمه شب گوشه‌هایش درد میکرد.

نزدیک غروب در وسط بیابانی پیاده شدیم که بنا بود پانزده کیلومتر پیاده راه برویم ولی خستگی شدید و راه کوهستانی و سرما و گرسنگی چنین اجازه‌ای نمیداد. بالاخره بعد از یکساعت راه رفتن به قریه‌ای رسیدیم که فقط از دو سه خانواده تشکیل شده بود و جانی برای استراحت نداشتیم ناچار به مطبخ پیرزنی پناه بردیم. در وحله اول تاریک و سیاه و کوچک بنظر میرسید ولی کم کم آتش اجاق ما را گرم کرد و مسعود جان سوپ خوبی حاضر کرد. با چای و نان و پنیر و گوشت و غیره خوردیم و بسیار مسرور بودیم ولی برای هفت نفر خوابیدن در این مطبخ ممکن نبود بالاخره صاحب‌خانه و اطفالش بانبار دیگری رفتند و مطبخ را برای ما که چهار نفر بودیم باقی گذاردند.

جناب مسعود خسی، مشاور قاره‌ای حکایت میکند که چندین بار در طول شب رحمت از وی میخواست که پایش را از صورت او دور کند. صبح روز بعد معلوم شد مزاحم شبانه یک خوکچه هندی بوده است و نه مسعود!

صبح زود ساعت شش به طرف قریه کولکوکویو Colcokoyo حرکت کردیم. اهالی این قریه که هشتاد نفر بیشترند جمعاً بهائی هستند. پیش از ورود ما قریب پانزده کیلومتری جاده‌ای مخصوص که چپ از آن رد شود برای ما درست کرده بودند بنابر این راه صاف و هموار بود. در میان راه طلوع آفتاب و تماشای یاماها که تازه به صحرا می‌آمدند، طراوت و صفای مخصوص داشت. روی سنگی استراحت کردیم و صبحانه نان و گردو خوردیم و براه افتادیم. قریب چهار ساعت در راه بودیم تا بقریه نزدیک شدیم دیدیم که از دور محصلین مدرسه بهائی با معلمشان که قریب پانزده، شانزده نفر بودند به پیشباز آمده بودند. الله‌ابهی گفتند و شعر مخصوص خواندند که بهائیت حامی صلح و صلاح و دوستی و آشتی است و بعد کلامهائی در نعت ایادی

امراالله گفتند و براه افتادیم تا به مدرسه بهائی رسیدیم. حیاط مدرسه تمیز و وسیع بود و عمارت مدرسه عبارت از دو سه اطاق بود که فقط یکی از آنها مورد استفاده بود. این اطاق تقریباً هفت متر در چهار متر طول و عرض داشت. در وسط اطاق دو رده با خشت ساخته بودند که شبیه حرف لآ بود و کار میز را میکرد و در اطراف اطاق سگونی ساخته بودند که کار صندلی را میکرد. زوی دیوار عکسهای مختلف که همه نقاشی معلم آنها بود نصب بود که بعضی از آنها حروف و بعضی جمع و تفریق و بعضی نقاشی حیوان و انسان بود. معلم آنها جوان روشن و فعالی بود که چند شعر بزبان اسپانیولی - یاد اطفال داده بود و اطفال در کمال طراوات و نظافت صف می بستند و اشعار مختلف را هم آهنگ میخواندند . . . بعد ما را بخانه معلم بردند که مخصوص ما چند نفر از بومیها غذا آورده بودند. سیب زمینی، تخم مرغ، سوپ و چای حاضر نمودند. ساعتی با ایشان صحبت شد.

عصر جمع کثیری از اجبای عزیز حاضر بودند خانه ما مشرف به قریه و دشت بود و اجبای جمع شدند و مفصل صحبت شد که اساس آن اهمیت تبلیغ بود . . . معلم ایشان که از قریه آمده بود گفت که به نامیل خود که قریب پانزده نفر هستند کتب امری داده و ایشان نمایل و حاضرند که بهائی شوند و تمنی نمود که شخصی از مهاجرین با ایشان همراهی نماید که کار تبلیغ ایشان یکسره گردد. مسعود عزیز قرار گذاشت که اواخر ماه دیگر باتفاق او بقریه او بشتابد. دیگران گفتند که ما چهار ماه برای بیلاق به قسمت جنوبی مملکت خواهیم رفت تا امتعه خویش را با مردم مبادله نمائیم و با ایشان در بین راه صحبتهای امری خواهیم نمود . . . معلوم شد که اینها مدتیست که قرار است به بیلاق بروند و فقط منتظر ۲۱ آوریل و تشکیل محفل محلی در ده خود میباشند. شب دویاره جلسه شد و راجع به تشکیل محفل و طرز آن صحبت شد که خود را برای رضوان مهیا و آماده نمایند.

صبح زود به قصد اورورو Oruro خارج شدیم. همان چهار پنج ساعت راه را برگزیدیم. این قریه با قریه مجاور . . . نفر بهائی دارد. این مدرسه را قبل از بهائی شدن داشته اند ولی چون از عهده مخارج معلم برنمی آمده اند مدرسه تعطیل بود تا بکمک مهاجرین عزیز مجدداً دائر شده و معلمشان کمک خرجی در حدود ماهی پنج دلار میگیرد. از ایشان تقاضا شد یکماه برای مسافرتها تبلیغی برود گفت اقل برادر خود را بجای خود خواهد گذاشت و سپس حرکت

خواهد نمود. این نمونه علاقه مخصوص او بمدرسه و محصلین بود. در این سه ساعته که در این دشت در حرکت بودیم بیش از ده قریه در سینه کوه موجود بودند که از امر اطلاعات کافی ندارند شاید انشاءالله بفضل جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم روزی این قراء بهائی شوند و ندای تهلیل و تکبیرشان باوج اثیر رسد.

با مسعود عزیز و چند نفر از بومیها پیاده آمدیم تا به جاده ماشین رو رسیدیم و تا دو ساعت بعد از ظهر منتظر بودیم تا سه ماشین که متعلق به معدنچیها بود رسیدند و ما را همراه بردند. خوشبختانه از جاده قبلی برنی گشتیم و جاده به مراتب بهتر بود ولی ماشین ها علت داشتند و شصت هفتاد کیلومتر را در شش ساعت طی کردیم و ساعت هشت بعد از ظهر به شهر چالوپاتا Chalopata رسیدیم. مسعود با صاحبان ماشینها مفصل از امر صحبت نمود و ایشان سوالات و تحقیقات نمودند و با ما دوست شدند. شب در هتلی منزل کردیم و صبح زود با همان ماشینها بطرف اورورو حرکت کردیم و ساعت سه بعد از ظهر رسیدیم.

شب در شهر گردش کردیم و از جمله شنیدیم که بلندگو میگفت دیشب یک ماشین باری برگشته و چهارده نفر از بارنشینان آن مرده اند و خبر دیگر آنکه سه نفر که در اثر تصادف در مریضخانه مرده اند غریب و ناشناسند و از شما دعوت میشود که به مریضخانه بیایید و برای آنها شمع روشن کنید و برای روح آنها دعا کنید. اینست وسائلی که مهاجرین عزیز بهائی با آن مسافرت مینمایند و به تبلیغ امرالله مشغول و مألوفند و این است معنی^۱ جان بر کف بودن. حقیقتاً از همه چیز گذشته اند فقط مقصودشان تحصیل رضای مبارک است.

بولیویا از جمله ممالکی است که اسمش از قلم میثاق نازل شده و آرزوی مبارک این بوده که امرالله در آن نافذ و ثابت و برقرار شود. حال پس از چهل سال آمال مبارک بعرضه شهرد آمد. جم غفیری در ظل ظلیل شجره حیات درآمده اند و روز بروز بر تعداد و کمیت و کیفیتشان افزوده میشود و این تازه نتیجه قدمهای اولیه ایست که در این مملکت برداشته شده.

این قراء توسط یکی از بومیها به اسم ایسام مامانی بهائی شده اند. شخصی که پای او در لاپاز در اثر تصادف با تاکسی شکسته بود و میگفت قبل از اینکه از این دنیا بروم اسم مرا جزء اجزاء ثبت کنید. این شخص پس از

ایمان به این قراء و قصبات شتافته و دوست و هفتاد نفر را تبلیغ نموده است که در چند قریه پراکنده‌اند. اینست آن استعداد فطری که حضرت عبدالیهاء سترده‌اند.

یادداشت‌های رحمت باین شرح ادامه دارد:

۱۷ آوریل: در کتابخانه بولیویا مشغول مطالعه قبائل امریکای جنوبی بودم بخصوص بولیویا و برزیل. یکی از بهترین نقاط هنیا برای تبلیغ جمهور همین امریکای جنوبی است که ده‌ها قبیله تمدن و نیمه‌تمدن و وحشی‌گارد که شاید به چند میلیون برسند و فقط در بولیویا برای تبلیغ آنها اقدام شده است نه در ممالک دیگر.

۱۸ آوریل: با مسعود به اورورو رفتیم. مقصود این بود که برای تشکیل محافل ملی در بولیویا حاضر و ناظر باشیم. من به دو محفل رفتم . . . و بعد از چند روز به لاپاز برگشتم. انجمن روحانی لاپاز روح مخصوصی داشت من در تمام ساعات آن گریه میکردم و مسرور بودم. سه نفر از هندیها عضو محفل شدند و آندرس معاون ناظم شد. تقریباً تمام کارهای آنها تمام شد و نقشه صحیحی برای سال آینده طرح کردند. روز دوم رضوان نامه‌ای از هیئت ایادی رسید و موافقت کرده بودند که سه ماه به آسیا مراجعت کنم و از آنجا به آفریقا بروم. البته بسیار مسرور شدم. اگرچه به مراتب راه دورتر شد ولی در عوض از اجبای عزیز آسیا مجدداً دیدن خواهم کرد . . . از قضای اتفاق اولین جلسه محفل ملی در همان اطاق کوچک و روشن و زیبای من تشکیل شد.

لاپاز عزیز را روز بیست و ششم ترک کردم. مسعود و جین و آندرس و جیمی تا فرودگاه آمده بودند. مسافرت من چهل روز در بولیویا طول کشید. چهل روزی که همه به توجه و دعا و مناجات گذشت.

در پاراگوآی تقریباً عموم اجباء به فرودگاه آمده بودند و زیارتشان قوت و نشاط تازه بخشید و صفحه جدیدی در حیات پرماجرایی فانی باز نمود. کم‌کم اجباء را شناختم و دوست شدیم. مهاجرین عزیز ایرانی و امریکائی و اجبای عزیز بومی یک‌یک جانی در قلب من پیدا کردند. مارگارت عزیز که در تمام کانونشن مترجم من بود از مهاجرین امریکائی است جوان و روحانی است و معلم مدرسه است و کودکستان دارد. در روزهای آخر کانونشن قول داد که کودکستان خود را تعطیل کند و برای چند روز به آلتی پلانو مسافرت تبلیغی

نماید. الن مذهبهاست مهاجرت نموده و با دختر خود در آسانسیون زندگی میکند. ایو نیکلین Eve Niklin بیست و یکسال است بامریکای جنوبی مهاجرت کرده چقدر روحانی و بزرگوار است. دیگر پیر شده و فکر و ذکری جز ایام با سعادت و زمان سلطنت و بطوت هیکل مبارک ندارد و جان و دلش بیاد او میسوزد. عاشق سرخپوستان است. بخصوص در پرو و لیمبا. میگوید خانه من در پرو است من اهل پرو هستم و باید به آنجا مراجعت نمایم . . . او را به اینکارناسیون فرستاده اند که محفل تشکیل شود ولی اکنون بیست و شش نفر بهائی دارند. ایو باید به پرو برگردد.

ایرانیها جناب اخباری و خانم و دخترشان و امیر اعظم پناه و خانم و دخترشان هستند. همه در کمال محبت و صفا زیارت شدند. ایام قبل از کانونشن مذاکرات حصر در تبلیغ جمهور بود. استعداد شدیدی در پاراگوآی موجود است. تعداد بومیها از سی چهل هزار نفر تجاوز نمیکند ولی مردمان قراء و قصبات، حتی شهرها استعداد شدیدی دارند و اگر اجباء همت کنند جمع کشوری در ظل امر مبارک وارد خواهند شد زیرا عموما مردمان خوشرو و خوش قلب و بامحبتند. اجبای اصلی پاراگوآی این صفات را به حد اعلی دارند بسیار گرم و روحانی و منجذبند و انشاءالله هموطنان خود را به بهترین وجه تبلیغ خواهند نمود.

تا چهارم می در آسانسیون بودم. نقشه های تبلیغی مفصل طرح شد و تکلیف همه معلوم شد. رچی سانشاین Reggie Sunshine که مبلغ چند نفر از اعضای محفل ملی بولیویا بود که از جمله ملانکه تأیید است در این انجمن حاضر بود. چه قلب پاک و خالصی داشت.

روز چهارم می به سمت سن پائولو حرکت کردم. اغلب اجباء در فرودگاه منتظر بودند. به منزل قارون عیوضیان وارد شدیم. پنجم می به کامپیناس رتم باتفاق مسلهای عزیز و حضرات شوقی و برتر . . . جلسه بسیار گرم و مفیدی تشکیل شد و از حضور اجباء استفاده گردید. فردا صبح زود به سان پائولو و از آنجا با سیرانوش خانم عیوضیان و یک خانم دیگر ارمنی تازه تصدیق به شهر سان کایتانو رفتیم. عموم اجباء ایرانی بودند از جمله عبدالله صحیحی، آقایان شفا، صادق زاده، سلطانی و شیخی زاده و جناب حسین افغان زیارت شدند. همانروز عصر بطرف پرت الگره رفتیم که تقریباً در هزار کیلومتری است. در فرودگاه جمله اجباب از جمله حضرات پوستچی،

شایانی، وحدت، رضی عباسیان و والده محترمه ایشان حاضر بودند. شب به منزل تد Ted رفتیم اجباء هم آمدند.

الحمدلله اجبای عزیز ایران قیام عاشقانه‌ای برای هجرت فرموده‌اند و در زوایای این مملکت متفرق و منشند. در مراجعت از کوریتیا گذشتیم و آقایان طاهرزاده و ارجمند در فرودگاه بودند. به منزل ارجمند رفتیم و با دو سه نفر تازه تصدیق ملاقات شد. از آنجا مستقیماً به سان پائولو آمدم با قارون شام در منزل دکتر لیما بودیم و شب جلسه عمومی تشکیل شد قریب بیست نفر حاضر بودند و مفصل راجع به تبلیغ دسته جمعی صحبت شد و شب در منزل قارون بودیم.

بطرف ریودوژانیرو حرکت کردم راه بیش از یکساعت نبود. اینبار از ساحل دریای آتلانتیک سفر میکردیم. دریائی که مسیر حضرت عبدالبهاء روح الوجود لحضرت الفداء بوده، بانی نظم بدیع، مبدأ نقشة الهی. در فرودگاه سیروس منجمی، جلال اقراری و جمع دیگری بودند و زیارت ایشان پس از سالها حقیقتاً جانی و روحی تازه داشت. بسیار خوشوقت شدم یکبارده خاطرات بیست ساله دوستی و محبت ما تجدید شد. به منزل جلال عزیز رفتیم و دو سه روز با ایشان بکمال سرور و حبور گذشت.

روز یازدهم بطرف بهیه Bahia حرکت کردیم. چهار ساعت در راه بودیم چه سروری دارم. این ارض بهیه است که حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند این اسم بالهام الهی بوده و البته تأثیرات عظیمه آن اینست که انشاءالله عظم امرالله از این نقطه مرتفع خواهد شد و ندای الهی بگوش جمیع قبائل خواهد رسید و بدخلون فی دین الله افواجا تحقق خواهد یافت. به محض ورود با یکی از روزنامه‌ها صحبت شد.

از مسافرت به برزیل بی نهایت مسرور و مشغوفم. تقریباً با تمام محافل محلی ملاقات شد و جمعا دوازده روز طول کشید. نقاطی را که دیده‌ام بقرار ذیل است:

سان پائولو، کامپیناس، سان کابانر، ریودوژانیرو، بهیه، سانوادور و بلوهوریزونته را نیز فردا خواهم دید. برای تبلیغ این مملکت استعداد عجیب دارد. فقط باید این اشتعال از یک نقطه شروع شود آنوقت تمام مملکت را خواهد گرفت. آنچه برای برزیل بنظر میرسد بدین قرار است:

۱. یک نقشة دوساله تبلیغی.

- ۲ . اهدافش تأسیس یک مرکز در هر ایالت.
- ۳ . تقسیم مملکت به سه ناحیه که هر ناحیه هفت ایالت داشته باشد و برای هر ناحیه یک لجنه ملی تأسیس شود. در پورت الگره، سان پائولو، سرور که این سه لجنه مسئول انتشار امر مبارک و تبلیغ در این مملکت باشند.
- ۴ . راجع به تبلیغ قبائل سرخ پوست و اقلیت های سیاه تصمیم قاطع اتخاذ شود و دو لجنه یک ناحیه را در نظر بگیرند و کار کنند.
- ۵ . امیلیا کالینز دو سال قبل پانصد دلار برای تبلیغ جمهور مخصص برزیل داده است که هنوز مصرف نشده، البته باید بمصرف خودش برسد.
- ۶ . سیروس حاضر است که برای تبلیغ قبائل اقدام نماید.
- ۷ . افکار و اموال باید برای تبلیغ امرالله صرف شود نه امور جزئیة دیگر.
- ۸ . هر فرد بهائی باید مناجاتهای تبلیغی حضرت عبدالبهاء را هر روز تلاوت نماید چنانچه دستور مبارک است.

۱۴ می ۱۹۶۱ : صبح است به سمت بلوهوریزوتته در حرکتیم. دو شب در شهر زیبای سالوادور ماندم. این همان بهیه است که هیکل مبارک فرموده اند مهمترین شهرهای برزیل خواهد شد و فرموده اند شهری است که با امر مبارک رابطه نزدیک دارد و اغلب جوانان از طرف مبارک مأمور به تبلیغ قبائل شده اند و از جمله سرجیو کوتو عزیز که حالا نوزده سال دارد و در زمان مبارک فقط پانزده سال داشته است و او را مأمور فرموده اند که به تبلیغ قبائل سرخ پوست برود.

چه مسافرت خوبی بود. محبت و روحانیت صرف بود. دیروز بدیدن پیرمردی هفتاد و پنج ساله رفتیم که چون پای او شکسته نمیتوانست بجلسات حاضر شود و فقط بیاد حضرت عبدالبهاء و جمال مبارک بود. دعای خود را بالای تخت خود در کیسه ای آویزان کرده بود. به او گفتم که صحت جسمانی مهم نیست، اصل صفای قلب و روح است. گفتم آری مسیح گفته که گوشت و استخوان به خاک برمیگردند اصل روح انسان است و میگفت که هر روز دعا میکنم که از این دنیا بروم. هم من مناجات کردم و هم او و از یکدیگر خدا حافظی کردیم و بعد بدیدن دیگران رفتیم و بدین طریق تقریباً تمام احبای این شهر را زیارت کردم. دیشب هم جلسه خوبی در قسمت پائین شهر داشتیم. خانمی سفید موی و سفید قلبی با محبتی که بهائی بود جمعی از همسایه ها را دعوت کرده بود و مذاکرات امری شد و ساعت دوازده شب به هتل برگشتم.

امروز صبح سرجیو به هتل آمده بود و یک کتاب که عکس قبائل سرخ پوست را داشت برای من هدیه آورده بود و به عربی در پشت آن نوشته است "به ایادی عزیز دکتر مهاجر با محبت بهائی تقدیم میکنم" یکسال است که عربی تحصیل میکند و خیلی پیشرفت کرده. چه جوان مشتعل و منجذبی است. شمعی است که جمال مبارک در این خطه روشن فرموده است. همین جوانی است که در پانزده سالگی به او فرموده اند که بتبلیغ قبائل سرخ پوست برو و حالا تصمیم دارد چند روز دیگر با آنتونی عزیز یک مسافرت یکماهه بنماید و اگر از نظام وظیفه معاف شود همیشه در قبائل خواهد ماند. هر کجا هست خدایا سلامت دارش. دیگر سفر برزیل رو با تنهاست و بطرف بلوهوریزونته در حرکتیم. دریای آتلانتیک از دور موج است. روح و قلبم گرو محبت اجبای عزیز است انشاءالله روزی باز بنهایت سرور باین مرز و بوم برگردم . . . و با بومیهای عزیز آهنگ یا بهاء الابهی برانیم.

یکشب در بلوهوریزونته مهمان سیروس عزیز بودم با خانواده روحانی بهائی او، البته بسیار خوش گذشت. خانواده ابرارپور نیز حاضر بودند با چند نفر مبتدی صحبت شد ولی شب ممکن نشد بخوابم و مشغول نوشتن نامه های عقب افتاده شدم برای محفل ملی برزیل و ارض اقدس.

صبح زود بطرف ریودوژانیرو حرکت کردم. دکتر نیوا منتظر بود. باتفاق به سفارت اندونزی رفتیم ولی بالاخره تحصیل ویزا ممکن نشد چون بدست آوردن قنصل و سفیر ممکن نبود. قدری در شهر گردش کردیم.

۱۶ می: از ریودوژانیرو بطرف لیما در حرکتیم ساعت نه و نیم صبح حرکت کرده ایم . . . این چند روزه مهمان جلال اقراری عزیز بودم. چه محبت و عنایتی نمودند. از افراد یک خانواده نزدیک تر بودند. ساعت پنج و بیست دقیقه بعد از ظهر است از روی لاپاز رد میشویم قله های مستور از برف . . . تمام زبانیهای بولیویا نمایان است. از دور به بولیویای عزیز و اجبای محبوب آن تکبیر میرسانم.

ساعت پنج بعد از ظهر به لیما رسیدم. دو خانم محترمه ایزابل و ژزفین منتظر بودند. برعکس دفعه پیش که در فرودگاه هرچه خواستند زحمت دادند این بار بخوبی و خوشی گذشت و این دو خانم محترمه مرا به حظیره القدس رساندند. از بس دفعه پیش در هتل بلیوار بتنهایی مثل زندان سخت گذشت. اینبار دیگر اسم هتل را نبردم و بکراست به حظیره القدس رفتیم. چه عمارت

زیبا و مناسبی است در یکی از بهترین محله‌ها قرار گرفته و اطاقهای بزرگ، تمیز و روشن که همه بهم راه دارد و با وسائل ساده‌ای زینت شده است. یکی از بهترین اطاقها را برای من منظم کردند و شب جلسه ضیانت بود. خستگی راه، تغییر هوا که یکمرتبه سرد شده بود و حالت گریبی که من داشتم دیگر تحمل مرا از بین برده بود.

جلسه بسیار مبارک و منظمی بود. حظ کردم که این احتیای جدید را دیدم که باین خوبی جلسات خود را اداره مینمایند. منم با همان حال زار چند کلمه صحبت کردم و ساعت ده و نیم جلسه تمام شد. در اطاق من کتابهای بسیاری موجود است از جمله Shoghi Effendi, an appreciation یکبار ایران خانم این کتاب را برای من خوانده بود ولی حالا دیگر خودم میتوانستم بخوانم تا نیمه‌های شب نصف کتاب تمام و بقیه را صبح زود خواندم و هشت صبح کارهایم تمام بود. ساعت نه و نیم اعضای محفل ملی آمدند که شش نفر بودند و اکثریت داشتند. مفصل راجع به تبلیغ جمهور صحبت شد و بسیار خوشحال بودند که کارملو برای تبلیغ هندیه‌ها به پرو می‌آید و قرار شد از محفل ملی بولیویا تقاضا کنند که هرچه زودتر کارملو را بفرستند و همچنین ایو نیکلین را دعوت نمایند که در اینجا ماندنی باشد.

عصر مشغول مطالعه الواح مبارک خطاب به ممالک امریکای جنوبی بودم. بسیار استفاده شد. اگر روزی این الواح طبع و منتشر شود البته وجهه امر در این ممالک تغییر خواهد کرد. از جمله میفرمایند که امر در امریکای جنوبی مثل افریقا پیشرفت خواهد کرد. شب جلسه خوبی از اعضای لجنة تبلیغ و جمعی دوستان برقرار بود.

۱۸ می صبح زود بطرف هوآنکایو حرکت کردم و ده ساعت در راه بودم. ترن تا ارتفاع پنجهزار متر بالا می‌آید و مجدداً سرازیر میشود. مناظر عین بولیویا بود. . . . عصر آقای لانگ در ایستگاه ترن منتظر بود. باتفاق بمنزل ایشان آمدم و چند نفر از احتیای بومی و دو نفر مبتدی‌آمده بودند. جلسه بسیار گرم و روحانی خوبی داشتیم.

۱۹ می: هنوز آفتاب طلوع نکرده است ولی پرندگان به تفتنی مشغولند،

دوش مرغی بصبح مینالید

عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش

یکی از بندگان مخلص را

مگر آوای من رسید بگوش

گفت باور نداشتم که چنین

بانگ مرغی ترا کند مدهوش

گفتم این شرط آدمیت نیست مرغ تسبیح خوان و من خاموش
 دیشب از صاحبخانه عزیز یادداشتهای دو نفر از زائرین را گرفته‌ام که بخوانم.
 بیش از نصف آنرا نخوانده بودم که دیگر خستگی و خواب مهلت نداد و
 امروز صبح بقیه آنرا خواندم. یکی از آنها یادداشتهای هیریو تاکانو است که
 عضو محفل ملی ژاپن است و من در ژاپن او را دیدم و از تشرک خود برای
 من تعریف کرد و بیانات مبارک را توضیح داد. در یادداشتها بهتر و
 روشن‌تر مطلب را نوشته است.

در ۲۴ فوریه ۱۹۵۴ مینگارده: -

«برای تأسیس بیت العدل اعظم حد اقل شصت محفل ملی لازم است. بدون
 این تشکیلات دنیا معنای حقیقی امر مبارک را درک نخواهد کرد».
 بعد از آنکه یکشب در هوآنکاپو بودم با اتفاق آقای لانگ به لیما آمدم اینبار
 با تاکسی آمدم ده ساعت در راه بودیم ولی بسیار خوش گذشت با صفا و
 خوش منظر بود این بار نیز از ارتفاع پنجهزار متر گذشتیم و نزدیک نیمه شب
 به لیما رسیدیم.

صبح شنبه، بیستم می برای کارهای بلیط اقدام کردم و شب جلسه جوانان
 بود که جمعی از اغیار در آن حاضر بودند. یکشنبه صبح جلسه محفل ملی
 داشتیم و تا عصر مفصل راجع به تبلیغ صحبت شد و تصمیمات خوبی
 گرفتند. از جمله اینکه تمام اعضای محفل ملی مسافرتهاى تبلیغی و
 تشویقی نمایند و هر نه نفر تقبل کردند که به سمتی حرکت نمایند.

۲۲ می: امروز بیست و دوم می است. روز مبارکی است از لیما به اکوادور،
 کیتو پرواز میکنم. دکتر انریکه سانچز که رئیس محفل ملی است مرا تا
 فرودگاه آورده و هنوز منتظر طیاره است.

برای پرو چه باید کرد؟ حالا انشاءالله ابو نیکلین عزیز و کارملو ماندگار
 خواهند شد. خود اعضای محفل تصمیم به سفر گرفته‌اند و همچنین قرار شد
 در هر محل کلاسهای امری و تبلیغی تشکیل شود. برای جناب خادم نوشتم
 که مسعود را نیز چندی به پرو بفرستند و از جهتی از مسعود خواهش کردم
 که آوارز را بشمال بولیویا اعزام نماید و باین ترتیب امر مبارک از داخل و
 خارج باین مملکت در هجوم است و انشاءالله تأثیرات عظیمه خود را آشکار
 خواهد نمود.

ساعت دوازده به اکوادور رسیدیم. خانم دوروتی بکیت و رانول پاورن بفرودگاه

آمده بودند. زبان اصلی اکوادوریها کچوآ است منتهی با لهجه‌های مختلف. چهار میلیون جمعیت دارند که پنجاه درصد آن هندی (ابومیهای سرخ پوست) هستند. داوید در سال ۱۹۵۹ باینجا آمده و حالا در اتاوالو زندگی میکند و اکابوندو اول قریه‌ایست که بهائی هندی دارد که توسط راثول شروع شده که باین ده رفته و با آنها درست شده و برای آنها اکابر درست کرده است و بعد مهاجرین دیگر برای تبلیغ رفته‌اند و حالا بیست نفر بهائی در آن قریه دارند. این ده چهارصد تا ششصد نفر جمعیت دارد، این بیست نفر بهائی فقط مردانند و فامیلشان هنوز بهائی نشده‌اند.

نقشه تبلیغی آنها بدین قرار است که داوید به یک شهر دیگری مهاجرت کند و یک مرکز جدید برای هندیها تأسیس نماید. فریدون منجم بیک مرکز جدید تبلیغ رفته است و در اتاوالو فقط دو بهائی بومی دارند.
نحوه تبلیغ راثول پارون:

۱. با حکومت و معلمین مدارس تماس حاصل میکند.
۲. یک کلاس اکابر درست میکند.
۳. بتدریج امر را کوشزد میکند.
۴. از کاوداری و اراضی آن خبر دارد و کمک میکند. سه چهار نفر بومی میخواهد که بمرکز بفرستد. میرود و با آنها میماند. اینستکه باو اطمینان پیدا میکنند. از سفیدپوستان میترسند و باید با احتیاط پیش بروند. گاهی یک خانه محقر در آنجا میسازند و یا اجاره میکنند. هر دو دهی را یکروز میرود و هر دهی را سه دفعه میبیند.
۵. اول به هیچ چیز علاقه ندارند ولی او بوسیله تأسیس کار، ذوق تحصیل در آنها ایجاد میکند و خواندن و نوشتن و جغرافی و تاریخ درس میدهد. میگوید جغرافی و تاریخ مقدمه وحدت عالم انسانی است و مردم با او مثل یک معلم رفتار میکنند و او بایشان کمک میکند. گاهی همه را جمع و دعوت میکند که قریب صد و بیست نفر میشوند. اول به اسپانیولی صحبت میکنند و وقتی چند نفر تصدیق کردند آنها را مترجم میکند. در یک محل سیزده نفر بهائی هندی دارد. پنج نفر وقتی خواسته‌اند بهائی شوند جمع دیگری هم مایل بوده‌اند ولی او مانع شده چون از امر خوب اطلاع نداشته‌اند.

محفل تصویب کرده که به هر نفر ماهی بیست و پنج دلار بدهد که چهار نفر

باین مراکز مهاجرت نمایند.

تبلیغ جمهوری در امریکای جنوبی باید تحت نظر دقیق حیات آبادی باشد و تشویق کنند و اهمیت بدهند. مسعود خمسی میتواند در ممالک پاراگوآی، پرو و اکوادور مسافرت و راهنمایی و هدایت نماید. از بولیویا باید مبلغین بومی به نقاط سائره فرستاده شوند و در هر قبیله باید یک هسته مرکزی تأسیس شود یعنی نقشه تبلیغ قبایل موجود باشد و بودجه‌های موحده صرفاً صرف تبلیغ امرالله شود.

۲۵ می: بسوی کلمبیا حرکت میکنم. چند روزه در اکوادور بسیار خوش گذشت با اغلب احتیای عزیز ملاقات شد. چندین جلسه تشکیل گردید و رویهمرفته از ساعات و دقائق استفاده شد. بقدری کارها متراکم بود که بیاد آوردن آنها مشکل است.

شب ۲۲ می در منزل خانم گیل وولسون جلسه عمومی بود. جمعی از احتیاء و معدودی از اغیار بودند. از هر طرف صحبت شد و همه بکمال سرور و انجذاب جلسه را ترک کردند. خانم گیل خانم مقدسی است که پانزده سال است به امریکای مرکزی و جنوبی مهاجرت نموده. شوهر او دکتر بوده و خود او پرستار و در چند مملکت از جمله کوستاریکا بوده که اول بهائی آنجا بوده و حالا محفل ملی آن مملکت تأسیس میشود. بعد از فوت شوهرش مهاجرت نموده و فعلاً در اصل چهار اکوادور کار میکند. در سال ۱۹۵۶ به حضور مبارک مشرف شده است. همیشه سر میز میشستند و هیکل مبارک طرف راست او قرار داشته‌اند و نقل میکرد که هیکل مبارک در موقع شام و غذا باو کمک و تعارف میفرموده‌اند و بسیار به او عنایت داشته‌اند. یادداشتهای او را زیارت کردم. مسائل بسیار مهمه به او فرمودند از جمله اینکه "من منتظرم که یکنفر آبادی امرالله برای امریکای جنوبی و یکنفر برای امریکای مرکزی معین نمایم."

یکشب همگی به اوتاوا الو رفتیم و خدمت مهاجرین رسیدیم. هفت نفر مهاجر امریکائی و دو نفر ایرانی در این شهر زندگی میکنند. چون معتقد بوده‌اند که باید یک محفل محلی درست شود و سال گذشته به قول خودشان سال تقویت بوده و تبلیغ ممنوع و تا توانسته‌اند تقویت کرده‌اند. نمیدانم ماهی چند صد دلار از صندوق محفل خرج میشود که این هفت نفر نقطه یک محفل محلی تشکیل دهند. خیلی چیزها نمیدانم و نمی‌فهمم از جمله اینکه

وقتی هیکل مبارک مرحله چهارم نقشه را برای تبلیغ و ازدیاد موارک بخصوص تبلیغ اسرانه دفعه واحده در سراسر عالم قرار داده بودند چرا بعضی ها معنی این کلمه مبارک را ندانسته اند و حتی تقویت را مانع تبلیغ نموده اند. در هر حال باید توکل به جمال قدم نمود که خود حافظ و حامی امر مبارکش باشد و دست این ضعیفا را بگیرد که جز او دستگیری در این عالم نیست.

۲۷ می: به طرف پاناما حرکت مینمایم. کمتر از چهل و هشت ساعت در کلمبیا بودم ولی بقدری از زیارت اجناب مسرورم که وصف ندارد. کمیت مهم نیست کیفیت اهمیت دارد. در این چهل و چند ساعت مثل چهل و چند روز از محضر اجناب استفاده نمودم. تمام اعضای محفل ملی از اطراف آمده بودند. . . . این دو روزه در منزل چارلز بوده جوان امریکائی که در مدرسه مشروطه تدریس میکند. خیلی آرام و خوش قلب است. در اطاق او یک نقشه ایران و دو عکس از حضرت عبدالنہاء بدیوار نصب بود. کفتم جای ایرانیان حالی که بینند یک جوان امریکائی در قلب کلمبیا در امریکای جنوبی تنها زینت اطاقش یک نقشه ایران و دو شمایل مبارک است. میگفتند که در ایام کانونشن چند نفر از نمایندگان مهمان او بوده اند و او تختخواب خود را بدیگران میداده و هر کس در یک گوشه سالن او میخوابیده و خود از صبح زود برای تهیه غذا برای سایر مهمانها میرفته چه جوان صدیق مخلص منجذب خوبی است. انشاءالله جمال مبارک در جمیع عوالم تأییدش فرماید. امروز سه عکس از قبائل امریکای جنوبی برای من آورد. بسیار قشنگ و زیباست و به فال نیک گرفتم که انشاءالله از قبائل آمازون در ظل اسرانه وارد خواهند شد که این عکس از آن قبیله است.

با اعضای دیگر محفل ملی مفضل ملاقات و گفتگو شد. دیشب تا دو بعد از نیمه شب با رضوانی و توماس و چارلز صحبت میکردیم. انشاءالله رضوانی به سمتی حرکت خواهد کرد. قلب جنگلها که سرحد چهار مملکت است برزیل، اکوادور، پرو و ونزوئلا و خود در مملکت کلمبیا واقع شده و این محل سرچشمه رودخانه یا بهتر بگویم دریای آمازون است که محل اصلی بومیها و سرخ پوستان این نواحی است. هیکل مبارک راجع به آمازون تأکید مخصوص فرموده اند. آیا تا این نقشه مبارک تمام نشده امر به آمازون سرایت خواهد نمود یا نه؟ سؤالی کردم که خودم خجالت کشیدم. البته البته در این دو ساله

امر به اعماق این قبائل و جنگلها سرایت خواهد نمود. این مسافرت امریکای جنوبی بسیار کوتاه بود. انشاءالله سال دیگر کسالت اشتیاق باین قاره مراجعت خواهم نمود و آهنگ سروری خواهم نواخت که احل ملاء اعلی را به وجد آورد. حالا دیگر تصمیم قاطع است. از نگرانی و دلدلی بیرون آمده‌ام میدانم که میدانی بهتر از امریکای جنوبی برای من نیست. انشاءالله سالی هشت ماه در امریکای جنوبی و سالی چهار ماه در آسیا بسر خواهم برد و تا آخر حیات نیز در اینجا خواهم ماند در بین سرخ‌پوستان عزیز و محبوب که عزیز او بودند و اینهمه درباره ایشان تأکید شده است.

۲۸ می: وارد پاناما شدم. چهار نفر از اعضای نفیس محفل ملی در فرودگاه منتظر بودند. یکی آلن که در داوید مهاجرت نموده و برای تبلیغ هندوها اقدام نموده است. تابحال یکنفر بهائی سرخ‌پوست دارند و به چند منطقه مسافرت نموده‌اند. به محض ورود جلسه با اکثریت اعضای محفل تشکیل شد و نهار در حظیرة انقدس مهمان منشی محفل بودیم. ساعت چهار و نیم مجدداً جلسه محفل و لجنة ملی تبلیغ بود و مفصل راجع به تبلیغ دسته جمعی صحبت و مذاکره شد و شب جلسه عمومی بود. بسیاری از اجتهاء حاضر بودند. . . . مذاکرات مفصل بود و سؤال و جواب نیز مفصل. ساعت یازده به هتل برگشتم و تا هفت صبح خوابیدم. چند روز بود که احتیاج به چنین استراحتی داشتم.

صبح زود بدیدن کانال پاناما رفتم. یکی از اجتهاء که افسر این کانال است مرا برد و تمام قسمتهای کانال را نشان داد که از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۴ ساخته شده است.

ساعت دوازده با قطار به سمت کستاریکا حرکت نمودم. ساعت دو بعد از ظهر رسیدم. پاناما بیش از یک میلیون جمعیت دارد و شصت هزار نفر هندی دارد که همه نزدیک و در دسترسند. تماسهایی تا بحال با ایشان حاصل شده است که تا بعد نتیجه چه شود. آنچه به نظر میرسد اگر در سه نفر همراهی میکردند و به معاونت برمیخواستند ممکن بود نتایج عظیمه از این مسافرتها اتخاذ شود.

۲۹ می کستاریکا: پایتخت آن سان خوزه است. به اسم مبارک برای اولین بار به این مملکت می‌آیم. توکلم به تأییدات جمال قدم است که این مورسعیف را

راجع به تبلیغ سرخ پوستان تاکید میفرمایند و بعد بنائی را نشان دادند که روضه مبارکه بود و فرمودند مشغول ساختن آن از سنگ یاقوت هستند. بعد پرسیدند چه روزی است هشتم یا نهم؟ من تحقیق کرده عرض کرده هشتم. فدرستون پرسید هیکل مبارک کجا تشریف میبرند فرمودند میروم که رأی بدهم. مثل اینکه برای شهرداری رأی میدادند. کاش تعبیر این خواب این باشد که فدرستون عزیز برای کمک به امریکای مرکزی و جنوبی بیاید و مشرق الاذکار سرخ پوستان در بولیویا ساخته شود.

نهم چون در گوآتالا این یادداشتها را مینویسم. انشاءالله چند روز در اینجا خواهم ماند. اینها استعدادی شبیه بولیویا دارند به شرط آنکه همان تأیید شامل شود. بیش از سه میلیون جمعیت دارد و بیش از پنجاه درصد هندی خالص هستند که از سلسله هندیهای مایا هستند و از بیست و یک قبیله مختلف اند. یا جمال مبارک تأییدی کن و اسباب هدایت این قبائل را فراهم نما.

یادداشتهای رحمت درباره مسافرت اخیر وی به همین جا ختم میشود. به جز یادداشت مختصری که مشعر بر عزیمت وی از نیومکزیکو به لس آنجلس است مابقی آن حاکی خط سیری است که از پیش برای کارهای خود در این اسفار تهیه کرده بود و طبق این برنامه فقط گاهی برای چند ساعت فرصت و وقت استراحت و خواب داشت ولی هیچ یک از پیشنهادات و نظریات خود را که بسیاری از آنها بوسیله مهاجرین و محافل روحانی محلی بمرحله اجراء و عمل درآمده، ثبت ننموده است.

رحمت از معاشرت و مراوده گرم با بومیان اصلی که مؤمن شده بودند و مهاجرین امریکای لاتین لذت می برد. بسیاری از همدرسان دانشگاهی او به این نواحی مهاجرت کرده بودند و او برای انجام نظرات و پیشنهادات خود از همکاری و استعانت این یاران قدیمی و مورد اعتماد بهره میبرد. هیچگاه از دعوت دوستان به فداکاری و ایثار ابا نداشت و هرگز تصوّر نمی کرد که آنان درخواست وی را رد کنند زیرا هیچوقت بیش از آنچه خود انجام میداد از دیگران متوقع نبود. در میان این یاران یکنفر اختصاصاً مورد توجه او بود. بارها بخاطر دارم که هر وقت ب فکر تفریض و وظیفه ای خاص در آن نواحی میافتم با خیال راحت اظهار میداشت که از مسعود خمسی برای انجام اینکار درخواست خواهد نمود. روابط نزدیک و صمیمی رحمت و مسعود تا آخرین لحظات زندگی او ادامه داشت. رحمت علاوه بر

پیشنهاد محل اقامت و حرفه بدوستان، گاه نیز ترتیب ازدواج فرزندان آنان را بعهده میگرفت. یکی از اجباء که با خانواده خود به بلوهوریزونته Belo Horizonte در برزیل مهاجرت کرده بود اظهار میداشت:

دکتر مهاجر در یکی از ملاقاتهاشان با ما یک جوان بهائی برزیلی را همراه آوردند سپس دختر مرا فراخواندند دست او را در دست جوان برزیلی گذاشتند گفتند این مرد شوهر آتیه تو است، با یکدیگر آشنا شوید.

با این پیشنهاد را فوراً قبول کردیم زیرا مطمئن بودیم که دکتر مهاجر هرگز همسر نامناسبی را برای دختر ما معرفی نخواهد کرد. آن دو با یکدیگر ازدواج کردند و زندگانی فعالانه‌ای در خدمت امرالله دارند.

رحمت در مدت بیست سال پس از اولین سفرش به امریکای لاتین جمعا هفت بار به آن ممالک سفر کرد. از صدها قریه دیدن نمود و به نشر نفحات الهی پرداخت و به طرح نقشه‌های متعدد برای اتساع دایره امرالله کمک و مساعدت نمود. مسائرتهای وی به کشورهای آن قاره باعث ایجاد ذوق و شوق در خدمت و فداکاری نسبت به امر مبارک در قلوب مؤمنین جدید گردید.

راپورتهای متعدد محافل روحانی ملی حاکی از محبت و صمیمیت و ابراز تشکر و ادبشان از استقامت رحمت در انجام امور امری آن ممالک است. گرچه درج همه بنویسات درباره فعالیت‌های وی در هر یک از کشورها از حوصله این کتاب خارج است ولی ذکر نکاتی چند از خدمات وی که نمودار علاقه و ایشار وی نسبت به مردم امریکای جنوبی است بی‌مناسبت نمی‌باشد.

بولیویا

آتوس کستاس Athos Costas یکی از همراهان و یاران رحمت که در معیت وی به کشورهای متعددی در امریکای لاتین اقدام نموده است گزارش زیر را از اقدامات او در کشور بولیویا تهیه نموده:

سال ۱۹۵۷ ما تبلیغ دسته جمعی را در بولیویا آغاز کرده بودیم و وقتی که دکتر مهاجر در سال ۱۹۶۱ به این کشور وارد شد در حدود هزار نفر برزیلی بومی در اینجا وجود داشت. ما مصمم بودیم که تبلیغ را متوقف کرده و تمام هم خود را صرف تزئید معلومات مصدقین جدید کنیم. اما

دکتر مهاجر تذکر داد که متوقف کردن تبلیغ بهیچوجه میسر نیست و عملاً ما را ملزم ساخت که فعالیت خود را برای فتح نقاط جدید افزایش دهیم. وی اظهار داشت که مصدقین جدید مانند محصلینی هستند که در مدرسه پذیرفته شده‌اند و چون فلسفه وجودی مدرسه را پسندیده‌اند برای تحصیل خود را آماده نموده‌اند. روحانیت و معنویت امر را پذیرا شده‌اند. بعلمت معلومات خود بهائی نشده‌اند بلکه بخاطر شوق به کسب معرفت و معلومات جدید به اینجا آمده‌اند.

وی سپس از من سؤال کرد که مقصود شما از تزئید معلومات چیست؟ همه ما چه عالم و چه جاهل در معرض امتحانات الهیه قرار داریم. آیا تصور می‌کنید که علما بیش از سایرین از امتحانات الهی مصون می‌مانند؟ حال که امکانات فراهم است باید هرچه بیشتر به تبلیغ و جذب این نفوس مستعد که دارای قلبی پاک و بی‌آلایش هستند پردازیم و بتدریج به تزئید معلومات آنان اقدام کنیم. در وحله اول باید چند مناجات از حفظ کنند و مقداری از تعالیم امریه را بیاموزند تا وقتی جامعه رشد بیشتری یافت و قوی شد با تعداد کافی افراد به نحو احسن به تزئید معلومات مؤمنین جدید اقدام نمائید.

با تعمق در سؤالات دکتر مهاجر باین نتیجه رسیدم که بمصداق المدعوون کثیرون و المختارون قلیلون. مشاهده نمودم از بین چهل نفر افراد تحصیل کرده که در بونئوس آیرس اقبال کردند فقط شش نفر آنها در امر الهی مستقیم ماندند ولی برادران بومی ما در امریکای لاتین نفوس انتخاب شده‌ای هستند که گرچه از علوم ظاهره بی‌بهره‌اند ولی ارواحشان تمامی این ناحیه را نورانی نموده است. عده زیادی از آنان تحت فشار شدید مخالفین قرار گرفتند ولی از صراط حق منحرف نشدند و ثابت و مستقیم باقی ماندند.

این جهت خدمات وسیع تبلیغی را در بولیویا بجزایر اناحتیم و هر ساله تعداد اجتهاء را دوبرابر کردیم و نتیجتاً عده اجتهاء که در سال ۱۹۶۲ فقط شش هزار نفر بود به پنجاه هزار نفر بالغ گردید.

من در سفر به آرژانتین، شیلی و بولیوی افتخار همراهی با دکتر مهاجر را داشتم. گرچه عشق حقیقی وی بتبلیغ جمهور و اقبال افواج مؤمنین محسوب میشد ولی در عین حال شخصیتی باتجربه بود و اهمیت عمیق و وافری برای

علم و دانش و تعلیم و تربیت قائل بود و مستمراً در بیانات خود این مسئله را متذکر میگردید. او بواقع اهل مطالعه بود و همواره کتب فراوانی در جامعه‌دان خود به‌مراه می‌آورد و بالطبع از تعداد البسه مورد لزوم خود میکاست.

دکتر مهاجر احتیای ساکن شهرها را به تشکیل بیوت تبلیغ پس از خاتمه هر جلسه ضیافت نوزده‌روزه ترغیب مینمود و مصرّاً از یاران میخواست که برای دعوت نفوس به بیوت تبلیغی از خانه خارج شوند و به میان جمعیت مردم بروند.

رائول پاوون و من هردو آینده‌ای را که دکتر مهاجر در نظر داشت در فکر خود پرورانده و آرزوی روزی را داشتیم که در استقرار اولین ملت بهائی در میان بومیان اکوادور و بولیویا شریک و سهیم باشیم و مثل دکتر مهاجر تنها راه حل مشکلات خود را تبلیغ امر و فتح نقاط جدید میدانستیم. وی ما را مکرراً متذکر میداشت که تبلیغ نفوس و تزئید معلومات مصدقین و تثبیت و تقویت اجتهاء باید توأماً انجام گیرد.

برزیل

مبتکر، شکیبا، مصمم

بعضی از مهاجرین و خانواده‌های آنان در برزیل از دوستان نزدیک رحمت محسوب میشدند. او همیشه از سفر به این کشور احساس مسرت میکرد. ملاقات با دوستانی که سالها از آنان دور مانده بود روح ویرا آرامش می‌بخشید. بموجب راپرت محفل روحانی ملی در دیدارهای اولیه، رحمت توسعه عظیم امر الهی را در آن کشور بوسیله فعالیت‌های وسیع انتشاراتی برای آموزش پیام شکوهمند حضرت بهاءالله به اجتهاء و عموم مردمان گوشزد مینمود:

ایشان همواره از ارقام معتدبه سخن میگفتند و پیشنهاد مینمودند که هزاران جزوه و کتاب برای توزیع فیما بین کلیه افراد و طبقات اجتماع چاپ و منتشر گردد و چون محفل ملی سزال مینمود که هزینه چنین اقدامی چگونه تأمین خواهد شد و ما چطور قادر به پرداخت مخارج این پروژه‌های عظیم خواهیم بود جواب می‌شنید که وجوه لازم را مصدقین مشتاق که مؤمن

خواهند شد تأمین خواهند نمود. به این ترتیب هزاران جلد کتاب بچاپ رسید و مقبلین بامر بهائی مژمن گردیدند.

یکی از اجتهاد حکایت میکند که:

ایادی امرالله در آغاز مجاهدات تبلیغ جمهور در برزیل از شهر سالوادور Salvador مرکز ایالت بهیه Bahia دیدن نمودند. طبعاً از ملاحظه وضع موجود بسیار خوشنود گشتند و خصوصاً از شرکت فعالانه اجتهای ایرانی در این اقدامات عظیم و گسترده مسرور شدند. در آن روزها تبلیغ جمهور چون آتش سرکش به پیش میرفت و در مدت نوزده روز دوست و هفتاد نفر تسجیل شدند. تعداد مصدقین آنقدر رو به افزایش بود که از نظر کارتهای تسجیلی در مضیقه افتادیم. در جریان مجاهدات تبلیغی روزانه قریب دوست نفر بهائی جدید نام نویسی میکردند.

خانمی از مصدقین جدید از زیارت شمایل مبارک حضرت عبدالابها. برای اولین بار مات و متحیر گردید و اظهار داشت که مشکلی در زندگی خود داشته است و مدتها هر شب حضرت عبدالابها را در رؤیا زیارت کرده است ولی پس از اینکه مشکل وی حل شده است دیگر بزیارت هیکل مبارک در رؤیا نائل نشده. بعداً معلوم شد که صاحب خانه این خانم بهائی بوده. ما این موضوع را بفال نیک گرفتیم و آنرا نشانه صحت اقدامات خود فرض نمودیم. دکتر مهاجر با سرور فراوان از این نواحی دیدن میکرد. یکبار هنگامی که با اتومبیل از بالای تپه و مشرف به شهر عبور میکردیم اظهار داشت: "شما را به حضرت بها، الله قسم می دهم کاری نکنید که تبلیغ جمهور به مخاطره افتد."

آنشب دکتر مهاجر در ساختمان اجاره ای برای مؤسسه امری فقط به زبان فارسی سخن گفت و علت آنرا چنین توضیح داد که منتهای است که بزبان فارسی صحبت نکرده و مانند آنست که موهبتی را از دست داده است. ایشان بیشتر اوقات درباره مقام و موقعیت بیت العدل اعظم و عظمت شأن آن معهد اعلی صحبت مینمودند. هنگامی که قصد عزیمت داشتند، مسدلی خالی در هواپیما پیدا نشد. ما همه نگران بودیم ولی دکتر مهاجر با آرامش خاص خود در گوشه ای نشستند و به تلاوت لوح احمد پرداختند. تقریباً تمام مسافرین معویظه فرودگاه را ترک کرده بودند که ناگهان نام ایشان را از

بلندگو اعلام کردند. به آرامی از همه ما وداع کردند و رفتند گویی هیچ اتفاق غیرعادی روی نداده است.

رحمت در سال ۱۹۷۴ برای مدت بیست و سه روز مجدداً عازم برزیل گردید و در آن مدت از پانزده جامعه بهائی دیدن نمود. اقامت او بمنت زیاد در یک کشور نشانه استعداد و قابلیت عظیم مردم برزیل بود و ضمناً چون همواره داوطلب کمک و خدمت به یاران بود تا حد امکان در نقاطی که به مساعدت نیاز داشتند توقف مینمود. هنگامی که مجاهدات تبلیغ جمهور در برزیل بحال وقفه درآمد رحمت بسیار متأسف و متالم گردید.

در یادداشت‌هایش وقایع اخیر ایام اقامت چند روزه خود را چنین درج نموده است:
۱۹ اکتبر وارد بلم شدم. بهمن شفای عزیز معاون ایادی در فرودگاه بود در همان ساعت بلیط برای ماکاپو خریدیم و باتفاق به آن شهر آمدیم. او در شهر ساتانا منزل دارد. بمنزلش آمدیم و خستگیهای شب و نیمه شب برطرف شد و عصر به طرف قریه بهائی رفتیم. بیست نفر کم و بیش بودند. مزرعه ای است که متعلق به شخصی سفیدپوست بوده و املاک خود را بعد از صعودش برای سیاه‌پوستان گذارده که کارگران او بوده‌اند و قریه کوچکتری شاید از شصت خانواده تشکیل شده. ده نفر بهائی دارد. شهر ماکاپا بیست نفر بهائی دارد بخصوص یک مرد فهیده نازنین. بعد از مذاکرات گفتیم که فردا که روز بیستم اکتبر و تولد حضرت ربّ‌اعلی است کلاس درس اخلاق خود را که قبلاً داشته‌اند از نو تشکیل دهند.

امروز بیستم اکتبر دوباره به همان قریه رفتیم. بیش از بیست نفر اطفال جمع بودند. صحبت شد، شعر و مناجات خواندند و شیرینی خوردند و به‌عون و عنایت الهی کلاس ایشان امتداد خواهد یافت. دولورس که پرستار است و بهائی است معلم این کلاس است. امروز با جناب شفا راجع به تبلیغ عمومی صحبت می‌داشتیم و فکر می‌کنم که ممکن است در شهر ماکاپا تبلیغ عمومی را شروع کرد. شصت هزار جمعیت دارد. فی‌المثل اگر در عرض دو سال هزار نفر تبلیغ شوند، یک حظیره‌القدس محلی در شهر که در حدود پنج هزار دلار خواهد بود خریداری شود و ده کلاس درس اخلاق تأسیس شود و در ماههای دسامبر، ژانویه و فوریه که تعطیلات مدارس است جوانان برای تبلیغ و کمک بیایند بی‌نهایت مؤثر خواهد بود. تا تأییدات جمال اقدس ابهی

چگونه شامل شود. هرچه کند او کند ما چه توانیم کرد بفعل ما یشاء و بحکم ما برید است.

تبلیغ در شمال برزیل یقیناً سبب تقویت مملکت گیانا خواهد شد چون رفت و آمد بشمال برزیل از این ممالک دائم است. در شهر ماکاپا با بلم دو چشمه رودخانه آمازون هستند که به دریای آتلانتیک میریزند. این رودخانه خود دریائی است شاید با تبلیغ دسته جمعی در ماکاپا که شهر شصت هزار نفری است شروع تبلیغ در آمازون تحقق یابد که در آثار مبارک در سال ۱۹۵۳ ذکر آن بمیان آمده است.

در منزل جناب شفا بسیار خوش و راحت گذشت. دو طفل نازنین او امیر و روشن و خانم محترمه و سلیمه او در کمال سلامت نفس و آرامش زندگی میکنند.

امروز بیست و یکم اکتبر است. یکماه از این مسافرت طی شده است. در فرودگاه بلم منتظر طیاره هستم. امروز ساعت ۳:۰۵ صبح از سانتاآنا به بلم آمده‌ام و حالا ساعت چهار باید به سن لوییز حرکت کنم. وقت خواندن و نوشتن بسیار دارم.

ساعت دوازده ظهر با طیاره به سن لوییز آمدم. این شهر پایتخت یکی از بیست و سه ایالات برزیل است. تا ساعت چهار در فرودگاه ماندم. جان و خانم او جودی به فرودگاه آمدند و با هم به هتل لُرد رفتیم. اطاقی بسیار زیبا مشرف به پارک تهیه و تمیز کرده بودند و گل و میوه گذاشته بودند. شب ماندند و شام خوردیم و صحبت بسیار نمودیم و چندین مناجات برای تبلیغ در شهرها خواندیم و راجع به تبلیغ در شمال برزیل مشورت کردیم که در صورت امکان برود به سن لوییز مستقر شود و تبلیغ هزاران نفر را وجهه همت خود قرار دهد. صبح ساعت هشت به یک محل دارالتربیه رفتیم که اطفال گمشده را تربیت و تعلیم مینمایند. قریب یکساعت با مدیر و معلمین و کارمندان مؤسسه مفصل راجع به امر صحبت کردیم و بعد قریب پنجاه طفل شعر خواندند. نهایت روحانیت و صفا و محبت خاص بود و جان و خانمش با رؤسای مدرسه دوست شدند و برای اقدامات آینده مذاکره نمودند. بعد از صحبت ما یک جوان که انگلیسی میدانست صحبت و تشکر کرد و گفت امیدوارم همه اهل عالم بهائی شوند و باین تعالیم مقلته هدایت گردند. ناهار را در شهر خوردیم و دو بعد از ظهر بیک مؤسسه پیران رفتیم. پنجاه

نفر مردان و زنان پیر جمع بودند و در کمال محبت با آنها صحبت شد و گفتند باز هم بدیدن ما بیایید. از آنجا به شهر ترزینا آمدیم. خانه سرور معینی که با آقای لین از اهالی چینی اندونزی ازدواج نموده و طفل دو سال و نیم با اسم هوراس دارد با جمعی دیگر به فرودگاه آمدند و شام به منزل ایشان رفتیم.

امروز ۲۳ اکتبر ۱۹۷۴ است صبح با خبرنگاران رادیو و مطبوعات مصاحبه داشتم و عصر در شهر مجاور جلسه‌ای از اجتهاء بود شاید بیست نفر حاضر بودند. در این شهر توسط گروه رضوانی و دیگران تبلیغ شده است. شب جلسه عمومی بود نزدیک صد و پنجاه نفر از جوانان کلاسهای شبانه حضور داشتند بسیار جلسه خوبی بود.

۲۶ اکتبر به فورت آلیزا رفتیم. دو روز ماندیم. خاندان محترم رتانی در آنجا ساکنند. فرزند ایشان در نهایت سعی و کوشش است. سابقاً صداها بهانی داشته‌اند. حال در دهات مجاور جمعی مؤمنند. به آن دهات و خانه‌هایشان رفتیم و اطفال بسیاری که درس اخلاق دارند زیارت نمودیم. در خود شهر، در شب جلسه بسیار بزرگ عمومی برپا بود و شب اول صحبت بسیار شد و شب دوم جمعی از شب اول و جمعی تازه آمده بودند و مجلس در نهایت روحانیت و گرمی بود و سؤالات بسیار بمیان آمد و جمعی در نهایت اشتیاق بامر مبارک ناظر و مسرور بودند.

۲۶ اکتبر به ناتل آمدیم. اجتهاء جمع قلیلی هستند. صبح با دو خبرنگار ملاقات و عصر با اجتهاء و شب جمعیتی در حدود چهل نفر در کلوب دانشگاه بودند و صحبت نمودم. در رسیفه یکشب ماندیم. اول شب با اجتهاء ملاقات کردیم سپس جلسه تبلیغی با پانزده نفر مبتدی بود. جلسه در نهایت روحانیت و گرمی بود. روز بعد به زندان برای تبلیغ رفتیم همه مسرور و مشعوف بودیم قرار شد هر پانزده روز یکبار ویسنه که معلم انگلیسی است و مترجم ما بود باین زندان برای تبلیغ بیاید. همچنین مصاحبه با تلویزیون شد که در تمام شهر پخش میشد و سپس با جان به سوآ آمدیم و جلسه کوچک تبلیغی داشتیم و در آراکاجو که مسعود جلالی مهاجر است جلسه بزرگی در دانشگاه بود که قریب هفتاد نفر از اشخاص مهم از جمله رئیس روزنامه نگاران و اساتید دانشگاه حضور داشتند. او مرا بسیار متین معرفی نمود و جلسه در نهایت شکوه بود. در آخر صحبت، استادان سؤالات بسیار نمودند و کسی

حاضر به ترک جلسه نبود. شاید از بهترین جلسات تبلیغی در طی این مسافرت بود.

پس به سالوادور آمدم. صبح با مخبرین و اجباء و روز بعد جلسه مشورت با اعضاء لجنه‌ها و محفل و شب جلسه بسیار خوبی در یکی از دهات مجاور که مدرسه بهائی دارند.

۳ نوامبر به ویتوریا حرکت خواهم کرد.

در ویتوریا به هتل سن خوزه رفتم. پس اجباء را یختم و دو روز با هم بودیم. یکشب در ده مجاور که مؤسسه تبلیغی موجود است جلسه بسیار گرم و خوبی با مبتدیان بسیار داشتیم و روز بعد در کالج تربیت معلمین با بیش از صد نفر جوانان که معلم خواهند شد راجع به تعلیم و تربیت بهائی صحبت کردیم و بعد به بلوهوریزونته رفتیم. عصر در دو تلویزیون و روزنامه مصاحبه شد و شب اجبای نازنین از هر طبقه پیر و جوان و اطفال جمع بودند و روز بعد در دانشگاه جلسه عظیمی از هزار نفر از جوانان و استادان در یک کنفرانس روانشناسی راجع به برطرف نمودن ترس صحبت داشتم و از آثار مبارکه استشهاد شد. جلسه در نوع خود بی نظیر بود و سزال و جوابها بسیار مفصل و طولانی شد. شب در دانشگاه فلسفه با قریب هفتاد نفر از محصلین و اجباء جلسه بسیار خوبی درباره وحدت عالم بود. روز بعد به ریو آمدم و یکشب ماندم و امروز صبح زود بطرف سن پائولو حرکت مینمایم.

هشتم نوامبر است. امروز تلگراف بیت العدل اعظم را درباره تبلیغ عمومی در برزیل خواندم:

«مسرت خود را از طرح نقشه دو ساله، تعداد عظیم مصدقین در نواحی مخصوص، تهیه نشریات، توجه شایان نسبت به اطفال و جوانان دانشگاهها ابراز میداریم. از تأمین امکانات برای اعزام مهاجرین و مبلغین سیار برای احیاء و نورانیت این عالم مطمئن باشید. پشتیبانی کلیه جوامع داخلی را از برنامه اعزام مهاجرین و مبلغین سیار خواستاریم. ادعیه مشتاقانه خود را برای جلب تأییدات الهیه همراه با محبت حاره تقدیم می‌اریم. لطفاً این پیام را با ایادی امرالله دکتر مهاجر در میان نهد. بیت العدل اعظم الهی.» (ترجمه آزاد)

اگر خداوند تأیید فرماید نقشه تبلیغ عمومی را در نه شهر برزیل تنظیم مینمائیم. توکل به جمال اقدس ابهی.

رحمت به هر نقطه‌ای که رفت امکان توسعه امر مبارک را گوشزد نمود و از یاران درخواست نمود اقدامات وسیع تبلیغی را بین طبقات مختلف اجتماع بمنظور آمادگی برای برگزاری چهارمین کنفرانس بین‌المللی تبلیغ در ژانویه ۱۹۷۷ ادامه دهند. وی خصوصاً به جامعه جوان و فعال و در حال رشد بلوهوریزنه Belo Horizonte واقع در ایالت میناس جرایس Minas Gerais که بصیرتی روحانی و معنوی یافته بودند توجه خاص مبذول میداشت. این جامعه در اقدامات تبلیغی در مدارس و دانشگاهها موفقیتی عظیم کسب نموده و نفوس کثیری را به امر بهانی هدایت کرده بودند. او قلوب این جوانان را بسوی مجاهدات و خدمات دیگر رهنمون شد و از آنان دعوت کرد که تا حد امکان به منطقه بهیه عزیمت نمایند و توجه خود را با ایشار کامل دقیقاً به امر تبلیغ معطوف دارند تا انشاءالله پنجهزار مصدق جدید به کنفرانس بین‌المللی تبلیغ ارائه دهند . . . خوشبختانه این امر بانجام رسید.

محفل روحانی ملی گزارش میدهد:

این پروژه متضمن نکات زیر میباشد: چاپ و انتشار تعداد معتناهی کتاب و بروشور و جزوات امری، خرید حظیره القدس محلی در شهرسالوادور، تبلیغ تعداد کثیری از اطفال بخصوص در ناحیه بهیه که تبلیغ جمهور در آن ناحیه جریان دارد، توسعه سریع مجاهدات تبلیغی جوانان بهانی در مدارس و دانشگاهها و اقدامات متمرکز و مجزی در ده کشور که استعداد فراوان در پذیرش امر بهانی در آنها وجود دارد.

تبلیغ جمهور یکبار دیگر در برزیل بحقیقت پیوست و رحمت در یکی از جلسات از یاران مصرّاً درخواست نمود که درباره آن را متوقف نکنند. وی معتقد بود هر بار که امر تبلیغ از حرکت باز ایستد، شروع مجدد آن مشکل‌تر میگردد. او به یاران توصیه نمود:

هروقت ملاحظه کردید امر تبلیغ پیشرفت میکند و طریقی را که انتخاب کرده‌اید به نتیجه میرسد، حضرت بهاءالله را بخاطر آورید و آنرا لزم راه خود منحرف مسازید و مبلغین خود را بمنظور تعقیب اقدام مشابه روانه محل دیگر نکنید. پس از آنکه تعداد افراد بهانی در یک محل به حد اکثر ممکن رسید آنوقت توجه خود را به محل دیگر معطوف سازید. البته اعلان امر از طریق رادیو و تلویزیون بسیار مفید و لازم است ولی این تبلیغ جمهور نیست. اقبال افواج مؤمنین فقط بوسیله تماس فردی و تبلیغ نفر به نفر میسر است.

وقتی همه اهالی یک قریه بامر مبارک اقبال کردند آنگاه به قریه دیگر عزیمت نمایند. در زمان حضرت عبدالبهاء تمام اهالی یک قریه در کشور برمه امر بهائی را تصدیق کردند آنگاه امر الهی در سراسر آن کشور منتشر شد.

رحمت در سال ۱۹۷۶ به برزیل مراجعت نمود تا در انجمن شور روحانی ملی شرکت نماید و با اعضاء محفل و اعضاء هیئت مشاورین بمشورت بنشیند. نقشه ای که طرح گردید متضمن مراتب زیر بود:

برنامه وسیع برای تبلیغ جمهور در سراسر نواحی شمال شرق کشور، بخصوص تأکید در تبلیغ خانواده ها و هدایت کلیه افراد یک قبیله در ظل سرپرده امر حضرت بهاء الله. این برنامه اشتیاق زائد الوصفی در کانونشن ایجاد نمود بطوری که بلافاصله بجریان اقدام گذاشته شد و سریعاً نتیجه مطلوبه را به ظهور رساند. قیام بیست و پنج نفر از مبلغین که وقت خود را بمدت یک تا نه ماه وقف این کار کردند و بلافاصله به نشر نجات الهی در آن نواحی پرداختند منجر به تسجیل صدها مصدق جدید شد و تبرعات مالی مستمر و مداوم یاران تهیه حظیره القدس و مدارس و وسائط نقلیه و حتی حیوانات سواری را میسر ساخت.

طبق نظر و پیشنهاد دکتر مهاجر بمنظور یافتن هزار بهائی جدید در بلوهوریزونته، طرحی مقدماتی تهیه گردید که بوسیله اقدامات فوری عده کثیری از جوانان که مشتاقانه و بدون اینکه تقلیلی در نیروی جامعه خودشان بوجود آورند آماده هجرت گردند بمرحله اجرا درآمد.

این وقایع و بسیاری نظائر آن در سراسر جهان نمودار آمادگی او در تطبیق پیشنهاداتش با اوضاع جوامع گوناگون بهائی و نشانه آنست که چگونه صفت ابتکار و حلم و بردباری و مقاومت و پافشاری در وجود وی مجتمع بود. قابلیت بی نظیری در شناخت استعداد اهالی هر کشور داشت و برنامه های تبلیغی را با توجه به بنیه معنوی و قوه روحانی آنان تهیه و پیشنهاد میکرد.

در سال ۱۹۷۷ باتفاق درست صمیمی خود ایادی امرالله جناب اینوک الینگا در کنفرانس بهیه Bahia شرکت کرد. در آن اوقات تبلیغ با قدرت هرچه بیشتر به پیش میرفت و آن دو پرچمدار تبلیغ جمهور از این امر بسیار راضی و خوشنود بودند و یاران را بخاطر مجاهدات پیروزمندان آنها تحسین مینمودند. رحمت طی

عریضه ای که به ساحت بیت العدل اعظم تقدیم داشته چنین مینگارد:

یکی از مواهب الهی در این کنفرانس اقبال و تسجیل شش هزار و پانصد نفر مصتق جدید در نواحی شمال قبل از تشکیل جلسات کنفرانس بود. تعداد هشت هزار جلد کتاب و جزوه بعنوان تهیه مقدمات تشکیل کنفرانس چاپ شد و با جمع آوری اعانات یاران، حظیره القدس بهیه ابتیاع گردید. اکنون همه افکار متوجه امر تبلیغ است و احتیاء با تشویق و ترغیب آماده هدایت هزاران نفوس می باشند. این امر همانند آتشی سرکش به نحوی که هرگز در این قاره دیده نشده بود به پیش میرود.

در گزارش محفل روحانی ملی آمده است:

متعاقب کنفرانس عظیم بین المللی، در انجمن شور روحانی ملی که در سالوادور مرکز ایالت بهیه تشکیل گردید جرعه ای که بوسیله دکتر مهاجر ایجاد شد موجب آن گردید که جمعی از جوانان باتفاق عده بسیاری از احتیاء چون آتشی افروخته آماده عزیمت و فتح سراسر ناحیه وسیع آمازون شوند. در حال حاضر جوامع بهائی بسیاری از پلم Belem در ابتدای این ناحیه تا مارکو Marco تشکیل شده است.

آخرین دیدار رحمت از کشور برزیل در نوامبر ۱۹۷۹ باتفاق مشاور قاره ای جناب رائل پاوون Raul Pavon انجام یافت. وی از چندین ناحیه و منطقه مختلف دیدن کرد و با وجود خستگی مشهود، یاران را به انجام مجاهدات تبلیغ جمهور ترغیب نمود و تعلیم داد. رضی عباسیان گزارش این مسافرت را چنین شهر میدهد:

یادی امرالله باتفاق مشاور قاره ای جناب رائل پاوون و سرجیو کوتو Sergio Couto عضو هیئت معاونت روز ۲۷ نوامبر از ایلئوس Ilheus به ویکتوریا وارد شدند. ایشان بلافاصله عازم بازدید از حظیره القدس شدند و سپس بمنزل ما آمدند. چون من عضو محفل روحانی ملی و لجنة ملی تبلیغ بودم، بمحض ورود سؤالات زیادی راجع به چگونگی پیشرفت امر تبلیغ جمهور در برزیل مطرح نمودند. ایشان پس از صرف شامی مختصر با اعضاء لجنة ملی تبلیغ ملاقات کردند که تا پاسی از شب گذشته ادامه یافت. چون آن شب با سالگرد صعود حضرت عبدالبهاء مصادف بود و احتیاء بتدریج برای شرکت در جلسه وارد میشدند، دکتر مهاجر پس از چند دقیقه استراحت بجمع پنجاه نفری یاران حاضر در جلسه پیوستند و با آنان بمذاکره پرداختند. بر

خلاف تصوّر ما که گمان میکردیم بعضی از دوستان زودتر جلسه را ترک خواهند کرد همگی تا ساعت دو صبح که زیارتنامه تلاوت شد در جلسه باقی ماندند. ایشان در این ساعت و برای استراحت ما را ترک نمودند. روز بیست و نهم تماماً صرف مشاوره با لجنة ملی تبلیغ شد و نقشه‌ای برای تبلیغ جمهور در ده منطقه برزیل تهیه گردید. چون قرار بود که ایشان همان روز بیست و نهم به بلوهریزوته عزیمت نمایند لذا پس از اتمام جلسه ملاقات با لجنة ملی تبلیغ در حدود دو ساعت قبل از حرکت بطرف فرودگاه تلفنی از من خواستند که بالاتفاق به بلوهریزوته برویم. با اظهار تعجب بلافاصله اثاثیه مورد احتیاج را جمع کرده و حرکت کردم. دکتر مهاجر گفتند که شب اول ورود فقط در حدود پنج ساعت استراحت کرده‌اند و دو شب متوالی از سردرد شدید و کشیدگی رگهای گردن رنج میبردند. همگی ما علت این عوارض را خستگی بیش از حد ایشان می‌پنداشتیم.

در بلوهریزوته در منزل آقای افتخاری اقامت کردیم. ایشان تا دیروقت برای یارانی که برای ملاقات ایشان آمده بودند درباره نقشه‌ای که لجنة ملی تبلیغ تدارک دیده بود صحبت کردند. صبح روز بعد به دانشگاه راحتمانی شدند و در آنجا برای سی نفر از دانشجویان که برای استماع بیانات ایشان اجتمع کرده بودند با زبانی ساده و صریح و کاملاً مفهوم سخن گفتند. پس از این جلسه اجبای حاضر را به گروههای کوچک تقسیم کردند و از آنان خواستند که بیان جمعیت بروند و تعالیم مبارک را برای آنان تشریح نمایند.

دانشجویان از این برنامه کاملاً راضی بودند. دو برنامه دیگر همانروز در دانشگاه برای ایشان ترتیب داده شده بود. شب نیز ساعتها با یاران در موضوع اقدامات تبلیغی در آن منطقه به مشورت نشستند. من بشدت خسته و فرسوده شده بودم و نمی‌توانستم خود را بیدار نگه دارم ولی کوچکترین شانه‌ای از خستگی در دکتر مهاجر دیده نمی‌شد و تا پاسی از نیمه شب گذشته بدین ترتیب با اجبای گذراندند.

روز بعد عازم ریودوژانیرو شدیم. ایشان صبح زود از خواب برخاسته بودند و می‌گفتند روزی که می‌خواهند به سفر بروند خیلی زود بیدار میشوند و نمی‌توانند استراحت کنند. پس از ورود به ریو چند ساعت خوابیدند و پس از آن با اعضا محفل ملی ملاقات کردند. جزئیات نقشه‌ها ترتیب داده شد و سال ۱۹۸۰ بعنوان سال تبلیغ جمهور در برزیل اختصاص یافت.

خلاف تصور ما که گمان میکردیم بعضی از دوستان زودتر جلسه را ترک خواهند کرد همگی تا ساعت دو صبح که زیارتنامه تلاوت شد در جلسه باقی ماندند. ایشان در این ساعت و برای استراحت ما را ترک نمودند. روز بیست و نهم تماماً صرف مشاوره با لجنة ملی تبلیغ شد و نقشه‌ای برای تبلیغ جمهور در ده منطقه برزیل تهیه گردید. چون قرار بود که ایشان همان روز بیست و نهم به بلوهریزوته عزیمت نمایند لذا پس از اتمام جلسه ملاقات با لجنة ملی تبلیغ در حدود دو ساعت قبل از حرکت بطرف فرودگاه تلفنی از من خواستند که بالاتفاق به بلوهریزوته برویم. با اظهار تعجب بلافاصله اثنایه مورد احتیاج را جمع کرده و حرکت کردم. دکتر مهاجر گفتند که شب اول ورود فقط در حدود پنج ساعت استراحت کرده‌اند و دو شب متوالی از سردرد شدید و کشیدگی رگهای گردن رنج میبردند. همگی ما علت این عوارض را خستگی بیش از حد ایشان می‌پنداشتیم.

در بلوهریزوته در منزل آقای افتخاری اقامت گردیم. ایشان تا دیروقت برای یارانی که برای ملاقات ایشان آمده بودند درباره نقشه‌ای که لجنة ملی تبلیغ تدارک دیده بود صحبت کردند. صبح روز بعد به دانشگاه راحتمانی شدند و در آنجا برای سی نفر از دانشجویان که برای استماع بیانات ایشان اجتمع کرده بودند با زبانی ساده و صریح و کاملاً مفهوم سخن گفتند. پس از این جلسه اجبای حاضر را به گروههای کوچک تقسیم کردند و از آنان خواستند که بیان جمعیت بروند و تعالیم مبارک را برای آنان تشریح نمایند.

دانشجویان از این برنامه کاملاً راضی بودند. دو برنامه دیگر همانروز در دانشگاه برای ایشان ترتیب داده شده بود. شب نیز ساعتها با یاران در موضوع اقدامات تبلیغی در آن منطقه به مشورت نشستند. من بشدت خسته و فرسوده شده بودم و نمی‌توانستم خود را بیدار نگه دارم ولی کوچکترین شانه‌ای از خستگی در دکتر مهاجر دیده نمی‌شد و تا پاسی از نیمه شب گذشته بدین ترتیب با اجبای گذراندند.

روز بعد عازم ریودوژانیرو شدیم. ایشان صبح زود از خواب برخاسته بودند و می‌گفتند روزی که می‌خواهند به سفر بروند خیلی زود بیدار میشوند و نمی‌توانند استراحت کنند. پس از ورود به ریو چند ساعت خوابیدند و پس از آن با اعضا محفل ملی ملاقات کردند. جزئیات نقشه‌ها ترتیب داده شد و سال ۱۹۸۰ بعنوان سال تبلیغ جمهور در برزیل اختصاص یافت.

روز پس از آن به سن پائولو Sao Paulo عازم شدیم و قبل از ظهر به حظیره القدس رفتیم. ایشان تمام روز را تا پاسی از شب با یاران گذراندند و به توجیه نقشه پرداختند. اعاناتی برای مسافرت‌های تبلیغی جمع‌آوری شد و عتة زیادی داوطلب صرف اوقات برای خدمت گردیدند.

مندرجات یادداشتهای رحمت مختصری از این مسافرت‌های چند روزه را به سوزیل شان میدهد:

۲۹ نوامبر، بلوهوریزونته: بسیار جلسات خوبی تشکیل شد. شب اول در حظیره القدس چهار نفر مبتدی بودند. اول برای آنها و بعد برای دیگران صحبت شد. روز بعد صبح در یک دانشکده اقتصاد سی چهل نفر محصلین جوان عزیز بودند و جمعی از اجباء، صحبت مفصل راجع بمسائل اقتصاد بعمل آمد و بعد اجباء با مبتدیان در جلسات کوچکتر صحبت کردند. عصر در دانشکده دیگر با جمعی از دانشجویان راجع به امر صحبت شد و محصلین روانشناسی بودند. ظهر با خبرنگاران و تلویزیون صحبت شد و شب دوباره در منزل جناب افتخاری جلسه تشکیل شد و سه جلسه تبلیغی متعادی در شهر خواهند داشت و جوانان دسته دسته برای اطراف حاضر شدند و از یکشنبه این جلسات بعون الهی تشکیل خواهد گشت. همچنین دو نفر جوان تمام وقت حاضر بکار شدند و مقداری از وجه یک ماشین را تقبل نمودند که برای اطراف بکار برود.

اول دسامبر، ریودوژانیرو: با محفل ملی مذاکره شد. راثول پاورن و سرژیو هم حاضر بودند. تصمیم گرفته شد:

۱. سال ۱۹۸۰ سال تبلیغ دسته جمعی در برزیل اعلام شود
۲. تبلیغ در شهرها آغاز شود
۳. مطالب جدید برای شهرها و تلویزیون و رادیو طبع شود
۴. تبلیغ در همه مدارس
۵. مبلغین سیار دائمی داشته باشند که بسیار مهم است
۶. جلسات تبلیغی و نمایش-کتاب در همه شهرها.
۷. با مریضخانه‌ها، آسایشگاه‌های پیران، رادیو و تلویزیون در سراسر مملکت تماس گرفته شود.
۸. صندوق مخصوص تبلیغ تأسیس شود.

۹. محافل محلی تقویت شوند.

۱۰. تعداد کلاسهای درس اخلاق به نود و پنج برسد.

۱۱. در سال ۱۹۸۰ کنفرانس زنان تشکیل شود.

با محفل ملی راجع به چند مطلب تبلیغ دسته جمعی صحبت نموده‌ام تا نتیجه تصمیمات و اقدامات آنها چه باشد. همه چیز در دست اختیار و قدرت اوست.

در گزارش محفل روحانی ملی بتاريخ جولای ۱۹۸۰ چنین آمده است:

امسال متعاقب دیدار دکتر مهاجر عزیز، در ماه دسامبر، طرح برنامه تابستانه جوانان در ماههای ژانویه و فوریه که منتج به فتوحات کثیره گردیده و همچنین برنامه‌های مربوط به "نقشه جناب بدیع" که کماکان در تعطیلات ماه جولای ادامه دارد با انهام از ایادی امرالله و بنام ایشان بمرحله اجرا درآمد. بموجب این برنامه‌ها تعداد یکصد نفر از جوانان و سایر اجزاء بتمام گوشه و کنار برزیل عزیمت نمودند. اقدامات این نفوس به فتح روحانی آخرین نقاط باقیمانده و اتساع عدد محافل روحانی محلی و تزئید معلومات مصدقین جدید انجامید.

محافل روحانی محلی جدید تشکیل گردیده و حال در انتظار نتایج مفیده و عظیم هستیم ولی موفقیت بزرگتر ایجاد حسن فداکاری و ایشار و عشق به امرالله و اعلان و انتشار پیام حضرت بهاءالله می باشد. اخبار استقبال نفوسی که به شناسائی امر الهی فائز میگرددند، تجدید حسن مهر و محبت و ارتقاء روح خدمت که در سراسر کشور به اهتزاز آمده است مستمراً واصل میگردد. بی اندازه از دکتر مهاجر عزیز متشکریم. چگونه میتوان تقدیر و تحسین و محبت عمیق خود را نسبت به ایادی عزیز امرالله، این نفس محبوب، منقطع، ایشارگر و باکفایت ابراز داشت.

شیلی

اوج خیال

رحمت اغلب اوقات توقف خود را در شیلی در نواحی جنوبی آن کشور در نقاطی که تبلیغ جمهور بین سرخ پوستان ماپوچی Mapuche پیشرفت میکرد معروف

داشت. وی همواره دعا میکرد که مبادا علل نامعلوم و غیرمنتظره باعث توقف خدمات و اقدامات تبلیغی در آن نواحی گردد. بدین منظور با اعضاء محفل ملی، مهاجرین شیلی، مبلغین و هر گوش شنوایی که می‌یافت مذاکره مینمود و توجه آنان را به این مسئله معطوف میداشت:

ادامه این مجاهدات تبلیغی در شیلی به استعانت بیشتری احتیاج دارد و اهمیت آن می‌بایستی به اجتهاء معلوم و واضح شود. امر الهی بموجب جریان طبیعی رو به توسعه و پیشرفت است و اگر سستی در این راه ایجاد نکنیم به اوج ترقی و تعالی غیر قابل تصویری خواهد رسید و فتح و ظفری بی‌سابقه بدست خواهد آورد. استقبال گروهی جمهور در ناحیه کانتونین Cautin یکی از قابل توجه‌ترین فتوحات روحانی در کشور شیلی محسوب میگردد و بعلاوه سرعت جریان تبلیغ و ازدیاد تعداد مقبلین وضع بسیار حساسی بوجود آمده است. هرگونه عمل و یا فکر منفی و نامناسبی که از افراد اجتهاء و یا تشکیلات امری ظاهر شود، احتمال اختلال در آن و یا توقف موفقیتهای عظیمی را که با آن روبرو هستیم، تشدید نموده و یا برای همیشه عقیم خواهد نمود. ایجاد رادع و مانع در جریان این امر بهر علتی که باشد در محضر حضرت بهاءالله خطائی عظیم محسوب میگردد.

رحمت تأکید میکند که تبلیغ جمهور در شیلی مانند سایر ممالک جهان واجد تحرک و نیروی دفاعی مخصوص خود میباشد. وی جلب و جذب هزاران نفوس را که تشنه تعالیم الهیه هستند امری طبیعی تلقی مینمورد. به یاران توصیه میکند که تبلیغ و آموزش سرخ‌پوستان را بطور همگانی و گروهی انجام دهند و آنان را تسجیل نمایند و چنانچه غیر از این کنند:

سرخ‌پوستان هویت اصلی و زندگی دسته‌جمعی خود را از دست داده و نتایج تبلیغی ناپایدار خواهد ماند. این گروهها مانند زنبوران یک کندو هستند. ما نمی‌توانیم که فقط تعدادی چند از زنبورها را انتخاب کنیم و انتظار داشته باشیم که عسل برای ما تهیه کنند. اگر همه سرخ‌پوستان جمعاً با هم همکاری نمایند همه امور خود را ترتیب داده و به تعالیم مبارکه عمل خواهند نمود.

رحمت مجبور بود به اعتراض بعضی یاران به هجوم مقبلین و مصدقین جدید پاسخ گوید. این مسئله مختص شیلی نبود بلکه در سایر جوامع بهائی عالم نیز وجود داشت. میگفت که اجتهاء تصور مینمایند موضوع تبلیغ جمهور را وی

اختراع نموده در حالی که نمیدانند که امر جمال مبارک و دستور حضرت عبدالبهاء است. نقشه جهاد کبیرا کبر ده ساله نیز بهمین منظور تهیه و اعلان گردید. بهرحال وی با حلم و بردباری از مفهوم تبلیغ جمهور دفاع میکرد و برای تقلیل نگرانی یاران مجاهدت میورزید.

در یکی از مسافرتهايش به شیلی یکنفر از مهاجرین فقدان محسوس ثبوت و رسوخ آن دسته از احتیاء را که بطور جمعی در طی تبلیغ جمهور به امر الهی گرویده اند پیش کشید. رحمت در پاسخ وی اظهار داشت:

چنین بنظر میرسد که انتقاد از تبلیغ جمهور همواره در حول مسئله ثبوت و رسوخ دور میزند و بهائیان از تصور مواجهه با حجم کار و وظیفه سنگین خود بیمناک هستند و معتقدند که مصدقین جدید بعثت اینکه به سرعت از امر استقبال نموده اند نمی توانند بهائیان خوبی باشند. معترضین من دون توجه و صبر و شکیبائی به قضاوت میپردازند. نتیجه و ثمر تبلیغ جمهور در نسل های بعدی مصدقین و یا در پانزده تا بیست سال آتیه بدست خواهد آمد. مصدقین بزرگسال احتمالاً معلومات محدودی از تعالیم مبارکه دارند ولی فرزندانشان فرصت برخورداري از همه گونه موقعیت ها برای کسب معلومات و تعمق در آثار الهی را خواهند داشت. اساس پیشرفت امرالله منوط به تربیت اطفال است و بهمین جهت تأمین حفاظت و سلامت تبلیغ جمهور به مقیاس وسیعی مربوط به اجرای برنامه های آموزشی برای اطفال و جوانان می باشد.

رحمت از جوامع بهائی در کودیکو Cudico و سرولانکوچه Cerro Lancho دیدن کرد و با کودکانی که برای ملاقات وی گرد آمده بودند به مذاکره پرداخت. کلیه این اطفال در کلاسهای دروس امری شرکت میکردند. مسرت خاطر و روحانیت و علاقه آنان به او امر مبارک نسبت به استعداد و قابلیت آنها و آتیه مطلوب و عظیمی که در پیش داشتند هیچ شکی باقی نمی گذاشت.

بسیاری از ناشرین نفعات الله در آن نواحی خود فرزندان نفوسی هستند که سالها قبل در نتیجه مجاهدات تبلیغ جمهور بامر مبارک مؤمن گردیده اند. رحمت این موضوع را ضمن سخنان خود برای جمعی از یاران تشریح کرد و اظهار داشت:

ایجاد ثبوت و رسوخ در مؤمنین جدید در نواحی که تبلیغ جمهور بمرحله احرا درآمده است امری پیچیده نیست. مبلّغی که فرد تازه تصدیقی را همراه

خوش به سفر تبلیغی میبرد و برای وی حکایاتی امری نقل مینماید در حقیقت به تحکیم مبانی روحانی وی اقدام نموده است. اغلب مؤمنین جدید از طریق مشاهده و کسب تجربیات در جریان امور تبلیغی آنچنان مجذوب میگردند که خود به تزئید معلومات خود میپردازند. تصور پیچیدگی موضوع تحکیم مبانی امری گاه موجب آن میگردد که تشکیلات، توسعه نطق امرالله را متوقف سازند. فی المثل از جامعه بهائی کاتوتین خواسته شده است که اقدامی برای فتح نقاط جدیده ننمایند. اینکار بمنزله اطفاء آتش با آب سرد است. همانطور که در تبلیغ نفوس و توسعه امر الهی بایستی صبر و حوصله کافی بخرج داد در مورد تحکیم مبانی روحانی و تزئید معلومات مصدقین نیز باید صبور و بردبار بود زیرا سالها طول میکشد تا از بین جوامع جدید بهائی افراد مؤثر برای اداره تشکیلات امری و یا نشر نفعات الهی ظاهر شوند. آیا کسی که به تکبیر الله ابهی ناطق است و در منزل خود را بروی اجتهاء باز میگذارد تا فرزندان وی را تربیت نمایند بر شخصی که در جهالت کامل نسبت به امر الهی بسر میبرد ترجیح ندارد؟ باید از انتقاد و قضاوت عجولانه بهر عنوان خودداری کنیم. برآی العین خواهیم دید که تبلیغ جمهور دارای انگیزه ای غیر قابل وصف است که همه موانع را برطرف مینماید، نفوس را صیانت میکند و پرورش میدهد مگر اینکه ما با دید محدود خود از رشد و پیشرفت آن جلوگیری کنیم.

آخرین دیدار رحمت از شیلی در سال ۱۹۷۹ انجام گرفت. وی در این سفر به یاران توصیه نمود که به مجاهدات خود در زمینه تبلیغ جمهور ادامه دهند و به تأییدات مظهر الهی عوکل کنند. وی اظهار داشت :

اگر حتی یکی از اجتهاء نسبت به ارزش تبلیغ جمهور دچار شک و تردید گردد صدمه اش به امر الهی وارد می شود. از محفل روحانی ملی درخواست کرد مادام که امور تبلیغی در یک ناحیه در حال پیشرفت است از اعزام مبلغین به نواحی دیگر خودداری نمایند. از هر گونه کمک و مساعدتی که ممکن است برای تقویت و تحکیم موقعیت در آن ناحیه مؤثر باشد دریغ نمایند و از توجه به نقطه دیگر احتراز کنند. مبلغین سیار پایه و اساس تبلیغ جمهور در هر ناحیه محسوب میشوند و وجود آنان دارای اهمیت بسیار است. مجاهدات موقت چندان نتیجه بخش نیست. در این ایام باید از خدمات

نفوسی که مستقیماً از صندوق محفل کمک مالی دریافت میدارند و مسئول مداوم خدمات تبلیغی هستند استفاده شود. جوامعی که اغلب اجبای الهی در امور تشکیلاتی بخدمت مشغولند در میدان تبلیغ دچار زحمت میگردند. اجبای باید بجای ده درصد از وقت خود که به امور تبلیغی میپردازند پنجاه درصد آنرا صرف تبلیغ امرالله کنند. این آخرین اندرز رحمت به اجبای الهی در شیلی بود.

کلمبیا

باوجود خستگی شدید از کار و سفر رحمت همواره از عزیمت به کلمبیا مسرور بود. علت اصلی این دلستگی به جامعه بهائی آن کشور توسعه و پیشرفت منظم و مرتب و برنامه‌های تزیید معلوماتی و اجرایی اجبای آن سامان بود. بعلاوه رفیق شفیق وی جناب فرزام ارباب که رحمت وی را برادر عزیز خود میخواند ساکن کلمبیا بود. دکتر ارباب نظریات و پیشنهادات رحمت را با کمال میل پذیرفته و مشتاقانه بکار میبرد. پس از اینکه نظریات تجزیی رحمت در کلمبیا با موفقیت روبرو گردید وی آنها را به یاران سایر کشورهای جهان ارائه داد و به اجرا و اعمال آن امور تشویق و ترغیب نمود. رحمت بمن میگفت که اقدام بامر هجرت سازنده شیران بیشه ایقان امر مبارک است و فرزام ارباب یکی از این شیران دلیر است. اگر فرزام در امریکا اقامت میکرد حال قطعاً پروفیسور عالیقدر فیزیک در دانشگاههای آن کشور محسوب میشد و زندگی راحتی را ادامه میداد ولی بالاخره در زمره فراموش شدگان جهان در می آمد. حال ملاحظه کنید که فرزام و "گوری" خانم ایشان در چه مقامی قانمند. نام این عزیزان در رابطه با تبلیغ افواج مقبلین کلمبیا تا ابدیت همراه خواهد بود.

جناب ارباب مشاور قاره‌ای بودند که اخیراً به عضویت معهد اعلی برگزیده شده‌اند. خاطراتی را که از رحمت دارند چنین شرح میدهند:

خانواده ما در سال ۱۹۶۹ به کلمبیا مهاجرت کرد. در آنزمان نفوذ دکتر مهاجر در جامعه بهائی کلمبیا کاملاً مشاهده میشد. قریب مدت یکسال، اعضا، محفل ملی از امکان مراجعت وی صحبت داشته و وقوع آنرا پیش‌بینی میکردند. عاقبت به کلمبیا وارد شد و بمحض ورود اظهار تمایل نمود که او را مستقیماً به حظیره القدس ملی راهنمایی کنیم و در آنجا فوراً

با اعضاء محفل روحانی ملی به مذاکره و مشاوره پرداخت. پس از خاتمه مشاورات که تا ساعت سه بعد از نیمه شب بطول انجامید برای من مسلم و محرز گردید که هیچیک از تعاریفی که درباره دکتر مهاجر تا حال شنیده بودم ترجمان کافی مقام بلند این خادم بی همتای امر الهی نبوده است.

نفوذ وی که در قلوب و افکار از جهات مختلف اثر مینمود در عین حال در جنبه های مختلف نحوه تفکر و اعمال جمعی ما مؤثر بود. وی هرگز برای کسی موعظه نمی کرد و با سخنان پراحساس درخواست خود را مطرح نمی نمود. مدام با سرعتی حیرت آور در میدان خدمت جولان مینمود. سخنان و نمونه خدمات او اشتیاق شدیدی برای حرکت و همراهی با وی در وجود ما ایجاد میکرد و روح خدمت را از طریق اعمال و کردارش بما تلقین میکرد.

قبل از نخستین دیدار دکتر مهاجر از کلمبیا، دوستان بمن تذکر دادند که اولین پرسش او اینست که "نقشه کار چیست؟" همینطور نیز شد! وی حتی منتظر ملاقات با محفل ملی نیز نگردید. هنگامی که با اتومبیل عازم حظیرة القدس بودیم سزال معمول خود را بیان کرد بطوری که قبل از ورود به جلسه محفل ملی عمیقاً با یکدیگر به مذاکره و مشاوره مشغول بودیم. ما همگی دکتر مهاجر را بعنوان مجری تبلیغ جمهور میشناختیم و البته کافی است که برای مشاهده نفوذ عظیم او در کشورهایی که تعداد اجنّه قابل ملاحظه است به آن نقاط سفر کنیم. ولی بگمان من اگر رابطه او را با امر مهم تبلیغ فقط مختص به یکی از جهات آن یعنی تبلیغ جمهور بدانیم به قضاوتی غیرعادلانه پرداخته ایم. گرچه اولین مجاهدات تبلیغ جمهور در کلمبیا به مقیاس وسیع در سالهای ۱۹۶۰ آغاز گردیده بود ولی مذاکرات اخیر او به مواضعی بسیار وسیع تر از تبلیغ جمهور یعنی فتح روحانی کشور مربوط میشد که توجه مناسبتری برای دیدارهای او از این کشور محسوب میگردد.

دکتر مهاجر در جامعه کلمبیا گروه متحدی از مؤمنین را یافت که از صمیم قلب تصویری را که وی از دخول افواج مقبلین در ظل کلمة الهیه در ذهن خود ترسیم نموده بود قبول نموده بودند. هیچکس درباره ضرورت ادامه توسعه امر مبارک سؤالی نمی کرد و بدین جهت وی ناچار نبود که نیروی خود را در هر بار دیدار از این کشور صرف جلب توجه جامعه به اهمیت امر تبلیغ نماید. او اکنون توجه خود را بیشتر به کمک به یاران برای جذب و جلب

نیروی روحانی و معنوی معطوف داشته بود تا در هدایت میلیونها نفوس به امر مبارک مورد استفاده قرار گیرد. او بما آموخت که چگونه تدابیری برای مجاهدات خود تهیه و تنظیم کنیم و از موقعیت‌های جدید با هوشیاری کامل بهره ببریم بدون آنکه توجه خود را از آنچه هم‌اکنون با موفقیت انجام می‌سازیم منفک سازیم.

مجموعه مسائلی که دکتر مهاجر مطرح میکرد در حقیقت نقشه‌های اجرایی اخیر ما محسوب میگردید که در هریک از دیدارهای وی با بصیرتی که در جریان مجاهدات تبلیغی بدست آورده و از دانش و روشن بینی وی آموخته بودیم آن را آزادانه جرح و تعدیل میکردیم.

همگی ما از کلام و نحوه رفتار و کردار وی، از طرز تفکر بی نظیر وی نسبت به ترقی و تعالی امر، از همراهی و مسافرت با وی در قراء و قصبات، از سخنرانی‌های وی در جوامع کوچک و بزرگ، از خلال مشاوراتش با تشکیلات امریه و مبلغین و ناشرین نجات‌الله و از نصایحی که به فرد فرد ما ارائه میداد تعلیم می‌گرفتیم. او پس از استماع از پاسخ منفی که به پیشنهاد شخصی داده بودم بمن گفت که امیدوار است تا آخر عمر خود به کسی جواب نفی ندهم و به جنبه مثبت بنفاید همگان توجه کنم و اگر باین موضوع توجه داشته و عمل نمایم هرگز محتاج به آن نخواهم بود که حرف نفی به زبان آورم.

یکبار از من و جناب حبیب رضوانی خواست که وی را به یک دهکده همراهی کنیم و اظهار تمایل نمود که طرز تبلیغ مرا مشاهده نماید. او به زبان اسپانیولی تسلط کافی نداشت ولی هنگامی که پیام الهی را به یک دکاندار ابلاغ می‌کردم با دقت تمام به آن توجه مینمود. پس از آن با من بصحبت نشست و به تحلیل نکاتی که ارائه داده بودم پرداخت و آن قسمت از سخنان مرا که در دل شنونده اثر کرد و قسمت دیگر را که واجد نفوذ نبود مشخص ساخت.

زمانی بود که یاران محفل روحانی ملی را بعلت خواستاری انقیاد و انضباط شدید معنوی از یارانی که در مجاهدات تبلیغی و خدمات تشکیلاتی شرکت مینمودند تنقید میکردند، محفل ملی تصمیم گرفت که از شدت و حدت آن بکاهد و اجتناب را در نحوه ارائه خدمات امری خود آزاد بگذارد. چون این مطلب را با دکتر مهاجر در میان نهادم، ناگهان بسیار مغموم شد و خواست که

ورقی کاغذ در اختیار او بگذارم. روی این کاغذ نوشت توقع کمتر، موفقیت کمتر و در پشت صفحه خطاب به منتقدین محفل ملی شعری از سعدی که از قرار معلوم مورد علاقه جناب ملا حسین بود نگاشت:

مردان به سعی و رنج بجائی رسیده اند

تو بی هنر کجا رسی از نفس پروری

این برگ کاغذ را چون گنج شایگان نزد خود نگاهداشته و غالباً به آن مراجعه میکنم تا درس ارزنده‌ای را که آنروز آموختم بیاد بیاورم. یکی از مهاجرین از اینکه قادر نبود مؤمنین بومی را بخدمات ارزنده امری وادار سازد اظهار تأسف مینمود. دکتر مهاجر در بین حیرت و شگفتی ما اظهار داشت که برای کسب موفقیت در این زمینه باید بیشتر دست و دل باز و بخشنده باشد و اضافه کرد سخاوت فقط محدود به امور مادی نیست. باید به دیگران و بخصوص به مؤمنین جدید فرصت و موفقیت خدمت را ارزانی داشت. باید محلّ و مکانی برای ابراز عقیده و نظریات دیگران باز گذاشت تا آنان نیز در مشاورات و تهیه طرح‌های اجرایی و عملی شرکت نمایند. بدون داشتن حسن سخاوت قادر نخواهیم بود دیگران را نیز از موهبت خدمت بهره‌ور سازیم.

امثال و کلمات قاصر از بیان و تصویر تأثیر عمیقی است که دکتر مهاجر در اجتهاد و تشکیلات امری کلمبیا از خود بجای گذاشت. تفکر همه جانبه درباره خدمت به امر الهی، تصمیم راسخ نسبت به فتح روحانی کره ارض، نحوه تحلیل موفقیت‌های مطلوب و همچنین مشکلات و معضلات، و برتر از همه ایمان وی، ایمان خلل‌ناپذیر وی نسبت به نفوذ و سیطره امر حضرت بهاءالله و قدرت تأییدات الهیه، مواضعی است که دقایقی چند از ساعات کوتاهی را که در حضور وی که یکسال و یا ۳۰ سال یکبار اتفاق می‌افتاد سرشار مینمود. دورانی که وی در طی مئت بیست سال شاهد رشد و ازدیاد تعداد مؤمنین از چند صد نفر به قریب سی هزار نفر بود.

دوست و همکار دیگر رحمت، جناب حبیب رضوانی که سالهای متعددی در هجرت و مجاهدات تبلیغ جمهور در کلمبیا و سایر کشورهای امریکای لاتین بخدمت مشغول بود چنین میگوید:

اولین دیدار دکتر مهاجر از کلمبیا در سال ۱۹۶۱ اتفاق افتاد. محفل روحانی

ملی بتازگی انتخاب و تشکیل گردیده بود و همگی ما به آموزش نحوه تبلیغ جمهور نیاز فراوان داشتیم. یکی از یاران اظهار داشت که تبلیغ بومیان در کلمبیا غیر ممکن است زیرا دستورالعملی بنام کنکورداتو Concordato وجود دارد که سرخ پوستان را از تغییر مذهب ممنوع کرده است. دکتر مهاجر سؤال کرد که این دستورالعمل را چه کسی صادر کرده است و وقتی جواب شنید که پاپ و دولت چنین دستوری داده اند، اظهار داشت آیا تصور میکنید اجبای ایران که جان خود را در راه تبلیغ امر فدا کردند از علمای مذهبی آن کشور اجازه می گرفتند؟ اجبای نیز در این کشور باید به نشر نفعات الهیه ادامه دهند.

یکی دیگر از یاران اظهار داشت که این سرخ پوستان کسانی نیستند که حضرت عبدالبهاء به آنها اشاره فرموده اند. این بیان موجب خنده شدید دکتر مهاجر شد و گفت من بشما قول میدهم که تمام سرخ پوستان در کشورهایی که سفر کرده ام شبیه سرخ پوستان این کشور هستند. اگر مقصود حضرت عبدالبهاء از سرخ پوستان این بومیان نباشند پس آنها کجا هستند؟ دکتر مهاجر تذکر داد که این طرز تفکر نباید مانع تبلیغ سرخ پوستان شود. وی سپس از طرح و نقشه ها جویا شد و پیشنهاد نمود که سه نقطه در منطقه آمازون و همچنین گواخیرا Guajira و چوکو Choco را بعنوان سرآغاز مجاهدات تبلیغی جمهور خود انتخاب کنیم. در همان شب مبلغین مربوطه نیز تعیین شدند. وی از من خواست ولو پیاده بمنطقه آمازون بروم و تبلیغ اهالی را بنام حضرت عبدالبهاء شروع نمایم.

دکتر مهاجر قدم به قدم ما را تعلیم میداد و راهنمایی میکرد. او با مصدقین جدید ملاقات و مهاجرینی را که به آنان خواندن و نوشتن می آموختند مورد تحسین قرار داد. یکی از مهاجرین اظهار داشت که مصدقین بومی بهمان نحو که اولین مهاجری را که مبلغ آنها بوده است دوست دارند نسبت به جمال مبارک عشق و محبت ندارند. دکتر مهاجر متحیر شد و قدری سکوت کرد و سپس گفت دیانت بهائی محض اتحاد و اتفاق و ایجاد محبت و وداد بین مردم مختلف جهان ظاهر شده است. اگر این نفوس هنوز هم اولین کسانی را که نسبت به آنها ابراز محبت کرده بخاطر می آورند گناهی مرتکب نشده اند بلکه این علامت پاکی قلب آنها است. بتدریج و در اثر مرور زمان آنها را نیز شناخته و دوست خواهند داشت و از طریق شما تعالیم

حضرت بهاءالله را درک خواهند نمود.

نظر ما در مورد مصدقین جدید بومی آن بود که هیچگونه وظیفه‌ای به آنها تحمیل نکنیم ولی دکتر مهاجر عکس آنرا صواب میدانست و می‌گفت که باید بومیان را در نحوه اجرای تصمیمات راهنمایی و هدایت کرد و سپس مسئولیت انجام آنرا به خودشان واگذار نمود. در شهر گواخیرا Guajira با تفاق وی برای یافتن محلی برای مؤسسه بهانی عازم شدیم. بعدها پس از اینکه این مؤسسه کامل شد ما آنرا ویلای رحمت نامیدیم و بسیاری از مؤمنین بومی را برای تزئید معلومات به آن مؤسسه رهنمون شدیم.

در یکی از اوقات مشکلات مالی خود را با وی در میان گذاشتم وی در جواب من گفت "حبیب میدانی مشکل واقعی تو چیست؟ تو تصور میکنی برای ادامه حیات باید پول کافی داشته باشی!" سپس پیشنهاداتی برای بهبود زندگی ما ارائه داد و توصیه نمود که نگران مسائل مادی نباشم چون حضرت بهاءالله اینگونه امور را تأمین میفرمایند. او گفت "حبیب تو اگر در ایران میماندی احتمالاً دارای خانه و اتومبیل و مقادیری پول نقد در بانک بودی ولی فایده آنها چه بود؟"

دکتر مهاجر همواره در فکر تعلیم و تربیت اطفال بود. وی توصیه کرد که کتاب و جزواتی مخصوص کودکان تنظیم و تهیه کنیم. این کار چند سال بعد بمرحله اجر درآمد و مورد تقدیر سایر جوامع بهانی واقع شد. وی نه تنها برای تبلیغ سرخ‌پوستان و بومیان دهکده‌ها اهمیت قائل بود، نشر نفعات الهی را در شهرها و بین محصلین دانشگاهها نیز بشدت توصیه و تأکید مینمود.

از اولین دقایق ورود درباره نقشه‌های ما استفسار میکرد و سپس به آرامی عقاید خود را نوعی مطرح مینمود که همگی ما آنها را نظریات خودمان فرض میکردیم. او میگفت پیشنهادات من مانند پختن آتش با قدری آب و نگه‌ای سنگ است. من آب و سنگ می‌آورم یکی دیگر دیگ و یکنفر هیزم برای زیر دیگ را آماده می‌سازد مادام که آتش در حال پختن است از یکنفر مقداری نمک میگیرم و از دیگری نگه‌ای گوشت درخواست میکنم وقتی اینها همه حاضر شد اعلام میکنم که این آتش اگر کمی سبزیجات داشته باشد خوش مزه‌تر خواهد بود. حتماً یکنفر مقداری سبزی خواهد آورد و بدین ترتیب همگی ما بدون اینکه زحمت فراوانی را متحمل شویم آتش خوش طعمی

را صرف خواهیم کرد و ضمناً قول من هم دایر به تهیه غذا با کمی آب و تکه‌ای سنگ تحقق خواهد یافت. وی اظهار داشت وقتی بمنظور کمک به تهیه طرح نقشه فعالیت‌های تبلیغی به کشوری سفر کرده است یکی از یاران به وی اظهار داشته چون اعضا، محفل با تبلیغ جمهور موافق نیستند و پیشنهادات وی را غیر عملی میدانند هیچیک از آنان در جلسه محفل شرکت نخواهند کرد ولی او اظهار داشته بود اگر مطلع گردن همه اعضا غیر ممکن است لااقل یک نفر از آنان را همراه بیاورد. پس از اینکه نفر اول وارد شد از وی خواسته است که در دعوت نفر دوم اقدام کند و بدین ترتیب کلیه اعضا محفل اجتماع نمودند و نقشه مورد نظر تدوین، تکمیل و بمورد اجرا گذاشته شد.

او معتقد بود که در هر اجتماع بهائی باید طرحی تبلیغی مطرح شود و الاً صرفاً اجتماع اجباء بدون برنامه و هدف تبلیغ. حذر دادن منابع و وسائل است. قبل از افتتاح مشرق‌الاذکار پاناما پیشنهاد کرد که لااقل پنجهزار نفر را به شریعه الهی رهنمون گردیم. سه ماه قبل از افتتاح بمن توصیه کرد که برای کمک به برنامه مذکور عازم آن کشور شوم. پس از ورود یکی از اعضا محفل علت سفر قبل از موعد مرا استفسار کرد و چون بوی گفتم بنا به دستور دکتر مهاجر اقدام باین سفر کرده‌ام گفت «حال متوجه شدم که شما در حقیقت همان مأمور تعقیب نقشه هستید که دکتر مهاجر قول آنرا داده بود. ما مطمئن بودیم که وی بقول خودش وفا خواهد کرد».

ما تصمیم گرفته بودیم که مسئولیت‌های زیادی بعهده اجباء نگذاشته و آنان را تحت فشار قرار ندهیم و اتخاذ تصمیم را بخودشان محول سازیم، ولی وقتی دکتر مهاجر از این موضوع مطلع گردید اظهار داشت «موضوع درست عکس این است. هرچه توقع کمتر داشته باشید نتیجه کمتری حاصل خواهید کرد و کمتر موفق می‌شوید. هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله مسئولیت‌های بیشتری را بعهده اجبای کشوری که فعالیت آنان ناچیز بود محول میفرمودند و این موجب تزئید معلومات و تقویت بنیه روحانی آن جامعه میگردید».

دکتر مهاجر هرگز به برنامه‌های کوچک و محدود قانع نبود. زمانی در کلمبیا نقشه‌ای طرح کرده بودیم که مهاجرین آنرا بلند پروازانه می‌پنداشتند. ولی او از طرح این نقشه بسیار خوشنود شد و همه‌گونه مساعدت در اجرای آن میدول داشت.

دکتر مهاجر در آخرین سفر خود سنگ بنای "مؤسسه آموزشی روحیه" را نصب کرد. وی بسیار مسرور بود و اعتقاد داشت که این مؤسسه به دانشگاه بهائی روحیه تبدیل خواهد شد. در اسفار وی به کلمبیا نهایت خلوص و تواضع را ظاهر مینمود. هرگز اجازه نمیداد که طرحی و یا نقشه‌ای را بنام وی نامگذاری کنیم. بسیار ساده و در نهایت صرفه جونی مسافرت میکرد. غذای معمول وی منحصر به نان و پنیر بود. یکبار از من خواست برایش انگور بخرم و در حالیکه در فرودگاه منتظر هواپیما بود غذای معمول خود یعنی نان و پنیر را با قدری انگور صرف نمود.

هنگام عزیمت به بوگوتا Bogota هواپیما نتوانست در فرودگاه بزمین بنشیند و لذا عازم شهر دیگر شد. روز بعد که ناچار با هواپیمای دیگری به بوگوتا رفتیم، بمحض ورود از من پرسید محل نگهداری اشیاء مفقوده کجا است؟ من از سوال وی متعجب شدم زیرا چیزی در مورد مفقود شدن بمن نگفته بود. وی اظهار داشت اگر قبلاً به تو میگفتم که کت خود را جا گذاشته‌ام بسیار ناراحت میشدی. به اتفاق به باجه مخصوص مراجعه کردیم و کت او را که باوجود اسناد و پول نقدی که در آن بود معجزه‌آسا دست نخورده مانده بود دریافت داشتیم.

وی غالباً در عالم رؤیا جریان و مسیر اقدامات آتیه خود را مشاهده میکرد و مدتها برای موفقیت و راهنمایی در اسفارش به دعا و مناجات میپرداخت. یکبار که باتفاق به اسپانیا سفر کردیم اظهار داشت یکی از دوستان نزدیک در عالم رؤیا بوی گفته است که چون کشور اسپانیا به آفریقا نزدیک است وی باید به آن قاره سفر کند. لهذا با بیت العدل اعظم انهی تماس گرفت و از ضرورت بسیار سفر به آفریقا مطلع شد.

اکوادور راهنمای تبلیغ جمهور

در سال ۱۹۶۱ هنگامی که رحمت از اتاوالو Otavalo در کشور اکوادور بازدید میکرد متوجه شد تعدادی از اجنای مستعد تمام هم خود را فقط در یک محفل روحانی متمرکز ساخته بودند، از تجربیات خود سخن گفت و پیشنهادات خود را با آنان در میان گذاشت و صراحتاً به آنان تذکر داد که از اقدام به تبلیغ جمهور

هراسی بخود راه ندهند.

خانم هلن هورنبی توصیه‌های رحمت را به یازان اکوادور چنین بیان میدارد:

دکتر مهاجر درباره نحوه خاص تبلیغ جمهور اظهار داشتند که اگر در حله اول و آغاز کار دچار اشتباه شوم ممکن است هرگز به جبران آن موفق نگردیم. یکی از این اشتباهات کمک مالی به بومیان است و اگر خودشان چنین انتظاری داشته باشند این انتظار از صفای باطن سرچشمه نگرفته است. مهاجرین با محبت و شغف باطنی موجبات تسریع امور را فراهم می‌آورند. دکتر مهاجر حکایت کرد که «متجاوز از یکصد و بیست نفر از اجنباء در کنفرانس بلیویا شرکت کردند که بسیاری از آنان پیاده بملت چهار روز در راه بوده‌اند و دیناری برای مسافرت آنها خرج نشده است. . . . تبلیغ جمهور یک نوع مجاهدت جدید و بدیع است که ما باندازه کافی در آن تجربه نداریم ولی بهر حال هر کشور سهمی از این امر را بهعهده گرفته و نسبت به توانائی خود استعانتی مبذول میدارند.

در مراحل اولیه به بومیان نگویند که از مصرف مشروبات الکلی خودداری کنند زیرا این موضوع را به سایرین میرسانند و آنها را از شما دور میکنند. هیچگاه خلاف آداب و رسوم آنها اظهاری ننمایند». ایشان برای مثال از جزائر متنازای که خود و همسرشان به آن صفحات هجرت نموده و بعنوان "قارسان امر حضرت بهاءالله" مفتخر گردیدند سخن گفتند و اظهار داشتند که «در این جزائر، مسلمانها دیانت اسلام را چنین توجیه مینمایند که هر مسلم باید روزی پنج بار بزبان عربی نماز بخواند. بومیان گرچه این امر را قبول مینمایند ولی میخواهند نماز را بزبان خودشان بخوانند. مسلمانها اظهار میدارند که هر فرد مسلمان باید سی روز در هر سال روزه بگیرد. بومیان که عادت دارند هر ساعت غذایی صرف کنند میگویند چگونه میتوانند سی روز روزه بگیرند و زنده بمانند. مسلمین میخواهند که بومیان نظافت را رعایت کنند و از گوشت خوک استفاده نکنند. بومیان میگویند تنها گوشتی که در دسترس ما هست گوشت خوک است. آیا مسلمین انتظار دارند که ما از گرسنگی هلاک شویم؟ در نتیجه بومیان بکلی از تشرک به دیانت اسلام محروم مانده‌اند. باید تعالیم و احکام امر بهائی پس از ایمان به حضرت بهاءالله به بومیان تعلیم داده شود. ما باید با آداب و فرهنگ آنان آشنا شده و بآن طریق رفتار کنیم نه آنکه به مبارزه با آن پردازیم. هدف از تبلیغ باید

راهنمائی کلیه افراد یک قریه بطور دسته جمعی باشد و منحصر بچند نفر از اهالی نشود. تصدیق عده معدودی از بومیان که اطلاع چندانی از امر ندارند دردی را دوا نخواهد کرد و باعث گسترش امر نخواهد شد.

برای تبلیغ جمهور بومیان چند راه وجود دارد که چنانچه رعایت شود محققاً موفقیت عظیمی نصیب ما خواهد شد و اگر در این باره احمال کنیم سررش متوجه امر خواهد گردید. باید همواره عقب افتاده ترین، دور افتاده ترین و ابتدائی ترین نقاط را برای ابلاغ امر مبارک انتخاب کنیم. شرایط تبلیغ و تسجیل مقبلین در قراء و قصبات با تبلیغ در شهرها متفاوت است. در وهله اول برای بومیان باید فقط حضرت بهاء الله را به آنان بشناسانید. قبول آنان بعنوان یک فرد بهائی مرحله ای است که حضرت بهاء الله را بنام مظہر امر الهی پذیرفته و محبت او را در قلب خود احساس نمایند. کسب معلومات درباره نظم اداری و سایر مسائل امری در این مرحله ابدأ الزامی نیست.

برای افراد بیسواد، امر الهی را بصورتی مشکل در نیاورید و با سخت گیریهای نابجا آنها را دلسرد و مأیوس سازید. آموزش تعالیم و احکام و مبادی امری باید بتدریج و طی سالهای متمادی انجام گیرد اگر معتاد به مشروبات الکلی هستند آنها را کمک کنید تا بتدریج آنرا ترک گویند. تفاوت بین بومیان و مردم متمدن آن است که افراد متمدن میتوانند یکدیگر را فریب دهند ولی از فریب دادن بومیان عاجزند.

مهاجرین و مبلغین خالق استعداد روحانی بومیان نیستند بلکه به آنان مساعدت می نمایند تا بکشف استعداد خودشان موفق گردند. اجتناب مانند یک پرستار به تولد روحانی بومیان کمک مینمایند بنابراین باید خود بردای ایمان و ایقان مزین باشند تا بتوانند امر الهی را به دیگران انشاء نمایند. وقتی نام حضرت بهاء الله را در حضور کسی یاد مینمائیم ارتباطی روحانی بین او و جمال مبارک برقرار میکنیم. در اوائل ورود به جزایر منتاواي شناخت طریقه تبلیغ بومیان برایم مشکل بود . . . در یکی از این جزایر که تمام اهالی آن بهائی بودند، مقامات دولتی و مسلمانان هفده نفر را برای انصراف آنان از امر بهائی اعزام داشته بودند. گروه مزبور باتفاق پلیس و مسئولین دولتی به اجبای قریه اظهار داشتند چرا به حرف این مرد اجنبی گوش فرا میدهید در حالیکه همگی اهالی آندونزی هستید. جواب آنها صریح و روشن بود، "دیانت ما بهائی است و حکومت ما بهائی است."

ما مبلغین نمیدانستیم آنها به چه نحو امر بهائی را استنباط کرده و به آن واقف شده‌اند ولی این وقوف و ایمان عمیقاً در آنها وجود داشت. گروه مزبور به آنها هشدار میدادند که این مرد شما را بقتل میرساند ولی بومیان اظهار میداشتند "وقتی او به نزد ما آمد حتی یک چاقوی کوچک همراه نیاورده بود در حالیکه شما با پلیس و سرباز و بطور مسلح باینجا آمده‌اید."

در یکی از قراء پس از آنکه تعدادی از اهالی موفق به تصدیق امر مبارک شدند به آنها پیشنهاد کردم که مدرسه‌ای تأسیس نمایند. اجتهاد اظهار داشتند که از فردا کار را شروع خواهند کرد. من نمیدانستم چطور این کار را انجام خواهند داد زیرا برای این ساختمان چوب قدیمی لازم بود که کج نشود. با اینهمه صبح روز بعد در حدود صد نفر از اهالی در حالیکه هریک یکی دو عدد الوار با خود حمل میکردند آمده و مشغول ساختن مدرسه شدند و در ظرف مدت دو روز آنرا آماده کردند.

وقتی از آنها سؤال کردم اینهمه چوب را از کجا فراهم کرده‌اند، مرا بمنزل خودشان بردند و بمن نشان دادند که هرکدام یکی دو قطعه چوب از خانه خودشان جدا کرده و برای ساختن مدرسه اختصاص داده‌اند. یک کشیش کاتولیک در آن نقطه مدرسه‌ای با چهارده آموزگار آماده کرده بود ولی تقریباً محصلی نداشت در حالیکه اجتهاد در مدتی کوتاه پنج مدرسه تأسیس کردند در صورتیکه هنوز معلم نداشتند.

در بولیویا بومیان به موضوع اطاعت از حکومت معتقد نیستند. متأسفانه مبلغین بهائی بلافاصله پس از تصدیق به آنها گوشزد کرده بودند که باید از حکومت اطاعت نمایند بدین علت بسیاری از اهالی قراء بخاطر این مانع احساسی، از تصدیق امر مبارک خودداری کردند و برخی از آنها هم که مؤمن شده‌اند هم اکنون بهمین علت مرده مانده‌اند. ملاحظه کنید، اشتباهی که یک مهاجر مخلص مرتکب میشود پیشرفت امر مبارک را برای سالهای متعددی به تعویق خواهد انداخت.

حضرت ولی‌ام‌الله فرموده‌اند که آنانرا به شریعه الهیه وارد سازید و سپس در طی سالهای متعددی تعلیم دهید. در راه ورود آنان مانع ایجاد نکنید. طریق ورودشان را سد نکنید.

خشگ و سختگیر نباشید و انعطاف‌پذیری را فراموش نکنید. باید از روش مستقیم و صریح تبلیغ امر مبارک استفاده نمود نه از راه غیرمستقیم ...

چنانچه از راه غیر مستقیم وارد شویم موجب سوء تفاهم خواهد شد. بعلاوه این نوع تبلیغ در ورود افواج مؤمنین طریق مؤثری محسوب نمی‌شود. امر انہی عروس زیبانی است که نباید او را در پس پرده‌هایی پوشاند که محسّات وی را پنهان می‌سازد تا بعداً مجبور شویم یکایک این پرده‌ها را برداریم تا زیبانی او ظاهر گردد.

مسافرت‌های تشویقی رحمت در اکوادور تغییرات محسوسی در نحوه اقدامات مهاجرین و روش محفل روحانی ملی ایجاد نمود. جلسه‌ای مخصوص برای بررسی و مطالعه نقاط مناسب برای آغاز مجہودات تبلیغ جمہور تشکیل شد و ده ناحیه از پرجمعیت‌ترین نقاط مسکونی سرخ‌پوستان برای این امر انتخاب گردید. تعدادی از اجباء آمادہ مهاجرت شدند و نقشه‌های تبلیغی لازم تہیہ گردید. اکوادور اکنون بسوی فتوحات عظیمہ روحانی پیش میرفت.

در سال ۱۹۶۱ فقط تعداد قلیلی اجبای بومی در این کشور وجود داشتند در حالیکہ در سال ۱۹۶۵ کہ رحمت برای بار دوم بہ اکوادور مراجعت کرد تعداد مؤمنین بہ بیش از ہزار نفر بالغ شدہ بود.

در این سفر از قراء و قصبات واقع در شمال کشور دیدار بعمل آورد و بہ ملاقات اجباء تازه تصدیق شافت و آنانرا در تشکیل و انتخاب محافل روحانی محلّی خوان مونتالوو Juan Montalvo و سان روکہ San Roque مساعدت نمود. مسرت خاطر وی از انتخاب دو نفر از بومیان بہ عضویت محفل روحانی ملی اکوادور بی حدّ و حصر بود. وی باجباء اظهار میداشت کہ تنها دلیل مسافرت او بہ اکوادور برای یافتن طرقی است کہ وصول بہ اہداف نقشہ نہ سالہ و بخصوص امر مهم تبلیغ جمہور را تسہیل میکند.

در مشاورہ با محفل ملی اہداف ذیل مشخص گردید:

ازدیاد عدد مؤمنین بہ پنجہزار نفر، تشکیل شصت محفل روحانی محلّی و تاسیس مؤسسہ آموزشی در اتاوالو Otavalo برای تزئید معلومات سرخ‌پوستان. وی در جلسہ کانونشن ملی اظهار داشت کہ بزرگترین وظیفہ‌ای کہ افراد اجباء در جمیع نقاط عالم در این ایام با آن مواجہند تبلیغ جمہور است.

رحمت از محفل روحانی ملی درخواست نمود کہ ساختمانی برای مقرّ مؤسسہ تبلیغی اہتباع نمایند. این موضوع مورد تصویب محفل واقع شد، محلّ اہتباع

گردید و امر تبلیغ رونقی بسزا یافت. رحمت قبلاً جوانان بهائی را در ایالات متحده آمریکا به هجرت به نقاطی که امر تبلیغ جمهور در آن نقاط جریان دارد تشویق نموده بود. عده‌ای از این جوانان در اثر درخواست او به اکوادور مهاجرت نمودند و هم‌اکنون در آن کشور مقیم هستند.

تدریجاً آن عده از اجتهاء نیز که تبلیغ جمهور را طریقه‌ای مؤثر و قابل دوام نمی‌پنداشتند تغییر عقیده دادند و همگی در این جهاد روحانی تبلیغی بنحوی مؤثر و شگفت‌انگیز که نتایجی بس قابل ملاحظه بیار آورد شرکت کردند.

در ژوئیه ۱۹۶۹ محفل روحانی ملی اکوادور تلگرافی بشرح زیر از هیئت مشاورین قاره‌ای امریکای جنوبی دریافت کرد:

ایادی امرالله دکتر مهاجر در کنفرانس هیئت معاونت و نمایندگان پنج محفل روحانی ملی شرکت نمودند . . .

او در این کنفرانس اظهار داشت که علت حضور وی در این جمع کسب اطلاع درباره مجاهدات تبلیغ جمهور در سایر کشورها، توسعه امر الهی در نواحی محل سکونت بومیان، تزئید معلومات و استحکام مبانی روحانی آنان و یافتن طرق غلبه بر موانع و مشکلات می‌باشد.

گزارش دیگر درباره این کنفرانس چنین اشعار می‌دارد:

. . . ملاحظه طرق تبلیغ و روش انجام نظریات و پیشنهادات دمتر مهاجر در تمام طول هفته برای شرکت‌کنندگان در جلسه بسیار جالب توجه بود. وی ماهرانه رؤس مطالبی را که مایل بود در جلسه مورد شور و مذاکره قرار گیرد طرح مینمود و چون آنها قابل اجرا و امکان‌پذیر می‌یافت، گروههای کوچکی از اجتهاء را بشکل کارگاه تشکیل داده و مواضع مورد نظر را به آنان احاله مینمود.

برای مثال از شرکت‌کنندگان تعداد سیاه‌پوستان و محل اقامت آنها در اکوادور استفسار مینمود. یکنفر از اجتهاء بخاطر می‌آورد که سیاه‌پوستان معمولاً در اطراف اسمرالداس Esmeraldas ساکنند و دیگری پاسخ میداد که بعضی از آنها در نواحی شمال کشور در حوالی چوتا Chota زندگی میکنند. سالهای بسیار کوششی برای تماس با اقلیت سیاهان در اکوادور بعمل نیامده بود.

پس از ختم مذاکرات، دکتر مهاجر عده‌ای از یاران را به کتابخانه‌ها و یا نزد

سایر افراد اعزام میداشت تا از آنان کتبی را که در این زمینه دارند به عاریت بگیرند. سپس از اجتهاء میخواست که اطلاعات دقیقی از اقلیت‌های اکوادور و محلّهای اقامت آنان جمع‌آوری نمایند. . . . در مدت چند روز این اطلاعات تهیه میشد ولی هیچکس نمیدانست مقصود وی چیست و برای چه منظوری در طلب این اطلاعات است و اصولاً این مسائل لجه ارتباطی با موضوع تبلیغ دارد؟

در آخرین شب کنفرانس رحمت به تشریح منویات بیت‌العدل اعظم پرداخت و اظهار داشت که طبق توصیه معهد اعلی باید گروه‌های اقلیت شناسانی شده و برای تبلیغ آنها اهتمام بعمل آید. گروه معتناهی سیاه‌پوست در اکوادور و پرو وجود داشتند و او محافل روحانی آن ممالک را تشویق و ترغیب نمود که برای ابلاغ امر مبارک به آنان به طرح و تهیه نقشه‌های تبلیغی اقدام نمایند. در نتیجه مذاکرات در این کنفرانس محفل روحانی ملی اکوادور مصمم شد که ناحیه اسمرائداس را بعنوان مرکز مخصوص نقشه‌های تبلیغی انتخاب نماید. تا دسامبر ۱۹۶۹ مهاجرین اسمرائداس و سایر یاران در نقاط محل سکونت سیاه‌پوستان موفق گردیدند که بیش از هزار نفر مؤمنین جدید را در ظل پرچم اسم اعظم مجتمع سازند.

ایادی امرالله جناب ایناک اولینگا نیز از این نواحی دیدن نمودند و با استقبال این مؤمنین جدید مواجه گردیدند. باین ترتیب اکوادور از طلایه داران و پیش‌تازان تبلیغ «مهور محسوب شد. حضرات ایادی امرالله، از جمله امة‌البیضاء روحیه خانم از این کشور بازدید بعمل آوردند و اجتهاء را تشویق نمودند که اهداف نقشه سه‌ساله را یکسال قبل از خاتمه آن پایان رسانند.

سفر بعدی رحمت به اکوادور در سال ۱۹۷۲ انجام یافت که بموجب گزارش زیر مهمترین نکته برجسته آخرین سال نقشه سه‌ساله محسوب گردید:

هرگاه خبر ورود قریب‌الوقوع دکتر مهاجر میرسد، هیجانان فزونی می‌یابد. مجاهدات تبلیغی تجدید می‌گردد، گزارش‌های دایر به آمادگی یاران بخدمت واصل میشود، مهاجرین و مبلغین خود را از جهات روحانی و روانی برای دریافت خبر موضوع شگفت‌آوری که ایادی بسیار عزیز امرالله لامحاله بمحض ورود آنها ارائه خواهند نمود آماده می‌سازند، موضوعی که محتوای آن احتمالاً چند طرح اجرایی جدید و مهیجی است که افکار را بلرزه درآورده و استعدادات و صلاحیت روانی شخص را برای مقابله با آن به مجاهده دعوت

مینماید.

هنگام ملاقات دوستان در مورد تبلیغ جمهور در شهرها تأکید کرد. مجاهدات تبلیغی تا این زمان معمولاً در قراء و قصبات متمرکز گردیده بود و اکنون رحمت سعی داشت دوستان را متقاعد سازد که نفوس ساکن شهرها نیز آمادگی و استعداد قبول تعالیم امری و ورود در جامعه اسم اعظم را دارا می باشند. بخاطر می آورم که در بسیاری از جلسات که در کشورهای مختلف تشکیل میشد، رحمت به تشریح این مطلب میپرداخت ولی معمولاً عکس العمل یاران غیر از حیرت و تعجب مطلق چیز دیگری نبود. یکی از اعضاء یک محفل ملی آترا طرحی ناآشنا با طرحهای دکتر مهاجر نامید. رحمت از این عکس العمل اجتناب متحیر بود. او معتقد بود که در اوائل اجرای تبلیغ جمهور، هنوز محافل روحانیه ملی در بسیاری از کشورها تأسیس نیافته بود، منابع کافی برای تبلیغ در شهرها وجود نداشت و مهاجرین که در صف مقدم مجاهدات تبلیغ جمهور قرار داشتند فاقد تجربیات کافی و اطمینان نسبت به امکان تبلیغ جمهور در شهرها بودند. وی اغلب اظهار میداشت که رواج تبلیغ جمهور در بین افراد بومی و قبائل قراء و قصبات دلیل بر آن نیست که چنانچه امر بهائی را به افراد روشنفکر و تحصیل کرده ارائه دهیم از قبول آن خودداری خواهند کرد بلکه علت واقعی فقدان تجربه و عدم شهامت ماست. امر حضرت بهاءالله تعلق به جمیع بشر دارد و اگر ما در ابلاغ آن تعلل ورزیم فرصت های طلانی را از دست داده ایم. دوستان را متذکر میداشت که تبلیغ افراد شهری را فراموش ننمایند و به بومیان بهائی یادآور میشد که آنان کسانی هستند که باید پیام حضرت بهاءالله را به ساکنین شهرها ابلاغ دارند. همچنین ضرورت تبلیغ جوانان را مصرأ متذکر میگردید. او معمولاً نمیتوانست تسامح و تعلل در تبلیغ نفوس در شهرها و دانشگاههایی که در دسترس قرار داشت تحقل نماید و از اینکه روزی را برای مشاوره در اجرا و یا عدم اجرای تبلیغ به هدر دهند متأسف میشد. وی برنامه تبلیغی چهل روزه ای را پیشنهاد نمود که هدف آن تماس با متخصصین و اساتید حرف و نفوس دانشگاهی و سایر افراد علاقمند در کوچه و بازار و پارکها بود. او گفت که چنین طرحی در هنگ کنگ با موفقیت بمورد اجرا گذاشته شده است.

تعلیم و تربیت اطفال موضوع دیگری بود که در نظر وی در این ایام از اهمیت بسیاری برخوردار بود. او درخواست نمود که نا آنجا که میسر است به تشکیل

کلاسهای درس اخلاق اقدام شود و از مهاجرین اسمالداس خواست که کنفرانسی برای اطفال در اواخر آن سال برپا دارند و امیدوار بود که این یاران از لحاظ تبلیغ نوبیلان ممتازترین اجتهاد در سراسر عالم بهائی گردند. او خواستار تهیه دفتر احصائی از کلیه اطفال بهائی در تمام نقاط کشور شد و میگفت که مادران قبل از بخواب رفتن اطفال برای آنان مناجات و سرودهای امری بخوانند تا بدین وسیله مادر و فرزند هر دو تعلیم یابند. بهترین وقت آموزش اطفال هنگامی است که آنان قصد استراحت دارند. اگر وقتی اطفال در خواب هستند بر بالین آنها مناجات تلاوت نمائیم موجبات تزئید معلومات آنها را فراهم کرده ایم. حضرت عبدالبهاء فرموده اند که چنانچه مردم بومی امریکا در ظل امر تعلیم یابند سبب نورانیت عالم خواهند شد. از هم اکنون باید طرحی برای رفع بیسوادی آغاز شود. باید کتب مخصوص جهت تعلیم سواد تهیه نمود و اگر چنین کتابهایی در دسترس نیست از کلمبیا درخواست شود که برای شما ارسال دارند. وقت مبارزه با بیسوادی فرا رسیده است. بوسیله این اقدام در عین حال امر تبلیغ اجرا و تزئید معلومات حاصل میشود. سرخ پوستان و سیاه پوستان باید امر مقدس بهائی را به جوامع سفیدپوست معرفی نمایند.

محفل روحانی ملی از صمیم قلب پیشنهادات رحمت را مورد تأیید قرار داد و تشکیل پنجاه مرکز در دهات اطراف اسمالداس با کلاسهای مخصوص تعلیم اطفال، کلاسهای تزئید معلومات امری، جلسات عمومی هفتگی، جلسات ضیافات نوزده روزه و هدایت و تسجیل پنجهزار نفر مصدق جدید تصویب و جزء اهداف قرار گرفت. تعداد ده کلاس روزانه بمدت شش روز در هفته به سرپرستی مهاجر شجاع و خستگی ناپذیر، نوشین اسکندری تشکیل و ادامه یافت. وی با شهامت و قدرتی تصور ناپذیر به پرورش و آموزش تعداد کثیری از کودکان که می بایستی نقش خود را بعنوان اطفال بهائی بعهده گیرند توفیق یافت.

نوشین بخاطر می آورد که رحمت وی را مأمور کرد که شخصاً یکهزار نفر از اطفال را برای کنفرانس آموزش دهد و عذر وی را در خصوص عدم امکان چنین امری نپذیرفت. به او توصیه کرد که کلمه "هرگز" را در مجاهدات امری بزیان نیاورد. رحمت در مقابل گله نوشین از اینکه هیچکس قدر زحمات وی را در جریان کنفرانس ندانسته است اظهار داشت که اگر نوشین بخاطر محبت حضرت بهاءالله خدمتی کرده است نباید از کسی دیگر توقع تحسین و تقدیر داشته باشد. و اظهار داشت: «من در مقابل خدماتم هرگز مورد تقدیر کسی قرار نگرفته ام چرا

تو باید تحسین شده باشی؟» رحمت انجام خدمات دیگری را بعهده نوشین محول نمود و قول داد که برای موفقیتش دعا خواهد نمود و بوی تذکر داد که حضرت بهاءالله هرگز خدمات هیچ فردی را فراموش نفرموده است.

کنفرانس اطفال در ماه مارچ ۱۹۷۲ با حضور قریب هزار نفر از کودکان سراسر کشور تشکیل گردید. این کنفرانس در نوع خود بی نظیر و نمونه یک موفقیت قطعی محسوب میگردد.

قریب یکصد کلاس مخصوص اطفال در سراسر کشور تشکیل شد و مجاهدات تبلیغی در سانتودومینگو دلوس کلرادوس Santo Domingo de los Colorados جریان یافت گرچه این طرح برای مدت چهل روز در نظر گرفته شده بود ولی بعلة موفقیت فوق العاده‌ای که بدست آمد تا مدت دو ماه و نیم ادامه یافت. چهارصد و پنجاه مصدق جدید به شریعت مقدس حضرت بهاءالله پیوستند که نه نفر از آنان از افراد بومی قبیله کلرادو بودند.

در آن ایام ما در هندوستان سکونت داشتیم و رحمت اغلب نمونه‌هایی از نشریات تبلیغی امریکای لاتین را که اکثراً به زبان انگلیسی ترجمه شده بود همراه خود به هندوستان می‌آورد که بوسیله مؤسسه نشر آثار امری آن کشور طبع و در سراسر عالم بهائی توزیع میشد.

یکی از مختصات رحمت انتخاب بهترین طرح‌های هر محل و ارسال و ایفاد آنها به سایر نقاط دنیا بود. یاران امریکای لاتین را تشویق مینمود که از روش مجاهدات اجبای افریقا و هندوستان پیروی نمایند و بهائیان آسیا و سایر کشورهای عالم را به تعقیب اقدامات و تأسی به برنامه‌های امری اجبای امریکای لاتین ترغیب می‌کرد.

بیت العدل اعظم الهی در ماه آگست ۱۹۷۵ محفل روحانی ملی اکوادور را از عزیمت قریب الوقوع رحمت به آن کشور مطلع نمودند:

در این سفر ویژه به امریکای لاتین، دکتر مهاجر امیدوار است نه تنها در مشاوره با محفل ملی درباره مجاهدات مربوط به نقشه آن کشور شرکت نماید بلکه در انجام برنامه‌های تبلیغی و تزئید معلومات در قراء و قصبات کمک نموده و بخصوص با سرخ‌پوستان و سیاهپوستان ساکن دهات Bush Negros و سایر گروههای اقلیت تماس حاصل نماید . . . دو نفر از حضرات مشاورین قاره‌ای امریکای لاتین به ترتیب و تنظیم برنامه اسفار دکتر مهاجر مساعدت خواهند کرد. آن محفل میتواند با حضرات مشاورین درباره طرح

نقشه مسافرت و یا جرح و تعدیل آن بمنظور حداکثر استفاده از خدمات این مبلغ ممتاز بهائی و فارس امر الهی مشورت نماید. (ترجمه آزاد)

سالها خدمات رحمت در کشور اکوادور اثمار بدیعه بیار آورد و بهرحال وی مایل بود که خود شریک در این خدمات باشد.

همانطور که در اولین سفر خود نشان داد مایل بود به تبلیغ بومیان پرداخته و با آنان تماس داشته باشد. برنامه‌های پیچیده‌ای را که محافل روحانی ملی برای وی طرح مینمودند نمی‌پسندید و بیشتر بکارهای اساسی و تبلیغ توجه داشت. انجام مصاحبه‌ها و ملاقات با سران حکومتی را به دیگران محول مینمود ولی اینکار بعلت بی‌اهمیت شمردن اینگونه اقدامات نبود بلکه تمایل خاص وی به تبلیغ مستقیم و ارتباط با مردم و مصدقین جدید بود.

بهرحال در این سفر نیز در مصاحبه‌های تلویزیون ملی و رادیوها و نشریات سایره شرکت کرد و بدینوسیله بنحوی وسیع امر بهائی را معرفی نمود و نفوس دیگری را به استماع پیام شفا بخش الهی جلب و جذب کرد.

او از همان اوائل سال ۱۹۶۷ درباره تهبه برنامه‌های رادیوئی صحبت میکرد و بهمین جهت از چند نفر از اجتهاء که در این زمینه تجربیاتی داشتند خواست که قطعات کوتاهی که مناسب پخش از رادیو باشد بنگارند. پیشنهاد اجرای برنامه‌های رادیوئی و حتی تأسیس رادیو بهائی مثل سایر پیشنهادات وی با شک و تردید و مقاومت بعضی از یاران مورد موافقت قرار گرفت. من در یکی از این جلسات که پیشنهاد فوق مطرح گردید حضور داشتم و تعجب و تحیر یاران را از طرح این پیشنهاد در کمال وضوح بخاطر می‌آورم. عکس‌العمل ما کوچکترین تأثیری در وی نمود و چون در آن زمان منابع لازم برای انجام چنین برنامه متهورانه‌ای در اختیار نبود ما را تشویق میکرد که خود را برای روزی که مقدرات اجازه دهد و این برنامه شروع شود آماده سازیم. این موضوع را در سالهای متتادی مرتباً تعقیب میکرد و سعی داشت محافل روحانی ملی را در سراسر جهان به اهمیت آن واقف و جلب نماید. خانم هلن هورنسی یکی از این مجاهدات را چنین شرح میدهد:

چند سال پیش که به تألیف کتاب Lights of Guidance مشغول بودم دکتر مهاجر از من خواست که کتابهای هیکل مبارک حضرت ولی‌ام‌الله را برای او فراهم کنم و برای یافتن جمله‌ای که در آن کلمه رادیو بکار رفته باشد

مشغول مطالعه شد. سپس از من خواست که این قسمتها را در کتاب خود درج نمایم تا یاران به لزوم استفاده از رادیو مطلع گردند. متأسفانه من چون آن عبارات را یکنواخت میدانستم از درج آنها خودداری کردم و برای همیشه از یادآوری آن خجل و شرمند هستم.

در حدود یکسال بعد که با شتت برای تأسیس یک ایستگاه رادیونی فعالیت میکردیم، در خصوص درج مطالبی که خواسته بود استفسار کرد و آنها را در کتاب من نیافت متوجه شد که خواست وی را انجام نداده‌ام. خوشبختانه کتاب هنوز چاپ و منتشر نشده بود و وقتی نسخ انگلیسی و اسپانیایی آن از چاپ درآمد یک فصل کامل در خصوص رادیو در آن دیده میشد.

عاقبت الامر محفل روحانی ملی اکوادور با کمک رحمت با اقدام به این مهم موافقت نمود، امکانات بدقت بررسی شد. دین استیفس Dean Stephens متخصص مخابرات رادیونی به کیتو وارد شد و نتیجه این بررسی‌ها و مطالعات بساحت بیت العدل اعظم الهی تقدیم گردید که در ماه می ۱۹۷۵ به عالم بهانی چنین ابلاغ گردید:

بیت العدل اعظم الهی به خرید و اداره یک ایستگاه رادیونی در اکوادور بعنوان طرحی آزمایشی اقدام نموده و مقدمات و بودجه کافی برای آن فراهم کرده است.

بدین ترتیب رادیو بهانی اکوادور بوجود آمد و شروع بکار کرد. رحمت در اسفار خود در سال ۱۹۷۵ اجزاء را تشریح میکرد که از ارتباط رادیونی حداکثر استفاده را بعمل آورند. وی رادیو را وسیله‌ای نیرومند میدانست که یاران را برای تبلیغ و هدایت ده هزار مصلق جدید در هر سال استعانت خواهد کرد ولی در عین حال اجزاء را هشدار میداد که تنها استفاده از رادیو تبلیغ جمهور را فراهم نمی‌سازد. وی میگفت:

برای تبلیغ ارتباط دوجانبه لازم است . . . در کشور هندوستان دولت مشاهده نمود که برای کمک به روستائیان ارتباط توسط رادیو به تنهایی مشمر ثمر نیست لهذا در قراء و قصبات به نصب بلندگو اقدام کرد و در مرحله ثانی به نشر مجلّات بر اساس برنامه‌های رادیونی پرداخت و بالأخره عده‌ای از متخصصین را استخدام کرد که به قراء و قصبات رفته و برنامه‌های رادیونی

را برای آنان تشریح نمایند . . . هدف شما باید تبلیغ دوست هزار نفر باشد . . . البته شما میتوانید بوسیله رادیو با دوست هزار نفر ارتباط برقرار کنید ولی اگر بوسائل سائره تشبث نمائید قادر به تبلیغ آنها خواهید بود

محلل ملی با استخدام مبلغین که از صندوق محفل کمک مالی دریافت دارند موافقت نمیکرد. این موضوع موجب ناراحتی شدید رحمت شد و از آنان درخواست کرد که به اوامر حضرت ولی امرالله و دستورات بیت العدل اعظم در این باره مراجعه نمایند تا متوجه گردند که استخدام مبلغ تمام وقت امری اساسی و لازم است. وی در احیان سفر به مسالک مختلف متوجه گردید که بسیاری از محافل از برنامه استعانت مبلغین سیار که از صندوق کمک مالی دریافت میدارند چشم پوشی کرده اند. وی قویاً معتقد بود که تبلیغ جمهور بدون وجود مبلغین فداکاری که تمام وقت خود را صرف نشر نجات و ازدیاد معلومات مصدقین نمایند با اشکل روبرو خواهد شد. گرچه برخی از محافل ملیه در تصمیم خود تجدید نظر نمودند و تمایل خود را به اجرای توصیه رحمت ابراز داشتند ولی متأسفانه کمبود منابع مالی در بسیاری از نواحی که تبلیغ جمهور در آن جریان داشت باعث کندی حرکت و پیشرفت امر تبلیغ شد و این موضوع سالها همچنان ادامه یافت.

رحمت در اکوادور تأکید میکرد که از طریق تشکیل محافل محلی قادر نخواهند بود چهل هزار نفر را به شریعه الهی راهنمایی کنند. این کاری است که بوسیله مبلغین سیار باید انجام یابد. او میگفت:

تصمیم بانجام کار جاذب منابع لازم خواهد بود ولیکن وجود امکانات لازمه اتخاذ تصمیم نیست. شما نقشه تبلیغ و تزئید معلومات دوست هزار نفر را طرح کنید فرمول آنرا معین نمائید، ملاحظه خواهید کرد که کمک و مساعدت از پی میرسد. قبلاً تصویر موفقیت را در ذهن خود زنده کنید، چه بدون این بینش راه بجائی نخواهید برد. ما احتیاج به تجدید حیات عظیم تبلیغ جمهور داریم. من معتقدم که عموم مردم از امر الهی استقبال خواهند کرد و طرق هدایت آنان سهل و ساده است. دعای فراوان، نشریات کافی، ارتباط فردی، استفاده از وسائل ارتباط عمومی و رادیو راهگشای موفقیت است. به محدودیت استعداد خود نظر نکنید، به فیض و نیروی معنوی که حامی و پشتیبان شما است ناظر باشید. مهاجرین باید به اهداف نقشه کاملاً آگاه

باشند و خود منبع اطلاعات شوند و هر خدمت لازمی را انجام دهند. رساله و مقاله بنویسند و آنها را چاپ و منتشر کنند. برنامه و طرح مسافرت‌های تبلیغی تهیه کنند و خود حتی المقدور در اجرای آن پیشقدم شوند. همه مسئولیت‌ها را بدوش گیرند. قراآن و سکون نگیرند به هر دیار رهسپار شوند. مدارس، دانشکده‌ها، شهرها و قراء و قصبات را درنوردند. روزهای آخر هفته سفر تبلیغی بروند، در نیمه شب به نگارش پردازند، در سحرگاه دست دعا بدرگاه الهی بلند کنند. شرط وفا آنست که در تمام بیست و چهار ساعت شبانه روز بفکر خدمت باشند حتی در خواب نیز رؤیای طریقه خدمت را مشاهده کنند. اگر غموم اجباء چنین باشند امور بطور سریع پیش خواهد رفت. هر لحظه فکر بدیعی برای خدمت کنید و آنرا به مرحله اجرا درآورید.

محفل روحانی ملی از این موقعیت استفاده نمود و عریضه ذیل را بساحت معهد اعلی تقدیم نمود:

در ماه گذشته نکاتی چند با جناب دکتر مهاجر در مسافرت اخیرشان به اکوادور مورد تبادل نظر قرار گرفت. نقشه تبلیغی جدیدی با راهنمایی ایشان بمنظور ازدیاد وسیع تعداد مقبلین و تسجیل یازده هزار مصدق جدید طی مدت ژانویه ۱۹۷۵ تا ژانویه ۱۹۷۶ برنامه ریزی گردید . .

رحمت در این دیدار به قراء و قصبات بسیاری سفر کرد. مشاور قاره‌ای رانول پاوون اغلب اوقات با او همراه بود. از اولین سفر رحمت به اکوادور در سال ۱۹۶۱ صمیمیت و دوستی نزدیکی بین این دو نفر برقرار گردیده بود. رانول جزء افرادی بود که بصیرت و دوراندیشی او را بخوبی درک مینمود و خود از نفوس روشن بینی محسوب میگردید که تبلیغ جمهور را در اکوادور آغاز کرده بود و پیشنهادات رحمت را کاملاً امکان پذیر میدانست.

رحمت اوقاتی را که با رانول گذرانده بود مغتنم و گرامی میداشت. در بازگشت از اکوادور از آنچه رانول انجام می داد با من حکایت کرد و اظهار داشت که آرزو دارد در هر کشور یک رانول بخدمت مشغول باشد. او همواره از رانول میخواست که بسایر کشورهای امریکای لاتین مسافرت نموده و در خدمات تبلیغ جمهور به آنان کمک کند. رحمت و رانول فی الحقیقه یک وجود محسوب میشدند که در کمال هم آهنگی بخدمت امر الهی مشغول بودند.

اکنون اثر سالها مسافرت و جدائی از خانواده بطور محسوسی در رحمت دیده میشود معیناً وی راهی را که خود انتخاب نموده بود ادامه میداد. خانم هورنی چنین بخاطر می آورد:

معمولاً دکتر مهاجر پس از ورود به اکوادور، بدو به حظیرة القدس میرفت و در حدود یکساعت با یاران بمذاکره میپرداخت. سپس باتفاق ما بمنزل رفته و ساعتی استراحت میکرد. آنگاه آماده پذیرائی از دوستانی میشد که میخواستند با وی مشورت نمایند. در حدود سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ متوجه تغییرات شدیدی در او گردیدم که عیش را نمی دانستم . . . خود وی بمن اظهار داشت که در انتظار لحظه ای آسایش و فراغت نیست زیرا دیگر فرصتی برای او باقی نمانده . . . کار بسیار است و فرصت کم. صدای وی را می شنیدم که به آرامی اسم اعظم را یاد میکرد . . . او همه ما را به کار و خدمت وادار میکرد. از من و همسرم خواست که به ایالات جنوبی امریکای شمالی مسافرت نموده و برای تجدید اقدامات تبلیغ جمهوری یاران آن نقاط را مساعدت کنیم و برای این کار شخصاً کلیه ترتیبات لازم را با لجنة ملی تبلیغ امریکا انجام داد. من بمدت سه یا چهار ماه در نواحی جنوب و جنوب غربی امریکا به خدمات تبلیغ مشغول بودم.

رحمت در این سفر بیش از گذشته احساس غربت میکرد. خانم هورنی میگوید: او اغلب از گیسو یاد میکرد و آرزو داشت که با دختر و همسرش روزگار بگذرانند. یکی از مهاجرین که دارای نوزاد دختری شده بود، چون از ورود قریب الوقوع دکتر مهاجر مطلع شده بود نامگذاری دخترش را موکول به ورود ایشان کرد. وقتی این پدر دکتر مهاجر را در فرودگاه ملاقات کرد و خواستار نامی برای دخترش شد، وی بدون مکث گفت، گیسو، البته گیسو، و این کردک بعدها دختری ملکوتی و موقّق گردید.

در اپریل ۱۹۷۶ رحمت مجدداً از کیتو، شهری که سه سال بعد آرامگاه دانشی وی گردید، دیدار کرد. وی بسیار مشتاق بود که یاران از آزادی که از آن برخوردارند برای تبلیغ در آن کشور حداکثر استفاده را بعمل آورند:

هیچ مسئله ای در امر بهائی مهم تر از وجدان بیدار و آگاهی از وظائف و مسئولیت های ما نیست. زمان میگذرد و قرنهای از پی یکدیگر سپری میشود.

آگاهی از مخالفین، آگاهی از اینکه این مانعیم که به بنیان گذاری تاریخ مشغولیم، آگاهی به این مطلب که ما نفوسی هستیم که عالم را دگرگون میکنیم و مسیر آنرا تغییر میدهیم لازم و ضروری است.

تنها وسیله تقلیب عالم ابلاغ کلمه الهی به نفوس بشر است. حضرت بهاءالله اعلام میفرمایند که ندای الهی در این جهان طنین انداز است. اراده حضرتش، خواست حضرتش و اقتدار حضرتش در این عالم است ولی نفوس از استماع آن عاجزند. حضرت بهاءالله نقشه ای و طرحی برای اجرای آن دارند و ما ابزار و وسایل اجرای این نقشه هستیم. حضرت ولی امرالله فرموده اند وقتی ما به تبلیغ امر الهی حتی در طریق غیر صحیح آن مشغولیم، حضرت بهاءالله از این ابزار برای سعادت نوع بشر استفاده میفرمایند. آنگاه که از جای خود برخیزیم و به تبلیغ مشغول شویم هم او خود بجای ما سخن خواهد گفت.

وقتی با کسی مذاکره میکنیم تأیید حضرت بهاءالله شامل حال او نیز خواهد شد. سزالات وی را جواب خواهد داد و روح او را تقلیب خواهد فرمود. بهمین دلیل است که باید به مبتدیان فرصت تکلم بدهیم.

ما عالیترین موقعیتها را در این کوره خاکی در اختیار داریم، اگرچه هیچکدام مثل اعلاهی امر بهائی نیستیم ولی بهرحال بهترین وسیله ابلاغ تعالیم الهی محسوب میگردیم. شهادی بهائی جان خود را فدا نمودند. مهاجرت و تبلیغ نیز نوعی شهادت محسوب است. باید قدری تأمل کنیم که آیا در سال جاری موفقیتی نصیب ما خواهد شد؟ آیا به تبلیغ هزار نفر مقتس موفق خواهیم شد؟ من مطمئنم که خداوند مسئول ما را اجابت خواهد فرمود.

در نتیجه این دیدار کوتاه مدت، محفل روحانی ملی مصمم گردید که پروژه تبلیغ در استان چیمبورازو را که محلی مشکل و احتمالاً مخاطره انگیز است آغاز کند. در دفتر خاطرات رحمت نقشه رنگی اکوادور که خود وی ترسیم نموده با ذکر تاریخ ۳ اپریل ۱۹۷۶ و همچنین نام بیست ایالت و اسم تعدادی از اجتهاء مشاهده میشود و زیر آن با حروف درشت و قلم آبی نوشته شده: «چیمبورازو بمنظور اجرای طرح تبلیغ جمهورانتخاب گردید.» این موفقیت را عصاره و اوج اعلاهی همه مجاهداتش در آن کشور محسوب میداشت.

روح بی قرار و خستگی ناپذیر

در ۲۶ دسامبر پس از یک سفر طولانی و خسته کننده به سراسر جزائر کارائیب و امریکای لاتین برای آخرین بار بخاک اکوادور قدم نهاد. سه روز قبل از حرکتش از بولیویا با من تلفنی صحبت کرد و از خستگی مفرط و مشهود خود سخن گفت. او قادر به خواب و استراحت نبود و اظهار میداشت بسختی می تواند از بستر برخیزد. توصیه کردم چند روزی در لاپاز توقف و استراحت نموده و در صورت امکان به پزشک مراجعه کند. گرچه وقتی نظر او را در این باره سوال کردم موافقت خود را اعلام داشت معهداً روح بیقرار او آرام ننشست. پس از سه روز که در ضمن آن از کشور پرو نیز دیدن کرده بود به اکوادور وارد شد. هنگام ورود به اکوادور احتیاء با همان چهره متبسم که با آن از گذشته ایام آشنائی داشتند روبرو شدند. هیچیک از آنان ناراحتی در او احساس نیکردند و طبق معمول برنامه مفصلی از آن گونه که رحمت همیشه در انتظارش بود برای وی ترتیب دادند.

عده ای از دوستان از جمله مشاورین قاره ای امریکای جنوبی که بمنظور شرکت در یک جلسه تنظیمی قبلی به اکوادور آمده بودند برای استقبال از ایشان به فرودگاه رفتند و بعنوان ابراز محبت و تقدیر دسته های گل سرخ بوسیله دو دختر جوان بنام نائین منصورى و الیزابت ویلسون پاورون و دو نفر از بومیان بهائی، ویسنتا انراگو Vicenta Anrago عضو هیئت معاونت و ماریا پروگاچی Maria Perugachi عضو محفل ملی اکوادور، از طرف جامعه بهائی آن کشور به ایشان تقدیم شد. ایشان نیز این دسته گلها را به نشانه محبت و احترام خود به دو نفر از بومیان اتاوالو هدیه کردند.

با همه دوستان مصافحه کردند و با تحیت الله ابهی آنان را در آغوش گرفتند و چون مراسم استقبال پایان رسید به مزاج اظهار داشتند که اکنون مطمئناً نود و پنج بار تکبیر الله ابهی آن روز را ذکر نموده اند.

برنامه تنظیمی مفصل و فشرده بود. حتی فرصت استراحت معمول پس از ورود به شهر را بدست نیاوردند و از فرودگاه یکسر برای مصاحبه تلویزیونی عازم گردیدند . . . کمی بعد در یک مصاحبه رادیونی شرکت کردند که بسیار موفقیت آمیز بود. ساعت شش بعد از ظهر به منزل گرجن و کامران

منصوری برای حضور در جلسه هیئت مشاورین قاره‌ای عزیمت نمودند . . . همان شب در یک جلسه ملاقاتی در کیتو برای احباء سخن گفتند . . . سپس مصاحبه کوتاهی با اعضاء محفل روحانی ملی درباره متن پیشنهادی و طول مدت اقامت در آن کشور انجام دادند . . . و روز بعد که سه شنبه بود به اسرانداس رهسپار شدند.

بمحض ورود به اسرانداس از فرودگاه برای دیدار از مؤسسه جدیدالبنای بهائی که اخیراً تأسیس و بنام ایادی امرالله اینوک الینگا نامگذاری شده بود عازم گردیدند . . . بعد از ظهر آترود در سه مصاحبه رادیویی شرکت کردند و سپس در یک جلسه تبلیغی حاضر شدند و به سخنرانی پرداختند و شب نیز در یک برنامه تلویزیونی شرکت نمودند.

ایشان در حدود نیمه شب جمعه ۲۸ دسامبر به کیتو مراجعت کردند و به انجام برنامه پرمشغله خویش ادامه دادند. بعد از ظهر در جلسه متشکل از حضرات مشاورین قاره‌ای و اعضاء هیئت معاونت و محفل روحانی ملی حضور یافتند. کنفرانسی برای مذاکره در مورد امر مهاجرت برای روز دوشنبه ۳۱ دسامبر برنامه‌ریزی شده بود ولی ایادی امرالله اظهار تعایل کردند که این کنفرانس به روز شنبه ۲۹ دسامبر موکول شود و از مبلغین فعال و خادم‌هومی نیز برای شرکت در کنفرانس دعوت بعمل آید.

محفل روحانی ملی طرحی برای ازدیاد عدد مقبلین در نقاطی که تصور میشد تبلیغ امرالله مشکل و متضمن خطراتی است در دست اقدام داشت. این تصمیم موجبات مسرت خاطر رحمت را فراهم کرد زیرا امر تبلیغ جمهور حدت و شدت اولیة خود را از دست داده بود، قلت تعداد مبلغین دائمی و کمبود منابع مالی دیدار مداوم و مستمر از نواحی مستعد تبلیغ جمهور را مانع شده بود و ارتباط با بسیاری از مصدقین تازه را دچار وقفه کرده بود. رحمت مصرّاً از محفل روحانی ملی درخواست نمود که با همتی رفیع و مجاهدتی دلیرانه به یافتن کلیتة احباء تازه تصدیق و تشدید فعالیت بمنظور نشر نفعات الهی و تبلیغ جمهور و تزئید معلومات مؤمنین قیام و اقدام نمایند و همچنین توصیه نمود که نقاطی چند را بمنظور اقدامات وسیع و گسترده تبلیغی بعنوان هدف برنامه‌های خود انتخاب کنند، بیوت تبلیغی متعدد برای مدت ده روز در منزل احباء دایر گردد و از دوستان و آشنایان غیربهائی در این بیوت دعوت بعمل آید و پس از استراحت

یک پا دو روزه مجدداً بیوت تبلیغی مذکور در منازل سایر بندگان ده شب ادامه یابد و بهمین ترتیب این برنامه بندگان نه ماه در دست اجرا باقی بماند تا بدین شکل تبلیغ جمهور در همه شهرها امکان پذیر گردد. وی جلسه محفل روحانی ملی را برای شرکت در یک کنفرانس تحرری حقیقت که در حظیرة القدس دائر گردیده بود ترک گفت.

صبح روز بعد، شنبه ۲۹ دسامبر رحمت سلامت و سرور بنظر میرسید و ابدأ آثار خستگی در او مشاهده نمیشد. جلسه کنفرانس مخصوص امر هجرت با تلاوت مناجاتهای متعدد به زبانهای مختلف آغاز شد. سپس ناظم جلسه از او برای سخنرانی دعوت بعمل آورد. رحمت بدو از رائل پاوون Raul Pavon مشاور قازاقی خواست که مقدمتاً سخن بگوید و در ضمن سخنان وی بزبان اسپانیولی با او مزاح مینمود. پس از اینکه خود چند کلمه ای بیان داشت از مسعود خمسی درخواست کرد که بجای وی به سخنرانی ادامه دهد و به آرامی در حالی که تبسم و ذاع خود را بر لب داشت جلسه را ترک نمود. هیچیک از حاضران متوجه ناراحتی او نشدند و دریافتند که این آخرین دیدارشان با او در این عالم بود.



۲۶ دسامبر ۱۹۷۹، آخرین مقصد

احتیای کونیتهو ورود رحمت را خوش آمد میگویند



۱۹۶۱، اولین دیدار از لایاز، بلیویا



۱۹۶۵، کنفرانس هونه هونه تنانگو، گواتمالا

باتفاق عددی از احباء



۱۹۶۹، با اجسای بومی در بلیویا



۱۹۶۹، با اعضاء محفل ملی و هیأت مشاورین و جمعی از کودکان شاد در بولیویا



۱۹۶۹، باتفاق ابو نیک لیس، مادر روحانی اجسای پرو در مدرسه تابستانه لیما



کمیسی تعلیمی سائنس و ادب، ۱۹۶۹



۱۹۷۷، باتفاق مارکوز کوسل، یکی از اجزای مکزیک



کنفرانس اختصاصی با شرکت مهاجرین و مبلغین بومی



۱۹۷۶، اراضی ایتیاغی برای ساختمان مشرق الاذکار بلیویا



۱۹۷۲، دیدار از اجسای کورچامامپا، بلیویا



ملاقات با کودکان بهائی در حضرية القدس مابوج، شیلی



کنفرانس سالیانه حیات مشاورین قارداى، وال پاريزو، شیلی ۱۹۷۴
ست اچپ رحمت لئونورا آرسترانگ اوتین مهاجر امریکای جنوبی



با اجبای بسیار محبوب امریکای جنوبی در کنفرانس باهیا

فصل نهم

مستغرق در بحر رحمت بی منتهی

در ۲۲ دسامبر ۱۹۷۹ رحمت از شهر لاپاز در کشور بلیویا تلفنی با من تماس گرفت و دربارهٔ دخترمان گیسو صحبت کرد و از اوضاع تحصیلی او در دانشگاه استفسار نمود و از من خواست که با فرامرز اتحادیه مذاکره نمایم و از وی درخواست کنم که مبلغ سی هزار دلار برای اجرای طرح رادیو بهانی در امریکای لاتین تبرع کند.

خستگی مفراط او از خلال کلماتی که ادا میکرد کاملاً محسوس بود و خود نیز به کسالت و ناراحتی خویش اشاره مینمود. میگفت که در گردن و شانه‌های خود دردی شدید احساس مینماید و شبها نمیتواند راحت بخوابد و صبحها براحتی از بستر برخیزد. از او پرسیدم آیا تصوّر نمی‌کند که این دردها ناشی از ارتفاع زیاد شهر لاپاز از سطح دریا باشد؟ در جواب اظهار داشت اینطور نیست این دردها از وقتی شروع شد که از تخریب بیت مبارک شیراز مطلع شده است. او از درد پشت شدیداً رنج میبرد و سعی میکرد با استفاده از ضماد آنرا تسکین بخشد.

همچنین نگران تنهانی من و گیسو در کشور آمریکا بود. بیش از چند ماه به انقضای گذرنامه ایرانی ما باقی نمانده بود و تصوّر تجدید آن نیز از طرف سفارت ایران نمی‌رفت. ویزای اقامت در آمریکا نیز در همین وضع بود و معلوم نبود چگونه قادر به تمدید آن خواهیم بود. ولی بهرحال رحمت را از امکان کمک‌های محفل روحانی ملی آمریکا در این زمینه مطمئن ساختم و گفتم که اصرار من برای اسافه کردن نام مهاجر به نام فامیلی خودم (فروتین) اشتباه بوده است زیرا در حال حاضر از دو جهت در لیست سیاه قرار گرفته‌ام. رحمت ظاهراً از این گفتگو کمی شوشحال شد و از من سوال کرد که چه هدیه‌ای بفرستد از امریکای لاتین برایم بیاورد. باو گفتم از آن سنجاقهای طلای میکروسکوپی منتهای این بار بهتر است یک ذره‌بین هم برای مشاهده آن همراه بیاورد. چند دقیقه با شوخی و خنده با یکدیگر صحبت کردیم. رحمت اظهار داشت که احساس راحتی بیشتر میکند و سعی خواهد کرد که کمی استراحت کند.

در ۲۶ دسامبر از طریق کشور پرو به اکوادور عزیمت کرد و به کیتو وارد شد و از جاذبه ساحلی به اسمرالداس رفت و مجدداً به کیتو مراجعت نمود. در پرو از خانم جین خمسی خواهش کرده بود که با اتفاق برای خرید یک سنجاق طلا برای گیسو و یکی هم برای من بروند و باو گفته بود که قبلاً او را به محلی ببرد که بتواند یک ذره بین تهیه کند.

آخرین یادداشتی که در دفتر خود ثبت نمود در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۷۹ میباشد:

روز یکشنبه ۲۳ دسامبر به لیما، پرو آمدم با محفل ملی پرو و لجنة تبلیغ و هیئت مشاورین مشورت شد. سال ۱۹۸۰ باید سال تبلیغ دسته جمعی در پرو باشد و همچنین جلسات تبلیغی بمدت ده روز توأم با اعلان امرالله در شهرها بوسیله نمایشگاهها در پارکهای شهرها و اعلانات رادیونی آغاز شود. تبلیغ آسان است.

چندین صفحه از دفتر یادداشت او مملو از افکار و آراء وی درباره موقعیت امر بهائی در پرو، آمار و ارقام و اسامی مبلغین و مهاجرین آن کشور است. آخرین کلمات وی اینست:

«تبلیغ امر سهل و آسان است.»

سه روز بعد در ضمن یک کنفرانس تبلیغی و در میان احتیای بومی که شدیداً مورد علاقه او بودند این خاکدان ترابی را ترک گفت و در عالم بقا بجمع ملااعلی پیوست.

صعود ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر

روز شنبه ۲۹ دسامبر من و گیسو مشغول طرح برنامه‌ای برای بعد از ظهر آن روز بودیم که زنگ ناگهانی تلفن زندگی ما را برای همیشه دگرگون ساخت. صدای پدرم را شنیدم که می‌پرسیدند آیا خبری از رحمت دارم؟ هنوز آن فشردگی عجیب و سنگین قلبم را احساس می‌کنم. مطمئن بودم که اتفاق مصیبت باری رخ داده است. در جواب پدرم گفتم که سه روز پیش با او تلفنی صحبت کرده‌ام و ضمناً سؤال کردم که آیا خبر ناگواری شنیده است؟ پدر با صدای مخصوصی اظهار داشتند که تلگرافی به آنها رسیده که حکایت از ناسلامتی رحمت میکند. برای من

مسلّم بود که رحمت هیچگاه به کسی اجازه نیداد که بخاطر کسالت او به ساحت بیت العدل اعظم تلگرافی ارسال دارد لذا به پدرم گفتم فقط میخواهم بدانم که صعود وی چه وقت اتفاق افتاده است، پدر اظهار داشتند دو ساعت پیش.

بنا بر آنچه بعداً دانستیم هیئت مشاورین قاره‌ای امریکا خبر صعود رحمت را باستحضار معهد اعلی رسانده بودند. در مورد اعلام این خبر بما نظرات مختلفی اظهار شده بود. اعزام نفوسی از طرف محفل روحانی ملی امریکا از نیویورک مورد قبول قرار نگرفته بود. امة البهائ. روحیه خانم پیشنهاد کرده بودند که این خبر بوسیله یکی از اعضاء فامیل بما داده شود و چون پدرم مناسبترین شخص محسوب میشدند این بار سنگین را بدوش گرفتند. پدرم رحمت را مانند فرزند خود عزیز میداشتند و غم ایشان در این مصیبت از حزن و اندوه ما کمتر نبود. بیش از چند ماه از اقامت ما در امریکا نمی گذشت. روزی که خبر صعود رحمت بما رسید بعلت اینکه روز شنبه بود امکان مراجعه به بانک برای دریافت پول وجود نداشت و چون هنوز تصدیق رانندگی امریکا را نگرفته بودم، بدون آن چک شخصی خود را نیز نمی توانستم نقد کنم لذا به تنها راه مسکن متوسل شدم و از رامین ابریشمیان، فرزند یکی از دوستان نزدیک، با تلفن درخواست کمک کردم. رامین در ظرف چند دقیقه خودش را بما رساند.

با اینکه در آنوقت حتی ویزای اکوادور را هم نداشتیم آماده حرکت شدیم. در همین حال مسعود خمسی از کیتو تلفن کرد و ما را مطمئن ساخت که به ویزای اکوادور احتیاجی نیست و آنها همه وسایل را آماده کرده اند. رامین نیز برای سفر، بلیط هواپیما اکتیاف نمود و در هواپیما نیز صندوقی رزرو کرد و قول داد که تا میامی نیز ما را همراهی خواهد کرد.

در حالی که بسوی فرودگاه میرفتیم احساس میکردم که جان در بدن ندارم. آنقدر گیج و مبهوت بودم که نمی فهمیدم چرا در تاکسی نشسته ایم و عازم چه محلی هستیم. بنظرم می آمد که همه این مسائل نوعی فریب و یا شوخی سهمناکی بیش نیست. فقط وقتی به گیسو نگرستم و صورت رنج دیده و مصیبت زده وی را مشاهده کردم متوجه حقیقت قضیه و قصه تلخی که بر ما گذشت گردیدم.

صبح سحر ما به فرودگاه کیتو که بر روی تپه بلندی قرار داشت وارد شدیم. هوا سرد بود و بعلت ارتفاع محل از سطح دریا بسختی تنفس میکردیم. هوای تاریک روشن سحرگاه و محیط نامأنوس اطراف بسیار غریب و غیرواقعی مینمود.

حین و مسعود خمسی باتفاق روئینو که از دوستان سرخ پوست و صمیمی رحمت

بود در محوطه پرواز هواپیما منتظر ما بودند. همگی از آنجا یکسر به حظیره القدس رفتیم. صندوق حامل جسد رحمت در حظیره القدس نگهداری شده بود و اجتهاء در تمام ساعات شب در کنار آن به تلاوت دعا و مناجات مشغول بودند. احتیای بومی در نهایت محبت و صمیمیت از ما استقبال کردند گیسو و من به تلاوت مناجات پرداختیم و از کسی که بیش از همه عالم دوست میداشتیم برای آخرین بار وداع کردیم.

حال میبایستی برای تهیه وسائل تکفین و تدفین اقدام مینمودیم. احتیای کیتو فاقد گلستان جاوید و سایر وسائل لازمه بودند لذا پس از تفحص محل مناسبی در پارک دلرکواردوس که فقط چند دقیقه ای از شهر کیتو فاصله داشت برای آرامگاه عزیز از دست رفته مان انتخاب کردیم. این محل باغی زیبا، مرتب و منظم است و در دامنه کوهی قرار دارد که مشرف بر منظره خانه های سفیدرنگ می باشد. درختان بلند سرسبز بر روی این محل سایه افکنده و در روی هر مزاری سنگ مرمر کوچکی قرار دارد که نام درگذشته و تاریخ تولد و فوت او بر روی آن حک گردیده و گلدان های زیبایی در بالای سنگها نصب شده است.

پس از تهیه محل بمنزل آقای منصوری رفتیم و اطاقی را که شب قبل رحمت در آن استراحت کرده بود در اختیار ما گذاشتند. چمدان نیمه باز او در گوشه اطاق دیده میشد و کتابهایش نیز روی میز کوچک کنار تختخواب قرار داشت. برآستی وجودش را در کنار خود احساس میکردیم. احساس میکردیم هنوز ما را ترک نکرده و بسرای دیگر نقل مکان ننموده است.

بعدا ما از جریان واقعه که منجر به سکت قلبی او شده بود باخبر شدیم. چارلز هورنسی عضو هیئت معاونت و خانم هلن هورنسی گزارش امر را وقتی ما در کیتو بودیم نوشتند. این نوشته مختصر تأثیر عمیقی را که ایام اخیر حیات رحمت در بر داشت صادقانه بیان میدارد:

دکتر مهاجر، نفسی که هرگز خود را از خدمت امر معاف نمیدانست، چنانچه طبق معمول دبدارش با فعالیت های گسترده بسیار همراه نبود، ابائی نداشت که برای خدمت به نقطه دیگر عازم شود. او هیچگاه از تغییر جهت ناگهانی نقشه هایش و یا برنامه مجاهداتش امتناع نمی نمود. اگر موقعیت محل ایجاب میکرد توقف خود را طولانی تر مینمود و چنانچه بنظر میرسید که توقفش دارای ثمری نیست آنرا کوتاه میکرد و این آخرین سفرش به اکوادور نیز از این قاعده مستثنی نبود.

روز چهارشنبه ۲۶ دسامبر مستقیماً از فرودگاه برای ضبط مصاحبه به تلویزیون کانال هشت هدایت شد ولی چون از پرسش خبرگزار تلویزیون دربارهٔ اوضاع سیاسی ایران مشکوک بود از این مصاحبه راضی بنظر نمی‌رسید. بمحض اینکه ضبط برنامه شروع شد برق استودیو قطع گردید و وقتی که جریان برق دایر شد و مصاحبه مجدداً شروع گردید، جریان برق برای بار دوم قطع شد. ضبط برنامه به روز دیگر موکول گردید و بدین ترتیب تلویزیون کانال ۸ امتیاز ضبط آخرین مصاحبهٔ ایادی امرالله را از دست داد. ولی بهر حال مصاحبه‌ای با رادیو فرهنگ ملی انجام شد.

همان شب جامعهٔ بهائی کیتو بافتخار وی جلسه‌نی دایر نمود که موضوع صحبت "وحدت و یگانگی" بود.

شب بعد برای ضبط مصاحبهٔ تلویزیونی بمدت بیست و سه دقیقه عازم گردید و دو نفر از اعضاء هیئت معاونت جیمی جنسون و چارلز هورنسی را باصرار با خود به استودیو برد و آنها را در این مصاحبه شرکت داد. مصاحبهٔ مزبور با تلویزیون کانال ۶ شهر کوچک ساحلی اسمرالداس که در امر تبلیغ جمهور موفقیت شایانی کسب نموده بود بانجام رسید.

ایادی امرالله پس از ورود به اسمرالداس در روز سه‌شنبه و دیدار از مؤسسهٔ آموزشی اینوک الینگا شدیداً احساس خستگی مینمودند ولی بیش از یک ساعت فرصت استراحت فراهم نبود زیرا می‌بایست برنامه‌نی که از پیش تنظیم شده بود و گاهی تا ساعات آخر شب بطول می‌انجامید ادامه دهند.

ایادی امرالله از اینکه فرصت ملاقات با اجباء را نیافته بودند بسیار متأثر گردیدند. برای تشکیل محفل ملاقاتی از فرصتی که در ساعت پنج و نیم بدست آمده بود استفاده شد و در خلال سه مصاحبهٔ رادیونی بین ساعت سه و نیم و پنج و ربع بعد از ظهر از عموم اجباء و غیر اجباء دعوت بعمل آمد که برای ملاقات با ایادی امرالله و استماع سخنان ایشان در منزل خانوادهٔ جنسون حضور یابند. عده‌ای از اجباء از جمله شخصی بنام آنجل یارا که دهسال پیش بامر مبارک اقبال کرده بود ولی در سالهای اخیر ارتباط بندانی با جامعهٔ بهائی نداشت در منزل خانوادهٔ جنسون حاضر شدند. وی در این مدت مجری برنامه‌های رادیونی مشهوری شده بود و پس از حاتمهٔ تحصیلات برای رادیو هلند در اروپا کار میکرد. ایادی امرالله از وی خواستند که در برنامهٔ تلویزیونی شرکت نماید و پس از ختم برنامهٔ کراوات خود را

برسم یادبود بوی هدیه نمودند.

آنجل بوسیله تلفن که از رادیو بخش میشد مردم را برای شرکت در جلسه بهائی آنروز دعوت کرد و پس از خاتمه جلسه اظهار داشت که از شغل فعلی خودش استعفا داده و در رادیو بهائی اتاوالو بکار خواهد پرداخت. نتیجه ارزنده دیگری که از دیدار ایادی امرالله حاصل گردید آن بود که صاحب "رادیو یونیون" موافقت نمود که صبح‌های یکشنبه هر هفته برنامه‌های امری مجاناً از این رادیو بخش گردد.

قریب پنجاه نفر در جلسه ملاقاتی منزل جنسون حاضر شدند. دکتر مهاجر در بیانات شیرین و ضمیمانه خود، هیکل بشریت را به کالبد انسانی زنده تشبیه نمودند و تطابق و رابطه علم و دین را بنحوی علمی و روحانی توجیه کردند و پس از آن از اجتناب خواستند که با مبتدیان و متحرران حقیقت که در جلسه حضور دارند بمذاکره پردازند. این روشی بود که ایشان در طول سالهای متمادی برای تبلیغ امر الهی به یاران تعلیم داده بودند. قبل از اینکه دکتر مهاجر برای مصاحبه به استودیو تلویزیون کانال ۶ عازم شود پانزده نفر از متحرران حقیقت به تصدیق امر مبارک نائل آمدند.

جیمی جنسون، عضو هیئت معاونت خاطرات خود را از ساعات اخیر حیات رحمت چنین بیان داشت:

در مسیر فرودگاه به مؤسسه اینوک الینگا راجع به نقشه‌های تبلیغی سال گذشته در مرز کشور کلمبیا مذاکره کردیم. ایشان توجه زیادی نسبت به آن صفحات مبذول میداشتند و میگفتند که در نظر دارند طرحی تبلیغی را به محافل روحانی اکوادور و کلمبیا پیشنهاد نمایند گرچه قبلاً دو بار نقشه‌هایی برای فتح روحانی قسمت شمالی این ناحیه بنام ایادی امرالله جناب اینوک الینگا تهیه کرده بودیم ولی بععلل مختلف هیچگاه این نقشه‌ها به مرحله عمل در نیامدند و هیچ مقامی حرف ما را نشنید و چون این موضوع را با ایشان در میان گذاشتم اظهار داشتند "تگران نباشید من گفتار شما را استماع میکنم".

وضع آرامبخش و زیبای انستیتو اولینگا ستایش ایشان را برانگیخت و چون به یکی از اطاقهای انستیتو وارد شدند اظهار داشتند مایلند زیارتنامه حضرت عبدالبهاء را بزبان نزولی تلاوت نمایند. قبل از عزیمت پیشنهاد

کردند که نقشه دو ساله‌ای در دو مرحله برای اسمالداس طرح شود. صبح روز جمعه که بطرف فرودگاه می‌رفتند بدون وقفه درباره امر تبلیغ صحبت می‌کردند. صبح روز شنبه در حظیرة القدس کنار ایشان نشستم. می‌گفتند هنگام اقامت در اسمالداس در عالم رؤیا دیده‌اند که مشرق‌الاذکار اسمالداس در اراضی متعلق به امر در کنار جاده اصلی ساخته خواهد شد و اضافه کردند که این قطعه زمین را بفروش نرسانیم. گفتند: این زمین را نفروشید. جمال مبارک شما را مساعدت خواهد کرد.

تعریف کردند که شب قبل باتفاق حضرات مشاورین قاره‌ای و محفل روحانی ملی نقشه نه ماهه‌ای بمنظور تبلیغ چهار هزار نفر در اسمالداس تنظیم شده است و توصیه می‌کردند که این نقشه را دنبال کنیم و از تعداد زیاد مهاجرین ایرانی که در اطراف ساکنند کمک بگیریم و آنان را برای انجام خدمات مربوط به این نقشه به اسمالداس جلب کنیم.

رحمت قبل از ظهر روز جمعه ۲۸ دسامبر به کیتو مراجعت کرد و بلیط هواپیما برای عزیمت به ونزوئلا اشیاع نمود. برای سفر به کالی در کلمبیا برای روز سه‌شنبه صندلی در هواپیما رزرو کرد و ویزای ورود به ونزوئلا را از کنسولگری آن کشور دریافت داشت.

در جلسه هیئت مشاورین در شهرک کومبایا اظهار داشت که از محفل روحانی ملی که در کیتو جلسه داشتند درخواست شوم بجای روز یکشنبه که قبلاً تعیین شده بود جلسه مشترک حضرات مشاورین و اعضاء هیئت معاونت را به ساعت شش بعد از ظهر همان روز موکول نمایند. قرار شد این جلسه قبل از پروگرامی که برای ساعت هشت بعد از ظهر طرح ریزی شده بود منعقد شود.

رحمت توقف در پرو و بلیویا را برای حضور به موقع در جلسه هیئت مشاورین قاره‌ای کوتاه کرده بود. در جلسه مشترک که در غروب روز جمعه منعقد شد نظر خود را دائر بر اینکه چنانچه نقشه دقیقی برای جلسه ملاقات با مهاجرین در روز شنبه طرح گردد محققاً نتایج بیشتری بدست خواهد آمد ابراز داشت و همچنین دعوت مبلغین فعال بومی و شرکت آنان را در این جلسه مصرّاً درخواست نمود. با اینکه وقت صرف شام گذشته بود معیناً جلسه ادامه یافت و نقشه‌های تبلیغی برای شهرهای مهم کشور طرح و تدوین گردید.

وی نظر مشاور قاره‌ای راثنول پاوون را درباره اقامت طولانی‌تر در محل استفسار

نمود زیرا مصمم بود از کلیت نقاطی که طبق طرحهای مربوطه زیر پوشش فعالیت‌های تبلیغی اجرا میشد دیدن نماید.

سال بعد یعنی سال ۱۹۸۰ بنام سنه تبلیغ جمهور نامیده شده که هدف آن تسجیل ده هزار نفر مصدق جدید بود.

روز شنبه جلسه ملاقات با مهاجرین و مبلغین بومی در حدود ساعت ده صبح تشکیل شد. ناظم محفل روحانی رحمت را معرفی و از وی درخواست نمود که سخنرانی خود را آغاز نماید. او چند دقیقه به زبان اسپانیولی صحبت کرد و سپس از راثول پاون خواست که گفتار وی را ادامه دهد. پس از درنگ مختصر از جای برخاست و طبق اظهار یکی از حضار در حالیکه تبسم مخصوصش بر لبهای او نقش بسته بود از حظیره القدس خارج شد. گونی با استقبال دوستی عزیز می‌شتافت. مسعود خمسی، یار قدیمی و برادر حقیقی وی که تا آخرین لحظات حیات عنصری بر بالینش بود و رحمت در میان بازوان وی عالم خاک را ترک کرد و بجهان ملکوت عروج نمود میگوید:

پس از صرف صبحانه در منزل خانواده منصور رحمت به تلاوت مناجات حضرت عبدالبها، پرداخت:

هو الله

ای پروردگار ای کردگار مهربان بندگانت در اطراف و اکناف متفرق و متشتت و پریشان، سرگردان و بی سر و سامان، در هر نفسی در دامی گرفتار و در هر یومی در بومی سرگردان به یاد تو دلخوشند و به نارمحببت در آتش، سرگشته کوی تواند و آشفته روی و موی تو عنایتی کن مرحمتی نما که کلّ در ظلّ ممدود و سایه محمود در تحت لوای مقصود مجتمع گردند و بر اراشک و سرر متقابلین جالس گردند و از کأس موهبت نوشند و از صهباء عنایت سرمست گردند. تونی قادر و توانا. ای پروردگار این سراج‌های روشن را از اریاح امتحان و افتتان محافظت نما و این طیور بال و پر شکسته را در حدیقه فضل آشیانه بخش و این بی‌نصیبان را نصیب آده و این درماندگان را درمانی عنایت کن تونی کریم تونی رحیم تونی علیم ع ع (۱)

سپس همگی به حظیره القدس عزیمت نمودیم تا در جلسه ملاقات با مهاجرین شرکت کنیم. دکتر مهاجر پس از صحبت کوتاهی اطاق را ترک کرد. جلسه همچنان ادامه داشت. خانم هلن هورنسی ناگهان به اطاق وارد شد و کتابچه مناجاتی برای ایادی امرالله خواست. با عجله خود را باو رساندم. دکتر مهاجر

روی تخت کوچکی خوابیده بود و سر خود را به دستش تکیه داده بود. به من اظهار داشت که درد شدیدی در قلب و گردن خود احساس می‌کند و از من خواست که گردن او را ماساژ بدهم و خود نیز به ماساژ دادن قلب خوش پرداخت. اصرار کردم که پزشکی به بالینش بیاورم، قبول نمی‌کرد و مایل به ناراحتی دوستان نمی‌شد. چون روز شنبه بود تصمیم گرفتم او را به درمانگاه نزدیک منزل منتقل نمائیم. بسرعت از کنار دوستانی که اکنون در حیات خانه گرد آمده بودند گذشته و به اتومبیل سوار شدیم. چارلز ما را به کلینیک ادرنتیست‌ها American Adventists رساند.

طیب کلینیک از او راجع به موقعت شغل و حرفه‌اش سؤال کرد. او خندید ولی جوابی نداد. دکتر که در حال تهیه سوزن برای تزریق بود چون متوجه شد با شخصیت مهمی روبرو است قدری دستپاچه شده بود اما دکتر مهاجر دستی به پشت او زد و گفت "ترس مرگ چیز ترسناکی نیست".

ایادی امرالله با دست خورش دستگاه اکسیژن را مرتب کرد و بوسیله آن چند نفس عمیق کشید ولی آنهم کمک چندانی نکرد. چون درد شدت یافت بدنبال دکتر متخصص قلب فرستادیم. پس از چند دقیقه بطرف من برگشت و گفت "مسهود دارم بیهوش میشوم" چندین بار با صدای بلند گفت یا بیا، الاهی یا بیا، الاهی و این اذکار آخرین کلمات وی بود. رحمت برای همیشه از جمع ما رخت بریست، ساعت دقیقاً یازده و بیست دقیقه قبل از ظهر روز شنبه ۲۹ دسامبر ۱۹۷۹ را نشان میداد.

از هنگامی که عارضه کسالت بر وی منتهولی شد تا لحظه‌ای که از عالم ادنی به ملکوت ابهی صعود کرد کمتر از یکساعت بطول انجامید. حادثه آنچنان سریع اتفاق افتاد که همگان از این مصیبت و فقدانی که جامعه بهائی با آن روبرو گردید دچار حیرت و سرگردانی شدند.

حضرات مشاورین و سایر یاران جسد او را به حظیره القدس انتقال دادند و با کسب اجازه مخصوص مدت زمان معمول دفن اجساد را طولانی نموده و آنرا به روز دوشنبه موکول نمودند تا اعضاء فامیل و نمایندگان جوامع مختلف بهائی بتوانند در تشییع جنازه شرکت نمایند.

احبای الهی از برزیل، بولیویا و پرو با اخذ ویزای اکوادور به کیتو آمدند. یاران کلمبیا تمام شب را رانندگی کردند و صبح روز یکشنبه به کیتو رسیدند.

با مشورت مشاورین قاره‌ای و محفل روحانی ملی پروگرامی حاوی ادعیه و مناجات بزبانهای فارسی، عربی، اسپانیولی و انگلیسی تنظیم گردید.

چارلز هورنسی اوضاع آن روز را چنین مجسم می‌نماید:

در حالیکه غم و اندوه و پریشانی بهائیان را در خود فرو برده بود، شکوه و جلال خاصی در آن اطاق جلوه مینمود. صندوق حامل جسد عنصری ایادی امرالله را دسته‌گلهای رنگارنگ بحدّ وفور احاطه کرده بود. تاج گل زیبایی بشکل قلب از گلهای سرخ و سفید از طرف معهد مقتس اعلی، خرمنی از گلهای رنگارنگ از جانب دارالتبلیغ بین‌المللی و دسته‌گلهای گل سرخی که از طرف همسر و فرزند او تقدیم شده بود سراسر صندوق را در بر گرفته بود و گلدانهای اهدانی هیئت مشاورین قاره‌ای، محافل روحانی ملی، مهاجرین و سایر یاران اکوادور و ده‌ها دسته‌گلی که از طرف اجتای سراسر عالم نثار آن ایادی عزیز شده بود منظره باشکوهی را بنظر می‌آورد.

ادعیه و مناجات بدون وقفه تلاوت میشد و صلوة میت به لسان نزولی توسط مشاور قاره‌ای مسعود خمسی قرائت شد.

تلگراف بیت‌العدل اعظم الهی تقدیری مناسب زندگی مشعشعانه او بود:

«از صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله دکتر رحمت‌الله مهاجر، در کیتو، اکوادور که در اثر یک سکتة قلبی در سفر اخیر به امریکای جنوبی اتفاق افتاد عمیقاً سوگواریم.

فوران نامحدود و سده ناشدنی نیروی روحانی و جسمانی نفسی که کلیه هم خود را وقف خدمت در طریق امر الهی نمود حال متوقف گردیده است. نسلهای آینده خدمات فداکارانه وی را از اوان جوانی حد مهد امرالله و متعاقب آن مجاهدات بی‌نظیرش را در میدان مهاجرت به جنوب شرق آسیا = که منجر به ارتقاء وی به مقام فارس امر حضرت بهاءالله گردید و خدمات مداوم و بدون وقفه بیش از بیست سال از زمانی که به مقام ایادی امرالله مفتخر شد و تهیج و ترغیب یاران در سرزمین‌های بسیار در شرق و غرب عالم که به جریان تبلیغ گروهی و دخول افواج مؤمنین انجامید بیاد آورده و ثبت تاریخ خواهند نمود. اجتای جمیع قارات عالم از فقدان نفسی مصیبت‌زده و گریانند که اکنون بفتناً از مساعدت و همراهی وی که با محبت و نورانیستی بی‌نظیر و ذوق و شوقی خلل‌ناپذیر و خلاقه برای انجام و اتمام اهداف و وظائف محوئه به آنان خود را در اختیار ایشان گذاشته بود محروم

گردیده‌اند. از کلیّۀ یاران الهی در جمیع نقاط عالم دعوت مینماییم که محافل تذکر شایسته مقام و منزلت ممتاز وی منعقد نمایند. باشد که روح پرفروش او در ملکوت ابهی از اثمار بهیّۀ خدمات ایشارگرانه اش در خدمت به امر حضرت بهاءالله بهره مند گردد. بیت العدل اعظم «.

اجاء در نهایت سکوت و سکون و با قلبی مجروح و سرشار از محبت ایادی امرالله تمایلی به ترک محلّ و سپردن وی به آرامگاه ابدی نداشتند.

زمانی که هواپیمای خانم مهاجر بروی زمین نشست، پی باتفاق زوفینو گالاوای منظره دلخراشی را بوجود آوردند. این سریاز بومی، مبلغ و عضو هیئت معاونت با جثّۀ کوچک خود که چون در جوار او بروی صندلی می نشست پایش به زمین نمی رسید، به آرامی دستهایش را به پشت وی نهاد و از طرف هزاران بومی بهائی در سراسر جهان که بی نهایت مورد علاقه دکتر مهاجر بودند او را تسلی داد.

رحمت را در آن محلّ زیبا و در میان مردم شریفی که قلبش مملوّ از محبت آنها بود و متقابلاً همواره مورد عشق و علاقه آنان قرار میگرفت در آرامگاه ابدیش گذاشتند. برای اینکه مزار وی بطرف شرق و قبله اهل بهاء قرار گیرد سه محلّ جنب یکدیگر خریداری شد. در مقابل آرامگاه رحمت مجسمه یکی از قدیسین مسیحی قرار دارد که بازوانش از هم گشاده و چشمانش متوجّه عالم بالا است. احساس کردم که این مجسمه مناسب همجواری یک حواری حضرت بهاءالله است، نفسی که اطاعت بی چون و چرا از اوامر حضرت ولیّ عزیز امرالله را در همه احوال حیات خویش در کمال خضوع و خشوع و در نهایت سادگی و بی پیرایگی و انقطاع و کفّ نفس از شئون مادی مجری و معمول میداشت.

برای حفظ آرامگاه رحمت از تردد افراد مزاحم، دوازده قطعه دیگر را در اطراف مزار وی خریداری کردم. گونی این قطعه زمین کوچک که مملوّ و محصور در گل و گیاه بود تنها چیزی بود که رحمت در این دنیای فانی به آن نیاز داشت.

پس از فراغت از مراسم تشییع، چنین تصمیم گرفته شد که کنفرانس تبلیغی ادامه یابد. مشاور قاره‌ای جناب دکتر اریاب دوست و شفیق دیرین رحمت در حالی که میگریستند تصمیم هیئت مشاورین و محفل روحانی ملی را دایر بر نامگذاری این کنفرانس بنام کنفرانس تبلیغی مهاجر اعلام نمودند. در این اجلاس قرار شد نقشه‌ای بمنظور فتوحات عظیمه روحانی در آمریکای لاتین تنظیم شود. بیش از

یکصد نفر از اجتهاء که برای مراسم تشییع و شرکت در محافل تذکر گرد آمده بودند با نهایت اشتیاق و بیاد ایادی امرالله دکتر مهاجر دارطلب خدمت گشتند. اکنون بستن چمدان رحمت بعهدۀ من و گیسو بود. این چمدان محتوی چند پیراهن، یکدست کت و شلوار و تعدادی کتاب و وسائل دیگر بود. در کیف کوچک دستی وی نیز پاسپورت، یکصد و بیست دلار پول و یک قرطی کوچک محتوی دو سنجاق کوچک که از پرو خریداری کرده بود و یک سگۀ طلای ایرانی وجود داشت. پول نقد را بنام وی به محفل روحانی ملی اکوادور تقدیم کردیم. آخرین مجاهدت وی درخواست کمک مالی برای تأسیس ایستگاه رادیو بهائی بود که بالتیابه از طرف جامعه بهائی امریکای لاتین بمبلغ سی هزار دلار برآورد شده بود. این مبلغ طی چکی از طرف دکتر اتحادیه در همان روز تشییع جنازه رحمت واصل شد. دکتر اتحادیه از من خواست که چک مزبور را بیاد رحمت به ساحت بیت العدل اعظم تقدیم کنم تا بهمان نحو که دلخواه رحمت بود بمصرف برسد.

اظهار همدردی

پس از مراجعت به بوستون صدها نامه و تلگراف تسلیت که از اطراف و اکناف عالم بهائی ارسال شده بود دریافت داشتیم. این اظهار محبت و همدردی اجتهاء، حامی و محافظ ما در آن لحظات تاریک و پرغصۀ زندگی محسوب میگردید. لحظاتی که چون بار گرانی حملش مشکل و غیرممکن مینمود و روح و جان ما را در تحت فشاری خرد کننده قرار داده بود. متأسفانه درج همه نکاتی که در این مرقومه های تسلی دهنده ذکر شده است غیرممکن میباشد. فقط تعداد محدودی از نامه های حضرات ایادی امرالله، مشاورین قاره ای، محافل روحانی ملی و محافل روحانی محلی را که حاکی از یادآوری مهر و محبت و صمیمیت دوستان و دوستانان رحمت در سراسر جهان است انتخاب نموده و ذیلاً درج مینمایم.

مرقومات حضرات ایادی امرالله:

از فقدان برمصیبت سخت متأثر شدم. با قلبی دردناک همدردی خود را به شما و گیسو تقدیم میدارم. روحیه

قلوب ما ملامت غم و اندوه است ولی راضی به قضای الهی هستیم، برای صبر و مساعدت شما و گیسوی عزیز برای تحمل این مصیبت وارده دعا میکنیم. ادامه خدمات شما به آستان الهی ممد رضایت و فرح قلب رحمت در ملکوت ابهی است. پدر و مادر.

با دلی شعله‌ور آتش مداومی در هیئت قازات عالم برافروخت و با تحمل سختی‌ها و مشقات و با شجاعت و شهامت و انقطاع و کف نفس که در مدت سی سال ارواح بی شماری از نفوس جهان را به امر مبارک رهنمون شد و اثری از خود بجای گذاشت که احتمالاً هرگز مشابه آن مشاهده نخواهد شد. دکتر یوگو جیاگری و خانم.

در غم شما و دختر نازنین از صعود ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر، در کیتو، شریک و سهیم هستم. سراسر حیاتش از اوان جوانی تا لحظه اخیر در نشر پیام شفابخش الهی به عالمیان گذشت. روح پر فتوحش همچوار اهل ملاعلی است. مطمئنم که شما تسلیم برضا و اراده الهی هستید. از اعماق وجودم از آستان جمال ابهی ملتزمم که صبر و شکیبائی بشما عزیزانش عطا فرماید. شعاع الله علانی

نور دیده عزیزم ایران خانم مهاجر،

روحی لزیارتک المشتاق از آنی که خبر رحمت جان رسید اول قلب و جان متوجه شما و گیسو جان بود ما که از دور دستی بر آتش داشتیم چگونه دل و جان ما سوخت ولی به شما چه میگذرد و چه گذشت که خاموشی آن شمع مجالس و محافل را شنیدید. قربان قلب داغ دیده شما فدای گیسو جان که بدین طفلک چه میگذرد در دوری رحمت خدا در منزل شما. در این ایام که بیش از یکماه است بواسطه بیماری نه فقط یک مرض بل چندین درد بی درمان گوشه گیر منزل هستم و چون این خبر بمن رسید البته اول به فکر شما و گیسو جان بودم ولکن در آن هیجان نمی توانستم و نمی خواستم که چیزی بنویسم و خدمت شما بفرستم بازهم در منزل ماندم و امواج غم و غصه و درد هجران را کشیدم زیرا فوت معمولی نبود که یک خدا بیامری

بگوئیم و بعد فراموشش نمائیم این صعود روح مبارک جوانی است به ملکوت غیب، جوانی که چقدر زحمت کشید چه محلّها رفت چه تأسیسات الهیه برپا نمود چه جماعت‌های اجتای الهی را به جوش و خروش آورد برای آنها حظیره القدس‌ها ساخت مدارس برپا فرمود همه را بحرکت آورد و قلوب کلّ را تصاحب کرد و این قلبها در دوری آن گل خندان می‌سوخت تا روزی از بالای تپه‌ها و کوه‌ها می‌دیدند پیاده‌ای سلاته سلاته دارد پیش می‌آید همینکه می‌فهمیدند رحمت است چه غوغائی برپا می‌شد ولی که میدانست که قلب لطیف او در چه تب و تاب است نگاه به هیکل برازنده او داشتند و نمی‌دانستند که این شمع بود که از داخل می‌سوخت خدا میداند وقتی این خبر شوم رسید چنان بهتی در چهره‌ها نمودار شد که وصف نتوانم اول در فکر و ذکر شما و گیسو بودم که گیسو جان با آنهمه بستگی و علاقه چگونه خواهد پذیرفت که دیگر رحمت را نخواهد دید.

ایران خانم عزیزم قربان دل دردمند شما، دلم می‌خواهد در این گوشه اطاقم باشم و بنویسم تا شمه‌ای بسیار قلیل از درد درون خود از فقدان رحمت بنویسم. (فیضی جان چطور) این اولین جمله‌ای بود که بمحض رسیدن به من میفرمود و بعد باهم راه می‌رفتیم و از شور و خروش یاران میفرمود و هر بار نقشه حرکتی برای من درست میکرد میگفتم رحمت جان دیگر قلبی ندارم که از چند پله بالا بروم از کجا میدانستم که قلب نازنین او از من خراب‌تر بود و باین زودی بسوی محبوب عالمیان شتافت و رفت تنها امری که باعث تسلی خاطر است اینست که از شرّ دردها خلاص شد از بار غم و غصه یاران فقیر و چادر نشینان لخت و عور صحراها و جلگه‌ها و کوه‌ها راحت شد در ظلّ سدره المنتهی در محضر مقتدین عالم حاضر است و باور کنیم و خود را تسلی خاطر دهیم که می‌گوید ای کاش همه میدانستند که من در کجا هستم. لذا عزیز دل و جانم ایران خانم مهربانم با اطمینان، سرور و بهجت رحمت دل‌بند غم شدید را از دل برافکنیم، ناظر ملکوتی باشیم که پایتخت روحانی او است و با سلامتی مزاج شما و کمی آثار غم گیسو جان تسلی خاطر می‌یابد. از روزی که این خبر رسید تا بحال درست با جناب فروتن و خانم رویرو نشده‌ام زیرا بجای آنکه عرض تسلیت کنم خودم نیازمندم که این آتش حرمان را خاموش سازد. روی خندان رحمت، توجه و تمرکز قوایش دانماً در امر تبلیغ، صدای پرجذبه او در حین مناجات جمیع قلوب را مجذوب

میفرمود چگونه ممکن است از خاطرها برود او همیشه با ما و شما هست خداوند برحمت ابدی خود دل و جان شما را در آن بلاد دور حفظ فرماید و روح مقدس رحمت جان یقیناً در حول و حوش شما هست فدای مراسم شما قربان روی ماه گیسو. فانی فیضی

گیسوجان کرامی من.

مدت شش ماه است که در بستر بیماری بسر میبرم. امروز احساس کردم که قدری بهتر شده‌ام روح و روان و قلب من متوجه ایران خانم و شما است. درگذشت آن عزیز پریها و جوهر انقطاع، رحمت، هستی و همه قوای مرا از من ربود اما با زیارت آثار مبارکه حضرت بهاءالله دریافته‌ام که عزیزان ما پس از صعود نیز با ما هستند و حتی از هر زمانی بما نزدیک‌ترند. درک این حقیقت مرا تسلی داد و فوراً به تحریر این نامه مختصر پرداختم.

حال مدت شش ماه است که اجباراً خانه نشین شده و نمی‌توانم به دفتر کارم بروم. دیگر نیرو و قدرتی برای من باقی نمانده است. اگرچه از درگذشت رحمت بسیار عزیزم به شدت رنج میبرم ولی وی را از گذشته بخود نزدیک‌تر احساس می‌کنم و بعضی اوقات صدای گرم او را می‌شنوم که با من صحبت می‌دارد. هر قدر شما به تحصیلات خود بیشتر ادامه دهید و پس از آن در خدمت امری الهی پیشرفت کنید او به شما نزدیکتر شده و از شما خوشنودتر خواهد گردید. از وقتی که این خبر را در منزل بمن دادند تمام فکر و ذکر و دعا و محبت من متوجه شما و ایران خانم است. از آستان حق رجای واثق دارم که احزان وارده از این مصیبت مانع و رادعی در راه پیشرفت تحصیلی شما ایجاد ننماید زیرا در غیر اینصورت موجبات ناراحتی رحمت عزیز را در عالم بالا موجب خواهد شد. شما به زندگی عادی خود ادامه دهید، خواهید دید که وی از دریای پرده خیالی سرای جاودانی که حال در آن مسکن و مأوی گرفته است بیش از پیش از شما و ایران خانم حمایت و حفاظت خواهد کرد.

دوستدار شما فیضی

قلوب از صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله دکتر مهاجر عمیقاً متألم و حریحه‌دار گردید. محبت عمیق و همدردی خود را به شما و تمام افراد خانواده تقدیم می‌داریم. ما نیز محتاج تسلی می‌باشیم. از آستان جمال مبارک رجا

مینمائیم که به شما و همه ما صبر و تحمل عنایت فرماید.
 جاوید دخت و ذکر الله خادم.

ایران و گیسوی بسیار عزیز،

تلگرافی که بمناسبت صعود رحمت تقدیم کردیم گویای محبت ما و همچنین احساس فقدانی بود که از وصول خبر این ضایعه ناگهانی بما دست داد. اکنون با قبول حادثه صعود و شهادت در ایادی جوان امرالله در فاصله مدت سه ماه خلائی حقیقی در جان و دل خود احساس میکنیم و بلا تردید در این اوقات چنین احساسی به شما دو نفر نیز دست داده است. محققاً اجر رحمت در ملکوت ابهی بسیار عظیم و مافوق حد و مرز تصور ما است. زندگی وی سراسر انفاق و ایثار کامل و اهداء همه چیز به آستان امر الهی بود. مطمئنیم که همین انفاق ارادی وی بود که باعث موفقیتهای کثیره و خدمات معجزه آسای او گردیده است. فی الواقع حیات سراسر خدمت او سرمشقی برای نسلهای آتیه خواهد بود. چقدر برای شما دو نفر مشکل است که ناچار باید بدون وجود او با آینده روبرو گردید. قلب ما در این احوان حزن انگیز و غم افزا متوجه شما است. به فکرتان هستیم و برایشان دعا می کنیم.

با تقدیم محبت پایدار، پیل و مارجوری هنی

از صعود رحمت الله عزیز عمیقاً متأثریم، عازم شرکت در محفل تذکر وی در هاواتی هستم گرمترین ادعیه و لطیف ترین احساس خود را تقدیم میدارم.
 ویلیام سیرز

ایران عزیز،

آدری و من همدردی عمیق خود را بمناسبت فقدان همسری گرامس و پدری مهربان به شما و گیسوی عزیز تقدیم میداریم. جای خالی وی در این کرة خاکی برای بسیاری از یاران فداکار و اعضاء خانواده وی محسوس و نمایان است و این نیز معلوم است که در عالم ملکوت، تشریف به ساعت حضرت ولی محبوب امرالله و سایر عزیزان مسرتی فوق العاده بوی دست خواهد داد. درود محبت آمیز خود را به هردوی شما تقدیم میداریم. آدری و جان ریارتز.

خواهر عزیز روحانی؛

از استماع خبر تأثر انگیز صعود ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر، قلب و روانم غرق بحر غم و تأثر شد. روحانیه و من خود را در غم شما شریک میدانیم و از آستان جمالقدم رجا داریم بشما عزیزان صبر و تحمل این فقدان را عطا فرماید. دعا میکنیم که هر دو شما در خدمت بعثه مقدسه شاهد موفقیت عظیم باشید. علیحمد ورقا

از مرکز جهانی بهائی:

اعضاء دارالتبلیغ بین المللی در ارض اقدس همدردی و تسلیت محبت آمیز خود را بمناسبت درگذشت غم انگیز همکار گرامی، ایادی عزیز امرالله تقدیم میدارند. خدمات و مجاهدات جهان شمول و مورد علاقه وی بعنوان یادبودی جاودانی الی الابد مخلد خواهد بود. محفل تذکری شایسته بامر معهد مقدس اعلی در اعتاب مقننه منعقد خواهد شد. با تقدیم محبت خالصانه.

دارالتبلیغ بین المللی

ایران عزیز من،

لحظاتی بعد بیاد رحمت در اعتاب مقننه گرد هم جمع خواهیم شد. همگی ما متحیر و مبهوتیم و دنیای بهائی نیز از استماع این خبر دچار بهت و حیرت گردیده است. افکار لوثیز و من همواره متوجه شما و گیسو می باشد و برای شما دلخونیم. مسلماً این مصیبت برای هر دو نفر شما بسیار صعب است در حالیکه تا کنون ایشار فوق العاده ای نموده بودید. هیچکس قادر نیست سخنی گوید که درد جدانی را تخفیفی دهد. من دعا میکنم که شما و گیسو با گذشت زمان باین نتیجه خواهید رسید که فداکاری و گذشتی که در طی این سالهای دوری و مسافرتها طولانی رحمت تحمل کرده اید، وی را موفق کرد که در این اوقات بحرانی تاریخ بشریت خدماتی یگانه به امر الهی تقدیم دارد، خدماتی که بدون آن پیشرفت و تقتم امر الهی از کشوری به کشور دیگر و به مقیاسی چنین وسیع ممکن و میسر نمی شد. رحمت امر الهی را در موضعی قرار داد که بتواند در مقابله با حملاتی که هم اکنون آغاز گردیده است مقاومت نماید. باشد که حضرت بهاءالله صیر جمیل و اجر جزیل بشما عنایت فرماید. بانقدیم تحیات صمیمانه، ایان و لوثیز سپل

رحمت عزیز به عوالم لایزال ملکوت الهی پرواز نمود. شما شریک زندگی و ما برادر بزرگوار خود را از دست دادیم. مجاهدات افسانه وار وی همواره الهام بخش ما و نسلهای آتیه خواهد بود. همدردی و محبت خالصانه خود را از صمیم قلب به گیسو و شما تقدیم می‌داریم. شفیقه و هوشمند فتح اعظم

با قلبی شکسته و مجروح درگذشت مصیبت بار رحمت محبوب را تسلیت می‌گوییم. روان پرانوار وی از همه وقت به شما نزدیکتر است. در اعتاب مقتسه بیاد عزیزتان مألوفیم. و بولت و علی نخجوانی

با کمال تأثر و تألم با این واقعیت باور نکردنی، فقدان رحمت، مواجه هستیم. او دیگر در بین ما نیست تا اندیشه ما را تذهیب کند و افکار ما را از تاریکی برهاند و قابلیت و قدرتی روحانی بخشد تا جهان را به گلزار و گلشن بهانی تبدیل کنیم. ولی با قبول این حقیقت عهد مینمائیم که همواره در فکر خود این نمونه حیات بهانی را بیاد آرم و لحن شیرین او را هنگام تلاوت مناجات در اعتاب مقتسه و عدم شکیبانی وی را در قبال سستی و اهمال خودمان بخاطر بسپریم. بهر حال در غم شما شریکیم و میدانیم که زندگی درخشان وی سرمشقی برای نفوس بی شماری خواهد بود که بصیرت و قدرت و ایمان عظیم وی را در خدمت امر الهی ادامه دهند. دوستدار هردوی شما،
دیوید و مگ روح

از هیأت‌های مشاورین قاره‌ای

افریقای مرکزی و شرقی

از صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله، رحمت‌الله مهاجر بی نهایت متأسف و عمیقاً متحیریم ... فقدان او ضایعه‌ای برای آفریقا و تبلیغ جمهور در کلیت نقاط جهان محسوب می‌گردد. اشتیاق و دیدگاه باز وی بی نظیر و بدیل بود، همدردی قلبی خود را به همسر و صبیته عزیزش تقدیم می‌داریم.

آسیای شمال شرقی

ما نه تنها ایادی عزیز امر الهی بلکه پدر روحانی خویش را که هادی و راهنمای

ما در دوران سیزده ساله تأسیس این مؤسسه بوده است از دست داده ایم.

آسیای مرکزی و شرقی

از صعود بغتی ایادی امرالله، رحمت الله مهاجر عمیقاً غمزده و محزون هستیم. مراتب تشلیت خود را بساحت معهد اعلی و خانواده شجاع ری تقدیم میداریم. ارتقاء روح پرفتوح او را در ملکوت ایهی سانلیم.

آسیای جنوبی و مرکزی

عموم بهائیان هندوستان از وصول خیر صعود ناگهانی دکتر مهاجر عزیز چنان دچار حیرت شده اند که قادر به توجیه اندوه خود نمی باشند. ایشان بنحوی مخصوص در این شبه قاره مورد علاقه بودند. روابط صمیمانه و دیدارهای مکررشان الهام بخش یاران در تقدیم خدمات کثیره به امر الهی محسوب میگردد. با کمال تأسف نه تنها از راهنماییهای حضوری ایادی امرالله بلکه از دلالات ایشان از نقاط بعیده در اوقاتی که حضورشان میسر نبود محروم گشته ایم.

آفریقای جنوبی

لژیومی نمی بینیم که اندوه عمیق خود را از صعود همسر گرامی و پدر عزیزتان به ملکوت ایهی بزبان آرم چه این امری محقق و معلوم است. . . وصول خیر فقدان دوستی صمیمی و الهام بخش، یاران جنوب افریقا و مطمئناً جمیع اجزاء در سایر نقاط جهان را بشدت متأثر و متأسف ساخته است. دکتر مهاجر جایگاهی مخصوص در قلوب بسیاری از نفوس دارد و خدمات خستگی ناپذیر وی به عالم بهائی همچون مشعلی فروزان راهنمای جم غفیری در سنوات آتیه خواهد بود.

از محافل روحانیه ملیّه

آرژانتین

از صعود ایادی عزیز امرالله دکتر مهاجر دچار اندوه گردیدیم. کشور آرژانتین با حضور ایشان برکت یافت. هم اکنون مصمم به احرای نقشه ای که بنام ایشان تسمیه شده می باشیم. لطفاً همدردی ما را بمناسبت این فقدان جبران ناپذیر

به خانواده گرامی ایشان ابلاغ نمائید. برای ارتقاء روح پرفتوحشان دعا می‌کنیم.

بحرین

صعود ایادی عزیز امرالله دکتر مهاجر، از انصار باقی‌مانده دوره ولایت امرالله، ما را در بحر احزان فرو برد. فقدان ایشان در چنین مرحله حساسی که عالم امکان نیازمند محبت است باعث تأتف و تحتر بی‌پایان می‌باشد. مراتب تسلیت خود را به شما تقدیم می‌داریم و امیدواریم که همگی این مصیبت بزرگ را با توکل و تفویض تحقل نمائیم. از روح پاک ایشان برای اجرای اوامر معهد اعلی، بیت العدل اعظم الهی تا حد مقدور مدد می‌طلبیم.

بلژیک

قلوب از صعود نابهنگام ایادی عزیز امرالله دکتر رحمت‌الله مهاجر از حزن و المی عمیق آکنده است. با چشمانی اشکبار و قلبی شکسته همانند خانواده شما، محافل تذکر منعقد گردید.

بوروندی

از خبر تأتف آور صعود ایادی عزیز امرالله، مهاجر، عمیقاً سوگواریم. لطف و محبت زایدالوصف و نصایح حکیمانه ایشان را با کمال اشتیاق و علاقه همواره بیاد می‌آوریم.

کانادا

با کمال تأتف از خبر درگذشت ناگهانی فایس امر حضرت بهاء‌الله و پرچمدار آنین الهی رحمت مهاجر، متأثریم. مساعدت ایشان به احتیای این کشور در نیمه‌راه نقشه پنجساله و تشویقات ایشان در تبلیغ بومیان این سرزمین موجب علاقه شدید یاران به مؤسسه ایادی امرالله بود و ذوق و شوقی وافر در قلوب احتیای شجاع کانادانی برانگیخت تا در اجرای مأموریت محوله در فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء به پیش تازند. با تقدیم احساس همدردی در این فقدان مصیبت‌بار برای ارتقاء روح ایشان در کلیته عوالم الهی دعا می‌کنیم.

شیلی

از صعود ایادی عزیز امرالله در دریای غم غوطه وریم. لظفاً مراتب تسلیت و تعزیت ما را به خانواده ایشان ابلاغ دارید.

اکوادور

محفل روحانی ملی و عموم یاران اکوادور صعود نابینگام ایادی منور و محترم امرالله، دکتر مهاجر را به شما و دخترتان گیسو صیمانه تسلیت میگویند. روح پرفروش ایشان الی الابد در فکر و جان ما زنده است.

فرانسه

صعود نابینگام ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر، ضربه ای مصیبت بار است. جامعه بهائی فرانسه از شهامت و شجاعت ایشان در خدمت به آستان حضرت بهاءالله و از تأثیر نفوذ فوق العاده ایشان در اجرای اهداف در سالهای اخیر نقشه پنجاله سپاگزار است.

برای ارتقاء روحشان در ملکوت ابهی صیمانه دعا میکنیم. روح ایثار خلاقه و خدمات پرتحرک و نیرومندان نمرنه ای مثبت در تشویق و ترغیب همه جوامع بهائی محسوب میگردد.

آلمان

از خبر صعود ایادی عزیز امرالله، رحمت الله مهاجر عمیقاً سوگواریم. جامعه بهائی آلمان از فقدان فهردان خستگی ناپذیر امر حضرت بهاءالله در مامی عظیم فرو رفت.

هنگ کنگ

از استماع خبر درگذشت ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر متحیر و مبهوتیم. محفل تذکری شایسته در حظیره القدس ملی با شرکت عنده کثیری از یاران انعقاد یافت. تسلیت ما را ابلاغ دارید.

هندوستان

صعود نابهنگام "دکتر جان" عزیز ضربه‌ای غیر قابل جبران وارد ساخت. بلاشک درگذشت ایشان برای هر فرد بهائی در هندوستان ریاسی فراموش‌نشده‌ای محسوب است. امید است همدردی قلبی و تسلیت حقیقی ما را در این فقدان مصیبت‌بار بپذیرید. در این احوال ناگوار افکار و ادعیه عموم اعضاء محفل روحانی ملی، اعضاء هیئت مشاورین و یکایک احوالی هندوستان متوجه شما و گیسوی عزیز است.

از وصول خبر درگذشت ایادی عالیقدر امرالله، دکتر مهاجر که مقامش الی الابد در قلوب یاران هند محترم و مقدس است سوگواریم. خدمات ایشارگرانه غیر قابل قیاس و الهام منکسر و تشویق و ترغیب ضمیمه این مهندس و قائد فتوحات تبلیغ جمهور فراموش نمی‌شود. با تقدیم همدردی عمیق اعضاء هیئت معاونت

ایران

از صعود ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر عمیقاً محزون و مغمومیم. لظفا تسلیت ضمیمه و همدردی ما را ابلاغ دارید.

ایتالیا

صعود بغتی ایادی عزیز امرالله، رحمت‌الله مهاجر، باعث تأسف و تحسر عمیق قلبی ما گردید. روح پرگشوح ایشان در کلهکشانها درخشان است. حارس محبوب امر حضرت بهاء‌الله، نمونه حیات ایشارگرانه و اشتیاق خدمت بامر الهی و سعی در انجام وظائف و وصول بواهداف و قدرت وافر که الهام‌بخش یاران بود، عمیقاً در دل و جان احوالی ایتالیا جایگزین گردیده است.

جامائیکا

با قلبی آکنده از حزن و الم در مصیبت غیر قابل جبران فقدان ایادی عزیز امرالله دکتر مهاجر، شریک و سهیم هستیم.

ژاپون

اطلاع از خبر صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله، رحمت الله مهاجر موجب تحسّر و تحیر گردید. بهانیان ژاپون که از وجود و راهنماییها و تشویق ایشان در وصول به اهداف نقشه طیّ چهارده سفر به این کشور از سال ۱۹۶۱ تا کنون برخوردار بوده اند، درگذشت ایشان را ضایعه ای مصیبت بار برای عالم بهانی میدانند. باشد که روح پرفتوحشان در ملکوت ابهی به مقامات عالیّه فائز گردد و از عالم بالا اجبای الهی را در جمیع نقاط عالم در انجام وظائف مقدّسه خود کمک و مساعدت نماید.

کنیا

از صعود بغتی و حزن آور ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر، عمیقاً سوگواریم. لطفاً مراتب تسلیت ما را بنمایندگی از جامعه بهانی کنیا بپذیرید. خدمات خستگی ناپذیر و توجه محبت آمیز ایشان همواره مورد تقدیر و تشکر کلیّته افراد جامعه بهانی این کشور است. همدردی ما را به خانواده عزیز او ابلاغ دارید.

کویت

قلوب از فقدان بغتی ایادی بسیار عزیز امرالله، دکتر مهاجر مغموم و محزون است. برای تعالی روح ایشان دعا میکنیم و از جنود ملاء اعلى مدد می طلبیم.

مالزی

جامعه بهانی مالزی از صعود ناگهانی عزیزترین ایادی امرالله، مهاجر، شدیداً متأثر و متالم است. فقدان وی برای اجبای مالزیانی غیر قابل تصوّر میباشد. تسلیت قلبی خود را به شما و گیسوی عزیز تقدیم میداریم.

پاپوا نیوگینی

نشکر و امتنان قلبی خود را از همه کمکها و تشویقات دکتر مهاجر نسبت به اجبای این سرزمین با شما اعضا، خانواده ایشان در میان میگذاریم و

شاهد و گواهی بهتر از این برای توجیه تأسف و اندوه اجتنابی که در ویران
بعیده سراسر پاپوانیوگینی بسر میبرند در دست نداریم. بهائیان پراکنده در
این کشور ادعیه خالصانه خود را برای تعالی و ترقی روح پرفتوح ایادی عزیز
امرانه تقدیم میدارند.

برای اقیام نفوس کثیره‌ای که بتوانند مجهودات حیاتی تبلیغی را با همان
روحانیت دکتر مهاجر ادامه دهند دعا میکنیم و آنان را به امدادات روحانی
ایادی امرانته از ملکوت ابهی مطمئن میسازیم.

فیلیپین

محتفل روحانی ملی با قلبی شکسته تأثر عمیق خود را بسبب فقدان
حیران‌ناپذیر عزیزترین عزیزمان، دکتر مهاجر، از طرف عموم بهائیان فیلیپین
به شما و گیسوی عزیز ابراز میداریم. ایشان با کمک و راهنماییهای
محبت‌آمیز خود جامعه بهائی فیلیپین را به جایگاه کنونی خود رساندند. نام
ایشان الهی‌الابد در ارتباط با تقدّم امر الهی در این جزایر پاینده خواهد بود.
بلا شک این ضایعه کلّیه یاران را در طریق مجاهدات فداکارانه در امر تبلیغ
که یگانه علت فرح روحشان است متحد و متفق خواهد ساخت. امیدواریم
نیروی لازم را برای کسب فتوحات روحانی که ایشان منحصرأ حواستار آن
بودند بدست آوریم. ادعیه خالصانه و محبت قلبی ما همواره متوجه شما و
گیسو می باشد.

ساموا

بیاری از مسافرتهاى ایشان در اثر فداکاری شما و سایر اعضا خانواده
محبوب او بانجام رسیده است ولی مجاهدات شما سرمشقی برای همه ما
بشمار می آید. مایلیم بدانید که تا چه اندازه همه ما شخصاً ایشان را تحسین
نموده و تا چه حدّ از کمک‌های بیدریغ و تشویقات الهام‌بخش ایشان در
هنگامی که وصول به اهداف غیرممکن مینمود بر خوردار بوده‌ایم. ایشان همه
مشکلات را آسان میساختند . . . بهمان طریق که شما او را از دست دادید
حای ایشان برای همه ما نیز بسیار خالی است. خدمات ایشان تغییر کثی
در زندگی ما ایجاد کرده است.

سنگاپور

قلوب همه افراد جامعه بهائی از وصول خبر صعود ایادی عزیز امرالله مشربل گردید. ایشان همچون بدری الهاء بخش، جامعه بهائی مالزی را از کودکی به بلوغ و رشد رسانیدند و با نصایح حکیمانه و مجاهدات پیگیر توحه همگان را به فوریت وقت ابلاغ پیام شفابخش الهی به افواج منتظر جلب نمودند. عموم یاران از صمیم قلب ایشان را ستایش مینمایند.

جزائر سلیمان

از خبر صعود ایادی امرالله، مهاجر، عمیقاً متأثریم. خدمات خستگی ناپذیر اسری ایشان در این سرزمین و جهن فراموش نشدنی است. از جمیع تشکیلات درخواست شده که محافل تذکر شایسته برای ارتقاء روح ایشان تشکیل دهند. لطفاً تحسّر و تأسف ما را به مناسبت فقدان آن نفس نفیس به خانواده ایشان ابلاغ فرمایند.

سریلانکا

با نهایت تأثر و تألم از ساحت سعید اعلی استمداد داریم تسلیت قلبی ما را به خانواده ایادی عزیز امرالله دکتر مهاجر ابلاغ فرمایند. جامعه بهائی از صعود نابهنگام پرچمدار تبلیغ جمهور سوکوار است.

سوازیلند

از وصول خبر صعود ایادی عزیز امرالله، دکتر مهاجر دچار تأثر گردیدیم. همدردی ما را بپذیرید. برای ارتقاء روح ایشان صمیمانه دعا میکنیم.

سوئیس

... نمونه و پرز ایشان، وسعت و عمق معلومات اسری، تجارب بی بدیل در امر تبلیغ در نواحی مختلف و متنوع جهان، ابلاغ پیام حیاتبخش الهی به کلیه طبقات اجتماع، کمک و مساعدت عظیم به جامعه بهائی سوئیس برای درک ضرورت انتشار و ابلاغ امر حضرت بهاءالله به همه طبقات و گروههای جامعه ... بنیان کشور سوئیس سرمشتی را که آن روح متعالی با فررتی

و انفاق و انقطاع کامل و ایشار و فداکاری بعنوان یکی از تخراس امر حضرت بهاءالله به ثبوت رساند هرگز بدست فراموشی نخواهد سپرد.

تائزانیان

از خبر صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله، دکتر رحمت الله مهاجر در کسور اکوادور عمیقاً متأثریم. مراتب تسلیت و تعزیت و همدردی خود را به شما و سایر افراد خانواده تقدیم می‌داریم. جامعه بهائی تائزانیان در این ساعات مهیب با شما شریک و سهیمند و ایشار و عنایات محبت آمیز ایشان را بخاطر می‌آورند. برای ارتقاء روح پرفتوح ایشان در ملکوت ابهی دعا می‌کنیم.

ترینیداد و توباگو

از صعود مصیبت بار ایادی امرالله، دکتر مهاجر متأثر و مغمومیم و از خدمات بی شائبه و شایسته ایشان به امر حضرت بهاءالله قدردانی مینماییم. ارتقاء روح پرفتوح ایشان را در ملکوت ابهی سائل و آملمیم.

ترکیه

بخاطر صعود ایادی امرالله، دکتر رحمت الله مهاجر سوگواریم. برای ترقی روح پرفتوح ایشان دعا می‌کنیم.

یوگاندا

قلوب با یادآوری اسفار تبلیغی ایشان در یوگاندا، از درگذشت یکی دیگر از ارکان امر الهی در عرض سه ماه گذشته شکسته و مجروح است. لطف خانواده ایشانرا از تأثرات عمیق و ادعیه خانصانه ما مطمئن سازید.

انگلستان

از خبر صعود ناگهانی ایادی عزیز امرالله، رحمت الله مهاجر، سوگواریم. از جنود ملا، اعلی ملتسیم که آن روح شریف پرفتوح را قادر سازند تا همواره الهام بخش همکاران شجاع خود در میادین تبلیغ جمهود باشد.

ایالات متحده امریکای شمالی

با قلبی شکسته و میسوم از فقدان مگهانی ایادی شخیص و جلیل امرانه سوگواریم. ایشان جوامع بهانی شمال امریکا را در تجربیات وسیعی که در میادین تبلیغ و مهاجرت بدست آورده بودند سپیم نمودند. دیدارهای متعدد و ارزشمند ایشان از این جامعه حرکتی بدیع برای توسعه و تحکیم و وصول بااهداف ایجاد کرده. خانواده و بستگان و دوستان ایشان را از حسرتی صمیمانه ما مطمئن سازید.

از محافل روحانیة محلیه

محفل روحانی یزد . ایران

محفل روحانی و عموم یاران یزد از صعود ایادی عزیز امرانه، دکتر مهاجر، سوگوارند. چهره نورانی آن ایادی منتخب امرانه که با بیانات شیرین خود در حظیره القدس این سامان موجب فرح و انبساط خاطر یاران گردید هنوز در خاطره ما نقش بسته است. موفقیت های ایشان در خدمت به امر الهی به آنچنان درجات رفیعی واصل گردید که مغفوط همگان شد. فقدان ایشان برای عالم بهانی حیران ناپذیر است.

این محفل به نمایندگی از طرف کلیه یاران این سامان مراتب تسلیت خود را به خانواده ممتاز وی تقدیم داشته و برای ترقی و تعالی روح آن متصاعد الی الله دعا مینماید.

محفل روحانی بمبئی . هندوستان

با قلبی شکسته و مجروح، فکری راکد و مخموم، زبانی الکن و خاموش و چشمانی اشکیار و گریان و اندوهی فراوان، از آستان مقتس حضرت بهاء الله، و بر و تحمل و استقامت و تسلیم و رضائی که مطلوب رحمت عزیز بود برای شما و گیسوی گرامی سائل و آملیم.

نسل های آینده به تحسین و ستایش نفس نفیسی که خاطره وی در هندوستان و عالم بهانی الی الابد جاودان است خواهند پرداخت، نفسی که خدمات بی شائبه اش و موفقیت های باشکوهش اوراق تاریخ امر بهانی را

تاشنده ساخته و رضایت خاطر حضرت ولی عزیز امرالله را جلب نموده ، تحسین معبد اعلیٰ ، بیت العدل اعظم الهی را برانگیخته و الهام بخش احسا در جمیع قازات عالم برای قیام به خدمت امر نازنین بوده است.

محفل روحانی لس آنجلس . امریکا

حامعة بهائی لس آنجلس عمیقا از وصول خبر صعود نابینکام ایادی امرالله ، دکتر مهاجر سوگوار است. همدردی و تسلیت، احترام و محبت خود را تقدیم داشته و شما را از ادعیه خود مطمئن میسازیم. مجهودات تبلیغی دکتر مهاجر در این ناحیه برای مذتهای مدید در خاطره ها باقی خواهد ماند.

تاوژنداوک . امریکا

عالم بهائی با توجه به خدمات ارزنده ای که دکتر مهاجر در دوران حیات خود عرضه فرمودند، گز بقدان ایشان شدیدا متأثر و متأسف است. گداگری و ایشار در قبال امر الهی، تشویق و تحریص حوامع متعدده بهائی، نیروی سی حد و حصر در اجرا و تمثیت امور و استعداد سرشار در وجود این مبارز سنحشور و بی نظیر امر حضرت بجا.الله در هم آمیخته بود.

آدانا . ترکیه

با کمال تأسف همدردی و تسلیت خود را به خانواده رنج دیده . . . بسایت صعود دکتر مهاجر، قهرمان روحانی و شجاع و باوفا که فی الحقیقه وجود وی در این لحظات بحرانی بسیار لازم و ضروری بود ابراز میداریم.

محافل تذکر در اطراف و اکناف عالم

محافل تذکر شایسته در کلیه مشارق اذکار عالم و اکثر حظائر قدس و مراکز بهائی منعقد گردید. دوستان رحمت از سراسر نقاط جهان ضمن تشکر و تقدردانی از مجاهدات و خدماتی که خصوصا نسبت به شخص آنها نموده بود، از نحوه تشویق و ترغیب یاران و تسهیل امور تبلیغی و انجام وظائف محوئه برای وصول به اهداف عالیة امری یاد نموده اند.

در آخرین روز مراسم افتتاح مشرق الاذکار هندوستان، ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶ محفل

تذکری بیاد رحمت با حضور سه هزار نفر از یاران که قریب هزار و پانصد نفر آنان از اجنبای هندوستان بودند و بسیاری از آنان رحمت را در قراء و قصبات دورافتاده خود ملاقات کرده بودند برگزار گردید. ایادی امرالله، امة البهائم روحیه خانم در این احتفال بیاد وی چنین گفتند:

در حینا، در قسمت پائین اطاق خواب من تصویر بسیار زیبایی وجود دارد که اغلب به آن نگاه میکنم. این تصویر دکتر مهاجر و اینوک اولینگا را نشان میدهد که کمان میکنم در کنفرانس برزیل گرفته شده است. سرهای دو جوانترین حضرات ایادی امرالله پهلوی یکدیگر بسیار زیبا است. ما ایادی مستن تر از وجود این دو ایادی جوان بسیار مسرور بودیم. این یکی از آن مسائلی است که تحملش سخت است و فهم آن مشکل تر. آنها فرزندان ما محسوب میشدند و معمولاً هنگام مذاکره اظهار میداشتیم که پس از درگذشت ما این دو ایادی جوان در بین اجباء خواهند بود و میتوانند روحیه حضرت ولی امرالله را شخصاً به اجنبای حاضر و احتمالاً نسل آتیه منتقل نمایند. ولی با کمال تأسف خیر هولناک شهادت ایناک اولینگا و سپس درگذشت ناگهانی رحمت مهاجر واصل گردید. این وقایع نواقع فقدانی عظیم و مصیبت بار برای عالم بهائی بود.

اماً درستان عزیز حال جای سوگواری نیست. اقبال ما ما یاری کرد که امروز و در این موقع به یاد رحمت در کشوری گرد هم آئیم که او در نهایت فداکاری در آن دیار خدمت کرد و در زمانی مجتمع شوم که با مهاجرت، خدمت و مسافرتهايش بگرد جهان بمنظور انتصار امرالله قرین و مرتبط است.

حال بطور معمول ما در مورد مردانی نظیر رحمت مهاجر چنانچه علاقه مند باشیم اظهار میداریم "چه مرد فوق العاده ای بود." همه ما او را نفس بزرگواری میدانیم و وی را دوست داریم و در این مجلس بیاد او هستیم ولی چه فایده ای از این کار حاصل میشود؟ احتمالاً دکتر مهاجر با آن تسم دلنشین از عالم بالا بما ناظر است و با آن لحن غیر قابل مقاومت که میدانید با خود میگوید "این بستگان عالم خاک را نگاه کن چه بی خیال نشسته اند. من در اینجا کاملاً مسرور و خوشحالم ولی آنها چه میکنند؟"

من میدانم که رحمت از ما چه میخواهد. او از ما میخواهد که بخدمت امر قیام کنیم. رحمت آنقدر از خود راضی نبود که بخواهد راهش را ادامه دهد. او بیش از این خاضع و فروتن بود که چنین سخنی بگوید ولی من به شما

بگویم، اگر آنچه را که او انجام داد ما معمول نداریم و اگر به خدمتی موفق نشویم چه بهره‌ای خواهیم برد. حرف کافی است لفظ بی معنی کافی است دعا پس است قول و قرار پس است تأخیر و تعویق کافی است. اگر ارواح عزیزانی چون او را دوست داریم باید قیام نمائیم و در طریق آنان قدم برداریم. بخاطر دارید که حضرت بهاءالله میفرمایند: به اعمال خود را بیارائید به اقوال. اقوال بسیار در امر بهائی وجود دارد، کلمات زیبا خیلی زیاد است. حرف و حرف و حرف و حرف. اکنون من سخن میگویم، حرف میزنم، ولی از این حرف و گفتار چه بهره‌ای نصیب امر الهی میشود. اگر قیام ننمائیم و از این سرا خارج نشویم و شجاعانه قدمی برداریم، عملاً از جای خود تکان نخوریم، خود را ناراحت نکنیم، در راه امرش خدمتی تقدیم نداریم، کاری برای کمک به اجبأ، خدمتی برای تشجیع دوستان، مجاهداتی که منجر به ورود نفوس در ظلّ امر مبارک باشد، خاصیت این امور چیست؟ آیا فقط سخنی زیبا در اینجا و یا مسامره‌ای بزرگ؟ آیا معنا و مقصد دیانت فقط همین است؟ من تصور نمی‌کنم! احتمالاً این رحمت است که مرا برای بیان این مواضع راهنمایی کرده است. زیرا مطمئنم این چیزی است که روح رحمت‌الله مهاجرطالب آنست. کار، کار و باز هم کار تا اینکه زمان مرگ فرا رسد.

در محفل تذکری که در مانیلا منعقد گردید یان‌کی لونگ چنین سخن گفت: درگذشت ناگهانی وی اشک غم از دیدگان احتیای مانیل فرو ریخت. ما تا چه اندازه خوشبخت بودیم که سالیانی دراز از راهنمایی‌ها و محبت و بردباری و حکمت وی برخوردار گردیدیم. با آموزش و پرورش وی جامعه بهائی فیلیپین بصورت فعال‌ترین جامعه بهائی درآمد و موفق گردید که مهاجرین بسیاری به سراسر جهان اعزام دارد. در حقیقت تشکیلات اولیه بهائی تدریجاً بوسیله دکتر مهاجر شکل گرفت و ترکیب یافت، نقاط ضعف آن برطرف گردید و وحدت و محبت جایگزین آن شد. وی پدر روحانی مالزی محسوب میگردد. پدری ناصح که محبت و راهنمایی و تشویق و ترغیبش بی حد و اندازه و غیر قابل توصیف است. همواره برای جلب راهنمایی‌های او دعا میکنیم.

مشاور قاره‌ای، چلی سوندرام گفتند:

جامعه بهائی مالزی از خبر صعود ایادی امرالله بحال افسردگی و سکون

روحانی فرورفت و یاران دچار فلج روحی گردیدند تا آنکه بر ما مسلّم شد، ایادی امرالله دکتر مهاجر در عالم بالا بیش از این عالم خاکی قادر به اعمال نظریات خود میباشد.

ایادی امرالله ما را برای ابد ترک گفت و مانند گذشته بهترین شاگرد مالزیایی مکتب ایادی را به همراه خویش بعالم بعد کشاند. این بار در حقیقت نحوه کار برای ایجاد تحرک در جامعه ما متفاوت بود. آندو بظاهر در اینجا حضور ندارند که ما را تشویق کنند، دست بیندازند، بحرکت واگذارند و یا گله و شکایت آغاز کنند. اکنون هر فرد بهانی که عضویت تشکیلی را بعهده دارد، اجبائی که جناب ایادی امرالله آنان را باسم میشناختند، متحداً و بنحو شگفت آمیزی قیام بخدمات امری نموده اند.

هر فرد بهانی که ایشان را می شناسد احساس مینماید که ایادی امرالله قادر بود امور امریه را در بسیاری از ممالک عالم و در موقعیت های متفاوت در آن واحد هدایت نماید.

هریک از ما میتوانیم کتابی درباره ایشان برشته تحریر درآوریم. کمکهانی که در نهایت محبت به همه مهاجرین و نفوس که بخدمت امر الهی قیام نموده بودند عرضه داشتند، نقشه های کاملاً غیر منتظره ای که برای ترقی و پیشرفت امر طرح نمودند، محبت بی شائبه ای که بشمام نفوس که در مسیر زندگانی ایشان قرار گرفتند ابراز کردند، اطاعت و انقیاد صرفه ای که در اجرای اوامر معهد اعلی نشان میدادند، قدرت افسانه ای که در تحرک و تهیح منابع روحانی و معنوی نفوس بمنظور تلقین قابلیت و جلب محبت آنان اعمال مینمودند، همه اینها و بسیاری خصوصیات دیگر ایشان را به هیأت رادمردی کبیر و مهاجری بی نظیر جلوه گر ساخت.

مشاور قاره ای، خانم شانتا سوندرام سخنان زیر را اضافه نمود:

تا آنجا که در حیطة درک من است، دکتر مهاجر در روی این کره خاکی زندگی نکرد. فقط جسم ظاهری وی اینجا بود ولی خود ایشان در جو زمین مستمراً حرکت می نمود و تمام کره زمین را بصورت کشور واحدی مشاهده میکردند و بخوبی میدانستند که چه کسی به چه شخصی در کجا و چه وقت و به چه نحو میتواند مساعدت کند. ایشان این نفوس را متعهد میکردند و آنان نیز بار این تعهد را بدوش می کشیدند.

دکتر مهاجر بسیار موقع شناس بودند و با نقل حکایاتی از کشوری دیگر الهام بخش یاران می شدند و سپس با تبسمی جانانه و محبت آمیز اضافه می کردند که ما در مالزیما البتّه میتوانیم بیش از اینها توفیق حاصل کنیم. ایشان با چنان لحن جدی و قاطع صحبت می کردند که ما را بواقع متقاعد می ساختند و بعد برای تنظیم نقشه بعدی از یاران میخواستند که آمار و ارقام برای ایشان مبنیاً سازند آنگاه آن ارقام را بعیران ده تا بیست برابر افزایش میدادند و ما را متقاعد می ساختند که در صورت وجود ایمان وصول به اهداف تا چه اندازه سهل و آسان است. گویی ایمان ایشان چون ابری باران را بر یاران فرو میریخت. محبت، اشتیاق و بصیرت ایشان افق دیدگان ما را وسیع تر میکرد و ما را از ریزش آن بهره ور می ساخت. آنگاه با محفل روحانی ملی به مشورت می نشستند و با چنان نرمی و موقع شناسی پیشنهادشان را ارائه میدادند که محفل خود به طرح نقشه مورد نظر ایشان اقدام مینمود. قبل از ترک محلّ مضمّن میشدند که طرح تهیه شده مورد مذاکره و مشاوره قرار گیرد. از اهمیت زمان بخوبی آگاه بودند. هر دیدارشان با دیدار قبلی متفاوت بود. گرچه همان مطالب قبلی را بیان میداشتند ولی هر بار از طریق دیگری به طرح موضوع میپرداختند. پیام ایشان همواره تبلیغ، نشر نفحات انّه و انتشار دین الله بود. یکبار تبلیغ در جزائر، بار دیگر تبلیغ در نواحی مجاور، زمانی تبلیغ در نقاط دوردست، گاه پیاده و وقتی با دوچرخه و یا اتوبوس تا فقرا نیز بتوانند قدمی در این راه بردارند.

زمانی ما را متقاعد ساختند که احوالی دهات با دلهای پاک و صاف در انتظارند که برای هدایت آنان عازم شویم. در دیدار بعدی سؤال کردند در کجا میتوان گروه کثیری از نفوس را یافت؟ اینبار دیگر مقصودشان ساکنین دهات پراکنده و کوچک نبود بلکه سخن از جمعیت سرشار شهرها و تبلیغ نفوس بود که در طبقات بالای اجتماع قرار دارند و در همسایگی ما زندگی میکنند.

هر پیشنهادی عرضه میداشتند گویی انجام کاری بود که زمان اجرائش فرا رسیده است و بهمین جهت بود که امر تا این حدّ توسعه یافته است و حال در بین یاران مالزیایی نفوس بسیاری از متخصصین، متفکین، معلمین، کارمندان، نفوس از تبار چینی، هندی، سرخ پوست، کارگران مزارع که در جنوب هند اوراق تاریخ را مدوّن ساختند، ماهیگیران چینی قراء و قصبات،

دانش آموزان مدارس، دانشجویان دانشگاه دیده میشوند. در حقیقت جامعه ما معجونی است که از همه طبقات اجتماع تشکیل شده است. بلا شک این دکتر مهاجر بود که جامعه بهانی مالزی را به وضع امروزی آن درآورده است.

رحمت در نظر داشت که در انجمن شور روحانی فیلیپین که در سال ۱۹۸۰ تشکیل میشد حضور یابد لذا محفل روحانی ملی کانونشن این دوره را بنام "یادبود تبلیغی دکتر مهاجر" تسمیه کرد و تلگراف زیر را به ساحت بیت العدل اعظم معروض داشت:

یکصد و پنجاه نفر از یاران منجمله سی و یک نفر نمایندگان شور روحانی ملی و جناب پیمان مشاور قاره‌ای باتفاق هفت نفر از اعضاء هیأت معاونت در شانزدهمین کانونشن ملی که بنام "یادبود تبلیغی دکتر مهاجر" تسمیه گردیده بود حضور یافتند. در بین نمایندگان حاضر در جلسه یک نفر از اعضاء قبیلۀ مانیان در این احتفال شرکت کرده بود که با روحیۀ نورانی خود منظری از نظم بدیع جهان آرای الهی را مجسم مینمود. یادآوری خاطرات حضرات ایادی امرالله، دکتر مهاجر و اینکا الینگا نمایندگان کانونشن را برآن داشت که با توجه به فوریت پیام نوروز آن معهد اعلی حرکت و جنبشی جدید در حد توانائی خود در جامعه بهانی فیلیپین ایجاد نماید. بدین منظور مقرر گردید که کلیتۀ اهداف محوله برای دو سال اول نقشه هفت ساله در مدت نه ماه انجام یابد و طرحی برای اجرای تعهدات اضافی بمنظور جبران اهداف انجام نشده مهد امرالله تهیه و تنظیم گردد.

خانم نواگومز دولای رئیس محفل روحانی ملی فیلیپین اظهار داشت: همه شما به کار اشخاص آب یاب آشنا هستید و میدانید که آنها با یک قطعه چوب منابع آبهای زیرزمینی را پیدا میکنند. دکتر مهاجر آج روح یاب بودند. ایشان نقشه جغرافیائی را بدست میگرفتند و سطح آن را مشخص میکردند. محققاً در آن محل نفوس مستعدۀ در انتظار بودند و تبلیغ جمهور آغاز میشد.

معامل تذکر متعدد در هر گوشه و کنار هندوستان منعقد گردید و اجابۀ خاطرات

خویش را با یکدیگر در میان می‌گذاشتند. خانم شیرین بومن گفت:
 صعود دکتر مهاجر آنقدر غیرمنتظره بود که تا مدتی وقوع آنرا باورد
 نمی‌کردیم. ایشان در بین خادمین امرالله شخصیتی عظیم بودند. صعود ایشان
 آنقدر برای ما صعب است که گویی زمین دهان باز کرده و ما را در کام
 خود فرو میبرد. درگذشت ایشان بسیار اسرارآمیز است. هیچ نفسی قادر نیست
 بیانی نماید که چیزی بر درخشش فتوحات عظیمه و موفقیت‌های بیشمار آن
 بیفزاید. زمانی که خاکستر رکود و خاموشی آتش فعالیت‌های ما را پوشانده
 بود ما را بحرکت و قیام وادار کردند و اکنون راهی جز این نیست که نصایح
 و دلالات ایشان را پیروی کنیم. گرچه جای ایشان در بین ما خالی است ولی
 باید خاطراتشان را گرامی بداریم و با قبول این حقیقت که ایشان همواره نزد
 ما هستند و دعای ایشان پشتیبان ما، خود را تسلی دهیم.

بناب و آسو دوان، نماینده محفل روحانی ملی هندوستان اظهار داشت:
 توجه و تمایل قلبی دکتر مهاجر دریای وسیع جمعیت هندوستان را برانگیخت
 که سدا را بشکند و سیل افواج مؤمنین را به شریعه حضرت ربّ الجنود
 سرازیر کند و همه هم و غم خود را در این راه صرف نماید.
 ایشان خود را به محفل روحانی ملی هندوستان بسیار نزدیک احساس
 مینمودند و جامعه ضعیف ما را وسیله‌ای برای تحقق اراده الهی نسبت
 به جمع مردمان میدانستند. معجزه حضور ایشان همواره مؤثر و همیشه
 موجبات تحرک ما را فراهم میکرد و همه مشکلاتمان را بناگهان جزئی و
 ناچیز جلوه گر میساخت.

جای ایشان بسیار خالی است. دکتر مهاجر آرزو داشتند که در له Leh در
 ایالت لاداک Ladakh شمالی‌ترین نقطه کشور و کوماری Kumari در ایالت
 کاینا Kayna در جنوبی‌ترین منطقه هند و کالیمپونگ Kalimpong دروازه
 شمال شرق حطائرقدمس تأسیس شود. بخواست خدا همه این امور را انجام
 خواهیم داد. ایشان یاران را به اهداء اعانات برای اجرای برنامه‌های نواحی
 جنوبی و شرقی ترغیب نمودند و سپس یک بعد از ظهر بسوی غرب و ارض
 اقدس رهسپار شدند. چند ماه بعد از بولیویا با ما تماس گرفتند و درخواست
 کردند که ناگاراتنام را برای تبلیغ جمهور به‌ترینیداد اعزام داریم و پرسیدند
 که حال تعداد بهانیان هندوستان به‌چند نفر بالغ گردیده است. ایشان نقشه را

طرح و تنظیم نمودند و با ما وداع کردند امید است که روح ایشان در ملکوت ابهی از عشق و علاقه ما مستحضر و آگاه باشد.

در محفل تذکری که بیاد رحمت در مشرق الاذکار ولیمت در شیکاگو منعقد شد جناب بیمز نلسون رئیس محفل روحانی ملی ایالات متحده امریکا چنین گفت: احتمالاً معروف ترین و مؤثرترین تابلوی تبلیغاتی که تاکنون در امریکا تهیه شده تابلوی "عمو سام" میباشد که خصوصیات یک امریکایی جمهوری خواه را مجسم میکند. به تنهائی ایستاده، شکره مندانه لباس سدرنگ و کلاه بلند برنگ سرخ و سفید و آبی راه راه با ستاره هائی چند به تن و بر سر دارد، با انگشت دست راست بجلو اشاره میکند که از هر طرف نگاه کنید گوئی شما را نشان میدهد، عنوان این تابلو انعکاس تصویر است "عمو سام" شما را میخواهد. در کلیه ادارات استخدام سپاهیان از این تصویر تحکم آمیز استفاده میشود.

ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر مؤثرترین وسیله جلب سپاهیان حق* گردآوری سلحشوران امر حضرت بهاءالله در جهان بود. مردی چالاک با سخن پرجذبه و گیرا و محاط در شعاع قدرتی عظیم و غیر قابل مقاومت. هر کج که حضور می یافت و هر کس که مخاطب او قرار میگرفت بدون شک می شنید که میگوید "حضرت بهاءالله ترا میخواند". بهائیان در همه اقطار بمحض استماع خبر ورود ایشان عرصه را برای مجاهدت و خدمت آماده و حاضر مینمودند.

بسیاری از مهاجرین امریکا داستان فتوحات خود را در میدان تبلیغ چنین آغاز مینمایند:

"... زمانی که در محضر دکتر مهاجر بودم ... " جم غفیری از دلیران و قهرمانان جامعه بهائی خدمات ارزنده خود را به توصیه دکتر مهاجر شروع کرده اند. بدون شک این همه روحانیت و نیروی تحرک و الهام قدرت خود را پس از انتضای حیات جسمانی از دست نخواهد داد. محققاً نفوذ و تاثیر ایشان در اذهان و مجاهدات نفوسی که مایلند در اثر اقدام این قهرمان فتنانپذیر قیام نمایند شدیدتر خواهد بود. ایشان بعنوان پرچمدار جنود امر الهی علم آئین رتانی را در چنان قله رفیعی نصب نموده اند که برای وصول به آن باید بسختی بکوشیم و اگر چنین کنیم استمدادات جنود ملا اعلی

باید خواهد نمود. باشد تا به نام و بیاد ایشان نفوس بیشماری را به حرکت
بیامین امر بهاء رهنمون شویم.

سبب عنایت روحانی، منشی محفل روحانی ملی بریتانیا درباره صعود رحمت
بنین گفت:

زبان و قلم صلاحیت آنرا ندارد که تالم و تاثر ما را از فقدان نابهنگام برادر
گرامی و عزیزمان ایادی امرالله دکتر رحمت مهاجر توجیه کند و حیات پر نور
این نمونه انفاق و ایثار را که جهانی را روشنی بخشیده بازگو نماید. بحقیقت
میتوان ادعا نمود که هیچ مورخ دانشمندی قادر نخواهد بود دقیقاً مسیر
اقدامات و مجاهدات ایشان را در طریق خدمت به امر حضرت بهاءالله ترسیم
کند. قلوبی را که ایشان الهام بخش خدمات آنان بود از این پس نیز
واهنمائی خواهد کرد. اقدامی که در سبیل خدمت برداشته اند اکنون به شهری
نیرومند تبدیل شده که قادر است روح پرفتوح جهانی ایشان را، بی نیاز از بال
ظاهری، به دلدادگان جمال الهی برساند. آسمان و زمین حتی برای لحظه‌ای
نمی‌توانست شوق عظیم تبلیغ را در دل ایشان خاموش کند و یا آنرا افسرده
سازد. عاشق شیردلی بودند که در عرصه تبلیغ آنچه داشتند فدا کردند و از
انفاق هیچ چیز دریغ ننمودند. در آستانه الطاف الهی مفتاح باب ورود افواج
زمینین را با دستهای بخشنده خویش به مبلغینی که یکایک آنان تا ابد
سرهون لطف و محبت ایشان خواهند بود تقدیم کردند.

خانم اولا یاولسکا Ola Pawolska احساسات اجبای زئیرا چنین توصیف نمود:
مهاجر بهرجا قدم میگذاشت اهمیت تعلیم و تربیت نونهالان را قویاً
ترغیب مینمود. از اجبای درخواست میکرد که بودجه لازم برای تربیت اطفال
نآمداری و پرورش جوجه تأمین نمایند و همچنین از آنها میخواست با
توجه به ارزش غذایی آووکادو، پاپایا و غیره به باغداری و غرس درختان میوه
تغافلر قدس همت گمارند.

تاثر مهاجر شدیداً اهل عمل بود. یکبار که از لندن باز میگشت و هوا
سرد و آلوده گرم بود تصمیم گرفت یک جفت کفش کتانی اکتیو بپوشد. پس از
مستقیماً جفت کفش مورد نظر را باندازه پای خودش پیدا کرد ولی رنگ
عسرتی داشت اما خوشحال بود که میتواند به پای خود استراحتی بدهد و از

اینکه شلوار سیاه‌رنگ و پیراهن گلدار و کفش صورتی رنگ را با هم میپوشید ناراحت و نگران نبود.

احساس میشد که جسمش در این عالم و جان و روانش در عوالم دیگر مفر دارند. در این سفر بارها در عالم رزیا به زیارت هیاکل مقتسه حضرت اعلی، جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء نائل آمد. بنظر میرسید که هرگز تنها نبود. امدادات غیبی و نیروی معنوی از عوالم الهی پی‌درپی برای او میرسید. بظاهر در روی کره زمین دیده میشد ولی بحقیقت جزئی از عالم خاک نبود.

باربارا سیمز به نمایندگی از محفل روحانی ملی ژاپون چنین گفت:

راپورت مواضع، تهیة جداول و شرح وقایع حتی قادر به تشریح گوشه‌ای از آثار مترتبه بر اسفار متعدد ایشان باین ناحیه نخواهد بود.

نظریات و پیشنهاداتی که بما ارائه دادند گرچه گاهی بظاهر ساده مینمود ولی واجد حقائق اساسی برای این نواحی محسوب میگردید.

اظهار میداشتند که مجاهدات و خدمات باید بدون وقفه ادامه داشته باشد. به ما تذکر میدادند که اهالی ژاپون واجد افکاری روحانی هستند، این موضوع نباید بدست فراموشی سپرده شود و توجه گردد که آنانرا بر حسب نیاز روحانشان بامر الهی هدایت نمود. هر زمان با محفل روحانی ملی ملاقات میکردند موضوع بدعی بعنوان پیشنهاد ارائه میدادند. همه این پیشنهادات بر محور تبلیغ میچرخید ولی هر بار نحوه آن متفاوت بود و اقدامات مختلفی را طلب مینمود. فی‌المثل هرگاه میدیدند که اسفار تبلیغی اثر و نفوذی که اقامت دائمی مهاجرین بیار می‌آورد نداشت؛ اجتهاد را به هجرت به ژاپون و اسکان دائم در نقاط مختلف آن سرزمین تشویق و ترغیب مینمودند و باین ترتیب مهاجران بصورت هسته مرکزی فعالیت‌های تبلیغی درآمده و نتایج مثبت و پایدار بدست می‌آمد ولی مرتباً تاکید میکردند که اجتهاد ژاپونی نیز باید این فرصت را داشته باشند که بخدمت امر حضرت بهاء‌الله پردازند. زمانی که امر الهی در ژاپون باندازه کافی پیشرفت نمود، نظر لطف و محبت ایشان بیش از پیش متوجه آنان گردید.

یکبار هنگام ملاقات با محفل روحانی ملی و مشاورین قاره‌ای اظهار داشتند که ما البته باید زندگی، موقعیت ممتاز و حتی شغل و کارمان را در صورت لزوم انفاق نمازیم ولی اقدام نفوس کشیری به این فداکاری مورد نیاز

نیست. فقط به تعداد معدودی خادمین تمام وقت محتاجیم. در طی دورانی که در ژاپون بودند با تعدادی از مهاجرین و مؤمنین اولیه ژاپون روابط محبت آمیز برقرار کردند و در بعضی مواقع اختصاصاً آنانرا دلالت و راهنمایی مینمودند و آنان نیز متقابلاً نصایح ایشان را رعایت میکردند. اکثر نظریات و پیشنهاداتشان بعلمت هوشیاری و بصیرت ایشان به نتایج مثبتی منجر میشد.

وجود دکتر مهاجر در هر مرقع و مکان بنفسه نوعی تعلیم و تربیت روحانی محسوب میگردد. در عین حال که آمرانه سخن میگفتند بینهایت مهربان بودند و حتی کسانی را که بسوجب تعالیم بهائی رفتاری مناسب نداشتند از نظر دور نمیداشتند. هیچگاه بصورت منفی از کاری انتقاد نمی نمودند ولی اگر اشتباهی میدیدند با روشی محبت آمیز آنرا تصحیح میکردند. برخی اوقات که مهاجرین با مشکلات مالی و یا روحانی روبرو میگشتند، با صبر و حوصله به درد دل آنها گوش میدادند و در نهایت آرامی و محبت آنانرا راهنمایی مینمودند.

اغلب محاورات ایشان در اطراف نشر نفعات الهی دور میزد ولی همواره از ملاحظات شخصی خودداری مینمودند و همیشه افراد اجباء را دارای شخصیت منحصر بخود میدانستند. کوشش های فردی اجباء را باعث حصول موفقیت میشمردند و بر این اساس هر فردی بنفسه برای ایشان عزیز و محترم بود. فوق العاده فروتن و در عین حال دارای نیروی نفوذ در تغییر مسیر دیگران بودند و بواسطه این عطیه الهی نواحی وسیعی از عالم بهائی را دگرگونه ساختند.

هیچ نوشته ای قادر نیست آثار عظیمی که دکتر مهاجر در توسعه و تقدم امر در ژاپون از خود باقی گذارده بیان نماید.

سلیم نونو از طرف جامعه بهائی مینویسد:-

ایادی امرالله، دکتر مهاجر با الهام از عشق به هیکل مبارک حضرت ولی امرالله و تعشق به آثار صادره از قلم آنحضرت، که استعداد و لیاقت ایشان را به ظهور رساندند، بحرکت درآمدند و کلمات "ناممکن" و "غیرعملی" را از قاموس تبلیغ و نشر نفعات الهی محو و معدوم ساختند. همواره نمونه شجاعت، خدمت، استقامت و ایثار برای نسل های آینده بهائی بریژه جوانان در

همه نقاط جهان خواهند بود.

بسیاری از جوامع مختلف جهان پروژه‌های مخصوص تبلیغی را به‌یاد و به‌نام رحمت طرح و اجرا نمودند و نتایجی وسیع در تقم امر مبارک بدست آوردند. محافل روحانیة قلیپین و مالزیا در سال ۱۹۸۰ نشة تبلیغی "دکتر مهاجر" را تهیه و اجرا نمودند که منجر به هدایت صدها مصلق جدید در شهرهای آن کشورها شد.

در اکوادور، سال ۱۹۸۹ بنام "سال مهاجر" تسمیه گردید و نتیجه آن تسجیل سه‌هزار نفر مصدق جدید بود. در مراسم افتتاح کنفرانسی که با شرکت اجباء از چهارده کشور امریکای لاتین و امریکای شمالی تشکیل گردید در مجاهدات تبلیغی بیاد رحمت، پیام بیت‌العدل اعظم الهی بشرح زیر الهام‌بخش یاران گردید:

با قلبی مشحون از محبت نسبت به آن مجمع روحانی لازم میدانیم از روح پرفروش دکتر مهاجر که همگی محققاً حضورش را در جمع خودتان احساس مینمائید یاد کنیم.

دکتر مهاجر، نفسی صاحب‌نظر و بصیرت، شخصیتی واجد نیروی خارق‌العاده شناخت احتیاجات و راه وصول اجرایی و عملی جامعه به سوی هدف بود. در عین حال مرد اقدام و عمل محسوب میگردید که بزرگترین رزای او توجه تام و قریب‌الوقوع افواج نسبت به پیام حضرت بها، الله شناخته میشد.

او بخوبی پی‌برده بود که والاترین موهبت که جمال اقدس ابهی بسا عطا فرموده است آنست که ما وسیله انتقال پیام شفابخش حضرتش به مردم محروم جهان باشیم. اگر ما خود را بکلی در اختیار اراده الهی بگذاریم و اگر بی‌دریغ و خاشعانه در سبیل او مجاهدت نمائیم و اگر با عشق و علاقه و شوق و ذوق بخدمت امرش قیام کنیم، توکل ایثار و فداکاری خود را به ثبوت رسانده‌ایم و ملاحظه خواهیم کرد که جم غفیری از ارواح طالب حقیقت در انتظار ما خواهند بود.

دکتر مهاجر میراث مرغوبی از خود بیادگار باقی گذاشت و به تقدیر الهی جسد عنصری وی در امریکای لاتین و در بین یارانی که بینهایت مورد علاقه و محبت وی بودند قرار گرفت.

از صمیم قلب دعا میکنیم که خاطرة آن روح پرفروش الهام‌بخش کلیة نفوس گردد که در آن کنفرانس بین‌المللی حضور دارند تا با قیام و اقدام مستمر

نمونه پیروی از آن نفس شریف محسوب شده و به تقدیم خدمات مشتاقانه در طول نقشه تبلیغی که به یادبود وی تنظیم گردیده است مشغول گردند.
(ترجمه آزاد)

"طرح تبلیغی دکتر مهاجر" در کشور شیلی هزاران نفر را به دامان امر مبارک کشاند. در دهمین سالگرد صعود رحمت نقشه یکساله تبلیغی دکتر مهاجر در هندوستان طرح و بموقع اجرا گذاشته شد. محفل روحانی هندوستان گزارش داد که اجرای این نقشه در میدان تبلیغ جمهور و تقویت بنیه روحانی جامعه چنان موج فرابنده ای ایجاد کرد که در نتیجه آن بیش از چهل و پنج هزار نفر ایمان خود را به حضرت بهاء الله اعلام داشتند، هفتاد و دو محفل روحانی جدید تأسیس گشت و هشتاد و سه نقطه منفرد مفتوح گردید.

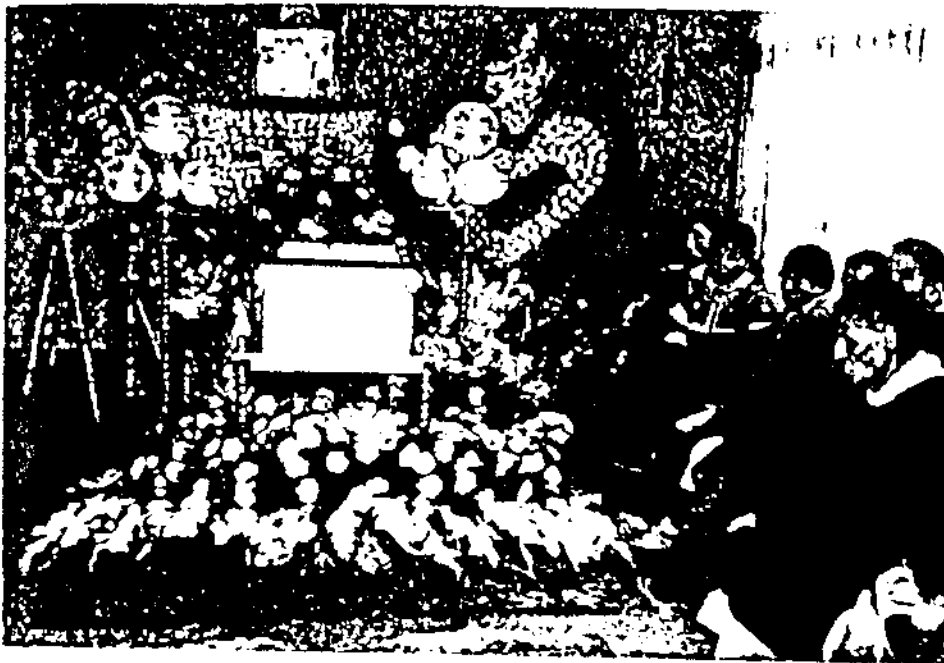
رحمت در ایام حیات از حضور در مراسمی که برای بزرگداشت وی تشکیل میشد اجتناب میورزید و اگر امروز در بین ما بود از استماع اینهمه ستایش و تقدیر ناراحت میشد زیرا ایشار و فداکاری او از روی محبت حقیقی بود و انفاق در راه حق را امری معمولی و وظیفه الزامی خود میدانست. وی چند روز قبل از صعودش در کیتو به دوستان اظهار داشت که ردای ایادی امرالله من دون استحقاق و عنایتاً از طرف هیکل مبارک حضرت ولی امرالله بر دوش او گذاشته شده است. مقام فارس امر حضرت بهاء الله نتیجه اطاعت صرفه و بی چون و چرای او نسبت به اوامر حضرت شوقی رتانی بوده است لهذا اگر از او یادی می شود دوست دارد که به عنوان فارس امر حضرت بهاء الله باشد.



ورود به کیتو برای تشیع جنازه بانثاق جناب مسعود خمسی و خانم.
یکی از اجتای اکوادر باستقبال آمده بود



آخرین عکس رحمت،



احیای کونیتو درکنار صندوق حامل حمد رحمت
مرتباً به تلاوت مناجات مشغول بودند



مراسم تشییع جنازه



ورود به کیتو برای تشییع جنازه باتفاق جناب مسعود خمسی و خانم
یکی از احتیای اکوادر با استقبال آمده بود



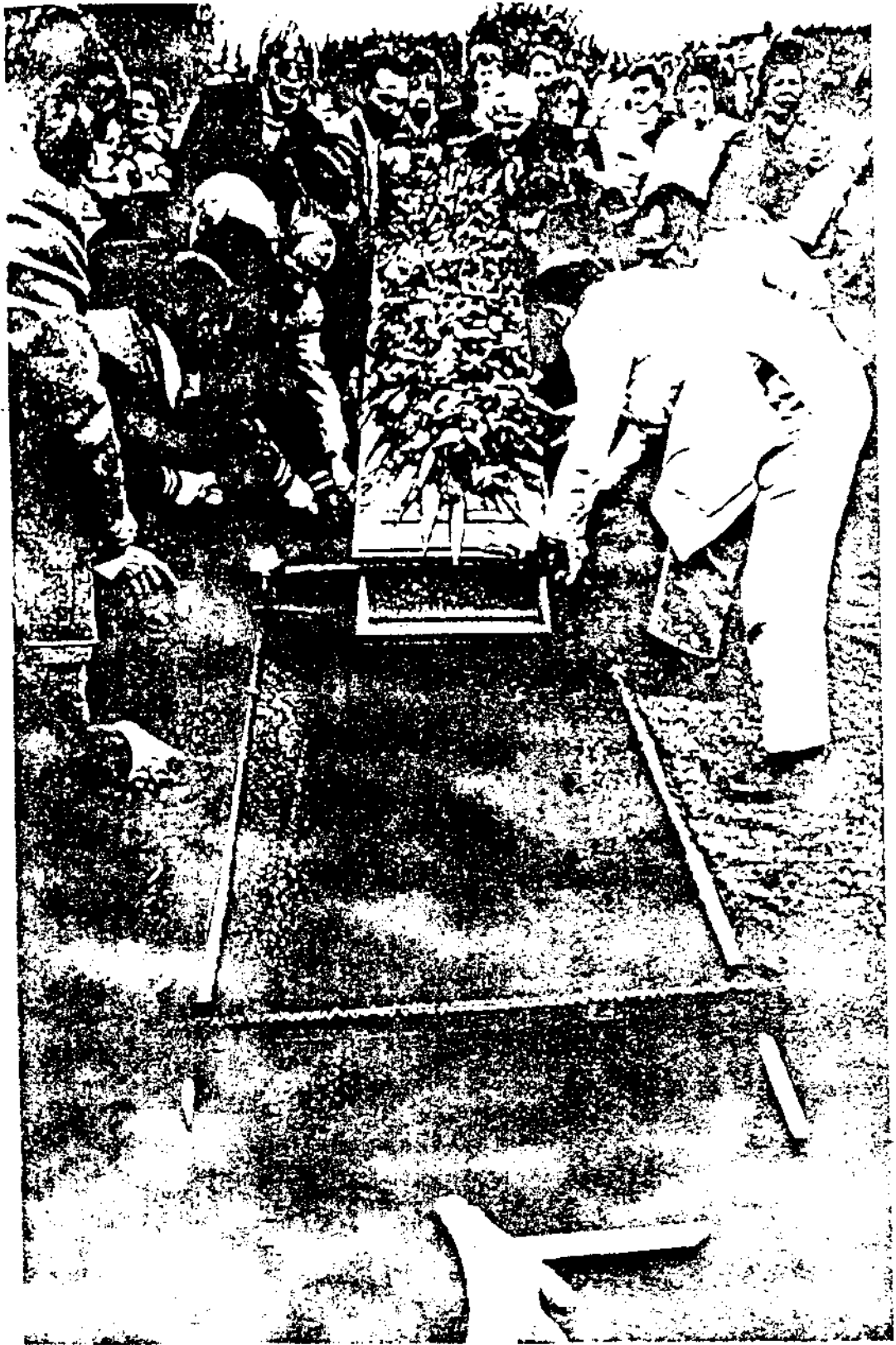
آخرین عکس رحمت،



یاران آخرین مراسم احترام را نسبت به ایادی محبوب خود بجا می آورند



پاراگوتز دل رکوتردوس، در کوهپایه مشرف به کونیتو،
۱۵ قطعه زمین محل استقرار صندوق رحمت دیده می شود





ایادی امرالله امة البهائم روحیه خانم در محفل تذکر رحمت.



آرامگاه دکتر رحمت الله مهاجر، ایادی امرالله.
 آرامگاه امانتی است که منتظر وصول الهام از روح پرفروش و خدمات بی نظیر او هستند.



افتتاح مرکز اطلاعات بهائی آسانسیون بیاد بود دکتر مهاجر



مدرسه بهائی در بولیگو، شیلی، از جمله بسیاری مؤسسات تبلیغی که بنام رحمت تاسیس یافته جناب دکتر روح عضو بیت العدل اعظم الهی و سرکار خانم روح در این مراسم شرکت کردند

فصل دهم

وقت تنگ است و فرصت قلیل

زندگی سراسر ایشار و انفاق وی در سبیل امر حضرت بهاءالله بانتهای رسید ولی نیروی روحانی و معنویت وی همواره باقی و برقرار است. معهد اعلی در جواب یکی از اجباء که از صعود ناگهانی و غیرمنتظره رحمت پریشان و اندوهگین گردیده بود چنین مرقوم فرمودند:

... صعود ایادی محبوب امرالله دکتر مهاجر که شب و روز در سبیل نشر نفعات الله و استحکام قوانم شریعة الله و امداد و تشویق اجباءالله آواره بلاد بود فی الحقیقه بسیار موجب تأثر و حزن و تألم گردید. اما این نفوس مقتسه که در مدت حیات عنصری بچنین عبودیت فائز و بقربیت درگاه الهی واصل گردیدند در صعود به آشیان بقا تأییداتشان شدیدتر و امداداتشان به اهل بهاء بیشتر می رسد. باید آن قدوة حسنه را یاران باوفا بیاد آورند و از همان طریق عبودیت پیوند و گوی سعادت بریابند.

داستانهای بسیاری درباره زندگی رحمت وجود دارد که ذکر آن ناممکن است. شاید بتوان فقط گوشه ای از خصوصیات وی و جهاتی از زندگی او را که باعث تشجیع یاران به پیروی از راه و روش خدمات او گردید تشریح نمود. او خدمات خود را نسبت به امر حضرت بهاءالله از اوائل زندگی آغاز کرد ولی آنگاه که به زیارت حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۳ مشرف شد روح و جسم او توأمأ در بحر خدمت به امر حضرت بهاءالله مستغرق گردید.

نظریات حضرت ولی محبوب امرالله درباره نقشه جهاد کبیر اکبر ده ساله چنان افکار اساسات وی را در خود غوطه ور ساخت که در سراسر دوران حیات به مطالعه آن نقشه بدیعه و الواح فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء پرداخت.

آتش اشتیاق در برآورد منویات حضرت ولی امرالله، روح بیقرار وی را در کام خود فرو برد تا حقی که فداکاریهای ارادی او را در امر تبلیغ برای دوستان و همکارانش نیز نامفهوم میساخت. رحمت از استعداد و قابلیت فوق العاده ای

برخوردار بود و اگرچه تمایل قلبی او تحصیل در رشته فیزیک و مهندسی بود ولی او رشته پزشکی را انتخاب کرد تا قادر باشد به امر هجرت اقدام نماید و انصافاً در این دانش نیز طبیبی حاذق و پزشکی ماهر گردید. فکر عمیق او قادر بود که وی را در امور مالی و تجاری نیز موفق سازد ولی رحمت از استعداد خود برای سرمایه‌گذاری در امر الهی استفاده کرد. از همه مواهب جهان فانی و از جلب مقام و شهرت چشم پوشید و نظر را حصر در وصول به اهداف ملکوت کرد. در سن بیست و نه سالگی داوطلب هجرت شد و با همه اشکالات موجود موفق گردید که به یکی از سخت‌ترین نقاط مهاجرتی مذکور در نقشه دهساله عزیمت نماید و یک تنه بمعنای واقعی کلمه تمام آن ناحیه را منقلب کند. همواره در کار تبلیغ شتاب میکرد و منتظر نمی‌ماند که او را دعوت کنند. گرچه به جز در دو مورد خاص عریضه‌ای عرض نکرد و مزاحم هیکل مبارک ولی امر محبوب نشد ولی ساعت‌های متمادی به درگاه جمال مبارک استغاثه مینمود که وی را لایق خدمت آستان آن ولی عزیز امرالله نماید. هرگاه کلمه‌ای تحسین‌آمیز از حضرت ولی امرالله نسبت به او صادر میشد گونی روحی جدید در کالبد وی دمیده میشد. شتابش در خدمت فزونی میگرفت ولی باز هم به تلاوت لوح احمد می‌پرداخت و از آستان حضرت بهاءالله استدعای استحقاق بندگی حضرت شوقی افندی رتانی را می‌نمود. وی خدمت به امر جمال مبارک را امتیازی می‌دانست که هر فرد بهائی بایستی آنرا با مجاهدت، زحمت، مرارت و تجربه بدست آورد. خدمت به اجتهاد را عنایتی عظیم می‌شمرد و این نظر خود را بلرها بساحت بیت العدل اعظم الهی معروض داشت.

تعلق و تعشق به امرالله و مرکز امر

این عبد ذلیل قاصر از اظهار و ابراز تشکر از آن امنای دیوان عدل الهی است که باین عبد فرصت و هدایتی بخشودند که به مملکت وسیع پربرکت آندونزی بار دیگر مسافرت نموده بزیارت مهاجرین عزیز و بومیان روشن ضمیر مفتخر گردد. (به ساحت بیت العدل اعظم، ۱۹۶۸)

بکمال عبودیت مراتب تشکرات قلبیه خود را از تلگرافات عنایت‌آمیز آن مقام مقتس و یادآوری مستمر این عبد مستمند در اعتبار مقتسه که سبب حیات

قلب و روان این ناتوان است بعرض میرساند.

(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۷۴)

از مراسم آنعام مقدس بینهایت ممنون و سپاسگزارم رجا دارم برای این مسافرت و حرکت همچنین خانواده این مستمند ادعیه مبارکه خوش را بصر لطف و عنایت خویش مکرر و مستمر فرمایند.

(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۷۵)

در این مسافرت توانستم اجبای عزیز ترکیه را از ازمیر، آدانا، انطاکیه، آنکارا و چند نقطه مهم دیگر زیارت نمایم و همچنین با اعضای محفل ملی و لجنه‌ها مشورت نمایم و در اطریش و سوس چنین توفیقی حاصل گشت و با دو محفل ملی سوس و چند نفر از اطریش ملاقات گشت. همچنین فرصت یافتم که با محفل ملی آلمان یک جلسه مذاکره و مشورت نمایم و در این هفته بعون و عنایت الهی با محافل ملی فرانسه، لوکزامبورگ، و بلژیک ملاقات و مذاکره خواهم نمود و پس بسوی لندن رهسپار خواهم گشت. در همه این ممالک نهضت جدید تبلیغی برپا و چه بسیار که اجبای عزیز شب و روز در صدد تبلیغند و هر شب چند جلسه تبلیغی در گوشه کنار این ممالک برپاست، اگر وضع بهمین روحانیت و صحت و سرعت ادامه یابد یقیناً اجباء بیش از آنچه مأمور و مسئولند موفق خواهند گشت.

(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۷۸)

سفر در طلب عشق به جمال ابهی

تنها علت اسفار دائمی و غیبت‌های طولانی رحمت از آرامش خانه و تحمل رنج دوری از خانواده عشق جمال مبارک بود و گرنه خود علاقه‌ای به مسافرت نداشت. این سفرهای دائمی و مداوم او را جسماً بسیار ضعیف کرده بود. مرد جوانی که قبل از عزیمت به اندونزی برای حفظ سلامتی خود به ورزش میپرداخت، وزنه برداری میکرد و میدوید، در سی و پنج سالگی از رنج پیری شکوه میکرد و میگفت که قادر نیست از جاده‌های کوهستانی بالا رود ولی بهر ترتیب بود به تعقیب رفته همیشه بدون هیچ تزلزلی در عزم خویش ادامه می‌داد.

بعضی اوقات آنچنان از شدت خستگی ناتوان میشد که بسختی خود را به فرودگاه و یا جلسات امری میرساند ولی با اینهمه هیچگاه از اقدام باین امور مضایقه نمی کرد. در یادداشتهاش دیده میشود که گاه آنقدر خسته و کوفته بود که حتی قادر به باز کردن چمدان خود نمی شد. بمحض ورود به محل اقامت بی حال بروی صندلی می افتاد و قدرت حرکت از وی سلب میگردید. یا در اوقات اذیگری هنگام مسافرت با هواپیما باوجود بروز حوادث بخاطر اوضاع جوی از شدت خستگی به خواب عمیقی فرو میرفت و از موقعیت خطرناک بی خبر میماند.

بخاطر دارم که پس از یک سفر طولانی و خسته کننده برای دو هفته در دهلی نو نزد ما آمده بود. یکروز صبح زود خود را برای سفر دیگری آماده میکرد و قصد عزیمت به جزائر فیلیپین و کشور استرالیا را داشت. جامه دانش را حاضر کرد و پس از وداع رهسپار فرودگاه شد. هنوز بیش از پانزده دقیقه از عزیمت او نگذشته بود که زنگ در منزل بصدا درآمد و چون در را گشودم او را دیدم که با رنگی پریده و بدنی سوزان در حالی که حلقه اشک در چشمانش دیده میشد به دیوار منزل تکیه کرده بود و با لحن خاصی اظهار داشت که دیگر نمی تواند رفتن به فرودگاه و پرواز با هواپیما را تحمل کند. دو هفته تمام طول کشید تا توانست قوای جسمانی از دست رفته را تا حدی بدست آورد و فعالیت های معمول خود را ادامه دهد.

تصور نمی رود کسی در همه جهان کاملاً به شدت فشاری که در این مسافرت ها به رحمت وارد میشد آگاه باشد. زیرا هرکه وی را در کشوری و یا گوشه ای از عالم ملاقات میکرد چیزی جز تبسم دائمی و اشتیاق شدید بخدمت و نظریات بدیع و جالب توجه او را نمی دید. رحمت هرگز از زحمت و رنج خویش زیان به گله و شکایت نمی گشود و به چند دقیقه استراحت در گوشه و کنار، در هر فرصت مختصری که دست میداد، خواه در تاکسی، اتوبوس و فرودگاه و خواه در حین پرواز با هواپیما قناعت مینمود.

شاید خواننده علت خستگی مفرط او را بخاطر چند ساعت مسافرت تصور کند ولی اسفار دائمی و مستمر وی منحصر به چند ساعت و چند روز نبود. سالهای متمادی بدون وقفه به سفر میرفت و ای کاش دوستان بی شمار وی به این امر آگاه بودند. ذیلاً قسمتهائی از نامه های او به بیت العدل اعظم الهی که روشنگر ماهیت اسفارش می باشد درج میگردد:

همچنین در آینده اگر برای آن نفوس مقننه ممکن باشد از هر نامه دو یا

سه نسخه امر به تهیه فرمایند و به آدرسهای مختلف تقریبی در امریکای جنوبی ارسال فرمایند که قطعاً یکی از آنها بدست اینعبد برسد و در اجرای اوامر مقتضی آن مقام مبارک خدای ناکرده غفلتی و تهاونی حاصل نگردد.
(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۶۹)

در ابریرت میامی منتظر حرکت طیاره بسوی بلیز هستم پرگرام این عبد بقرار ذیل است:
چهاردهم . بلیز
هفدهم . هندوراس
بیستم . ال سالوادر
بیست و سوم . نیکاراگوا
بیست و هفتم . کستاریکا
سی و یکم . پاناما
اگست، چهارم . کلمبیا . بارانکیا و سرخ پوستان شمال کلمبیا
چهاردهم . کاراکاس، ونزویلا
شانزدهم . کلمبیا
هیجدهم . اکوادر . شاید با هیئت مشاورین جنوب امریکا ملاقات خواهیم نمود. همچنین با جناب خمسی و با ایشان به پرو و بولیویا خواهم رفت.
بیست و پنجم . پرو
اول سپتامبر . بولیویا
۱۵ سپتامبر . آرژانتین، از آرژانتین تا ریودوژانیرو پانزده روز
اول اکتبر مسافرت اینعبد در امریکای لاتین تمام خواهد شد و برای حرکت بهر سمتی آزاد خواهم بود.
این پروگرام تقریبی مسافرت اینعبد است. اگر در نامه های واصله از ارض اقدس دستور دیگر ملاحظه گردد البته طبق آن انجام خواهد شد.

مسافرت این عبد تا هیجدهم اگست در جزائر پاسیفیک قسمت اعظم آن پایان خواهد رسید. جزائر ماریانا . مارشال . هاوانی را انشاءالله بعد از کنفرانس ژاپن مسافرت خواهم نمود و این حد اکثر تا اواسط اکتبر طول خواهد کشید نمیدانم بعد از آن مدت چگونه پرگرام خود را تدوین نمایم

سه نسخه امر به تهیه فرمایند و به آدرسهای مختلف تقریبی در امریکای جنوسی ارسال فرمایند که قطعاً یکی از آنها بدست اینعبد برسد و در اجرای اوامر مقتضی آن مقام مبارک خدای ناکرده غفلتی و تهاونی حاصل نگردد.
(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۶۹)

در ابریرت میامی منتظر حرکت طیاره بسوی بلیز هستم پروگرام این عبد بقرار ذیل است:

چهاردهم . بلیز

پنجم . هندوراس

بیستم . ال سالوادر

بیست و سوم . نیکاراگوا

بیست و هفتم . کستاریکا

سی و یکم . پاناما

اگست، چهارم . کلمبیا . بارانکیا و سرخ پوستان شمال کلمبیا

چهاردهم . کاراکاس، ونزونلا

شانزدهم . کلمبیا

هیجدهم . اکوادر . شاید با هیئت مشاورین جنوب امریکا ملاقات خواهیم نمود. همچنین با جناب خمسی و با ایشان به پرو و بولیویا خواهم رفت.

بیست و پنجم . پرو

اول سپتامبر . بولیویا

۱۵ سپتامبر . آرژانتین، از آرژانتین تا ریودوژانیرو پانزده روز

اول اکتبر مسافرت اینعبد در امریکای لاتین تمام خواهد شد و برای حرکت بهر سمتی آزاد خواهم بود.

این پروگرام تقریبی مسافرت اینعبد است. اگر در نامه های واصله از ارض اقدس دستور دیگر ملاحظه گردد البته طبق آن انجام خواهد شد.

مسافرت این عبد تا هیجدهم اگست در جزائر پاسیفیک قسمت اعظم آن پایان خواهد رسید. جزائر ماریانا . مارشال . هاوانی را انشاءالله بعد از کنفرانس ژاپن مسافرت خواهم نمود و این حد اکثر تا اواسط اکتبر طول خواهد کشید نمیدانم بعد از آن مدت چگونه پروگرام خود را تدوین نمایم

اگر آن مقام مقتضی مرحمتاً هزقوم و یا عنایتاً مخابره فرمایند که برای بقیة شهر این سنه آیا نقشه مسافرت و یا پرگرامی برای اینعبد موجود است اینعبد مستمند سعی خواهد نمود که این پرگرام ها را طوری تنظیم نماید که حداکثر صرفه جویی در بلیطها بشود و همچنین وقت کافی برای هر ناحیه ای در نظر گرفته شود و همچنین اگر باید به آسیا مراجعت نمایم و یا بنقطه دیگر حرکت کنم عنایتاً مخابره فرمایند که با بصیرت کامل اقدام نماید.
(به ساحت بیت العدل اعظم، ۱۹۷۱)

در این مسافرت اگر باراده و تقدیر الهی مقرون گردد از تمام نقاط پرجمعیت بهائی نشین افریقا ملاقات بعمل خواهد آورد. از جمله در تمام نایجریا چه در قسمت شمال و چه ناحیه کالابار که مرکز صدها و هزاران بهائی است ملاقات بعمل خواهد آورد و در کامرون از اغلب نقاط بهائی نشین در غرب آن مملکت دیدن خواهد نمود همچنین یکماه تمام در زئیر خواهم بود و از سه قسمت مهم آن منجمله کیسانگانی، بوکاوو، لوسومباشی و همچنین کینشاسا دیدن خواهم نمود.

در افریقای جنوبی چهل و پنج تا پنجاه روز از تمام مراکز بهائی نشین زیارت خواهم نمود از جمله در ناحیه تبلیغ عمومی در زامبیا و بوتسوانا و سایر ممالک تا مجدداً به تانزانیا و کنیا و یوگاندا مراجعت نمایم و اگر تأیید الهی شامل گردد به بسیاری از مراکز بهائی نشین این ممالک مسافرت خواهم نمود.
(به ساحت بیت العدل اعظم، ۱۹۷۵)

رحمت ناچار خود را با موقعت های وخیم هنگام مسافرت به ممالک مختلفه عالم وفق مسی داد و این مشکلات منحصر به کشور های جهان سوم نبود. فی المثل در اروپا و امریکا ساعتها بعثت تأخیر حرکت هواپیما اجباراً در فرودگاه معطل و منتظر میماند. یکبار در فرانکفورت بخاطر هوای مه آلود و نامناسب دوازده ساعت در فرودگاه به انتظار نشست. در این مدت طولانی از دستشوییهای فرودگاه استفاده نمود، استحمام کرد و پیراهنش را شست و با دستگاه هوای گرم آنرا خشک کرد. هنگامی که هواپیما آماده پرواز شد وی تنها مسافری بود که با بدن و لباس تمیز به هواپیما وارد میشد.

با اینکه دائماً در حرکت بود هیچگاه نمی توانست شب قبل از سفر استراحت کند

و بدین جهت ماهها میگذشت و او موقن نمی شد که یک نوبت کاملاً استراحت نماید.

آخرین برنامه مسافرت های وی به جزائر کارائیب و جنوب افریقا که از اکتبر تا دسامبر ۱۹۷۹ بطول انجامید نمونه سفرهای فشرده و دائمی او محسوب میگردد: دوشنبه ۱۵ اکتبر از بوستون به میامی، چهارشنبه ۱۷ به پرت او برینس، پنجشنبه ۱۸ به سانتامونیکا، شنبه بیستم به ماناگوئز، یکشنبه ۲۱ به سانتاکروز، سه شنبه ۲۳ به سنت مارتین، چهارشنبه ۲۴ به آنتی گوا، جمعه ۲۶ به مونت سرات، شنبه ۲۷ به آنتیگو، یکشنبه ۲۸ به گوادالوپ، دوشنبه ۲۹ به مارتی نیک، چهارشنبه ۳۱ به سنت لوجیا.

جمعه دوم نوامبر به باربادوس، یکشنبه ۴ به سنت وینسنت، سه شنبه ۶ به گرانادا، پنجشنبه ۸ به ترینیداد، دوشنبه ۱۲ به جورج تاون، شنبه ۱۷ به پاراماریبو، سه شنبه ۲۰ به بلم برزیل، چهارشنبه ۲۱ به ناتال، پنجشنبه ۲۲ به رسی فه، شنبه ۲۴ به سالوادور، سه شنبه ۲۷ به ویکتوریا، پنجشنبه ۲۹ به بلوهریزونته.

شنبه اول دسامبر به ریودوژانیرو، یکشنبه ۲ به سانتوپائولو، دوشنبه ۳ به آسانسیون، چهارشنبه ۵ به رزیستانسیا، جمعه ۷ کلورادو، شنبه ۸ به روساریو، یکشنبه ۹ به بونوس آیرس، دوشنبه ۱۰ به مندوزا شیلی، سه شنبه ۱۱ به سانتیاگو، جمعه چهاردهم به لاپاز بولیویا، یکشنبه ۲۳ به لیما پرو، چهارشنبه ۲۶ به کیتو اکوادور، پنجشنبه ۲۷ به اسرالداس، جمعه ۲۸ به کیتو.

همواره در حال شتاب بسر میبرد. گفته همیشه او این بود که "وقت تنگ است". این جمله در سالهای اخیر حیاتش به فرصت من بسیار کوتاه است تبدیل شده بود.

چنین بنظر میرسید که نیرو و قدرتی طوفانزا در روح بی تاب او با هیجان شدید خود موانع روانی و جسمانی وی را مغلوب ساخته و او را بر آنها مسلط نموده و بسوی مأموریت محکم و انتخاب شده ای که همانا تبلیغ و نشر نفعات الهی و اعلان و اعلام امر عظیم مشعشع حضرت بهاءالله به صفوف افواج منتظر و مشتاق جهان است روانه ساخته است. طوفانی که نیروی خود را تا آخرین لحظات حیاتش بصورت قدرت ایمان و سطوت بیان و مجاهدات جلیله در ابلاغ کلمه الله و ایقظ نفوس و خدمات خاشعانه و خالصانه نامحدود ادامه داد.

بدون لحظه‌ای فراغت

بعضی اوقات رحمت بدون خواست و رضایت قلبی خویش به رفتن مرخصی و استراحت چند روزه تشویق می‌گردید ولی هیچگاه این موقعیت برای او موفقیت‌آمیز نبود.

یکبار پس از اینکه از سفر دور و درازی مراجعت مینمود مصمم شدیم برای استراحت و بعنوان مرخصی چند روزی به ایران عزیمت کنیم. ما از فیلیپین و رحمت مستقیماً از امریکا رهسپار مهد امرالله شدیم. پس از ایامی چند که با اقوام و بستگان گذرانیدیم به بابلسر در کنار دریای خزر رفتیم و امیدوار بودیم مدتی در ساحل دریا با استراحت بپردازیم. روز اول ورود برای خرید کرم مخصوص جلوگیری از خطر تابش مستقیم آفتاب برای گیسو به فروشگاه‌های نزدیک هتل محل اقامتمان رفتیم. صاحب فروشگاه که یکی از اجنبای بابلسر بود رحمت را شناخت و از دیدار وی اظهار خوشوقتی نمود و در عین حال از اینکه ایادی امرالله بدون اطلاع قبلی به شهر آنها آمده و محفل روحانی را از ورود خود بی‌خبر گذاشته است گله نمود ضمناً اظهار نمود که مدرسه تابستانه منطقه‌ای نیز اتفاقاً در همان هفته تشکیل شده است و ما را با خود مستقیماً بمحلّ مدرسه برد. برنامه معمول مدرسه تابستانه بمنظور استفاده از محضر ایادی امرالله تغییر یافت و بدین ترتیب مرخصی رحمت قبل از شروع خاتمه پذیرفت.

عصر آنروز در موقع بازگشت به هتل رئیس محفل روحانی تلگراف بیت العدل اعظم الهی را که به عنوان رحمت مخابره شده بود به او تسلیم نمود. در این پیام معهد اعلی موقعیتی فوری را که در یکی از کشورهای آسیائی بوجود آمده ذکر نموده و از رحمت خواسته بودند که هرچه زودتر بدان صوب عزیمت نماید. روز بعد بابلسر را بقصد طهران ترک کردیم و پس از دو روز رحمت از ایران رهسپار مقصد خود شد.

در موقعیتی دیگر پس از اینکه چندین ماه متوالی را در سفرهای امری و مأموریت‌های تبلیغی گذرانده بود تلگرافی از معهد اعلی دریافت داشت که از وی خواسته بودند نزد خانواده خود بازگشته و مدتی را با آنان در مرخصی بسر برد. تصور می‌رود بعضی از یاران کشور کامرون به عرض بیت العدل اعظم الهی رسانده بودند که رحمت بسیار خسته و فرسوده شده است و از لحاظ سلامتی جسمی در

وضع نگران کننده‌ای است. البتّه من از این جریان ابدأ اطلاعی نداشتم. رحمت تلفنی با من تماس گرفت و تلگراف معهد اعلی را برای من خواند آنگاه پرسید که اگر در جواب تلگراف تمایل خویش را به ادامه مسافرت در افریقا و شرکت در خدمات و مجاهدات تبلیغی که در جریان بود معروض دارد مورد موافقت من میباشد یا نه؟ من با کمال میل با این نظر موافقت کردم در حالیکه از علت مخابره آن تلگراف خبر نداشتم و رحمت هم با اتکاء به موافقت کامل من چهار ماه دیگر به اقامت در آفریقا و ادامه خدمات خویش مشغول بود.

او همواره سعی مینمود که اسباب زحمت اجتناب نشود و از تحمل گله و شکایت آنان در مورد تأخیر ورودش به جوامع آنان برکنار ماند. البتّه او ایمان داشت که حضرت بهاءالله خود به مشکلات تنظیم برنامه‌های مسافرت با هواپیما و کامیون و اتوبوس و غیره آنهم بدون وقفه و تأخیر واقف و آگاه می‌باشند ولی برای اینکه یاران در انتظار نمانند بتدریج از اطلاع دادن زمان ورود خویش به آنان صرف‌نظر نمود. اما این ترتیب مشکلات دیگری بوجود می‌آورد زیرا پس از مسافرتی طولانی هنگام ورود بایستی وسیله‌ای برای عزیمت به شهر فراهم کند که بعضی اوقات چنین وسیله‌ای یافت نمی‌شد و چون معمولاً به زبان محلی نیز آشنائی نداشت، مجبور میشد ساعت‌های متوالی وقت خود را در هوای نامساعد صرف یافتن حظیرة القدس یا اجنباء نماید ولی با همه این امور ترجیح میداد که بار زحمات مضاعف را خود تحمل کند و آنرا بر دوش یاران نگذارد.

او هرگز به فکر آسایش و راحت خود نبود و به سلامت جسم خویش نمی‌اندیشید. هرگاه درباره خطرات بیماری قند که به آن مبتلی بود بوی تذکر میدادم یا ابراز نگرانی میکردم با خنده و شوخی موضوع را منتفی مینمود و اظهار میداشت که بنیان طبیعت جسمانی وی قوی و سلامتی او کامل است و هیچ چیز موجب فرسایش آن نخواهد شد.

مسافرت‌های سخت دائمی و بیماری مالاریا که در منتهای بدن مبتلی شده بودم، آثار ناخوشایندی در سلامت وی باقی گذاشته بود ولی او مرد استراحت و فراغت نبود. اگر یکی از دندانهایش احتیاج به معالجه طولانی داشت از دندانپزشک میخواست که آن دندان را در آورد و میگفت وقت و فرصت برای معالجاتی از قبیل تحکیم ریشه دندان و غیره ندارد و دندانپزشک بهائی ما که ساکن نیویورک بود با اینکه مشتاق معالجه دندانهای رحمت بود ولی وقتی متوجه شد که باید فقط در مدت دو روز تمام کارها را انجام دهد از معالجه دندانهای او صرف‌نظر کرد.

رحمت در مورد صحت و سلامتی خود مانند سایر جهات زندگی توکل کامل به حضرت بهاءالله داشت. هنگامی که از ابتلاء به بیماری قند مطلع شد از من خواست که از این مقوله باحدی صحبت نکنم. گرچه مرتباً داروهای تجویز شده را مصرف میکرد ولی توصیه های پزشک معالج را نادیده میگرفت و از استراحت و عدم مواجهه با عوامل محرک اعصاب صرفنظر میکرد. به پزشک معالج خود گفته بود:

خستگی با من عجین گشته است. وظیفه من خدمت بامر حضرت بهاءالله است و جمال مبارک خود محافظ من خواهند بود.

پدر و مرد خانواده

بارها از من سؤال میشد که او چرا تا این اندازه خود را بیزحمت میاندازد در حالیکه هیچکس او را به اموری که انجام میداد مجبور نمی کرد؟ من نیز در دوران زندگی مشترکمان چنین سؤالی را از وی مینمودم. تنها جواب او آن بود که هر یک از حضرات ایادی امرالله با توجه به اوامر و راهنمایی های حضرت عبدالبهاء مبنی بر انجام مسئولیت های محوله به آنان شخصاً طریق خدمات خود را معین و مشخص میسازند. حضرت عبدالبهاء میفرمایند که وظیفه ایادی امرالله نشر نفعات الله است (۱) و رحمت این بیان مبارک را سرلوحه همه اقدامات خود قرار داد و با اطاعت صرفه محضه از این دستور در هر شرایط و بهر قیمت باین امر قیام نمود و حتی از ایثار خانواده خود نیز مضایقه ننمود.

غالباً من مورد سؤال از نحوه زندگی و گذران در غیبت های طولانی رحمت و اینکه چرا وی توجه بیشتری به صرف وقت با خانواده اش نمی کند قرار میگرفتم. باید اذعان کنم که زندگی ما سهل و آسان نبود. گیسو در سالهای اول زندگانی، هنگامی که پدرش عازم مسافرت میگردد، ساعتها پشت پنجره می ایستاد و به آهستگی میگریست و غالباً برای چند روز به تب شدیدی مبتلی میشد. بتدریج که بزرگتر شد و به موقعت و مسئولیت های او آگاهی یافت دوری و هجران از پدر را با آرامش و متانت تحمل مینمود.

یکبار که پس از بدرقه رحمت از فرودگاه مانیلا به منزل برمیگشتیم، یکی از یاران تعجب شدید خود را از حزن و اندوه من نسبت به دوری از رحمت ابراز داشت و اضافه نمود که احتیای فیلیپین چنین گمان میکنند که احتیای ایرانی

نسبت به یاران فیلیپینی از عواطف و احساسات کمتری برخوردارند و هنگام جدایی هیچ نوع عکس‌العمل احساسی از خود بروز نمی‌دهند. آنگاه ریزش بی‌اختیار اشک‌های من باعث تجدید نظر و اعتقاد به عواطف شدید اجنبی ایران در یاران فیلیپینی گردید.

تأثیر منفی این جدائیها در او کمتر از ما نبود و در تمام طول سالهای مسافرتش آرزوی دیدار خانواده و بخصوص دختر عزیزش را در دل می‌پیوراند. یادداشتها و اظهارات نفوس بسیار از اجتهاد در سراسر جهان شاهد صادق این مدعا و احساسات لطیف و عواطف عمیق پدرانه و همچنین تحمل رنج و صبر و بردباری رحمت است. بسیار کوشش میکرد که برنامه مسافرتهای خود را نوعی تنظیم نماید که بتواند برای جشن تولد دخترش یا شرکت در وقایع مربوط به تحصیلات او مراجعت نماید.

بعضی یاران هنوز بیاد دارند که رحمت در اسفار خود به آفریقا و نواحی اقیانوس آرام شتاب زیادی از خود نشان میداد زیرا آن زمان مصادف با جشن فارغ‌التحصیلی گیسو از دبیرستان بود و وی مایل بود که قطعاً در این مراسم شرکت نماید.

گیسو بعنوان دانش‌آموز ممتاز قرار بود خطاب‌های ایراد نماید و رحمت این موضوع را به دوستانش بازگو میکرد. فرزین دواچی خواهرزاده رحمت که در میامی می‌زیست اظهار میداشت که یک شب قرار بود برای تماشای فیلم "شکوه علفزار" بروند و رحمت در تمام مدت نمایش فیلم میگریست و هنگام بازگشت به هتل در حالیکه اشک میریخت از فرزین خواسته بود که جامه‌دانش را حاضر کرده و او را به فرودگاه برساند. او برنامه سفر خودش را به کانادا به تعویق انداخت و بی‌تابانه به دهلی نزد خانواده‌اش بازگشت. حضور غیرمنتظره وی باعث تعجب و در عین حال مسرت عمیق ما گردید.

رحمت کودکان را بسیار دوست میداشت و مشتاق شرکت آنان در جلسات امری بود و هرگز اجازه میداد که مادران اطفال خود را بخاطر مزاحمت‌های کودکانه تنبیه کرده و یا از جلسه اخراج کنند. او عمیقاً به تعلیم و تربیت امری اطفال بهائی در سراسر جهان توجه مخصوص مبذول میداشت و برای تأمین وسائل تربیتی آنان خط مشی لازم جهت لجنه‌های مربوطه تهیه میکرد. میگفت که اطفال بهائی سازندگان جوامع آتی‌اند و برای تربیت بهائی آنان اهمیت فوق‌العاده‌ای دائل شده با دژند خوش بین بهمین نحو رفتار میکرد و هرگز درشتی نمی‌نمود

و او را تنبیه نمی‌کرد و میگفت چون به ندرت دخترش را می‌بیند لذا وظائف تربیتی او را به عهده مادرش میگذارد. هر وقت به مسافرت میرفت و ما را ترک میکرد نهایت علاقه و محبت خود را نسبت به گیسو ابراز میداشت و رفتار و کردار وی را تحسین مینمود. اغلب هنگام وداع دخترمان را در آغوش میگرفت و میگفت "چشم بهم بزنی برگشته‌ام". اما این بهم زدن چشم ماهها بطول می‌انحاسید. برای گیسو کتاب و تمبر میفرستاد تا کلکیون تهیه نماید. هم‌اکنون گیسو مجموعه بزرگ و زیبایی از کارت پستالهایی که برای او فرستاده در اختیار دارد که بسیار پرارزش است. در مراجعت از سفرهایش هدایای فراوانی به همراه می‌آورد و وسط اطاق میگذاشت و بانتظار ورود و عکس‌العمل گیسو در کناری می‌نشست. از تربیت روحانی فرزند خوش هیچگاه غفلت نورزید. گیسو هنوز هم کارتهای کوچکی را که رحمت روی آنها مناجات و کلمات مکتوبه مینوشت تا آنها را از بر کند نگاهداشته است. او این کارتها را زمانی نوشته است که گیسو دختر خردسالی بیش نبود. در کنار گیسو می‌نشست و مکرراً آیات الهی را تلاوت مینمود تا دخترمان بتواند آنها بخاطر بسپارد و گاه خودش قبل از گیسو مناجاتهایی که بزبان انگلیسی بود از بر میکرد. گیسو قبل از پانزده سالگی نماز بزرگ را از حفظ میخواند. برای اینکار رحمت یک آیه را بر روی کارت می‌نوشت و میخواست که تا بازگشت از مسافرتش گیسو آنها حفظ کند. خود او نیز همواره نماز را بصوت بلند تلاوت میکرد تا گیسو از طریق شنیدن نیز با آیات الهی آشنا شود. اگر در مواقع ادای صلوة گیسو با او صحبت میکرد و یا روی زانوی او می‌نشست ناراحت نمی‌شد. میگفت که دخترمان باید بداند که والدینش نیز همان نماز و دعائی را میخوانند که او باید تلاوت کند. سپس به اطاق خلوتی میرفت و دوباره نماز خود را تکرار میکرد. وقتی رحمت پیش ما بود معمولاً جلسه دعای خانوادگی تشکیل میدادیم که گیسو مناجات میخواند و به تلاوت دعای پدرش گوش فرا میداد و پس از عزیمت رحمت نیز من و گیسو به این کار ادامه میدادیم. بتدریج تلاوت دعا و مناجات قسمتی از زندگانی گیسو را تشکیل میداد که تا کنون هم ادامه دارد.

در اوقات اقامت در ارض اقدس که گیسو کودکی سه‌ساله بود، رحمت او را با خود به زیارت مقامات متبرکه میبرد و از وی میخواست که دستگیره در ورودی مقام اعلی را بیوسد. بعد او را به محل درختان کاج که حمال اقدس ابھی در آن نقطه خیمه خود را برپا داشته و با اشاره دست محل استقرار عرش حضرت اعلی

را به حضرت عبدالبهاء نشان دادند راهنمایی میکرد.

در قسمت شمالی حدائق حول مقام اعلی بونه یاسی وجود دارد که رحمت گیسو را با خود به آنجا میبرد و گلهای یاسی را که بزمین ریخته بود برداشته و در کف گیسو میگذاشت و از وی میخواست که عطر شیرین آنرا بخاطر بسپارد. حال هر وقت گیسو بزیارت ارض اقدس نائل میشود بیدار آن بونه رفته، گلهایی که بزمین ریخته جمع آوری کرده و بیاد پدر عزیزش به آستان مقدس حضرت رب اعلی تقدیم میکند. هرگاه ما و یا مادر رحمت به وجود وی احتیاج داشتیم، در هر گوشه ای از جهان که بود بدون توجه به بعد مسافت خود را به ما میرساند. او آنقدر خود را بما نزدیک احساس میکرد که اظهار میداشت ابدأ احتیاج به آن نیست که وی را از حادثه ای مطلع سازیم زیرا خود آنرا فوراً احساس مینماید.

موقعی که در لندن زندگی میکردیم در یک تصادف سختی مجروح شدم. به گیسو گفتم حال وقت آزمایش غریزه طبیعی رحمت است که آیا این راقعه را حس مینماید یا نه؟ بعد از ظهر همان روز تلفن کرد و اولین سؤالش این بود که آیا اتفاقی افتاده است؟ گفت از تلفن خانه یک شهر دور افتاده افریقا صحبت میکند زیرا ناگهان احساس نگرانی کرده و از احتیاء خواسته است او را برای تماس تلفنی با ما راهنمایی کنند. بار دیگر هنگامی که از یکی از قصبات هند دیدن میکردم بطور غیرمنتظره و بسیار خطرناک دچار بیماری دفع سنگ کلیه شدم. احتیاء فوراً مرا به دهلی نو بازگرداندند و بدون اطلاع من تلگرافاً از معهد اعلی استدعا کرده بودند که وضع موجود را با اطلاع رحمت برسانند. در ورود به دهلی با کمال تعجب او را در خانه منتظر خود یافتیم. البته خبر بیماری من بوی نرسیده بود ولی اظهار میداشت که در یک جلسه در کنیا صحبت میکرده که ناگهان احساس میکند که باید به دهلی بازگردد. بلافاصله به هتل محل اقامت خودش میروم، جامه دانش را بر میدارد و عازم فرودگاه میشود. با اولین پرواز به رم و از آنجا به دهلی نو می آید. چون در آن فاصله کوتاه در رم نتوانسته بود چمدان خود را به هواپیمای بعدی منتقل سازد از مأمورین فرودگاه خواسته بود که آنرا مستقیماً به دهلی بفرستند. پس از یک هفته چمدان وی رسید و خودش نیز تا بهبود کامل من در دهلی نو اقامت کرد.

رحمت پیوسته برای سلامتی خانواده اش دعا میکرد و به تلاوت مناجات میپرداخت. از دیگران نیز درخواست میکرد برای آنها دعا کنند. یارانی که او را در آخرین دیدارش از آنتیگوا ملاقات کرده اند حکایت میکنند که هنگام صرف

ناهار با عده‌ای از احباء بلامقدمه از همسر و دخترش یاد میکند که در شهر بوستون امریکا زندگی میکنند و در حالیکه آثار وجد و سرور در سیمایش دیده میشد اظهار میدارد که دخترش در دانشگاه هاروارد تحصیل میکند و عکس گیسو را از کیف بغل خود خارج کرده به آنها نشان میدهد. دختر حیرتک به تحسین گیسو پرداخته و از زیبایی و برازندگیش تعریف میکنند. رحمت به آنها میگوید او حال خیلی حوان است و زندگی درازی در پیش دارد و میگوید لطفاً برای دختر من دعا کنید. تنها استدعای من از شما اینست که برای او دعا کنید. بمن میگفت در تمامی ایامی که از ما دور است مرتباً برایمان دعا میکند و هر شب برای حفظ و صیانت ما لوح احمد تلاوت مینماید.

عشق و علاقه من نسبت به رحمت نیز در جریان زندگی ما بسیار مؤثر بود. هرگز حتی بخاطرم خطور نکرد که از وی بخواهم در منزل بماند و از من و گیسو مواظبت کند. البته این بدان معنی نیست که من بطور کلی در مقابل همه مشکلات زندگی مقاومت مینمودم، بسا اوقات که شکوه و شکایت کردم و چه بسیار که گریستم. گاه با خود میگفتم که بیش از این قدرت ادامه زندگی بدون وجود و حضور او را ندارم ولی بهر حال با وجود فشار سخت و خوردکننده زندگی مانع خدمات ارزنده او نشدم و طریق شکوه‌مندی را که برای خود انتخاب کرده بود سد نکردم. من به ارزش والای موقعیت او پی برده و به بهای مجاهدات بی‌شمارش واقف بودم. نیاز جامعه را بر احتیاج خود مقدم شمردم و خدمات امری را بر فروع زندگی شخصی ارج بیشتری گذاشتم زیرا این چنین پرورش یافته بودم. مرقومه تسلی بخش امة البهائ. روحیه خانم خطاب به گیسو و من پاسخ جامعی به این پرسش است که چرا رحمت آنگونه زندگانی را مریخ میدانست و چگونه بود که خانواده‌اش نیز با آن موافقت داشت:

آیا در این سرای فانی زندگانی بهتری را میتوان یافت که اساس و بنیان رزین زندگی جاوید را تأمین نماید؟ بفرض شما سه نفر در کمال آرامش در نقطه‌ای سکونت اختیار کرده و رحمت بعنوان یک پزشک در بیمارستانی بکار مشغول میشد و یا شخصاً به طبابت می پرداخت و زندگانش را صرفاً وقف بیمارانی مینمود که شبانه روز باید بمعالجه آنها میپرداخت و احتمالاً فرصت می یافت که دو بار در هر روز در منزل خود غذا صرف نماید، با توجه به طبیعت مخصوص و نگران کننده‌ای که حرفه وی به‌راه داشت، آیا زندگانی و حیات رحمت را با آنهمه فتوحات امری و آنچنان شأن و مقام و رسم و

نشان ابدی و جاودانه با آن گذران معمول و بی نتیجه میتوان مقایسه کرد؟ بنظر من که خود نیز زندگانی بسیار مبارک و در عین حال شدت حزن آوری داشته‌ام، گرچه خداوند با رحمت و اسعاش مواهب بی پایان بما ارزانی میدارد، ولی ما نیز در مقابل باید بجبران آن برخیزیم.

شرایط دشوار مسافرت و آب و هوای نامساعد و متغیر تنها مشکلات زندگی پرتحرک رحمت نبود بلکه تنهایی و مبارزه دائم با رنج جانکاه جدایی و دوری از خانواده و دوستان مؤید بر علت میگردد. او بایستی خستگی جسمی و شدائد احساسی و معنوی را با قدرت ایمان و توسل به دعا و مناجات برطرف کند و بر آنها غالب آید تا بتواند با مشکلاتی که جوامع مختلف حل آنرا از وی میخواستند روبرو شده و آنها را از میان بردارد.

انقطاع و سخاوت

در مسافرتها رحمت همواره رعایت اقتصاد را میکرد و از اصراف خودداری می‌ورزید. برنامه‌های مسافرت را همیشه با توجه به قیمت بلیط تنظیم میکرد و بمنظور صرفه‌جویی ساعتها در آژانسهای مسافرتی به بررسی اوضاع می‌پرداخت که تا چقدر بتواند نقاط بیشتری را با بلیط ارزانتری بازدید کند، وی آنچنان در نقشه‌های جغرافیائی و تنظیم برنامه‌های مسافرتی تبحر پیدا کرده بود که هیچ مأمور آژانس مسافرتی در این موضوع با وی قابل مقایسه نبود. یکی از اجتهاد میگفت:

دکتر مهاجر تمام مدت صبح را برای گرفتن تخفیف از فروشنده بلیط هواپیما صرف کرد و وقتی که مطمئن شد حد اکثر تخفیف منظور شده بسرعت برخاست و آژانس را ترک گفت.

در معروفه‌ای که ساحت بیت‌العدل اعظم تقدیم نموده است مینویسد:
چنانچه معهد اعلی اوامر خود را برای اجرا در ماههای آتیه تلگرافی ابلاغ فرمایند تا بتوانم برنامه آن را تنظیم کنم از نظر اقتصادی و صرفه‌جویی در بهای بلیط بعرفه نزدیک‌تر است.

در انتخاب هتل محل اقامت و هزینه غذا نیز موضوع صرفه جویی همواره مورد نظر وی بود بهمین جهت همیشه در ارزاترین هتل‌ها اقامت میکرد و اغلب به خوردن نان و پنیر قناعت مینمود و گاهی نیز به رستورانهای بسیار ارزان قیمت میرفت. اجبای مالزیائی بخاطر می‌آوردند که رحمت در رستوران مخصوص کارگران هواپیما غذا صرف مینمود و بعضی اوقات آنها را برای صرف غذا به دگه‌های چوبی کنار خیابان دعوت میکرد.

صورت حسابی که از هتل کلتولون Kowloon در کوالالاپور در سال ۱۹۷۲ دریافت کرده است مبلغ چهارده دلار و پنجاه و شش سنت امریکائی برای اقامت سه شب و بهای غذا و شیرینی جهت پذیرائی از میهمانانش را نشان میدهد. یکی دیگر از اجبای میگوید چون بهای هتل در سنگاپور گران بود رحمت تصمیم گرفت که بهر نحو شده تخفیفی بگیرد و بالاخره موفق شد بیست و پنج درصد از بهای هتل کم کند. ضمناً برای صرف شام باتفاق وی به دگه‌های غذا فروشی چینی‌ها که در کنار جاده قرار داشت رفت.

رحمت با همه صرفه جویی که در اوقات مسافرتش معمول میداشت از نظر شخصی و مایملک خصوصی خودش بسیار سخاوتمند و دست و دل باز بود. وی این خصلت را از اوان جوانی با خود داشت. دوستانش بیاد دارند که وقتی چهارده سال داشت در ایام نوروز کت نو خود را به یک دستفروش هدیه کرد. او آنچنان با میل و رغبت و در نهایت محبت اموال خود را برایگان هدیه مینمود که گویی از اموال دنیوی بکلی بیزار بود. گرچه از لحاظ پوشش بسیار منظم و مرتب بود و باصطلاح همواره شیک پوش و خوش لباس بنظر میرسد ولی هیچگاه بیش از دو دست کت و شلوار نداشت و هر وقت به او اصرار میکردم که کت و شلوار تازه‌ای امتیاع نماید اظهار میداشت که فعلاً لباسش کاملاً خوب است. برای وسائل و اشیاء مورد لزوم باید او را باجبار وادار به خرید میکردم. در دوران زندگی مشترکمان ده‌ها عدد قلم ساخت کارخانه‌های معروف برای او خریدم که وی بلافاصله آنها را به اجبای هدیه کرد و خود از ارزانترین قلم‌های موجود استفاده مینمود. او آنقدر ساعت‌های خود را به این و آن بخشید که دیگر از خرید ساعت برای وی منصرف شدم.

فرزین دواجی خواهرزاده رحمت خاطرات خود را در معیت او به کشور زئیر چنین شرح میدهد:

دانی از اجبای خواست که صبح زود برای تلاوت دعا و مناجات اجتماع

نمایند. مرا هنگامی که هنوز هوا تاریک بود بیدار کرد و به اتفاق به حظیره القدس قریه که یک کلبه کوچک گلی بود رفتیم. گرچه کس دیگری در آنجا نبود ولی رحمت از من خواست که به تلاوت مناجات مشغول شوم. وقتی احساس خستگی و گرسنگی کردم و خواستم محل را ترک نمایم وی مرا از اینکار بازداشت. بتدریج اجبای قریه جمع شدند و جلسه مذکور تمام روز ادامه یافت. عاقبت از دانی خود وقت را پرسیدم ولی او ساعتی به همراه نداشت.

فرزین بخیال خودش مسئله را حل شده می پنداشت و علت سحرخیزی رحمت را نداشتن ساعت فرض نمود لذا ساعت خود را بوی عرضه داشت ولی رحمت از قبول آن خودداری نمود و «گفت تا میان این مردم هستی باید مشابه آنان باشی، زمان در این محیط مفهومی ندارد. تو راحت باش ما مشکلی نداریم. مشکل تو آنست که ساعت به همراه داری!» و وقتی فرزین با تعجب پرسیده بود بدون ساعت چگونه از وقت عزیمت به فرودگاه آگاه میشوید جواب این بود: خیلی ساده است. بسیار زود به فرودگاه میروم.

در آخرین سال حیات ساعت بغلی کوچکی که مارک معروفی نیز نداشت با خود حمل میکرد. او میگفت ساعت برای نشان دادن وقت است نه برای عرضه کردن نام کارخانه و سازنده آن. هنگام صعودش این ساعت جزء چند تکه اشیاء شخصی او دیده می شد. انگشتری های اسم اعظم خود را نیز اغلب به دوستان هدیه میکرد. لذا آخرین انگشتری را که برای وی سفارش دادم نام خودم را نیز در آن حکا کردم به امید اینکه دیگر آنرا به کسی نخواهد داد. ولی هم اکنون یکی از اجبای الهی در اروپا صاحب آن انگشتری است.

رحمت شیفته موسیقی غربی بخصوص موسیقی کلاسیک بود و در مسافرتهايش ساعتها خود را بشنیدن آن مشغول میداشت. بدین جهت ما یک دستگاه پخش صوت و چند نوار برای او تهیه کردیم. یکی از اجبای دربارۀ این موضوع میگوید:

یکبار ایشان در هتل محل اقامتشان نواری از تلاوت مناجات برای من گذاشتند. پس از خاتمه نوار از ایشان پرسیدم که آیا میتوانم نسخه ای از این نوار داشته باشم؟ دکتر مهاجر اصل نوار را به من دادند ولی من دستگاه

بخش نوار نداشتم و در حالیکه نوار را در دست داشتم معطل ایستادم. دکتر مهاجر با مشاهده این وضع خندیدند و اظهار داشتند لابد دستگاه بخش صوت هم میخواهی. آنگاه آنرا هم بمن دادند و گفتند "میدانستم که این دستگاه مدت زیادی برای من دوام نخواهد کرد".

دوست دیگری میگفت:

یکبار یک گردن‌بند که از سنگ مالاکیت ساخته شده بود به ایشان دادم که آنرا به گیسو هدیه کنند. از قبول گردن‌بند امتناع ورزیدند و اظهار داشتند که در آخرین سفرشان نظیر آنرا برای گیسو خریده و به سوقات برده‌اند. هرگز هدیه قبول نمی‌کردند و بار جامه‌دانشان را سنگین نمی‌نمودند. حتی توشه غذایی که برایشان تدارک میدیدیم تماماً خود بمصرف نمی‌رساندند و قسمت اعظم آنرا می‌بخشیدند. با اینکه معمولاً پول نقد کمی همراه داشتند از بذل آن بهر طریق دریغ نمی‌نمودند ولی اگر کسی مبلغی در اختیارشان میگذاشت تا برای امر بخصوصی به نظر ایشان بمصرف برسد در خرج آن بسیار دقت مینمودند که برای مقصدی مطمئن و معین مصرف شود.

ارتباط با حضرات ایادی امرالله

رحمت مردی بسیار اجتماعی، و با مردم از پیر و جوان، تحصیل کرده و بی‌سواد، غنی و فقیر، بسیار خوش‌برخورد بود. رفتارش چنان دوستانه و صمیمی بود که فوراً آنها را نسبت بخود جلب مینمود. بسیاری از اجزاء او را رفیق شفیق و دوست خاص خود می‌شمردند. با حضرات ایادی امرالله روابطی مخصوص داشت. رحمت و ایناک اولینگا که یکی در سی‌وسه سالگی و دیگری در سی‌ودو سالگی به سمت ایادی امرالله منصوب گردیده بودند و جوانترین ایادی امرالله محسوب میشدند بسیار مورد علاقه حضرات ایادی متقدم و سالمند قرار داشتند. باید بخاطر داشت که رحمت پس از انتصاب به مقام ایادی امرالله خیلی زود از راهنماییهای حضرت ولی‌امرالله محروم شد زیرا فقط پس از سه ماه از انتصاب او، هیکل مبارک صعود کردند. ایادی امرالله امة‌البهاء روحیه خانم در بیانات خود نظریات خویش را درباره رحمت چنین توجیه مینمایند:

میدانید که رحمت تا چه اندازه برای من عزیز بود. پس از شور و مذاکره در

اولین مجمع عمومی حضرات ایادی امرالله در ارض اقدس که بعد از صعود حضرت ولی‌ام‌الله تشکیل گردید، در ضیافت شامی که در بیت حضرت عبدالبهاء ترتیب داده بودم از رحمت خواستم در کنار من نشسته و دربارهٔ داستان مهاجرت خودش به جزایر منتاواوی و اوضاع آن سرزمین صحبت نماید. من رحمت را قبلاً اسماً و از طریق تحسین و قدردانی فوق‌العاده‌ای که حضرت ولی‌ام‌الله از خدمات وی می‌فرمودند میشناختم. رحمت از بومیان منتاواوی، نحوهٔ زندگی آنان، خال‌کوبی‌های جالب که روی پوست بدنشان میکردند و همچنین از آب و هوای مناطق حاره و جنگل‌های پردرخت آن منطقه شمه‌ای بیان داشت. از او پرسیدم آیا به بومیان تذکر نمی‌دهد که لباس بپوشند و بدن خودشان را مستور سازند؟ جواب داد "خیر، من به آن سرزمین برای این نرفتم که دربارهٔ لباس پوشیدنشان به آنها دستور دهم من فقط با آنها دربارهٔ حضرت بهاء‌الله صحبت میکنم." در این وقت بود که او مرا کاملاً مجذوب خود ساخت.

ایادی امرالله امیلیا کالینز، رحمت را بمانند فرزند خود دوست میداشتند. هر وقت رحمت به ارض اقدس میرفت او را بمنزل خود دعوت میکردند و امیلیای سالخورده و تکیده‌استخوان در حالیکه اغلب دچار درد شدید بودند روی صندلی دسته‌دار خود می‌نشستند و با تبسم شیرینی میگفتند:

رحمت‌الله در خصوص ماجراهای خودت برای من صحبت کن.

وقتی برای اولین بار گیسو را با خود به ارض اقدس بردم امیلیا کالینز از من خواستند که گیسو را نزد ایشان ببرم. دست خود را به سر گیسو گذاشتند، او را بو سیده و گفتند:

او کودک خوشبختی است، پدرش خادم همیشگی امر حضرت بهاء‌الله است.

بعد به پاکتی که روی میز کنار تخت‌خواب قرار داشت اشاره کرده و گفتند:

می‌بینی که نمی‌توانم بیرون بروم و برای این طفل عزیز هدیه‌ای خریداری کنم. لطفاً خودت از طرف من چیزی برای او بابتیاع کن، من همواره برای هردو نفر شما دعا میکنم.

حضرات ابادی امرالله، خانم آگنس الکساندر و جناب طرازالله خان سمندری در آن زمان در سنین هشتاد سالگی و دارای بیش از دو برابر سن رحمت بودند. رحمت علاقه و احترام خاصی نسبت به آنان داشت و در هر حال از مساعدت دریغ نمی نمود. او برنامه های مسافرت جهت آنان به ساحت بیت العدل اعظم پیشنهاد مینمود که همواره مورد موافقت خودشان نبود. یکبار جناب سمندری در حالیکه میخندیدند اظهار داشتند «رحمت تصور میکند همه کس میتواند مثل خودش از کوه و کمر بالا برود. برنامه سفری تنظیم کرده که مناسب یک جوان بیست ساله است.» ولی بهر حال رحمت از نظر خود منصرف نمی شد. وی سر جناب سمندری را میان بازوان خود میگرفت و میگفت:

سمندری جان شما جوانی بیست ساله هستید، حضرت بهاءالله بشتیبان شما است.

آنوقت آنقدر با یکدیگر چانه میزدند تا به توافقی متقابل میرسیدند. رحمت جناب سمندری را صمیمانه دوست میداشت. هنگامیکه ابادی سائخوردۀ امرالله در مانیلا در منزل ما اقامت داشتند، رحمت مانند فرزند مطیعی از ایشان پذیرائی میکرد. وقتی که استحمام میکردند چندین بار به ایشان سر میزد و در شست و شوی ایشان کمک مینمود، بدنشان را خشک میکرد و نوشیدنی خنک به اطاق استراحت ایشان میبرد. هنگام شب پاها و پشت ایشان را گاهی بمدت یکساعت ماساژ میداد و در ضمن درباره امور امری با ایشان مذاکره میکرد و در خصوص نقشه های خدماتشان مشورت مینمودند. با اینکه برنامه مسافرت به سایر نقاط جهان داشت ولی چون جناب سمندری از او خواسته بودند که هنگام اقامتشان در مانیلا همراه ایشان باشد، همه برنامه های مسافرتش را متوقف کرد. او اغلب با جناب سمندری مزاح میکرد که باعث ناراحتی من میشد ولی جناب سمندری از شوخی های او لذت میبردند.

یکبار ایشان را نزد خیطاطی برد که کت برای ایشان بدوزد. بدبختانه خیطاط کت را بکلی خراب کرده و پارچه را از بین برده بود. رحمت کت را از خیطاط گرفت و بجناب سمندری اظهار داشت شما نگران نباشید من آنرا درست میکنم. جناب سمندری نیز پیشنهاد او را پذیرفتند. منظره کوشش های رحمت برای تعمیر کت، گرچه به نتیجه مثبتی نیانجامید ولی موجب خنده و تفریح ما شد. لباس بکلی از بین رفت ولی قلب جناب سمندری مالا مال فرح و سرور شد.

در نامه های متعددی که جناب سمندری برای رحمت ارسال داشته اند او را آیادی امرالله عزیز و ارجمند من خطاب کرده اند. ایشان ساعاتی قبل از صعود مرتباً سراغ رحمت را می گرفتند و او نیز بلافاصله پس از ورود به ارض اقدس از پالرمو یکسر به بیمارستان رفت و کنار تخت ایشان نشست و مدتی با ایشان مذاکره کرد. جناب سمندری از او خواستند مناجاتی تلاوت نماید. او تا لحظه اخیر حیات ایشان در کنار تخت حضرت سمندری عزیز باقی ماند و یکی از نفوسی بود که صندوق ایشان را حمل نمود.

ایادی امرالله خانم الکساندر رحمت را فرزند خود میخواندند و با اینکه بسیار قوی الفکر و خودمختار بودند به رحمت اجازه میدادند که برای ایشان برنامه مسافرت تنظیم نماید و دست ایشان را هنگام راه رفتن بگیرد. ایشان همواره پیشنهادات رحمت را درباره ژاپن و کره که جزء نواحی مخصوص خدمت خودشان محسوب میگردید می پذیرفتند. پس از اینکه استخوان لگن خانم الکساندر در اثر زمین خوردن شکست، رحمت از خانم روت وال بریج مهاجر امریکائی که بشغل پرستاری در مانیلا بسر میبرد خواست محل مهاجرتی خود را به توکیو تغییر دهد که بتواند از خانم الکساندر پرستاری کند. روت پیشنهاد رحمت را پذیرفت و به ژاپن نقل مکان کرد و تا چند هفته قبل از صعود خانم الکساندر علاوه بر پرستاری همدم و مونس ایشان گردید. در آخرین هفته حیات خانم الکساندر قبل از عزیمت به هونولولو از رحمت خواستند که نزد ایشان برود و مدتی با ایشان باشد که البته رحمت نیز این دعوت را قبول نمود.

روابط رحمت با پدرم ایادی امرالله جناب فروتن بسیار نزدیک و محترمانه و مافوق روابط داماد و پدرزن بود. در موقعیت های متعدد مصراً از پدرم درخواست مینمود که به نقاط مختلف جهان سفر نمایند و خود نیز به اتفاق ایشان به هندوستان و نواحی شمالی آسیا سفر کرد. با پدرم بعنوان ایادی ممتاز امرالله رفتار میکرد و احترام مخصوصی نسبت به ایشان مرعی میداشت.

محبت و صمیمیت متقابل آنان نسبت به یکدیگر قابل ملاحظه بود و برای العین مشاهده میشد. رحمت از دانش آموزان مدرسه تربیت طهران بود و پدرم وی را از اوان کودکی هنگامی که خود بعنوان مدیر مدرسه تربیت خدمت مینمود می شناختند. سالهای بعد نیز در همسایگی یکدیگر زندگی میکردیم و رحمت متحرکان حقیقت را به بیت تبلیغ پدرم هدایت میکرد. ایشان را معلم خود میدانست و با احترام با ایشان رفتار می نمود.

پدرم می‌نویسند:

هنگامی که رحمت به سمت ایادی امرالله منصوب شد و همکار و همفکر من گردید باز هم همان روش ایام جوانی را ادامه داد. چنین بنظر میرسید که این رفتار محترمانه بصورت جزئی از طبیعت وی درآمده بود. با اینکه سعی میکردم او را وادار کنم با من رفتاری غیررسمی و معمول داشته باشد هرگز رویه خود را تغییر نداد.

پس از صعود حضرت ولی‌امرانالله، مقصد اصلی حضرات ایادی امرالله انجام و اتمام موفقیت آمیز اهداف نقشه جهاد کبیر اکبر دهساله بود. نظریات و پیشنهادات رحمت در مورد طرق تبلیغ دسته جمعی که در آن زمان امری معمول و شایع نبود، آنقدر ساده و عملی بنظر میرسید که مورد قبول و تصویب هیئت حضرات ایادی مقیم ارض اقدس واقع شد. بخاطر ندارم که حتی یکبار پیشنهادات وی برای تبلیغ و هدایت اهالی برمی به اتفاق آراء مورد تصویب قرار نگرفته باشد. محبت فوق العاده‌ای که حضرات ایادی امرالله نسبت بوی داشتند حقیقتی غیر قابل انکار است. سیمای متبسم و قیافه مسرور و شادمان وی سبب خشنودی خاطر همگان میگردد.

در یکی از مسافرتها پدرم به هندوستان، رحمت بالاخره موفق شد رضایت ایشان را برای دیدار از گوالیور که مجهودات تبلیغ جمهور در آن منطقه جریان داشت جلب نماید. او معمولاً با بلیط‌های ارزان قیمت مسافرت میکرد ولی این بار محض احترام ایشان بلیط درجه یک ترن را اکتساب کرد ولی پس از اینکه به ایستگاه راه آهن رفتند معلوم شد بلیط را برای قطار دیگری بجز آنکه مورد نظرشان بود خریداری نموده‌اند. رحمت که بجز رحمت رضایت پدر را برای این مسافرت جلب نموده بود حاضر به فسخ عزیمت نشد و به ایشان قول داد که وسائل راحتشان را در قطار درجه سوم تا رسیدن به گوالیور تأمین خواهد کرد. ولی بهر حال گرمای شدید هوا و دوده و کثافت ترن که مزید بر علت شده بود حال و حوصله‌ای برای پدرم باقی نگذاشت.

پس از رسیدن به مقصد در بهترین هتل شهر که متعلق به مهاراجه گوالیور بود و فقط اشخاص مهم و میهمانان رسمی دولتی را می پذیرفت اقامت کردند. پدرم

بقیه داستان را چنین شرح میدهند:

ساختمان هتل واقماً عظیم و باشکوه بود و باغ وسیع زیبایی داشت ما دو اطاق کرایه کردیم و آماده استراحت شدیم. صبح خیلی زود با صدای گوش‌خوش طاوس‌هائی که در باغ فریاد میکشیدند از خواب بیدار شدم. در نهایت ناراحتی از بستر برخاسته و به اطاق رحمت رفتم. او را بیدار کرده و گفتم از صدای این طاوس‌ها نمیتوانم بخوابم. قیانه رحمت از شنیدن سخنان من غیر قابل توصیف است. وی متعجبانه نگاهی کرد و گفت "جناب فروتن، من در بهترین هتل شهر برای شما اطاق گرفتم، محلّ بهتر و راحت‌تری در این نواحی پیدا نمیشود. اگر برای خودم بود در خانه جناب بومن منزل میکردم و این کار را فقط بخاطر شما کردم. در مورد سر و صدای طاوس‌ها هم نمیدانم چه باید کرد چون این موضوع از دست من خارج است و فقط خدا میتواند آنها را ساکت کند." پس از این گفتگو هردو به‌خنده افتادیم.

ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی یکی از دوستان نزدیک و ویژه رحمت بودند. آخرین باری که باتفاق جناب فیضی و همسرشان گلوریا به زیارت روضه مبارکه حضرت بهاءالله رفتیم، سرپرست روضه مبارکه بخاطر حضرات ایادی امرالله در ورودی را قبل از وقت معمول زیارت گشود. رحمت جناب فیضی را کمک کرد تا از پله‌های مقام بالا بروند و همانطور که در آستانه مقام در کنار هم ایستاده بودند، رحمت بازوی جناب فیضی را در دست گرفته بود. هیچکس جز ما چهار نفر در آن روضه مبارکه نبود. جناب فیضی گفتند:

رحمت جان زیارتنامه را برای ما تلاوت کن

گلوریا و من بکمال وضوح بخاطر داریم که چگونه دو ایادی امرالله، یکی در اثر بیماری طولانی ضعیف و نحیف و دیگری در عنفوان جوانی دست در دست بکدبگر در حالیکه قطرات اشک از دیده‌شان بر سیمای آنها فرو میریزند به تلاوت دعا مشغول بودند.

رحمت از روابط بی‌نظیری که با ایادی امرالله جناب اینوک الینگا داشت بسیار مسرور بود. جناب الینگا فقط یکسال از رحمت جوانتر بود و هر بار که باتفاق به نقطه‌ای عزیمت میکردند یا در محلی حضور می‌یافتند بمزاح سعی میکردند مشخص گردد که کدامیک مسن‌تر است و بنابراین باید حرف آخر را او بزند. آن

دو از برادر بهم نزدیک تر بودند. از لحظه‌ای که پس از صعود حضرت ولی‌ام‌الله یکدیگر را ملاقات کردند پیوندی بین آنان بوجود آمد که تا آخرین لحظه حیات ادامه داشت. رحمت جناب اولینگا را "اینوکی" می‌نامید و مدام بفکر وی بود. بهر کشوری مسافرت میکرد به محفل ملی توصیه مینمود که ایشان را به کشور خودشان دعوت کنند. در مجمع ایادی این دو نفس نفیس اغلب در کنار یکدیگر می‌نشستند. او از جناب الینگا میخواست که از نقاط مختلف دیدن کند. هنگامی که در دهلی نو میهمان ما بودند، سعی میکرد ایشان را متقاعد کند که به اتفاق به سفر بروند. آنان مدتی در این زمینه با یکدیگر گفتگو کردند. صدای خنده جناب الینگا از دور شنیده میشد که میگفتند "رحمت میخواهد مرا هم مثل خودش به یک کولی تبدیل نماید." البته رحمت از اصرار دست نکشید و چون هنگامی که از کیتو اکوادر دیدن میکرد متوجه شده بود که عده‌ای از اعقاب آفریقانیان در اسمالداس مقیم هستند، فوراً برنامه سفر جناب الینگا را به آن ناحیه تنظیم کرد. دیدار جناب الینگا از اسمالداس موجب تصدیق چند صد نفر گردید. سفرهای متعدد ایشان اغلب بکوشش و اصرار او به آسیا و هندوستان بانجام رسید. رحمت معمولاً برنامه سفرها را تنظیم و طرح‌های آنها تهیه میکرد و آنها به مرکز جهانی بهائی پیشنهاد مینمود آنگاه دوستانش را به انجام این اسفار تشویق و ترغیب میکرد.

در اوقاتی که در افریقا بسر میبرد اغلب با اتفاق جناب الینگا در کنفرانسها و مجامع امری شرکت میکرد. زمانی که بعثت اوضاع سیاسی یوگاندا جناب الینگا ناچار در کامپالا خانه نشین شده بودند، رحمت از دوری ایشان بسختی رنج میبرد. در سال ۱۹۷۹ باوجود خطرات بسیار تصمیم گرفت به دیدار یار قدیمی خود برود ولی جناب اولینگا وی را از اینکار منع کردند. از دست دادن این موقعیت که آخرین امکان ملاقات با دوست دیرینش بود برای رحمت بسیار محزن بود.

خبر هولناک قتل وحشیانه جناب الینگا در سپتامبر ۱۹۷۹ در شهر بوستون امریکا بما رسید. رحمت از این واقعه بسیار دلشکسته شد و اظهار داشت که با مرگ الینگا چیزی در وجود وی نابود گشته است و فقط با دعا و مناجات بسیار قادر شد که قدری آرامش و سکون بیابد و توکل به حق کند.

در عریضه‌ای که بساحت بیت العدل اعظم تقدیم داشت چنین نوشته است:

خبر صعود حضرت الینگا بقدری سخت و شکننده بود که قابل قبول و تحمل نبود و این عبد بقدری محزون گشت که حتی در جسم و اعصاب تأثیر نمود

و چند روز به کمردرد شدید مبتلا بود ولی بعد بنظر آورد که الینگا اول مبلغ عالم بود و بفتوحات بی نظیری فائز گشت و حال روح او در ملکوت ابهی شاد و مسرور است و همدم و انیس اولیاء و اصفیاء و انبیاء و کیفیت زندگانی او بر کمیّش ترجیح داشت و به حسن خاتمه موفق گشت و سرور روحانی او سبب تسلی قلب است و صعود او در روحیة اجزاء تأثیر فراوان داشت که همه را متأثر نمود و در این مسافرت در جنوب کارولینا که تبلیغ در آن از همه جا سبقت گرفته نقشه تبلیغی خود را باسم جناب الینگا موسوم نموده اند و هدف این نقشه تبلیغ هزاران نفر از نژاد اسود میباشد و همچنین در سایر نقاط امریکا بیاد مبارک او نقشه هائی طرح گشته و یقین است که نام او سرلوحه هزاران اقدامات و خدمات تبلیغی در عالم خواهد گشت طوبی له و حسن مآب . . . (به ساحت معهد اعلی، ۱۹۷۹)

زمانی بمن گفت که جناب الینگا خواب عجیبی دیده است. او در عالم رؤیا مشاهده نموده که بانقار رحمت ایستاده و به زمین زیر پایشان خیره شده اند. شعله های آتش از هر گوشه ای بلند است و آنها فریاد و فغان مردمان را میشنوند. جناب اولینگا به رحمت میگوید که چه خوب است که ما در این کشتار شرکت نداشته و محفوظ مانده ایم. رحمت این رؤیا را چنین تعبیر میکرد که خود او نیز قریباً به دوست دیرین از دست رفته اش در ملکوت ابهی ملحق خواهد شد و معصلات و مشکلات این جهان را پشت سر خواهد گذاشت. البته من باور نمی‌کنم که این تعبیر بچنین سرعتی بحقیقت پیوندد.

دوست همگان

رحمت از بدو طفولیت طبعی اجتماعی و مردم دوست داشت ولی ارتباطی که با چنان شنت و عمق وی را به جم غفیری از مردم پیوند میداد از عشق و ایمان وی به حضرت بها، الله سرچشمه میگرفت. این عشق موفقیت وی را در ایجاد رابطه با نفوس مختلف و متنوع عالم تضمین مینمود و ستغای معمول از قبیل موانع فرهنگی، زبان و آداب و رسوم را در هم می شکست. او هرگز خدمتی از کسی نخواست که آماده و یا قادر بانجام آن نباشد و یا خود شخصاً آنرا تجربه نکرده باشد. اگر از اجزاء درخواست میکرد که به هجرت اقدام کنند، به آنها قول میداد که همه گونه کمک و مساعدت به آنها خواهد کرد تا بتوانند در محل مهاجرتی

مستقر گردند و به این قول و فرار وفادار میماند. اگر پیشنهادی برای تبلیغ ارائه میداد، طرق اجرای آنرا نیز بدوستان خاطرنشان میساخت و گاه خود نیز در جریان اقدامات حضور می یافت و با آنان همراهی میکرد. برای دیدار مهاجرین و ابلاغ اخبار مورد علاقه آنان حتی برای چند ساعت محدود به نقاط بعید جهان مسافرت میکرد. اگر مهاجرین محتاج کمک و مساعدت بودند از هیچ کوششی مضایقه نمی نمود. یکی از مهاجرین برزیل بمن اظهار داشت که:

سالها پس از صعود دکتر مهاجر هر وقت مردی را به شکل و شمایل او مشاهده میکردم بی اختیار میخواستم فریاد بزنم که دکتر مهاجر آمده است.

آنقدر یاران به دیدن وی عادت کرده بودند که همیشه در انتظار ورود وی بسر میبردند از نفوذ و اثری که رحمت در زندگی خصوصی افراد در سراسر جهان داشت هنوز نیز با علاقه وافر یاد میشود. وی استعداد خارق العاده ای در حلّ و فصل مشکلات شخصی افراد از خود بروز میداد و با اظهار نظرات حکیمانه به رفع موانع و معضلات آنان می پرداخت. بسیاری از اوقات جوانی را به هجرت به ناحیه مخصوصی تشجیع مینمود تا با دختری که گمان میکرد مناسب او باشد و در آن ناحیه می زیست عقد اقراران ببندد. جالب اینست که تا آنجا که من اطلاع دارم همه این ازدواج هائی که با کمک رحمت انجام یافته با موفقیت قرین بوده و تا کنون پایدار مانده است.

حرفه طبابت، او را در مقابله با مشکلات مردم مجهز می ساخت و روح خدمت و رعایت و محبت را در وی تقویت میکرد. دوستان نیز که این محبت را حس مینمودند به آن پاسخ مثبت میدادند. در ایام اقامت در منتاواي اغلب کنار تخت بیماران می نشست و دعای شفا تلاوت مینمود. با اینکه بیماران معنای دعا را درک نمیکردند ولی قسم یاد مینمودند که پس از تلاوت مناجات در حالشان بهبودی حاصل شده است. رحمت میگفت که وی در مرحله اول دارو برای بیماران تجویز میکند و سپس برای تقویت اثر دارو به دعا متوسل میشود. به ندرت اتفاق می افتاد که مرضی او بدرود حیات گویند.

هم اکنون عده بسیاری توجه و محبت وی را در زندگی آنها چه از نقطه نظر روحانی و چه از جهت جسمانی بخاطر می آورند.

یکی از اجباء که سالهای متمادی مجتانه بامر مبارک خدمت نموده بود، متأسفانه بعک اشتباهی که مرتکب گردید طرد اداری شد. رحمت چندین بار از

وی شفاعت و وساطت کرد تا بالأخره مورد عفو قرار گرفت. پس از چند ماه که وی صعود نمود، رحمت از اینکه وی با روی شرمسار به بارگاه جمال ابهی رهسپار نشد بسیار خوشحال بود.

یک خانواده بهائی در هندوستان که دو هتل پر درآمد داشتند و معمولاً تهیه غذا و پذیرایی از نمایندگان انجمن های شور روحانی ملی را عهده دار میشدند برای من تعریف کردند که چند سال قبل در امور تجاری شکست خورده و با زحمت بسیار و کار دائمی در یک دکه کوچک غذا فروشی امرار معاش مینمودند. روزی رحمت به دیدار آنها رفته و در دکه آنها غذا صرف نموده و خصوصاً برای اعاده موفقیتشان در تجارت دعا خوانده است و اکنون که تجارت آنها رونق یافته خود را موظف میدانند که چنین خدماتی را در امر جمال مبارک بعهدہ بگیرند.

محبت و سرور

رحمت مردی متواضع بود و استعداد بذله گویی داشت. از خودنمایی و حضور در مراسم اجتناب می جست. هرگز انتظار اینکه بعنوان ایادی امرالله مورد توجه خاص قرار گیرد و مراسمی برای او رعایت شود نداشت مگر اینکه مسئله ای اداری و رسمی این مراسم را ایجاب نماید.

در یکی از سالها هنگامیکه پیام بیت العدل اعظم الهی در کانونشن ملی هند قرائت میشد، آن قسمت که مربوط به حضرات ایادی امرالله و خدمات بی نظیر آنان بامرالله بود بحدی پرهیمنه بود که همه حضار را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود. من ناراحتی رحمت را که روی صحنه قرار داشت و متن پیام را از روی نسخه انگلیسی آن تعقیب میکرد بوضوح مشاهده میکردم. او نگاهی به اوراق پیام که در دست داشت انداخت عینکش را که از لبه آن به حضار نگاه میکرد از چشم برداشت، برخاست و آن قسمت از پیام را به اجتهاد نشان داد و سپس با انگشت بخودش اشاره کرد. سکوتی که بر جلسه حکمفرما بود در هم شکست و همگی حاضرین برای وی کف زدند و صدا بخنده بلند کردند. بدین ترتیب خود را از آن حالت ناراحت کننده خارج ساخت.

یکی از یاران ساکن افریقا خاطرات خود را چنین بیان میدارد:

رفتار ساده و بی پیرایه دکتر مهاجر موجبات راحتی دوستان را در برخورد با

وی فراهم میساخت و در بسیاری از مواقع در پخت و پز غذا به اجتناء کمک میکرد. یکبار که مشغول شستن لباسهای خود بود باصرار از وی خواستم که انجام اینکار را بمن واگذار کند ولی او قبول نکرد و پس از شستن البسه آنها را آویزان کرده و اظهار داشت بدین طریق احتیاجی به اطو نخواهد داشت. چمدان کوچکی محتوی اشیاء مورد لزوم با خود حمل میکرد. یک جفت کفش برنگ بلوطی داشت، یکی از اجتناء که مشتاق تمیز کردن آنها بود و ضمناً واکسی بلوطی رنگ در دسترس نداشت آنها را با واکس سیاه واکس زد. دکتر مهاجر با ملاحظه کفش سیاه شده بخنده افتاد و مدتی درباره تغییر رنگ کفشهایش به شوخی و مزاح پرداخت.

صبح ها جریان آب قطع میشد، دکتر مهاجر برای پر کردن سطل و قابلمه و ذخیره کردن آب برای استفاده روز بعد ما ناچار نیمه شب برمیخواست. اجتناء برای ملاقات با وی ازدحام میکردند و او با نقل قصه و لطیفه برای آنان شادی می آفرید و از آنان میهمان نوازی میکرد. براستی میهماندار خوش مشرب و معاشرتی بود. هر وقت از بهترین غذای سفره بوی تعارف میکردم میگفت: بهتر است از همسر امریکائی خودت پذیرائی کنی چون مدت زیادی برای او انتظار کشیدی و مسلماً حاضر نیستی بزودی تر ترک کنی.

خضوع و خشوع و طبع لطیف او بعضی اوقات نتایج غیر قابل تصویری بیار می آورد. در لندن یکروز در ایام صیام در هوای نامساعد به قصد زیارت مرقد مظہر حضرت ولی امرالله از خانه بیرون رفت، تمام روز گذشت و بالاخره پاسی از غروب گذشته مراجعت نمود و گفت که چند نفر از اجتناء برای زیارت اعتاب مقصد عازم اسرائیل بودند و او برای تهیة ویزای سفر به آنها کمک نموده است. مدتی بعد نامه ای از ایادی امرالله جناب فیضی دریافت کردیم که قضایای آن روز را برای ما روشن کرد ایشان نوشته بودند یک زوج بهائی را که در مسافرخانه مقام اعلی برای ملاقات با حضرات ایادی امرالله و سایر زائرین آمده بودند ملاقات کرده بودند که داستان جالبی برای ایشان نقل کرده اند:

در لندن اتفاق عجیب و غیر معمولی برای ما پیش آمد، مردی که بارانی کهنه ای به تن داشت در مقام حضرت ولی امرالله، چتر خود را بما تعارف کرد و خواست که مناجاتی برای ما تلاوت نماید. نام او را سؤال کردیم جواب داد "دکتر رحمت". او پس از تلاوت ادعیه ما را برای نهار به کافه کوچکی

دعوت کرد. در رستوران خود وی حتی یک فنجان چای یا قهوه نوشید و در این جهت تا حتی بوی مشکوک شدیم. از ما مقدسین را پرسید، با کمال گفتیم که عازم ارض اقدس هستیم خواست که گذرنامه ما را ببیند، ما به نگاه کردیم و بهتر آن دیدیم که درخواست وی را رد نکنیم. بمحض دیدن گذرنامه بما تذکر داد که منت اعتبار ویزای ما منتصی شده و ما را به یک تاکسی به سفارت اسرائیل برد. من بهم سرم گفته این شخص نموتور یک پزشک باشد زیرا طیبی که در لندن کار میکند و مقیم است چهره بارانی کهنه‌ای در بر نمی‌کند و در وسط روز زیر این باران تند به این محرم نمی‌آید و وقت خود را صرف کسانی که نمی‌شناسد نمی‌کند. ولی بهره‌وری پاسپورتهای ما را در اختیار خود داشت و چاره دیگری جز این نبود. بخواست او عمل کنیم نداشتیم. مأمور سفارت اسرائیل اظهار داشت که ساعت سه بعد از ظهر به‌وی مراجعه کنیم. این آقای باصطلاح دکتر رحمت از ما خواست که چند ساعتی در اطاق هتل ما منتظر ماند. او پاسپورتهای ما را در اختیار داشت و اجباراً موافقت کردیم. از اطاق هتل به‌بهانه حرم سیگار خارج شدم ولی از سوراخ در او را نگاه کرده دیدم در حالیکه روز صندلی نشسته و سرش را به دیوار تکیه داده به خواب عمیقی فرو رفته است. ساعتی بعد او را از خواب بیدار کردم و خواستم که برای خرید یک جفت کفش بهم سرم کمک کند. او نگاهی کرد و گفت کفشهای شما فعلاً عیب ندارد. بالاخره ما را با خود به سفارت اسرائیل برد و گذرنامه‌های آماده را بما پس داد و با اصرار از ما خواست که ما را تا فرودگاه بدرقه کند. بهم سرم گفتم باید خیلی مواظب باشیم و ببینیم که این شخص از ما جدا می‌خواهد. ولی او در فرودگاه ما را بخدا سپرد و رفت. شاید قصد او که بعضی اطلاعات بود ولی نتوانست چیزی از ما بدست آورد.

جناب فیضی از این زائر اعتبار مقتضه سؤال میکنند که این متنی پزشک در اجابتهای را هیچ تلاوت میکرد جواب میشوند که لوح احمد را تماماً از دهان خواند و لعن دلشینی داشت. مجله سؤال میکنند شما نام دکتر مهاجر را شنیده‌اید؟

جناب فیضی مینویسند:

نام دکتر مهاجر بسان صاعقه‌ای مرد زائر را بشدت تکان داد. کلاه خود را از

سر برداشت و با مشت محکم به فرق خود کوفت و گریست . . .

در جوف نامه جناب فیضی نامه ای از آن زائر عزیز بهانی دیده میشد که نوشته بود:
ایادی عزیز امرالله جناب دکتر مهاجر، قربان وجود مبارکتان کردم، تمنّا
میکنم از اینکه شما را بجا نیاوردیم ما را عفو بفرمائید. بیش از هر چیز
از اینکه از شما خواستم که برای خرید کفش جهت همسرم بما کمک کنید
احساس شرمساری میکنم . . .

حسن لطیفه گونی رحمت در موارد متعدّد موجب نجات و کمک بمن در
موقعیت های غیر معمول و زندگی مشترکمان بود.
بخاطر می آورم ایام اولیّه مهاجرتمان، هنگامی که حمله بیماری مالاریا نیروی مرا
بکلی زائل نموده بود و آرزوی زندگی آرام و راحتی را در سر می پروراندم، این
لطیفه گونی رحمت بود که موجب حرکت من میشد و در راهی که قدم گذاشته
بودیم مرا به جلو میراند. او داستان مسافرت خود را در ایام جوانی با دوستانش
تعریف میکرد که چگونه آنها را ساعت ها در ایستگاه اتوبوس منتظر گذاشته
بود، زیرا کفشهایش را برای تعمیر به یک پینه دوز داده بود و کفش دیگری هم
نداشت که به پا کند. تقلید یک یک دوستانش را که در انتظار تعمیر کفش کهنه
او بودند درمی آورد و سعی میکرد که مرا مسرور کند و باین ترتیب اوقاتی چند
کسالت و ضعف خویش را بدست فراموشی می سپردم.

نیروی دعا و مناجات

یکی از مشخصات بارز رحمت توکل و توکل وی به دعا و مناجات بود که سهمی
عظیم در زندگی یومیّه او داشت. بخواندن نماز و چند مناجات اکتفاء نمیکرد
بلکه ساعتهای متوالی به دعا و ذکر و شنای الهی می پرداخت و این عادت را در
سراسر حیات خود ادامه داد. برای همه امور و همه کس بااستثنای نفس خویش
دعا میکرد و تنها دعا برای خودش آن بود که خداوند او را در عهد و میثاق
استوار بدارد. ایشار و از خودگذشتگی در وجود وی کیفیتی حقیقی و واقعی داشت.
او همه کس را در هر مقام و موقعیتی در معرض امتحان و افتتان میدید.
دعای معمول هرروزه وی تلاوت مناجات لقای حضرت عبدالبهاء بود که در اکثر

یادداشتهای او قطعات مختلف آن دیده میشود.

هوالبهی

الهی الهی ائی ابط الیک اکف التضرع و التبتل و الابتهاال و اعقر
وجهی بترای عتبه تقستت عن ادراک اهل الحقایق و التعموت من
اولی الالباب ... ای رب اتقنی کأس الفناء و البسنی ثوب الفناء و اغرقنی
فی بحر الفناء و اجعلنی غبارا فی ممر الاحیاء و اجعلنی فداءً للارض
آتی وطنتها اقدام الاصفیاء فی سبیلک یا رب العزّة و العلی ... (۲)

احیاء نقاط مختلف جهان تأثیرات روحانی مناجاتهای که رحمت برای پیشرفت امور تبلیغی در آن نقطه تلاوت مینمود بخوبی بخاطر می آورند:

یکروز که برای ملاقات ایشان به هتل محل اقامتشان در مانیلا رفتم، بمن اظهار داشتند که هم اکنون از ذکر ۳۱۴ بار دعای قل الله یکفی کل شیء عن کل شیء ... (۳) فراغت یافتم. بی جهت نبود که در دیدارهایشان آنهمه قدرت بهمراه می آورند.



هنگامی که بساحل عاج آمدند، به سراغشان رفتم تا باتفاق به جلسه محفل روحانی ملی برویم. چندین بار در اطاق را کوبیدم ولی جوابی نشنیدم، آهسته بداخل اطاق وارد شدم. ایشان در گوشه ای متوجه به روضه مبارکه نشسته بودند و آنقدر در بحر دعا غرق گشته بودند که متوجه ورودم نشدند. مدت چهل و پنج دقیقه به تلاوت مناجات مشغول بودند و من به آرامی نشسته و به دعای ایشان گوش میدادم. هرگز در عمر خود چنان حالت جذبه ای مشاهده نکرده بودم. چشمهایشان را برهم گذاشته و درحالت تسلیم و رضا بدرگاه پروردگار دعا مینمودند. مناجاتهای فارسی و عربی را از حفظ تلاوت میکردند. وقتی خواندن دعا به پایان رسید و مرا در حال انتظار مشاهده نمودند، از عدم توجه خویش معذرت خواستند.

هنگامیکه در سنگاپور باتفاق به هتل محل اقامت ایشان مراجعت میکردیم از من خواستند که مناجاتی تلاوت کنم و خود نیز مناجاتی بزبان عربی جهت کسب تأیید الهی تلاوت نمودند. در تمام مدت سخن ایشان درباره احبای ایبون Ibon در ساراواک و تأکید در آموزش مسائل امری به کودکان بود.

حوالی نیمه شب به اطاق خود رفتم، چند ساعت بعد صدای مناجات ایشان را شنیدم، باطاقشان سرکشیدم، دیدم روی صندلی نشسته و سر را به پشت صندلی تکیه داده بودند، ساعت دو و چهل و پنج دقیقه بعد از نیمه شب بود. آرزو داشتم بدانم در روح و قلب ایشان چه میگذرد و چگونه میتوانم اندکی از ثقل مسئولیتی که بر دوش داشتند بکاهم. آن شب ابدأ نخواستند تا سحر مناجات کردند و پس از استراحت مختصری دوباره براه افتادند.



در سال ۱۹۷۹ در لندن بزیارت مقام حضرت ولی امرالله مشرف شدیم در آنروز من و همسر من تنها نفوسی بودیم که در آنجا حضور داشتیم. دکتر مهاجر وارد محوطه خارجی شدند و در مقابل دروازه کوچک قبل از ورود به قسمت اصلی توقف کردند. صدای مناجات و استغاثه و گریه ایشان را می شنیدیم. سپس به داخل مقام آمدند و با احترام کامل زانو زدند و به تلاوت مناجات پرداختند. وضع و حالت ایشان منظره عاشقی را بخاطر می آورد که پس از دوران طولانی فراق به دیدار محبوب خود نائل شده است. قدری عطر گل سرخ بجا دادند و مجدداً به دعا مشغول گردیدند. من هرگز آنهمه عشق و احترام عمیقی را که دکتر مهاجر نسبت به حضرت ولی امرالله مرعی میداشتند فراموش نخواهم کرد.



همگی به یک جلسه تحریری حقیقت رفته بودیم ساعت ده شب بما اطلاع دادند که حدود سه ساعت است که دکتر مهاجر در انتظارند . . . بسیار خسته بنظر می آمدند. روز بعد اظهار داشتند: دیشب امر عجیبی اتفاق افتاد، گاهگاه چنین احساسی بمن دست میدهد. دیشب شروع به تلاوت مناجاتی کردم و امروز صبح وقتی بیدار شدم هنوز همان مناجات را ادامه میدادم گویی در تمام طول شب به تلاوت آن مناجات مشغول بوده ام.

رحمت عمیقاً به نیروی دعا و مناجات معتقد بود و برای وصول بهر منظوری از دعا مدد میگرفت. برای اتباع حظائر قدس، توفیق در امور تبلیغی، قبل از اداء سخنرانی، برای اخذ ویزا، جهت سلامتی افراد خانواده همواره دعا میکرد و همه امور را به ید قدرت الهی می سپرد. هنگام توقف در ارض اقدس در اسحار

به زیارت اعتبار مقتسه می‌شتافت. خادم روضه مبارکه بخاطر می‌آورد که صبح خیلی زود قبل از آنکه برای تنظیف محوطه حاضر شود رحمت را دیده بود که در بیرون مقام روی سنگها زانو زده و عمیقاً به دعا مشغول است. او اغلب برای اینکه ممانعتی در کار نظافت مقام مبارک ایجاد نکند از ورود به داخل روضه مبارکه خودداری میکرد.

یکروز قبل از شروع جلسه‌ای برای زیارت مقام حضرت عبدالبهاء عازم گردید و چون مدت توقف او بسیار طولانی شد نگران شده و بسراغش رفتم. در گوشه مقام حضرت عبدالبهاء در حالیکه زانو به بغل گرفته و بارانی خود را پدورش پیچیده بود بخواب رفته بود. او را بیدار کردم، چشمهایش قرمز و متورم بود، از شدت گریه بیحال شده و سپس بخواب رفته بود. هرگز علت غم و ناراحتی او را در آنروز نیافتیم.

در مرکز جهانی بهائی

دیدار از مرکز جهانی بهائی در ارض اقدس و زیارت مقامات متبرکه همواره باعث رفع الم و موجب آرامش روان او میشد. اولین دیدار او از ارض اقدس پس از صعود هیکل مبارک، با توجه به اینکه قبلاً در آن مقامات مقدس برای اولین بار به حضور حضرت ولی‌امرالله مشرف شده بود بسیار سخت و دردناک بود. اینبار دیگر هیکل مبارک در قید حیات ظاهر نبودند و او برای شرکت در اولین انجمن حضرات ایادی امرالله باین سفر اقدام میکرد.

نامه‌ای که از لندن پس از مراسم تشییع حضرت ولی‌عزیز امرالله و بعد از شرکت در اولین مؤتمر حضرات ایادی امرالله نگاشته‌آکنده از غم، تأثر و تأسف است و در عین حال مشعر بر آن است که در کمال خضوع تصمیم دارد که حیات و هستی خویش را به ساحت مولای محبوب خود نثار نماید و از درگاه جمال ابهی توفیق و تأیید می‌طلبد که در راه اکمال و وصول به اهداف نقشه دهساله کبیر اکبر خدمت نماید. در دفتر خاطراتش این بیان حضرت ولی‌امرالله را که ضمن ترقیع مورخ ۴ جون ۱۹۵۷ ابلاغ فرموده بودند با خط جلی یادداشت کرده بود:

مؤسسه ایادی امرالله که تأسیسی الهی و به موجب الواح وصایای مرکز عهد و پیمان رحمانی دو وظیفه خطیر و مهم صیانت و تبلیغ امر حضرت بهاءالله را عهده دار می‌باشد اکنون در سیل انجام وظائف مقتسه خویش وارد مرحله جدیدی گردیده و علاوه بر مسئولیت قطعی و مسلمی که اخیراً نسبت

به معاضدت و مساعدت معانل روحانیة ملیة عالم بهانی در اجرای سریع جهاد جهانی روحانی به آن مؤسسه محول شده از این به بعد وظیفه اولیة حفظ و صیانت جامعه بهانی عالم را نیز با همکاری نزدیک و مستمر همان معانل ملیة عهده دار خواهد بود. (۴)

در سالهای متعاقب آن هروقت که رحمت به ارض اقدس سفر نمود و هر بار که به زیارت اعتبار مقدسه مشرف شد همان تعهد خالصانه و قلبی خود را مبنی بر انفاق حیات و زندگانی خویش در راه خدمت به مولای محبوب را تجدید نمود. در اواخر سال ۱۹۶۱ گیسو و من به ارض اقدس تغییر مکان دادیم و به این سبب دیدارهای رحمت از ارض اقدس افزایش یافت.

پس از صعود حضرت ولی امرالله و قبل از تشکیل بیت العدل اعظم چنانکه یکی از حضرات ایادی مقیم ارض اقدس بنا به عللی بخارج سفر مینمود، یکی دیگر از حضرات ایادی بجای وی احضار میشد. از اواسط سال ۱۹۶۲ تا ماه می ۱۹۶۳ که پدرم، ایادی امرالله علی اکبر فروتن، از طرف مجمع ایادی مقیم ارض اقدس برای انجام مأموریتی به ایران عزیمت نمودند، رحمت موقتاً بجای ایشان منصوب شد. وی فهرست بندی الواح فارسی و عربی نازله از قلم اعلی و یراعة حضرت عبدالبهاء را بعهدہ گرفت و علاوه بر شرکت در جلسات حضرات ایادی ارض اقدس، پذیرائی از زائرین و راهنمایی آنان برای زیارت اعتبار مقدسه موهبتی عظیم برای او محسوب میگردد، باوجود این بی صبرانه در انتظار بازگشت پدرم بود تا بتواند مجدداً خدمات تبلیغی خود را در اطراف و اکناف جهان ادامه دهد. روابط و همکاری رحمت با معهد اعلی در همه حال با خضوع و خشوع و اطاعت کامله صرفه همراه و توأم بود. در یادداشتهای او اغلب استدعای اجازه برای رفتن به اسفار تبلیغی و اینکه رجای وی عنایتاً مورد تأیید بیت العدل اعظم قرار گرفته دیده میشود. برای ایفاء وظائف محوله از طرف معهد مقدس اعلی همان مجاهدات و اقداماتی را بعمل می آورد که برای وصول به اهداف نقشه دهمساله تنظیمی هیکل مبارک حضرت ولی امرالله مبذول میداشت.

دارالتحقیق بیت العدل اعظم چنین گزارش میدهد:

مراسلات و رقائم دکتر مهاجر به ساحت اقدس بسیار ساده و بی پیرایه ولی سرشار از احساس عشق و احترام و تعلق است. همیشه با اظهار عبودیت و ابراز محویت و فنا آغاز میشود و همواره با رجای ادعیه عنایت و تأیید

پایان می‌یابد. از تعارفات زانده و تکررات بی‌فایده پیراسته و بخلوص و اشتیاق خدمت و اطاعت و تمکین آراسته است.

قسمتی از نامه وی انعکاس این نکته است:

انشاءالله در بولیویا یا یکی از ممالک دیگر امریکای جنوبی رقامم شریفه آن هیأت مجلله را زیارت خواهم نمود و بر دستورات منیعه آن مقام مقدس مستحضر و آگاه خواهم گشت. خواهشمندم در اعتاب مقتیه برای این ذره بیمقدار کماکان بادهیته مؤثره خویش ادامه فرمایند موجب نهایت تشکر خواهد بود. بکمال انکسار.
(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۶۹)

چون این عبد ذلیل عازم افریقا است محتاج ادعیه بسیار است که بتواند در آن خطه مبارک در چنین موقع خطیر و حساس بنشویق دوستان و زیارت مؤمنین و خادمین موفّق گردد و درباره تبلیغ جمع کثیر که از مواعده منصرفه است بخدمتی و عبودیتی موفّق گردد. رجای دعا بسیار دارد که در اروپا و افریقا قدمی در سبیل رضای الهی بردارد.

(به ساحت معهد اعلی، ۱۹۷۶)

هریار که رحمت برای مشاوره به بیت‌العدل اعظم احضار میشد، مراتب تشکر و امتنان خود را از افتخاری که نصیب وی گردیده و خوشوقتی خود را از موهبت حضور در آن محضر مقتس ابراز مینمود.

معمولاً یکسال قبل از اختتام هر نقشه به فکر نقشه بعدی بود. بدین منظور جزئیات نیازهای هر جامعه بهائی را یادداشت و به تهیة جدول بزرگی میپرداخت که حاوی پیشنهادات و نظریاتش درباره نقشه‌ای بود که برای بررسی به ساحت بیت‌العدل اعظم الهی تقدیم مینمود. بسیاری از پیشنهاداتش مورد موافقت معهد اعلی قرار میگرفت و در طرح نهائی نقشه منظور میشد.

قسمتهائی از عرایضی که به ساحت بیت‌العدل اعظم تقدیم داشته است نمایان‌گر توجه عمیق وی به امور امری در سراسر عالم و نشان‌دهنده میزان دوراندیشی او در تقدیم نظریات و پیشنهاداتش می‌باشد:

تا بحال شاید در تمام امریکای لاتین نقشه منظمی برای تبلیغ نژاد اسود طرح نگشته بلکه بیشتر احتیای عزیز بحق متوجه تبلیغ سرخ‌پوستان بوده‌اند و

تأییدات الهی به نتایج عظیمه چه در امریکای جنوبی و چه در امریکای مرکزی فائز گشته اند. یقین است که اگر اجزای عزیز در سراسر این مناطق توجه خود را به نژاد اسود نیز متساویاً معطوف دارند نتایج مشابهی در تبلیغ ایشان بدست خواهند آورد چنانچه اخیراً در امریکای مرکزی در اثر اشاره آن مقام مقتدر قرار است توجه مخصوصی به ساکنین ساحل شرقی ممالک بلیر، گواتمالا، هندوراس، نیکاراگوا، کستاریکا و پاناما که همه از نژاد اسود مبدول گردد و سعی و کسر در تبلیغ ایشان بعمل آید. همچنین ملیونها از نژاد اسود در برزیل ساکنند که باید نقشه مخصوصی برای تبلیغ ایشان طرح گردد بهمین نحو برای ساکنین جزائر کاریبین که به سه زبان فرانسه، انگلیسی و اسپانیائی صحبت مینمایند و تعداد ایشان از پانزده میلیون متجاوز است و شاید بالمال ایشانند که باید علم صلح و دوستی را بین این نژاد عمده بشر در شرق و غرب عالم بلند نمایند. (به ساحت معهد اعظم، ۱۹۶۹)

یکی از نکات مهمی که باید در نقشه های آینده مورد توجه قرار گیرد مسئله عدم تمرکز تشکیلات اداری در یک نقطه است یعنی Decentralization، زیرا وسعت امر در هر مملکت بستامی رسیده که بخصوص امور تبلیغی و تربیتی باید بصورت ناحیه ای اداره شود یعنی تأسیس یک سلسله حضانر قدس ناحیه ای در دیستریکت های مختلف و تأسیس مقدار زیادی احسنه های تبلیغی ناحیه ای حتی مجلات و تدریس زبانهای ناحیه ای، مثلاً که در هر منطقه توسط خود بومیان آن منطقه اداره گردد. . . . (به ساحت بیت العدل اعظم، ۱۹۷۸)

در کره چند مسئله قابل ملاحظه است، یکی آنکه زنها در کره تبلیغ نشده اند و شاید هشتاد یا نود درصد مؤمنین از جمله مردان هستند لهذا نقشه ای باید برای تبلیغ زنها در نظر گرفت. همچنین اطفال کره بمیدان نیامده اند و خود محفل ملی کره چند سال قبل نقشه وسیعی برای آنکه خود مخارج تبلیغی خود را عهده دار شوند تهیه و تقدیم نموده اند که باید مجدداً متذکره شود. استعداد روحانی و تبلیغی در کره ده برابر ژاپن است و از این موقعیت باید استفاده کامل شود. (به ساحت بیت العدل اعظم، ۱۹۷۸)

از جمله مؤسساتی که تأسیس آن در ارض اقدس ضروری و از متفرعات دیوان عدل الهی محسوب خواهد بود تأسیس مؤسسه روابط بین‌المللی بیت‌العدل اعظم خواهد بود که مانند وزارت خارجه روابط بیت‌العدل اعظم الهی را با سیاستون و زمامداران عالم محکم و مرتبط خواهد نمود و بتدریج راه را برای تأسیس صلح اکبر مهیا و فراهم خواهد ساخت تأسیس و تحکیم و تحولات این مؤسسه است که نظم اداری حضرت بهاء‌الله را که فعلاً در امور داخلی امر حصر افکار نموده است تبدیل به نظم بدیع حضرت بهاء‌الله خواهد نمود که اصلاح و ادارهٔ جمیع امور عالم منوط و مربوط به آن خواهد بود. تأسیس چنین مؤسسه‌ای در ارض اقدس وسائلی فراهم خواهد نمود که در هر مملکتی امر مبارک نه تنها به صاحبان آراء و اقتدار ابلاغ شود بلکه با تماس کامل و نزدیک با رؤسا و زمامداران بتدریج اصول تعالیم مبارک در تنظیم قوانین مملکتی و فرهنگی بکار رود ولو آنکه این نفوس در ظل امر مبارک وارد نگردند و این امر در نهایت ضرورت و حتی فوریت است زیرا بسیاری از ملل عالم در بیست سال اخیر استقلال یافته‌اند و دوره‌های اولیهٔ تکوین سیاسی خود را طی مینمایند و تا این قوانین متحجر و منجمد و متشکل نگشته جای نفوذ تعالیم روح بخش امر مبارک بخصوص در مسائل تربیتی و اخلاقی و عملی و حقوق زنان و صلح عمومی است.

آنچه تا بحال بعنوان جامعهٔ بهانی در نیویورک تأسیس گشته که طبق نقشهٔ دهساله رابطهٔ امر را با سازمان ملل نزدیک نماید مقدمهٔ همین کار بوده و حال این مؤسسات نیویورک باید تحت مؤسسهٔ مخصوص در ارض اقدس اداره شود و اتساع لانه‌ایه یابد همچنین مؤسسهٔ دیگری در ژنو تأسیس شود که آن نیز تحت قیادت مؤسسهٔ ارض اقدس واقع شود و کار این در مؤسسه فقط با سازمان ملل نبوده بلکه با تمام سران و بزرگان عالم در تمام جهان است که شخصیت بیت‌العدل اعظم الهی را بعنوان یک مصدر قوت و قدرت عظیمه نه تنها روحانی بلکه اداری و جهانی معرفی نماید.

(به ساحت بیت‌العدل اعظم، ۱۹۷۸)

در بین سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ در چهار انجمن شور روحانی بین‌المللی شرکت کرد. درخواست وی برای اقدام به تبلیغ میلیونها نفر در سراسر جهان با آنکه بنظر اشراق آمیز می‌آمد ولی همواره با تحسین نمایندگان کانونشن روبرو میشد. در

کانونشن ۱۹۷۸ اظهار داشت:

میخواهم دربارهٔ تبلیغ جمهور سخن بگویم، آیا انتظار دیگری از من دارید؟ مشخص نیست که این عهد تکوین چه زمانی به عصر ذهبی منتهی خواهد شد. حضرت ولی‌ام‌الله فرموده‌اند که مجاهدات بهائیان عالم منادی و مبشر حلول عصر ذهبی حضرت بهاء‌الله است. لذا اجتناب الهی با اقدامات خستگی‌ناپذیر تبلیغی و مؤثر خود در بین جمهور بشر قادرند که این عصر ذهبی را قریب‌الوقوع سازند. اکنون وقت ترقی و نمو است و هنگام کسب قدرت و استحکام بنیان امر الهی، فرصت فرا رسیده است، این فرصت همواره موجود بوده است. حضرت مولی‌الوری فرموده‌اند که افواج مردم جهان بایمان به امر هجوم خواهند آورد. تعداد مؤمنین باید بیش از آنچه هست ازدیاد یابد. کافی نیست که فی‌المثل در هندوستان از هر هزار نفر یک نفر بهائی باشد و یا در بلیویا از هر پنجاه نفر یک نفر به شریعة الهی وارد شده باشد. وقتی تبلیغ جمهور در جهان آغاز شد، با اینکه وسائل و منابع قلیل بود و افراد مناسب کافی بنظر نمی‌رسید این امر عملی شد و بانجام رسید. باید به نیروی امر حضرت بهاء‌الله کاملاً مژمن باشیم و برای تبلیغ به پیش بتازیم. وقتی به کشور خود مراجعت کردید امکانات تبلیغ افواج مؤمنین را بررسی کنید . . .

رحمت در یکی از کانونشنهای بین‌المللی پیشنهاد کرد که در مدت یکسال پنج میلیون نفر به شریعة الهی رهنمون شوند. باستماع این پیشنهاد نفس در سینه‌ها حبس شد و صدای کف‌زدن و تحسین متوقف گردید. امة‌البهاء روحیه‌خانم که نظّامت جلسه را بعهده داشتند فرمودند گرچه دکتر مهاجر درخواست پنج میلیون نفر را نموده است ولی تصوّر میکنم به دوست هزار نفر هم راضی خواهد شد. با خنده و کف‌زدن حضار دیوار سکوت حکمفرمای بر جلسه شکسته شد.

رحمت اکثر نمایندگان حاضر در جلسه را شخصاً می‌شناخت و پس از ختم هر جلسه با یک‌ایک آنان در مورد اقدامات تبلیغی در کشور آنان مذاکره میکرد. این جلسات پیوسته توأم با وجد و سرور و کلاً امیدوارکننده بود. اعضاء محفل روحانی ملی کشورهای مختلف از دیدار رحمت بعنوان دوست صمیمی و قدیمی خود ابراز مسرت مینمودند و یقین داشتند که بزودی وی را برای کمک و مساعدت در اجرای اهداف محوله در کشور خود ملاقات خواهند کرد و به همین

جهت پیشنهاداتش را از صمیم قلب می پذیرفتند و اجرای آنرا متعهد میشدند. قبل از اینکه ما متقیم ارض اقدس باشیم هر بار که رحمت به آن شطر سفر میکرد در منزل والدین من وارد میشد ولی مانند همیشه در تب و تاب بود تا هرچه زودتر مأموریت خود را در ارض اقدس انجام داده و بصوب خارج و بطرف خدمات تبلیغی روانه شود. والدین من اغلب برنامه های خود را بخاطر او تغییر میدادند زیرا یکروز صبح که از خواب برمیخاستند وی را در حال جمع کردن جامه پلنش میدیدند. هرگز لحظه ای بیش از آنچه لازم بود حتی در ارض اقدس نیز توقف نمی کرد.

حفظ و صیانت امرالله

تبلیغ عشق بزرگ رحمت محسوب میگردید و ثمره اصلی حیات بهائی که وی از صمیم قلب تمام هستی خود را وقف آن کرده بود بشمار می آمد. ولی بهر حال وظیفه دیگر وی صیانت امر الهی بود که با عزمی راسخ به ایفاء آن می پرداخت. بسا اتفاق می افتاد که از طرف معهد اعلی مأموریت می یافت تا برای کمک به رفع مشکلات و بررسی معضلات امری به کشوری عزیمت کند. متأسفانه در بعضی اوقات اختلافات اعضاء محفل روحانی با یکدیگر موجبات تفرق جامعه را فراهم مینمود. حلّ این مشکلات به عهده حضرات ایادی امرالله بود که بطرق مختلف در نهایت روحانیت و حکمت برفع اختلاف همت بگمارند و چنانچه اشکالات موجود با مشاورات صمیمانه برطرف نمی گردید اجباراً و برای حفظ و حراست اجباء و نگاهبانی منافع امرالله به اقدامات جدی تری دست زنند. در اوائل انتشار امر در یکی از کشورهای جهان تفرق و تشتت اجباء که موجبات تعویق در ترقی و پیشرفت امر الهی شده بود چون خاری در روح رحمت می خلید. هرگاه قصد عزیمت به آن کشور را داشت ساعتها به دعا و استغاثه می پرداخت و از درگاه الهی طلب تأیید و هدایت در رفع مشکلات میکرد. بمن اظهار میداشت که بمحض ورود هر یک از اجباء با پرونده ای قطور مملو از اسناد و مدارک غلبه دیگری بیدار او می آمدند و تقاضای حلّ اختلافات و خصومت نسبت به یکدیگر می کردند.

رحمت معمولاً به آنان تذکر میداد که تنها راه غلبه بر مشکلات برای اجبای الهی دراموش کردن این ناراحتی ها و اقدام به تبلیغ امرالله است. بهمان باین ترتیب توجه

به جمال مبارک معظوف ما اهد کردید و نفاق و حدائی در پس پرده فراموشی و خواست گرفت.

متأسفانه اینگونه توسعه‌های زنی در وضع آنها نکرد زیرا همگی انتظار داشتند که ایادی امرالله مشکلاتشان را که اکثراً جنبه خصوصی و شخصی و مالی داشت حل و فصل نماید. این موضوع ثابت کرد که چگونه جمعی افراد لجوج و خودسر میتوانند ترقی و تعالی امر را با اعمال خود به تعویق اندازند. با اینهمه رحمت بخاطر انجام وظیفه و حفظ و صیانت امرالله اغلب به آن دیار سفر میکرد. در اوقاتی که ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری در فیلیپین میهمان ما بودند، رحمت مأموریت یافت به کشوری که از لحاظ امری باشکالات حدی دچار شده بود سفر کند. او با آرامش به جناب سمندری گفت:

سمندری جان امروز دعوت نامه‌ای برای عزیمت به فلان کشور دریافت کرده‌ام. از آنجا که این کشور در سر راه مسافرت شما قرار دارد میخواهم به آنها اطلاع دهم که لطف و عنایت شما بجای من شامل حال آنها خواهد شد.

جناب سمندری با صدای ملنی حسیدند و گفتند:

شما جوان‌ها تصور میکنید می‌توانید چنین باری روی دوش این پیرمرد بگذارید؟ هر وقت من از طرف بیت‌العدل اعظم به چنین مسافرتها می‌آمورم می‌شوم بمعنای کامل گریه‌ام میگیرم.

او مجدداً اصرار کرد که آنها باید مجدداً از فیض دیدار شما برخوردار گردند. مدتی با یکدیگر مذاکره کردند، عاقبت الامر جناب سمندری نظر به علاقه، محبتی که به رحمت داشتند، قبول کردند که این مهم را بر عهده بگیرند. کشور مذکور به شکر به مشکلات خود، بی‌نی آمد و اجتناب توانستند هم خود را مصروف امر تبلیغ نمایند. جامعه مذکور با کمک چند مهاجر جدید به یکی از جوامع بیرومند امری تبدیل شد.

مادام که مشکلات موجود مربوط به مسئله عهد و میثاق نبود، رحمت با محبت و صمیمیت رفتار مینمود و به محافل ملی که اغلب تخلف‌کنندگان را بسرعت مورد اداری میکردند توصیه مینمود که صبر و حوصله بخرج دهند. بخاطر دارم که همین صندوق یکی از محافل ملی از لحاظ مالی مشکلاتی ایجاد کرد. محفل ملی آن سامان نیز بلافاصله به طرد اداری او مبادرت نمود و قطعه زمینی

که تنها مایملک او محسوب میشد در ازا، مبالغی که منقود گردیده بود مصادره کرد. رحمت به آن کشور عزیمت نمود و از محفل ملی خواست که در رأی خود تجدید نظر بعمل آورند زیرا آن شخص سالها در کمال وفاداری بخدمت امر اشتغال داشته و مستوجب چنین تنبیه شدیدی نمی باشد ضمناً به آن شخص نیز توصیه کرد که داوطلبانه از عضویت محفل ملی استعفا کند و خود زودتر حیش را بفروش رسانده بدهی خود را به صندوق محفل بپردازد و با مابقی پول فروش، زمینی کوچکتری بنام فرزندش که در آن موقع پنجساله بود خریداری نماید. آن شخص چندین سال پس از این واقعه حیات داشت. طرد اداری او منتفی گردید و در حال ایمان کامل بخدماتی نیز موفّق شد.

رحمت با انتقام و قصاص موافقتی نداشت و این کار را چه از طرف تشکیلات و چه از جانب افراد کار لغو و بیهوده ای میدانست ولی اگر اصول و قوانین امری در معرض خطر قرار میگرفت درباره تنبیه مقصّر تردیدی بخود راه نمیداد. هنگامی که یک بهائی تازه تصدیق حاضر نمیشد که از عضویت فرقه ای سربازد، با همه تذکرات و نصیحتی که محفل ملی به او داد استعفا دهد و محفل نیز بجای اقدام لازم موضوع را مسکوت گذاشته بود، رحمت مقرر از محفل خواست که نظر خود را عوض کند چون عضویت در این فرقه سنّ خلاف امر حضرت ولی امر است هیچ محفلی حق ندارد خلاف این امر تصمیمی اتخاذ نماید.

در زندگی خصوصی معمولاً از تصور دیگران چشم پنهانید و علیه هیچکس شنائیت نمی کرد و باعث خفت و سرشکستگی کسی نمی شد. یکی از احتیاط که با حده تبلیغ رحمت مخالف بود مراسلات مفصلی علیه وی بساحت معهد اعلی تقدیم میکرد و سواد آنرا نیز برای رحمت ارسال میداشت. او معمولاً این نامه ها را میخواند و کنار میگذاشت و هیچگونه عکس العملی از خود نشان نمی داد در سائهای بعد لحن نامه ها تندتر و حملات شدیدتر شد بنحوی که قرانت آنها موجب ناراحتی و کسالت من میشد. من بعنوان منشی غیر رسمی رحمت کلیه مراسلات را دریافت میکردم و خلاصه آنها را بوسیله نامه و یا از طریق مذاکره تلفنی بوی اطلاع میدادم. ولی هر وقت راجع به احساس خودم در خصوص محتوای این نامه ها با رحمت صحبت میکردم به سادگی میگفت که این نامه ها هیچگونه معنایی ندارد و دفعه بعد چنانچه از آن شخص نامه ای دریافت کردم پاکت آنرا سار بکرده و بنور اندازم. او معتقد بود که اشخاص مانند خود وی حق دارند نظریاتشان را ابراز دارند و عقایدشان را اظهار نمایند. برای هر مسئله ای چه امری

و چه مربوط به زندگی شخصی و خصوصی از مواجهه و مقابله خودداری می‌کرد، آنرا نشانه ضعف و درماندگی میدانست. به محافل روحانی و احباء نیز توجیه مینمود که این روتۀ مدبرانه را اختیار کنند.

آنان که این توجیه و نصیحت را پذیرفته و بکار بستند اثراتش را در ایجاد وحدت و یگانگی در جامعه مشاهده کردند و کسانی که آنرا قبول نکردند، سالها و ماهها به مواجهه و مبارزه با مسائل جزئی عمر خود را هدر دادند، از انجام امور مهم غافل ماندند و اختلاف و بیگانگی بین آنان موجب تأخر و توقف آنان در همه امور شد.

یکی از مشاورین قاره‌ای که یکی از احباء با رفتاری خشن با او مقابله کرده بود به رحمت برای قضاوت مراجعه کرد. مشاور مزبور چنین اظهار میدارد:

برای ملاقات با دکتر مهاجر چند ساعتی با اتوبوس در راه بودم و در تمام این ساعات افکارم را برای گزارش موضوع و ارائه مطلب به حضور ایادی امیرانته مرتب نموده و خود را بوجه احسن آماده نمودم. در محل اقامت وی طبق معمول با محبت و مهربانی و تبسم مخصوص و خوش آمد گویی وی روبرو گشتم. بدو پیشنهاد کرد برای رفع خستگی و فراغت از گرمای هوا استحمام کنم. پس از استحمام احساس راحتی بیشتری کردم و افکار آشفته و تهییج شده‌ام قدری آرام گرفت. دکتر مهاجر برای من دستور چای و ساندویچ داد و با صبر و شکیبائی بسیار به شکایتم علیه آن شخص بهائی گوش داد. البته در این قضیه خود را مظلوم و قربانی مینمیداشتم و چون سخنانم به انتها رسید دوباره چای تعارف کرد و با تبسم گفت البته این مرد بهائی کار بنوی کرده و عمل ناشایسته‌ای انجام داده است ولی قدری تفکر کن که اگر این شخص بهائی نبود چه میکرد. او را به حضرت بهاءالله واگذار کن و بگذار از وقتی که داریم بنحو بهتری استفاده کنیم و در فکر طرح نقشه‌ای برای تبلیغ در این کشور باشیم.

رحمت از توجه به مسائل و مواضع منفی بکلی بیزار بود و هرگز گزارشی منفی به ساحت بیت‌العدل اعظم تقدیم ننمود مگر آنکه مشکلی در رابطه با مسئله عهد و میثاق پیش آمده باشد.

فریدون میثاقیان در این باره اظهار میدارد:

دکتر مهاجر از خواندن و شنیدن اخبار انتقادآمیز و منفی بسیار ستایش

میگشتند. یکبار که گزارشی مفصل دربارهٔ امور امری کشوری تهیه کرده بودم، ایشان پس از قرائت آن گفتند این دیگر چه نوع راپورتی است؟ چیز بهتری برای نوشتن نداشتی؟

البته رحمت دربارهٔ مشکلاتی که اجتناب با آن مواجه میشدند با بیت العدل انظم مشاوره مینمود ولی عقیده داشت که اگر هر موضوع کوچکی بصورت گزارش غریب و طولی مورد مشورت و گفتگو درآید، مسئله تبلیغ که اولین و مهمترین وظیفه هر فرد بهائی و تشکیلات امری است معوق مانده و در نتیجه صدمه خواهد دید.

زندگی سراسر ایثار و فداکاری

رحمت دارای خصلتی بود که محبت و توجه دیگران را بخود جلب مینمود. در بین صدها نامه‌ای که پس از صعود وی برای ما ارسال شد یک مطلب مشابه وجود داشت و آن این بود که درخواستهایش را بسبب محبتی که به او داشتند اجابت نمودند. رحمت طبع زندگی خود را آزادانه و آگاهانه انتخاب کرد و به توصیه نفوسی که او را تشویق میکردند که آهسته‌تر بجلو براند وقتی نهاد. از آنها سؤال میکرد که آیا به یک مدیر شرکت تجاری هم چنین توصیه‌ای میکنند؟ او اظهار میداشت که رسیدگی به امور امری حرفه او محسوب میشود. بمن میگفت :

مردم همواره افرادی را که در شغل و حرفه خود سخت‌کوش هستند تحسین مینمایند با اینکه مجاهدات آنان محصور در این عالم فانی و زودگذر است پس چرا در مورد فعالیت‌ها و مجاهدات من آنرا تندروی و بیش از حد معمول میدانند؟

او خدمت به امر الهی را سرلوحهٔ جمیع اقدامات مهم و درجه اول خود قرار داد. مثل اعلی و سرمشق مقلد وی در این زمینه هیکل مبارک حضرت ولی‌امرالله بودند. بمن میگفت که اشتیاق قلبی وی پیروی از صفت مشخصه حضرت ولی‌امرالله یعنی عزم راسخ در انجام و اتمام کلیهٔ وظائف و مسئولیتها است. حضرت ولی‌امرالله هرگز اجازه نمی‌فرمودند که هیچ مسئله و سدی مانع انجام و

حسام نشسته‌های امری ایشان بشود.

رحمت سبب از زمانی یاد می‌کند که حضرت ولی‌امراة پلّه‌های بیانی شده، اعلیٰ را در دست ساختمان داشتند. درخت تنومندی در سر راه قرار داشت که مکان برداشتن و چاپچاشی آن شده، شکل مبارک از ساحت پلّه‌های مذکور سرافراز فرمودند و آنرا بدور درخت بردند. رحمت سعی می‌کند که این صفت را دنبال کند. در صاعی پیش می‌آید در وهله اول کوشش می‌کند آن صاع را سریع کند و هر میسر نمی‌شد راه دیگری می‌یافت ولی هرگز از اجرای نشسته خود صرفنظر نمی‌کرد.

از بیان حضرت مولی‌الوری را سرلوحه اقدامات خود قرار داده بود که می‌فرمایند: همیشه آیادی امرانه نشر صفحات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین احادیث عموی و تقدیس و تنزیه در جمیع شئون است. (۵)

غیاث حضرت ولی‌امراة را تا آخرین لحظه حیات خویش در مد نظر داشت و تا سرحدّ امان برای اجرای اوامر محبوب خود مجاهدت نمود، که می‌فرمایند: مناسقه آیدی امرانه که به اراده قاطعه الهیه تأسیس گردیده به سوجت اشکرات منصوصه در انواع و صیای حضرت عبدالنبا، دارای دو وظیفه اصلی صیانت و ترویج امرانه میباشد اکنون داخل مرحله جدیدی گردیده که در آن خدمات و وظائف مقدسه‌اش را منبسط می‌سازد. علاوه بر مسئولیت جدیدی که مناسقات با محافل روحانیه میله در سراسر جهان به منظور احیای کامل و صیانت جبهه روحانی جهانی است وظیفه سببه و اساسی است و صیانت جبهه روحانی جهانی با همکاری و اشتراک سراسری و بزرگ با میان محافل روحانیه منبسط می‌گردد. از این امرانه و محافل روحانیه میله دعوت میشود که از این تاریخ به بعد در هر یک از قارات مختلفه بنوعی جداگانه با یکدیگر ارتباط و تماس مستقیم حاصل نموده و آنقدر که ممکن و میر است در مواقع مقتضی به تبادل آراء و افکار پردازند و گزارشهای واسله از هیأت‌های معدونه و لجنه‌های میله مربوطه را جهت اخذ تصمیمات لازمه در بین نهند در امور نهاده وقت و مواظبت سلحوظ دارند و در انجام وظائف مقدسه کمال سعی و اهتمام بنهضه ظهور رسانند. حفظ و حراست امر عزیز و گرانبهای الهی را همچنین صیانت و حفظ صحّت روحانی جوامع بهائی و تحکیم و تقویت روح

ایمان در فرد فرد اعضا، جامعه و حصول ثمرات و نتایج مرغوبه در اقدامات وسیعۀ جهانی و تشییت مشروعات امریه که به جهد و فداکاری عظیم بنیان گردیده و تحقق مقدمات نهائی امر الهی کلّ رأساً و مستقیماً مربوط به نحوه انجام وظیفۀ خضیره ایست که اکنون به عهدۀ اعضا این دو مؤسسه قرار دارد. (۶)

و بحسب الحقّ سوف یزین الله دیباج کتاب الوجود بذكر احبائه الذین حملوا الزیاریا فی سبيله و سافروا فی البلاد باسمه و ذکره و ینتخر کل من فیه بلقائهم بین العباد و یتنیر بذکرهم من فی البلاد ... ان الذین هاجروا من اوطانهم لتبلیغ الامر یتزدهم الروح الامین ... فوال الذی لا اله الا هو لو یقوم واحد منکم علی نصره امرنا لیغلبه الله علی مائة الف ولو ازداد فی حبه لیغلبه الله علی من فی السموات و الارض كذلك نفخنا حینئذ روح القدرة فی کل الانظار. (۷)



مجموعه اعضای هیئت مدیره، کتاب فیضی ایادی امرالله، جناب فتح انظار

در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، قفسه موزه، فروردین ۱۳۷۳



باتفاق ایادی امرالله جناب سمندری در مانیل



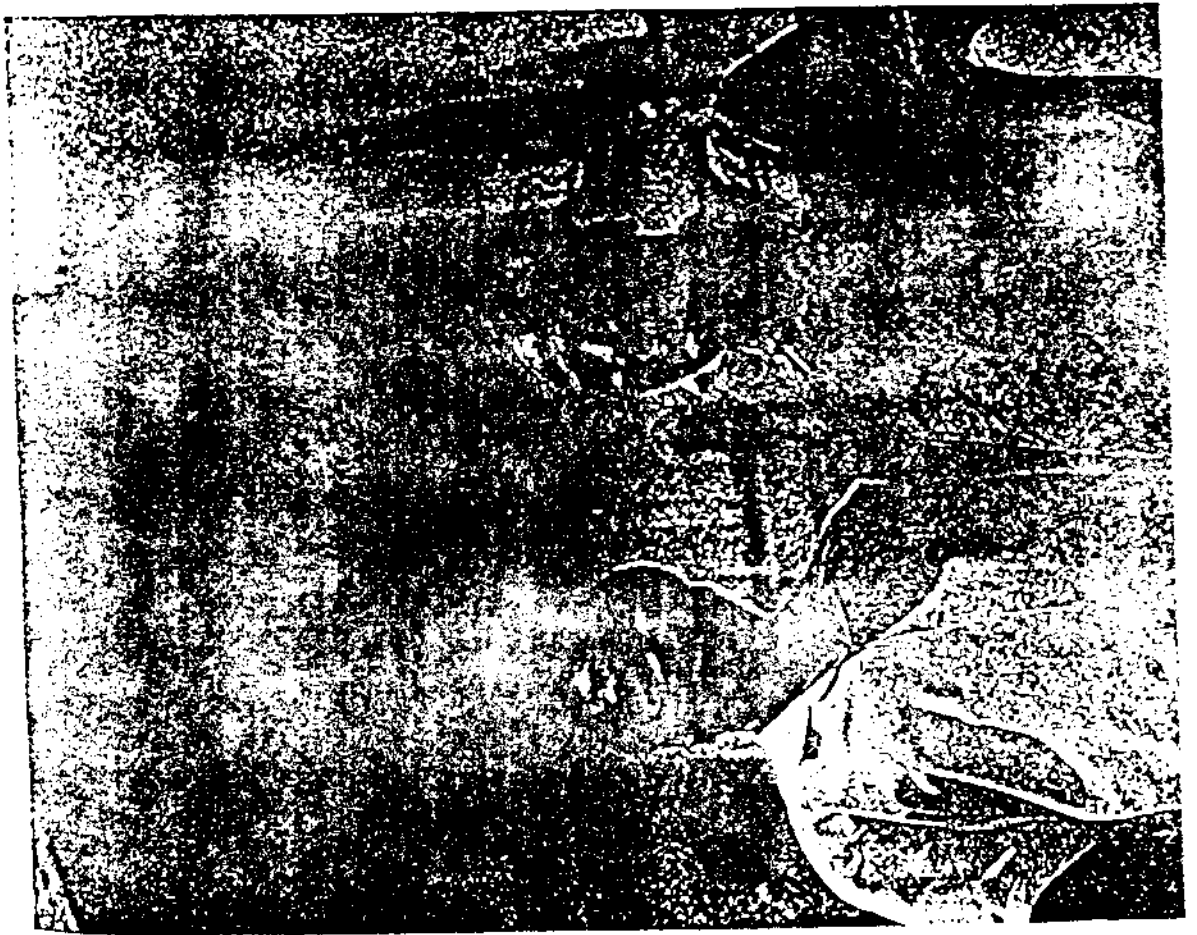
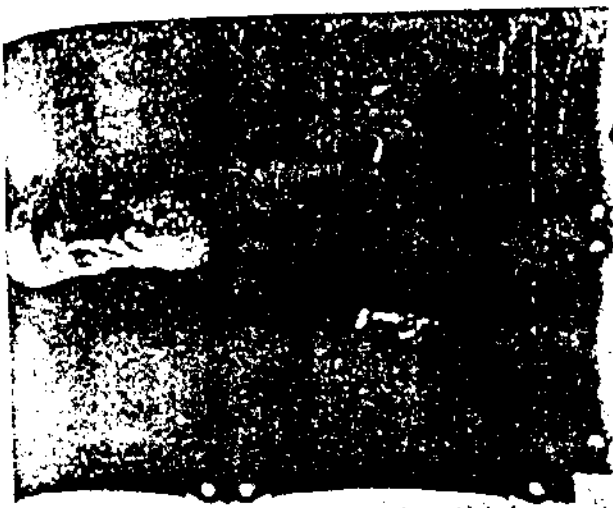
باتفاق ایادی امرالله خانم آگنس آلکساندر



بانشاق ایادی امرالله جناب فروتن در ژاپن



با رفیق شفیق ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فدایی





باستفاد از ایادی امرالله جناب فروتن در زابون



با رفیق شفیق ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فی



NAVY OFFICERS



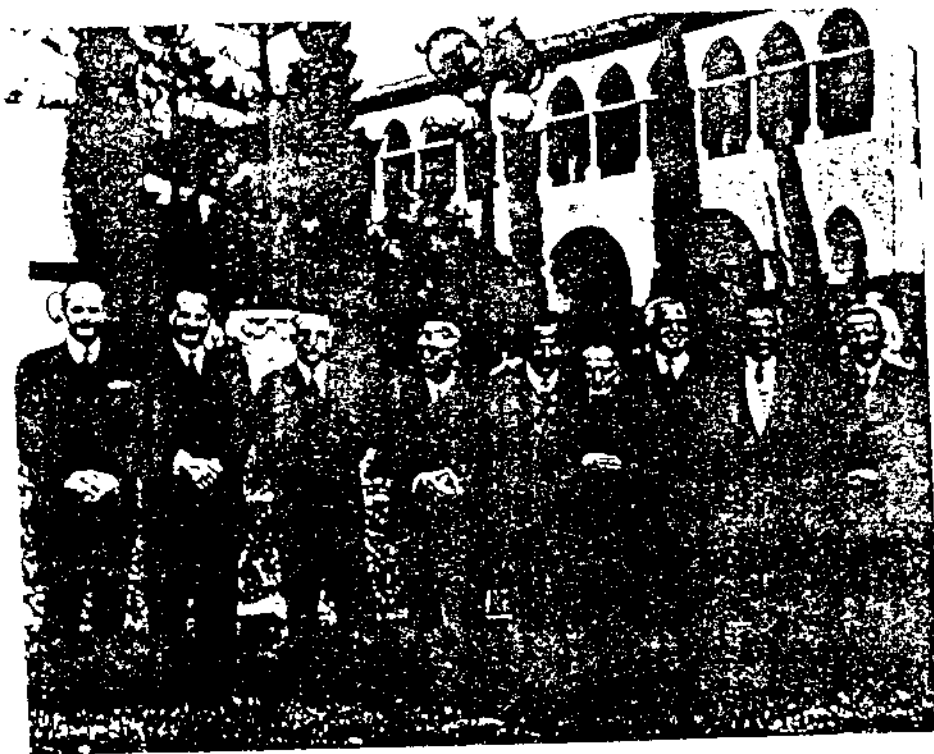
رضوان ۱۹۷۸، آخرین کانونشن بین المللی که رحمت در آن شرکت کرد با توفیق،
ایادی امرالله جناب خادم و جناب آموز گیسون عضو بیت العدل اعظم الیهی



۱۹۶۲، با گیسو در کنار مقام اعلیٰ



1917. [Illegible text]



۱۹۵۷ رحمت، بطور موقت بعنوان عضو هیأت نه نفری ایادی امرالله مقیم
ارض اقدس به خدمت خوانده شد.



۱۹۵۸، مجمع عمومی حضرات ایادی امرالله



۱۹۶۱، مجمع عمومی حضرات ایادی امرالله



۱۹۶۸، باتفاق همکاریان گرامی، انجمن شور روحانی بین المللی

مسافرت‌های رحمت بعنوان ایادی امرالله

یادداشت‌های مندرجه بر اساس سوابق و منابعی است که هنگام تدوین این کتاب در دسترس نویسنده قرار داشته است لذا احتمالاً جامع و کامل نمی‌باشد. نام قارات و نواحی بر حسب ترتیبی که در متن کتاب آمده است ذکر می‌گردد. نام کشورها و ایالات بر طبق ردیف الفباء درج گردیده و نقاطی که نام آنها در سنوات اخیر تغییر یافته است بهمان نحوی که قبلاً در دوران مسافرت‌های دکتر مهاجر نامیده می‌شدند ذکر می‌شود.

سال ۱۹۵۷

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. خاورمیانه: ارض اقدس
۳. آسیای جنوب شرقی: برمه، اندونزی، لائوس، مالزی، سنگاپور، تایلند
۴. اروپا: بریتانیا (سفر به لندن برای شرکت در مراسم تشییع عرش حضرت ولی‌امرالله)

سال ۱۹۵۸

۱. آسیای مرکزی: ارض اقدس
۲. آسیای جنوب شرقی: برمه، لائوس

سال ۱۹۶۰

۱. افریقا: کنیا، تانزانیا، زامبیا
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ارض اقدس
۴. آسیای جنوب شرقی: اندونزی، مالزی، سنگاپور، تایلند، ویتنام

سال ۱۹۶۱

۱. افریقا: بوگاندا (افتتاح مشرق الاذکار بهائی)
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ارض مقصود

۴. آسیای جنوب شرقی: لانوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور
۵. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن (دو مرتبه)
۶. امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (کالیفرنیا، هاوانی)
۷. امریکای مرکزی: کستاریکا، مکزیکو، پاراگوئه، پاناما
۸. امریکای جنوبی: بولیویا (بعنوان نماینده مرکز جهانی بهائی در اولین کانوشن ملی)، برزیل، کلمبیا، اکوادور، گواتمالا، پاراگوئه (بعنوان نماینده مرکز جهانی بهائی در اولین کانوشن ملی)، پرو

سال ۱۹۶۲

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان (دوبار)، شرق پاکستان
۲. آسیای مرکزی: ارض مقصود
۳. آسیای جنوب شرقی: مالزی، فیلیپین، تایلند
۴. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ
۵. استرالیا: استرالیا، نیوزیلند
۶. پاسیفیک: فیجی، جزائر گیلبرت، هببرید جدید

سال ۱۹۶۳

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران
۳. آسیای جنوب شرقی: لانوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند
۴. شمال شرق آسیا: هنگ کنگ، ژاپن
۵. اروپا: هلند، بریتانیا (لندن برای شرکت در اولین کنگره جهانی بهائی)

سال ۱۹۶۴

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان، پاکستان
۲. آسیای مرکزی: ایران
۳. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، کره، ماکائو
۴. آسیای جنوب شرقی: برمه، سیلان، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند، ویتنام (بعنوان نماینده بیت‌العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)
۵. پاسیفیک: ساموآی امریکا

سال ۱۹۶۵

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. آسیای جنوب شرقی: لائوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور
۳. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن (دو مرتبه)، کره
۴. امریکای شمالی: کانادا، ممالک متحده امریکا
۵. امریکای جنوبی: اکوادور

سال ۱۹۶۶

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. آسیای مرکزی: ایران
۳. آسیای جنوب شرقی: لائوس، مالزی، فیلیپین، تایلند
۴. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن، کره، ماکائو

سال ۱۹۶۷

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. آسیای مرکزی: افغانستان، ایران
۳. آسیای جنوب شرقی: لائوس (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم الهی در اولین کانونشن ملی)، ماکائو، فیلیپین، تایوان، ویتنام
۴. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ

سال ۱۹۶۸

۱. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۲. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران
۳. آسیای جنوب شرقی: لائوس، فیلیپین
۴. اروپا: ایتالیا

سال ۱۹۶۹

۱. افریقا: داهومی، جمهوری افریقای مرکزی، کنگو، گابن، گامبیا، نیجریه، توگو، زامبیا
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان

- ۳ . آسیای جنوب شرقی: لائوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایوان
 ۴ . آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن

سال ۱۹۷۰

- ۱ . افریقا: چاد، جمهوری افریقای مرکزی، اتیوپی، گابن، موریتانیا (بعنوان
 نماینده بیت العدل اعظم در کنفرانس بین‌المللی)، کنیا، رودزیا، افریقای
 جنوبی، یوگاندا، افریقای غربی
 ۲ . شبه قاره هندوستان: هندوستان، سیلان، نپال، پاکستان
 ۳ . آسیای مرکزی: افغانستان، ارض اقدس (سه مرتبه)، ایران (دو مرتبه)، ترکیه
 ۴ . آسیای جنوب شرقی: اندونزی، فیلیپین، تایلند
 ۵ . آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن (دو مرتبه)، کره، تایوان
 ۶ . استرالیا: استرالیا، نیوزیلند
 ۷ . اقیانوس کبیر: فیجی (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)،
 هبرید جدید، پاپوآ، گینه جدید، جزائر سلیمان، ساموای غربی

سال ۱۹۷۱

- ۱ . افریقا: جمهوری افریقای مرکزی، چاد، لیبیا (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم
 در کنفرانس قاره‌ای موزاویا)
 ۲ . شبه قاره هندوستان: هندوستان، نپال، پاکستان
 ۳ . آسیای مرکزی: ارض اقدس
 ۴ . آسیای جنوب شرقی: اندونزی، مالزی، سنگاپور
 ۵ . آسیای شمال شرقی: ژاپن
 ۶ . استرالیا: استرالیا، نیوزیلند
 ۷ . اقیانوس کبیر: جزائر کارولین، جزائر کوک، جزائر گیلبرت، جزائر لویالتی،
 جزائر ماریانا، جزائر مارشال، کالدونیای جدید، هبرید جدید، پاپوآ گینه جدید،
 جزائر سلیمان، تاهیتی، تونگا، ساموای غربی
 ۸ . اروپا: بلژیک، دانمارک، فنلاند، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا،
 لوکزامبورگ، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، بریتانیا
 ۹ . امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (هاوایی)
 ۱۰ . امریکای مرکزی: کستاریکا

سال ۱۹۷۲

۱. افریقا: کامرون، چاد، افریقای شرقی، مالاگاسی (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)، ریونیون (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)، افریقای جنوبی، افریقای غربی، زئیر
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران
۴. آسیای جنوب شرقی: اندونزی، لائوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور
۵. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن
۶. اروپا: اطریش، دانمارک، جمهوری فدرال آلمان، ایتالیا، هلند، نروژ، پرتقال، اسپانیا، سوئد، سویس، بریتانیا
۷. امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (فلوریدا)
۸. کارائیب: انتی گوا، جمهوری دومینیکن، گرنادا، گوادلوپ، هائیتی، جامائیکا، مارتینیک، مونت سرات، پورتوریکو، ترینیداد و توباگو، سنت کروآ، سنت لوجیا، سنت مارتین، سنت توماس، سنت وینسنت
۹. امریکای مرکزی: بلیز، ال سالوادور، گواتمالا، مکزیکو، پاناما
۱۰. امریکای جنوبی: آرژانتین، بولیویا، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، گینه فرانسه، گایانا

سال ۱۹۷۳

۱. افریقا: بوتسوانا، داهومی، گامبیا، ساحل عاج، لسوتو، لیبیا، کنیا، نیجریه، ریونیون، سنگال، افریقای جنوبی، توگو، زئیر، زامبیا
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران، ترکیه
۴. آسیای جنوب شرقی: لائوس، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند
۵. آسیای شمال شرقی: ژاپن، کره
۶. اروپا: اطریش، بلژیک، قبرس، فنلاند، جمهوری فدرال آلمان، یونان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، لوکزامبورگ، سوئد، بریتانیا

سال ۱۹۷۴

۱. افریقا: بوتسوانا، برونڈی، کامرون، داهومی، غانا، کنیا، لسوتو، ماداگاسکار،

- مالاوی، موریتانیا، نیجریه، ریونیون، رواندا، سنگال، سوازیلند، تانزانیا، توگو، یوگاندا، زنیر
۲. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران (دو مرتبه)، ترکیه
 ۳. آسیای جنوب شرقی: مالزی، فیلیپین، ویتنام
 ۴. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن، کره
 ۵. اروپا: بلژیک، جمهوری فدرال آلمان، دانمارک، فرانسه، ایسلند، ایرلند، لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، بریتانیا
 ۶. استرالیا: استرالیا، نیوزیلند
 ۷. اقیانوس آرام: ساموآی شرقی، فیجی، جزائر گیلبرت، هبرید جدید، تونگا، پاپوآ گینه جدید، جزائر سلیمان، ساموای غربی
 ۸. امریکای شمالی: کانادا، ایالات متحده امریکا (آلاباما، آلاسکا، کالیفرنیا، فلوریدا، جورجیا، ایندیاناپولیس، لونیویانا، میشیگان، میسیسیپی، نیومکزیکو، کارولینای شمالی، اوهایو، کارولینای جنوبی، تگزاس، واشنگتن)
 ۹. کارائیب: جمهوری دومینیکن، ترینیداد
 ۱۰. امریکای جنوبی: آرژانتین، بولیویا، برزیل، گینه فرانسه، گویانا، سورینام

سال ۱۹۷۵

۱. افریقا: کامرون، ساحل عاج، لیبیا، مالی، نیجریا (بعنوان نماینده بیت‌العدل اعظم در اولین کنونشن ملی)، نیجریه، توگو (بعنوان نماینده بیت‌العدل اعظم در اولین کنونشن ملی)، سنگال، توگو، سیرا لئون، ولتای بالا، زنیر
۲. شبه قاره هندوستان: بنگلادش، هندوستان، پاکستان
۳. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران
۴. آسیای جنوب شرقی: برمه، مالزی، فیلیپین، تایلند
۵. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن
۶. اقیانوس کبیر: جزائر کارولین، ماریانا، جزائر مارشال، تونگا
۷. اروپا: اطریش، بلژیک، جمهوری فدرال آلمان، پرتغال، اسپانیا، بریتانیا
۸. امریکای شمالی: کانادا، ایالات متحده امریکا (آلاسکا، آریزونا، کالیفرنیا، کلرادو، فلوریدا، جورجیا، هاوایی، اینونیز، میشیگان، کارولینای شمالی، اورگان، کارولینای جنوبی، تگزاس، واشنگتن، ویسکانسین)
۹. امریکای جنوبی: آرژانتین، بولیویا، برزیل، اکوادور، پرو
۱۰. امریکای مرکزی: السالوادور، گواتمالا، نیکاراگوا، پاناما

سال ۱۹۷۶

۱. افریقا: بوتسوانا، کامرون، گامبیا، غانا، ساحل عاج، کنیا، لیبیا، ماداگاسکار، مراکش، نیجریه، توگو، سنگال، سیرا لئون، زئیر (دو مرتبه)، زامبیا
۲. آسیای مرکزی: ارض اقدس، ایران، ترکیه
۳. آسیای جنوب شرقی: مالزی، سنگاپور
۴. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن، کره
۵. اروپا: بلژیک، دانمارک، فنلاند، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، بریتانیا
۶. امریکای شمالی: کانادا، ایالات متحده امریکا (کارولینای جنوبی، الینویز)
۷. امریکای جنوبی: آرژانتین، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پرو
۸. امریکای مرکزی: السالوادور، مکزیک، نیکاراگوا، پاناما

سال ۱۹۷۷

۱. افریقا: بوتسوانا، کامرون، لسوتو، ماداگاسکار، مالوی، رودزیا، افریقای جنوبی، سوازیلند، ترانسکی، زامبیا، زئیر
۲. شبه قاره هندوستان: هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ایران
۴. آسیای جنوب شرقی: مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند
۵. آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، ژاپن، تایوان
۶. اروپا: اطریش، بلژیک، قبرس، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، یونان، ایتالیا، لوکزامبورگ، پرتغال، اسپانیا، سوازیلند، بریتانیا
۷. امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (هاوانی)
۸. امریکای جنوبی: بولیویا، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پرو
۹. امریکای مرکزی: بلیز، کستاریکا، مکزیک، پاناما

سال ۱۹۷۸

۱. افریقا: کامرون، جمهوری افریقای مرکزی، مالوی، ترانسکی، تانزانیا
۲. شبه قاره هندوستان: بنگلادش، هندوستان
۳. آسیای مرکزی: ارض اقدس (سه مرتبه)، ایران، ترکیه
۴. آسیای جنوب شرقی: برمه، سیلان، اندونزی، نپال، فیلیپین، تایلند

- ۵ . آسیای شمال شرقی: هنگ کنگ، تایوان
- ۶ . اقیانوس آرام: جزائر کارولین (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)، فیجی، جزائر گیلبرت، جزائر سلیمان، جزائر ماریانا (بعنوان نماینده بیت العدل اعظم در اولین کانوشن ملی)، ناتورو، ساموآ، تونگا
- ۷ . اروپا: اطریش، بلژیک، جزائر قناری، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، لوکزامبورگ، پرتغال، اسپانیا، سویس، بریتانیا
- ۸ . امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (هاوانی)
- ۹ . امریکای جنوبی: شیلی
- ۱۰ . امریکای مرکزی: مکزیکو، پاناما

سال ۱۹۷۹

- ۱ . افریقا: بسوانا، بروندي، کامرون، داهومی، گامبیا، غانا، ساحل عاج، کنیا، لیبیا، ماداگاسکار، نیجریه، رواندا، سنگال، سیرا لئون، توگو، زنیر
- ۲ . شبه قاره هندوستان: بنگلادش، هندوستان
- ۳ . آسیای مرکزی: ارض اقدس
- ۴ . آسیای جنوب شرقی: برما، فیلیپین، تایلند
- ۵ . آسیای شمال شرقی:
- ۶ . اروپا: جمهوری فدرال آلمان، یونان، ایرلند، ایتالیا، پرتغال، سویس، بریتانیا
- ۷ . امریکای شمالی: ایالات متحده امریکا (آلاباما، آرکانسا، فلوریدا، جورجیا، لوئیزیانا، ماساچوست، مونتانا، نیویورک، کارولینای شمالی، پنسیلوانیا، کارولینای جنوبی، تنسی، ورمونت، ویرجینیا، واشنگتن)
- ۸ . کارائیب: آنتی گوا، باربادوس، گایانا انگلیس، جمهوری دومینیکن، گرنادا، هائیتی، جامائیکا، پورتوریکو، سنت کروآ، سنت توماس، سنت وینسنت، ترینیداد و تباگو
- ۹ . امریکای مرکزی: مکزیکو، نیکاراگوا
- ۱۰ . امریکای جنوبی: آرژانتین، بولیویا، برزیل، شیلی، اکوادور، گایانا فرانسه، پاراگوئه، پرو، سورینام، اروگوئه

مآخذ

مقدمه

- ۱ - حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء، لجنة ملى نشر آثار امرى، آلمان، ۱۹۹۲، ص ۷۸.
- ۲ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، مؤسسه معارف بهائى، كانادا ۱۹۹۴، ص ۱۸.

فصل اول

- ۱ - حضرت بهاء الله، ادعية حضرت محبوبه مصر، ۱۳۳۹ هـ، ص ۳۶۷.
- ۲ - حضرت اعلى، منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولى، مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ۱۳۴ بدیع، ص ۸۷.
- ۳ - حضرت عبدالبهاء، پیام نوروز ۱۱۰ بدیع، توفیعات مبارکه، لجنة ملى نشر آثار امرى، آلمان، ۱۴۹ بدیع، ص ۵۰۸.
- ۴ - حضرت ولّى امرالله، حصن حصین شریعت الله، مؤسسه مطبوعات امرى آلمان، ۱۵۴ بدیع، ص ۱۵۷.
- ۵ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۱۸.

فصل دوم

- ۱ - حضرت ولّى امرالله، *Message to Bahá'í World, 1950-1957, wilmette, Bahá'í Publishing Trust, , p. 113.*
- ۲ - مأخذ بالا صص، ۹۶-۹۷.

فصل سوم

- ۱ - حضرت ولّى امرالله، *Message to Bahá'í World, 1950-1957, p.111.*
- ۲ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۱۹.
- ۳ - حضرت اعلى، منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولى، ص ۳۹.
- ۴ - حضرت ولّى امرالله، *Message to Bahá'í World, 1950-1957, p.117.*

فصل چهارم

- ۱ - حضرت ولی امرالله، *Dawn of a New Day*, New Delhi, Bahá'í Publishing Trust, 1970, p.59.
- ۲ - حضرت بهاءالله، هفت وادی، آثار قلم اعلیٰ، جلد سوم، مؤسسه مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع، ص ۱۲۳.
- ۳ - حضرت ولی امرالله، مآخذ شماره ۱، ص ۳۹.
- ۴ - حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، لجنة نشر آثار امری آلمان، ۱۳۷ بدیع، ص ۱۲۲.
- ۵ - حضرت ولی امرالله، *Letter from the Guardian to Australia and New Zealand*, 1923-1957, Sydney, 1970, p. 62.
- ۶ - حضرت ولی امرالله، حصن حصین شریعت الله، ص ۱۵۶.
- ۷ - حضرت عبدالبهاء، ارکان نظم بدیع، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۵۱ بدیع ص ۹۱.
- ۸ - حضرت ولی امرالله، مآخذ شماره ۱، ص ۱۶۳.
- ۹ - حضرت ولی امرالله، ظهور عدل الهی، چاپ دوم لجنة امور احتیای ایرانی-امریکائی، ۱۹۸۷، صص ۹۴-۹۵.
- ۱۰ - حضرت ولی امرالله، مآخذ شماره ۶، ص ۱۷۳.
- ۱۱ - حضرت ولی امرالله، *Lights of Guidance*, Bahá'í Publishing Trust, Delhi, 1953, p 565.
- ۱۲ - حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، جلد اول، مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۹۹۶، ص ۸۶.
- ۱۳ - حضرت اعلیٰ، مآخذ ۲ در فصل اول.
- ۱۵ - حضرت ولی امرالله، توفیعات مبارکه، ص ۹.
- ۱۶ - حضرت بهاءالله، مآخذ بالا، ص ۶۱۸.
- ۱۷ - حضرت عبدالبهاء، فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء، لجنة امور احتیای ایرانی-امریکائی، ویلمت، ۱۹۸۵، صص ۵۰-۵۱.
- ۱۸ - حضرت ولی امرالله، *Japan Will Turn Ablaze*, Tokio, Bahá'í Publishing Trust, 1974, pp. 71-2.

فصل پنجم

- ۱ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۱۷-۱۸.
- ۲ - حضرت بهاءالله، توفیعات مبارکه، ص ۶۱۸.

فصل ششم

- ۱ - حضرت بهاءالله، لوح مبارک خطاب به علی قبل اکبر ۱۲۹۹
- ۲ - حضرت ولی امرالله، *Message to Bahá'í World*, p. 44.
- ۳ - حضرت ولی امرالله، *The Bahá'í World*, Vol. XIV, pp. 72-3.

فصل هفتم

- ۱ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۲۲.

فصل نهم

- ۱ - حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء، ص ۱۶۵.

فصل دهم

- ۱ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۲۲.
- ۲ - حضرت عبدالبهاء، مجموعه مناجات های حضرت عبدالبهاء، ص ۴۸۶.
- ۳ - حضرت اعلیٰ، مآخذ ۲ از فصل اول، ص ۷۸.
- ۴ - حضرت ولی امرالله، ارکان نظم بدیع، ص ۱۰۵.
- ۵ - حضرت عبدالبهاء، نفعات فضل ۳، ص ۱۸.
- ۶ - حضرت ولی امرالله، ارکان نظم بدیع، ص ۱۰۵.
- ۷ - حضرت بهاءالله، توفیعات مبارکه، ص ۶۰۶.



از اوان جوانی تا آخرین لحظه حیات، همه چیز خود را وقف خدمت
به امر مبارک کرد و پیام حیاتبخش النبى را بجهانیان عرضه داشت

- آندونری، کشور ۳، ۷، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۴۴، ۴۶
- آندونری، زبان ۷۷
- آنسم بورگ، شهر ۴۲۱
- آنکارا، شهر ۲۴۶، ۵۸۷
- آنکولا، کشور ۱۵۰
- آیامبا ۱۳۸
- آیسلند، جزیره ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۵
- آیکوم، شهر ۱۳۴
- آینو، ناحیه ۴۷۸
- آینو، بومیان زاپون ۱۷۷، ۲۵۷، ۳۳۱، ۳۳۲
- ۴۳۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۶
- آلورسای، شهر ۲۷۱
- آلورگا جا، شهر ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
- آلبی، جزیره ۳۶۶
- آمانا سینانگا، قایقران ۵۲، ۶۰، ۶۹، ۸۵
- آمازون، قبائل ۴۹۸
- آمازون، منطقه ۵۲۴
- آمازون، رودخانه ۴۹۸، ۵۰۷
- آمبون ۴۲۳
- آمریکا ۴۴، ۴۹، ۱۶۱، ۲۵۶، ۳۰۵، ۳۲۹، ۳۳۰
- ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۹۴، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۴۵
- آمریکا، ایالات متحده ۴۱۱، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲
- ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶
- آمریکا، هیات مشاورین ۵۴۷
- آمریکای جنوبی ۹، ۱۹۷، ۲۵۵، ۳۶۸، ۳۰۲
- ۳۹۱، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۷۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۴۵۶
- آمریکای شمالی ۳۶۹
- آمریکای لاتین ۱۰۱، ۲۵۳، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۴۳
- ۴۵۶، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۳۵، ۵۸۳
- آمستردام، شهر ۴۲۳
- آموز گیسون ۲۲۱
- آمانا سینانگا ۷۷
- آنالیزه پوب ۳۶۶
- آنتیگوا، ۴۶۷، ۴۶۸
- آنجلیکا، خانم ۴۸۴
- آندرا ۲۴۰
- آندرس جا جاکویو ۴۲۳، ۴۸۹
- آندریا ۴۵۸
- ابراهیمی، ۴۰۹
- ابوالقاسم فیضی، ابیادی امرالله ۸۶، ۳۲۲
- ۳۳۸، ۳۵۴، ۴۲۸، ۴۸۲، ۵۵۹، ۶۰۷، ۶۱۲
- ابی جان، شهر ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۲۷، ۱۲۸
- ابیه، جزیره ۳۷۴، ۳۷۵
- اناوا، شهر ۴۵۵
- انوالو، شهر ۴۹۷، ۵۳۶، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۹۶
- انوالو، بومیان ۵۴۲
- آنحاده، دکتر ۵۵۶
- اپریم نه پا آ ۳۵۷، ۳۵۸

- احاگا، شهر ۱۳۶،
 احاکام، قبيله ۱۳۶،
 احمد نایب، دکتر ۴۲۲،
 احاری، خانواده ۴۹۰،
 اداره اصل چهار امریکا ۳۲،
 ادرنه، شهر ۲۵۶،
 ادری رنارتز ۵۶۰،
 ادلید شارپ ۲۷،
 ادلید، شهر ۳۵۰،
 ادونیت، گروه منحنی ۳۶۸،
 ادی، جوان پروتستان ۵۳،
 ادیسورگ ۳۹۳،
 ارحمد ۴۹۱،
 اردشیر حراری ۴۰۷،
 ارض السلس ۷، ۱۱، ۳۹، ۵۷، ۸۷، ۹۱، ۱۰۸،
 ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۹۹، ۲۵۷، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۵۰،
 ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۳۹،
 ۴۷۵، ۴۹۳، ۶۰۵، ۶۱۸،
 ارل، دکتر ۳۴۰،
 ارلیاس، معلم ۳۷۰،
 اروپا ۱۷۹، ۲۴۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲،
 ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷،
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۳، ۵۲۹،
 اروپا، مشاورین تازه ای ۴۰۵،
 اروپا دورنی، حام ۲۹۴، ۳۹۲،
 ارنک بول و حام ۳۵۰،
 اراکا، شهر ۳۳۷،
 ارسر، شهر ۲۴۶، ۵۸۷،
 اساسی، جناب ۴۴۶، ۴۱۲،
 استامبول ۳۲۵،
 استار کاناسی ۵۰۰،
 استراسورگ، شهر ۴۱۰،
 استرالیا ۳۵، ۱۵۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳،
 ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۵۸۸،
 استکهلم، شهر ۳۹۳، ۴۲۷،
 اسپانیا ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۹۶، ۴۳۰، ۴۳۱،
 ۵۲۶،
 اسپانیولی، زبان ۳۰۲، ۴۹۶،
 اسدالله وری ۲۰۰،
 اسدالله، آقا ۵۰،
 اسکاتلند ۱۶۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۳۹، ۴۴۰،
 اسکانندیانوی ۳۹۳، ۴۱۲، ۴۲۷، ۴۲۹،
 اسلام ۲۸۴، ۲۸۷، ۵۲۷،
 اسلو ۴۲۷،
 اسلینگس، شهر ۴۰۸،
 اسمر، بزاد ۳۲،
 اسمرالسداس ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۹،
 ۵۵۱، ۶۰۸،
 اسن، شهر ۳۹۳،
 اشتوتگارت، شهر ۳۹۳، ۴۰۸،
 اصفهان ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۹، ۴۳، ۲۸۴، ۲۸۷،
 اطریش ۳۲۸، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۱۰، ۵۸۷،
 اعوا، دکتر ۲۴۶،
 افتخاری، آقا ۵۱۳، ۵۱۴،
 افحنی، جناب ۴۲۸،
 افغانسان ۳۹، ۴۰،

افغان، جناب ۴۰،	انریکہ سانچر، دکنر ۴۹۵،
افانیم نلانہ ۱۶۹،	انطاکنہ ۵۸۷،
افدس، کتاب ۲۹، ۳۰، ۱۹۹، ۲۸۸، ۳۷۷،	انگلستان ۳۱، ۱۰۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۵، ۱۵۶،
افانوس آرام (کسر) ۱۹۹، ۳۴۹، ۳۶۵،	۲۸۵، ۲۸۹، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۹۱، ۳۹۲،
افانوس حد ۱۱۹،	۳۹۳، ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۳۸، ۴۳۹،
افانوس حد ۳۵، ۵۰، ۷۲، ۱۱۹،	انگلیسی زبان ۴۱۶،
افانوسیہ، کنفرانس ۳۳۸،	انوار راہنما، کتاب Lights of Guidance
اکا، شہر ۱۴۶،	۲۱۰،
اکبہ، جناب ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶،	او ویرا، منطقہ ۱۱۵، ۱۲۷،
اکرا، شہر ۱۱۳،	اوشا گودو، شہر ۱۲۹، ۱۳۰،
اکلاہما، ایالت ۴۴۸،	اونار پرادش، ناحیہ ۱۹۴،
اکس الکساندر، اادی امراللہ ۴۳۸،	اونرحت، شہر ۴۲۲،
اکس غزوی ۴۳۲، ۴۳۵،	اویسالا، شہر ۴۲۷،
اکوادر ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۲،	اوجس، شہر ۱۸۱، ۲۰۴،
۵۳۹، ۵۴۲، ۵۸۳،	اودای پور ۲۲۸،
اکباوا، شہر ۳۴۰، ۳۴۲،	اودینی، شہر ۱۵۰،
ال سنرو، شہر ۴۴۷،	اورسلا، خانہ ۴۳۲،
الواح وصایا ۴۲۳،	اورف داهرتی ۳۶۲،
الوین بلوم ۳۹۲،	اورلانشو ۴۶۲،
الیرات ویلسون پاوون ۵۴۲،	اورورا نریکاتی، سر ۳۵۸،
امیر اعظم پناہ ۴۷۶،	اورورو، شہر ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۹،
امیر اعظم پناہ، خانوادہ ۴۹۰،	اوریسا ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۲۸،
امیلیا کالینز، اادی امراللہ ۴۹۲، ۶۰۳،	اوراکا ۴۷۸،
امیسی، جناب ۱۴۰،	اوس، شہر ۴۲۷،
اناب، شہر ۲۴۶،	اوسونین ۲۵۸،
اناکہ، شہر ۲۴۶،	اوشوگنو، شہر ۱۴۶،
اندلس، جریرہ ۱۹۵،	اوکلند، شہر ۳۵۱، ۳۵۷،
اندلس ۱۵۰،	اوگوجا، شہر ۱۳۴،

- اولا پالوسکا، خانم ۱۱۵، ۱۴۳، ۳۶۵، ۵۸۰،
اولدنیورگ، شهر ۴۰۹،
اولم، شهر ۴۰۷،
اولیائی، خانواده ۲۰۱،
اوم تانا، شهر ۱۵۴،
اومی، شهر ۴۲۸،
اوبنشا، شهر ۱۳۶،
اوویرا، شهر ۱۶۵،
اوبو، شهر ۱۳۶،
ابان سیمیل ۵۶۲،
ایسون، شهر ۶۱۵،
ایتالیا ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۱۱،
۴۱۲، ۴۱۷ تا ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵،
ایجووادی، شهر ۱۳۶،
ایران، کشور ۷، ۳۶، ۲۹، ۴۴، ۴۷، ۵۰،
۸۸، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۷، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵،
۲۸۲، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۲،
۴۳۵،
ایران فروتن مهاجر ۵، ۲۱۱، ۳۹۹، ۴۳۱، ۴۳۶،
۴۹۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱،
ایرج ایمن، دکتر ۲۵۳، ۳۴۰،
ایرج بیکانه ۱۴۰،
ایرلند ۳۹۳،
ایرلند ۳۹۳، ۴۱۶، ۴۱۹،
ایران تارات، ناحیه ۳۴۶،
ایزائل صری ۱۵۹، ۴۹۳،
ایرانلا، ناحیه ۲۹۴،
ایسام مامانی ۴۸۸،
ایفوگا، قبیله ۲۹۷،
ایکالا ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹،
ایکانگ، ناحیه ۱۳۷،
ایکوت اوبا، شهر ۱۳۵،
ایگوروت، قبیله ۲۹۵،
ایکوم، شهر ۱۳۷،
ایلتوس، شهر ۴۱۲،
ایله ایفه، شهر ۱۲۳،
ایلورین، شهر ۱۳۶،
ایلوکانو، زبان ۲۹۵،
ایلونگات، قبیله ۲۹۷،
این ور کار گیل، حظیره القدس ۳۶۱،
ایناک الینکا، ایادی امرالله ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۰،
۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۸، ۳۵۷، ۴۵۹، ۵۴۲، ۵۴۳،
۵۵۰، ۵۷۳، ۶۰۷، ۶۰۸،
اینسور، منطقه ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۲،
۲۳۶، ۲۳۶،
اینسور، موشه تلیفی ۱۹۵،
اینک، شهر ۳۰۵،
اینکارناسیون، شهر ۴۹۰،
اینورنس، شهر ۴۳۹،
ایو نیکلین ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵،
ایوون کونیلار، خانه ۴۷۳،
- ب**
- باب مهاجر، مشرق الاذکارهند ۲۳۴،

برتر، آقا ۴۹۰	نا نورست ۱۱۷
برزیل ۴۸۹، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹	نارنارا سیمز ۵۸۱
۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵	نابل، شهر ۲۴۹
برگهوه، دکتر ۱۸۴	بابلسر، شهر ۵۹۲
برلین ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۱۰	ناتس روز، شهر ۴۶۱
برلین غربی ۳۹۳، ۴۰۹	ناتویکا، قنابل ۱۰۴
برمن، شهر ۴۰۹، ۴۱۱	ناردوس، جزیره ۴۶۸
برمه، کشور ۱۵۹، ۲۵۷، ۴۰۴، ۲۵۸، ۵۱۱	نارسلوند، شهر ۴۳۱، ۴۳۲
برن، شهر ۴۳۲	ناس رنیر، شهر ۱۶۳
برنسی مالازیا ۲۷۰، ۲۷۲	نارغ تزه ۲۵۶
بروج ۲۰۴	نارغ رضوان ۴۳۷
بروکسل ۴۰۲، ۴۰۵	ناکلو، شهر ۱۳۶
برونای ۲۷۱	ناکونو، قبیله ۲۹۹
برنانبای کیر ۴۳۶، ۴۳۹	ناکیو، شهر ۳۰۶
برنیش گانا ۴۶۹	نالنازار ماربانو ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸
برنیش کلمبیا ۴۴۴	نالی، جزیره ۴۷، ۲۳۸، ۳۴۶
برنسون ۳۴۹، ۳۵۱	نامندا، شهر ۱۳۹
بقیة الله ۱۴۵	نان هام تون، قریه ۲۵۹
بل گاوم ۲۰۴	ناسنگکوک، شهر ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۲۲۵، ۳۶۴
بلژیک ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۸۷	۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۴
بلفوگرو، ناحیه ۱۴۳	ناها (نیه)، ایالت ۴۹۱، ۵۰۵، ۵۱۰
بلو هرزونت ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۰۹	نرو ماجمتو، جناب ۳۷۵
۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴	بجورد، شهر ۲۵۱
بلبر ۶۲۰	بختیاری، ناحیه ۱۵
بلیویا ۴۱۹، ۴۳۳، ۴۹۵، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۴۵	بدنیتون، شهر ۱۳۸
بمنسی ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۱۷	بدشت، اجتماع ۴۰۵
۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰	بدیع، فخر الشهداء ۴۱۱
بنجول، شهر ۱۵۸	برازاویل ۱۴۱

- اولا بالوسکا، خانم ۱۱۵، ۱۴۳، ۳۶۵، ۵۸۰،
اولدنبورگ، شهر ۴۰۹،
اولم، شهر ۴۰۷،
اولیانی، خانواده ۲۰۱،
اوم نانا، شهر ۱۵۴،
اومی، شهر ۴۲۸،
اونیشنا، شهر ۱۳۶،
اوویرا، شهر ۱۶۵،
اویو، شهر ۱۳۶،
ایان سیمبل ۵۶۲،
ایون، شهر ۶۱۵،
ایتالیا ۲۸۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۱۱،
۴۱۲، ۴۱۷ تا ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۵،
ایجو اودی، شهر ۱۳۶،
ایران، کشور ۷، ۳۶، ۲۹، ۳۹، ۴۴، ۴۷، ۵۰،
۸۸، ۹۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۳۷، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵،
۲۸۲، ۲۸۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۴، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۳۲،
۴۳۵،
ایران فروتن مهاجر ۵، ۲۱۱، ۳۹۹، ۴۳۱، ۴۳۶،
۴۹۴، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱،
ایرج ایمن، دکتر ۲۵۳، ۳۴۰،
ایرج یگانه ۱۴۰،
ایرلند ۳۹۳،
ایرلند ۳۹۳، ۴۱۶، ۴۱۹،
ایران تارات، ناحیه ۳۴۶،
ایزابل صری ۱۵۹، ۴۹۳،
ایرانلا، ناحیه ۲۹۴،
- ایسام مامانی ۴۸۸،
ایفوکا، قبیله ۲۹۷،
ایکالا ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹،
ایکانگ، ناحیه ۱۳۷،
ایکوت اونا، شهر ۱۴۵،
ایگوروت، قبیله ۲۹۵،
ایکوم، شهر ۱۳۷،
ایتوس، شهر ۴۱۲،
ایله ایفه، شهر ۱۲۳،
ایلورین، شهر ۱۳۶،
ایلوکانو، رنا ۲۹۵،
ایلونگات، قبیله ۲۹۷،
این ور کار گیل، حظیره القدس ۳۶۱،
ایناک الینگا، ایادی امرالله ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۰،
۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۸، ۳۵۷، ۴۵۹، ۵۳۲، ۵۴۳،
۵۵۰، ۵۷۳، ۶۰۷، ۶۰۸،
اینسور، منطقه ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴، ۲۲۲،
۲۳۶، ۲۳۶،
اینسور، موشه تلبی ۱۹۵،
اینک، شهر ۳۰۵،
اینکارناسیون، شهر ۴۹۰،
اینورنس، شهر ۴۳۹،
ایو نیکلین ۴۹۰، ۴۹۴، ۴۹۵،
ایوون کوئیلار، خانه ۴۷۳،

ب

باب مهاجر، مشرق الاذکارهند ۲۳۴،

- برویز فروغی ۳۱۳، ۳۱۴،
 برویز کنیرائی ۳۳۵،
 برویز ویکتوری ۳۳۲،
 بروین اولیائی، دکتر ۱۹۸،
 بروش سنندری خوشین الف،
 بزشکیان، دکتر ۴۰۷،
 بسور، شهر ۴۶۷،
 بطروس ۴۲۸،
 بل آنتی پولو ۲۶۸،
 بل فیضی ۴۰۳،
 بل هنی، ابادی امرالله ۵۶۰،
 بجا، ایالت ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸،
 بنجگنی ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۳،
 بورتو، شهر ۴۲۴،
 بورتونوو، شهر ۱۲۲،
 بوستچی ۴۹۰،
 بوکاربامبا ۴۷۹،
 بوکاربامبو، قره ۴۸۰،
 بوللو، جزیره ۳۱۱،
 بونابه ۳۷۹،
 بونابه، جزیره ۳۷۸، ۳۷۹،
 بونونومان باگا بهایی، جزوه ۷۳،
 بوهن بی، جزیره ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۴،
 بوهنی، جزیره ۳۶۶،
 بنتر خان ۳۵۱،
 بیتسورگ ۴۰۷،
 بیگمی، قبیله ۱۴۲،
 بیلانی، دانشگاه ۲۱۳،
 بیلانی، شهر ۲۱۴،
 بیمان، جناب ۲۷۹، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۰،
 بیمان، مشاور قاره ای ۳۱۸،
 بینانگ ۲۷۰،
ت
 تنوسفیستا ۴۳۳،
 تاراوا، جزیره ۳۸۱،
 تاخک، شهر ۳۶۳،
 تارلاک ۲۹۶،
 تاریخ نیل، کتاب ۱۵۳، ۳۹۶، ۴۰۷،
 تاسمانیا، جزیره ۳۵۰، ۳۵۲،
 تلامبانو ۲۹۷،
 تالیا، جزیره ۳۸۷،
 تامبا، شهر ۴۶۲،
 تامومینگ، شهر ۳۶۶،
 تامل، زبان ۲۸۳،
 تاناف، شهر ۱۵۰،
 تانزانیایا ۹۹، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۷۶، ۲۱۴، ۴۰۱،
 تاهی تی، جزیره ۳۶۶،
 تاوانیموره، قره ۳۸۷،
 تاییه، شهر ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۷،
 تایلند ۲۳۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۶۹،
 ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۴۴، ۳۷۷،
 تاییوان ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۷،
 ۳۲۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۸۰،
 تاید، دکتر ۱۲۱، ۲۵۹،
 تبت ۲۲۸، ۴۷۳،

- نرابوکو، قره ۴۸۰،
 نراسا، شهر ۴۳۱،
 ترانسکای، کشور ۱۵۴،
 ترانکونسی ۱۰۴،
 تررا ۲۷۱،
 ترریبا، شهر ۵۰۸،
 ترکیه ۲۴۵، ۳۹۴، ۵۸۷،
 ترودی وایت ۴۴۹،
 تروک، جزیره ۳۶۶، ۳۷۹،
 ترونک جیانگ، شهر ۳۲۴،
 تری بورا ۲۲۶،
 تری واندروم ۲۰۴، ۲۳۳،
 ترنا فروتن ۴۵۷،
 ترنا، دکتر ۳۶۲، ۲۹۷،
 ترینیداد ۴۶۵، ۴۶۹، ۵۷۸،
 تگزاس، ایالت ۴۴۸، ۴۴۵،
 تل آویو، شهر ۱۱۸، ۴۳۷،
 تنکا ۳۸۲،
 تنکاتایو، جزیره ۳۸۲، ۳۸۸،
 ته با آ، بهائی ماوری ۳۵۸،
 نوآپاسی، جناب ۳۸۳،
 نوآکو ۴۶۵،
 نویسکن، شهر ۴۱۱،
 نورن، شهری در ویتنام ۳۲۴،
 نورینسو میراندا، جمعیت مذهبی سرخ
 بوستان ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵،
 نوگو، کشور ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۳،
 ۱۵۹، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۵۶،
 نوکیو ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۶۰۵،
 نولیا، شهر ۱۵۰،
 نونگا، جزیره ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۶،
 ۳۶۵،
 نونی ماننل مک کت ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۷،
 نی جوانا، شهر ۴۴۷،
 نیسون کلارک ۳۰۰،
 نیموتی ۱۲۱،
 نینتو، شهر ۱۳۸، ۱۳۹،
ج
 جاتونکاسا ۴۷۹،
 جاس، شهر ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۶۰،
 جاگارتا، شهر ۳۶، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۷۵، ۸۰،
 ۸۵ تا ۹۱، ۱۱۳،
 جامائیکا ۴۶۲، ۴۶۶،
 جان ریسارتز، ایسادی امرالله ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
 ۵۶۰،
 جان مک هنری ۳۴۳،
 جان هلر ۳۵۰،
 جان وارنی، جناب ۴۲۰،
 حاوه ۲۳۸،
 جاوید دخت خادم ۵۶۰،
 جرجیا، ایالت ۴۴۸،
 جسور ۲۳۸،
 جسی رول ۳۵۷،
 جفری، از مهاجرین ۳۸۵،

- جک دیویس ۲۹۴
 جک مک کنتز ۳۱۷، ۳۱۷
 جلال اقراری ۴۹۱
 جلال خاضع، ابادی امرالله ۴۸۲
 جمال افندی ۲۳۸
 جمال زاده، دکتر ۴۶۹
 جمشید سبحانی، دکتر ۴۰۹
 جمهوری افریقای مرکزی ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 جنوب شرق آسیا ۲۲، ۸۹، ۹۸، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۰
 جنیدی، جناب ۱۳۰، ۱۳۱
 جوانان برای وحدت جهان، گروه ۳۱۰، ۳۱۳
 جواشیر سبحانی ۳۲۹
 جورج بلتاین ۳
 جورج تاونزدند، ابادی امرالله ۴۱۶
 جوزف، جناب ۳۸۷
 جونو، شهر ۴۴۵
 جوهانسبورگ، شهر ۱۱۸
 جیاگری، ابادی امرالله ۴۲۶
 جیبا، شهر ۱۲۲
 جیبور ۲۰۴، ۲۱۲
 جیلبرت، جزایر ۲۸۹
 جیمز نلسون ۵۷۹
 جیمی جسون ۵۴۹
 جین خمسی ۴۸۹، ۵۴۶
 جین گاس، جناب ۳۷۹
 جاد، کشور ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۷۰
 چارلز ارج ۱۲۳
 چارلز دونگان ۳۴۱، ۳۴۶
 چارلز هورنی ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۳
 چارلز، مازور ۲۷۳
 چالویانا، قره ۴۸۸
 چالی پامبا، قره ۴۸۲، ۴۸۳
 چرنیوسکی، خانم و آقا ۴۵۸
 چروکی، قبیله ۴۵۹
 چکوسلواکی، کشور ۳۹۷
 چلی سوندرام ۵۷۴
 چمت عبدالله، گدخدای متناوای ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۷۶، ۸۳، ۹۴
 چندبگر ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۳۶
 چهریق ۳۶، ۲۷
 چونا، شهر ۵۲۱
 چورومومو، شهر ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸
 چوگو، منطقه ۵۲۳
 چولا وستا، شهر ۴۴۷
 چیانگ مائی، شهر ۳۶۹، ۳۲۳، ۳۲۴
 چیناگنگ ۲۲۸
 چیمپورارو، استان ۵۴۱
 چین ۲۴۱، ۲۸۳، ۳۲۷، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۴۸
 چین گوگو، شهر ۱۲۱
 چین، دریا ۳۶۳
 چینی، اهالی ۹۱

ح

حسب رضوانی ۴۳۲، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴،
 حسام افغان ۴۳۲،
 حسن افغان ۴۹۰،
 حسین امامت ۲۳۲،
 حسین نجفی، دکتر ۳۶،
 حسین، امام ۱۵، ۱۶،

حسین، جناب ملا ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،

حشمت اللہ عزیز ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۴۶،

حشمت عدل پرور ۲۲۹، ۴۳۰،

حشمت مؤید، دکتر ۴۳۲،

حفیظ اللہ خان مہاجر ۱۵، ۲۲، ۲۴،

حقوق اللہ ۴۱۸،

حیدر علی، حاجی میرزا ۱۶، ۲۴۸،

حیدرآباد ۲۰۴، ۲۳۰،

حیفہ ۱۱، ۲۹۸،

خ

خادم میناق، جناب ۳۹۷، ۴۱۲،

خادم، جناب، ایادی امر اللہ ۴۰، ۸۶،

خاضع، جناب، ایادی امر اللہ ۴۰،

خانقین ۱۸۴،

خدا رحمہ پیمان ۳۶، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۷۹، ۹۰،

۹۸، ۵۷۷،

خداداد وجدی ۱۸۱،

خراسان ۲۴۹،

خزر، دریا ۵۰،

خسرو آزرندگان ۱۸۱،

خلقتی، دکتر ۱۲۸، ۱۲۹،

خوان مونتالوو، شہر ۵۳۹،

خورہ ۴۲۴،

حیلناش، جناب ۱۳۳،

د

د د دو، جزیرہ ۳۷۹،

داتو ایلوی ابا، رئیس قبیلہ ۲۹۷،

دار، کنفرانس ۱۹۴،

دارالتبلیغ بین المللی ۳۵۵، ۵۶۱،

دارالتحقیق بیت العدل اعظم ۶۱۸،

دارالسلام ۱۲۰،

دارجلینگ ۲۱۶، ۲۲۸، ۲۴۳،

داریوش یزدانی ۳۱۷،

داکا ۲۳۶،

داکا، شہر ۱۵۸، ۲۳۶، ۲۳۵، ۲۳۶،

داکار، شہر ۱۵۸، ۱۱۳،

دالونا، شہر ۱۲۷،

دامالی، قبیلہ ۵۰۰،

دان، فادر دان و مادر دان ۳۵۱،

دانانہ، ناحیہ ۱۲۷،

دانمارک ۴۲۹،

داهومی، کشور ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۹،

داوانو، زندان ۳۰۳،

- داوانو، شهر ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۳،
 دابارام، مصدق جدید ۱۸۱، ۱۸۹،
 دایتنا بیج ۴۶۲،
 درموت، کارمند سپاه صلح ۱۴۶،
 دکتر اسلمنت، کتاب (بهاء الله و عصر
 جدید) ۱۸۵،
 دنگ، شهر ۱۹۵،
 دهلی نو ۹، ۳۵، ۴۰، ۱۴۸، ۱۷۹، ۲۰۳، ۲۰۴،
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۸،
 ۲۴۰، ۵۹۷،
 دو ور، شهر ۴۵۷،
 دوآلا، شهر ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۰،
 دوان پورت، شهر ۳۵۲،
 دورونی بکیت ۴۹۵،
 دورونی بیکر، ابادی امرالله ۱۸۲،
 دورونی فرابی ۴۰۲،
 دوریس، مهاجر امریکائی ۱۳۱،
 دوسلدورف ۳۹۳،
 دوسلدورف، شهر ۳۰۳، ۳۹۳، ۴۱۰،
 دولالی ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۳۳،
 دولت آباد ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۲۱،
 دومینادور انوناسیون ۲۹۵،
 دومبگو، شهر ۱۵۰،
 دون پورت، شهر ۳۵۰،
 دیپاگا، شهر ۱۳۰،
 دزد نو، (قریه عبدالجبار) ۲۵۸،
 دومینادور آفوناسیون ۲۹۵،
 دیل انگ ۳۴۱، ۳۴۲،
 دیموگرو ۱۲۷،
 دین استیفنس ۵۳۷،
 دیوید روح ۵۶۲،
 دیوید موگان ۳۳۸،
ذ
 ذکرالله خادم، ابادی امرالله ۳۰۵، ۴۹۵،
 ۵۶۰،
 ذنی زامیرز ۳۱۹،
ر
 رنونیون، شهر ۱۱۹،
 رائول پاون ۲۱۰، ۴۵۹، ۴۹۶، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۴،
 ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۵۲،
 راج شاهی ۲۳۸،
 راجستان، ایالت ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۶،
 راجنی پور ۲۰۴،
 راسخ، خانم و آقا ۴۵۹،
 رالی، شهر ۴۵۹،
 رام، فرمان داستان رامایا ۲۰۲،
 رامین ابریشمیان ۵۲۷،
 رامینگ شاه، جناب ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۳۱،
 رامینگو، شهر ۱۴۷،
 رانگون ۲۷۹،
 رای، پروفیسور ۲۴۱،
 رب النوع زنده ۲۴۲،

- رجبی سان شاپس، آقا ۴۹۰،
 رحمانی، جناب ۱۲۹،
 رحمی، جناب ۴۱۱،
 رز گاردن ۳۲۲،
 رز مانگاپیس ۳۰۳،
 رستم پیمان ۷۹، ۸۱،
 رسیفه، شهر ۵۰۸،
 رسا و وفا ریحانی ۴۰۷،
 رضائیه ۲۷،
 رضوان رحیمی ۲۱۲،
 رضوان متل، دکتر ۴۴۰،
 رضوانی، گروه تبلیغی ۵۰۸،
 رضی عنایان ۴۹۱، ۵۱۲،
 رم، شهر ۱۱۸، ۴۳۷،
 رنگون ۲۵۹، ۳۲۴،
 رنمارک، شهر ۳۵۰،
 رو فو، جناب ۳۸۱،
 روا، شهر ۱۹۵،
 رواندا ۱۲۱، ۱۴۵،
 روت برینکل ۵۰۰،
 روت والبریح ۶۰۵،
 روح الله خوشین الف،
 روح الله ممتازی ۳۲۷، ۳۴۷،
 روح، حضرت ۱۱،
 روحانی، جناب ۴۱۲،
 روحی روشنی ۲۳۵،
 روحیه خانم، امه الهام ۷۰، ۹۹، ۱۲۵، ۱۳۵،
 ۱۶۲، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۳، ۳۰۴، ۳۲۴، ۳۵۴،
 ۴۸۲، ۵۳۲، ۵۴۷، ۵۵۷، ۵۷۳، ۵۹۸،
 روخلیو، پسر رئیس قبیله ۳۰۰،
 رودریا ۹۹، ۱۰۴، ۱۵۴،
 روزی، دشت ۱۴۴،
 روسیه ۳۹۷،
 روضه بدیع، کتاب ۱۵۳، ۲۰۲، ۳۵۳،
 روضه مبارکه ۴۰۲، ۵۰۱،
 روفینو گالواسی ۵۴۸، ۵۵۵،
 روکاهادو، آقا ۴۷۶،
 ریحارد بنسون ۳۶۷،
 ریچموند، شهر ۴۵۸،
 ریاض قدیمی، دکتر ۳۶،
 ریزال، بارک ۳۰۵،
 ریزال، زندان ۳۰۳،
 ریو دو زانیرو ۴۹۱، ۴۹۳، ۵۱۳، ۵۱۴،
 ز
 زئیر، کشور ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۴۰،
 ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۷۶، ۵۸۰،
 زاریا، شهر ۱۳۲، ۱۳۳،
 زامبالس ۲۹۶،
 زامبیا ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۳۰۷،
 زلاند جدید ۳۷۲،
 زور زور، شهر ۱۵۰،
 زوگ، شهر ۴۳۵،

- زنگانیکور، شهر ۱۵۰
- سارونگ، لباس ۵۳، ۵۶
- سالزبورگ، شهر ۴۱۲
- سالزبوری، شهر ۴۵۷
- سالوادر ۴۹۱
- سالوادر، جناب ۴۰۸
- سالوادر، شهر ۴۹۱، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲
- سامکس ماندا، قریه ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۴۷۸
- ساموآ ۳۶۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۵
- ساموآ تایمز، مجله ۳۷۱
- ساموآی شرقی ۴۷۲
- ساموآی غربی ۳۷۱، ۳۷۲
- سان روکه، شهر ۵۳۰
- سان کابیتانو، شهر ۴۹۰، ۴۹۱
- سان کیت، شهر ۴۶۷
- سان ونسنت ۴۶۸
- سانتا آنا، شهر ۵۰۷
- سانتادومینگو ۴۶۷، ۵۳۵
- سانتانا، شهر ۵۰۶
- سانتو، جزیره ۳۷۹
- سانتیاگو، شهر ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۰۹
- ۳۱۷، ۴۱۹
- سانکاران نائیر ۱۰۷
- ساوانا، شهر ۴۶۱
- سایابوری، ناحیه ۳۶۰
- سایران، شهر ۳۷۴، ۳۷۹، ۳۹۰
- سایگون، شهر ۳۷۹، ۳۷۴
- سیحانی، جناب ۱۲۹
- سیزوار، شهر ۴۵۱
- ژاپون ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۵
- ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۳۸
- ۶۰۵
- زان مغزی ۱۰۴
- زانت خان ۳
- زنو ۳۹۵، ۷۲۱
- زورف دامینگو ۲۹۵
- زورف شینگ ۳
- زورف، ناره تصدیق ۱۰۵
- زورفین ۴۹۳
- سنول، شهر ۳۱۷
- سابا، کشور ۲۷۶
- سابانی ۲۲۵
- سابلیان، زندان ۴۰۳
- سانان، شهر ۱۹۵
- سابورو، شهر ۳۲۲، ۳۳۸
- سابورو، نمایشگاه صنعتی زاپن ۲۰۸
- ساحل سماح، کشور ۱۵۰، ۶۱۵
- ساحلین، شه جزیره ۳۲۲، ۳۲۷
- ساراواک، کشور ۲۷۰، ۲۷۶
- سارنن، شهر ۴۲۳

- سو، شهر ۲۹۴،
 ستانیملاو، آفا ۴۷۶،
 ستموانا، زبان ۱۶۸،
 سربج، کدخدا ۲۱۵،
 سرجیو کوتو ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۲،
 سربان ۲۷۱،
 سرور معینی، ۵۰۸،
 سروسانی، خانواده ۲۸۴،
 سرولانکوچه، شهر ۲۱۷،
 سربناگار ۲۰۴،
 سعدی، شاعر ۵۲۲،
 سلیس ۲۲۸،
 سلیورو ۲۴۶،
 سلطانی ۴۹۰،
 سه بی بیکوه، شهر ۱۱۲،
 سلیمان، جزایر ۳۱۸، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۸۲،
 ۳۸۸، ۳۸۶،
 سلیمانی، جناب ۳۴۷،
 سن پائولو ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۹، ۵۱۴،
 سن بیر، شهر ۱۱۹،
 سن خوره، شهر ۳۰۰،
 سن لونییز، شهر ۵۰۷،
 سنچزا، حاتم ۱۱۷،
 سنت تاماس، شهر ۴۶۷،
 سنت جان، شهر ۴۶۸،
 سنگانی مانگ کوانگ ۲۷۱،
 سنگاپور ۲۲، ۴۳، ۹۱، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۱، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۷، ۶۰۰، ۶۱۵،
 سنگال، کشور ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۵۰، ۱۵۶،
 سنیگوالی، شهر ۱۵۰،
 سهرابخانی ۲۰۱،
 سهزباوه، شهر ۳۶۶،
 سهیل ملانی ۳۷۲، ۳۸۱،
 سوآکوکو، شهر ۱۵۰،
 سوند ۳۹۳، ۴۲۸،
 سوا (فیجی) ۳۸۱، ۳۸۲، ۶۳۸۷،
 سواحیلی، زبان ۹۹، ۱۴۹،
 سوازیلند ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۵۴،
 سودان ۲۲۹،
 سوردی ساسترا سلامت، رئیس دانشگاه
 ۹۳،
 سورپ سوکیمان ۹۵،
 سوزانا، شهر ۱۵۰،
 سوسرا ۲۰۴،
 سوسرا، ناحیه ۲۰۱، ۲۰۴،
 سوکره، محل ۴۷۶، ۴۸۰،
 سوکوتو، شهر ۱۳۶،
 سولانو، شهر ۲۹۲، ۳۱۷، ۴۷۸،
 سولور ۲۲۹، ۲۳۰،
 سوماترا ۳۵، ۴۹، ۵۱، ۵۷-۵۸، ۶۷، ۸۴، ۹۵،
 سونگلا ۳۲۱،
 سووا، جزیره ۳۵۰، ۳۷۳،
 سسونس ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۳۳،
 ۴۳۴، ۴۳۵، ۵۷۸،
 سی برون ۹۳، ۹۴،
 سی پای باجت، قره ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۸، ۸۴،

- سی پورا، قره ۷۶،
سی لو نورو (دکتر مهاجر) ۶۳،
سی ما نالو اولو، قره ۷۳،
سی ما نالو سابی بی، قره ۷۳،
سی موم بینک، استاد دانشگاه ۹۳،
سیاه جال، طهران ۲۷، ۲۸۷،
سیروت سلاتان ۵۱، ۷۱،
سیدعلی ۴۲۸،
سیدنی ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۶،
سیرارکت اولو، شهر ۲۹۴،
سیرالنون، کشور ۱۵۰،
سیرانوش عبوضیان ۴۹۰،
سیرگنج ۲۴۳،
سیروس علائی، دکتر ۲۵۵، ۴۳۲،
سیروس منجمی ۴۹۱،
سیمیل، جزیره ۴۱۷،
سیکیم، کشور ۱۸۱، ۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۱۷،
سیلان، جزیره ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۷۵، ۳۷۶، ۴۷۸،
سیلان ناداراجان ۱۰۸،
سیملا ۲۱۵،
سیمین یوسفی ۳،
سیتیا اولسون ۳۶۹، ۳۹۰،
- شاه عبدالعظیم، قره ۲۲، ۲۴،
شایانی ۴۹۱،
شتلند، جزیره ۴۳۹،
شرق آسیا ۲۸۲،
شعاع الله علائی، ابادی امرالله ۴۰، ۸۵،
شفا ۹۱، ۵۵۷،
شقیقه فتح اعظم ۵۶۲،
شلابور ۲۲۲،
شمال پاسیفیک ۳۷۸، ۶۷۷،
شمال شرق آسیا ۳۲۵، ۳۴۱، ۳۴۲،
شمشیرپور، ناحیه ۱۸۱، ۱۸۸،
شهریار نوریزدان ۱۸۱،
شهناز پرنیان ۲۱۱،
شهود یهوه، فرقه منمسی ۱۲۳،
شوقی پور، قره ۱۸۴،
شوقی، آقا ۴۹۰،
شولاپور، ناحیه ۱۹۴، ۲۰۴،
شون سونی، شهر ۳۲۶،
شیخ طبرسی، قلعه ۳۷،
شیخی زاده ۴۹۰،
شیدان کوچک زاده ۱۱۷،
شیراز ۲۷، ۲۸۷،
شیرین خانم بومس ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۴،
۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۵، ۲۲۷،
۲۳۱، ۲۷۸،
شیعه علوی، مذهب ۲۴۷،
شیکاگو، شهر ۳۶۹، ۴۴۶، ۴۵۳،
- ش
شارماجی، مصدق جدید ۱۸۱،
شاننا ساندارام، خانم ۲۷۰، ۵۷۵،
شاه جهان پور، ناحیه ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۲۸،

شیلی ۵۰۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸،

شیلا ۲۲۳،

ع

عابدیان، جناب ۴۱۲،

عباس کنیرانسی ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۶، ۳۴۷،

عبدالحسین شیرازی ۲۵۸،

عبدالله صحیحی ۴۹۰،

عبدالله لودین ۷۳،

عبدالله، میرزا ۱۶، ۱۷،

عبدالله آقا ۱۴،

عربستان ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۳۷، ۲۱۰، ۲۴۸،

عربی ۷۱،

عزیز نویدی، دکتر ۱۰۵، ۱۳۷،

عممت خانم، والده رحمت ۲۲،

عممت وحدت ۲۴، ۹۵،

عطاپور یگانگی ۲۲۵،

عطا ریحانی، جناب ۴۱۲،

عکا ۱۶، ۱۹،

علائی، خانواده ۳۵۹،

علی اکبر فروتن، ایادی امرالله ۲۴، ۲۷،

۸۵، ۲۰۶، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۵۳، ۴۰۱، ۶۰۵،

۶۱۸،

علی محمد ورقا، ایادی امرالله ۲۵۲، ۴۷۵،

۵۶۱،

علی نخجوانی ۲۷، ۱۰۰، ۵۶۲،

علی، حضرت ۱۵،

عنایت روحانی ۵۸۰،

عنایت، صابری ۳۰۷،

ص

صابران، جناب ۱۸۴،

صادق زاده، جناب ۱۲۷، ۴۹۰،

صبور، جناب ۲۳۶، ۲۳۸،

صدرالله، مبلغ بهائی ۱۸۵،

صدیق، دکتر ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶،

صلح اصغر ۴۱۷،

صبون، شهر ۴۳۳، ۴۴۴،

ط

طاهرزاده، جناب ۴۱۶، ۴۹۱،

طاهره و فرهاد فروتن ۴۰۹،

طاهره وجدی، پروفیسور ۱۹۹،

طرازالله سمندری، ایادی امرالله ۹۱، ۹۵،

۹۶، ۲۳۵، ۲۶۵، ۳۰۴، ۳۴۷، ۶۰۳، ۶۰۴،

طلیعه یوم بدیع، کتاب ۲۰۵،

طهران ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۳،

۲۳۱، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۵۹۲،

طهرانی، جناب ۴۲۲،

طوبی یگانگی ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۴۳،

طیفوری، جناب ۴۱۱،

فرانکفورت، شهر ۳۹۳، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳،
۴۱۴، ۴۴۳

فراهانی، جناب ۴۰۹

فردریک، فاجیه ۴۵۸

فرزام ارباب ۲۸۴، ۵۱۹، ۵۵۵

فرزین دواجی، دکتر ۱۶۱، ۳۶۵، ۴۰۰، ۵۹۵،
۶۰۱

فرماندار سوماترا ۸۲

فری فان ۱۱۷، ۱۲۶

فریرز صها ۲۳۲

فریدون ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۲۲

فریدون خادم ۴۱۲

فریدون مظلوم ۴۱۷

فریدون منجم ۴۹۶

فریدون میثاقی ۲۵۹، ۳۶۴

فریدون میثاقیان ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۴۴

فضل الله نامدار ۴۰۸

فلاها، شهر ۱۵۰

فلوریدا، ایالت ۴۴۸، ۴۶۳

فلیکس مادلا ۲۹۲

فن تمسکی، جناب ۴۴۳

فنلاند ۳۹۳، ۴۲۹

فه سامانیکو ۳۰۰، ۳۱۱

فورت آلیزا، شهر ۵۰۸

فورت، شهر ۴۰۸

فوک لانگ، شهر ۳۲۴

فوکواوکا، شهر ۳۴۲

فونجال، شهر ۴۲۶

عنایت یگانگی، ۲۴۰

عبدالعظیم، آقا ۱۴

غ

غازی، شهر ۲۴۶

غانا، کشور ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۲۹

غرب آسیا ۱۰۷

غرب آفریقا ۲۸۹

غلامحسین، آقا ۲۳

ف

فارسی، زبان ۷۱

فارینی، شهر ۱۵۰

فاضل اردگانی ۱۱۳

فاضل علوی، جناب ۲۴

فاضل مارندران، جناب ۲۴

فتح الله، میرزا ۱۴، ۲۲، ۱۶

فدرس ایمانی، جناب ۴۳۶

فراگمور، شهر ۴۶۱

فرامرز اتحادیه ۳، ۵۴۵

فرامرز دادگر ۳۰۷

فرامرز وجدانی ۳۱۳، ۳۱۴

فرانسه ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۲۹

۴۳۲، ۴۳۳، ۵۸۷

فرانک هاندل، دکتر ۴۰۷

فیجی، جزیره ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۳،
۳۸۴، ۳۸۵

فیروز طلوعی ۳۱۷

فیروز کاظم زاده ۲۸۴

فیروزه و نعمت یگانگی ۲۰۱

فیزی ۱۱۶، ۱۴۶

فیش، شهر ۴۲۸

فیض یگانگی ۲۲۵، ۲۵۹، ۳۶۸، ۳۶۹

فیضی، موصی تلبیفی ۱۹۸

فیلیپین ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲

۲۴۱، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۹، ۳۶۲، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۴

۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، تا ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۴۲۴، ۴۳۸

۴۶۰، ۵۷۷، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۲

فیلیپین، دانشگاه ۲۹۳

ق

قارون عیوضیان ۴۹۰

قبرس ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳

قدوسی، حضرت ۳۷، ۲۴۹

قدیمی، خانم و آقا ۲۴۶

قرآن ۲۳۴، ۲۸۶

قزوین، شهر ۴۱۴

قلعه طبرسی ۴۲۸

قلم اعلیٰ ۴۱۴

قوچان ۲۵۱

قیوم الاسماء، توفیق ۱۴۳، ۱۴۵

ک

کجوا، زبان ۴۹۶

کائوتین، ناحیه ۵۱۶، ۵۱۶، ۵۱۸

کائوندارا، شهر ۱۵۰

کائی نائی، شهر ۳۵۷

کائی کاورا، شهر ۳۶۱

کابراگوله، شهر ۱۴۴، ۱۴۵

کابل، شهر ۲۴۴

کایم با، شهر ۱۴۴

کاتانیا، شهر ۱۴۱، ۴۱۷، ۴۲۰

کاتسینا، شهر ۱۲۲

کاتماندو، شهر ۲۰۴، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳

کاتولیک، مذهب ۳۹۶

کاتولیک، کلیسیا ۶۸

کادونا ۱۲۳

کارانیب، جزایر ۴۵۶، ۴۶۵، ۵۴۲

کارملو، آقا ۴۸۳، ۴۹۴، ۴۹۵

کارولینای جنوبی، ایالت ۴۴۸، ۴۵۹، ۴۶۰

کارولینای شمالی، ایالت ۴۴۸، ۴۵۰

کارولینز غربی ۳۷۸

کارولین، جزایر ۳۶۳، ۳۷۹

کازو موتو اومکانسی، اولین بهائی بومی

۴۵۳

کاسائی شرقی ۱۱۶، ۱۱۷

کاستلیانا ۳۰۳

کاطمی، جناب ۱۲۹، ۱۳۰

- کابلار، شهر ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،
 کالدونیای جدید ۳۶۶،
 کالی، شهر ۵۵۱،
 کالیس فدرستون، ایادی امرالله ۹۱، ۲۳۳،
 ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۵۰۰،
 کالیفرنیا، ایالت ۴۴۵، ۴۴۷،
 کالیمونگ، شهر ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۵۷۸،
 کاموج ۳۲۴، ۳۶۲، ۳۲۵،
 کامپاسو، شهر ۴۲۰،
 کامپالا، شهر ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،
 کامیناس، شهر ۴۹۰، ۴۹۱،
 کامران منصور ۵۴۳،
 کامرون، کشور ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۵،
 ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۷۴، ۴۳۸، ۵۹۲،
 کامیجا، شهر ۱۴۷، ۱۶۵،
 کانادا ۴۱، ۹۸، ۳۰۲، ۳۲۹، ۳۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵،
 ۴۵۴،
 کانانگا، شهر ۱۱۷،
 کانانور، شهر ۲۰۴،
 کانبرا، شهر ۳۵۳، ۳۵۴،
 کانپور، شهر ۲۲۲،
 کانگ کونگ (نوعی سبزی) ۶۷،
 کانو، شهر ۱۳۶،
 کانبا کوماری ۲۱۰،
 کاوی ویرا، منطقه ۱۱۵، ۱۴۵،
 کبک سیتی ۴۵۵،
 کتاب مقدس ۳۶۹، ۳۷۰،
 کتن، شهر ۴۰۹،
 کتیرائی، خانواده ۳۲۹، ۳۳۰،
 کراچی، شهر ۴۳، ۴۵،
 کرالا، ناحیه ۱۹۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۳۶،
 کرایست چرچ، شهر ۳۵۹، ۳۷۱،
 کرج، مدرسه نایستانه ۳۱،
 کرسیکا، جزیره ۳۹۳،
 کرمل جعفری ۳۲۱،
 کرمل، قوس کوه ۳۵۶،
 کره، کشور ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵،
 ۴۳۳،
 کروآ، جزیره ۴۶۷،
 کروگر، خانم ۴۰۸،
 کریانی، جزیره ۳۱۸،
 کریستف، مهاجر کینیایی ۱۴۲،
 کریم، بهایی سوماترا ۹۵،
 کرنو، استان ۳۱۷،
 کستاریکا، کشور ۴۵۸، ۴۹۹،
 کشمیر ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۲۶،
 کلپرت، پاستور (کشیش) ۷۶،
 کلاردشت، قریه ۲۵،
 کلکنه، شهر ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷،
 ۲۳۹،
 کلمات فردوسی ۴۶۹،
 کلمات مکونه ۴۳۶،
 کلمبیا، کشور ۲۱۰، ۳۶۸، ۳۴۷، ۴۲۴، ۴۹۷،
 ۴۹۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۵۰، ۵۵۴،
 کلن، شهر ۱۹۹، ۳۹۴، ۳۹۹،
 کلود گاورا، دکتر ۴۴۳،

- کلبسی ۲۸۷،
 کمال الذین، لودین ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۴،
 کمال معانی ۳۲۷،
 کمال و کاملیا معانی ۳۲۱،
 کمونگ، شهر ۱۴۸،
 کنتاکورا، شهر ۱۳۶،
 کنگره جهانی لندن ۲۸۹،
 کنگو، کشور ۱۰۲، ۱۲۲،
 کنیا، کشور ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۴۰۱،
 کنبلو، قره ۱۳۸،
 کونبه باتور، شهر ۲۲۹،
 کوجا بامبا، شهر ۴۸۱،
 کوچین، شهر ۲۰۴، ۲۲۹،
 کوا، شهر ۴۶۵،
 کواجالین، جزیره ۳۷۴،
 کوالالامپور ۲۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۱۷، ۳۴۴، ۶۰۰،
 کوانگای، شهر ۳۲۴،
 کوتاپانی، قره ۱۸۴، ۱۸۵،
 کونهاکن، شهر ۴۲۸،
 کودیکو، شهر ۵۱۷،
 کوریتیا، شهر ۴۹۱،
 کوک، جزیره ۳۶۶، ۳۷۹،
 کولکوکویو، قره ۴۸۶،
 کولو ۲۱۵،
 کولونیا، شهر ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۰،
 کولینادا، شهر ۱۵۰،
 کوماری، شهر در ایالت کابنا ۵۷۸،
 کوماسی ۱۲۴،
 کومبا، منطقه ۱۴۸،
 کومایا، شهر ۵۵۱،
 کویت، کشور ۲۲۹،
 کی بگی، شهر ۱۴۱، ۱۴۵،
 کی وو شرقی، ناحیه ۱۱۶،
 کی، جناب ۳۴۱،
 کیث دفولو ۲۴۱،
 کینو، اکوادور ۱۱۷، ۲۱۰، ۴۹۲، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۵۱،
 کیپ تاون ۱۱۸،
 کیپ ورده، شهر ۱۵۸،
 کیسانگانی ۱۲۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۸،
 کیسوشی، قره ۱۶۵،
 کیشو، شهر ۳۴۳،
 کیگالی ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۸،
 کیم، دکتر ۳۴۳، ۳۴۴،
 کیمبو، شهر ۱۳۹،
 کینشازا ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴،
 کیهان خادم ۳۱۷،
 کیوان ناظران، جناب ۴۲۷،
 کیوو جنوبی، ناحیه ۱۴۹،
 کیوو، شهر ۱۶۳، ۱۶۵،
گ
 گائوآ، شهر ۱۳۰

- گاتومانسی، شهر ۲۲۸
 گابرون، شهر ۱۵۸، ۱۶۵
 گابن، کشور ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۲۲
 گابوکو، شهر ۱۲۳
 گاد پاسز بای، کتاب ۳۶۵
 گارمانجه، شهر ۱۳۰
 گاروجریک و خانم ۱۵۰
 گالیم، شهر ۱۳۴
 گامبیا، کشور ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۵۰، ۱۵۹
 گانا، کشور ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۴، ۵۰۷
 گانتوکه شهر ۲۰۴، ۲۲۷
 گجرات، ناحیه ۱۹۴، ۲۲۶
 گراتز، شهر ۴۰۰، ۴۱۲
 گرانادا، شهر ۴۶۹
 گرنا ل برتیل ۳۵۲
 گرگان، شهر ۲۵۱
 گروسمن، خانم دکتر ۴۰۷
 گرونکن، شهر ۴۲۳
 گرینزبورو، شهر ۴۵۹
 گل محمدی، جناب ۲۹، ۳۰
 گلاسکو، شهر ۴۳۹، ۴۴۰
 گلف لینک، ناحیه ۲۰۸
 گلوریا فیسی ۶۰۷
 گنبد فابوس، شهر ۲۵۱
 گنگ نوک، شهر ۲۴۳
 گوآلا دوب، شهر ۴۶۷
 گوآم، کشور ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸
 ۳۸۴، ۳۹۰
 گواتمالا، کشور ۴۲۴، ۵۰۱
 گواخیرا، منطقه ۵۲۴
 گوالیور، شهر ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۳۰
 ۲۳۶، ۶۰۶
 گوام، کشور ۳۸۰
 گوتینگن، شهر ۴۱۱
 گوردون کار، جناب ۳، ۱۶۵
 گوسوا، شهر ۱۲۶
 گوکونه، ناحیه ای در رودزیا ۱۰۴
 گومز، خانم ۲۹۲
 گیسو، (مهاجر) ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸
 ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۶، ۳۹۱
 ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۶، ۴۶۰
 ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۹۴
 ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۱۸
 گیل وولسون ۴۹۷
 گیلبرت، جزیره ۳۶۶، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۶۵
 گیلینگرشن، شهر ۴۰۹
 گینزویل، شهر ۴۶۲
 گینه جدید، جزایر ۱۰۸، ۱۵۰، ۳۶۵، ۳۶۶
 ۳۷۲، ۳۷۳
- ل**
- لئونگ تات چسی، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۵
 ۳۴۷

- لائوس، کشور ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۴۴
- لاباز، شهر ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۸، ۵۴۲، ۵۴۵
- لاکوس، شهر ۱۲۲، ۱۲۷
- لائوسی، ده ۳۸۷
- لامپینی، پارک ۳۲۱
- لانگ وود ۴۶۲
- لانگ، آفا ۴۹۴، ۴۹۵
- لانگنهاین، شهر ۴۰۷، ۴۰۸
- لاسه، شهر ۴۲۳
- لجنة بین المللی مهاجرت ایران ۳۸
- لروی آیواس، آبادی امرالله ۶۲۰
- لس آنجلس، شهر ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۰۱
- لسوتو ۱۲۲
- لسوتو، کشور ۱۲۲، ۱۵۴
- لشکر نجات ۴۳۴
- لطف الله حکیم، دکتر ۷۱، ۸۱
- للاتا، مؤسسه تبلیغی ۳۸۵
- لندن، شهر ۸۷، ۱۵۷، ۱۷۰، ۲۱۸، ۲۵۶، ۲۸۱، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۸۰، ۵۸۷
- له، شهر در ایالت لاداخ ۵۷۸
- لونی گریگوری، مؤسسه ۷۷۸، ۴۵۰
- لوتیز سیمبل ۵۶۲
- لوسوم باشی شهر ۱۱۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۵
- لوح احتراق ۳۴
- لوح احمد ۳۴، ۷۸، ۱۹۸، ۲۲۱، ۳۰۴، ۴۰۳
- لوح ۴۰۹، ۴۲۳، ۴۲۵، ۶۱۲
- لوح سلطان ایران ۲۸۲
- لوح کرمل ۴۲۳
- لوحه نمسی ۵۷
- لودویگهافن، شهر ۴۰۷
- لورنس تاون ۳۵۲
- لوروک، شهر ۴۱۶
- لوری اریاب ۵۱۹
- لوریانو اورلا، رئیس قبیله ۳۰۰
- لوزان، شهر ۳۱۷
- لوزان، جزیره ای در فیلیپین ۲۹۶، ۳۱۵
- لوگزامبورگ ۳۵۹، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۵
- لوگوا، شهر ۴۲۱، ۵۸۷
- لوگوآلونا، شهر ۳۸۳
- لومه، شهر ۱۲۳
- لونگ آن، شهر ۳۲۴
- لوانتی، جزیره ۳۶۶
- لیبرا، کشور ۱۵۰
- لیبی، کشور ۱۰۵
- لیتل راک، شهر ۴۶۲
- لیسون، شهر ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۶
- لیل، شهر ۴۰۵، ۴۰۶
- لیما، کشور ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۴۶
- لیما، دکتر ۴۹۱
- لینز، شهر ۴۱۲

م

- ماکو، ۳۶، ۲۷،
 ماکودی، شهر ۱۳۶،
 مالاکا ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳،
 مالاوی، کشور ۱۵۴، ۱۵۵،
 مالایا ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵،
 مالایائی، زبان ۲۹۰،
 مالتا ۴۱۶،
 مالدیو، جزیره ۱۹۵،
 مالزی ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۹، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۳۶، ۳۶۲،
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱،
 ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۸۱، ۴۲۴،
 ۴۲۷، ۴۳۸، ۵۷۶، ۵۸۳،
 مالی، کشور ۱۳۶، ۱۵۰،
 مالیه توآ تا نوماقبلی دوم، عالیجناب پادشاه
 ساموآی غربی ۳۷۲،
 مامسو، لوئیزا مایا گومز ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴،
 مامفه، شهر ۱۳۶،
 مانالی ۲۱۵،
 ماند سانور ۲۲۸،
 ماندالی، شهر ۲۵۹،
 مانرویا ۱۰۳،
 مانگ، قبیله ۲۵۹،
 مانوبو، قبیله ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،
 مانیان، قبیله ۳۰۰، ۳۰۱، ۵۷۷،
 مانیل، (مانیلا) ۱۴۸، ۲۰۶، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳،
 ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸،
 ۳۲۲، ۳۴۳، ۳۸۰، ۳۸۸، ۵۷۴، ۵۹۴، ۶۰۳،
 ۶۱۵،
 مانوری، قبائل ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰،
 مانا اوتو، جناب ۳۷۱، ۳۹۳،
 مابوچی، قبیله ۵۱۵،
 ماداگاسکار، جزیره ۱۲۰،
 مادرید، شهر ۴۳۱،
 مادیا برادش، مطفه ۱۸۸، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۳۶،
 مادیرا، جزیره ۴۲۷،
 مارادی ۱۳۱،
 ماربورگ، شهر ۴۰۸،
 مارنا تیبانی ۲۴۱،
 مارنا روت، میس ۲۹۲، ۴۴۲،
 مارجوری هنی ۵۶۰،
 مارزیو، جناب ۴۲۰،
 ماریسی نل، مدرسه تابستانه ۴۰۱،
 ماریسی، نلر ۳۹۳،
 مارشال، جزایر ۳۶۶، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸،
 مارگارت، خانم ۴۸۹،
 مارکو، ناحیه ۵۱۲،
 ماری بریج، شهر ۳۵۰،
 ماریا پروگاجی ۵۴۲،
 ماریانا، جزیره ۳۶۹، ۳۳۹، ۳۷۳، ۳۷۷،
 ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۰،
 مازندران ۲۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۴۲۸،
 ماساچوست ۴۵۶، ۴۶۳،
 ماغوسیا ۴۰۳،
 ماکانو ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۵۰۶، ۵۰۷،

- مایسور، شهر ۱۹۵، محفل ملی تابوان ۳۴۸،
 مابنز، شهر ۴۰۲، محفل ملی ترکیه ۲۴۶، ۵۲۰،
 موگی مایا ۱۱۶، محفل ملی نرینداد و نوناگو ۵۲۰،
 مجنوب، دکتر ۴۰۲، محفل ملی نوگو ۱۲۹،
 مجموعه صلح و عدالت، کتاب ۳۵۲، محفل ملی بابوا نیو گینی ۵۶۲،
 مجموعه اشعار جناب نعیم ۲۴۵، محفل ملی جامائیکا ۵۶۶،
 محفل روحانی آدانا، ترکیه ۵۲۲، محفل ملی جزایر سلیمان ۵۶۹،
 محفل روحانی بمبئی ۵۲۱، محفل ملی داهومی ۱۲۲،
 محفل روحانی تاوونند اوک ۵۲۲، محفل ملی ساحل عاج ۱۲۲، ۱۲۸،
 محفل روحانی لس آنجلس ۵۲۲، محفل ملی ساموا ۵۶۸،
 محفل روحانی یزد ۵۲۱، محفل ملی سریلانکا ۵۶۹،
 محفل ملی آرژانتین ۵۶۴، محفل ملی سسکا پور ۵۶۹،
 محفل ملی آلمان ۵۶۵، محفل ملی سوازیلند ۵۶۹،
 محفل ملی استرالیا ۳۵۱، محفل ملی سویس ۵۶۹،
 محفل ملی اکوادور ۵۳۵، ۵۳۲، ۵۵۶، ۵۶۵، محفل ملی شمال غرب پاسیفیک ۳۲۳،
 محفل ملی انگلستان ۵۲۰، محفل ملی شیلی ۵۶۵،
 محفل ملی ایالات متحده آمریکا شمالی ۵۲۱، محفل ملی فرانسه ۴۰۶، ۵۶۵،
 محفل ملی ایتالیا ۵۶۶، محفل ملی فیلیپین ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰،
 محفل ملی ایران ۳۵، ۸۶، ۱۷۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۳۱۱، ۵۶۸،
 محفل ملی کانا ۱۲۵، محفل ملی کانا ۱۵۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۰۱، ۳۲۶، ۴۰۴، ۵۶۶،
 محفل ملی بحرین ۵۶۴، محفل ملی کره ۳۴۲،
 محفل ملی برزیل ۴۹۳، محفل ملی کنیا ۵۶۲،
 محفل ملی برونڈی ۵۶۴، محفل ملی کویٹ ۵۶۲،
 محفل ملی بلژیک ۵۶۴، محفل ملی کینه جدید ۳۲۳،
 محفل ملی زاپون ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۶، ۴۹۵، محفل ملی لائوس ۲۵۹، ۳۶۳،
 محفل ملی ماریانا ۳۲۹، ۳۲۹، محفل ملی مالزی ۵۶۲، ۵۸۱، ۵۶۲،
 محفل ملی نازانیا ۵۲۰،

- میندور باختری ۳۰۱، ۳۰۰،
میندور غربی، زندان ۳۰۲،
میندورو، جزیره ۳۱۱، ۳۰۰،
مینروا، هتل ۱۰۴،
- ن**
- نانورو، جزیره ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴،
نابوکو ایواکورا، خانم ۳۲۲، ۳۲۶،
نابی یر، شهر ۳۵۷، ۳۶۰،
نازین منصوری ۵۴۲،
ناسیک، شهر ۱۸۹، ۱۹۰،
ناصر جعفری ۳۲۳،
ناصر و ملیحه جعفری ۳۶۹، ۳۲۱،
ناصرالدین شاه ۲۸۷، ۳۷۶،
ناصرالدین میرزا، ولیعهد ۲۸۷،
ناگا، شهر ۳۱۳،
ناگارات نام ۲۹۰، ۵۷۸،
ناکاراکی، شهر ۳۲۳، ۳۲۶،
ناکورو، شهر ۱۲۰،
نان مار کی، رئیس قبیله ۳۶۸، ۳۶۹،
ناندی، جزیره ۳۷۳،
ناهد انگ ۳۴۱، ۳۴۲،
ناونداد موکان ۳۸۴،
ناجریا ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰،
نایروسی ۹۸، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۰،
نبال ۱۸۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳،
نحف آباد، شهر ۴۱۲،
- نحوی، جناب ۱۲۱،
نروز ۳۹۳،
نسرین برومند ۲۱۲، ۲۱۴،
نسوکا، شهر ۱۳۷،
نصرالله، آقا ۱۴،
نصرت الله، جناب ۱۳۰،
نصرت نهذیب، دکتر ۴۲۲،
نظام حیدر آباد ۲۳۸،
نظم بدیع ۴۱۸،
نقشه دهساله ۳۲،
نگاروماتو، جزیره ۳۷۹،
نلسن، شهر ۳۵۹، ۳۶۱،
نغان گو، قبیله ۱۰۴،
نونوا اسیحا ۲۹۶،
نوا کومز دولای، خانم ۳۰۲، ۳۰۳، ۵۷۷،
نواوا ویزکایا، قره ۲۹۴، ۲۹۵،
نونه، شهر ۳۲۴،
نور، شهر ۳۶،
نورنیرگه شهر ۳۹۳، ۴۰۸، ۴۱۰،
نوشین اسکندری ۵۳۴،
نویداد کروز ۳۲۶،
نیاموتیری، ناحیه ۱۴۳،
نیجریا، کشور ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۶۱،
نیس، شهر ۳۹۶، ۴۳۱،
نیشابور ۲۵۱، ۲۵۱،
نیکاراگوئه ۳۰۳، ۵۰۰،
نیکوبار، جزیره ۱۹۵،
نیکامارگه، شهر ۱۴۷،

- بیو زلند ۳۵، ۳۴۹،
 نیو گاردن، کتاب ۱۲۳، ۳۸۵،
 نیو مکزیکو، ایالت ۵۰۱،
 نیو هیرالدز، جزایر ۳۶۵،
 نیو هورایزن، مجله ۱۲۲،
 نیوا، دکتر ۴۹۳،
 نیو اورلینز، ایالت ۴۶۱،
 نیون، شهر ۴۵۶،
 نیورلند، کشور ۱۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹،
 ۳۶۰، ۳۶۲،
 نیوگینی، جزیره ۳۸۱، ۳۸۲،
 نیویورک، شهر ۵۴۷، ۶۲۱،
و
 ونینجاما، شهر ۱۵۰،
 واسودوان، دکتر ۱۰۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۵۷۸،
 واشینگتن، دانشگاه ۴۵۸،
 واشینگتن، شهر ۴۵۷،
 والتر مادلا ۳۱۸، ۳۸۷،
 والونگو، شهر ۱۶۵،
 واوانو، جزیره ۳۸۳،
 وجدی، جناب ۱۸۶،
 وجدی، خانواده ۲۰۱،
 وجیه ایقانی ۱۲۸،
 وحدت، جناب ۴۹۱،
 وحید رافتی، دکتر ۳،
 ورقه علیا، حضرت ۳۸۱،
 ولنای علیا ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ولنگونگ، شهر ۳۵۱،
 ولینگتون، شهر ۳۵۷، ۳۵۸،
 وندی مومن ۳،
 ونزوتلا، کشور ۴۹۸، ۵۵۱،
 ویتنام، کشور ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰،
 ویتوریا ۵۰۹،
 ویجایاوادا ۲۰۴،
 ورجینیا بریکس، حاتم ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۸۰،
 ورجینیا، ایالت ۴۴۸، ۴۵۷،
 ویرینکی، قریه ۵۰۰،
 ویستا انراگو ۵۴۲،
 ویسته سامانیکو ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹،
 ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۸، ۵۰۸،
 ویکتوریا، دریاچه ۱۰۳،
 ویکتوریا، شهر ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۵، ۳۵۰، ۵۱۲،
 ویکتوریا، ایالت ۳۵۴،
 ویلز، ایالت ۳۹۳،
 ویلمینگتون، شهر ۴۵۶،
 ویله له، جناب ۳۷۱،
 ویلیام سیرز، ایادی امرالله ۹۸، ۲۳۳، ۳۵۳،
 ۵۶۰،
 وین، شهر ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۲،
 ویستیان، شهر ۳۶۷،
 وینی بگ ۴۴۵،
 ویولت نخجوانی ۵۶۲،
 ویویان زامبالو، جناب ۴۲۰،

ها

- هندوستان ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۳۶، ۵۷، ۱۰۷، ۱۱۱،
 ۱۱۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶،
 ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۵، ۲۳۶،
 ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۰،
 ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷،
 ۳۴۰، ۳۵۴، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۹،
 ۴۴۱، ۴۶۰، ۴۷۸، ۵۳۵، ۵۳۷، ۶۰۶، ۶۲۲،
 هنری کانتی ۴۶۲،
 هنگ کنگ ۲۷۱، ۲۸۳، ۲۷۹، ۳۰۶، ۳۲۵،
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۴،
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰، ۵۳۳،
 هوانکایو ۴۹۴، ۴۹۵،
 هوانونی، قره ۴۸۲،
 هوبارت مرکوری، نشرته ۳۵۲،
 هوبارت، شهر ۳۵۰،
 هویر دانبار ۵۰۰،
 هوشمند فتح اعظم ۳، ۱۱، ۳۶، ۱۲۴، ۱۷۸،
 ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۲۱، ۵۶۲،
 هوکایدو، شهر ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۰،
 هونشو، جزیره ۳۲۳،
 هونولولو، جزیره ۳۲۹، ۴۴۲،
 هونیارا، شهر ۳۸۶، ۳۸۸،
 هی هو، شهر ۱۲۴،
 هیات های مشاورین قاره ای ۵۶۲،
 هیب خوک، شهر ۳۲۴،
 هیروی تاکانو ۴۶۴،
 هیستینگ ۳۵۸،
 هیکاشی، دانشجو ۳۲۳،
 هائینی ۴۶۲،
 هاربروک، شهر ۴۳۴،
 هارسودان، شهر ۱۸۱،
 هارلان کینگ ۳۶۹،
 هاروارد، دانشگاه ۲، ۴۵۶، ۴۶۴،
 هاروود، خانواده ۳۵۰،
 هاریا ۲۱۸، ۲۲۶،
 هاسنیگز، شهر ۳۶۰،
 حالپوود، شهر ۴۴۲،
 هامورک، شهر ۳۹۳، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰،
 هان هورنی ۵۲۷، ۵۴۰،
 هانور، شهر ۳۹۳، ۴۱۰،
 هاهونی، شهر ۳۸۷،
 هاوانی، جزایر ۳۲۹، ۳۷۸، ۴۴۲، ۴۴۳، ۵۶۰،
 هاوک بی، شهر ۳۵۹،
 هریندز نو، جزایر ۲۰۰، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۲،
 هرسوان، قره ۱۸۶،
 هلسینکی، شهر ۴۲۹،
 هلن آستانی، خانم ۴۳۶،
 هلن هورنی ۲۱۰، ۵۴۸، ۵۵۲،
 هلند ۴۹، ۶۷، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۲، ۴۲۳،
 هلندی ۵۱، ۵۲، ۶۰،
 همپلتون ۳۵۷،
 هندو، صاحب ۱۸۱،
 هندوچین ۳۲۵،
 هندوراس ۵۰۰، ۶۲۰،

یوگاندا، کشور ۷۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۹۲، ۳۹۱، ۳۹۶	هیلزهایم، شهر ۴۱۴
یوگو جیاگری، ایادی امرالله ۳۹۶، ۵۵۷	هیماچال، شهر ۲۱۸، ۲۳۶، ۲۳۰
یوگوسلاوی، کشور ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۲	هینالیا، کوه ۳۳۸
یونان، کشور ۲۸۵، ۴۰۱، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰	
یایاکوا، شهر ۴۸۲، ۴۸۳	
یوهانگ ۲۷۰	یانونده، شهر ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۳۸
یرینول، شهر ۳۵۵	یانبل وورم فلد ۴۶۵
یزد ۴۰	یاب، جزیره ۳۶۶، ۳۷۸
یگانگی، جناب ۲۲۴، ۲۳۹	یابابانی ۴۸۲
یکی کوما، شهر ۱۳۹	یالووا، شهر ۲۴۶
یوروتا، فرقه منهی ۱۲۳	یاموسوکرو ۱۲۷
یوسف عباسیان، دکتر ۳۶	یانا، شهر ۱۵۰
یوسف نوانی، دکتر ۴۳۹	یاندو، شهر ۱۲۳
یوشع ۴۲۸	یانکی لئونگ ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵
یوکان، ناحیه ۴۵۵	۲۸۳، ۳۲۵، ۳۴۷، ۵۷۴

ی

* اسامی طلعات مفتی حضرت بهاءالله، حضرت عبدالیهاء، حضرت ولی امرالله و همچنین نام دکتر مهاجر و رحمت در اغلب صفحات کتاب تکرار شده است.

Dr. Muhājir, Hand of the Cause of God, Knight of Bahá'u'lláh

By: Irán Furútan Muhājir

Translated by: Parivash Samandari Khoshbin

Published by: Association for Bahá'í Studies in Persian, Dundas, Ontario, Canada

Printed in Ontario, Canada

155 B.E. - 1998

ISBN 1-896193-23-4

